التجريد الصريح لأحاديث الجامع الصحيح

مختصر صحيح بخاری

(فارسی)

تألیف:

محمد بن اسماعیل بخاری

اختصار کننده:

ابوالعباس زین الدین احمد بن احمد بن عبداللطیف الشرجی الزبیدی

مترجم:

عبدالقادر ترشابی

عنوان کتاب: مختصر صحیح بخاری

عنوان اصلی: التجرید الصریح لأحادیث الجامع الصحیح

نویسنده: محمد بن اسماعیل بخاری

مترجم: عبدالقادر ترشابی

موضوع: احادیث نبوی

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: دی (جدی) ۱۳۹۴شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم

ان الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادی له ونشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له ونشهد أن محمداً عبده ورسوله، فان أصدق الحديث كتاب الله وخير الهدى هدى محمد ﷺ وشر الأمور محدثاتها وكل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار أما بعد:

بی‌تردید، سنت، دومین مصدر از مصادر قانون گذاری اسلامی است که پس از قرآن مجید، مرتبه دوم اهمیت را به خود اختصاص داده است. و قرآن، پیروی از سنت رسول الله ﷺ را واجب و لازم می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾ [التغابن: ١٢]. یعنی: «و از خدا و رسول او اطاعت کنید».

و در جایی دیگر، خداوند از کسانی که سنت رسول الله ﷺ را بعنوان داور در اختلافات خود نمی‌پذیرند و با طیب خاطر تسلیم آن نمی‌شوند، نفی ایمان می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: ٦٥]. «نه! سوگند به پروردگارت که آنان تا زمانی که تو را در اختلافاتشان، حَکَم و داور قرار ندهند، مؤمن بشمار نمی‌آیند. (و نیز) پس از داوری تو، هیچگونه ملالی به دل راه نداده و کاملاً تسلیم تو باشند» و در جایی دیگر، خداوند هشدار می‌دهد که: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ٦٣].

مبادا با سنت و دستورات رسول الله ﷺ مخالفت کنید! زیرا بیم آن می‌رود که گرفتار فتنه یا عذابی دردناک شوید. بطور کلی قرآن کریم سنت رسول اکرم ﷺ را واجب الاطاعه می‌داند و می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: ۷]. یعنی: «چیزهایی را که پیغمبر برای شما – از احکام الهی - آورده است، بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، دست بردارید».

بدین جهت، مسلمانان درباره حجت بودن سنت، هیچگونه اختلافی ندارند زیرا:

۱- بخشی از سنت به تأیید مطالب قرآن می‌پردازد. مانند حرمت خوردن مال حرام، نهی از زنا، نافرمانی پدر و مادر، شهادت دروغ و ...

۲- بخشی دیگر از آن، مطالب مجمل قرآن را به تفصیل بیان می‌کند. مانند نماز و زکات و غیره که در قرآن بصورت مجمل ذکر شده است و سنت، تعداد رکعات و کیفیت نماز خواندن و چگونگی پرداخت زکات را روشن ساخته است.

۳- و نوعی دیگر از سنت، مطلق قرآن را مقید می‌سازد. مثلاً در قرآن بطور مطلق آمده که دست دزد باید قطع شود. و توضیح بیشتری در قرآن نیامده است. ولی سنت، روشن کرده که دست دزد باید از قسمت مچ، قطع گردد.

٤- قسمتی از سنت، به بیان احکام جدید می‌پردازد که در قرآن نیامده است مثل وجوب خون بها بر قبیله و احکام دیگر.

گفتنی است که این بخش از سنت نیز مانند انواع دیگر آن، واجب الاطاعه است زیرا آن حضرت ﷺ فرموده‌اند: «ألا انی أوتیت القرآن ومثله معه». یعنی: «آگاه باشید که قرآن و مثل آن (یعنی سنت) به من داده شده است که هر دو واجب الاطاعه هستند».

در یک کلام، می‌توان گفت که تصور کامل و فهم اسلام، بدون سنت رسول اکرم ﷺ ممکن نیست.

با توجه به مطالب فوق و اهمیت سنت رسول خدا ﷺ، مسلمانان توجه خاصی به آن نشان می‌دادند. ولی در زمان حیات آن حضرت ﷺ آنطور که قرآن نوشته می‌شد و کاتبانی برای این منظور، تعیین شده بودند، سنت تدوین نشد.

و حتی آن حضرت ﷺ در آغاز رسالت خویش، از نوشتن احادیث بخاطر اینکه با قرآن مخلوط نشود و التباس پیش نیاید، منع کرده، فرمودند: «از من چیزی ننویسید. و هر کس به جز قرآن، چیزی نوشته است، باید آنرا از بین ببرد».

اما با گذشت زمان واز بین رفتن احتمالی التباس قرآن با حدیث، رسول اکرم ﷺ در آخر حیات خویش به صحابه اجازه دادند تا احادیث را یادداشت کنند. چنانچه طبق روایت دارمی به عبدالله بن

عمرو بن عاص ﭭ اجازه نوشتن داد. و طبق روایت صحیح بخاری، عبدالله بن عمر ﭭ احادیث آن حضرت ﷺ را یادداشت می‌کرد. همچنین در بخاری آمده است: هنگامی که فردی یمنی بنام ابوشاه در فتح مکه از صحابه خواست تا سخنرانی آن حضرت ﷺ را بعد از فتح مکه، برای وی بنویسد، آن حضرت ﷺ خطاب به صحابه فرمود: «برای ابوشاه بنویسید».

پس از اجازه رسول اکرم ﷺ بسیاری از صحابه ﭫ به نوشتن حدیث، مبادرت ورزیدند. بطوریکه تعدادی از آنها صحیفه‌هایی داشتند که احادیث را در آنها یادداشت می‌کردند.

به عنوان نمونه می‌توان از صحیفه‌های علی بن ابی طالب، سعد بن عباده انصاری، ابو موسی اشعری، جابر بن عبدالله انصاری، عبدالله بن عمرو بن عاص و سمره بن جندب نام برد.

جریان تدوین و نوشتن حدیث در نسل‌های بعد، یعنی تابعین و تبع تابعین نیز همچنان ادامه داشت. و بسیاری از آنها نیز صحیفه‌هایی داشتند که در آنها حدیث می‌نوشتند. از میان آنها میتوان محمد بن مسلم اسدی، زبیر بن عدی همدانی، ایوب سختیانی، یونس بن عبید عبدی و هشام بن عروه را بر شمرد.

علاوه بر تلاش‌های فردی برای جمع حدیث، عمر بن عبدالعزیز، خلیفه عادل اموی هم به فرماندارش در مدینه ابوبکر بن حزم، نامه‌ای نوشت و از وی خواست تا احادیث رسول اکرم ﷺ را جمع آوری نماید. همچنین، نامه‌هایی به علمای سایر بلاد اسلامی فرستاد و از آنها خواست تا نسبت به جمع آوری کامل و شامل احادیث نبوی، اقدام کنند.

چنانچه تلاش بیشتر را در این راستا، امام بزرگوار، محمد بن شهاب زهری ﭬ از خود نشان داد. بدین صورت که وی احادیث مدینه را جمع آوری کرد و برای عمر بن عبدالعزیز فرستاد. او هم به نوبه خود، احادیث جمع آوری شده را به مناطق مختلف جهان اسلام فرستاد.

این کار، در واقع زمینه را برای سایر علما و محدثین قرن دوم هجری فراهم نمود. و جریان تدوین حدیث در آن قرن، از پویایی خاصی برخوردار شد. باید گفت یکی از دلایل آن، پخش و نشر احادیث ساختگی میان مردم بود.

در این قرن (دوم)، علمای زیادی در شهرهای مختلف به جمع آوری حدیث مبادرت ورزیدند. بعنوان نمونه می‌توان از عبدالملک بن عبدالعزیز، جریح و سفیان بن عینیه در مکه، و محمد بن اسحاق، محمد بن عبدالرحمن و امام مالک بن انس در مدینه، و سعید بن عروبه و شعبه بن حجاج در بصره، و معمر بن راشد در یمن، و اوزاعی در شام، و عبدالله بن مبارک در خراسان، و افراد دیگر نام برد که به جمع آوری احادیث، همت گماشتند.

در قرن سوم، تدوین حدیث به کمال خود رسید. زیرا در این قرن، علمای بزرگ حدیث، مانند محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوداود سجستانی، محمد بن عیسی ترمذی، ابوعبدالرحمن نسائی، و ابن ماجه قزوینی، ظهور نمودند و کتب سته (شش گانه) را تألیف کردند.

بدین جهت است که علمای اسلام، قرن سوم را درخشانترین عصر حدیث می‌دانند.

بهر حال، کتاب حاضر، صحیح‌ترین کتابی است که در عصر طلایی سنت (قرن سوم) توسط امیر المؤمنین در حدیث، امام محمد بن اسماعیل بخاری، به رشته تحریر در آمده است. و جا دارد که قبل از مطالعه کتاب، با مؤلف آن و خصوصیات وی بطور مختصر آشنا شویم.

زندگی امام بخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری در سیزدهم شوال ۱۹۴ه ق پس از نماز جمعه در شهر بخارا (یکی از شهرهای ازبکستان فعلی) در خانواده‌ای متدین و مذهبی دیده به جهان گشود. جد پدریش (مغیره) توسط حاکم بخارا، مسلمان شده و در آنجا سکنی گزیده بود. وی فردی فارسی زبان بود[1].

پدرش، اسماعیل، یکی از علمای حدیث، در آن زمان بود. چنانکه ابن حبان در کتاب «ثقات» می‌گوید: اسماعیل از حماد بن زید و مالک روایت می‌کرد و علمای عراق از وی روایت می‌کردند.

و خود امام بخاری در کتاب «تاریخ کبیر» می‌گوید: اسماعیل بن ابراهیم از حماد بن زید و امام مالک علم را فرا گرفته و با عبدالله بن مبارک همراه بوده است.

اسماعیل علاوه بر اینکه عالم و دانشمند بود، از تقوا و پرهیزگاری زیادی برخوردار بود. احمد بن حفص می‌گوید: در لحظات وفات اسماعیل، نزد وی رفتم. ایشان فرمود: در میان اموالم درهمی حرام یا درهمی که در آن شبهه وجود داشته باشد، سراغ ندارم. امام بخاری در همان دوران کودکی، پدرش را از دست داد و مادرش که بانویی عابد، زاهد و دارای کرامت بود، سرپرستی او را بعهده گرفت.

تاریخ می‌گوید: امام بخاری ؒ در همان زمان، به علت نوعی بیماری، نابینا شد و پزشکان از معالجه او ناتوان شدند. شبی، مادرش حضرت ابراهیم ؑ را در خواب دید که به او فرمود: خداوند چشمان فرزندت را بخاطر دعاهای زیاد تو روشن گردانیده است. مادرش می‌گوید: هنگامی که بیدار شدم، دیدم که خداوند فرزندم را شفا داده و بینایی چشم‌هایش را به وی بازگردانیده است.

۱- بدین ترتیب امام بخاری مصداق بارز حدیث رسول اکرم ﷺ است که فرمود: اگر دین در ثریا باشد، مردانی از فارس به آن دست خواهند یافت.

امام بخاری رحمه‌الله از همان آغاز کودکی، شیفته علم حدیث بود. و ذکاوت و تیزهوشی، همت والا و ثروت زیادی که از پدرش به ارث برده بود، او را در این امر، یاری می‌کرد.

وی تحصیلات خود را از مکاتب سنتی شهر بخارا آغاز کرد.

و در آغاز تحصیل، حفظ حدیث به وی الهام گردید. چنانکه خودش می‌گوید: در مکتب بودم که حفظ حدیث به من الهام شد در حالی که در آن زمان، ده ساله بودم.

امام بخاری پس از تحصیلات ابتدایی در مکاتب سنتی، خیلی زود به حلقه دروس علمای بزرگ شهر بخارا مانند علامه داخلی روی آورد.

روزی، علامه داخلی مشغول تدریس بود و امام بخاری که یازده سال بیشتر نداشت در آنجا حضور داشت. علامه داخلی در سند حدیثی گفت: «سفیان از ابوزبیر و او از ابراهیم روایت می‌کند». امام بخاری فرمود: «ابوزبیر از ابراهیم روایت نکرده است». علامه داخلی از شنیدن این سخن، بر آشفت و خشمگین شد. امام بخاری رحمه‌الله با آرامش تمام، فرمود: به اصل کتاب، مراجعه کن.

علامه داخلی، پس از مراجعه به اصل کتاب، به اشتباه خود پی برد و از امام بخاری پرسید: سند این حدیث، چگونه است؟

امام فرمود: زبیر بن عدی از ابراهیم روایت می‌کند نه ابوزبیر.

همچنین امام محمد بن اسماعیل بخاری از سایر علمای شهر بخارا مانند محمد بن سلام، عبدالله بن محمد مسندی، ابراهیم بن اشعث و محمد بن یوسف، کسب فیض نمود و تا شانزده سالگی، حدود هفتاد هزار حدیث، حفظ کرد.

سفرهای امام بخاری

امام بخاری رحمه‌الله در سال ۲۱۰ هـ ق در سن شانزده سالگی، همراه مادر و برادرش به قصد حج، راهی مکه شد. مادر و برادرش بعد از ادای مناسک حج، به موطن خویش بازگشتند، ولی امام بخاری برای کسب علم و ادامه تحصیل، در مکه باقی ماند و از ائمه حدیث آن زمان، مثل ابوالولید، احمد بن محمد ازرقی، اسماعیل بن سالم، علامه حمیدی و علمای دیگر، احادیث و علوم شرعی را فرا گرفت.

وی بعد از اینکه دو سال در مکه ماند، در سن ۱۸ سالگی یعنی در سال ۲۱۲ هـ ق برای کسب فیض از محضر علمای مدینه، بدانجا رفت.

امام بخاری رحمه‌الله از این رهگذر، هیچگونه خستگی به خود راه نمی‌داد و برای کسب علم و دانش به شهرهای مختلف مانند بصره، کوفه، بغداد، شام، مصر، مرو، بلخ، واسط، نیشابور و ری که مراکز علمی آن زمان به شمار می‌آمدند، سفر نمود.

اساتید و شاگردان امام بخاری

امام بخاری ﷺ از محضر اساتید زیادی حدیث فرا گرفته است که تعداد آنها را مورخین یکهزار و هشتاد نفر ذکر کرده‌اند. ما به تعدادی از آنها در مباحث گذشته اشاره کردیم. و چون ذکر تمام آنها در این مختصر نمی‌گنجد، به ذکر اسامی تعدادی از معروفترین آنها اکتفا می‌کنیم. و آنها عبارتند از: محمد بن عبدالله انصاری، مکی بن ابراهیم، علی بن مدینی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، ابوبکر و عثمان فرزندان ابوشیبه و ابوحاتم رازی.

اما تعداد شاگردان امام ﷺ بسیار زیاد است و هیچگونه آماری از آنها در دست نیست. چنانکه فربری می‌گوید: صحیح بخاری را از زبان خود مؤلف، نود هزار نفر شنیده‌اند. آنچه مسلم است اینکه ستاره امام بخاری چنان درخشید که بسیاری از شیوخ و استادانش در برابر او زانوی تلمذ زدند و در حلقه‌های درس او حاضر شدند که می‌توان از میان آنها به عبدالله بن محمد مسندی، ابوحاتم رازی، ابوزرعه رازی ودیگران، اشاره کرد.

معروفترین شاگردان امام بخاری ﷺ که به درجه شهرت رسیدند و محور علم حدیث و فقه قرار گرفتند، عبارتند از: امام مسلم بن حجاج نیشابوری، مؤلف صحیح مسلم؛ و ابوعبدالرحمن نسائی؛ مؤلف سنن نسائی؛ و ابوعیسی ترمذی، مؤلف جامع ترمذی؛ امام محمد بن نصر مروزی، امام دارمی و ابن ماجه.

گوشه‌هایی از فضایل اخلاقی امام بخاری

امام بخاری ﷺ در عین حال که عالم و دانشمندی بی‌نظیر بود، از اخلاق و صفات اخلاقی برجسته‌ای برخوردار بود.

وی فردی خوش اخلاق، جوانمرد، سخاوتمند و خوش زبان بود.

زهد، پرهیزگاری و اخلاص در زندگی‌اش کاملاً آشکار بود.

بخش عمده‌ای از وقتش را صرف عبادت می‌کرد.

علاوه بر اینها، وی با بسیاری از آلات ووسایل جنگی آنروز آشنایی داشت و تیرانداز ماهری بود.

اکنون به ذکر نمونه‌هایی از صفات وی به نقل از مقدمه «فتح الباری» می‌پردازیم: امام بخاری ثروت هنگفتی از پدر به ارث برده بود. او مالش را به مضاربه می‌داد و خود مشغول فراگیری دانش و خدمت به حدیث نبوی بود. نقل است که یکی از بدهکارانش، از پرداخت بیست و پنج هزار درهم از مالهای امام، خودداری نمود. مردم به امام گفتند که از حاکم وقت برای وصول مال خود، کمک

بگیرد. امام فرمود: آنگاه حاکم به من چشم طمع می‌دوزد و من حاضر نیستم دینم را در مقابل دنیا بفروشم. و سرانجام با بدهکارش مصالحه کرد که هر ماه، ده درهم بپردازد ولی او همان مقدار را نیز پرداخت نکرد.

راوی می‌گوید: روزی، ابوحفص مقداری کالا نزد امام بخاری فرستاد. شب هنگام، گروهی تاجر آمدند و آن کالا را در مقابل پنج هزار درهم سود از او خواستند. امام به آنها قول داد و فرمود: فردا بیایید. صبح روز بعد، قبل از آمدن آنها، گروهی دیگر آمد و همان کالا را در مقابل ده هزار درهم سود خواستند. امام فرمود: من دیشب، قول آنها را به کسانی دیگر داده‌ام و نمی‌خواهم وعده خلافی نمایم.

امام بخاری می‌فرمود: دوست دارم در حالی با خدا روبرو شوم که غیبت کسی را نکرده باشم و در این باره بسیار احتیاط می‌کرد.

حتی در جرح و تعدیل راویان حدیث، می‌بینیم که می‌گوید: علما در مورد این راوی سکوت کرده‌اند یا او را ترک کرده‌اند...

و بسیار کم اتفاق افتاده که امام بخاری ﷬ در مورد کسی بگوید: دروغگو است یا حدیث ساختگی نقل می‌کند؛ بلکه می‌گوید: علما او را دروغگو دانسته‌اند یا این شخص، به دروغگویی متهم است و ...

امام بخاری ﷬ از مال تجارتش به دیگران کمک می‌کرد. بطوریکه ماهانه پانصد درهم از درآمدش را بین فقراء و مساکین و بویژه طالبان علم، تقسیم می‌کرد.

وی در کنار مشغله‌های علمی‌ای که داشت، فردی بسیار عابد بود؛ چنانکه می‌گویند در ماه مبارک رمضان در نماز تراویح تا پایان رمضان، قرآن را ختم می‌کرد و نیز در نمازهای شب خود (تهجد)، حدود یک سوم قرآن را می‌خواند. یعنی در هر سه شب، یک بار، قرآن را ختم می‌کرد.

امام و حکّام

امام بخاری ﷬ از مجالست و همنشینی با حکام و تملق و چاپلوسی نزد آنها بسیار پرهیز می‌کرد و معتقد بود که استقامت در دین در صورت همراهی با حکام، بسیار مشکل است و می‌گفت: بسیاری از کسانی که با حکام، مرافقت دارند، حق و باطل را رعایت نمی‌کنند و چه بسا انسانهای نیکوکاری که بر اثر همراهی با حکام، به انحراف کشیده شده و باطل را حق، جلوه می‌دهند.

همچنین در این زمینه می‌فرمود: «مصاحبت و همراهی حکام، خوار کردن دین است و نزدیکی با حکام، ضرر رسانیدن به دین است». نقل است هنگامی که امیر شهر بخارا، خالد بن احمد

ذهلی، از وی خواست تا به قصرش برود و کتاب صحیح بخاری و تاریخ کبیر را به فرزندانش بیاموزد، امام بخاری ﷺ نپذیرفت و در پاسخ، فرمود: «من علم را خوار و ذلیل نمی‌کنم و به ابواب سلاطین نمی‌روم». و از آنها خواست که در صورت تمایل، به مسجد بیایند و همراه سایر مسلمانها در درس حاضر شوند که بعداً به تفصیل، پیرامون این موضوع، صحبت خواهیم کرد.

فقه و اجتهاد امام بخاری

در اینکه امام بخاری ﷺ فقیهی بزرگ و مجتهدی توانا بود، هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد. فهم عمیق ایشان نسبت به کتاب الله و سنت رسول اللهﷺ را می‌توان از نوشته‌هایش و همچنین آرای علماء درباره وی دانست. و اینک نمونه‌هایی از اقوال علما درباره فقه و اجتهاد امام بخاری:

عبدالله بن محمد مسندی می‌گوید: محمد بن اسماعیل، امامی است. پس هر کس او را امام نداند، خودش متهم است.

ابو حاتم رازی: «محمد بن اسماعیل بخاری، دانشمندترین شخصی است که وارد عراق شده است».

صالح بن محمد جزره: «هیچ انسانی در خراسان، فهمیده‌تر از محمد بن اسماعیل ندیده‌ام».

سلیم بن مجاهد: «مدت شصت سال است که فردی فقیه‌تر، پرهیزگارتر و زاهدتر از محمد بن اسماعیل ندیده‌ام».

قتیبه بن سعید: «با فقهاء، زاهدان و عابدان، مجالست نمودم. از وقتیکه بیاد دارم شخصی مثل محمد بن اسماعیل ندیده‌ام. محمد بن اسماعیل در زمان خودش، مانند عمر ﷺ در میان صحابه بود».

دارمی: «من علمای حرمین، حجاز، شام و عراق را دیده‌ام، اما در میان آنان، فردی جامع‌تر از محمد بن اسماعیل سراغ ندارم. محمد بن اسماعیل از همه ما، عالم‌تر و فقیه‌تر است و بیشتر از همه ما بدنبال علم و دانش می‌رود».

محمد بن نصر شافعی: «به بصره، شام و حجاز و کوفه رفتم و با علمای این شهرها ملاقات کردم. هرگاه ذکر محمد بن اسماعیل به میان می‌آمد، او را بر خود ترجیح می‌دادند».

نعیم بن حماد خزاعی: «محمد بن اسماعیل، فقیه این امت است».

بندار: «محمد بن اسماعیل، فقیه‌ترین شخص زمان ماست».

حاشد بن اسماعیل: «در بصره بودم که خبر آمدن محمد بن اسماعیل را شنیدم. هنگامی که آمد، محمد بن بشار گفت: «امروز سردار فقهاء آمد».

علاوه بر این، فقه و اجتهاد امام بخاری رحمه الله از عناوین ابواب صحیح بخاری کاملاً هویدا و آشکار است. اگر ما به عناوین ابواب صحیح بخاری دقت کنیم، به قدرت استدلال وی، بصیرت، توان استنباط و استخراج احکام فقهی توسط ایشان پی خواهیم برد و متوجه خواهیم شد که رتبه او در فقه، کمتر از رتبه او در علم حدیث نیست.

امام نووی رحمه الله: امام بخاری رحمه الله در انواع علوم از توانایی ویژه‌ای برخوردار بوده است و در استخراج و اثبات نکات ریز حدیث، کسی به پای او نمی‌رسد. و بدون تردید هر کس با خواندن کتابش، به این نکته پی خواهد برد.

قدرت حافظه امام بخاری رحمه الله تعالی

مهم‌ترین ویژگی امام بخاری رحمه الله، قدرت حافظه او است که مورد توجه خاص همه سیره نگاران قرار گرفته است و او را در این زمینه، زبانزد خاص و عام نموده است.

اساتید امام بخاری رحمه الله از همان دوران کودکی، ضریب هوشی خارق العاده‌ای را در سیمایش می‌دیدند و می‌گفتند: «این شخص، بزودی به مقام و منزلتی والا دست خواهد یافت». روزی احمد بن حفص، نگاهی به وی انداخت و گفت: «این شخص، به شهرت خواهد رسید».

حاشد بن اسماعیل می‌گوید: هنگامی که در بصره از محضر اساتید آنجا کسب فیض می‌کردیم، امام بخاری کودکی بیش نبود. همراه ما درس می‌خواند، ولی چیزی نمی‌نوشت. پس از گذشت شانزده روز به او گفتم: چرا شما چیزی نمی‌نویسید؟ در جواب گفت: مرا زیاد سرزنش نکنید. اکنون نوشته‌هایتان را بیاورید تا ببینم که چه نوشته اید؟ ما دفاترمان را بیرون آوردیم و دیدیم که حدود پانزده هزار حدیث در آنها نوشته‌ایم. امام بخاری رحمه الله که همه آن احادیث را حفظ کرده بود، شروع به خواندن نمود بگونه‌ای که ما نوشته‌هایمان را از روی حفظ ایشان، تصحیح می‌کردیم.

هنگامی که امام بخاری در ضریب هوشی و نیروی حافظه در جهان اسلام معروف شد و زبانزد خاص و عام گردید، علمای بغداد که مرکز علم و دانش آن روز و پایتخت خلفای عباسی بود، تصمیم گرفتند تا حافظه امام بخاری رحمه الله را آزمایش نمایند. آنها تعداد زیادی از علما را گرد آوردند و برای آزمایش امام بخاری، برنامه ریزی نمودند و در این راستا، یکصد حدیث انتخاب کردند و متن و سند احادیث را وارونه نمودند و متن هر حدیث را با سند حدیث دیگر، مخلوط کردند و برعکس. و برای این منظور، ده نفر را انتخاب کردند و به هر کدام، ده حدیث دادند که آنها را برای امام بخاری بخوانند. و امام بخاری را بر اساس وقتی که از قبل تعیین کرده بودند، به این مجلس دعوت نمودند.

هنگامی که امام بخاری آمد و مجلس کامل شد، یکی از آن ده نفر، سخن را آغاز کرد و حدیثی از احادیث یاد شده را خواند و سؤالاتی از امام بخاری درباره آن حدیث پرسید. آن شخص، همچنان احادیثی را که در اختیار داشت، یکی پس از دیگری، مطرح کرد تا اینکه ده حدیثش، به پایان رسید و امام بخاری رحمه‌الله همچنان پس از خواندن هر حدیث، می‌گفت: «این حدیث را نمی‌شناسم».

در آن اثنا، بعضی از حاضران در جلسه به یکدیگر نگاه می‌کردند و می‌گفتند: وی متوجه موضوع شده است.

آن نه نفر دیگر نیز، یکی پس از دیگری احادیث خود را قرائت کردند و امام بخاری همچنان می‌فرمود که نمی‌دانم تا زمانی که سؤالاتشان به پایان رسید.

آنگاه، امام بخاری به نفر اول فرمود: حدیث اولی را که برایم خواندی، درستش چنین است و متن هر حدیث و سند آنرا بیان کرد. و اینگونه همه احادیث او را اصلاح کرد. آنگاه، همه احادیث نه نفر دیگر را نیز درست خواند و متن و سند هر حدیث را به آن برگرداند. و آنها را تصحیح نمود و اشتباهاتشان را متذکر شد. و سرانجام همه حضار به قدرت حفظ و ذکاوت شگفت انگیز او اعتراف کردند.

تألیفات امام بخاری رحمه‌الله

امام بخاری رحمه‌الله آثار زیادی از خود بجای گذاشت و در این زمینه، علم، ضریب هوشی بالا و ذکاوت وی کمک شایانی به او کرد. وی هر چه را که می‌خواند، فوری از بر می‌کرد. و همانگونه که شرح آن گذشت، برای کسب علم و دانش به شهرهای زیادی مسافرت کرد. این عوامل، دست به دست هم داد و از وی نویسنده و محققی توانا ساخت.

ایشان خیلی زود به تألیف و تصنیف روی آورد. وی در سن هجده سالگی تألیف کتاب «قضایا الصحابه والتابعين وأقاويلهم» را آغاز نمود و سپس کتاب «التاريخ الكبير» را در شب‌های مهتابی میان قبر و روضه رسول اکرم ﷺ به رشته تحریر در آورد. و بعد از آن، کتابهای زیادی نوشت که برخی عبارتند از: الأدب المفرد، اسامی الصحابة، كتاب الاشربة، برالوالدين، التاريخ الكبير، التاريخ الأوسط، التاريخ الصغير، الجامع الصحيح من المسند من حديث رسول الله وسننه وايامه معروف به صحیح بخاری، خلق افعال العباد، القراءه خلف الامام و ....

تدریس امام بخاری رحمه الله

هنگامیکه آوازه امام بخاری در جهان اسلام منتشر شد، دانشجویان از هر طرف برای فراگیری علوم دینی بویژه حدیث به وی مراجعه می‌کردند. امام به هر شهری که وارد می‌شد، هزاران نفر به سوی او هجوم می‌آوردند و زانوی تلمذ در برابر ایشان می‌زدند حتی بسیاری از استادانش برای فراگیری حدیث به وی مراجعه می‌کردند چنانکه ذکر بعضی از آنها گذشت.

وی در عنفوان جوانی به صورت غیر رسمی تدریس خود را آغاز کرد و هنگامیکه رسماً به آن روی آورد و آوازه تدریسش به گوش مردم رسید، جمعیت زیادی به سوی او روی آوردند و در درس‌هایش شرکت کردند.

نودهزار نفر فقط احادیث صحیح بخاری را از خود ایشان شنیده‌اند. امام بخاری رحمه الله در شهرهای مختلف بصره، بغداد، حجاز، طرطوس و بلخ به تدریس پرداخت و در پایان عمر به زادگاهش بخارا بازگشت و در آنجا تا مدت طولانی کتاب صحیحش را تدریس می‌کرد. تا اینکه با توطئه امیر بخارا و درباریان وی، از شهر، اخراج گردید و بعد از آن، مدت زیادی زنده نماند که شرح آن خواهد آمد.

وفات امام بخاری رحمه الله

در مباحث گذشته یادآور شدیم که امام بخاری رحمه الله به درخواست امیر بخارا خالد بن احمد ذهلی مبنی بر تدریس خصوصی صحیح بخاری و کتاب تاریخ کبیر در قصر امیر به فرزندان وی، جواب رد داد. این مسئله، امیر بخارا را بشدت خشمگین ساخت. پس از آن به دنبال بهانه‌ای می‌گشت تا از او انتقام بگیرد.

ولی از آنجا که امام بخاری در قلب مردم جای داشت و برخورد با او، باعث تحریک افکار عمومی می‌شد، امیر و علمای دربار درصدد برآمدند تا با توطئه‌ای امام بخاری را از شهر بیرون کنند. حربه‌ای که همیشه صاحبان زر و زور و قدرت برای خارج کردن مخالفان خود از صحنه، از آن استفاده می‌کنند.

اینجا بود که امیر بخارا تعدادی از درباریان خود را تحریک کرد تا مذهب امام بخاری را زیر سؤال ببرند و سخنانی به وی نسبت دهند که نگفته بود.

آنها نیز برای حفظ جاه و مقام خود از حاکم وقت، اطاعت کردند و عموم مردم را علیه امام بخاری شوراندند و اینگونه شرایط را برای برخورد با ایشان فراهم ساختند. حاکم بخارا که در رأس توطئه گران قرار داشت، فرصت را مناسب دید و دستور داد تا امام بخاری شهر را ترک گوید.

امام بخاری رحمه الله هنگام خروج از شهر، دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! توطئه‌ای را که علیه من تدارک دیده‌اند به خودشان، خانواده و فرزندانشان بر گردان.

و چند روزی نگذشته بود که دعای امام بخاری تحقق عینی یافت.

زیرا طاهریان که حکام آنروز خراسان بودند، دستور دادند تا خالد بن احمد ذهلی را بر الاغی سوار کنند و در خیابانهای شهر در برابر چشمان مردم، بگردانند و به زندان اندازند. سرانجام، وی در همان زندان درگذشت و سایر کسانی که در این توطئه وی را همراهی کرده بودند، به مصایب و مشکلات زیادی گرفتار شدند.

امام بخاری رحمه الله بخارا را به قصد بیکند، ترک کرد، ولی قبل از اینکه به آنجا برسد، دشمنان توطئه گر، مردم بیکند را نیز علیه او شورانیده بودند. امام وقتی بدانجا رسید، متوجه شد که مردم در برخورد با او به دو گروه، تقسیم شده‌اند.

عده‌ای از وی حمایت می‌کنند و گروهی همچنان طرفدار حاکم بخارا و ملاهای درباری هستند. مردم سمرقند که از جریان امام بخاری مطلع شده بودند، پیغام فرستادند و از او دعوت کردند تا به سمرقند برود و در آنجا خدمات علمی خود را ارائه دهد. امام به درخواست آنها پاسخ مثبت داد و راهی سمرقند شد و در مسیر راه به روستای خرتنگ (در نزدیک سمرقند) رسید و به خانه یکی از خویشاوندان خود بنام غالب ابن جبریل رفت و چون بیمار بود، چند روزی در آنجا استراحت کرد. مردم سمرقند، قاصدی نزد او فرستادند و درخواست نمودند که هر چه زودتر بدانجا برود. اما دیری نگذشت که امام رحمه الله متوجه شد که شعله‌های فتنه، سمرقند را هم فرا گرفته و آنها هم دچار فتنه شده‌اند. اینجا بود که دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! زمین با تمام وسعتش برایم تنگ شده است مرا به سوی خودت فرا خوان».

خداوند هم دعایش را اجابت کرد و شب عید فطر در سن ٦٢ سالگی در سال ٢٥٦ هـ ق امیرالمؤمنین حدیث، این وارث راستین پیامبر اکرم ﷺ، دار فانی را وداع گفت و خورشیدی که سالها نور افشانی کرد و با خدمات ارزنده‌اش، جهانیان را مدیون خود ساخت، سرانجام، در روستای خرتنگ، غروب کرد و همانجا به خاک سپرده شد (انا لله و انا الیه راجعون)

صحیح بخاری

صحیح بخاری باتفاق مسلمانان، صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن کریم است. امام بخاری آن را در مدت ۱۶ سال از میان ششصد هزار حدیثی که حفظ داشت، تألیف نمود. او می‌گوید: هر

حدیثی را که می‌خواستم در کتاب صحیح بخاری بنویسم، ابتدا غسل می‌کردم و دو رکعت نماز می‌خواندم. سپس، استخاره می‌نمودم و پس از یقین از صحت آن حدیث، آنرا در صحیح بخاری ثبت می‌کردم.

کتاب صحیح بخاری بخاطر اهمیتی که دارد، در طول قرون گذشته، مورد توجه علمای مسلمین قرار گرفته است؛ بطوریکه بیش از صد شرح، تعلیق و حاشیه بر آن نوشته شده است که از میان آنها می‌توان به شرح «فتح الباری» تألیف علامه ابن حجر عسقلانی و «عمدة القاری» تألیف علامه بدر الدینی عینی اشاره کرد که در نوع خود بی‌نظیر هستند و بهترین شرح‌های صحیح بخاری به شمار می‌آیند.

انگیزه‌های تألیف صحیح بخاری

۱- در عصر امام بخاری رحمه الله کتاب‌های مختلفی در متن حدیث تألیف گردید، اما چون همه آن کتابها شامل احادیث صحیح و ضعیف بود، امام رحمه الله تصمیم گرفت کتابی تألیف نماید که فقط حاوی احادیث صحیح رسول الله ﷺ باشد. خداوند نیز او را در این کار یاری نمود و سرانجام موفق به تألیف آن شد.

۲- روزی امام اسحاق بن راهویه حنظلی، استاد امام بخاری، خطاب به شاگردانش گفت: «چه خوب بود اگر احادیث رسول الله ﷺ در کتابی مختصر، جمع آوری می‌شد». این سخن، توجه امام بخاری رحمه الله را به خود جلب کرد و انگیزه‌ای شد تا ایشان به جمع‌آوری احادیث، همت گمارد.

۳- خود امام بخاری رحمه الله می‌گوید: «شبی، رسول الله ﷺ را خواب دیدم و گویا من روبرویش ایستاده‌ام و با یک باد بزن، حشرات را از او دور می‌کنم. این خواب را برای تعبیر کنندگان بازگو کردم؛ آنها نیز چنین تعبیر کردند که: شما احادیث جعلی را از رسول الله ﷺ دور می‌سازید».

این خواب هم یکی از انگیزه‌های تألیف صحیح بخاری گردید.

مختصر صحیح بخاری

مختصر صحیح بخاری معروف به «التجرید الصحیح» تألیف حافظ ابوالعباس زین الدین احمد بن احمد بن عبداللطیف شرجی زبیدی است. وی در عصر خودش، محدِّث یمن بشمار می‌رفت. او دانشمند و ادیبی بزرگوار بود. به ایشان، شرجی می‌گویند، زیرا ابتدا در یکی از شهرهای

یمن بنام شرجه زندگی می‌کرد و سرانجام در سال ۸۹۳ هـ. ق در شهری بنام زبید، دار فانی را وداع گفت.

معروف‌ترین تألیفات وی عبارتند از: طبقات الخواص - الفوائد والصلات والعوائد – نزهه الأحباب – أهل الصدق والاخلاص – لحظ الألحاظ والتجريد الصريح للجامع الصحيح (کتاب حاضر)

قابل یادآوری است که برخی به خطا رفته و کتاب «التجرید» را تألیف حسین بن مبارک، احمد بن عمر زبیدی، دانسته‌اند؛ در صورتی که حسین بن مبارک در سال ٦٢٩ هـ. ق فوت نموده است، اما مؤلف کتاب «التجرید» در سال ۸۹۳ هـ ق دار فانی را وداع گفت.

در پایان، خدا را سپاس می‌گویم که این توفیق را به بنده عنایت نمود تا این اثر گرانمایه را ترجمه نمایم و از تمامی دوستان و اساتیدی که در ترجمه و ویرایش این اثر مرا یاری نموده‌اند، نهایت تشکر و قدردانی را دارم و از تمامی خوانندگان محترم خواهان دعای خیر می‌باشم.

عبدالقادر ترشابی
۱ ربیع الثانی ۱۴۲۳ هـ. ق
امارات - شارجه

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- کتاب وحی

باب (۱): چگونگی آغاز وحی بر رسول الله ﷺ

اعمال به نیت‌ها بستگی دارند

۱- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخطابِ ﭬ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»». (بخاری: ۱)

ترجمه: «عمربن خطاب ﭬ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و با هر کس، مطابق نیتش رفتار می‌شود. پس هر کس، به خاطر مقاصد دنیوی یا ازدواج با زنی، هجرت نماید، به دنیا دست می‌یابد و با آن زن، ازدواج می‌کند. در نتیجه، دستاورد هجرت هر کس، همان چیزی است که به خاطر آن، هجرت نموده است»».

۲- «عَنْ عَائشَةَ أُمِّ الْمُؤمِنِينَ ﭫ: أَنَّ الْحَارِثْ بْنَ هِشَامٍ ﭬ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثلَ صَلْصَلَةَ الْجَرَسِ وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ فَيُفْصَمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْهُ مَا قَالَ، وَأَحْيَانًا يَتَمَثَّلُ لِيَ الْمَلَكُ رَجُلاً فَيُكَلِّمُنِي فَأَعِي مَا يَقُولُ» قَالَتْ عَائشَة ﭫ: وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْبَرْدِ فَيَفْصِمُ عَنْهُ وَإِنَّ جَبِينَهُ لَيَتَفَصَّدُ عَرَقًا». (بخاری:۲)

ترجمه: «از ام المؤمنین؛ عایشه ؓ؛ روایت است که حارث ابن هشام از رسول الله ﷺ پرسید و گفت: یا رسول الله! وحی چگونه نازل می‌شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «گاهی مانند صدای زنگ (یعنی بصورت زمزمه) نازل می‌شود و این، سخت‌ترین نوع آنست. و پس از فراگرفتن وحی، این کیفیت، خاتمه پیدا می‌کند. گاهی هم فرشته وحی، بصورت انسان می‌آید و با من سخن می‌گوید و من گفته‌هایش را حفظ می‌کنم». عایشه ؓ می‌گوید: در فصل زمستان و شدت سرما، شاهد نزول وحی بر آنحضرت ﷺ بودم. و در این هنگام، چون وحی تمام می‌شد، پیشانی رسول الله ﷺ خیس عرق می‌شد و از آن، عرق می‌چکید.

۳- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ أَنَّهَا قَالَتْ: أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ ﷺ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لا يَرَى رُؤْيَا إِلا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ، ثُمَّ حُبِّبَ إِلَيْهِ الْخَلاءُ، وَكَانَ يَخْلُو بِغَارِ حِرَاءٍ فَيَتَحَنَّثُ فِيهِ وَهُوَ التَّعَبُّدُ اللَّيَالِيَ ذَوَاتِ الْعَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِعَ إِلَى أَهْلِهِ وَيَتَزَوَّدُ لِذَلِكَ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَةَ فَيَتَزَوَّدُ لِمِثْلِهَا حَتَّى جَاءَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ فَقَالَ: اقْرَأْ قَالَ: «مَا أَنَا بِقَارِئٍ» قَالَ: «فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ قُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ فَقُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّالِثَةَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ۝١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ۝٢﴾» فَرَجَعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْجُفُ فُؤَادُهُ فَدَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ ؓ فَقَالَ: «زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي» فَزَمَّلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ فَقَالَ لِخَدِيجَةَ وَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ «لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي» فَقَالَتْ خَدِيجَةُ: كَلاَّ وَاللَّهِ مَا يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا، إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ. فَانْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلِ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِالْعُزَّى ابْنَ عَمِّ خَدِيجَةَ، وَكَانَ امْرَأً قَدْ تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعِبْرَانِيَّ، فَيَكْتُبُ مِنَ الإِنْجِيلِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ، فَقَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ: يَا ابْنَ عَمِّ اسْمَعْ مِنِ ابْنِ أَخِيكَ فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: يَا ابْنَ أَخِي مَاذَا تَرَى؟ فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَبَرَ مَا رَأَى فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي نَزَّلَ اللَّهُ عَلَى مُوسَى، يَا لَيْتَنِي فِيهَا جَذَعًا، لَيْتَنِي أَكُونُ حَيًّا إِذْ يُخْرِجُكَ قَوْمُكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَمُخْرِجِيَّ هُمْ؟» قَالَ: نَعَمْ، لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ قَطُّ بِمِثْلِ مَا جِئْتَ بِهِ إِلا عُودِيَ وَإِنْ يُدْرِكْنِي يَوْمُكَ أَنْصُرْكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا، ثُمَّ لَمْ يَنْشَبْ وَرَقَةُ أَنْ تُوُفِّيَ وَفَتَرَ الْوَحْيُ». (بخاری:۳)

ترجمه: «عایشه ل می‌گوید: نزول وحی بر رسول الله ج به وسیله خوا بها و رویاهای راستین، شروع شد. و آنچه را که رسول الله ج در عالم رویا می‌دید، مانند روشنی صبح، تحقق پیدا می‌کرد. بعدها رسول الله ج به عزلت و گوشه نشینی علاقه مند گردید و در غار حراء گوشه نشین شد. و چندین شبانه روز بدون اینکه به خانه بیاید، در آنجا عبادت می‌کرد و هنگامی که توشه‌اش تمام می‌شد، به خانه می‌رفت و توشه بر می‌داشت. خدیجه ل توشه او را آماده می‌کرد. در یکی از روزها که در غار حراء مشغول عبادت پروردگارش بود، فرشته‌ای نزد او آمد و خطاب به وی گفت: بخوان. رسول الله ج فرمود: «من خواندن نمی‌دانم». رسول الله می‌فرماید: فرشته مرا در بغل گرفت و تا جایی که تحمل داشتم، فشرد و بعد مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: «خواندن نمی‌دانم». فرشته برای بار دوم مرا در بغل گرفت و به اندازه‌ای فشرد که بیش از حد توان من بود. بعد مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: «خواندن نمی‌دانم». رسول الله ج می‌فرماید: برای بار سوم مرا در بغل گرفت، فشرد و رها کرد و گفت: (بخوان بنام پروردگارت، او که انسان را از خون بسته آفرید ...) بعد از آن، رسول الله ج در حالی که قلبش می‌لرزید نزد خدیجه ل رفت و گفت: «مرابپوشانید، مرا بپوشانید». حاضرین رسول الله ج را پوشانیدند تا اینکه ترس و وحشتش بر طرف شد. سپس، ماجرا را برای خدیجه بازگو نمود و فرمود: «من نسبت به جان خود، احساس خطر می‌کنم». خدیجه ل گفت: خداوند هرگز تو را ضایع و نابود نخواهد کرد، زیرا شما پای بند صله رحم هستی، مستمندان را کمک می‌کنی، از مهمانان پذیرایی می‌نمایی و در راه حق، مشکلات را تحمل می‌کنی. بعد از آن، خدیجه ل او را نزد پسر عموی خود، ورقه بن نوفل برد. ورقه مردی مسیحی بود، انجیل را به لغت عبری می‌نوشت. و بزرگسال و نابینا بود. خدیجه به وی گفت: ای پسر عمو! از برادرزاده‌ات (محمد) بشنو که چه می‌گوید. ورقه خطاب به رسول الله ج گفت: ای برادر زاده! بگو چه دیده ای؟ رسول الله ج آنچه را که دیده بود شرح داد. ورقه بن نوفل گفت: این همان فرشته‌ای است که خداوند بر موسی فرو فرستاد. ای کاش! روزی که قومت تو را از شهر بیرون می‌کنند، من زنده و جوان می‌بودم. رسول الله ج فرمود: «مگر آنان مرا از شهرم بیرون می‌کنند»؟ ورقه گفت: آری. پیامی را که تو آورده‌ای، هیچ پیامبری نیاورده است مگر اینکه با او دشمنی کرده و او را از شهر اخراج کرده‌اند. اگر من تا آن زمان، زنده بمانم، با تمام وجود، تو را کمک خواهم کرد. متأسفانه پس از مدت کوتاهی، ورقه در گذشت و سلسله جریان وحی نیز برای مدت معینی متوقف شد.

٤- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ب وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ فَقَالَ فِيْ حَدِيْثِهِ: «بَيْنَا أَنَا أَمْشِي سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ فَرَفَعْتُ بَصَرِي قِبَلَ السَّمَاءِ فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، فرُعِبتُ مِنْهُ فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ زَمِّلُوْنِيْ، زَمِّلُوْنِيْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ ١ قُمْ فَأَنذِرْ ٢﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَٱلرُّجْزَ فَٱهْجُرْ ٥﴾ فَحَمِيَ الْوَحْيُ وَتَتَابَعَ»». (بخاری:۴)

ترجمه: «از جابر بن عبدالله انصاری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ در حالی که درباره فَترت (زمان انقطاع) وحی سخن می‌گفت، فرمود: «روزی، در مسیر راه، صدایی به گوشم رسید، سرم را بلند کردم، دیدم همان فرشته‌ای است که در غار حرا نزد من آمده بود. او روی کرسی‌ای که میان زمین و آسمان قرار داشت، نشسته بود. با دیدن آن صحنه، دچار ترس شدم. به خانه برگشتم وگفتم: چادری روی من بیندازید». آنگاه این آیات از طرف پروردگار، نازل شد:

(ای کسی که بر خود چادر پیچیده‌ایی! برخیز و (مردم را از معصیت خدا)، برحذر دار و بزرگی و کبریایی پروردگارت را بیان کن و لباسهایت را پاکیزه نگاه دار. پلیدی‌ها و بت‌ها را رها کن). بعد از این، سلسله وحی ادامه یافت و پی در پی، وحی نازل گشت».

۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ ١٦﴾ [القيامة: ۱۶]. قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكُمْ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَرِّكُهُمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ ١٦ إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ ١٧﴾ [القيامة: ۱۶-۱۷]. قَالَ: جَمْعُهُ لَكَ فِي صَدْرِكَ وَتَقْرَأَهُ ﴿فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ ١٨﴾ [القيامة: ۱۸]. قَالَ: فَاسْتَمِعْ لَهُ وَأَنْصِتْ ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا بَيَانَهُۥ ١٩﴾ [القيامة: ۱۹]. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ اسْتَمَعَ فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِيُّ ﷺ كَمَا قَرَأَهُ». (بخاری:۵)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ در مورد آیه ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ ١٦﴾ [القيامة: ۱۶]. می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام نزول وحی، مشقت فراوانی را متحمل می‌شد. منجمله آنحضرت ﷺ لب‌هایش را تکان می‌داد. ابن عباس ﷺ می‌گوید: من نیز لب‌هایم را همانطورکه رسول الله ﷺ تکان می‌داد، تکان می‌دهم (تا به شما نشان دهم که رسول الله ﷺ چگونه لب‌هایش را تکان می‌داد). آنگاه، خداوند این آیات را نازل فرمود: (ای محمد، هنگام نزول قرآن) شتابزده لبهایت را (برای فراگرفتن آن) تکان مده، زیرا جمع آوری قرآن و حفاظت و یاد دادن آن، بعهده ما است. پس هنگامی که ما قرآن را خواندیم، (بعد) تو خواندن آنرا پیروی کن.سپس، توضیح و بیان قرآن نیز به عهده ما است.

ابن عباس ﷺ در تفسیر این آیات، می‌گوید: حفظ قرآن در سینه و یاد آوری آن به عهده ما است. پس شما سکوت کنید و به آن، گوش فرا دهید. در پایان، این به عهده ما است که توانایی خواندن آنرا به شما عنایت نماییم.

بعد از نزول این آیات، هرگاه جبرییل وحی می‌آورد، رسول الله ﷺ نخست گوش فرا می‌داد و پس از بازگشت جبرییل، آیات را آنگونه که نازل شده بود، تلاوت می‌کرد.

۶- «وَعَنْهُ رضي الله عنهما قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ وَكَانَ أَجْوَدُ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ وَكَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ فَلَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ». (بخاری:۶)

ترجمه: «همچنین ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ سخاوتمندترین انسانها بود. و سخاوتمندتر از هر وقت، زمانی بود که در ماه رمضان، جبرئیل نزد ایشان می‌آمد. جبرئیل در تمام شب‌های رمضان، قرآن را با رسول خدا ﷺ تکرار می‌نمود. و آنحضرت ﷺ در پخش خیر و نیکی، از بادهای وزنده نیز سبقت میگرفت.

۷- «وَعَنْهُ رضي الله عنهما: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي رَكْبٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَكَانُوا تُجَّارًا بِالشَّامِ فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَادَّ فِيهَا أَبَا سُفْيَانَ وَكُفَّارَ قُرَيْشٍ، فَأَتَوْهُ وَهُمْ بِإِيلِيَاءَ فَدَعَاهُمْ وَحَوْلَهُ عُظَمَاءُ الرُّومِ ثُمَّ دَعَاهُمْ وَدَعَا بِتَرْجُمَانِهِ فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ بِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَقُلْتُ: أَنَا أَقْرَبُهُمْ نَسَبًا فَقَالَ: أَدْنُوهُ مِنِّي وَقَرِّبُوا أَصْحَابَهُ فَاجْعَلُوهُمْ عِنْدَ ظَهْرِهِ ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: قُلْ لَهُمْ إِنِّي سَائِلٌ هَذَا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ، فَوَاللَّهِ لَوْلا الْحَيَاءُ مِنْ أَنْ يَأْثِرُوا عَلَيَّ كَذِبًا لَكَذَبْتُ عَنْهُ. ثُمَّ كَانَ أَوَّلَ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَنْ قَالَ: كَيْفَ نَسَبُهُ فِيكُمْ؟ قُلْتُ: هُوَ فِينَا ذُو نَسَبٍ. قَالَ: فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ مِنْكُمْ أَحَدٌ قَطُّ قَبْلَهُ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَأَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ؟ فَقُلْتُ: بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ. قَالَ: أَيَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ قُلْتُ: بَلْ يَزِيدُونَ. قَالَ: فَهَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ سَخْطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَهَلْ يَغْدِرُ؟ قُلْتُ: لا وَنَحْنُ مِنْهُ فِي مُدَّةٍ لا نَدْرِي مَا هُوَ فَاعِلٌ فِيهَا. قَالَ: وَلَمْ تُمْكِنِّي كَلِمَةٌ أُدْخِلُ فِيهَا شَيْئًا غَيْرُ هَذِهِ الْكَلِمَة قَالَ: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ؟ قُلْتُ: الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِجَالٌ، يَنَالُ مِنَّا وَنَنَالُ مِنْهُ. قَالَ: مَاذَا يَأْمُرُكُمْ؟ قُلْتُ: يَقُولُ اعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَاتْرُكُوا مَا يَقُولُ آبَاؤُكُمْ، وَيَأْمُرُنَا بِالصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّدْقِ وَالْعَفَافِ وَالصِّلَةِ، فَقَالَ لِلتَّرْجُمَانِ: قُلْ لَهُ: سَأَلْتُكَ عَنْ نَسَبِهِ فَذَكَرْتَ أَنَّهُ فِيكُمْ ذُو نَسَبٍ، فَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ فِي نَسَبِ قَوْمِهَا، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ قَالَ أَحَدٌ مِنْكُمْ هَذَا الْقَوْلَ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا. فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ أَحَدٌ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ، لَقُلْتُ: رَجُلٌ

يَأْتَسِي بِقَوْلٍ قِيلَ قَبْلَهُ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، قُلْتُ: فَلَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ قُلْتُ: رَجُلٌ يَطْلُبُ مُلْكَ أَبِيهِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، فَقَدْ أَعْرِفُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَذَرَ الْكَذِبَ عَلَى النَّاسِ وَيَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ، وَسَأَلْتُكَ: أَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّ ضُعَفَاءَهُمِ اتَّبَعُوهُ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ، وَسَأَلْتُكَ: أَيَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ، وَكَذَلِكَ أَمْرُ الإِيمَانِ حَتَّى يَتِمَّ، وَسَأَلْتُكَ: أَيَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخْطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ حِينَ تُخَالِطُ بَشَاشَتُهُ الْقُلُوبَ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ يَغْدِرُ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لا تَغْدِرُ، وَسَأَلْتُكَ: بِمَا يَأْمُرُكُمْ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّهُ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَيَنْهَاكُمْ عَنْ عِبَادَةِ الأَوْثَانِ، وَيَأْمُرُكُمْ بِالصَّلاة وَالصِّدْقِ وَالْعَفَافِ، فَإِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا فَسَيَمْلِكُ مَوْضِعَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ أَنَّهُ مِنْكُمْ، فَلَوْ أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلُصُ إِلَيْهِ لَتَجَشَّمْتُ لِقَاءَهُ وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَغَسَلْتُ عَنْ قَدَمِهِ، ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي بَعَثَ بِهِ دِحْيَةُ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى فَدَفَعَهُ إِلَى هِرَقْلَ فَقَرَأَهُ فَإِذَا فِيهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ سَلامٌ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الإِسْلامِ أَسْلِمْ تَسْلَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الأَرِيسِيِّينَ وَ ﴿قُلْ يَـٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِۦ شَيْـًٔا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ۚ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ ٱشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾﴾ [آل‌عمران: ۶۴].

قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَلَمَّا قَالَ مَا قَالَ، وَفَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ، كَثُرَ عِنْدَهُ الصَّخَبُ، وَارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ، وَأُخْرِجْنَا، فَقُلْتُ لأَصْحَابِي حِينَ أُخْرِجْنَا: لَقَدْ أَمِرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ إِنَّهُ يَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الأَصْفَرِ، فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا أَنَّهُ سَيَظْهَرُ حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الإِسْلامَ، وَكَانَ ابْنُ النَّاطُورِ صَاحِبُ إِيلِيَاءَ، وَهِرَقْلَ أسقُفًّا عَلَى نَصَارَى الشَّأْمِ يُحَدِّثُ أَنَّ هِرَقْلَ حِينَ قَدِمَ إِيلِيَاءَ أَصْبَحَ يَوْمًا خَبِيثَ النَّفْسِ، فَقَالَ بَعْضُ بَطَارِقَتِهِ: قَدِ اسْتَنْكَرْنَا هَيْئَتَكَ. قَالَ ابْنُ النَّاطُورِ: وَكَانَ هِرَقْلُ حَزَّاءً يَنْظُرُ فِي النُّجُومِ فَقَالَ لَهُمْ حِينَ سَأَلُوهُ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ حِينَ

نَظَرْتُ فِي النُّجُومِ، مَلِكَ الْخِتَانِ قَدْ ظَهَرَ، فَمَنْ يَخْتَتِنُ مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ؟ قَالُوا: لَيْسَ يَخْتَتِنُ إِلاَّ الْيَهُودُ، فَلا يُهِمَّنَّكَ شَأْنُهُمْ، وَاكْتُبْ إِلَى مَدَايِنِ مُلْكِكَ فَيَقْتُلُوا مَنْ فِيهِمْ مِنَ الْيَهُودِ، فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى أَمْرِهِمْ أُتِيَ هِرَقْلُ بِرَجُلٍ أَرْسَلَ بِهِ مَلِكُ غَسَّانَ، يُخْبِرُ عَنْ خَبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا اسْتَخْبَرَهُ هِرَقْلُ قَالَ: اذْهَبُوا فَانْظُرُوا أَمُخْتَتِنٌ هُوَ أَمْ لا فَنَظَرُوا إِلَيْهِ فَحَدَّثوهُ أَنَّهُ مُخْتَتِنٌ، وَسَأَلَهُ عَنِ الْعَرَبِ فَقَالَ: هُمْ يَخْتَتِنُونَ. فَقَالَ هِرَقْلُ: هَذَا مُلْكُ هَذِهِ الأُمَّةِ قَدْ ظَهَرَ، ثُمَّ كَتَبَ هِرَقْلُ إِلَى صَاحِبٍ لَهُ بِرُومِيَة، وَكَانَ نَظِيرَهُ فِي الْعِلْمِ، وَسَارَ هِرَقْلُ إِلَى حِمْصَ فَلَمْ يَرِمْ حِمْصَ، حَتَّى أَتَاهُ كِتَابٌ مِنْ صَاحِبِهِ يُوَافِقُ رَأْيَ هِرَقْلَ عَلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَأَنَّهُ نَبِيٌّ فَأَذِنَ هِرَقْلُ لِعُظَمَاءِ الرُّومِ فِي دَسْكَرَةٍ لَهُ بِحِمْصَ، ثُمَّ أَمَرَ بِأَبْوَابِهَا فَغُلِّقَتْ، ثُمَّ اطَّلَعَ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الرُّومِ هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلاحِ وَالرُّشْدِ، وَأَنْ يَثْبُتَ مُلْكُكُمْ، فَتُبَايِعُوا هَذَا النَّبِيَّ فَحَاصُوا حَيْصَةَ حُمُرِ الْوَحْشِ إِلَى الأَبْوَابِ فَوَجَدُوهَا قَدْ غُلِّقَتْ فَلَمَّا رَأَى هِرَقْلُ نَفْرَتَهُمْ وَأَيِسَ مِنَ الإِيمَانِ، قَالَ: رُدُّوهُمْ عَلَيَّ وَقَالَ: إِنِّي قُلْتُ مَقَالَتِي آنِفًا أَخْتَبِرُ بِهَا شِدَّتَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ، فَقَدْ رَأَيْتُ فَسَجَدُوا لَهُ وَرَضُوا عَنْهُ فَكَانَ ذَلِكَ آخِرَ شَأْنِ هِرَقْلَ». (بخاری: ۷)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: ابو سفیان بن حرب، برای من چنین حکایت کرد: هنگامیکه با کاروانی از تجار قریش، در شام بسر می‌بردم، هِرقل؛ پادشاه روم؛ سفیری را نزد من فرستاد و مرا به دربار خویش، فراخواند. (این جریان متعلق به دورانی است که رسول الله ﷺ با ابوسفیان و کفار قریش معاهده‌ای بسته بود). در ایلیا به دربار هرقل رسیدیم در حالیکه همه بزرگان وسرانِ روم نیز آنجا حضور داشتند. هرقل، مترجمِ خود را احضار نمود و خطاب به سرداران قریش، گفت: کدام یک از شما با کسی که مدعی نبوت است (پیامبر خدا) از لحاظ خویشاوندی نزدیک‌تر می‌باشد؟ ابوسفیان می‌گوید: گفتم: من از بستگان بسیار نزدیک او هستم. هرقل گفت: ابوسفیان را بگویید، تا در کنار من بنشیند و همراهانش را پشت سر او بنشانید. سپس، به مترجم خود گفت: به همراهان او بگو: می‌خواهم در مورد کسی که در حجاز، ادعای نبوت کرده است، از ابوسفیان اطلاعاتی کسب کنم. اگر او (ابوسفیان) با من دروغ گفت، او را تکذیب کنید. ابوسفیان می‌گوید: اگر از همراهانم نمی‌ترسیدم که مرا متهم به دروغگوئی نمایند، حتماً علیه آنحضرت دروغ می‌گفتم. نخست، هر قل از نسبش پرسید؟گفتم: او در میان ما، از نسب با لایی برخوردار است. سپس، پرسید: آیا غیر از او، کسی دیگر از میان شما ادعای نبوت کرده است؟ گفتم: خیر. گفت: آیا اَشراف و بزرگان از وی پیروی می‌کنند یا فقراء ومستضعفان؟ جواب دادم: مستضعفان. گفت: کسی از نیاکان وی، پادشاه بوده است؟ گفتم: خیر. پرسید: آیا پیروانش روز بروز بیشتر می‌شوند یا کمتر؟ گفتم: بیشتر می‌شوند. هرقل پرسید: آیا کسی که دین محمد را پذیرفته، بخاطر ناپسند شمردن دینش، دوباره

منحرف شده است؟ گفتم: خیر. پرسید: آیا او پیمان شکنی می‌کند؟ گفتم: خیر، و در حال حاضر ما با وی پیمان صلحی بسته‌ایم و نمی‌دانیم چه خواهد کرد؟ ابوسفیان می‌گوید: جز جمله فوق، چیز دیگری نتوانستم علیه پیامبر ﷺ بگویم. هرقل پرسید: آیا شما با وی جنگیده اید؟ گفتم: آری. پرسید: حاصل و نتیجه جنگ چگونه بوده است؟ گفتم: گاهی او پیروز شده و گاهی ما پیروز شده‌ایم. هرقل پرسید: پیام او برای شما چیست؟ گفتم: این است که خدا را عبادت کنید، و به وحدانیت و یگانگی او ایمان داشته باشید، و از اعمال و عقاید شرک‌آمیزی که نیاکان شما داشته‌اند، دست بردارید. علاوه بر این، ما را به اقامه نماز، راستگویی، صله رحم و پاکدامنی امر می‌کند. ابوسفیان می‌گوید: بعد از این، هرقل به مترجم خود گفت: به ابوسفیان بگو: من از نسب او پرسیدم، تو او را از لحاظ نسب از خود بهتر معرفی کردی. آری، هر پیامبری (که مبعوث شده) از والاترینِ نسب، در میان قوم خود، برخوردار بوده است. پرسیدم: از میان شما قبلاً کسی ادعای نبوت کرده است؟ جواب منفی دادی. اگر کسی قبلاً از شما ادعای نبوت کرده بود، می‌توا نستم بگویم او از همان مدعی قبلی تقلید می‌کند. پرسیدم: کسی از نیاکان او سلطان و پادشاه بوده است؟ گفتی خیر. اگر چنین می‌بود می‌توانستم بگویم که او مدعی میراث پدران خویش است. پرسیدم که او قبلاً عادت به دروغ گفتن داشته است؟ جواب دادی: خیر. یقین نمودم که کسی که با مردم دروغ نگفته است، نمی‌تواند درباره الله، دروغ بگوید. سؤال شد: که پیروان او از ضعفا هستند یا از مستکبران؟ گفتی: از ضعفا هستند. آری، پیروان انبیای گذشته نیز از همین قشر بودند. سؤال شد: که پیروان او رو به افز ایش‌اند یا کاهش؟ گفتی که روزبروز زیاد می‌شوند. سؤال شد: کسی که به دین او گراییده است دوباره، بخاطر ناپسند شمردن دینش، منحرف شده است؟ جواب، منفی بود. یقیناً اصل ایمان چنین است وقتی که نور آن کامل شد، دیگر از بین نمی‌رود. سؤال شد: عهد شکنی کرده است؟ جواب، منفی بود. آری، هیچ پیامبری عهد شکنی نمی‌کند. سؤال شد: شما را به چه چیز فرا می‌خواند. گفتی: که ما را به پرستش الله، فرا می‌خواند و از شرک و بت پرستی، باز می‌دارد و به نماز، راستگویی، درستکاری و پا کدامنی دعوت می‌دهد. ابوسفیان می‌گوید: در پایان گفتگو، هرقل گفت: اگر آنچه را که گفتی، حقیقت داشته باشد، روزی فرا می‌رسد که همین جای پای مرا تصرف کند. همانا من می‌دانستم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد. اما نمی‌دانستم که او از میان شما خواهد بود. اگر می‌دانستم که می‌توانم با او ملاقات کنم، از هم اکنون، امور لازم را برای دیدار او ترتیب می‌دادم. اگر بتوانم او را دریابم شخصاً پاهای (مبارکش) را خواهم شست. بعد، هرقل نامه‌ای را که رسول الله به وسیله دحیه کلبی به حاکم بصره فرستاده بود و مخاطب آن هرقل بود، خواست و قرائت نمود. در آن نامه چنین نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

از جانب محمد بنده و پیامبر خدا به هرقل پادشاه روم: سلام بر کسی که هدایت را برگزیند. اما بعد: بدانید که من به اسلام دعوت می‌کنم. اگر دعوت اسلام را بپذیری، در امان خواهی بود و نزد خداوند پاداشی دو چندان خواهی داشت. و اگر (از قبول دعوت من) روی بگردانی، گناه رعیت و زیردستانت

برگردن تو خواهد بود. (ای اهل کتاب! بیایید بسوی چیزی که میان من و شما مشترک است. یعنی اینکه: بجز خدای یکتا، کسی را نپرستیم وچیزی با وی شریک نگردانیم. و هیچ یک از ما دیگری را بجای خداوند، پروردگار خود قرار ندهد. اگر روگردانی نمودند، بگویید: (ای اهل کتاب!) گواه باشید که ما مسلمانیم).

ابوسفیان می‌گوید: پس از اینکه هرقل، نامه را قرائت کرد و سخنانش به پایان رسید، شلوغ شد و همهمه‌ای بپا گردید. و ما را از آنجا بیرون کردند. من خطاب به همراهانم گفتم: توجه کردید دین ابن ابی کبشه (محمد) چنان پیشرفت کرده که پادشاه زرد پوستان (روم) نیز از آن به وحشت افتاده است. ابوسفیان می‌گوید: مطمئن شدم که رسول الله ﷺ بر هرقل غالب خواهد شد، تا اینکه خداوند مرا مشرف به اسلام کرد.

ابن ناطور؛ فرماندار ایلیا و رهبر مسیحیان شام؛ که از دوستان هرقل بود، حکایت می‌کند که: روزی، هرقل به ایلیا آمده بود، صبحدم با چهره ایی آشفته و پریشان از خواب برخاست. برخی از دوستان نزدیکش، به وی گفتند: ما تو را پریشان و ناراحت می‌بینیم؟ ابن ناطور می‌گوید: هرقل که در کَهانت، مهارت داشت و علم ستاره‌شناسی را خوب می‌دانست، در پاسخ آنها گفت: دیشب که به ستاره‌ها نظر انداختم، به این نتیجه رسیدم که پادشاهی که ختنه می‌کند، ظهور کرده و بازی را از دیگران برده است. و بعد، پرسید: از این امت، چه کسانی ختنه می‌کنند؟ حاضران جواب دادند: بجز یهود، کسی دیگر ختنه نمی‌کند. و از آنان، هیچ خوف و هراسی نداشته باش. و به تمام شهرهای مملکت خود فرمان صادر کن تا یهودی‌ها را بکشند و از بین ببرند.آنها در همین بحث و گفتگو بودند که شخصی از طرف پادشاه غسان، به دربار هرقل آورده شد. این شخص، درباره رسول الله ﷺ خبر داد. هرقل دستور داد تا بررسی کنند که او ختنه شده است یا خیر؟ مأموران پس از بررسی لازم، گفتند: بلی، ختنه شده است. هرقل از آن شخص، پرسید: آیا عربها ختنه می‌کنند؟ وی پاسخ داد: بلی. با شنیدن این سخن، هرقل بلا فاصله گفت: محمد پادشاه این امت است که ظهور کرده است . و به یکی از دوستان خود که در رومیه بود و از نظر دانستن علم نجوم، هم ردیف او قرار داشت، نامه‌ای نوشت و او را از تمام ماجرا آگاه کرد. و خودش به طرف حمص، براه افتاد. اما هنوز از حمص بیرون نرفته بود که پاسخ نامه از طرف دوستش رسید. وی درباره نبوت رسول الله ﷺ با اظهارات هرقل، اتفاق نظر داشت. هرقل سرداران روم را در قلعه حمص، جمع کرد و دستور داد که درهای آن را ببندند. درها بسته شد. سپس، هرقل آمد و به ایراد سخن پرداخت و گفت: ای اهالی روم! آیا می‌خواهید نقشی در رشد و کامیابی داشته باشید و سلطنت شما جاودان بماند؟ پس با این پیامبر، بیعت کنید. سرداران روم با شنیدن این خبر، مانند الاغ‌های وحشی بسوی دروازه‌ها فرار کردند اما دروازه‌ها بسته شده بود. وقتی هرقل، تنفرآنان را از ایمان آوردن مشاهده کرد و مأیوس شد، دستور داد تا همه آنان را احضار کنند. وقتی حاضر شدند، هرقل خطاب به آنان گفت: منظورم از این کار، آزمایش استواری و پایداری شما درباره مذهب بود. که هم اکنون آن را ملاحظه کردم. ابوسفیان می‌گوید: با شنیدن این سخن، مردم هرقل را سجده کردند و از او خشنود شدند. این بود پایان داستان هرقل».

۲- کتاب ایمان

باب (۱): این قول پیامبر ﷺ که اسلام بر پنج چیز بنا شده است

۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بُنِيَ الإِسْلامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ»». (بخاری:۸)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نخست، گواهی دادن براینکه خداوند، یکی است و جز او، معبود برحقی وجود ندارد و محمد ﷺ رسول خداست. دوم: اقامه نماز، سوم: دادن زکات، چهارم: ادای حج، پنجم: روزه گرفتن ماه مبارک رمضان».

باب (۲): شاخه‌های ایمان

۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الإِيمَانُ بِضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبَةً وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الإِيمَانِ»». (بخاری:۹)

ترجمه: «از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمودند: «ایمان شصت و اندی شعبه دارد و حیاء یکی از آن شعبه‌ها است».

باب (۳): مسلمان و مهاجر

۱۰- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ»». (بخاری:۱۰)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مسلمان کسی است که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر (واقعی) کسی است که از آنچه خدا منع کرده است، هجرت نماید»». (یعنی آنها را ترک کند).

باب (٤): بهترین اسلام

۱۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الإِسْلامِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ»». (بخاری:۱۱)

ترجمه: «ابو موسی ﷺ می‌گوید: (صحابه) پرسیدند: ای رسول خدا! اسلام چه کسی (نزدخدا) بهتر است؟ فرمود: «اسلام کسی که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند»».

باب (٥): طعام دادن از اسلام است

۱۲- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الإِسْلامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ»». (بخاری:۱۲)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که: شخصی از نبی اکرم پرسید: اسلام چه کسی بهتر است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «اسلام کسی که به آشنا و بیگانه سلام گوید و طعام دهد»».

باب (٦): جزو ایمان است که آنچه برای خود می‌پسندی، برای برادرت نیز بپسند

۱۳- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»». (بخاری:۱۳)

ترجمه: «از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مؤمن کسی است که آنچه برای خود می‌پسندد، برای برادر (مسلمان) خود نیز بپسندد»».

باب (٧): محبت و دوستی با پیامبر ﷺ از ایمان است

۱۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ»». (بخاری:۱۴)

ترجمه: «از ابو هریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:«سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، کسی از شما نمی‌تواند مؤمن باشد، تا زمانی که من (پیامبر ﷺ) نزد او از پدر و فرزندش محبوب‌تر نباشم».

۱۵- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»». (بخاری:۱۵)

ترجمه: «از انس ﷺ روایت است که رسول اکرم فرمود: «کسی از شما، نمی‌تواند مومن (واقعی) باشد، تا اینکه من (پیامبر) نزد او از پدر، فرزند و همه مردم، محبوب‌تر نباشم»».

باب (۸): لذت ایمان

۱۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلاوَةَ الإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لا يُحِبُّهُ إِلا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ»». (بخاری:۱۶).

ترجمه: «از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که این سه خصلت را داشته باشد، شیرینی ایمان را می‌چشد. یکی اینکه: الله و رسولش را از همه بیشتر دوست داشته باشد. دوم اینکه: محبتش با هر کس، بخاطر خوشنودی الله باشد. سوم اینکه: برگشتن به سوی کفر، برایش مانند رفتن در آتش، ناگوار باشد»».

باب (۹): دوست داشتن اَنصار، نشانۀ ایمان است

۱۷- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «آيَةُ الإِيمَانِ حُبُّ الأَنْصَارِ، وَآيَةُ النِّفَاقِ بُغْضُ الأَنْصَارِ»». (بخاری:۱۷)

ترجمه: «از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «نشانه ایمان، دوستی با انصار و نشانه نفاق، دشمنی با انصار است»».

۱۸- «عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ وَحَوْلَهُ عِصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: «بَايِعُونِي عَلَى أَنْ لا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلا تَسْرِقُوا، وَلا تَزْنُوا، وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ، وَلا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَّى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ». فَبَايَعْنَاهُ عَلَى ذَلِك». (بخاری: ۱۸)

ترجمه: «از عباده بن صامت ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ در جمعی از یارانش فرمود: «با من بیعت کنید بر اینکه غیر از الله کسی دیگر را عبادت نکنید. و در عبادت، کسی را با او شریک نگردانید. دزدی نکنید، زنا نکنید، فرزندان تان را نکشید، به کسی تهمت و بهتان نزنید، و در کارهای خیر از الله و رسول او نافرمانی نکنید. هرکس از شما به این وعده‌ها وفا کند، خداوند پاداش اعمالش را خواهد داد. و هر کس، مرتکب عملی از اعمال فوق بشود و در دنیا مجازات گردد، این مجازات، باعث کفاره گناهانش خواهد شد. و اگر مرتکب اعمال بد، در دنیا مجازات نشود و خداوند گناهانش را پنهان کند، پس او موکول به الله است، یعنی اگر خدا بخواهد او را می‌بخشد و اگر نخواهد مجازات می‌کند». عباده ﷺ می‌گوید: همه ما بر امور فوق با رسول الله ﷺ بیعت کردیم.

باب (۱۰): فرار از فتنه، جزو دین است

۱۹- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ»». (بخاری:۱۹)

ترجمه: «از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «در آینده نزدیک، زمانی فرا می‌رسد که بهترین مال و دارایی مسلمان، گوسفندانش هستند که وی به دنبال آنها به مناطق نزول باران و قله کوهها می‌رود تا دینش را از خطر فتنه‌ها، محفوظ نگه دارد»».

باب (۱۱): عبادت در حد توان

۲۰- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَمَرَهُمْ، أَمَرَهُمْ مِنَ الأَعْمَالِ بِمَا يُطِيقُونَ، قَالُوا: إِنَّا لَسْنَا كَهَيْئَتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، فَيَغْضَبُ حَتَّى يُعْرَفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: «إِنَّ أَتْقَاكُمْ وَأَعْلَمَكُمْ بِاللَّهِ أَنَا»». (بخاری:۲۰)

ترجمه: «عایشه ﷺ روایت می‌کند که: هرگاه، رسول الله ﷺ مردم را دستور می‌داد، آنها را به انجام کاری دستور می‌داد که توان آن را داشته باشند. صحابه ﷺ عرض کردند: ای پیامبر خدا! مطمئناً خداوند گناهان اول و آخر شما را بخشیده است، پس هرگز ما نمی‌توانیم با شما برابر باشیم. عایشه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ از شنیدن این سخن، بسیار ناراحت می‌شد و آثار خشم بر چهره مبارکش آشکار می‌گشت. سپس می‌فرمود: «من از همه شما خدا را بهتر می‌شناسم و از او بیشتر می‌ترسم»». (یعنی در دینداری از من سبقت نگیرید. زیرا دین، اطاعت از دستورات من (رسول الله) است).

باب (۱۲): برتری میان اهل ایمان در اعمال است

۲۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَيُخْرَجُونَ مِنْهَا قَدِ اسْوَدُّوا فَيُلْقَوْنَ فِي نَهَرِ الْحَيَا أَوِ الْحَيَاةِ» شَكَّ مَالِكٌ «فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي جَانِبِ السَّيْلِ، أَلَمْ تَرَ أَنَّهَا تَخْرُجُ صَفْرَاءَ مُلْتَوِيَةً»». (بخاری:۲۲)

ترجمه: «از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بعد از اینکه اهل بهشت، به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ برده می‌شوند، خداوند می‌فرماید: کسانی را که به اندازه یک دانه ارزن، ایمان دارند، از دوزخ بیرون بیاورید. آنان از دوزخ بیرون آورده خواهند شد در حالی که سوخته و سیاه گشته‌اند، و

بعد در جوی حیات و زندگی انداخته می‌شوند. آنگاه، سرسبز و شاداب خواهند شد. درست همانگونه که دانه‌ای در خاک رسوبی سیلاب انداخته شود. یعنی سرعت رشد و نمو آن انسانهای سوخته، مانند سرعت جوانه‌ای است که در خاک‌های رسوبی سیل، سبز شده باشد. آیا ندیده‌اید که آن دانه و جوانه، نخست، زرد و بعد، سبز و شاداب می‌شود»».

۲۲- «وَعَنهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمُصٌ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدِيَّ، وَمِنْهَا مَا دُونَ ذَلِكَ، وَعُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجُرُّهُ». قَالُوا: فَمَا أَوَّلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الدِّينَ»». (بخاری:۲۳)

ترجمه: «از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «در عالم خواب، مردم در حالی که پیراهن به تن داشتند به من نشان داده شدند. پیراهن بعضی‌ها تا سینه آنان بود و پیراهن بر خی دیگر، کوتاه‌تر از آن، و پیراهن عمر بن خطاب چنان بلند بود که روی زمین کشیده می‌شد». صحابه پرسیدند: یا رسول الله! تعبیر این خواب چیست؟ فرمود: «دینداری»». (یعنی بلندی و کوتاهی پیراهن، نشانه کمال و نقص دین آنان است).

باب (۱۳): حیاء بخشی از ایمان است

۲۳- «عَنِ ابنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، وَهُوَ يَعِظُ أَخَاهُ فِي الْحَيَاءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دَعْهُ فَإِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الإِيمَانِ»». (بخاری:۲۴)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ از کنار یک مرد انصاری می‌گذشت که برادرش را در مورد شرم و حیاء نصیحت می‌کرد (و می‌گفت که شرم و حیاات را کمتر کن).آنحضرت ﷺ فرمود: «درباره کم کردن شرم و حیا او را پند مده، زیرا حیاء بخشی از ایمان است»».

(منظور از واژه حیاء که در حدیث مذکور، بخشی از ایمان قرار داده شده است، همان عامل کم رویی درباره انجام و ارتکاب گناه می‌باشد). مترجم.

باب (١٤): اگر توبه کردند، نماز خواندند، وزکات دادند، کاری با آنها نداشته باشید

۲۴- «وعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلا بِحَقِّ الإِسْلامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ»». (بخاری:۲۵)

ترجمه: «همچنین از ابن عمر ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «از جانب خدا به من امر شده است تا زمانی که مردم به یگانگی الله و به حقانیت رسالت محمد ﷺ شهادت ندهند و نماز را اقامه

نکنند و زکات ندهند، با آنان جهاد کنم. ولی هنگامی که این کارها را انجام دادند، مال و جان شان در برابر هرگونه تعرضی محفوظ خواهد ماند مگر در حقی که اسلام تعیین کرده است. و سرانجام کار آنان (در جهان آخرت) با خداست»».

باب (۱۵): کسی که می‌گوید: ایمان یعنی عمل کردن

۲۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: «إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «حَجٌّ مَبْرُورٌ»». (بخاری:۲۶)

ترجمه: «از ابو هریره ؓ روایت است که می‌گوید: از رسول الله ﷺ سؤال شد: کدام عمل، بهتر است؟ فرمود: ایمان به خدا و رسولش. پرسیدند: سپس چه کاری؟ فرمود: «جهاد در راه الله». سؤال شد: بعد از آن، چه کاری؟ فرمود: «حج مقبول»».

باب (١٦): هرگاه که اسلام، واقعی نباشد

۲۶- «عن سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ؓ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَى رَهْطًا وَسَعْدٌ جَالِسٌ، فَتَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلاً هُوَ أَعْجَبُهُمْ إِلَيَّ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَكَ عَنْ فُلانٍ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لأَرَاهُ مُؤمِنًا، فَقَالَ: «أَوْ مُسْلِمًا؟» فَسَكَتُّ قَلِيلاً ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ، فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي فَقُلْتُ: مَا لَكَ عَنْ فُلانٍ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لأَرَاهُ مُؤمِنًا، فَقَالَ: «أَوْ مُسْلِمًا؟» ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي وَعَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ: «يَا سَعْدُ إِنِّي لأُعْطِي الرَّجُلَ، وَغَيْرُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ، خَشْيَةَ أَنْ يَكُبَّهُ اللَّهُ فِي النَّارِ»». (بخاری:۲۷)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ اموالی را میان گروهی از مسلمانان توزیع کرد در حالی که من آنجا نشسته بودم. آنحضرت ﷺ به یکی از حاضرین، که به نظر من، بهترین شخص، در میان آنان بود، چیزی نداد. عرض کردم: ای رسول خدا! چرا فلانی را محروم کردی؟ به خدا سوگند، به نظر من، او فردی مؤمن است. رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمن است یا مسلمان»؟ اندکی سکوت نمودم. سپس بخاطر شناختی که از او داشتم، کنترلم را از دست دادم و دوباره همان سؤال را تکرار نمودم وگفتم: یا رسول الله! چرا فلانی را محروم کردی؟ من او را مؤمن می‌دانم. رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمن یا مسلمان»؟ باز هم اندکی سکوت نمودم. سپس، بخاطر شناختی که از او داشتم، کنترلم را از دست دادم و دوباره همان سؤال را تکرار نمودم و رسول خدا ﷺ همان سخنش را تکرار نمود. آنگاه، فرمود: «ای سعد! من به کسانی مال عطا می‌نمایم که می‌ترسم از اسلام برگردند و بخاطر انصراف از اسلام، خداوند آنان را با صورت، دوزخ اندازد، و حال آنکه می‌دانم کسانی بهتر و محبوب‌تر از آنان، وجود دارند»».

(حدیث مذکور دو مطلب بسیار مهم به ما می‌آموزد: یکی اینکه هیچ عمل رسول الله ﷺ خالی از حکمت و مصلحت نبود هر چند که ما نتوانیم به راز آن پی ببریم. دوم اینکه ایمان، یک چیز قلبی و پنهانی است. درباره اینکه فلانی، مسلمان است می‌توان قضاوت نمود. اما درباره اینکه مؤمن است، صد در صد قضاوت نمودن، بسیارمشکل است[1].

باب (۱۷): ناسپاسی از شوهران، و اینکه ناسپاسی، درجاتی دارد

۲۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُرِيتُ النَّارَ فَإِذَا أَكْثَرُ أَهْلِهَا النِّسَاءُ يَكْفُرْنَ». قِيلَ: أَيَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ»». (بخاری:۲۹)

ترجمه: «از عبد الله ابن عباس ﭭ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دوزخ به من نشان داده شد، دیدم که بیشتر اهل دوزخ، زنان هستند. زیرا ناسپاسی می‌کنند». سؤال شد: آیا از خدا ناسپاسی می‌کنند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر. از شوهرانشان ناسپاسی می‌کنند». (یعنی خدمت و محبت شوهران خود را نادیده می‌گیرند). اگر تمام عمر به همسرت خدمت کنی، ولی یک بار از شما، چیزی (خلاف میلش) مشاهده کند، می‌گوید: من هرگز از تو خیری ندیده‌ام»».

باب (۱۸):گناهان، از امور جاهلیت‌اند و بجز شرک، هیچ گناهی، کفر نیست

۲۸- «عَنْ أَبِيْ ذَرٍّ ﭬ قَالَ: إِنِّي سَابَبْتُ رَجُلاً فَعَيَّرْتُهُ بِأُمِّهِ، فَقَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا ذَرٍّ، أَعَيَّرْتَهُ بِأُمِّهِ؟ إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ، إِخْوَانُكُمْ خَوَلُكُمْ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ، فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ، وَلْيُلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ، وَلا تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ، فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ»». (بخاری:۳۰)

ترجمه: «ابوذر غفاری ﭬ می‌گوید: روزی با غلامم درگیر شدم و او را (بخاطر اینکه مادرش کنیزی بود)، تحقیر نمودم. رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابوذر! این غلام را بخاطر مادرش تحقیر نمودی؟! معلوم است که هنوز عادات جاهلیت در شما وجود دارد. غلامان و زیردستان شما، برادران شما هستند. خداوند آنان را در اختیار شما قرار داده است. هر کسی که غلام یا خدمتگذاری دارد، باید از همان غذا و لباسی که خودش استفاده می‌کند به او نیز بدهد و علاوه بر این، به آنان دستور ندهید کاری را که از توانشان خارج است، انجام دهند. و اگر چنین دستوری صادر کردید، با آنان همکاری کنید»».

۱- مترجم.

باب (۱۹): اگر دو گروه از مسلمانان با هم نزاع کردند، میان آنها میانجیگری کنید

۲۹- «عن أَبِيْ بَكْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا الْتَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا الْقَاتِلُ، فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ؟ قَالَ: «إِنَّهُ كَانَ حَرِيصًا عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ»». (بخاری:۳۱)

ترجمه: «ابو بکره رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، دو فرد مسلمان (بقصد کشتن یکدیگر) با شمشیر، در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت». گفتم: یا رسول الله! دلیل دوزخی بودن قاتل، معلوم است. اما مقتول چرا به دوزخ خواهد رفت؟ فرمود: «بدلیل اینکه او نیز آروزی کشتن برادر مسلمانش را در سر می‌پروراند»».

باب (۲۰): مراتب ظلم وستم

۳۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَـٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾ [الأنعام: ۸۲]، قَالَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَيُّنَا لَمْ يَظْلِمْ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾ [لقمان: ۱۳]». (بخاری:۳۲)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که آیه: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَـٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾ [الأنعام: ۸۲]، یعنی کسانی که ایمان آوردند و ایمان‌شان را با ستم، آلوده نکردند، نازل شد، یاران رسول الله ﷺ (پریشان شده،) گفتند: چه کسی از ما ظلم نکرده است؟ آنگاه خداوند این آیه: ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾ [لقمان: ۱۳] را نازل فرمود. یعنی(همانا شرک، ظلم بزرگی است)».

باب (۲۱): نشانه‌های منافق

۳۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ»». (بخاری:۳۳)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «نشانه منافق، سه چیز است: اول اینکه در صحبت‌های خود، دروغ می‌گوید. دوم اینکه خلاف وعده، عمل می‌کند. سوم اینکه در امانت، خیانت می‌کند»».

۳۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ»». (بخاری:۳۴)

ترجمه: «از عبد الله بن عمرو ﭭ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که این چهار خصلت در او دیده شود، منافق خالص است. و هر کس، در او یکی از آنها دیده شود، یک خصلت از نفاق دارد مگر زمانی که آن را ترک کند. آن چهار خصلت عبارتند از: ۱ـ هرگاه، امانتی به او سپرده شود، خیانت می‌کند. ۲ـ هنگام صحبت کردن، دروغ می‌گوید. ۳ـ اگر عهد وپیمانی ببندد، پیمانش را می‌شکند. ۴ ـ هنگام دعوا، دشنام میدهد و ناسزا می‌گوید»».

باب (۲۲): شب بیداری در شب قدر از ایمان است

۳۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَقُمْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»». (بخاری:۳۵)

ترجمه: «از ابو هریره ﭬ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، شب قدر را بقصد ثواب، زنده نگاه دارد، (یعنی آن شب را در عبادت و بندگی بسر برد)، همه گناهان گذشته‌اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت»».

باب (۲۳): جهاد از ایمان است

۳۴- «وَعَنْهُ ﭬ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «انْتَدَبَ اللَّهُ لِمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِهِ لا يُخْرِجُهُ إِلاَّ إِيمَانٌ بِي وَتَصْدِيقٌ بِرُسُلِي أَنْ أُرْجِعَهُ بِمَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ، أَوْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ. وَلَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي مَا قَعَدْتُ خَلْفَ سَرِيَّةٍ، وَلَوَدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ»». (بخاری:۳۶)

ترجمه: «همچنین از ابوهریره ﭬ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که برای خشنودی خدا، بقصد جهاد از خانه خارج شود و تنها انگیزه‌اش ایمان به خدا و تصدیق پیامبرانش باشد، خداوند وعده فرموده است که او را (در صورت زنده ماندن) با پاداش غنیمت، به خانه برگرداند. و (در صورت شهید شدن)، او را وارد بهشت گرداند». علاوه بر این، رسول اکرم ﷺ فرمود:« اگر برای امتم مشکل نمی‌شد، هیچگاه از رفتن به جهاد باز نمی‌ایستادم زیرا من دوست دارم که بارها در راه خدا شهید شده و دوباره زنده شوم»».

باب (۲٤): عبادت در ماه مبارک رمضان

۳۵- «وَعَنْهُ ﷺ أَيْضاً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»». (بخاری:۳۷)

ترجمه: «همچنین از ابوهریره ﭬ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، ماه مبارک رمضان

را بقصد حصول ثواب، در عبادت بگذراند، تمام گناهان گذشته‌اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت)».

باب (۲۵): روزۀ رمضان بقصد حصول اجر و پاداش

۳۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»». (بخاری: ۳۸)

ترجمه: «ابو هریره ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که ماه رمضان را از روی ایمان و برای حصول اجر و پاداش، روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش، آمرزیده می‌شوند)».

باب (۲٦): دین، آسان است

۳۷- «وعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا، وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا بِالْغَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدُّلْجَةِ»». (بخاری: ۳۹)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دین، آسان است. و اگر کسی آنرا برخود سخت بگیرد، سرانجام، خسته و مستأصل خواهد شد. بنابراین، راه راست و میانه را در پیش گیرید، خوشحال باشید و از عبادت صبح و شام و پاسی از شب، کمک بگیرید)».

باب(۲۷): نماز از ایمان است

۳۸- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ أَوَّلَ مَا قَدِمَ الْمَدِينَةَ نَزَلَ عَلَى أَجْدَادِهِ- أَوْ قَالَ: أَخْوَالِهِ- مِنَ الأَنْصَارِ، وَأَنَّهُ صَلَّى قِبَلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ شَهْرًا، أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، وَكَانَ يُعْجِبُهُ أَنْ تَكُونَ قِبْلَتُهُ قِبَلَ الْبَيْتِ، وَأَنَّهُ صَلَّى أَوَّلَ صَلاةٍ صَلاهَا صَلاةَ الْعَصْرِ، وَصَلَّى مَعَهُ قَوْمٌ، فَخَرَجَ رَجُلٌ مِمَّنْ صَلَّى مَعَهُ فَمَرَّ عَلَى أَهْلِ مَسْجِدٍ وَهُمْ رَاكِعُونَ، فَقَالَ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِبَلَ مَكَّةَ، فَدَارُوْا كَمَا هُمْ قِبَلَ الْبَيْتِ، وَكَانَتِ الْيَهُودُ قَدْ أَعْجَبَهُمْ إِذْ كَانَ يُصَلِّي قِبَلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَأَهْلُ الْكِتَابِ، فَلَمَّا وَلَّى وَجْهَهُ قِبَلَ الْبَيْتِ أَنْكَرُوا ذَلِكَ». (بخاری:۴۰)

ترجمه: «براء بن عازب ﷺ می‌گوید: اولین باری که نبی اکرم ﷺ (در سفر هجرت) به مدینه تشریف آورد، نزد خویشاوندان انصاری خود (بنی نجار) اجلالِ نزول فرمود. و پس از ورود به مدینه، حدود شانزده الی هفده ماه، بسوی بیت المقدس نماز می‌خواند. و در عین حال، دوست داشت که بطرف کعبه نماز بخواند. (دیری نگذشت که این آرزو، برآورده شد و قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت). نخستین نمازی که آنحضرت ﷺ (بسوی کعبه) برگزار نمود، نماز عصر بود که جمعی از صحابه نیز با ایشان نماز

خواندند. سپس، یکی از کسانی که با رسول خدا ﷺ نماز خوانده بود، از مسجد بیرون رفت. و از کنار مسجدی گذشت که نماز گزاران آن مسجد، (بطرف بیت‌المقدس) نماز می‌خواندند. بلافاصله گفت: خدا را گواه می‌گیرم که (چند لحظه قبل) من با رسول الله ﷺ بسوی کعبه نماز خواندم. با شنیدن این سخن، مردم در حین نماز، رو به سوی کعبه نمودند. زمانی که رسول اکرم ﷺ به طرف بیت المقدس نماز می‌خواند، تمام اهل کتاب، خشنود بودند. اما هنگامی که قبله از بیت المقدس به بیت الله تغییر یافت، این امر را نپسندیدند».

باب (۲۸): اسلام واقعی

۳۹- «عَنْ أَبِيْ سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا أَسْلَمَ الْعَبْدُ فَحَسُنَ إِسْلامُهُ يُكَفِّرُ اللَّهُ عَنْهُ كُلَّ سَيِّئَةٍ كَانَ زَلَفَهَا، وَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ الْقِصَاصُ: الْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ، وَالسَّيِّئَةُ بِمِثْلِهَا، إِلا أَنْ يَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهَا»». (بخاری:۴۱)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرگاه، بنده‌ای مشرّف به اسلام شود و مسلمان خوبی گردد، خداوند گناهان گذشته‌اش را می‌بخشد و بعد، نوبت به پاداش می‌رسد. یعنی در ازای هر نیکی، ده الی هفت صد برابر، پاداش دریافت می‌کند. ولی برای کیفر عمل بد، تنها به اندازه همان یک عمل، مؤاخذه می‌شود. مگر اینکه خداوند از آن درگذرد»». (آنرا ببخشد و مرتکب آن را مورد عفو قرار دهد).

باب (۲۹): بهترین عبادات نزد خداوند، با دوام‌ترین آنهاست

۴۰- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا امْرَأَةٌ، قَالَ: «مَنْ هَذِهِ؟» قَالَتْ: فُلانَةُ تَذْكُرُ مِنْ صَلاتِهَا، قَالَ: «مَهْ عَلَيْكُمْ بِمَا تُطِيقُونَ فَوَاللَّهِ لا يَمَلُّ اللَّهُ حَتَّى تَمَلُّوا، وَكَانَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيْهِ مَادَامَ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ»». (بخاری:۴۳)

ترجمه: «ام المومنین ؛عایشه رضي الله عنها ؛ می‌گوید: روزی، نبی اکرم ﷺ به خانه من آمد در حالی که زنی نزد من نشسته بود. رسول اکرم ﷺ فرمود: « این زن کیست»؟ گفتم: فلانی است، و کثرت عبادات ایشان را برای رسول الله ﷺ بازگو کردم. آنحضرت ﷺ فرمود: «دست نگهدار. همان قدر از اعمال را که توانایی دارید، انجام دهید. زیرا خداوند از دادن پاداش اعمال خسته نمی‌شود، مگر اینکه شما از انجام طاعت و بندگی خسته شوید. و بهترین عمل نزد خدا، آن است که صاحبش بر انجام آن، مداومت کند»».

باب (۳۰): کم و زیاد شدن ایمان

۴۱- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ شَعِيرَةٍ مِنْ خَيْرٍ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ بُرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ»». (بخاری:۴۴)

ترجمه: «از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که لا اله الا الله بگوید و به اندازه یک دانه جو ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می‌شود. و هر کس که لا اله الا الله را بر زبان آورد و به اندازه یک دانه گندم ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می‌شود. و هر کس که لا اله الا الله بگوید و به اندازه یک دانه ذرت ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می‌شود»».

۴۲- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً مِنَ الْيَهُودِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَءُونَهَا لَوْ عَلَيْنَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ نَزَلَتْ لاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا. قَالَ: أَيُّ آيَةٍ؟ قَالَ: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: ۳]. قَالَ عُمَرُ: قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يَوْمَ جُمُعَةٍ». (بخاری:۴۵)

ترجمه: «از عمر بن خطاب ﷺ روایت است که یک نفر یهودی، خطاب به ایشان، گفت: ای امیر المومنین! در کتاب شما (قرآن)، آیه‌ای هست که اگر بر ما یهودیان نازل میشد، ما آن روز را عید قرار داده، جشن می‌گرفتیم. امیر المؤمنین فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: ۳]. یعنی امروز، دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم. عمر بن خطاب ﷺ فرمود: ما آن روز را می‌شناسیم و آن مکان را به یاد داریم که این آیه بر نبی اکرم ﷺ نازل شد. آن روز، جمعه بود و آنحضرت ﷺ در عرفات، ایستاده بود».

باب (۳۱): زکات از اسلام است

۴۳- «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ ثَائِرَ الرَّأْسِ يُسْمَعُ دَوِيُّ صَوْتِهِ وَلا يُفْقَهُ مَا يَقُولُ حَتَّى دَنَا فَإِذَا هُوَ يَسْأَلُ عَنِ الإِسْلامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ». فَقَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لا إِلا أَنْ تَطَوَّعَ». قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَصِيَامُ رَمَضَانَ». قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُ؟ قَالَ: «لا إِلا أَنْ تَطَوَّعَ». قَالَ: وَذَكَرَ لَهُ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الزَّكَاةَ». قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لا إِلا أَنْ تَطَوَّعَ». قَالَ: فَأَدْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لا أَزِيدُ عَلَى هَذَا وَلا أَنْقُصُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ»». (بخاری:٤٦)

ترجمه: «از طلحه بن عبیدالله ؓ روایت است که: شخصی از اهالی نجد با موهایی آشفته بسوی رسول الله ﷺ آمد. زمزمه صدای او شنیده می‌شد ولی قابل فهم نبود تا اینکه نزدیک آمد. آنگاه متوجه شدیم که در باره اسلام می‌پرسد. رسول الله ﷺ فرمود: «در شبانه روز، پنج وعده نماز را الله تعالی فرض نموده است». آن شخص، پرسید: آیا غیر از این پنج نماز، نماز دیگری بر من فرض است؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «خیر، البته می‌توانی علاو ه برین پنج نماز، نماز نفل بخوانی». و بعد رسول الله ﷺ فرمود: «روزه رمضان نیز فرض است». آن شخص پرسید: آیا علاوه بر روزه رمضان، روزه دیگری بر من فرض است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر، مگر اینکه روزه نفل بگیری». راوی می‌گوید: بعد از آن، رسول الله ﷺ فرض بودن زکات را برای او بر شمرد. وآن شخص پرسید: آیا غیر از زکات، صدقه دیگری نیز فرض است؟ رسول الله ﷺ در جواب فرمود: «خیر، مگر اینکه صدقه نفلی بدهی». راوی می‌گوید: آن شخص با شنیدن این فرایض و واجبات، در حالی که بر می‌گشت، چنین می‌گفت: به خدا سوگند، نه بر اینها (واجبات) چیزی می‌افزایم ونه از آنها، چیزی کم می‌کنم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر راست می‌گوید، رستگار می‌شود»».

باب (۳۲): تشییع جنازه از ایمان است

۴۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنِ اتَّبَعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا وَكَانَ مَعَهُ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيْهَا وَيَفْرُغَ مِنْ دَفْنِهَا، فَإِنَّه يَرْجِعُ مِنَ الأَجْرِ بِقِيرَاطَيْنِ، كُلُّ قِيرَاطٍ مِثْلُ أُحُدٍ، وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ رَجَعَ قَبْلَ أَنْ تُدْفَنَ فَإِنَّهُ يَرْجِعُ بِقِيرَاطٍ»». (بخاری:۴۷)

ترجمه: «از ابو هریره ؓ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، بحکم ایمان و به نیت اجر، در تشییع جنازه برادر مسلمانش، شرکت کند تا اینکه بر او نماز خوانده شود و دفن گردد، با دو قیراط اجر، برمی گردد. و هر قیراط، باندازه کوه احد است. و هر کس بعد از نماز بر میت، بر گردد، (یعنی تا دفن میت، صبر نکند) با یک قیراط اجر، برمی گردد»».

باب (۳۳): ترس مؤمن از اینکه عملش نابود شود بدون اینکه خودش بداند

۴۵- «عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسَعُوْدٍ ؓ:أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»». (بخاری:۴۸)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ؓ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «فحش و ناسزا گفتن به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر می‌باشد»».

۴۶- «عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ يُخْبِرُ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، فَتَلاحَى رَجُلانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: «إِنِّي خَرَجْتُ لأُخْبِرَكُمْ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَإِنَّهُ تَلاحَى فُلانٌ وَفُلانٌ، فَرُفِعَتْ، وَعَسَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَكُمْ، الْتَمِسُوهَا فِي السَّبْعِ وَالتِّسْعِ وَالْخَمْسِ»». (بخاری: ۴۹)

ترجمه: «از عباده بن صامت ﷺ روایت است که: روزی، رسول الله ﷺ تشریف آورد که شب قدر را برای ما مشخص نماید. دراین اثنا، دو تن از مسلمانان سرگرم منازعه بایکدیگر بودند. آنحضرت ﷺ فرمود: «بیرون آمدم تا شما را از شب قدر با خبر سازم. با دیدن دعوای این دو نفر، مطلب را فراموش کردم. شاید این برای شما بهتر باشد. با وجود این، شب قدر را در هفتم، نهم و پنجم جستجوکنید»». (البته اینجا منظور در دهه پایانی رمضان است) مترجم.

باب (٣٤): پرسش جبریل از پیامبر ﷺ دربارۀ ایمان، اسلام واحسان..

۴۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ بَارِزًا يَوْمًا لِلنَّاسِ فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ: مَا الإِيمَانُ؟ قَالَ: «الإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَبِلِقَائِهِ وَرُسُلِهِ، وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ». قَالَ: مَا الإِسْلامُ؟ قَالَ: «الإِسْلامُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ وَلا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمَ الصَّلاةَ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ». قَالَ: مَا الإِحْسَانُ؟ قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ». قَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، وَسَأُخْبِرُكَ عَنْ أَشْرَاطِهَا: إِذَا وَلَدَتِ الأَمَةُ رَبَّهَا، وَإِذَا تَطَاوَلَ رُعَاةُ الإِبِلِ الْبُهْمُ فِي الْبُنْيَانِ، فِي خَمْسٍ لا يَعْلَمُهُنَّ إِلا اللَّهُ». ثُمَّ تَلا النَّبِيُّ ﷺ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ [القمان: ۳۴]. ثُمَّ أَدْبَرَ فَقَالَ: «رُدُّوهُ». فَلَمْ يَرَوْا شَيْئًا. فَقَالَ: «هَذَا جِبْرِيلُ جَاءَ يُعَلِّمُ النَّاسَ دِينَهُمْ»». (بخاری: ۵۰)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که: روزی، رسول اکرم ﷺ در جمع اصحاب و یاران نشسته بود. شخصی سرزده وارد مجلس شد و از رسول الله ﷺ پرسید: ایمان یعنی چه؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اعتقاد داشتن به وحدانیت الله، و بر وجود فرشتگان و به حقانیت معاد و به دیدار با الله در روز قیامت، و به حقانیت پیامبران». آن شخص، پرسید: اسلام یعنی چه؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «یعنی این که تنها خداوند عالم را پرستش کنی، شرک نورزی، نماز بخوانی، زکات اموالت را بپردازی و رمضان را روزه بگیری». آن شخص، پرسید: احسان یعنی چه؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می‌بینی و اگر (ایمان و استحضار تو چنان قوی نیست) که تو او را ببینی، با این تصور عبادت کن، که او تو را می‌بیند». آن شخص، سؤال کرد: قیامت کی خواهد آمد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «در این مورد من داناتر از شما نیستم البته علامات قیامت را برای شما خواهم گفت که بدین قرارند: ۱- اینکه کنیز بی بی (خاتون)

خود را بدنیا بیاورد (زمانی که دختران، مادران خود را امر و نهی کنند). اینکه چوپان‌ها و ساربانان شتران سیاه، در ساختن منازل بسیار مجلل از یکدیگر سبقت بگیرند». و فرمود: «اینکه تاریخ وقوع قیامت چه وقت است، از آن پنج چیزی است که غیر از الله، کسی دیگر آنرا نمی‌داند». سپس رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ [لقمان: ۳۴]. (بدرستیکه خداوند عز وجل دانا به روز قیامت است). وقتی آن شخص، برخاست و رفت. رسول اکرم ﷺ فرمود: «او را صدا کنید تا برگردد». مردم به دنبالش رفتند اما نشانی از وی ندیدند. آنگاه، رسول اکرم ﷺ فرمود: «او جبرئیل بود و بخاطر این آمده بود که به مردم، احکام دین را بیاموزد)».

باب (۳۵):فضیلت پرهیز از شبهات

۴۸- «عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ﷺ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْحَلالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ لا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنِ اتَّقَى الْمُشَبَّهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ كَرَاعٍ يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ، أَلا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلا إِنَّ حِمَى اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَحَارِمُهُ، أَلا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً، إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلا وَهِيَ الْقَلْبُ»».

ترجمه: «نعمان بن بشیر ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «حرام و حلال، هر دو واضح و آشکارند (مشخص هستند). و در میان حلال و حرام، امور مشتبهی وجود دارد که بسیاری از مردم، آنها را نمی‌دانند. هرکس، از آنها پرهیز کند، دین و ایمانش را حفاظت نموده است. و کسی که خود را با آنها بیالاید (از شبهات پرهیز نکند)، مانند کسی است که در حریم چراگاه سلطان، دامهای خود را بچراند و هر آن، احتمال دارد، وارد چراگاه سلطان بشوند. آگاه باشید! که هر پادشاه، حریمی دارد و حریم خداوند در روی زمین، محرمات او هستند.

بدانید که در بدن، عضوی وجود دارد که صلاح و فساد سایر اعضا، به صلاح و فساد آن، بستگی دارد و آن، قلب است)».

باب (۳٦): پرداختن خُمس غنیمت، از ایمان است

۴۹- «عن ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: إِنَّ وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ لَمَّا أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنِ الْقَوْمُ أَوْ مَنِ الْوَفْدُ»؟ قَالُوا: رَبِيعَةُ. قَالَ: «مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ أَوْ بِالْوَفْدِ غَيْرَ خَزَايَا وَلا نَدَامَى» فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيكَ إِلا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ كُفَّارِ مُضَرَ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ فَصْلٍ نُخْبِرْ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا، وَنَدْخُلْ بِهِ الْجَنَّةَ، وَسَأَلُوهُ عَنِ الأَشْرِبَةِ. فَأَمَرَهُمْ

بِأَرْبَعٍ وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ. أَمَرَهُمْ بِالإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «شَهَادَةُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ الْخُمُسَ»، وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنِ الْحَنْتَمِ، وَالدُّبَّاءِ، وَالنَّقِيرِ، وَالْمُزَفَّتِ، وَرُبَّمَا قَالَ: «الْمُقَيَّرِ» وَقَالَ: «احْفَظُوهُنَّ وَأَخْبِرُوا بِهِنَّ مَنْ وَرَاءَكُمْ»». (بخاری:۵۳)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: هنگامی که وفد قبیله عبدقیس نزد رسول الله ﷺ آمد، رسول اکرم ﷺ پرسید: «شما از چه قوم و طایفه‌ای هستید»؟ گفتند: از طائفه ربیعه. رسول الله ﷺ فرمود: «بسیار خوش آمدید، امیدوارم از آمدنتان ناراحت و پشیمان نشوید». عرض کردند: ای پیامبر خدا! چون کفار طایفه مُضَر در مسیر ما قرار دارند، ما جز در ماههای حرام، نمی‌توانیم خدمت شما برسیم. بنابراین، رهنمودهای لازم را در اختیار ما قرار دهید تا ما آنها را به دیگران ابلاغ نماییم و موجب رستگاری ما نیز بشوند. سپس در مورد نوشیدنیهای حلال و حرام از رسول الله ﷺ سؤال کردند. در مورد سؤال اول، رسول الله ﷺ آنها را از چهار چیز منع کرد و به چهار چیز امر فرمود. آنان را به ایمان آوردن به خدای یگانه دعوت نمود و فرمود: «آیا می‌دانید که ایمان آوردن به خدای یگانه یعنی چه»؟ حاضران در جواب گفتند: الله و رسولش بهتر می‌دانند. رسول الله ﷺ فرمود: «ایمان به الله عبارت است از:گواهی دادن به یگانگی خداوند و به رسالت محمد و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات، و روزه گرفتن ماه مبارک رمضان و پرداخت خمس غنیمت». و در مورد سؤال دوم، آنها را از استفاده چهار چیز (ظرف) نهی کرد که عبارتند از: «خم، ظرف کدو، ظرف تنه درخت خرما و ظرف قیر اندود». (در آن زمان، این ظرفها مخصوص تهیه کردن شراب بودند). در پایان، آنحضرت ﷺ فرمود:«آنچه گفتم بخاطر بسپارید و به اطلاع دیگران برسانید»».

باب (۳۷):پاداش اعمال به نیت‌ها بستگی دارد

۵۰- «عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّما الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»، وَقَدْ تَقَدَّمَ فِيْ أَوَّلِ الْكِتَابِ وَزَادَ هُنَا بَعْدَ قَوْلِهِ: «إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» وسَرَدَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ». (بخاری:۵۴)

ترجمه: «از عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: « پاداش اعمال، به نیت‌ها بستگی دارد». این حدیث، در آغاز کتاب، ذکر گردید. البته در این حدیث، بعد از جمله «با هر کس، مطابق نیتش رفتار می‌شود»، این عبارت افزوده شده است که: «پس هر کس، درپی خوشنودی الله و رسولش باشد، خوشنودی الله و رسول، نصیب او خواهد شد»».

۵۱- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ ﭬ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى أَهْلِهِ يَحْتَسِبُهَا فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ»». (بخاری:۵۵)

ترجمه: «از ابو مسعود روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر شخصی به نیت ثواب بر اهل و عیال خود انفاق کند، نفقه او صدقه محسوب می‌شود»».

باب (۳۸): پیامبر ﷺ فرمود: دین، خیر خواهی است

۵۲- «عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﭬ قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى إِقَامِ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ ». (بخاری:۵۷)

ترجمه: «جریر بن عبدالله ﭬ می‌گوید: با رسول الله ﷺ بر اقامه نماز، پرداخت زکات و خیر خواهی برای هر مسلمان، بیعت کردم».

۵۳- «عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﭬ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ قُلْتُ: أُبَايِعُكَ عَلَى الإِسْلامِ، فَشَرَطَ عَلَيَّ: «وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» فَبَايَعْتُهُ عَلَى هَذَا». (بخاری:۵۸)

ترجمه: «جریر بن عبد الله ﭬ می‌گوید: خدمت نبی اکرم ﷺ شرفیاب شده، عرض کردم: ای پیامبر گرامی! می‌خواهم با دست مبارک شما، بر اسلام، بیعت کنم. رسول الله ﷺ در کار بیعت بر اسلام، خیر خواهی و نصیحت مسلمانان را نیز شرط قرار داد. و من هم طبق آن شرایط، بیعت نمودم».

۳- کتاب علم

باب (۱): فضیلت علم و دانش

۵۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ فِي مَجْلِسٍ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ جَاءَهُ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَدِّثُ فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: سَمِعَ مَا قَالَ فَكَرِهَ مَا قَالَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ لَمْ يَسْمَعْ حَتَّى إِذَا قَضَى حَدِيثَهُ، قَالَ: «أَيْنَ أُرَاهُ- السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ»؟ قَالَ: هَا أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِذَا ضُيِّعَتِ الأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». قَالَ: كَيْفَ إِضَاعَتُهَا؟ قَالَ: «إِذَا وُسِّدَ الأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ»». (بخاری: ۵۹)

ترجمه: «از ابو هریره ﷺ روایت است که: روزی، نبی اکرم ﷺ در جلسه‌ای، مردم را وعظ و ارشاد می‌کرد که یک مرد بادیه نشین، وارد مجلس شد و درباره قیامت، سؤال کرد و گفت: قیامت کی خواهد آمد؟ رسول الله ﷺ (بدون اینکه پاسخ بدهد) به صحبت خود ادامه داد. بعضی‌ها فکر کردند که رسول اکرم ﷺ سؤال را شنید اما چون از این سؤال، خوشش نیامد، جوابی نداد. بعضی‌ها گفتند: رسول الله ﷺ سؤال را نشنیده است. رسول اکرم ﷺ بعد از اینکه به سخنش خاتمه داد، پرسید: «سائل کجا است»؟ سائل عرض کرد: یا رسول الله! من حاضرم. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه که امانت ضایع شود، منتظر قیامت باش». وی پرسید: امانت چگونه ضایع می‌شود؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «هرگاه کارها بدست نا اهلان سپرده شوند، منتظر قیامت باشید»».

باب (۲): آموختن با صدای بلند

۵۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ قَالَ: تَخَلَّفَ عَنَّا النَّبِيُّ ﷺ فِي سَفْرَةٍ سَافَرْنَاهَا فَأَدْرَكَنَا وَقَدْ أَرْهَقَتْنَا الصَّلاةُ وَنَحْنُ نَتَوَضَّأُ فَجَعَلْنَا نَمْسَحُ عَلَى أَرْجُلِنَا فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا». (بخاری: ۶۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: در یکی از مسافرت‌ها، رسول اکرم از ما عقب ماند و وقتی که به ما رسید، نماز تأخیر شده بود. به دلیل تأخیر نماز، ما با سرعت وضو گرفته، پاها را با دست، تر

می‌کردیم. رسول الله ﷺ با صدای بلند، دو یا سه بار فرمود: «قوزک‌ها در معرض رفتن و سوختن در آتش دوزخ هستند»». (یعنی اگر در وضو، سرعت بخرج داده شود به نحوی که قوزک پاها خوب شسته نشوند، عذاب آن بسیار سخت است).

باب (۳): امتحان پیروان به وسیلهٔ رهبر و پیشوا

۵۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً لا يَسْقُطُ وَرَقُهَا، وَإِنَّهَا مَثَلُ الْمُسْلِمِ فَحَدِّثُونِي مَا هِيَ»؟ فَوَقَعَ النَّاسُ فِي شَجَرِ الْبَوَادِي، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ، فَاسْتَحْيَيْتُ، ثُمَّ قَالُوا: حَدِّثْنَا مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «هِيَ النَّخْلَةُ»». (بخاری:۶۱)

ترجمه: «از ابن عمر ﭭ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «درختی در میان درخت‌ها وجود دارد که هیچگاه برگهایش نمی‌ریزند و مؤمن نیز مانند آن درخت است. بگوئید آن درخت، کدام است»؟ حاضران، درختان جنگل را برشمردند. عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: بنظرم رسید که آن، باید درخت خرما باشد اما بخاطر کثرت شرم و حیا نتوانستم چیزی اظهار کنم، تا آنکه حاضران عرض کردند: ای پیامبر خدا ﷺ آن درخت را به ما معرفی کن. رسول الله ﷺ فرمود: «آن درخت، درخت خرما است»».

باب (٤): خواندن حدیث بر عالم و محدث

۵۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى جَمَلٍ، فَأَنَاخَهُ فِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ عَقَلَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: أَيُّكُمْ مُحَمَّدٌ؟ وَالنَّبِيُّ ﷺ مُتَّكِئٌ بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِمْ، فَقُلْنَا: هَذَا الرَّجُلُ الأَبْيَضُ الْمُتَّكِئُ، فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: يَا ابْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «قَدْ أَجَبْتُكَ» فَقَالَ: إِنِّي سَائِلُكَ فَمُشَدِّدٌ عَلَيْكَ فِي الْمَسْأَلَةِ، فَلا تَجِدْ عَلَيَّ فِي نَفْسِكَ، فَقَالَ: «سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ». فَقَالَ: أَسْأَلُكَ بِرَبِّكَ وَرَبِّ مَنْ قَبْلَكَ آللَّهُ أَرْسَلَكَ إِلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ؟ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ، آللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ نُصَلِّيَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ، آللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ نَصُومَ هَذَا الشَّهْرَ مِنَ السَّنَةِ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ، آللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ تَأْخُذَ هَذِهِ الصَّدَقَةَ مِنْ أَغْنِيَائِنَا فَتَقْسِمَهَا عَلَى فُقَرَائِنَا؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». فَقَالَ الرَّجُلُ: آمَنْتُ بِمَا جِئْتَ بِهِ، وَأَنَا رَسُولُ مَنْ وَرَائِي مِنْ قَوْمِي، وَأَنَا ضِمَامُ بْنُ ثَعْلَبَةَ، أَخُو بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ». (بخاری:۶۳)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: روزی، خدمت رسول اکرم ﷺ در مسجد نشسته بودیم. شتر سواری از راه رسید و شترش را در مسجد، خوابانید و پاهایش را بست و از حاضرین پرسید: کدام یک از

شما محمد است؟ رسول الله ﷺ در جمع صحابه ﷺ تکیه زده و نشسته بود. حاضرین گفتند: او که تکیه زده است، محمد ﷺ است. آن شخص تازه وارد، گفت: ای فرزند عبدالمطلب! رسول الله ﷺ فرمود: « بگو چه می‌خواهی»؟ گفت: من چند سؤال دارم و در آنها سختگیری بخرج می‌دهم ولی شما به دل نگیرید. رسول الله ﷺ فرمود: «هر چه دلت می‌خواهد، سؤال کن». آن شخص، گفت: تو را به پروردگارت و پروردگار کسانی که قبل از تو بوده‌اند، سوگند می‌دهم، آیا خداوند تو را برای هدایت تمام مردم فرستاده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، چنین است». آن شخص گفت: تو را به خدا سوگند، آیا خداوند به تو امر فرموده که ما، روزانه پنج بار نماز بخوانیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، چنین است». آن شخص گفت: تو را به خدا سوگند، آیا خدا به تو دستور داده که ما ماه رمضان را روزه بگیریم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آری، به خدا سوگند». باز پرسید: تو را به خدا سوگند، آیا الله دستور داده است که از اغنیای ما زکات بگیری و آن را بین فُقرای ما تقسیم کنی؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آری». آن شخص گفت: به تمام احکامی که شما آورده‌ای، ایمان آوردم. قبیله‌ام مرا فرستاده است. نام من، ضمام بن ثعلبه است و از قبیله بنی سعد بن بکر هستم».

۵۸- «عَن ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بِكِتَابِهِ رَجُلاً، وَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى، فَلَمَّا قَرَأَهُ مَزَّقَهُ، قَالَ: فَدَعَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُمَزَّقُوا كُلَّ مُمَزَّقٍ». (بخاری:٦٤)

ترجمه: «از عبدالله بن عباس رضي الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ نامه‌اش را توسط شخصی به امیر بحرین فرستاد تا وی آن را به کسری (شاه ایران) برساند. وقتی کسری نامه را خواند، آن را پاره کرد. راوی می‌گوید: رسول الله آنها را نفرین کرد و دعا کرد تا مملکت آنها تکه پاره شود».

۵۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كَتَبَ النَّبِيُّ ﷺ كِتَابًا أَوْ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فَقِيلَ لَهُ إِنَّهُمْ لا يَقْرَءُونَ كِتَابًا إِلا مَخْتُومًا، فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، نَقْشُهُ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ». (بخاری:۶۵)

ترجمه: «از انس بن مالک رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ نامه‌ای نوشت یا میخواست نامه‌ای بنویسد. به حضرتش اطلاع دادند که آنها (اهل فارس) نامه بدون مهر را نمی‌خوانند. پس آنحضرت برای خود انگشتری از نقره ساخت که جمله (محمد رسول الله) بر روی آن حک شده بود. انس می‌گوید: گویا هم اکنون سفیدی و درخشندگی آن انگشتر را در دست (مبارک) رسول خدا ﷺ مشاهده می‌نمایم».

۶۰- «عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ رضي الله عنه:أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ مَعَهُ إِذْ أَقْبَلَ ثَلاثَةُ نَفَرٍ، فَأَقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَذَهَبَ وَاحِدٌ، قَالَ: فَوَقَفَا عَلَى رَسُولِ

اللَّهِ ﷺ،فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَرَأَى فُرْجَةً فِي الْحَلْقَةِ فَجَلَسَ فِيهَا، وَأَمَّا الْآخَرُ فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ، وَأَمَّا الثَّالِثُ فَأَدْبَرَ ذَاهِبًا، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَلا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّفَرِ الثَّلاثَةِ أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللَّهِ، فَآوَاهُ اللَّهُ وَأَمَّا الآخَرُ فَاسْتَحْيَا، فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ، وَأَمَّا الآخَرُ فَأَعْرَضَ، فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ»». (بخاری:٦٦)

ترجمه: «از ابو واقد لیثی ﷺ روایت است که: روزی، رسول الله ﷺ با جمعی از صحابه در مسجد نشسته و (مشغول وعظ و ارشاد بود) که سه نفر، وارد مسجد شدند. دو نفر توقف کردند و سومی برگشت. راوی می‌گوید: یکی از آن دو، جایی برای خود پیدا کرد و نشست. دومی پشت سر جمع، نشست. رسول الله پس از اتمام وعظ، فرمود: «آیا می‌خواهید شما را در مورد این سه نفر، آگاه سازم؟ یکی از آنان، بخاطر رضای خدا آمده بود. خداوند او را جای داد. دومی شرم کرد، خداوند را نیز از از آن بنده، شرم آمد (او را بخشید). سومی رو گردانی کرد، خداوند نیز از او اعراض نمود»».

باب (۵): پیامبر ﷺ می‌فرماید: چه بسا کسی که تبلیغ به او میرسد از خود مبلّغ، فهمیده‌تر باشد

۶۱- «عْن أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قال: قَعَدَ النَّبِيَّ ﷺ عَلَى بَعِيرِهِ وَأَمْسَكَ إِنْسَانٌ بِخِطَامِهِ ـ أَوْ: بِزِمَامِهِ ـ قَالَ: «أَيُّ يَوْمٍ هَذَا»؟ فَسَكَتْنَا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ سِوَى اسْمِهِ. قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ»؟ قُلْنَا بَلَى. قَالَ: «فَأَيُّ شَهْرٍ هَذَا»؟ فَسَكَتْنَا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ. فَقَالَ: «أَلَيْسَ بِذِي الْحِجَّةِ»؟ قُلْنَا: «بَلَى». قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ بَيْنَكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَإِنَّ الشَّاهِدَ عَسَى أَنْ يُبَلِّغَ مَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ مِنْهُ»». (بخاری:۶۷)

ترجمه: «ابوبکره ﷺ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ سوار شتر بود و شخصی مهار آن را در دست داشت. رسول الله ﷺ خطاب به صحابه، فرمود: «امروز، چه روزی است»؟ راوی می‌گوید: همه ما سکوت نموده، تصور کردیم که رسول الله ﷺ، نام دیگری سوای این نام، برایش در نظر دارد. آنحضرت ﷺ فرمود: «آیا امروز، روز قربانی نیست»؟ گفتیم: آری. بعد فرمود: «این کدام ماه است»؟ همه سکوت کردیم و تصور نمودیم ممکن است رسول الله ﷺ اسم دیگری برای این ماه، تعیین کند. بعد فرمود: «آیا این ماه، ذوالحجه نیست»؟ گفتیم: آری. بعد رسول الله ﷺ فرمود: «همانا مال و جان شما، مانند این روز و این ماه و این سرزمین، محترم هستند و کسی حق ندارد که به ناحق، حرمت مال و جان برادر مسلمان خود را پایمال کند. هر یک از شما حاضرین، این احکام را به کسانی که حضور ندارند، برساند. چه بسا فرد غایب از شخص حاضر، مطلب را بهتر دریابد»».

باب (٦): تعیین اوقات برای هدایت و ارشاد

٦٢- «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الأَيَّامِ كَرَاهَةَ السَّآمَةِ عَلَيْنَا». (بخاری: ۶۸)

ترجمه: «ابن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ برای هدایت و ارشاد ما هر چند روز یکبار را در نظر گرفته بود. و بخاطر اینکه وعظ و نصیحت ایشان، موجب خستگی ودلسردی ما نشود، از وعظ گفتن روزانه، اجتناب می‌ورزید».

۶۳- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَسِّرُوا وَلا تُعَسِّرُوا وَبَشِّرُوا وَ لا تُنَفِّرُوا»». (بخاری: ۶۹)

ترجمه: «از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در امور دین، آسان بگیرید و سخت گیر نباشید. مژده دهید و بیزار نکنید»».

باب (۷): هرگاه خداوند، خوبی کسی را بخواهد، علم دین نصیب او می‌گرداند

۶۴- «عَنْ مُعَاوِيَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ، وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللَّهُ يُعْطِي، وَلَنْ تَزَالَ هَذِهِ الأُمَّةُ قَائِمَةً عَلَى أَمْرِ اللَّهِ لا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ»». (بخاری:۷۱)

ترجمه: «معاویه ﷺ می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: « هر کس که خداوند در حق او اراده خیر نماید، به وی فهم دین، نصیب خواهد کرد. من (رسول الله) تقسیم کننده (علوم و معارف شریعت) هستم. اما عطا کننده اصلی، خداوند است. و این امت همچنان بر دین خدا استوار خواهد ماند ومخالفت مخالفان به آنها ضرری نخواهد رساند تا اینکه قیامت فرا رسد»».

باب (۸): درک وفهم علم

٦٥- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأُتِيَ بِجُمَّارٍ فَقَالَ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً مَثَلُهَا كَمَثَلِ الْمُسْلِمِ» فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ: هِيَ النَّخْلَةُ، فَإِذَا أَنَا أَصْغَرُ الْقَوْمِ فَسَكَتُّ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هِيَ النَّخْلَةُ»». (بخاری:۷۲)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: نزد نبی اکرم ﷺ نشسته بودیم که جماری (پیه درخت خرما) آوردند. آنحضرت ﷺ فرمود: «در میان درختان، درختی شبیه مسلمان است». من خواستم بگویم درخت خرماست. اما چون دیدم کوچکترین آنها هستم سکوت نمودم. رسول الله ﷺ فرمود: «درخت خرما است»».

باب (۹): غبطه خوردن در علم وحکمت

۶۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا حَسَدَ إِلا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً فَسُلِّطَ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا»». (بخاری:۷۳)

ترجمه: «از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: « غبطه جایز نیست مگر در دو مورد. یکی، شخصی که خداوند به او مال و ثروت داده و به او همت بخشیده است تا آن را در راه خدا خرج کند. دوم، کسی که خداوند به او علم و معارف شرعی عنایت فرموده و او از علم خود، دیگران را بهره‌مند می‌سازد و با عدالت، قضاوت می‌کند»».

باب (۱۰): دعا برای فهم و درک قرآن

۶۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: ضَمَّنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ»». (بخاری:۷۵)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ مرا در آغوش گرفت و فرمود: «پروردگارا! به وی فهم و درک قرآن، عنایت فرما»».

باب (۱۱): کودک چه وقت می‌تواند در حلقه علم حدیث بنشیند؟

۶۸- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: أَقْبَلْتُ رَاكِبًا عَلَى حِمَارٍ أَتَانٍ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ قَدْ نَاهَزْتُ الإِحْتِلامَ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي بِمِنًى إِلَى غَيْرِ جِدَارٍ، فَمَرَرْتُ بَيْنَ يَدَيْ بَعْضِ الصَّفِّ، وَأَرْسَلْتُ الأَتَانَ تَرْتَعُ، فَدَخَلْتُ فِي الصَّفِّ، فَلَمْ يُنْكَرْ ذَلِكَ عَلَيَّ». (بخاری:۷۶)

ترجمه: «از عبدالله بن عباس ﷺ می‌گوید: روزی، در دوران نوجوانی، سوار بر ماده الاغی بودم و بسوی سرزمین «منا» می‌رفتم. رسول الله ﷺ در «منا» بدون اینکه ستره‌ای گذاشته باشد، مشغول نماز بود. الاغم را برای چرا رها کرده، از جلوی بعضی از نماز گزاران عبور کردم و خود را به صف نماز رساندم. کسی مرا بر این کار، سرزنش نکرد».

۶۹- «عَنْ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ ﷺ قَالَ: عَقَلْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ مَجَّةً مَجَّهَا فِي وَجْهِي وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ سِنِينَ مِنْ دَلْوٍ». (بخاری:۷۷)

ترجمه: «محمود بن ربیع ﷺ می‌گوید: بخوبی یاد دارم زمانی که من پنج ساله بودم، رسول الله ﷺ اندکی آب از دلوی برداشت و پس از مضمضه، آب‌ها را برچهره من پاشید».

باب (۱۲): فضیلت کسی که خود می‌آموزد و به دیگران می‌آموزاند

۷۰- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ الْغَيْثِ الْكَثِيرِ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَ مِنْهَا نَقِيَّةٌ، قَبِلَتِ الْمَاءَ، فَأَنْبَتَتِ الْكَلأَ وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ، أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَنَفَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةً أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيعَانٌ لا تُمْسِكُ مَاءً وَلا تُنْبِتُ كَلأً، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقُهَ فِي دِينِ اللَّهِ وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ»». (بخاری:۷۹)

ترجمه: «از ابو موسی اشعری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مثال علم و دانشی که خداوند مرا با آن مبعوث گردانیده، مانند بارانی است که تند و تیز می‌بارد. زمینی که صاف و هموار باشد، آن آب را در خود جذب می‌کند. سپس در آن زمین، گیاه و دانه می‌روید. و زمینی که سخت است، آب را بر روی خود نگاه می‌دارد. و خداوند، بوسیله آن آب به بندگانش نفع می‌رساند و بندگان الله از آن آب می‌نوشند و به دیگران نیز می‌نوشانند و کشت و زرع خود را نیز آبیاری می‌کنند. و بارانی که در شوره زار ببارد، نه آب را در خود نگه می‌دارد و نه گیاهی می‌رویاند. این زمین، مثال کسی است که به احکام الهی، توجهی نکرده و اهمیتی نداده است. و هدایت و رهنمودهایی را که من به ارمغان آورده‌ام، قبول نکرده است»».

باب (۱۳): از بین رفتن علم و بروز جهل و نادانی

۷۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيَثْبُتَ الْجَهْلُ وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ وَيَظْهَرَ الزِّنَا»». (بخاری:۸۰)

ترجمه: «از انس بن مالک ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «از جمله نشانه‌های قیامت این است که جهل و نادانی فراگیر خواهد شد و علم و دانش از بین خواهد رفت. و زنا و شراب خواری آشکار و علنی انجام خواهد گرفت»».

۷۲- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: لأُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيثًا لا يُحَدِّثُكُمْ أَحَدٌ بَعْدِي، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يَقِلَّ الْعِلْمُ وَيَظْهَرَ الْجَهْلُ، وَيَظْهَرَ الزِّنَا، وَتَكْثُرَ النِّسَاءُ، وَيَقِلَّ الرِّجَالُ، حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيِّمُ الْوَاحِدُ»». (بخاری:۸۱)

ترجمه: «همچنین از انس ﷺ روایت است که فرمود: حدیثی را برای شما بیان می‌کنم که کسی دیگر برای شما بیان نخواهد کرد: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «برخی از نشانه‌های قیامت، عبارت‌اند از

این که علم کم می‌شود، جهل و نادانی غلبه پیدا می‌کند، زنا رواج می‌یابد و تعداد زنان، زیاد و تعداد مردان، کم می‌شود تا جایی که یک مرد، سرپرستی پنجاه زن را به عهده خواهد گرفت»».

باب (١٤): فضیلت علم

٧٣- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّي لأَرَى الرِّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي، ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ». قَالُوا: فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْعِلْمَ»». (بخاری:٨٢)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «در عالم رویا و خواب، یک لیوان شیر به من داده شد. شیر را نوشیدم تا آنکه خوب سیر شدم تا جائی که سیری از ناخن‌هایم بیرون می‌آمد. سپس باقیمانده آن را به عمر بن خطاب دادم». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! این خواب را چگونه تعبیر فرمودید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آن را به علم تعبیر نمودم»».

باب (١٥): فتوا دادن در حال سوار بودن بر چیزی

٧٤- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَفَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمِنًى لِلنَّاسِ يَسْأَلُونَهُ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَحَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ؟ فَقَالَ: «اذْبَحْ وَلا حَرَجَ». فَجَاءَ آخَرُ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَنَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ؟ قَالَ: «ارْمِ وَلا حَرَجَ». فَمَا سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ قُدِّمَ وَلا أُخِّرَ إِلا قَالَ: «افْعَلْ وَلا حَرَجَ»». (بخاری:٨٣)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ در مراسم حجة الوداع در «منا» برای پاسخ به سؤالات مردم، توقف کرده بود. شخصی آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من به دلیل فراموشی و عدم آگاهی، قبل از اینکه ذبح کنم موهای سرم را تراشیده ام؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اشکالی ندارد». بعد شخص دیگری آمد و گفت: ای پیامبر خدا! بدلیل غفلت و ناآگاهی، قبل از اینکه رَمی جمره کنم، ذبح کرده ام؟ رسول الله ﷺ فرمود: «مانعی ندارد». راوی (ابن عمرو) می‌گوید: آن روز، هر کس هر حکمی را پس و پیش نموده بود و از رسول الله ﷺ در باره آن سؤال می‌کرد، رسول الله ﷺ در جواب می‌فرمود: «انجام بده و اشکالی ندارد».»

باب (١٦): جواب دادن به فتوا با تکان دادن سر یا دست

٧٥- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُقْبَضُ الْعِلْمُ وَيَظْهَرُ الْجَهْلُ وَالْفِتَنُ وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْهَرْجُ؟ فَقَالَ هَكَذَا بِيَدِهِ فَحَرَّفَهَا كَأَنَّه يُرِيدُ الْقَتْلَ». (بخاری: ٨٥)

ترجمه: «از ابو هریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روزی خواهد رسید که علم از میان خواهد رفت، و جهل و نادانی و فتنه آشکار خواهد شد و هرج و مرج زیاد خواهد گردید». سؤال شد: ای رسول الله! هرج و مرج یعنی چه؟ رسول الله ﷺ دست مبارک خود را بگونه‌ای حرکت داد که به قتل وکشتار، دلالت می‌کرد».

۷۶- «عَنْ أَسْمَاءَ رضي الله عنها قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ وَهِيَ تُصَلِّي فَقُلْتُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ، فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ، قُلْتُ: آيَةٌ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا أَيْ نَعَمْ، فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلاَّنِي الْغَشْيُ، فَجَعَلْتُ أَصُبُّ عَلَى رَأْسِي الْمَاءَ، فَحَمِدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيُّ ﷺ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَكُنْ أُرِيتُهُ إِلاَّ رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي حَتَّى الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَأُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي قُبُورِكُمْ مِثْلَ أَوْ قَرِيبَ- لا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ- مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ. يُقَالُ: مَا عِلْمُكَ بِهَذَا الرَّجُلِ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوِ الْمُوقِنُ- لا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا قَالَتْ أَسْمَاءُ- فَيَقُولُ: هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى، فَأَجَبْنَا وَاتَّبَعْنَا، هُوَ مُحَمَّدٌ ثَلاثًا. فَيُقَالُ: نَمْ صَالِحًا، قَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِنًا بِهِ. وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوِ الْمُرْتَابُ- لا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ- فَيَقُولُ: لا أَدْرِي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ». (بخاری:۸۶)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر رضي الله عنها می‌گوید: (هنگامی که مردم را مضطرب و پریشان دیدم) نزد عایشه رضي الله عنها رفتم و او را در حال نماز دیدم. گفتم: مردم را چه شده است؟ ایشان به سوی آسمان اشاره کرد. سپس بقیه مردم را دیدم که نماز می‌خواندند. عایشه گفت: «سبحانه الله». من پرسیدم: آیا اتفاقی افتاده است؟ با سر، اشاره فرمود: بلی. من برخاستم، نزدیک بود بیهوش شوم، مقداری آب برسر و صورت خود ریختم. (سپس مشاهده کردم که) پیامبر ﷺ پس از حمد و ثنای خداوند عز وجل، فرمود: «آنچه را قبلاً به من نشان نداده بودند، اکنون نشان دادند، حتی بهشت و دوزخ را. و به من وحی شد که: شما در قبرهایتان مانند فتنه مسیح دجال، مورد ابتلا و آزمایش قرار می‌گیرید. و از شما می‌پرسند که در مورد این مرد (پیامبر ﷺ) چه می‌دانی؟ فرد مؤمن و کسی که اعتقادش راسخ است، می‌گوید: او محمد، فرستاده خداست که برای ما هدایت و روشنی به ارمغان آورده است و سه بار این جمله را تکرار می‌کند. بعد به او می‌گویند: آسوده بخواب. می‌دانستیم که شما به او ایمان و اعتقاد داری. ولی منافق و کسی که ایمانش، متزلزل بوده، می‌گوید: نمی‌دانم، شنیدم که مردم چیزهایی می‌گفتند، من نیز همان را تکرار می‌کردم»».

باب (۱۷): سفر برای دانستن یک مسئله و تعلیم آن به اهل خود

۷۷- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ ﷺ: أَنَّهُ تَزَوَّجَ ابْنَةً لأَبِي إِهَابِ بْنِ عَزِيزٍ، فَأَتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: إِنِّي قَدْ أَرْضَعْتُ عُقْبَةَ وَالَّتِي تَزَوَّجَ، فَقَالَ لَهَا عُقْبَةُ: مَا أَعْلَمُ أَنَّكِ أَرْضَعْتِنِي وَلا أَخْبَرْتِنِي فَرَكِبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ وَقَدْ قِيلَ» فَفَارَقَهَا عُقْبَةُ وَنَكَحَتْ زَوْجًا غَيْرَهُ». (بخاری:۸۸)

ترجمه: «عقبه بن حارث می‌گوید: با دختر ابواهاب بن عزیز ازدواج کرده بودم. زنی آمد و گفت: من عقبه و همسرش را شیر داده‌ام (یعنی آنها برادر و خواهر رضاعی هستند). گفتم: من نمی‌دانستم و تو هم به ما نگفته بودی. سپس، سوار بر شتر شدم و در مدینه نزد رسول الله ﷺ رفتم. رسول الله ﷺ فرمود: «چگونه می‌خواهی با او زندگی کنی در حالی که چنین سخنی به میان آمده است»؟ راوی می‌گوید: عقبه از او جدا شد و آن زن، با کسی دیگر، ازدواج کرد».

باب (۱۸): تناوب در فراگیری علم

۷۸- «عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَجَارٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ ابْنِ زَيْدٍ وَهِيَ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ، وَكُنَّا نَتَنَاوَبُ النُّزُولَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَنْزِلُ يَوْمًا، وَأَنْزِلُ يَوْمًا، فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ بِخَبَرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الْوَحْيِ وَغَيْرِهِ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَنَزَلَ صَاحِبِي الأَنْصَارِيُّ يَوْمَ نَوْبَتِهِ فَضَرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا، فَقَالَ: أَثَمَّ هُوَ، فَفَزِعْتُ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ عَظِيمٌ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ، فَإِذَا هِيَ تَبْكِي، فَقُلْتُ: أَطَلَّقَكُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: لا أَدْرِي، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ: أَطَلَّقْتَ نِسَاءَكَ؟ قَالَ: «لا». فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ». (بخاری:۸۹)

ترجمه: «عمر بن خطاب ﷺ می‌گوید: من و یکی از همسایگان انصاری‌ام در محله بنی‌امیه در اطراف مدینه سکونت داشتیم و به نوبت، در محضر رسول الله ﷺ حاضر می‌شدیم. روزی که نوبت من بود، اخبار وحی و وقایع آنروز را به اطلاع ایشان می‌رساندم و روزی که نوبت او بود، اخبار وحی و دیگر وقایع را به اطلاع من می‌رسانید. در یکی از روزها که دوست انصاری من از محضر رسول اکرم ﷺ برگشته بود، با شدت درب خان، مرا به صدا در آورد و گفت: عمر اینجاست؟ من سراسیمه بیرون آمدم. او با دیدن من گفت: امروز اتفاق بسیار مهمی افتاده است (رسول اکرم همسران خود را طلاق داده است). عمر می‌گوید: من بلافاصله نزد حفصه رفتم و دیدم که گریه می‌کند. پرسیدم: آیا رسول خدا ﷺ شما را طلاق

داده است؟ حفصه گفت: خبر ندارم. آنگاه خدمت آنحضرت ﷺ شرفیاب شدم و بی‌درنگ، همانطور که ایستاده بودم، پرسیدم: همسرانت را طلاق داده ای؟ فرمود: خیر. (من از خوشحالی) فریاد زدم: الله اکبر».

باب (۱۹): اظهار خشم و ناراحتی هنگام تعلیم بسبب مشاهدۀ چیز ناخوشایند

۷۹- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لا أَكَادُ أُدْرِكُ الصَّلاةَ مِمَّا يُطَوِّلُ بِنَا فُلانٌ، فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْ يَوْمِئِذٍ، فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ مُنَفِّرُونَ، فَمَنْ صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ وَالضَّعِيفَ وَذَا الْحَاجَةِ»». (بخاری:۹۰)

ترجمه: «از ابو مسعود انصاری ﷺ روایت است که: شخصی گفت: ای رسول خدا! چون فلان (امام) نمازش را بسیار طولانی می‌کند، ممکن است نماز جماعت را ترک کنم. ابومسعود ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ را در خطابه آنروز چنان خشمگین دیدم که قبلاً او را به آن حال ندیده بودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «شما، مردم را از دین متنفر می‌کنید. آگاه باشید، هر کس که امامت نماز را به عهده دارد، آنرا کوتاه بگیرد و طولانی نکند. زیرا در میان نماز گزاران، افراد بیمار، ضعیف و کسانی که کار فوری دارند، وجود دارد)».

۸۰- «عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ اللُّقَطَةِ، فَقَالَ: «اعْرِفْ وِكَاءَهَا» أَوْ قَالَ: «وِعَاءَهَا وَعِفَاصَهَا، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً، ثُمَّ اسْتَمْتِعْ بِهَا، فَإِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَأَدِّهَا إِلَيْهِ». قَالَ: فَضَالَّةُ الإِبِلِ؟ فَغَضِبَ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ، أَوْ قَالَ: احْمَرَّ وَجْهُهُ، فَقَالَ: «وَمَا لَكَ وَلَهَا مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَرْعَى الشَّجَرَ، فَذَرْهَا حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا». قَالَ: فَضَالَّةُ الْغَنَمِ؟ قَالَ: «لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ»». (بخاری:۹۱)

ترجمه: «زید بن خالد ﷺ روایت می‌کند که: مردی از رسول الله ﷺ درباره چیز گم شده‌ای که پیدا شده است سؤال نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «برخی از مشخصات آن (مانند نوع ظرف یا چیزی که دور آن بسته شده است) را تا یک سال، برای مردم اعلام کن. اگر صاحبش پیدا نشد، از آن استفاده کن. و اگر صاحبش پیدا شد آنرا به او برگردان». سائل پرسید: اگر شتر گم شده‌ای پیدا شود، چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ (از شنیدن آن) به اندازه‌ای خشمگین شد که رخسار مبارکش سرخ گشت و فرمود: «تو با شتر چه کار داری؟ (یعنی شتر گم نمی‌شود) زیرا شتر با ذخیره آب و مقاومتی که دارد، هرگاه گرسنه شود، پای درختی می‌رود و تغذیه می‌کند و هرگاه تشنه شود، آب پیدا می‌کند تا زمانیکه صاحبش پیدا شود». سائل پرسید: اگر گوسفندی پیدا شود، چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آن گوسفند یا از آنِ تو و یا از آنِ برادرت خواهد بود. و اگر نگهداری نکنی، از آنِ گرگ خواهد شد)».

۸۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ أَشْيَاءَ كَرِهَهَا، فَلَمَّا أُكْثِرَ عَلَيْهِ غَضِبَ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ: «سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ». قَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «أَبُوكَ سَالِمٌ مَوْلَى شَيْبَةَ». فَلَمَّا رَأَى عُمَرُ مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (بخاری:۹۲)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ درباره چیزهایی که خوشش نمی‌آمد، سؤال کردند. وقتی که آن پرسشها افزایش پیدا کرد، آنحضرت ﷺ خشمگین شد و خطاب به مردم فرمود: «هر چه می‌خواهید بپرسید». مردی گفت: پدر من کیست؟ فرمود: «پدرت حذافه است». دیگری برخاست و گفت: ای رسول الله! پدر من کیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: «پدرت سالم غلام آزاد شده شیبه است». عمر ﷺ که متوجه خشم وناراحتی آنحضرت ﷺ شد، گفت: ای رسول خدا! ما به خداوند عز وجل پناه می‌بریم. (زیرا باعث ناراحتی شما شدیم)».

باب (۲۰): کسی که یک سخن را برای اینکه مردم بفهمند سه بار تکرار می کند

۸۲- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا سَلَّمَ سَلَّمَ ثَلاثًا، وَإِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلاثًا، حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ». (بخاری:۹۴)

ترجمه: «انس ﷺ روایت میکند که پیامبر ﷺ وقتی که سلام می‌کرد، سه بار آنرا تکرار می‌نمود. و هرگاه، سخنی می‌گفت، آنرا سه بار تکرار میکرد تا مردم، آنرا خوب بفهمند».

باب (۲۱): تعلیم زن و فرزندان و زیردستان

۸۳- «عَنْ أَبِي موسى ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ ﷺ: «ثَلاثَةٌ لَهُمْ أَجْرَانِ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ، وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ إِذَا أَدَّى حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ مَوَالِيهِ، وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَةٌ فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا وَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ»». (بخاری: ۹۷)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سه شخص‌اند که نزد خدا دو اجر دارند. اول: اهل کتابی که به پیامبرش و به محمد ﷺ ایمان بیاورد. دوم: غلامی که حق خدا و صاحبش را ادا کند. سوم: مردی که کنیزش را بخوبی تربیت نماید و علم و دانش بیاموزد. سپس او را آزاد نماید و با وی ازدواج کند. هریک از اینها دو پاداش دارند»».

باب (۲۲): پند و نصیحت کردن امام زنان را

۸۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ وَمَعَهُ بِلالٌ، فَظَنَّ أَنَّهُ لَمْ يُسْمِعِ النِّسَاءَ فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُلْقِي الْقُرْطَ وَالْخَاتَمَ، وَبِلالٌ يَأْخُذُ فِي طَرَفِ ثَوْبِهِ». (بخاری: ۹۸)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ روایت می‌کند که: رسول الله ﷺ همراه بلال از مسجد بیرون شد و گمان نمود که زنها وعظ و ارشاد او ﷺ را نشنیده‌اند. بار دیگر به وعظ و راهنمایی آنان پرداخت و آنها را امر به صدقه دادن نمود. زنان شروع به انداختن گوشواره‌ها و انگشترهایشان نمودند. و بلال ﭬآنها را در دامنش جمع آوری می‌نمود».

باب (۲۳): آزمندی برای فراگرفتن حدیث

۸۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقَدْ ظَنَنْتُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَنْ لا يَسْأَلُنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ أَحَدٌ أَوَّلُ مِنْكَ، لِمَا رَأَيْتُ مِنْ حِرْصِكَ عَلَى الْحَدِيثِ، أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ نَفْسِهِ»». (بخاری:۹۹)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! چه کسانی روز قیامت برای شفاعت شما سعادت بیشتری دارند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابوهریره! چون عشق و علاقه تو را نسبت به حدیث دیدم، می‌دانستم که کسی قبل از تو، این سؤال را از من نخواهد پرسید. کسانی روز قیامت برای شفاعت من سعادت بیشتری دارند که با اخلاص و از صمیم قلب، لا إله إلا الله بگویند»».

باب (٢٤): علم چگونه از بین می‌رود؟

۷۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ﭭ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَّالاً، فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا»». (بخاری:۱۰۰)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو بن عاص ﭭ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «خداوند علم را از سینه بندگان خود محو نمی‌کند، بلکه با وفات علما آنرا از بین می‌برد. و وقتی که علما از بین رفتند، مردم، جاهلان را رهبر خود قرار می‌دهند و مسائل خود را از آنها می‌پرسند. رهبرانشان نیز از روی جهالت، فتوا می‌دهند که هم خود گمراه میشوند وهم دیگران را به گمراهی می‌کشند»».

باب (۲۵): آیا روز جداگانه ای برای تعلیم زنان اختصاص داده شود؟

۸۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَتِ النِّسَاءُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: غَلَبَنَا عَلَيْكَ الرِّجَالُ فَاجْعَلْ لَنَا يَوْمًا مِنْ نَفْسِكَ، فَوَعَدَهُنَّ يَوْمًا لَقِيَهُنَّ فِيهِ، فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ، فَكَانَ فِيمَا قَالَ لَهُنَّ: «مَا مِنْكُنَّ امْرَأَةٌ تُقَدِّمُ ثَلاثَةً مِنْ وَلَدِهَا إِلاَّ كَانَ لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ». فَقَالَتِ امْرَأَةٌ: وَاثْنَتَيْنِ؟ فَقَالَ: «وَاثْنَتَيْنِ»». (بخاری:۱۰۲)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: زنان خطاب به نبی اکرم ﷺ گفتند: مردان تو را تصاحب نموده (و برای ما) وقتی باقی نگذاشته‌اند. فرصتی به ما اختصاص بده تا نزد شما حاضر شویم. رسول الله ﷺ روزی را برای آنان تعیین نمود. (و در آنروز) فرمود: «هر زنی که سه فرزند خود را از دست بدهد، آنان، در روز قیامت برای مادرانشان حجابی در برابر آتش دوزخ خواهند شد». زنی گفت: اگر دو فرزندش را از دست بدهد باز هم آنها حجاب می‌شوند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی»».

وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: «ثَلاثَةً لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ»». (بخاری: ۱۰۲).

«و در یک روایت از ابوهریره ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «سه فرزندی که به سن بلوغ نرسیده باشند»».

باب (۲۶): کسی که چیزی را بشنود و برای فهمیدن آن دوباره بپرسد

۸۸- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ حُوسِبَ عُذِّبَ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: أَوَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ۝٨﴾ [الانشقاق: ٨]؟ قَالَتْ: فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكِ الْعَرْضُ وَلَكِنْ مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكْ»». (بخاری: ۱۰۳)

ترجمه: «عایشه ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که محاسبه شود، گرفتار عذاب می‌گردد».

عایشه می‌گوید: گفتم: مگر نه اینست که خداوند می‌فرماید: بزودی محاسبه آسانی خواهد شد؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «این عَرضه اعمال است ولی اگر حساب دقیق به عمل آید، هلاک می‌گردد»».

باب (۲۷): حاضران به غائبان ابلاغ نمایند

۸۹- «عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْغَدَ مِنْ يَوْمِ الْفَتْحِ، يَقُوْلُ قَوْلاً، سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي وَأَبْصَرَتْهُ عَيْنَايَ حِينَ تَكَلَّمَ بِهِ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مَكَّةَ حَرَّمَهَا اللَّهُ وَلَمْ يُحَرِّمْهَا النَّاسُ فَلا يَحِلُّ لامْرِئٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ يَسْفِكَ بِهَا

دَمًا، وَلا يَعْضِدَ بِهَا شَجَرَةً، فَإِنْ أَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهَا، فَقُولُوا: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ لِرَسُولِهِ وَلَمْ يَأْذَنْ لَكُمْ، وَإِنَّمَا أَذِنَ لِي فِيهَا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، ثُمَّ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالأَمْسِ، وَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ». (بخاری: ۱۰۴)

ترجمه: «ابوشریح ﷺ می‌گوید: فردای روز فتح مکه با گوشهایم شنیدم و با قلبم فهمیدم و با چشمانم نظاره گر آن بودم که آنحضرت ﷺ پس از حمد و ثنای خداوند متعال، فرمود: «مکه جایی است که خداوند آنرا حرام قرار داده است، نه مردم. پس هر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، در آن خون ریزی نکند و درختی را قطع ننماید. اگر کسی بخود اجازه دهد و چنین کاری کند و بگوید که پیامبر کرده است، به او بگویید: خداوند فقط به پیامبرش ﷺ آنهم در بخشی از روز، چنین اجازه‌ای داده نه به شما. از امروز، حرمت آن، مانند دیروز میباشد. (آنچه را گفتم) حاضران باید به غائبان، ابلاغ کنند»».

باب (۲۸): گناه کسی که به دروغ، چیزی به پیامبر ﷺ نسبت دهد

۹۰- «عن عَلِيٍّ ﷺ قال: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَكْذِبُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَلِجِ النَّارَ». (بخاری:۱۰۶)

ترجمه: «علی ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سخنی را به دروغ به من نسبت ندهید. زیرا کسی که به دروغ، سخنی را به من نسبت دهد، وارد آتش می‌شود»».

۹۱- «عَنْ سَلَمَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ يَقُلْ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۱۰۹)

ترجمه: «سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «کسی که به من سخنی را نسبت دهد و من آنرا نگفته باشم، باید جای خود را در آتش، آماده کند»».

۹۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَسَمَّوْا بِاسْمِي وَلا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي وَمَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری: ۱۱۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اسم مرا بعنوان اسم، انتخاب کنید ولی از کنیه من (ابو القاسم) استفاده نکنید. هرکس مرا در خواب ببیند، حقیقتا مرا خواب دیده است. زیرا شیطان نمی‌تواند خود را به صورت من در آوَرَد. و هرکس به دروغ، چیزی را به من نسبت دهد، پس باید جایگاهش را در جهنم، آماده کند»».

باب (۲۹): نوشتن علم

۹۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَنْ مَكَّةَ الْقَتْلَ أَوِ الْفِيلَ، وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالْمُؤْمِنِينَ، أَلا وَإِنَّهَا لَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ قَبْلِي وَلَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ بَعْدِي، أَلا وَإِنَّهَا حَلَّتْ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، أَلا وَإِنَّهَا سَاعَتِي هَذِهِ؛ حَرَامٌ لا يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَلا يُعْضَدُ شَجَرُهَا، وَلا تُلْتَقَطُ سَاقِطَتُهَا إِلاَّ لِمُنْشِدٍ، فَمَنْ قُتِلَ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ؛ إِمَّا أَنْ يُعْقَلَ، وَإِمَّا أَنْ يُقَادَ أَهْلُ الْقَتِيلِ». فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ: اكْتُبْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «اكْتُبُوا لأَبِي فُلانٍ» فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ: إِلاَّ الإِذْخِرَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّا نَجْعَلُهُ فِي بُيُوتِنَا وَقُبُورِنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِلاَّ الإِذْخِرَ إِلاَّ الإِذْخِرِ»». (بخاری:۱۱۲)

ترجمه: «ابو هریره ﷺ روایت می‌کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «خداوند مانع وقوع خونریزی یا حمله فیل‌ها به مکه شد و رسول الله ﷺ و مؤمنان را بر اهل مکه غالب گردانید. بدانید که مکه نه برای کسی قبل از من و نه بعد از من، حلال قرار داده شده است و فقط بخشی از یک روز برای من حلال قرار داده شد. و بدانید که از این لحظه به بعد، (برای همیشه) حرام قرار داده شد. بنابراین، نه خار آن کنده شود ونه درخت آن قطع گردد و نه مال گم شده آن برداشته شود مگر اینکه به صاحبش برگردانیده شود. و اگر کسی در آن کشته شود، اولیای دم مختارند که: یا دیه (خون بها) بگیرند و یا قاتل را قصاص کنند». مردی یمنی آمد و گفت: ای رسول خدا! این سخنان را برای من بنویس. رسول اکرم ﷺ (خطاب به همراهانش) فرمود: «برای ابو فلان بنویسید». مردی از قبیله قریش گفت: ای رسول الله! اذخر (نوعی گیاه سبز) را استثناء کنید زیرا ما آنرا درخانه‌ها و در قبرهایمان مورد استفاده قرار میدهیم. رسول الله ﷺ پذیرفت و فرمود: «بجز اذخر، بجز اذخر»». (یعنی کندن و قطع کردن اذخر از قاعده حرمت، مستثنا است).

۹۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَجَعُهُ قَالَ: «ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لا تَضِلُّوا بَعْدَهُ». قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا، فَاخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّغَطُ، قَالَ: «قُومُوا عَنِّي وَلا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ». فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ كِتَابِهِ». (بخاری:۱۱۴)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: وقتی که بیماری پیامبر ﷺ شدت گرفت، آنحضرت ﷺ فرمود: «دفتری بیاورید تا برای شما مطالبی بنویسم که بعد از آن، گمراه نشوید». عمر ﷺ گفت: دردِ بیماری بر پیامبر ﷺ چیره شده است، کتاب خدا برای ما کافیست. مردم، در این باره اختلاف نظر پیدا کردند وسر وصدا زیاد شد. رسول الله ﷺ فرمود: «نزد من اختلاف ومنازعه شایسته نیست، برخیزید و بروید»».

باب (۳۰): تعلیم، وعظ و ارشاد درشب

۹۵- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ل قَالَتْ: اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ مَاذَا أُنْزِلَ اللَّيْلَةَ مِنَ الْفِتَنِ، وَمَاذَا فُتِحَ مِنَ الْخَزَائِنِ، أَيْقِظُوا صَوَاحِبَاتِ الْحُجَرِ، فَرُبَّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٍ فِي الآخِرَةِ»». (بخاری: ۱۱۵)

ترجمه: «ام المؤمنین ؛ام سلمه ل؛ روایت میکند که: شبی رسول الله ﷺ بیدار شد و فرمود: «سبحان الله! امشب چه فتنه‌هایی نازل شده است و چه دروازه گنجهایی گشوده شده است. آنهایی را که در اتاق‌ها خوابند (ازواج مطهرات را) بیدار کنید چه بسا کسانی که در دنیا پوشیده‌اند ولی در آخرت، لخت و عریان می‌شوند)»».

باب (۳۱): شب بیداری برای فراگیری علم و دانش

۹۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ب قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ الْعِشَاءَ فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ»». (بخاری: ۱۱۶)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ب می‌گوید: پیامبر ﷺ در یکی از آخرین روزهای عمر مبارکشان پس از ادای نماز عشا، برخاست و فرمود: «امشب را بخاطر بسپارید. زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین قرار دارند، باقی نخواهد ماند)»».

۹۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ب قَالَ: بِتُّ فِي بَيْتِ خَالَتِي مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ ل زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَهَا فِي لَيْلَتِهَا. فَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الْعِشَاءَ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ نَامَ، ثُمَّ قَامَ، ثُمَّ قَالَ: «نَامَ الْغُلَيِّمُ».- أَوْ كَلِمَةً تُشْبِهُهَا- ثُمَّ قَامَ، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ، فَصَلَّى خَمْسَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ نَامَ، حَتَّى سَمِعْتُ غَطِيطَهُ أَوْ خَطِيطَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّلاةِ». (بخاری: ۱۱۷)

ترجمه: «عبد الله بن عباس ب می‌گوید: شبی در خانه خاله ام؛ میمونه بنت حارث؛ همسر پیامبر ﷺ؛ خوابیدم و پیامبر اکرم ﷺ نیز در آن شب نزد خاله‌ام بود. آنحضرت ﷺ پس از خواندن نماز عشاء به خانه برگشت و چهار رکعت نماز خواند و خوابید. سپس برخاست و پرسید: «پسر بچه خوابید»؟ و یا سخنی مانند این. بعد از آن به نماز ایستاد. من هم سمت چپ ایشان ایستادم. اما رسول خدا مرا سمت راست خود قرار داد و پنج رکعت نماز خواند. بعد از آن، دو رکعت دیگر ادا کرد و خوابید طوری که صدای نفس ایشان را می‌شنیدم. سرانجام برای ادای نماز، برخاست و بیرون رفت».

باب (۳۲): حفظ علم

۹۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ وَلَوْلا آيَتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا حَدَّثْتُ حَدِيثًا، ثُمَّ يَتْلُو: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ﴾ [البقرة: ۱۵۹]. إِلَى قَوْلِهِ ﴿ٱلرَّحِيمُ﴾، إِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ، وَإِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الأَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الْعَمَلُ فِي أَمْوَالِهِمْ، وَإِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِشِبَعِ بَطْنِهِ وَيَحْضُرُ مَا لا يَحْضُرُونَ، وَيَحْفَظُ مَا لا يَحْفَظُونَ». (بخاری: ۱۱۸)

ترجمه: «ابو هریره ﷺ می‌گوید: مردم می‌گویند: ابوهریره احادیث بسیاری روایت میکند. باید بگویم که اگر این دو آیه در کتاب خدا نمی‌بود هیچ حدیثی برای شما روایت نمی‌کردم. سپس آنها را تلاوت کرد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ﴾ تا ﴿ٱلرَّحِيمُ﴾ (بیگمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم بعد از آنکه آنرا برای مردم در این کتاب بیان نمودیم، اینها کسانی‌اند که خداوند آنها را نفرین کرده و نفرین کنندگان دیگر (مردم و فرشته) نیز آنها را نفرین می‌کنند، مگر کسانی که توبه کنند و به اصلاح حال خود پرداخته، (آنچه را که پنهان می‌داشتند) آشکار سازند، توبه آنان را می‌پذیرم و من بسی توبه پذیر و مهربانم). برادران مهاجر در بازار مشغول تجارت بودند و برادران انصار هم مشغول کشاورزی. اما ابوهریره کاری نداشت و همیشه همراه پیامبر بود و فقط به سیرشدن شکمش بسنده می‌کرد و دنبال علم و دانش بود. جایی که بقیه حاضر نبودند، او حضور داشت و آنچه را که دیگران حفظ نمی‌کردند، او حفظ می‌کرد».

۹۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ حَدِيثًا كَثِيرًا أَنْسَاهُ، قَالَ: «ابْسُطْ رِدَاءَكَ». فَبَسَطْتُهُ، قَالَ: فَغَرَفَ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «ضُمَّهُ». فَضَمَمْتُهُ، فَمَا نَسِيتُ شَيْئًا بَعْدَهُ». (بخاری:۱۱۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! بسیاری از سخنانی را که از شما می‌شنوم، فراموش می‌کنم. آنحضرت ﷺ فرمود: «چادرت را پهن کن». من چادرم را پهن کردم و ایشان دو مشت در آن گذاشت و سپس فرمود: «آنرا جمع کن». من آنرا جمع کردم. بعد از آن، چیزی را فراموش نکردم».

۱۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وِعَاءَيْنِ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَثَثْتُهُ، وَأَمَّا الآخَرُ فَلَوْ بَثَثْتُهُ قُطِعَ هَذَا الْبُلْعُومُ». (بخاری: ۱۲۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: دو نوع حدیث از پیامبر ﷺ حفظ کردم. نخست، احادیثی که آنها را روایت و نشر کردم. دوم، احادیثی که اگر آنها را روایت کنم، این گلویم بریده خواهد شد».

باب (۳۳): گوش فرادادن به علما

۱۰۱- «عَنْ جَرِيرٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ج قَالَ لَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ». فَقَالَ: «لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»». (بخاری: ۱۲۱)

ترجمه: «جریرس می‌گوید: نبی اکرم ج در حجة الوداع خطاب به من فرمود: «مردم را ساکت کن». سپس، فرمود: «بعد از من کافر نشوید تا با جنگ وخونریزی یکدیگر را نابود سازید»».

باب ۳٤: اگر از عالمی بپرسند که کدام یک از مردم داناتراست، چه بگوید؟

۱۰۲- «عن أُبَيِّ ابْنِ كَعْبٍ س عَنِ النَّبِيِّ ج: «قَامَ مُوسَى النَّبِيُّ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَسُئِلَ: أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ، فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ، قَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ بِهِ؟ فَقِيلَ لَهُ: احْمِلْ حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، فَإِذَا فَقَدْتَهُ فَهُوَ ثَمَّ، فَانْطَلَقَ وَانْطَلَقَ بِفَتَاهُ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَحَمَلا حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، حَتَّى كَانَا عِنْدَ الصَّخْرَةِ وَضَعَا رُءُوسَهُمَا وَنَامَا، فَانْسَلَّ الْحُوتُ مِنَ الْمِكْتَلِ ﴿فَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلۡبَحۡرِ سَرَبٗا﴾ [الكهف: ٦١]، وَكَانَ لِمُوسَى وَفَتَاهُ عَجَبًا، فَانْطَلَقَا بَقِيَّةَ لَيْلَتِهِمَا وَيَوْمَهُمَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ: ﴿ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدۡ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبٗا﴾ [الكهف: ٦٢]. وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى مَسًّا مِنَ النَّصَبِ حَتَّى جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أُمِرَ بِهِ، فَقَالَ لَهُ فَتَاهُ: ﴿أَرَءَيۡتَ إِذۡ أَوَيۡنَآ إِلَى ٱلصَّخۡرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ ٱلۡحُوتَ وَمَآ أَنسَىٰنِيهُ إِلَّا ٱلشَّيۡطَٰنُ﴾ [الكهف: ٦٣]. قَالَ مُوسَى: ﴿ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبۡغِۚ فَٱرۡتَدَّا عَلَىٰٓ ءَاثَارِهِمَا قَصَصٗا ٦٤﴾ [الكهف: ٦٤]. فَلَمَّا انْتَهَيَا إِلَى الصَّخْرَةِ، إِذَا رَجُلٌ مُسَجًّى بِثَوْبٍ أَوْ قَالَ: تَسَجَّى بِثَوْبِهِ، فَسَلَّمَ مُوسَى، فَقَالَ الْخَضِرُ: وَأَنَّى بِأَرْضِكَ السَّلامُ فَقَالَ: أَنَا مُوسَى. فَقَالَ: مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: ﴿هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا﴾ [الكهف: ٦٦]. قَالَ: ﴿إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا﴾ [الكهف: ٦٧]. يَا مُوسَى إِنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَنِيهِ لا تَعْلَمُهُ أَنْتَ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ عَلَّمَكَهُ لا أَعْلَمُهُ، ﴿قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرٗا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرٗا ٦٩﴾ [الكهف: ٦٩]. فَانْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ لَيْسَ لَهُمَا سَفِينَةٌ، فَمَرَّتْ بِهِمَا سَفِينَةٌ، فَكَلَّمُوهُمْ أَنْ يَحْمِلُوهُمَا، فَعُرِفَ الْخَضِرُ، فَحَمَلُوهُمَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، فَجَاءَ عُصْفُورٌ، فَوَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ، فَنَقَرَ نَقْرَةً أَوْ نَقْرَتَيْنِ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ الْخَضِرُ: يَا مُوسَى مَا نَقَصَ عِلْمِي

وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ إِلاَّ كَنَقْرَةِ هَذَا الْعُصْفُورِ فِي الْبَحْرِ، فَعَمَدَ الْخَضِرُ إِلَى لَوْحٍ مِنْ أَلْوَاحِ السَّفِينَةِ فَنَزَعَهُ، فَقَالَ مُوسَى: قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، عَمَدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا؟ ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۝٧٢ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ۝٧٣﴾ [الكهف: ۷۲-۷۳]. فَكَانَتِ الْأُولَى مِنْ مُوسَى نِسْيَانًا فَانْطَلَقَا فَإِذَا غُلامٌ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ، فَأَخَذَ الْخَضِرُ بِرَأْسِهِ مِنْ أَعْلاهُ فَاقْتَلَعَ رَأْسَهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ مُوسَى: ﴿أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ﴾ [الكهف: ۷۴]. ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۝٧٥﴾ [الكهف: ۷۵]. ﴿فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ﴾ [الكهف: ۷۷]. قَالَ الْخَضِرُ بِيَدِهِ، فَأَقَامَهُ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: ﴿لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ۝٧٧ قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ﴾ [الكهف: ۷۷-۷۸]» قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا»». (بخاری: ۱۲۲)

ترجمه: «ابی بن کعب از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «موسی ؛ در حالی که ایستاده بود و بنی اسرائیل را موعظه می‌کرد، از وی پرسیدند: از انسانها چه کسی داناتراست؟ موسی ؛ گفت: من داناترین انسانها هستم. خداوند او را بخاطر اینکه علم را به او (خداوند) نسبت نداده بود، مورد عتاب قرار داد و به او وحی کرد که: بنده ایی از بندگان من که در «مجمع البحرین» است از تو داناتر می‌باشد.

موسی ؛ گفت: پروردگارا! چگونه میتوانم نزد او بروم؟ به وی گفتند: ماهی‌ای را در زنبیلی قرار ده و با خود حمل کن. هر جا که ماهی ناپدید شد، او را آنجا خواهی دید. موسی ؛ همراه یوشع بن نون ماهی‌ای را در زنبیلی نهاد و آنرا برداشت و براه افتاد. وقتی که کنار صخره ایی رسیدند، سر برزمین گذاشتند و به خواب رفتند. ماهی، خود را از زنبیل بیرون کشید و به آب رسانید. آنها بقیه شبانه روز را راه رفتند. هنگاه صبح، موسی ؛ به همراهش گفت: غذایمان را حاضر کن که خسته و گرسنه شده‌ایم. موسی ؛ تا زمانیکه میعادگاه را پشت سر نگذاشته بود، احساس خستگی نمی‌کرد. همراهش به او گفت: آن صخره را که کنار آن خوابیدیم، بیاد داری؟ ماهی را همانجا فراموش کردم. موسی ؛ گفت: مکانی که ما در جستجوی آن هستیم، همانجا است. آنها از همان راهی که آمده بودند، باز گشتند. وقتی که به آن صخره رسیدند، مردی را دیدند که خود را در لباسی پیچیده است. موسی ؛ سلام نمود. خضر گفت: در این سرزمین، سلام از کجاست؟ موسی گفت: من موسی هستم. خضر گفت: موسی بنی اسرائیل؟ موسی گفت: آری، آیا اجازه میدهی همراه تو باشم تا از آنچه که خداوند به تو آموخته است، به من نیز بیاموزی؟ گفت: ای موسی!

تو نمی‌توانی با من صبرکنی. زیرا خداوند عز وجل به من چیزهایی آموخته است که تو آنها را نمی‌دانی و در عوض، به تو چیزهایی آموخته که من نمی‌دانم. موسی گفت: انشاء الله صبر می‌کنم و از دستورات تو سر پیچی نخواهم کرد. بدین ترتیب، آنها در ساحل دریا، بدون کشتی براه افتادند. پس از مدتی، یک کشتی از کنار آنها عبورکرد. آنها از صاحبان کشتی خواستند تا آنها را همراه خود سوار کنند.

صاحبان کشتی، خضر را شناختند و بدون کرایه آن‌ها را سوار کردند. در آن اثنا، گنجشکی بر کناره کشتی نشست و یکی، دو منقار از آب دریا برداشت. خضر خطاب به موسی گفت: علم من و تو در برابر علم خداوند، کمتر از مقدار آبی است که این گنجشک از دریا برداشت. سپس خضر ؈ یکی از تخته‌های کشتی را از جایش در آورد. موسی ؈ (با تعجب) گفت: آنها ما را بدون کرایه سوار کردند و حالا تو داری کشتی آنها را سوراخ می‌کنی تا همه را غرق سازی؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم که نمی‌توانی با من صبر کنی؟ موسی ؈ گفت: مرا بخاطر فراموشی‌ام بازخواست مکن. این نخستین فراموشی موسی بود. (سپس از کشتی پیاده شدند) و براه افتادند. (در راه) پسر بچه‌ای را دیدند که با بچه‌های دیگر مشغول بازی بود. خضر آن کودک را گرفت و سرش را از تن جدا کرد. موسی ؈ (در حالیکه خشمگین شده بود) گفت: چرا فرد بیگناهی را بدون آنکه مرتکب قتلی شده باشد، کُشتی؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم که تو با من توان شکیبایی را نخواهی داشت؟ باز به راه خود ادامه دادند تا به روستایی رسیدند. از اهالی روستا غذا خواستند. ولی آنها از دادن غذا امتناع و رزیدند. در همین روستا به دیواری رسیدند که داشت فرو می‌ریخت. خضر با اشاره دست آن دیوار را راست کرد. موسی ؈ گفت: اگر می‌خواستی، می‌توانستی در مقابل این کار، مزد بگیری. خضر گفت: اینک وقت جدایی من و تو است». پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خداوند موسی را رحمت کند دوست داشتیم که صبر می‌کرد تا ببینیم داستانش با خضر به کجا می‌کشد»».

باب (۳۵): ایستاده پرسیدن از عالمی که نشسته است

۱۰۳- «عَنْ أَبِي مُوسَى ؄ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْقِتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَإِنَّ أَحَدَنَا يُقَاتِلُ غَضَبًا، وَيُقَاتِلُ حَمِيَّةً، فَرَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ، قَالَ: وَمَا رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ إِلاَّ أَنَّهُ كَانَ قَائِمًا، فَقَالَ: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»». (بخاری:۱۲۳)

ترجمه: «ابو موسی اشعری ؄ می‌گوید: مردی، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! جهاد در راه خدا چیست؟ زیرا بعضی از ما بخاطر خشم و برای انتقام می‌جنگند و برخی هم از روی تعصب می‌جنگند. رسول الله ﷺ به سویش نگاه کرد و فرمود: «هرکس بخاطر سرافرازی دین خدا بجنگد، این جنگ، جهاد در راه خداست»».

باب (۳۶): خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا﴾ [الإسراء: ۸۵]. (از علم و دانش فقط مقدار اندکی به شما داده شده است)

۱۰۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَا أَنَا أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي خَرِبِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَسِيبٍ مَعَهُ، فَمَرَّ بِنَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لا تَسْأَلُوهُ لا يَجِيءُ فِيهِ بِشَيْءٍ تَكْرَهُونَهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَنَسْأَلَنَّهُ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، مَا الرُّوحُ؟ فَسَكَتَ، فَقُلْتُ: إِنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ، فَقُمْتُ، فَلَمَّا انْجَلَى عَنْهُ، قَالَ: ﴿وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ۝٨٥﴾ [الإسراء: ۸۵].

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: من همراه پیامبرخدا ﷺ در خرابه‌های مدینه میرفتم و آنحضرت ﷺ چوب درخت خرمایی در دست داشت که بر آن تکیه می‌زد. از قضا چند نفر یهودی از آنجا می‌گذشتند. برخی از آنان به برخی دیگر گفتند: از او (محمد) درباره روح بپرسید. برخی دیگر گفتند: سؤال نکنید، زیرا ممکن است در جواب چیزی بگوید که برای شما خوش آیند نباشد. بعضی گفتند: سؤال می‌کنیم.

در نتیجه، یکی از آنها ایستاد و گفت: ای ابوالقاسم! روح چیست؟ رسول الله ﷺ ساکت ماند. (راوی میگوید): من به خود گفتم اکنون وحی بر آنحضرت ﷺ نازل می‌شود. پس بر خاستم. وقتی که آن حالت از رسول الله ﷺ بر طرف شد، این آیه را تلاوت فرمود: (از تو درباره روح میپرسند، بگو: روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است، و به شما فقط اندکی از علم و دانش، داده شده است)».

باب (۳۷): اختصاص دادن درس و تعلیم به گروهی از مردم بخاطر اینکه شاید همه آنرا نفهمند

۱۰۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَمُعاذٌ رَدِيفُهُ عَلَى الرَّحْلِ قَالَ: «يَا مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ»! قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «يَا مُعَاذُ»! قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، ثَلاثًا قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلاَّ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلا أُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا؟ قَالَ: «إِذًا يَتَّكِلُوا». وَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأَثُّمًا». (بخاری:۱۲۸)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: معاذ ﷺ پشت سر رسول الله ﷺ بر شتری سوار بود که آنحضرت ﷺ خطاب به وی فرمود: «ای معاذ»! معاذ گفت: بلی یا رسول الله! بفرمایید. باز فرمود: «ای معاذ»! معاذ جواب داد: لبیک یا رسول الله! در خدمتم.آنحضرت ﷺ سه بار آنرا تکرار کرد. آنگاه، فرمود: «هرکس از صمیم قلب أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ الله بگوید، خداوند آتش

جهنم را بر او حرام می‌گرداند». معاذ گفت: ای رسول خدا ﷺ! آیا مردم را از این سخن با خبر سازم تا خوشحال شوند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بیم آن میرودکه بر این سخن، توکل کنند وعمل را ترک نمایند». معاذ هنگامیکه نزدیک بود دارفانی را وداع گوید، بدلیل اینکه مبادا بخاطر کتمان این حدیث، گناهکار شود،آنرا برای مردم روایت کرد».

باب (۳۸): حیا در علم

۱۰۶- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ﭫ قَالَتْ: جَاءَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ غُسْلٍ إِذَا احْتَلَمَتْ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ». فَغَطَّتْ أُمُّ سَلَمَةَ تَعْنِي وَجْهَهَا وَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَتَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ؟ قَالَ: «نَعَمْ تَرِبَتْ يَمِينُكِ، فَبِمَ يُشْبِهُهَا وَلَدُهَا»». (بخاری: ۱۳۰)

ترجمه: «ام سلمه ﭫ می‌گوید: ام سلیم نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! خداوند از بیان حق، شرم و حیا نمی‌کند. اگر زنی احتلام شود، غسل بر وی واجب است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، اگر آب (منی) را ببیند». ام سلمه صورتش را پوشید و گفت: ای رسول الله! مگر زن هم احتلام می‌شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، وگرنه چگونه فرزند، با مادرش شباهت پیدا می‌کرد»».

باب (۳۹): کسی که از سؤال کردن شرم کند و به دیگری بگوید که سؤال کند

۱۰۷- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﭬ قَالَ: كُنْتُ رَجُلاً مَذَّاءً، فَأَمَرْتُ الْمِقْدَادَ بْنَ الأَسْوَدِ أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «فِيهِ الْوُضُوءُ»». (بخاری: ۱۳۲)

ترجمه: «علی بن ابی طالب ﭬ می‌فرماید: من فردی بودم که مذی زیادی از من خارج میشد. به مقداد بن اسود گفتم که درباره حکم آن، از رسول الله ﷺ سؤال کند. او نیز پرسید. رسول الله ﷺ در جواب، فرمود: «در چنین صورتی باید وضو گرفت»».

باب (۴۰): تعلیم و فتوی در مسجد

۱۰۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّ رَجُلاً قَامَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنْ أَيْنَ تَأْمُرُنَا أَنْ نُهِلَّ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُهِلُّ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَيُهِلُّ أَهْلُ الشَّأْمِ مِنَ الْجُحْفَةِ، وَيُهِلُّ أَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ». وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: وَيَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَيُهِلُّ أَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلَمْلَمَ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: لَمْ أَفْقَهْ هَذِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۱۳۳)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: مردی در مسجد برخاست و گفت: ای رسول الله! از کجا احرام ببندیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اهل مدینه از ذوالحلیفه، واهل شام از جحفه، واهل نجد از قرن منازل». ابن عمر افزود که مردم می‌گویند: رسول الله ﷺ فرمود: «و اهل یمن از یلملم احرام ببندند». ولی من این سخن را از رسول الله ﷺ نشنیده‌ام».

باب (٤١): کسیکه سؤال کننده را بیش از آنچه سؤال کرده جواب دهد

۱۰۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَهُ: مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ؟ فَقَالَ: «لا يَلْبَسُ الْقَمِيصَ، وَلا الْعِمَامَةَ، وَلا السَّرَاوِيلَ، وَلا الْبُرْنُسَ، وَلا ثَوْبًا مَسَّهُ الْوَرْسُ أَوِ الزَّعْفَرَانُ، فَإِنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا حَتَّى يَكُونَا تَحْتَ الْكَعْبَيْنِ»». (بخاری: ۱۳۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: شخصی از رسول الله ﷺ پرسید: مُحرم، چه چیزی باید بپوشد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «نباید پیراهن، عمامه، شلوار، عبا و همچنین لباسی که به عطر یا زعفران آغشته شده باشد، بپوشد. و اگر کفشی نیافت، موزه بپوشد و آنها را از زیر استخوان قوزک پا، قطع کند»».

۴- کتاب وضو

آداب وضو

باب (۱): نماز بدون وضو، صحیح نیست

۱۱۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تُقْبَلُ صَلاةُ مَنْ أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ». قَالَ رَجُلٌ مِنْ حَضْرَمَوْتَ: مَا الْحَدَثُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: فُسَاءٌ أَوْ ضُرَاطٌ». (بخاری: ۱۳۵)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که وضویش بشکند تا زمانی که دوباره وضو نگیرد، هیچ نمازی از وی پذیرفته نمی‌شود». یکی از اهالی حضرموت پرسید: ای ابوهریره! شکستن وضو یعنی چه؟ گفت: بادی که از شکم بیرون آید خواه با صدا باشد و خواه بی‌صدا».

باب (۲): فضیلت وضو

۱۱۱- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: « إِنَّ أُمَّتِي يُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنْ آثارِ الْوُضُوءِ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يُطِيلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ»». (بخاری: ۱۳۶)

ترجمه: «همچنین ابوهریره ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «امت من روز قیامت فرا خوانده می‌شوند در حالی که اعضای وضوی آنها بر اثر وضو می‌درخشد. لذا هرکس خواست این نور بیشتر گردد، آن را بیشتر کند»».

باب (۳): وَسوَسه، ناقض وضو نیست

۱۱۲- «عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ يَزِيْدِ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ شَكَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الرَّجُلَ الَّذِي يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَجِدُ الشَّيْءَ فِي الصَّلاةِ، فَقَالَ: «لا يَنْفَتِلْ أَوْ لا يَنْصَرِفْ حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا أَوْ يَجِدَ رِيحاً»». (بخاری:۱۳۷)

ترجمه: «عبدالله بن یزید انصاری می‌گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: اگر شخصی، هنگام خواندن نماز به شک بیفتد که وضویش شکسته است (بادی از شکمش خارج شده است) چه کار باید بکند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «تا وقتی که صدایی نشنیده ویا بویی احساس نکرده باشد، نمازش را ترک نکند»».

باب (٤): تخفیف در وضو

۱۱۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ نَامَ حَتَّى نَفَخَ، ثُمَّ صَلَّى وَ لَمْ يَتَوَضَأْ، وَرُبَّمَا قَالَ اضْطَجَعَ حَتَّى نَفَخَ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى». (بخاری:۱۳۸)

ترجمه: «ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ خوابید طوریکه صدای نفسش شنیده می‌شد. بعد بلند شد و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند. وگاهی می‌گفت: رسول الله ﷺ بر پهلو دراز کشید و بخواب رفت طوری که صدای نفسش شنیده می‌شد. سپس بر خاست و نماز خواند. (چشم آنحضرتﷺ می‌خوابید ولی قلبش بیدار بود)».

باب (۵): کامل کردن وضو

۱۱۴- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضي الله عنهما قَالَ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَرَفَةَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالشِّعْبِ نَزَلَ فَبَالَ، ثُمَّ تَوَضَّأَ وَلَمْ يُسْبِغِ الْوُضُوءَ. فَقُلْتُ: الصَّلاةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «الصَّلاةُ أَمَامَكَ». فَرَكِبَ فَلَمَّا جَاءَ الْمُزْدَلِفَةَ نَزَلَ فَتَوَضَّأَ، فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الصَّلاةُ، فَصَلَّى الْمَغْرِبَ، ثُمَّ أَنَاخَ كُلُّ إِنْسَانٍ بَعِيرَهُ فِي مَنْزِلِهِ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الْعِشَاءُ فَصَلَّى، وَلَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا». (بخاری:۱۳۹)

ترجمه: «اسامه بن زید رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از عرفات، وقتی به محل شعب رسید، قضای حاجت نمود و وضو گرفت، اما نه بطورکامل. اسامه می‌گوید: من عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ! وقت نماز فرا رسیده است. رسول الله ﷺ فرمود:«نماز را جلوتر خواهیم خواند»، (یعنی در مزدلفه) ـ وقتی به مزدلفه رسید، پیاده شد و وضوی کامل گرفت و نماز مغرب را خواند و بعد هر شخص، شترش را در محل مناسبی خواباند. سپس، نماز عشا اقامه گردید بدون اینکه میان آن دو (مغرب وعشاء) نماز دیگری بخوانند.

باب(٦): شستن صورت با دو دست و بایک مشت آب

۱۱۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فَغَسَلَ وَجْهَهُ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَمَضْمَضَ بِهَا وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَجَعَلَ بِهَا هَكَذَا، أَضَافَهَا إِلَى يَدِهِ الأُخْرَى فَغَسَلَ بِهَا وَجْهَهُ، ثمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهَا يَدَهُ الْيُمْنَى، ثمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهَا يَدَهُ

الْيُسْرَى ثمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَرَشَّ عَلَى رِجْلِهِ الْيُمْنَى حَتَّى غَسَلَهَا، ثمَّ أَخَذَ غَرْفَةً أُخْرَى فَغسَلَ بِهَا رِجْلَهُ يَعْنِي الْيُسْرَى، ثمَّ قَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَوَضَّأُ». (بخاری:۱۴۰)

ترجمه: «از ابن عباس ب روایت است که چنین، وضو گرفت: یک کف آب برداشت و با (نیمی از) آن، مضمضه و (با نیم دیگر)، استنشاق نمود. سپس، یک کف آب برداشت و صورت خود را با هر دو دست، شست. بعد، یک کف آب، برداشت و دست راست خود را شست. و یک کف دیگر، برداشت و دست چپ خود را شست. آنگاه، سرش را مسح نمود. سپس، یک کف آب برداشته، بر پای راستش پاشید و آن را شست. و با یک کف دیگر، پای چپش را شست. و در پایان، گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که چنین وضو می‌گرفت».

باب (۷): دعای داخل شدن به بیت الخلا

۱۱٦- «عن أَنَسٍ س قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْخَلاءَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ»». (بخاری:۱٤۲)

ترجمه: «انس س می‌گوید: نبی اکرم ﷺ هنگام داخل شدن به بیت الخلا (توالت)، می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ». (خدایا از شر شیاطین نر وماده، یا هر پلیدی ونا پاکی دیگر، به توپناه می‌برم)».

باب (۸):گذاشتن آب در توالت (دستشویی)

۱۱۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ب: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ الْخَلاءَ، قَالَ: فَوَضَعْتُ لَهُ وَضُوءًا، فَقَالَ: «مَنْ وَضَعَ هَذَا»؟ فَأُخْبِرَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»». (بخاری:۱۴۳)

ترجمه: «ابن عباس می‌گوید: رسول الله ﷺ به دستشوئی رفت .من آب تهیه کرده و نهاده بودم، پس از آن، پرسید: چه کسی برایم آب آورده بود؟ گفتند: ابن عباس. آنگاه رسول اکرم ﷺ برایم چنین دعا کرد: «خداوندا! به ابن عباس، بینش در دین، عطا فرما)».

باب (۹): هنگام قضای حاجت نباید رو به قبله نمود

۱۱۸- «عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الانْصَارِيِّ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَتَى أَحَدُكُمُ الْغَائِطَ فَلا يَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلا يُوَلِّهَا ظَهْرَهُ، شَرِّقُوا أَوْ غَرِّبُوا»». (بخاری:۱۴۴)

ترجمه: «ابو ایوب انصاری س می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگام قضای حاجت، رو یا پشت خود را به طرف قبله نکنید. بلکه به طرف مشرق یا مغرب رو کنید)».

ملاحظه: البته این زمانیست که قبله در جهت جنوب یا شمال باشد واگر در جهت مشرق ویا مغرب باشد هنگام قضای حاجت، باید رو به سوی شمال ویا جنوب، نشست.

باب (۱۰): قضای حاجت روی دو خشت

۱۱۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: إِنَّ نَاسًا يَقُولُونَ: إِذَا قَعَدْتَ عَلَى حَاجَتِكَ فَلا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلا بَيْتَ الْمَقْدِسِ، لَقَدِ ارْتَقَيْتُ يَوْمًا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ لَنَا فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى لَبِنَتَيْنِ مُسْتَقْبِلا بَيْتَ الْمَقْدِسِ». (بخاری:۱۴۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: مردم میگویند: که موقع قضای حاجت، نباید رو به طرف قبله و یا بیت‌المقدس نشست. حال آنکه من روزی بر پشت بام رفته بودم. دیدم که رسول الله ﷺ بر دو خشت و رو به بیت المقدس، نشسته بود».

باب (۱۱): بیرون رفتن زنان برای قضای حاجت

۱۲۰- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها: أَنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ كُنَّ يَخْرُجْنَ بِاللَّيْلِ إِذَا تَبَرَّزْنَ إِلَى الْمَنَاصِعِ، وَهُوَ صَعِيدٌ أَفْيَحُ، فَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: احْجُبْ نِسَاءَكَ، فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَفْعَلُ، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي عِشَاءً، وَكَانَتِ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَنَادَاهَا عُمَرُ: أَلا قَدْ عَرَفْنَاكِ يَا سَوْدَةُ، حِرْصًا عَلَى أَنْ يَنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ». (بخاری:۱۴۶)

ترجمه: «ام المومنین عایشه رضي الله عنها می‌فرماید: همسران رسول الله ﷺ شب‌ها، برای قضای حاجت به طرف مناصع که میدانی وسیع بود، می‌رفتند. عمر رضي الله عنه عرض کرد: ای رسول الله ﷺ! به همسران خود دستور دهید تا در حجاب باشند. امّا رسول الله ﷺ چنین نکردند تا اینکه شبی، سوده بنت زمعه؛ همسر رسول الله ﷺ که خانمی بلند قامت بود، برای قضای حاجت بیرون رفت. عمر رضي الله عنه به امید اینکه برای حجاب حکمی نازل شود، (و نیز سوده را متوجه سازد) گفت: ای سوده! ما تو را شناختیم. بعد از آن، خداوند حکم حجاب را نازل فرمود».

باب (۱۲): استنجا با آب

۱۲۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ أَجِيءُ أَنَا وَغُلامٌ مَعَنَا إِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ و في روايةٍ: مِنْ مَاءٍ وَ عَنَزَةٍ، يَسْتَنْجِيْ بِالْمَاءِ». (بخاری:۱۵۲،۱۵۰)

ترجمه: «انس بن مالک رضي الله عنه می‌گوید: هرگاه، رسول الله ﷺ برای قضای حاجت، بیرون می‌رفت، من و

پسری دیگر، برای او آب می‌بردیم و رسول الله ﷺ با آن آب، استنجا میکرد و وضو میگرفت. و در روایتی دیگر آمده است که آب و چوبدستی می‌بردیم».

باب (۱۳): نهی از استنجا با دست راست

۱۲۲- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ؓ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا شَرِبَ أَحَدُكُمْ فَلا يَتَنَفَّسْ فِي الانَاءِ، وَإِذَا أَتَى الْخَلاءَ فَلا يَمَسَّ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ وَلا يَتَمَسَّحْ بِيَمِينِهِ»». (بخاری:۱۵۳)

ترجمه: «از ابو قتاده ؓ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگام آب خوردن، در ظرف آب، تنفس نکنید و هرگاه به بیت الخلا رفتید، نه با دست راست، آلت تناسلی خود را بگیرید و نه به وسیله آن، استنجا کنید»».

باب (۱٤): استنجا با سنگ

۱۲۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ: اتَّبَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَخَرَجَ لِحَاجَتِهِ فَكَانَ لا يَلْتَفِتُ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَقَالَ: «ابْغِنِي أَحْجَارًا أَسْتَنْفِضْ بِهَا أَوْ نَحْوَهُ وَلا تَأْتِنِي بِعَظْمٍ وَلا رَوْث». فَأَتَيْتُهُ بِأَحْجَارٍ بِطَرَفِ ثِيَابِي، فَوَضَعْتُهَا إِلَى جَنْبِهِ وَأَعْرَضْتُ عَنْهُ، فَلَمَّا قَضَى أَتْبَعَهُ بِهِنَّ». (بخاری:۱۵۵)

ترجمه: «ابو هریره می‌گوید: نبی اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیرون رفت. من هم دنبال ایشان براه افتادم. آنحضرت ﷺ به اطراف خود نگاه نمی‌کرد. وقتی به او نزدیک شدم (و مرا دید) فرمود: «چند تا سنگ یا مانند آن، برایم بیاور تا استنجا کنم. البته استخوان و سرگین حیوان نباشد». من تعدادی سنگ در دامنم جمع نموده، برای آنحضرت ﷺ بردم و از آنجا دور شدم. رسول اکرم ﷺ با آنها استنجا نمود».

باب(۱۵): نهی از استنجا با سرگین حیوانات

۱۲۴- «عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ ؓ قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ الْغَائِطَ، فَأَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِثلاثةِ أَحْجَارٍ، فَوَجَدْتُ حَجَرَيْنِ، وَالْتَمَسْتُ الثالِث فَلَمْ أَجِدْهُ، فَأَخَذْتُ رَوْثَةً فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَأَخَذَ الْحَجَرَيْنِ وَأَلْقَى الرَّوْثَةَ، وَقَالَ: «هَذَا رِكْسٌ»». (بخاری:۱۵۶)

ترجمه: «ابن مسعود ؓ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیرون رفت و به من دستور داد تا سه عدد سنگ، برایش ببرم. من دو سنگ پیدا کردم و هر چه سعی کردم موفق به پیدا کردن سنگ سوم، نشدم. آنگاه، سرگین خشک حیوانی را برداشته، به خدمت رسیدم. رسول الله ﷺ دو سنگ را برداشت و سرگین را دور انداخت و فرمود: «این، نجس است»».

باب (١٦): يک بار شستن اعضای وضو

۱۲۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: تَوَضَّأَ النَّبِيُّ مَرَّةً مَرَّةً». (بخاری: ۱۵۷)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ وضو گرفت و هر عضو وضو را یک بار شست».

باب (۱۷): دو بار شستن اعضای وضو

۱۲۶- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ الأنصاري ﭬ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَوَضَّأَ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ». (بخاری: ۱۵۸)

ترجمه: «عبدالله بن زيد انصاری ﭬ می‌گويد: نبی اکرم ﷺ وضو گرفت و هر عضو وضو را دو بار شست».

باب (۱۸): سه بار شستن اعضای وضو

۱۲۷- «عن عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ﭬ أَنَّهُ دَعَا بِإِنَاءٍ فَأَفْرَغَ عَلَى كَفَّيْهِ ثلاث مِرَارٍ فَغَسَلَهُمَا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَمِينَهُ فِي الانَاءِ فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثلاثاً وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثلاث مِرَارٍ، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ ثَلاثَ مِرَارٍ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هَذَا ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ لا يُحَدِّث فِيهِمَا نَفْسَهُ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»». (بخاری:۱۵۹)

ترجمه: «از عثمان بن عفان ﭬ روايت است كه ايشان آب خواست و وضو گرفت. نخست، سه بار آب ريخت و دست‌ها را (تا مچ) شست. سپس با دست راستش از ظرف، آب برداشت و مضمضه و استنشاق كرد. يعنی آب در دهان نمود و بينی خود را تميز كرد. و بعد، سه بار صورتش را شست. آنگاه، دو دستش را تا آرنج، سه بار شست. و در آخر، سرش را مسح نمود و پاهايش را تا قوزک، سه بار شست، و بعد گفت: رسول الله ﷺ فرموده است: «هركس، مانند اين وضوی من، وضو بگيرد و با اخلاص، دو ركعت نماز بخواند، خداوند تمام گناهان گذشته‌اش را مورد عفو قرار خواهد داد»».

وَفِيْ رِوَايَةٍ أَنَّ عُثْمَان ﭬ قَالَ: أَلا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا لَوْلا آيَةٌ مَا حَدَّثْتُكُمُوهُ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَتَوَضَّأُ رَجُلٌ فيُحْسِنُ وُضُوءَهُ وَيُصَلِّي الصَّلاةَ إِلا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الصَّلاةِ حَتَّى يُصَلِّيَهَا». قَالَ عُرْوَةُ: الآيَةَ: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ﴾ [البقرة: ۱۵۹]».

ترجمه: «و در يک روايت آمده است كه عثمان ﭬ گفت: ای مردم! حديثی را از رسول الله ﷺ برای شما بيان می‌كنم كه اگر آيه‌ای (در قران كريم) نمی‌بود، آنرا برای شما بازگو نمی‌كردم. من از نبی اكرم ﷺ شنيدم كه فرمود: «هركس، خوب و كامل وضو بگيرد و نماز بخواند، تمام گناهانش تا نماز آينده، بخشوده

خواهند شد». عروه می‌گوید: آیه مورد اشاره، این آیه است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ﴾ یعنی کسانی که دلایل روشن و هدایتی را که ما فرو فرستاده‌ایم، پنهان می‌دارند بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب، بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین کنندگان، آنان را نفرین می‌کنند».

باب (۱۹): استنشاق در وضو

۱۲۸- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ تَوَضَّأَ فَلْيَسْتَنْثِرْ وَمَنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ». (بحاری: ۱۶۱)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، وضو می‌گیرد، آب در بینی‌اش کند وآنرا تمیز نماید. و هرکس، با سنگ استنجا می‌کند، عدد فرد را رعایت کند»».

باب (۲۰): عدد فرد، در سنگ‌های استنجا، رعایت گردد

۱۲۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْعَلْ فِي أَنْفِهِ مَاءً ثُمَّ لِيَنْثُرْ وَمَنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ وَإِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ فَلْيَغْسِلْ يَدَهُ قَبْلَ أَنْ يُدْخِلَهَا فِي وَضُوئِهِ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ»». (بخاری:۱۶۲)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما وضو می‌گیرد، آب در بینی نماید وآن را تمیز کنید. و هر کس که با سنگ استنجا می‌کند، عدد فرد را رعایت نماید. وهرگاه از خواب بیدار شدید (و خواستید وضو بگیرید) دست‌ها را قبل از داخل کردن در ظرف آب، بشویید. زیرا شما نمی‌دانید که دستتان در حالی که خواب بودید، با چه چیز و کجا تماس پیدا کرده است»».

باب (۲۱): مسح بر کفش، درست نیست

۱۳۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ ـ وقد قِيلَ لَهُ ـ يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ! رَأَيْتُكَ تَصْنَعُ أَرْبَعًا لَمْ أَرَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَصْنَعُهَا، قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: رَأَيْتُكَ لا تَمَسُّ مِنَ الأَرْكَانِ إِلا الْيَمَانِيَّيْنِ، وَرَأَيْتُكَ تَلْبَسُ النِّعَالَ السِّبْتِيَّةَ، وَرَأَيْتُكَ تَصْبُغُ بِالصُّفْرَةِ، وَرَأَيْتُكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهَلَّ النَّاسُ إِذَا رَأَوُا الْهِلالَ وَلَمْ تُهِلَّ أَنْتَ حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ، فقَالَ: أَمَّا الأَرْكَانُ: فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمَسُّ إِلا الْيَمَانِيَّيْنِ، وَأَمَّا النِّعَالُ السِّبْتِيَّةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَلْبَسُ النَّعْلَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا شَعَرٌ، وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَلْبَسَهَا، وَأَمَّا الصُّفْرَةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْبُغُ بِهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَصْبُغَ بِهَا، وَأَمَّا الإِهْلالُ: فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهِلُّ حَتَّى تَنْبَعِثَ بِهِ رَاحِلَتُهُ». (بخاری:۱۶۶)

ترجمه: «ازعبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که از او پرسیدند: ای ابو عبدالرحمن! تو چهار عمل انجام می‌دهی که هیچ یک از همراهانت انجام نمی‌دهند؟ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: آن چهار عمل کدامند؟ آن فرد گفت: اول اینکه در طواف، بجز رکن یمانی وحجرالاسود، ارکان دیگر را استلام نمی‌کنی (دست نمی‌زنی).

دوم اینکه: کفش پوستی (دباغی شده) می‌پوشی. سوم: اینکه از رنگ زرد استفاده می‌کنی. چهارم اینکه: تمام حجاج، با رؤیت هلال، یعنی اول ذی‌حجه، احرام می‌پوشند اما تو قبل از روز هشتم (روز ترویه)، احرام نمی‌پوشی.

عبدالله رضی الله عنه در جواب، گفت: (درست است) من فقط دو رکن را استلام می‌کنم زیرا هیچگاه رسول خدا ﷺ را ندیدم که بجز آنها، رکن دیگری را استلام کند. و کفش چرمی می‌پوشم زیرا من دیدم که رسول الله ﷺ کفش چرمی می‌پوشید و با آنها وضو می‌گرفت. من نیز دوست دارم از همین نوع کفش، استفاده کنم. و از رنگ زرد استفاده می‌کنم زیرا رسول خدا ﷺ را دیدمکه از رنگ زرد، استفاده می‌کرد. و روز هشتم، احرام می‌پوشم زیرا هرگز رسول الله ﷺ را ندیدم که قبل از حرکت به سوی «منا» (قبل از روز هشتم) احرام ببندد».

باب (۲۲): در وضو و غسل، از سمت راست باید شروع کرد

۱۳۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْجِبُهُ التَّيَمُّنُ فِي تَنَعُّلِهِ، وَتَرَجُّلِهِ، وَطُهُورِهِ، وَفِي شَأْنِهِ كُلِّهِ». (بخاری:۱۶۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: نبی اکرم ﷺ در پوشیدن کفش، شانه کردن موها، وضو گرفتن و همه کارهایش، شروع کردن از سمت راست را می‌پسندید».

باب (۲۳): جستجوی آب برای وضو، هنگام فرا رسیدن نماز

۱۳۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَحَانَتْ صَلاةُ الْعَصْرِ، فَالْتَمَسَ النَّاسُ الْوَضُوءَ فَلَمْ يَجِدُوهُ، فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِوَضُوءٍ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ الإِنَاءِ يَدَهُ، وَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَتَوَضَّئُوا مِنْهُ، قَالَ: فَرَأَيْتُ الْمَاءَ يَنْبُعُ مِنْ تَحْتِ أَصَابِعِهِ، حَتَّى تَوَضَّئُوا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ». (بخاری:۱۶۹)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: وقت نماز عصر فرا رسید، مردم در جستجوی آب برآمدند، ولی موفق به یافتن آن نشدند. من دیدم که ظرف آبی را نزد رسول الله ﷺ آوردند. رسول الله ﷺ دست (مبارکش)

را در آن ظرف آب گذاشت و دستور داد تا مردم از آن، وضو بگیرند. انس ﷺ می‌گوید: دیدم که آب از بند انگشتان رسول الله ﷺ (مانند فواره) بیرون می‌آید و تمام حاضرین، با آن آب، وضو گرفتند».

باب (٢٤): حکم آبی که با آن موی انسان شسته شده باشد

۱۳۳- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا حَلَقَ رَأْسَهُ، كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ مِنْ شَعَرِهِ». (بخاری:۱۷۱)

ترجمه: «همچنین انس ﷺ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ (در حجه‌الوداع) موهای سرش را تراشید، ابوطلحه نخستین کسی بود که موهای (مبارک) رسول الله ﷺ را (بقصد تبرک) برداشت».

باب (٢٥): ظرفی که سگ در آن،آب خورده باشد

۱۳۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعًا»». (بخاری:۱۷۲)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، سگ در ظرف شما آب خورد، آن را هفت بار بشویید»».

۱۳۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: كَانَتِ الْكِلابُ تَبُولُ وَتُقْبِلُ وَتُدْبِرُ فِي الْمَسْجِدِ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَكُونُوا يَرُشُّونَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ».

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: در عهد مبارک رسول الله ﷺ، سگها در مسجد رفت وآمد وگاهی نیز، پیشاب میکردند وکسی روی آن،آب نمی‌پاشید».

باب (٢٦): کسیکه فقط هنگام خارج شدن چیزی
از سبیلین، وضو را لازم می‌داند

۱۳۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَزَالُ الْعَبْدُ فِي صَلاةٍ مَا كَانَ فِي الْمَسْجِدِ يَنْتَظِرُ الصَّلاةَ مَا لَمْ يُحْدِثْ»». (بخاری:۱۷۶)

ترجمه: «ابو هریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «تا زمانی که انسان در مسجد بنشیند ومنتظر نماز بماند، و وضویش نشکند، در حال نماز، بشمار می‌رود»».

۱۳۷- «عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ﷺ قال: سَأَلْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ ﷺ قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِذَا جَامَعَ فَلَمْ يُمْنِ؟ قَالَ عُثْمَانُ: يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلاةِ، وَيَغْسِلُ ذَكَرَهُ. قَالَ عُثْمَانُ: سَمِعْتُهُ مِنْ

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ عَلِيًّا، وَالزُّبَيْرَ، وَطَلْحَةَ، وَأُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ، فَأَمَرُونِي بِذَلِكَ». (بخاری:۱۷۹)

ترجمه: «زید بن خالد ﷺ می‌گوید: از عثمان بن عفان ﷺ پرسیدم: اگر هنگام جماع، منی خارج نشود، حکم آن چیست؟ فرمود: نخست، عضو تناسلی را بشوید. سپس، همانطور که برای نماز، وضو می‌گیرند، وضو بگیرد. عثمان ﷺ گفت: من از رسول الله ﷺ چنین شنیدم. راوی (یعنی زیدبن خالد) می‌گوید: این مسأله را از علی، طلحه، زبیر و ابی بن کعب ﷺ نیز پرسیدم، آنها هم، همین پاسخ را به من دادند».

۱۳۸- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَرْسَلَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، فَجَاءَ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَعَلَّنَا أَعْجَلْنَاكَ»؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أُعْجِلْتَ أَوْ قُحِطْتَ فَعَلَيْكَ الْوُضُوءُ»». (بخاری:۱۸۰)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ یک مرد انصاری را به حضور طلبید. آن مرد انصاری در حالی که از سر (و صورتش) آب می‌چکید، آمد. رسول الله ﷺ فرمود: «شاید ما باعث عجله شما شدیم»؟ گفت: آری. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه عجله‌ای در کار بود یا مجامعت بدون انزال، صورت گرفت، تنها وضو، کافی است»». (قابل یاد آوری است که این حدیث وحدیث قبلی با حدیث التقاء ختانین منسوخ شده‌اند و قابل عمل نیستند. به فتح الباری حدیث شماره (۲۹۳) مراجعه کنید).

باب (۲۷): کمک به شخص در وضوگرفتن

۱۳۹- «عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ وَأَنَّهُ ذَهَبَ لِحَاجَةٍ لَهُ، وَأَنَّ مُغِيرَةَ جَعَلَ يَصُبُّ الْمَاءَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَمَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ». (بخاری:۱۸۲)

ترجمه: «مغیره بن شعبه ﷺ می‌گوید: در یکی از مسافرت‌ها، همراه رسول الله ﷺ بودم. رسو ل اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیرون رفت. و من در برگشت، برای رسول الله ﷺ آب وضو آماده کردم و بر دست‌های آنحضرت ﷺ آب می‌ریختم و ایشان وضو می‌گرفت. آنحضرت ﷺ چهره و دست‌هایش را شست و برسر و موزه‌هایش، مسح کشید».

باب (۲۸): خواندن قرآن، بدون وضو

۱۴۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّهُ بَاتَ لَيْلَةً عِنْدَ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَهِيَ خَالَتُهُ، فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَهْلُهُ فِي طُولِهَا، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ، اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنٍّ مُعَلَّقَةٍ، فَتَوَضَّأَ مِنْهَا، فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي، قَالَ: فَقُمْتُ فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي، وَأَخَذَ بِأُذُنِي الْيُمْنَى يَفْتِلُهَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ أَوْتَرَ، ثُمَّ اضْطَجَعَ، حَتَّى أَتَاهُ الْمُؤَذِّنُ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ». (بخاری:۱۸۳)

ترجمه: «عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: شبی، در خانه خاله‌ام ؛میمونه رضی الله عنها ؛ همسر رسول الله ﷺ خوابیدم. رسول خدا ﷺ و همسرش، میمونه، در طول بالش و من در عرض آن، سر نهادیم. رسول الله ﷺ خواب رفت ولی پس از گذشت نصف شب یا کمتر ازآن، بیدار شد و با کشیدن دست‌ها بر چهره خویش، خواب را از خود دور کرد و ده آیه اخیر سوره آل عمران را تلاوت نمود و بعد بسوی مشک آبی که آویزان بود، رفت و خوب و کامل، وضو گرفت و به نماز ایستاد.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: من نیز مانند رسول الله ﷺ وضو گرفته، کنار ایشان به نماز ایستادم. آنحضرت ﷺ دست راستش را بر سر من گذاشت و گوش راست مرا اندکی فشرد. پس از آن، رسول الله ﷺ دوازده رکعت نماز دو رکعتی خواند. و در پایان، یک رکعت نماز وتر خواند و دراز کشید. و هنگامی که اذان صبح گفته شد، دو رکعت سنت فجر را بصورت مختصر خواند و برای ادای نماز فجر، به مسجد رفت».

باب (۲۹): مسح نمودن همۀ سر

۱۴۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّ رجلاً قَالَ لَهُ: هَلْ تَسْتَطِيْعُ أَنْ تُرِيَنِيْ كَيْفَ كَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ يَتَوَضَّأُ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَدَعَا بِمَاءٍ، فأفرغَ عَلَى يَدَيْهِ ثُمَّ غَسَلَهُمَا ثَلاثًا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ ثَلاثًا، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثلاثاً، ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ إلى الْمِرْفَقَيْنِ، ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ، بَدَأَ بِمُقَدَّمِ رَأْسِهِ حَتَّى ذَهَبَ بِهِمَا إلى قَفَاهُ، ثُمَّ رَدَّهُما إلى المكانِ الَّذِي بَدَأَ مِنْهُ ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ». (بخاری:۱۸۵)

ترجمه: «عبدالله بن زید رضی الله عنه می‌گوید: یکی از من پرسید: آیا می‌توانی چگونگی وضو گرفتن رسول الله ﷺ را به من نشان دهی؟ عبدالله گفت: آری. آنگاه، مقداری آب خواست و بر دست‌هایش، آب ریخت و آنها را سه بار شست. بعد، با دستش از ظرف آب برداشت و سه بار مضمضه و سه بار، استنشاق کرد (یعنی دهان و بینی‌اش را شست). سپس، صورت‌اش را سه بار شست. و بعد، دست‌هایش را دو بار تا آرنج شست. آنگاه، با هر دو دست، سرش را مسح نمود. مسح را از پیشانی یعنی از ابتدای سر، شروع نمود و

دست‌ها را تا پشت سر کشاند. و سپس به طرف ابتدای سر یعنی از جایی که شروع کرده بود، برگرداند. و در پایان، پاهایش را شست».

باب (۳۰): استفاده از باقیماندۀ آب وضو

۱۴۲- «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قال: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْهَاجِرَةِ، فَأُتِيَ بِوَضُوءٍ فَتَوَضَّأَ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَأْخُذُونَ مِنْ فَضْلِ وَضُوئِهِ فَيَتَمَسَّحُونَ بِهِ، فَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ». (بخاری: ۱۸۷)

ترجمه: «ابو جحیفه ﷺ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ اول ظهر، نزد ما تشریف آورد. آب برای وضوی آنحضرت ﷺ آورده شد. رسول الله ﷺ وضو گرفت و مردم، باقیمانده آب وضویش را برداشتند و به صورتهایشان مالیدند. رسول الله ﷺ در حالی که جلوی خود، نیزه‌ای را (بعنوان ستره) نصب کرده بود، هر یک از نمازهای ظهر و عصر را دو رکعتی خواند».

۱۴۳- «عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ ﷺ قال: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَجِعٌ فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِ النُّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ مِثْلَ زِرِّ الْحَجَلَةِ». (بخاری:۱۹۰)

ترجمه: «سایب بن یزید ﷺ می‌گوید: خاله‌ام مرا نزد نبی اکرم ﷺ برد و عرض کرد که خواهرزادام بیمار است. رسول الله ﷺ دست(مبارکش) را بر سر من کشید و برای من دعای برکت نمود. آنگاه، وضو گرفت و من باقیمانده آب وضوی رسول خدا ﷺ را نوشیدم و پشت سر آنحضرت ﷺ ایستادم و به مهر نبوت که مانند دکمه‌ای بود و میان شانه‌های رسول الله ﷺ قرار داشت، نگاه کردم».

باب (۳۱): وضو گرفتن مرد با همسرش

۱۴۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: كَانَ الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ يَتَوَضَّئُونَ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَمِيعًا». (بخاری:۱۹۳)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ مردان و همسرانشان با هم (ازیک ظرف) وضو می‌گرفتند».

باب (۳۲): رسول اکرم ﷺ آب وضو ی خود را روی شخص بیهوش ریخت

۱۴۵- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُودُنِي وَأَنَا مَرِيضٌ لا أَعْقِلُ، فَتَوَضَّأَ وَصَبَّ عَلَيَّ مِنْ وَضُوئِهِ، فَعَقَلْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَنِ الْمِيرَاثُ، إِنَّمَا يَرِثُنِي كَلالَةٌ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْفَرَائِضِ». (بخاری:۱۹۴)

ترجمه: «جابر ﷺ می‌گوید: بیمار و بی‌هوش بودم که رسول الله ﷺ به عیادت من آمد. آنحضرت ﷺ وضو گرفت و باقیمانده آب وضویش را بر (سر و روی) من پاشید. بلافاصله به هوش آمدم. آنگاه، عرض کردم: ای رسول گرامی! میراث خود را بین چه کسانی تقسیم کنم؟ زیرا وارث من تنها یک کلاله میباشد. این سؤال باعث شد که آیه میراث، نازل شود».

(کلاله: به میتی اطلاق می‌شودکه فرزند و پدر نداشته باشد).

باب (۳۳): غسل کردن و وضو گرفتن از یک طشت

۱۴۶- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: حَضَرَتِ الصَّلاةُ، فَقَامَ مَنْ كَانَ قَرِيبَ الدَّارِ إِلَى أَهْلِهِ وَبَقِيَ قَوْمٌ، فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمِخْضَبٍ مِنْ حِجَارَةٍ فِيهِ مَاءٌ، فَصَغُرَ الْمِخْضَبُ أَنْ يَبْسُطَ فِيهِ كَفَّهُ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ، قُلْنَا: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: ثَمَانِينَ وَزِيَادَةً». (بخاری:۱۹۵)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: وقت نماز فرا رسید. آنها که منازلشان نزدیک بود (برای وضو گرفتن) به خانه‌هایشان رفتند و بقیه ماندند. در آن هنگام، ظرف سنگی‌ای که در آن، مقداری آب وجود داشت، برای پیامبر ﷺ آوردند. آن ظرف به اندازه‌ای کوچک بود که کف دست آنحضرت ﷺ در آن، باز نمی‌شد. حاضران، همه از آن وضو گرفتند. ما از انس پرسیدیم: شما چند نفر بودید؟ گفت: بیش از هشتاد نفر».

۱۴۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ». (بخاری:۱۹۶)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ لیوان بزرگی را که پر از آب بود، طلب کرد و در آن آب، دست و صورت خود را شست و مضمضه نمود». (این کار، برای تبرک و ویژه آنحضرت ﷺ بود. و کسی غیر از ایشان، مجاز نیست چنین کاری کند). مترجم

۱۴۸- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ وَاشْتَدَّ بِهِ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ فِي أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي، فَأَذِنَّ لَهُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ رَجُلَيْنِ، تَخُطُّ رِجْلاهُ فِي الأَرْضِ، بَيْنَ عَبَّاسٍ وَرَجُلٍ آخَرَ. فَكَانَتْ عَائِشَةُ ﷺ تُحَدِّثُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ بَعْدَمَا دَخَلَ بَيْتَهُ وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ: «هَرِيقُوا عَلَيَّ مِنْ سَبْعِ قِرَبٍ لَمْ تُحْلَلْ أَوْكِيَتُهُنَّ لَعَلِّي أَعْهَدُ إِلَى النَّاسِ». وَأُجْلِسَ فِي مِخْضَبٍ لِحَفْصَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ طَفِقْنَا نَصُبُّ عَلَيْهِ تِلْكَ حَتَّى طَفِقَ يُشِيرُ إِلَيْنَا: «أَنْ قَدْ

فَعَلْتُنَّ». ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ». (بخاری:۱۹۸)

ترجمه: «عایشه ل می‌گوید: وقتی رسول الله ج (برای آخرین بار) بیمار شد و بیماریش شدت یافت، از تمام همسران خود، اجازه خواست تا ایام بیماری را در خانه من (عایشه ل) پرستاری شود. همه همسران، موافقت کردند. رسول الله ج در حالی که دو نفر، شانه‌های او را گرفته بودند و پاهایش به زمین کشیده می‌شد، به خانه من تشریف آورد. آن دو نفر، عباس و یک نفر دیگر بود. عایشه ل می‌فرماید: هنگامی که آنحضرت ج به خانه من تشریف آورد و بیماریش شدت یافت، فرمود: «هفت مشک پر از آب که از آنها آب برداشته نشده باشد، روی من بریزید تا بتوانم، مردم را وصیت کنم». ما ایشان را در طشت بزرگی که متعلق به حفصه بود، نشاندیم و شروع به ریختن آب بر آنحضرت ج نمودیم تا اینکه اشاره فرمود که: «کافی است». سپس، رسول الله ج از خانه، بسوی مردم، بیرون رفت».

۱۴۹- «عَنْ أَنَسٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ج دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ، فَأُتِيَ بِقَدَحٍ رَحْرَاحٍ، فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ،فَوَضَعَ أَصَابِعَهُ فِيهِ، قَالَ أَنَسٌ: فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْمَاءِ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَحَزَرْتُ مَنْ تَوَضَّأَ مَا بَيْنَ السَّبْعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ». (بخاری:۲۰۰)

ترجمه: «انس س می‌گوید: نبی اکرم ج ظرف آبی خواست. برای آنحضرت ج کاسه پهنی که اندکی آب داشت، آوردند. ایشان انگشتان دست خود را در آن قرار داد. انس می‌گوید: دیدم که آب از میان انگشتان رسول خدا ج، مانند چشمه، جاری بود. کسانی را که از آن آب، وضو گرفتند، من شمردم. حدود هفتاد الی هشتاد نفر بودند».

باب (۳٤): وضو گرفتن با یک مُدّ [۱]

۱۵۰- «وَعَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ج يَغْسِلُ أَوْ كَانَ يَغْتَسِلُ بِالصَّاعِ إِلَى خَمْسَةِ أَمْدَادٍ وَيَتَوَضَّأُ بِالْمُدِّ». (بخاری:۲۰۱)

ترجمه: «انس س می‌گوید: نبی اکرم ج با یک صاع یا پنج مد آب، غسل می‌کرد و با یک مد آب، وضو می‌گرفت».

باب (۳۵): مسح بر موزه و عمامه

۱- مد در اصل یک چهارم صاع است و نزد امام شافعی و حجازی‌ها، برابر با دو رطل و نزد امام ابوحنیفه و اهل عراق برابر با یک رطل ویک سوم آن است و برخی آنرا به اندازه پری دو کفِ دست دانسته اند.

۱۵۱- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ مَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ سَأَلَ عُمَرَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: نَعَمْ إِذَا حَدَّثَكَ شَيْئًا سَعْدٌ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلا تَسْأَلْ عَنْهُ غَيْرَهُ». (بخاری:۲۰۲)

ترجمه: «از سعد بن ابی وقاص ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ بر موزه‌هایش مسح می‌نمود. عبد الله بن عمر در این باره از پدرش؛ عمر؛ سؤال کرد. عمر ﷺ فرمود: بلی. و افزود: هرگاه، سعد از رسول الله ﷺ چیزی را برای شما بیان کرد، درباره آن از کسی دیگر، سؤال نکنید. (به او اعتمادکنید)».

۱۵۲- «عَنْ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ الضَّمْرِيِّ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يَمْسَحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ». (بخاری: ۲۰۴)

ترجمه: «عمرو بن امیه ضمری ﷺ می‌گوید: من نبی اکرم ﷺ را دیدم که بر موزه‌هایش مسح می‌کرد.

۱۵۳- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَمْسَحُ عَلَى عِمَامَتِهِ وَخُفَّيْهِ». (بخاری:۲۰۵)

ترجمه: «عمرو بن امیه ضمری می‌گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که بر عمامه و موزه‌هایش مسح می‌کرد».

باب (۳٦): پوشیدن موزه در حالت طهارت

۱۵۴- «عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَأَهْوَيْتُ لأَنْزِعَ خُفَّيْهِ، فَقَالَ: «دَعْهُمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ»، فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا». (بخاری:۲۰۶)

ترجمه: «مغیره بن شعبه ﷺ می‌گوید:در یکی از سفرها، همراه رسول خداﷺ بودم.(هنگام وضو) خواستم موزه‌های رسول الله ﷺ را بیرون بیاورم، فرمود:«آنها را بیرون نیاور، چون من آنها را پس از طهارت و وضو پوشیده‌ام»». سپس رسول الله ﷺ بر موزه هایش، مسح نمود».

باب (۳۷): کسیکه پس از تناول نمودن گوشت گوسفند و سویق،[1] وضو نگرفته است.

۱۵۵- «عَنْ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْتَزُّ مِنْ كَتِفِ شَاةٍ، فَدُعِيَ إِلَى الصَّلاةِ، فَأَلْقَى السِّكِّينَ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ». (بخاری:۲۰۸)

ترجمه: «عمرو بن امیه ضمری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که گوشتِ شانه گوسفند را با کارد برید و تناول فرمود. و سپس هنگامی که اذان گفته شد، کارد را دور انداخت و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند».

۱- نوعی غذا است که با آرد جو و یا جوِ پوست کندهٔ سرخ شده، ساخته می شود.

باب (۳۸): کسیکه پس از تناول نمودن سویق، به مضمضه کردن اکتفا کند و وضو نگیرد

۱۵۶- «عَنْ سُوَيْدِ بْنِ النُّعْمَانِ ﷺ: أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ خَيْبَرَ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالصَّهْبَاءِ، وَهِيَ أَدْنَى خَيْبَرَ، فَصَلَّى الْعَصْرَ، ثُمَّ دَعَا بِالأَزْوَادِ، فَلَمْ يُؤْتَ إِلا بِالسَّوِيقِ، فَأَمَرَ بِهِ فَثُرِّيَ، فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَكَلْنَا، ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمَغْرِبِ، فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ». (بخاری:۲۰۹)

ترجمه: «سوید بن نعمان ﷺ می‌گوید: در فتح خیبر، همراه رسول الله ﷺ بودم. رسول خدا ﷺ وقتی به منطقه صهباء، در نزدیکی خیبر، رسید، نماز عصر را خواند. سپس دستور داد تا هر کس که توشه‌ای دارد، حاضر کند. فقط اندکی آرد جَوی برشته شده آوردند. رسول الله ﷺ دستور داد تا آنها را با آب، تَر نمایند. آنگاه، رسول خدا ﷺ و ما از آن، خوردیم. سپس هنگامی که نبی اکرم ﷺ برای نماز مغرب برخاست، مضمضه نمود و ما نیز مضمضه نمودیم و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز مغرب را بجای آورد».

۱۵۷- «عَنْ مَيْمُونَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَكَلَ عِنْدَهَا كَتِفًا، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ». (بخاری:۲۱۰)

ترجمه: «ام المؤمنین؛ میمونه ﷺ؛ می‌فرماید: نبی اکرم ﷺ در خانه من، گوشت شانه گوسفند تناول نمود و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند».

باب (۳۹): آیا پس از نوشیدن شیر، باید مضمضه نمود؟

۱۵۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَرِبَ لَبَنًا، فَمَضْمَضَ وَقَالَ: «إِنَّ لَهُ دَسَمًا»». (بخاری:۲۱۱)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ شیر نوشید. سپس مضمضه کرد و فرمود: «شیر، چربی دارد»».

باب(٤٠): وضو گرفتن پس از خواب و کسیکه پس از خواب سبک، وضو را لازم نمی‌داند

۱۵۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي فَلْيَرْقُدْ، حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا صَلَّى وَهُوَ نَاعِسٌ لا يَدْرِي لَعَلَّهُ يَسْتَغْفِرُ فَيَسُبُّ نَفْسَهُ»». (بخاری:۲۱۲)

ترجمه: «از عایشه ﺁ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، کسی از شما در نماز، چرت زد، بخوابد تا خوابش زایل شود. زیرا چه بسا کسی از شما که در حالت خواب آلودگی نماز می‌خواند، بدون اینکه بداند، بجای استغفار، خودش را نفرین کند»».

۱۶۰- «عَنْ أَنَسٍ ﭬ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلاةِ فَلْيَنَمْ حَتَّى يَعْلَمَ مَا يَقْرَأُ»». (بخاری:۲۱۳)

ترجمه: «انس ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر گاه، یکی از شما در نماز، چرت زد، بخوابد (و پس از آن، نماز بخواند) تا بداند که چه می‌خواند»».

باب(٤١): وضو گرفتن با وجود وضو داشتن

۱۶۱- «عَنْ أَنَسٍ ﭬ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَوَضَّأُ عِنْدَ كُلِّ صَلاةٍ، وكان يُجْزِئُ أَحَدَنَا الْوُضُوءُ مَا لَمْ يُحْدِثْ». (بخاری:۲۱۴)

ترجمه: «انس ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ برای هر نماز، وضو می‌گرفت. ولی ما تا وقتی که وضو داشتیم، همان وضو برای ما کافی بود».

باب(٤٢): پرهیز نکردن از ادرار، جزو گناهان کبیره است

۱۶۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِحَائِطٍ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ أَوْ مَكَّةَ، فَسَمِعَ صَوْتَ إِنْسَانَيْنِ يُعَذَّبَانِ فِي قُبُورِهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ». ثُمَّ قَالَ: «بَلَى، كَانَ أَحَدُهُمَا لا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ، وَكَانَ الآخَرُ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ». ثُمَّ دَعَا بِجَرِيدَةٍ رَطْبَةٍ، فَكَسَرَهَا كِسْرَتَيْنِ، فَوَضَعَ عَلَى كُلِّ قَبْرٍ مِنْهُمَا كِسْرَةً، فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَ فَعَلْتَ هَذَا؟ قَالَ: «لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا»». (بخاری:۲۱۶)

ترجمه: «از ابن عباس ﭭ روایت است که نبی اکرم ﷺ از کنار باغی از باغهای مدینه یا مکه، عبور می‌کرد. (ناگهان) صدای دو نفر را شنید که در قبرهای‌شان گرفتار عذاب بودند. رسول الله ﷺ فرمود: «این دو نفر، عذاب داده می‌شوند اما نه بخاطر گناه بزرگی». سپس فرمود: «بلی، یکی از آنان، از ادرار خود، پرهیز نمی‌کرد و دیگری، سخن چینی می‌نمود». آنگاه، رسول اکرم ﷺ شاخه ترِ درختی خواست. آن را دو قسمت کرد و هر قسمت آنرا روی یکی از آن دو قبر، گذاشت. از رسول الله ﷺ پرسیدند: چرا چنین کردی؟ فرمود: «امید است تا زمانی که این دو شاخه، خشک نشده است، خداوند، عذاب آنان را تخفیف دهد»».

باب(٤٣): آنچه دربارۀ شستن بول و ادرار آمده است.

۱۶۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا تَبَرَّزَ لِحَاجَتِهِ، أَتَيْتُهُ بِمَاءٍ، فَيَغْسِلُ بِهِ». (بخاری:۲۱۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: هرگاه، نبی اکرم ﷺ برای قضای حاجت، بیرون می‌رفت، من برایش آب می‌بردم و ایشان با آن آب، استنجا می‌کرد».

باب(٤٤): به حال خود گذاشتن بادیه نشینی که در مسجد ادرار نمود

۱۶۴- «عَنِ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَبَالَ فِي الْمَسْجِدِ، فَتَنَاوَلَهُ النَّاسُ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعُوهُ وَهَرِيقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجْلاً مِنْ مَاءٍ، أَوْ ذَنُوبًا مِنْ مَاءٍ، فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُيَسِّرِينَ، وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ»». (بخاری:۲۲۰)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که مردی بادیه نشین، برخاست و در مسجد، ادرار کرد. مردم اعتراض کردند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را به حال خود، رها کنید و یک سطل آب، روی ادرار او بریزید. زیرا شما مأمور سهل گرفتن‌اید، نه سخت گیری کردن»».

باب(٤٥): ادرار کودکان شیرخوار

۱۶۵- «عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مِحْصَنٍ ﷺ: أَنَّهَا أَتَتْ بِابْنٍ لَهَا صَغِيرٍ، لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجْرِهِ، فَبَالَ عَلَى ثَوْبِهِ، فَدَعَا بِمَاءٍ، فَنَضَحَهُ وَلَمْ يَغْسِلْهُ». (بخاری:۲۲۳)

ترجمه: «ام قیس ﷺ می‌گوید: پسر کوچکم را که هنوز غذا نمی‌خورد، نزد رسول الله ﷺ آوردم. رسول الله ﷺ او را در بغل گرفت. او روی لباسهای رسول اکرم ﷺ، ادرار کرد. رسول الله ﷺ آب خواست و بر لباسهای خود ریخت. (ولی) آنها را نشست. (یعنی فقط به ریختن آب، اکتفا کرد)».

باب(٤٦): ادرار کردن، در حالت ایستاده و نشسته

۱۶۶- «عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ سُبَاطَةَ قَوْمٍ، فَبَالَ قَائِمًا، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ، فَجِئْتُهُ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ». (بخاری:۲۲۴)

ترجمه: «حذیفه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ کنار زباله دان قومی رفت و ایستاده ادرار نمود و بعد آب خواست. من آب آوردم و ایشان وضو گرفت».

باب (٤٧): ادرار کردن، کنار دوست و در پناه دیوار

۱۶۷- «وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: أَتَى سُبَاطَةَ قَوْمٍ خَلْفَ حَائِطٍ، فَقَامَ كَمَا يَقُومُ أَحَدُكُمْ فَبَالَ، فَانْتَبَذْتُ مِنْهُ، فَأَشَارَ إِلَيَّ فَجِئْتُهُ، فَقُمْتُ عِنْدَ عَقِبِهِ حَتَّى فَرَغَ». (بخاری:۲۲۵)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، آمده است که حذیفه س فرمود: رسول الله ج به سوی زباله دانی که پشت دیواری قرار داشت، رفت و مانند ایستادن شما، ایستاد و ادرار نمود. من از او فاصله گرفتم.آنحضرت ج به من اشاره کردکه نزدیک بیا. من آمدم و پشت سر ایشان ایستادم تا اینکه فارغ شد».

باب(٤٨): شستن خون

۱۶۸- «عَنْ أَسْمَاءَ ل قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ النَّبِيَّ ج فَقَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِحْدَانَا تَحِيضُ فِي الثَّوْبِ، كَيْفَ تَصْنَعُ؟ قَالَ: «تَحُتُّهُ، ثُمَّ تَقْرُصُهُ بِالْمَاءِ، وَتَنْضَحُهُ، وَتُصَلِّي فِيهِ»». (بخاری:۲۲۷)

ترجمه: «از اسماء ل روایت است که زنی، نزد نبی اکرم ج آمد و عرض کرد: اگر لباس، با خون حیض آلوده شود، چه باید کرد؟ رسول الله ج فرمود: «نخست، آن را با دست، بدون آب، و سپس با آب بمال و بشوی. سپس در آن، نماز بخوان»».

۱۶۹- «عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: جَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَبِي حُبَيْشٍ إِلَى النَّبِيِّ ج فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي امْرَأَةٌ أُسْتَحَاضُ فَلا أَطْهُرُ، أَفَأَدَعُ الصَّلاةَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: «لا، إِنَّمَا ذَلِكِ عِرْقٌ، وَلَيْسَ بِحَيْضٍ، فَإِذَا أَقْبَلَتْ حَيْضَتُكِ فَدَعِي الصَّلاةَ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْسِلِي عَنْكِ الدَّمَ ثُمَّ صَلِّي». وَقَالَ: «ثُمَّ تَوَضَّئِي لِكُلِّ صَلاةٍ حَتَّى يَجِيءَ ذَلِكَ الْوَقْتُ»». (بخاری:۲۲۸)

ترجمه: «ام المومنین؛ عایشه ل؛ می‌گوید: فاطمه بنت ابی حُبَیش نزد نبی اکرم ج آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی ج! به دلیل خون حیض، مدت زیادی ناپاک می‌شوم. آیا در این مدت، نماز را ترک کنم؟ رسول الله ج فرمود: «خیر، زیرا این، خون حیض نیست بلکه خون رگی است که پاره شده است. هنگامی که روزهای قاعدگی ات فرا رسید، نماز نخوان. و هنگامی که ایام قاعدگی ات به پایان رسید، غسل کن و نماز بخوان. البته برای هر نمازی، وضو بگیر تا اینکه دوران قاعدگی، فرا رسد»».

باب(٤٩): پاک کردن لباسی که آلوده به منی باشد

۱۷۰- «عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: كُنْتُ أَغْسِلُ الْجَنَابَةَ مِنْ ثَوْبِ النَّبِيِّ ج، فَيَخْرُجُ إِلَى الصَّلاةِ، وَإِنَّ بُقَعَ الْمَاءِ فِي ثَوْبِهِ». (بخاری:۲۲۹)

ترجمه: «ام المومنین؛ عایشه ؓ؛ می‌گوید: اثر جنابت را از لباس نبی اکرم ﷺ می‌شستم و آنحضرت ﷺ برای نماز، از خانه بیرون می‌رفت در حالی که اثر لکه‌های آب، هنوز بر لباسش وجود داشت».

باب(۵۰) حکم آغُل و پیشاب شتر، گوسفند و سایر چارپایان

۱۷۱- «عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ: قَدِمَ أُنَاسٌ مِنْ عُكْلٍ أَوْ عُرَيْنَةَ، فَاجْتَوَوُا الْمَدِينَةَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ بِلِقَاحٍ، وَأَنْ يَشْرَبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا، فَانْطَلَقُوا، فَلَمَّا صَحُّوا قَتَلُوا رَاعِيَ النَّبِيِّ ﷺ وَاسْتَاقُوا النَّعَمَ، فَجَاءَ الْخَبَرُ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، فَبَعَثَ فِي آثَارِهِمْ، فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ جِيءَ بِهِمْ، فَأَمَرَ فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ، وَأَرْجُلَهُمْ، وَسُمِرَتْ أَعْيُنُهُمْ، وَأُلْقُوا فِي الْحَرَّةِ يَسْتَسْقُونَ فَلا يُسْقَوْنَ». (بخاری: ۲۳۳)

ترجمه: «انس بن مالک ؓ می‌گوید: عده‌ای از طایفه عُکل یا عُرینه به مدینه آمدند و از آب و هوای آن، بیمار شدند. رسول الله ﷺ دستور داد تا خود را به شتران شیری برسانند و از شیر و ادرار آنان، بخورند. آنان چنین کردند و از بیماری، شفا یافتند. پس از آن، چوپان رسول الله ﷺ را کشتند و شتران را با خود بردند. پیامبر خدا ﷺ صبح زود (از این جنایت) باخبر شد. بلافاصله دستور داد تا آنان را تعقیب کنند. چند ساعتی از روز نگذشته بود که آنها را اسیر کرده، خدمت رسول الله ﷺ آوردند. آنحضرت ﷺ دستور داد تا دست و پایشان را قطع و چشم هایشان را کور کنند و آنها را در آفتاب گرم و سوزان قرار دهند». (دستور اجرا شد). آنان از شدت تشنگی، درخواست آب کردند، ولی به آنان آب ندادند».

۱۷۲- «وَعَنْهُ ؓ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي قَبْلَ أَنْ يُبْنَى الْمَسْجِدُ فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ». (بخاری:۲۳۴)

ترجمه: «همچنین انس ؓ می‌گوید: قبل از اینکه مسجد ساخته شود، نبی اکرم ﷺ در جایی که شبها گوسفندان می‌خوابیدند، نماز می‌خواند».

باب(۵۱): افتادن نجاست در روغن یا آب

۱۷۳- «عَنْ مَيْمُونَةَ ؓ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ عَنْ فَأْرَةٍ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ، فَقَالَ: «أَلْقُوهَا وَمَا حَوْلَهَا فَاطْرَحُوهُ وَكُلُوا سَمْنَكُمْ»». (بخاری:۲۳۵)

ترجمه: «ام المومنین؛ میمونه ؓ؛ روایت می‌کند که: از رسول الله ﷺ درباره موشی که در روغن افتاده باشد، سؤال شد. آنحضرت ﷺ فرمود: «موش و مقداری از روغن های اطراف آن را بیرون بریزید و بقیه روغن را بخورید»».

۱۷۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّ كَلْمٍ يُكْلَمُهُ الْمُسْلِمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَكُونُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَيْئَتِهَا، إِذْ طُعِنَتْ تَفَجَّرُ دَمًا، اللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ، وَالْعَرْفُ عَرْفُ الْمِسْكِ»». (بخاری:۲۳۷)

ترجمه: «از ابوهریره ﵁ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر زخمی را که مسلمان در راه خدا ببیند، روز قیامت، آن زخم، تازه می‌شود و خون از آن، جاری می‌گردد. رنگ زخم، مانند رنگ خون، و عطر و بویش مانند مشک، معطر خواهد بود»».

باب(۵۲): ادرار کردن در آب راکد

۱۷۵- «وَعَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﵁ عن النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ الَّذِي لا يَجْرِي، ثُمَّ يَغْتَسِلُ فِيهِ»». (بخاری: ۲۳۹)

ترجمه: «ابو هریره ﵁ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مواظب باشید در آب راکد، ادرار نکنید. چه بسا که برای غسل و طهارت، بدان نیاز پیدا کنید»».

باب(۵۳): اگر روی شخصی که در نماز است نجاستی انداخته شود، نمازش باطل نمی‌شود

۱۷۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﵁: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ، إِذْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْض: أَيُّكُمْ يَجِيءُ بِسَلَى جَزُورِ بَنِي فُلانٍ، فَيَضَعُهُ عَلَى ظَهْرِ مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ؟ فَانْبَعَثَ أَشْقَى الْقَوْمِ فَجَاءَ بِهِ، فَنَظَرَ حَتَّى سَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ، وَضَعَهُ عَلَى ظَهْرِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، وَأَنَا أَنْظُرُ لا أُغْنِي شَيْئًا، لَوْ كَانَ لِي مَنَعَةٌ، قَالَ: فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ وَيُحِيلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاجِدٌ لا يَرْفَعُ رَأْسَهُ، حَتَّى جَاءَتْهُ فَاطِمَةُ، فَطَرَحَتْ عَنْ ظَهْرِهِ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِقُرَيْشٍ». ثَلاثَ مَرَّاتٍ، فَشَقَّ عَلَيْهِمْ إِذْ دَعَا عَلَيْهِمْ، قَالَ: وَكَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الدَّعْوَةَ فِي ذَلِكَ الْبَلَدِ مُسْتَجَابَةٌ، ثُمَّ سَمَّى: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِأَبِي جَهْلٍ، وَعَلَيْكَ بِعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ، وَأُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ، وَعُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ»، وَعَدَّ السَّابِعَ فَنَسِيَهُ الرَّاوِيُ. قَالَ: فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ عَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَرْعَى فِي الْقَلِيبِ قَلِيبِ بَدْرٍ». (بخاری:۲۴۰)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﵁ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ کنار کعبه مشغول نماز خواندن بود. ابوجهل و تنی چند از هوادارانش آنجا نشسته بودند. یکی از آنان گفت: چقدر خوب است اگر یکی از شما بچه دان شتر فلان قبیله را بیاورد و هنگامی که محمد به سجده می‌رود، آن را بر پشت او بگذارد. بدبخت‌ترین آنان (که

عقبه بود) رفت و آن بچه دان را آورد و منتظر ماند که محمد ﷺ به سجده برود. وقتی پیامبر ﷺ به سجده رفت، آنرا میان شانه‌های رسول الله ﷺ گذاشت. راوی می‌گوید: من که شاهد آن صحنه بودم، نتوانستم کاری انجام دهم. اگر پشتیبانی می‌داشتم، دفاع می‌کردم. عبدالله بن‌مسعود ﷺ می‌گوید: بعد از آن، همه قهقهه سر دادند و یکدیگر را تنه می‌زدند. رسول الله ﷺ که در سجده بود سر خود را از سجده بر نداشت، تا اینکه فاطمه ﷺ آمد و آن را از پشت آنحضرت ﷺ برداشت و دور انداخت. پیامبر اکرم ﷺ سر از سجده برداشت، (آنها را نفرین کرد) و سه بار فرمود: «پروردگارا! قریش را نابود کن». آنها از نفرین پیامبر ﷺ، خیلی ناراحت شدند. زیرا معتقد بودند که دعا، در شهر مکه پذیرفته می‌شود. سپس، رسول الله ﷺ با ذکر نام هر یک از آنها، فرمود: «پروردگارا! ابو جهل، عتبه بن ربیعه، شیبه بن ربیعه، ولید بن عتبه، امیه بن خلف وعقبه بن ابی معیط را نابود کن». راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ نفر هفتم را نیز نام برد که من آنرا فراموش کرده‌ام. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من لاشه‌های مردار همه کسانی را که رسول الله ﷺ در آنروز، نفرین کرده بود، در چاهای بدر دیدم».

باب(٥٤): حکم آب دهان و بینی در لباس

۱۷۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: بَزَقَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ثَوْبِهِ». (بخاری:۲۴۱)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ آب دهانش را با لباس خود گرفت».

باب(٥٥): زنی که خون را از صورت پدرش شست

۱۷۸- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَهُ النَّاسُ: بِأَيِّ شَيْءٍ دُووِيَ جُرْحُ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ أَحَدٌ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، كَانَ عَلِيٌّ يَجِيءُ بِتُرْسِهِ فِيهِ مَاءٌ، وَفَاطِمَةُ تَغْسِلُ عَنْ وَجْهِهِ الدَّمَ، فَأُخِذَ حَصِيرٌ فَأُحْرِقَ، فَحُشِيَ بِهِ جُرْحُهُ». (بخاری:۲۴۳)

ترجمه: «سهل بن سعد ساعدی ﷺ می‌گوید: از من سؤال کردندکه زخم رسول الله ﷺ با چه چیزی مداوا شد؟ گفتم: کسی که در این مورد از من آگاه‌تر باشد، وجود ندارد. (دیدم که) علی ﷺ در سپرش آب می‌آورد و فاطمه ﷺ خون‌ها را از چهره (مبارک) رسول الله ﷺ می‌شست. و بعد، حصیری را سوختند و خاکستر آن را روی زخم رسول الله ﷺ نهادند».

باب(٥٦): مسواک زدن

۱۷۹- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَوَجَدْتُهُ يَسْتَنُّ بِسِوَاكٍ بِيَدِهِ يَقُولُ: أُعْ أُعْ، وَالسِّوَاكُ فِي فِيهِ، كَأَنَّه يَتَهَوَّعُ». (بخاری:۲۴۴)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: خدمت نبی اکرم ﷺ رسیدم. ایشان مسواکی در دست داشت و با صدای اُع، اُع مسواک می‌زد. یعنی چنان صدایی درمی آورد که گویا استفراغ می‌کند».

۱۸۰- «عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَشُوصُ فَاهُ بِالسِّوَاكِ». (بخاری:۲۴۵)

ترجمه: «حذیفه ﷺ می‌گوید: شبها که نبی اکرم ﷺ از خواب بیدار می‌شد، دهان (مبارکش) را با مسواک می‌شست و تمیز می‌کرد».

باب(۵۷): دادن مسواک به بزرگترها

۱۸۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَرَانِي أَتَسَوَّكُ بِسِوَاكٍ، فَجَاءَنِي رَجُلانِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الآخَرِ، فَنَاوَلْتُ السِّوَاكَ الأَصْغَرَ مِنْهُمَا، فَقِيلَ لِي: كَبِّرْ، فَدَفَعْتُهُ إِلَى الأَكْبَرِ مِنْهُمَا»».

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «در خواب دیدم که مسواک می‌زنم. دو نفر نزد من آمدند. یکی بزرگتر بود و دیگری کوچکتر. مسواک را به کوچکتر دادم. به من گفته شد: آنرا به بزرگتر بده. آنگاه مسواک را به فرد بزرگتر دادم»».

باب(۵۸): فضیلت کسی که با وضو می‌خوابد

۱۸۲- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ فَتَوَضَّأْ وُضُوءَكَ لِلصَّلاةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الأَيْمَنِ، ثُمَّ قُلِ: اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، فَإِنْ مُتَّ مِنْ لَيْلَتِكَ فَأَنْتَ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَتَكَلَّمُ بِهِ»، قَالَ: فَرَدَّدْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا بَلَغْتُ: اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، قُلْتُ: وَرَسُولِكَ، قَالَ: «لا، وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»». (بخاری:۲۴۷)

ترجمه: «از براء ابن عازب ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: قبل از رفتن به رختخواب، وضوی کامل بگیر و بر پهلوی راست بخواب و این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». (پروردگارا! با خوف و رجاء، چهره‌ام

را بسوی تو برمی‌گردانم و تمام امورم را به تو می‌سپارم و تو را پشت و پناه خود می‌دانم. و یقین دارم که هنگام خشم و غضبت، پناهی جز تو ندارم. پروردگارا! به کتابی که نازل فرمودی و پیامبری که مبعوث نمودی، ایمان آوردم). اگر در همان شب بمیری، بر فطرت (با ایمان) از دنیا رفته‌ای. این جملات را آخرین کلام خود قرار بده».

راوی(براء) می‌گوید: این دعا را نزد رسول اکرم ﷺ خواندم. وقتی گفتم: آمَنْتُ بِرَسُوْلِكَ، آنحضرت ﷺ فرمود: «بگو: آمَنْتُ بِنَبِيكَ». یعنی بجای لفظ رسول، کلمه نبی را بکار ببر».

۵- کتاب غسل

باب (۱): وضو قبل از غسل

۱۸۳- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، بَدَأَ فَغَسَلَ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلاةِ، ثُمَّ يُدْخِلُ أَصَابِعَهُ فِي الْمَاءِ فَيُخَلِّلُ بِهَا أُصُولَ شَعَرِهِ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَى رَأْسِهِ ثَلاثَ غُرَفٍ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ يُفِيضُ الْمَاءَ عَلَى جِلْدِهِ كُلِّهِ». (بخاری:۲۴۸)

ترجمه: «عایشه ﵂؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می‌گوید: هرگاه، رسول الله ﷺ غسل جنابت می‌نمود، نخست دست‌هایش را می‌شست. بعد وضوی کامل می‌گرفت. سپس، انگشتانش را خیس می‌نمود و با آن، ریشه موهای سر (مبارک) خود را خلال می‌کرد. و در پایان، سه بار با کف دست بر سر خود، آب می‌ریخت و بعد، تمام بدن خود را می‌شست».

۱۸۴- «عَنْ مَيْمُونَةَ ﵂ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: تَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وُضُوءَهُ لِلصَّلاةِ، غَيْرَ رِجْلَيْهِ، وَغَسَلَ فَرْجَهُ وَمَا أَصَابَهُ مِنَ الأَذَى، ثُمَّ أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ، ثُمَّ نَحَّى رِجْلَيْهِ، فَغَسَلَهُمَا، هَذِهِ غُسْلُهُ مِنَ الْجَنَابَةِ». (بخاری:۲۴۹)

ترجمه: «میمونه؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ، می‌فرماید: روش آنحضرت ﷺ برای غسل جنابت چنین بود: نخست، استنجا می‌کرد و نجاست را از خود دور می‌ساخت و مانند وضوی نماز، وضو می‌گرفت ولی پاهایش را نمی‌شست. سپس، بر تمام بدن خود، آب می‌ریخت و در پایان، با اندکی جابجائی، پاهایش را می‌شست».

باب (۲): غسل مرد با همسرش

۱۸۵- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ مِنْ قَدَحٍ يُقَالُ لَهُ الْفَرَقُ». (بخاری:۲۵۰)

ترجمه: «ام المومنین؛ عایشه ؓ؛ می‌فرماید: من و رسول الله ﷺ از یک ظرف آب که به آن «فرق» می‌گفتند، برای غسل، استفاده می‌کردیم».

باب (۳): غسل نمودن با یک صاع آب و مانند آن

۱۸۶- «وَعَنْهَا ؓ: أَنَّهَا سُئِلَت عَنْ غُسْلِ النَّبِيِّ ﷺ، فَدَعَتْ بِإِنَاءٍ نَحْوًا مِنْ صَاعٍ، فَاغْتَسَلَتْ، وَأَفَاضَتْ عَلَى رَأْسِهَا، وَبَيْنَهَا وَبَيْنَ السَّائِلِ حِجَابٌ». (بخاری:۲۵۱)

ترجمه: «همچنین از عایشه ؓ روایت است که از وی درباره غسل نبی اکرم ﷺ سؤال شد. ایشان ظرفی خواست که حدود یک صاع آب می‌گرفت. سپس با آن غسل کرد و بر سرش آب ریخت. میان او و سؤال کننده یعنی برادرش؛ عبدالرحمن؛ پرده ایی حائل بود».

۱۸۷- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ؓ: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْغُسْلِ؟ فَقَالَ: يَكْفِيكَ صَاعٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا يَكْفِينِي، فَقَالَ جَابِرٌ: كَانَ يَكْفِي مَنْ هُوَ أَوْفَى مِنْكَ شَعَرًا وَخَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ أَمَّنَا فِي ثَوْبٍ». (بخاری:۲۵۲)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ؓ می‌گوید: شخصی از من درباره مقدار آب غسل، سؤال کرد. در جواب، گفتم: یک صاع آب، کافی است. یکی از حاضران گفت: یک صاع برای من کافی نیست. گفتم: برای کسی که موهایش از تو بیشتر وخودش هم از تو بهتر بود، یک صاع آب، کفایت می‌کرد (یعنی رسول الله ﷺ). آنگاه جابر ؓ که یک چادر بر تن داشت، نماز را برای ما امامت کرد».

باب (٤): کسی که سه بار برسر خود آب بریزد

۱۸۸- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ؓ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا أَنَا فَأُفِيضُ عَلَى رَأْسِي ثَلاثًا» وَأَشَارَ بِيَدَيْهِ كِلْتَيْهِمَا». (بخاری:۲۵۴)

ترجمه: «جبیر بن مطعم ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ با نشان دادن کف دست‌ها فرمود: «من سه بار با اینها بر سر خود، آب می‌ریزم»».

باب(۵): کسی که غسل را با محلاب[1] آغاز کند

۱۸۹- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، دَعَا بِشَيْءٍ نَحْوَ الْحِلابِ، فَأَخَذَ بِكَفِّهِ، فَبَدَأَ بِشِقِّ رَأْسِهِ الأَيْمَنِ، ثُمَّ الأَيْسَرِ، فَقَالَ بِهِمَا عَلَى وَسَطِ رَأْسِهِ». (بخاری:۲۵۸)

۱- ظرفی است که در آن شتر را می دو شند.

ترجمه: «عایشه ؓ می‌فرماید: هرگاه، نبی اکرم ﷺ غسل جنابت می‌نمود، ظرف محلاب مانندی را می‌طلبید و از آن با دست، آب بر می‌داشت. ابتدا سمت راست بدن خود، و سپس سمت چپ آنرا می‌شست. و در پایان، با دست‌هایش بر فرق سر خود، آب می‌ریخت».

باب (٦): تکرار همبستری و همبستری با همسران متعدد با یک غسل

۱۹۰- «وَعَنْهَا ؓ قَالَتْ: كُنْتُ أُطَيِّبُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَيَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ، ثُمَّ يُصْبِحُ مُحْرِمًا يَنْضَخُ طِيبًا». (بخاری: ۲۶۷)

ترجمه: «عایشه ؓ می‌فرماید: من به رسول اکرم ﷺ (قبل از احرام) خوشبویی می‌زدم. آنگاه، آنحضرت ﷺ با همسرانش همبستری می‌کرد. سپس هنگام صبح، وقتی که لباس احرام بر تن می‌نمود، بوی عطر همچنان از بدن (مبارک) رسول الله ﷺ به مشام می‌رسید».

۱۹۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدُورُ عَلَى نِسَائِهِ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَهُنَّ إِحْدَى عَشْرَةَ. قيل: أَوَكَانَ يُطِيقُهُ؟ قَالَ: كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ أُعْطِيَ قُوَّةَ ثَلاثِينَ». (بخاری:۲۶۸)

ترجمه: «انس بن مالک ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ در بخشی از روز یا شب، با همه همسران خود که تعداد آنها یازده نفر بود، همبستری می‌کرد . از او پرسیدند: آیا رسول الله ﷺ توانایی چنین کاری را داشت؟ انس ؓ گفت: به نظر ما، آنحضرت ﷺ به اندازه سی نفر، توانایی داشت».

باب(۷): کسی که عطر بزند و غسل نماید

۱۹۲- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ قَالَتْ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِ الطِّيبِ فِي مَفْرِقِ النَّبِيِّ ﷺ، وَهُوَ مُحْرِمٌ». (بخاری: ۲۷۱)

ترجمه: «عایشه ؓ می‌فرماید: گویا هم اکنون، درخشش خوشبویی را بر فرق سر رسول الله ﷺ مشاهده می‌نمایم در حالی که ایشان در احرام بسر می‌برند».

باب (۸): خلال کردن موها هنگام غسل

۱۹۳- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، غَسَلَ يَدَيْهِ، وَتَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلاةِ، ثُمَّ اغْتَسَلَ، ثُمَّ يُخَلِّلُ بِيَدِهِ شَعَرَهُ حَتَّى إِذَا ظَنَّ أَنَّهُ قَدْ أَرْوَى بَشَرَتَهُ، أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ غَسَلَ سَائِرَ جَسَدِهِ». (بخاری:۲۷۲)

ترجمه: «عایشه ل می‌فرماید: هرگاه، رسول الله ج غسل جنابت می‌نمود، نخست دست‌هایش را می‌شست. سپس، مانند وضوی نماز، وضو می‌ساخت. بعد از آن، غسل می‌نمود. آنگاه با دستهایش، موهای سرش را خلال می‌کرد تا مطمئن شود که پوست سرش کاملاً خیس شده است. و در پایان، سه بار بر بدنش، آب می‌ریخت و تمام آن را می‌شست».

باب (۹): اگر کسی در مسجد بیاد افتاد که جنب است، بدون تیمم، بیرون رود

۱۹۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلاةُ وَعُدِّلَتِ الصُّفُوفُ قِيَامًا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ج، فَلَمَّا قَامَ فِي مُصَلاهُ، ذَكَرَ أَنَّهُ جُنُبٌ، فَقَالَ لَنَا: «مَكَانَكُمْ». ثُمَّ رَجَعَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ، فَكَبَّرَ فَصَلَّيْنَا مَعَهُ». (بخاری:۲۷۵)

ترجمه: «ابو هریره س می‌گوید: اقامه گفته شد و صف‌ها برای اقامه نماز، بسته شد. سپس، رسول الله ج تشریف آورد. هنگامی که بر مصلای نماز ایستاد، یادش آمد که جُنب است. به ما گفت: «سر جای خود بمانید». یعنی (صف‌های نماز را بهم نزنید). سپس برگشت و غسل نمود. و در حالی به سوی ما آمد که هنوز آب از موهایش می‌چکید. آنگاه، تکبیر گفت و ما با ایشان نماز خواندیم».

باب (۱۰): غسل در جای خلوت و در حالت برهنه و اینکه پوشش افضل است

۱۹۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ج قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاةً يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَكَانَ مُوسَى ÷ يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلا أَنَّهُ آدَرُ، فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَفَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ، فَخَرَجَ مُوسَى فِي إِثْرِهِ يَقُولُ: ثَوْبِي يَا حَجَرُ، حَتَّى نَظَرَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى مُوسَى، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ، وَأَخَذَ ثَوْبَهُ، فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا». فَقَالَ: أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَنَدَبٌ بِالْحَجَرِ، سِتَّةٌ أَوْ سَبْعَةٌ ضَرْبًا بِالْحَجَرِ». (بخاری:۲۷۸)

ترجمه: «ابو هریره س می‌گوید: نبی اکرم ج فرمود: «بنی اسرائیل، برهنه غسل کرده، به یکدیگر نگاه می‌کردند. اما موسی ÷ به تنهایی غسل می‌کرد. بنی اسرائیل گفتند: بخدا سوگند، چون موسی وَرم بیضه دارد، با ما غسل نمی‌کند. روزی موسی ÷ لباسهایش را در آورد و روی سنگی گذاشت تا غسل کند. آن سنگ، لباسهای موسی ÷ را برداشت و فرار کرد. موسی ÷ دنبال سنگ به راه افتاد و فریاد زد: ای سنگ! لباسهایم (را کجا می‌بری)؟ تا اینکه بنی اسرائیل موسی را دیدند و گفتند: به خدا سوگند، موسی هیچ بیماری‌ای ندارد. آنگاه، سنگ توقف کرد و موسی ÷ لباسهایش را برگرفت و چند ضربه به سنگ زد». راوی می‌گوید: بخدا سوگند، اثر شش یا هفت ضربه، بر روی سنگ دیده شد».

۱۹۶- «وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَيُّوبُ يَغْتَسِلُ عُرْيَانًا، فَخَرَّ عَلَيْهِ جَرَادٌ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ أَيُّوبُ يَحْتَثِي فِي ثَوْبِهِ، فَنَادَاهُ رَبُّهُ: يَا أَيُّوبُ، أَلَمْ أَكُنْ أَغْنَيْتُكَ عَمَّا تَرَى؟ قَالَ: بَلَى وَعِزَّتِكَ، وَلَكِنْ لا غِنَى بِي عَنْ بَرَكَتِكَ»». (بخاری:۲۷۹)

ترجمه: «ابو هریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «ایوب ﷺ برهنه مشغول غسل کردن بود که در آن اثنا، گروهی از ملخ‌های طلایی بر او فرو ریختند. ایوب ﷺ شروع به جمع آوری آنها در لباسش نمود. پروردگارش به او ندا داد: ای ایوب! مگر من تو را از این چیزهایی که می‌بینی، بی‌نیاز نساخته بودم؟ ایوب ﷺ گفت: به عزتت سوگند! بلی. (بی نیاز ساخته‌ای) ولی من از برکات تو بی‌نیاز نیستم»».

باب (۱۱): هنگام غسل، باید خود را از چشم مردم دور داشت

۱۹۷- «عَنْ أُمِّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَتْ: ذَهَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ وَفَاطِمَةُ تَسْتُرُهُ، فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ»؟ فَقُلْتُ: أَنَا أُمُّ هَانِئٍ». (بخاری:۲۸۰)

ترجمه: «ام‌هانی؛ دختر ابو طالب ﷺ؛ می‌گوید: سال فتح مکه، نزد رسول الله ﷺ رفتم. ایشان در آن لحظه استحمام می‌کرد و فاطمه ﷺ او را در پوشش نگه داشته بود. رسول الله ﷺ فرمود: «این زن کیست»؟ گفتم: ام هانی هستم».

باب (۱۲): حکم عرق فرد جنب و اینکه مؤمن نجس نمی‌شود

۱۹۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَقِيَهُ فِي بَعْضِ طَرِيقِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ جُنُبٌ، قال: فَانْخَنَسْتُ مِنْهُ، فَذَهَبتُ فَاغْتَسَلْتُ، ثُمَّ جِئتُ، فَقَالَ: «أَيْنَ كُنْتَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ»؟ قَالَ: كُنْتُ جُنُبًا فَكَرِهْتُ أَنْ أُجَالِسَكَ وَأَنَا عَلَى غَيْرِ طَهَارَةٍ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّ الْمُسْلِمَ لا يَنْجُسُ»». (بخاری:۲۸۳)

ترجمه: «ابو هریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در یکی از کوچه‌های مدینه، مرا دید. چون جُنب بودم، خود را عقب کشیدم و از چشم رسول الله ﷺ پنهان کردم. و پس از غسل، خدمت رسول خدا ﷺ رسیدم. آنحضرت ﷺ فرمود: « ابوهریره! کجا بودی»؟ عرض کردم: بعلت جنابت وعدم طهارت، مجالست با شما را مناسب ندانستم. رسول الله ﷺ فرمود: « سبحان الله! مؤمن که نجس نمی‌شود»».

باب (۱۳): جنب وضو بگیرد، سپس بخوابد

۱۹۹- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيَرْقُدُ أَحَدُنَا وَهُوَ جُنُبٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرْقُدْ وَهُوَ جُنُبٌ»». (بخاری:۲۸۷)

ترجمه: «عمر بن خطاب ﷺ از رسول الله ﷺ پرسید: آیا در حالت جنابت، می توانیم بخوابیم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی، اگر وضو بگیرید، می‌توانید بخوابید»».

باب (١٤): تماس آلت تناسلی زن و مرد

۲۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شُعَبِهَا الأَرْبَعِ، ثُمَّ جَهَدَهَا، فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ»». (بخاری:۲۹۱)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر وقت، شوهر میان اعضای چهارگانه همسرش قرار بگیرد و همبستری کند، غسل واجب می‌شود»».

۶- کتاب حیض

باب (۱): احکام زنان در حالت نفاس و قاعدگی

۲۰۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: خَرَجْنَا لا نَرَى إِلا الْحَجَّ، فَلَمَّا كُنَّا بِسَرِفٍ حِضْتُ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي، قَالَ: «مَا لَكِ أَنُفِسْتِ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «إِنَّ هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ فَاقْضِي مَا يَقْضِي الْحَاجُّ، غَيْرَ أَنْ لا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ». قَالَتْ: وَضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ نِسَائِهِ بِالْبَقَرِ». (بخاری:۲۹۴)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌فرماید: برای ادای حج، از مدینه منوره براه افتادیم. وقتی به محل «سِرف» (نزدیک مکه) رسیدیم، دچار قاعدگی شدم. رسول الله ﷺ نزد من آمد در حالی که گریه می‌کردم. فرمود: «چرا گریه می‌کنی؟ آیا دچار قاعدگی شده‌ای»؟ گفتم: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «این چیزی است که خداوند آن را شامل حال همه دختران آدم کرده است. جز طواف خانه کعبه، تمام احکام و مناسک حج را انجام بده». عایشه ﵂ می‌فرماید: رسول الله ﷺ برای ازواج خویش، گاو، قربانی نمود».

باب (۲): شانه کردن موهای شوهر در حالت قاعدگی

۲۰۲- «وَعَنْهَا ﵂ قَالَتْ: كُنْتُ أُرَجِّلُ رَأْسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا حَائِضٌ». (بخاری: ۲۹۵)

ترجمه: «همچنین عایشه ﵂ می‌فرماید: در حال قاعدگی، موهای سر مبارک رسول الله ﷺ را شانه می‌زدم».

۲۰۳- «وفي رواية: وَهُوَ مُجَاوِرٌ فِي الْمَسْجِدِ، يُدْنِي لَهَا رَأْسَهُ، وَهِيَ فِي حُجْرَتِهَا، فَتُرَجِّلُهُ وَهِيَ حَائِضٌ». (بخاری:۲۹۶)

ترجمه: «و در روایتی دیگر آمده است که رسول الله ﷺ در مسجد، معتکف بود و سر مبارک خود را به عایشه ﵂ نزدیک می‌کرد و او که در خانه بود و ایام قاعدگی را می‌گذراند، سر مبارک رسول الله ﷺ را شانه می‌زد. (مسجد و خانه در کنار هم قرار داشتند)».

باب (۳): تکیه دادن به همسر در حالت قاعدگی و قرآن خواندن

۲۰۴- «عَنْ عَائِشَةَ ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻬﺎ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَّكِئُ فِي حَجْرِي وَأَنَا حَائِضٌ، ثُمَّ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ». (بخاری:۲۹۷)

ترجمه: «عایشه ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻬﺎ می‌گوید: در حالی که من در دوران قاعدگی بسر میبردم، رسول الله ﷺ بر من تکیه می‌نمود (سر بر زانوی من می‌نهاد) و قرآن تلاوت می‌کرد».

باب (٤): کسی که حیض را نفاس می‌نامد

۲۰۵- «وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻬﺎ قَالَتْ: بَيْنَا أَنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مُضْطَجِعَةٌ فِي خَمِيصَةٍ، إِذْ حِضْتُ، فَانْسَلَلْتُ، فَأَخَذْتُ ثِيَابَ حِيضَتِي، قَالَ: «أَنُفِسْتِ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَعَانِي، فَاضْطَجَعْتُ مَعَهُ فِي الْخَمِيلَةِ». (بخاری:۲۹۸)

ترجمه: «ام سلمه ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻬﺎ می‌گوید: با رسول الله ﷺ در یک چادر، خوابیده بودم که دچار قاعدگی شدم. آهسته، خود را بیرون کشیدم و لباس حیض پوشیدم. رسول الله ﷺ پرسید: «آیا دچار قاعدگی شدی»؟ گفتم: بلی. آنحضرت ﷺ دوباره مرا فراخوند و من با ایشان در همان چادر خوابیدم».

باب (۵): خوابیدن کنار همسر در دوران قاعدگی

۲۰۶- «عَنْ عَائِشَةَ ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻬﺎ قَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ كِلانَا جُنُبٌ، وَكَانَ يَأْمُرُنِي فَأَتَّزِرُ، فَيُبَاشِرُنِي وَأَنَا حَائِضٌ، وَكَانَ يُخْرِجُ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَهُوَ مُعْتَكِفٌ، فَأَغْسِلُهُ وَأَنَا حَائِضٌ». (بخاری:۲۹۹)

ترجمه: «عایشه ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻬﺎ می‌گوید: من و رسول الله ﷺ در حالی که جنب بودیم از یک ظرف آب، غسل می‌نمودیم. و زمانی که من دوران قاعدگی را می‌گذراندم، آنحضرتﷺ به من دستور می‌داد که ازار بپوشم. و در آن حالت، (قاعدگی) کنار من می‌خوابید. و هنگام اعتکاف، سر مبارک را از مسجد بیرون می‌آورد و من که در دوران قاعدگی بسر می‌بردم، سر ایشان را می‌شستم».

۲۰۷- «وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهَا ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻬﺎ قَالَتْ: كَانَتْ إِحْدَانَا إِذَا كَانَتْ حَائِضًا، فَأَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُبَاشِرَهَا، أَمَرَهَا أَنْ تَتَّزِرَ فِي فَوْرِ حَيْضَتِهَا، ثُمَّ يُبَاشِرُهَا، قَالَتْ: وَأَيُّكُمْ يَمْلِكُ إِرْبَهُ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَمْلِكُ إِرْبَهُ». (بخاری:۳۰۲)

ترجمه: «عایشه ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻬﺎ می‌فرماید: هرگاه یکی از همسران رسول الله ﷺ دچار قاعدگی می‌شد و آنحضرت ﷺ می‌خواست در کنارش بخوابد، به او دستور می‌داد که در حین شدت حیض، ازار بپوشد.

آنگاه در کنار او می‌خوابید. عایشه ل افزود: چه کسی از شما می‌تواند مانند رسول الله ص در چنین حالتی خود را کنترل نماید»؟!.

باب (٦): زنان در دوران قاعدگی، روزه نگیرند

۲۰۸- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي أَضْحَى أَوْ فِطْرٍ إِلَى الْمُصَلَّى، فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ، فَإِنِّي أُرِيتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ». فَقُلْنَ: وَبِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ». قُلْنَ: وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ»؟ قُلْنَ: بَلَى، قَالَ: «فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا، أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ؟» قُلْنَ: بَلَى. قَالَ: «فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا»». (بخاری:۳۰۴)

ترجمه: «ابو سعید خدری س می‌گوید: رسول الله ص روز عید قربان یا عید فطر بسوی مصلا رفت. در آنجا، سری به زنان زد و خطاب به آنان فرمود: «ای گروه زنان! صدقه دهید. زیرا شما را بیشترین اهل دوزخ دیدم». پرسیدند: چرا؟ ای رسول خدا ص! پیامبر اکرم ص فرمود: «بخاطر اینکه شما بکثرت نفرین می‌کنید و از شوهرانتان نافرمانی نموده و ناسپاسی می‌کنید و هیچ ناقص عقل و دینی نمی‌تواند مانند شما، مردان عاقل را فریب بدهد». عرض کردند: ای رسول خدا ص! نقصان عقل و دین ما چیست؟ فرمود: «مگر نه این است که گواهی یک زن، نصف گواهی مرد محسوب می‌شود»؟ گفتند: بلی. رسول خدا ص فرمود: «این خود، نشانگر نقص عقل شما است». آنحضرت ص باز فرمود: «مگر نه اینکه در ایام حیض و قاعدگی، نماز نمی‌خوانید و روزه نمی‌گیرید»؟ عرض کردند: بلی . رسول الله ص فرمود:«این هم دلیل بر نقص دین شماست»».

باب (۷): اعتکاف زنان در زمان استحاضه

۲۰۹- «عَنْ عَائِشَةَ ل: أَنَّ النَّبِيَّ ص اعْتَكَفَ ومَعَهُ بَعْضُ نِسَائِهِ، وَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ تَرَى الدَّمَ، فَرُبَّمَا وَضَعَتِ الطَّسْتَ تَحْتَهَا مِنَ الدَّمِ». (بخاری:۳۰۹)

ترجمه: «عایشه ل می‌فرماید: گاهی یکی از همسران رسول الله ص با وی به اعتکاف می‌نشست در حالیکه استحاضه بود وخونریزی داشت. و چه بسا از شدت خونریزی ناچار بود روی طشتی بنشیند».

باب (۸): استفادۀ زنان از عطر و مواد خوشبوی دیگر پس از غسل حیض

۲۱۰- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: كُنَّا نُنْهَى أَنْ نُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ، إِلا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا، وَلا نَكْتَحِلَ، وَلا نَتَطَيَّبَ، وَلا نَلْبَسَ ثَوْبًا مَصْبُوغًا إِلا ثَوْبَ عَصْبٍ، وَقَدْ رُخِّصَ لَنَا عِنْدَ الطُّهْرِ إِذَا اغْتَسَلَتْ إِحْدَانَا مِنْ مَحِيضِهَا فِي نُبْذَةٍ مِنْ كُسْتِ أَظْفَارٍ، وَكُنَّا نُنْهَى عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ». (بخاری:۳۱۳)

ترجمه: «ام عطیه ل می‌گوید: رسول الله ﷺ سوگواری بیش از سه روز را برای ما ممنوع کرد. مگر برای زنی که همسرش را از دست داده باشد. در آنصورت، باید چهار ماه و ده روز به سوگ او بنشیند. و در آن ایام، استفاده خوشبو، سرمه و لباس رنگی نیز برای ما ممنوع گردید. مگر لباس عَصب (که نوعی لباس یمنی خشن است). البته پس از غسل قاعدگی، استفاده اندکی مواد خوشبو را مجاز نمود. و همچنین ما (زنان) را از شرکت در تشییع جنازه، منع فرمودند».

باب (۹): زن چگونه باید غسل نماید و آثارحیض را پاک کند

۲۱۱- «عَنْ عَائِشَةَ ل: أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ غُسْلِهَا مِنَ الْمَحِيضِ، فَأَمَرَهَا كَيْفَ تَغْتَسِلُ قَالَ: «خُذِي فِرْصَةً مِنْ مَسْكٍ فَتَطَهَّرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ أَتَطَهَّرُ؟ قَالَ: «تَطَهَّرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ؟ قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ تَطَهَّرِي». فَاجْتَبَذْتُهَا إِلَيَّ، فَقُلْتُ: تَتَبَّعِي بِهَا أَثَرَ الدَّمِ». (بخاري:۳۱۴)

ترجمه: «عایشه ل می‌گوید: زنی از رسول الله ﷺ درباره غسل حیض سؤال کرد. آنحضرت ﷺ فرمود: «نخست به وسیله پارچه‌ای تمیز و خوشبو خود را پاک کن». زن گفت: چگونه با پارچه خود را پاک کنم؟ رسول الله ﷺ بار دیگر فرمود: «خود را پاک کن». زن گفت: چگونه؟ آنحضرتﷺ فرمود: «سبحان الله! خود را پاک کن». عایشه ل می‌فرماید: (من که منظور رسول الله ﷺ را درک کردم، بلافاصله) آن زن را بسوی خود کشیدم و به او فهماندم و توضیح دادم که چگونه با پارچه تمیز، جای خون را پاک کند».

باب (۱۰): شانه زدن موی سر، هنگام غسل قاعدگی

۲۱۲- «عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: أَهْلَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَكُنْتُ مِمَّنْ تَمَتَّعَ وَلَمْ يَسُقِ الْهَدْيَ، فَزَعَمَتْ أَنَّهَا حَاضَتْ، وَلَمْ تَطْهُرْ حَتَّى دَخَلَتْ لَيْلَةُ عَرَفَةَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ لَيْلَةُ عَرَفَةَ، وَإِنَّمَا كُنْتُ تَمَتَّعْتُ بِعُمْرَةٍ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْقُضِي رَأْسَكِ وَامْتَشِطِي وَأَمْسِكِي عَنْ عُمْرَتِكِ». فَفَعَلْتُ، فَلَمَّا قَضَيْتُ الْحَجَّ، أَمَرَ عَبْدَالرَّحْمَنِ لَيْلَةَ الْحَصْبَةِ، فَأَعْمَرَنِي مِنَ التَّنْعِيمِ، مَكَانَ عُمْرَتِي الَّتِي نَسَكْتُ». (بخاری:۳۱۶)

ترجمه: «عایشه ﭘ می‌فرماید: با رسول الله ﷺ در حجة الوداع برای حج تمتع، احرام بسته بودم و هَدی با خود نبرده بودم. در آن میان، دچار عادت ماهیانه شدم و تا شب عرفه، آن حالت باقی ماند. عرض کردم: ای پیامبر گرامی! من نیت حج تمتع نموده بودم و اینک شب عرفه فرا رسید. چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «گیسوهایت را بازکن، سرت را شانه نما و عمره انجام نده». من هم چنین کردم. وقتی که از حج فارغ شدم. رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از منا، در «محصب» به برادرم عبدالرحمن دستور داد تا مرا به «تنعیم» ببرد و در عمره، همراهی کند. من همراه عبدالرحمن، به تنعیم رفتم و عمره‌ای را که فوت شده بود، بجای آوردم».

باب(۱۱): ضرورت باز کردن موها برای زنان، هنگام غسل پایان قاعدگی

۲۱۳- «وَعَنْ عَائِشَةَ ﭘ قَالَتْ: خَرَجْنَا مُوَافِينَ لِهِلالِ ذِي الْحِجَّةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُهِلَّ بِعُمْرَةٍ فَلْيُهْلِلْ، فَإِنِّي لَوْلا أَنِّي أَهْدَيْتُ لأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ». فَأَهَلَّ بَعْضُهُمْ بِعُمْرَةٍ، وَأَهَلَّ بَعْضُهُمْ بِحَجٍّ، وسَاقَتِ الحَدِيْثَ وَذَكَرَتْ حَيْضَتَهَا قَالَتْ: وأَرْسَلَ مَعِي أَخِي إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ وَلَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ هَدْيٌ وَلا صَوْمٌ وَلا صَدَقَةٌ». (بخاری: ۳۱۷)

ترجمه: «عایشه ﭘ می‌فرماید: بعد از رؤیت هلال ذی حجه، به قصد حج، مدینه منوره را ترک کردیم. رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس دوست دارد می‌تواند نیت عمره کند و من هم اگر هَدی(شکرانه)، همراه نمی‌آوردم، فقط برای عمره احرام می‌بستم». عایشه می‌گوید: بعضی نیت عمره و برخی قصد حج کردند. سپس، عایشه ﭘ جریان قاعدگی‌اش را ذکر کرد و گفت:رسول الله ﷺ برادرم؛ عبدالرحمن بن ابی بکر ﭬ ؛ را با من همراه کرد و ما به تنعیم رفتیم و من از آنجا برای عمره، احرام بستم. و بخاطر این کار، نه هَدی، نه صدقه و نه روزه، هیچکدام بر من واجب نشد».

باب (۱۲): قضای نمازهای دوران قاعدگی بر زنان واجب نیست

۲۱۴- «وَعَنْ عَائِشَةَ ﭘ: أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ لَهَا: أَتَجْزِي إِحْدَانَا صَلاتَهَا إِذَا طَهُرَتْ؟ فَقَالَتْ: أَحَرُورِيَّةٌ أَنْتِ؟ كُنَّا نَحِيضُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلا يَأْمُرُنَا بِهِ، أَوْ قَالَتْ: فَلا نَفْعَلُهُ». (بخاری:۳۲۱)

ترجمه: «از عایشه ﭘ روایت است که زنی از وی پرسید: آیا زن باید پس از پایان دوران قاعدگی، نمازهای از دست رفته‌اش را بخواند؟ عایشه ﭘ فرمود: مگر تو از خوارج[1] هستی؟ ما در زمان رسول الله ﷺ

۱- خوارج کسانی بودند که علیه علی ﭬ قیام کرده وبه جنگ پرداختند، و یکی از اصولشان این بود که احکام را فقط از قرآن استنباط کرده وبه احادیث اعتنایی نداشتند.

دچار قاعدگی می‌شدیم و آنحضرت ﷺ ما را به خواندن نمازهای از دست رفته امر نمی‌کرد و یا ما چنبن نمی‌کردیم».

باب (۱۳): خوابیدن کنار همسر در دوران قاعدگی

۲۱۵- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضي الله عنها حَدِيْثُ حَيْضِهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْخَمِيلَةِ، ثم قَالَتْ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُقَبِّلُهَا وَهُوَ صَائِمٌ». (بخاری:۳۲۲)

ترجمه: «ام سلمه رضي الله عنها جریان خوابیدنش را در کنار رسول اکرم ﷺ در دوران قاعدگی، زیر یک چادر (ملحفه) بیان کرد. سپس افزود که آنحضرت ﷺ در حالی که روزه بود، مرا می‌بوسید».

باب (١٤): شرکت زنان حائض در مراسم عید، خارج از مصلا

۲۱۶- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رضي الله عنها قَالَتْ: سَمِعْتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «تَخْرُجُ الْعَوَاتِقُ، وَذَوَاتُ الْخُدُورِ، أَوِ الْعَوَاتِقُ ذَوَاتُ الْخُدُورِ، وَالْحُيَّضُ، وَلْيَشْهَدْنَ الْخَيْرَ، وَدَعْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَعْتَزِلُ الْحُيَّضُ الْمُصَلَّى، قيل لها: الْحُيَّضُ؟ فَقَالَتْ: أَلَيْسَ تَشْهَدُ عَرَفَةَ وَكَذَا وَكَذَا؟». (بخاری:۳۲۴)

ترجمه: «ام عطیه رضي الله عنها می‌گوید: من از نبی اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «دختران جوان، زنان محجبه و زنانی که در دوران قاعدگی بسر می‌برند، می‌توانند از خانه خارج شوند و در مجالس خیر و دعوت مؤمنین، شرکت کنند. البته زنان حائضه (ضمن شرکت در مراسم فوق) نباید وارد مصلا شوند. از ام عطیه رضی‌الله عنها پرسیدند: آیا زنان حائضه هم می‌توانند شرکت کنند؟! ام عطیه رضي الله عنها فرمود: (بلی)، مگر در عرفه و جاهای دیگر، زنان حائضه شرکت نمی‌کنند؟».

باب (۱۵): زردی وتیرگی خون در ایام غیر قاعدگی

۲۱۷- «وَعَنْهَا رضي الله عنها قَالَتْ: كُنَّا لا نَعُدُّ الْكُدْرَةَ وَالصُّفْرَةَ شَيْئًا». (بخاری:۳۲۶)

ترجمه: «همچنین ام عطیه رضي الله عنها می‌گوید: ما خون زرد رنگ و تیره را خون حیض، بحساب نمی‌آوردیم».

باب (١٦): زنی که پس از طواف افاضه، دچار قاعدگی شود.

۲۱۸- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ:أَنَّهَا قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ صَفِيَّةَ قَدْ حَاضَتْ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّهَا تَحْبِسُنَا، أَلَمْ تَكُنْ طَافَتْ مَعَكُنَّ»؟ فَقَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فَاخْرُجِي»». (بخاری:۳۲۸)

ترجمه: «عایشه ؓ؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می‌فرماید: به پیامبر اکرم ﷺ گفتم: ای رسول خدا ﷺ! صفیه دچار قاعدگی شده است. رسول الله ﷺ فرمود: «شاید ایشان (با انجام ندادن طواف افاضه) مانع بازگشت ما شود. مگر طواف بیت را همراه شما انجام نداده است»؟ گفتند: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «پس می‌توانیم از مکه حرکت کنیم»».

باب (۱۷): نماز جنازه بر زنی که در دوران نفاس، وفات نماید

۲۱۹- «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ ؓ: أَنَّ امْرَأَةً مَاتَتْ فِي بَطْنٍ، فَصَلَّى عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَامَ وَسَطَهَا». (بخاری:۳۳۲)

ترجمه: «سمره بن جندب ؓ می‌گوید: زنی به سبب وضع حمل، درگذشت. رسول الله ﷺ در برابر جنازه چنان ایستاد که مقابل کمر میت قرار گرفت وبر او نماز جنازه خواند».

باب(۱۸)

۲۲۰- «عَنْ مَيْمُونَةَ ؓ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا كَانَتْ تَكُونُ حَائِضًا لا تُصَلِّي، وَهِيَ مُفْتَرِشَةٌ بِحِذَاءِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى خُمْرَتِهِ، إِذَا سَجَدَ أَصَابَنِي بَعْضُ ثَوْبِهِ». (بخاری:۳۳۳)

ترجمه: «میمونه ؓ، همسر گرامی رسول الله ﷺ؛ می‌فرماید: من در دوران قاعدگی، نماز نمی‌خواندم. و هنگامی که رسول اکرم ﷺ روی سجاده، نماز می‌خواند، من کنار سجده گاه آنحضرت ﷺ دراز کشیده بودم. و زمانی که آنحضرت ﷺ سجده می‌نمود، قسمت‌هایی از لباسش با من برخورد می‌کرد».

۷- کتاب تیمم

باب (۱)

۲۲۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ، أَوْ بِذَاتِ الْجَيْشِ، انْقَطَعَ عِقْدٌ لِي، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْتِمَاسِهِ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، فَأَتَى النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، فَقَالُوا: أَلا تَرَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ؟ أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسِ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاضِعٌ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِي قَدْ نَامَ، فَقَالَ: حَبَسْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسَ وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَعَاتَبَنِي أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، وَجَعَلَ يَطْعُنُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي، فَلا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى فَخِذِي، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَصْبَحَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ فَتَيَمَّمُوا، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ الْحُضَيْرِ: مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ، قَالَتْ: فَبَعَثْنَا الْبَعِيرَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ فَأَصَبْنَا الْعِقْدَ تَحْتَهُ». (بخاری:۳۳۴)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌فرماید: در یکی از سفرها، همراه نبی اکرم ﷺ بودیم. هنگامی که به ذات الجیش یا به بیداء رسیدیم، گلوبندم افتاد و گم شد. رسول الله ﷺ برای پیدا کردن آن، توقف کرد. مردم نیز توقف کردند. آنجا نه آبی بود و نه کاروان، آب همراه داشت. عده‌ای نزد ابوبکر﵁ آمدند و گفتند: نمی‌بینی که عایشه چه کار کرده است؟ موجب شده که رسول الله ﷺ و کاروان توقف کنند در حالیکه نه آب همراه دارند و نه در محل توقف آنان، آب وجود دارد. عایشه ﵂ می‌گوید: در حالی که رسول اکرم ﷺ خوابیده و سر مبارکش را بر زانویم گذاشته بود، پدرم؛ ابوبکر؛ نزد من آمد و مرا سرزنش نمود و در حالی که با دست به پهلویم می‌زد، آنچه خدا می‌خواست نثار من کرد و گفت: رسول خدا ﷺ و مردم را در جایی که آبی وجود ندارد و کاروان هم آبی همراه ندارد، متوقف نمودی.

اما چون سر (مبارک) رسول الله ﷺ روی زانویم قرار داشت، نمی‌توانستم حرکت کنم. سرانجام، زمانی رسول خدا ﷺ برخاست که صبح شده بود و در محل توقف ما، آبی وجود نداشت. در نتیجه، خداوند آیه تیمم را نازل فرمود و مردم تیمم کردند. اینجا بود که اسید بن حضیر رضی الله عنه گفت: ای آل ابوبکر! نزول این آیه، نخستین برکت شما نیست. (بلکه قبلا نیز مردم به وسیله شما به چنین خیر و برکاتی نایل آمده‌اند).

عایشه رضی الله عنها در پایان این حدیث، می‌فرماید: آنگاه، هنگامی که شترم را حرکت دادیم، گلوبند را زیر آن، پیدا کردیم».

۲۲۲- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أُعْطِيتُ خَمْسًا، لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكَتْهُ الصَّلاةُ فَلْيُصَلِّ، وَأُحِلَّتْ لِيَ الْمَغَانِمُ وَلَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ قَبْلِي، وَأُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً، وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً». (بخاری:۳۳۵)

ترجمه جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: پنج چیز به من عطا شده است که قبل از من، به هیچ پیامبری عطا نشده‌است:

۱- از مسافت یک ماه، دشمنانم دچار ترس و وحشت می‌شوند.

۲- زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است. بنابر این، هر کجا وقت نماز فرارسید، امتیانم می‌توانند همانجا (اگر آب نبود، تیمم نمایند) و نماز بخوانند.

۳- مال غنیمت برای من حلال گردانده شده است در حالی که قبل از من، برای هیچ پیامبری، حلال نبوده است.

۴- حق شفاعت به من عنایت شده است.

۵- هر پیامبری فقط برای قوم خودش فرستاده شده است در حالی که من برای تمام مردم دنیا مبعوث شده‌ام».

باب (۲): اگر شخص مقیم، به آب دسترسی پیدا نکرد و بیم فوت نماز می‌رفت، تیمم نماید

۲۲۳- «عَنِ أَبِي جُهَيْمِ بْنِ الْحَارِثِ الأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: أَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ نَحْوِ بِئْرِ جَمَلٍ، فَلَقِيَهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى أَقْبَلَ عَلَى الْجِدَارِ، فَمَسَحَ بِوَجْهِهِ وَيَدَيْهِ، ثُمَّ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلامَ». (بخاری:۳۳۷)

ترجمه: «ابو جهیم بن حارث انصاری می‌گوید: رسول الله ﷺ از طرف چاه جمل می‌آمد که شخصی به ایشان رسید و سلام گفت. رسول خدا ﷺ سلام او را پاسخ نداد تا آنکه به دیواری رسید. آنگاه، بر آن دست زد و آنها (دستهایش) را بر چهره و دست‌هایش مالید (یعنی تیمم کرد). سپس سلام آن شخص را پاسخ داد».

باب (۳): آیا تیمم کننده می‌تواند (پس از زدن دستها بر خاک) آنها را فوت کند

۲۲۴- «عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّه قَالَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: أَمَا تَذْكُرُ أَنَّا كُنَّا فِي سَفَرٍ أَنَا وَأَنْتَ، فَأَمَّا أَنْتَ فَلَمْ تُصَلِّ، وَأَمَّا أَنَا فَتَمَعَّكْتُ فَصَلَّيْتُ، فَذَكَرْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ هَكَذَا». فَضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ بِكَفَّيْهِ الأَرْضَ، وَنَفَخَ فِيهِمَا، ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ وَكَفَّيْهِ؟ (بخاری:۳۳۸)

ترجمه: «عمار بن یاسر ﷺ می‌گوید: خطاب به عمر ﷺ گفتم: به یاد نداری که من و تو هر دو در مسافرت بودیم (و بعلت فرارسیدن وقت نماز و نبودن آب) تو نماز نخواندی و من در خاک غلطیدم و نماز خواندم و این جریان را به سمع (مبارک) رسول الله ﷺ رسانیدم. آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر اینگونه عمل می‌کردی، برایت کافی بود».سپس، رسول خداﷺ دستهایش را بر زمین زد و آنها را فوت کرد و چهره و دست‌ها را مسح نمود؟»».

باب(٤): خاک پاک، جای آب وضو را برای مسلمان می‌گیرد

۲۲۵- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ الْخُزَاعِيِّ ﷺ قَالَ: كُنَّا فِي سَفَرٍ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَإِنَّا أَسْرَيْنَا، حَتَّى كُنَّا فِي آخِرِ اللَّيْلِ، وَقَعْنَا وَقْعَةً، وَلا وَقْعَةَ أَحْلَى عِنْدَ الْمُسَافِرِ مِنْهَا، فَمَا أَيْقَظَنَا إِلا حَرُّ الشَّمْسِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنِ اسْتَيْقَظَ فُلانٌ، ثُمَّ فُلانٌ، ثُمَّ فُلانٌ، ثُمَّ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ الرَّابِعُ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا نَامَ لَمْ يُوقَظْ حَتَّى يَكُونَ هُوَ يَسْتَيْقِظُ، لأَنَّا لا نَدْرِي مَا يَحْدُثُ لَهُ فِي نَوْمِهِ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ عُمَرُ وَرَأَى مَا أَصَابَ النَّاسَ، وَكَانَ رَجُلا جَلِيدًا، فَكَبَّرَ وَرَفَعَ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ، فَمَا زَالَ يُكَبِّرُ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ حَتَّى اسْتَيْقَظَ بِصَوْتِهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ شَكَوْا إِلَيْهِ الَّذِي أَصَابَهُمْ، قَالَ: «لا ضَيْرَ أَوْ لا يَضِيرُ ارْتَحِلُوا». فَارْتَحَلَ فَسَارَ غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ نَزَلَ فَدَعَا بِالْوَضُوءِ، فَتَوَضَّأَ وَنُودِيَ بِالصَّلاةِ فَصَلَّى بِالنَّاس، فَلَمَّا انْفَتَلَ مِنْ صَلاتِهِ، إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مُعْتَزِلٍ لَمْ يُصَلِّ مَعَ الْقَوْمِ، قَالَ: «مَا مَنَعَكَ يَا فُلانُ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَ الْقَوْمِ»؟ قَالَ: أَصَابَتْنِي جَنَابَةٌ وَلا مَاءَ، قَالَ: «عَلَيْكَ بِالصَّعِيدِ فَإِنَّهُ يَكْفِيكَ». ثُمَّ سَارَ النَّبِيُّ ﷺ فَاشْتَكَى إِلَيْهِ النَّاسُ مِنَ الْعَطَشِ، فَنَزَلَ فَدَعَا فُلانًا وَدَعَا عَلِيًّا فَقَالَ: «اذْهَبَا فَابْتَغِيَا الْمَاءَ فَانْطَلَقَا فَتَلَقَّيَا امْرَأَةً بَيْنَ مَزَادَتَيْنِ أَوْ سَطِيحَتَيْنِ مِنْ مَاءٍ عَلَى بَعِيرٍ لَهَا، فَقَالا لَهَا: أَيْنَ الْمَاءُ، قَالَتْ: عَهْدِي بِالْمَاءِ أَمْسِ هَذِهِ السَّاعَةَ، وَنَفَرُنَا خُلُوفًا، قَالا لَهَا: انْطَلِقِي إِذًا، قَالَتْ: إِلَى أَيْنَ؟ قَالا: إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَتْ: الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِئُ، قَالا: هُوَ الَّذِي تَعْنِينَ، فَانْطَلِقِي فَجَاءَا بِهَا

إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَحَدَّثَاهُ الْحَدِيثَ، قَالَ: «فَاسْتَنْزَلُوهَا عَنْ بَعِيرِهَا». وَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِإِنَاءٍ فَفَرَّغَ فِيهِ مِنْ أَفْوَاهِ الْمَزَادَتَيْنِ أَوْ سَطِيحَتَيْنِ وَأَوْكَأَ أَفْوَاهَهُمَا، وَأَطْلَقَ الْعَزَالِيَ وَنُودِيَ فِي النَّاسِ اسْقُوا وَاسْتَقُوا، فَسَقَى مَنْ شَاءَ وَاسْتَقَى مَنْ شَاءَ، وَكَانَ آخِرُ ذَاكَ أَنْ أَعْطَى الَّذِي أَصَابَتْهُ الْجَنَابَةُ إِنَاءً مِنْ مَاءٍ، قَالَ: اذْهَبْ فَأَفْرِغْهُ عَلَيْكَ وَهِيَ قَائِمَةٌ تَنْظُرُ إِلَى مَا يُفْعَلُ بِمَائِهَا وَايْمُ اللَّهِ لَقَدْ أُقْلِعَ عَنْهَا، وَإِنَّهُ لَيُخَيَّلُ إِلَيْنَا أَنَّهَا أَشَدُّ مِلأَةً مِنْهَا حِينَ ابْتَدَأَ فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اجْمَعُوا لَهَا». فَجَمَعُوا لَهَا مِنْ بَيْنِ عَجْوَةٍ وَدَقِيقَةٍ وَسَوِيقَةٍ، حَتَّى جَمَعُوا لَهَا فَجَعَلُوهَا فِي ثَوْبٍ، وَحَمَلُوهَا عَلَى بَعِيرِهَا، وَوَضَعُوا الثَّوْبَ بَيْنَ يَدَيْهَا، قَالَ لَهَا: «تَعْلَمِينَ مَا رَزِئْنَا مِنْ مَائِكِ شَيْئًا وَلَكِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي أَسْقَانَا». فَأَتَتْ أَهْلَهَا وَقَدِ احْتَبَسَتْ عَنْهُمْ، قَالُوا: مَا حَبَسَكِ يَا فُلَانَةُ؟ قَالَتْ: الْعَجَبُ، لَقِيَنِي رَجُلانِ، فَذَهَبَا بِي إِلَى هَذَا الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِئُ، فَفَعَلَ كَذَا وَكَذَا، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لأَسْحَرُ النَّاسِ مِنْ بَيْنِ هَذِهِ وَهَذِهِ وَقَالَتْ بِإِصْبَعَيْهَا الْوُسْطَى وَالسَّبَّابَةِ فَرَفَعَتْهُمَا إِلَى السَّمَاءِ تَعْنِي السَّمَاءَ وَالأَرْضَ أَوْ إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ حَقًّا. فَكَانَ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَ ذَلِكَ، يُغِيرُونَ عَلَى مَنْ حَوْلَهَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَلا يُصِيبُونَ الصِّرْمَ الَّذِي هِيَ مِنْهُ، فَقَالَتْ يَوْمًا لِقَوْمِهَا: مَا أُرَى أَنَّ هَؤُلاءِ الْقَوْمَ يَدْعُونَكُمْ عَمْدًا، فَهَلْ لَكُمْ فِي الإِسْلامِ؟ فَأَطَاعُوهَا فَدَخَلُوا فِي الإِسْلامِ». (بخاری:۳۴۴)

ترجمه: «عمران بن حصین خزاعی می‌گوید: درسفری همراه رسول الله ﷺ بودیم. تمام شب راه رفتیم و در پایان، وقتی که خواب و استراحت برای مسافر از هر چیز دیگری شیرین‌تر است، توقف نموده، خوابیدیم. (هنگام صبح، بعلت خستگی) بیدار نشدیم تا اینکه حرارت آفتاب، ما را بیدار کرد. اولین کسانی که بیدار شدند، فلان و فلان و فلان بودند. و نفر چهارم، عمر فاروق ﷺ بود. در مورد رسول الله ﷺ عادت بر این بود که کسی او را از خواب بیدار نمی‌کرد تا اینکه خودش بیدار می‌شد. زیرا ما نمی‌دانستیم که در خواب، برای رسول الله ﷺ چه پیش می‌آید. اما چون عمرﷺ مردی جدی بود، هنگامی که بیدار شد وآن صحنه را دید، با صدایﷺ بلند، تکبیر گفت و آرام آرام، صدایش را بلندتر کرد تا اینکه رسول الله ﷺ بیدار شد. مردم، آنچه را که برایشان اتفاق افتاده بود، با رسول الله ﷺ در میان گذاشتند. آنحضرت ﷺ فرمود: «اشکالی ندارد کوچ نمایید». کاروان براه افتاد. پس از طی مسافت کوتاهی، توقف نمود. رسول الله ﷺ آب خواست و وضو گرفت. سپس، اذان گفته شد و آنحضرت ﷺ نماز را اقامه کرد. پس از اتمام نماز، مردی را دید که در گوشه‌ای نشسته و در نماز، شرکت نکرده بود. رسول الله ﷺ پرسید: «ای فلانی! چرا در نماز جماعت شرکت نکردی»؟ گفت: من نیاز به غسل داشتم و آب نبود. رسول الله ﷺ فرمود: «با خاک تیمم

کن. همین برایت کافی است». کاروان دوباره براه خود ادامه داد. مردم از تشنگی، نزد رسول الله ﷺ شکایت کردند. رسول الله ﷺ، علی و یکی دیگر از صحابه را صدا زد و فرمود: «بروید، آب پیدا کنید». آن دو نفر به جستجوی آب رفتند. در راه، زنی را دیدند که دو مشک بزرگ و پر از آب را بر شتری، حمل می‌کرد و خود نیز سوارآن بود و می‌آمد. وقتی نزدیک رسید، از او پرسیدند: آب‌ها را ازکجاآورده ای؟ زن گفت: دیروز همین موقع در محل آب بودم و ازآنجا بسوی خانه براه افتادم. مردان ما اینجا نیستند. علی ؓ و همراهش خطاب به زن گفتند: با ما بیا. گفت: کجا؟ گفتند: نزد رسول الله ﷺ. زن گفت: همان کسی که درباره او میگویند که از دین خود برگشته است؟ گفتند: آری، نزد همان کسی که درباره او چنین می‌اندیشی. پس حرکت کن. سرانجام، او را نزد رسول الله ﷺ آوردند و ماجرا را برای رسول خدا ﷺ بازگو کردند. (عمران) می‌گوید: از آن زن خواستند که از شتر پیاده شود. رسول الله ﷺ ظرف آبی طلبید و از دهانه هر دو مشک، درآن ظرف، آب ریخت. سپس، دهانه بزرگ مشک‌ها را بست و دهانه کوچک آنها را باز کرد و اعلام فرمود که:آب بنوشید و شترها و اسب‌ها را نیز آب دهید. تمام کاروان، آب نوشیدند و به شتران خود نیز، آب دادند. ودر پایان، به آن یک نفر که جُنُب بود، آب دادند تا غسل نماید. آن زن، همچنان ایستاده بود و آنچه را که بر سر مشکهای آبش می‌آوردند، نظاره میکرد. راوی می‌گوید: سوگند به خدا که آب مشکها تمام شد ولی ما می‌دیدیم که مشکها، پرتر از قبل بود. پس ازآن، رسول الله ﷺ دستورداد تا چیزی برای آن زن، جمع‌آوری کنند. صحابه، مقداری آرد، خرما وسویق برای او جمع آوری نمودند وآنها را در پارچه‌ای بستند. آنگاه، دوباره زن را سوار شتر کرده، مواد غذایی یاد شده را روی شتر و در جلوی او نهادند. رسول الله ﷺ خطاب به آن زن، فرمود: «تو خود دیدی که ما چیزی از آب مشک‌های تو را کم نکردیم. پروردگار ما، ما را سیراب نمود». وقتی آن زن به روستای خود رسید، از او پرسیدند: چرا دیر کردی؟ گفت: چیز شگفت انگیزی دیدم. در مسیرراه، دو نفر جلوی مرا گرفتند و پیش کسی بردند که بقول شما، از دین خود برگشته است. آن شخص، چنین و چنان کرد. به خدا سوگند! که او، یا بزرگ‌ترین جادوگر میان این و آن (زمین وآسمان) است ویا پیامبر برحق خدا می‌باشد. راوی می‌گوید: مسلمانان به دهکده‌های اطراف، یورش میبردند اما به روستای آن زن، تعرض نمی‌کردند. سپس، روزی آن زن به مردان طایفه خود گفت: مسلمانان، عمداً به شما تعرض نمی‌کنند. آیا باز هم در باره اسلام، شک و تردید دارید؟! سرانجام، تمام مردم طایفه، به پیروی از آن زن، مسلمان شدند».

۸- کتاب نماز

باب (۱): چگونه نماز، در شب معراج، فرض گردید؟

۲۲۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ أَبُوذَرٍّ ﷺ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «فُرِجَ عَنْ سَقْفِ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ، فَفَرَجَ صَدْرِي، ثُمَّ غَسَلَهُ بِمَاءِ زَمْزَمَ، ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مُمْتَلِئٍ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَأَفْرَغَهُ فِي صَدْرِي، ثُمَّ أَطْبَقَهُ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَعَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَلَمَّا جِئْتُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ جِبْرِيلُ لِخَازِنِ السَّمَاءِ: افْتَحْ. قَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا جِبْرِيلُ، قالَ: هَلْ مَعَكَ أَحَدٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، مَعِي مُحَمَّدٌ ﷺ، فَقَالَ: أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا فَتَحَ عَلَوْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَإِذَا رَجُلٌ قَاعِدٌ عَلَى يَمِينِهِ أَسْوِدَةٌ وَعَلَى يَسَارِهِ أَسْوِدَةٌ، إِذَا نَظَرَ قِبَلَ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ يَسَارِهِ بَكَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالابْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ لِجِبْرِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا آدَمُ وَهَذِهِ الأَسْوِدَةُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ نَسَمُ بَنِيهِ، فَأَهْلُ الْيَمِينِ مِنْهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ، وَالأَسْوِدَةُ الَّتِي عَنْ شِمَالِهِ أَهْلُ النَّارِ، فَإِذَا نَظَرَ عَنْ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ شِمَالِهِ بَكَى، حَتَّى عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَقَالَ لِخَازِنِهَا: افْتَحْ، فَقَالَ لَهُ خَازِنِهَا مِثْلَ مَا قَالَ الأَوَّلُ، فَفَتَحَ»، قَالَ أَنَسٌ: فَذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ فِي السَّمَوَاتِ آدَمَ وَإِدْرِيسَ وَمُوسَى وَعِيسَى وَإِبْرَاهِيمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يُثْبِتْ كَيْفَ مَنَازِلُهُمْ، غَيْرَ أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ آدَمَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا، وَإِبْرَاهِيمَ فِي السَّمَاءِ السَّادِسَةِ، قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا مَرَّ جِبْرِيلُ بِالنَّبِيِّ ﷺ بِإِدْرِيسَ، قَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالأَخِ الصَّالِحِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا إِدْرِيسُ، ثُمَّ مَرَرْتُ بِمُوسَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالأَخِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا مُوسَى، ثُمَّ مَرَرْتُ بِعِيسَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا عِيسَى، ثُمَّ مَرَرْتُ بِإِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالابْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا إِبْرَاهِيمُ.

قَالَ: وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبو حَبَّةَ الأَنْصَارِيُّ رضي الله عنهما يَقُولانِ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «ثُمَّ عُرِجَ بِي حَتَّى ظَهَرْتُ لِمُسْتَوَى أَسْمَعُ فِيهِ صَرِيفَ الأَقْلامِ». قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أُمَّتِي خَمْسِينَ صَلاةً، فَرَجَعْتُ بِذَلِكَ، حَتَّى مَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: مَا فَرَضَ اللَّهُ لَكَ عَلَى أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: فَرَضَ خَمْسِينَ صَلاةً، قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَاجَعْتُ، فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، قُلْتُ: وَضَعَ شَطْرَهَا، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ فَرَاجَعْتُ فَوَضَعَ شَطْرَهَا فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَاجَعْتُهُ، فَقَالَ: هِيَ خَمْسٌ، وَهِيَ خَمْسُونَ، لا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ، فَقُلْتُ: اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي، ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى انْتَهَى بِي إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَغَشِيَهَا أَلْوَانٌ لا أَدْرِي مَا هِيَ، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ، فَإِذَا فِيهَا حَبَايِلُ اللُّؤْلُؤِ، وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ»». (بخاری:۳٤۹)

ترجمه: «انس رضی الله عنه به نقل از ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «زمانی که درمکه بسر می‌بردم، شبی سقف منزلم سوراخ شد وجبرئیل فرود آمد و سینه مرا شکافت و با آب زمزم شستشو داد. پس از آن، طشتی را که پر از حکمت و ایمان بود، آورد و در سینه من خالی کرد وآنرا بست. سپس دست مرا گرفت و به سوی آسمان برد. وقتی به آسمان دنیا رسیدم، جبرئیل به نگهبان آسمان گفت: در را باز کن. پرسید: شما چه کسی هستید؟گفت: من جبرئیل هستم. فرشته پرسید: آیا شخص دیگری همراه توست؟ جبرئیل گفت:آری، محمد ﷺ با من است. نگهبان گفت: آیا ایشان دعوت شده‌اند؟ جبرئیل گفت: آری. بعد، در باز شد و ما از آسمان دنیا بالا رفتیم. ناگهان، نگاهم به شخصی افتاد که عده زیادی سمت راست و چپ او قرار داشتند. آن شخص هر وقت به سمت راست نگاه می‌کرد، می‌خندید. و هر وقت به سمت چپ نگاه میکرد، گریه می‌کرد. وقتی مرا دید، فرمود: بسیار خوش آمدی ای پیامبر و فرزند نیکوکار من. از جبرئیل پرسیدم: این شخص کیست؟ گفت: آدم عليه السلام است. و اینها که سمت چپ و راست او می‌بینی، ارواح فرزندانش هستند. آنان که سمت راست او قرار دارند، اهل بهشت‌اند و آنها که سمت چپ او هستند، اهل دوزخ‌اند. بدینجهت هر وقت به سمت راست نگاه می‌کرد، می‌خندید. و هر وقت به سمت چپ نگاه می‌کرد، می‌گریست. بعد، جبرئیل مرا به سوی آسمان دوم برد و از نگهبان آن خواست تا در را باز کند. نگهبان آسمان دوم همان چیزی را که نگهبان آسمان اول پرسیده بود، تکرار کرد و سپس در را باز کرد»».

انس رضی الله عنه به نقل از ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ در مسیر آسمانها با آدم، ادریس، موسی، عیسی و ابراهیم عليهم السلام ملاقات کرد. البته در باره جزئیات مرتبه و جایگاه آنان به تفصیل چیزی نفرمود. فقط یادآوری نمودکه آدم عليه السلام را در آسمان دنیا و ابراهیم عليه السلام را در آسمان ششم ملاقات کرده است.

انس رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که جبرئیل علیه السلام رسول الله صلی الله علیه وسلم را با خود نزد ادریس علیه السلام برد، ادریس علیه السلام فرمود: بسیار خوش آمدی ای پیامبر و برادر نیکوکار من. رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: از جبرئیل پرسیدم: که این شخص، کیست؟ جبرئیل گفت: ایشان ادریس علیه السلام هستند. بعد از کنار موسی علیه السلام گذشتیم. وقتی نگاه موسی علیه السلام به من افتاد، فرمود: خوش آمدی ای پیامبر و برادر نیکوکار من. درباره او از جبرئیل پرسیدم، فرمود: ایشان موسی علیه السلام هستند. بعد به عیسی علیه السلام رسیدیم. عیسی علیه السلام نیز فرمود: خوش آمدی ای پیامبر و برادر نیکوکار من. از جبرئیل علیه السلام پرسیدم: او کیست؟ فرمود: ایشان عیسی علیه السلام است. سپس به ابراهیم علیه السلام نزدیک شدیم. ایشان نیز مرحبا و خوش آمد گفت. درباره وی از جبرئیل علیه السلام سؤال کردم. فرمود: ایشان ابراهیم علیه السلام است.

ابن شهاب (یکی از راویان) می‌گوید: ابن عباس و ابوحبه انصاری روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «سپس مرا عروج داد و بجایی رسیدم که صدای خش خش قلم‌های فرشتگان را که مشغول نوشتن بودند، شنیدم».

انس بن مالک می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند در سفر معراج، روزانه پنجاه نماز بر امتم فرض گردانید. با آن پنجاه نماز، برگشتم تا اینکه به موسی علیه السلام رسیدم. ایشان پرسید: خداوند بر امتت چه چیزی فرض کرد؟ گفتم: روزانه پنجاه نماز. موسی علیه السلام فرمود: دوباره نزد پروردگارت برو. زیرا امتت توانایی انجام این کار را ندارد. نزد خداوند متعال برگشتم. حق تعالی بخشی از آن پنجاه نماز را کم کرد. وقتی نزد موسی علیه السلام آمدم، گفتم: بخشی از نمازها را معاف نمود. موسی علیه السلام گفت: بازهم بسوی خدا برگرد زیرا امتت توانایی این را هم نخواهد داشت. من بار دیگر نزد پروردگار رفتم. خداوند متعال این بار نیز بخشی از نمازها را کم کرد. باز چون نزد موسی رفتم و گفتم که خداوند بخشی دیگر از نمازها را بخشیده است، موسی علیه السلام باز همان سخن قبلی خود را تکرار کرد. برای آخرین بار، نزد حق تعالی رفتم، خداوند فرمود: روزانه پنج بار نماز بخوانید و ثواب پنجاه نماز را دریافت کنید و من هیچگاه خلاف وعده عمل نمی‌کنم. من بسوی موسی بازگشتم. گفت: بار دیگر به خداوند مراجعه کن. (این بار نپذیرفتم) گفتم: از خداوند شرم می‌کنم. آنگاه، جبرئیل مرا با خود برد تا اینکه به سدرة المنتهی رسیدیم. در آنجا، چیزهای گوناگونی دیدم که از آنها سر در نیاوردم. سپس وارد بهشت شدم. و در آنجا با زنجیرهای ساخته شده از مروارید و خاک بهشت که از مشک و عنبر بود، روبرو شدم»».

۲۲۷- «عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رضی الله عنها قَالَتْ: فَرَضَ اللَّهُ الصَّلاةَ حِينَ فَرَضَهَا، رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ، فَأُقِرَّتْ صَلاةُ السَّفَرِ، وَزِيدَ فِي صَلاةِ الْحَضَرِ». (بخاری:۳۵۰)

ترجمه: «از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که می‌فرماید: هنگامی که خداوند، نمازها را فرض کرد، همه نمازهای سفر و حضر، دو رکعتی بودند. سپس نماز سفر، دو رکعتی باقی ماند و نماز حضر، افزایش یافت».

باب (۲): نماز خواندن در یک پارچه

۲۲۸- «عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ ﭬ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، قَدْ خَالَفَ بَيْنَ طَرَفَيْهِ». (بخاری:۳۵۴)

ترجمه: «عمر بن ابی سلمهﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در یک چادرکه دو طرف آن را بر شانه‌های خود انداخته بود، نماز خواند».

باب (۳): نماز خواندن در لباسی که آنرا گرد خود پیچیده باشد

۲۲۹- «عَنْ أُمِّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ ﭫ قَالَتْ: حَدِيثُ صَلاةِ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ تَقَدَّمَ، وَفِيْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَتْ: فَصَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ مُلْتَحِفًا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَعَمَ ابْنُ أُمِّي أَنَّهُ قَاتِلٌ رَجُلاً قَدْ أَجَرْتُهُ، فُلانَ ابْنَ هُبَيْرَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتِ يَا أُمَّ هَانِئٍ». قَالَتْ أُمُّ هَانِئٍ: وَذَاكَ ضُحًى». (بخاری:۳۵۳ ـ ۳۵۷)

ترجمه: «روایت ام هانی درباره اینکه ایشان در سال فتح مکه، نزد رسول الله ﷺ آمد و سلام گفت در حالیکه رسول خدا ﷺ مشغول استحمام بود و فاطمه ﭫ او را در پرده گرفته بود، قبلا گذشت. در این روایت، ام هانی می‌افزاید: رسول الله ﷺ بعد از غسل و استحمام، در حالی که خود را در پارچه‌ای پیچیده بود، هشت رکعت نماز خواند. بعد از پایان نماز، عرض کردم: ای پیامبر گرامی ﷺ! برادرم ؛علی ﭬ؛ می‌خواهد فلانی فرزند هبیره راکه من پناه داده‌ام، به قتل برساند. رسول الله ﷺ فرمود: «کسی را که تو پناه داده‌ای، ما هم پناهش می‌دهیم».

ام هانی می‌گوید: نمازی را که رسول اللهﷺ خواند، نماز اشراق بود».

۲۳۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ: أَنَّ سَائِلا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الصَّلاةِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَلِكُلِّكُمْ ثَوْبَانِ»»؟ (بخاری:۳۵۸)

ترجمه: «از ابوهریره ﭬ روایت است که شخصی از رسول الله ﷺ درباره نماز خواندن در یک قطعه پارچه، سؤال کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «مگر هر کدام از شما دوقطعه پارچه دارد»»؟.

باب (٤): اگر کسی در یک قطعه لباس،نماز خواند باید آنرا به شانه‌هایش بیندازد

۲۳۱- «وعَنْهُ ﭬ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يُصَلِّي أَحَدُكُمْ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى عَاتِقَيْهِ شَيْءٌ»». (بخاری:۳۵۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «تنها در یک قطعه لباس که بر روی شانه‌هایتان چیزی نباشد، نماز نخوانید»».

۲۳۲- «وعَنْهُ ﷺ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ صَلَّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ فَلْيُخَالِفْ بَيْنَ طَرَفَيْهِ» (بخاری: ۳۶۰).

ترجمه: «همچنین ابوهریره ﷺ می‌گوید: گواهی می‌دهم که از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «اگر با یک لباس (غیر دوخته) نماز می‌خوانید، دو طرف آن را در جهت مخالف یکدیگر(روی شانه‌هایتان) بیندازید»».

باب (۵): اگر لباس، تنگ باشد

۲۳۳- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَجِئْتُ لَيْلَةً لِبَعْضِ أَمْرِي، فَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي، وَعَلَيَّ ثَوْبٌ وَاحِدٌ، فَاشْتَمَلْتُ بِهِ، وَصَلَّيْتُ إِلَى جَانِبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «مَا السُّرَى يَا جَابِرُ»؟ فَأَخْبَرْتُهُ بِحَاجَتِي، فَلَمَّا فَرَغْتُ قَالَ: «مَا هَذَا الاشْتِمَالُ الَّذِي رَأَيْتُ»؟ قُلْتُ: كَانَ ثَوْبٌ، قَالَ: «فَإِنْ كَانَ وَاسِعًا فَالْتَحِفْ بِهِ، وَإِنْ كَانَ ضَيِّقًا فَاتَّزِرْ بِهِ»». (بخاری:۳۶۱)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: دریکی ازسفرها، همراه رسول خدا ﷺ بودم. شبی برای کار شخصی خود، نزد رسول الله ﷺ رفتم.آنحضرت ﷺ مشغول نماز خواندن بود. من فقط یک قطعه لباس داشتم که خود را در آن پیچیده بودم.کنارآنحضرت ﷺ به نماز ایستادم. پس از اتمام نماز، رسول الله ﷺ فرمود: «ای جابر! در این هنگام از شب چرا آمده‌ای»؟ من منظورم را برای رسول الله ﷺ بیان کردم. آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: «چرا خود را چنین در چادر پیچیده‌ای»؟ عرض کردم: ای پیامبرخدا! همین یک قطعه پارچه را داشتم. (و چاره‌ای جز این نداشتم). رسول الله ﷺ فرمود: «اگر پارچه بزرگ است، آن را دورخود بپیچان و اگر کوچک است، بجای شلوار از آن استفاده کن»».

۲۳۴- «عَنْ سَهْلٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رِجَالٌ يُصَلُّونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَاقِدِي أُزْرِهِمْ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، كَهَيْئَةِ الصِّبْيَانِ، وَيُقَالُ لِلنِّسَاءِ: «لا تَرْفَعْنَ رُءُوسَكُنَّ حَتَّى يَسْتَوِيَ الرِّجَالُ جُلُوسًا»». (بخاری:۳۶۲)

ترجمه: «سهل ﷺ می‌گوید: مردانی با رسول الله ﷺ نماز می‌خواندند که ازارهای خود را (که بجای شلوار از آنها استفاده می‌کردند) مانند کودکان بر گردن‌های خود، بسته بودند.آنحضرتﷺ خطاب به زنان فرمود: «تا وقتیکه مردان، سر از سجده برنداشته‌اند، شما سر از سجده، بر ندارید»».

باب (٦): نماز خواندن در عبای شامی

۲۳۵- «عَنْ مُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: «يَا مُغِيرَةُ، خُذِ الإِدَاوَةَ». فَأَخَذْتُهَا، فَانْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى تَوَارَى عَنِّي، فَقَضَى حَاجَتَهُ وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ شَأْمِيَّةٌ، فَذَهَبَ لِيُخْرِجَ يَدَهُ مِنْ كُمِّهَا فَضَاقَتْ، فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ أَسْفَلِهَا، فَصَبَبْتُ عَلَيْهِ، فَتَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلاةِ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ صَلَّى». (بخاری: ۳۶۳)

ترجمه: «مغیره ابن شعبه ﷺ می‌گوید: در سفری با نبی اکرم ﷺ بودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای مغیره! ظرف وضو را بیاور». آنرا آروردم. رسول الله ﷺ برای قضاء حاجت، بقدری دور رفت که از دید من پنهان شد. بعد از قضای حاجت، آنحضرت ﷺ که یک پالتوی شامی بر تن داشت، می‌خواست دست‌هایش را از آستین، بیرون بیاورد اما چون آستینهای آن تنگ بود ناچار دستها را از داخل پالتو بیرون آورد. من بر اعضای (مبارک) رسول الله ﷺ آب ریختم. رسول خدا ﷺ وضوی کامل گرفت و بر موزه‌هایش مسح کرد و نماز خواند».

باب (۷): کراهیت برهنه نماز خواندن

۲۳۶- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَنْقُلُ مَعَهُمُ الْحِجَارَةَ لِلْكَعْبَةِ، وَعَلَيْهِ إِزَارُهُ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ عَمُّهُ: يَا ابْنَ أَخِي، لَوْ حَلَلْتَ إِزَارَكَ، فَجَعَلْتَ عَلَى مَنْكِبَيْكَ دُونَ الْحِجَارَةِ، قَالَ: فَحَلَّهُ فَجَعَلَهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ، فَسَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَمَا رُئِيَ بَعْدَ ذَلِكَ عُرْيَانًا ﷺ». (بخاری:۳۶۴)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ (قبل از بعثت)هنگام تعمیر کعبه، همراه سایر قریش، سنگ‌ها را بر دوش خود حمل می‌کرد. آنحضرت ﷺ در آن هنگام، ازار پوشیده بود. عباس؛ عموی رسول الله ﷺ؛ فرمود: برادر زاده! چقدر خوب است، اگر ازارت را باز کنی و آن را زیر سنگ‌ها و روی شانه‌ات بگذاری.

راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ ازار خود را باز نمود و آنرا روی شانه‌های خود نهاد. سپس بیهوش به زمین افتاد. و بعد از آن، هرگز برهنه دیده نشد.

باب (۸): آنچه که از عورت، باید پوشیده شود

۲۳۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ اشْتِمَالِ الصَّمَّاءِ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ». (بخاری:۳۶۷)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ از اینکه شخص، خود را طوری در لباس بپیچدکه دست‌هایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد وهمچنین از احتباء که موجب کشف عورت می‌شود، منع فرمودند».

(احتباء یعنی بستن کمر و زانوها با یکدیگر. که در صورت پوشیدن ازار، کشف عورت می‌شود).

۲۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعَتَيْنِ: عَنِ اللِّمَاسِ وَالنِّبَاذِ، وَأَنْ يَشْتَمِلَ الصَّمَّاءَ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ». (بخاری:۳۶۸)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از دو نوع خرید و فروش یعنی: لماس و نباذ و همچنین از احتباء، (در حدیث قبلی شرح آن گذشت) منع فرمودند».

(لماس: نوعی خرید و فروش است که مشتری به محض دست زدن به کالا، باید آنرا بخرد. ونَباذ: یعنی اینکه هر یک از فروشنده وخریدار، کالا و پول را بسوی یکدیگر پرت میکنند وخرید و فروش، الزامی میگردد و هیچ یک، حق اعتراض ندارد).

۲۳۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ فِي تِلْكَ الْحَجَّةِ، فِي مُؤَذِّنِينَ يَوْمَ النَّحْرِ، نُؤَذِّنُ بِمِنًى: أَنْ لا يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ، ثُمَّ أَرْدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا، فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَذِّنَ بِبَرَاءَةٌ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَذَّنَ مَعَنَا عَلِيٌّ فِي أَهْلِ مِنًى يَوْمَ النَّحْرِ: لا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ». (بخاری:۳۶۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: ابوبکر ﷺ (سالی که امیر حجاج بود) به من دستور داد تا توسط منادیان اعلام نمایم که از این سال به بعد، هیچ مشرکی، اجازه حج کردن ندارد و هیچ عریانی، نمی‌تواند خانه کعبه را طواف کند. سپس رسول الله ﷺ علی ابن ابی طالب ﷺ را فرستاد تا سوره براءت را برای مردم بخواند. چنانکه او ﷺ نیز با ما، روز عید، در منا، اعلام نمود که از این سال به بعد، هیچ مشرکی اجازه حج کردن ندارد و هیچ شخص برهنه‌ای هم نمی‌تواند، بیت را طواف کند».

باب (۹): آنچه که در مورد (حکم) ران آمده است

۲۴۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَزَا خَيْبَرَ، فَصَلَّيْنَا عِنْدَهَا صَلاةَ الْغَدَاةِ بِغَلَسٍ، فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، وَرَكِبَ أَبُو طَلْحَةَ، وَأَنَا رَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ، فَأَجْرَى نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ فِي زُقَاقِ خَيْبَرَ، وَإِنَّ رُكْبَتِي لَتَمَسُّ فَخِذَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ حَسَرَ الإِزَارَ عَنْ فَخِذِهِ، حَتَّى إِنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِ فَخِذِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ، فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ». قَالَهَا ثَلاثًا، قَالَ: وَخَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى أَعْمَالِهِمْ، فَقَالُوا: مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ يَعْنِي: الْجَيْشَ، قَالَ: فَأَصَبْنَاهَا عَنْوَةً، فَجُمِعَ السَّبْيُ، فَجَاءَ دِحْيَةُ الْكَلْبِيُّ ﷺ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَعْطِنِي جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ، قَالَ: «اذْهَبْ فَخُذْ جَارِيَةً». فَأَخَذَ صَفِيَّةَ بِنْتَ

حُيَيٍّ، فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَعْطَيْتَ دِحْيَةَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ سَيِّدَةَ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرِ، لا تَصْلُحُ إِلا لَكَ، قَالَ: «ادْعُوهُ بِهَا». فَجَاءَ بِهَا، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «خُذْ جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ غَيْرَهَا». قَالَ: فَأَعْتَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ وَتَزَوَّجَهَا وَجَعَلَ صَدَاقَها عِتْقَها حَتَّى إِذَا كَانَ بِالطَّرِيقِ، جَهَّزَتْهَا لَهُ أُمُّ سُلَيْمٍ فَأَهْدَتْهَا لَهُ مِنَ اللَّيْلِ، فَأَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ عَرُوسًا، فَقَالَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيَجِئْ بِهِ». وَبَسَطَ نِطَعًا، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالتَّمْرِ، وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالسَّمْنِ، قَالَ: وَأَحْسِبُهُ قَدْ ذَكَرَ السَّوِيقَ، قَالَ: فَحَاسُوا حَيْسًا، فَكَانَتْ وَلِيمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری:۳۷۱)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ برای جهاد با اهل خیبر، براه افتاد. ما نماز فجر را نزدیک خیبر، در تاریکی خواندیم.آنحضرت ﷺ پس از نماز فجر، بر مرکب خود، سوار شد. ابوطلحه نیز بر مرکب خود، سوار شد. من هم پشت سر ابوطلحه سوار شدم. نبی اکرم ﷺ در کوچه‌های خیبر براه افتاد. چون کوچه‌های خیبر، تنگ بود، زانوی من به ران (مبارک) رسول الله ﷺ برخورد میکرد. رسول اکرم ﷺ ازارش را بالا کشید بطوریکه من سفیدی ران ایشان را دیدم. رسول اکرم ﷺ پس از ورود به خیبر، فریاد زد: «الله اکبر، نابود گشت خیبر!! هرگاه ما وارد سرزمین قومی بشویم که بیم داده شده‌اند، آنروز، برای آن قوم، بامداد بدی خواهد بود». و این جمله را سه بار تکرار نمود.

راوی می‌گوید: هنگام ورود آنحضرت ﷺ به خیبر، مردم سر کارهایشان بودند. آنها با دیدن لشکر مسلمانان، گفتند: محمد با لشکرش آمد، محمد با لشکرش آمد. سر انجام، خیبر بزور شمشیر، فتح شد. هنگامی که اسیران جنگ، جمع آوری شدند، دحیه کلبی آمد و گفت: ای پیامبر خدا! از این اسیران،کنیزی به من بده. رسول الله ﷺ فرمود: «برو و کنیزی برای خود انتخاب کن». او صفیه بنت حُییّ را انتخاب کرد. سپس شخصی آمد و به رسول الله ﷺ گفت: ای پیامبر خدا! صفیه دختر حُییّ؛ بی بی بنی قریظه و بنی نظیر؛ را به دحیه عنایت کردی؟ صفیه تنها شایسته شما است. رسول الله ﷺ فرمود: «دحیه و صفیه را صدا کنید». هنگامی که رسول الله ﷺ صفیه را دید، به دحیه فرمود: «بجای او می‌توانی کنیز دیگری انتخاب کنی».

انس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ صفیه را آزاد کرد و سپس با وی ازدواج نمود. و همین آزادی، مهریه او قرار گرفت. در راه بازگشت، صفیه به وسیله ام سلیم ﷺ آراسته شد و زفاف انجام گرفت. رسول الله ﷺ صبح روز بعد، فرمود: «هر کس، هر چه دارد، حاضر کند». سپس سفره چرمینی را پهن کرد. بعضی‌ها خرما، برخی‌ها روغن و بعضی دیگر، آرد جو آوردند و روی سفره چیدند و از مواد غذایی موجود، یک نوع شیرینی درست کردند. و همین، ولیمه رسول الله ﷺ بود».

باب (۱۰): زن باید در چند لباس نماز بخواند؟

۲۴۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ قَالَتْ: لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي الْفَجْرَ، فَيَشْهَدُ مَعَهُ نِسَاءٌ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ، مُتَلَفِّعَاتٍ فِي مُرُوطِهِنَّ، ثُمَّ يَرْجِعْنَ إِلَى بُيُوتِهِنَّ مَا يَعْرِفُهُنَّ أَحَدٌ». (بخاری:۳۷۲)

ترجمه: «عایشه ﭫ می‌فرماید: رسول خدا ﷺ نماز فجر را می‌خواند و تعدادی از زنان مسلمان هم، در حالی که خود را در چادرهایشان می‌پیچیدند، در نماز شرکت می‌کردند. و هنگامی که به خانه‌هایشان برمی گشتند، (بدلیل تاریکی هوا) هیچ کس، آنان را نمی‌شناخت».

باب (۱۱): نماز خواندن در لباسی که دارای نقش و نگار باشد

۲۴۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي خَمِيصَةٍ لَهَا أَعْلامٌ، فَنَظَرَ إِلَى أَعْلامِهَا نَظْرَةً، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «اذْهَبُوا بِخَمِيصَتِي هَذِهِ إِلَى أَبِي جَهْمٍ، وَأْتُونِي بِأَنْبِجَانِيَّةِ أَبِي جَهْمٍ، فَإِنَّهَا أَلْهَتْنِي آنِفًا عَنْ صَلاتِي»». (بخاری:۳۷۳)

ترجمه: «عایشه ﭫ می‌فرماید: نبی اکرم ﷺ در لباسی که دارای نقش و نگار بود، نماز خواند. و نظرش به نقش‌های آن، افتاد. پس از اتمام نماز، فرمود: «این چادر را به ابوجهم بدهید و چادر خشن و بی‌نقش و نگار او را برای من بیاورید. زیرا هم اکنون، این نقش و نگارها، توجه مرا از نماز، بسوی خود جلب کرد»».

باب (۱۲): اگر کسی در لباس دارای صلیب یا تصویر نماز بخواند، نمازش فاسد می‌شود؟

۲۴۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﭬ قَالَ: كَانَ قِرَامٌ لِعَائِشَةَ، سَتَرَتْ بِهِ جَانِبَ بَيْتِهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمِيطِي عَنَّا قِرَامَكِ هَذَا، فَإِنَّهُ لا تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تَعْرِضُ فِي صَلاتِي»». (بخاری:۳۷۴)

ترجمه: «انس بن مالک ﭬ می‌گوید: عایشه ﭫ در گوشه‌ای از خانه خود، پرده‌ای را که روی آن، تصویر وجود داشت، آویزان کرده بود. رسول الله ﷺ به عایشه فرمود: «این پرده ات را از مقابل من بردار. زیرا هنگام نماز، تصاویر آن، جلب توجه می‌کند».

باب (۱۳): نماز خواندن در عبای ابریشمی و درآوردن آن

۲۴۴- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﭬ قَالَ: أُهْدِيَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَرُّوجُ حَرِيرٍ، فَلَبِسَهُ فَصَلَّى فِيهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ، فَنَزَعَهُ نَزْعًا شَدِيدًا كَالْكَارِهِ لَهُ، وَقَالَ: «لا يَنْبَغِي هَذَا لِلْمُتَّقِينَ»». (بخاری:۳۷۵)

ترجمه: «عقبه بن عامر ﭬ می‌گوید: عبایی ابریشمی به رسول الله ﷺ اهداء نمودند. رسول خدا ﷺ آن را پوشید و با آن، نماز خواند. پس از اتمام نماز، به سرعت، مانند کسی که آنرا نپسندیده باشد، از تن بیرون آورد و فرمود: «این لباس، شایسته اهل تقوی نیست»».

باب (١٤): نماز خواندن در عبای سرخ رنگ

۲۴۵- «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ الله ﷺ فِي قُبَّةٍ حَمْرَاءَ مِنْ أَدَمٍ، وَرَأَيْتُ بِلالاً أَخَذَ وَضُوءَ رَسُولِ الله ﷺ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَبْتَدِرُونَ ذَاكَ الْوَضُوءَ، فَمَنْ أَصَابَ مِنْهُ شَيْئًا تَمَسَّحَ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ شَيْئًا أَخَذَ مِنْ بَلَلِ يَدِ صَاحِبِهِ، ثُمَّ رَأَيْتُ بِلالاً أَخَذَ عَنَزَةً فَرَكَزَهَا، وَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ مُشَمِّرًا، صَلَّى إِلَى الْعَنَزَةِ بِالنَّاسِ رَكْعَتَيْنِ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ وَالدَّوَابَّ يَمُرُّونَ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ الْعَنَزَةِ». (بخاری:۳۷۶)

ترجمه: «ابوجحیفه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ را در خیمه‌ای چرمی و سرخ رنگ دیدم. بلال ﷺ برایش آب وضو آورد. (وآنحضرت ﷺ وضو ساخت). مردم برای گرفتن آب وضوی رسول الله ﷺ از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. هرکس موفق می‌شد، آن را بر سر و صورت خود می‌مالید. و کسی که به آن دست نمی‌یافت، از تری دست همراهانش، استفاده می‌کرد. سپس بلال ﷺ را دیدم که نیزه‌ای برگرفت و در زمین فرونشاند. و رسول الله ﷺ که عبای سرخ رنگی بر تن داشت و آستینهایش را بالا زده بود، برای نماز بیرون آمد و رو به نیزه کرد و دو رکعت نماز، برای مردم، اقامه نمود. و همچنین مردم و حیوانات را دیدم که از پشت آن نیزه، عبور می‌کردند».

باب (١٥): نماز خواندن بالای سقف، منبر و جایگاه چوبین

۲۴۶- «عن سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ وَقَدْ سُئِلَ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ الْمِنْبَرُ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ بِالنَّاسِ أَعْلَمُ مِنِّي، هُوَ مِنْ أَثْلِ الْغَابَةِ، عَمِلَهُ فُلانٌ مَوْلَى فُلانَةَ لِرَسُولِ الله ﷺ، وَقَامَ عَلَيْهِ رَسُولُ الله ﷺ حِينَ عُمِلَ وَوُضِعَ، فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وكَبَّرَ وَقَامَ النَّاسُ خَلْفَهُ، فَقَرَأَ وَرَكَعَ وَ رَكَعَ النَّاسُ خَلْفَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى، فَسَجَدَ عَلَى الأرْضِ، ثُمَّ عَادَ إِلَى الْمِنْبَرِ، ثُمَّ رَكَعَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى حَتَّى سَجَدَ بِالأَرْضِ، فَهَذَا شأنه». (بخاری:۳۳۷)

ترجمه: «از سهل بن سعد ﷺ روایت است که از وی پرسیدند: منبر رسول خداﷺ از چه ساخته شده است؟ گفت: در این مورد، در میان مردم، کسی داناتر از من وجود ندارد. منبر رسول الله ﷺ از تنه نوعی گز جنگلی بود که غلام آزاد شده فلان زن، آن را برای رسول خدا ﷺ ساخته بود. وقتی که منبر، آماده و سر جایش نهاده شد، آنحضرت ﷺ روی منبر ایستاد، رو به قبله نمود و تکبیر تحریمه گفت. مردم نیز به ایشان اقتدا کردند. رسول خدا ﷺ پس از قرائت، رکوع کرد. مردم هم به رکوع رفتند. و پس از برداشتن سر از رکوع، اندکی عقب رفت و روی زمین، سجده نمود. سپس دوباره بالای منبر رفت و قرائت خواند و رکوع نمود. و بعد از آن، اندکی عقب رفت و روی زمین، سجده کرد. و اینگونه نماز خواند».

باب(١٦): نماز خواندن بر حصیر

۲۴۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ جَدَّتَهُ مُلَيْكَةَ دَعَتْ رَسُولَ اللهِ ﷺ لِطَعَامٍ صَنَعَتْهُ لَهُ، فَأَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ: «قُومُوا فَلأُصَلِّ لَكُمْ» قَالَ أَنَسٌ: فَقُمْتُ إِلَى حَصِيرٍ لَنَا، قَدِ اسْوَدَّ مِنْ طُولِ مَا لُبِسَ، فَنَضَحْتُهُ بِمَاءٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَصَفَفْتُ وَالْيَتِيمَ وَرَاءَهُ، وَالْعَجُوزُ مِنْ وَرَائِنَا، فَصَلَّى لَنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ انْصَرَفَ». (بخاری:۳۸۰)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: مادر بزرگم ؛ملیکه؛ رسول الله ﷺ را به صرف غذایی که برای ایشان ﷺ تهیه کرده بود، دعوت نمود. رسول الله ﷺ پس از صرف غذا، فرمود: «بلند شوید تا برای شما نماز بخوانم». انس ﷺ می‌گوید: بلند شدم و بسوی یکی از حصیرهایمان که از کثرت استعمال، سیاه شده بود، رفتم و مقداری آب روی آن، پاشیدم. رسول الله ﷺ روی آن ایستاد. من و کودکی یتیم، پشت سر آنحضرت ﷺ صف بستیم. و پیر زن، پشت سر ما ایستاد. رسول اکرم ﷺ دو رکعت نماز، برای ما خواند و تشریف برد».

باب (١٧): نماز خواندن بر رختخواب

۲۴۸- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَنَامُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَرِجْلايَ فِي قِبْلَتِهِ، فَإِذَا سَجَدَ غَمَزَنِي فَقَبَضْتُ رِجْلَيَّ، فَإِذَا قَامَ بَسَطْتُهُمَا، قَالَتْ: وَالْبُيُوتُ يَوْمَئِذٍ لَيْسَ فِيهَا مَصَابِيحُ». (بخاری:۳۸۲)

ترجمه: «عایشه ﷺ ؛همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می‌فرماید: (بعلت کمی جا) روبروی رسول الله ﷺ می‌خوابیدم بطوری که پاهایم در سمت قبله ایشان قرار می‌گرفت. و هنگامی که رسول اکرم ﷺ می‌خواست سجده نماید، با دستش، پاهایم را می‌فشرد. و من پاهایم را جمع می‌کردم. و چون بلند می‌شد، پاهایم را دراز می‌کردم. قابل یاد آوری است که در آن زمان، در خانه‌ها، چراغ وجود نداشت».

۲۴۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي وَهِيَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ عَلَى فِرَاشِ أَهْلِهِ اعْتِرَاضَ الْجَنَازَةِ». (بخاری:۳۸۳)

ترجمه: «ام المومنین عایشه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز می‌خواند در حالی که من در رختخواب، بین او و قبله، مانند جنازه‌ای، دراز کشیده بودم».

باب (١٨): سجده کردن بر لباس و پارچه از شدت گرما

۲۵۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَيَضَعُ أَحَدُنَا طَرَفَ الثَّوْبِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ فِي مَكَانِ السُّجُودِ». (بخاری:۳۸۵)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: با نبی اکرم ﷺ نماز می‌خواندیم و بخاطر شدت گرما و داغ بودن زمین، کناره چادر یا جامه خود را بر زمین می‌گذاشتیم و بر آن سجده می‌کردیم».

باب (۱۹): نماز خواندن با کفش

۲۵۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أنَّه سُئل: أَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ». (بخاری:۳۸۶)

ترجمه: «از انس ابن مالک ﷺ سؤال شد: آیا نبی اکرم ﷺ با کفش نماز می‌خواند؟ گفت: بله».

باب (۲۰): نماز خواندن با موزه

۲۵۲- «عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الله ﷺ: أَنَّهُ بَالَ ثُمَّ تَوَضَّأَ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى، فَسُئِلَ فَقَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ صَنَعَ مِثْلَ هَذَا. فَكَانَ يُعْجِبُهُمْ، لانَّ جَرِيرًا كَانَ مِنْ آخِرِ مَنْ أَسْلَمَ». (بخاری:۳۸۷)

ترجمه: «از جریر بن عبدالله ﷺ روایت است که وی ادرار کرد. سپس، وضو گرفت و بر موزه‌هایش مسح کشیده، نماز خواند. سؤال کردند: چرا چنین کردی؟ گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که بر موزه‌ها مسح کرد. مردم آنرا پذیرفتند (و بر مسح موزه‌ها، یقین نمودند). زیرا جریر از آخرین کسانی بود که مسلمان شده بود».

باب (۲۱): دور نگهد اشتن بازوها هنگام سجده

۲۵۳- «عَنْ عَبْدِ الله بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا صَلَّى فَرَّجَ بَيْنَ يَدَيْهِ، حَتَّى يَبْدُوَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ». (بخاری:۳۹۰)

ترجمه: «عبدالله بن مالک بن بحینه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام سجده، دست‌هایش را چنان از پهلو دور می‌داشت که سپیدی زیر بغلهایش، دیده می‌شد».

باب (۲۲): فضیلت رو به قبله نمودن

۲۵۴- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «مَنْ صَلَّى صَلاتَنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا، فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ الله وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلا تُخْفِرُوا الله فِي ذِمَّتِه»». (بخاری:۳۹۱)

ترجمه: «از انس ابن مالک ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس مانند ما نماز بخواند و به قبله ما رو نماید و ذبیحه ما را بخورد، مسلمان است. و چنین شخصی را خدا و رسول، امان داده‌اند. پس

به کسی که در امان خدا است خیانت نکنید»».

باب (۲۳): خداوند می‌فرماید: مقام ابراهیم را جای نماز قرار دهید

۲۵۵- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّه سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ لِلْعُمْرَةِ، وَلَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَيَأْتِي امْرَأَتَهُ؟ فَقَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَطَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ». (بخاری: ۳۹۵)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر ﭭ سؤال کردند: اگر شخصی به قصد ادای عمره، بیت را طواف نماید ولی سعی بین صفا و مروه را انجام ندهد، آیا می‌تواند با همسرش، همبستری کند؟ (یعنی می‌تواند از احرام عمره خارج شود)؟ جواب داد: رسول الله ﷺ که به مکه تشریف آورد، نخست، بیت را طواف نمود و دو رکعت، نماز طواف، خواند. سپس بین صفا و مروه، سعی نمود. و آنحضرت ﷺ بهترین الگو، برای شماست».

۲۵۶- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ، قَالَ: لَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْبَيْتَ، دَعَا فِي نَوَاحِيهِ كُلِّهَا وَلَمْ يُصَلِّ حَتَّى خَرَجَ مِنْهُ، فَلَمَّا خَرَجَ رَكَعَ رَكْعَتَيْنِ فِي قِبَلِ الْكَعْبَةِ، وَقَالَ: «هَذِهِ الْقِبْلَةُ»». (بخاری:۳۹۸)

ترجمه: «عبدالله بن عباس ﭭ می‌فرماید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد خانه کعبه (یعنی داخل آن) شد، در چهار گوشه آن، دعا نمود. و لی نماز نخواند. و هنگامی که از خانه کعبه، بیرون آمد، دو رکعت نماز بسوی کعبه، بجای آورد و فرمود: «این است قبله»».

باب(۲٤): از هر جا باید رو به قبله نمود

۲۵۷- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﭭ قَالَ: كَانَ رَسُولُ الله ﷺ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا. تَقَدَّمَ وَبَيْنَهُمَا اِخْتِلافٌ فِي اللَّفْظِ». (بخاری:۳۹۹)

ترجمه: «براء ابن عازب ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ بعد از هجرت به مدینه منوره، حدود شانزده الی هفده ماه به طرف بیت المقدس نماز خواند». (این حدیث، در شماره ۳۸ گذشت. البته میان این حدیث و حدیث گذشته، اختلاف لفظ، وجود دارد).

۲۵۸- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ الله قَالَ: كَانَ رَسُولُ الله ﷺ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ. فَإِذَا أَرَادَ الْفَرِيضَةَ، نَزَلَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ». (بخاری:۴۰۰)

ترجمه: «جابر ابن عبد الله ﭬ می‌فرماید: رسول الله ﷺ نوافل را بر پشت مرکب و به هر طرفی که آن می‌رفت، می‌خواند. اما هنگامی که می‌خواست نماز فرض بخواند، پیاده می‌شد و رو به قبله، نماز می‌خواند».

۲۵۹- «عَنْ عَبْدِ الله بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ قَالَ إِبْرَاهِيمُ الرَّاوِيُّ عَنْ عَلْقَمَةَ الرَّاوِيِّ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ: لا أَدْرِي: زَادَ أَوْ نَقَصَ ـ فَلَمَّا سَلَّمَ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ الله، أَحَدَثَ فِي الصَّلاةِ شَيْءٌ؟ قَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالُوا: صَلَّيْتَ كَذَا وَكَذَا، فَثَنَى رِجْلَيْهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَلَمَّا أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ قَالَ: «إِنَّهُ لَوْ حَدَثَ فِي الصَّلاةِ شَيْءٌ لَنَبَّأْتُكُمْ بِهِ، وَلَكِنْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، أَنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي، وَإِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلاتِهِ فَلْيَتَحَرَّ الصَّوَابَ فَلْيُتِمَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ لِيُسَلِّمْ، ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ»». (بخاری:٤٠١)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ نماز خواند. ابراهیم به روایت از علقمه، و او به روایت از ابن مسعود ﷺ می‌گوید: یادم نیست که رسول الله ﷺ از نماز، چیزی کاست یا بر آن، افزود. بعد از اتمام نماز، سؤال کردند: ای پیامبر خدا! آیا چیز تازه‌ای در نماز رخ داده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «مگر شما تغییری در نماز خواندن من مشاهده کردید»؟ صحابه گفتند: شما این قدر (پنج) رکعت، خواندید. رسول الله ﷺ پس از شنیدن این سخن، دو زانو نشست و رو به قبله نمود و دو سجده سهو بجای آورد. و پس از سلام، خطاب به حاضران فرمود: «اگر حکم جدیدی درباره نماز نازل می‌شد، به اطلاع شما می‌رساندم. ولی من نیز مانند شما بشر هستم و همانطوری که شما دچار فراموشی می‌شوید، من نیز دچار فراموشی می‌شوم. بنابر این، هرگاه من دچار فراموشی شدم، یادآوری کنید. و اگر کسی از شما در نمازش شک نمود، سعی کند که صحیح‌ترین آن را بیاد آورد و نمازش را بر اساس آن، کامل کرده، سلام گوید. سپس، دو سجده سهو، بجای آورد».

باب(۲۵): آنچه در بارۀ قبله آمده است ونظر کسانی که می‌گویند هرکس اشتباهاً به سوی قبله نماز نخواند، نمازش را اعاده نکند

۲۶۰- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ قال: وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلاثٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ الله لَوِ اتَّخَذْنَا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، فَنَزَلَتْ: ﴿وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِـۧمَ مُصَلًّى﴾ [البقرة: ١٢٥]، وَآيَةُ الْحِجَابِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله لَوْ أَمَرْتَ نِسَاءَكَ أَنْ يَحْتَجِبْنَ، فَإِنَّهُ يُكَلِّمُهُنَّ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ، وَاجْتَمَعَ نِسَاءُ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَيْرَةِ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: ﴿عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبۡدِلَهُۥٓ أَزۡوَٰجًا خَيۡرًا مِّنكُنَّ﴾ [التحريم: ٥]. فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ». (بخاری:٤٠٢)

ترجمه: «عمر بن خطاب س می‌گوید: در سه مورد، نظر من با وحی پروردگار موافق گردید: یکی اینکه گفتم: ای رسول خدا! چقدر خوب است که در مقام ابراهیم نمازبخوانیم. خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِـۧمَ مُصَلّٗىۖ﴾ [البقرة: ۱۲۵] یعنی مقام ابراهیم را محل نماز قرار دهید. دوم اینکه گفتم: ای رسول خدا! چقدر خوب بود که شما همسران خود را دستور می‌دادید تا حجاب نمایند. زیرا انسانهای خوب و بد با آنان سخن می‌گویند. آنگاه، آیه حجاب نازل شد. سوم، زمانی که همه همسران رسول الله ج با وی درگیر شدند، من به آنها گفتم: اگر رسول الله ج همه شما را طلاق دهد، خداوند متعال همسران بهتری از شما به او عنایت خواهد فرمود. آنگاه، آیه معروفِ ﴿عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبۡدِلَهُۥٓ أَزۡوَٰجًا خَيۡرٗا مِّنكُنَّ﴾ [التحریم: ۵]. در این باره نازل شد.

باب (۲۶): پاک کردن آب بینی از مسجد با دست

۲۶۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ج رَأَى نُخَامَةً فِي الْقِبْلَةِ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، حَتَّى رُئِيَ فِي وَجْهِهِ، فَقَامَ فَحَكَّهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلاتِهِ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ، أَوْ إِنَّ رَبَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، فَلا يَبْزُقَنَّ أَحَدُكُمْ قِبَلَ قِبْلَتِهِ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمَيْهِ»، ثُمَّ أَخَذَ طَرَفَ رِدَائِهِ، فَبَصَقَ فِيهِ، ثُمَّ رَدَّ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ، فَقَالَ: «أَوْ يَفْعَلُ هَكَذَا»». (بخاری:۴۰۵)

ترجمه: انس بن مالک س می‌فرماید: نبی اکرم ج آب دهانی را که در جهت قبله (و در برابر دیدگان نمازگزاران) انداخته شده بود، دید. و از دیدن آن، بقدری ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره مبارکش نمودار گردید. آنحضرت ج از جا برخاست و آب دهان را با دست، پاک کرد و فرمود: «هنگامی که شما برای نماز می‌ایستید، باید بدانید که با پروردگارتان راز و نیاز می‌کنید. یا اینکه پروردگارتان بین شما و قبله، قرار دارد. بنابراین، به طرف قبله، آب دهان نیندازید. بلکه به سمت چپ یا زیر پاهایتان بیندازید». و بعد، در گوشه چادر خود، آب دهن انداخت و دو طرف آن را به هم مالید و فرمود: «یاچنین کنید»».

باب (۲۷): کفارۀ تف کردن در مسجد

۲۶۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ج: «الْبُزَاقُ فِي الْمَسْجِدِ خَطِيئَةٌ، وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا»». (بخاری:۴۱۵)

ترجمه: «انس ابن مالک س می‌گوید: نبی اکرم ج فرمود: «انداختن آب دهان در مسجد، گناه است. و کفاره آن، دفن کردن و از بین بردن آن، می‌باشد»».

باب(۲۸): پند و اندرز امام به مردم دربارۀ کامل کردن نماز و ذکر قبله

۲۶۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ قِبْلَتِي هَاهُنَا؟ فَوَ اللهِ مَا يَخْفَى عَلَيَّ خُشُوعُكُمْ وَلا رُكُوعُكُمْ، إِنِّي لأَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي»». (بخاری:۴۱۸)

ترجمه: «از ابو هریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «آیا شما فکر می‌کنید که من رویم بسوی قبله است (و از اطراف خود، بی‌خبرم)؟ به خدا سوگند که خشوع و رکوع شما بر من پوشیده نیست. و من (هنگام نماز) شما را از پشت سر خود، خوب می‌بینم»».

باب (۲۹): آیا جایز است مسجد فلانی گفته شود؟

۲۶۴- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ سَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي أُضْمِرَتْ مِنَ الْحَفْيَاءِ، وَأَمَدُهَا ثَنِيَّةُ الْوَدَاعِ، وَسَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضْمَرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ، وَأَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ فِيمَنْ سَابَقَ بِهَا». (بخاری:۴۲۰)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ برای اسب‌های تربیت شده، مسابقه‌ای برپا نمود که مسافت آن، از حفیاء تا ثنیة الوداع بود. و برای اسب‌های تربیت نشده، از ثنیة الوداع تا مسجد بنی زریق تعیین فرمود. و من هم جزو کسانی بودم که در آن مسابقه، شرکت داشتم».

باب (۳۰): تقسیم کردن و آویزان نمودن خوشۀ خرما در مسجد

۲۶۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَقَالَ: «انْثُرُوهُ فِي الْمَسْجِدِ». وَكَانَ أَكْثَرَ مَالٍ أُتِيَ بِهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللهِ ﷺ إِلَى الصَّلاةِ وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا قَضَى الصَّلاةَ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ، فَمَا كَانَ يَرَى أَحَدًا إِلا أَعْطَاهُ، إِذْ جَاءَهُ الْعَبَّاسُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَعْطِنِي، فَإِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «خُذْ». فَحَثَا فِي ثَوْبِهِ، ثُمَّ ذَهَبَ يُقِلُّهُ فَلَمْ يَسْتَطِعْ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، اؤْمُرْ بَعْضَهُمْ يَرْفَعْهُ إِلَيَّ، قَالَ: «لا». قَالَ: فَارْفَعْهُ أَنْتَ عَلَيَّ، قَالَ: «لا». فَنَثَرَ مِنْهُ، ثُمَّ احْتَمَلَهُ، فَأَلْقَاهُ عَلَى كَاهِلِهِ، ثُمَّ انْطَلَقَ، فَمَا زَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يُتْبِعُهُ بَصَرَهُ حَتَّى خَفِيَ عَلَيْنَا، عَجَبًا مِنْ حِرْصِهِ، فَمَا قَامَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَثَمَّ مِنْهَا دِرْهَمٌ». (بخاری:۴۲۱)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: مقداری مال از بحرین برای رسول الله ﷺ آوردند. آنحضرت ﷺ فرمود: «آنها را داخل مسجد بریزید». راوی می‌گوید: این محموله، بزرگترین مالی بود که خدمت رسول خدا ﷺ آورده شده بود. رسول اکرم ﷺ برای اقامه نماز به مسجد رفت و به آنها توجه ننمود. پس از اتمام

نماز، آمد و در کنار آن اموال، نشست. هر که را می‌دید، مقداری به او می‌داد تا اینکه عباس ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی! به من نیز عنایت فرما. زیرا من برای خودم و عقیل (در اسارت بدر) فدیه داده‌ام. رسول الله ﷺ فرمود: «شما نیز بردار». عباس ﷺ با هر دو دست، شروع به پر کردن چادر خود کرد. و هنگامی که خواست آنها را حمل کند، نتوانست. عرض کرد: ای پیامبر گرامی! یکی را بگویید تا اینها را بر پر پشت من بگذارد. رسول الله ﷺ فرمود: «خیر». عباس گفت: پس خود شما آن را بر دوش من بگذارید. رسول الله ﷺ فرمود: «خیر». آنگاه، عباس مقداری از آنها را کم کرد و بقیه را بر دوش خود نهاد و براه افتاد. رسول الله ﷺ از حرص عباس ﷺ تعجب کرد و همچنان به طرف او نگاه می‌کرد تا از نظر ما ناپدید گردید. و تا یک درهم از آن مال، باقی بود، رسول الله ﷺ آن جا را ترک نکرد».

باب (۳۱): مسجد یا نمازخانه در منزل

۲٦٦- «عَنْ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ الأنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ الله ﷺ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الأنْصَارِ: أَتَى رَسُولَ الله ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ الله، قَدْ أَنْكَرْتُ بَصَرِي، وَأَنَا أُصَلِّي لِقَوْمِي، فَإِذَا كَانَتِ الأمْطَارُ، سَالَ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ فَأُصَلِّيَ بِهِمْ، وَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ الله أَنَّكَ تَأْتِينِي فَتُصَلِّيَ فِي بَيْتِي، فَأَتَّخِذَهُ مُصَلًّى، قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ الله ﷺ: «سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ الله». قَالَ عِتْبَانُ: فَغَدَا رَسُولُ الله ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ الله ﷺ،فَأَذِنْتُ لَهُ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ قَالَ: «أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ»؟ قَالَ: فَأَشَرْتُ لَهُ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ، فَقَامَ رَسُولُ الله ﷺ فَكَبَّرَ، فَقُمْنَا فَصَفَّفْنَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، قَالَ: وَحَبَسْنَاهُ عَلَى خَزِيرَةٍ صَنَعْنَاهَا لَهُ، قَالَ: فَثَابَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ ذَوُو عَدَدٍ، فَاجْتَمَعُوا، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: أَيْنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخَيْشِنِ أَوِ ابْنُ الدُّخْشُنِ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ذَلِكَ مُنَافِقٌ لا يُحِبُّ الله وَرَسُولَهُ، فَقَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «لا تَقُلْ ذَلِكَ، أَلا تَرَاهُ قَدْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا الله، يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ الله». قَالَ: الله وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَإِنَّا نَرَى وَجْهَهُ وَنَصِيحَتَهُ إِلَى الْمُنَافِقِينَ، قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «فَإِنَّ الله قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا الله، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ الله»». (بخاری: ۴۲۵)

ترجمه: «محمود بن ربیع انصاری ﷺ می‌گوید: صحابی جلیل القدر، عتبان بن مالک انصاری ﷺ، که در جنگ بدر نیز شرکت کرده بود، نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی! بینایی‌ام ضعیف شده است و من پیش نماز قبیله‌ام می‌باشم. و هنگام بارندگی، سیل رودخانه‌ای که میان من و مسجد قرار

دارد، مانع از رفتن من به آنجا می‌شود. بنابراین، دوست دارم شما به خانه‌ام تشریف بیاورید و در جایی از آن، نماز بخوانید تا من آن را برای خود، نمازخانه قرار دهم.

رسول الله ﷺ فرمود: «بزودی این کار را خواهم کرد». عتبان می‌گوید: صبح روز بعد که آفتاب کمی بالا زده بود، رسول الله ﷺ همراه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خانه ما آمد و اجازه ورود خواست. گفتم: بفرمائید. وقتی وارد خانه شد، قبل از نشستن، فرمود: «در کجای خانه ات دوست داری نماز بخوانم»؟ عتبان رضی الله عنه می‌گوید: به گوشه‌ای از خانه، اشاره کردم. رسول الله ﷺ آنجا رفت و تکبیر گفت. ما نیز به ایشان اقتدا نموده، صف بستیم. رسول خدا ﷺ دو رکعت نماز خواند و سلام گفت.

عتبان بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ را جهت صرف غذایی که برای ایشان تدارک دیده بودیم، نگه داشتیم. تعدادی از اهالی محل نیز در خانه ما گرد آمده بودند. یکی از حاضرین گفت: مالک ابن دُخَيشِن (یا مالک بن دُخْشُن) کجا است؟ دیگری گفت: او منافق است و خدا و رسولش ﷺ را دوست ندارد. رسول الله ﷺ فرمود: «چنین مگو، زیرا او بخاطر خوشنودی خدا، (لااله الا الله) گفته است». یکی گفت: خدا و رسولش بهتر میدانند ولی ما می‌بینیم که خیرخواه منافقین است و به آنان توجه بیشتری دارد. رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند آتش دوزخ را بر کسی که (لااله الا الله) را بخاطر خوشنودی الله بگوید، حرام کرده است»».

باب(۳۲): آیا جایز است قبرهای مشرکین زمان جاهلیت، خراب شود و جای آن، مسجد بنا گردد؟

۲٦۷- «عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رضی الله عنها: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ رضی الله عنهما ذَكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَيْنَهَا بِالْحَبَشَةِ، فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «إِنَّ أُولَئِكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ، فَأُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری:٤٢٧)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ام حبیبه و ام سلمه رضی الله عنهما برای آنحضرت ﷺ از کلیسایی که در زمان هجرت به حبشه، آنرا دیده بودند و مملو از عکس و تصویر بود، سخن گفتند. رسول الله ﷺ فرمود: «آنها کسانی بودند که هرگاه فرد نیکوکاری از آنان، فوت میکرد، بر قبرش، مسجدی بنا می‌کردند و در آن، تصاویر و تمثالهای آن شخص را نقاشی می‌کردند. روز قیامت، این افراد، بدترین مخلوق، نزد خدا خواهند بود»».

۲٦۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَنَزَلَ أَعْلَى الْمَدِينَةِ فِي حَيٍّ يُقَالُ لَهُمْ بَنُو عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَأَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِيهِمْ أَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى بَنِي

النَّجَّارِ، فَجَاءُوْا مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَأَبُو بَكْرٍ رِدْفُهُ، وَمَلأُ بَنِي النَّجَّارِ حَوْلَهُ، حَتَّى أَلْقَى رَحْلَهُ بِفِنَاءِ أَبِي أَيُّوبَ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَ حَيْثُ أَدْرَكَتْهُ الصَّلاةُ، وَيُصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ، وَأَنَّهُ أَمَرَ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَأَرْسَلَ إِلَى مَلإٍ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ، فَقَالَ: «يَا بَنِي النَّجَّارِ، ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَذَا». قَالُوا: لا وَاللهِ لا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلا إِلَى اللهِ، فَقَالَ أَنَسٌ: فَكَانَ فِيهِ مَا أَقُولُ لَكُمْ، قُبُورُ الْمُشْرِكِينَ، وَفِيهِ خَرِبٌ، وَفِيهِ نَخْلٌ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ فَنُبِشَتْ، ثُمَّ بِالْخَرِبِ فَسُوِّيَتْ، وَبِالنَّخْلِ فَقُطِعَ، فَصَفُّوا النَّخْلَ قِبْلَةَ الْمَسْجِدِ، وَجَعَلُوا عِضَادَتَيْهِ الْحِجَارَةَ، وَجَعَلُوا يَنْقُلُونَ الصَّخْرَ وَهُمْ يَرْتَجِزُونَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ مَعَهُمْ وَهُوَ يَقُولُ:

اللَّهُمَّ لا خَيْرَ إِلا خَيْرُ الآخِرَهْ فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ».

ترجمه: «انس ابن مالک ؓ می‌فرماید: هنگامی که رسول الله ﷺ (از سفر هجرت) وارد مدینه شد، نخست، در حوالی مدینه، نزد قبیله عمرو بن عوف ؓ بمدت دو هفته، سکونت گزید. سپس بنی نجار را طلبید. آنان در حالی که مسلح بودند، به خدمت رسیدند. انس ؓ می‌گوید: آن جریان چنان در برابر دیدگانم قرار دارد که گویی هم اکنون، من رسول الله ﷺ را در حالی که ابوبکر ؓ پشت سر ایشان سوار است و طایفه بنی نجار پیرامون رسول الله ﷺ گرد آمده‌اند، می‌بینم. رسول الله ﷺ همچنان پیش رفت تا اینکه کنار منزل ابو ایوب ؓ رحل اقامت افکند. رسول خدا ﷺ دوست داشت هرجا که وقت نماز برسد، همانجا نماز بخواند. حتی در آغل گوسفندان نیز نماز می‌خواند.

و روزی که خواست مسجد را بنا کند، بنی نجار را دعوت کرد و خطاب به آنان فرمود: «قیمت باغ را تعیین کنید». بنی نجار سوگند خوردند که قیمت آنرا فقط از خدا می‌گیریم. انس ابن مالک ؓ می‌فرماید: در آن باغ، قبور مشرکین، درخت خرما و ویرانه‌های زیادی وجود داشت. رسول الله ﷺ دستور داد تا قبور مشرکین، نبش گردد و درختان خرما، قطع گردد و خرابه‌ها، هموار شود. و همچنین دستور داد تا دو طرف مسجد را از سنگ بسازند و قسمتی را که بسوی قبله بود با تنه درختان خرما، پوشش دهند. صحابه در حالی که سنگها را بر دوش، حمل می‌کردند و رسول الله ﷺ نیز همراه آنان بود، رجز می‌خواندند و رسول الله ﷺ چنین می‌گفت:

اللَّهُمَّ لا خَيْرَ إِلا خَيْرُ الآخِرَهْ فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ».

پروردگارا! کار خیر آن است که فقط برای آخرت انجام گیرد. پس مهاجرین و انصار را مورد مغفرت قرار بده».

باب (۳۳): نماز خواندن در جایگاه شتران

۲۶۹- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ ﭭ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي إِلَى بَعِيرِهِ وَقَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَفْعَلُهُ». (بخاری:۴۳۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ شتر خود را ستره قرار داد و نماز خواند و فرمود: رسول الله را دیدم که چنین می‌کرد».

باب (۳٤): کسی که رو به سوی تنور یا آتش و یا هر چیز دیگری که عبادت می‌شود، نماز بخواند و هدفش فقط عبادت خدا باشد

۲۷۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﭬ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ النَّارُ وَأَنَا أُصَلِّي»». (بخاری:۴۳۱)

ترجمه: «انس ابن مالک ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «در حالی که نماز میخواندم، آتش دوزخ بر من عرضه شد»».

باب (۳۵): کراهیت نماز خواندن در قبرستانها

۲۷۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اجْعَلُوا فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ صَلاتِكُمْ وَلا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا»». (بخاری:۴۳۲)

ترجمه: «ابن عمر ﭭ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بخشی از نمازها را در منزل بخوانید و خانه‌هایتان را به قبرستان تبدیل نکنید». (منظور سنن و نوافل است)».

باب(٣٦)

۲۷۲- «عن عَائِشَةَ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ ﭫ قَالا: لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ بِهَا كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ وَهُوَ كَذَلِكَ: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا». (بخاری:۴۳۵)

ترجمه: «عایشه و عبد الله ابن عباس ﭫ می‌گویند: آنحضرت ﷺ در بیماری وفات، چادرش را بر چهره مبارکش انداخت. و هنگامی که چهره‌اش کاملا پوشیده شد، آن را برداشت و فرمود: «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبور پیامبرانشان را مسجد کردند». راوی می‌گوید: هدف آنحضرت ﷺ این بود که ما را از اینگونه اعمال، برحذر دارد».

باب (۳۷): خوابیدن زنان در مسجد

۲۷۳- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ: أَنَّ وَلِيدَةً كَانَتْ سَوْدَاءَ، لِحَيٍّ مِنَ الْعَرَبِ، فَأَعْتَقُوهَا فَكَانَتْ مَعَهُمْ، قَالَتْ: فَخَرَجَتْ صَبِيَّةٌ لَهُمْ، عَلَيْهَا وِشَاحٌ أَحْمَرُ مِنْ سُيُورٍ، قَالَتْ: فَوَضَعَتْهُ، أَوْ وَقَعَ مِنْهَا، فَمَرَّتْ بِهِ حُدَيَّاةٌ وَهُوَ مُلْقًى، فَحَسِبَتْهُ لَحْمًا فَخَطِفَتْهُ، قَالَتْ: فَالْتَمَسُوهُ فَلَمْ يَجِدُوهُ، قَالَتْ: فَاتَّهَمُونِي بِهِ، قَالَتْ: فَطَفِقُوا يُفَتِّشُونَ، حَتَّى فَتَّشُوا قُبُلَهَا، قَالَتْ: وَاللَّهِ إِنِّي لَقَائِمَةٌ مَعَهُمْ، إِذْ مَرَّتِ الْحُدَيَّاةُ فَأَلْقَتْهُ، قَالَتْ: فَوَقَعَ بَيْنَهُمْ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: هَذَا الَّذِي اتَّهَمْتُمُونِي بِهِ، زَعَمْتُمْ وَأَنَا مِنْهُ بَرِيئَةٌ، وَهُوَ ذَا هُوَ، قَالَتْ: فَجَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَتْ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَكَانَ لَهَا خِبَاءٌ فِي الْمَسْجِدِ أَوْ حِفْشٌ، قَالَتْ: فَكَانَتْ تَأْتِينِي فَتَحَدَّثُ عِنْدِي، قَالَتْ: فَلا تَجْلِسُ عِنْدِي مَجْلِسًا إِلا قَالَتْ:

وَيَوْمَ الْوِشَاحِ مِنْ أَعَاجِيبِ رَبِّنَا ... أَلا إِنَّهُ مِنْ بَلْدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي.

قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ لَهَا: مَا شَأْنُكِ لا تَقْعُدِينَ مَعِي مَقْعَدًا إِلا قُلْتِ هَذَا؟ قَالَتْ: فَحَدَّثَتْنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ». (بخاری: ۴۳۹)

ترجمه: «ام المومنین ؛عایشه ﭫ؛ میفرماید: کنیز سیاه آزاد شده یکی از قبائل عرب که قبلاً با آنها زندگی کرده بود، (خاطره‌ای برای من تعریف کرد و)گفت: دختر بچه خردسالی از آن قبیله، که گردن بند چرمی سرخ رنگی داشت، از خانه بیرون شده بود. معلوم نیست آنرا به زمین نهاده یا گم کرده بود. از قضا، پرنده‌ای گوشت خوار آن را دیده و به خیال اینکه قطعه گوشتی است، برداشته و برده بود. خانواده دختر هر چه کوشش کردند، آنرا نیافتند. سرانجام، مرا متهم کردند و بازرسی نمودند. تا جایی که شرمگاه مرا نیز تفتیش کردند. بخدا سوگند، دیری نگذشته بود که آن مرغ، گردن بند را از بالا به زمین انداخت. گفتم: این است آن چیزی که مرا به سرقت آن متهم کرده‌اید در صورتی که من بی‌گناه بودم . بعد از آن بود که خدمت رسول الله ﷺ شرفیاب شده، مسلمان شدم.

عایشه ﭫ می‌فرماید: آن کنیزک که در صحن مسجد، خیمه‌ای داشت، هر روز نزد من می‌آمد و با من سخن می‌گفت و این شعر را می‌خواند:

وَيَوْمَ الْوِشَاحِ مِنْ أَعَاجِيبِ رَبِّنَا ... أَلا إِنَّهُ مِنْ بَلْدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي.

روز گم شدن آن زیور قرمز، از شگفتی‌های پروردگار ما بود. ولی شکر که مرا از دیار کفر، نجات داد. عایشه ﭫ می‌گوید: من که از او پرسیدم: چرا هر روز این شعر را می‌خوانی؟ وی ماجرای فوق را برایم، بازگو کرد».

باب (۳۸): خوابیدن مردان در مسجد

۲۷۴- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ، فَلَمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكِ؟» قَالَتْ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، فَغَاضَبَنِي فَخَرَجَ فَلَمْ يَقِلْ عِنْدِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لإِنْسَانٍ: «انْظُرْ أَيْنَ هُوَ؟» فَجَاءَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ، قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ، وَأَصَابَهُ تُرَابٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَيَقُولُ: «قُمْ أَبَا تُرَابٍ، قُمْ أَبَا تُرَابٍ»». (بخاری:۴۴۱)

ترجمه: «سهل بن سعد ﷺ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ به خانه دخترش ؛فاطمه ﷺ؛ تشریف برد. علی ﷺ در خانه نبود. آنحضرت ﷺ پرسید: «پسر عمویت کجاست»؟ فاطمه زهرا ﷺ عرض کرد: بین ما کدورتی پیش آمد. بر من خشم گرفت و از خانه برون رفت و اینجا استراحت نکرد.

رسول الله ﷺ به یکی گفت: «ببین او کجاست»؟ آن مرد آمد و گفت: ای رسول خدا! او در مسجد، خوابیده است. رسول الله ﷺ به مسجد تشریف برد. علی ﷺ در آنجا دراز کشیده بود در حالی که چادرش روی زمین افتاده و بدنش خاک آلود شده بود. رسول الله ﷺ در حالی که خاکها را از بدن علی ﷺ پاک می‌کرد، باو گفت: «ابوتراب! بلند شو، ابوتراب! بلند شو»».

باب (۳۹): کسی که وارد مسجد می‌شود، دو رکعت نماز بخواند

۲۷۵- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ السَّلَمِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ»». (بخاری:۴۴۴)

ترجمه: «ابو قتاده سلمی ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما وارد مسجد شود، قبل از اینکه بنشیند، دو رکعت نماز بخواند»».

باب (٤٠): بنای مسجد

۲۷۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: إِنَّ الْمَسْجِدَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَبْنِيًّا بِاللَّبِنِ، وَسَقْفُهُ الْجَرِيدُ وَعُمُدُهُ خَشَبُ النَّخْلِ، فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ شَيْئًا، وَزَادَ فِيهِ عُمَرُ، وَبَنَاهُ عَلَى بُنْيَانِهِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِاللَّبِنِ وَالْجَرِيدِ، وَأَعَادَ عُمُدَهُ خَشَبًا، ثُمَّ غَيَّرَهُ عُثْمَانُ، فَزَادَ فِيهِ زِيَادَةً كَثِيرَةً، وَبَنَى جِدَارَهُ بِالْحِجَارَةِ الْمَنْقُوشَةِ وَالْقَصَّةِ، وَجَعَلَ عُمُدَهُ مِنْ حِجَارَةٍ مَنْقُوشَةٍ، وَسَقَفَهُ بِالسَّاجِ». (بخاری:۴۴۶)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: دیوارهای مسجد النبی در عهد مبارک رسول الله ﷺ از خشت خام، سقف آن از شاخه‌های درخت خرما و ستون‌هایش از تنه آن، ساخته شده بود. ابوبکر ﷺ آن را توسعه نداد. عمر ﷺ در عهد خلافت خویش، آن را قدری توسعه داد و مانند زمان رسول الله ﷺ از خشت خام و شاخه‌های درخت خرما استفاده کرد و ستونهایش را از چوب، ساخت. بعد از آن، عثمان ﷺ آن را توسعه داد و تغییرات زیادی در آن بوجود آورد. دیوارهای مسجد را با سنگهای منقش، ساخت و گچ‌کاری نمود. و در ساختن ستون‌ها نیز از سنگ‌های منقش، استفاده کرد. و سقفش را از چوب ساج، ساخت. (نوعی چوب معروف و مقاوم که از هند آورده می‌شود)».

باب (٤١): همکاری در ساخت مسجد

۲۷۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخدري ﷺ: أَنَّهُ كَان يُحَدِّث يَوْماً حَتَّى أَتَى ذِكْرُ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: كُنَّا نَحْمِلُ لَبِنَةً لَبِنَةً، وَعَمَّارٌ لَبِنَتَيْنِ لَبِنَتَيْنِ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ فَيَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْهُ، وَيَقُولُ: «وَيْحَ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ» قَالَ: يَقُولُ عَمَّارٌ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ». (بخاری:۴۴۷)

ترجمه: «روایت است که روزی، ابوسعید خدری ﷺ در حال سخن گفتن، صحبت از ساختن مسجد نبوی بمیان آورد و گفت: ما هر کدام یک خشت حمل می‌کردیم. ولی عمار دوتا، دوتا حمل میکرد. رسول اکرم ﷺ او را دید. و در حالیکه گرد و خاک را از او دور می‌ساخت، فرمود: «افسوس برای عمار، که توسط یک گروه یاغی به قتل میرسد. عمار آنها را به بهشت فرا میخواند وآنها وی را به سوی آتش، دعوت می‌دهند». راوی می‌گوید: عمار بعد از شنیدن این سخن، گفت: از فتنه‌ها به خدا پناه می‌برم».

باب (٤٢): کسی که مسجدی بنا کند

۲۷۸- «عن عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ﷺ، عِنْدَ قَوْلِ النَّاسِ فِيهِ حِينَ بَنَى مَسْجِدَ الرَّسُولِ ﷺ قَالَ: إِنَّكُمْ أَكْثَرْتُمْ، وَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ بَنَى مَسْجِدًا يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، بَنَى اللَّهُ لَهُ مِثْلَهُ فِي الْجَنَّةِ»». (بخاری: ۴۵۰)

ترجمه: «هنگامی که عثمان ﷺ در مورد بنای مسجد النبی با اعتراض مردم روبرو شد، فرمود: شما زیاد، خرده گیری می‌کنید ولی من از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس برای خوشنودی خدا مسجدی بنا کند، خداوند خانه‌ای مانند آن، در بهشت برای وی بنا خواهد کرد»».

باب (٤٣): کنترل و گرفتن سر نیزه‌ها هنگام عبور از مسجد

۲۷۹- «عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَرَّ رَجُلٌ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ سِهَامٌ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكْ بِنِصَالِهَا». (بخاری:۴۵۱)

ترجمه: «جابر بن عبد الله می‌گوید: شخصی با مقداری تیر از داخل مسجد عبور می‌کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «پیکان تیرها را بگیر»». (یعنی لبه تیز آنها را محافظت کن تا باعث زخمی شدن کسی نشوند).

باب (٤٤): عبور نمودن از داخل مسجد

۲۸۰- «عَنْ أَبِيْ مُوسى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ مَرَّ فِي شَيْءٍ مِنْ مَسَاجِدِنَا أَوْ أَسْوَاقِنَا، بِنَبْلٍ، فَلْيَأْخُذْ عَلَى نِصَالِهَا، لا يَعْقِرْ بِكَفِّهِ مُسْلِمًا»». (بخاری:۴۵۲)

ترجمه: «ابوموسی اشعری می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس با نیزه از مساجد یا بازارهای ما می‌گذرد، باید سرِ نیزه‌ها را محافظت کند. مبادا مسلمانی را با دست خود، زخمی نماید»».

باب (٤٥): حکم شعر سرودن در مسجد

۲۸۱- «عَنْ حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ الانْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ اسْتَشْهَدَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنْشُدُكَ اللَّهَ، هَلْ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَا حَسَّانُ أَجِبْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»؟ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: نَعَمْ». (بخاری:۴۵۳)

ترجمه: «از حسان بن ثابت روایت است که ایشان، ابوهریره را گواه گرفت و پرسید: تو را بخدا سوگند، آیا شنیدی که رسول الله ﷺ فرمود: «ای حسان! از طرف رسول الله ﷺ به مشرکین پاسخ بده. خدایا! حسان را توسط جبرئیل، یاری کن»؟ ابوهریره گفت: آری».

باب (٤٦): نیزه بازی در مسجد

۲۸۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا عَلَى بَابِ حُجْرَتِي وَالْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ، أَنْظُرُ إِلَى لَعِبِهِمْ. وفي رواية: يَلْعَبُونَ بِحِرَابِهِمْ». (بخاری:۴۵۴)

ترجمه: «عایشه می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ را دیدم که کنار دروازه خانه من ایستاده است در حالی که عده‌ای از مردم حبشه، داخل مسجد، تمرین نیزه می‌کردند. آنحضرت ﷺ چادرش را روی من انداخت تا در کنار ایشان، نیزه بازی آنها را تماشا کنم».

باب (٤٧): تعقیب مدیون و درخواست وام در مسجد

۲۸۳- «عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدْرَدٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ حُجْرَتِهِ، فَنَادَى: «يَا كَعْبُ»، قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعْ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا». وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ: أَيِ الشَّطْرَ، قَالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُمْ فَاقْضِهِ»». (بخاری:۴۵۷)

ترجمه: «کعب بن مالک ﷺ می‌گوید: طلب خود را از ابوحدرد در مسجد مطالبه کردم. سر و صدای ما بلند شد. رسول الله ﷺ که داخل حجره بود سر و صدای ما را شنید. پرده حجره را کنار زد و با صدای بلند ندا کرد: «ای کعب»! گفتم: گوش به فرمانم ای رسول خدا! آنحضرت ﷺ فرمود: «نصف قرض خود را معاف کن». گفتم: معاف کردم، ای رسول خدا. آنگاه، رسول الله ﷺ به ابوحدرد گفت: «بلند شو و نصف دیگر آنرا بپرداز»».

باب (٤٨): جارو زدن مسجد و جمع‌آوری خار و خاشاک آن

۲۸۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلا أَسْوَدَ، أَوِ امْرَأَةً سَوْدَاءَ، كَانَ يَقُمُّ الْمَسْجِدَ، فَمَاتَ، فَسَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْهُ، فَقَالُوا: مَاتَ، قَالَ: «أَفَلا كُنْتُمْ آذَنْتُمُونِي بِهِ، دُلُّونِي عَلَى قَبْرِهِ، أَوْ قَالَ قَبْرِهَا». فَأَتَى قَبْرَهَا فَصَلَّى عَلَيْهَا». (بخاری:۴۵۸)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: مرد یا زن حبشی‌ای که مسجد را جارو می‌زد، فوت نمود. رسول الله ﷺ درباره او از مردم پرسید. گفتند: فوت کرده است. رسول الله ﷺ فرمود: «چرا مرا خبر نکردید؟ قبر او را به من نشان دهید». آنگاه، رسول الله ﷺ سر قبرش رفت و بر او نماز جنازه خواند».

باب (٤٩): اعلام (حکم) تحریم تجارت شراب در مسجد

۲۸۵- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: لَمَّا أُنْزِلَتِ الآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي الرِّبَا، خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَرَأَهُنَّ عَلَى النَّاسِ، ثمَّ حَرَّمَ تِجَارَةَ الْخَمْرِ». (بخاری:۴۵۹)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌فرماید: وقتی آیاتی از سوره بقره که درباره ربا است نازل شد، رسول الله ﷺ به مسجد رفت و آنها را برای مردم تلاوت کرد. بعد از آن، حرمت تجارت شراب را نیز اعلام فرمود».

باب (٥٠): بستن اسیر و مدیون در مسجد

۲۸۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ عِفْرِيتًا مِنَ الْجِنِّ تَفَلَّتَ عَلَيَّ الْبَارِحَةَ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا لِيَقْطَعَ عَلَيَّ الصَّلاةَ، فَأَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَرْبِطَهُ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي

الْمَسْجِدِ، حَتَّى تُصْبِحُوا وَتَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ أَخِي سُلَيْمَانَ: ﴿رَبِّ ٱغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِيَ﴾ [ص: ۳۵]». (بخاری:۴۶۱)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دیشب، جن سرکشی نزد من آمد تا نماز مرا بهم زند. اما خداوند مرا بر او چیره گردانید. خواستم او را به یکی از ستون‌های مسجد ببندم تا هنگام صبح، همه شما او را ببینید. اما بیاد سخن برادرم؛ سلیمان؛ افتادم که فرموده بود: پروردگارا! به من پادشاهی و قدرتی عنایت فرما که بعد از من، شامل حال هیچ کس نشود»».

باب (۵۱): خیمه زدن در مسجد برای مداوای بیماران و غیره

۲۸۷- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: أُصِيبَ سَعْدٌ يَوْمَ الْخَنْدَقِ فِي الإِكْحَلِ، فَضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْمَةً فِي الْمَسْجِدِ، لِيَعُودَهُ مِنْ قَرِيبٍ، فَلَمْ يَرُعْهُمْ، وَفِي الْمَسْجِدِ خَيْمَةٌ مِنْ بَنِي غِفَارٍ، إِلا الدَّمُ يَسِيلُ إِلَيْهِمْ، فَقَالُوا: يَا أَهْلَ الْخَيْمَةِ، مَا هَذَا الَّذِي يَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكُمْ؟ فَإِذَا سَعْدٌ يَغْذُو جُرْحُهُ دَمًا،فَمَاتَ فِيهَا». (بخاری:۴۶۳)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌فرماید: در جنگ خندق، شاهرگ دست سعد بن معاذ ﷺ قطع شد. آنحضرت ﷺ خیمه‌ای در مسجد برپا کرد تا از نزدیک مراقب حال او باشد. در کنار این چادر، چادری دیگر از قبیله بنی غفار نیز در مسجد نصب شده بود. آنچه باعث وحشت آنها گردید، خونی بود که از خیمه سعد به سوی خیمه آنها جاری بود. آنها پرسیدند: ای اهل خیمه! این خون از کجا می‌آید؟ ناگهان متوجه شدند که سعد ﷺ دچار خونریزی شده است و (متاسفانه) در اثر همان خون ریزی بود که درگذشت».

باب (۵۲): آوردن شتر در مسجد، هنگام ضرورت

۲۸۸- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ﷺ قَالَتْ: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنِّي أَشْتَكِي، قَالَ: «طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ» فَطُفْتُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ يَقْرَأُ بِـ ﴿وَٱلطُّورِ ۝١ وَكِتَٰبٍ مَّسْطُورٍ ۝٢﴾ [الطور: ۱-۲]». (بخاری:۴۶۴)

ترجمه: «ام سلمه ﷺ می‌گوید: به آنحضرت ﷺ گفتم که من مریض هستم. ایشان فرمود: «شترت را سوار شو و از ورای طواف کنندگان، طواف کن». ام سلمه ﷺ می‌گوید: من طواف کردم در حالی که آنحضرت ﷺ در کنارکعبه به نماز ایستاده بود و سوره طور را می‌خواند».

باب (۵۳)

۲۸۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، خَرَجَا مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ، وَمَعَهُمَا مِثلُ الْمِصْبَاحَيْنِ، يُضِيئَانِ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا، فَلَمَّا افْتَرَقَا صَارَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَاحِدٌ، حَتَّى أَتَى أَهْلَهُ». (بخاری:۴۶۵)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷺ روایت می‌کند که: دو تن از یاران رسول الله ﷺ در شبی تاریک از مجلس رسول خدا ﷺ (به قصد خانه‌هایشان)برخاستند. و دو چیز شبیه چراغ، همراه آنها بود که راهشان را روشن می‌کرد. هنگامی که از یکدیگر جدا شدند، آن روشنی، با هر یک از آنها تا رسیدن به خانه‌اش همراه بود».

باب (٥٤): باز کردن درب و پنجره به مسجد

۲۹۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ». فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَا يُبْكِي هَذَا الشَّيْخَ؟ إِنْ يَكُنِ اللَّهُ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْعَبْدَ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا، قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ لا تَبْكِ، إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلا مِنْ أُمَّتِي لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الإِسْلامِ وَمَوَدَّتُهُ، لا يَبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلا سُدَّ، إِلا بَابُ أَبِي بَكْرٍ»». (بخاری:۴۶۶)

ترجمه: «از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ ضمن ایراد خطبه، فرمود: «خداوند به بنده‌ای اختیار داد تا از میان دنیا و آخرت، یکی را انتخاب نماید. آن بنده، آخرت را انتخاب نمود». ابوبکر ﷺ پس از شنیدن این سخن، به گریه افتاد. راوی می‌گوید: با خود گفتم: چرا ابوبکر با شنیدن این سخن، به گریه افتاد؟! بعد دانستم که آن بنده، رسول الله ﷺ می‌باشد و چون ابوبکر ﷺ از همه ما داناتر بود، زودتر مطلب را دریافت. پیامبر ﷺ خطاب به ابوبکر فرمود: «ای ابوبکر! گریه نکن». سپس افزود: همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان امتم، کسی را بعنوان دوست صمیمی، انتخاب می‌کردم، حتما ابوبکر را انتخاب میکردم. اما دوستی و اخوت اسلامی، کافی است». آنحضرت ﷺ در پایان، فرمود: «تمام درهایی را که به مسجد باز شده‌اند، ببندید جز دروازه خانه ابوبکر ﷺ را»».

۲۹۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ب قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، عَاصِباً رَأْسَهُ بِخِرْقَةٍ، فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثمَّ قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَنَّ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بكْرِ بْنِ أَبِي قُحَافَةَ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلا لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً، وَلَكِنْ خُلَّةُ الإِسْلامِ أَفْضَلُ، سُدُّوا عَنِّي كُلَّ خَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرَ خَوْخَةِ أَبِي بَكْرٍ»». (بخاری:٤٦٧)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ در بیماری وفات، در حالی که پارچه‌ای به سرش بسته بود، وارد مسجد شد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «ای مردم! همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان شما، کسی را بعنوان دوست خالص، انتخاب می‌کردم، حتماً ابوبکر رضی الله عنه را برمی گزیدم. اما دوستی اسلامی از هر گونه دوستی دیگر، بهتر است». و افزود: «همه دریچه‌هایی را که به مسجد باز می‌شود، ببندید جز دریچه خانه ابوبکر رضی الله عنه را»».

باب (۵۵): قفل و دروازۀ خانه کعبه و مساجد دیگر

۲۹۲- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدِمَ مَكَّةَ، فَدَعَا عُثمَانَ بْنَ طَلْحَةَ، فَفَتَحَ الْبَابَ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ وَبِلالٌ، وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، وَعُثمَانُ بْنُ طَلْحَةَ، ثمَّ أَغْلَقَ الْبَابَ، فَلَبِث فِيهِ سَاعَةً، ثمَّ خَرَجُوا، قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَبَدَرْتُ فَسَأَلْتُ بِلالا، فَقَالَ: صَلَّى فِيهِ، فَقُلْتُ: فِي أَيٍّ؟ قَالَ: بَيْنَ الاسْطُوَانَتَيْنِ، قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَذَهَبَ عَلَيَّ أَنْ أَسْأَلَهُ كَمْ صَلَّى». (بخاری:۴۶۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پس از اینکه رسول الله ﷺ وارد مکه شد، عثمان بن طلحه (کلید دار کعبه) را بحضور طلبید. او آمد و در را گشود. رسول الله ﷺ باتفاق بلال، اسامه و عثمان بن طلحه وارد کعبه شد و در را بست. و پس از ساعتی درنگ، بیرون آمدند. ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: بلافاصله، از بلال پرسیدم: رسول الله ﷺ داخل کعبه چه کار کرد؟ بلال رضی الله عنه گفت: نماز خواند. پرسیدم: در چه نقطه‌ای از آن؟ بلال پاسخ داد: میان دو ستون. راوی می‌گوید: امّا فراموش کردم که بپرسم چند رکعت نماز خواند».

باب (٥٦): حلقه درس و تشکیل جلسه در مسجد

۲۹۳- «وعَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: مَا تَرَى فِي صَلاةِ اللَّيْلِ؟ قَالَ: «مَثنَى مَثنَى، فَإِذَا خَشِيَ الصُّبْحَ صَلَّى وَاحِدَةً، فَأَوْتَرَتْ لَهُ مَا صَلَّى». وَإِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: اجْعَلُوا آخِرَ صَلاتِكُمْ وِتْرًا، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى ﷺ أَمَرَ بِهِ». (بخاری:۴۷۲)

ترجمه: «ابن عمر ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ بر منبر نشسته بود که شخصی پرسید: نماز شب را چگونه باید خواند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «دو رکعت، دو رکعت خوانده شود. و اگر احتمال طلوع فجر می‌رود، یک رکعت دیگر بخواند تا نمازهایش را وتر بگرداند». ابن عمر ﭭ می‌گفت: وتر را آخرین نماز خود در شب، قرار دهید. زیرا رسول خدا ﷺ نیز چنین امر فرمودند».

باب (۵۷): دراز کشیدن در مسجد

۲۹۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيْدَ ﭬ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ، وَاضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الأُخْرَى»». (بخاری:۴۷۵)

ترجمه: «عبدالله بن زید انصاری ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ را در مسجد دیدم در حالی که به پشت، دراز کشیده و یکی از پاهایش را روی پای دیگرش، گذاشته بود».

باب(۵۸): نماز خواندن در مسجد بازار

۲۹۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «صَلاةُ الْجَمِيعِ تَزِيدُ عَلَى صَلاتِهِ فِي بَيْتِهِ وَصَلاتِهِ فِي سُوقِهِ خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الوضُوءَ، وَأَتَى الْمَسْجِدَ لا يُرِيدُ إِلا الصَّلاةَ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً إِلا رَفَعَهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَةً، وَحَطَّ عَنْهُ خَطِيئَةً حَتَّى يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ، وَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ، كَانَ فِي صَلاةٍ مَا كَانَتْ تَحْبِسُهُ، وَتُصَلِّي ـ يَعْنِي عَلَيْهِ الْمَلائِكَةُ ـ مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، مَا لَمْ يُحْدِث فِيه»». (بخاری:۴۷۷)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ روایت می‌کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «نماز جماعت بر نماز خانه و بازار، بیست و پنج درجه، برتری دارد. زیرا اگر شما درست وضو بگیرید و به مسجد بروید و هیچگونه انگیزه‌ای بجز نماز نداشته باشید، با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه به درجات شما افزوده می‌شود و گناهی از گناهان شما کاسته می‌گردد تا اینکه وارد مسجد شوید. و پس از ورود به مسجد، تا زمانی که در انتظار نماز نشسته‌اید، بحساب نماز منظور می‌گردد. و مادامیکه در جای نماز نشسته باشید، فرشتگان برای شما دعای خیر می‌کنند و می‌گویند: خدایا! او را مغفرت کن و بر او رحم فرما. و تا زمانی که وضو داشته باشید، همچنان فرشتگان برای شما دعای خیر می‌کنند»».

باب (۵۹): داخل کردن انگشتان در یکدیگر در مسجد و بیرون از مسجد

۲۹۶- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا». وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ». (بخاری:۴۸۱)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «مؤمن برای مؤمن، بمنزله یک ساختمان است که هر قسمت آن، موجب تقویت قسمت دیگر آن می‌شود». و (برای نشان دادن حالت آن،) انگشتان دستهای خود را تشبیک کرد. (یعنی: تو در تو نمود)».

۲۹۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِحْدَى صَلاتَيِ الْعَشِيِّ، فَصَلَّى بِنَا رَكْعَتَيْنِ ثمَّ سَلَّمَ، فَقَامَ إِلَى خَشَبَةٍ مَعْرُوضَةٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَاتَّكَأَ عَلَيْهَا كَأَنَّه غَضْبَانُ، وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ الأَيْمَنَ عَلَى ظَهْرِ كَفِّهِ الْيُسْرَى، وَخَرَجَتِ السَّرَعَانُ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالُوا: قَصُرَتِ الصَّلاةُ؟ وَفِي الْقَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَهَابَا أَنْ يُكَلِّمَاهُ، وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ فِي يَدَيْهِ طُولٌ، يُقَالُ لَهُ ذُو الْيَدَيْنِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَسِيتَ أَمْ قَصُرَتِ الصَّلاةُ؟ قَالَ: «لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تُقْصَرْ». فَقَالَ: «أَكَمَا يَقُولُ ذُو الْيَدَيْنِ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ. فَتَقَدَّمَ فَصَلَّى مَا تَرَكَ، ثمَّ سَلَّمَ، ثمَّ كَبَّرَ، وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ، ثمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ ثمَّ سَلَّمَ». (بخاری:۴۸۲)

ترجمه: «ابو هریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ یکی از نمازهای بعد از زوال (ظهر یا عصر)را دو رکعت خواند و سلام گفت: سپس بسوی چوبی که در مسجد بود، رفت. و مانند کسی که عصبانی باشد، بر آن تکیه زد. و دست راستش را روی دست چپ گذاشت و انگشتانش را تو در تو نمود و گونه راستش را بر پشت دست چپ نهاد. کسانیکه عجله داشتند از مسجد خارج شدند و گفتند: نماز کوتاه شده است؟ ابوبکر و عمر ﷺ نیز که در میان جمعیت بودند از ترس، چیزی نگفتند. در آن میان، شخصی که دست‌هایش دراز بود و او را ذوالیدین می‌نامیدند، پرسید: ای رسول خدا! نماز تخفیف یافته یا شما دچار فراموشی شدید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «نه نماز تخفیف یافته و نه من دچار فراموشی شدم». سپس رسول خدا ﷺ از حاضرین پرسید: «آیا چنین است که ذوالیدین می‌گوید»؟ همه گفتند: بلی. آنگاه رسول‌الله ﷺ جلو آمد و باقیمانده نماز را کامل کرد و سلام داد. بعد تکبیر گفت و به سجده رفت و مانند سجده نماز یا طولانی‌تر از آن، سجده نمود. سپس سرش را بلند کرد و دوباره تکبیر گفت و مانند نوبت اول، به سجده رفت . در پایان، سرش را بلند کرده، تکبیر گفت و سلام داد».

باب(٦٠): مساجدی که در راه مکه و مدینه قرار دارند و اماکنی که رسول الله ﷺ در آنجا نماز خوانده است

۲۹۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فِي أَمَاكِنَ مِنَ الطَّرِيْقِ وَيَقُوْلُ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي فِي تِلْكَ الأَمْكِنَةِ». (بخاری: ۴۸۳)

ترجمه: «نقل شده است که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما در مکانهای متعددی که در مسیر راه (مکه و مدینه) قرار دارند، نماز می‌خواند و می‌فرمود: من رسول الله ﷺ را دیدم که در این مکانها نماز می‌خواند».

۲۹۹- «وعَنْهُ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَنْزِلُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ حِينَ يَعْتَمِرُ، وَفِي حَجَّتِهِ حِينَ حَجَّ، تَحْتَ سَمُرَةٍ فِي مَوْضِعِ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِذِي الْحُلَيْفَةِ، وَكَانَ إِذَا رَجَعَ مِنْ غَزْوٍ كَانَ فِي تِلْكَ الطَّرِيقِ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ هَبَطَ مِنْ بَطْنِ وَادٍ، فَإِذَا ظَهَرَ مِنْ بَطْنِ وَادٍ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ الَّتِي عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي الشَّرْقِيَّةِ، فَعَرَّسَ ثَمَّ حَتَّى يُصْبِحَ لَيْسَ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِحِجَارَةٍ، وَلا عَلَى الأَكَمَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الْمَسْجِدُ، كَانَ ثَمَّ خَلِيجٌ يُصَلِّي عَبْدُاللَّهِ عِنْدَهُ، فِي بَطْنِهِ كُثُبٌ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَمَّ يُصَلِّي، فَدَحَا السَّيْلُ فِيهِ بِالْبَطْحَاءِ، حَتَّى دَفَنَ ذَلِكَ الْمَكَانَ، الَّذِي كَانَ عَبْدُاللَّهِ يُصَلِّي فِيهِ». (بخاری:۴۸۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول الله ﷺ در سفرهای حج و عمره در ذوالحلیفه، زیر درخت سمره، جایی که مسجد ذوالحلیفه قرار دارد، توقف می‌کرد. و هنگام بازگشت از جنگلی که مسیرش آنجا بود و یا پس از اتمام حج یا عمره، از داخل رودخانه می‌گذشت و وقتیکه از آن خارج می‌شد، در کناره شرقی آن رودخانه، توقف می‌نمود وشب را در آنجا سپری می‌کرد. نه در کنار مسجد سنگی و نه روی تپه‌ای که مسجد بر آن بنا شده بود. در آنجا دره عمیقی وجود داشت که مملو از تپه‌های شنی بود و رسول خدا ﷺ روی آنها نماز می‌خواند که عبدالله بن عمر نیز هنگام عبور از آنجا، در همان مکان، نماز می‌خواند. البته بعداً سیل آمد و تپه‌های شنی را با خود برد و جایی را که عبد الله آنجا نماز میخواند، معدوم ساخت».

۳۰۰- «وَحَدَّث عَبْدُاللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى حَيْث الْمَسْجِدُ الصَّغِيرُ، الَّذِي دُونَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِشَرَفِ الرَّوْحَاءِ، وَقَدْ كَانَ عَبْدُاللَّهِ يَعْلَمُ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ صَلَّى فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ، يَقُولُ: ثَمَّ عَنْ يَمِينِكَ، حِينَ تَقُومُ فِي الْمَسْجِدِ تُصَلِّي، وَذَلِكَ الْمَسْجِدُ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ الْيُمْنَى، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ الأَكْبَرِ رَمْيَةٌ بِحَجَرٍ، أَوْ نَحْوُ ذَلِكَ». (بخاری:۴۸۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ در جای مسجد کوچک، قبل از مسجدی که در بلندی روحاء قرار دارد، نماز خواند. و عبد الله بن عمر جایی را که رسول الله ﷺ در آن نماز خوانده

بود، می‌دانست و می‌گفت: هنگامی که در مسجد، نماز میخوانی، جای حقیقی نماز آنحضرت ﷺ، سمت راست تو واقع می‌شود. آن مسجد، سمت راست و کنار راهی که به مکه می‌رود، قرار دارد. فاصله این مسجد تا مسجد بزرگ، باندازه پرتاب سنگ یا چیز دیگری است».

۳۰۱- «وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ يُصَلِّي إِلَى الْعِرْقِ الَّذِي عِنْدَ مُنْصَرَفِ الرَّوْحَاءِ، وَذَلِكَ الْعِرْقُ انْتِهَاءُ طَرَفِهِ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ، دُونَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمُنْصَرَفِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، وَقَدِ ابْتُنِيَ ثَمَّ مَسْجِدٌ، فَلَمْ يَكُنْ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ عُمَرَ يُصَلِّي فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ، كَانَ يَتْرُكُهُ عَنْ يَسَارِهِ وَوَرَاءَهُ، وَيُصَلِّي أَمَامَهُ إِلَى الْعِرْقِ نَفْسِهِ، وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يَرُوحُ مِنَ الرَّوْحَاءِ، فَلا يُصَلِّي الظُّهْرَ حَتَّى يَأْتِيَ ذَلِكَ الْمَكَانَ، فَيُصَلِّي فِيهِ الظُّهْرَ، وَإِذَا أَقْبَلَ مِنْ مَكَّةَ، فَإِنْ مَرَّ بِهِ قَبْلَ الصُّبْحِ بِسَاعَةٍ أَوْ مِنْ آخِرِ السَّحَرِ، عَرَّسَ حَتَّى يُصَلِّيَ بِهَا الصُّبْحَ». (بخاری:۴۸۶)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما در رودخانه‌ای که آخر دهکده روحاء قرار داشت، نماز می‌خواند. بخش پایانی آن رودخانه، به کنار جاده منتهی می‌شود قبل از مسجدی که در مسیر مکه ساخته‌اند. عبد الله در آن مسجد نماز نمی‌خواند. بلکه هنگام نماز، نزدیک آن، طوری می‌ایستاد که مسجد سمت چپ و پشت سر او قرار می‌گرفت. او هر وقت از روستای روحاء حرکت می‌کرد نماز ظهر را آنجا می‌خواند و در بازگشت از مکه، اگر قبل از صبح یا سحر به آنجا می‌رسید، برای ادای نماز صبح، آنجا توقف می‌کرد».

۳۰۲- «وَحَدَّث عَبْدُ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْزِلُ تَحْتَ سَرْحَةٍ ضَخْمَةٍ، دُونَ الرُّوَيْثَةِ، عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ وَوِجَاهَ الطَّرِيقِ، فِي مَكَانٍ بَطْحٍ سَهْلٍ، حَتَّى يُفْضِيَ مِنْ أَكَمَةٍ دُوَيْنَ بَرِيدِ الرُّوَيْثَةِ بِمِيلَيْنِ، وَقَدِ انْكَسَرَ أَعْلاهَا فَانْثَنَى فِي جَوْفِهَا، وَهِيَ قَائِمَةٌ عَلَى سَاقٍ، وَفِي سَاقِهَا كُثُبٌ كَثِيرَةٌ». (بخاری:۴۸۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر ﷺ زیر درخت بزرگی که قبل از قریه رویثه قرار دارد، توقف مینمود. آن درخت، سمت راست و کنار راه، درجای وسیع و هموارى در دامنه تپه‌ای که در دو میلی روستای رویث بود، قرار داشت. قسمت بالای درخت، شکسته وبه روی درخت افتاده بود. با وجود این، تنه درخت، همچنان استوار بود و در پایین آن، شن زیادی جمع شده بود».

۳۰۳- «وَحَدَّث عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي طَرَفِ تَلْعَةٍ مِنْ وَرَاءِ الْعَرْجِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى هَضْبَةٍ، عِنْدَ ذَلِكَ الْمَسْجِدِ قَبْرَانِ أَوْ ثَلاثَةٌ، عَلَى الْقُبُورِ رَضَمٌ مِنْ حِجَارَةٍ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ سَلَمَاتِ الطَّرِيقِ، بَيْنَ أُولَئِكَ السَّلَمَاتِ، كَانَ عَبْدُاللَّهِ يَرُوحُ مِنَ الْعَرْجِ، بَعْدَ أَنْ تَمِيلَ الشَّمْسُ بِالْهَاجِرَةِ، فَيُصَلِّي الظُّهْرَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ». (بخاری:۴۸۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ در سراشیبی رودی که آن سوی روستای عرج، قرار دارد، همان جایی که بسوی بلندی می‌رود، نماز خواند. سمت راست آن جاده و در کنار مسجد، دو یا سه قبر وجود دارد که چند قطعه سنگ بزرگ روی آنها گذاشته‌اند. مسجد، در میان چند راه فرعی که از راه اصلی، جدا می‌شوند، واقع شده است. عبد الله بن عمر پس از زوال خورشید، از روستای عرج حرکت می‌کرد و نماز ظهر را در آن مسجد می‌خواند».

۳۰۴- «قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ ﭭ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَزَلَ عِنْدَ سَرَحَاتٍ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ، فِي مَسِيلٍ دُونَ هَرْشَى، ذَلِكَ الْمَسِيلُ لاصِقٌ بِكُرَاعِ هَرْشَى، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ قَرِيبٌ مِنْ غَلْوَةٍ. وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يُصَلِّي إِلَى سَرْحَةٍ، هِيَ أَقْرَبُ السَّرَحَاتِ إِلَى الطَّرِيقِ، وَهِيَ أَطْوَلُهُنَّ». (بخاری:۴۸۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ زیر درختان بزرگی که سمت چپ راه و در سراشیبی قبل از روستای هرشی قرار دارند، توقف می‌نمود. سراشیبی مذکور به روستای هرشی متصل است. فاصله این مکان و جاده اصلی، حدود یک میل است. عبدالله زیر یکی از آن درختها که به راه نزدیکتر واز بقیه آنها بزرگتر بود، نماز می‌خواند».

۳۰۵- «وَ يَقُوْلُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْزِلُ فِي الْمَسِيلِ الَّذِي فِي أَدْنَى مَرِّ الظَّهْرَانِ، قِبَلَ الْمَدِينَةِ، حِينَ يَهْبِطُ مِنَ الصَّفْرَاوَاتِ، يَنْزِلُ فِي بَطْنِ ذَلِكَ الْمَسِيلِ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، لَيْسَ بَيْنَ مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ إِلا رَمْيَةٌ بِحَجَرٍ». (بخاری:۴۹۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگامیکه از منطقه صفراوات سرازیر می‌شد، در سراشیبی رودخانه مرالظهران که به مدینه نزدیکتر است پیاده می‌شد. یعنی در نهایت سراشیبی و سمت چپ راهی که به مکه می‌رود، توقف می‌کرد . فاصله راه و جایی که آنحضرت ﷺ در آن جا، استراحت می‌کرد، به اندازه مسافت پرتاب یک سنگ بود».

۳۰۶- «قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْزِلُ بِذِي طُوًى وَيَبِيتُ حَتَّى يُصْبِحَ، يُصَلِّي الصُّبْحَ حِينَ يَقْدُمُ مَكَّةَ، وَمُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ عَلَى أَكَمَةٍ غَلِيظَةٍ، لَيْسَ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي بُنِيَ ثَمَّ، وَلَكِنْ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَكَمَةٍ غَلِيظَةٍ». (بخاری:۴۹۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ هنگامی که به منطقه ذی طوی(نزدیک مکه) میرسید، شب را در آنجا توقف می‌کرد و نماز صبح را نیز آنجا می‌خواند. سپس بسوی

مکه حرکت می‌کرد. جایی که رسول الله ﷺ در آنجا نماز خواند پائین‌تر از مسجد و روی تپه‌ی شنی سختی، قرار داشت نه جایی که اکنون مسجد بنا شده است».

۳۰۷- «وَأَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ يُحَدِّث: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَقْبَلَ فُرْضَتَيِ الْجَبَلِ، الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَبَلِ الطَّوِيلِ نَحْوَ الْكَعْبَةِ، فَجَعَلَ الْمَسْجِدَ الَّذِي بُنِيَ ثمَّ يَسَارَ الْمَسْجِدِ بِطَرَفِ الأَكَمَةِ، وَمُصَلَّى النَّبِيِّ ﷺ أَسْفَلَ مِنْهُ عَلَى الأَكَمَةِ السَّوْدَاءِ، تَدَعُ مِنَ الأَكَمَةِ عَشَرَةَ أَذْرُعٍ أَوْ نَحْوَهَا، ثمَّ تُصَلِّي مُسْتَقْبِلَ الْفُرْضَتَيْنِ مِنَ الْجَبَلِ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْكَعْبَةِ». (بخاری:۴۹۲)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ بسوی دهانه کوهی ایستاد که در میان دو کوهی قرار دارد که رشته بزرگتر آن بسوی کعبه است. اکنون مسجدی آنجا بنا شده است. جای نماز خواندن آنحضرت ﷺ، پائین‌تر از مسجد و روی تپه سیاهی بوده است که سمت چپ آن قرار دارد . اگر خواستی آنجا نماز بخوانی، چیزی حدود ده متر جلوتر، رو به سوی دهانه کوهی که بین تو و کعبه است، قرار بگیر و نماز بخوان».

ابواب ستره نمازگزار

باب (۱): سترهٔ امام، سترهٔ مقتدی نیز هست

۳۰۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ يَوْمَ الْعِيدِ، أَمَرَ بِالْحَرْبَةِ فَتُوضَعُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيُصَلِّي إِلَيْهَا وَالنَّاسُ وَرَاءَهُ، وَكَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السَّفَرِ، فَمِنْ ثَمَّ اتَّخَذَهَا الأَمَرَاءُ». (بخاری:۴۹۴)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نقل شده است که رسول الله ﷺ روزهای عید، هنگام نماز، دستور می‌داد تا نیزه‌ای جلوی آن حضرت ﷺ نصب شود. آنگاه، رسول‌الله ﷺ بسوی آن، نماز می‌خواند و مردم پشت سر رسول الله ﷺ، نماز میخواندند. در سفر نیز رسول الله ﷺ چنین می‌کرد. به همین خاطر، امراء و حکام نیز از نیزه استفاده می‌کنند».

۳۰۹- «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِهِمْ بِالْبَطْحَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ، الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ، تَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ الْمَرْأَةُ وَالْحِمَارُ». (بخاری:۴۹۵)

ترجمه: «ابو جحیفه رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ در بطحاء، نمازهای ظهر و عصر را، دو رکعتی برگزار نمود، در حالی که جلویش نیزه‌ای قرار داشت و زنان و الاغها، از آن سویش، عبور می‌کردند».

باب (۲): فاصلهٔ بین نماز گزار و سُتره

۳۱۰- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ بَيْنَ مُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ الْجِدَارِ مَمَرُّ الشَّاةِ». (بخاری:۴۹۶)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی الله عنه روایت می‌کند که: فاصله جای نماز رسول‌الله ﷺ و دیوار (مقابل) به اندازه‌ای بود که گوسفندی می‌توانست از آنجا عبور کند.

باب (۳): نماز خواندن به سوی نیزه

۳۱۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ، تَبِعْتُهُ أَنَا وَغُلامٌ، وَمَعَنَا عُكَّازَةٌ، أَوْ عَصًا، أَوْ عَنَزَةٌ، وَمَعَنَا إِدَاوَةٌ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ نَاوَلْنَاهُ الإِدَاوَةَ». (بخاری:۵۰۰)

ترجمه: «از انس بن مالک ﷺ روایت است که می‌فرماید: هنگامی که رسول الله ﷺ برای قضای حاجت بیرون می‌رفت، من و جوانی دیگر، پشت سر او می‌رفتیم و یک آفتابه و عصا یا نیزه‌ای با خود می‌بردیم. و پس از قضای حاجت، آفتابه را بایشان میدادیم تا وضو بگیرند».

باب (٤): نماز خواندن بسوی ستون

۳۱۲- «عن سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ: أَنَّهُ كان يُصَلِّي عِنْدَ الأُسْطُوَانَةِ الَّتِي عِنْدَ الْمُصْحَفِ، فَقِيلَ لهُ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ، أَرَاكَ تَتَحَرَّى الصَّلاةَ عِنْدَ هَذِهِ الاسْطُوَانَةِ؟ قَالَ: فَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَحَرَّى الصَّلاةَ عِنْدَهَا». (بخاری:۵۰۲)

ترجمه: «روایت است که سلمه بن اکوع ﷺ نزدیک ستون مصحف، (جای ویژه قرآن) نماز می‌خواند. پرسیدند: ای ابو مسلم! تو را می‌بینیم که بیشتر نزد این ستون نماز می‌خوانی؟ پاسخ داد: من رسول الله ﷺ را دیدم که سعی می‌کرد کنار این ستون نماز بخواند».

باب (۵): نماز خواندن انفرادی بین ستونها

۳۱۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ الْكَعْبَةَ، وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، وَبِلالٌ، وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ الْحَجَبِيُّ، فَأَغْلَقَهَا عَلَيْهِ، وَمَكَث فِيهَا، فَسَأَلْتُ بِلالا حِينَ خَرَجَ: مَا صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: جَعَلَ عَمُودًا عَنْ يَسَارِهِ وَعَمُودًا عَنْ يَمِينِهِ وَثلاثةَ أَعْمِدَةٍ وَرَاءَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ يَوْمَئِذٍ عَلَى سِتَّةِ أَعْمِدَةٍ، ثمَّ صَلَّى. وفي رواية: عَمُودَيْنِ عَنْ يَمِينِهِ». (بخاری: ۵۰۵)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ باتفاق اسامه بن زید، بلال و عثمان بن طلحه وارد کعبه شد. و عثمان بن طلحه دروازه را بست. رسول الله ﷺ پس از مدت کوتاهی، بیرون آمد. عبد الله بن عمر می‌گوید: از بلال ﷺ پرسیدم: آنحضرت ﷺ داخل کعبه چه کرد؟ گفت: ایشان طوری ایستاد که یک ستون، سمت چپ و یک ستون، سمت راست و سه ستون، پشت سرش قرار داشت. آنگاه، نماز خواند. قابل ذکر است که کعبه در آن زمان، شش ستون داشت. و در روایتی دیگر آمده است که رسول خدا ﷺ دو ستون، سمت راست خود گذاشت».

باب (٦): نماز خواندن به سوی سواری، شتر، درخت و زین شتر

۳۱۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يُعَرِّضُ رَاحِلَتَهُ فَيُصَلِّي إِلَيْهَا، قيل لنافع: أَفَرَأَيْتَ إِذَا هَبَّتِ الرِّكَابُ؟ قَالَ: كَانَ يَأْخُذُ هَذَا الرَّحْلَ فَيُعَدِّلُهُ، فَيُصَلِّي إِلَى آخِرَتِهِ، أَوْ قَالَ مُؤَخَّرِهِ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ ﭬ يَفْعَلُهُ». (بخاری:۵۰۷)

ترجمه: «عبد الله ابن عمر ﭭ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ مرکبش را در جلوی خود قرار می‌داد و به سوی آن نماز می‌خواند. نافع می‌گوید: پرسیدم: اگر سواری بر می‌خاست و فرار می‌کرد، آنگاه چه کار می‌کرد؟ گفت: زین شتر را جلوی خود قرار می‌داد و بسوی آخر آن، نماز می‌خواند. راوی می‌گوید: ابن عمر ﭬ نیز چنین می‌کرد».

باب (۷): نماز خواندن بسوی تخت

۳۱۵- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ قَالَتْ: أَعَدَلْتُمُونَا بِالْكَلْبِ وَالْحِمَارِ؟ لَقَدْ رَأَيْتُنِي مُضْطَجِعَةً عَلَى السَّرِيرِ، فَيَجِيءُ النَّبِيُّ ﷺ، فَيَتَوَسَّطُ السَّرِيرَ فَيُصَلِّي، فَأَكْرَهُ أَنْ أُسَنِّحَهُ، فَأَنْسَلُّ مِنْ قِبَلِ رِجْلَيِ السَّرِيرِ حَتَّى أَنْسَلَّ مِنْ لِحَافِي». (بخاری:۵۰۸)

ترجمه: «عایشه ﭫ می‌فرماید: شما زنان را (در عبور از جلوی نمازگزار) با سگ و الاغ برابر می‌دانید. در حالی که من بالای تخت دراز کشیده بودم، رسول خدا ﷺ آمد و مقابل تخت، به نماز ایستاد. و چون من دوست نداشتم هنگام نماز، جلوی آنحضرت ﷺ باشم، آهسته از طرفی که پاهایم قرار داشت از تخت فرود می‌آمدم و بدین ترتیب بسترم را ترک می‌کردم».

باب (۸): نمازگزار باید مانع عبور دیگران از جلویش شود

۳۱۶- «عن أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﭬ: أَنَّهُ كان يُصَلِّي يَوْمِ جُمُعَةٍ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ شَابٌّ مِنْ بَنِي أَبِي مُعَيْطٍ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَدَفَعَ أَبُو سَعِيدٍ فِي صَدْرِهِ، فَنَظَرَ الشَّابُّ فَلَمْ يَجِدْ مَسَاغًا إِلا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَعَادَ لِيَجْتَازَ، فَدَفَعَهُ أَبُو سَعِيدٍ أَشَدَّ مِنَ الأولَى، فَنَالَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، ثمَّ دَخَلَ عَلَى مَرْوَانَ فَشَكَا إِلَيْهِ مَا لَقِيَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، وَدَخَلَ أَبُو سَعِيدٍ خَلْفَهُ عَلَى مَرْوَانَ، فَقَالَ: مَا لَكَ وَلابْنِ أَخِيكَ يَا أَبَا سَعِيدٍ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلْيَدْفَعْهُ، فَإِنْ أَبَى فَلْيُقَاتِلْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ»». (بخاری:۵۰۹)

ترجمه: «از ابوسعید خدری روایت است که وی روز جمعه، چیزی را بین خود و مردم سُتره قرار می‌داد و نماز می‌خواند. یکی از جوانان قبیله بنی معیط، خواست از جلویش بگذرد. ابو سعید با دست به سینه‌اش زد و او را عقب راند. وی به اطرافش نگاه کرد (تا از جائی دیگر برود) اما چون راهی جز گذشتن از جلوی ابو سعید نیافت، دوباره سعی کرد تا از آنجا بگذرد. این بار ابوسعید با شدت بیشتری او را عقب راند. جوان، به ابوسعید ناسزا گفت. سپس نزد مروان رفت و از او شکایت کرد. ابوسعید بدنبال آن جوان، نزد مروان آمد. مروان به او گفت: ابوسعید! بین تو و برادرزاده ات (این جوان) چه نزاعی در گرفته است؟ ابوسعید س گفت: شنیدم که رسول الله ص فرمود: «هرگاه، یکی از شما، چیزی را بین خود و مردم، ستره قرار داد و نماز خواند و شخصی خواست از جلویش بگذرد، او را دفع کند. و اگر نپذیرفت، با وی بجنگد زیرا او شیطان است»».

باب (۹): گناه عبور کردن از جلوی نماز گزار

۳۱۷- «عن أَبِي جُهَيْمٍ س قَالَ: قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَوْ يَعْلَمُ الْمَارُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّ مَاذَا عَلَيْهِ، لَكَانَ أَنْ يَقِفَ أَرْبَعِينَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ». قَالَ الراوي: لا أَدْرِي أَقَالَ: أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ شَهْرًا أَوْ سَنَةً». (بخاری: ۵۱۰)

ترجمه: «ابوجهیم س روایت می‌کند که رسول اکرم ص فرمود: «کسی که از جلوی نمازگزار می‌گذرد، اگر می‌دانست که این کار چقدر گناه دارد، تا چهل (سال) توقف می‌نمود ولی از جلوی نماز گزار، عبور نمی‌کرد». راوی می‌گوید: یادم نیست که رسول الله ص فرمود: چهل روز، ماه یا سال».

باب (۱۰): نماز خواندن بسوی کسی که خواب است

۳۱۸- «عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ص يُصَلِّي وَأَنَا رَاقِدَةٌ، مُعْتَرِضَةٌ عَلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُوتِرَ أَيْقَظَنِي فَأَوْتَرْتُ.)بخاری:۵۱۲)

ترجمه: «عایشه ل می‌فرماید: رسول الله ص نماز می‌خواند در حالی که من جلوی آنحضرت ص و روی رختخوابش خوابیده بودم. سپس هنگامی که میخواست نماز وتر بخواند، مرا نیز بیدار می‌کرد. من هم نماز وتر می‌خواندم».

باب (۱۱): کسی که هنگام نماز، دختر بچه خرد سالی را با خود حمل کند

۳۱۹- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الأَنْصَارِيِّ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يُصَلِّي وَهُوَ حَامِلٌ أُمَامَةَ بِنْتَ زَيْنَبَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَلأَبِي الْعَاصِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْد شَمْسٍ فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَهَا وَإِذَا قَامَ حَمَلَهَا». (بخاری:۵۱۶)

ترجمه: «ابوقتاده انصاری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام نماز خواندن، امامه، دختر زینب (نوه اش) را که پدرش ابوالعاص بن ربیع بن عبد شمس بود، بر دوش می‌گرفت. و هنگامیکه به سجده میرفت، او را بر زمین می‌گذاشت و وقتیکه از سجده بلند می‌شد، او را دوباره بر دوش می‌نهاد».

باب (۱۲): زنی که پلیدی را از روی نماز گزار بر می‌دارد

۳۲۰- «حديث ابن مسعود ﷺ في دعاء النبي ﷺ على قريش يوم وضعوا عليه السلى تقدم، وقال هنا في آخره: ثمَّ سُحِبُوا إِلَى الْقَلِيبِ قَلِيبِ بَدْرٍ، ثمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَأُتْبِعَ أَصْحَابُ الْقَلِيبِ لَعْنَةً»». (بخاري:۵۲۰)

ترجمه: «قبلا،حديث ابن مسعود ﷺ در مورد نفرین قریش، توسط رسول خدا ﷺ ذکر گردید. در قسمت پایانی این حدیث، آمده است که اجساد آنان در روز بدر، در خندق، انداخته شد. و رسول الله ﷺ فرمود: «کسانی که در گودال افتاده‌اند به لعنت خدا گرفتار شده‌اند»».

کتاب (۹) اوقات نماز

باب (۱): اوقات و فضیلت نمازها

۳۲۱- «عَنْ أَبِيْ مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى المُغِيْرَةِ بْنِ شُعْبَةَ وَقَدْ أَخَّرَ الصَّلاةَ يَوْماً، وَهُوَ بِالْعَرَاقِ، فَقَالَ: مَا هَذَا يَا مُغِيرَةُ، أَلَيْسَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ جِبْرِيلَ ﷺ نَزَلَ فَصَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثمَّ قَالَ: «بِهَذَا أُمِرْتُ»». (بخاری:۵۲۱).

ترجمه: «ابو مسعود انصاری ﷺ روایت می‌کند که: روزی نزد مغیره بن شعبه در عراق رفته بودم. او در خواندن نماز، تأخیر کرد. پرسیدم: این چه کاری است مغیره؟! مگر نمی‌دانی که جبرئیل آمد ونماز خواند و رسول الله ﷺ با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد ونماز خواند و رسول الله ﷺ با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد ونماز خواند و رسول‌الله ﷺ با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد ونماز خواند و رسول الله ﷺ با وی نماز خواند. باز جبرئیل آمد ونماز خواند و رسول الله ﷺ با وی نماز خواند. و در پایان، جبرئیل گفت: «به من چنین دستور داده شده است»». (هدف ابومسعود این بود که اوقات نمازهای پنجگانه را جبریل تعیین نموده است).

باب (۲): نماز، باعث آمرزش گناهان می‌شود

۳۲۲- عن حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عُمَرَ ﷺ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْفِتْنَةِ؟ قُلْتُ: أَنَا كَمَا قَالَهُ، قَالَ: إِنَّكَ عَلَيْهِ أَوْ عَلَيْهَا لَجَرِيءٌ، قُلْتُ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ تُكَفِّرُهَا الصَّلاةُ وَالصَّوْمُ وَالصَّدَقَةُ وَالأَمْرُ وَالنَّهْيُ، قَالَ: لَيْسَ هَذَا أُرِيدُ، وَلَكِنِ الْفِتْنَةُ الَّتِي تَمُوجُ كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ، قَالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُغْلَقًا، قَالَ: أَيُكْسَرُ أَمْ يُفْتَحُ؟ قَالَ: يُكْسَرُ، قَالَ: إِذًا لا يُغْلَقَ أَبَدًا، قُلْنَا: أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ؟ قَالَ: نَعَمْ، كَمَا أَنَّ دُونَ الْغَدِ اللَّيْلَةَ، إِنِّي حَدَّثْتُهُ

بِحَدِيث لَيْسَ بِالأَغَالِيطِ. فَهِبْنَا أَنْ نَسْأَلَ حُذَيْفَةَ، فَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: الْبَابُ عُمَرُ». (بخاری:۵۲۵)

ترجمه: «حذیفه ﷺ می‌گوید: خدمت عمر ابن خطاب ﷺ نشسته بودیم که ایشان پرسید: چه کسی از شما حدیثی در مورد فتنه از رسول الله ﷺ بیاد دارد؟ حذیفه می‌گوید: گفتم: من حدیث رسول الله ﷺ را در این مورد، همانطور که ایراد فرمودند، بیاد دارم. عمر ﷺ فرمود: شما خیلی جرأت دارید. گفتم: فتنه‌هایی که دامنگیر مرد از ناحیه زن، فرزند،ثروت وهمسایه می‌شود به وسیله نماز، روزه، صدقه، وامر به معروف ونهی از منکر از بین خواهند رفت. عمر ﷺ فرمود: منظورم این فتنه‌ها نیست . بلکه فتنه‌هایی است که مانند امواج دریا، موج می‌زنند. حذیفه می‌گوید: عرض کردم: ای امیر المومنین! از آن فتنه‌ها، ضرری به شما نمی‌رسد. زیرا میان شما و آنها، دروازه محکمی وجود دارد. عمر ﷺ سؤال کرد: آیا آن دروازه، باز می‌شود یا شکسته می‌شود؟ حذیفه گفت: شکسته خواهد شد. عمر ﷺ فرمود: در آنصورت، هرگز دوباره بسته نخواهد شد. از حذیفه ﷺ سؤال شد: آیا عمر ﷺ آن دروازه را می‌دانست. گفت: آری، برایش مانند روز، روشن بود. زیرا من حدیث صحیحی برای او نقل کردم که در آن، هیچگونه مطلب غلط و نادرستی وجود نداشت. حاضران گفتند: ما ترسیدیم چیزی از حذیفه در مورد آن دروازه، بپرسیم. بنابراین، از مسروق خواستیم تا از او بپرسد. حذیفه ﷺ در جواب مسروق، گفت: منظور از آن دروازه، وجود خود عمرﷺ است».

۳۲۳- «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلا أَصَابَ مِنِ امْرَأَةٍ قُبْلَةً، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ﴾ [هود: ١١٤]. قَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلِي هَذَا؟ قَالَ: «لِجَمِيعِ أُمَّتِي كُلِّهِمْ»». (بخاری: ٥٢٦)

ترجمه: «ابن مسعود ﷺ می‌گوید: شخصی زنی را بوسید. بعد از آن، خدمت رسول اللهﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! مرتکب چنین خطایی شده‌ام، تکلیف چیست؟ آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: (در دو طرف روز و هم چنین قسمتی از شب، نماز را برپا دار. همانا اعمال نیک، گناهان را از بین می‌برند). آن شخص، سؤال کرد: ای رسول الله! آیا این حکم، ویژه من است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر، بلکه شمال حال همه‌ی امت من است»».

باب (۳): فضیلت نماز خواندن به موقع

٣٢٤- «عن ابن مسعود ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «الصَّلاةُ عَلَى وَقْتِهَا». قَالَ: ثمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «ثمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ». قَالَ: ثمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قَالَ: حَدَّثنِي بِهِنَّ، وَلَوِ اسْتَزَدْتُهُ لَزَادَنِي». (بخاری:٥٢٧)

ترجمه: «ابن مسعود ﷺ می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ سؤال کردم: کدام عمل، نزد الله پسندیده‌تر است؟ فرمود: «نمازی که در وقت خودش، خوانده شود». عرض کردم: بعد از آن؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». عرض کردم: بعد از آن؟ فرمود: «جهاد در راه خدا». ابن مسعود ﷺ می‌گوید: پیامبر ﷺ همین سه مطلب را به من گفت. اگر بیشتر می‌پرسیدم، آنحضرت ﷺ نیز، جواب بیشتری می‌داد».

باب (٤): نمازهای پنجگانه، باعث کفارۀ گناهان می‌شود

۳۲۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ نَهَرًا بِبَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسًا، مَا تَقُولُ: ذَلِكَ يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ»؟ قَالُوا: لا يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ شَيْئًا، قَالَ: «فَذَلِكَ مِثْلُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطَايَا»». (بخاری:۵۲۸)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اگر مقابل منزل کسی نهر آبی باشد و او روزی پنج بار، در آن، غسل نماید، آیا به نظر شما، چرکی بر بدن او باقی خواهد ماند»؟ صحابه عرض کردند: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: نمازهای پنجگانه چنین‌اند. یعنی خداوند بوسیله آنها گناهان را از بین می‌برد»».

باب (٥): نماز گزار با پروردگارش مناجات می‌کند

۳۲۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أنه قَالَ: «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ، وَلا يَبْسُطْ ذِرَاعَيْهِ كَالْكَلْبِ، وَإِذَا بَزَقَ فَلا يَبْزُقَنَّ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلا عَنْ يَمِينِهِ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ»». (بخاري:۵۳۲)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «در سجده، اعتدال را رعایت کنید. و دست‌ها را مانند سگ، بر زمین نگذارید. همچنین اگر کسی خواست آب دهان بیندازد، جلو و سمت راست خود، نیندازد. زیرا وی در نماز، با پروردگارش، راز و نیاز می‌کند»».

باب (٦): تأخیر نماز ظهر درتا بستان تا اینکه از شدت گرما، کاسته شود

۳۲۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، وَاشْتَكَتِ النَّارُ إِلَى رَبِّهَا، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ أَكَلَ بَعْضِي بَعْضًا، فَأَذِنَ لَهَا بِنَفَسَيْنِ، نَفَسٍ فِي الشِّتَاءِ وَنَفَسٍ فِي الصَّيْفِ، فَهُوَ أَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الْحَرِّ، وَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ»(بخاری:۵۳۶ـ۵۳۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: « در شدت گرما، نماز ظهر را زمانی بخوانید که هوا اندکی سردتر شود. زیرا شدت گرما،از تنفس دوزخ است. آتش دوزخ نزد خدا شکایت کرد که اجزای من، از شدت گرما، یکدیگر را نابود می‌کند. پروردگار به وی اجازه داد تا سالی دو بار، تنفس کند: یکی در زمستان و دیگری در تابستان. سرمای شدید، تنفس زمستان و گرمای شدید، تنفس تابستان اوست»».

۳۲۸- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَأَرَادَ الْمُؤَذِّنُ أَنْ يُؤَذِّنَ لِلظُّهْرِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبْرِدْ». ثمَّ أَرَادَ أَنْ يُؤَذِّنَ، فَقَالَ لَهُ: «أَبْرِدْ». حَتَّى رَأَيْنَا فَيْءَ التُّلُولِ». (بخاری:۵۳۹)

ترجمه: «ابوذر غفاری ﷺ می‌گوید: در سفری با رسول الله ﷺ همراه بودیم. مؤذن خواست برای نماز ظهر، اذان گوید. رسول خدا ﷺ فرمود: «اندکی صبرکن تا هوا سردتر شود». پس از چند لحظه، بار دیگر، مؤذن قصد اذان نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «صبر کن تا هوا سرد شود». و اینگونه، اذان ظهر تا ظاهر شدن سایه تپه‌ها، بتأخیر افتاد».

باب (۷): وقت نماز ظهر، هنگام زوال آفتاب است

۳۲۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، فَصَلَّى الظُّهْرَ، فَقَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَذَكَرَ السَّاعَةَ، فَذَكَرَ أَنَّ فِيهَا أُمُورًا عِظَامًا، ثمَّ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْأَلَ عَنْ شَيْءٍ فَلْيَسْأَلْ، فَلا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلا أَخْبَرْتُكُمْ مَا دُمْتُ فِي مَقَامِي هَذَا». فَأَكْثَرَ النَّاسُ فِي الْبُكَاءِ، وَأَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُذَافَةَ السَّهْمِيُّ فَقَالَ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ». ثمَّ أَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَبَرَكَ عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالإِسْلامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا، فَسَكَتَ. ثمَّ قَالَ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ آنِفًا، فِي عُرْضِ هَذَا الْحَائِطِ، فَلَمْ أَرَ كَالْخَيْرِ وَالشَّرِّ»». (بخاری:۵۴۰)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: روزی، بعد از زوال آفتاب، رسول الله ﷺ به مسجد آمد و نماز ظهر را اقامه نمود. سپس، به منبر رفت و درباره قیامت و اینکه در آن روز، حوادث بسیار مهمی به وقوع خواهد پیوست، سخن گفت و فرمود: «هرکس، سؤالی دارد، بپرسد. تا زمانی که اینجا نشسته‌ام به همه سؤالات شما، پاسخ خواهم داد». مردم بشدت گریه می‌کردند و آنحضرت ﷺ چندین بار فرمود: «سؤال کنید». در آن میان، عبدالله بن حذافه برخاست و پرسید: پدر من کیست؟ رسول الله ﷺ فرمود: پدر تو، حذافه است. رسول خدا ﷺ دوباره فرمود: «سؤال کنید». آنگاه، عمر ابن خطاب ﷺ دو زانو نشست و عرض کرد:«خدا را بعنوان پروردگار، اسلام را بعنوان دین و محمد ﷺ را بعنوان پیامبر، قبول داریم و به آن،

خرسندیم». رسول الله ﷺ پس از اندکی سکوت، فرمود: « هم اکنون، بهشت و دوزخ، روی این دیوار، بر من عرضه شد. تاکنون چیزی به زیبائی بهشت و زشتی دوزخ، ندیده‌ام»».

۳۳۰- «عَنْ أَبِي بَرْزَةَ ؓ قَالَ:كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الصُّبْحَ وَأَحَدُنَا يَعْرِفُ جَلِيسَهُ، وَيَقْرَأُ فِيهَا مَا بَيْنَ السِّتِّينَ إِلَى الْمِائَةِ، وَيُصَلِّي الظُّهْرَ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ، وَالْعَصْرَ وَأَحَدُنَا يَذْهَبُ إِلَى أَقْصَى الْمَدِينَةِ فيرَجَعَ وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ، وَنَسِيتُ مَا قَالَ فِي الْمَغْرِبِ، وَلا يُبَالِي بِتَأْخِيرِ الْعِشَاءِ إِلَى ثلُث اللَّيْلِ، ثمَّ قَالَ: إِلَى شَطْرِ اللَّيْلِ» (بخاری:۵۴۱)

ترجمه: «ابو برزه ؓ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ نماز صبح را هنگامی می‌خواند که هر کس، همنشین خود را می‌شناخت. و در آن، بین شصت تا صد آیه می‌خواند. و نماز ظهر را بعد از زوال آفتاب و نماز عصر را وقتی می‌خواند که اگر یک نفر، به دورترین نقطه مدینه برود و برگردد، هنوز آفتاب زرد نشده باشد. ابومنهال می‌گوید: قول ابوبرزه را درباره نماز مغرب، فراموش کرده‌ام. ولی او برای تأخیر نماز عشاء، تا یک سوم شب، باکی نداشت. سپس افزود: تا نصف شب هم، باکی نداشت».

باب (۸): تأخیر نماز ظهر تا وقت عصر

۳۳۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ؓ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثمَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ». (بخاری:۵۴۳)

ترجمه: «ابن عباس ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ در مدینه منوره، هشت رکعتِ ظهر و عصر و هفت رکعتِ مغرب و عشاء را بصورت جمع خواند».

باب (۹): وقت نماز عصر

۳۳۲- «حَدِيْث أَبِي بَرْزَةَ ؓ في ذِكْرِ الصَّلَوَاتِ تَقَدَّمَ قَرِيْباً وَقَالَ في هذِهِ الرِّوَايَةِ لَمَّا ذَكَرَ الْعِشَاءَ:كَانَ يَكْرَهُ النَّوْمَ قَبْلَ الْعِشَاءِ وَالْحَدِيث بَعْدَهَا». (بخاری:۵۴۱)

ترجمه: «قبلاً حدیث ابوبرزه، درباره وقت نمازها، ذکر شد. در این حدیث، بعد از یادآوری نماز عشاء، فرمود: رسول الله ﷺ خوابیدن قبل از نماز عشاء و بیدار ماندن و داستان سرایی بعد از نماز عشاء را ناپسند می‌دانست».

۳۳۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي الْعَصْرَ ثمَّ يَخْرُجُ الإِنْسَانُ إِلَى بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَنَجِدُهُمْ يُصَلُّونَ الْعَصْرَ». (بخاری:۵۴۸)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: نماز عصر را زمانی می‌خواندیم که اگر بعد از پایان نماز، کسی به محله قبیله بنی عمرو ابن عوف (قبا) می‌رفت، آنان را در حال نماز خواندن، می‌دید».

(معنی حدیث، این است که رسول الله ﷺ نماز عصر را در اول وقتش می‌خواند و بنی عمرو، چون مشغول کشاورزی و غیره بودند، در وسط وقت، میخواندند). مترجم

۳۳۴- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ حَيَّةٌ، فَيَذْهَبُ الذَّاهِبُ إِلَى الْعَوَالِي، فَيَأْتِيهِمْ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ، وَبَعْضُ الْعَوَالِي مِنَ الْمَدِيْنَةِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ، أَوْ نَحْوِهِ». (بخاری:۵۵۰)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز عصر را زمانی می‌خواند که آفتاب، هنوز بلند و بسیار روشن بود. (یعنی مایل به زردی نشده بود). و اگر کسی پس از نماز عصر، به عوالی مدینه می‌رفت، هنوز آفتاب بلند بود که آنجا می‌رسید. قابل یادآوری است که بخشهایی از عوالی، حدود چهار میل از مدینه منوره، فاصله دارد».

باب (۱۰): گناه کسی که نماز عصرش فوت گردد

۳۳۵- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الَّذِي تَفُوتُهُ صَلاةُ الْعَصْرِ كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلُهُ وَمَالُهُ»». (بخاری:۵۵۲)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «کسی که نماز عصرش فوت گردد، مانند این است که اهل ومالش را از دست داده باشد»».

باب (۱۱): کسی که نماز عصر را ترک کند

۳۳۶- «عَنْ بُرَيْدَةَ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ فِي يَوْمٍ ذِي غَيْمٍ: بَكِّرُوا بِصَلاةِ الْعَصْرِ فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَرَكَ صَلاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ»». (بخاری:۵۵۳)

ترجمه: «روایت است که بریده ﷺ در یک روز ابری، فرمود: نماز عصر را زود بخوانید زیرا رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، نماز عصر را ترک نماید، تمام اعمال نیک‌اش از بین می‌رود»».

باب (۱۲): فضیلت نماز عصر

۳۳۷- «عَنْ جَرِيرٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً، فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لا تُضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لا تُغْلَبُوا عَلَى

صَلاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا». ثمَّ قَرَأَ: ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ ٱلْغُرُوبِ﴾ [ق: ۳۹]». (بخاری: ۵۵۴)

ترجمه: «جریر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: شبی، خدمت نبی اکرم ﷺ بودیم. ایشان به سوی ماه، نظر کرد و فرمود: «همینطور که این ماه را می‌بینید، پروردگارتان را خواهید دید. در این مورد، هیچ مزاحمتی برای شما، وجود نخواهد داشت. (اگر می‌خواهید دیدار خداوند نصیب شما شود) سعی کنید بر نمازهای صبح و عصر، مواظبت نمایید. و حتماً این کار را انجام دهید». سپس، آنحضرتﷺ این آیه را تلاوت فرمود: (خداوند را قبل از طلوع و قبل از غروب آفتاب، به پاکی یاد کنید)».

۳۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ مَلائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ وَصَلاةِ الْعَصْرِ، ثمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟ فَيَقُولُونَ: تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ»». (بخاری:۵۵۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فرشتگانی شب و فرشتگانی دیگر، روز را به نوبت، با شما بسر می‌برند. و هنگام نماز صبح و عصر، با هم جمع می‌شوند. سپس، فرشتگانی که شب را نزد شما سپری کرده‌اند، بسوی عرش الهی می‌روند. خداوند متعال با وجودی که حال بندگانش را بهتر می‌داند، از آنان می‌پرسد: وقتی آمدید؛ بندگان مرا در چه حالی دیدید؟ فرشتگان در جواب، می‌گویند: پروردگارا! هنگامی که نزد آنان رفتیم و زمانی که از آنها جدا شدیم، مشغول نماز خواندن و عبادت بودند»».

باب (۱۳): کسی که یک رکعت از نماز عصر را پیش از غروب آفتاب، دریابد

۳۳۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَدْرَكَ أَحَدُكُمْ سَجْدَةً مِنْ صَلاةِ الْعَصْرِ قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ، فَلْيُتِمَّ صَلاتَهُ، وَإِذَا أَدْرَكَ سَجْدَةً مِنْ صَلاةِ الصُّبْحِ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، فَلْيُتِمَّ صَلاتَهُ»». (بخاری:٥٥٦)

ترجمه: «ابو هریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، یک رکعت از نماز عصرش را قبل از غروب آفتاب، دریابد، باید بقیه نماز را بخواند و کامل کند. و هرکس، یک رکعت از نماز فجرش را قبل از طلوع آفتاب، دریابد، باید بقیه نماز را بخواند و کامل نماید»».

۳۴۰ ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بن عمر: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا بَقَاؤُكُمْ فِيمَا سَلَفَ قَبْلَكُمْ مِنَ الأُمَمِ كَمَا بَيْنَ صَلاةِ الْعَصْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، أُوتِيَ أَهْلُ التَّوْرَاةِ

التَّوْرَاةَ، فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ النَّهَارُ عَجَزُوا، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثمَّ أُوتِيَ أَهْلُ الإِنْجِيلِ الإِنْجِيلَ، فَعَمِلُوا إِلَى صَلاةِ الْعَصْرِ، ثمَّ عَجَزُوا، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثمَّ أُوتِينَا الْقُرْآنَ، فَعَمِلْنَا إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، فَأُعْطِينَا قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، فَقَالَ أَهْلُ الْكِتَابَيْنِ: أَيْ رَبَّنَا أَعْطَيْتَ هَؤُلاءِ قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، وَأَعْطَيْتَنَا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، وَنَحْنُ كُنَّا أَكْثَرَ عَمَلاً؟ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ أَجْرِكُمْ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالُوا: لا، قَالَ: فَهُوَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ»». (بخاری:۵۵۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «عمرِ شما در برابر عمر امت‌های گذشته به اندازه فاصله نماز عصر و مغرب است. تورات به اهل آن، داده شد و آنان تا نصف روز، بدان عمل کردند. آنگاه، خسته شدند. و به هر کدام از آنان، یک قِیراط، اجر داده شد. هم چنین، انجیل به اهل آن، داده شد و آنان از نصف روز تا موقع نماز عصر به آن، عمل کردند و بعد خسته شدند و به هرکدام از آنان نیز باندازه یک قِیراط، اجر داده شد. سپس، قرآن به ما عطا شد و ما تا غروب آفتاب به آن عمل کردیم. ولی به هر کدام از ما، دو قیراط، پاداش داده شد. اهل تورات و انجیل، نزد پروردگار، شکایت بردند و گفتند: پروردگارا! ما که کار بیشتری انجام دادیم، به ما یک قیراط، عنایت فرمودی. ولی به آنها که کار کمتری انجام دادند، دو قیراط، عطا کردی؟ خداوند فرمود: آیا بر شما ستم روا داشته ام؟ گفتند: خیر . آنگاه، حق تعالی فرمود: این لطف و احسان من است، به هر کس که بخواهم، می‌دهم»».

باب (۱٤): وقت نماز مغرب

۳۴۲- «عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ ﭬ يَقُولُ: كُنَّا نُصَلِّي الْمَغْرِبَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَيَنْصَرِفُ أَحَدُنَا، وَإِنَّهُ لَيُبْصِرُ مَوَاقِعَ نَبْلِهِ». (بخاری:۵۵۹)

ترجمه: «رافع بن خدیج ﭬ می‌گوید: نماز مغرب را همراه رسول الله ﷺ می خواندیم و بر می‌گشتیم. باز هم، هوا به اندازه‌ای روشن بود که اگر تیری را پرتاب می‌کردیم، جای افتادن آن را می‌دیدیم».

۳۴۳- «عَنْ جَابِرِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﭭ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الظُّهْرَ بِالْهَاجِرَةِ، وَالْعَصْرَ وَالشَّمْسُ نَقِيَّةٌ، وَالْمَغْرِبَ إِذَا وَجَبَتْ، وَالْعِشَاءَ أَحْيَانًا وَأَحْيَانًا، إِذَا رَآهُمُ اجْتَمَعُوا عَجَّلَ، وَإِذَا رَآهُمْ أَبْطَئُوْا أَخَّرَ، وَالصُّبْحَ كَانُوا أَوْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّيهَا بِغَلَسٍ». (بخاری:۵۶۰)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز ظهر را پس از زوال، و نماز عصر را موقعی که آفتاب، خوب روشن بود، می‌خواند. و نماز مغرب را بلافاصله بعد از غروب و نماز عشاء را گاهی زود و

گاهی دیر، یعنی اگر مردم دیر می‌آمدند، دیر، و در غیر آنصورت، زود می‌خواند. و نماز صبح را با رسول الله ﷺ هنگامی که هوا هنوز تاریک بود، می‌خواندیم».

باب (۱۵): کسیکه نمی‌خواهد نماز مغرب را عشاء بنامد

۳۴۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا تَغْلِبَنَّكُمُ الأَعْرَابُ عَلَى اسْمِ صَلاتِكُمُ الْمَغْرِبِ». قَالَ: وَتَقُولُ: الأَعْرَابُ: هِيَ الْعِشَاءُ». (بخاری:۵۶۳)

ترجمه: «عبد الله مزنی رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بادیه نشینان، نماز مغرب را عشاء می‌گویند. اما شما دچار اشتباه نشوید. پس از غروب را، مغرب و نماز بعد از آن را عشاء بنامید»».

باب (١٦): فضیلت نماز عشاء

٣٤٥- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةً بِالْعِشَاءِ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَفْشُوَ الإِسْلامُ، فَلَمْ يَخْرُجْ حَتَّى قَالَ عُمَرُ: نَامَ النِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ، فَخَرَجَ، فَقَالَ لأَهْلِ الْمَسْجِدِ: «مَا يَنْتَظِرُهَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ غَيْرَكُمْ»». (بخاری:٥٦٦)

ترجمه: «عایشه رضي الله عنها می‌فرماید: رسول الله ﷺ یکبار قبل از گسترش اسلام، نماز عشاء را به تأخیر انداخت. و از خانه بیرون نیامد تا اینکه عمر ابن خطاب او را صدا زد و گفت: ای رسول خدا! زنان و کودکان خواب رفتند. آنگاه، رسول اکرم ﷺ از خانه بیرون آمد و نماز گزارد. سپس، خطاب به حاضرین، فرمود: «هیچ کس از اهل زمین جز شما، منتظر این نماز نیست»».

٣٤٦- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَصْحَابِي الَّذِينَ قَدِمُوا مَعِي فِي السَّفِينَةِ نُزُولاً فِي بَقِيعِ بُطْحَانَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، فَكَانَ يَتَنَاوَبُ النَّبِيَّ ﷺ عِنْدَ صَلاةِ الْعِشَاءِ كُلَّ لَيْلَةٍ نَفَرٌ مِنْهُمْ، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ ﷺ أَنَا وَأَصْحَابِي وَلَهُ بَعْضُ الشُّغْلِ فِي بَعْضِ أَمْرِهِ، فَأَعْتَمَ بِالصَّلاةِ حَتَّى ابْهَارَّ اللَّيْلُ، ثمَّ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَصَلَّى بِهِمْ، فَلَمَّا قَضَى صَلاتَهُ، قَالَ لِمَنْ حَضَرَهُ: «عَلَى رِسْلِكُمْ، أَبْشِرُوا، إِنَّ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يُصَلِّي هَذِهِ السَّاعَةَ غَيْرُكُمْ». أَوْ قَالَ: «مَا صَلَّى هَذِهِ السَّاعَةَ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ». لا يَدْرِي أَيَّ الْكَلِمَتَيْنِ قَالَ، قَالَ أَبُو مُوسَى: فَرَجَعْنَا، فَفَرِحْنَا بِمَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری:٥٦٧)

ترجمه: «ابوموسی رضي الله عنه می‌گوید: من و همراهانم با کشتی آمدیم. و در بقیع بطحان، منزل گرفتیم. رسول الله ﷺ در مدینه بود. هر شب، عده‌ای از ما به نوبت، نزد رسول الله ﷺ می‌رفتند. یکی از شب‌ها، نوبت من و چند نفر دیگر فرا رسید. خدمت آنحضرت ﷺ رسیدیم. ایشان به علت سرگرم بودن در بعضی

امور، نماز عشاء را به تأخیر انداخت بطوریکه ستارگان در سراسر آسمان، آشکار شدند. (بخش بزرگی از شب سپری شد). سپس،آنحضرت ﷺ تشریف آورد و نماز خواند. پس از اتمام نماز، فرمود: «صبرکنید. خبر خوشی برای شما دارم. و آن خبر خوش، اینست که لطف خدا، شامل حال شما است . زیرا غیر از شما، کسی دیگر در این ساعت، نماز نخوانده است».یا« در حال نماز نیست» ابوموسی رضی الله عنه می‌گوید: از این مژده رسول الله ﷺ، همه خوشحال و شادمان، برگشتیم»».

باب (۱۷): خوابیدن کسی که قبل از نماز عشاء، خوابش بگیرد

۳۴۷- «حَدِيث أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْعِشَاءِ حَتَّى نَادَاهُ عُمَرُ تَقَدَّمَ، وَ في هذا زيادة، قَالَتْ: وَكَانُوا يُصَلُّونَ فِيمَا بَيْنَ أَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ إِلَى ثلُث اللَّيْلِ الأَوَّلِ. وفي رواية عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: فَخَرَجَ نَبِيُّ اللهِ ﷺ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ الآنَ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، فَقَالَ: «لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُصَلُّوهَا هَكَذَا»». (بخاری:۵۶۹-۵۷۱)

ترجمه: «حدیث عایشه رضی الله عنها درباره اینکه پیامبر ﷺ نماز عشاء را به تاخیر انداخت و عمر رضی الله عنه به ایشان گفت: زنان وبچه‌ها خواب رفتند و... را قبلا ذکر کردیم.و در اینجا، این مطلب، اضافه شده است که: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: آنحضرت ﷺ نماز عشاء را حد فاصل میان غروب شفق ویک سوم اول شب، می‌خواندند. ودر روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که: رسول الله ﷺ در حالی که آب از سر مبارکش میچکید و دستش را روی سرش گذاشته بود، تشریف آورد. ـ گویا هم اکنون، او را می‌بینیم.ـ و فرمود: اگر برای امتم، مشکل نمی‌بود، دستور می‌دادم که نماز عشاء را چنین (با تأخیر) بخوانند».

باب (۱۸): وقت نماز صبح

۳۴۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثابِتٍ حَدَّثهُ: أَنَّهُمْ تَسَحَّرُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثمَّ قَامُوا إِلَى الصَّلاةِ، قُلْتُ: كَمْ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسِينَ أَوْ سِتِّينَ، يَعْنِي آيَةً». (بخاری:۵۷۵)

ترجمه: «انس رضی الله عنه روایت می‌کند که زید بن ثابت رضی الله عنه فرمود: صحابه با رسول الله ﷺ سحری خوردند. سپس، برای اقامه نماز صبح برخاستند. انس رضی الله عنه می‌گوید: پرسیدم: بین خوردن سحری و نماز صبح، چقدر فاصله بود؟ زید بن ثابت جواب داد: باندازه تلاوت پنجاه تا شصت آیه».

۳۴۹- «عَنْ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ أَتَسَحَّرُ فِي أَهْلِي ثمَّ يَكُونُ سُرْعَةٌ بِي أَنْ أُدْرِكَ صَلاةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری:۵۷۷)

ترجمه: «سهل بن سعد رضی الله عنه می‌گوید: با خانواده‌ام سحری می‌خوردم و زود حرکت می‌کردم تا نماز جماعت را همراه رسول الله ﷺ بخوانم ».

باب (۱۹): فضیلت نماز فجر

۳۵۰- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ صَلَّى الْبَرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ»». (بخاری: ۵۷٤)

ترجمه: «ابوموسی ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، نمازهای صبح و عصر را بخواند، به بهشت می‌رود»».

باب (۲۰): نماز خواندن پس از نماز فجر تا طلوع آفتاب

۳۵۱- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: شَهِدَ عِنْدِي رِجَالٌ مَرْضِيُّونَ، وَأَرْضَاهُمْ عِنْدِي عُمَرُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الصَّلاةِ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَشْرُقَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ». (بخاری: ۵۸۱)

ترجمه: «عبد الله بن عباس ﷺ می‌فرماید: مردانی صادق که در راس آنها عمر ﷺ بود، نزد من گواهی دادند که: نبی اکرم ﷺ از نماز خواندن، پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب وپس از نماز عصر تا غروب آفتاب، نهی فرمودند».

۳۵۲- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَحَرَّوْا بِصَلاتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلا غُرُوبَهَا»». (بخاری:۵۸۲)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ روایت می‌کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «نماز صبح را هنگام طلوع آفتاب و نماز عصر را هنگام غروب آفتاب، نخوانید»».

۳۵۳- «قَالَ ابْنُ عُمَرَ ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخِّرُوا الصَّلاةَ حَتَّى تَرْتَفِعَ، وَإِذَا غَابَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخِّرُوا الصَّلاةَ حَتَّى تَغِيبَ»». (بخاری: ۵۸۳)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که گوشه خورشید، آشکار شد، نماز نخوانید تا اینکه خورشید، کاملا بالا رود. و هنگامی که گوشه خورشید، غروب کرد، نماز نخوانید تا اینکه کاملا غروب کند»».

۳۵۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعَتَيْنِ، وَعَنْ لِبْسَتَيْنِ، وَعَنْ صَلاتَيْنِ، نَهَى عَنِ الصَّلاةِ بَعْدَ الْفَجْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ». (بخاری: ۵۸۴)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ از دو نوع بیع، دو روش لباس پوشیدن(که ذکر

آنها قبلا گذشت) ودو نماز، نهی فرمود: یکی، نماز خواندن بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و دیگری، نماز خواندن بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب».

باب (۲۱): نباید قبل از غروب آفتاب، نمازی خوانده شود

۳۵۵- «عَنْ مُعَاوِيَةَ ﷺ قَالَ: إِنَّكُمْ لَتُصَلُّونَ صَلاةً، لَقَدْ صَحِبْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَمَا رَأَيْنَاهُ يُصَلِّيهَا، وَلَقَدْ نَهَى عَنْهُمَا». (يَعْنِي: الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ) (بخاری: ۵۸۷)

ترجمه: «از معاویه ﷺ روایت است که فرمود: شما نمازی می‌خوانید که ما، با وجودی که در خدمت رسول الله ﷺ بودیم، ندیدیم که چنین نمازی را بخواند. بلکه از خواندن آن، (دو رکعت بعد از نماز عصر) منع فرمود».

باب(۲۲): نمازهای قضایی ومانند آن را میتوان بعد از عصر، خواند

۳۵۶-عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: وَالَّذِي ذَهَبَ بِهِ، مَا تَرَكَهُمَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ وَمَا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى حَتَّى ثقُلَ عَنِ الصَّلاةِ، وَكَانَ يُصَلِّي كَثِيرًا مِنْ صَلاتِهِ قَاعِدًا، تَعْنِي الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّيهِمَا، وَلا يُصَلِّيهِمَا فِي الْمَسْجِدِ، مَخَافَةَ أَنْ يُثقِّلَ عَلَى أُمَّتِهِ، وَكَانَ يُحِبُّ مَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ». (بخاری: ۵۹۰)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌فرماید: سوگند به ذاتی که آنحضرت ﷺ را از این دنیا برد که رسول خدا ﷺ خواندن دو رکعت بعد از نماز عصر را تا هنگام رحلت، ترک نفرمود. و ایشان، زمانی رحلت کرد که نماز خواندن برایش دشوار گردید و بسیاری از نمازهایش را نشسته می‌خواند. وچون آنحضرت ﷺ همیشه تخفیف را برای امت خود دوست داشت، این دو رکعت را در مسجد نمی‌خواند تا مبادا باعث زحمت امت گردد».

۳۵۷- وَعَنْهَا ﷺ قَالَتْ: رَكْعَتَانِ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَعُهُمَا سِرًّا وَلا عَلانِيَةً، رَكْعَتَانِ قَبْلَ صَلاةِ الصُّبْحِ، وَرَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَصْرِ». (بخاری:۵۹۲)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ دو رکعتِ قبل از نماز صبح و دو رکعتِ بعد از نماز عصر را در هیچ حالتی ـ پنهان و آشکار ـ ترک نمی‌کرد».

باب (۲۳): اذان گفتن پس از وقتش

۳۵۸- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: سِرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: لَوْ عَرَّسْتَ بِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَخَافُ أَنْ تَنَامُوا عَنِ الصَّلاةِ». قَالَ بِلالٌ: أَنَا أُوقِظُكُمْ، فَاضْطَجَعُوا

وَأَسْنَدَ بِلالٌ ظَهْرَهُ إِلَى رَاحِلَتِهِ، فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ فَنَامَ، فَاسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدْ طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ، فَقَالَ: «يَا بِلالُ، أَيْنَ مَا قُلْتَ»؟ قَالَ: مَا أُلْقِيَتْ عَلَيَّ نَوْمَةٌ مِثْلُهَا قَطُّ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَبَضَ أَرْوَاحَكُمْ حِينَ شَاءَ، وَرَدَّهَا عَلَيْكُمْ حِينَ شَاءَ، يَا بِلالُ، قُمْ فَأَذِّنْ بِالنَّاسِ بِالصَّلاةِ». فَتَوَضَّأَ، فَلَمَّا ارْتَفَعَتِ الشَّمْسُ وَابْيَاضَّتْ، قَامَ فَصَلَّى». (بخاری:۵۹۵)

ترجمه: «ابوقتاده ؓ می‌گوید: شبی، همسفر رسول الله ﷺ بودیم. گروهی گفتند: چه خوب بود اگر برای خواب، توقف می‌کردیم. رسول خدا ﷺ فرمود: «می‌ترسم برای نماز صبح بیدار نشویم». بلال ؓ گفت: من شما را بیدار می‌کنم. مردم دراز کشیدند و خوابیدند. بلال هم نشست و به شترش تکیه زد. دیری نگذشت که خواب بر او نیز غلبه کرد. رسول الله ﷺ زمانی از خواب بیدار شد که آفتاب طلوع کرده بود. آنگاه، خطاب به بلال فرمود: «کجاست آنچه وعده نمودی»؟! بلال گفت: ای رسول خدا! من هرگز چنین بخواب نرفته بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، خداوند بخواهد، ارواح شما را قبض می‌کند و هرگاه بخواهد، بر می‌گرداند. ای بلال! اکنون، برخیز و اذان بگو». سپس آنحضرت ﷺ وضو گرفت و پس از بلند شدن آفتاب، نماز را اقامه نمود».

باب (۲٤): خواندن نماز با جماعت، پس از وقت

۳۵۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ؆: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ جَاءَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَجَعَلَ يَسُبُّ كُفَّارَ قُرَيْشٍ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كِدْتُ أُصَلِّي الْعَصْرَ، حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ تَغْرُبُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَاللهِ مَا صَلَّيْتُهَا». فَقُمْنَا إِلَى بُطْحَانَ، فَتَوَضَّأَ لِلصَّلاةِ وَتَوَضَّأْنَا لَهَا، فَصَلَّى الْعَصْرَ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، ثمَّ صَلَّى بَعْدَهَا الْمَغْرِبَ». (بخاری: ۵۹٦)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ؓ می‌گوید: پس از غروبِ آفتابِ روزِ خندق، عمر فاروق ؓ در حالی که کفار قریش را نفرین می‌کرد، خدمت رسول اکرم ﷺ رسید و گفت: ای رسول خدا! من نماز عصر را نزدیک غروب آفتاب، خواندم. رسول الله ﷺ فرمود: « به خدا سوگند، من هنوز نماز عصر را نخوانده‌ام». بعد از آن، به بُطحان رفته، وضو گرفتیم. و رسول الله ﷺ پس از غروب آفتاب، نخست، نماز عصر و سپس، نماز مغرب را خواند».

باب (۲۵): کسی که نمازی را فراموش کرد، هرگاه بیادش آمد، آنرا بخواند

۳٦۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ نَسِيَ صَلاةً فَلْيُصَلِّ إِذَا ذَكَرَهَا، لا كَفَّارَةَ لَهَا إِلا ذَلِكَ: ﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ﴾ [طه: ١٤]»». (بخاری: ۵۹۷)

ترجمه: «از انس بن مالک ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، نمازی را فراموش کرد، هر وقت که بیادش آمد، بخواند. زیرا ترک نماز، کفاره‌ای دیگر ندارد. خداوند می‌فرماید: (نماز را هنگام یاد من، برپا دار)»».

باب (٢٦)

٣٦١- «عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رسول الله ﷺ: «لَمْ تَزَالُوا فِي صَلاةٍ مَا انْتَظَرْتُمُ الصَّلاةَ»». (بخاری:٦٠٠)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «تا زمانی که در انتظار نماز نشسته باشید، گویا در حال نماز هستید»».

باب (٢٧)

٣٦٢- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ». يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنَّهَا تَخْرِمُ ذَلِكَ الْقَرْنَ». (بخاری:٦٠١)

ترجمه: «از ابن عمر ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: « پس از صد سال، از کسانی که امروز روی زمین هستند، هیچ کس زنده نخواهد ماند». منظور این بود که این قرن، به پایان خواهد رسید.

باب (٢٨): شب نشینی با مهمان و خانواده خود

٣٦٣- «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ﷺ: أَنَّ أَصْحَابَ الصُّفَّةِ كَانُوا أُنَاسًا فُقَرَاءَ، وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثالِث، وَإِنْ أَرْبَعٌ فَخَامِسٌ أَوْ سَادِسٌ». وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ جَاءَ بِثلاثةٍ، فَانْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَشَرَةٍ، قَالَ: فَهُوَ أَنَا وَأَبِي وَأُمِّي، ـ فَلا أَدْرِي قَالَ: وَامْرَأَتِي ـ وَخَادِمٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَ بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ تَعَشَّى عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، ثمَّ لَبِث حَيْث صُلِّيَتِ الْعِشَاءُ، ثمَّ رَجَعَ، فَلَبِث حَتَّى تَعَشَّى النَّبِيُّ ﷺ، فَجَاءَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: وَمَا حَبَسَكَ عَنْ أَضْيَافِكَ؟ أَوْ قَالَتْ: ضَيْفِكَ، قَالَ: أَوَمَا عَشَّيْتِيهِمْ؟ قَالَتْ: أَبَوْا حَتَّى تَجِيءَ، قَدْ عُرِضُوا فَأَبَوْا، قَالَ: فَذَهَبْتُ أَنَا فَاخْتَبَأْتُ، فَقَالَ: يَا غُنْثرُ، فَجَدَّعَ وَسَبَّ، وَقَالَ: كُلُوا لا هَنِيئًا، فَقَالَ: وَاللَّهِ لا أَطْعَمُهُ أَبَدًا، وَايْمُ اللَّهِ، مَا كُنَّا نَأْخُذُ مِنْ لُقْمَةٍ إِلا رَبَا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثرُ مِنْهَا، قَالَ: يَعْنِي حَتَّى شَبِعُوا، وَصَارَتْ أَكْثرَ مِمَّا كَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ، فَإِذَا هِيَ كَمَا هِيَ أَوْ أَكْثرُ مِنْهَا، فَقَالَ لامْرَأَتِهِ: يَا

أُخْتَ بَنِي فِرَاسٍ، مَا هَذَا؟ قَالَتْ: لا وَقُرَّةِ عَيْنِي، لَهِيَ الآنَ أَكْثَرُ مِنْهَا قَبْلَ ذَلِكَ بِثلاث مَرَّاتٍ، فَأَكَلَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي يَمِينَهُ، ثمَّ أَكَلَ مِنْهَا لُقْمَةً، ثمَّ حَمَلَهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ، وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ عَقْدٌ، فَمَضَى الأَجَلُ، فَفَرَّقَنَا اثنَي عَشَرَ رَجُلا، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أُنَاسٌ، اللَّهُ أَعْلَمُ كَمْ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ، فَأَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ». (بخاری:۶۰۲)

ترجمه: «عبدالرحمن بن ابی بکر ﭭ می‌گوید: اصحاب صفه، تنگدست و فقیر بودند. رسول الله ﷺ گفته بود: «هرکس، باندازه دو نفر غذا دارد، یک نفر از اصحاب صفه، همراه خود ببرد. و اگر باندازه چهار نفر، غذا دارد، پنجمی یا ششمی را با خود ببرد». در نتیجه، ابوبکرؓ همراه سه نفر از آنها به خانه آمد و رسول الله ﷺ نیز ده نفر را با خود به برد. عبدالرحمن می‌گوید: من و پدرم و مادرم و خدمتکارمان در خانه بودیم. راوی می‌گوید: نمی‌دانم که عبدالرحمن از همسرش نام برد یا خیر.ابوبکر به خانه پیامبر اکرم ﷺ رفته، شام خورد وهمراه آنحضرت ﷺ (در مسجد) نماز خواند و دوباره به خانه رسول الله ﷺ برگشت و پاسی از شب را آنجا ماند. وقتی به خانه برگشت، همسرش به وی گفت: چرا مهمانان خود را در انتظار گذاشتی؟ ابوبکر ؓ گفت: مگر هنوز آنان را شام نداده اید؟ همسرش گفت: شام برديم ولی چون شما نبودید،آنها شام نخوردند. عبدالرحمن می‌گوید: من از ترس، پنهان شدم. پدرم مرا صدا زد: ای نادان! و ناسزا گفت و در پایان فرمود: بخورید، هر چند که این شام بعلت تأخیر گوارا نیست. بخدا سوگند، من هرگز از این غذا نمی‌خورم. عبدالرحمن ؓ می‌گوید: هر لقمه‌ای که از غذا برمی‌داشتیم، به خدا سوگند، بجای آن، بیش از یک لقمه، اضافه می‌شد تا جائیکه همه مهمانان سیر خوردند و غذا بیشتر از آنچه که آوردند، باقی ماند. پدرم وقتی دید که غذا نه تنها باقی مانده، بلکه بیشتر شده است، خطاب به همسرش گفت: ای خواهر بنی فراس، ماجرا چیست؟.

همسرش گفت: به خدا سوگند که این غذا، سه برابر غذای قبلی است. آنگاه ابوبکرؓ نیز شروع بخوردن کرد و فرمود: سوگندی که یاد کردم، از طرف شیطان بود. آنگاه، یک لقمه از آن را خورد و بقیه طعام را خدمت رسول الله ﷺ برد. و آن غذا تا صبح نزد رسول‌الله ﷺ ماند. میان ما و طایفه‌ای دیگر عهد و پیمانی بود که از قضا موعدش فرا رسیده بود. آنها دوازده نفر بودند ولی با هرکدام، تعدادی همراه بود که همه از آن غذا خوردند و سیر شدند».

کتاب اذان

باب (۱): آغاز مشروعیت اذان

۳۶۴- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما كَانَ يَقُولُ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ، يَجْتَمِعُونَ فَيَتَحَيَّنُونَ الصَّلاةَ، لَيْسَ يُنَادَى لَهَا، فَتَكَلَّمُوا يَوْمًا فِي ذَلِكَ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: اتَّخِذُوا نَاقُوسًا مِثْلَ نَاقُوسِ النَّصَارَى، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ بُوقًا مِثْلَ قَرْنِ الْيَهُودِ، فَقَالَ عُمَرُ رضی الله عنه: أَوَلا تَبْعَثُونَ رَجُلا يُنَادِي بِالصَّلاةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم: «يَا بِلالُ قُمْ فَنَادِ بِالصَّلاةِ»». (بخاری:۶۰۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: زمانی که مسلمانان، تازه به مدینه آمده بودند، چون برای اوقات نماز، اذان گفته نمی‌شد، مردم تجمع می‌کردند و منتظر وقت نماز می‌ماندند. سرانجام، روزی مسلمانان در این باره با یکدیگر، تبادل نظر کردند. بعضی گفتند: ناقوسی مانند ناقوس نصارا و بعضی دیگر گفتند: شیپوری مانند شیپور یهود، به صدا درآوریم. اما عمر رضی الله عنه فرمود: بهتر است وقت نماز، کسی را بفرستیم تا مردم را به نماز فرا خواند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای بلال! برخیز و مردم را به نماز فراخوان»».

باب (۲): کلمات اذان دو بار، گفته میشود

۳۶۵- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: أُمِرَ بِلالٌ أَنْ يَشْفَعَ الأَذَانَ، وَأَنْ يُوتِرَ الإِقَامَةَ، إِلا الإِقَامَةَ». (بخاری:۶۰۵)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می‌گوید: به بلال رضی الله عنه دستور داده شد که کلمات اذان را دوبار و کلمات اقامه را یک بار، بگوید جز «قدقامت الصلاه» که دوبار گفته شود».

باب (۳): فضیلت اذان گفتن

۳۶۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم قَالَ: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلاةِ، أَدْبَرَ الشَّيْطَانُ وَلَهُ ضُرَاطٌ، حَتَّى لا يَسْمَعَ التَّأْذِينَ، فَإِذَا قَضَى النِّدَاءَ أَقْبَلَ، حَتَّى إِذَا ثُوِّبَ بِالصَّلاةِ أَدْبَرَ، حَتَّى إِذَا

قُضِيَ التَّثْوِيبُ أَقْبَلَ، حَتَّى يَخْطِرَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَنَفْسِهِ، يَقُولُ: اذْكُرْ كَذَا، اذْكُرْ كَذَا، لِمَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرُ، حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ لا يَدْرِي كَمْ صَلَّى»». (بخاری:۶۰۸)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که برای نماز، اذان داده میشود، شیطان فرار می‌کند و از عقب خود، هوا خارج می‌کند تا صدای اذان را نشنود. و بعد از اذان، برمی‌گردد. و باز، هنگام اقامه گفتن، فرار می‌کند. و دوباره، پس از اتمام آن، بر می‌گردد تا نمازگزاران را دچار وسوسه کند و می‌گوید: فلان مسئله و فلان مسئله و... را به خاطر بیاور. یعنی همه انچه را که فراموش کرده است به یادش می‌آورد و او را چنان سرگرم می‌کند که نداند چند رکعت، خوانده است»».

باب (٤): اذان گفتن با آواز بلند

۳۶۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ الله ﷺ يَقُوْلُ: «إِنَّهُ لا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ الْمُؤَذِّنِ جِنٌّ وَلا إِنْسٌ وَلا شَيْءٌ إِلا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری:۶۰۹)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «جن و انس و هر مخلوق دیگری که صدای مؤذن را بشنوند، روز قیامت برای او گواهی خواهند داد»».

باب (۵): اذان از خونریزی جلوگیری می‌کند

۳۶۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا غَزَا بِنَا قَوْمًا، لَمْ يَكُنْ يَغْزُو بِنَا حَتَّى يُصْبِحَ وَيَنْظُرَ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا كَفَّ عَنْهُمْ، وَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ أَذَانًا أَغَارَ عَلَيْهِمْ». (بخاری: ۶۱۰)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: هرگاه، رسول الله ﷺ برای جهاد می‌رفت، منتظر می‌ماند و تا صبح، حمله نمی‌کرد. اگر صدای اذان را می‌شنید، دست نگه می‌داشت و در غیر اینصورت، حمله را آغاز می‌کرد».

باب (٦): هنگام شنیدن اذان، چه باید گفت؟

۳۶۹- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمُ النِّدَاءَ، فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ»». (بخاری:۶۱۱)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که صدای اذان به گوش شما رسید، کلمات اذان را با مؤذن تکرار کنید»».

۳۷۰- «عَنْ مُعَاوِيَةَ ﷺ مِثلَهُ إِلَى قَوْلِهِ: وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. ولَمَّا قَال: حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ قَالَ: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ». وَقَالَ: هَكَذَا سَمِعْنَا نَبِيَّكُمْ ﷺ يَقُولُ». (بخاری: ۶۱۲-۶۱۳).

ترجمه: «از معاویه ﷺ روایت است که ایشان، کلمات اذان را تا کلمه «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، با موذن، تکرار کرد و همینکه مؤذن به «حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ» رسید، در جواب، گفت: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ». و فرمود: شنیدم که پیامبر ﷺ چنین می‌گفت».

باب (۷): دعای اذان

۳۷۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ: اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ، حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۶۱۴)

ترجمه: «جابر ابن عبد الله ﷺ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرکس بعد از شنیدن اذان، این دعا را بخواند:«اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ» روز قیامت، از شفاعت من، بهره‌مند خواهد شد.

ترجمه دعا: خدایا! ای صاحب این دعوت کامل (اذان) و نمازی که هم اکنون برگزار می‌شود! به محمد ﷺ وسیله (درجه‌ای است در بهشت) و فضیلت عنایت فرما و او را طبق وعده ات به مقام محمود(شفاعت) برسان».

باب (۸): قرعه کشی برای اذان گفتن

۳۷۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي النِّدَاءِ وَالصَّفِّ الأَوَّلِ، ثمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلا أَنْ يَسْتَهِمُوا عَلَيْهِ لاسْتَهَمُوا، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لاسْتَبَقُوا إِلَيْهِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ وَالصُّبْحِ لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا»». (بخاری: ۶۱۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر مردم از پاداش اذان و صف اول نماز، آگاه می‌بودند و برای دستیابی به آن، چاره‌ای جز قرعه کشی نداشتند، حتما قرعه کشی می‌کردند. همچنین، اگر ثواب اول وقت را می‌دانستند، برای رسیدن به آن، از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. و اگر از پاداش نماز عشاء و صبح (با جماعت) مطلع می‌بودند، با خزیدن هم که شده بود در آنها شرکت می‌کردند»».

باب (۹): اذان گفتن شخص نابینا در صورتی که کسی وقت اذان را به او بگوید

۳۷۳- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ بِلالا يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُنَادِيَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ». ثمَّ قَالَ: وَكَانَ رَجُلاً أَعْمَى لا يُنَادِي حَتَّى يُقَالَ لَهُ أَصْبَحْتَ أَصْبَحْتَ». (بخاری: ۶۱۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بلال زمانی اذان می‌گوید که هنوز شب است (قبل از طلوع فجر). بنابراین، شما پس از اذان بلال، بخورید و بیاشامید تا اینکه عبد الله ابن ام مکتوم اذان گوید».

عبد الله ابن عمر ﷺ می‌گوید: عبد الله ابن ام مکتوم نابینا بود، تا او را از طلوع فجر با خبر نمی‌ساختند، اذان نمی‌گفت».

باب (۱۰): اذان گفتن پس از طلوع فجر

۳۷۴- «عَنْ حَفْصَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اعْتَكَفَ الْمُؤَذِّنُ لِلصُّبْحِ، وَبَدَا الصُّبْحُ، صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ تُقَامَ الصَّلاةُ». (بخاری:۶۱۸)

ترجمه: «حفصه ﷺ می‌گوید: پس از اذان صبح و آشکار شدن فجر، رسول اکرم ﷺ قبل از ادای فرض، دو رکعت نماز، بطور مختصر می‌خواند».

باب (۱۱): اذان گفتن قبل از طلوع فجر

۳۷۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ أَوْ أَحَدًا مِنْكُمْ أَذَانُ بِلالٍ مِنْ سَحُورِهِ، فَإِنَّهُ يُؤَذِّنُ أَوْ يُنَادِي بِلَيْلٍ، لِيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ، وَلِيُنَبِّهَ نَائِمَكُمْ، وَلَيْسَ أَنْ يَقُولَ الْفَجْرُ، أَوِ الصُّبْحُ». وَقَالَ بِأَصَابِعِهِ، وَرَفَعَهَا إِلَى فَوْقُ، وَطَأْطَأَ إِلَى أَسْفَلُ حَتَّى يَقُولَ هَكَذَا. قَالَ زُهَيْرٌ بِسَبَّابَتَيْهِ، إِحْدَاهُمَا فَوْقَ الأُخْرَى، ثمَّ مَدَّهَا عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ». (بخاری: ۶۲۱)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: « مواظب باشید که اذان بلال، مانع خوردن سحری نگردد. زیرا بلال، قبل از طلوع فجر، اذان می‌گوید تا کسانی که مشغول نمازند، برای سحری برگردند و آنان که خوابند، بیدار شوند. پس، اذان بلال را با صبح صادق اشتباه نگیرید». وآنحضرت ﷺ با انگشت‌هایش اشاره کرد، ابتدا انگشتهایش را بالا برد وسپس، به طرف پائین آورد و فرمود: «تا روشنی و سفیدی افق، اینگونه ظاهر شود».زهیر (یکی از راویان این حدیث) دو انگشت سبابه خود را روی هم گذاشت. سپس، آنها را به سوی راست و چپ، باز نمود و گفت: نور صبح صادق، اینگونه گسترش می‌یابد».

باب (۱۲) بین هر اذان و اقامه ای میتوان نماز خواند

۳۷۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ-ثلاثا-لِمَنْ شَاءَ». و في رواية: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ، بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ». ثم قال في الثالثة: «لِمَنْ شَاءَ»». (بخاری: ۶۲۴و۶۲۷)

ترجمه: «عبدالله بن مغفل ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «میان هر اذان و اقامه‌ای نمازی وجود دارد. (این جمله را سه بار تکرار کرد) و گفت: البته برای هر کس که بخواهد)».

و در روایتی دیگر آمده است که آنحضرت ﷺ فرمود: «میان هر اذان و اقامه، نمازی وجود دارد، میان هر اذان و اقامه، نمازی وجود دارد». و بار سوم فرمود: «البته برای هر کس که بخواهد)»».

باب (۱۳): کسی که در حالت سفر، اذان یک مؤذن را کافی می‌داند

۳۷۷- «عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِث ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِي، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ رَحِيمًا رَفِيقًا، فَلَمَّا رَأَى شَوْقَنَا إِلَى أَهَالِينَا، قَالَ: «ارْجِعُوا فَكُونُوا فِيهِمْ، وَعَلِّمُوهُمْ، وَصَلُّوا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْبَرُكُمْ»». (بخاری: ۶۲۸)

ترجمه: «مالک بن حویرث ﷺ می‌گوید: من و گروهی از افراد قبیله‌ام نزد رسول الله ﷺ شرفیاب شدیم. بیست روز، نزد ایشان توقف کردیم. آنحضرت ﷺ فردی بسیار شفیق و مهربان بود. رسول رحمت ﷺ هنگامی که علاقه ما را نسبت به خانواده‌هایمان احساس کرد، فرمود: «برگردید و درمیان خانواده‌هایتان زندگی کنید و آنها را با مسایل و احکام دین، آشنا سازید. و هرگاه، وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید و کسی که از نظر سنی از دیگران، بزرگتر است، امامت نماز را بعهده گیرد)»».

۳۷۸- «و عَنْهُ ﷺ في رواية: أَتَى رَجُلانِ النَّبِيَّ ﷺ يُرِيدَانِ السَّفَرَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أَنْتُمَا خَرَجْتُمَا، فَأَذِّنَا، ثمَّ أَقِيمَا، ثمَّ لِيَؤُمَّكُمَا أَكْبَرُكُمَا»». (بخاری:۶۳۰)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، مالک بن حویرث می‌گوید: دو نفر که قصد مسافرت داشتند، خدمت آنحضرت ﷺ شرفیاب شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه به مسافرت رفتید و وقت نماز فرارسید، اذان و اقامه بگویید و نماز بخوانید و هر یک از شما که بزرگتر است، امامت نماز را بعهده گیرد)»».

باب (١٤): اگر مسافران، جماعتی بودند، اذان واقامه بگویند

۳۷۹- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ مُؤَذِّنًا يُؤَذِّنُ، ثمَّ يَقُولُ عَلَى إِثْرِهِ: «أَلا صَلُّوا فِي الرِّحَالِ»، فِي اللَّيْلَةِ الْبَارِدَةِ، أَوِ الْمَطِيرَةِ فِي السَّفَرِ». (بخاری:۶۳۲)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﷻ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ در شبهای سرد یا بارانی، در مسافرت، به مؤذن دستور می‌داد تا اذان بگوید و بعد از اذان، اعلام کند که: «در محل اقامت خود، نماز بخوانید»».

باب (۱۵): کسی که بگوید: نمازمان فوت شده است

۳۸۰- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ سَمِعَ جَلَبَةَ رِجَالٍ، فَلَمَّا صَلَّى قَالَ: «مَا شَأْنُكُمْ»؟ قَالُوا: اسْتَعْجَلْنَا إِلَى الصَّلاةِ. قَالَ: «فَلا تَفْعَلُوا إِذَا أَتَيْتُمُ الصَّلاةَ فَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا»». (بخاری:۶۳۵)

ترجمه: «ابوقتاده ﷺ می‌گوید: با رسول اکرمﷺ مشغول نماز خواندن بودیم که صدای جست وخیز عده‌ای، بگوش رسید. پس از اتمام نماز، رسول اکرم ﷺ خطاب به آنان، فرمود: «این چه کاری بود که کردید»؟گفتند: برای رسیدن به نماز جماعت، عجله داشتیم. رسول الله ﷺ فرمود: «دوباره این کار را انجام ندهید. هنگامی که برای نماز می‌آیید، با سکون و آرامش بیایید. هر چه از نماز را دریافتید، بخوانید. وبقیه را خودتان، کامل کنید»».

باب (١٦): چه وقت باید برای نماز خواندن، بلند شد

۳۸۱- «وعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلاةُ فَلا تَقُومُوا حَتَّى تَرَوْنِي»». (بخاری:٦٣٧)

ترجمه: «ابوقتاده ﷺ می‌گوید. رسول الله ﷺ فرمود: ««هنگامی که برای نماز، اقامه گفته شد تا من نیامدم و مرا ندیدید از سر جایتان بلند نشوید»».

باب (۱۷): اگر پس از اقامه گفتن، برای امام کاری پیش آمد

۳۸۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلاةُ وَالنَّبِيُّ ﷺ يُنَاجِي رَجُلا فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ، فَمَا قَامَ إِلَى الصَّلاةِ حَتَّى نَامَ الْقَوْمُ». (بخاری: ٦٤٢)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: برای نماز، اقامه گفته شد در حالیکه پیامبر اکرمﷺ در گوشه مسجد، با کسی مشغول صحبت کردن بود. بعد از شنیدن اقامه، آنحضرت ﷺ برای خواندن نماز، بلند نشد مگر زمانی که عده‌ای بخواب رفته بودند».

باب (۱۸): وجوب نماز جماعت

۳۸۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ فَيُحْطَبَ، ثمَّ آمُرَ بِالصَّلاةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا، ثمَّ آمُرَ رَجُلاً فَيَؤُمَّ النَّاسَ، ثمَّ أُخَالِفَ إِلَى

رِجَالٍ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ يَعْلَمُ أَحَدُهُمْ أَنَّهُ يَجِدُ عَرْقًا سَمِينًا أَوْ مِرْمَاتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ، لَشَهِدَ الْعِشَاءَ»». (بخاری: ٦٤٤)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در ید قدرت اوست، تصمیم گرفتم دستور دهم تا هیزم آماده کنند. وپس از اذان، کسی را برای امامت نماز بگمارم و خود، نزد کسانی بروم که در خانه‌ها نشسته و در نماز جماعت شرکت نمی‌کنند و آنها را با خانه‌هایشان آتش بزنم. بخدا سوگند، آنانی که به جماعت نمی‌آیند، اگرمی‌دانستند که استخوانی چرب یا دو تکه گوشت خوب به آنان می‌رسد، حتما در نماز عشاء شرکت می‌کردند»».

باب (۱۹): فضیلت نماز جماعت

٣٨٤- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «صَلاةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلاةَ الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً»». (بخاری:٦٤٥)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «نماز جماعت بر نمازی که تنها خوانده شود، بیست و هفت درجه، برتری دارد»».

باب (۲۰): فضیلت نماز صبح با جماعت

٣٨٥- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «تَفْضُلُ صَلاةُ الْجَمِيعِ صَلاةَ أَحَدِكُمْ وَحْدَهُ بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ جُزْءًا، وَتَجْتَمِعُ مَلائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلائِكَةُ النَّهَارِ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ». ثمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا﴾ [الإسراء: ٧٨]. (بخاری:٦٤٨).

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «نماز با جماعت بر نمازی که به تنهایی خوانده می‌شود، بیست و پنج برابر، برتری دارد. و هنگام نماز صبح، فرشتگان شب و روز، جمع می‌شوند». ابوهریره ﷺ می‌گوید: برای اثبات این مطلب، این آیه را بخوانید: ﴿إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا﴾ [الإسراء: ٧٨]. یعنی همانا نماز فجر، زمان حضور فرشتگان است».

٣٨٦- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَعْظَمُ النَّاسِ أَجْرًا فِي الصَّلاةِ أَبْعَدُهُمْ فَأَبْعَدُهُمْ مَمْشًى، وَالَّذِي يَنْتَظِرُ الصَّلاةَ حَتَّى يُصَلِّيَهَا مَعَ الإِمَامِ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنِ الَّذِي يُصَلِّي، ثمَّ يَنَامُ».(بخاری:٦٥١)

ترجمه: «ابو موسی اشعری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بیشترین ثواب را در نماز، کسانی می‌برند که مسیر طولانی‌تری را طی نمایند. (یعنی هر اندازه از مسجد دورتر باشند، ثواب بیشتری خواهند برد). و کسی که منتظر می‌ماند تا نماز را با جماعت بخواند از کسی که نمازش را می‌خواند و می‌خوابد، ثواب بیشتری می‌برد)»».

باب (۲۱): فضیلت حضور در نماز ظهر، در شدت گرما

۳۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ، وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ، فَأَخَّرَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ». ثمَّ قَالَ: «الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ: الْمَطْعُونُ، وَالْمَبْطُونُ، وَالْغَرِيقُ، وَصَاحِبُ الْهَدْمِ، وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللهِ»». (بخاری: ٦٥٢)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «شخصی، شاخه خارداری را در مسیر راه دید، آن را برداشته و به کناری نهاد. خداوند از او خشنود شد و او را مورد مغفرت قرار داد». و بعد افزود: «شهدا پنج گروه‌اند: ۱ ـ کسی که در اثر طاعون و وبا، بمیرد. ۲ ـ کسی که در اثر اسهال، بمیرد. ۳ ـ کسی که در اثر غرق شدن در آب، بمیرد. ۴ ـ کسی که زیر آوار، فوت نماید. ۵ـ کسی که در راه الله، کشته شود)»».

باب (۲۲):پاداش گام برداشتن در راه خدا

۳۸۸- «عن أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ بَنِي سَلِمَةَ أَرَادُوا أَنْ يَتَحَوَّلُوا عَنْ مَنَازِلِهِمْ، فَيَنْزِلُوا قَرِيبًا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُعْرُوا الْمَدِينَةَ، فَقَالَ: «أَلا تَحْتَسِبُونَ آثارَكُمْ»». (بخاری: ٦٥٦)

ترجمه: «انس ﷺ روایت می‌کند که بنی سلمه (که در اطراف مدینه سکونت داشتند) تصمیم گرفتند خانه‌های خود را رها کنند و در جوار رسول الله ﷺ سکونت نمایند. رسول‌خدا ﷺ از خالی شدن اطراف مدینه، اظهار ناخوشنودی کرد و فرمود: «مگر شما نمی‌دانید که پیاده رفتن به مسجد، چقدر ثواب دارد)»؟!.

باب (۲۳): فضیلت نماز عشاء با جماعت

۳۸۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ صَلاةٌ أَثقَلَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ مِنَ الْفَجْرِ وَالْعِشَاءِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا»». (بخاری:٦٥٧)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «هیچ نمازی بر منافقین، دشوارتر از نمازهای صبح و عشاء نیست. ولی اگر می‌دانستند که در این نمازها چه اجر عظیمی نهفته است، بصورت افتان و خیزان هم که می‌بود، حتماً در آنها، شرکت می‌کردند)»».

باب (٢٤): فضیلت مساجد و اجر و پاداش کسی که در مسجد نشسته ومنتظر نماز باشد

۳۹۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلا ظِلُّهُ: الإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ، أَخْفَى حَتَّى لا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ»». (بخاری:٦٦٠)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، هفت گروه را روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه او وجود ندارد، در زیر سایه خود، جای می‌دهد. ۱ ـ فرمانروای عادل. ۲ ـ جوانی که در سایه اطاعت و بندگی خدا، رشد یافته باشد. ۳ ـ کسی که همواره دل بسته مسجد باشد. ۴ ـ دو مسلمانی که صرفا بخاطر خوشنودی الله با یکدیگردوست باشند و بر اساس آن،با هم جمع یا از یکدیگر جدا می‌شوند. ۵ ـ کسی که زنی زیبا و صاحب مقام،او را به فحشاء بخواند ولی او نپذیرد وبگوید: من از خدا می‌ترسم. ۶ ـ کسی که با دست راستش طوری صدقه دهد،که دست چپش نداند. ۷ ـ کسی که در تنهایی بیاد خدا باشد و از ترس او، اشک بریزد»».

باب (٢٥): فضیلت رفتن به مسجد

۳۹۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْجِدِ وَرَاحَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ نُزُلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ كُلَّمَا غَدَا أَوْ رَاحَ»». (بخاری:٦٦٢)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس به مسجد رفت و آمد کند، خداوند برای هر رفت و برگشت او، ضیافتی در بهشت تدارک می‌بیند»».

باب (٢٦): هنگام اقامه نماز فرض، هیچ نماز دیگری صحیح نیست .

۳۹۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلا وَقَدْ أُقِيمَتِ الصَّلاةُ، يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لاث بِهِ النَّاسُ، وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الصُّبْحَ أَرْبَعًا، الصُّبْحَ أَرْبَعًا»»؟ (بخاری:٦٦٣)

ترجمه: «عبدالله ابن مالک ابن بُحینه ﷺ می‌گوید: رسول خدا ﷺ شخصی را دید که پس از گفتن اقامه (برای نماز صبح)، دو رکعت نماز می‌خواند. وقتی که نماز تمام شد، مردم اطراف رسول الله ﷺ جمع شدند. رسول الله ﷺ خطاب به آن شخص، فرمود: «آیا نماز صبح را چهار رکعت می‌خوانی؟ آیا نماز صبح

را چهار رکعت می‌خوانی»»؟ توضیح: منظور رسول الله ﷺ این بود که هنگام شروع نماز فرض، شرکت در آن لازم است. مترجم

باب (۲۷): شخص بیمار تا چه وقت باید برای نماز جماعت حاضر شود

۳۹۳- «عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: لَمَّا مَرِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَحَضَرَتِ الصَّلاةُ، فَأُذِّنَ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ، إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، وَأَعَادَ، فَأَعَادُوا لَهُ، فَأَعَادَ الثالِثَةَ، فَقَالَ: «إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى، فَوَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً، فَخَرَجَ يُهَادَى بَيْنَ رَجُلَيْنِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ رِجْلَيْهِ تَخُطَّانِ مِنَ الْوَجَعِ، فَأَرَادَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَتَأَخَّرَ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ مَكَانَكَ، ثمَّ أُتِيَ بِهِ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي، وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِصَلاتِهِ، وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلاةِ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ بِرَأْسِهِ: نَعَمْ. وفي رواية: جَلَسَ عَنْ يَسَارِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَانَ أَبُوبَكْرٍ يُصَلِّي قَائِمًا». (بخاری:٦٦٤)

ترجمه: «عایشه ل می‌گوید: رسول خدا ﷺ در بیماری وفات، پس از شنیدن صدای اذان، فرمود:«به ابوبکر بگویید که امامت نماز را به عهده گیرد».عرض کردم: ابوبکر مرد رقیق القلبی است و اگر در جایگاه شما قرار گیرد، نمی‌تواند مردم را نماز دهد. رسول الله ﷺ بار دوم، سخنش را تکرار کرد. ما نیز همان جواب قبلی را دادیم .رسول الله ﷺ برای بار سوم، سخنش را تکرار کرد و فرمود: «معلوم می‌شود که شما مانند همان زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند، به ابوبکر بگویید که نماز را امامت کند». آنگاه، ابوبکر رفت و امامت کرد. در آن اثنا، حال رسول خدا ﷺ کمی بهتر شد و با کمک دو نفر، به مسجد تشریف برد. عایشه ل می‌گوید: هنوز آن صحنه را از یاد نبرده‌ام که پاهای (مبارک) رسول الله ﷺ بدلیل ضعف و ناتوانی بر زمین کشیده می‌شد. وقتی که چشم ابوبکر به رسول الله ﷺ افتاد، خواست خود را کنار کشد اما آنحضرت ﷺ با اشاره،به او فهماند که همانجا بماند. سپس، او را جلو آوردند. و ایشان در کنار ابوبکر نشست. و نماز گزارد و ابوبکرس ادامه نماز را به آنحضرت ﷺ اقتدا نمود ومردم به نماز ابوبکرس اقتدا نمودند. در روایتی دیگر آمده است که: پیامبر ﷺ سمت چپ ابوبکر س نشست و ابوبکر س نماز را ایستاده اقامه نمود».

شرح: «إنکن صواحب یوسف» یعنی شما مانند زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند، هرچند خطاب بصورت جمع آمده است اما مخاطب آن، عایشه ل است واز سوی دیگر، کلمه

«صواحب»که جمع است منظور زلیخا می‌باشد. و وجه مشابهت آن، در این بودکه هر یک، چیزی اظهار می‌کرد که خلاف باطنش بود. زلیخا ظاهراً زنان را مهمان کرده بود تا آنها را پذیرائی کند ولی هدفش، نشان دادن حسن و جمال یوسف بود تا آنها او را معذور بدانند. عایشه ل نیز که به ظاهر رقت قلب پدرش را مطرح ساخت، منظورش این بود که اگر آنحضرت وفات یابد، مردم این واقعه را به فال بد گیرند و از ابوبکر خوششان نیاید.

۳۹٤- «وعَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ج واشْتَدَّ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي، فَأَذِنَّ لَهُ. وباقي الحديث تقدم آنفاً». (بخاری:٦٦٥)

ترجمه: «عایشه ل می‌گوید: هنگامی که بیماری رسول الله ج شدت یافت، از سایر همسرانش اجازه خواست تا ایام بیماری را در خانه من، پرستاری شود. آنها نیز موافقت کردند».

باب (۲۸): آیا امام با کسانیکه حاضر شده‌اند، نماز بخواند؟ و آیا در روزهای بارانی خطبۀ جمعه خوانده شود؟

۳۹۵- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ب: أَنَّهُ خَطَبَ فِي يَوْمٍ ذِي رَدْغٍ، فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنَ لَمَّا بَلَغَ حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ قَالَ: قُلِ الصَّلاةُ فِي الرِّحَالِ، فَنَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَكَأَنَّهُمْ أَنْكَرُوا، فَقَالَ: كَأَنَّكُمْ أَنْكَرْتُمْ هَذَا، إِنَّ هَذَا فَعَلَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي،-يَعْنِي النَّبِيَّ ج-إِنَّهَا عَزْمَةٌ، وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أُحْرِجَكُمْ». (بخاری:٦٦٨)

ترجمه: «ابن عباس س در یکی از روزهای بارانی، به ایراد خطبه پرداخت و هنگامی که مؤذن به حی علی الصلاة (بشتابید برای نماز)رسید، ابن عباس س به او دستور داد تا الصلاة فی الرحال (نماز را در خانه‌های تان بخوانید) بگوید. با شنیدن این کلمه، مردم با تعجب، به یکدیگر نگاه کردند. ابن عباس س خطاب به آنان فرمود: گویا این سخن، مورد پسند شما واقع نشد. ولی کسیکه از من، بهتر بود، (یعنی رسول‌الله ج) چنین کرد. گرچه حضور شما در نماز جمعه، افضل است ولی من نمی‌خواهم شما ر ا با مشکل مواجه سازم».

۳۹٦- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س يَقُولُ: قَالَ رَجُلٌ مِنَ الانْصَارِ: إِنِّي لا أَسْتَطِيعُ الصَّلاةَ مَعَكَ،-وَكَانَ رَجُلا ضَخْمًا-فَصَنَعَ لِلنَّبِيِّ ج طَعَامًا، فَدَعَاهُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَبَسَطَ لَهُ حَصِيرًا، وَنَضَحَ طَرَفَ الْحَصِيرِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ رَكْعَتَيْنِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ آلِ الْجَارُودِ لانَسِ بْنِ مَالِكٍ س: أَكَانَ النَّبِيُّ ج يُصَلِّي الضُّحَى؟ قَالَ: مَا رَأَيْتُهُ صَلاهَا إِلا يَوْمَئِذٍ». (بخاری:٦٧٠)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: شخصی از انصار،که خیلی فربه و چاق بود، به آنحضرت ﷺ گفت، نمی‌توانم با شما در نماز جماعت، شرکت کنم. آنگاه، غذائی تدارک دید و آنحضرت ﷺ را به منزلش دعوت نمود. آنجا، حصیری پهن نمود وروی آن، آب پاشید. رسول خدا ﷺ روی آن، دو رکعت، نماز خواند. مردی از آل جارود، از انس پرسید: آیا رسول خدا ﷺ نماز چاشت، می‌خواند؟ جواب داد: غیر از آن روز، من ندیدم که بخواند».

باب (۲۹): اگر غذا حاضر شد و وقت نماز نیز فرا رسید (چه باید کرد؟)

۳۹۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قُدِّمَ الْعَشَاءُ فَابْدَءُوا بِهِ قَبْلَ أَنْ تُصَلُّوا صَلاةَ الْمَغْرِبِ وَلا تَعْجَلُوا عَنْ عَشَائِكُمْ»». (بخاری:۶۷۲)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر شام قبل از نماز مغرب آماده شد، نخست، شام را با آرامش، بخورید» (بعد نماز بخوانید)».

باب (۳۰): کسی که در خانه‌اش مشغول کاری بوده وهنگام فرار رسیدن وقت نماز، به مسجد رفته است

۳۹۸- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ أَنَّهَا سُئِلَتْ: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْنَعُ فِي بَيْتِهِ؟ قَالَتْ: كَانَ يَكُونُ فِي مِهْنَةِ أَهْلِهِ، تَعْنِي خِدْمَةَ أَهْلِهِ، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ خَرَجَ إِلَى الصَّلاةِ». (بخاری: ۶۷۶)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: از من درباره اموری که رسول الله ﷺ در خانه انجام می‌داد، سؤال نمودند. جواب دادم: رسول الله ﷺ در کارهای خانه، همسران خود را کمک می‌کرد. اما به محض اینکه وقت نماز فرا می‌رسید، برای نماز، بیرون می‌رفت».

باب (۳۱): امامت مردم، برای آموزش کیفیت نماز پیامبر ﷺ

۳۹۹- «عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ ﷺ قَالَ: إِنِّي لأُصَلِّي بِكُمْ وَمَا أُرِيدُ الصَّلاةَ، أُصَلِّي كَيْفَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي». (بخاری: ۶۷۷)

ترجمه: «از مالک بن حویرث ﷺ روایت است که فرمود: می‌خواهم نماز جماعت برگزار نمایم. ولی هدفم، نماز خواندن نیست، بلکه می‌خواهم عملاً کیفیت نماز آنحضرت ﷺ را به شما نشان دهم».

باب (۳۲): اهل علم و فضل، برای امامت از دیگران شایسته‌ترند

۴۰۰- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ حديث: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّ بِالنَّاسِ» تَقَدَّمَّ وَفِي هذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَتْ: قُلْتُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: لِحَفْصَةَ قُولِي لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ، فَفَعَلَتْ حَفْصَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَهْ إِنَّكُنَّ لانْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ». فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ: مَا كُنْتُ لاصِيبَ مِنْكِ خَيْرًا». (بخاری:۶۷۹)

ترجمه: «قبلاً روایت عایشه ؓ در این مورد، بیان شد. در این روایت نیز آمده است که آنحضرت ﷺ در بیماری وفات، فرمود: به ابوبکر بگویید که نماز را برای مردم، امامت کند. عایشه ؓ می‌گوید: عرض کردم: اگر ابوبکر در جایگاه شما قرار گیرد، از شدت گریه، نمی‌تواند صدایش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور دهید تا امامت کند. عایشه می‌گوید: من به حفصه نیز گفتم که به رسول خدا ﷺ بگوید که ابوبکر اگر در جای شما قرار گیرد، از شدت گریه، نمی‌تواند صدایش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور ؓ دهید. حفصه نیز چنین کرد. آنگاه، رسول خدا ﷺ فرمود: «شما همان زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند. به ابوبکر بگویید تا برای مردم، امامت کند». حفصه (که از عایشه ناراحت شده بود) گفت: هیچگاه از ناحیه تو خیری به من نرسید». (برای توضیح بیشتر، به حدیث شماره ۳۹۳ مراجعه کنید).

۴۰۱- «عَنْ أَنَسٍ ؓ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُصَلِّي لَهُمْ فِي وَجَعِ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الاثْنَيْنِ وَهُمْ صُفُوفٌ فِي الصَّلاةِ، فَكَشَفَ النَّبِيُّ ﷺ سِتْرَ الْحُجْرَةِ، يَنْظُرُ إِلَيْنَا وَهُوَ قَائِمٌ، كَأَنَّ وَجْهَهُ وَرَقَةُ مُصْحَفٍ، ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ، فَهَمَمْنَا أَنْ نَفْتَتِنَ مِنَ الْفَرَحِ بِرُؤْيَةِ النَّبِيِّ ﷺ، فَنَكَصَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقِبَيْهِ لِيَصِلَ الصَّفَّ، وَظَنَّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَارِجٌ إِلَى الصَّلاةِ، فَأَشَارَ إِلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أَتِمُّوا صَلاتَكُمْ، وَأَرْخَى السِّتْرَ، فَتُوُفِّيَ مِنْ يَوْمِهِ». (بخاری:۶۸۰)

ترجمه: «انس ؓ می‌گوید: در بیماری وفات رسول الله ﷺ، ابوبکر برای مردم امامت می‌کرد تا اینکه روز دوشنبه فرا رسید. در آنروز، در حالی که مردم صف بسته و مشغول نماز خواندن بودند، رسول الله ﷺ پرده اطاق را کنار زد و در حالی که ایستاده بود به ما نگاه کرد و تبسم نمود. چهره مبارکش مانند کاغذ، زرد بود. ما با دیدن جمال آنحضرت ﷺ از فرط خوشحالی، نزدیک بود نماز را رها کنیم. ابوبکر ؓ هم به گمان اینکه رسول الله ﷺ برای امامت تشریف می‌آورد، آهسته خود را عقب کشید تا به صف نمازگزاران برسد. اما رسول الله ﷺ اشاره کرد که نمازتان را کامل کنید. سپس، پرده را پایین انداخت. (با کمال تأسف) آنحضرت ﷺ در همان روز، دارفانی را وداع گفت».

باب (۳۳): اگر کسی خواست نماز را برای مردم اقامه کند ولی امام اصلی آمد

۴۰۲- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَهَبَ إِلَى بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ لِيُصْلِحَ بَيْنَهُمْ، فَحَانَتِ الصَّلاةُ، فَجَاءَ الْمُؤَذِّنُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ: أَتُصَلِّي لِلنَّاسِ فَأُقِيمَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ فِي الصَّلاةِ، فَتَخَلَّصَ حَتَّى وَقَفَ فِي الصَّفِّ، فَصَفَّقَ النَّاسُ، وَكَانَ أَبُوبَكْرٍ لا يَلْتَفِتُ فِي صَلاتِهِ، فَلَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ التَّصْفِيقَ الْتَفَتَ، فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنِ امْكُثْ مَكَانَكَ، فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ يَدَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ عَلَى مَا أَمَرَهُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ ذَلِكَ، ثُمَّ اسْتَأْخَرَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى اسْتَوَى فِي الصَّفِّ، وَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَثْبُتَ إِذْ أَمَرْتُكَ»؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا كَانَ لابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لِي رَأَيْتُكُمْ أَكْثَرْتُمُ التَّصْفِيقَ، مَنْ رَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلاتِهِ فَلْيُسَبِّحْ، فَإِنَّهُ إِذَا سَبَّحَ الْتُفِتَ إِلَيْهِ، وَإِنَّمَا التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ»». (بخاری:۶۸۴)

ترجمه: «سهل بن سعد ساعدی ﷺ می‌گوید: روزی رسول الله ﷺ نزد قبیله بنی عمرو ابن عوف رفت تا میان آنان، صلح و آشتی برقرارکند. وقت نماز فرا رسید. مؤذن نزد ابوبکر ﷺ آمد و گفت: اگر شما امامت می‌کنید تا اقامه گویم. ابو بکر ﷺ فرمود: آری.آنگاه، اقامه گفته شد و ابوبکر ﷺ نماز را شروع کرد. در آن اثنا، رسول الله ﷺ تشریف آورد و از میان صف‌ها عبور نمود و خود را به صف اول، رساند. مردم دستها را به یکدیگر زدند تا ابوبکر را از آمدن آنحضرت ﷺ با خبر سازند. اما ابوبکر ﷺ در حال نماز، به اطراف خود توجه نمی‌کرد. سرانجام، مردم چندین بار، دست زدند تا اینکه ابوبکر متوجه پیامبر ﷺ شد. رسول الله ﷺ با اشاره به ابوبکر ﷺ فهماند که سَر جایت بمان و به نماز ادامه بده. ابوبکر ﷺ دستهایش را بلند کرد و برای کاری که رسول خدا ﷺ او را به آن، امر کرده بود، خدا را سپاس گفت و به صف نمازگزاران پیوست. آنگاه، رسول خدا ﷺ جلو رفت و امامت کرد. و پس از اتمام نماز، خطاب به ابوبکر ﷺ فرمود: «ای ابوبکر! وقتی من به تو دستور دادم که سر جایت بمان، چرا قبول نکردی»؟ ابوبکر ﷺ عرض کرد: ای پیامبر گرامی خدا! برای پسر ابو قحافه شایسته نیست که رسول الله ﷺ را امامت نماید. بعد از آن، رسول‌الله ﷺ خطاب به سایر نمازگزاران فرمود: « چرا شما اینهمه کف زدید؟ هرگاه در اثناء نماز، مشکلی پیش آمد، «سبحان الله» بگویید. آنگاه، امام متوجه می‌شود. کف زدن، مخصوص زنان است)»».

باب (۳۴): امام برای آن تعیین شده است که به او اقتدا کنند

۴۰۳- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ قُلْنَا: لا هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ، قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». قَالَتْ: فَفَعَلْنَا، فَاغْتَسَلَ، فَذَهَبَ لِيَنُوءَ،

فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ ﷺ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ قُلْنَا: لا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». قَالَتْ: فَقَعَدَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ قُلْنَا: لا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». فَقَعَدَ، فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ فَقُلْنَا: لا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالنَّاسُ عُكُوفٌ فِي الْمَسْجِدِ، يَنْتَظِرُونَ النَّبِيَّ ﷺ لِصَلاةِ الْعِشَاءِ الاخِرَةِ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَبِي بَكْرٍ بِأَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَكَانَ رَجُلاً رَقِيقًا: يَا عُمَرُ، صَلِّ بِالنَّاسِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَنْتَ أَحَقُّ بِذَلِكَ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الايَّامَ». (بخاری:۶۸۷)

ترجمه: «ام المومنین ؛عـایشـه ؅؛ می‌گوید: هنگامی که بیماری رسول اکرم ﷺ شدت یافت، فرمود: «آیا مردم نماز خواندند»؟ گفتیم: خیر، آنها منتظر شما هستند. فرمود: «طشت آبی برایم بیاورید». عایشه می‌گوید: طشت آوردیم. آنحضرت ﷺ غسل کرد و هنگامی که می‌خواست بلند شود، دچار بی‌هوشی شد. وقتی به هوش آمد، فرمود: «آیا مردم نماز خواندند»؟ گفتیم: خیر، آنان منتظر شما هستند. رسول الله ﷺ دوباره آب خواست و غسل نمود. اما وقتی خواست بلند شود، برای بار دوم، بی‌هوش شد. چند لحظه بعد، وقتی به هوش آمد، پرسید: «آیا مردم نماز خواندند»؟ گفتیم: خیر، آنها منتظر شما هستند. و مردم هم برای نماز عشا در مسجد، منتظر آنحضرت ﷺ بودند. رسول الله ﷺ کسی را نزد ابوبکر ؓ فرستاد تا نماز را برگزار کند. قاصد نزد او رفت و پیام را بایشان رساند. ابو بکر ؓ چون مردی رقیق القلب بود، به عمر ؓ گفت: شما نماز را برگزار کنید. عمر ؓ گفت: شما برای امامت سزاوارترابد. اینگونه بود که ابوبکر در آن روزها، وظیفه خطیر امامت را بعهده گرفت».

۴۰۴- «عَنْ عَائِشَةَ ؅ حديث صَلاة النبي ﷺ فِي بَيْتِهِ وَهُوَ شَاكٍ تقدم، وفي هذه الرواية قال: «فَإِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا»». (بخاری:۶۸۸)

ترجمه: «حدیث عایشه ؅ درباره نماز خواندن رسول الله ﷺ در خانه، هنگام بیماری، قبلا بیان گردید. در این روایت آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه امام، نشسته نماز خواند، شما نیز نشسته نماز بخوانید»».

باب (۳۵): مقتدی چه وقت باید سجده کند؟

۴۰۵- «عن الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ؓ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» لَمْ يَحْنِ أَحَدٌ مِنَّا ظَهْرَهُ، حَتَّى يَقَعَ النَّبِيُّ ﷺ سَاجِدًا، ثُمَّ نَقَعُ سُجُودًا بَعْدَهُ»». (بخاری: ۶۹۰)

ترجمه: «براء بن عازب س می‌گوید: وقتی که رسول الله ج از رکوع بلند می‌شد و«سمع الله لمن حمده» می‌گفت، هیچ یک از ما کمرش را خم نمی‌کرد و به سجده نمی‌رفت تا زمانی که آنحضرت به سجد نیفتاده بود بلکه پس از اینکه او به سجده می‌رفت، ما سجده می‌کردیم».

باب (۳٦): گناه کسی که سرش را قبل از امام، بلند نماید

٤٠٦- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ج قَالَ: «أَمَا يَخْشَى أَحَدُكُمْ أَوْ أَلا يَخْشَى أَحَدُكُمْ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ قَبْلَ الإِمَامِ، أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ رَأْسَهُ رَأْسَ حِمَارٍ أَوْ يَجْعَلَ اللهُ صُورَتَهُ صُورَةَ حِمَارٍ»». (بخاری:٦٩١)

ترجمه: «ابوهریره س می‌گوید: رسول اکرم ج فرمود: «کسی که سرش را قبل از امام، بلند می کند، آیا نمی‌ترسد که خداوند سرش را به سر الاغ و یا صورتش را به صورت الاغی، تبدیل نماید»».

باب (۳۷): امامت برده، غلام آزاد شده و کودک نابالغ

٤٠٧- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س عَنِ النَّبِيِّ ج قَالَ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَإِنِ اسْتُعْمِلَ عليكم حَبَشِيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ»». (بخاری:٦٩٣)

ترجمه: «انس ابن مالک س روایت می‌کند که نبی اکرم ج فرمود: «از امیر خود، بشنوید و اطاعت کنید اگر چه او برده‌ای حبشی و سیه فام بوده و سرش به اندازه یک کشمش، کوچک باشد»».

باب (۳۸): اگر امام نماز را کامل نکرد ولی مقتدیان نماز را کامل کردند

٤٠٨- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: «يُصَلُّونَ لَكُمْ، فَإِنْ أَصَابُوا فَلَكُمْ، وَإِنْ أَخْطَئُوا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ»». (بخاری:٦٩٤)

ترجمه: «ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ج فرمود: «اگر امامان شما، برای شما درست و صحیح نماز بخوانند، هم به آنان و هم به شما، پاداش داده می‌شود. ولی اگر در نمازشان، اشکالی وجود داشته باشد، شما پاداش خود را دریافت می‌کنید و آنها گناهکار می‌شوند»».

باب (۳۹): اگر دو نفر، جماعت بخوانند، نفر دوم، سمت راست امام و مساوی با امام بایستد

۴۰۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما حديث مبيته في بيت خالته قد تقدم وفي هذه الرواية قال: ثُمَّ نَامَ حَتَّى نَفَخَ وَكَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ، ثُمَّ أَتَاهُ الْمُؤَذِّنُ فَخَرَجَ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ». (بخاری: ۶۹۸)

ترجمه: «در این مورد، قبلاً حدیث ابن عباس را روایت کردیم که ایشان شب را در خانه خاله اش؛ میمونه؛ گذراند. در این روایت، علاوه بر آن، آمده که رسول الله ﷺ خواب رفت طوری که صدای نفسش شنیده می‌شد. و معمولاً هر وقت به خواب می‌رفت، صدای نفسش بلند می‌شد. سپس مؤذن آمد و او را بیدار کرد. آنحضرت ﷺ بدون اینکه تجدید وضو نماید، به مسجد رفت و نماز خواند.

باب (۴۰): طولانی شدن نماز و خارج شدن کسی که برای کاری عجله داشته باشد

۴۱۰- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضی الله عنهما: أَنَّ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ رضی الله عنه كَانَ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ يَرْجِعُ فَيَؤُمُّ قَوْمَهُ، فَصَلَّى الْعِشَاءَ، فَقَرَأَ بِالْبَقَرَةِ، فَانْصَرَفَ رجُلٌ، فَكَأَنَّ مُعَاذًا تَنَاوَلَ مِنْهُ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «فَتَّانٌ، فَتَّانٌ، فَتَّانٌ». ثَلاثَ مِرَارٍ أَوْ قَالَ: «فَاتِنًا، فَاتِنًا، فَاتِنًا». وَأَمَرَهُ بِسُورَتَيْنِ مِنْ أَوْسَطِ الْمُفَصَّلِ». (بخاری: ۷۰۱)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: معاذ بن جبل رضی الله عنه معمولاً نماز عشا را پشت سر رسول اکرم ﷺ ادا می‌کرد و بعد به مسجد محله خود، می‌رفت و برای مردم قبیله خود، امامت می‌کرد. در یکی از شب‌ها، سوره بقره را در نماز عشا قرائت نمود. نماز آنقدر طولانی شد که یکی از مقتدیان نماز را ترک کرد و رفت. معاذ به او ناسزا گفت. هنگامی که خبر به گوش آنحضرت ﷺ رسید، خطاب به معاذ فرمود: «مگر تو فتنه گر هستی و می‌خواهی مردم را در فتنه بیندازی»؟ و این جمله را سه بار تکرار نمود. آنگاه، به او توصیه کرد که دو سوره متوسط از سوره‌های مفصل (از «ق» تا آخر قرآن) را انتخاب کند و بخواند».

باب (۴۱): امام قراءت را کوتاه و رکوع و سجده را کامل نماید

۴۱۱- «عن أَبِي مَسْعُودٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي لأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلاةِ الْغَدَاةِ مِنْ أَجْلِ فُلانٍ، مِمَّا يُطِيلُ بِنَا، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْهُ يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ، فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيَتَجَوَّزْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ وَالْكَبِيرَ وَذَا الْحَاجَةِ»». (بخاری: ۷۰۲)

ترجمه: «ابومسعود رضی الله عنه روایت می‌کند که شخصی نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! بخدا سوگند، من بدلیل اینکه فلانی، نماز را بسیار طولانی می‌کند، در نماز جماعت صبح، شرکت نمی‌کنم. ابو مسعود رضی الله عنه می‌گوید: من در هیچ یک از سخنرانیها، رسول خدا ﷺ را مانند آن روز، خشمگین

ندیده بودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «بعضی از شما، مردم را متنفر می‌کنید. بنابراین، هرکس از شما که امامت نماز را بعهده گرفت، آنرا مختصر بخواند زیرا در میان نمازگزاران، افراد ضعیف، پیر و کسانی که کار فوری دارند، وجود دارد»».

٤١٢- «عن جَابِرٍ رضی الله عنه حديث معاذ رضی الله عنه وأن النبي قَالَ لَهُ: «فَلَوْلا صَلَّيْتَ بِسَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»». (بخاری:٧٠٥)

ترجمه: «حديث معاذ که جابر آن را روایت کرده بود، قبلا بیان گردید.در این روایت آمده است که رسول الله ﷺ به معاذ فرمود: «چرا از سوره‌های «**سبح اسم ربك**» و «**والشمس وضحاها**» و «**والليل اذا يغشى**» نمی‌خوانی»»؟

باب (٤٢): نماز مختصر، ولی کامل باشد

٤١٣- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُوجِزُ الصَّلاةَ وَيُكْمِلُهَا». (بخاری: ٧٠٦)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز را مختصر، ولی کامل می‌خواند».

باب (٤٣): مختصر کردن نماز، هنگام شنیدن صدای گریۀ کودک

٤١٤- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنِّي لأَقُومُ فِي الصَّلاةِ أُرِيدُ أَنْ أُطَوِّلَ فِيهَا، فَأَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ، فَأَتَجَوَّزُ فِي صَلاتِي، كَرَاهِيَةَ أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمِّهِ»». (بخاری:٧٠٧)

ترجمه: «ابو قتاده رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «گاهی که به نماز می‌ایستم، دوست دارم آنرا طولانی بخوانم. در آن اثنا، صدای گریه کودکی به گوشم می‌رسد. آنگاه، نماز را مختصر می‌خوانم تا باعث آزار مادرش، نشوم»».

باب (٤٤): برابر نمودن صفها، هنگام اقامه نماز

٤١٥- «عن النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَتُسَوُّنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لَيُخَالِفَنَّ اللَّهُ بَيْنَ وُجُوهِكُمْ»». (بخاری:٧١٧)

ترجمه: «نعمان بن بشیر رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «صف‌های نمازتان را برابر کنید و اگر نه، بیم آن می‌رود که خداوند چهرهایتان را مسخ کند»».

باب (٤٥): روکردن امام بسوی نماز گزاران، هنگام برابر کردن صفها

٤١٦- «عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ وَتَرَاصُّوا، فَإِنِّي

أَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي»». (بخاری:۷۱۹)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: « صف‌های نمازتان را راست و منظم کنید زیرا من از پشت سرم، شما را می‌بینم»».

باب (٤٦): اگر میان امام و مقتدیانش پرده یا دیوار باشد

٤١٧- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ فِي حُجْرَتِهِ، وَجِدَارُ الْحُجْرَةِ قَصِيرٌ، فَرَأَى النَّاسُ شَخْصَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَامَ أُنَاسٌ يُصَلُّونَ بِصَلاتِهِ، فَأَصْبَحُوا فَتَحَدَّثُوا بِذَلِكَ، فَقَامَ اللَّيْلَةَ الثَّانِيَةَ، فَقَامَ مَعَهُ أُنَاسٌ يُصَلُّونَ بِصَلاتِهِ، صَنَعُوا ذَلِكَ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا، حَتَّى إِذَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ، جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَخْرُجْ، فَلَمَّا أَصْبَحَ ذَكَرَ ذَلِكَ النَّاسُ، فَقَالَ: «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُكْتَبَ عَلَيْكُمْ صَلاةُ اللَّيْلِ»». (بخاری:۷۲۹)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز شب را در حجره خود می‌خواند و چون دیوارهای حجره، کوتاه بود و آنحضرت ﷺ دیده می‌شد، بعضی از مردم، خارج از خانه به او اقتدا کردند. هنگام صبح، مردم در مورد آن، با یکدیگر، سخن گفتند. شب دوم و سوم نیز چنین شد. بعد از آن، رسول خدا ﷺ در خانه نشست و برای نماز، بیرون نیامد. صبح روز بعد، مردم علتش را جویا شدند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «ترسیدم از اینکه مبادا نماز شب بر شما فرض گردد»».

باب (٤٧): نماز شب

٤١٨- «وفي الحديث من رواية زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ زيادة أنه قال:«قَدْ عَرَفْتُ الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ صَنِيعِكُمْ، فَصَلُّوا أَيُّهَا النَّاسُ فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ أَفْضَلَ الصَّلاةِ، صَلاةُ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلا الْمَكْتُوبَةَ»». (بخاری:۷۳۱)

ترجمه: «حدیث فوق، به روایت زید بن ثابت هم آمده است. و بر آن حدیث، این مطلب افزوده شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «من در این چند شب، متوجه رفتار شما شدم و نماز خواندنتان را دیدم. پس ای مردم! در خانه‌هایتان نماز بخوانید. زیرا بجز نمازهای فرض، خواندن سایر نمازها در خانه بهتر است»».

ابواب صفت نماز

باب (۱): رفع یدین در تکبیر اولی هنگام شروع نماز

٤١٩- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ، إِذَا افْتَتَحَ الصَّلاةَ، وَإِذَا كَبَّرَ لِلرُّكُوعِ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، رَفَعَهُمَا كَذَلِكَ أَيْضًا، وَقَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» وَكَانَ لا يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السُّجُودِ». (بخاری: ۷۳۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ روایت می‌کند که: رسول خدا ﷺ در آغاز نماز و هنگام تکبیر رکوع، رفع یدین می‌کرد یعنی دست‌هایش را تا برابر شانه‌ها بالا می‌برد. همچنین هنگام برخاستن از رکوع، نیز رفع یدین می‌کرد و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» می‌گفت. ولی در سجده، چنین نمی‌کرد».

باب (۲): گذاشتن دست راست بر دست چپ (در نماز)

٤٢٠- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: «كَانَ النَّاسُ يُؤْمَرُونَ أَنْ يَضَعَ الرَّجُلُ الْيَدَ الْيُمْنَى عَلَى ذِرَاعِهِ الْيُسْرَى فِي الصَّلاةِ»». (بخاری: ۷٤۰)

ترجمه: «سهل بن سعد ﷺ می‌گوید: «مردم دستور داده می‌شدند که در نماز، دست راست خود را روی ساعد چپشان بگذارند»».

باب (۳): بعد از تکبیر تحریمه، چه باید خواند؟

٤٢١- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ ﷺ كَانُوا يَفْتَتِحُونَ الصَّلاةَ بِـ: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾». (بخاری: ۷٤۳)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر ﷺ، نماز را با فاتحه شروع می‌کردند».

۴۲۲- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْكُتُ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَبَيْنَ الْقِرَاءَةِ إِسْكَاتَةً، فَقُلْتُ: بِأَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِسْكَاتُكَ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَالْقِرَاءَةِ مَا تَقُولُ؟ قَالَ: «أَقُولُ: اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ»». (بخاری: ٧٤٤)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ بین تکبیر تحریمه و قرائت، اندکی سکوت می‌کرد. ابوهریره ﷺ می‌گوید: عرض کردم: ای پیامبر گرامیﷺ! پدر و مادرم فدایت باد، در این میان، چه می‌خوانی؟ رسول الله ﷺ فرمود: «می‌گویم: اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ». خدایا! میان من و گناهانم فاصله بینداز همانطور که میان مشرق و مغرب فاصله انداختی. خدایا! همچنانکه پارچه سفید، از پلیدی و چرک، پاک و صاف می‌گردد، گناهانم را پاک و صاف بگردان. خدایا! گناهانم را به وسیله آب، یخ و تگرگ بشوی و پاک گردان»».

باب (٤)

۴۲۳- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ ﷺ: حديث الكسوف وقد تقدم، وفي هذه الرواية: قَالَتْ: قَالَ: «قَدْ دَنَتْ مِنِّي الْجَنَّةُ، حَتَّى لَوِ اجْتَرَأْتُ عَلَيْهَا، لَجِئْتُكُمْ بِقِطَافٍ مِنْ قِطَافِهَا، وَدَنَتْ مِنِّي النَّارُ، حَتَّى قُلْتُ: أَيْ رَبِّ، وَأَنَا مَعَهُمْ؟ فَإِذَا امْرَأَةٌ ـ حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ: تَخْدِشُهَا هِرَّةٌ قُلْتُ: «مَا شَأْنُ هَذِهِ؟» قَالُوا: حَبَسَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ جُوعًا، لا أَطْعَمَتْهَا وَلا أَرْسَلَتْهَا تَأْكُلُ ـ قَالَ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ: «مِنْ خَشِيشِ أَوْ خَشَاشِ الأَرْضِ»». (بخاری: ٧٤٥)

ترجمه: «حدیث اسماء دختر ابو بکر ﷺ درباره کسوف قبلاً بیان شد و در این روایت علاوه بر آن، چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «بهشت چنان نزدیک من آمد که اگر بخود جرأت می‌دادم از میوه‌های آن برای شما می‌آوردم. دوزخ نیز چنان نزدیک من آمد که با خود گفتم: خدایا! مگر من هم از دوزخیانم؟ در آن اثنا، چشمم به زنی افتاد که گربه‌ای، چهره‌اش را می‌خراشید. پرسیدم: این زن، چه کرده است؟ گفتند: گربه‌ای را در دنیا حبس کرده تا اینکه از گرسنگی مرده است. نه به او غذا داده و نه او را آزاد گذاشته تا از حشرات و چیزهای دیگر زمین، تغذیه کند»».

باب (۵): نگاه کردن به سوی امام در نماز

۴۲۴- «عَنْ خَبَّابٍ ﷺ: قِيْلَ لَهُ: أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْنَا: بِمَ كُنْتُمْ تَعْرِفُونَ ذَاكَ؟ قَالَ: بِاضْطِرَابِ لِحْيَتِهِ». (بخاری:۷۴۶)

ترجمه: «خباب ﷺ می‌گوید: به من گفتند: آیا رسول الله ﷺ در نماز ظهر و عصر، چیزی می‌خواند. گفتم: آری. پرسیدند: از کجا میدانستید؟ گفتم: از تکان خوردن ریش مبارکش».

باب (٦): نگاه کردن به سوی آسمان، در نماز

٤٢٥- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْفَعُونَ أَبْصَارَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ فِي صَلاتِهِمْ»؟ فَاشْتَدَّ قَوْلُهُ فِي ذَلِكَ، حَتَّى قَالَ: «لَيَنْتَهُنَّ عَنْ ذَلِكَ، أَوْ لَتُخْطَفَنَّ أَبْصَارُهُمْ»». (بخاری:۷۵۰)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چرا بعضی از مردم، در نماز، به طرف آسمان، نگاه می‌کنند»؟ و در این باره، سخنان شدیدی بر زبان آورد تا جائیکه فرمود: «یا از این کار خود، باز می‌آیند یا بینایی‌شان، ربوده می‌شود»».

باب (۷): التفات در نماز

٤٢٦- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الالْتِفَاتِ فِي الصَّلاةِ، فَقَالَ: «هُوَ اخْتِلاسٌ يَخْتَلِسُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلاةِ الْعَبْدِ»». (بخاری: ۷۵۱)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ درباره التفات (نگاه کردن به اطراف خود) هنگام نماز، پرسیدند: آنحضرت ﷺ فرمود: «این نوعی سرقت شیطان، از نماز بنده است»».

باب (۸): وجوب قرائت برای امام و مقتدی در تمام نمازها

٤٢٧- «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: شَكَا أَهْلُ الْكُوفَةِ سَعْدًا إِلَى عُمَرَ ﷺ، فَعَزَلَهُ وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمْ عَمَّارًا، فَشَكَوْا حَتَّى ذَكَرُوا أَنَّهُ لا يُحْسِنُ يُصَلِّي، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَبَا إِسْحَاقَ، إِنَّ هَؤُلاءِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ لا تُحْسِنُ تُصَلِّي؟ قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: أَمَّا أَنَا، وَاللَّهِ فَإِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي بِهِمْ صَلاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا أَخْرِمُ عَنْهَا، أُصَلِّي صَلاةَ الْعِشَاءِ، فَأَرْكُدُ فِي الأُولَيَيْنِ، وَأُخِفُّ فِي الأُخْرَيَيْنِ. قَالَ: ذَاكَ الظَّنُّ بِكَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ، فَأَرْسَلَ مَعَهُ رَجُلا أَوْ رِجَالا إِلَى الْكُوفَةِ، فَسَأَلَ عَنْهُ أَهْلَ الْكُوفَةِ، وَلَمْ يَدَعْ مَسْجِدًا إِلا سَأَلَ عَنْهُ، وَيُثْنُونَ مَعْرُوفًا، حَتَّى

دَخَلَ مَسْجِدًا لِبَنِي عَبْسٍ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، يُقَالُ لَهُ: أُسَامَةُ بْنُ قَتَادَةَ، يُكْنَى أَبَا سَعْدَةَ، قَالَ: أَمَّا إِذْ نَشَدْتَنَا، فَإِنَّ سَعْدًا كَانَ لا يَسِيرُ بِالسَّرِيَّةِ، وَلا يَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ، وَلا يَعْدِلُ فِي الْقَضِيَّةِ. قَالَ سَعْدٌ: أَمَا وَاللَّهِ لأَدْعُوَنَّ بِثَلاثٍ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ عَبْدُكَ هَذَا كَاذِبًا، قَامَ رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَأَطِلْ عُمْرَهُ، وَأَطِلْ فَقْرَهُ، وَعَرِّضْهُ بِالْفِتَنِ. وَكَانَ بَعْدُ إِذَا سُئِلَ يَقُولُ: شَيْخٌ كَبِيرٌ مَفْتُونٌ، أَصَابَتْنِي دَعْوَةُ سَعْدٍ. قَالَ الراوي عن جابر ﷺ: فَأَنَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ، قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ وَإِنَّهُ لَيَتَعَرَّضُ لِلْجَوَارِي فِي الطُّرُقِ يَغْمِزُهُنَّ». (بخاری: ۷۵۵)

ترجمه: «جابر ابن سمره ﷺ می‌گوید: اهل کوفه از سعد ﷺ نزد عمر ﷺ ؛خلیفه رسول خدا ﷺ، شکایت کردند. عمر ﷺ او را عزل کرد و عمار ﷺ را بجای اوگمارد. مردم کوفه در شکایت علیه سعد تا جایی پیش رفتند که گفتند: او خواندن نماز را هم بخوبی نمی‌داند. عمر ﷺ سعد ﷺ را احضار نمود و گفت: ای ابو اسحاق! این مردم می‌گویند: تو نماز را هم درست نمی‌خوانی. سعد ﷺ گفت: بخدا سوگند، من به همان شیوه رسول خدا ﷺ و بدون کم و کاست، نماز را برای آنان اقامه می‌کردم. مثلاً دو رکعت اول نماز عشا را طولانی و دو رکعت آخر آن را مختصر می‌خواندم.

عمر ﷺ گفت: ای ابو اسحاق! گمان ما درباره تو نیز همین بود. آنگاه، گروهی را برای جستجو و تحقیق، همراه وی به کوفه فرستاد. آنان به همه مساجد کوفه، سرزدند و از مردم درباره سعد، پرسیدند. مردم، از او تعریف می‌کردند. تا اینکه به مسجد قبیله بنی عبس رسیدند. در این مسجد، شخصی بنام اسامه ابن قتاده برخاست و گفت: اکنون که مرا سوگند دادید، حقیقت را برای شما بازگو می‌کنم: سعد با ما به جهاد نمی‌رفت، اموال غنیمت را عادلانه تقسیم نمی‌کرد و در قضاوت و داوری، عدالت را رعایت نمی‌نمود. سعد ﷺ گفت: به خدا سوگند که من سه دعا در حق تو می‌کنم: خدایا! اگر این بنده ات بخاطر کسب شهرت و مقام، دروغ می‌گوید: عمرش را دراز کن، او را فقیر و تنگدست بگردان و گرفتار فتنه‌ها کن. جابر ﷺ می‌گوید: بعدها که مردم، او را می‌دیدند و حالش را می‌پرسیدند، می‌گفت: پیر و فقیر شده‌ام، اسیر فتنه‌ها گشته‌ام و دعای سعد، مرا به این روز، انداخته است. عبدالملک بن عمیر ؛راوی حدیث جابر؛ می‌گوید: من در آخر عمر، اسامه را دیدم که ابروهایش در اثر کهنسالی، روی چشمهایش افتاده بود (و آنقدر بی‌حیا شده بود) که بر سر معابر می‌نشست و برای دختران، ایجاد مزاحمت می‌کرد».

۴۲۸- «عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا صَلاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»». (بخاری:۷۵۶)

ترجمه: «از عباده بن صامت ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «نماز هیچ کس، بدون خواندن سوره فاتحه، صحیح نیست»».

۴۲۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَدَخَلَ رَجُلٌ فَصَلَّى، فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَرَدَّ، وَقَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ». فَرَجَعَ يُصَلِّي كَمَا صَلَّى، ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ». ثَلاثًا، فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أُحْسِنُ غَيْرَهُ فَعَلِّمْنِي، فَقَالَ: «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلاةِ فَكَبِّرْ، ثُمَّ اقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْدِلَ قَائِمًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا، وَافْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلاتِكَ كُلِّهَا»». (بخاری:۷۵۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کندکه: رسول الله ﷺ وارد مسجد شد. بعد از ایشان، شخص دیگری آمد و شروع به خواندن نماز، کرد. پس از اتمام نماز، به آنحضرت ﷺ سلام کرد. رسول اکرم ﷺ پس از پاسخ سلام، به او فرمود: «برو نماز بخوان. زیرا تو نماز نخواندی». او رفت و همانطور که نماز خوانده بود، نماز خواند. بعد، آمد و سلام کرد. آنحضرت ﷺ دوباره فرمود: «برو نماز بخوان. زیرا تو نماز نخواندی». بار سوم نیز چنین کرد. آنگاه، گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، من بهتر از این، نمی‌دانم. به من یاد بده. رسول اکرم ﷺ فرمود: «هر وقت که خواستی نماز بخوانی، نخست، تکبیر بگو. بعد، آنچه از قرآن برایت میسر است بخوان. سپس، با آرامش کامل، رکوع کن و پس از برداشتن سر از رکوع، راست بایست و اندکی مکث کن. سرانجام، با آرامش کامل، سجده کن. پس از برداشتن سر از سجده، اندکی بنشین. و همین شیوه را در تمام نمازهایت، رعایت کن».

باب (۹): قرائت در نماز ظهر

۴۳۰- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ مِنْ صَلاةِ الظُّهْرِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، يُطَوِّلُ فِي الأُولَى، وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانِيَةِ، وَيُسْمِعُ الآيَةَ أَحْيَانًا، وَكَانَ يَقْرَأُ فِي الْعَصْرِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، وَكَانَ يُطَوِّلُ فِي الأُولَى وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانِيَةِ، وَكَانَ يُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى مِنْ صَلاةِ الصُّبْحِ، وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانِيَةِ». (بخاری:۷۵۹)

ترجمه: «ابو قتاده ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در دو رکعت اول نماز ظهر، سوره فاتحه و سوره‌ای دیگر را می‌خواند. رکعت اول را طولانی و رکعت دوم را کوتاه می‌خواند. و گاهی بعضی از آیات را طوری تلاوت می‌کرد که ما می‌شنیدیم. همچنین در دو رکعت اول نماز عصر، سوره فاتحه و سوره‌ای دیگر را تلاوت می‌نمود. رکعت اول را طولانی و رکعت دوم را کوتاه می‌خواند. همچنین، آنحضرت ﷺ رکعت اول نماز فجر را طولانی و رکعت دوم آن را کوتاه می‌خواند».

باب (۱۰): قرائت در نماز مغرب

۴۳۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ: أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ أُمَّ الْفَضْلِ سَمِعَتْهُ وَهُوَ يَقْرَأُ: ﴿وَٱلۡمُرۡسَلَٰتِ عُرۡفٗا ١﴾ [المرسلات: ۱]، فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّ، وَاللَّهِ لَقَدْ ذَكَّرْتَنِي بِقِرَاءَتِكَ هَذِهِ السُّورَةَ، إِنَّهَا لآخِرُ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ بِهَا فِي الْمَغْرِبِ». (بخاری: ۷۶۳)

ترجمه: «عبد الله ابن عباس ﭭ می‌گوید: روزی سوره « والمرسلات عرفا» را می‌خواندم که مادرم ؛ام الفضل؛ آنرا شنید و گفت: فرزندم! با تلاوت این سوره، مرا به یاد رسول خدا ﷺ انداختی. زیرا آخرین قرائتی که از ایشان شنیدم، همین سوره بود که در نماز مغرب، آنرا تلاوت کرد».

۴۳۲- «عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﭬ قَالَ: قَدْ سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ ﷺ بِطُولَى الطُّولَيَيْنِ». (بخاری:۷۶٤)

ترجمه: «زید بن ثابت ﭬ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که در نماز مغرب، از میان دو سوره طولانی (اعراف و انعام)، سوره طولانی‌تر (اعراف) را تلاوت می‌کرد».

باب (۱۱): قرائت با صدای بلند در نماز مغرب

۴۳۳- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﭬ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَرَأَ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ». (بخاری:۷۶۵)

ترجمه: «جبیر بن مطعم ﭬ می‌گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ در نماز مغرب، سوره طور را تلاوت کرد».

باب (۱۲): خواندن سوره دارای سجده، در نماز عشاء

۴۳۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي الْقَاسِمِ ﷺ الْعَتَمَةَ، فَقَرَأَ: ﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ ١﴾ فَسَجَدَ فَلا أَزَالُ أَسْجُدُ بِهَا حَتَّى أَلْقَاهُ». (بخاری: ۷۶۸)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ می‌گوید: نماز عشاء را پشت سر ابوالقاسم ﷺ خواندم. رسول الله ﷺ سوره ﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ ١﴾ را خواند و سجده کرد. من هم تا زمانی که بمیرم و به ملاقات آنحضرت ﷺ بروم هر وقت که این سوره را بخوانم، سجده می‌کنم»».

باب (۱۳): قرائت در نماز عشاء

۴۳۵- «عنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﭬ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي سَفَرٍ، فَقَرَأَ فِي الْعِشَاءِ فِي إِحْدَى الرَّكْعَتَيْنِ بِالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ. وفِي رِوَايةٍ أُخْرَى قَالَ: وَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ صَوْتًا مِنْهُ، أَوْ قِرَاءَةً». (بخاری: ۷۶۹)

ترجمه: «براء ابن عازب ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در یکی از مسافرتها، در نماز عشاء، سوره «والتین والزیتون» را خواند. و در روایتی دیگر می‌گوید: من صدایی دلنشین‌تر از صدای رسول اکرم ﷺ در قرائت، نشنیده‌ام».

باب (١٤): قرائت در نماز فجر

۴۳۶- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: فِي كُلِّ صَلاةٍ يُقْرَأُ، فَمَا أَسْمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَسْمَعْنَاكُمْ، وَمَا أَخْفَى عَنَّا أَخْفَيْنَا عَنْكُمْ، وَإِنْ لَمْ تَزِدْ عَلَى أُمِّ الْقُرْآنِ أَجْزَأَتْ، وَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ خَيْرٌ». (بخاری:۷۷۲)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: در همه نمازها باید قرآن خواند. نمازی را که آنحضرت ﷺ با صدای بلند می‌خواند، ما هم برای شما، با صدای بلند می‌خوانیم. و نمازی را که آهسته می‌خواند، ما هم برای شما، آهسته می‌خوانیم. اگر در نماز، تنها سوره فاتحه را بخوانید، کفایت می‌کند ولی اگر آیاتی به آن بیافزایید، بهتر است».

باب (١٥): قرائت با صدای بلند در نماز فجر

٤٣٧- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ وَقَدْ حِيلَ بَيْنَ الشَّيَاطِينِ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّهُبُ، فَرَجَعَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى قَوْمِهِمْ، فَقَالُوا: مَا لَكُمْ؟ فَقَالُوا: حِيلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْنَا الشُّهُبُ، قَالُوا: مَا حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ إِلا شَيْءٌ حَدَثَ، فَاضْرِبُوا مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَانْظُرُوا مَا هَذَا الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَانْصَرَفَ أُولَئِكَ الَّذِينَ تَوَجَّهُوا نَحْوَ تِهَامَةَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ بِنَخْلَةَ، عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ، وَهُوَ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ صَلاةَ الْفَجْرِ، فَلَمَّا سَمِعُوا الْقُرْآنَ اسْتَمَعُوا لَهُ، فَقَالُوا: هَذَا وَاللَّهِ الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَهُنَالِكَ حِينَ رَجَعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ، وَقَالُوا: يَا قَوْمَنَا ﴿...إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا ١ يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلرُّشۡدِ فَـَٔامَنَّا بِهِۦۖ وَلَن نُّشۡرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدٗا ٢﴾ [الجن: ١-٢]. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ: ﴿قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ﴾ [الجن: ١]. وَإِنَّمَا أُوحِيَ إِلَيْهِ قَوْلُ الْجِنِّ». (بخاری:۷۷۳)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ با تنی چند از یارانش به قصد بازار عُکاظ، براه افتاد. و این، زمانی بود که از دسترسی جِن‌ها به اخبار آسمانها، جلوگیری شده بود. و شهابهای آسمانی، آنها را تعقیب می‌کردند. جن‌ها وقتی با این وضعیت روبرو شدند، نزد قوم خویش باز گشتند. قوم‌شان پرسید: چرا برگشتید؟ جن‌ها در جواب، گفتند: از دسترسی ما به اخبار آسمانها، جلوگیری شده است. و اگر کسی برای رفتن به آسمانها، سعی کند، به وسیله شهابها تعقیب می‌شود. آنها گفتند: حتماً اتفاق خاصی در دنیا بوقوع پیوسته است. بروید اطراف و اکناف عالَم، بگردید و علت آن را پیدا کنید. عده‌ای از جن‌ها مامور تحقیق پیرامون آن شدند. گروهی که بطرف تهامه بسیج شده بودند، در آنجا، با رسول الله ﷺ مواجه شدند. رسول الله ﷺ در محلی بنام نخله، حضور داشت و عازم بازار عکاظ بود. لحظه‌ای که جن‌ها رسیدند، رسول الله ﷺ و یارانش در حال خواندن نماز فجر بودند. وقتی صدای قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند. سپس به یکدیگر گفتند: همین قرآن است که از رفتن ما به سوی آسمانها و بدست آوردن خبرهای آسمانی، ممانعت نموده است. این بود که به سوی قوم خود، بر گشتند و گفتند: « ای قوم! ما قرآن شگفت انگیزی را شنیدیم که رهنمون به سوی کامیابی است. پس ما به آن ایمان آورده، از این پس، با پروردگار خود، کسی را شریک نمی‌گردانیم. خداوند بعد از آن، این آیات سوره جن را بر پیامبرﷺ نازل فرمود: ﴿قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ﴾ [الجن: ۱]. و آنچه نازل شد، سخن جن‌ها بود».

٤٣٨- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ فِيمَا أُمِرَ، وَسَكَتَ فِيمَا أُمِرَ. ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّٗا﴾ [مريم: ٦٤]. ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الاحزاب: ٢١]». (بخاری: ٧٧٤)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نمازهایی را که خداوند به آنحضرت ﷺ دستور داد بلند بخواند، بلند می‌خواند و نمازهایی را که دستور داد آهسته بخواند، آهسته می‌خواند. (و خداوند هرگز فراموش نمی‌کند) و (رسول الله ﷺ بهترین الگو، برای شماست)».

باب (١٦): خواندن سوره‌های مختلف در نماز

٤٣٩- «عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه: أَنَّهُ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: قَرَأْتُ الْمُفَصَّلَ اللَّيْلَةَ فِي رَكْعَةٍ، فَقَالَ: هَذًّا كَهَذِّ الشِّعْرِ، لَقَدْ عَرَفْتُ النَّظَائِرَ الَّتِي كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرُنُ بَيْنَهُنَّ، فَذَكَرَ عِشْرِينَ سُورَةً مِنَ الْمُفَصَّلِ، سُورَتَيْنِ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ». (بخاری:٧٧٥)

ترجمه: «ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: شخصی، نزد من آمد و گفت: دیشب، در یک رکعت، همه سوره‌های مفصل(از ق تا آخر قرآن) را تلاوت کردم. ابن مسعود گفت: آیا قرآن را مانند شعر، تند و با عجله خواندی؟ من سوره‌هایی را که شبیه هم هستند و رسول الله ﷺ هر دوتای آنها را در یک رکعت تلاوت

می‌کرد، خوب می‌دانم. سپس، ابن مسعود بیست سوره از سوره‌های مفصل را نام برد و فرمود: هر دو سوره را در یک رکعت، بخوان».

باب (۱۷): خواندن فاتحه در دو رکعت آخر نماز

٤٤٠- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﵁: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ فِي الأُولَيَيْنِ بِأُمِّ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، وَفِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُخْرَيَيْنِ بِأُمِّ الْكِتَابِ، وَيُسْمِعُنَا الآيَةَ، وَيُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى مَا لا يُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ، وَهَكَذَا فِي الْعَصْرِ وَهَكَذَا فِي الصُّبْحِ». (بخاری:۷۷۶)

ترجمه: «ابوقتاده ﵁ می‌گوید: رسول الله ﷺ در دو رکعت اول نماز ظهر، سوره فاتحه را با سوره‌ای دیگر از قرآن می‌خواند. اما در دو رکعت آخر، فقط سوره فاتحه را می‌خواند. و بعضی از آیات را طوری می‌خواند که ما می‌شنیدیم. رکعت اول را نسبتاً از رکعت دوم، طولانی‌تر می‌کرد. آنحضرت ﷺ در نماز عصر و صبح نیز به همین شیوه، عمل می‌نمود».

باب (۱۸): آمین گفتن امام با صدای بلند

٤٤١- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَمَّنَ الإِمَامُ فَأَمِّنُوا، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ تَأْمِينُهُ تَأْمِينَ الْمَلائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»». (بخاری:۷۸۱)

ترجمه: «ابوهریره ﵁ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که امام آمین گفت، شما نیز آمین بگویید. زیرا آمین هر کس که همزمان با آمین فرشتگان باشد، تمام گناهان گذشته‌اش، آمرزیده می‌شود»». (گفتنی است که بعد از آمین امام، فرشتگان نیز آمین می‌گویند). مترجم.

باب (۱۹): فضیلت آمین گفتن

٤٤٢- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ آمِينَ، وَقَالَتِ الْمَلائِكَةُ فِي السَّمَاءِ: آمِينَ، فَوَافَقَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»». (بخاری: ۷۸۱)

ترجمه: «از ابوهریره ﵁ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر آمین گفتن یکی از شما، با آمین گفتن فرشتگان، در آسمان، همزمان باشد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود»».

باب (۲۰): رکوع نمودن قبل از رسیدن به صف

٤٤٣- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﵁: أَنَّهُ انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ رَاكِعٌ، فَرَكَعَ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الصَّفِّ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «زَادَكَ اللَّهُ حِرْصًا وَلا تَعُدْ»». (بخاری:۷۸۳)

ترجمه: «ابوبکره ﷺ می‌گوید: روزی وارد مسجد شدم. آنحضرت ﷺ در رکوع بود. قبل از رسیدن به صف، به رکوع رفتم. پس از خواندن نماز، آن را با رسول الله ﷺ در میان گذاشتم. آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند علاقه ات را نسبت به نماز بیافزاید. ولی دوباره چنین کاری نکن». (یعنی قبل از رسیدن به صف، رکوع نکن)».

باب (۲۱): تکبیرگفتن برای رکوع

٤٤٤- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ: أَنَّهُ صَلَّى مَعَ عَلِيٍّ ﷺ بِالْبَصْرَةِ فَقَالَ: ذَكَّرَنَا هَذَا الرَّجُلُ صَلاةً كُنَّا نُصَلِّيهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ أَنَّهُ كَانَ يُكَبِّرُ كُلَّمَا رَفَعَ وَكُلَّمَا وَضَعَ». (بخاری:٧٨٤)

ترجمه: «از عمران بن حصین ﷺ روایت است که وی روزی پشت سر علی ﷺ در شهر بصره، نماز خواند و گفت: این مرد، ما را به یاد نماز خواندن رسول الله ﷺ انداخت. چرا که آنحضرت ﷺ هنگام هر برخاستن و فرود آمدن، تکبیر می‌گفت».

باب (۲۲): تکبیر گفتن هنگام بلند شدن از سجده

٤٤٥- «عَن أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلاةِ يُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْكَعُ، ثُمَّ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» حِينَ يَرْفَعُ صُلْبَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ، ثُمَّ يَقُولُ وَهُوَ قَائِمٌ: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ»، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَهْوِي، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَسْجُدُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي الصَّلاةِ كُلِّهَا حَتَّى يَقْضِيَهَا، وَيُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ مِنَ الثِّنْتَيْنِ بَعْدَ الْجُلُوسِ». (بخاری:٧٨٩)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام شروع نماز و هنگام رکوع، تکبیر می‌گفت. و هنگامی که از رکوع بلند می‌شد، «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» می‌گفت. و هنگامیکه راست می‌ایستاد «رَبَّنَا وَلَک الْحَمْدُ» می‌گفت. سپس هنگام پائین رفتن برای سجده و بلند شدن از آن، تکبیر می‌گفت. و برای سجده دوم نیز چنین می‌کرد. و تا پایان نماز، به همین شیوه،. عمل می‌نمود. گفتنی است که هنگام بلند شدن از قعده اول نیز تکبیر می‌گفت».

باب (۲۳): گذاشتن کف دستها بر زانوها در رکوع

٤٤٦- «عَنْ مُصْعَبَ بنِ سَعْدٍ ﷺ يَقُوْلُ: صَلَّيْتُ إِلى جَنْبِ أَبِي، فَطَبَّقْتُ بَيْنَ كَفَّيَّ، ثُمَّ وَضَعْتُهُمَا بَيْنَ فَخِذَيَّ، فَنَهَانِي أَبِي وَقَالَ: كُنَّا نَفْعَلُهُ فَنُهِينَا عَنْهُ، وَأُمِرْنَا أَنْ نَضَعَ أَيْدِينَا عَلَى الرُّكَبِ». (بخاری:٧٩٠)

ترجمه: «مصعب بن سعد بن ابی وقاص ؓ می‌گوید: روزی، کنار پدرم نماز می‌خواندم. هنگام رکوع، کف دستهایم را با هم چسبانده و در میان رانهایم گذاشتم. پدرم مرا منع کرد و گفت: ما نیز همین کار را می‌کردیم اما از آن، منع شدیم. و به ما دستور داده شد که دست‌ها را روی زانوها، بگذاریم».

باب (٢٤): برابر نمودن سر و کمر در رکوع و آرامش در آن

٤٤٧- «عَنِ الْبَرَاءِ ؓ قَالَ: كَانَ رُكُوعُ النَّبِيِّ ﷺ وَسُجُودُهُ، وَبَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، مَا خَلا الْقِيَامَ وَالْقُعُودَ قَرِيبًا مِنَ السَّوَاءِ». (بخاری:٧٩٢)

ترجمه: «براء ؓ می‌گوید: مدت زمان رکوع، سجده، نشستن میان دو سجده (جلسه) و ایستادن بعد از رکوع (قومه) رسول الله ﷺ، نزدیک به هم بود. البته مدت زمان قیام و قعود یعنی تشهد، طولانی‌تر بود».

باب (٢٥): دعا در رکوع

٤٤٨- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي»». (بخاری:٧٩٤)

ترجمه: «عایشه ؓ می‌فرماید: رسول الله ﷺ در رکوع و سجده خود، دعای «سُبْحَانَک اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِک اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی» را می‌خواند».

٤٤٩- «وَعَنْهَا ؓ فِي رِوايَةٍ أُخْرَى: يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ». (بخاری:٨١٧)

ترجمه: «و در روایتی دیگر از عایشه ؓ آمده است که رسول الله ﷺ در رکوع و سجده، آنچه را که در قرآن به وی امر شده بود، می‌خواند».

باب (٢٦): فضیلت گفتن (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَکَ الْحَمْدُ)

٤٥٠- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَالَ الإِمَامُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَقُولُوا: اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»». (بخاری:٧٩٦)

ترجمه: «ابوهریره ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که امام (سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) می‌گوید، شما (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ) بگویید. اگر این گفته شما همزمان با (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ) ملائکه ادا شود، تمام گناهان گذشته شما مورد عفو قرار خواهند گرفت»».

باب (۲۷): قنوت

۴۵۱- «وعَنْهُ ﷺ قَالَ: لأُقَرِّبَنَّ صَلاةَ النَّبِيِّ ﷺ، فَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ يَقْنُتُ فِي الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ مِنْ صَلاةِ الظُّهْرِ وَصَلاةِ الْعِشَاءِ وَصَلاةِ الصُّبْحِ بَعْدَ مَا يَقُولُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَيَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَلْعَنُ الْكُفَّارَ». (بخاری:۷۹۷)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که می‌فرمود: من نماز رسول الله ﷺ را (با بیان عملی) به فهم شما نزدیک می‌گردانم. و ایشان (ابوهریره) در رکعت آخر نماز ظهر، نماز عشاء و نماز صبح، بعد از (سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ)، قنوت می‌خواند و در دعای قنوت، برای مومنان، دعای خیر می‌کرد و برای کفار، لعن و نفرین می‌فرستاد».

۴۵۲- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ الْقُنُوتُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْفَجْرِ». (بخاری:۷۹۸)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در نماز مغرب و صبح، قنوت می‌خواند».

۴۵۳- «عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ الزُّرَقِيِّ ﷺ قَالَ: كُنَّا يَوْمًا نُصَلِّي وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». قَالَ رَجُلٌ وَرَاءَهُ: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «مَنِ الْمُتَكَلِّمُ»؟ قَالَ: أَنَا. قَالَ: «رَأَيْتُ بِضْعَةً وَثَلاثِينَ مَلَكًا يَبْتَدِرُونَهَا، أَيُّهُمْ يَكْتُبُهَا أَوَّلُ»». (بخاری:۷۹۹)

ترجمه: «رفاعه ابن رافع زرقی ﷺ می‌گوید: روزی، پشت سر آنحضرت ﷺ نماز می‌خواندیم. وقتی رسول خدا ﷺ سر از رکوع برداشت و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» گفت، یکی از نماز گزاران این جملات را خواند: « رَبَّنَا وَلَک الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا طَيبًا مُبَارَكًا فِيهِ». پس از اتمام نماز، رسول الله ﷺ پرسید: «چه کسی این کلمات را خواند»؟ آن نمازگزار گفت: من بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «سی و اندی فرشته را دیدم که برای نوشتن این جملات، از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و هر کدام، سعی می‌کرد قبل از دیگری، آنرا بنویسد»».

باب (۲۸): حفظ اعتدال و آرامش، پس از رکوع

۴۵۴- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَنْعَتُ لَنَا صَلاةَ النَّبِيِّ ﷺ فَكَانَ يُصَلِّي وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ قَامَ حَتَّى نَقُولَ قَدْ نَسِيَ». (بخاری:۸۰۰)

ترجمه: «انس ﷺ نماز رسول الله ﷺ را عملاً به ما نشان می‌داد و هنگامی که سرش را از رکوع بلند می‌کرد، آنقدر مکث می‌نمود (و به سجده نمی‌رفت) کـه ما فکر می‌کردیم سجده را فراموش کرده است».

باب (۲۹): تکبیر گویان به سجده میرفت

٤٥٥- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». يَدْعُو لِرِجَالٍ فَيُسَمِّيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ، فَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ، وَعَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ، وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ، وَاجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ». وَأَهْلُ الْمَشْرِقِ يَوْمَئِذٍ مِنْ مُضَرَ مُخَالِفُونَ لَهُ». (بخاری:٨٠٤)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ هر وقت سرش را از رکوع بلند می‌کرد، «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَك الْحَمْدُ» میگفت. سپس، نام چند نفر را ذکر می‌کرد و برای آنان دعا می‌نمود و می‌فرمود: «خدایا! ولید بن ولید، سلمه بن هشام، عیاش بن ربیعه و سایر مؤمنان مستضعف را نجات بده. الهی! قهر و غضبت را بر قوم مُضَر، نازل کن و آنان را دچار خشکسالی‌ای مانند خشکسالی دوران یوسف، بگردان». راوی می‌گوید: قبیله مضر که در شرق مدینه سکونت داشتند، آن روزها، مخالف سرسخت رسول الله ﷺ بودند».

باب (۳۰): فضیلت سجده

٤٥٦- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّاسَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «هَلْ تُمَارُونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَيْسَ دُونَهُ سَحَابٌ»؟ قَالُوا: لا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «فَهَلْ تُمَارُونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ»؟ قَالُوا: لا. قَالَ: «فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ كَذَلِكَ، يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: مَنْ كَانَ يَعْبُدُ شَيْئًا فَلْيَتَّبِعْ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الشَّمْسَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الْقَمَرَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الطَّوَاغِيتَ، وَتَبْقَى هَذِهِ الأُمَّةُ فِيهَا مُنَافِقُوهَا، فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: هَذَا مَكَانُنَا حَتَّى يَأْتِيَنَا رَبُّنَا، فَإِذَا جَاءَ رَبُّنَا عَرَفْنَاهُ فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: أَنْتَ رَبُّنَا، فَيَدْعُوهُمْ، فَيُضْرَبُ الصِّرَاطُ بَيْنَ ظَهْرَانَيْ جَهَنَّمَ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَجُوزُ مِنَ الرُّسُلِ بِأُمَّتِهِ، وَلا يَتَكَلَّمُ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ إِلا الرُّسُلُ، وَكَلامُ الرُّسُلِ يَوْمَئِذٍ: اللَّهُمَّ سَلِّمْ، سَلِّمْ، وَفِي جَهَنَّمَ كَلالِيبُ مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ، هَلْ رَأَيْتُمْ شَوْكَ السَّعْدَانِ»؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: «فَإِنَّهَا مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ غَيْرَ أَنَّهُ لا يَعْلَمُ قَدْرَ عِظَمِهَا إِلا اللَّهُ تَخْطَفُ النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ يُوبَقُ بِعَمَلِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُخَرْدَلُ ثُمَّ يَنْجُو، حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ رَحْمَةَ مَنْ أَرَادَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، أَمَرَ اللَّهُ الْمَلائِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ، فَيُخْرِجُونَهُمْ وَيَعْرِفُونَهُمْ بِآثَارِ السُّجُودِ، وَحَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ أَثَرَ السُّجُودِ، فَيَخْرُجُونَ

مِنَ النَّارِ، فَكُلُّ ابْنِ آدَمَ تَأْكُلُهُ النَّارُ إِلا أَثَرَ السُّجُودِ، فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ قَدِ امْتَحَشُوا، فَيُصَبُّ عَلَيْهِمْ مَاءُ الْحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ، ثُمَّ يَفْرُغُ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ، وَيَبْقَى رَجُلٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَهُوَ آخِرُ أَهْلِ النَّارِ دُخُولا الْجَنَّةَ، مُقْبِلٌ بِوَجْهِهِ قِبَلَ النَّارِ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ اصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ قَدْ قَشَبَنِي رِيحُهَا وَأَحْرَقَنِي ذَكَاؤُهَا، فَيَقُولُ: هَلْ عَسَيْتَ إِنْ فُعِلَ ذَلِكَ بِكَ أَنْ تَسْأَلَ غَيْرَ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: لا وَعِزَّتِكَ، فَيُعْطِي اللَّهَ مَا يَشَاءُ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ، فَيَصْرِفُ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ، فَإِذَا أَقْبَلَ بِهِ عَلَى الْجَنَّةِ رَأَى بَهْجَتَهَا، سَكَتَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ، ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ قَدِّمْنِي عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُ: أَلَيْسَ قَدْ أَعْطَيْتَ الْعُهُودَ وَالْمِيثَاقَ أَنْ لا تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنْتَ سَأَلْتَ؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لا أَكُونُ أَشْقَى خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: فَمَا عَسَيْتَ إِنْ أُعْطِيتَ ذَلِكَ أَنْ لا تَسْأَلَ غَيْرَهُ؟ فَيَقُولُ: لا وَعِزَّتِكَ لا أَسْأَلُ غَيْرَ ذَلِكَ، فَيُعْطِي رَبَّهُ مَا شَاءَ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ، فَيُقَدِّمُهُ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَإِذَا بَلَغَ بَابَهَا فَرَأَى زَهْرَتَهَا وَمَا فِيهَا مِنَ النَّضْرَةِ وَالسُّرُورِ، فَيَسْكُتُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ اللَّهُ: وَيْحَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَغْدَرَكَ، أَلَيْسَ قَدْ أَعْطَيْتَ الْعُهُودَ وَالْمِيثَاقَ أَنْ لا تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي أُعْطِيتَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لا تَجْعَلْنِي أَشْقَى خَلْقِكَ، فَيَضْحَكُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ، ثُمَّ يَأْذَنُ لَهُ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ: تَمَنَّ، فَيَتَمَنَّى حَتَّى إِذَا انْقَطَعَ أُمْنِيَّتُهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مِنْ كَذَا وَكَذَا أَقْبَلَ يُذَكِّرُهُ رَبُّهُ، حَتَّى إِذَا انْتَهَتْ بِهِ الأَمَانِيُّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ». قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ لأَبِي هُرَيْرَةَ ﭭ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: لَمْ أَحْفَظْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلا قَوْلَهُ: «لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: إِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ ذَلِكَ: «لَكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ»». (بخاری:۸۰۶)

ترجمه: «ابوهریره ﺽ می‌گوید: مردم از رسول الله ﷺ پرسیدند: آیا ما روز قیامت، پروردگارمان را خواهیم دید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: « مگر شما در رؤیت ماه شب چهارده در هوای غیر ابری، شک دارید»؟ گفتند: خیر، ای رسول خدا! باز فرمود: «آیا شما در رؤیت خورشید در هوای غیر ابری، شک دارید»؟ گفتند: خیر. آنحضرت ﷺ فرمود: « شما پروردگارتان را در روز قیامت به همین صورت خواهید دید. همه مردم در آن روز، محشور خواهند شد و خداوند خطاب به آنان می‌فرماید: هرکس، در دنیا، چیزی (یا کسی) را پرستش کرده است، دنبال آن برود. عده‌ای بدنبال خورشید می‌روند، عده‌ای بدنبال ماه راه می‌افتند و گروهی پشت سر طاغوت‌ها حرکت می‌کنند. و سرانجام، این امت باقی می‌ماند در حالی که منافقین در کنار آنها قرار دارند. خداوند می‌آید و می‌گوید: من پروردگار شما هستم. آنان می‌گویند: تا پروردگار ما

نیاید، از جای خود تکان نمی‌خوریم. هرگاه پروردگارمان بیاید، او را خواهیم شناخت. آنگاه خداوند به صورتی که برای آنان شناخته شده است، می‌آید و می‌گوید: من پروردگار شما هستم. می‌گویند: آری، تو پروردگار ما هستی. سپس خداوند، آنان را بسوی خود فرا می‌خواند و پلی بر روی دوزخ نصب می‌گردد. من نخستین پیامبری خواهم بود که با امت خود از روی آن، عبور خواهم کرد. در آن روز، کسی جز پیامبران نمی‌تواند سخن بگوید. و سخن پیامبران هم این خواهد بود: « اللّهم سلِّم، سلِّم» یعنی: پروردگارا، نجات، نجات. (در دوزخ) قلابهایی مانند خارهای درخت سَعدان وجود دارد. آیا شما خار درخت سعدان را دیده‌اید»؟ صحابه عرض کردند: بلی. پیامبر ﷺ فرمود: «قلاب‌های مذکور مانند خار درخت سعدان است. البته بزرگی آنها را جز الله، کسی دیگر نمی‌داند. این قلابها، مردم را طبق اعمالشان می‌ربایند. بعضی از مردم در اثر اعمال بدشان توسط آن قلابها به دوزخ می‌افتند و هلاک می‌شوند و برخی دیگر سرانجام با برداشتن زخمهای سهمگین، نجات می‌یابند. سپس، رحمت خداوند شامل حال دوزخیانی می‌شود که خدا بخواهد. آنگاه، به فرشتگان دستور می‌دهد تا کلیه کسانی را که او را پرستش کرده‌اند، از دوزخ بیرون بیاورند. فرشتگان، خداپرستان را از آثار سجده‌شان می‌شناسند. زیرا خداوند اعضای سجده را بر آتش دوزخ، حرام گردانیده است. آنها را از آتش بیرون می‌آورند. آتش همه اعضای بدن انسان را می‌سوزاند مگر جایی که اثر سجده باشد. آنان در حالی از دوزخ بیرون می‌آیند که آتش، بدنشان را سوخته و گوشت‌هایشان را گداخته است. سپس آب حیات بر بدنشان پاشیده می‌شود. و همانند دانه‌ای که در کنار نهر آب، جوانه می‌زند، آنان نیز جوانه می‌زنند. پس از آن، خداوند از قضاوت بین بندگان در حالی فارغ می‌شود که فقط یکی از بندگانش بین بهشت و دوزخ بلاتکلیف مانده است. و او آخرین فرد دوزخی است که وارد بهشت می‌شود. او که چهره‌اش به سوی دوزخ است، می‌گوید: پرودگارا! چهره‌ام را از دوزخ برگردان. زیرا وزش هوای آتشین آن، حالم را به هم می‌زند و شعله‌های آتشینش، مرا می‌سوزاند. خداوند می‌فرماید: اگر این خواسته ات را بر آورده سازم، چیز دیگری نمی‌خواهی؟ می‌گوید: سوگند به عزتت، که نمی‌خواهم. و چندین عهد و پیمان دیگر می‌بندد. خداوند چهره‌اش را از جانب دوزخ برمی گرداند. وقتی چهره‌اش به سوی بهشت می‌شود و شادابی آنرا می‌بیند، ابتدا اندکی سکوت می‌کند سپس می‌گوید: پروردگارا! مرا نزدیک دروازه بهشت ببر. خداوند به او می‌گوید: مگر تو آن همه عهد و پیمان نبستی که چیز دیگری نخواهی؟! می‌گوید: پروردگارا مرا شقی‌ترین بنده‌ات مگردان. خداوند می‌فرماید: اگر این خواسته‌ات را نیز برآورده سازم، چیز دیگری نمی‌خواهی؟ می‌گوید: سوگند به عزتت که چیز دیگری نمی‌خواهم. خداوند او را نزدیک دروازه بهشت می‌برد. وقتی چشمش به زیبائیها و شادابیهای بهشت می‌افتد، لحظه‌ای سکوت می‌کند. سپس می‌گوید: خدایا! مرا وارد بهشت گردان. خداوند می‌فرماید: وای بر تو ای فرزند آدم! چقدر عهد شکن هستی! مگر تو با من، آن همه عهد و پیمان نبستی که چیز دیگری نخواهی. می‌گوید: پروردگارا!

مرا شقی‌ترین بنده ات مگردان. خداوند به این رفتار بنده‌اش می‌خندد. سپس به او اجازه ورود به بهشت می‌دهد و می‌فرماید: اکنون هر چه آرزو داری، بخواه. پس او آنقدر می‌طلبد که آرزوهایش به پایان می‌رسد. خداوند عزوجل به یادش می‌اندازد که چنین و چنان بخواه. تا اینکه این آرزوها نیز به پایان می‌رسد. حق تعالی می‌فرماید: دو برابر آنچه که خواستی به تو عنایت فرمودم».

ابوسعید خدری به ابوهریره گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «خداوند به او ده برابر عنایت می‌کند». ابوهریره رضی الله عنه گفت: من بخاطر ندارم که آنحضرت ﷺ بیشتر از دو برابر فرموده باشد. ابوسعید گفت: من خودم شنیدم که آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند ده برابر به او می‌دهد»».

باب (۳۱): سجده با هفت عضو

٤٥٧- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما في رواية قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ: عَلَى الْجَبْهَةِ ـ وَأَشَارَ بِيَدِهِ عَلَى أَنْفِهِ ـ وَالْيَدَيْنِ، وَالرُّكْبَتَيْنِ، وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ، وَلا نَكْفِتَ الثِّيَابَ وَالشَّعَرَ»». (بخاری:۸۱۲)

ترجمه: «در روایتی، ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به من دستور داده شده است که با هفت استخوان بدن (هفت عضو) سجده نمایم: پیشانی ـ و با دستش به بینی خود اشاره کرد (یعنی پیشانی و بینی با هم)ـ دو دست، دو زانو و سر انگشتان پا. همچنین به ما دستور داده شده است که در نماز، موهای سر و لباس خود را جمع نکنیم»».

باب (۳۲): مکث بین دو سجده

٤٥٨- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: إِنِّي لا آلُو أَنْ أُصَلِّيَ بِكُمْ كَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ. وباقي الحديث تقدم». (بخاری:۸۲۱)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه فرمود: من از نشان دادن نماز رسول الله ﷺ به شما به هیچ وجه کوتاهی نمی‌کنم... حدیث قبلاً بیان گردید».

باب (۳۳): نمازگزار نباید در سجده، ساعدهایش را روی زمین بگذارد

۴۵۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ، وَلايَبْسُطْ أَحَدُكُمْ ذِرَاعَيْهِ انْبِسَاطَ الْكَلْبِ»». (بخاری:۸۲۲)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در سجده، آرامش خود را حفظ کنید و هیچ یک از شما ساعدهایش را مانند سگ، بر زمین نگذارد»».

باب (٣٤): نشستن بعد از رکعت اول وسوم وسپس، برخاستن از آن

۴۶۰- «عن مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ اللَّيْثِيِّ ﭬ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي، فَإِذَا كَانَ فِي وِتْرٍ مِنْ صَلاتِهِ، لَمْ يَنْهَضْ حَتَّى يَسْتَوِيَ قَاعِدًا». (بخاری:۸۲۳)

ترجمه: «مالک بن حويرث ﭬ می‌گويد: من رسول الله ﷺ را ديدم که نماز می‌خواند و بعد از رکعت اول و سوم (پس از سجده دوم) نخست، اندکی می‌نشست وسپس برمی خاست».

باب (٣٥): تکبير گفتن، هنگام بلند شدن از سجده

۴۶۱- «عَنْ أَبِيْ سَعِيْدٍ الْخُدْرِيِّ ﭬ: أَنَّهُ صَلَّى، فَجَهَرَ بِالتَّكْبِيرِ حِينَ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ، وَحِينَ سَجَدَ وَحِينَ رَفَعَ، وَحِينَ قَامَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ، وَقَالَ هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ». (بخاری:۸۲۵)

ترجمه: «از ابوسعيد خدری ﭬ روايت شده است که او در نماز، هنگام بلند کردن سر از سجده و هنگام رفتن به سجده و پس از بر خاستن از سجده و هنگام بلند شدن از تشهد اول با صدای بلند، تکبير می‌گفت و فرمود: رسول الله ﷺ را ديدم که چنين می‌کرد».

باب (٣٦): نشستن به طريقه سنت، در تشهد

۴۶۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّهُ كَانَ يَتَرَبَّعُ فِي الصَّلاةِ إِذَا جَلَسَ، وَأَنَّه رَأَى وَلَدَهُ فَعَلَ ذلِكَ فَنَهَاهُ، وَقَالَ: إِنَّمَا سُنَّةُ الصَّلاةِ أَنْ تَنْصِبَ رِجْلَكَ الْيُمْنَى وَتَثْنِيَ الْيُسْرَى، فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ تَفْعَلُ ذَلِكَ. فَقَالَ: إِنَّ رِجْلَيَّ لا تَحْمِلانِي». (بخاری:۸۲۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ در نماز، چهار زانو می‌نشست. ولی وقتی پسرش را ديد که او هم، چهار زانو می‌نشيند، وی را از اين کار منع کرد و گفت: نشستن به طريقه سنت، در نماز، اين است که قدم پای راست را نصب کنی (ايستاده نگه داری) و قدم پای چپ را پهن نمايی. پسرش گفت: چرا خود شما چهار زانو می‌نشينيد؟! گفت: من ناتوانم و پاهايم مرا تحمل نمی‌کند».

۴۶۳- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ ﭬ قَالَ: أَنَا كُنْتُ أَحْفَظَكُمْ لِصَلاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، رَأَيْتُهُ إِذَا كَبَّرَ جَعَلَ يَدَيْهِ حِذَاءَ مَنْكِبَيْهِ، وَإِذَا رَكَعَ أَمْكَنَ يَدَيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ هَصَرَ ظَهْرَهُ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ اسْتَوَى حَتَّى يَعُودَ كُلُّ فَقَارٍ مَكَانَهُ، فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَ يَدَيْهِ غَيْرَ مُفْتَرِشٍ وَلا قَابِضِهِمَا، وَاسْتَقْبَلَ بِأَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ الْقِبْلَةَ، فَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ جَلَسَ عَلَى

رِجْلِهِ الْيُسْرَى وَنَصَبَ الْيُمْنَى، وَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ قَدَّمَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى، وَنَصَبَ الأُخْرَى وَقَعَدَ عَلَى مَقْعَدَتِهِ». (بخاری:۸۲۸)

ترجمه: «ابوحمید ساعدی ﷺ می‌گوید: من از همه شما شیوه نماز خواندن رسول الله ﷺ را بهتر می‌دانم. رسول الله ﷺ را هنگام گفتن تکبیر تحریمه دیدم که دستهایش را تا برابر شانه‌هایش بلند می‌کرد. در رکوع، زانوها را با کف دستهایش محکم می‌گرفت. آنگاه، کمرش را طوری خم می‌کرد که سر و کمرش در راستای هم قرار می‌گرفت. پس از برخاستن از رکوع، کاملاً راست و استوار می‌ایستاد، طوری که مهره‌های کمرش سر جای خود، قرار می‌گرفت. و هنگام سجده، دستهایش را طوری روی زمین می‌گذاشت که ساعدهایش نه به زمین فرش می‌شد و نه به بدنش می‌چسبید و انگشتان پاهایش را به طرف قبله می‌نمود. و در تشهد اول، روی پای چپ می‌نشست و پای راست را نصب می‌کرد. و در تشهد آخر، پای چپ را مقداری جلو می‌برد و پای راست را نصب می‌کرد و نشیمنگاه خود را بر زمین قرار می‌داد».

باب (۳۷): کسی که تشهد اول را واجب نمیداند

۴۶۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ بُحَيْنَةَ ﷺ وَهُوَ مِنْ أَزْدِ شَنُوءَةَ، وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَبْدِمَنَافٍ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِهِمُ الظُّهْرَ، فَقَامَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ، لَمْ يَجْلِسْ، فَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ حَتَّى إِذَا قَضَى الصَّلاةَ، وَانْتَظَرَ النَّاسُ تَسْلِيمَهُ، كَبَّرَ وَهُوَ جَالِسٌ، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ، ثُمَّ سَلَّمَ». (بخاری:۸۲۹)

ترجمه: «عبد الله ابن بحینه ﷺ ؛ صحابی جلیل القدر رسول الله ﷺ ؛ که از قبیله ازد شنوءه و از هم پیمانان عبد مناف بود، می‌گوید: روزی، همراه رسول خدا ﷺ نماز ظهر را می‌خواندیم. آنحضرت ﷺ در پایان رکعت اول، فراموش کرد که بنشیند. مردم نیز با آنحضرت ﷺ بلند شدند. وقتی نماز به پایان رسید و مردم منتظر سلام گفتن رسول الله ﷺ بودند، آنحضرت ﷺ در حالی که نشسته بود، تکبیر گفت و به سجده رفت و قبل از سلام، دو سجده بجای آورد و سپس، سلام گفت».

باب (۳۸): خواندن تشهد در جلسه آخر

۴۶۵- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا إِذَا صَلَّيْنَا خَلْفَ النَّبِيِّ ﷺ قُلْنَا: السَّلامُ عَلَى جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ، السَّلامُ عَلَى فُلانٍ وَفُلانٍ، فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلامُ، فَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ، فَلْيَقُلِ: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، فَإِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمُوهَا

أَصَابَتْ كُلَّ عَبْدٍ لِلَّهِ صَالِحٍ فِي السَّمَاءِ وَالأَرْضِ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»». (بخاری:۸۳۱)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: پشت سر رسول الله ﷺ نماز می‌خواندیم و در قعده، چنین دعا می‌کردیم: سلام بر الله، سلام بر جبرئیل، میکائیل و فلان وفلان. رسول الله ﷺ به سوی ما نگاه کرد و فرمود: خداوند، خودش منشأ سلامتی است. (هیچ نیازی ندارد که شما بر او سلام بگویید). شما باید در نماز، چنین بگویید: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ـ این دعا شامل همه بندگان نیک الله در زمین و آسمان می‌شود ـ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

باب (۳۹): دعا نمودن قبل از سلام گفتن

۴۶۶- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلاةِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَفِتْنَةِ الْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ». فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: مَا أَكْثَرَ مَا تَسْتَعِيذُ مِنَ الْمَغْرَمِ، فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَرِمَ حَدَّثَ فَكَذَبَ وَوَعَدَ فَأَخْلَفَ»». (بخاری: ۸۳۲)

ترجمه: «عایشه ﷺ، همسر گرامی رسول الله ﷺ، روایت می‌کند که آنحضرت ﷺ در نماز چنین دعا می‌کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَفِتْنَةِ الْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ». «پروردگارا! از عذاب قبر، فتنه دَجال و فتنه زندگی و مرگ به تو پناه می‌برم. پروردگارا! از اینکه مقروض و بدهکار شوم به تو پناه می‌برم». شخصی پرسید: یارسول الله! شما از اینکه بدهکار شوید زیاد به خدا پناه می‌برید؟ فرمود: زیرا انسان بدهکار، دروغ می‌گوید و خلف وعده می‌کند»».

۴۶۷- «عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: عَلِّمْنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلاتِي. قَالَ: «قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلا أَنْتَ فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي، إِنَّك أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»». (بخاری:۸۳۴)

ترجمه: «ابوبکر صدیق ﷺ می‌گوید: به رسول الله ﷺ گفتم: دعایی به من بیاموز تا آنرا در نماز بخوانم. آنحضرت ﷺ فرمود: « این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلا أَنْتَ فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي، إِنَّك أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». «پروردگارا!

بر خود بسیار ستم کرده‌ام و جز تو کسی دیگر نیست که گناهان مرا بیامرزد. خداوندا! با عنایت خود، مرا بیامرز و بر من رحم کن. همانا تو بخشنده و مهربانی»».

باب (٤٠): دعاهای اختیاری پس از تشهد

۴۶۸- «حَدِيْثُ ابنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ فِي التَّشَهُّدِ تَقَدَّمّ قّرِيْباً وَقَالَ فِيْ هذِهِ الرواية بعد قوله: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ يَتَخَيَّرُ مِنَ الدُّعَاءِ أَعْجَبَهُ إِلَيْهِ فَيَدْعُو»». (بخاری:۸۳۵)

ترجمه: «حدیث ابن مسعود ﷺ درباره تشهد، در سطور بالا گذشت. در این روایت همچنین آمده است که بعد از «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، هر دعایی را که مایل است، می‌تواند بخواند»».

باب (٤١): سلام گفتن

۴۶۹- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَلَّمَ قَام النِّسَاءُ حِينَ يَقْضِي تَسْلِيمَهُ وَمَكَثَ يَسِيرًا قَبْلَ أَنْ يَقُومَ». (بخاری:۸۳۷)

ترجمه: «ام سلمه ﷺ می‌گوید: پس از اینکه رسول الله ﷺ سلام می‌داد و نماز به پایان می‌رسید، زنها بلند می‌شدند و می‌رفتند. آنحضرت ﷺ اندکی توقف می‌کرد و آنگاه برمی‌خاست».

باب (٤٢): نماز گزار وقتی سلام گوید که امام سلام دهد

۴۷۰- «عَنْ عِتْبَانَ ﷺ قَالَ: صَلَّيْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَسَلَّمْنَا حِينَ سَلَّمَ». (بخاری:۸۳۸)

ترجمه: «عتبان بن مالک ﷺ می‌گوید: با نبی اکرم ﷺ نماز خواندیم. و هنگامی که ایشان سلام گفت، ما نیز سلام گفتیم».

باب (٤٣): ذکر بعد از نماز

۴۷۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّ رَفْعَ الصَّوْتِ بِالذِّكْرِ، حِينَ يَنْصَرِفُ النَّاسُ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ، كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كُنْتُ أَعْلَمُ إِذَا انْصَرَفُوا بِذَلِكَ إِذَا سَمِعْتُهُ». (بخاری:۸۴۱)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: ذکر با صدای بلند، بعد از نمازهای فرض، در زمان

رسول الله ﷺ رایج بود. ابن عباس رضی الله عنهما اضافه می‌کند: من با شنیدن صدای ذکرشان، می‌دانستم که نماز، تمام شده است».

۴۷۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: جَاءَ الْفُقَرَاءُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ مِنَ الأَمْوَالِ بِالدَّرَجَاتِ الْعُلا وَالنَّعِيمِ الْمُقِيمِ، يُصَلُّونَ كَمَا نُصَلِّي، وَيَصُومُونَ كَمَا نَصُومُ، وَلَهُمْ فَضْلٌ مِنْ أَمْوَالٍ يَحُجُّونَ بِهَا وَيَعْتَمِرُونَ،وَيُجَاهِدُونَ وَيَتَصَدَّقُونَ. قَالَ: «أَلا أُحَدِّثُكُمْ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ أَدْرَكْتُمْ مَنْ سَبَقَكُمْ، وَلَمْ يُدْرِكْكُمْ أَحَدٌ بَعْدَكُمْ، وَكُنْتُمْ خَيْرَ مَنْ أَنْتُمْ بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِ، إِلاَّ مَنْ عَمِلَ مِثْلَهُ: تُسَبِّحُونَ وَتَحْمَدُونَ وَتُكَبِّرُونَ خَلْفَ كُلِّ صَلاةٍ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ».

قَالَ الراوي: فَاخْتَلَفْنَا بَيْنَنَا، فَقَالَ: بَعْضُنَا نُسَبِّحُ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ، وَنَحْمَدُ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ، وَنُكَبِّرُ أَرْبَعًا وَثَلاثِينَ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: تَقُولُ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، حَتَّى يَكُونَ مِنْهُنَّ كُلِّهِنَّ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ»». (بخاری:۸۴۳)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: عده‌ای از فقرا نزد رسول الله ﷺ آمدند و عرض کردند: ثروتمندان علاوه بر رفاه مادی، درجات رفیع بهشت و نعمتهای جاودان آن را از آن خود ساختند. زیرا مانند ما نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند و بدلیل برتری در ثروت، حج و عمره می‌گزارند و جهاد می‌کنند و صدقه می‌دهند. (و این کارها از ما ساخته نیست). رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا عملی به شما نیاموزم که اگر آن را انجام دهید، کسانی را که از شما پیشی گرفته‌اند، در خواهید یافت و بهترین انسانهایی که با شما هستند، خواهید شد. و جز کسانی که مثل شما این عمل را انجام می‌دهند، کسی دیگر به شما نخواهد رسید؟ آن عمل، این است که پس از هر نماز فرض، سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمدلله و سی و سه بار الله اکبر بگویید.

راوی می‌گوید: بعد از آن، درباره تعداد این تسبیحات میان ما (صحابه) اختلاف نظر بوجود آمد. بعضی‌ها گفتند که «سبحان الله و الحمدلله» سی وسه بار و «الله اکبر» سی وچهار بار گفته شود. ابوهریره می‌گوید: در این مورد، به رسول خدا ﷺ مراجعه کردم. فرمود: «هر یک را سی وسه بار، تکرار کنید»».

۴۷۳- «عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلاةٍ مَكْتُوبَةٍ: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ»». (بخاری:۸۴۴)

ترجمه: «مغیره بن شعبه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ بعد از هر نماز فرض، این دعا را می‌خواند: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيك لَهُ لَهُ الْمُلْك وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيتَ وَلا مُعْطِى لِمَا مَنَعْتَ وَلا ينْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْك الْجَدُّ». (هیچ معبود بر حقی جز الله

وجود ندارد. یکتایی است که شریکی ندارد. پادشاهی، از آن اوست. و همه ستایشها، شایسته اوست. هیچ کس، نمی‌تواند مانع بخشش تو شود. و کسی را که تو محروم سازی، هیچ کس نمی‌تواند به او چیزی عطا کند. سعی و تلاش فرد، در برابر مشیت تو، سودی ندارد».

باب (٤٤): روگردانیدن امام به سوی مردم، پس از اتمام نماز

۴۷۴- «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا صَلَّى صَلاةً أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ». (بخاری:۸۴۵)

ترجمه: «سمره بن جندب ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ پس از نماز، رو به ما می‌کرد (و می‌نشست)».

۴۷۵- «عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلاةَ الصُّبْحِ بِالْحُدَيْبِيَةِ، عَلَى إِثْرِ سَمَاءٍ كَانَتْ مِنَ اللَّيْلَةِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ»؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِي، وَكَافِرٌ بِالْكَوْكَبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ: بِنَوْءِ كَذَا وَكَذَا، فَذَلِكَ كَافِرٌ بِي، وَمُؤْمِنٌ بِالْكَوْكَبِ»». (بخاری:۸۴۶)

ترجمه: «زید بن خالد جهنی ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در صبحگاه یک شب بارانی، پس از اقامه نماز صبح در حدیبیه، رو به مردم کرد و فرمود: «آیا می‌دانید پروردگار شما چه فرمود»؟ صحابه گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. آنحضرت ﷺ گفت: خداوند فرمود: «بندگان من، صبح کردند در حالی که بعضی مومن و بعضی کافر شدند. آنها که گفتند: فضل و رحمت خدا شامل حال شد و باران نازل فرمود، به من ایمان آوردند و به تاثیر ستارگان کافر گردیدند. و اما کسانی که آن را به ستارگان نسبت دادند به من کافر شدند و به ستارگان ایمان آوردند»».

باب (٤٥): امام می‌تواند در صورت نیاز از بالای شانه‌های مردم، عبور نماید

۴۷۶- «عَنْ عُقْبَةَ ﷺ قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ الْعَصْرَ، فَسَلَّمَ ثُمَّ قَامَ مُسْرِعًا، فَتَخَطَّى رِقَابَ النَّاسِ إِلَى بَعْضِ حُجَرِ نِسَائِهِ، فَفَزِعَ النَّاسُ مِنْ سُرْعَتِهِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ، فَرَأَى أَنَّهُمْ عَجِبُوا مِنْ سُرْعَتِهِ، فَقَالَ: «ذَكَرْتُ شَيْئًا مِنْ تِبْرٍ عِنْدَنَا فَكَرِهْتُ أَنْ يَحْبِسَنِي، فَأَمَرْتُ بِقِسْمَتِهِ»». (بخاری:۸۵۱)

ترجمه: «عقبه ﷺ می‌گوید: در مدینه، نماز عصر را پشت سر رسول الله ﷺ خواندم. آنحضرت ﷺ پس از اتمام نماز، برخاست و با شتاب از روی شانه‌های نمازگزاران، عبور کرد و به خانه یکی از همسران

خود رفت. مردم از شتاب رسول خدا ﷺ متحير شدند. آنحضرت ﷺ پس از چند لحظه، دوباره (به مسجد) برگشت و ديد كه مردم از شتاب او، شگفت زده شده‌اند. فرمود: «به يادم آمد كه مقدارى طلا در خانه ما وجود دارد. دوست نداشتم كه توجه مرا بخود مشغول سازد. لذا دستور دادم آنرا تقسيم كنند»».

باب (٤٦): روى گردانيدن يا برخاستن و رفتن از راست و چپ، پس از اتمام نماز

۴۷۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: لاَ يَجْعَلْ أَحَدُكُمْ لِلشَّيْطَانِ شَيْئًا مِنْ صَلاتِهِ، يَرَى أَنَّ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ لا يَنْصَرِفَ إِلاَّ عَنْ يَمِينِهِ، لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ كَثِيرًا يَنْصَرِفُ عَنْ يَسَارِهِ». (بخارى:۸۵۲)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ مى‌گويد: مواظب باشيد كه شيطان در نمازهاى شما سهمى نداشته باشد. بدين معنا كه نمازگزار فكر كند كه روى گردانيدن يا رفتن، پس از نماز، از سمت راست، ضرورى است. در حالى كه من رسول خدا ﷺ را بارها ديده‌ام كه از سمت چپ، روى به مردم مى‌نمود يا بيرون مى‌رفت».

باب (٤٧): حكم خوردن سير، پياز و ترهٔ خام

۴۷۸- «عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ-يُرِيدُ الثُّومَ-فَلا يَغْشَانَا فِي مَسَاجِدِنَا». قُلْتُ: مَا يَعْنِي بِهِ قَالَ: مَا أُرَاهُ يَعْنِي إِلاَّ نِيئَهُ. وقِيْلَ: إِلاَّ نَتْنَهُ». (بخارى:۸۵۴)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﷺ روايت مى‌كند كه رسول الله ﷺ با اشاره به بوته سير، فرمود: «هر كس كه از اين گياه خورد، به مساجد ما نيايد». راوى مى‌گويد: از جابر پرسيدم: منظور آنحضرت ﷺ كدام نوع سير است؟ جابر گفت:به نظرم سير خام است. و در روايتى ديگر گفت: به نظرم، سيرى است كه بوى تند دارد».

۴۷۹- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْ بَصَلاً فَلْيَعْتَزِلْنَا». أَوْ قَالَ: «فَلْيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا وَلْيَقْعُدْ فِي بَيْتِهِ». وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِقِدْرٍ فِيهِ خَضِرَاتٌ مِنْ بُقُولٍ، فَوَجَدَ لَهَا رِيحًا، فَسَأَلَ فَأُخْبِرَ بِمَا فِيهَا مِنَ الْبُقُولِ، فَقَالَ: «قَرِّبُوهَا». إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ كَانَ مَعَهُ، فَلَمَّا رَآهُ كَرِهَ أَكْلَهَا، قَالَ: «كُلْ فَإِنِّي أُنَاجِي مَنْ لا تُنَاجِي»». (بخارى:۸۵۵)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﷺ مى‌گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «هركس كه سير و يا پياز بخورد، از ما كناره گيرى نمايد» يا فرمود: «به مساجد ما نيايد و در خانه خود بنشيند».

همچنين، روزى، يک ديگ نزد آنحضرت ﷺ آوردند كه در آن، چند نوع سبزى بود. بوى تندى از آنها، به مشام رسول اكرم ﷺ رسيد. از محتويات آن (ديگ)پرسيد: آنها سبزيجاتى را كه در آن، وجود داشت، نام

بردند. آنحضرت ﷺ نخورد و با اشاره به سوی یکی از اصحاب که همراهش بود، فرمود:«نزد او ببرید». او نیز از خوردن آن، سرباز زد. رسول خدا ﷺ فرمود: بخور زیرا من با کسی از نزدیک سخن می‌گویم (جبرئیل)که شما سخن نمی‌گویید».

۴۸۰- «وَفِي رِوَايَةٍ: أُتِيَ بِبَدرٍ، يَعنِي: طَبَقاً فِيهِ خَضرِوات».

ترجمه: «و در روایتی آمده است که یک سینی نزد آنحضرت ﷺ آوردند که در آن، انواع سبزی وجود داشت».

باب (٤٨): وضوی کودکان

۴۸۱- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: أَنَّ النَّبِيِّ ﷺ مرَّ عَلَى قَبْرٍ مَنْبُوذٍ فَأَمَّهُمْ وَصَفُّوا عَلَيْهِ». (بخاری:۸۵۷)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: گذر رسول الله ﷺ بر قبری دور افتاده و تنها افتاد. بر آن قبر، نماز جنازه خواند و حاضران پشت سر ایشان صف بستند و نماز خواندند». (ابن عباس هم که در آن زمان، کودکی نابالغ بود، جزو نمازگذاران بود).

۴۸۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ»». (بخاری: ۸۵۸)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «غسل روز جمعه، بر هر شخص بالغ، واجب است»».

۴۸۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما وَ قَدْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: شَهِدْتَ الْخُرُوجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَوْلا مَكَانِي مِنْهُ مَا شَهِدْتُهُ، يَعْنِي مِنْ صِغَرِهِ، أَتَى الْعَلَمَ الَّذِي عِنْدَ دَارِ كَثِيرِ بْنِ الصَّلْتِ، ثُمَّ خَطَبَ، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ، فَوَعَظَهُنَّ، وَذَكَّرَهُنَّ، وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يَتَصَدَّقْنَ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُهْوِي بِيَدِهَا إِلَى حَلْقِهَا تُلْقِي فِي ثَوْبِ بِلالٍ، ثُمَّ أَتَى هُوَ وَبِلالٌ الْبَيْتَ». (بخاری: ۸۶۳)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: شخصی از من پرسید: آیا با رسول الله ﷺ به عیدگاه رفته ای؟ گفتم: بلی. ولی اگر خویشاوندی نزدیک، با رسول الله ﷺ نمی‌داشتم، به علت خرد سالی، نمی‌توانستم با ایشان به عیدگاه بروم. آنحضرت ﷺ کنار پرچمی که بر سرِ درِ منزل کثیر بن صلت نصب شده بود، تشریف برد و خطبه خواند. سپس به مجلس زنان رفت و آنان را موعظه و ارشاد نمود و امر به صدقه فرمود. آنگاه، زنان شروع به دادن صدقه نمودند. یکی انگشتر، دیگری النگو و آن دیگر، زیور آلات خود را بیرون می‌آورد و در چادر بلال می‌انداخت. سپس، رسول خدا ﷺ و بلال به خانه برگشتند».

باب (٤٩): رفتن زنان به مسجد در شب و تاریکی

٤٨٤- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْتَأْذَنَكُمْ نِسَاؤُكُمْ بِاللَّيْلِ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَأْذَنُوا لَهُنَّ»». (بخاری: ٨٦٥)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر همسران شما اجازه خواستند تا شبها به مسجد بروند، به آنان اجازه دهید»».

۱۱- کتاب نماز جمعه

باب (۱): فرض بودن نماز جمعه

۴۸۵- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَيْدَ أَنَّهُمْ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا، ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمِ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ، فَاخْتَلَفُوا فِيهِ، فَهَدَانَا اللَّهُ، فَالنَّاسُ لَنَا فِيهِ تَبَعٌ: الْيَهُودُ غَدًا، وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ»». (بخاری: ۸۷۶)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ما در دنیا، آخرین اُمت هستیم ولی در قیامت، پیشاپیش سایر امتها خواهیم بود با وجودی که آنها قبل از ما صاحب کتاب آسمانی شده‌اند. سپس، خداوند روز جمعه را برای اهل کتاب، فرض نمود (تا شعائرشان را در آن انجام دهند) ولی آنان در مورد آن، دچار اختلاف نظر شدند. آنگاه، خداوند ما را بدان (روز جمعه) راهنمایی فرمود و بقیه مردم (اهل کتاب) پشت سر ما قرار دارند؛ شنبه روز عبادت یهود و یکشنبه روز عبادت نصارا است»».

باب (۲): استفاده از عطر و مواد خوشبو در روز جمعه

۴۸۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ، وَأَنْ يَسْتَنَّ، وَأَنْ يَمَسَّ طِيبًا إِنْ وَجَدَ»». (بخاری: ۸۸۰)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: گواهی می‌دهم بر اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «غسل روز جمعه و مسواک زدن، بر هر فرد بالغ و مسلمان، واجب است. و اگر به مواد خوشبو، دسترسی داشت، استفاده کند»».

باب (۳): فضیلت روز جمعه

۴۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غُسْلَ الْجَنَابَةِ ثُمَّ رَاحَ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَدَنَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَقَرَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي

السَّاعَةِ الثَّالِثَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ كَبْشًا أَقْرَنَ، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ دَجَاجَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَيْضَةً، فَإِذَا خَرَجَ الإِمَامُ حَضَرَتِ الْمَلائِكَةُ يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ».

ترجمه: «ابو هريره ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، روز جمعه مانند غسل جنابت، غسل نماید و اول وقت برای نماز جمعه برود، گویا شتری صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گویا گاوی صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گویا قوچی صدقه نموده است. و هر کس، بعد ازآن، برود، گویا یک مرغ صدقه نموده است. و هر کس، بعد از آن، برود، گویا یک تخم‌مرغ صدقه نموده است. ولی زمانی که امام برای ایراد خطبه برخیزد، فرشتگان (قلم و کاغذ خود را جمع کرده) به خطبه گوش می‌دهند»».

باب (٤): استعمال روغن خوشبو در روز جمعه

۴۸۸- «عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَيَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطَاعَ مِنْ طُهْرٍ وَيَدَّهِنُ مِنْ دُهْنِهِ، أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبِ بَيْتِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ فَلا يُفَرِّقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ، ثُمَّ يُصَلِّي مَا كُتِبَ لَهُ، ثُمَّ يُنْصِتُ إِذَا تَكَلَّمَ الإِمَامُ، إِلا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الأُخْرَى»». (بخاری:۸۸۳)

ترجمه: «سلمان فارسی ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، روز جمعه غسل کند و حتی المقدور، خود را پاکیزه نماید و از روغن یا مواد خوشبویی که در اختیار دارد، استفاده کند. سپس، برای نماز جمعه برود و در مسجد نیز از روی شانه‌های مردم، عبور نکند و آنچه برایش مقدّر شده است، نماز بخواند و با دقت و رعایت سکوت، به خطبه امام، گوش فرا دهد، تمام گناهانش از جمعه قبل تا این جمعه، بخشیده خواهند شد»».

۴۸۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ أَنَّهُ قِيلَ له: ذَكَرُوا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «اغْتَسِلُوا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاغْسِلُوا رُءُوْسَكُمْ وَإِنْ لَمْ تَكُونُوا جُنُبًا، وَأَصِيبُوا مِنَ الطِّيبِ». فقَالَ: أَمَّا الْغُسْلُ فَنَعَمْ، وَأَمَّا الطِّيبُ فَلا أَدْرِي». (بخاری:۸۸۴)

ترجمه: «از عبدالله بن عباس ﷺ پرسیدند: مردم می‌گویند: رسول خدا ﷺ فرموده است: «روز جمعه غسل کنید وسرهایتان را بشویید اگر چه جنب نباشید و همچنین از مواد خوشبو استفاده نمایید»؟ ابن عباس ﷺ گفت: در مورد دستور به غسل، بلی. اما در مورد استفاده از مواد خوشبو،آن را به خاطر ندارم»».

باب (۵): پوشیدن بهترین لباس

۴۹۰- «عَنْ عُمَرَ ﵁: أَنَّهُ رَأَى حُلَّةً سِيَرَاءَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوِ اشْتَرَيْتَ هَذِهِ فَلَبِسْتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَلِلْوَفْدِ إِذَا قَدِمُوا عَلَيْكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ فِي الآخِرَةِ». ثُمَّ جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا حُلَلٌ، فَأَعْطَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﵁ مِنْهَا حُلَّةً، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَسَوْتَنِيهَا وَقَدْ قُلْتَ فِي حُلَّةِ عُطَارِدٍ مَا قُلْتَ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَمْ أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا». فَكَسَاهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﵁ أَخًا لَهُ بِمَكَّةَ مُشْرِكًا». (بخاری:۸۸۶)

ترجمه: «عمر ﵁ پارچه ابریشمی را دید که در آستانه مسجد النبی ﷺ برای فروش به نمایش گذاشته شده بود. عرض کرد: ای رسول خدا! چقدر خوب است، اگر شما این پارچه را بخرید و در روزهای جمعه و هنگام ملاقات با هیئت‌هایی که به خدمت شما می‌رسند، آن را بپوشید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اینگونه پارچه‌ها را کسانی می‌پوشند که از نعمت‌های آخرت، سهمی نداشته باشند». پس از مدتی، چند دست لباس از همان پارچه، به آنحضرت ﷺ هدیه دادند. رسول خدا ﷺ یکی از آنها را به عمر ﵁ داد. ایشان عرض کرد: یا رسول الله! این پارچه را به من بخشیدی تا بپوشم در حالی که قبلاً پوشیدن آن را مذمت فرمودی. رسول خدا ﷺ فرمود: «من آن را نداده‌ام که بپوشی». بعداً عمر ﵁ آن پارچه را برای برادر مشرک خود که در مکه بود، فرستاد».

باب (۶): مسواک زدن در روز جمعه

۴۹۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي، أَوْ عَلَى النَّاسِ، لأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلاةٍ»». (بخاری:۸۸۷)

ترجمه: «ابوهریره ﵁ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر بر امت من، یا بر مردم دشوار نمی‌شد، به آنان دستور می‌دادم که برای هر نماز، مسواک بزنند»».

۴۹۲- «عن أَنَسٍ ﵁ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَكْثَرْتُ عَلَيْكُمْ فِي السِّوَاكِ»». (بخاری: ۸۸۸)

ترجمه: «انس ﵁ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «درمورد مسواک زدن، به شما زیاد تأکید نمودم»».

باب (۷): آنچه در نماز فجر روز جمعه خوانده میشود

۴۹۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْجُمُعَةِ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ ﴿الٓمٓ ۝١ تَنزِيلُ﴾ السَّجْدَةَ، وَ﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ﴾». (بخاری:۸۹۱)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در نماز فجر روز جمعه، بیشتر سورهای سجده ﴿الٓمٓ ۝١ تَنزِيلُ﴾ و دهر ﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ﴾ را تلاوت می‌کرد.

باب (۸): نماز جمعه در روستاها و شهرها

۴۹۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ:«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، الإِمَامُ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا، وَالْخَادِمُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». قَالَ: وَحَسِبْتُ أَنْ قَدْ قَالَ: «وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي مَالِ أَبِيهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»». (بخاری:۸۹۳)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کدام از شما مسئول است، و از هریک از شما، درمورد زیر دستانش سؤال خواهد شد. رهبر جامعه، مسئول رعیت می‌باشد. مرد، مسئول خانواده و زیر دستانش می‌باشد. زن در خانه شوهر، مسئول زیر دستان خود است. خدمتگذار، مسئول است و از او در مورد اموال صاحبش و مسئولیت‌های دیگرش، سئوال خواهد شد». راوی می‌گوید: به گمانم آنحضرت ﷺ این جمله را نیز افزود که «مرد هم مسئول مال پدر خود می‌باشد. و همه شما مسئول هستید و از شما در مورد مسئولیت تان، سئوال خواهد شد»».

باب (۹): آیا بر کسی که نماز جمعه واجب نیست غسل جمعه واجب است؟

۴۹۵- «حديث أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ» تقدم قريباً وزاد هنا في آخره: ثُمَّ قَالَ: «حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَغْتَسِلَ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا يَغْسِلُ فِيهِ رَأْسَهُ وَجَسَدَهُ»». (بخاری: ۸۹۷)

ترجمه: «حدیث ابوهریره ﷺ درباره اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «ما در دنیا، آخرین امت هستیم. اما روز قیامت، پیشگام همه خواهیم بود»، بیان گردید. در این روایت علاوه بر آن، چنین آمده است که آنحضرت ﷺ فرمود: «در هر هفت روز، یک بار، غسل کردن بر هر مسلمان، واجب و ضروری است. یعنی هفته‌ای یک بار، باید سر و بدن خود را بشوید»».

باب (۱۰): نماز جمعه بر چه کسی و تا چه فاصله ای فرض است؟

۴۹۶- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ يَنْتَابُونَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنْ مَنَازِلِهِمْ وَالْعَوَالِيِّ، فَيَأْتُونَ فِي الْغُبَارِ، يُصِيبُهُمُ الْغُبَارُ وَالْعَرَقُ، فَيَخْرُجُ مِنْهُمُ الْعَرَقُ، فَأَتَى

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنْسَانٌ مِنْهُمْ وَهُوَ عِنْدِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ أَنَّكُمْ تَطَهَّرْتُمْ لِيَوْمِكُمْ هَذَا»». (بخاری: ۹۰۲)

ترجمه: «عایشه ؓ، همسر گرامی رسول خدا ﷺ، می‌گوید: مردم، روز جمعه از خانه‌های خود و از عوالی (مکانی در چهار میلی مدینه) به طور نوبتی برای شرکت در نماز جمعه می‌آمدند. و لباسهای‌شان در اثر عرق و گرد وخاک، بد بو می‌شد. روزی رسول الله ﷺ در خانه من بود که یک نفر از آنان، نزد آنحضرت ﷺ آمد. رسول الله ﷺ فرمود: «چقدر خوب بود اگر شما برای این روز، طهارت یعنی غسل می‌کردید»».

٤٩٧- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ مَهَنَةَ أَنْفُسِهِمْ، وَكَانُوا إِذَا رَاحُوا إِلَى الْجُمُعَةِ رَاحُوا فِي هَيْئَتِهِمْ، فَقِيلَ لَهُمْ: «لَوِ اغْتَسَلْتُمْ»». (بخاری:۹۰۳)

ترجمه: «عایشه ؓ می‌فرماید: مردم، خودشان کارهایشان را انجام می‌دادند و با همان لباس‌های کار، برای ادای نماز جمعه می‌آمدند. به آنان گفته شد: «چقدر خوب بود اگر امروز غسل می‌کردید»».

٤٩٨- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي الْجُمُعَةَ حِينَ تَمِيلُ الشَّمْسُ». (بخاری: ۹۰۵)

ترجمه: «انس ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز جمعه را پس از زوال آفتاب می‌خواند».

باب (۱۱): اگر روز جمعه هوا گرم بود

۴۹۹- «عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اشْتَدَّ الْبَرْدُ بَكَّرَ بِالصَّلاةِ، وَإِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ أَبْرَدَ بِالصَّلاةِ، يَعْنِي الْجُمُعَةَ».

ترجمه: «انس ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ در زمستان که هوا سخت سرد می‌شد، نماز جمعه را زود می‌خواند و در تابستان که هوا سخت گرم می‌شد، آن را به تاخیر می‌انداخت».

باب (۱۲): رفتن به نماز جمعه

۵۰۰- «عن أَبِي عَبْسٍ ؓ أَنَّهُ قَالَ، وَهُوَ ذَاهِبٌ إِلَى الْجُمُعَةِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنِ اغْبَرَّتْ قَدَمَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ»». (بخاری:۹۰۷)

ترجمه: «ابو عبس ؓ در حالی که برای نماز جمعه می‌رفت،گفت: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر کس که قدم‌هایش در راه خدا گردآلود شوند، آتش دوزخ بر او حرام خواهد شد»».

باب (۱۳): نباید کسی برادر مسلمانش را از جایش بلند نماید و خودش بجایش بنشیند

۵۰۱- «عن ابْنِ عُمَرَ ﭭ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُقِيمَ الرَّجُلُ أَخَاهُ مِنْ مَقْعَدِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ. قيل الْجُمُعَةَ؟: قَالَ: الْجُمُعَةَ وَغَيْرَهَا». (بخاری:۹۱۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ نهی کرد از اینکه کسی برادر مسلمانش را از جایش بلند کرده و خود بجایش بنشیند. سؤال شد: آیا این حکم، برای روز جمعه است؟ فرمود: برای روز جمعه و غیره جمعه است».

باب (١٤): اذان روز جمعه

۵۰۲- «عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ ﭬ قَالَ: كَانَ النِّدَاءُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوَّلُهُ إِذَا جَلَسَ الإِمَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ ﭭ، فَلَمَّا كَانَ عُثْمَانُ ﭬ وَكَثُرَ النَّاسُ زَادَ النِّدَاءَ الثَّالِثَ عَلَى الزَّوْرَاءِ». (بخاری:۹۱۲)

ترجمه: «سائب بن یزید ﭬ می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ، ابوبکرﭬ و عمرﭬ اذان جمعه همان اذان اوّل بود که جلوی منبر گفته می‌شد آنهم وقتی که امام برای ایراد خطبه، بالای منبر می‌رفت. امّا در زمان خلافت عثمان ﭬ وقتی جمعیت زیاد شد، اذان سوّم بالای زوراءِ گفته شد و اضافه گردید».

باب (۱۵): یک مؤذن در روز جمعه

۵۰۳- وَ عَنْهُ ﭬ فِيْ رِوَايَةٍ قَالَ: لَمْ يَكُنْ لِلنَّبِيِّ ﷺ مُؤَذِّنٌ غَيْرَ وَاحِدٍ وَكَانَ التَّأْذِينُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ حِينَ يَجْلِسُ الْإِمَامُ، يَعْنِي عَلَى الْمِنْبَرِ». (بخاری:۹۱۳)

ترجمه: «و در روایتی از سائب بن یزید آمده است که: رسول الله ﷺ یک مؤذن بیشتر نداشت. و اذان روز جمعه هم، زمانی که امام روی منبر می‌نشست، گفته می‌شد».

باب(١٦): امام، روز جمعه بالای منبر به صدای اذان پاسخ دهد

۵۰۴- «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ ﭬ: أَنّه جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ يوم الجمعة، فلما أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ، قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ مُعَاوِيَةُ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ ﭬ: وَأَنَا، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: وَأَنَا، فَلَمَّا أَنْ قَضَى التَّأْذِينَ، قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى هَذَا الْمَجْلِسِ، حِينَ أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ، يَقُولُ مَا سَمِعْتُمْ مِنِّي مِنْ مَقَالَتِي». (بخاری:۹۱۴)

ترجمه: «معاویه ﷺ روز جمعه بر منبر نشسته بود. هنگامی که مؤذن الله اکبر گفت، او نیز الله اکبر گفت. و هنگامی که مؤذن اشهدان لااله الاالله گفت، ایشان نیز آن را تکرار کرد. وقتی مؤذن أشهد أن محمدا رسول‌الله گفت، معاویه نیزآن را تکرار نمود.تا این که اذان به پایان رسید آنگاه، فرمود: ای مردم! من از رسول خدا ﷺ در همین جایگاه شنیدم که هنگام اذان گفتن موذن، این گونه که از من شنیدید، عمل می‌کند».

باب(۱۷): خطبه خواندن بالای منبر

۵۰۵- «حَدِيْثُ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِـدِيِّ ﷺ في أمر الْمِنْبَرِ تَقَدَّمَ وَذِكْرُ صَلاتِهِ الْقَهْقَرَى، وزاد في هذه: فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا صَنَعْتُ هَذَا لِتَأْتَمُّوا وَلِتَعَلَّمُوا صَلاتِي»». (بخاری:۹۱۷)

ترجمه: «حدیث سهل بن سعد ﷺ درباره نماز خواندن رسول الله ﷺ بالای منبر و پایین آمدن آنحضرت ﷺ هنگام سجده، قبلاً بیان شد. علاوه بر آن، در این حدیث آمده است که رسول الله ﷺ پس از اتمام نماز، فرمود: «ای مردم! من این عمل را بخاطر آن انجام دادم که شما به من اقتدا کنید و کیفیت نمازخواندن مرا بیاموزید»».

۵۰۶- «عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ جِذْعٌ يَقُومُ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا وُضِعَ لَهُ الْمِنْبَرُ،سَمِعْنَا لِلْجِذْعِ مِثْلَ أَصْوَاتِ الْعِشَارِ، حَتَّى نَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ». (بخاری: ۹۱۸)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در ابتدا بر تنه درختی تکیه می‌کرد و خطبه می‌خواند. ولی پس از اینکه برای آنحضرت ﷺ منبری ساختند، آن تنه درخت (که دیگر مورد استفاده قرار نمی‌گرفت) به آه و ناله درآمد و مانند شتر آبستن، می‌نالید. تا اینکه رسول الله ﷺ از منبر پایین آمد و دست (مبارکش) را (جهت تسلی) بر روی آن کشید».

باب (۱۸): خطبه خواندن در حالت ایستاده

۵۰۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ قَائِمًا، ثُمَّ يَقْعُدُ، ثُمَّ يَقُومُ، كَمَا تَفْعَلُونَ الآنَ». (بخاری:۹۲۰)

ترجمه: «عبد الله ابن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ ایستاده خطبه را آغاز می‌کرد. سپس اندکی می‌نشست و آنگاه دوباره بلند می‌شد. همناطور که امروز نیز رائج است».

باب (۱۹): گفتن "اما بعد" پس از حمد و ثنای خداوند در خطبه

۵۰۸- «عَنْ عَمْرِو بْنِ تَغْلِبَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِمَالٍ أَوْ سَبْيٍ، فَقَسَمَهُ، فَأَعْطَى رِجَالاً وَتَرَكَ رِجَالاً، فَبَلَغَهُ أَنَّ الَّذِينَ تَرَكَ عَتَبُوا، فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ فَوَاللَّهِ إِنِّي لأُعْطِي الرَّجُلَ، وَأَدَعُ الرَّجُلَ، وَالَّذِي أَدَعُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الَّذِي أُعْطِي، وَلَكِنْ أُعْطِي أَقْوَامًا لِمَا أَرَى فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْجَزَعِ وَالْهَلَعِ، وَأَكِلُ أَقْوَامًا إِلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْغِنَى وَالْخَيْرِ، فِيهِمْ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ». فَوَاللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِكَلِمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُمْرَ النَّعَمِ». (بخاری: ۹۲۳)

ترجمه: «عمرو بن تغلب ﷺ می‌گوید: مقداری مال یا چند تن اسیر جنگی، نزد رسول الله ﷺ آوردند. رسول الله ﷺ آنها را تقسیم نمود. افرادی را از این مال، داد و تعدادی را نداد. به آنحضرت ﷺ خبر رسید که آنانی که سهمی نبرده‌اند، ناخشنود هستند. رسول الله ﷺ پس از حمد و ثنای خدا، فرمود: «اما بعد: بخدا سوگند، من به بعضی از این اموال، می‌دهم و به بعضی دیگر، نمی‌دهم. اما آنانی را که نداده‌ام، نزد من محبوب‌تر‌اند از کسانی که به آنها مال داده‌ام. زیرا من به کسانی که در آنها حرص و طمع می‌بینم، می‌دهم. و برخی دیگر را به خیری که خداوند در دلهایشان قرار داده است، می‌سپارم. و عمرو بن تغلب از آنان است». عمرو بن تغلب می‌گوید: به خدا سوگند که این سخن رسول الله ﷺ برای من از شتران سرخ رنگ نیز محبوب‌تر بود».

۵۰۹- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَشِيَّةً بَعْدَ الصَّلاةِ، فَتَشَهَّدَ وَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ»». (بخاری:۹۲۵)

ترجمه: «ابوحمید ساعدی ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ شبی پس از نماز عشاء، بلند شد و پس از حمد و ثنای خداوند،فرمود: «امّا بعد»». (و سخنرانی نمود).

۵۱۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ الْمِنْبَرَ، وَكَانَ آخِرَ مَجْلِسٍ جَلَسَهُ مُتَعَطِّفًا مِلْحَفَةً عَلَى مَنْكِبَيْهِ، قَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ بِعِصَابَةٍ دَسِمَةٍ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِلَيَّ» فَثَابُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ هَذَا الْحَيَّ مِنَ الأَنْصَارِ يَقِلُّونَ وَيَكْثُرُ النَّاسُ، فَمَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَاسْتَطَاعَ أَنْ يَضُرَّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعَ فِيهِ أَحَدًا، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ»». (بخاری:۹۲۷)

ترجمه: «عبد الله بن عباس ﷺ می‌گوید: آخرین باری که رسول الله ﷺ بر منبر نشست، چادری بر روی شانه‌های (مبارکش) انداخته و پارچه‌ای بر سرش بسته بود. آنحضرت ﷺ پس از حمد و ثنای

خداوند، فرمود: «ای مردم! نزدیک‌تر بیایید». مردم نیز هجوم آوردند و نزدیک آمدند. آنگاه، رسول خدا ﷺ فرمود: «اما بعد: این گروه اَنصار به تدریج کم می‌شوند در حالی که سایر مردم، روز به روز زیاد می‌شوند. پس هر کس از امّت محمّد ﷺ که به مقامی رسید و توان نفع و ضرر به مردم را داشت، از نیکوکاران انصار قدردانی کند و از خطاکاران آنها، گذشت نماید»».

باب (۲۰): امام در اثنای خطبه، به شخصی که وارد مسجد می‌شود امر نماید تا دو رکعت نماز بخواند

۵۱۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنهما قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ وَالنَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ النَّاسَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: «أَصَلَّيْتَ يَا فُلانُ»؟ قَالَ: لا. قَالَ: «قُمْ فَارْكَعْ رَكْعَتَيْنِ»». (بخاری:۹۳۰)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: در یکی از روزهای جمعه که رسول خدا ﷺ در حال ایراد خطبه بود، شخصی وارد مسجد شد و نشست .آنحضرت ﷺ فرمود: «یا فلانی! آیا نماز خوانده‌ای»؟ گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «برخیز و دو رکعت نماز بخوان»». (یعنی تحیة المسجد)

باب (۲۱): طلب باران در خطبه روز جمعه

۵۱۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: أَصَابَتِ النَّاسَ سَنَةٌ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، فَبَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ، قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَ الْمَالُ وَجَاعَ الْعِيَالُ، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا. فَرَفَعَ يَدَيْهِ، وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا وَضَعَهَا حَتَّى ثَارَ السَّحَابُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ، ثُمَّ لَمْ يَنْزِلْ عَنْ مِنْبَرِهِ حَتَّى رَأَيْتُ الْمَطَرَ يَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ ﷺ، فَمُطِرْنَا يَوْمَنَا ذَلِكَ، وَمِنَ الْغَدِ وَبَعْدَ الْغَدِ، وَالَّذِي يَلِيهِ حَتَّى الْجُمُعَةِ الأُخْرَى، وَقَامَ ذَلِكَ الأَعْرَابِيُّ أَوْ قَالَ غَيْرُهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَهَدَّمَ الْبِنَاءُ وَغَرِقَ الْمَالُ، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا. فَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلا عَلَيْنَا». فَمَا يُشِيرُ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ السَّحَابِ إِلاَّ انْفَرَجَتْ، وَصَارَتِ الْمَدِينَةُ مِثْلَ الْجَوْبَةِ، وَسَالَ الْوَادِي قَنَاةُ شَهْرًا، وَلَمْ يَجِئْ أَحَدٌ مِنْ نَاحِيَةٍ إِلاَّ حَدَّثَ بِالْجَوْدِ». (بخاری: ۹۳۳)

ترجمه: «انس ابن مالک رضی الله عنه می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ مردم دچار قحطسالی شدند. در یکی از روزهای جمعه که رسول الله ﷺ مشغول ایراد خطبه بود، یکی از اعراب بادیه نشین برخاست و گفت: یا رسول خدا! دام‌ها هلاک شدند و اهل و عیال گرسنه‌اند. برای ما ازخدا طلب باران کن . آنحضرت ﷺ دست‌هایش را بلند کرد در حالی که هیچ ابری در آسمان مشاهده نمی‌شد. راوی می‌گوید: سوگند به خدایی که جانم در ید اوست، هنوز آنحضرت ﷺ از دعا فارغ نشده بود که آسمان مدینه، از ابرهایی مانند کوه،

پوشیده شد. پس از خطبه، وقتی که رسول‌الله ﷺ از منبر پایین آمد، قطره‌های باران از محاسن مبارک ایشان، سرازیر بود. روز دوم، سوم، چهارم و تا جمعه بعد، باران ادامه پیدا کرد. در جمعه بعد، همان بادیه نشین یا شخص دیگری از میان جمع، بلند شد و گفت: ای رسول‌خدا! خانه‌ها خراب شد، اموال و دام‌ها غرق شدند. از خدا بخواه که باران را متوقف سازد. رسول الله ﷺ دست به دعا برداشت و فرمود: «پروردگارا! باران را از مدینه به حوالی آن، منتقل ساز». پس به هر پاره ابری که اشاره می‌کرد، پراکنده می‌شد. و اینگونه، ابرها به اطراف مدینه پراکنده شدند و آسمان مدینه به شکل دایره‌ای خالی از ابر درآمد. و در اثر باران، رودخانه قنات تا یک ماه جاری بود. و هرکس از اطراف مدینه می‌آمد، خبر از بارندگی مطلوب می‌داد».

باب (۲۲): خاموش نشستن وگوش فرا دادن به خطبه امام در روز جمعه

۵۱۳- «عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قُلْتَ لِصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ: أَنْصِتْ، وَالإِمَامُ يَخْطُبُ، فَقَدْ لَغَوْتَ»». (بخاری:۹۳۴)

ترجمه: «ابوهریره ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر روز جمعه که امام مشغول ایراد خطبه است، به کسی که در مجاورت، نشسته است، بگویی: ساکت باش، سخن بیهوده‌ای گفته‌ای»».

باب (۲۳): لحظه اجابت دعا در روز جمعه

۵۱۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَكَرَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: «فِيهِ سَاعَةٌ لا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي، يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى شَيْئًا إِلاَّ أَعْطَاهُ إِيَّاهُ». وَأَشَارَ بِيَدِهِ يُقَلِّلُهَا». (بخاری: ۹۳۵)

ترجمه: «ابوهریره ؓ می‌گوید: روزی رسول خدا ﷺ درمورد روز جمعه، سخن گفت و فرمود: «در روز جمعه، ساعتی وجود دارد که اگر بنده مومن، در ان لحظه، نماز بخواند و دعا کند، خداوند متعال دعایش را مستجاب خواهد کرد». و با حرکات دست، کوتاهی ان لحظه را نشان داد».

باب (٢٤): اگر مردم، روز جمعه، امام را تنها بگذارند و بروند.

۵۱۵- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ؆ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَقْبَلَتْ عِيرٌ تَحْمِلُ طَعَامًا، فَالْتَفَتُوا إِلَيْهَا حَتَّى مَا بَقِيَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلاَّ اثْنَا عَشَرَ رَجُلاً، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿وَإِذَا رَأَوْاْ تِجَٰرَةً أَوْ لَهْوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمًا﴾ [الجمعة: ١١]». (بخاری:۹۳۶)

ترجمه: «جابر ابن عبد الله ؓ می‌گوید: در یکی از روزهای جمعه که آنحضرت ﷺ مشغول خواندن خطبه بود و ما منتظر نماز بودیم، کاروانی از غله وارد مدینه شد. مردم برخاسته و بسوی کاروان رفتند. فقط

دوازده نفر، نزد رسول الله ﷺ باقی ماند. آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗا﴾ [الجمعة: ١١] یعنی هنگامی که تجارت یا سرگرمی‌ای را ببینند، از اطراف تو پراکنده می‌شوند و تو را ایستاده رها می‌کنند». (این واقعه در ابتدای اسلام بود ومردم به احکام دین، آشنایی کامل نداشتند).

باب (۲۵): نمازهای سنت قبل و بعد از نماز جمعه

۵۱۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ الظُّهْرِ رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ فِي بَيْتِهِ، وَبَعْدَ الْعِشَاءِ رَكْعَتَيْنِ، وَكَانَ لا يُصَلِّي بَعْدَ الْجُمُعَةِ حَتَّى يَنْصَرِفَ، فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ». (بخاری:۹۳۷)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ دو رکعت قبل از نماز ظهر، دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب در خانه‌اش می‌خواند. و دو رکعت بعد از نماز عشاء می‌خواند. و بعد از نماز جمعه، نمازی نمی‌خواند مگر زمانی که به خانه‌اش بر می گشت. آنگاه، در منزل دو رکعت نماز می‌گزارد».

احکام نماز خوف

باب (۱): نماز خوف

۵۱۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﭭ قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِبَلَ نَجْدٍ، فَوَازَيْنَا الْعَدُوَّ، فَصَافَفْنَا لَهُمْ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي لَنَا، فَقَامَتْ طَائِفَةٌ مَعَهُ تُصَلِّي وَأَقْبَلَتْ طَائِفَةٌ عَلَى الْعَدُوِّ، وَرَكَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْ مَعَهُ وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ انْصَرَفُوا مَكَانَ الطَّائِفَةِ الَّتِي لَمْ تُصَلِّ، فَجَاءُوْا فَرَكَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِمْ رَكْعَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فَرَكَعَ لِنَفْسِهِ رَكْعَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ». (بخاری:۹۴۲)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﭭ می‌گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول الله ﷺ به سوی نجد می‌رفتیم. در آنجا، با دشمن روبرو شدیم و در برابر یکدیگر، صف بستیم. رسول الله ﷺ نماز را اقامه کرد. یک گروه از ما در برابر دشمن ایستاد و گروهی دیگر، پشت سر آنحضرت ﷺ به نماز اقتداء کرد. رسول الله ﷺ همراه این گروه، یک رکوع و دو سجده بجا آورد. سپس این گروه، به مصاف دشمن رفت و گروهی که مواظب حمله دشمن بود، آمد و به آنحضرت ﷺ اقتداء نمود. رسول خدا ﷺ با این گروه نیز یک رکوع و دو سجده بجا آورد و سلام گفت. آنگاه، هر کدام از آن دو گروه، برخاستند و یک رکوع و دو سجده باقیمانده را به تنهایی ادا نمودند».

باب (۲): نماز خوف در حالت سواره و پیاده

۵۱۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ -في رواية- قال عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: وَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَلْيُصَلُّوا قِيَامًا وَرُكْبَانًا». (بخاری:۹۴۳)

ترجمه: «در یک روایت از ان عمر ﭭ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر تعداد افراد دشمن زیاد بود و ترس شدید به وجود آمد، می‌توان در حالت ایستاده و سوار بر مرکب، یا به هر شکل ممکن، نماز خواند»».

باب (۳): در حالت هجوم و دفاع در جنگ، می‌توان سواره و با اشاره، نماز خواند

۵۱۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَنَا لَمَّا رَجَعَ مِنَ الأَحْزَابِ: «لا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ الْعَصْرَ إِلاَّ فِي بَنِي قُرَيْظَةَ». فَأَدْرَكَ بَعْضَهُمُ الْعَصْرُ فِي الطَّرِيقِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لا نُصَلِّي حَتَّى نَأْتِيَهَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ نُصَلِّ، لَمْ يُرَدْ مِنَّا ذَلِكَ، فَذُكِرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يُعَنِّفْ وَاحِدًا مِنْهُمْ». (بخاری:۹۴۶)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روایت می‌کند که: رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از جنگ احزاب، فرمود: «هیچ کس نماز عصر را نخواند مگر در بنی‌قریظه»». در مسیر راه، قبل از رسیدن به بنی‌قریظه، وقت نماز عصر فرا رسید. بعضی‌ها گفتند: ما تا به بنی قریظه نرسیم، نماز عصر را نمی‌خوانیم. برخی دیگر گفتند: ما نماز می‌خوانیم زیرا منظورآنحضرت ﷺ این نبود که نماز نخوانیم. (و اینگونه، بعضی‌ها در مسیر و بعضی‌ها در بنی قریظه، نماز عصر را خواندند). پیامبر اکرم ﷺ پس از اطلاع از اختلاف عمل آنها، هیچ کدام را سرزنش نکرد ». (برای توضیح بیشتر، به کتاب المغازی مراجعه شود).

ابواب عیدین

آداب نمازعیدین و جشن روز عید

باب (۱): حمل سپر و نیزه در روز عید

۵۲۰- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ، تُغَنِّيَانِ بِغِنَاءِ بُعَاثَ، فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ وَحَوَّلَ وَجْهَهُ، وَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَانْتَهَرَنِي، وَقَالَ: مِزْمَارَةُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَقَالَ: «دَعْهُمَا». فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزْتُهُمَا فَخَرَجَتَا». (بخاری:۹۴۹)

ترجمه: «ام‌المومنین ؛عایشه ﵂؛ می‌گوید: (روز عید) دو دختر بچه در خانه من، مشغول خواندن سرود جنگ بعاث، بودند که رسول الله ﷺ وارد شد و برای استراحت، به رختخواب رفت و چهره خود را برگرداند. چند لحظه بعد، ابوبکر ﷜ وارد خانه شد و با دیدن این صحنه، مرا سرزنش کرد و فرمود: صدای شیطان درخانه پیامبر؟! رسول الله ﷺ رو به ابوبکر کرد و فرمود: «آنان را به حال خود بگذار». عایشه ﵂ می‌گوید: پس از اینکه ابوبکر سرگرم کاری دیگر شد، من با اشاره به آنها گفتم که بروید. و آنها رفتند».

باب (۲): خوردن چیزی قبل از رفتن به نماز عید فطر

۵۲۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷜ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لا يَغْدُو يَوْمَ الْفِطْرِ حَتَّى يَأْكُلَ تَمَرَاتٍ. وفي رواية عنه قال: وَيَأْكُلُهُنَّ وِتْرًا». (بخاری: ۹۵۳)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷜ می‌گوید: رسول الله ﷺ روز عید فطر تا چند عدد خرما نمی‌خورد، به عیدگاه تشریف نمی‌برد. و در روایتی دیگر آمده است که در خوردن آنها، عدد فرد را رعایت می‌کرد».

باب (۳): خوردن در روز عید قربان

۵۲۲- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ الله ﷺ يَخْطُبُ، فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ فِي يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نُصَلِّيَ، ثُمَّ نَرْجِعَ فَنَنْحَرَ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا»». (بخاری: ۹۵۱)

ترجمه: «براء بن عازب ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ در خطبه روز عید، فرمود: اولین کاری که امروز باید انجام دهیم، این است که نماز بخوانیم. سپس، به خانه‌های خود برگردیم و قربانی کنیم. و هرکس، چنین کند، به سنت ما عمل کرده است»».

۵۲۳- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: خَطَبَنَا النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الاضْحَى بَعْدَ الصَّلاةِ، فَقَالَ: «مَنْ صَلَّى صَلاتَنَا وَنَسَكَ نُسُكَنَا فَقَدْ أَصَابَ النُّسُكَ، وَمَنْ نَسَكَ قَبْلَ الصَّلاةِ فَإِنَّهُ قَبْلَ الصَّلاةِ وَلا نُسُكَ لَهُ». فَقَالَ أَبُو بُرْدَةَ، خَالُ الْبَرَاءِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنِّي نَسَكْتُ شَاتِي قَبْلَ الصَّلاةِ، وَعَرَفْتُ أَنَّ الْيَوْمَ يَوْمُ أَكْلٍ وَشُرْبٍ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَكُونَ شَاتِي أَوَّلَ مَا يُذْبَحُ فِي بَيْتِي، فَذَبَحْتُ شَاتِي وَتَغَدَّيْتُ قَبْلَ أَنْ آتِيَ الصَّلاةَ، قَالَ: «شَاتُكَ شَاةُ لَحْمٍ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّ عِنْدَنَا عَنَاقًا لَنَا جَذَعَةً هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ شَاتَيْنِ، أَفَتَجْزِي عَنِّي؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ»». (بخاری:۹۵۵)

ترجمه: «براء بن عازب ﷺ می‌گوید: رسول خدا ﷺ در خطبه نماز عید قربان، فرمود: «هر کس که مثل ما نماز بخواند و بعد از نماز، مثل ما قربانی کند، قربانی‌اش بجا می‌باشد. و هر کس که قبل از نماز، ذبح کند، از او پذیرفته نمی‌شود». راوی می‌گوید: دایی من ؛ابوبرده؛ عرض کرد: یا رسول الله! من قبل از نماز، قربانی خود را ذبح نمودم چون فکر می‌کردم که امروز، روز خوردن و نوشیدن است. و همچنین دوست داشتم که نخست، گوسفندم در خانه‌ام ذبح گردد. لذا قبل از اینکه به نماز بیایم، از گوشت آن خوردم. آنحضرت ﷺ فرمود: «گوسفند تو برای گوشت خوردن، ذبح شده است». ابو برده گفت: ما یک ماده بزغاله خرد سالی داریم که از دو گوسفند، نزد من پسندیده‌تراست. آیا قربانی کردن آن، درست است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، اما بعد از تو، برای کسی دیگر، جایز نیست»».

باب (٤): رفتن به عیدگاه بدون منبر

٥٢٤- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَالأَضْحَى إِلَى الْمُصَلَّى، فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَبْدَأُ بِهِ الصَّلاةُ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ، فَيَقُومُ مُقَابِلَ النَّاسِ، وَالنَّاسُ جُلُوسٌ عَلَى صُفُوفِهِمْ، فَيَعِظُهُمْ وَيُوصِيهِمْ وَيَأْمُرُهُمْ، فَإِنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَقْطَعَ بَعْثًا قَطَعَهُ، أَوْ يَأْمُرَ

بِشَيْءٍ أَمَرَ بِهِ ثُمَّ يَنْصَرِفُ. قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَلَمْ يَزَلِ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى خَرَجْتُ مَعَ مَرْوَانَ، وَهُوَ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ فِي أَضْحًى أَوْ فِطْرٍ، فَلَمَّا أَتَيْنَا الْمُصَلَّى، إِذَا مِنْبَرٌ بَنَاهُ كَثِيرُ بْنُ الصَّلْتِ، فَإِذَا مَرْوَانُ يُرِيدُ أَنْ يَرْتَقِيَهُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ، فَجَبَذْتُ بِثَوْبِهِ، فَجَبَذَنِي، فَارْتَفَعَ فَخَطَبَ قَبْلَ الصَّلاةِ، فَقُلْتُ لَهُ: غَيَّرْتُمْ وَاللَّهِ. فَقَالَ: أَبَا سَعِيدٍ، قَدْ ذَهَبَ مَا تَعْلَمُ. فَقُلْتُ: مَا أَعْلَمُ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا لا أَعْلَمُ، فَقَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَمْ يَكُونُوا يَجْلِسُونَ لَنَا بَعْدَ الصَّلاةِ، فَجَعَلْتُهَا قَبْلَ الصَّلاةِ». (بخاری:۹۵۶)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ روز عید فطر و عید قربان، به عیدگاه می‌رفت و اولین کاری که انجام می‌داد، برگذاری نماز بود. پس از اتمام نماز، مقابل نمازگزارانی که در صفها نشسته بودند، می‌ایستاد و به موعظه آنها می‌پرداخت، آنان را وصیت می‌کرد و دستورات لازم را صادر می‌فرمود. و اگر می‌خواست لشکری را به جایی اعزام نماید، یا دستور انجام کار دیگری بدهد، در همانجا اقدام می‌کرد. آنگاه، بر می‌گشت. راوی می‌گوید: پس از رسول خدا ﷺ مردم به همین شیوه عمل می‌کردند تا زمان مروان، فرا رسید. روزی با مروان که حاکم مدینه بود به عیدگاه رفتم. در آنجا، منبری وجود داشت که کثیر بن صلت آن را ساخته بود. ناگهان، متوجه شدم که مروان می‌خواهد قبل از نماز، بالای منبر برود و خطبه بخواند. من لباسش را گرفتم و او را پایین کشیدم. ولی او خود را از دست من، رها ساخت و بالای منبر رفت و قبل از نماز، بایراد خطبه پرداخت. گفتم: بخدا سوگند، شما سنت رسول الله ﷺ را تغییر دادید. مروان گفت: ای ابوسعید! آنچه را تو میدانی اکنون نمی‌شود بر آن عمل کرد. گفتم: به خدا سوگند، آنچه را که می‌دانم، بهتر است از آنچه که نمی‌دانم. (یعنی خطبه بعد از نماز، بهتر است از خطبه قبل از نماز). مروان گفت: چون مردم بعد از نماز، برای شنیدن خطبه ما نمی‌نشینند، بدینجهت آنرا قبل از نماز، خواندم».

باب (۵): پیاده و سواره رفتن به عیدگاه و نماز خواندن بدون اذان و اقامه

۵۲۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالا: لَمْ يَكُنْ يُؤَذَّنُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَلا يَوْمَ الأَضْحَى». (بخاری:۹۶۰)

ترجمه: «ابن عباس و جابر بن عبد الله ﷺ می‌گویند: روزهای عید فطر و عید قربان، برای نماز عید، اذان گفته نمی‌شد».

باب (۶): خطبه عیدین بعد از نماز است

۵۲۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: شَهِدْتُ الْعِيدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ ﷺ، فَكُلُّهُمْ كَانُوا يُصَلُّونَ قَبْلَ الْخُطْبَةِ». (بخاری:۹۶۲)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: نماز عید را پشت سر رسول الله ﷺ، ابوبکر ﭬ، عمر ﭬ و عثمان ﭬ خواندم. همه این بزرگواران، نماز عید را قبل از خطبه می‌خواندند».

باب (۷): فضیلت اعمال نیک در ایام تشریق

۵۲۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَا الْعَمَلُ فِي أَيَّامٍ أَفْضَلَ مِنْهَا فِي هَذِهِ». قَالُوا: وَلا الْجِهَادُ؟ قَالَ: «وَلا الْجِهَادُ إِلا رَجُلٌ خَرَجَ يُخَاطِرُ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَلَمْ يَرْجِعْ بِشَيْءٍ»». (بخاری:۹۶۹)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ روایت می‌کند که: رسول اللهﷺ فرمود: «هیچ عملی در ایام سال، بهتر از انجام آن، در این ایام (دهه اول ذی الحجه) نیست». پرسیدند: حتی جهاد؟ فرمود: «جهاد نیز با اعمال نیک این روزها، برابری نمی‌کند. مگر کسیکه با جان و مال خود در راه خدا بیرون شود و هیچ چیز را برنگرداند»».

باب (۸): تکبیر گفتن در ایام (منا) و هنگام رفتن به عرفات

۵۲۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﭬ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ التَّلْبِيَةِ: كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قَالَ: كَانَ يُلَبِّي الْمُلَبِّي لا يُنْكَرُ عَلَيْهِ، وَيُكَبِّرُ الْمُكَبِّرُ فَلا يُنْكَرُ عَلَيْهِ». (بخاری:۹۷۰)

ترجمه: «از انس ابن مالک ﭬ روایت است که از او پرسیدند: شما همراه رسول الله ﷺ چگونه لبیک می‌گفتید؟ انس ﭬ گفت: برخی لبیک و عده‌ای تکبیر می‌گفتند و هیچکدام مورد اعتراض قرار نمی‌گرفت».

باب (۹): نحر شتر و ذبح گوسفند وگاو، روز عید در عیدگاه

۵۲۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْحَرُ أَوْ يَذْبَحُ بِالْمُصَلَّى». (بخاری:۹۸۲)

ترجمه: «ابن عمر ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ در عیدگاه، شتر را نحر و یا حیوان دیگری را ذبح می‌کرد». (یعنی قربانی می‌نمود).

باب (۱۰): تغییر راه رفت و برگشت به عیدگاه در روز عید

۵۳۰- «عَنْ جَابِرٍ ﭬ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا كَانَ يَوْمُ عِيدٍ خَالَفَ الطَّرِيقَ». (بخاری:۹۸۶)

ترجمه: «جابر ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ روز عید، از یک راه به عیدگاه میرفت و از راه دیگری، بر می‌گشت».

۵۳۱- قَالَتْ عَائِشَةُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتُرُنِي وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ، وَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعْهُمْ، أَمْنًا بَنِي أَرْفِدَةَ»». (بخاری:۹۸۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: رسول الله ﷺ مرا با چادری پوشانید و من به بازی گروهی از حبشی‌ها در مسجد، نگاه می‌کردم. عمر رضی الله عنه آنها را سرزنش کرد. ولی رسول خدا ﷺ فرمود: « بنی ارفده را بحال خودشان بگذار »».

ابواب نماز وتر

باب (۱): آنچه درباره نماز وتر آمده است

۵۳۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَجُلا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ صَلاةِ اللَّيْلِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «صَلاةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، فَإِذَا خَشِيَ أَحَدُكُمُ الصُّبْحَ صَلَّى رَكْعَةً وَاحِدَةً، تُوتِرُ لَهُ مَا قَدْ صَلَّى»». (بخاری:۹۹۰)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: شخصی از رسول الله ﷺ درباره نماز شب، سؤال کرد. آنحضرت ﷺ فرمود: «نماز شب، دو رکعت، دو رکعت خوانده شود. اگر کسی احتمال داد که طلوع فجر نزدیک است، یک رکعت بخواند تا نمازهایی را که خوانده است، وتر شوند»».

۵۳۳- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، كَانَتْ تِلْكَ صَلاتَهُ-تَعْنِي بِاللَّيْلِ- فَيَسْجُدُ السَّجْدَةَ مِنْ ذَلِكَ قَدْرَ مَا يَقْرَأُ أَحَدُكُمْ خَمْسِينَ آيَةً، قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ، وَيَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلاةِ الْفَجْرِ، ثُمَّ يَضْطَجِعُ عَلَى شِقِّهِ الايْمَنِ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمُؤَذِّنُ لِلصَّلاةِ». (بخاری:۹۹۴)

ترجمه: «ام المومنین ؛عایشه رضی الله عنها ؛ می‌فرماید: رسول الله ﷺ یازده رکعت، نماز شب می‌خواند و سجده را در آنها به اندازه‌ای که یک نفر از شما پنجاه آیه بخواند، طولانی می‌کرد. و قبل از نماز فجر، دو رکعت می‌خواند. سپس، به پهلوی راست، دراز می‌کشید. تا اینکه مؤذن می‌آمد و او را برای نماز صبح، فرا می‌خواند».

باب (۲): اوقات نماز وتر

۵۳۴- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كُلَّ اللَّيْلِ أَوْتَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَانْتَهَى وِتْرُهُ إِلَى السَّحَرِ». (بخاری:۹۹۶)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ در تمام بخشهای شب، نماز وتر را می‌خواند. و آخرین وقت خواندن وتر، هنگام سحر بود».

باب (۳): نماز وتر، آخرین نماز باشد

۵۳۵- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ ‬ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اجْعَلُوا آخِرَ صَلاتِكُمْ بِاللَّيْلِ وِتْرًا»». (بخاری:۹۹۸)

ترجمه: «ابن عمر ‬ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آخرین نماز خود را در شب، وتر قرار دهید»».

باب (٤): خواندن نماز وتر بر سواری

۵۳۶- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ‬ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِﷺ كَانَ يُوتِرُ عَلَى الْبَعِيرِ». (بخاری: ۹۹۹)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ‬ می‌گوید: رسول اللهﷺ سوار بر شتر، نماز وتر را می‌خواند.

باب (۵): خواندن قنوت قبل و بعد از رکوع

۵۳۷- «عَنْ أَنَسٍ ‬: أَنَّهُ سُئِلَ: أَقَنَتَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الصُّبْحِ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقِيلَ لَهُ: أَوَقَنَتَ قَبْلَ الرُّكُوعِ؟ قَالَ: بَعْدَ الرُّكُوعِ يَسِيرًا». (بخاری: ۱۰۰۱)

ترجمه: «از انس ‬ سؤال شد که آیا رسول الله ﷺ در نماز صبح، قنوت میخواند؟ جواب داد: بلی. دوباره سؤال شد: آیا قبل از رکوع، قنوت می‌خواند؟ گفت: مدت کوتاهی، بعد از رکوع نیز می‌خواند».

۵۳۸- «عن أَنَسٍ ‬: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقُنُوتِ، فَقَالَ: قَدْ كَانَ الْقُنُوتُ، فَقِيْلَ لَهُ: قَبْلَ الرُّكُوعِ أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالَ: قَبْلَهُ. قَالَ: فَإِنَّ فُلانًا أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ بَعْدَ الرُّكُوعِ. فَقَالَ: كَذَبَ، إِنَّمَا قَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الرُّكُوعِ شَهْرًا، أُرَاهُ كَانَ بَعَثَ قَوْمًا يقَالُ لَهُمُ الْقُرَّاءُ زُهَاءَ سَبْعِينَ رَجُلاً إِلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ دُونَ أُولَئِكَ، وَكَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَهْدٌ، فَقَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهْرًا يَدْعُو عَلَيْهِمْ». (بخاری: ۱۰۰۲)

وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ ‬ قالَ: قَنَتَ النَّبِيُّﷺ شَهْرًا، يَدْعُو عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ». (بخاری: ۱۰۰۳)

ترجمه: «انس ‬ روایت می‌کند که از وی درباره خواندن قنوت سؤال کردند، گفت: قنوت، وجود داشت. پرسیدند: قبل از رکوع یا بعد از آن؟ فرمود: قبل از رکوع. گفتند: فلانی به نقل از شما گفته است که قنوت، بعد از رکوع خوانده شود. انس ‬ گفت: دروغ گفته است. رسول الله ﷺ فقط به مدت یک ماه، قنوت را بعد از رکوع می‌خواند و دلیلش هم این بود که رسول الله ﷺ هفتاد نفر را که بنام قراء معروف بودند به طرف گروهی از مشرکین که با آنها پیمان صلح داشت، اعزام کرد. (مشرکین پیمان را رعایت نکردند و قاریان را کشتند). رسول الله ﷺ به مدت یک ماه، علیه آنان دعا نمود».

و در روایتی دیگر از انس ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ به مدت یک ماه، قنوت خواند و علیه رعل و ذکوان، دعای بد کرد.

۵۳۹-وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: كَانَ الْقُنُوتُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْفَجْرِ». (بخاری: ۱۰۰۴)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: دعای قنوت در نماز مغرب و صبح، خوانده می‌شد.

۱۵- کتاب استسقاء

باب (۱): استسقاء (طلب باران)

۵۴۰- «عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدٍ ﷛ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يَسْتَسْقِي وَحَوَّلَ رِدَاءَهُ. وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ: وَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ». (بخاری: ۱۰۰۵)

ترجمه: «عبد الله بن زید ﷛ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ برای دعای باران، از خانه خارج شد. و (پس از دعا) چادرش را (که روی شانه‌هایش انداخته بود) وارونه کرد. و در روایتی دیگر، دو رکعت نماز خواند».

باب (۲): نفرین پیامبر ﷺ که فرمود: «آنان را به قحط سالی مانند زمان یوسف، مبتلا گردان»

۵۴۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷛ حَدِيْثُ دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ لِلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وعَلَى مُضَرَ تَقَدَّمَ وَقَالَ فِيْ آخِرِ هذِهِ الرِّوَايَةِ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ»». (بخاری: ۱۰۰۶)

ترجمه: «حدیث ابوهریره در مورد دعای رسول الله ﷺ برای مستضعفان مومن و نفرین علیه طایفه مُضَر، قبلا بیان گردید. در آخر آین حدیث، این جمله افزوده شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، بنی غفار را مورد مغفرت قرار دهد و قبیله اسلم را سالم نگهدارد»».

۵۴۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷛ قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا رَأَى مِنَ النَّاسِ إِدْبَارًا، قَالَ: «اللَّهُمَّ سَبْعٌ كَسَبْعِ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى أَكَلُوا الْجُلُودَ وَالْمَيْتَةَ وَالْجِيَفَ، وَيَنْظُرَ أَحَدُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ، فَيَرَى الدُّخَانَ مِنَ الْجُوعِ، فَأَتَاهُ أَبُو سُفْيَانَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ تَأْمُرُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَبِصِلَةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا فَادْعُ اللَّهَ لَهُمْ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ ۝١٠﴾ [الدخان: ۱۰]. إِلَى قَوْلِهِ: ﴿إِنَّكُمۡ

عَآئِدُونَ ﴿١٥﴾ يَوۡمَ نَبۡطِشُ ٱلۡبَطۡشَةَ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾﴾ إِنَّكُمْ عَائِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾ فَالْبَطْشَةُ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقَدْ مَضَتِ الدُّخَانُ، وَالْبَطْشَةُ وَاللِّزَامُ وَآيَةُ الرُّومِ». (بخاری: ۱۰۰۷)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود س می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ با روی گردانی مردم (از اسلام) مواجه گردید، آنان را نفرین کرد و فرمود: «خدایا! آنان را مانند زمان یوسف، دچار هفت سال، قحط سالی بگردان». در نتیجه، آنان (کفار قریش) دچار خشکسالی شدید شدند بطوریکه همه چیز از بین رفت. و مردم از فرط گرسنگی، پوست حیوان، گوشت مرده و حیوانات مردار را می‌خوردند. و اگر یکی از آنان به سوی آسمان، نگاه می‌کرد، در اثر گرسنگی، آسمان به نظرش تیره و تار می‌رسید. سرانجام، ابوسفیان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد! شما که مردم را به اطاعت خدا و رعایت صله رحم، دعوت می‌کنید، اکنون قومت در آستانه هلاکت قرار دارد. برای آنان دعا کن.

خداوند می‌فرماید: ﴿فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ ﴿١٠﴾﴾ تا ﴿إِنَّكُمۡ عَآئِدُونَ ﴿١٥﴾ يَوۡمَ نَبۡطِشُ ٱلۡبَطۡشَةَ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾﴾ (منتظر آن روز باش که آسمان بصورت دود، بچشم آنها می‌آید. و اگر ما اندکی عذاب را برداریم، شما به کفر باز می‌گردید. و آنروز را که ما آنها را سخت مواخذه می‌کنیم، بخاطر داشته باش).

راوی می‌گوید: هدف از این مواخذه سخت، همان روز بدر بود. و همه این پیش گویی‌های قرآن، یعنی تیره و تار شدن آسمان، مواخذه کبری (بدر) و پیروز شدن رومی‌ها متحقق شد».

۵۴۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: رُبَّمَا ذَكَرْتُ قَوْلَ الشَّاعِرِ، وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ يَسْتَسْقِي، فَمَا يَنْزِلُ حَتَّى يَجِيشَ كُلُّ مِيزَابٍ، وَهُوَ قَوْلُ أَبِي طَالِبٍ:

وَأَبْيَضَ يَسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ للأَرَامِلِ

(بخاری:۱۰۰۹)

ترجمه: «ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: وقتی که به چهره (مبارک) آنحضرت ﷺ هنگام دعای باران می‌نگریستم که هنوز از منبر پائین نیامده بود، آب از همه ناودانها سرازیر می‌شد، بیاد این شعر ابوطالب می‌افتادم که در وصف آنحضرت ﷺ گفته بود: او زیبا رویی است که ابرها از چهره‌اش طلب باران می‌کنند. وی حامی یتیمان و پناهگاه بیوه زنان است».

۵۴۴- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ س: أنّه كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ س، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا، وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ: فَيُسْقَوْنَ». (بخاری: ۱۰۱۰)

ترجمه: «وقتی قحطسالی می‌شد عمر بن خطاب ﷺ بوسیله دعای عباس ﷺ طلب باران میکرد و میگفت: پروردگارا! ما قبلاً به وسیله پیامبرت ﷺ طلب باران می‌کردیم و شما آب نازل می‌فرمودید، اکنون بوسیله عموی پیامبرمان (یعنی عباس ﷺ) از شما طلب باران می‌کنیم. راوی می‌گوید: (بوسیله دعای عباس باران می‌بارید)».

باب (۳): دعای طلب باران، در مسجد جامع

۵۴۵- «حَدِيْثُ أَنَسٍ ﷺ فِي الرَّجُلِ الَّذِيْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَسَأَلَهُ الدُّعَاءَ بِالْغَيْثِ تَكَرَّرَ كَثِيْراً، وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: فَمَا رَأَيْنَا الشَّمْسَ سِتًّا، ثُمَّ دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ ذَلِكَ الْبَابِ فِي الْجُمُعَةِ الْمُقْبِلَةِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَاسْتَقْبَلَهُ قَائِمًا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَتِ الأَمْوَالُ، وَانْقَطَعَتِ السُّبُلُ، فَادْعُ اللَّهَ يُمْسِكْهَا عَنَّا، قَالَ: فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ عَلَى الآكَامِ وَالظِّرَابِ وَبُطُونِ الأَوْدِيَةِ وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ». قَالَ: فَأَقْلَعَتْ، وَخَرَجْنَا نَمْشِي فِي الشَّمْسِ». (بخاری: ۱۰۱۳)

ترجمه: «حدیث انس ﷺ درباره مردی که وارد مسجد شد و از پیامبر ﷺ ـ که مشغول خطبه بودـ در خواست دعای باران کرد، قبلا بیان شد. در این روایت، می‌گوید: شش روز، آفتاب را ندیدیم. (یعنی باران می‌بارید). سرانجام، در جمعه بعد، مردی از همان دروازه، وارد مسجد شد و مقابل آنحضرت ﷺ که مشغول خطبه بود، ایستاد و گفت: دامها هلاک شدند و راه‌ها از بین رفتند. از خدا بخواه که باران را متوقف سازد. رسول خدا ﷺ دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! باران را از روی ما به اطراف، پراکنده ساز و آنرا بر تپه‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و محل روئیدن درختان، هدایت فرما». راوی می‌گوید: بی‌درنگ، باران متوقف شد و ابرها پراکنده گشتند بطوریکه هنگام بیرون شدن از مسجد، در هوای آفتابی، به خانه‌هایمان برگشتیم».

باب (٤): طلب باران در خطبه جمعه بدون رو نمودن به قبله

۵۴۶- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّه ﷺ رَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَغِثْنَا، اللَّهُمَّ أَغِثْنَا، اللَّهُمَّ أَغِثْنَا»». (بخاری: ۱۰۱۴)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: (روز جمعه که رسول خدا ﷺ رو به سوی مردم، در حال ایراد خطبه بود)، دستهایش را بلند کرد و فرمود: «خدایا! باران برای ما نازل فرما. خدایا! باران برای ما نازل فرما. خدایا! باران برای ما نازل فرما».

باب (۵): بلند خواندن قرائت در نماز استسقاء

۵۴۷- «حَدِيْثُ عَبْدِاللهِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ فِيْ الاسْتِسْقَاءِ تَقَدَّمَ، وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: فَحَوَّلَ إِلَى النَّاسِ ظَهْرَهُ، وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ يَدْعُو، ثُمَّ حَوَّلَ رِدَاءَهُ، ثُمَّ صَلَّى لَنَا رَكْعَتَيْنِ، جَهَرَ فِيهِمَا بِالْقِرَاءَةِ». (بخاری:۱۰۲۴)

ترجمه: «حدیث عبدالله بن زید ﷺ درباره استسقاء، قبلاً بیان شد. دراین روایت، می‌گوید: رسول الله ﷺ پشت به مردم و رو به قبله کرد ودعا نمود. سپس، چادر خود را وارونه کرد و دو رکعت نماز، با صدای بلند، اقامه نمود».

باب (٦): امام دستهایش را در استسقاء، بلند نماید

۵۴۸- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لا يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ دُعَائِهِ إِلا فِي الاسْتِسْقَاءِ، وَإِنَّهُ يَرْفَعُ حَتَّى يُرَى بَيَاضُ إِبْطَيْهِ». (بخاری:۱۰۳۱)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ بجز دعای استسقاء، برای هیچ دعای دیگری، دست‌ها را بلند نمی‌کرد. و در این دعا، باندازه‌ای دست‌ها را بالا می‌برد که سفیدی زیر بغل (مبارکش) دیده می‌شد».

باب (۷): آنچه هنگام باریدن باران باید گفت

۵۴۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا رَأَى الْمَطَرَ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَيِّبًا نَافِعًا»». (بخاری:۱۰۳۲)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌فرماید: هرگاه رسول الله ﷺ بارندگی را می‌دید، این دعا را می‌خواند: پروردگارا! باران را سودبخش و مفید بگردان»».

باب (۸): هنگام وزش طوفان و باد شدید

۵۵۰- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ يَقُولُ: كَانَتِ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ إِذَا هَبَّتْ، عُرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ». (بخاری: ۱۰۳۴)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: هنگام وزیدن باد تند (طوفان شدید)، چهره مبارک رسول الله ﷺ تغییر می‌کرد. و این تغییر، در چهره ایشان، نمایان بود».

باب (۹): پیامبر ﷺ فرمود: «بوسیلۀ باد صبا، نصرت و یاری شدم»

۵۵۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَأُهْلِكَتْ عَادٌ بِالدَّبُورِ»». (بخاری: ۱۰۳۵)

ترجمه: «ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند بوسیله باد صبا(باد شرقی)، مرا یاری کرد و قوم عاد بوسیله باد دبور (غربی)، نابود گردید»».

باب (۱۰): آنچه هنگام زلزله ودیگر مصائب، گفته میشود

۵۵۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: قَالَ: «هُنَاكَ الزَّلازِلُ وَالْفِتَنُ وَبِهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»». (بخاری: ۱۰۳۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ دعا کرد و فرمود: «خدایا! در سرزمین شام و یمن ما برکت نازل فرما». مردم گفتند: و در نجد ما. رسول الله ﷺ فرمود: «خدایا! در شام و یمن ما برکت نازل بفرما». برای بار دوم، مردم گفتند: و در نجد ما. رسول الله ﷺ فرمود: «نجد سرزمین فتنه و زلزله است و شاخهای شیطان، از آنجا سر بر می‌آورند»».

باب (۱۱): کسی جز خدا نمیداند که چه زمانی باران می‌بارد

۵۵۳- «وَعَنْهُ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مِفْتَاحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لا يَعْلَمُهَا إِلا اللَّهُ: لا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي غَدٍ، وَلا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي الأَرْحَامِ، وَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ، وَمَا يَدْرِي أَحَدٌ مَتَى يَجِيءُ الْمَطَرُ»». (بخاری: ۱۰۳۹)

ترجمه: «ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: « کلیدهای غیب، پنج چیز هستند که هیچ‌کس جز الله، آنها را نمی‌داند: ۱- هیچ کس نمی‌داند که فردا چه اتفاقی خواهد افتاد. ۲- هیچ‌کس نمی‌داند که در رحمها، چه وجود دارد. ۳- هیچ‌کس نمی‌داند که فردا چه کاری را انجام خواهد داد. ۴- هیچ‌کس نمی‌داند که در چه سرزمینی خواهد مُرد. ۵- هیچ‌کس نمی‌داند که چه زمانی باران خواهد بارید»».

۱۶- کتاب کسوف (خورشید گرفتگی)

باب (۱): خواندن نماز کسوف

۵۵۴- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَانْكَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ يَجُرُّ رِدَاءَهُ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَدَخَلْنَا، فَصَلَّى بِنَا رَكْعَتَيْنِ حَتَّى انْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَقَالَ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا وَادْعُوا حَتَّى يُكْشَفَ مَا بِكُمْ». وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ ﷺ: «وَلكِنَّ الله تَعَالى يُخَوِّفُ بِهِمَا عِبَادَهُ»». (بخاری: ۱۰۴۰و ۱۰۴۸)

ترجمه: «ابوبکره ﷺ می‌گوید: نزد رسول الله ﷺ بودیم که خورشید گرفتگی بوجود آمد. آنحضرت ﷺ برخاست و در حالی که گوشه لباسش به زمین کشیده می‌شد، به مسجد رفت. ما نیز پشت سر ایشان، وارد مسجد شدیم. و به امامت رسول الله ﷺ دو رکعت نماز خواندیم تا اینکه خورشید گرفتگی بر طرف شد. سپس، رسول الله ﷺ فرمود: «خسوف و کسوف هرگز به خاطر مرگ کسی اتفاق نمی‌افتند. بنابر این، هر وقت با آنها مواجه شدید، نماز بخوانید و دعا کنید تا اینکه گرفتگی آنها، برطرف شود». و در روایتی دیگر از ابوبکره آمده است که آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند به وسیله آنها بندگانش را می‌ترساند»».

۵۵۵- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ قَالَ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ مَاتَ إِبْرَاهِيمُ، فَقَالَ النَّاسُ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ لِمَوْتِ إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَصَلُّوا وَادْعُوا اللَّهَ»». (بخاری: ۱۰۴۳)

ترجمه: «مغیره بن شعبه ﷺ می‌گوید: روز وفات ابراهیم؛ (پسر رسول الله ﷺ) در زمان آنحضرت ﷺ خورشیدگرفتگی رخ داد. مردم گفتند: خورشید گرفتگی بخاطر مرگ پسر رسول الله ﷺ اتفاق افتاده است. رسول الله ﷺ فرمود: «خسوف و کسوف بخاطر مرگ یا زندگی کسی بوقوع نمی‌پیوندند. پس هرگاه، چنین حالتی‌هایی را دیدید، نماز بخوانید و دعا کنید»».

باب (۲): صدقه دادن هنگام کسوف

۵۵۶- «وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ عَائِشَةَ ﭫ قَالَتْ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ، فَقَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ قَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ مَا فَعَلَ فِي الأُولَى، ثُمَّ انْصَرَفَ وَقَدِ انْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَادْعُوا اللَّهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا». ثُمَّ قَالَ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَزْنِيَ عَبْدُهُ أَوْ تَزْنِيَ أَمَتُهُ، يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلبَكَيْتُمْ كَثِيرًا»». (بخاری: ۱۰۴۴)

ترجمه: «ودر روایتی، عایشه ﭫ می‌گوید: در زمان رسول خدا ﷺ خورشید گرفتگی رخ داد. آنحضرت ﷺ همراه مردم، نماز خواند و قیام و رکوع آنرا بسیار طولانی کرد. واز رکوع برخاست و دوباره تا دیر وقت، قیام کرد، اما اندکی کمتر از قیام اول. و بعد به رکوع رفت اما اینبار رکوع را از رکوع قبلی، اندکی کوتاه‌تر گرفت. وسپس به سجده رفت وآنرا نیز طولانی کرد. در رکعت دوم نیز مانند رکعت اول، عمل کرد. و پس از اتمام نماز، خورشید گرفتگی نیز برطرف شد. آنگاه به ایراد خطبه پرداخت و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «ماه و خورشید دو نشانه از نشانه‌های (قدرت) الله هستند. و بخاطر مرگ و زندگی کسی، دچار گرفتگی نمی‌شوند. پس هرگاه، چنین حالت‌هایی را دیدید، دعا کنید، تکبیر بگویید، نماز بخوانید و صدقه بدهید». سپس، اضافه نمود: «ای امت محمد! بخدا سوگند! هرگاه، یکی از بندگان الله، خواه مرد یا زن، مرتکب زنا شود، غیرت هیچ کس، به اندازه غیرت خدا به جوش نمی‌آید. ای امت محمد! اگر آنچه را من می‌دانم شما می‌دانستید، بسیار کم می‌خندیدید و زیاد گریه می‌کردید»».

باب (۳): فراخواندن برای نماز، هنگام خورشید گرفتگی

۵۵۷- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﭭ قَالَ: لَمَّا كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نُودِيَ: إِنَّ الصَّلاةَ جَامِعَةٌ». (بخاری:۱۰۴۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو ﭭ می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ، هنگامی که خورشیدگرفتگی رخ می‌داد، ندا داده می‌شد که: نماز جماعت برگزار می‌شود».

باب (٤): پناه جستن از عذاب قبر در نماز کسوف

٥٥٨- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ يَهُودِيَّةً جَاءَتْ تَسْأَلُهَا، فَقَالَتْ لَهَا: أَعَاذَكِ اللَّهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. فَسَأَلَتْ عَائِشَةُ ﵂ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيُعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهِم؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَائِذًا بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ ذَكَرَتْ حَدِيثَ الْكُسُوْفِ ثُمَّ قَالَتْ فِيْ آخِرِهِ: ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَتَعَوَّذُوا مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ». (بخاری: ١٠٤٩)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: زنی یهودی نزد من آمد و چیزی خواست و به من گفت: خداوند تو را از عذاب قبر، نجات دهد. عایشه ﵂ می‌گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: آیا مردم در قبرهایشان عذاب داده می‌شوند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «از عذاب قبر به خدا پناه می‌برم». سپس عایشه ﵂ حدیث کسوف را ذکر نمود ودر پایان آن، فرمود: همچنین، رسول الله ﷺ به مردم دستور داد تا در آن، از عذاب قبر پناه بخواهند».

باب (٥): برگزاری نماز کسوف با جماعت

٥٥٩- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ ﵄ ذَكَرَ حَدِيْثَ الْكُسُوْفِ بِطُوْلِهِ ثُمَّ قَالَ: رَأَيْنَاكَ تَنَاوَلْتَ شَيْئًا فِي مَقَامِكَ، ثُمَّ رَأَيْنَاكَ كَعْكَعْتَ؟ فقالَ ﷺ: «إِنِّي رَأَيْتُ الْجَنَّةَ، فَتَنَاوَلْتُ عُنْقُودًا،وَلَوْ أَصَبْتُهُ لأَكَلْتُمْ مِنْهُ مَا بَقِيَتِ الدُّنْيَا، وَأُرِيتُ النَّارَ، فَلَمْ أَرَ مَنْظَرًا كَالْيَوْمِ قَطُّ أَفْظَعَ، وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». قَالُوا: بِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «بِكُفْرِهِنَّ». قِيلَ: يَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ كُلَّهُ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ»». (بخاری:١٠٥٢)

ترجمه: «ابن عباس ﵄ بعد از نقل حدیث کسوف بطور کامل، می‌گوید: سپس، من گفتم: ای رسول خدا! ما مشاهده کردیم که شما در نماز، در حالی که سرجای خود بودید، چیزی را گرفتید و بعد، عقب رفتید. رسول الله ﷺ فرمود: «بهشت را دیدم و خواستم خوشه انگوری بچینیم. اگر آن خوشه را بر می‌گرفتم، شما تا پایان دنیا از آن، می‌خوردید. همچنین دوزخ به من عرضه گردید که تاکنون، هیچگاه صحنه‌ای هولناکتر از آن، ندیده بودم. و بیشترین دوزخیان را زنان، تشکیل می‌دادند». گفتند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: «زیرا آنان کفر و ناسپاسی می‌کنند». پرسیدند: آیا به خدا کفر می‌ورزند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «از شوهرانشان ناسپاسی کرده، احسان آنان را فراموش می‌کنند. اگر شما تمام عمر به ا و، نیکی کنید، ولی یک بار ازشما، قصوری ببیند، می‌گوید: هیچگاه از تو خیری ندیده‌ام»»».

باب (٦): آزاد کردن برده، هنگام کسوف آفتاب

۵۶۰- «عَنْ أَسْمَاءَ ﷺ قَالَتْ: لَقَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعَتَاقَةِ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ». (بخاری: ۱۰۵۴)

ترجمه: «اسماء ؛دختر ابو بکر ﷺ؛ می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام خورشیدگرفتگی، دستور می‌داد (و تشویق می‌کرد که مردم) برده‌های خود را آزاد کنند».

باب (۷): ذکر و یاد خداوند، هنگام خورشید گرفتگی

۵۶۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَزِعًا، يَخْشَى أَنْ تَكُونَ السَّاعَةُ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ، فَصَلَّى بِأَطْوَلِ قِيَامٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ رَأَيْتُهُ قَطُّ يَفْعَلُهُ، وَقَالَ: «هَذِهِ الآيَاتُ الَّتِي يُرْسِلُ اللَّهُ، لا تَكُونُ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنْ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ فَإِذَا رَأَيْتُمْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ، فَافْزَعُوا إِلَى ذِكْرِهِ وَدُعَائِهِ وَاسْتِغْفَارِهِ»». (بخاری: ۱۰۵۹)

ترجمه: «ابوموسی اَشعری ﷺ می‌گوید: روزی، خورشید گرفتگی رخ داد. رسول الله ﷺ از ترس اینکه مبادا قیامت رسیده باشد، سراسیمه برخاست، به مسجد رفت و طولانی‌ترین نمازی را که من تا کنون از ایشان ﷺ دیده‌ام، خواند و فرمود: «این نشانه‌هایی که خداوند می‌فرستد بخاطر زندگی و مرگ کسی نیست. بلکه خداوند با چنین پدیده‌هایی بندگانش را می‌ترساند. هرگاه چنین چیزی را مشاهده کردید، به یاد الله، مشغول شوید و به نماز و توبه روی آورید»».

باب (۸): خواندن قرائت با آواز بلند در نماز کسوف

۵۶۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: جَهَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي صَلاةِ الْخُسُوفِ بِقِرَاءَتِهِ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ كَبَّرَ فَرَكَعَ، وَإِذَا رَفَعَ مِنَ الرَّكْعَةِ قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». ثُمَّ يُعَاوِدُ الْقِرَاءَةَ فِي صَلاةِ الْكُسُوفِ، أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فِي رَكْعَتَيْنِ وَأَرْبَعَ سَجَدَاتٍ». (بخاری: ۱۰۶۵)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز کسوف را با صدای بلند می‌خواند. سپس، تکبیر می‌گفت و به رکوع می‌رفت. بعد، از رکوع برمی خاست و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلک الْحَمْدُ» می‌گفت و دوباره، قرائت را اعاده می‌نمود و رکوع می‌کرد. بدین ترتیب در دو رکعت نماز کسوف، چهار رکوع و چهار سجده، انجام می‌داد».

۱۷- کتاب سجدۀ تلاوت

باب (۱): آنچه دربارۀ سجده تلاوت وسنت بودن آن، آمده است

۵۶۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ النَّجْمَ بِمَكَّةَ، فَسَجَدَ فِيهَا وَسَجَدَ مَنْ مَعَهُ غَيْرَ شَيْخٍ، أَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصًى أَوْ تُرَابٍ، فَرَفَعَهُ إِلَى جَبْهَتِهِ وَقَالَ: يَكْفِينِي هَذَا، فَرَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ قُتِلَ كَافِرًا». (بخاری: ۱۰۶۷)

ترجمه: «از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ در مکه، سوره نجم را تلاوت کرد و سجده نمود. کلیه کسانی که همراه پیامبر ﷺ بودند، نیز سجده کردند. به جز یک پیرمرد که بجای سجده، مشتی خاک یا سنگریزه برداشت و بر پیشانی خود مالید و گفت: همین برایم کافی است. راوی می‌گوید: بعدها، او را دیدم که در حالت کفر، کشته شد».

باب (۲): سجدۀ سورۀ «ص»

۵۶۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: «ص» لَيْسَت مِنْ عَزَائِمِ السُّجُودِ، وَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْجُدُ فِيهَا». (بخاری: ۱۰۶۹)

ترجمه: «عبدالله بن عباس ﷺ می‌گوید: (با وجودی که) سجده سوره «ص» ضروری نیست ولی من رسول الله ﷺ را دیدم که هنگام رسیدن به آن‌سجده می‌کرد».

باب (۳): سجده مسلمانان با مشرکان در حالی که مشرک نجس است و وضو ندارد

۵۶۵- «وَحَدِيْثُهُ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَجَدَ بِالنَّجْمِ قَدْ تَقَدَّمَ قَرِيْباً مِنْ رِوَايَةِ ابنِ مَسْعُوْدٍ وَزَادَ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: وَسَجَدَ مَعَهُ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ». (بخاری:۱۰۷۱)

ترجمه: «حدیث ابن مسعود در مورد سجده سوره «نجم»، قبلاً بیان شد. و در این روایت، می‌افزاید: همراه آنحضرت ﷺ، مسلمانان، مشرکان، جن و انس، همگی سجده کردند».

باب (٤): کسی که آیۀ سجده را خواند و سجده نکرد

۵۶۶- «عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﭬ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ «وَالنَّجْمِ»، فَلَمْ يَسْجُدْ فِيهَا». (بخاری: ۱۰۷۳)

ترجمه: «زید بن ثابت ﭬ می‌گوید: سوره نجم را نزد رسول الله ﷺ تلاوت کردم (ولی) آنحضرت ﷺ سجده نکرد».

باب (۵): سجدۀ سورۀ انشقاق

۵۶۷- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﭬ أَنَّهُ قَرَأَ: ﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ﴾ فَسَجَدَ بِهَا، فَقِيْلَ لَهُ فِيْ ذلِكَ، فَقَالَ: لَوْ لَمْ أَرَ النَّبِيَّ ﷺ يَسْجُدُ لَمْ أَسْجُدْ». (بخاری: ۱۰۷۴)

ترجمه: «از ابوهریره ﭬ روایت است که وی سوره انشقاق را تلاوت کرد وسجده نمود. از او پرسیدند: چرا سجده کردی؟ گفت: اگر رسول الله ﷺ را نمی‌دیدم که سجده می‌کرد، سجده نمی‌کردم».

باب (٦): کسی که هنگام شلوغی، جایی برای سجده نیابد

۵۶۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَيْنَا السُّورَةَ فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ». (بخاری: ۱۰۷۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: گاهی که رسول الله ﷺ یکی از سوره‌های دارای سجده را تلاوت می‌نمود و سجده می‌کرد، ما نیز همراه ایشان، سجده می‌کردیم. چه بسا (بخاطر ازدحام) جایی برای نهادن پیشانی بر زمین، پیدا نمی‌کردیم».

۱۸- کتاب کوتاه خواندن نماز

باب (۱): آنچه در باره کوتاه خواندن نماز آمده است ومدت اقامتی که میتوان در آن، نماز را کوتاه خواند

۵۶۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ تِسْعَةَ عَشَرَ يَقْصُرُ». (بخاری: ۱۰۸۰)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ نوزده روز، اقامت نمود و نماز را قصر (شکسته) می‌خواند».

۵۷۰- «عن أَنَسٍ ﭬ قال: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَكَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، حَتَّى رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ. قِيْلَ لَهُ: أَقَمْتُمْ بِمَكَّةَ شَيْئًا؟ قَالَ: أَقَمْنَا بِهَا عَشْرًا». (بخاری: ۱۰۸۱)

ترجمه: «انس ﭬ می‌گوید: همراه رسول الله ﷺ از مدینه منوره به مکه رفتیم. آنحضرت ﷺ نمازها را شکسته می‌خواند تا اینکه به مدینه برگشتیم. شخصی پرسید: در مکه چند روز ماندید؟ گفت: ده روز، آنجا ماندیم».

باب (۲): نماز خواندن در منا

۵۷۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﭭ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَمَعَ عُثْمَانَ صَدْرًا مِنْ إِمَارَتِهِ ثُمَّ أَتَمَّهَا». (بخاری:۱۰۸۲)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﭭ می‌گوید: در منا، نماز را با رسول الله ﷺ، ابوبکر، عمر و ابتدای خلافت عثمان ﭬ، دو رکعت خواندم. اما بعداً، عثمان ﭬ نماز را کامل (یعنی چهار رکعت) خواند. (زیرا عثمان در مکه ازدواج کرده بود و خود را مقیم می‌دانست)».

۵۷۲- «عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ ﭬ قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ آمَنَ مَا كَانَ، بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ». (بخاری: ۱۰۸۳)

ترجمه: «حارثه بن وهب ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در امن‌ترین روزها، در منا، دو رکعت نماز برای ما امامت نمود».

۵۷۳- «عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ لَمَّا قِيْلَ لَهُ: صَلَّى بِنَا عُثْمَانُ ﷺ بِمِنًى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، اسْتَرْجَعَ، ثُمَّ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، فَلَيْتَ حَظِّي مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَانِ مُتَقَبَّلَتَانِ». (بخاری:۱۰۸۴)

ترجمه: «هنگامی که به ابن مسعود ﷺ گفتند: عثمان ﷺ در مِنا برای ما چهار رکعت، امامت نموده است. وی (متأسف شد و) إنا لله وإنا إليه راجعون گفت و فرمود: من با رسول الله ﷺ در منا دو رکعت خواندم، با ابوبکر ﷺ در منا دو رکعت خواندم و با عمر ﷺ در منا دو رکعت خواندم. ای کاش! بجای این چهار رکعت، همان دو رکعت، مورد قبول خداوند، واقع گردند».

باب (۳): در چه مسافتی نماز، شکسته خوانده می‌شود؟

۵۷۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ تُسَافِرَ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لَيْسَ مَعَهَا حُرْمَةٌ»». (بخاری: ۱۰۸۸)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «برای زنی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جایز نیست که مسیر یک شبانه روز راه را بدون مَحرَم، به مسافرت برود»».

باب (٤): نماز مغرب، در سفر هم، سه رکعت خوانده می‌شود

۵۷۵- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ يُؤَخِّرُ الْمَغْرِبَ فَيُصَلِّيهَا ثَلاثًا، ثُمَّ يُسَلِّمُ، ثُمَّ قَلَّمَا يَلْبَثُ حَتَّى يُقِيمَ الْعِشَاءَ، فَيُصَلِّيهَا رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ يُسَلِّمُ، وَلا يُسَبِّحُ بَعْدَ الْعِشَاءِ، حَتَّى يَقُومَ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ». (بخاری:۱۰۹۲)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: من رسول الله ﷺ را دیدم که هنگام عجله در مسافرت، نماز مغرب را بتأخیر می‌انداخت و آنگاه، سه رکعت می‌خواند. و چند لحظه بعد، دو رکعت نماز عشاء، می‌خواند. و بعد از آن، نمازی نمی‌خواند تا اینکه نصف شب (برای تهجد) بیدار می‌شد».

۵۷۶- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: كان النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي التَّطَوُّعَ وَهُوَ رَاكِبٌ فِي غَيْرِ الْقِبْلَةِ». (بخاری: ۱۰۹۴)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ نمازهای نفل را در حالت سواری و بدون اینکه روبه قبله باشد، می‌خواند».

باب [۵]: خواندن نماز نافله، سوار بر الاغ

۵۷۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه أَنَّهُ صَلَّى عَلَى حِمَارٍ وَوَجْهُهُ عَنْ يَسَارِ الْقِبْلَةِ. فَقِيلَ لَهُ: تُصَلِّي لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ؟ فَقَالَ: لَوْلا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَعَلَهُ لَمْ أَفْعَلْهُ». (بخاری: ۱۱۰۰)

ترجمه: «از انس ابن مالک رضي الله عنه روایت است که سوار بر الاغ، نماز می‌خواند در حالی که چهره‌اش، سمت چپ قبله، قرار داشت. از او پرسیدند: چرا به سوی غیر قبله، نماز می‌خوانی؟ گفت: اگر نمی‌دیدم که رسول الله ﷺ چنین می‌کرد، هرگز چنین نمی‌کردم».

باب (٦): ترک نماز سنت پس از نماز فرض، در سفر

۵۷۸- «عنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: صَحِبْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَلَمْ أَرَهُ يُسَبِّحُ فِي السَّفَرِ وَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الأحزاب: ۲۱]». (بخاری:۱۱۰۱)

ترجمه: «ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: در مسافرت‌ها، همراه رسول الله ﷺ بودم. ندیدم که ایشان ﷺ، سنت بخواند. وخداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الأحزاب: ۲۱] یعنی رسول الله ﷺ برای شما بهترین نمونه والگو است».

باب (۷): خواندن نماز نفل، در سفر

۵۷۹- «عَنِ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ رضي الله عنه: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى السُّبْحَةَ بِاللَّيْلِ فِي السَّفَرِ عَلَى ظَهْرِ رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ». (بخاری: ۱۱۰۴)

ترجمه: «عامر بن ربیعه رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ رادیدم که شب هنگام، در حالیکه سوار بر شتر بود و چهره‌اش به سمت مسیر شتر بود، نماز نفل می‌خواند».

باب (۸): جمع میان نماز مغرب و عشا، در سفر

۵۸۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَجْمَعُ بَيْنَ صَلاةِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ إِذَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ سَيْرٍ، وَيَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ». (بخاری:۱۱۰۷)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ در سفر، نمازهای ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را با هم می‌خواند».

باب (۹): اگر کسی نتوانست نشسته نماز بخواند، می‌تواند بر پهلو خوابیده، نماز بخواند

۵۸۱- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قَالَ: كَانَتْ بِي بَوَاسِيرُ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الصَّلاةِ، فَقَالَ: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ»». (بخاری:۱۱۱۷)

ترجمه: «عمران بن حصین ﷺ می‌گوید: من به بیماری بواسیر، مبتلا بودم. از رسول الله ﷺ پرسیدم که چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: «حتی‌الامکان، نماز را ایستاده بخوان. اگر نتوانستی، نشسته بخوان. و اگر این هم برایت مقدور نبود، بر پهلو خوابیده، نماز بخوان ».

باب (۱۰): اگر کسی بخاطر عذری، نماز را نشسته شروع کرد و در اثنای نماز، احساس کرد که حالش بهتر شده است، بقیهٔ نماز را ایستاده بخواند

۵۸۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ، أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ: أَنَّهَا لَمْ تَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي صَلاةَ اللَّيْلِ قَاعِدًا قَطُّ، حَتَّى أَسَنَّ، فَكَانَ يَقْرَأُ قَاعِدًا حَتَّى إِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ قَامَ فَقَرَأَ نَحْوًا مِنْ ثَلاثِينَ آيَةً أَوْ أَرْبَعِينَ آيَةً، ثُمَّ رَكَعَ». (بخاری: ۱۱۱۸)

ترجمه: «ام المومنین عایشه ﷺ می‌گوید: من رسول الله ﷺ را ندیدم که نماز شب را نشسته بخواند مگر زمانی که پا به سن گذاشت. در این هنگام، قرائت را نشسته می‌خواند و وقتی که می‌خواست به رکوع برود، بلند می‌شد و حدود سی تا چهل آیه، قرائت می‌نمود. سپس، به رکوع می‌رفت».

۵۸۳- «وَعَنْهَا ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ: ثُمَّ يَفْعَلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذَلِكَ، فَإِذَا قَضَى صَلاتَهُ نَظَرَ: فَإِنْ كُنْتُ يَقْظَى تَحَدَّثَ مَعِي، وَإِنْ كُنْتُ نَائِمَةً اضْطَجَعَ». (بخاری: ۱۱۱۹)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، عایشه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در رکعت دوم نیز، چنین می‌کرد و پس از اتمام نماز، اگر من بیدار بودم، با من حرف می‌زد وگرنه، می‌خوابید».

۱۹ ـ کتاب نماز تهجد

باب (۱): تهجد خواندن درشب

۵۸۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَتَهَجَّدُ قَالَ: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَوْ لا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ»». (بخاری: ۱۱۲۰)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگامی که برای نماز شب، برمی خاست، این دعا را می‌خواند: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَوْ لا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ».

«پروردگارا! تمام تعریف‌ها از آنِ توست. محافظِ زمین و آسمان و آنچه که در میان آنها وجود دارد، تو هستی. فقط تو شایسته حمد وثنایی.

حاکم زمین و آسمان و آنچه میانشان وجود دارد، تو هستی. روشنی آسمانها و زمین و آنچه میانشان وجود دارد، تو هستی. حمد، شایسته توست. تو بر حقی و وعده ات نیز برحق است. ملاقات تو حق است. سخن تو حق، بهشت تو حق، دوزخ تو حق، پیامبرانت حق، محمد حق، و قیامت نیز حق می‌باشد.

پروردگارا! تسلیم تو شدم، به تو ایمان آوردم، به تو توکل نمودم و به تو روی آوردم. به کمک تو با دشمنان، مبارزه کردم. و تو را حَکَم قرار دادم. خدایا! گناهان اول و آخر و ظاهر و باطن مرا بیامرز. پروردگارا! تقدیم و تاخیر بدست توست. معبود برحقی، جز تو، وجود ندارد یا غیر از تو، خدایی وجود ندارد. بار الها! هیچ قدرتی غیر از تو که بتواند توفیق (کار نیک) دهد واز معصیت دور نماید، وجود ندارد»».

باب (۲): فضیلت نمازشب

۵۸۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا رَأَى رُؤْيَا قَصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَمَنَّيْتُ أَنْ أَرَى رُؤْيَا، فَأَقُصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُنْتُ غُلامًا شَابًّا، وَكُنْتُ أَنَامُ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَأَيْتُ فِي النَّوْمِ كَأَنَّ مَلَكَيْنِ أَخَذَانِي فَذَهَبَا بِي إِلَى النَّارِ، فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَيِّ الْبِئْرِ، وَإِذَا لَهَا قَرْنَانِ، وَإِذَا فِيهَا أُنَاسٌ قَدْ عَرَفْتُهُمْ، فَجَعَلْتُ أَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، قَالَ: فَلَقِيَنَا مَلَكٌ آخَرُ، فَقَالَ لِي: لَمْ تُرَعْ. فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ، فَقَصَّتْهَا حَفْصَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ». فَكَانَ بَعْدُ لا يَنَامُ مِنَ اللَّيْلِ إِلاَّ قَلِيلاً». (بخاری:۱۱۲۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: اگر کسی، در زمان رسول الله ﷺ خوابی می‌دید، آن را برای آنحضرت ﷺ تعریف می‌کرد. من هم که در آن زمان، نوجوان بودم ودر مسجد نبوی می‌خوابیدم، آرزو داشتم که خوابی ببینم و آنرا برای پیامبر اکرم ﷺ بازگو نمایم. سرانجام، خواب دیدم که دو فرشته، مرا گرفتند و به طرف دوزخ بردند. دوزخ به صورت چاهی درست شده بود که دو شاخ داشت. در آنجا، چند نفر از کسانی را که می‌شناختم، دیدم. در آن لحظه، که می‌گفتم از دوزخ به خدا پناه می‌برم، فرشته‌ای دیگر به ما رسید و گفت: نترس.

صبح آن روز، خوابم را برای خواهرم؛ حفصه رضي الله عنها؛ تعریف کردم. و او آن را برای پیامبر ﷺ تعریف کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «عبدالله بسیار انسان شایسته‌ای است. کاش! نماز شب می‌خواند». راوی می‌گوید: بعد از آن، عبد الله رضي الله عنه شب‌ها را خیلی کم میخوابید. (یعنی: بیشتر به عبادت می‌پرداخت)».

باب (۳): مریض می‌تواند تهجد را ترک نماید

۵۸۶- «عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِاللهِ رضي الله عنه يَقُولُ: اشْتَكَى النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَةً أَوْ لَيْلَتَيْنِ». (بخاری: ۱۱۲۴)

ترجمه: «جندب بن عبدالله رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ بیمار شد و یک یا دوشب، تهجد را ترک نمود».

باب (٤): تشویق پیامبر ﷺ به خواندن نماز شب و نوافل، بدون واجب کردن آن.

۵۸۷- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ عليها السلام لَيْلَةً، فَقَالَ: «أَلا تُصَلِّيَانِ»؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا، فَانْصَرَفَ حِينَ قُلْنَا ذَلِكَ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُوَلٍّ يَضْرِبُ فَخِذَهُ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا﴾ [الكهف: ۵۴]». (بخاری: ۱۱۲۷)

ترجمه: «علی بن ابی طالب رضي الله عنه می‌گوید: شبی، رسول الله ﷺ به خانه ما آمد و خطاب به من و فاطمه، فرمود: «آیا نماز شب نمی‌خوانید»؟ گفتم: یا رسول الله! ارواح ما در اختیار خداوند است. هر وقت، بخواهد، ما را بیدار نماید، بیدار می‌شویم. آنحضرت ﷺ با شنیدن سخنان من، بدون اینکه پاسخی بدهد، برگشت. و در حین بازگشت، شنیدم که (با تأسف) با دست، به ران خود می‌زند و این آیه را می‌خواند: ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا﴾ [الكهف: ۵۴] (حقا که انسان، بیش از هر چیز دیگر، به بحث ومجادله، می‌پردازد)».

۵۸۸- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَدَعُ الْعَمَلَ، وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ، خَشْيَةَ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ النَّاسُ فَيُفْرَضَ عَلَيْهِمْ، وَمَا سَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُبْحَةَ الضُّحَى قَطُّ، وَإِنِّي لأُسَبِّحُهَا». (بخاری: ۱۱۲۸)

ترجمه: «عایشه رضي الله عنها می‌گوید: چه بسا، رسول الله ﷺ عملی را دوست داشت که انجام دهد، ولی از ترس اینکه مبادا مردم به آن عمل کنند و بر آنان، فرض گردد، آنرا ترک می‌کرد. بهمین دلیل، آنحضرت ﷺ به خواندن نماز چاشت مواظبت نمی‌کرد. ولی من، همواره، آنرا می‌خوانم».

باب (۵): پیامبر ﷺ در شب، آنقدر نماز می‌خواند که پاهایش ورم می‌کرد.

۵۸۹- «عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضي الله عنه قَالَ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَيَقُومُ لِيُصَلِّيَ حَتَّى تَرِمُ قَدَمَاهُ، أَوْ سَاقَاهُ. فَيُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: «أَفَلا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»». (بخاری: ۱۱۳۰)

ترجمه: «مغیره بن شعبه رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ شبها بقدری به نماز می‌ایستاد که پاها و ساقهای مبارکش، ورم می‌کردند. به آنحضرت ﷺ می‌گفتند: چرا خودت را اینهمه به زحمت می‌اندازی؟(در حالی که خداوند گناهان اول و آخرت را بخشیده است) در جواب می‌فرمود: «آیا بنده‌ای شکر گزار نباشم»»».

باب (٦): خوابیدن در وقت سحر

۵۹۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ: «أَحَبُّ الصَّلاةِ إِلَى اللَّهِ صَلاةُ دَاوُدَ عليه السلام، وَأَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ؛ وَكَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَنَامُ سُدُسَهُ، وَيَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا»». (بخاری:۱۱۳۱)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: « بهترین نماز، نزد خدا، نماز داوود عليه السلام و بهترین روزه، نزد خدا، روزه داوود عليه السلام است. ایشان تا نصف شب، می‌خوابید و یک سوم آنرا بیدار می‌ماند و (نماز می‌خواند). و بعد از آن، یک ششم دیگر را دوباره می‌خوابید. و یک روز، روزه می‌گرفت و یک روز، می‌خورد»».

۵۹۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتِ: كَانَ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ الدَّائِمُ، قيل لها: مَتَى كَانَ يَقُومُ؟ قَالَتْ: كَانَ يَقُومُ إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ». (بخاری:۱۱۳۲)

ترجمه: «عایشه رضي الله عنها می‌فرماید: محبوب‌ترین عمل نزد رسول الله ﷺ، عملی بود که همیشه انجام می‌گرفت. یکی پرسید: رسول الله ﷺ چه وقت برای نماز شب، بیدار می‌شد؟ گفت: وقتی که بانگ خروس را می‌شنید».

۵۹۲- «وفي رواية: إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ قَامَ فَصَلَّى». (بخاری: ۱۱۳۲)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، آمده است که عایشه رضي الله عنها فرمود: هنگامی که رسول الله ﷺ بانگ خروس را می‌شنید، بر می‌خاست ونماز می‌خواند».

۵۹۳- «وفي رواية عَنْهَا قَالَتْ: مَا أَلْفَاهُ السَّحَرُ عِنْدِي إِلاَّ نَائِمًا تَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ». (بخاری: ۱۱۳۳)

ترجمه: «ودر روایتی دیگر، عایشه رضي الله عنها می‌گوید: همواره، هنگام فرا رسیدن سحر، آنحضرت ﷺ در خانه من، خواب بود».

باب (۷): طولانی کردن قرائت در نماز شب

۵۹۴- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً، فَلَمْ يَزَلْ قَائِمًا حَتَّى هَمَمْتُ بِأَمْرِ سَوْءٍ، قُلْنَا: وَمَا هَمَمْتَ؟ قَالَ: هَمَمْتُ أَنْ أَقْعُدَ وَأَذَرَ النَّبِيَّ ﷺ». (بخاری:۱۱۳۵)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود رضي الله عنه می‌فرماید: شبی، با رسول الله ﷺ نماز شب، خواندم. آنحضرت ﷺ قیام را باندازه‌ای طولانی کرد که من تصمیم بدی گرفتم. پرسیدند: چه تصمیمی گرفتی؟ گفت: تصمیم گرفتم که بنشینم و رسول الله ﷺ را تنها بگذارم».

باب (۸): کم و کیف نماز رسول الله ﷺ درشب

۵۹۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: كَانَتْ صَلاةُ النَّبِيِّ ﷺ ثَلاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً. يَعْنِي بِاللَّيْلِ». (بخاری: ۱۱۳۸)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: نماز رسول الله ﷺ در شب، سیزده رکعت بود».

۵۹۶- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، مِنْهَا الْوِتْرُ وَرَكْعَتَا الْفَجْرِ». (بخاری: ۱۱۴۰)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: شبها رسول الله ﷺ در مجموع با نماز وتر و دو رکعت سنت فجر، سیزده رکعت، نماز می‌خواند».

باب (۹): بیدار شدن از خواب و قیام شب آنحضرت ﷺ و آنچه که از آن، منسوخ شده است

۵۹۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُفْطِرُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لا يَصُومَ مِنْهُ، وَيَصُومُ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لا يُفْطِرَ مِنْهُ شَيْئًا، وَكَانَ لا تَشَاءُ أَنْ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلاَّ رَأَيْتَهُ، وَلا نَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتَهُ». (بخاری:۱۱۴۱)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: گاهی رسول الله ﷺ در یک ماه، چندین روز، روزه نمی‌گرفت، طوری که ما فکر می‌کردیم در این ماه، اصلاً روزه نخواهد گرفت. و گاهی چندین روز را روزه می‌گرفت، طوری که ما فکر می‌کردیم در این ماه، اصلاً نخواهد خورد. اگر می‌خواستی شبها او را در حال نماز ببینی، می‌دیدی و اگر می‌خواستی در حال خواب ببینی، می دیدی».

باب (۱۰): گره زدن شیطان بر پشت گردن کسی که نماز شب نمی‌خواند

۵۹۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: يَعْقِدُ الشَّيْطَانُ عَلَى قَافِيَةِ رَأْسِ أَحَدِكُمْ إِذَا هُوَ نَامَ ثَلاثَ عُقَدٍ، يَضْرِبُ كُلَّ عُقْدَةٍ: عَلَيْكَ لَيْلٌ طَوِيلٌ فَارْقُدْ، فَإِنِ اسْتَيْقَظَ فَذَكَرَ اللَّهَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ صَلَّى انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَأَصْبَحَ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ، وَإِلاَّ أَصْبَحَ خَبِيثَ النَّفْسِ كَسْلانَ». (بخاری: ۱۱۴۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگام شب که شما می‌خوابید، شیطان بر پشت گردن‌های شما سه گره می‌زند و می‌گوید: شب طولا نی است، بخواب. اگر (کسی به حرف او گوش نکرد و) از خواب بیدار شد و ذکر خدا را بر زبان آورد، یکی از گره‌های شیطان، باز می‌شود. و اگر وضو

گرفت، گره دوم باز می‌شود. و اگر مشغول نماز شد، گره سوم باز می‌شود. در این حال، او صبح، خوشحال و با نشاط است و اگر نه صبح، تنبل و افسرده، از خواب بیدار می‌شود».

باب (۱۱): شخصی که بخوابد و نماز نخواند، شیطان در گوشش ادرار می‌کند

۵۹۹- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ، فَقِيلَ: مَا زَالَ نَائِمًا حَتَّى أَصْبَحَ، مَا قَامَ إِلَى الصَّلاةِ، فَقَالَ:«بَالَ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنِهِ»». (بخاری: ۱۱۴۴)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نزد رسول الله ﷺ از شخصی سخن بمیان آمد. گفته شد: تا صبح، خواب است وبرای نماز، بیدار نمیشود. رسول الله ﷺ فرمود: «شیطان در گوش‌های او، ادرار کرده است»».

باب (۱۲): دعا و نماز در آخر شب

۶۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ، يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ؟ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ»؟ (بخاری:۱۱۴۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، هر شب پس از گذشتن دو سوم شب، به آسمان دنیا نزول می‌فرماید و می‌گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ آیا کسی هست که از من بخواهد تا به او بدهم؟ آیا کسی هست که از من طلب بخشش کند تا او را ببخشم»»؟

باب (۱۳): کسی که اول شب بخوابد و آخر شب، بیدارشود

۶۰۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّهَا سُئِلَتْ: عَنْ صَلاةِ النَّبِيِّ ﷺ بِاللَّيْلِ، قَالَتْ: كَانَ يَنَامُ أَوَّلَهُ وَيَقُومُ آخِرَهُ، فَيُصَلِّي ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ وَثَبَ، فَإِنْ كَانَ بِهِ حَاجَةٌ اغْتَسَلَ، وَإِلاَّ تَوَضَّأَ وَخَرَجَ». (بخاری: ۱۱۴۶)

ترجمه: «از عایشه ﷺ درباره نماز شب رسول الله ﷺ سؤال شد. فرمود: اول شب، می‌خوابید و آخر شب، بیدار می‌شد و نماز می‌خواند و سپس به رختخواب، بر می‌گشت. و وقتی که مؤذن، اذان می‌گفت، بر می‌خاست. و اگر نیاز به غسل بود، غسل می‌کرد. وگرنه، وضو میگرفت و برای نمازِ صبح، بیرون می‌رفت».

باب (۱٤): نماز شبِ پیامبر ﷺ در رمضان و غیر رمضان

۶۰۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ صَلاتِهِ ﷺ فِي رَمَضَانَ، فَقَالَتْ: مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَزِيدُ فِي رَمَضَانَ وَلا فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلا تَسَلْ

عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلا تَسَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلاثًا. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَنَامُ قَبْلَ أَنْ تُوتِرِ؟ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ إِنَّ عَيْنَيَّ تَنَامَانِ وَلا يَنَامُ قَلْبِي»». (بخاری: ۱۱۴۷)

ترجمه: «از عایشه ﷺ درباره نماز شب رسول الله ﷺ در رمضان، سؤال شد. فرمود: رسول الله ﷺ در رمضان و غیر رمضان، بیشتر از یازده رکعت، نمی‌خواند. ابتدا چهار رکعت می‌خواند و آنها را بسیار زیبا و طولانی می‌نمود. سپس، چهار رکعت دیگر میخواند. و آنها را نیز بهمان زیبائی رکعات اول، ادا می‌کرد. و در پایان، سه رکعت دیگر می‌خواند.

عایشه ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: آیا شما قبل از خواندن نماز وتر، می‌خوابید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «ای عایشه! چشم‌هایم می‌خوابند، اما قلبم بیدار است»».

باب (۱۵): سخت گیری ومبالغه در عبادت، مکروه است

۶۰۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ، فَإِذَا حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّارِيَتَيْنِ، فَقَالَ: «مَا هَذَا الْحَبْلُ»؟ قَالُوا: هَذَا حَبْلٌ لِزَيْنَبَ، فَإِذَا فَتَرَتْ تَعَلَّقَتْ بِهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا، حُلُّوهُ، لِيُصَلِّ أَحَدُكُمْ نَشَاطَهُ، فَإِذَا فَتَرَ فَلْيَقْعُدْ»». (بخاری:۱۱۵۰)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ وارد مسجد شد. ناگهان چشمش به ریسمانی افتاد که میان دو ستون مسجد، بسته شده است. فرمود: «این ریسمان، چیست»؟ مردم گفتند: آنرا زینب ﷺ بسته است. هر وقت، از خواندن نماز، خسته میشود، آن را می‌گیرد و(به کمک آن، به نماز، ادامه می‌دهد). رسول الله ﷺ فرمود:« خیر. (نیازی نیست) آن را باز کنید. تا زمانیکه شما بانشاط هستید، نماز بخوانید. و هرگاه، خسته شدید، بنشینید»».

باب (١٦): کراهیت ترک نماز شب، برای کسی که به آن، پای بند بوده است

۶۰۴- «عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ﷺ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ، لا تَكُنْ مِثْلَ فُلانٍ كَانَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَتَرَكَ قِيَامَ اللَّيْلِ»». (بخاری: ۱۱۵۲)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو بن العاص ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ خطاب به من، فرمود: «ای عبد الله! مثل فلانی نباش که (ابتدا) نماز شب می‌خواند. سپس، آن را ترک کرد»».

باب (۱۷): فضیلت کسی که شب، بیدار شود و نماز بخواند

۶۰۵- «عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَعَارَّ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي أَوْ دَعَا اسْتُجِيبَ لَهُ، فَإِنْ تَوَضَّأَ وَصَلَّى قُبِلَتْ صَلاتُهُ»». (بخاری: ۱۱۵۴)

ترجمه: «عباده بن صامت ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که در شب بیدار شود و این دعا، یعنی: (لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ) را بخواند و سپس، بگوید: خدایا! مرا مغفرت کن. یا دعای دیگری نماید، خداوند، اجابت میکند. و اگر (بلند شود و) وضو بگیرد و نماز بخواند، این نماز (بیشتر) به درگاه خدا پذیرفته می‌شود»».

۶۰۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ وَهُوَ يَقُصُّ فِي قَصَصِهِ وَهُوَ يَذْكُرُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَخًا لَكُمْ لا يَقُولُ الرَّفَثَ». يَعْنِي بِذَلِكَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ رَوَاحَةَ ﷺ:

وَفِينَا رَسُولُ اللَّهِ يَتْلُو كِتَابَهُ — إِذَا انْشَقَّ مَعْرُوفٌ مِنَ الْفَجْرِ سَاطِعُ
أَرَانَا الْهُدَى بَعْدَ الْعَمَى فَقُلُوبُنَا — بِهِ مُوقِنَاتٌ أَنَّ مَا قَالَ وَاقِعُ
يَبِيتُ يُجَافِي جَنْبَهُ عَنْ فِرَاشِهِ — إِذَا اسْتَثْقَلَتْ بِالْمُشْرِكِينَ الْمَضَاجِعُ

ترجمه: «ابوهریره ﷺ در حالی که از گذشته تعریف می‌کرد و درباره رسول خدا ﷺ سخن می‌گفت، فرمود: برادر شما ؛عبدالله بن رواحه ﷺ؛ بیهوده نه سروده است. آنجا که می‌گوید: در میان ما پیامبری وجود دارد که هنگام صبح، کتاب خدا را تلاوت می‌کند. و پس از گمراهی، ما را به راه راست هدایت کرد. قلوب ما یقین دارد که هر چه فرموده است، تحقق پیدا می‌کند. شبها که مشرکان به خواب گران فرو رفته‌اند، آنحضرت ﷺ رختخواب را به قصد عبادت خدا، رها می‌سازد». (بخاری: ۱۱۵۵)

۶۰۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ كَأَنَّ بِيَدِي قِطْعَةَ إِسْتَبْرَقٍ، فَكَأَنِّي لا أُرِيدُ مَكَانًا مِنَ الْجَنَّةِ إِلاَّ طَارَتْ إِلَيْهِ، وَرَأَيْتُ كَأَنَّ اثْنَيْنِ أَتَيَانِي. وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ وَ قَدْ تَقَدَّمَ». (بخاری: ۱۱۵۶)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ، خواب دیدم که یک قطعه پارچه ابر یشمی در دست دارم. و بوسیله آن، به هر طرف از بهشت که اراده می‌نمودم، پرواز می‌کردم. و همچنین، خواب دیدم که دو نفر نزد من آمدند. وسپس، بقیه حدیثی را که قبلاً در شماره (۵۸۵) ذکر شد، بیان نمود».

باب (۱۸): دعای استخاره و دو رکعتی خواندن نماز نفل

۶۰۸- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَلِّمُنَا الاسْتِخَارَةَ فِي الأُمُورِ كُلِّهَا كَمَا يُعَلِّمُنَا السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ، يَقُولُ: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالأَمْرِ، فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ، ثُمَّ لِيَقُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ». قَالَ: «وَيُسَمِّي حَاجَتَهُ»». (بخاری: ۱۱۶۶)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ همان گونه که سوره‌ای از قرآن را به ما می‌آموخت، استخاره در همه کارها را نیز به ما یاد می‌داد. و می‌فرمود: «هرگاه قصد انجام کاری را کردید، دو رکعت نماز نفل بخوانید و چنین دعا کنید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ». سپس، حاجت خود را ذکر کند»».

ترجمه دعا: پروردگارا! از علم تو، طلب خیر می‌کنم. و از قدرت تو، توانایی می‌طلبم. و از فضل بی‌پایانت، بهره می‌جویم. زیرا که تو، توانایی و من ناتوانم. و تو می‌دانی و من نمیدانم و تو دانای غیب هستی. خدایا! تو می‌دانی اگر این کار، به خیر دین، دنیا و عاقبت کار من می‌انجامد، آنرا برای من ممکن و آسان بگردان. و اگر برای دین، دنیا و عاقبت کار من ضرر دارد، آن را از من و مرا از آن، دور بگردان. (مرا منصرف کن) و خیر را برایم مقدّر نما و مرا بدان، خوشنود ساز».

باب (۱۹): پای بند بودن به دو رکعت (سنت) صبح و نفل نامیدن آن

۶۰۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَيْءٍ مِنَ النَّوَافِلِ أَشَدَّ مِنْهُ تَعَاهُدًا عَلَى رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ». (بخاری:۱۱۶۳)

ترجمه: «ام المومنین؛ عایشه ، می‌فرماید: رسول الله ﷺ بر هیچ یک از نمازهای نفلی، به اندازه دو رکعت سنت فجر، مواظبت نمی‌کرد».

باب (۲۰): آنچه در دو رکعت سنت فجر خوانده می‌شود

۶۱۰- «وَعَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّفُ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ قَبْلَ صَلاةِ الصُّبْحِ حَتَّى إِنِّي لأَقُولُ هَلْ قَرَأَ بِأُمِّ الْكِتَابِ». (بخاری: ۱۱۶۵)

ترجمه: «عایشه روایت می‌کند که: رسول الله ﷺ سنت‌های فجر را باندازه‌ای مختصر و کوتاه می‌خواند که با خود می‌گفتم: آیا سوره فاتحه را خواند»!؟.

باب (۲۱): نماز ضحی (چاشت) در حالت مقیم بودن

۶۱۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: أَوْصَانِي خَلِيلِي ﷺ بِثَلاثٍ، لا أَدَعُهُنَّ حَتَّى أَمُوتَ: صَوْمِ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَصَلاةِ الضُّحَى وَنَوْمٍ عَلَى وِتْرٍ». (بخاری: ۱۱۷۸)

ترجمه: «ابوهریره می‌گوید: دوستم؛ رسول خدا ﷺ، سه توصیه به من فرمود که تا لحظه مرگ، آنها را رها نخواهم کرد: سه روز، روزه گرفتن در هر ماه، خواندن نماز چاشت و خواندن نماز وتر، قبل از خوابیدن».

باب (۲۲): سنت‌های قبل از نماز ظهر

۶۱۲- «عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لا يَدَعُ أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَرَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْغَدَاةِ». (بخاری:۱۱۸۲)

ترجمه: «عایشه می‌فرماید: رسول الله ﷺ چهار رکعت قبل از نماز ظهر و دو رکعت قبل از نماز فجر را ترک نمی‌کرد.

باب (۲۳): خواندن نماز نفل قبل از نماز مغرب

۶۱۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ الْمُزَنِيِّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «صَلُّوا قَبْلَ صَلاةِ الْمَغْرِبِ». قَالَ فِي الثَّالِثَةِ: «لِمَنْ شَاءَ». كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتَّخِذَهَا النَّاسُ سُنَّةً». (بخاری:۱۱۸۳)

ترجمه: «عبد الله مزنی می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قبل از نماز مغرب، دو رکعت نماز بخوانید». و این جمله را سه بار، تکرار کرد. و پس از تکرار سوم، فرمود: «هر کس که بخواهد». و جمله فوق را به خاطر این فرمود که دوست نداشت، مردم آنرا سنت مؤکده تلقی کنند».

۲۰- کتاب نماز در مسجد مکه و مسجد مدینه

باب (۱): فضیلت نماز در مسجد مکه و مسجد مدینه

۶۱۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَى ثَلاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى»». (بخاری: ۱۱۸۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: رخت سفر نبندید مگر برای زیارت سه مسجد: ۱- مسجد الحرام ۲- مسجد النبی ﷺ ۳- مسجد الاقصی».

۶۱۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «صَلاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلاةٍ فِيمَا سِوَاهُ، إِلاَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ»». (بخاری:۱۱۹۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «نماز خواندن در مسجد من، هزار بار بهتر از نماز خواندن در سایر مساجد است بجز مسجد الحرام»».

باب (۲): مسجد قبا

۶۱۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ :أَنَّهُ كَانَ لا يُصَلِّي مِنَ الضُّحَى إِلاَّ فِي يَوْمَيْنِ: يَوْمَ يَقْدَمُ بِمَكَّةَ فَإِنَّهُ كَانَ يَقْدَمُهَا ضُحًى، فَيَطُوفُ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ الْمَقَامِ، وَيَوْمَ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَاءٍ، فَإِنَّهُ كَانَ يَأْتِيهِ كُلَّ سَبْتٍ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ كَرِهَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ حَتَّى يُصَلِّيَ فِيهِ، قَالَ: وَكَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَزُورُهُ رَاكِبًا وَمَاشِيًا، قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ: إِنَّمَا أَصْنَعُ كَمَا رَأَيْتُ أَصْحَابِي يَصْنَعُونَ، وَلا أَمْنَعُ أَحَدًا أَنْ يُصَلِّيَ فِي أَيِّ سَاعَةٍ شَاءَ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ، غَيْرَ أَنْ لا تَتَحَرَّوْا طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلا غُرُوبَهَا». (بخاری:۱۱۹۱، ۱۱۹۲)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر ﷺ روایت است که او نماز چاشت نمی‌خواند، مگر در دو روز. نخست، روزی که وارد مکه می‌شد. یعنی هنگامی که می‌خواست وارد شهر شود، وقت چاشت وارد

می‌شد. ابتدا، خانه کعبه را طواف می‌کرد. سپس، دو رکعت نماز، در مقام ابراهیم می‌خواند.دوم، روزهای شنبه که به مسجد قبا می‌رفت. وقتی وارد مسجد می‌شد، دوست نداشت بدون خواندن نماز، از آنجا بیرون رود. (بدین جهت در آنجا، نماز می‌خواند).

عبد الله بن عمر ﷻ می‌گوید: رسول الله ﷺ گاهی پیاده و گاهی سواره، به زیارت مسجد قبا می‌رفت. من همان کاری را انجام می‌دهم که سایر دوستانم می‌کنند. و هیچ کس را از خواندن نماز، در سایر اوقات شبانه روز، منع نمی‌کنم. البته هنگام طلوع و غروب آفتاب، نماز نخوانید».

باب (۳): فضیلت (مکان) میان قبر و منبر رسول الله ﷺ

۶۱۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمِنْبَرِي عَلَى حَوْضِي»». (بخاری: ۱۱۹۶)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «میان خانه و منبر من، باغی از باغهای بهشت است. و منبر من، بر روی حوض من، (کوثر) قرار دارد»».

۲۱- کتاب انجام دادن کاری در نماز

باب (۱): آنچه از سخن، در نماز ممنوع شده است

۶۱۸- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ فِي الصَّلاةِ، فَيَرُدُّ عَلَيْنَا، فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِ النَّجَاشِيِّ سَلَّمْنَا عَلَيْهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْنَا، وَقَالَ: «إِنَّ فِي الصَّلاةِ شُغْلاً»». (بخاری: ۱۱۹۹)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: (ابتدا) هنگامی که رسول الله ﷺ مشغول نماز خواندن بود و ما به ایشان سلام می‌دادیم، جواب سلام ما را می‌داد. اما هنگامیکه از نزد نجاشی (پس از هجرت به حبشه) برگشتیم و سلام دادیم، جواب نداد و فرمود: «در نماز، مشغولیت دیگری وجود دارد»».

۶۱۹- «وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ زَيْدِ بْنُ أَرْقَمَ ﷺ قال: كَانَ أَحَدُنَا يُكَلِّمُ صَاحِبَهُ فِي الصَّلاةِ، حَتَّى نَزَلَتْ: ﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ٢٣٨﴾ [البقرة: ۲۳۸]. فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوتِ». (بخاری:۱۲۰۰)

ترجمه: «و در روایتی، زید بن ارقم ﷺ می‌گوید: در ابتدای اسلام، هنگام نماز خواندن، با یکدیگر صحبت می‌کردیم. اما زمانی که این آیه نازل شد که: (بر نمازها مواظبت کنید بویژه نماز میانه، و برای خدا با فروتنی بایستید). به ما دستور داده شد تا در نماز، سکوت را رعایت نماییم».

باب (۲): هموار کردن سنگ ریزه‌ها در نماز

۶۲۰- «عَنْ مُعَيْقِيب ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ فِي الرَّجُلِ يُسَوِّي التُّرَابَ حَيْثُ يَسْجُدُ، قَالَ: «إِنْ كُنْتَ فَاعِلاً فَوَاحِدَةً»». (بخاری: ۱۲۰۷)

ترجمه: «معیقیب ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ درباره کسی که خاکهای مکان سجده‌اش را هموار می‌کند، فرمود: «اگر می‌خواهید این کار را انجام دهید، یک بار کافی است»».

باب (۳): اگر سواری، هنگام نماز خواندن، فرار کرد

۶۲۱- «عَنْ أَبِيْ بَرْزَةَ الأَسْلَمِيِّ ﷛: أَنَّهُ صَلَّى يَوْماً فِيْ غَزْوَةٍ وَّلِجَامُ دَابَّتِهِ بِيَدِهِ، فَجَعَلَتِ الدَّابَّةُ تُنَازِعُهُ وَجَعَلَ يَتْبَعُهَا، فقيل له في ذلك، فقَالَ: إِنِّي غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّ غَزَوَاتٍ، أَوْ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَثَمَانِيَ، وَشَهِدْتُ تَيْسِيرَهُ، وَإِنِّي إِنْ كُنْتُ أَنْ أُرَاجِعَ مَعَ دَابَّتِي، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَدَعَهَا تَرْجِعُ إِلَى مَأْلَفِهَا، فَيَشُقُّ عَلَيَّ». (بخاری: ۱۲۱۱)

ترجمه: «از ابو برزه اسلمی ﷛ روایت است که: وی روزی، در یکی از غزوات در حالی که لگام اسبش را بدست گرفته بود، نماز می‌خواند. اسب، او را می‌کشید و وی بدنبال اسب، حرکت می‌کرد. شخصی به او اعتراض کرد. ابوبرزه گفت: حدود شش، هفت و یا هشت غزوه، همراه رسول الله ﷺ بودم و از نزدیک می‌دیدم که آنحضرت ﷺ چگونه کارها را ساده می‌گرفت و سخت گیری نمی‌کرد. اگر من با اسبم برگردم بهتر است از اینکه، آن را رها سازم تا فرار کند و مرا دچار مشکل نماید».

۶۲۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂: انَّهَا ذَكَرَتِ حَدِيثَ الخُسُوفِ وَقَالَ فِي هذِهِ الرِّوَايَةِ بَعدَ قَولِهِ: «وَلَقَدْ رَأَيْتُ النَّارَ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَرَأَيْتُ فِيهَا عَمْرَو بْنَ لُحَيٍّ، وَهُوَ الَّذِي سَيَّبَ السَّوَائِبَ»». (بخاری: ۱۲۱۲)

ترجمه: «حدیث عایشه ﵂ درباره کسوف (خورشیدگرفتگی) قبلاً ذکر شد و در این روایت، بعد از آن، می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دوزخ را دیدم که شعله‌هایش، یکدیگر را در کام خود فرو می‌بردند. و عمرو بن لَحَی را در دوزخ دیدم. او همان کسی بود که حیوانات را وقف بتها می‌کرد و رها می‌ساخت»».

باب (٤): جواب ندادن سلام در نماز

۶۲۳- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﵄ قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَاجَة لَهُ، فَانْطَلَقْتُ، ثمَّ رَجَعْتُ وَقَدْ قَضَيْتُهَا، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِي مَا اللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَعَلَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَجَدَ عَلَيَّ أَنِّي أَبْطَأْتُ عَلَيْهِ، ثمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِي أَشَدُّ مِنَ الْمَرَّة الأُولَى، ثمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ، فَقَالَ: «إِنَّمَا مَنَعَنِي أَنْ أَرُدَّ عَلَيْكَ أَنِّي كُنْتُ أُصَلِّي». وَكَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ مُتَوَجِّهًا إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَة». (بخاری: ۱۲۱۷)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﷛ می‌گوید: رسول الله ﷺ مرا دنبال کاری فرستاد. پس از انجام آن، نزد رسول خدا ﷺ برگشتم و سلام دادم. اما رسول الله ﷺ سلام مرا جواب نداد. خدا می‌داند که در دلم چه گذشت. با خود گفتم: شاید تاخیرم باعث ناراحتی ایشان شده است. بار دوم، سلام عرض کردم. باز هم

رسول الله ﷺ جواب نداد. من بیشتر ناراحت شدم. برای بار سوم، سلام گفتم. این بار، رسول الله ﷺ جواب داد و فرمود: «چون در حال نماز بودم، نتوانستم جواب سلام تو را بدهم». راوی می‌گوید: (در آن لحظه) رسول الله ﷺ درحالی که صورتش به سوی قبله نبود، سوار بر شتر خود، نماز می‌خواند».

باب (۵): دست به کمر ایستادن، در نماز

۶۲۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ مُخْتَصِرًا». (بخاری:۱۲۲۰)

ترجمه: «ابوهریره ؓ روایت می‌کند که: نبی اکرم ﷺ از اینکه کسی، هنگام نماز خواندن، دست به کمر بایستد، نهی فرموده است».

۲۲- کتاب سجدۀ سهو

باب (۱): اگر کسی پنج رکعت نماز خواند

۶۲۵- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى الظُّهْرَ خَمْسًا، فَقِيلَ لَهُ: أَزِيدَ فِي الصَّلاةِ؟ فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ»؟ قَالَ: صَلَّيْتَ خَمْسًا، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَ مَا سَلَّمَ». (بخاری: ۱۲۲۶)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ نماز ظهر را پنج رکعت خواند. شخصی پس از نماز، پرسید: آیا نماز، اضافه شده است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «مگر چه شده است»؟ گفت: شما پنج رکعت، نماز خواندید. آنحضرت ﷺ بعد از اینکه سلام داده بود، دو سجده (سهو) بجا آورد».

باب (۲): کسی که در نماز، با وی صحبت شود و او با دست، اشاره نماید وگوش فرا دهد.

۶۲۶- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ﷺ قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَنْهَى عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، ثمَّ رَأَيْتُهُ يُصَلِّيهِمَا وكان عِنْدِي مِنَ الأَنْصَارِ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ الْجَارِيَةَ، فَقُلْتُ: قُومِي بِجَنْبِهِ فَقُولِي لَهُ: تَقُولُ لَكَ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنْ هَاتَيْنِ وَأَرَاكَ تُصَلِّيهِمَا، فَإِنْ أَشَارَ بِيَدِهِ فَاسْتَأْخِرِي عَنْهُ، فَفَعَلَتِ الْجَارِيَةُ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ، فَاسْتَأْخَرَتْ عَنْهُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «يَا بِنْتَ أَبِي أُمَيَّةَ، سَأَلْتِ عن الركعتين بعد العصر، وَإِنَّهُ أَتَانِي نَاسٌ مِنْ عَبْدِالْقَيْسِ، فَشَغَلُونِي عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ فَهُمَا هَاتَانِ»». (بخاری: ۱۲۳۳)

ترجمه: «ام سلمه ﷺ می‌فرماید: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که از خواندن دو رکعت، بعد از نماز عصر، منع می‌کرد. اما من دیدم که در خانه من، دو رکعت، بعد از نماز عصر خواند. آن روز، چند زن انصاری، نزد من نشسته بودند. به دختر بچه‌ای گفتم: نزد رسول الله ﷺ برو و از قول من، بگو: ای رسول خدا ﷺ! شما از خواندن این دو رکعت، ممانعت میکردی. ولی اکنون می‌بینم که آنها را می‌خوانی. و افزود که اگر آنحضرت ﷺ با دست، اشاره فرمود، تو عقب برو. آن دختر بچه، نزد رسول الله ﷺ رفت و چنان کرد.

رسول اکرم ﷺ با دست، اشاره فرمود. دختر نیز خود را عقب کشید (و منتظر ماند). پس از اتمام نماز، رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای دختر ابوامیه! تو درباره دو رکعت بعد از عصر، پرسیدی. باید بگویم: عده‌ای از افراد قبیله عبد قیس نزد من آمده بودند و بخاطر سرگرم شدن با آنان، دو رکعت بعد ازظهر من، فوت شد. اینها، همان دو رکعت بود که خواندم»».

۲۳- کتاب جنائز

باب (۱): هر کس، آخرین سخنش «لا إله إلا الله» باشد

۶۲۷- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَانِي آتٍ مِنْ رَبِّي فَأَخْبَرَنِي»، أَوْ قَالَ: «بَشَّرَنِي أَنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ».قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ»». (بخاری: ۱۲۳۷)

ترجمه: «ابوذر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فرستاده‌ای از جانب خدا نزد من آمد و به من خبر داد یا مژده داد که هر کس، از امتیان من بمیرد، ولی به خدا شرک نورزیده باشد، به بهشت می‌رود». ابوذر می‌گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: اگر چه دزدی و زنا کرده باشد؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر چه دزدی و زنا کرده باشد»».

۶۲۸- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ». وَقُلْتُ أَنَا: مَنْ مَاتَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ». (بخاری: ۱۲۳۸)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، در حالی بمیرد که به خدا شرک ورزیده باشد، وارد دوزخ می‌شود». و من می‌گویم: هر کس، در حالی بمیرد که به خدا شرک نورزیده است، وارد بهشت می‌شود».

باب (۲): تشییع جنازه

۶۲۹- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعٍ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ: أَمَرَنَا بِاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَإِبْرَارِ الْقَسَمِ، وَرَدِّ السَّلامِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَنَهَانَا: عَنْ آنِيَةِ الْفِضَّةِ، وَخَاتَمِ الذَّهَبِ، وَالْحَرِيرِ، وَالدِّيبَاجِ، وَالْقَسِّيِّ، وَالإِسْتَبْرَقِ»». (بخاری: ۱۲۳۹)

ترجمه: «براء بن عازب ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ ما را به انجام هفت کار، امر فرمود و از انجام هفت کار دیگر، منع کرد. آنچه به آن، امر کرد، عبارتند از: ۱- تشییع جنازه ۲- عیادت مریض ۳- قبول دعوت ۴- کمک و یاری مظلوم ۵- پاسخ دادن به سلام ۶- جواب عطسه ۷- وفای به عهد».

و کارهایی که از آنها منع کرد، عبارتند از: ۱- استفاده از ظروف نقره‌ای ۲- انگشتر طلا ۳- استفاده از لباس ابریشمی ۴- استفاده از دیباج (نوعی پارچه ابریشمی) ۵- استفاده از قسی (نوعی لباس که ابریشم در آن بکار رفته است) ۶- استفاده از استبرق (پارچه‌ای ابریشمی و کلفت). (و هفتمین چیزی که در این حدیث نیامد، زین و پالانی است که از ابریشم ساخته شده باشد. چنانچه در روایات دیگر آمده است)».

باب (۳): زیارت میت، بعد از کفن شدن

۶۳۰- «عَنْ أُمِّ الْعَلاءِ ﷺ ـ امْرَأَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ، بَايَعَتِ النَّبِيَّ ﷺ ـ: أَنَّهُ اقْتُسِمَ الْمُهَاجِرُونَ قُرْعَةً، فَطَارَ لَنَا عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ، فَأَنْزَلْنَاهُ فِي أَبْيَاتِنَا، فَوَجِعَ وَجَعَهُ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ وَغُسِّلَ وَكُفِّنَ فِي أَثْوَابِهِ، دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ: رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا السَّائِبِ، فَشَهَادَتِي عَلَيْكَ: لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَمَا يُدْرِيكِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَهُ»؟ فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ يُكْرِمُهُ اللَّهُ؟ فَقَالَ: «أَمَّا هُوَ فَقَدْ جَاءَهُ الْيَقِينُ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ، وَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ مَا يُفْعَلُ بِي». قَالَتْ: فَوَاللَّهِ لا أُزَكِّي أَحَدًا بَعْدَهُ أَبَدًا». (بخاری: ۱۲۴۳)

ترجمه: «ام علاء ﷺ، بانوی انصاری که با رسول الله ﷺ بیعت کرده بود؛ می‌گوید: انصار، برای دادن مسکن به مهاجرین، قرعه کشی کردند. عثمان بن مظعون سهم ما شد. ما او را به خانه‌هایمان بردیم. پس از مدتی، بیمار شد و در همان بیماری، فوت کرد. وقتی او را غسل دادیم و کفن پوشاندیم، رسول الله ﷺ وارد شد. من گفتم: ای ابو سائب، (کنیه عثمان بن مظمون) خدا تو را رحمت کند. من گواهی می‌دهم که تو نزد الله، بسیار عزیز و گرامی هستی. رسول الله ﷺ فرمود: «تو از کجا میدانی که او نزد خداوند، گرامی است»؟ گفتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد. پس چه کسی نزد خداوند، عزیز و گرامی خواهد بود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «او اکنون در گذشته است. بخدا، من برایش امید خیر دارم. اما سوگند به خدا، من که رسول خدا هستم، نمیدانم با من چه خواهد شد». راوی می‌گوید: بخدا سوگند، از این به بعد، بر تزکیه هیچ کس، گواهی نخواهم داد».

۶۳۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ أَبِي، جَعَلْتُ أَكْشِفُ الثوْبَ عَنْ وَجْهِهِ، أَبْكِي، وَيَنْهَوْنِي عَنْهُ، وَالنَّبِيُّ ﷺ لا يَنْهَانِي، فَجَعَلَتْ عَمَّتِي فَاطِمَةُ تَبْكِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَبْكِينَ أَوْ لا تَبْكِينَ، مَا زَالَتِ الْمَلائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتِهَا حَتَّى رَفَعْتُمُوهُ»». (بخاری: ۱۲۴۴)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: هنگامی که پدرم کشته شد، من مرتب چادر را از روی چهره‌اش برمی داشتم و گریه می‌کردم. مردم مرا از این کار، منع می‌کردند. اما آنحضرت ﷺ منع نمی‌فرمود. عمه‌ام ؛فاطمه؛ هم شروع به گریستن کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «چه گریه بکنی چه نکنی، همچنان فرشتگان او را زیر سایه بالهای خود گرفته بودند تا زمانی که شما او را از اینجا، بلند کردید»».

باب (٤) کسی که به اهل میت، خبر مرگ او را می‌دهد

۶۳۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَعَى النَّجَاشِيَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، خَرَجَ إِلَى الْمُصَلَّى، فَصَفَّ بِهِمْ، وَكَبَّرَ أَرْبَعًا». (بخاری:۱۲۴۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ خبر مرگ نجاشی را در همان روز وفاتش، اعلام کرد. سپس، به مصلی رفت و مردم را به صف کشید و چهار تکبیر گفت. (بر او نماز جنازه خواند)».

۶۳۳- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ فَأُصِيبَ، ثمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ، ثمَّ أَخَذَهَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَأُصِيبَ ـ وَإِنَّ عَيْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَتَذْرِفَانِ ـ ثمَّ أَخَذَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ مِنْ غَيْرِ إِمْرَةٍ فَفُتِحَ لَهُ»». (بخاری:۱۲۴۶)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در حالی که اشک می‌ریخت، فرمود: «زید پرچم اسلام را بدست گرفت و شهید شد. سپس، جعفر آن را گرفت و شهید شد. بعد، عبد الله بن رواحه آن را بدست گرفت، ایشان نیز به شهادت رسید.سر انجام، خالد بن ولید بدون اینکه بعنوان امیر لشکر تعیین شود،پرچم را بدست گرفت و پیروز شد»».

باب (۵): کسی که فرزندش فوت کند و اجرش را از خدا بخواهد

۶۳۴- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا مِنَ النَّاسِ مِنْ مُسْلِمٍ يُتَوَفَّى لَهُ ثَلاثٌ لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْث إِلاَّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ، بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ إِيَّاهُمْ»». (بخاری:۱۲۴۸)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر فرد مسلمانی که سه فرزند نابالغ خود را از دست بدهد (و صبر نماید)، خداوند متعال با فضل و رحمتی که نسبت به آن فرزندان دارد، او را وارد بهشت خواهد کرد»».

باب (٦): مستحب است عدد غسلهای میت، فرد باشد.

٦٣٥- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ الأَنْصَارِيَّةِ ﷺ قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ تُوُفِّيَتِ ابْنَتُهُ فَقَالَ: «اغْسِلْنَهَا ثلاثا أَوْ خَمْسًا أَوْ أَكْثرَ مِنْ ذَلِكَ، إِنْ رَأَيْتُنَّ ذَلِكَ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَاجْعَلْنَ

فِي الآخِرَةِ كَافُورًا، أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافُورٍ، فَإِذَا فَرَغْتُنَّ فَآذِنَّنِي». فَلَمَّا فَرَغْنَا آذَنَّاهُ، فَأَعْطَانَا حِقْوَهُ، فَقَالَ: «أَشْعِرْنَهَا إِيَّاهُ». تَعْنِي إِزَارَهُ». (بخاری:۱۲۵۳)

ترجمه: «ام عطیه انصاری ؅ می‌گوید: رسول الله ﷺ، روزی که دخترش فوت کرده بود، نزد ما آمد و فرمود:« او را سه بار، یا پنج بار، یا بیش از این، اگر لازم بود با آب و سدر، غسل دهید. و در شستن آخر، از کافور استفاده کنید. و وقتی که از غسل او فارغ شدید، مرا اطلاع دهید». ما نیز پس از غسل، ایشان را مطلع ساختیم. رسول خدا ﷺ اِزارش (پارچه بلندی که دور کمر می‌بستند)را داد و فرمود: «او را با این پارچه، بپوشانید».یعنی قبل از کفن نمودن».

باب (۷): غسل میت، از سمت راست شروع شود

۶۳۶- «وَفِيْ رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ قَالَ: «ابْدَءُوْا بِمَيَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا». قَالَتْ: وَمَشَطْنَاهَا ثلاثةَ قُرُونٍ».

ترجمه: «و در روایتی دیگر آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «غسل را از طرف راست و از اعضای وضوی او، شروع کنید». در پایان، ام عطیه گفت: موهای سرش را با شانه، به سه قسمت تقسیم کردیم».

باب (۸): استفاده از پارچۀ سفید، برای کفن

۶۳۷- «عَنْ عَائِشَةَ ؅: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كُفِّنَ فِي ثَلاثَةِ أَثْوَابٍ يَمَانِيَةٍ بِيضٍ سَحُولِيَّةٍ مِنْ كُرْسُفٍ، لَيْسَ فِيهِنَّ قَمِيصٌ وَلا عِمَامَةٌ». (بخاری: ۱۲۶۴)

ترجمه: «عایشه ؅ می‌فرماید: رسول الله ﷺ در سه قطعه پارچه کتانی یمنی سفید،که در آنها پیراهن و عمامه وجود نداشت، کفن گردید».

باب (۹): کفن کردن در دو پارچه

۶۳۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ؆ قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ وَاقِفٌ بِعَرَفَةَ، إِذْ وَقَعَ عَنْ رَاحِلَتِهِ فَوَقَصَتْهُ، أَوْ قَالَ: فَأَوْقَصَتْهُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثوْبَيْنِ، وَلا تُحَنِّطُوهُ، وَلا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ، فَإِنَّهُ يُبْعَث يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبِّيًا»». (بخاری:۱۲۶۵)

ترجمه: «ابن عباس ؆ می‌گوید: شخصی، هنگام وقوف در عرفات، از سواری خود، برزمین افتاد و گردنش شکست (و وفات کرد). رسول الله ﷺ فرمود: «او را با آب و سدر، غسل دهید و در دو پارچه، کفن کنید و مواد خوشبو نزنید و سرش را نپوشانید. زیرا او، روز قیامت، لبیک گویان، برانگیخته می‌شود»».

باب (۱۰): کفن میت

۶۳۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷠: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ أُبَيٍّ لَمَّا تُوُفِّيَ جَاءَ ابْنُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطِنِي قَمِيصَكَ أُكَفِّنْهُ فِيهِ، وَصَلِّ عَلَيْهِ، وَاسْتَغْفِرْ لَهُ، فَأَعْطَاهُ النَّبِيُّ ﷺ قَمِيصَهُ، فَقَالَ: «آذِنِّي أُصَلِّي عَلَيْهِ». فَآذَنَهُ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ جَذَبَهُ عُمَرُ ﷛، فَقَالَ: أَلَيْسَ اللَّهُ نَهَاكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ فَقَالَ: «أَنَا بَيْنَ خِيَرَتَيْنِ، قَالَ: ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾ [التوبة: ۸۰]». فَصَلَّى عَلَيْهِ، فَنَزَلَتْ: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا﴾ [التوبة: ۸۴]». (بخاری: ۱۲۶۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷠ می‌گوید: روزی که عبد الله بن اُبَی مُرد، پسرش نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! پیراهنت را عنایت کن تا پدرم را با آن کفن کنم. و بر او، نماز جنازه بخوان و برایش، دعای مغفرت کن. رسول الله ﷺ پیراهنش را به او عطا کرد و فرمود: «هنگامی که جنازه آماده شد، مرا خبر کن تا بر او، نماز بخوانم». سپس آمد و رسول خدا ﷺ را مطلع ساخت. هنگامی که رسول الله ﷺ خواست بر او نماز بخواند، عمر﷛ پیراهن آنحضرت ﷺ را کشید و گفت: مگر خداوند شما را از نماز خواندن بر منافقین، منع نفرموده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به من اختیار داده شده است. خداوند می‌فرماید: (چه برای منافقان، طلب مغفرت کنی چه نکنی، تفاوتی ندارد. حتی اگر هفتاد بار برای آنها طلب آمرزش کنی، خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشید)». سرانجام، رسول الله ﷺ بر او نماز خواند. سپس، خداوند این آیه را نازل فرمود: (بر هیچیک از مردگان منافق، نماز نخوان).

۶۴۰- «عَنْ جَابِرٍ ﷛ قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ بَعْدَ مَا دُفِنَ، فَأَخْرَجَهُ فَنَفَثَ فِيهِ مِنْ رِيقِهِ وَأَلْبَسَهُ قَمِيصَهُ». (بخاری: ۱۲۷۰)

ترجمه: «جابر ﷛ می‌گوید: بعد از اینکه عبد الله بن اُبَی در قبر گذاشته شد، رسول الله ﷺ آمد و او را بیرون آورد و آب دهان خود را بر او پاشید و پیراهن خود را نیز به تنش داد».

باب (۱۱): اگر کفن کوتاه بود، سر میت پوشانده شود

۶۴۱- «عَنْ خَبَّابٍ ﷛ قَالَ: هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَلْتَمِسُ وَجْهَ اللَّهِ، فَوَقَعَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ، فَمِنَّا مَنْ مَاتَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا، مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ ﷛، وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِبُهَا، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ فَلَمْ نَجِدْ مَا نُكَفِّنُهُ إِلاَّ بُرْدَةً، إِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلاهُ، وَإِذَا غَطَّيْنَا رِجْلَيْهِ خَرَجَ رَأْسُهُ، فَأَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نُغَطِّيَ رَأْسَهُ، وَأَنْ نَجْعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ مِنَ الإِذْخِرِ»». (بخاری: ۱۲۷۶)

ترجمه: «خباب ﷺ می‌گوید: با رسول الله ﷺ فقط بخاطر خوشنودی الله هجرت کردیم و اجر ما هم با خدا است. بعضی از ما، بدون اینکه چیزی از پاداش خود را در دنیا ببینند، فوت کردند. از جمله آنها می‌توان، مصعب بن عمیر ﷺ را نام برد. و بعضی از ما، میوه هجرت را پس از اینکه رسیده بود، چید. هنگامی که مصعب بن عمیر ﷺ در جنگ احد به شهادت رسید، جز چادری کوتاه برای کفن کردن او، چیز دیگری وجود نداشت. اگر سرش را می‌پوشانیدیم، پاهایش برهنه می‌شد. و اگر پاهایش را می‌پوشانیدیم، سرش برهنه می‌شد. رسول الله ﷺ فرمود: «سرش را با چادر بپوشانید و بر پاهایش، برگ گیاه اذخر بریزید»».

باب (۱۲): کسی که در زمان رسول اکرم ﷺ کفن‌اش را قبلاً آماده کرد و به او اعتراض نشد

۶۴۲- «عَنْ سَهْلٍ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتِ النَّبِيَّ ﷺ بِبُرْدَةٍ مَنْسُوجَةٍ فِيهَا حَاشِيَتُهَا، أَتَدْرُونَ مَا الْبُرْدَةُ؟ قَالُوا: الشَّمْلَةُ، قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: نَسَجْتُهَا بِيَدِي فَجِئْتُ لأَكْسُوَكَهَا، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا، وَإِنَّهَا إِزَارُهُ، فَحَسَّنَهَا فُلانٌ فَقَالَ: اكْسُنِيهَا، مَا أَحْسَنَهَا! قَالَ الْقَوْمُ: مَا أَحْسَنْتَ، لَبِسَهَا النَّبِيُّ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، ثمَّ سَأَلْتَهُ، وَعَلِمْتَ أَنَّهُ لا يَرُدُّ، قَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ لأَلْبَسَهَا، إِنَّمَا سَأَلْتُهُ لِتَكُونَ كَفَنِي، قَالَ: سَهْلٌ: فَكَانَتْ كَفَنَهُ». (بخاری: ۱۲۷۷).

ترجمه: «سهل ﷺ می‌گوید: زنی، چادری را که کناره آن، بافتنی داشت، به آنحضرت ﷺ هدیه داد ـ راوی از مردم پرسید: آیا می‌دانید بُرده چیست؟ گفتند: چادری پُرز دار است. سهل گفت: صحیح است ـ و گفت: این چادر را با دست خودم بافته‌ام و نزد شما آورده‌ام تا آنرا بپوشید. رسول خدا ﷺ که به آن نیاز داشت، آنرا پذیرفت و بعنوان ازار، از آن استفاده کرد. یکی از اصحاب، آنرا پسندید و گفت: چقدر زیبا است! آنرا به من بدهید. مردم، به او گفتند:کار خوبی نکردی. زیرا رسول الله ﷺ بدان نیاز داشت و آن را پوشیده بود. با وجود این، تو آن را طلب کردی. و میدانی که هر گاه از رسول الله ﷺ چیزی خواسته شود، دریغ نخواهد کرد. آن شخص گفت: بخدا سوگند، من آن را برای پوشیدن درخواست نکردم. بلکه میخواهم آن را کفن خود، نمایم. سهل می‌گوید: سرانجام، همان چادر، کفن آن شخص، گردید».

باب (۱۳): شرکت زنان در تشییع جنازه

۶۴۳- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ ﷺ قَالَتْ: نُهِينَا عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَلَمْ يُعْزَمْ عَلَيْنَا». (بخاری: ۱۲۷۸)

ترجمه: «ام عطیه ﷺ می‌گوید: ما زن‌ها از شرکت در تشییع جنازه، منع شدیم. ولی این منع، قطعی نبود».

باب (١٤): سوگ نشتن زن، برای غیر شوهر

۶۴۴-عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ تُحِدُّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ، إِلاَّ عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»». (بخاری: ۱۲۸۱)

ترجمه: «ام حبیبه ، همسر گرامی پیامبر اکرم ﷺ، می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر زن مؤمنی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، مجاز نیست بیش از سه روز، برای کسی سوگوار باشد مگر برای شوهرش، که در آنصورت، می‌تواند چهار ماه و ده روز، به سوگ بنشیند»».

باب (١٥): زیارت قبور

۶۴۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِامْرَأَةٍ تَبْكِي عِنْدَ قَبْرٍ، فَقَالَ: «اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي». قَالَتْ: إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَبْ بِمُصِيبَتِي، وَلَمْ تَعْرِفْهُ، فَقِيلَ لَهَا: إِنَّهُ النَّبِيُّ ﷺ، فَأَتَتْ بَابَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدَهُ بَوَّابِينَ، فَقَالَتْ: لَمْ أَعْرِفْكَ، فَقَالَ: «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الأُولَى»». (بخاری: ۱۲۸۳)

ترجمه: «انس بن مالک می‌گوید: رسول اکرم ﷺ زنی را دید که در کنار قبری نشسته بود و گریه می‌کرد. به او گفت: «از خدا بترس و صبر، پیشه کن». آن زن که رسول خدا ﷺ را نمی‌شناخت، به او گفت: برو کنار. تو به مصیبت من گرفتار نشده‌ای. به آن زن گفتند: او رسول الله ﷺ است. زن به خانه پیامبر آمد. آنجا، نگهبانی نیافت. به پیامبر ﷺ گفت: (ببخشید) من شما را نشناختم. رسول خدا ﷺ فرمود: «صبر، همان است که در آغاز مصیبت، باشد»».

باب (١٦): گفتهٔ پیامبر ﷺ «میت بسبب گریهٔ اهل خانه‌اش، عذاب داده میشود» اگر به آن وصیت کرده باشد

۶۴۶- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: أَرْسَلَتِ ابْنَةُ النَّبِيِّ ﷺ إِلَيْهِ: إِنَّ ابْنًا لِي قُبِضَ فَأْتِنَا، فَأَرْسَلَ يُقْرِئُ السَّلامَ، وَيَقُولُ: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أَعْطَى، وَكُلٌّ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُسَمًّى، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ». فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ تُقْسِمُ عَلَيْهِ لَيَأْتِيَنَّهَا، فَقَامَ وَمَعَهُ: سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، وَمَعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثابِتٍ، وَرِجَالٌ، فَرُفِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الصَّبِيُّ وَنَفْسُهُ تَتَقَعْقَعُ كَأَنَّهَا شَنٌّ، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ، فَقَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذَا؟ فَقَالَ: «هَذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ، وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ»». (بخاری: ۱۲۸۴)

ترجمه: «اسامه بن زید رضی الله عنهما می‌گوید: دختربچه یکی از دختران رسول الله ﷺ در سکرات موت، بسر می‌برد. وی قاصدی نزد رسول الله ﷺ فرستاد واز او خواست تا بیاید. رسول الله ﷺ به قاصد گفت: سلام مرا به دخترم برسان و به او بگو: «از آنِ خداست آنچه بدهد و بگیرد. همه نزد او، مدتی تعیین شده دارند. صبر کن و امید ثواب داشته باش».

دختر رسول الله ﷺ برای بار دوم، قاصدی فرستاد و آنحضرت ﷺ را سوگند داد که حتماً بیاید. آنحضرت ﷺ به اتفاق سعد بن عباده، ابی بن کعب، زید بن ثابت و چند نفر دیگر از یارانش، تشریف برد. آن دختر بچه را به رسول خدا ﷺ سپردند در حالی که نفسش، مانند مَشکی خشک شده، صدا می‌داد.

با دیدن این صحنه، اشک از چشمان رسول الله ﷺ سرازیر شد. سعد گفت: ای رسول‌خدا! این چیست؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود:«این رحمتی است که خداوند، در دل بندگانش نهاده است. و همانا خداوند، بر بندگانی که رحم و شفقت داشته باشند، رحم می‌کند»».

۶۴۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: شَهِدْنَا بِنْتًا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ عَلَى الْقَبْرِ، قَالَ: فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَدْمَعَانِ قَالَ: فَقَالَ: «هَلْ مِنْكُمْ رَجُلٌ لَمْ يُقَارِفِ اللَّيْلَةَ»؟ فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَنَا، قَالَ: فَانْزِلْ. قَالَ: فَنَزَلَ فِي قَبْرِهَا». (بخاری:۱۲۸۵)

ترجمه: «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: در تشییع جنازه یکی از دختران رسول الله ﷺ شرکت کرده بودیم. آنحضرت ﷺ کنار قبر، نشسته بود و در حالیکه اشک از چشمان (مبارکش) سرازیر بود، فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که دیشب با همسرش نزدیکی نکرده باشد»؟ ابوطلحه رضی الله عنه گفت: بلی، من هستم. رسول الله ﷺ فرمود: «پس، تو برای گذاشتن میت، داخل قبر برو». ابوطلحه داخل قبر رفت».

۶۴۸- «عَنْ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبَعْضِ بُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ». فَبَلَغَ ذلِكَ عَائِشَةَ رضی الله عنها بَعْدَ مَوْتِ عُمَرَ رضی الله عنه، فَقَالَتْ: رَحِمَ اللَّهُ عُمَرَ، وَاللَّهِ مَا حَدَّث رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُعَذِّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَيَزِيدُ الْكَافِرَ عَذَابًا بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ» وَقَالَتْ: حَسْبُكُمُ الْقُرْآنُ ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾». (بخاری:۱۲۸۸)

ترجمه: «عمر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «گریه کردن خویشاوندان میت، موجب عذاب میت می‌شود». این خبر، بعد از شهادت عمر رضی الله عنه به عایشه رضی الله عنها رسید. وی فرمود: خداوند عمر رضی الله عنه را رحمت کند. بخدا سوگند، رسول الله ﷺ نفرمود که خداوند، میت مومن را به سبب گریه کردن خویشاوندانش، عذاب می‌دهد. بلکه فرمود: «خداوند، عذاب میت کافر را بخاطر گریستن خویشاوندانش، می‌افزاید».

عایشه ل افزود: گواهی قرآن در این مورد، کافی است: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ﴾ یعنی هیچ کس، گناه شخص دیگری را متحمل نمی‌شود.

۶۴۹- «عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ج عَلَى يَهُودِيَّةٍ يَبْكِي عَلَيْهَا أَهْلُهَا، فَقَالَ: «إِنَّهُمْ لَيَبْكُونَ عَلَيْهَا وَإِنَّهَا لَتُعَذَّبُ فِي قَبْرِهَا»». (بخاری: ۱۲۸۹)

ترجمه: «عایشه ل می‌گوید: رسول الله ج از کنار قبر زنی یهودی، گذر کرد که خویشاوندانش بر آن، گریه می‌کردند. آنحضرت ج فرمود: «خویشاوندان این میت، برایش گریه میکنند در حالی که خودش در قبر، عذاب داده می‌شود»».

باب (۱۷): کراهیت نوحه خوانی بر میت

۶۵۰- «عَنِ الْمُغِيرَةِ س قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ج يَقُولُ: «إِنَّ كَذِبًا عَلَيَّ لَيْسَ كَكَذِبٍ عَلَى أَحَدٍ، مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». وَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ج يَقُولُ: «مَنْ نِيحَ عَلَيْهِ يُعَذَّبُ بِمَا نِيحَ عَلَيْهِ»». (بخاری: ۱۲۹۱)

ترجمه: «مغیره س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ج فرمود: «نسبت دادن سخن دروغ به من، مانند نسبت دادن دروغ به هیچ کسی دیگر، نیست. هرکس، سخن دروغی را به من نسبت دهد، جایش را در دوزخ، آماده نماید». همچنین شنیدم که نبی اکرم ج فرمود: «برای هر میتی که نوحه خوانده شود، به سبب آن نوحه، عذاب داده می‌شود». (البته اگر وصیت کرده باشد)».

باب (۱۸): کسی که بر سر و صورت خود بزند، از ما نیست

۶۵۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ س قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ج: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَطَمَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ»». (بخاری: ۱۲۹۴)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود س روایت می‌کند که: رسول الله ج فرمود: «کسی که (هنگام مصیبت) به سر وصورت خود بزند و گریبانش را پاره کند و سخن جاهلی بر زبان بیاورد، از ما نیست»».

باب (۱۹): رثای پیامبر ج برای سعد بن خوله

۶۵۲- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج يَعُودُنِي عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ مِنْ وَجَعٍ اشْتَدَّ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي قَدْ بَلَغَ بِي مِنَ الْوَجَعِ مَا تَرى، وَأَنَا ذُو مَالٍ، وَلا يَرِثُنِي إِلاَّ ابْنَةٌ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَيْ مَالِي؟ قَالَ: «لا». فَقُلْتُ: بِالشَّطْرِ، فَقَالَ: «لا». ثمَّ قَالَ: «الثلُثُ وَالثلُثُ كَبِيرٌ

ـ أَوْ: كَثِيرٌ ـ إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلاَّ أُجِرْتَ بِهَا، حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فِي امْرَأَتِكَ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُخَلَّفُ بَعْدَ أَصْحَابِي؟ قَالَ: «إِنَّكَ لَنْ تُخَلَّفَ فَتَعْمَلَ عَمَلاً صَالِحًا إِلاَّ ازْدَدْتَ بِهِ دَرَجَةً وَرِفْعَةً، ثمَّ لَعَلَّكَ أَنْ تُخَلَّفَ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ، وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ، وَلا تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ، لَكِنِ الْبَائِسُ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ». يَرْثِي لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ». (بخاری: ۱۲۹۵)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: سال حجة الوداع، به شدت بیمار شدم. رسول خدا ﷺ به عیادت من آمد. عرض کردم: همینطور که مشاهده می‌فرمائید من به شدت بیمارم و ثروت زیادی دارم. و غیر از تنها دخترم، وارث دیگری ندارم. آیا می‌توانم دو سوم سرمایه‌ام را صدقه دهم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «خیر». گفتم: نصف سرمایه‌ام را چطور؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «خیر». سپس، فرمود: «یک سوم آنرا صدقه ده گر چه این هم زیاد است». و افزود: «اگر وارثانت را پس از (مرگ) خود، بی‌نیاز ترک گویی، بهتر است از اینکه آنها را فقیر رها کنی تا دست گدایی پیش این و آن، دراز کنند. و هرچه تو به خاطر خوشنودی الله برای زیردستان خود، انفاق کنی، اجر خواهی برد. حتی لقمه نانی را که در دهن همسرت قرار میدهی». عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من پس از یارانم، زنده بمانم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اگر چنین بشود، هر عملی را که انجام میدهی، موجب رفع درجات تو خواهد شد. و شاید اگر زنده بمانی، گروهی از تو نفع ببرند و گروهی دیگر (مشرکان وکافران) متضرر شوند. پروردگارا! هجرت یارانم را بپذیر و آنان را دوباره به کفر وگمراهی برنگردان. اما بیچاره سعد بن خوله...». رسول الله ﷺ با این جمله، برای سعد بن خوله، اظهار تأسف کرد زیرا وی در مکه ماند و همانجا درگذشت و موفق نشد هجرت کند».

باب (۲۰): ممنوعیت کندن مو، هنگام مصیبت

۶۵۳- «عَنْ أَبِيْ مُوسَى رضی الله عنه: أَنَّهُ وَجِعَ وَجَعًا شَدِيدًا، فَغُشِيَ عَلَيْهِ، وَرَأْسُهُ فِي حَجْرِ امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِهِ فبكت، فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهَا شَيْئًا، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: أَنَا بَرِيءٌ مِمَّنْ بَرِئَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَرِئَ مِنَ الصَّالِقَةِ وَالْحَالِقَةِ وَالشَّاقَّةِ». (بخاری: ۱۲۹۶)

ترجمه: «از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که او بیمار شد. و از شدت بیماری، بیهوش گشت در حالی که سرش، روی زانوی همسرش، قرار داشت و همسرش با صدای بلند، گریه می‌کرد. ابوموسی نتوانست جلوی گریه او را بگیرد. اما هنگامیکه به هوش آمد، گفت: من بیزارم از کسانی که رسول خدا ﷺ از آنها، اظهار بیزاری کرده است».

پیامبر خدا ﷺ از زنانی که (هنگام مصیبت) با صدای بلند گریه می‌کنند و گریبان چاک می‌دهند و موهای سرشان را می‌کَنَند، اعلام برائت نمود.

باب (۲۱): کسی که هنگام مصیبت، بنشیند و اندوه از چهره‌اش، نمایان باشد

٦٥٤- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: لَمَّا جَاءَ النَّبِيَّ ﷺ قَتْلُ ابْنِ حَارِثَةَ وَجَعْفَرٍ وَابْنِ رَوَاحَةَ، جَلَسَ يُعْرَفُ فِيهِ الْحُزْنُ، وَأَنَا أَنْظُرُ مِنْ صَائِرِ الْبَابِ ـ شَقِّ الْبَابِ ـ فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ نِسَاءَ جَعْفَرٍ، وَذَكَرَ بُكَاءَهُنَّ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْهَاهُنَّ، فَذَهَبَ، ثمَّ أَتَاهُ الثانِيَةَ، فَأَخْبَرَهُ: أَنَّهُنَّ لَمْ يُطِعْنَهُ، فَقَالَ: «انْهَهُنَّ». فَأَتَاهُ الثالِثَةَ، قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ غَلَبْنَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَزَعَمَتْ أَنَّهُ قَالَ: «فَاحْثُ فِي أَفْوَاهِهِنَّ التُّرَابَ»». (بخاری:۱۲۹۹)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌فرماید: هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب وعبدالله بن رواحه به رسول الله ﷺ رسید، ایشان (در مسجد) نشست و آثار غم و اندوه، از چهره‌اش، نمایان بود. عایشه ﵂ می‌گوید: من از شکاف در، نگاه می‌کردم. شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و از گریه و فقان زنهای خانه جعفر ﵁، خبر داد. رسول الله ﷺ به او امر کرد تا آنها را از گریستن، باز دارد. آن شخص، رفت. اما دیری نگذشت که دوباره آمد و گفت: آنان به حرف من گوش نمی‌کنند. رسول الله ﷺ بار دیگر، فرمود: «آنان را منع کن». آن شخص رفت و بار سوم برگشت و گفت: ای رسول خدا! آنان بر ما غلبه کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «در دهنانشان خاک بریز»». (یعنی به هر صورت که شده است آنان را از این کار، باز دار. فتح الباری).

باب (۲۲): عدم اظهار غم و اندوه، هنگام مصیبت

٦٥٥- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﵁ قال: مَاتَ ابْنٌ لأَبِي طَلْحَةَ ﵁ وَأَبُو طَلْحَةَ خَارِجٌ فَلَمَّا رَأَتِ امْرَأَتُهُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، هَيَّأَتْ شَيْئًا، وَنَحَّتْهُ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ، فَلَمَّا جَاءَ أَبُو طَلْحَةَ قَالَ: كَيْفَ الْغُلامُ؟ قَالَتْ: قَدْ هَدَأَتْ نَفْسُهُ، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ قَدِ اسْتَرَاحَ، وَظَنَّ أَبُو طَلْحَةَ أَنَّهَا صَادِقَةٌ. قَالَ: فَبَاتَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ اغْتَسَلَ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ أَعْلَمَتْهُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، فَصَلَّى مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثمَّ أَخْبَرَ النَّبِيَّ ﷺ بِمَا كَانَ مِنْهُمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُبَارِكَ لَكُمَا فِي لَيْلَتِكُمَا». قَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ: فَرَأَيْتُ لَهُمَا تِسْعَةَ أَوْلادٍ، كُلُّهُمْ قَدْ قَرَأَ الْقُرْآنَ»». (بخاری: ۱۳۰۱)

ترجمه: «انس بن مالک ﵁ می‌گوید: یکی از پسران ابوطلحه در غیاب وی، فوت کرد. همسرش وقتی دید فرزندش فوت کرده است، او را غسل داد و کفن کرد و در گوشه خانه گذاشت. هنگامی که ابوطلحه آمد،

پرسید: حال بچه چطور است؟ همسرش گفت: آرام گرفته است. و امیدوارم که راحت شده باشد. ابوطلحه خیال کرد که همسرش راست می‌گوید و شب را خوابید. صبح غسل نمود و هنگامی که می‌خواست از خانه بیرون رود، همسرش گفت: بچه فوت کرده است. ابوطلحه رفت، نماز صبح را با رسول الله ﷺ خواند و ماجرا را برای آنحضرت ﷺ بازگو کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند در شب گذشته شما، برکت دهد». راوی می‌گوید: یکی از انصار مدینه، گفت: بعد از آن، ابوطلحه، صاحب نُه فرزند گردید که همه قاری قرآن شدند».

باب (۲۳): پیامبر ﷺ فرمود: ما برای تو، غمگین هستیم

٦٥٦- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: دَخَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَبِي سَيْفٍ الْقَيْنِ، وَكَانَ ظِئْرًا لإِبْرَاهِيمَ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِبْرَاهِيمَ فَقَبَّلَهُ وَشَمَّهُ، ثمَّ دَخَلْنَا عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ، وَإِبْرَاهِيمُ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَذْرِفَانِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ﷺ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «يَا ابْنَ عَوْفٍ إِنَّهَا رَحْمَةٌ». ثمَّ أَتْبَعَهَا بِأُخْرَى، فَقَالَ ﷺ: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلا نَقُولُ إِلاَّ مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ»». (بخاری: ۱۳۰۳)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷺ می‌گوید: با رسول الله ﷺ نزد ابوسیفِ آهنگر رفتیم. او پدر رضاعی ابراهیم؛ فرزند رسول الله ﷺ؛ بود. آنحضرت ﷺ ابراهیم را برداشت و بوسید و بویید. بار دیگر که به خانه ابوسیف رفتیم، ابراهیم، آخرین لحظات زندگی‌اش را می‌گذراند. اشک از چشمان رسول الله ﷺ سرازیر شد. عبدالرحمن ابن عوف گفت: ای رسول خدا! شما هم گریه میکنید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابن عوف، گریه کردن من، نشانه شفقت و مهربانی است». و همچنانکه اشک می‌ریخت، فرمود: «چشم‌ها، اشک می‌ریزد و دل اندوهگین است ولی ما سخنی که موجب عدم خوشنودی خدا شود به زبان نخواهیم آورد. و ما بخاطر جدایی تو، ای ابراهیم! غمگین هستیم»».

باب (٢٤): گریه کردن، نزد مریض

٦٥٧- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: اشْتَكَى سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ شَكْوَى لَهُ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُهُ، مَعَ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَعَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ فَوَجَدَهُ فِي غَاشِيَةِ أَهْلِهِ، فَقَالَ: «قَدْ قَضَى»؟ قَالُوا: لا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبَكَى النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمُ بُكَاءَ النَّبِيِّ ﷺ بَكَوْا، فَقَالَ: «أَلا تَسْمَعُونَ، إِنَّ اللَّهَ لا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ، وَلا بِحُزْنِ الْقَلْبِ، وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا ـ وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ ـ أَوْ يَرْحَمُ، وَإِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ»». (بخاری: ۱۳۰۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: سعد بن عباده رضي الله عنه بیمار شد. رسول الله ﷺ باتفاق عبدالرحمن بن عوف، سعدبن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود رضي الله عنه برای عیادت ایشان، تشریف برد. هنگامی که آنحضرت ﷺ وارد خانه شد، اعضای خانواده سعد، اطراف او را گرفته بودند. رسول الله ﷺ پرسید: «آیا فوت کرده است»؟ گفتند: خیر، یا رسول الله! آنحضرت ﷺ به گریه افتاد. مردم چون رسول الله ﷺ را در حال گریه دیدند، همگی شروع به گریه کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «مگر نمی‌دانید که خداوند بخاطر اشک ریختن و اندوهگین شدن، عذاب نمی‌دهد. بلکه بخاطر این، (اشاره بطرف زبان) عذاب می‌دهد یا رحم می‌کند. و میت بخاطر آه و ناله اطرفیانش، عذاب داده می‌شود»». (البته اگر وصیت کرده باشد).

باب (۲۵): نهی از نوحه‌خوانی

۶۵۸- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رضي الله عنها قَالَتْ: أَخَذَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ الْبَيْعَةِ أَنْ لا نَنُوحَ، فَمَا وَفَتْ مِنَّا امْرَأَةٌ غَيْرَ خَمْسِ نِسْوَةٍ: أُمِّ سُلَيْمٍ وَأُمِّ الْعَلاءِ وَابْنَةِ أَبِي سَبْرَةَ امْرَأَةِ مُعَاذٍ، وَامْرَأَتَيْنِ. أَوِ ابْنَةِ أَبِي سَبْرَةَ وَامْرَأَةِ مُعَاذٍ وَامْرَأَةٍ أُخْرَى». (بخاری: ۱۳۰۶)

ترجمه: «ام عطیه رضي الله عنها می‌فرماید: رسول الله ﷺ هنگام بیعت، از ما تعهد گرفت که نوحه خوانی نکنیم. اما هیچ کس از ما به این عهد وفا نکرد، مگر پنج زن: ام سلیم، ام علاء و دختر ابو سبره «همسر معاذ» و دو زن دیگر».

باب (۲۶): برخاستن برای جنازه

۶۵۹- «عَنْ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ جِنَازَةً، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَاشِيًا مَعَهَا فَلْيَقُمْ حَتَّى يُخَلِّفَهَا، أَوْ تُخَلِّفَهُ، أَوْ تُوضَعَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخَلِّفَه»». (بخاری: ۱۳۰۸)

ترجمه: «عامر بن ربیعه رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که یکی از شما جنازه‌ای را دید، اگر نخواست همراه جنازه برود، بلند شود تا جنازه از او بگذرد یا بر زمین، گذاشته شود»».

باب (۲۷): تشییع کنندۀ جنازه، چه وقت بنشیند؟

۶۶۰- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّهُ أَخَذَ بِيَدِ مَرْوَانَ وَهُمَا فِي جَنَازَةٍ، فَجَلَسَا قَبْلَ أَنْ تُوضَعَ، فَجَاءَ أَبُو سَعِيدٍ رضي الله عنه، فَأَخَذَ بِيَدِ مَرْوَانَ، فَقَالَ: قُمْ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ هَذَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: صَدَقَ». (بخاری: ۱۳۰۹)

ترجمه: «ابوهریره رضي الله عنه روایت می‌کند که: در تشییع جنازه‌ای، من دست مروان را گرفته بودم و قبل از اینکه جنازه به زمین گذاشته شود، نشستیم. در آن لحظه، ابوسعید رضي الله عنه آمد. دست مروان را گرفت و گفت:

بلند شو. بخدا سوگند، او (ابو هریره) می‌داند که رسول الله ﷺ از نشستن، قبل از اینکه جنازه به زمین نهاده شود، منع فرموده است. ابوهریره‌س گفت: ابوسعید س راست می‌گوید».

باب (۲۸): بلند شدن برای جنازۀ یهودی

۶۶۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ب قَالَ: مَرَّ بِنَا جَنَازَةٌ، فَقَامَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ وَقُمْنَا بِهِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهَا جِنَازَةُ يَهُودِيٍّ، قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْجِنَازَةَ فَقُومُوا»». (بخاری:۱۳۱۱)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ر ضی الله عنهما می‌گوید: جنازه‌ای از جلوی ما عبور کرد. رسول الله ﷺ بخاطر او بلند شد و ما نیز همراه ایشان، بلند شدیم. سپس، گفتیم: یا رسول الله! این جنازه یهودی است. آنحضرت ﷺ فرمود: «هرگاه جنازه‌ای را دیدید، بلند شوید»».

باب (۲۹): حمل جنازه، کار مردان است نه زنان

۶۶۲- «عَنْ أَبِيْ سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وُضِعَتِ الْجِنَازَةُ، وَاحْتَمَلَهَا الرِّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ: قَدِّمُونِي، وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَتْ: يَا وَيْلَهَا أَيْنَ يَذْهَبُونَ بِهَا، يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلاَّ الإِنْسَانَ، وَلَوْ سَمِعَهُ صَعِقَ»». (بخاری: ۱۳۱۴)

ترجمه: «ابوسعید خدری س می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که جنازه آماده می‌شود و مردان آنرا بر روی شانه‌هایشان می‌گذارند، اگر شخص نیکی باشد، می‌گوید: مرا زودتر ببرید. اگر شخص ناصالحی باشد، به فغان و ناله در می‌آید و می‌گوید: وای بر من، مرا کجا میبرید؟ این آه و فغانش را بجز انسان، هر چیز دیگر می‌شنود. و اگر انسانها آن را بشنوند، بیهوش می‌افتند»».

باب (۳۰): جنازه هر چه زودتر به گورستان، برده شود

۶۶۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَسْرِعُوا بِالْجِنَازَةِ، فَإِنْ تَكُ صَالِحَةً فَخَيْرٌ تُقَدِّمُونَهَا إليه، وَإِنْ يَكُ سِوَى ذَلِكَ، فَشَرٌّ تَضَعُونَهُ عَنْ رِقَابِكُمْ»». (بخاری:۱۳۱۵)

ترجمه: «ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: جناز را هر چه زودتر به گورستان ببرید. اگر انسان نیکی باشد، پس او را زودتر به خیری که در انتظارش می‌باشد، می‌رسانید. و اگر انسان بدی باشد، زودتر، شرّی را از روی شانه‌های خود، بر زمین می‌گذارید».

باب (۳۱): فضیلت تشییع جنازه

۶۶۴- «عن ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّه قِيلَ لَهُ: إنَّ أَبَاهُرَيْرَةَ رضي الله عنه يَقُولُ: مَنْ تَبِعَ جَنَازَةً فَلَهُ قِيرَاطٌ. فَقَالَ: أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَيْنَا، فَصَدَّقَتْ عَائِشَةُ أَبَا هُرَيْرَةَ وَقَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُهُ. فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رضي الله عنهما: لَقَدْ فَرَّطْنَا فِي قَرَارِيطَ كَثِيرَةٍ». (بخاری: ۱۳۲۳، ۱۳۲۴)

ترجمه: «به ابن عمر رضي الله عنهما گفتند: ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: هر کس، جنازه‌ای را تشییع کند، باندازه یک قیراط (واحد پیمانه)، اجر دریافت می‌کند. ابن عمر رضي الله عنهما گفت: ابوهریره رضي الله عنه زیاد روایت می‌کند! بعد، عایشه رضي الله عنها نیز حدیث ابوهریره رضي الله عنه را تایید کرد و فرمود: من این حدیث را از رسول الله ﷺ شنیدم. ابن عمر رضي الله عنهما گفت: پس ما تاکنون، قیراطهای زیادی را از دست داده‌ایم».

باب (۳۲): کراهیت سجده گاه قرار دادن قبور

۶۶۵- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». قَالَتْ: وَلَوْلا ذَلِكَ لأَبْرَزُوا قَبْرَهُ غَيْرَ أَنِّي أَخْشَى أَنْ يُتَّخَذَ مَسْجِدًا». (بخاری:۱۳۳۰)

ترجمه: «عایشه رضي الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ در بیماری وفات خود، فرمود: «خداوند یهود و نصارا را لعنت کند، آنان قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند». عایشه رضي الله عنها می‌گوید: اگر این احتمال وجود نمی‌نداشت، قبر رسول الله ﷺ را آشکار می‌کردند (یعنی در حجره قرار نمی‌دادند). ولی می‌ترسم که مردم آنرا مسجد قرار دهند».

باب (۳۳): نماز خواندن بر زنی که در دوران نفاس، در گذشته است

۶۶۶- «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رضي الله عنه قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى امْرَأَةٍ مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا، فَقَامَ عَلَيْهَا وَسَطَهَا». (بخاری: ۱۳۳۱)

ترجمه: «سمره بن جندب رضي الله عنه می‌گوید: همراه رسول الله ﷺ بر زنی که ایام نفاس (زایمان) فوت کرده بود, نماز جنازه خواندیم. آنحضرت ﷺ مقابل کمر میت، ایستاد. (و نماز خواند)».

باب (۳٤): خواندن سوره فاتحه در نماز جنازه

۶۶۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّهُ صَلَّى عَلَى جَنَازَةٍ، فَقَرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ قَالَ: لِيَعْلَمُوا أَنَّهَا سُنَّةٌ». (بخاری:۱۳۳۵)

ترجمه: «از ابن عباس ﭭ روایت است که: او در نماز جنازه، سوره فاتحه را خواند و گفت: (این کار را کردم) تا مردم بدانند که (خواندن فاتحه در نماز جنازه) سنت است». (البته اینجا مراد خواندن با صدای بلند است.(مترجم)

باب (۳۵): مردگان، صدای پای (تشییع کنندگان) را می‌شنود

٦٦٨- «عَنْ أَنَسٍ ﭬ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتُوُلِّيَ وَذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ فَأَقْعَدَاهُ، فَيَقُولانِ لَهُ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، فَيَقَالُ: انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ، أَبْدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ». قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا، وَأَمَّا الْكَافِرُ، أَوِ الْمُنَافِقُ، فَيَقُولُ: لا أَدْرِي، كُنْتُ أَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ. فَيُقَالُ: لا دَرَيْتَ وَلا تَلَيْتَ، ثمَّ يُضْرَبُ بِمِطْرَقَةٍ مِنْ حَدِيدٍ ضَرْبَةً بَيْنَ أُذُنَيْهِ، فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ إِلا الثقَلَيْنِ»». (بخاری:۱۳۳۸)

ترجمه: «انس ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که بنده‌ای را در قبرش میگذارند و دوستانش بر می‌گردند و می‌روند، میت صدای پاهایشان را می‌شنود. در این هنگام، دو فرشته نزد او می‌آیند، او را می‌نشانند و از وی می‌پرسند: درباره این شخص، یعنی محمد ﷺ چه می‌گفتی؟ جواب می‌دهد: من گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده خدا و رسول او است.

فرشته‌ها می‌گویند: به جایگاه خود در روزخ نگاه کن. خداوند آنرا برای تو با جایی در بهشت، عوض کرده است». آنحضرت ﷺ فرمود: پس هر دو جا (بهشت و دوزخ) را می‌بیند. اما اگر آن شخص، کافر یا منافق باشد، در جواب فرشتگان، می‌گوید: من چیزی نمیدانم. هر چه مردم می‌گفتند، من نیز می‌گفتم. به او می‌گویند: تو ندانستی و نه سعی کردی که بدانی. سپس، با پتکی آهنی، ضربه محکمی بر فرق سرش، می‌کوبند. آنگاه، چنان فریادی سر می‌دهد که بجز انسانها و جن‌ها، همه مخلوقات اطراف او، فریادش را می‌شنوند»».

باب (٣٦): آرزوی دفن شدن در سرزمینهای مقدس

٦٦٩- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ قَالَ: أُرْسِلَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلام، فَلَمَّا جَاءَهُ صَكَّهُ، فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ، فَقَالَ: أَرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لا يُرِيدُ الْمَوْتَ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ عَيْنَهُ، وَقَالَ: ارْجِعْ، فَقُلْ لَهُ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى مَتْنِ ثَوْرٍ، فَلَهُ بِكُلِّ مَا غَطَّتْ بِهِ يَدُهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَنَةٌ. قَالَ: أَيْ رَبِّ، ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ الْمَوْتُ، قَالَ: فَالآنَ، فَسَأَلَ اللَّهَ أَنْ يُدْنِيَهُ مِنَ الأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ

رَمْيَةً بِحَجَرٍ». قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَلَوْ كُنْتُ ثَمَّ لأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكَثِيبِ الأَحْمَرِ»». (بخاری:۱۳۳۹)

ترجمه: «ابوهریره س می‌گوید: ملک الموت برای قبض روح حضرت موسی ÷ فرستاده شد. هنگامی که نزد او رفت، حضرت موسی ÷ او را سیلی زد. ملک الموت نزد پروردگارش برگشت و گفت: خدایا، مرا برای قبض روح بنده‌ای فرستادی که نمی‌خواهد بمیرد. خداوند چشمش را که در اثر آن سیلی، بیرون آمده بود، سر جایش برگرداند و فرمود: برو به او بگو دستش را بر پشت گاوی بگذارد. به ازای هر تار مویی که زیر دستش قرار می‌گیرد, یک سال بر عمرش اضافه می‌شود. حضرت موسی گفت: بعد از آن، چه خواهد شد؟ خداوند فرمود: بعد از آن، مرگ است. حضرت موسی ÷ گفت: حال که چنین است، ترجیح می‌دهم، اکنون بمیرم. و از خداوند خواست تا او را نزدیک سرزمین مقدس، و به فاصله پرتاب سنگی از آن، قرار دهد. رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر آنجا بودیم، قبر موسی را کنار راه، نزدیک تپه سرخ، به شما نشان می‌دادم»».

باب (۳۷): خواندن نماز جنازه بر شهید

۶۷۰- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ب قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَجْمَعُ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنْ قَتْلَى أُحُدٍ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ يَقُولُ: «أَيُّهُمْ أَكْثَرُ أَخْذًا لِلْقُرْآنِ»؟ فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى أَحَدِهِمَا، قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ وَقَالَ: «أَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَأَمَرَ بِدَفْنِهِمْ فِي دِمَائِهِمْ، وَلَمْ يُغَسَّلُوا، وَلَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِمْ». (بخاری:۱۳۴۳)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ب می‌گوید: رسول الله ﷺ هر دو نفر از شهدای احد را در یک پارچه کفن میکرد. سپس، می‌پرسید: «کدام يك, قرآن را بیشتر می‌داند؟» پس کسی را که قرآن بیشتری می‌دانست، در لَحَد، مقدم میکرد. و فرمود: «من روز قیامت، برای اینها، گواهی خواهم داد». و دستور داد تا آنها را بدون غسل، با خون‌هایشان، دفن کنند. و همچنین، بر آنها نماز جنازه، گزارده نشد».

باب (۳۸): نماز بر شهید

۶۷۱- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ س: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا، فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: «إِنِّي فَرَطٌ لَكُمْ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الآنَ، وَإِنِّي أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الأَرْضِ، أَوْ مَفَاتِيحَ الأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا»». (بخاری: ۱۳۴۴)

ترجمه: «عقبه بن عامر ﷺ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ بیرون رفت و بر شهدای احد، نماز جنازه خواند. سپس، برگشت و بر منبر رفت و فرمود: «من روز قیامت، جلوتر از شما خواهم بود و برای شما گواهی خواهم داد. بخدا سوگند، همین حالا حوض خود (کوثر) را می‌بینم. و کلیدهای تمام خزانه‌های روی زمین، به من داده شده است. و بخدا سوگند، ترس من از این نیست که شما بعد از من، مشرک شوید، بلکه از این می‌ترسم که شما برای بدست آوردن مال دنیا، به رقابت برخیزید».

اگر کودکی مسلمان شد و مرد، آیا بر او جنازه خوانده شود؟ و آیا کودک، به اسلام دعوت شود؟

۶۷۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قال: انْطَلَقَ عُمَرَ ﷺ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي رَهْطٍ قِبَلَ ابْنِ صَيَّادٍ، حَتَّى وَجَدُوهُ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ، عِنْدَ أُطُمِ بَنِي مَغَالَةَ، وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ الْحُلُمَ، فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ لابْنِ صَيَّادٍ: «تَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ»؟ فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الأُمِّيِّينَ. فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟ فَرَفَضَهُ، وَقَالَ: «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرُسُلِهِ». فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا تَرَى»؟ قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «خُلِّطَ عَلَيْكَ الأَمْرُ». ثُمَّ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا». فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: هُوَ الدُّخُّ، فَقَالَ: «اخْسَأْ فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ». فَقَالَ عُمَرُ ﷺ: دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلَّطَ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ».

وَقَالَ عَبْدُ الله بْنِ عُمَرَ ﷺ: انْطَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ إِلَى النَّخْلِ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ، وَهُوَ يَخْتِلُ أَنْ يَسْمَعَ مِنِ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا، قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ابْنُ صَيَّادٍ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ ـ يَعْنِي فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْزَةٌ أَوْ زَمْرَةٌ ـ فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيّادٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ، فَقَالَتْ لابْنِ صَيَّادٍ: يَا صَافِ، وَهُوَ اسْمُ ابْنِ صَيَّادٍ، هَذَا مُحَمَّدٌ ﷺ، فَثَارَ ابْنُ صَيَّادٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ تَرَكَتْهُ بَيَّنَ»». (بخاری: ۱۳۵۴، ۱۳۵۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ به اتفاق عمر ﷺ و تنی چند از یارانش، به طرف ابن صیاد رفت. ابن صیاد که در آن وقت، نزدیک به بلوغ بود، با جمعی از بچه‌ها در قِلاع بنی مغاله، مشغول بازی بود. و متوجه آمدن رسول الله ﷺ نشد، تا اینکه آنحضرت ﷺ با زدن دست خود، او را متوجه خویش ساخت و فرمود: «آیا گواهی می‌دهی که من، رسول خدا هستم». ابن صیاد نگاهی به پیامبر کرد و

گفت: «آری، گواهی می‌دهم که تو رسول اُمیها هستی». سپس، از رسول الله ﷺ پرسید: آیا تو گواهی می‌دهی که من، (ابن صیاد) رسول خدا هستم؟ رسول الله ﷺ سخنش را رد کرد و فرمود: «من به الله و رسولش، ایمان دارم». سپس، آنحضرت ﷺ پرسید: «چه می‌بینی»؟ ابن صیاد گفت: افراد راستگو و دروغگو نزد من میآیند. رسول الله ﷺ فرمود: «این امر برای تو مشتبه شده است». سپس، فرمود: «من چیزی برایت پنهان کرده‌ام، آیا می‌توانی بگویی چیست»؟ ابن صیاد گفت: دُخ. (منظور سوره دخان بود). رسول الله ﷺ فرمود: «خدا تو را خوارکند، تو از حد خود، نمی‌توانی تجاوز کنی». عمر رضی الله عنه عرض کرد: ای رسول خدا! اجازه بده تا گردن او را بزنم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر او دجال باشد، از بین بردن او، کار تو نیست و اگر نباشد، کشتن او برای تو سودی ندارد».

همچنین، عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ و ابی بن کعب به طرف باغ نخلی رفتند که ابن صیاد در آنجا بود. آنحضرت ﷺ میخواست بدون اینکه ابن صیاد متوجه شود، سخنانش را بشنود. ابن صیاد در چادری خود را پیچیده و دراز کشیده بود و چیزی را زمزمه می‌کرد. رسول الله ﷺ با اینکه خود را پشت درختی پنهان کرده بود، مادر ابن صیاد او را دید. به فرزندش گفت: ای صاف! این، محمد است. ابن صیاد فوراً بلند شد. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر مادرش او را به حال خود می‌گذاشت، همه چیز، روشن می‌شد»».

٦٧٣- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ غُلامٌ يَهُودِيٌّ يَخْدُمُ النَّبِيَّ ﷺ فَمَرِضَ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُهُ، فَقَعَدَ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَسْلِمْ». فَنَظَرَ إِلَى أَبِيهِ وَهُوَ عِنْدَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَطِعْ أَبَا الْقَاسِمِ، فَأَسْلَمَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ»». (بخاری: ١٣٥٦)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می‌گوید: نوجوانی یهودی که برای رسول الله ﷺ خدمت می‌کرد، بیمار شد. آنحضرت ﷺ به عیادتش رفت و بر بالینش نشست و به او فرمود: «مسلمان شو». آن پسر، به سوی پدرش که نزد او نشسته بود، نگاه کرد. پدرش گفت: از ابوالقاسم (محمد ﷺ) اطاعت کن. (یعنی اسلام را بپذیر). او مشرف به اسلام شد. رسول الله ﷺ در حالیکه از منزل، خارج می‌شد، فرمود: «سپاس بر خدا که او را از آتش دوزخ، نجات داد»».

٦٧٤- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلاَّ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، وَيُنَصِّرَانِهِ، أَوْ يُمَجِّسَانِهِ، كَمَا تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ بَهِيمَةً جَمْعَاءَ، هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ» ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: ﴿فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ [الروم: ٣٠]». (بخاری: ١٣٥٩)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر نوزادی بر فطرت سالم (اسلام) بدنیا می‌آید. اما والدینش، او را یهودی، نصرانی یا مجوسی (زرتشتی) بار می‌آورند. همانگونه که نوزاد حیوان، هنگام ولادت، صحیح و سالم است. آیا هیچ دیده‌اید که حیوانی، گوش بریده بدنیا بیاید»». سپس، ابوهریره ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ [الروم: ۳۰] اسلام دین فطرت است که خداوند، تمام انسانها را مطابق فطرت سرشته و خلق نموده است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است آیین محکم واستوار.

باب (۳۹): اگر مشرکی، هنگام مرگ، لا اله الا الله بگوید

۶۷۵- «عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ حَزْنٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَوَجَدَ عِنْدَهُ أَبَا جَهْلِ بْنَ هِشَامٍ، وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَبِي طَالِبٍ: «يَا عَمِّ، قُلْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا أَبَا طَالِبٍ، أَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ؟ فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْرِضُهَا عَلَيْهِ، وَيَعُودَانِ بِتِلْكَ الْمَقَالَةِ، حَتَّى قَالَ أَبُو طَالِبٍ آخِرَ مَا كَلَّمَهُمْ: هُوَ عَلَى مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ. وَأَبَى أَنْ يَقُولَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا وَاللَّهِ لأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ﴾ [التوبة: ۱۱۳]». (بخاری:۱۳۶۰)

ترجمه: «مسیب بن حَزن ﷺ می‌گوید: هنگامی که وفات ابوطالب نزدیک شد، رسول الله ﷺ نزد او رفت. ابوجهل و عبدالله بن اَبی امیه نیز در آنجا، نشسته بودند. رسول الله ﷺ به ابوطالب فرمود: «ای عموی من! فقط یک کلمه، لااله الاالله بگو تا بر ایمان تو نزد ال،له گواهی دهم». ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب! آیا می‌خواهی از دین عبدالمطلب، برگردی؟ رسول الله ﷺ همچنان کلمه توحید را به او عرضه می‌کرد و ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه سخن خود را تکرار می‌کردند. تا جایی که آخرین سخن ابوطالب، این بود که: من بر دین عبدالمطلب هستم. و از گفتن کلمه لااله الا الله اعراض کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «به خدا سوگند! برای تو طلب استغفار خواهم کرد مگر اینکه خدا مرا از این کار، باز دارد. سپس، خداوند آیه ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ﴾ [التوبة: ۱۱۳] را در این مورد نازل فرمود. یعنی شایسته پیامبر و مومنان نیست که که برای مشرکین و کسانی که دوزخی بودنشان، روشن است, طلب آمرزش کنند, هر چند که خویشاوندشان باشند».

باب (٤٠): موعظه نمودن مردم، سر قبر و نشستن اطراف وی

٦٧٦- «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: كُنَّا فِي جَنَازَةٍ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ، فَأَتَانَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَعَدَ وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ، وَمَعَهُ مِخْصَرَةٌ، فَنَكَّسَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصَرَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ، مَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ، إِلاَّ كُتِبَ مَكَانُهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَإِلاَّ قَدْ كُتِبَ: شَقِيَّةً أَوْ سَعِيدَةً». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا وَنَدَعُ الْعَمَلَ، فَمَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ، قَالَ: «أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ الشَّقَاوَةِ». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ۝٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ۝٦﴾ [الليل: ٥-٦]». (بخاری: ١٣٦٢)

ترجمه: «علی ﷺ می‌فرماید: برای تشییع جنازه‌ای به قبرستان بقیع غرقد، رفته بودیم. رسول الله ﷺ تشریف آورد و نشست. ما نیز اطراف او نشستیم. رسول خدا ﷺ که عصایی در دست داشت و نوک آن را آهسته بر زمین می‌زد, فرمود: «کسی در میان شما نیست و اصلا هیچ انسانی وجود ندارد، مگر اینکه جایگاهش در بهشت و دوزخ، معین شده و سعادت و شقاوتش، تعیین گردیده است». یکی عرض کرد: ای رسول خدا! پس چرا عمل را کنار نگذاریم و به تقدیر خود، توکل نکنیم؟ زیرا هر کدام از ما، اهل سعادت باشد, خود به خود بسوی عمل اهل سعادت، می‌رود و اگر، اهل شقاوت باشد، به سوی عمل اهل شقاوت می‌رود.

رسول الله ﷺ فرمود: «چنین نیست، برای اهل سعادت, انجام اعمال نیک، آسان می‌شود و برای اهل شقاوت، ارتکاب اعمال بد، آسان می‌گردد». سپس، آنحضرت ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ۝٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ۝٦﴾ [الليل: ۵-۶]».

باب (٤١): آنچه در بارۀ خودکشی آمده است

۶۷۷- «عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ غَيْرِ الإِسْلامِ كَاذِبًا مُتَعَمِّدًا فَهُوَ كَمَا قَالَ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ عُذِّبَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ»». (بخاری: ۱۳۶۳)

ترجمه: «ثابت بن ضحاک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس که آگاهانه به دورغ, به مذهبی سوای اسلام, سوگند بخورد (مثلاً بگوید یهودی باشم اگر این کار را کرده ام), او همانگونه است که می‌گوید: و کسی که خود را بوسیله آهنی بکشد (خود کشی نماید) با همان چیز در دوزخ، عذاب داده می‌شود)»».

۶۷۸- «عَن جُنْدَبٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَ بِرَجُلٍ جِرَاحٌ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَقَالَ اللَّهُ: بَدَرَنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ، حَرَّمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»». (بخاری: ۱۳۶۴)

ترجمه: «جندب ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شخصی که زخمی شده بود، خودکشی کرد. خداوند در مورد او فرمود: بنده ام پیش از آنکه اجلش فرا رسد, خود را کشت. پس من هم بهشت را بر وی حرام کردم»».

۶۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الَّذِي يَخْنُقُ نَفْسَهُ يَخْنُقُهَا فِي النَّارِ، وَالَّذِي يَطْعُنُهَا يَطْعُنُهَا فِي النَّارِ»». (بخاری:۱۳۶۵)

ترجمه: «ابوهریرهﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که خود را خفه نماید و بکشد، همیشه در دوزخ نیز خود را خفه می‌کند. و هرکس با نیزه خود را بکشد، همیشه خود را در دوزخ، با نیزه خواهد زد»».

باب (٤٢): تعريف و تمجيد از ميت

۶۸۰- «عن أَنَسٍ ﷺ يَقُولُ: مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا خَيْرًا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَجَبَتْ». ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَى فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا شَرًّا، فَقَالَ: «وَجَبَتْ». فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ: مَا وَجَبَتْ؟ قَالَ: «هَذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ خَيْرًا فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَهَذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ شَرًّا فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الأَرْضِ»». (بخاری: ۱۳۶۷)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: آنها (صحابه) از کنار جنازه‌ای گذشتند و او را تعریف کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «واجب شد». سپس، از کنار جنازه دیگری گذشتند و آن را نکوهش کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «واجب شد». عمرﷺ پرسید: یا رسول الله! چه چیز واجب شد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «میتی را که شما تعریف کردید، بهشت برایش واجب شد و میتی را که شما او را نکوهش کردید، دوزخ برای او واجب شد. شما شاهدان خداوند در روی زمین هستید»».

٦٨١- «عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ». فَقُلْنَا وَثَلاثَةٌ؟ قَالَ: «وَثَلاثَةٌ». فَقُلْنَا: وَاثْنَانِ؟ قَالَ: «وَاثْنَانِ». ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ». (بخاری: ١٣٦٨)

ترجمه: «عمر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند هر میت مسلمانی را که چهار نفر به خوب بودنش گواهی دهند, وارد بهشت خواهد کرد.

عمر ﷺ می‌گوید: پرسیدیم: اگر سه نفر گواهی دهند, چطور است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر سه نفر گواهی دهند نیز چنین خواهد بود». دوباره پرسیدیم: اگر دو نفر گواهی دهند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: اگر دو نفر گواهی دهند نیز چنین می‌شود». درباره گواهی دادن یک نفر, سوال نکردیم».

باب (۴۳): عذاب قبر

۶۸۲- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أُقْعِدَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ أُتِيَ، ثُمَّ شَهِدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ﴾ [ابراهیم: ۲۷]». (بخاری:۱۳۶۹)

ترجمه: «براء ابن عازب رضي الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که مؤمن در قبرش نشانیده شود، (دو فرشته نزد وی) می‌آیند. و او (مؤمن) گواهی می‌دهد که هیچ معبودی، بجز الله نیست و محمد ﷺ فرستاده الله است. و این، همان مصداق سخن خداوند است که می‌فرماید: ﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ﴾ [ابراهیم: ۲۷] (خداوند مؤمنان را بر قول حق، ثابت قدم نگه می‌دارد)».

۶۸۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: اطَّلَعَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أَهْلِ الْقَلِيبِ فَقَالَ: «وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا»؟ فَقِيلَ لَهُ: تَدْعُو أَمْوَاتًا؟ فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لا يُجِيبُونَ»». (بخاری: ۱۳۷۰)

ترجمه: «ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: رسول خدا ﷺ نگاهی به اهل قلیب (گودالی که کشته شدگان مشرکین در جنگ بدر درآن انداخته شدند) انداخت و فرمود: «آیا وعده پروردگارتان تحقق پیدا کرد»؟ مردم پرسیدند: یا رسول الله! مردگان را خطاب میکنی؟ (مگر آنها می‌شنوند)؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «شما از آنان، شنواتر نیستید ولی آنها نمی‌توانند، جواب بدهند»».

۶۸۴- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: إِنَّمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّهُمْ لَيَعْلَمُونَ الآنَ أَنَّ مَا كُنْتُ أَقُولُ حَقٌّ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَإِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [الروم: ۵۲]»». (بخاری: ۱۳۷۱)

ترجمه: «عایشه رضي الله عنها می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اکنون آنها (کفاری که هلاک شده اند) به یقین میدانند که آنچه من به آنان گفته بودم، حق است». عایشه رضي الله عنها افزود که خداوند می‌فرماید: (ای پیامبر! تو مردگان را نمی‌شنوانی)».

۶۸۵- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنهما قَالَتْ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَطِيبًا، فَذَكَرَ فِتْنَةَ الْقَبْرِ الَّتِي يَفْتَتِنُ فِيهَا الْمَرْءُ، فَلَمَّا ذَكَرَ ذَلِكَ ضَجَّ الْمُسْلِمُونَ ضَجَّةً». (بخاری: ۱۳۷۳)

ترجمه: «اسماء دختر ابو بکر رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و از عذاب قبر سخن بمیان آورد که انسان پس از مرگ، گرفتار آن، می‌شود. مسلمانان با شنیدن آن، بشدت گریستند».

باب (٤٤): پناه خواستن از عذاب قبر

۶۸۶- «عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ﷺ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدْ وَجَبَتِ الشَّمْسُ، فَسَمِعَ صَوْتًا، فَقَالَ: «يَهُودُ تُعَذَّبُ فِي قُبُورِهَا»». (بخاری: ۱۳۷۵)

ترجمه: «ابو ایوب ﷺ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ هنگام غروب آفتاب، از خانه بیرون رفت. سپس، صدایی شنید و فرمود: «یهودیان در قبرهایشان، عذاب داده می‌شوند»».

۶۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ»». (بخاری: ۱۳۷۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ چنین دعا می‌کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ». پروردگارا! از عذاب قبر, عذاب دوزخ، فتنه زندگی و مرگ و فتنه دجال به تو پناه می‌برم»».

باب (٤٥): جایگاه مرده، صبح وشام به وی عرضه می‌شود

۶۸۸- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۱۳۷۹)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر وقت، یکی از شما فوت کند, صبح و شام، جایگاهش به او عرضه می‌شود. اگر بهشتی باشد جایگاهش در بهشت و اگر دوزخی باشد, جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می‌شود. و به او گفته می‌شود: این، جای توست تا روز قیامت که خداوند تو را حشر می‌نماید»».

باب (٤٦): آنچه دربارهٔ فرزندان مسلمانان آمده است

۶۸۹- «عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ إِبْرَاهِيمُ ﷺ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ»». (بخاری: ۱۳۸۲)

ترجمه: «براء ﷺ می‌گوید: هنگامی که ابراهیم (طفل خردسال رسول الله ﷺ) فوت کرد، رسول الله ﷺ فرمود: «او در بهشت، شیردهنده‌ای دارد»».

باب (٤٧): آنچه دربارۀ فرزندان مشرکین آمده است

۶۹۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَوْلادِ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُ إِذْ خَلَقَهُمْ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ»». (بخاری: ۱۳۸۳)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ درباره اولاد مشرکین (که مرده‌اند) سوال شد. فرمود: «خداوند که آفریدگار آنان است، بهتر می‌داند که (اگر زنده می‌ماندند) چه عملی انجام می‌دادند)»».

باب (٤٨)

۶۹۱- «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا صَلَّى صَلاةً أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ: «مَنْ رَأَى مِنْكُمُ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا»؟ قَالَ: فَإِنْ رَأَى أَحَدٌ قَصَّهَا فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ، فَسَأَلَنَا يَوْمًا، فَقَالَ: «هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رُؤْيَا»؟ قُلْنَا: لا. قَالَ: لَكِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي فَأَخَذَا بِيَدِي، فَأَخْرَجَانِي إِلَى الأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ وَرَجُلٌ قَائِمٌ بِيَدِهِ كَلُّوبٌ مِنْ حَدِيدٍ، قَالَ: إِنَّهُ يُدْخِلُ ذَلِكَ الْكَلُّوبَ فِي شِدْقِهِ حَتَّى يَبْلُغَ قَفَاهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ بِشِدْقِهِ الآخَرِ مِثْلَ ذَلِكَ، وَيَلْتَئِمُ شِدْقُهُ هَذَا، فَيَعُودُ فَيَصْنَعُ مِثْلَهُ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ عَلَى قَفَاهُ وَرَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ بِفِهْرٍ أَوْ صَخْرَةٍ فَيَشْدَخُ بِهِ رَأْسَهُ، فَإِذَا ضَرَبَهُ تَدَهْدَهَ الْحَجَرُ، فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ لِيَأْخُذَهُ، فَلا يَرْجِعُ إِلَى هَذَا حَتَّى يَلْتَئِمَ رَأْسُهُ وَعَادَ رَأْسُهُ كَمَا هُوَ، فَعَادَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا إِلَى ثَقْبٍ مِثْلِ التَّنُّورِ، أَعْلاهُ ضَيِّقٌ وَأَسْفَلُهُ وَاسِعٌ، يَتَوَقَّدُ تَحْتَهُ نَارًا، فَإِذَا اقْتَرَبَ ارْتَفَعُوا، حَتَّى كَادَ أَنْ يَخْرُجُوا، فَإِذَا خَمَدَتْ رَجَعُوا فِيهَا، وَفِيهَا رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاةٌ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى نَهَرٍ مِنْ دَمٍ فِيهِ رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى وَسَطِ النَّهَرِ، وَعَلَى شَطِّ النَّهَرِ رَجُلٌ بَيْنَ يَدَيْهِ حِجَارَةٌ، فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ الَّذِي فِي النَّهَرِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ رَمَى الرَّجُلُ بِحَجَرٍ فِي فِيهِ، فَرَدَّهُ حَيْثُ كَانَ، فَجَعَلَ كُلَّمَا جَاءَ لِيَخْرُجَ رَمَى فِي فِيهِ بِحَجَرٍ، فَيَرْجِعُ كَمَا كَانَ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ، فِيهَا شَجَرَةٌ عَظِيمَةٌ، وَفِي أَصْلِهَا شَيْخٌ وَصِبْيَانٌ، وَإِذَا رَجُلٌ قَرِيبٌ مِنَ الشَّجَرَةِ، بَيْنَ يَدَيْهِ نَارٌ يُوقِدُهَا، فَصَعِدَا بِي فِي الشَّجَرَةِ، وَأَدْخَلانِي دَارًا، لَمْ أَرَ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهَا، فِيهَا رِجَالٌ شُيُوخٌ وَشَبَابٌ وَنِسَاءٌ وَصِبْيَانٌ، ثُمَّ أَخْرَجَانِي مِنْهَا، فَصَعِدَا بِي الشَّجَرَةَ، فَأَدْخَلانِي دَارًا، هِيَ أَحْسَنُ وَأَفْضَلُ، فِيهَا شُيُوخٌ وَشَبَابٌ، قُلْتُ: طَوَّفْتُمَانِي اللَّيْلَةَ، فَأَخْبِرَانِي عَمَّا رَأَيْتُ. قَالا: نَعَمْ، أَمَّا الَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَقُّ شِدْقُهُ

فَكَذَّابٌ، يُحَدِّثُ بِالْكَذْبَةِ، فَتُحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الآفَاقَ، فَيُصْنَعُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ يُشْدَخُ رَأْسُهُ، فَرَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَنَامَ عَنْهُ بِاللَّيْلِ، وَلَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بِالنَّهَارِ، يُفْعَلُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي الثَّقْبِ فَهُمُ الزُّنَاةُ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي النَّهَرِ آكِلُوا الرِّبَا، وَالشَّيْخُ فِي أَصْلِ الشَّجَرَةِ إِبْرَاهِيمُ ﷺ، وَالصِّبْيَانُ حَوْلَهُ فَأَوْلادُ النَّاسِ، وَالَّذِي يُوقِدُ النَّارَ مَالِكٌ خَازِنُ النَّارِ، وَالدَّارُ الأُولَى الَّتِي دَخَلْتَ دَارُ عَامَّةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ، وَأَنَا جِبْرِيلُ، وَهَذَا مِيكَائِيلُ، فَارْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا فَوْقِي مِثْلُ السَّحَابِ، قَالا: ذَاكَ مَنْزِلُكَ، قُلْتُ: دَعَانِي أَدْخُلْ مَنْزِلِي، قَالا: إِنَّهُ بَقِيَ لَكَ عُمُرٌ لَمْ تَسْتَكْمِلْهُ، فَلَوِ اسْتَكْمَلْتَ أَتَيْتَ مَنْزِلَكَ»». (بخاری: ۱۳۸۶)

ترجمه: «سمره بن جندب ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ بعد از نماز، رو به طرف مردم میکرد و می‌پرسید: «آیا دیشب، کسی از شما خوابی دیده است»؟ اگر کسی خوابی دیده بود، بیان میکرد. و رسول الله ﷺ آنطور که خدا می‌خواست، آن را تعبیر می‌کرد. روزی، رسول الله ﷺ حسب عادت پرسید: «آیا دیشب، کسی از شما خوابی دیده است»؟ گفتیم: خیر، ما خوابی ندیده‌ایم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ولی من دیشب، خواب دیدم که دو نفر نزد من آمدند، دستم را گرفتند و مرا به طرف سرزمین مقدس بردند. در آنجا، یک شخص نشسته و شخص دیگری ایستاده و قلابی در دست داشت. شخص ایستاده، قلاب را در یک طرف دهان شخص نشسته، فرو می‌برد و تا پشت سر او می‌کشید و بعد، آن را در طرف دیگر دهانش قرار می‌داد و تا پشت سر او می‌کشید. در این فاصله، طرف اول دهانش درست می‌شد. و مرد ایستاده دوباره همان کارش را تکرار می‌کرد. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: برویم جلوتر. به راهمان ادامه دادیم تا اینکه به شخصی رسیدیم که به پشت، خوابیده است و شخص دیگری کنارش ایستاده و تخته سنگی را که در دست دارد، بر سرش می‌می کوبد. و آن سنگ می‌غلتد و دور می‌افتد. و تا وقتیکه آن شخص سنگ را می‌آورد، سرشکسته، دوباره به حالت اول برمی گردد و آن شخص، مجددا آن سر را با سنگ میکوبد و این عمل همچنان تکرار می‌شود. پرسیدم: این کیست؟ گفتند: جلوتر برویم. براه خود ادامه دادیم تا اینکه کنار خندقی که مانند تنور بود، رسیدیم. دهانه آن، تنگ و داخلش بسیار وسیع بود. و در زیر آن، آتشی افروخته شده بود. عده‌ای از زنان و مردان لخت و برهنه در آن خندق، بودند. هنگامی که آتش زبانه می‌کشید، آنها بالا می‌آمدند بطوریکه نزدیک بود از دهانه خندق، بیرون بیایند. و هنگامی که آتش فروکش می‌کرد، داخل خندق فرو می‌رفتند. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: به راهت ادامه بده. سپس، براه افتادیم تا اینکه به نهری از خون رسیدیم و شخصی را دیدیم که در وسط نهر، ایستاده و شخصی دیگر، کنار نهر ایستاده است. و مقداری سنگ، پیش رویش قرار دارد. مردی که وسط نهر بود، براه می‌افتاد و می‌خواست بیرون بیاید. اما

شخصی که بیرون نهر بود، سنگی در دهانش می‌کوبید و او را به وسط نهر برمی گرداند. و این کار همچنان تکرار می‌شد. پرسیدم: این چست؟ گفتند: به راهت ادامه بده. به راه خویش ادامه دادیم تا اینکه به باغی بسیار سر سبز و شاداب رسیدیم که در آن، درخت بسیار بزرگی وجود داشت. و در زیر آن، یک پیرمرد و چند کودک نشسته بودند. و نزدیک آن درخت، مردی، آتش روشن می‌کرد. آن دو نفر، مرا بالای درخت، به ساختمانی بردند که هرگز ساختمانی به زیبایی آن، ندیده بودم. عده‌ای پیرمرد، جوان، زن و کودک در آن ساختمان زندگی می‌کردند. سپس، مرا از آن ساختمان، بیرون کردند و به ساختمانی دیگر بردند که از ساختمان اول، بسیار بهتر و زیباتر بود. در این ساختمان هم، تعدادی پیرمرد وجوان زندگی می‌کردند. گفتم: تمام شب، صحنه‌های مختلفی را به من نشان دادید. هم اکنون آن صحنه‌ها را برایم توضیح دهید. آن دو نفر، گفتند: بله، شخصی که دهان او پاره می‌شد، دروغگویی بود که مردم دروغ‌های او را گوش کرده به دیگران می‌رساندند به طوریکه دروغهایش به گوشه وکنار دنیا می‌رسید. و این مجازات دروغگو، تا روز قیامت است. و کسی که سر او با سنگ کوبیده میشد، کسی بود که خداوند او را علم و معارف قرآن داده بود، اما او بدان، عمل نمیکرد. شب‌ها می‌خوابید و روزها را به غفلت می‌گذراند و به احکام الهی عمل نمی‌کرد. او تا قیامت، در همین عذاب، گرفتار خواهد بود. کسانی را که برهنه در تنور دیدی، زنا کاران بودند. شخصی را که در نهر خون دیدی، ربا خوار بود. و مرد کهنسالی را که با چند بچه زیر درخت دیدی، ابراهیم ؈ بود که بچه‌های مردم، اطراف او جمع شده بودند. و آن که آتش را می‌افروخت، مالك؛ نگهبان دوزخ؛ بود. اولین خانه‌ای که داخل آن شدی، خانه و ساختمان عموم مؤمنان بود. و اما این ساختمان بسیار زیبا برای شهداء ساخته شده است. من جبرئیل هستم و این میکائیل است. اکنون سرت را بلند کن. رسول الله ﷺ می‌فرماید: وقتی سرم را بلند کردم، بالای سرم چیزی مانند ابر دیدم. آن دو، به من گفتند: این، منزل و مکان تو است. گفتم: اجازه بدهید تا وارد منزلم شوم. گفتند: هنوزعمر تو باقی است و کامل نشده است. وقتی عمر (مبارک) به پایان رسد، وارد آن خواهی شد»».

باب (٤٨): مرگ ناگهانی

۶۹۲- «عَنْ عَائِشَةَ ل: أَنَّ رَجُلا قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ أُمِّي افْتُلِتَتْ نَفْسُهَا، وَأَظُنُّهَا لَوْ تَكَلَّمَتْ تَصَدَّقَتْ، فَهَلْ لَهَا أَجْرٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ»». (بخاری:۱۳۸۸)

ترجمه: «عایشه ل می‌گوید: شخصی به رسول خدا ﷺ گفت: مادرم به مرگ ناگهانی مُرد. فکر می‌کنم اگر فرصت حرف زدن پیدا می‌کرد, صدقه می‌داد. اگر من به نیابت از او صدقه دهم, پاداشی به وی خواهد رسید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی»».

باب (٤٩): آنچه دربارۀ قبر رسول اکرم ﷺ آمده است

۶۹۳- «عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَتَعَذَّرُ فِي مَرَضِهِ: «أَيْنَ أَنَا الْيَوْمَ؟ أَيْنَ أَنَا غَدًا»؟ اسْتِبْطَاءً لِيَوْمِ عَائِشَةَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمِي قَبَضَهُ اللَّهُ بَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَدُفِنَ فِي بَيْتِي». (بخاری: ۱۳۸۹)

ترجمه: «از عایشه ل روایت است که: رسول الله ﷺ در بیماری وفات خود، می‌پرسید: «امروز من کجا هستم؟ فردا نوبت کدام خانه خواهد بود»؟ منظورش این بود که بداند چه روزی نوبت عایشه است. عایشه ل می‌گوید: وقتی که نوبت من فرا رسید، در حالی که سر (مبارک) رسول الله ﷺ روی سینه من قرار داشت, وفات نمود و در حجره من، دفن گردید».

۶۹۴- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ س أَنَّهُ قَالَ: تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ رَاضٍ عَنْ هؤلاءِ النَّفَرِ السِّتَةِ، فَسَمَّى السِّتَةَ، فَسَمَّى عُثْمَانَ، وَعَلِيًّا، وَطَلْحَةَ، وَالزُّبَيْرَ، وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ، ش». (بخاری: ۱۳۹۲)

ترجمه: «عمر بن خطاب س می‌گوید: رسول ا لله ﷺ هنگام وفات، از این شش نفر، یعنی: عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابن وقاص ش راضی بود».

باب (۵۰): به مردگان، بد گفته نشود

۶۹۵- «عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَسُبُّوا الأَمْوَاتَ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا»». (بخاری: ۱۳۹۳)

ترجمه: «عایشه ل می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به مردگان، ناسزا نگویید. زیرا آنان به نتیجه اعمالشان, رسیده‌اند»».

۲۴- کتاب زکات

باب (۱): وجوب زکات

٦٩٦- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ مُعَاذًا رضي الله عنه إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: «ادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدِ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً فِي أَمْوَالِهِمْ، تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ»». (بخاری: ۱۳۹۵)

ترجمه: «از ابن عباس رضي الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ معاذ رضي الله عنه را به یمن فرستاد و فرمود: «اهل یمن را به توحید یعنی گواهی دادن به وحدانیت خداوند و رسالت من، فراخوان. اگر این را پذیرفتند، به آنان بگو: خداوند در شبانه روز، پنج نماز، بر آنها فرض گردانیده است. اگر نماز را هم پذیرفتند، به آنان بگو: خداوند زکات مال را بر آنها واجب کرده که از ثروتمندان آنها گرفته شده و به فقرای آنها برگردانیده شود»».

٦٩٧- «عَنْ أَبِي أَيُّوبَ رضي الله عنه: أَنَّ رَجُلاً قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ. قَالَ: «مَا لَهُ مَا لَهُ» وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَرَبٌ مَا لَهُ، تَعْبُدُ اللَّهَ وَلا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلاةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ»». (بخاری: ۱۳۹٦)

ترجمه: «ابوایوب انصاری رضي الله عنه روایت می‌کند که: شخصی، نزد رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! عملی به من معرفی کن که مرا وارد بهشت سازد. یکی از حاضران گفت: چه می‌خواهد؟ چه می‌خواهد؟ رسول الله ﷺ فرمود: « نیازی دارد، چه می‌خواهد. (سپس به آن شخص فرمود:) خدا را عبادت کن و هیچ چیزی (یا کسی) را با وی شریک نساز، نماز بخوان، زکات بده و حق خویشاوندی را ادا کن»».

٦٩٨- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتُهُ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ. قَالَ: «تَعْبُدُ اللَّهَ لا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلاةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ». قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا أَزِيدُ عَلَى هَذَا. فَلَمَّا وَلَّى، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا»». (بخاری: ۱۳۹۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که: مردی بادیه نشین نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: عملی به من معرفی کن که اگر آنرا انجام دهم، وارد بهشت شوم. رسول الله ﷺ فرمود: «خدا را عبادت کن و چیزی را با او شریک نگردان، نمازهای فرض را بخوان، زکات مالت را بده و ماه رمضان را روزه بگیر». آن مرد بادیه نشین، گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اضافه بر اینها (که فرمودی)، هیچ کاری انجام نخواهم داد. هنگامی که آن مرد رفت، رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس می‌خواهد، مردی از اهل بهشت را ببیند، به این مرد، نگاه کند»».

۶۹۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ، فَقَالَ عُمَرُ ﷺ: كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ؟ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَمَنْ قَالَهَا فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلاَّ بِحَقِّهِ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ» فَقَالَ: وَاللَّهِ لأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ، وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عَنَاقًا كَانُوا يُؤَدُّونَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنْعِهَا. قَالَ عُمَرُ ﷺ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلاَّ أَنْ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ ﷺ لِلْقِتَالِ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ». (بخاری: ۱۴۰۰،۱۳۳۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وفات نمود و ابوبکر ﷺ روی کار آمد و بعضی از قبایل عرب مرتد شدند (و ابوبکر ﷺ قصد جهاد با مانعین زکات، نمود)، عمر ﷺ گفت: چگونه با آنان جهاد میکنی؟ در حالی که رسول الله ﷺ فرمود: « به من امر شده است تا زمانی با مردم بجنگم که لا اله الا الله نگفته باشند. و کسی که شهادت بیاورد، جان و مالش در امان خواهد بود، مگر به حق آن، و حسابش با خدا خواهد بود». ابوبکر ﷺ گفت: سوگند به خدا، با کسانی که بین نماز و زکات فرق قائل شوند, جهاد خواهم کرد. زیرا زکات، حق مال است. به خدا سوگند، اگر از دادن بزغاله‌ای سرباز زنند, در حالی که آنرا در زمان رسول خدا ﷺ می‌دادند, با آنها خواهم جنگید. عمر می‌گوید: به خدا سوگند، وقتی دیدم که خداوند به ابوبکر در این مورد، انشراح صدر، عنایت فرموده است، به حقانیت موقف او پی بردم».

باب (۲): گناه کسی که زکات نمی‌دهد

۷۰۰- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَأْتِي الإِبِلُ عَلَى صَاحِبِهَا عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ، إِذَا هُوَ لَمْ يُعْطِ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَؤُهُ بِأَخْفَافِهَا، وَتَأْتِي الْغَنَمُ عَلَى صَاحِبِهَا عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ إِذَا لَمْ يُعْطِ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَؤُهُ بِأَظْلافِهَا وَتَنْطَحُهُ بِقُرُونِهَا». وَقَالَ: «وَمِنْ حَقِّهَا أَنْ تُحْلَبَ عَلَى الْمَاءِ». قَالَ: «وَلا يَأْتِي أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِشَاةٍ يَحْمِلُهَا عَلَى رَقَبَتِهِ لَهَا يُعَارٌ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ:

لا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللهِ شَيْئًا، قَدْ بَلَّغْتُ، وَلا يَأْتِي بِبَعِيرٍ يَحْمِلُهُ عَلَى رَقَبَتِهِ لَهُ رُغَاءٌ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ: لا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، قَدْ بَلَّغْتُ»». (بخاری: ۱۴۰۲)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر کسی حق شترهایش را ادا نکند (و زکات آنها را ندهد) روز قیامت، آن شترها با شاداب‌ترین وضعی که در دنیا داشته‌اند, او را زیر دست و پاهای خود لِه می‌کنند. همچنین کسی که حق گوسفندانش را ادا نکند(و زکات آنها را ندهد) روز قیامت، آن گوسفندان با شاداب‌ترین وضعی که در دنیا داشته‌اند, او را زیر سم‌های خود، قرار داده, با شاخهای خود، مورد ضرب و جرح، قرار می‌دهند». و فرمود: «و از جمله حقوق آنها، این است که در محل آبشخور، آنها را بدوشند(تا اگر شخصی فقیر و یا رهگذری را دیدند, از آن شیر، به او بدهند). مواظب باشید، روز قیامت، کسی پیش من نیاید در حالی که گوسفندی را بر دوش خود دارد و آن گوسفند فریاد می‌کند و بگوید: ای محمد! (مرا نجات ده). من خواهم گفت: اکنون از دست من، کاری ساخته نیست. زیرا قبلاً، پیام خدا را به شما رسانیده‌ام. همچنین کسی با شتری که بر دوش دارد و فریاد می‌کند، نزد من نیاید و بگوید: ای محمد! (مرا نجات ده). آنگاه، خواهم گفت: اکنون از دست من، کاری ساخته نیست. من قبلاً پیام خدا را به شما رسانیده‌ام»».

۷۰۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً، فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَاتَهُ، مُثِّلَ لَهُ مَالُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ، لَهُ زَبِيبَتَانِ، يُطَوَّقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِلِهْزِمَتَيْهِ، يَعْنِي: بِشِدْقَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا مَالُكَ، أَنَا كَنْزُكَ». ثُمَّ تَلا: ﴿لَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَبْخَلُونَ﴾ [آل‌عمران: ۱۸۰]». (بخاری: ۱۴۰۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که خداوند به او ثروت داده است اگر زکات مالش را پرداخت نکند، روز قیامت، مالش به شکل اژدهایی سمی که دارای دو نیش زهرآگین می‌باشد، در می‌آید و به گردن او می‌پیچد و دو طرف چهره‌اش (گونه‌هایش) را گرفته، می‌گوید: من مال و خزانه تو هستم». سپس، رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿لَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَبْخَلُونَ﴾ [آل‌عمران: ۱۸۰] یعنی: آنان که نسبت به آنچه خداوند به آنها عنایت کرده است، بخل می‌ورزند، گمان نکنند که این کار، برایشان خوب است. بلکه این کار، برای آنها بد است. واین مالی که نسبت به آن بخل ورزیده‌اند وحق آنرا ادا نکرده‌اند، روز قیامت، طوقی بر گردنشان خواهد بود».

باب (۳): مالی که زکات آن پرداخت گردد، کنز بحساب نمی‌آید

۷۰۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوَاقٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ ذَوْدٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ»». (بخاری: ۱۴۰۵)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بر مالی که کمتر از پنج اوقیه، پنج شتر و پنج وسق باشد، زکات واجب نمی‌شود»».

باب (٤): زکات در مال حلال وپاک است

٧٠٣- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلاَّ الطَّيِّبَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ،ثُمَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ»». (بخاری: ۱۴۱۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: « خداوند فقط از مال حلال، صدقه قبول می‌کند. و هرکس، باندازه یک دانه خرما، از مال حلال، صدقه دهد، خداوند آن را در دست راست خود میگیرد و برای صاحبش چنان پرورش می‌دهد (بزرگ می‌کند) که شما کره اسب خود را پرورش می‌دهید تا اینکه آن دانه خرما، باندازه یک کوه شود»».

باب (٥): صدقه دهید قبل از آنکه کسی آنرا قبول نکند

٧٠٤- «عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «تَصَدَّقُوا، فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ، يَمْشِي الرَّجُلُ بِصَدَقَتِهِ، فَلا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا، يَقُولُ الرَّجُلُ: لَوْ جِئْتَ بِهَا بِالأَمْسِ لَقَبِلْتُهَا، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلا حَاجَةَ لِي بِهَا»». (بخاری: ١٤١١)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «صدقه دهید. زیرا زمانی فرا خواهد رسید که شخص، با صدقه‌اش براه می‌افتد، اما هیچ کس پیدا نمی‌شود که آن را بپذیرد. شخص می‌گوید: اگر دیروز، صدقه ات را می‌آوردی، قبول می‌کردم. اما امروز، نیازی به آن ندارم».

٧٠٥- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمُ الْمَالُ، فَيَفِيضَ حَتَّى يُهِمَّ رَبَّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لا أَرَبَ لِي»». (بخاری: ۱۴۱۲)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: « قیامت برپا نخواهد شد تا زمانی که مال و ثروت درمیان شما زیاد شود تا جایی که صاحب مال، اراده می‌کند که صدقه‌اش را به فلان شخص، بدهد. وقتی آنرا به او عرضه می‌کند, آن شخص، می‌گوید: بدان، نیاز ندارم»».

٧٠٦- «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَهُ رَجُلانِ، أَحَدُهُمَا يَشْكُو الْعَيْلَةَ، وَالآخَرُ يَشْكُو قَطْعَ السَّبِيلِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا قَطْعُ السَّبِيلِ: فَإِنَّهُ لا

يَأْتِي عَلَيْكَ إِلاَّ قَلِيلٌ، حَتَّى تَخْرُجَ الْعِيرُ إِلَى مَكَّةَ بِغَيْرِ خَفِيرٍ، وَأَمَّا الْعَيْلَةُ: فَإِنَّ السَّاعَةَ لا تَقُومُ، حَتَّى يَطُوفَ أَحَدُكُمْ بِصَدَقَتِهِ، لا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا مِنْهُ، ثُمَّ لَيَقِفَنَّ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ حِجَابٌ، وَلا تَرْجُمَانٌ يُتَرْجِمُ لَهُ، ثُمَّ لَيَقُولَنَّ لَهُ: أَلَمْ أُوتِكَ مَالاً؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى. ثُمَّ لَيَقُولَنَّ: أَلَمْ أُرْسِلْ إِلَيْكَ رَسُولاً؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى. فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلا يَرَى إِلاَّ النَّارَ، ثُمَّ يَنْظُرُ عَنْ شِمَالِهِ فَلا يَرَى إِلاَّ النَّارَ، فَلْيَتَّقِيَنَّ أَحَدُكُمُ النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ»». (بخاری: ۱۴۱۳)

ترجمه: «عدی بن حاتم ﷺ می‌گوید: نزد رسول الله ﷺ بودم که دو نفر به محضر آنحضرت ﷺ رسیدند. یکی از فقر و گرسنگی و دیگری از نا امنی راه‌ها، شکایت کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «مسأله امنیت راه‌ها در آینده نزدیک، حل خواهد شد بطوریکه کاروانها بدون محافظ تا مکه خواهند رفت.

اما در مورد فقر و گرسنگی، باید بگویم: قیامت برپا نخواهد شد تا وقتیکه (مال و ثروت بحدی زیاد شود) که یکی از شما برای پیدا کردن کسی که صدقه‌اش را بپذیرد، به جستجو بپردازد ولی او را پیدا نکند. سپس روز قیامت، شما در پیشگاه خدا حاضر خواهید شد در حالیکه حجابی وجود ندارد و نیازی به مترجم نیست. آنگاه، خداوند خطاب به بنده‌اش می‌فرماید: آیا به تو مال نداده بودم؟ می‌گوید: بلی. باز خداوند می‌فرماید: برای هدایت و راهنمایی تو پیامبر نفرستاده بودم؟ بنده می‌گوید: بلی. آن شخص، به سمت راست خود نگاه می‌کند بجز آتش، چیزی نمی‌بیند. سپس، به سمت چپ خود نگاه می‌کند بجز آتش، چیزی نمی‌بیند». در اینجا آنحضرت ﷺ فرمود: «خود را از آتش دوزخ دور نگاه دارید، اگر چه با صدقه دادن نصف خرمایی باشد. و اگر این نیز مقدور نبود، با سخن پسندیده (و حسن خلق) خود را از آتش، نجات دهید»».

باب(٦): خود را از آتش، نجات دهید اگر چه با نصف خرما و اندکی صدقه باشد

۷۰۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَطُوفُ الرَّجُلُ فِيهِ بِالصَّدَقَةِ مِنَ الذَّهَبِ، ثُمَّ لا يَجِدُ أَحَدًا يَأْخُذُهَا مِنْهُ، وَيُرَى الرَّجُلُ الْوَاحِدُ يَتْبَعُهُ أَرْبَعُونَ امْرَأَةً يَلُذْنَ بِهِ، مِنْ قِلَّةِ الرِّجَالِ وَكَثْرَةِ النِّسَاءِ»». (بخاری: ۱۴۱۴)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «زمانی فرا می‌رسد که مردم، زکات طلا را بدست می‌گیرند و می‌چرخند, اما کسی پیدا نمی‌شود که آنرا تحویل بگیرد. و به علت کثرت زنان و قلت مردان، چهل زن به یک مرد، پناه خواهند برد»».

۷۰۸- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَمَرَنَا بِالصَّدَقَةِ، انْطَلَقَ أَحَدُنَا إِلَى السُّوقِ، فَيُحَامِلُ، فَيُصِيبُ الْمُدَّ، وَإِنَّ لِبَعْضِهِمُ الْيَوْمَ لَمِائَةَ أَلْفٍ»». (بخاری: ۱۴۱۶)

ترجمه: «ابو مسعود انصاری ﷺ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ به ما دستور می‌داد که صدقه بدهیم، بعضی از ما به بازار می‌رفتند و در ازای مزد کم، کار می‌کردند و بخشی از درآمد خود را صدقه می‌دادند. اما امروز، پول برخی از مردم، به صد هزار می‌رسد»».

۷۰۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: دَخَلَتِ امْرَأَةٌ مَعَهَا ابْنَتَانِ لَهَا تَسْأَلُ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدِي شَيْئًا غَيْرَ تَمْرَةٍ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا، فَقَسَمَتْهَا بَيْنَ ابْنَتَيْهَا، وَلَمْ تَأْكُلْ مِنْهَا، ثُمَّ قَامَتْ فَخَرَجَتْ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْنَا فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «مَنِ ابْتُلِيَ مِنْ هَذِهِ الْبَنَاتِ بِشَيْءٍ كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ»». (بخاری: ۱۴۱۸)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌فرماید: روزی، زنی با دو دخترش به خانه من آمد و چیزی خواست. در آن لحظه، بجز یک دانه خرما، چیز دیگری در خانه نبود. آن را به او دادم. آن زن، دانه خرما را میان دو دخترش تقسیم کرد و خودش چیزی نخورد. سپس، برخاست و رفت. وقتی که رسول الله ﷺ تشریف آورد، جریان را برایش تعریف کردم. آنحضرت ﷺ فرمود: «هر کس را که خداوند به وسیله چند دختر، مورد آزمایش قرار دهد (و او آنها را درست تربیت کند)، برایش سپری در برابر آتش دوزخ، خواهند شد»».

باب (۷): بهترین نوع صدقه، کدام است؟

۷۱۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَعْظَمُ أَجْرًا؟ قَالَ: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ شَحِيحٌ، تَخْشَى الْفَقْرَ وَتَأْمُلُ الْغِنَى، وَلا تُمْهِلُ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ، قُلْتَ: لِفُلانٍ كَذَا، وَلِفُلانٍ كَذَا، وَقَدْ كَانَ لِفُلانٍ»». (بخاری: ۱۴۱۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و پرسید: ای رسول خدا! کدام صدقه، اجر بیشتری دارد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «صدقه‌ای که آنرا در زمان تندرستی و هنگامی که حرص جمع آوری مال داری و از فقر می‌ترسی و امید به ثروتمند شدن داری, بدهی, نه اینکه منتظر بمانی تا لحظات مرگت، فرا رسد, آنگاه، (صدقه دهی و) بگویی: به فلانی اینقدر بدهید و به فلانی اینقدر بدهید. در حالی که در آن لحظه، خود بخود مال، تعلق به دیگران دارد». (و از آنِ تو نیست)».

باب (۸)

۷۱۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ بَعْضَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ قُلْنَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَيُّنَا أَسْرَعُ بِكَ لُحُوقًا؟ قَالَ: «أَطْوَلُكُنَّ يَدًا». فَأَخَذُوا قَصَبَةً يَذْرَعُونَهَا، فَكَانَتْ سَوْدَةُ أَطْوَلَهُنَّ يَدًا، فَعَلِمْنَا بَعْدُ أَنَّمَا كَانَتْ طُولَ يَدِهَا الصَّدَقَةُ، وَكَانَتْ أَسْرَعَنَا لُحُوقًا بِهِ، وَكَانَتْ تُحِبُّ الصَّدَقَةَ». (بخاری: ۱۴۲۰)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: بعضی از همسران رسول الله ﷺ از آنحضرت ﷺ پرسیدند: بعد از وفات شما، کدام یک از ما، زودتر به شما ملحق خواهد شد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که دست‌هایش، درازتر باشد». عایشه ﷺ می‌گوید: بعد از آن، ما دست‌های خود را با چوبی از نی، اندازه گیری کردیم. دست‌های سوده ﷺ از همه ما درازتر بود. اما بعدها دانستیم که منظور آنحضرت ﷺ از درازی دست، صدقه دادن بود. و ایشان که صدقه دادن را دوست داشت، زودتر از همه ما، به رسول خدا ﷺ ملحق شد».

تذکر: همانطور که ملاحظه می‌کنید, روایت فوق، اندکی پیچیدگی دارد. زیرا از آن چنین استنباط می‌شودکه بعد از وفات پیامبر ﷺ، سوده ﷺ قبل سایر ازواج، وفات نموده است. در حالی که چنین نیست؛ بلکه درروایات متعدد دیگر، تصریح شده است که چون زینب ﷺ بیشتر از همه صدقه می‌داد, زودتر از آنها به رسول الله ﷺ پیوست. (برای تفصیل بیشتر، به شرح صحیح مسلم، حدیث شماره ۲۴۵۲ و فتح الباری، مراجعه نمایید).

باب (۹): اگر کسی ندانسته زکات را به ثروتمندی بدهد

۷۱۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ رَجُلٌ: لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ سَارِقٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ عَلَى سَارِقٍ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدَيْ زَانِيَةٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ اللَّيْلَةَ عَلَى زَانِيَةٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، عَلَى زَانِيَةٍ، لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدَيْ غَنِيٍّ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ عَلَى غَنِيٍّ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى سَارِقٍ، وَعَلَى زَانِيَةٍ، وَعَلَى غَنِيٍّ، فَأُتِيَ فَقِيلَ لَهُ: أَمَّا صَدَقَتُكَ عَلَى سَارِقٍ: فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعِفَّ عَنْ سَرِقَتِهِ، وَأَمَّا الزَّانِيَةُ: فَلَعَلَّهَا أَنْ تَسْتَعِفَّ عَنْ زِنَاهَا، وَأَمَّا الْغَنِيُّ فَلَعَلَّهُ يَعْتَبِرُ، فَيُنْفِقُ مِمَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ»». (بخاری: ۱۴۲۱)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «شخصی گفت: می‌خواهم صدقه‌ای بدهم. سپس، صدقه‌اش را برداشته و بیرون رفت و(بدون اینکه بداند) آنرا به دزدی داد. صبح روز بعد، مردم

گفتند: به دزدی صدقه داده شده است. مرد صدقه دهنده، شکر خدا را بجا آورد و تصمیم گرفت که دوباره، صدقه دهد. سپس، صدقه‌اش را برداشته و بیرون رفت و (بدون اینکه بداند) آنرا به فاحشه‌ای داد. مردم گفتند: به فاحشه‌ای صدقه داده شده است. مرد صدقه دهنده گفت: خدایا! تو را سپاس می‌گویم. صدقه‌ام بدست فاحشه‌ای افتاد. و تصمیم گرفت بار دیگر، صدقه دهد و این بار، صدقه‌اش بدست ثروتمندی افتاد. روز بعد، مردم گفتند: به ثروتمندی صدقه داده شده است. آن شخص، گفت: خداوندا! از اینکه به سارق و فاحشه و ثروتمند، صدقه داده‌ام، شکر تو را به جا می‌آورم. سرانجام، شخصی را (خواب دید) که نزد او آمد و گفت: امید است صدقه ات به دزد، باعث دست برداشتن او، از دزدی بشود. و صدقه ات به زن فاحشه نیز باعث پاکدامنی او گردد و صدقه‌ای که به ثروتمند داده‌ای، باعث عبرت او شود و در راه خدا، انفاق کند»».

باب (۱۰): اگر کسی ندانسته زکات مالش را به فرزندش بدهد

۷۱۳- «عَنْ مَعْنِ بْنِ يَزِيدَ ﷺ قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَأَبِي وَجَدِّي، وَخَطَبَ عَلَيَّ فَأَنْكَحَنِي، وَخَاصَمْتُ إِلَيْهِ، وَكَانَ أَبِي يَزِيدُ أَخْرَجَ دَنَانِيرَ يَتَصَدَّقُ بِهَا، فَوَضَعَهَا عِنْدَ رَجُلٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَجِئْتُ فَأَخَذْتُهَا، فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا إِيَّاكَ أَرَدْتُ، فَخَاصَمْتُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «لَكَ مَا نَوَيْتَ يَا يَزِيدُ، وَلَكَ مَا أَخَذْتَ يَا مَعْنُ»». (بخاری: ۱۴۲۲)

ترجمه: «معن بن یزید ﷺ می‌گوید: من و پدر و پدر بزرگم، با رسول الله ﷺ بیعت کردیم. خطبه نکاح مرا نیز آنحضرت ﷺ خواند. روزی، برای حل اختلافی که بین من و پدرم پیش آمده بود، نزد آنحضرت ﷺ رفتیم. پدرم ؛ یزید؛ مقداری پول، در مسجد به شخصی داده بود که آنها را صدقه دهد. من آمدم و آن شخص، پولها را به من داد. با آن پولها، نزد پدرم آمدم. پدرم گفت: سوگند به خدا! نمی‌خواستم آنها را به تو بدهد. سرانجام، برای حل این اختلاف، به رسول خدا ﷺ مراجعه کردیم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای یزید! تو به آنچه نیت کرده‌ای، رسیده‌ای. و تو ای معن! آنچه را گرفته‌ای از آنِ تو می‌باشد»».

باب (۱۱): اجازه دادن به خادم برای دادن صدقه

۷۱۴- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَنْفَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ طَعَامِ بَيْتِهَا، غَيْرَ مُفْسِدَةٍ، كَانَ لَهَا أَجْرُهَا بِمَا أَنْفَقَتْ، وَلِزَوْجِهَا أَجْرُهُ بِمَا كَسَبَ، وَلِلْخَازِنِ مِثْلُ ذَلِكَ، لا يَنْقُصُ بَعْضُهُمْ أَجْرَ بَعْضٍ شَيْئًا»». (بخاری: ۱۴۲۵)

ترجمه: «عایشه ﷺ نقل می‌کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، زنی بدون اسراف، چیزی از مال شوهرش را صدقه کند، به او ثواب انفاق و به شوهرش، ثواب کسب آن می‌رسد. و خادم و خزانه دار نیز در صورت انفاق، چنین وضعی دارند. و هیچکدام از ثواب دیگری نمی‌کاهد»».

باب (۱۲): صدقه آن است که از روی بی نیازی باشد

۷۱۵- «عَنْ حَکِیمِ بْنِ حِزَامٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ، وَخَيْرُ الصَّدَقَةِ عَنْ ظَهْرِ غِنًى، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ»». (بخاری: ۱۴۲۸)

ترجمه: «حکیم بن حزام ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «دست بالا (صدقه دهنده) از دست پایین (صدقه گیرنده) بهتر است. صدقه را نخست، از افرادی شروع کنید که تحت تکفل شما هستند. و بهترین صدقه، آنست که (صدقه دهنده) از روی بی‌نیازی، آنرا (صدقه) دهد. (یعنی طوری صدقه دهد که خود, محتاج نشود). هر کس، از خواستن، دوری جوید, خداوند نیز او را از آن، دور نگاه می‌دارد. و هر کس که اظهار بی‌نیازی کند, خداوند او را بی‌نیاز می‌سازد»».

۷۱۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَذَكَرَ الصَّدَقَةَ وَالتَّعَفُّفَ وَالْمَسْأَلَةَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى فَالْيَدُ الْعُلْيَا هِيَ الْمُنْفِقَةُ وَالسُّفْلَى هِيَ السَّائِلَةُ»». (بخاری: ۱۴۲۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول خدا ﷺ بر منبر رفت و درباب صدقه دادن، چیز خواستن از دیگران و دوری جستن از آن، سخن گفت و فرمود: «دست بالا بر دست پایین, فضیلت دارد. دست بالا, همان دست دهنده است و دست پایین, همان دست گیرنده (سؤال کننده) است»».

باب (۱۳): تشویق کردن برای دادن صدقه وسفارش کردن برای آن

۷۱۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا جَاءَهُ السَّائِلُ، أَوْ طُلِبَتْ إِلَيْهِ حَاجَةٌ، قَالَ: «اشْفَعُوا تُؤْجَرُوا، وَيَقْضِي اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ مَا شَاءَ»». (بخاری:۱۴۳۲)

ترجمه: «ابوموسی ﷺ روایت می‌کند که: هرگاه، سائلی نزد رسول الله ﷺ می‌آمد و یا کسی، از آنحضرت ﷺ درخواست حاجتی می‌کرد, رسول اکرم ﷺ خطاب به صحابه ﷺ می‌فرمود: «شما نیز (در حق این) سفارش کنید تا در اجر، شریک شوید. خداوند بر زبان پیامبرش آنچه را که بخواهد، جاری می‌کند»».

۷۱۸- «عَنْ أَسْمَاءَ ﷺ قَالَتْ: قَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تُوكِي فَيُوكَى عَلَيْكِ». وفي رواية: قَالَ: «لا تُحْصِي فَيُحْصِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ»». (بخاری:۱۴۳۳)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: «دستت را محکم نگیر تا خداوند بر تو سخت نگیرد». ودر روایتی دیگر آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «آنچه را که صدقه می‌دهی، حساب نکن تا خداوند نیز برای تو حساب نکند»».

باب(١٤): صدقه دادن باندازۀ استطاعت

۷۱۹-وفي رواية: «لا تُوعِي فَيُوعِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ، ارْضَخِي مَا اسْتَطَعْتِ»». (بخاری:۱۴۳۳)

ترجمه: «و در یک روایت، آمده است که آنحضرتﷺ فرمود: «مال را نزد خود(برای اینکه انفاق نکنی) نگه ندار, زیرا در آنصورت، خدا نیز با تو چنین خواهد کرد. و به اندازه توان خود، انفاق کن)»».

باب (۱۵): حکم صدقه ای که قبل از اسلام بوده است

۷۲۰- «عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ ؓ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَتَحَنَّثُ بِهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، مِنْ صَدَقَةٍ، أَوْ عَتَاقَةٍ، وَصِلَةِ رَحِمٍ، فَهَلْ فِيهَا مِنْ أَجْرٍ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَسْلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ مِنْ خَيْرٍ»». (بخاری: ۱۴۳۶)

ترجمه: «ازحکیم بن حزام ؓ روایت است که عرض کرد: ای رسول خدا! من درزمان جاهلیت، کارهای نیکی از قبیل صدقه دادن, آزاد کردن غلام و صله رحم را بخاطر تقرب به خدا، انجام می‌دادم. آیا برای آنها اجری به من می‌رسد؟ آنحضرت ﷺ فرمود: برکت همان کارهای خیر بود که مشرف به اسلام شدی)»».

باب (١٦): پاداش خدمتگزاری که با اجازه صاحبش، صدقه بدهد وخیانت نکند

۷۲۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى ؓ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْخَازِنُ الْمُسْلِمُ الأَمِينُ الَّذِي يُنْفِذُ- وَرُبَّمَا قَالَ: يُعْطِي- مَا أُمِرَ بِهِ، كَامِلاً مُوَفَّرًا، طَيِّبًا بِهِ نَفْسُهُ فَيَدْفَعُهُ إِلَى الَّذِي أُمِرَ لَهُ بِهِ، أَحَدُ الْمُتَصَدِّقَيْنِ»». (بخاری: ۱۴۳۸)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ؓ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خادم و انبار دار مسلمان و امینی که ماموریت خود را بطور کامل و با طیب خاطر، انجام دهد و صدقه را به کسی که دستور داده شده است, برساند، او نیز یکی از صدقه دهندگان بشمار می‌رود)»».

باب (۱۷): خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ۝٥﴾ [الليل: ۵]. یعنی کسیکه صدقه داد و پرهیزگاری نمود

«اللهم اعط منفق مال خلفاً»

خدایا! انفاق کننده مال را، عوض عطا فرما

۷۲۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلاَّ مَلَكَانِ يَنْزِلانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا، وَيَقُولُ الآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا»». (بخاری: ۱۴۴۲)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر روزی که بندگان، صبح می‌کنند، دو فرشته از آسمان نازل می‌شود. یکی می‌گوید: خدایا! به کسی که در راه تو انفاق می‌کند، عوض بده. و دیگری می‌گوید: خدایا! به کسی که از انفاق، خود داری میکند، ضرر و زیان برسان»».

باب (۱۸): مثال بخیل وصدقه دهنده

۷۲۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّقِ كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ، عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، مِنْ ثُدِيِّهِمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا، فَأَمَّا الْمُنْفِقُ: فَلا يُنْفِقُ إِلاَّ سَبَغَتْ، أَوْ وَفَرَتْ عَلَى جِلْدِهِ، حَتَّى تُخْفِيَ بَنَانَهُ، وَتَعْفُوَ أَثَرَهُ. وَأَمَّا الْبَخِيلُ: فَلا يُرِيدُ أَنْ يُنْفِقَ شَيْئًا، إِلاَّ لَزِقَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ مَكَانَهَا، فَهُوَ يُوَسِّعُهَا وَلا تَتَّسِعُ»». (بخاری: ۱۴۴۴)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال صدقه دهنده و بخیل، مانند دو مردی است که زره آهنی بر تن کرده باشند. و آن زره، از سینه تا گلوی آنان را در بر گرفته باشد. شخص صدقه دهنده، هنگامی که صدقه می‌دهد، آن زره، گشاده می‌شود وتمام بدنش را در برمی گیرد تا جائی که نه تنها انگشتانش را می‌پوشاند بلکه رد پایش را نیز از بین میبرد (گناهانش را محو می‌کند) ولی بخیل هنگامی که می‌خواهد چیزی انفاق کند, حلقه‌های آن زره، تنگ‌تر می‌شود. و هر چه سعی می‌کند، نمی‌تواند آنرا گشاده‌تر نماید»».

باب (۱۹): صدقه بر هر مسلمان، واجب است اگر چیزی برای صدقه نیافت، کار نیکی انجام دهد

۷۲۴- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ». فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «يَعْمَلُ بِيَدِهِ فَيَنْفَعُ نَفْسَهُ وَيَتَصَدَّقُ». قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ:«يُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفَ».قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «فَلْيَعْمَلْ بِالْمَعْرُوفِ، وَلْيُمْسِكْ عَنِ الشَّرِّ، فَإِنَّهَا لَهُ صَدَقَةٌ»». (بخاری: ۱۴۴۵)

ترجمه: «ابوموسی ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «صدقه بر هر مسلمان، فرض است». صحابه گفتند: ای پیامبر خدا! اگر کسی، چیزی نداشت، چه کند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «کار کند تا هم بخودش نفع برساند و هم به دیگران، صدقه دهد». دوباره پرسیدند: اگر این کار از او ساخته نبود، چه کند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به ستمدیده نیازمندی کمک کند». پرسیدند: اگر این را هم نتوانست؟ فرمود: «کار نیک، انجام دهد و از کار بد، اجتناب نماید. همین، برایش صدقه محسوب می‌شود»».

باب (۲۰): چقدر باید زکات و صدقه داد؟

۷۲۵- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ ﵂ قَالَتْ: بُعِثَ إِلَى نُسَيْبَةَ الأَنْصَارِيَّةِ بِشَاةٍ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى عَائِشَةَ ﵂ مِنْهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عِنْدَكُمْ شَيْءٌ»؟ فَقُلْتُ: لا، إِلاَّ مَا أَرْسَلَتْ بِهِ نُسَيْبَةُ مِنْ تِلْكَ الشَّاةِ، فَقَالَ: «هَاتِ فَقَدْ بَلَغَتْ مَحِلَّهَا»». (بخاری: ۱۴۴۶)

ترجمه: «ام عطیه (نسیبه انصاری) ﵂ می‌گوید: گوسفندی را به من صدقه دادند. من، مقداری از گوشت آن را برای عایشه ﵂ فرستادم. رسول الله ﷺ از عایشه ﵂ پرسید: «چیزی برای خوردن داری»؟ عایشه ﵂ گفت: خیر، فقط همان گوشت گوسفندی که ام عطیه فرستاده است, وجود دارد. رسول الله ﷺ فرمود: «همان را بیاور. زیرا صدقه به محل خود (ام عطیه) رسیده است»»».

توضیح: رسول خدا ﷺ صدقه را قبول نمی‌کرد ولی هدیه را می‌پذیرفت. (مترجم)

باب (۲۱): گرفتن مال در زکات

۷۲۶- «عَنْ أَنَسٍ ﵁: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﵁ كَتَبَ لَهُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ: «وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتَ مَخَاضٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ، وَعِنْدَهُ بِنْتُ لَبُونٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ، وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ بِنْتُ مَخَاضٍ عَلَى وَجْهِهَا، وَعِنْدَهُ ابْنُ لَبُونٍ، فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْهُ، وَلَيْسَ مَعَهُ شَيْءٌ»». (بخاری: ۱۴۴۸)

ترجمه: «انس ﵁ روایت می‌کند که: ابوبکر صدیق ﵁ فریضه زکات را که خداوند به پیامبرش امر فرموده بود، برای من چنین نوشت: «هرکس که نصاب زکات شترش به بنت مخاض (بچه شتر یکساله) برسد، ولی نداشته باشد وبنت لبون داشته باشد، همان بنت لبون از او پذیرفته شود. ولی زکات گیرنده، باید به ا و بیست درهم یا دو گوسفند،پس بدهد. ولی اگر نزد وی بنت مخاض باشد و ابن لبون (بچه شتر دوساله) نداشته باشد، از وی پذیرفته می‌شود و چیزی به او تعلق نمی‌گیرد»»».

باب (۲۲): متفرق، نباید جمع شود ویک مجموعه نباید متفرق گردد

۷۲۷- «عَنْ أَنَسٍ ﵁: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﵁ كَتَبَ لَهُ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَلا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ، وَلا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ، خَشْيَةَ الصَّدَقَةِ»». (بخاری:۱۴۵۰)

ترجمه: «انس ﵁ می‌گوید: ابوبکر﵁ طبق دستور رسول الله ﷺ احکامی را برای من نوشت و فرستاد. از جمله آنها، این حکم بود: «اموال متفرق را جمع نکنید و از ترس زکات، اموال جمع شده را پراکنده نسازید»»».

باب (۲۳): اگر اموال دو نفر با هم مخلوط بود، زکات، بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود

۷۲۸- «وَ فِي رِوَايَةٍ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ كَتَبَ لَهُ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَمَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ فَإِنَّهُمَا يَتَرَاجَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ»». (بخاری: ۱۴۵۱)

ترجمه: «ودر روایتی آمده است که: ابوبکر ﷺ درباره آنچه رسول اکرم ﷺ فرض گردانیده است، نوشت: «اگر دو نفر با هم، اموال مشترک داشتند وبه آنها زکات تعلق گرفت، پرداخت زکات را بین خود، بطور مساوی تقسیم نمایند»».

باب (۲٤): زکات شتر

۷۲۹- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْهِجْرَةِ، فَقَالَ: «وَيْحَكَ، إِنَّ شَأْنَهَا شَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ تُؤَدِّي صَدَقَتَهَا»؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتِرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا»». (بخاری:۱۴۵۲)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ نقل می‌کند که: بادیه نشینی از رسول الله ﷺ درباره هجرت، پرسید. آنحضرت ﷺ فرمود: «وای بر تو، هجرت, بسیار مشکل است. آیا شتر داری که زکات آنها را بدهی»؟ گفت: آری. رسول الله ﷺ فرمود: « پس (به آنچه برایت میسر است) عمل کن. زیرا خداوند، ذره‌ای از عمل تو را اگرچه در ورای دریاها انجام گرفته باشد ضایع نخواهد کرد»».

باب (۲۵): کسی که در زکات مالش، بنت مخاض واجب گردد و بنت مخاض نداشته باشد

۷۳۰- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ كَتَبَ لَهُ فَرِيضَةَ الصَّدَقَةِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ: «مَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ مِنَ الإِبِلِ صَدَقَةُ الْجَذَعَةِ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ جَذَعَةٌ، وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ، وَيَجْعَلُ مَعَهَا شَاتَيْنِ، إِنِ اسْتَيْسَرَتَا لَهُ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ الْحِقَّةُ وَعِنْدَهُ الْجَذَعَةُ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْجَذَعَةُ وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ إِلاَّ بِنْتُ لَبُونٍ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ لَبُونٍ وَيُعْطِي شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتَ لَبُونٍ وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتَ لَبُونٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ وَعِنْدَهُ بِنْتُ مَخَاضٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ مَخَاضٍ وَيُعْطِي مَعَهَا عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ»». (بخاری: ۱۴۵۳)

ترجمه: «انس ﷺ روایت می‌کند که ابوبکر صدیق ﷺ فریضه زکات را که خداوند به پیامبرش ﷺ امر کرده بود، برایش چنین نوشت: «هرکس که زکات شترهایش به "جذعه" (بچه شترچهار ساله) رسید و آنرا نداشت که پرداخت کند، ولی "حقه" (بچه شتر سه ساله)در شترانش بود، "حقه" از او پذیرفته می‌شود. البته اگر دسترسی داشت، دو گوسفند یا بیست درهم همراه آن پرداخت نماید. وهرکس که در زکات شترانش "حقه" واجب گردید و"حقه" در شترانش نبود و"جذعه" وجود داشت، "جذعه" از او پذیرفته می‌شود. البته زکات گیرنده باید به او بیست درهم یا دو گوسفند،پس بدهد. وهرکس که در زکات شترهایش "حقه" واجب گردید ودر شترانش فقط "بنت لبون" (شتر بچه دوساله) وجوداشت، "بنت لبون" از وی پذیرفته می‌شود و دو گوسفند یا بیست درهم نیز، (همراه او) بدهد. وهرکس که در زکات شترهایش "بنت لبون" واجب گردید و "حقه" داشت، همان از وی پذیرفته می‌شود و زکات گیرنده به وی بیست درهم یا دو گوسفند نیز بدهد. و هرکس که در زکات شترهایش، "بنت لبون" واجب گردید و وی بنت لبون نداشت و"بنت مخاض" در شترانش وجود داشت، "بنت مخاض" از وی پذیرفته می‌شود. علاوه بر آن، بیست درهم یا دو گوسفند نیز بدهد»».

باب (٢٦): زکات گوسفند

٧٣١- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ كَتَبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ لَمَّا وَجَّهَهُ إِلَى الْبَحْرَيْنِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذِهِ فَرِيضَةُ الصَّدَقَةِ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَالَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا رَسُولَهُ، فَمَنْ سُئِلَهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى وَجْهِهَا فَلْيُعْطِهَا، وَمَنْ سُئِلَ فَوْقَهَا فَلا يُعْطِ: فِي أَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الإِبِلِ فَمَا دُونَهَا مِنَ الْغَنَمِ، مِنْ كُلِّ خَمْسٍ شَاةٌ، إِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا وَعِشْرِينَ إِلَى خَمْسٍ وَثَلاثِينَ فَفِيهَا بِنْتُ مَخَاضٍ أُنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَثَلاثِينَ إِلَى خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ فَفِيهَا بِنْتُ لَبُونٍ أُنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَأَرْبَعِينَ إِلَى سِتِّينَ فَفِيهَا حِقَّةٌ طَرُوقَةُ الْجَمَلِ، فَإِذَا بَلَغَتْ وَاحِدَةً وَسِتِّينَ إِلَى خَمْسٍ وَسَبْعِينَ فَفِيهَا جَذَعَةٌ، فَإِذَا بَلَغَتْ يَعْنِي سِتًّا وَسَبْعِينَ إِلَى تِسْعِينَ فَفِيهَا بِنْتَا لَبُونٍ، فَإِذَا بَلَغَتْ إِحْدَى وَتِسْعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ فَفِيهَا حِقَّتَانِ طَرُوقَتَا الْجَمَلِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ فَفِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَبُونٍ، وَفِي كُلِّ خَمْسِينَ حِقَّةٌ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ إِلاَّ أَرْبَعٌ مِنَ الإِبِلِ فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ، إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا، فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا مِنَ الإِبِلِ فَفِيهَا شَاةٌ، وَفِي صَدَقَةِ الْغَنَمِ فِي سَائِمَتِهَا إِذَا كَانَتْ أَرْبَعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ إِلَى مِائَتَيْنِ شَاتَانِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى مِائَتَيْنِ إِلَى ثَلاثِ مِائَةٍ فَفِيهَا ثَلاثُ شِيَاهٍ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى ثَلاثِ مِائَةٍ فَفِي كُلِّ مِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا كَانَتْ سَائِمَةُ الرَّجُلِ

نَاقِصَةً مِنْ أَرْبَعِينَ شَاةً وَاحِدَةً فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ، إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا، وَفِي الرِّقَّةِ رُبْعُ الْعُشْرِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ إِلاَّ تِسْعِينَ وَمِائَةً فَلَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا». (بخاری: ۱۴۵۴)

ترجمه: «انس ﷺ روایت می‌کند که: هنگامیکه ابوبکر صدیق ﷺ وی را به بحرین فرستاد، این نامه را برایش نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم

این، فریضه زکاتی است که رسول الله ﷺ بر عهده مسلمانان، مقرر کرده است. و همان دستور خداوند متعال است به رسولش. بنابراین، از هر مسلمانی که زکات مطالبه گردد، باید به همان مقدار تعیین شده، پرداخت نماید. و اگر بیشتر از آن، مطالبه نمایند، پرداخت نکند.

در بیست وچهار شتر وکمتر از آن، در مقابل هر پنج شتر، یک گوسفند باید داده شود. از بیست وپنج تا سی وپنج شتر، یک "بنت مخاض" لازم می‌گردد. و از سی وشش تا چهل و پنج شتر، یک "بنت لبون" لازم می‌گردد. و از چهل وشش تا شصت شتر، یک حقه که آماده آبستن است، لازم می‌گردد. و از شصت و یک تا هفتاد وپنج شتر، یک "جذعه" لازم می‌گردد. و از هفتاد وشش تا نود شتر، دو "بنت لبون" لازم می‌گردد. و از نود و یک تا یکصد وبیست شتر، دو "حقه" که آماده آبستن‌اند، لازم می‌گردد. وچون تعداد شتران از صد وبیست گذشت، برای هر چهل شتر، یک "بنت لبون" و برای هر پنجاه شتر، یک "حقه" واجب می‌گردد. و هرکس، فقط چهار شتر دارد، زکات بر وی واجب نیست مگر اینکه صاحب آنها بخواهد چیزی صدقه نماید. وچون تعداد آنها به پنج شتر برسد، یک گوسفند واجب می‌گردد.

اما در مورد زکات گوسفند: اگر گوسفندان در صحرا بچرند، از هر چهل راس گوسفند تا صد و بیست گوسفند، یکی واجب می‌گردد. و از یکصد وبیست تا دویست راس، دو راس گوسفند. و از دویست تا سیصد، سه راس گوسفند، لازم می‌گردد. وهنگامیکه تعدادشان از سیصد راس گذشت، از هر صد گوسفند، یکی لازم می‌گردد. و اگر تعداد گوسفندان کسی از چهل راس،کمتر باشند زکات بر او واجب نیست مگر اینکه خودش بخواهد چیزی صدقه بدهد.

واما زکات نقره: یک چهلم است. واگر فردی فقط یک صد و نود درهم دارد، زکات بر او واجب نیست مگر اینکه داوطلبانه، چیزی صدقه بدهد».

باب (۲۷): زکات باید بی عیب باشد

۷۳۲- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ كَتَبَ لَهُ: الصَّدَقَةَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ: «وَلا يُخْرَجُ فِي الصَّدَقَةِ هَرِمَةٌ وَلا ذَاتُ عَوَارٍ وَلا تَيْسٌ إِلاَّ مَا شَاءَ الْمُصَدِّقُ»». (بخاری: ۱۴۵۵)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: ابوبکرﷺ طبق دستور خدا به رسولش ﷺ، درباره زکات، برای من چنین نوشت: «گوسفند پیر و معیوب برای زکات داده نشود. و همچنین گوسفند نر، مگر اینکه صدقه دهنده خواسته باشد»».

باب (۲۸) در زکات نباید بهترین مال مردم انتخاب شود

۷۳۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: حديث بَعْثِ مُعَاذ ﷺ إِلَى الْيَمَنِ تقدم وفي هذه الرواية قَالَ: «إِنَّكَ تَقْدَمُ عَلَى قَوْمٍ أَهْلِ كِتَابٍ....» وَذَكَرَ بَاقِيَ الحديثِ ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِهِ: «وَتَوَقَّ كَرَائِمَ أَمْوَالِ النَّاسِ»». (بخاری: ۱۴۵۸)

ترجمه: «حدیث ابن عباس ﷺ که رسول الله ﷺ معاذ ﷺ را بعنوان والی به یمن فرستاد، قبلا بیان شد. در این روایت، آمده است که: آنحضرتﷺ فرمود: «تو به طرف اهل کتاب فرستاده میشوی...» و در پایان، فرمود: «هنگام دریافت زکات، از گرفتن بهترین مال مردم، پرهیزکن»».

باب (۲۹): زکات دادن به خویشاوندان

۷۳۴- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ الأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ مَالاً مِنْ نَخْلٍ، وَكَانَ أَحَبُّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُهَا، وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ. قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل‌عمران: ۹۲]. قَامَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ، أَرْجُو بِرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ، فَضَعْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَخٍ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ». فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ ». (بخاری: ۱۴۶۱)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: ابوطلحه ﷺ از میان همه انصار مدینه، نخل بیشتری داشت. بهترین نخلستان وی بنام بیرحاء، روبروی مسجد نبوی بود. رسول الله ﷺ گهگاهی وارد این باغ میشد و از آب آن، می‌نوشید. انس ﷺ می‌گوید: وقتی که این آیه نازل شد: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل‌عمران: ۹۲]. ابوطلحه ﷺ نزد رسول الله ﷺ رفت و گفت: یا رسول الله! خداوند می‌فرماید: تا زمانی که

محبوبترین اموالتان را انفاق نکرده‌اید، به نیکی، دست نخواهید یافت. باغ بیرحاء محبوبترین ثروت من است. میخواهم آنرا در راه الله صدقه نمایم و اجر آن را از خداوند دریافت کنم. بنابر این، هرطور که شما مناسب می‌دانید، در مورد آن، تصمیم بگیرید. رسول الله ﷺ فرمود: «آفرین! این است مال سودمند. این است مال سودمند. آنچه را که گفتی، شنیدم. نظر من اینست که آنرا میان خویشاوندانت، تقسیم کنی». ابوطلحه ؓ گفت: ای رسول خدا! همین کار را خواهم کرد. سپس، ابوطلحه ؓ آنرا میان پسرعموها و خویشاوندانش تقسیم نمود».

۷۳۵- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ؓ: حَدِيْثُهُ فِيْ خُرُوْجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْمُصَلَّى تَقَدَّمَ وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: فَلَمَّا صَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ، جَاءَتْ زَيْنَبُ، امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، تَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ زَيْنَبُ، فَقَالَ: «أَيُّ الزَّيَانِبِ»؟ فَقِيلَ: امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: «نَعَمْ ائْذَنُوا لَهَا». فَأُذِنَ لَهَا، قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّكَ أَمَرْتَ الْيَوْمَ بِالصَّدَقَةِ، وَكَانَ عِنْدِي حُلِيٌّ لِي، فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَزَعَمَ ابْنُ مَسْعُودٍ أَنَّهُ وَوَلَدَهُ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَلَيْهِمْ،فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، زَوْجُكِ وَوَلَدُكِ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتِ بِهِ عَلَيْهِمْ»». (بخاری: ۱۴۶۲)

ترجمه: «حدیث ابوسعید خدری ؓ درباره رفتن پیامبر اکرم ﷺ به عیدگاه، قبلاً بیان شد. در این روایت، می‌گوید: رسول الله ﷺ بعد از این که به خانه رفت، زینب ؛همسر ابن مسعود ؓ ؛ آمد و اجازه ورود خواست. به آنحضرت ﷺ گفتند:ای رسول خدا! زینب آمده است. پرسید: «کدام زینب»؟ گفتند: همسر ابن مسعود ؓ.. رسول الله ﷺ فرمود: «اجازه دهید تا وارد خانه شود». او وارد خانه شد و عرض کرد: یا رسول الله ﷺ! شما امروز دستور دادید که مردم صدقه بدهند. من قدری زیورآلات دارم و می‌خواهم آنها را در راه الله، انفاق کنم. اما شوهرم ؛ابن مسعود؛ و پسرش میگویند: ما بیشتر از دیگران، مستحق این صدقه هستیم. رسول الله ﷺ فرمود: «ابن مسعود راست می‌گوید. شوهر و فرزندت، بیشتر از دیگران، مستحق صدقه تو می‌باشند»».

باب (۳۰): بر اسب، زکات واجب نیست

۷۳۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي فَرَسِهِ وَغُلامِهِ صَدَقَةٌ»». (بخاری: ۱۴۶۳)

ترجمه: «ابوهریره ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: در اسبها و بردگان مسلمانان، زکات واجب نیست». (البته وقتی که برای خدمت باشند نه برای تجارت). مترجم

باب (۳۱): دادن زکات به یتیمان

۷۳۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَلَسَ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي مِمَّا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي، مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَيَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ؟ فَسَكَتَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقِيلَ لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟ تُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ وَلا يُكَلِّمُكَ؟ فَرَأَيْنَا أَنَّهُ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَمَسَحَ عَنْهُ الرُّحَضَاءَ، فَقَالَ: «أَيْنَ السَّائِلُ»؟ وَكَأَنَّهُ حَمِدَهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ لا يَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ، وَإِنَّ مِمَّا يُنْبِتُ الرَّبِيعُ يَقْتُلُ أَوْ يُلِمُّ؛ إِلاَّ آكِلَةَ الْخَضْرَاءِ، أَكَلَتْ حَتَّى إِذَا امْتَدَّتْ خَاصِرَتَاهَا، اسْتَقْبَلَتْ عَيْنَ الشَّمْسِ فَثَلَطَتْ، وَبَالَتْ، وَرَتَعَتْ، وَإِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، فَنِعْمَ صَاحِبُ الْمُسْلِمِ مَا أَعْطَى مِنْهُ الْمِسْكِينَ، وَالْيَتِيمَ، وَابْنَ السَّبِيلِ». أَوْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ «وَإِنَّهُ مَنْ يَأْخُذُهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلا يَشْبَعُ، وَيَكُونُ شَهِيدًا عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۱۴۶۵)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ بر منبر نشست. و ما هم اطراف او نشستیم. رسول الله ﷺ فرمود: «می‌ترسم که بعد از من، دروازه‌های زرق و برق دنیا بر شما گشوده شود». مردی گفت:یا رسول الله! مگر خیر باعث شر می‌شود؟ رسول الله ﷺ سکوت کرد (وجوابی نداد). به او گفتند: تو را چه شده است که سخن می‌گویی در حالی که آنحضرت ﷺ سخن نمی‌گوید؟ (در آن اثناء) از آثار چهره رسول خدا ﷺ متوجه شدیم که بر ایشان، وحی نازل می‌شود.

راوی می‌گوید: آنگاه، رسول خدا ﷺ عرق‌های (چهره اش) را پاک نموده، فرمود: «سائل کجاست»؟ گویا از سؤال او خوشنود بود و بعد، فرمود: «در واقع، خیر، موجب شر نمی‌شود. اما از باران فصل بهار، نوعی گیاه می‌روید که حیوانات از خوردن آن، می‌میرند یا مریض می‌شوند مگر حیوانی که پس از سیر شدن، زیر آفتاب دراز می‌کشد و آنها را دفع می‌کند و دوباره، می‌چرد. همانا مال دنیا، شیرین و دلفریب است. چقدر خوب است که مسلمان، از اموال خود به ایتام، مساکین و مسافران انفاق کند. و هرکس که مالی را به ناحق می‌گیرد، مانند کسی است که می‌خورد و می‌نوشد اما هرگز سیر نمی‌شود. وآن مال، روز قیامت، علیه او گواهی خواهد داد»».

باب (۳۲): دادن زکات به شوهر و یتیمان تحت تکفل خود

۷۳۸- «عَنْ زَيْنَبَ امْرَأَةِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: حَدِيْثُهَا تَقَدَّمَ قَرِيْباً، وَقَالَتْ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: فَانْطَلَقْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَوَجَدْتُ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ عَلَى الْبَابِ، حَاجَتُهَا مِثْلُ حَاجَتِي، فَمَرَّ

عَلَيْنَا بِلالٌ، فَقُلْنَا سَلِ النَّبِيَّ ﷺ: أَيَجْزِي عَنِّي أَنْ أُنْفِقَ عَلَى زَوْجِي وَأَيْتَامٍ لِي فِي حَجْرِي؟ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «نَعَمْ لَهَا أَجْرَانِ: أَجْرُ الْقَرَابَةِ، وَأَجْرُ الصَّدَقَةِ»». (بخاری: ۱۴۶۶)

ترجمه: «حدیث زینب، همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما، قبلاً بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، می‌گوید: به سوی خانه رسول الله ﷺ براه افتادم. زنی از انصار را کنار دروازه خانه آنحضرت ﷺ دیدم که سؤالی همانند سؤال من، داشت. بلال رضی الله عنه از کنار ما گذشت. به او گفتیم: از رسول خدا ﷺ سؤال کن: آیا من می‌توانم صدقه اموال خود را به شوهر و یتیمانی که تحت تکفلم می‌باشند، بدهم؟ بلال رضی الله عنه از آنحضرت ﷺ پرسید. رسول خدا ﷺ فرمود: «بلی، اگر به آنان صدقه دهند، دو اجر دارد: اجر خویشاوندی و اجر صدقه»».

۷۳۹- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلِيَ أَجْرٌ أَنْ أُنْفِقَ عَلَى بَنِي أَبِي سَلَمَةَ؟إِنَّمَا هُمْ بَنِيَّ. فَقَالَ: «أَنْفِقِي عَلَيْهِمْ فَلَكِ أَجْرُ مَا أَنْفَقْتِ عَلَيْهِمْ»». (بخاری: ۱۴۶۷)

ترجمه: «ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: اگر به فرزندان ابوسلمه که فرزندان من هستند، انفاق نمایم، به من پاداش می‌رسد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به آنها انفاق کن، زیرا پاداش انفاقت به آنها، به تو خواهد رسید»».

باب (۳۳): خداوند می‌فرماید: زکات برای آزاد کردن بردگان و به بدهکاران و در راه خدا داده شود

۷۴۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالصَّدَقَةِ، فَقِيلَ: مَنَعَ ابْنُ جَمِيلٍ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا يَنْقِمُ ابْنُ جَمِيلٍ إِلاَّ أَنَّهُ كَانَ فَقِيرًا فَأَغْنَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَأَمَّا خَالِدٌ: فَإِنَّكُمْ تَظْلِمُونَ خَالِدًا، قَدِ احْتَبَسَ أَدْرَاعَهُ وَأَعْتُدَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَمَّا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ: فَعَمُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَهِيَ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ وَمِثْلُهَا مَعَهَا»». (بخاری: ۱۴۶۸)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ به دادن زکات، امر نمود. گفتند: ابن جمیل، خالد بن ولید و عباس بن عبدالمطلب زکات نمی‌دهند. رسول الله ﷺ فرمود: «ابن جمیل(حق دارد!!) زیرا فقیر و تنگدست بود، خداوند به او مال و ثروت زیاد داد. اما شما درباره خالد بن ولید ظلم میکنید زیرا او اسلحه و ساز و برگ جنگی خود را در راه الله وقف نموده است. اما عباس بن عبدالمطلب ؛عموی رسول الله ﷺ؛ دو برابر زکات واجب را باید پرداخت کند»».

باب (۳٤): خود داری از سؤال کردن مردم

۷۴۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: إِنَّ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُمْ، حَتَّى نَفِدَ مَا عِنْدَهُ، فَقَالَ: «مَا يَكُونُ عِنْدِي مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ أَدَّخِرَهُ عَنْكُمْ، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ، وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ»». (بخاری: ۱۴۶۹)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: برخی از انصار، از رسول الله ﷺ چیزی طلب کردند. رسول الله ﷺ خواسته آنها را بر آورده نمود. دوباره و سه باره طلب کردند. رسول الله ﷺ به آنها، آنچه را خواسته بودند, عطا فرمود تا اینکه مالی که نزد رسول الله ﷺ بود، تمام شد. آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: «آنچه نزد من باشد، من آنرا ذخیره نمی‌کنم. ولی هرکس از خواستن، اجتناب کند، خداوند او را از خواستن، بی‌نیاز می‌سازد. و هرکس، اظهار بی‌نیازی کند، خداوند او را بی‌نیاز می‌سازد. و هرکس صبر را پیشه سازد، خداوند به او صبر، نصیب خواهد کرد. و به هیچکس، نعمتی بهتر و فراختر از صبر، عنایت نشده است»».

۷۴۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ فَيَحْتَطِبَ عَلَى ظَهْرِهِ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْتِيَ رَجُلاً فَيَسْأَلَهُ، أَعْطَاهُ أَوْ مَنَعَهُ»». (بخاری: ۱۴۷۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به خدا سوگند که اگر کسی از شما، طنابش را بر دارد و با جمع کردن و فروختن هیزم، امرار معاش کند، این کار برای او بهتر است از آن که دست گدایی، پیش این و آن، دراز کند. و آن هم معلوم نیست که به او چیزی بدهند یا ندهند»».

۷۴۳- «عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ، فَيَأْتِيَ بِحُزْمَةِ الْحَطَبِ عَلَى ظَهْرِهِ فَيَبِيعَهَا، فَيَكُفَّ اللَّهُ بِهَا وَجْهَهُ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ، أَعْطَوْهُ أَوْ مَنَعُوهُ»». (بخاری: ۱۴۷۱)

ترجمه: «در روایتی دیگر از زبیر ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس طناب برداشته، بار هیزم را بر پشت خود حمل کند و در بازار بفروشد و خداوند به وسیله این کار، آبروی او را حفاظت کند، این، برایش از دست دراز کردن و خواستن از مردم، بهتر است که معلوم نیست به او چیزی بدهند یا خیر»».

۷۴۴- «عَنْ حَكِيم بنِ حِزَامٍ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ قَالَ: «يَا حَكِيمُ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلا يَشْبَعُ، الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى». قَالَ حَكِيمٌ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لا أَرْزَأُ أَحَدًا

بَعْدَكَ شَيْئًا حَتَّى أُفَارِقَ الدُّنْيَا. فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ يَدْعُو حَكِيمًا إِلَى الْعَطَاءِ فَيَأْبَى أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ ﷺ دَعَاهُ لِيُعْطِيَهُ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا، فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي أُشْهِدُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى حَكِيمٍ أَنِّي أَعْرِضُ عَلَيْهِ حَقَّهُ مِنْ هَذَا الْفَيْءِ فَيَأْبَى أَنْ يَأْخُذَهُ، فَلَمْ يَرْزَأْ حَكِيمٌ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى تُوُفِّيَ». (بخاری: ۱۴۷۲)

ترجمه: «حکیم بن حزام ﷺ می‌گوید: از رسول خدا ﷺ چیزی خواستم. آن را به من عنایت فرمود. سپس برای بار دوم و سوم، خواستم و ایشان همچنان به من عطا کرد. آنگاه فرمود: «ای حکیم! مال دنیا، چیز بسیار شیرین و پسندیده‌ای است. هرکس، آن را سخاوتمندانه دریافت کند, برای او با برکت خواهد بود. و هر کس، از روی حرص و طمع، طالب آن باشد, برایش برکتی نخواهد داشت. (و چنین شخصی) مانند کسی است که بخورد و سیر نشود. و دست بالا (دهنده) از دست پایین (گیرنده) بهتر است». حکیم می‌گوید: عرض کردم: یا رسول الله! سوگند به ذاتی که تو را بحق مبعوث کرده است, بعد از شما، تا زمانی که زنده باشم از هیچ کس، چیزی نخواهم خواست. چنانکه ابوبکر ﷺ در زمان خلافت خود, خواست چیزی به او عطا کند, ولی نپذیرفت و قبول نکرد. بعد، عمر ﷺ نیز در زمان خود, خواست چیزی به او بدهد, باز هم نپذیرفت. سپس، عمر ﷺ، خطاب به مردم فرمود: ای مسلمانان! من شما را گواه می‌گیرم بر اینکه می‌خواهم حق حکیم را از این مال، به او بدهم ولی قبول نمی‌کند.

راوی می‌گوید: حکیم پس از وفات رسول خدا ﷺ، همچنان از هیچ کس، چیزی قبول نکرد تا از دنیا رفت».

باب (۳۵): اگر خداوند به کسی بدون سؤال و طمع چیزی عنایت کرد

۷۴۵- «عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْطِينِي الْعَطَاءَ، فَأَقُولُ: أَعْطِهِ مَنْ هُوَ أَفْقَرُ إِلَيْهِ مِنِّي، فَقَالَ: «خُذْهُ إِذَا جَاءَكَ مِنْ هَـذَا الْمَالِ شَيْءٌ، وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلا سَائِلٍ، فَخُذْهُ، وَمَا لا، فَلا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ»». (بخاری: ۱۴۷۳)

ترجمه: «عمر ﷺ می‌گوید: هرگاه، رسول خدا ﷺ می‌خواست چیزی به من عطا کند، من میگفتم: یا رسول الله! آن را به کسی عطا کن که از من، نیازمندتر است. (روزی) رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، بدون خواستن و طمع, چیزی به تو رسید, آنرا قبول کن وگرنه، در پی آن مباش»».

باب (۳٦): کسی که بدون ضرورت، سؤال کند

۷۴۶- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَسْأَلُ النَّاسَ حَتَّى يَأْتِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيْسَ فِي وَجْهِهِ مُزْعَةُ لَحْمٍ». وَقَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ تَدْنُو يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَبْلُغَ الْعَرَقُ نِصْفَ الأُذُنِ، فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ اسْتَغَاثُوا بِآدَمَ، ثُمَّ بِمُوسَى، ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ ﷺ»». (بخاری: ۱۴۷۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بعضی‌ها همیشه دست تکدی پیش این و آن دراز می‌کنند. (این افراد) روز قیامت در حالی حشر می‌شوند که بر صورتشان، گوشتی باقی نمانده است». همچنین آنحضرت ﷺ افزود: «روز قیامت، خورشید بقدری نزدیک می‌شود که مردم (در اثر گرما) تا بناگوش غرق در عرق خواهند شد. در آن حال، ابتدا از آدم ﷺ و سپس از موسی ﷺ و سرانجام از محمد ﷺ کمک خواهند خواست»».

باب (۳۷): مرز بی نیازی

۷۴۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي يَطُوفُ عَلَى النَّاسِ، تَرُدُّهُ اللُّقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ، وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلَكِنِ الْمِسْكِينُ الَّذِي لا يَجِدُ غِنًى يُغْنِيهِ، وَلا يُفْطَنُ بِهِ فَيُتَصَدَّقُ عَلَيْهِ، وَلا يَقُومُ فَيَسْأَلُ النَّاسَ»». (بخاری: ۱۴۷۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مسکین کسی نیست که به درِ خانه‌های مردم می‌رود و یکی دو لقمه نان و یا یکی دو عدد خرما، دریافت می‌کند و بر می‌گردد. بلکه مسکین کسی است که چیزی ندارد و مردم از حال او آگاه نیستند تا به او صدقه دهند. و خودش هم از کسی سؤال نمی‌کند»».

باب (۳۸): تخمین زدن مقدار خرما

۷۴۸- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ غَزْوَةَ تَبُوكَ، فَلَمَّا جَاءَ وَادِيَ الْقُرَى، إِذَا امْرَأَةٌ فِي حَدِيقَةٍ لَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَصْحَابِهِ: «اخْرُصُوا». وَخَرَصَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشَرَةَ أَوْسُقٍ. فَقَالَ لَهَا: «أَحْصِي مَا يَخْرُجُ مِنْهَا». فَلَمَّا أَتَيْنَا تَبُوكَ قَالَ: «أَمَا إِنَّهَا سَتَهُبُّ اللَّيْلَةَ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَلا يَقُومَنَّ أَحَدٌ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ بَعِيرٌ فَلْيَعْقِلْهُ». فَعَقَلْنَاهَا، وَهَبَّتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَقَامَ رَجُلٌ فَأَلْقَتْهُ بِجَبَلِ طَيِّءٍ، وَأَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بَغْلَةً بَيْضَاءَ، وَكَسَاهُ بُرْدًا، وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ، فَلَمَّا أَتَى وَادِيَ الْقُرَى قَالَ لِلْمَرْأَةِ: «كَمْ جَاءَ حَدِيقَتُكِ»؟ قَالَتْ: عَشَرَةَ أَوْسُقٍ، خَرْصَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي مُتَعَجِّلٌ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَعَجَّلَ مَعِي فَلْيَتَعَجَّلْ». فَلَمَّا ـ قَالَ الراوي كَلِمَةً مَعْنَاهَا ـ أَشْرَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «هَذِهِ طَابَةُ». فَلَمَّا رَأَى أُحُدًا قَالَ: «هَذَا جُبَيْلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ، أَلا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ دُورِ الأَنْصَارِ»؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: «دُورُ بَنِي النَّجَّارِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي عَبْدِالأَشْهَلِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي سَاعِدَةَ، أَوْ دُورُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَفِي كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ ـ يَعْنِي ـ خَيْرًا»». (بخاری: ۱۴۸۱)

ترجمه: «ابوحمید ساعدی ﷺ می‌گوید: در غزوه تبوک، همراه رسول الله ﷺ بودیم. هنگامی که به وادی "قری" رسیدیم، زنی را دیدیم که در باغ خود، مشغول کار بود. رسول الله ﷺ خطاب به اصحاب، فرمود: «محصول خرمای این باغ را تخمین بزنید». خود رسول الله ﷺ آن را ده وسق، تخمین زد و به آن زن، گفت: «هنگام برداشت خرما، مقدار آنها را مشخص کن». و وقتی به تبوک رسیدیم، رسول الله ﷺ فرمود: «امشب، هوا بسیار طوفانی خواهد شد. هیچ کس، از جایش تکان نخورد و شترهایتان را نیز محکم ببندید». راوی می‌گوید: ما هم شترهایمان را بستیم. آن شب، طوفان شدیدی آمد. یک نفر از جایش برخاست. طوفان او را در بر گرفت و روی کوه «طی» انداخت. پادشاه ایله قاطری سفید و یک عدد چادر به رسول الله ﷺ هدیه کرد. آنحضرت ﷺ برای او که در ناحیه ساحلی زندگی می‌کرد، امان نامه‌ای نوشت. در بازگشت از تبوک، وقتی که رسول الله ﷺ به وادی قری رسید، از آن زن پرسید: «مقدار محصول باغَت، چقدر شد»؟ گفت: ده وسق. یعنی همان مقداری که رسول الله ﷺ تخمین زده بود.

رسول الله ﷺ فرمود: «من برای رفتن به مدینه، عجله دارم. هرکس، دوست دارد با من بیاید, عجله کند». وقتی چشمش به مدینه افتاد، فرمود: «این است شهر خوب». و هنگامی که کوه احد نمایان شد، فرمود: «این کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم. آیا دوست دارید بهترین خانه‌های انصار را بدانید»؟ صحابه گفتند: آری. آنحضرت ﷺ فرمود: «منازل بنی نجار سپس منازل بنی عبدالاشهل وبعد از آن، منازل بنی ساعده یا منازل بنی خزرج و تمام منازل انصار، خوب هستند»».

باب (۳۹): مقدار زکات در محصولات کشاورزی

۷۴۹- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ وَالْعُيُونُ، أَوْ كَانَ عَثَرِيًّا، الْعُشْرُ، وَمَا سُقِيَ بِالنَّضْحِ، نِصْفُ الْعُشْرِ»». (بخاری: ۱۴۸۳)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روایت میکند که رسول الله ﷺ فرمود: «زکات محصولی که از آب چشمه یا آب باران، آبیاری می‌شود و درختی که ریشه در عمق زمین دارد (ونیاز به آبیاری ندارد)، یک دهم محصول، می‌باشد. و (زکات) زمینی که با کشیدن آب از چاه، آبیاری می‌شود، یک بیستم می‌باشد»».

باب (٤٠): زکات خرما، هنگام جمع‌آوری محصول است. وآیا باید به کودک اجازه داد تا از خرمای صدقه بخورد؟

۷۵۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُؤْتَى بِالتَّمْرِ عِنْدَ صِرَامِ النَّخْلِ، فَيَجِيءُ هَذَا بِتَمْرِهِ، وَهَذَا مِنْ تَمْرِهِ، حَتَّى يَصِيرَ عِنْدَهُ كَوْمًا مِنْ تَمْرٍ، فَجَعَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ رضي الله عنهما يَلْعَبَانِ بِذَلِكَ التَّمْرِ، فَأَخَذَ أَحَدُهُمَا تَمْرَةً فَجَعَلَهَا فِي فِيهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَخْرَجَهَا مِنْ فِيهِ، فَقَالَ: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ آلَ مُحَمَّدٍ ﷺ لا يَأْكُلُونَ الصَّدَقَةَ»». (بخاری: ۱۴۸۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: هر شخص، هنگام برداشت محصول خرما، زکات آن را نزد رسول الله ﷺ می‌آورد. بطوریکه نزد ایشان، خرمنی از خرما بوجود می‌آمد. و حسن و حسین ﷺ با خرماها بازی می‌کردند. روزی، یکی از آنها، خرمایی برداشت و در دهان خود نهاد. رسول الله ﷺ متوجه شد. آن را از دهانش بیرون آورد و فرمود: «مگر نمیدانی که آل محمد، صدقه نمی‌خورند»»؟

باب (٤١): آیا شخص می‌تواند زکات مال خود را دوباره بخرد؟ خریدن زکات دیگران، اشکالی ندارد

۷۵۱- «عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَضَاعَهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَبِيعُهُ بِرُخْصٍ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «لا تَشْتَرِهِ، وَلا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ، وَإِنْ أَعْطَاكَهُ بِدِرْهَمٍ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ»». (بخاری: ۱۴۹۰)

ترجمه: «عمر ﷺ می‌گوید: اسبم را در راه خدا، به کسی صدقه دادم. او به وضع آن رسیدگی نمی‌کرد. گمان کردم که می‌خواهد آن را با قیمت ارزان بفروشد، خواستم آن را بخرم. در این باره از رسول الله ﷺ پرسیدم. آنحضرت ﷺ فرمود: «آن را خریداری مکن. و صدقه ات را پس مگیر اگر چه آنرا به یک درهم به تو بفروشد. زیرا کسی که صدقه‌اش را پس بگیرد، مانند کسی است که استفراغ کند و دوباره آن را بخورد»».

باب (٤٢): صدقه دادن به بردگان آزاد شدۀ همسران پیامبر ﷺ

۷۵۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: وَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ شَاةً مَيِّتَةً، أُعْطِيَتْهَا مَوْلاةٌ لِمَيْمُونَةَ مِنَ الصَّدَقَةِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلاَّ انْتَفَعْتُمْ بِجِلْدِهَا»؟ قَالُوا: إِنَّهَا مَيْتَةٌ. قَالَ: «إِنَّمَا حَرُمَ أَكْلُهَا»». (بخاری:۱۴۹۲)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ مُردار گوسفندی را ـ که قبلا آن گوسفند، به کنیز آزاد شده میمونه ﷺ (همسر رسول خدا ﷺ) صدقه شده بود ـ دید و فرمود: «چرا از پوست آن، استفاده نکردید»؟ گفتند: یا رسول الله! این گوسفند، مرده و حرام شده است. رسول الله ﷺ فرمود: «گوشت آن، حرام است». (یعنی استفاده از پوستش، اشکالی ندارد)».

باب (٤٣): تغییر حالت زکات

۷۵۳- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِلَحْمٍ، تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، فَقَالَ: «هُوَ عَلَيْهَا صَدَقَةٌ، وَهُوَ لَنَا هَدِيَّةٌ»». (بخاری: ۱۴۹۵)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: نزد رسول الله ﷺ گوشتی آوردند که به بریره، صدقه داده شده بود. آنحضرت ﷺ فرمود: «این گوشت، برای او (بریره) صدقه است وبرای ما هدیه است». (یعنی از حالت صدقه خارج شده است)».

باب (٤٤): زکات، از اغنیاء گرفته و به فقرا داده شود

۷۵۴- «حَدِيثُ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ﷺ وبَعَثِهِ إِلَى الْيَمَنِ تَقَدَّمَ وفي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ»». (بخاری: ۱۴۹۶)

ترجمه: «حدیث معاذ ﷺ درباره اعزام وی به یمن، قبلا بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن, آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «از دعای مظلوم بترس. زیرا بین او و خدا، حجابی وجود ندارد»».

باب (٤٥): دعای خیر برای صدقه دهنده

۷۵۵- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَتَاهُ قَوْمٌ بِصَدَقَتِهِمْ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ فُلانٍ». فَأَتَاهُ أَبِي بِصَدَقَتِهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى»». (بخاری: ۱۴۹۷)

ترجمه: «عبد الله بن ابی اوفی ﷺ می‌گوید: هرگاه، گروهی از مردم، صدقاتشان را نزد آنحضرت ﷺ می‌آوردند, در حق آنها دعای خیر می‌کرد و می‌فرمود: «خداوندا! بر آل فلان، رحمت نازل فرما». راوی می‌گوید: همچنین، هنگامی که پدرم صدقاتش را خدمت رسول خدا ﷺ تقدیم نمود، آنحضرت ﷺ دعای خیر نمود و فرمود: «پروردگارا! رحمتت را شامل حال آل ابی اوفی بفرما»».

باب (٤٦): حکم آنچه از دریا استخراج می‌شود

۷۵۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ رَجُلاً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَنْ يُسْلِفَهُ أَلْفَ دِينَارٍ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ، فَخَرَجَ فِي الْبَحْرِ فَلَمْ يَجِدْ مَرْكَبًا، فَأَخَذَ خَشَبَةً فَنَقَرَهَا، فَأَدْخَلَ فِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ، فَرَمَى بِهَا فِي الْبَحْرِ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ أَسْلَفَهُ فَإِذَا بِالْخَشَبَةِ، فَأَخَذَهَا لأَهْلِهِ حَطَبًا ـ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ ـ فَلَمَّا نَشَرَهَا وَجَدَ الْمَالَ»». (بخاری: ۱۴۹۸)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ از رسول الله ﷺ نقل می‌کند که: «شخصی از بنی اسرائیل از شخصی دیگر، مبلغ هزار دینار، قرض خواست. او نیز به او داد. مقروض وقتی که میخواست قرض را به صاحبش بر گرداند، به طرف دریا رفت. اما وسیله‌ای نیافت که بر آن سوار شود (و نزد قرض دهنده برود). آن گاه، قطعه چوبی را برداشت و سوراخ کرد و هزار دینار را در داخل آن گذاشت و به دریا انداخت. (از قضا) شخص

قرض دهنده یعنی مالک هزار دینار، چوب را دید و آن را به بعنوان هیزم، به خانه‌اش برد. وقتی چوب را شکست, هزار دینار را در آن یافت»».

باب (٤٧): زکات گنج، یک پنجم آن است

۷۵۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْعَجْمَاءُ جُبَارٌ، وَالْبِئْرُ جُبَارٌ، وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمُسُ»». (بخاری: ۱۴۹۹)

ترجمه: «از ابو هریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «آنچه را حیوانی (بدون هدایت کسی) تلف کند, حقش بهدر می‌رود. آنچه در چاه کسی بیفتد, حقش بهدر می‌رود و آنچه در معدن آسیب ببیند و نابود شود, حقش به هدر می‌رود». و افزود که: «زکات گنج، یک پنجم آن است»».

باب (٤٨): حساب گرفتن از مأموران جمع‌آوری زکات

۷۵۸- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ قَالَ: اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلاً مِنَ الأَسْدِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ، يُدْعَى ابْنَ اللُّتْبِيَّةِ، فَلَمَّا جَاءَ حَاسَبَهُ». (بخاری: ۱۵۰۰)

ترجمه: «ابوحمید ساعدی ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ شخصی از طایفه بنی اسد را که ابن لُتبیه نام داشت، برای وصول زکات اموال بنی سلیم مأموریت داد. و هنگامی که برگشت، آنحضرت ﷺ از او حساب گرفت».

باب (٤٩): داغ کردن شترهای صدقه و بیت‌المال

۷۵۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: غَدَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِعَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ لِيُحَنِّكَهُ، فَوَافَيْتُهُ فِي يَدِهِ الْمِيسَمُ، يَسِمُ إِبِلَ الصَّدَقَةِ». (بخاری: ۱۵۰۲)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: عبدالله بن ابی طلحه را هنگام ولادت, برای تحنیک (باز کردن کام اش) نزد رسول الله ﷺ بردم. هنگامی که به آنجا رسیدم، دیدم که آنحضرت ﷺ میله‌ای آهنی در درست دارد و با آن، شترهای زکات و (بیت المال) را برای نشانه گذاری، داغ می‌کند».

۲۵- کتاب صدقۀ فطر

باب (۱): فرض بودن صدقۀ فطر

۷۶۰- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَكَاةَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، عَلَى الْعَبْدِ وَالْحُرِّ، وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى، وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَمَرَ بِهَا أَنْ تُؤَدَّى قَبْلَ خُرُوجِ النَّاسِ إِلَى الصَّلاةِ». (بخاری:۱۵۰۳)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ صدقه فطر را بر مرد و زن, بزرگ و کوچك, برده و آزاد مسلمان، فرض قرار داد و مقدار آن را یک صاع خرما و یا یک صاع جو، تعیین فرمود. و دستور داد تا قبل از نماز عید فطر، پرداخت گردد».

باب (۲): صدقه فطر، باید قبل از نماز عید، پرداخت شود

۷۶۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ رضی الله عنه قال: كُنَّا نُخْرِجُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِﷺ يَوْمَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ طَعَامٍ، وَكَانَ طَعَامَنَا الشَّعِيرُ وَالزَّبِيبُ وَالأَقِطُ وَالتَّمْرُ». (بخاری:۱۵۱۰)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: ما در زمان رسول الله ﷺ یک صاع از طعام را صدقه فطر میدادیم. و طعام ما در آن ایام، جو، کشمش، کشک و خرما بود».

باب (۳): صدقۀ فطر، بر هر فرد برده و آزاد فرض است

۷۶۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَدَقَةَ الْفِطْرِ، صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، عَلَى الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ». (بخاری: ۱۵۱۲)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله ﷺ صدقه فطر را بر هر کوچک و بزرگ و برده و آزاد مسلمان، فرض قرار داد. و مقدار آن را یک صاع جو یا کشمش یا خرما تعیین فرمود».

۲۶- کتاب حج

باب (۱): وجوب حج و فضیلت آن

۷۶۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: كَانَ الْفَضْلُ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنْ خَثْعَمَ، فَجَعَلَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَتَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْرِفُ وَجْهَ الْفَضْلِ إِلَى الشِّقِّ الآخَرِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ فِي الْحَجِّ أَدْرَكَتْ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لا يَثْبُتُ عَلَى الرَّاحِلَةِ، أَفَأَحُجُّ عَنْهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». وَذَلِكَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ». (بخاری: ۱۵۱۳)

ترجمه: «عبد الله بن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: فضل بن عباس پشت سر رسول الله ﷺ بر مرکب سوار بود. زنی از طایفه خثعم آمد. فضل به آن زن نگاه می‌کرد و او نیز به فضل، می‌نگریست. و رسول الله ﷺ چهره فضل را به سوی دیگر برمی گرداند. آن زن پرسید: خداوند حج را بر بندگانش فرض کرده است. پدرم واجد شرایط است ولی پیر و ناتوان است و نمی‌تواند خود را بر روی شتر یا سواری دیگر، نگه دارد. آیا می‌توانم بجای او، حج نمایم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی». راوی می‌گوید: این پرسش و پاسخ، در زمان حجة الوداع بود».

باب (۲): خداوند می‌فرماید: به مردم اعلام کن تا به حج بیایند...

۷۶۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَرْكَبُ رَاحِلَتَهُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، ثُمَّ يُهِلُّ حَتَّى تَسْتَوِيَ بِهِ قَائِمَةً». (بخاری: ۱۵۱۴)

ترجمه: «ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: رسول خدا ﷺ را دیدم که در ذوالحلیفه سوار بر شتر شد و تا زمانی که شتر برخاست و راست ایستاد, تلبیه می‌گفت».

باب (۳): انجام مناسک حج، در حالت سواری

۷۶۵- «عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَجَّ عَلَى رَحْلٍ وَكَانَتْ زَامِلَتَهُ». (بخاری: ۱۵۱۷)

ترجمه: «انس رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ سوار بر شتر، مناسک حج را بجای آورد. و زاد و توشه سفرش نیز، روی همان شتر، قرار داشت».

باب (٤): فضیلت حج مقبول

٧٦٦- «عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رضي الله عنها أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَرَى الْجِهَادَ أَفْضَلَ الْعَمَلِ، أَفَلا نُجَاهِدُ؟ قَالَ: «لا، لَكِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ حَجٌّ مَبْرُورٌ»». (بخاری:١٥٢٠)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که عرض کرد: ای رسول خدا! جهاد را بهترین عمل می‌دانیم. پس چرا به جهاد نرویم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر, بزرگترین جهاد برای شما, حج مقبول است»».

٧٦٧- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ حَجَّ لِلَّهِ، فَلَمْ يَرْفُثْ، وَلَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»». (بخاری: ١٥٢١)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، بخاطر (رضای) خدا حج نماید و از مقاربت جنسی و مقدمات آن، (در زمان حج) پرهیز نماید و مرتکب معصیت نشود, چنان از گناه پاک می‌شود که گویی تازه از مادر، متولد شده است»».

باب (٥): میقات‌های حج

٧٦٨- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَدِينَةِ "ذَا الْحُلَيْفَةِ"، وَلأَهْلِ الشَّأْمِ "الْجُحْفَةَ"، وَلأَهْلِ نَجْدٍ "قَرْنَ الْمَنَازِلِ"، وَلأَهْلِ الْيَمَنِ "يَلَمْلَمَ"، هُنَّ لأَهْلِهِنَّ، وَلِكُلِّ آتٍ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِهِمْ، مِمَّنْ أَرَادَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَمَنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ فَمِنْ حَيْثُ أَنْشَأَ، حَتَّى أَهْلُ مَكَّةَ مِنْ مَكَّةَ». (بخاری: ١٥٣٠)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ "ذوالحلیفه " را برای اهالی مدینه، "جحفه" را برای اهالی شام، "قرن المنازل" را برای اهالی نجد و "یلَملَم" را برای اهالی یمن بعنوان میقات (محل بستن احرام) مقرر فرمود. میقاتهای یاد شده هم برای ساکنین فوق الذکر و هم برای کسانی که از آن نواحی، برای حج و عمره می‌روند, معین شده است. و کسانی که بعد از میقات‌ها، قرار دارند, از هر جا که بخواهند, می‌توانند احرام ببندند. تا جایی که برای اهل مکه, شهر مکه، میقات است».

باب (٦)

٧٦٩- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، فَصَلَّى بِهَا. وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضي الله عنهما يَفْعَلُ ذَلِكَ». (بخاری: ١٥٣٢)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ در دشت هموار ذوالحلیفه، شتر را خواباند و نماز خواند. و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نیز، چنین می‌کرد».

باب (۷): رفتن رسول الله ﷺ به حج از راه شجره

۷۷۰- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَخْرُجُ مِنْ طَرِيقِ الشَّجَرَةِ، وَيَدْخُلُ مِنْ طَرِيقِ الْمُعَرَّسِ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ يُصَلِّي فِي مسْجِدِ الشَّجَرَةِ، وَإِذَا رَجَعَ صَلَّى بِذِي الْحُلَيْفَةِ، بِبَطْنِ الْوَادِي، وَبَاتَ حَتَّى يُصْبِحَ». (بخاری: ۱۵۳۳)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ از راه شجره، مدینه را به قصد مکه ترک می‌گفت. و در بازگشت، از راه «معرَّس»، وارد می‌شد. همچنین آنحضرت ﷺ هنگام رفتن به مکه، در مسجد شجره، نماز می‌خواند و هنگام بازگشت، در میان وادی ذوالحلیفه، نماز می‌خواند و شب را همانجا سپری می‌کرد».

باب (۸): رسول اکرم ﷺ فرمود: «عقیق وادی مبارکی است»

۷۷۱- «عَنْ عُمَرَ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِوَادِي الْعَقِيقِ يَقُولُ: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتٍ مِنْ رَبِّي، فَقَالَ: صَلِّ فِي هَذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ، وَقُلْ عُمْرَةً فِي حَجَّةٍ»». (بخاری: ۱۵۳۴)

ترجمه: «عمر رضي الله عنه می‌گوید: از رسول الله ﷺ در وادی عقیق، شنیدم که فرمود: «امشب، قاصدی از طرف پروردگارم آمد و گفت: در این وادی مبارک، (وادی عقیق) نماز بخوان و نیت کن که عمره و حج را با هم انجام دهی»».

۷۷۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ رُئِيَ وَهُوَ فِي مُعَرَّسٍ بِذِي الْحُلَيْفَةِ بِبَطْنِ الْوَادِي قِيلَ لَهُ إِنَّكَ بِبَطْحَاءَ مُبَارَكَةٍ». (بخاری: ۱۵۳۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضي الله عنهما از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که: آنحضرت ﷺ در ذوالحلیفه، در وسط وادی (عقیق)، استراحت می‌کرد که در خواب، به ایشان گفته شد: تو در دشت مبارکی، قرار داری».

باب (۹): سه بار شستن مواد خوشبو از لباس

۷۷۳- «عن يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ رضي الله عنه قَالَ لِعُمَرَ رضي الله عنه: أَرِنِي النَّبِيَّ ﷺ حِينَ يُوحَى إِلَيْهِ. قَالَ: فَبَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ بِالْجِعْرَانَةِ، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ تَرَى فِي رَجُلٍ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ، وَهُوَ مُتَضَمِّخٌ بِطِيبٍ؟ فَسَكَتَ النَّبِيُّ ﷺ سَاعَةً، فَجَاءَهُ الْوَحْيُ، فَأَشَارَ عُمَرُ رضي الله عنه إِلَيَّ، فَجِئْتُ وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَوْبٌ قَدْ أُظِلَّ بِهِ، فَأَدْخَلْتُ رَأْسِي، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُحْمَرُّ الْوَجْهِ، وَهُوَ يَغِطُّ، ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ، فَقَالَ: «أَيْنَ الَّذِي سَأَلَ عَنِ الْعُمْرَةِ»؟ فَأُتِيَ بِرَجُلٍ، فَقَالَ: «اغْسِلِ الطِّيبَ الَّذِي بِكَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، وَانْزِعْ عَنْكَ الْجُبَّةَ، وَاصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي حَجَّتِكَ»». (بخاری: ۱۵۳۶)

ترجمه: «یعلی بن امیه ﷺ به عمر ﷺ گفت: رسول خدا ﷺ را هنگام نزول وحی، به من نشان بده. یعلی می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ با چند نفر از صحابه رضوان الله علیهم در جعرانه، تشریف داشت که شخصی نزد وی آمد و گفت: یا رسول الله! نظر شما درباره کسی که برای عمره، احرام بسته و لباسش معطر باشد، چیست؟ آنحضرت ﷺ اندکی سکوت کرد. در آن اثنا، وحی نازل شد. عم رﷺ به من اشاره کرد که بیا. من آمدم و دیدم که پارچه‌ای را برای سایه، روی سر آنحضرت ﷺ نگه داشته‌اند. سرم را زیرا چادر بردم. دیدم که آنحضرت ﷺ نفس عمیق می‌کشد و چهره مبارکش کاملاً قرمز شده است. سپس، آثار وحی بر طرف شد و فرمود: «کجا است کسی که درباره عمره پرسید»؟ آن شخص را نزد ایشان آوردند. رسول خدا ﷺ فرمود: «مواد خوشبو را سه بار بشوی و جبه را از تن بیرون کن. سپس، آنچه را که در حج انجام می‌دهی، در عمره نیز انجام بده»».

باب (۱۰): استفاده از مواد خوشبو هنگام بستن احرام، و مُحرِم چه نوع لباسی بپوشد

۷۷۴- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: كُنْتُ أُطَيِّبُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لإِحْرَامِهِ حِينَ يُحْرِمُ، وَلِحِلِّهِ قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ». (بخاری: ۱۵۳۹)

ترجمه: «عایشه؛ همسر گرامی رسول الله ﷺ؛ می‌گوید: من تن (مبارک) رسول الله ﷺ را هنگام بستن احرام و در زمانی که از احرام بیرون می‌آمد، یعنی قبل از طواف بیت, خوشبویی می‌زدم».

باب (۱۱): احرام بستن با سرِ پوشیده از حنا

۷۷۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ب قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهِلُّ مُلَبِّدًا». (بخاری:۱۵٤۰)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: از رسول اللهﷺ شنیدم که نیت احرام نمود در حالی که سر (مبارکش) با حنا پوشیده شده بود».

باب (۱۲): احرام بستن از مسجد ذو الحلیفه

۷۷٦- «عَنِ ابْن عُمَرَ ﷺ قَالَ: مَا أَهَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ الْمَسْجِدِ. يَعْنِي: مَسْجِدَ ذِي الْحُلَيْفَةِ». (بخاری:۱٥٤۱)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ احرام نمی‌بست مگر از مسجد یعنی مسجد ذوالحلیفه».

باب (۱۳): سوار شدن دو نفر بر یک سواری در حج

۷۷۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ: أَنَّ أُسَامَةَ ﭬكَانَ رِدْفَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ عَرَفَةَ إِلَى الْمُزْدَلِفَةِ، ثُمَّ أَرْدَفَ الْفَضْلَ مِنَ الْمُزْدَلِفَةِ إِلَى مِنًى، فَكِلاهُمَا قَالَ: لَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ». (بخاری:۱۵۴۴،۱۵۴۳)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: اسامه ﭬ از عرفات تا مزدلفه پشت سر رسول الله ﷺ سوار شتر بود. سپس، از مزدلفه تا منا, فضل پشت سر رسول الله ﷺ سوار شد. و هر دو نفر می‌گفتندکه رسول الله ﷺ تا رمی جمره عقبه, لبیک می‌گفت. (یعنی تا هنگام زدن شیطان بزرگ، لبیک می‌گفت)».

باب (١٤): آنچه شخص مُحرِم می‌تواند بپوشد

۷۷۸- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ، بَعْدَ مَا تَرَجَّلَ وَادَّهَنَ، وَلَبِسَ إِزَارَهُ وَرِدَاءَهُ، هُوَ وَأَصْحَابُهُ، فَلَمْ يَنْهَ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الأَرْدِيَةِ وَالأُزُرِ تُلْبَسُ، إِلاَّ الْمُزَعْفَرَةَ الَّتِي تَرْدَعُ عَلَى الْجِلْدِ، فَأَصْبَحَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، حَتَّى اسْتَوَى عَلَى الْبَيْدَاءِ أَهَلَّ هُوَ وَأَصْحَابُهُ وَقَلَّدَ بَدَنَتَهُ، وَذَلِكَ لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، فَقَدِمَ مَكَّةَ لأَرْبَعِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحَجَّةِ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَحِلَّ مِنْ أَجْلِ بُدْنِهِ، لأَنَّهُ قَلَّدَهَا، ثُمَّ نَزَلَ بِأَعْلَى مَكَّةَ عِنْدَ الْحَجُونِ، وَهُوَ مُهِلٌّ بِالْحَجِّ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ، وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ يُقَصِّرُوا مِنْ رُءُوسِهِمْ، ثُمَّ يَحِلُّوا، وَذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ بَدَنَةٌ قَلَّدَهَا،وَمَنْ كَانَتْ مَعَهُ امْرَأَتُهُ فَهِيَ لَهُ حَلالٌ، وَالطِّيبُ وَالثِّيَابُ». (بخاری: ۱۵۴۵)

ترجمه: «عبدالله بن عباس ﭭ می‌گوید: آنحضرت ﷺ همراه یاران خود پس از اینکه سرش را روغن مالید و شانه زد و ازار و ردای احرام پوشید، از مدینه براه افتاد. و پوشیدن هیچ لباسی را منع نکرد مگر پارچه‌ای که آغشته به زعفران شده بود و اثرش بر روی بدن باقی می‌ماند. رسول خدا ﷺ شب را در ذوالحلیفه گذراند. و هنگام صبح، سوار شد و براه افتاد و هنگامی که به «بیدا» رسیدند، ایشان و یارانش لبیک گفتند. و آنحضرت ﷺ گردنبندی به گردن هدی (حیوانی که به شکرانه حج در مکه ذبح می‌شود) خود انداخت و آن را نشان کرد. درآن وقت، پنج روز به پایان ماه ذی قعده مانده بود. و روز چهارم ذیحجه، وارد مکه شدند. آنحضرت ﷺ نخست، به طواف کعبه پرداخت و سعی بین صفا و مروه نمود. و چون هدی همراه داشت از احرام بیرون نیامد. سپس، در قسمت بالای شهر مکه در محله حجون منزل گرفت و همچنان برای حج، در احرام بسر می‌برد. و به آن عده از اصحاب که هدی همراه نداشتند, دستور داد که پس از طواف بیت و سعی بین صفا و

مروه, موهای خود را کوتاه کنند و از احرام خارج شوند و به کسانی از آنها که همسرانشان را با خود آورده بودند, اجازه داد تا با آنها نزدیکی کنند و از مواد خوشبو استفاده نمایند و لباس دوخته به تن کنند».

باب (۱۵): تلبیه گفتن

۷۷۹- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّ تَلْبِيَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لا شَرِيكَ لَكَ»». (بخاری:۱۵۴۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ چنین لبیک می‌گفت: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لا شَرِيكَ لَكَ»».

باب (۱٦): تحمید وتسبیح وتکبیر گفتن، هنگام سوارشدن بر سواری قبل از نیت کردن حج یا عمره

۷۸۰- «عَنْ أَنَسٍ ﭬ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ مَعَهُ بِالْمَدِينَةِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا، وَالْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ بَاتَ بِهَا حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ رَكِبَ حَتَّى اسْتَوَتْ بِهِ عَلَى الْبَيْدَاءِ، حَمِدَ اللَّهَ، وَسَبَّحَ، وَكَبَّرَ، ثُمَّ أَهَلَّ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ، وَأَهَلَّ النَّاسُ بِهِمَا، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَمَرَ النَّاسَ، فَحَلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ، أَهَلُّوا بِالْحَجِّ، قَالَ: وَنَحَرَ النَّبِيُّ ﷺ بَدَنَاتٍ بِيَدِهِ قِيَامًا، وَذَبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ كَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ». (بخاری:۱۵۵۱)

ترجمه: «انس بن مالک ﭬ می‌گوید: همراه رسول خدا ﷺ نماز ظهر را در مدینه، چهار رکعت و نماز عصر را در ذوالحلیفه، دو رکعت، خواندیم. و شب را همانجا ماند. و هنگام صبح، سوار شد و براه افتاد. و زمانی که به بیداء رسید, تحمید (الحمد لله)، تسبیح و تکبیر گفت. سپس، نیت حج و عمره نمود. و مردم نیز نیت حج و عمره کردند. راوی می‌گوید: هنگامی که وارد مکه شدیم, به مردم دستور داد (که پس از عمره) از احرام خارج شوند تا اینکه روز هشتم فرا رسید, مردم دوباره برای حج احرام بستند. و روز عید، رسول خدا ﷺ چندین شتر را ایستاده ذبح کرد. راوی می‌گوید: یکبار در مدینه منوره نیز آنحضرت ﷺ دو قوچ سفید، ذبح کرد».

باب (۱۷): روبه قبله نمودن. هنگام نیت حج یا عمره

۷۸۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّهُ كَانَ يُلَبِّي من ذِي الْحُلَيْفَةِ، ثُمَّ إِذَا بَلَغَ الْحَرَمَ يُمْسِكُ حَتَّى إِذَا جَاءَ ذَا طُوًى بَاتَ بِهِ، حَتَّى يُصْبِحَ، فَإِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ اغْتَسَلَ، وَزَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَعَلَ ذَلِكَ». (بخاری: ۱۵۵۳)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻬﻤﺎ از ذوالحلیفه لبیک میگفت و هنگامی که به حرم می‌رسید, دیگر لبیک نمی‌گفت. تا اینکه به «ذی طوی» می‌رسید، شب را در آنجا می‌گذراند. و بعد از نماز صبح، استحمام می‌کرد و معتقد بود که رسول الله ﷺ چنین می‌کرد .

باب (۱۸): تلبیه گفتن، هنگام پایین رفتن در وادی

۷۸۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻬﻤﺎ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا مُوسَى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ إِذِ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي يُلَبِّي»». (بخاری: ۱۵۵۵)

ترجمه: «ابن عباس ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻬﻤﺎ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «گویا هم اکنون موسی ﷵ را می‌بینم که لبیک گویان به سوی وادی، سرازیر است»».

باب (۱۹): کسیکه در زمان پیامبر ﷺ مانند ایشان به حج یا عمره نیت کرده است

۷۸۳- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻪ قَالَ: بَعَثَنِي النَّبِيُّ ﷺ إِلَى قَوْمٍ بِالْيَمَنِ، فَجِئْتُ وَهُوَ بِالْبَطْحَاءِ، فَقَالَ: «بِمَا أَهْلَلْتَ»؟ قُلْتُ: أَهْلَلْتُ كَإِهْلالِ النَّبِيِّ ﷺ. قَالَ: «هَلْ مَعَكَ مِنْ هَدْيٍ»؟ قُلْتُ: لا. فَأَمَرَنِي فَطُفْتُ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَمَرَنِي فَأَحْلَلْتُ، فَأَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ قَوْمِي، فَمَشَطَتْنِي، أَوْ غَسَلَتْ رَأْسِي. فَقَدِمَ عُمَرُ ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻪ، فَقَالَ: إِنْ نَأْخُذْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُنَا بِالتَّمَامِ، قَالَ اللَّهُ: ﴿وَأَتِمُّواْ ٱلْحَجَّ وَٱلْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۹۶]. وَإِنْ نَأْخُذْ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ ﷺ فَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ حَتَّى نَحَرَ الْهَدْيَ». (بخاری: ۱۵۵۹)

ترجمه: «ابوموسی ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻪ می‌گوید: رسول الله ﷺ مرا بسوی قومی در یمن، فرستاد. وقتی از آنجا برگشتم، رسول الله ﷺ در بطحاء بود. و از من پرسید: «به چه نیتی احرامی بسته‌ای»؟ عرض کردم: به همان نیتی که رسول الله ﷺ احرام بسته است. رسول اکرم ﷺ پرسید: «آیا همراه خود، هدی آورده‌ای»؟ عرض کردم: خیر. آنحضرت ﷺ به من دستور داد تا پس از طواف بیت و سعی بین صفا و مروه، از احرام خارج شوم. من هم، چنین کردم. سپس، نزد زنی از بستگان خود رفتم. او موهای مرا شانه زد یا سر مرا شست. در این اثنا، عمر ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻪ آمد و گفت: اگر بخواهیم به دستور کتاب خدا عمل کنیم, کتاب خدا دستور داده است تا حج و عمره را کامل نماییم آنطور که می‌فرماید: ﴿وَأَتِمُّواْ ٱلْحَجَّ وَٱلْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۹۶]. و اگر بخواهیم به سنت رسول الله ﷺ عمل کنیم, ایشان قبل از ذبح هدی، از احرام خارج نشد».

باب (۲۰): خداوند می‌فرماید: حج در ماههای خاصی است

۷۸۴- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ : وَحَدِيْثُهَا فِي الْحَجِّ قَدْ تَقَدَّمَ، قَالَتْ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ، وَلَيَالِي الْحَجِّ وَحُرُمِ الْحَجِّ، فَنَزَلْنَا بِسَرِفَ، قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ مَعَهُ هَدْيٌ، فَأَحَبَّ أَنْ يَجْعَلَهَا عُمْرَةً فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ فَلا». قَالَتْ: فَالآخِذُ بِهَا وَالتَّارِكُ لَهَا مِنْ أَصْحَابِهِ، قَالَتْ: فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَكَانُوا أَهْلَ قُوَّةٍ، وَكَانَ مَعَهُمُ الْهَدْيُ فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الْعُمْرَةِ. وَذَكَرَتْ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ». (بخاری: ۱۵۶۰)

ترجمه: «حدیث عایشه ﷺ در باره حج, قبلا بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن, آمده است که: عایشه ﷺ فرمود: در ماهها، شب‌ها و ایام حج با رسول الله ﷺ احرام بستیم و از مدینه منوره حرکت کردیم. و در محلی بنام سرف، توقف کردیم. رسول الله ﷺ در آنجا، خطاب به اصحاب، فرمود: «هرکس از شما، هدی همراه نیاورده و می‌خواهد با همین احرام, عمره کند، مانعی ندارد. اما کسی که هدی، همراه دارد، چنین نکند». عایشه ﷺ می‌گوید: بعضی از اصحاب، حج خود را به عمره تبدیل کردند و بعضی نکردند. رسول الله ﷺ و تنی چند از یارانش که وضع مالی بهتری داشتند و هدی همراهشان بود، نتوانستند اعمال عمره را انجام دهند».

باب (۲۱): حج تمتع، قران و افراد و فسخ حج برای کسی که با خود، هدی نیاورده است.

۷۸۵- «وَعَنْهَا ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَلا نُرَى إِلاَّ أَنَّهُ الْحَجُّ، فَلَمَّا قَدِمْنَا تَطَوَّفْنَا بِالْبَيْتِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيَ أَنْ يَحِلَّ، فَحَلَّ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيَ، وَنِسَاؤُهُ لَمْ يَسُقْنَ فَأَحْلَلْنَ، قَالَتْ صَفِيَّةُ: مَا أُرَانِي إِلاَّ حَابِسَتَهُمْ قَالَ: «عَقْرَى حَلْقَى أَوَ مَا طُفْتِ يَوْمَ النَّحْرِ»؟ قَالَتْ: قُلْتُ: بَلَى قَالَ: «لا بَأْسَ انْفِرِي»». (بخاری:۱۵۶۱)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: با رسول الله ﷺ (از مدینه) خارج شدیم. و نیتی جز ادای حج، نداشتیم. هنگامی که به مکه رسیدیم، بیت الله را طواف کردیم. سپس، رسول الله ﷺ دستور داد تا هر کس که هدی با خود نیاورده است از احرام، خارج شود. آنگاه، کسانی که هدی با خود نیاورده بودند، از احرام، بیرون آمدند. صفیه ﷺ گفت: ممکن است بدلیل قاعدگی، مانع از رفتن شما شوم. رسول الله ﷺ فرمود: «ای زن گرفتار و مصیبت زده! مگر طواف زیارت را انجام نداده‌ای»؟ گفت: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «مانعی ندارد. حرکت کن».(چون معذور هستی، طواف وداع، برایت لازم نیست و دم نیز واجب نمی‌گردد)».

۷۸۶- «وَعَنْهَا ﭫ فِيْ رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِحَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِالْحَجِّ، وَأَهَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحَجِّ، فَأَمَّا مَنْ أَهَلَّ بِالْحَجِّ أَوْ جَمَعَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لَمْ يَحِلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ». (بخاری: ۱۵۶۲)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، عایشه ﭫ می‌گوید: در سال حجة الوداع، همراه رسول الله ﷺ به قصد حج، از مدینه، خارج شدیم. بعضی از ما برای حج و عمره و برخی تنها برای عمره و عده‌ای تنها برای حج، احرام بسته بودیم. رسول الله ﷺ فقط نیت حج کرده بود. کسانی که فقط نیت حج، یا نیت حج و عمره را با هم کرده بودند(یعنی قارن بودند) تا روز عید، از احرام بیرون نیامدند».

۷۸۷- «عَنْ عُثْمَانَ ﭬ: أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ، وَأَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا رَأَى عَلِيٌّ أَهَلَّ بِهِمَا: لَبَّيْكَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ، قَالَ: مَا كُنْتُ لأَدَعَ سُنَّةَ النَّبِيِّ ﷺ لِقَوْلِ أَحَدٍ». (بخاری:۱۵۶۳)

ترجمه: «روایت است که عثمان ﭬ از حج تمتع و حج قرآن، (حج و عمره با هم) منع می‌کرد. وقتی که علی ﭬ متوجه این امر شد, نیت حج و عمره کرد و لبیک گفت و فرمود: برای حج و عمره، هر دو، احرام بسته‌ام و افزود: من سنت رسول الله ﷺ را بخاطر سخن کسی، ترک نخواهم کرد».

۷۸۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنْ أَفْجَرِ الْفُجُورِ فِي الأَرْضِ، وَيَجْعَلُونَ الْمُحَرَّمَ صَفَرًا، وَيَقُولُونَ: إِذَا بَرَا الدَّبَرْ وَعَفَا الأَثَرْ، وَانْسَلَخَ صَفَرْ، حَلَّتِ الْعُمْرَةُ لِمَنِ اعْتَمَرْ. قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ صَبِيحَةَ رَابِعَةٍ مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، فَتَعَاظَمَ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْحِلِّ؟ قَالَ: «حِلٌّ كُلُّهُ»». (بخاری:۱۵۶۴)

ترجمه: «عبد الله بن عباس ﭭ می‌گوید: (اعراب دوران جاهلیت) معتقد بودند که عمره نمودن در ایام حج، بدترین گناه روی زمین، بحساب می‌آید: از اینرو، ماه محرّم را صفر، قرار می‌دادند و می‌گفتند: زمانی که زخم‌های پشت شتر، التیام یابد و اثر پای آنها از بین برود و ماه صفر به پایان رسد، آن‌گاه، عمره کردن حلال می‌شود. رسول الله ﷺ و یارانش در حالی که احرام حج بسته بودند، در تاریخ چهارم ذیحجه وارد مکه شدند. آنحضرت ﷺ به یارانش دستور داد تا احرام حج را به احرام عمره بدل، نمایند. این کار برای مردم, قدری دشوار بود، لذا پرسیدند: یا رسول الله! این چه نوع حلال شدنی است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «حلال بجا و کامل»».

۷۸۹- «عَنْ حَفْصَةَ ﭫ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا بِعُمْرَةٍ وَلَمْ تَحْلِلْ أَنْتَ مِنْ عُمْرَتِكَ؟ قَالَ: «إِنِّي لَبَّدْتُ رَأْسِي، وَقَلَّدْتُ هَدْيِي، فَلا أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ»». (بخاری:۱۵۶۶)

ترجمه: «حفصه ؛ همسر رسول گرامی ﷺ، می‌گوید: از پیامبر خدا ﷺ پرسیدم: یا رسول الله! چرا سایر مردم از احرام عمره، بیرون آمدند ولی شما هنوز در احرام، بسر میبرید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «من با خود، هدی آورده‌ام و سرم را حنا زده‌ام. بنابر این، تا ذبح نکنم باید در احرام بمانم»».

۷۹۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ التَّمَتُّعِ وَقَالَ: نَهَانِيْ نَاسٌ عَنْهُ، فَأَمَرَهُ بِهِ، قَالَ الرَّجُلُ: فَرَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ رَجُلاً يَقُولُ لِي: حَجٌّ مَبْرُورٌ، وَعُمْرَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ، فَأَخْبَرْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: سُنَّةَ النَّبِيِّ ﷺ». (بخاری: ۱۵۷۶)

ترجمه: «از ابن عباس روایت است که: شخصی از او در باره حج تمتع پرسید و گفت: بعضی‌ها مرا از آن، منع کرده‌اند. ابن عباس به او دستور داد تا حج تمتع، انجام بدهد. آن شخص، گفت: در خواب دیدم که گویا شخصی به من می‌گوید: حَجت, حجی مقبول و عمره ات, عمره‌ای مقبول است. سپس، خوابم را برای ابن عباس بیان کردم. او گفت: این‌گونه حج گزاردن، مطابق سنت رسول الله ﷺ است».

۷۹۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّهُ حَجَّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ سَاقَ الْبُدْنَ مَعَهُ، وَقَدْ أَهَلُّوا بِالْحَجِّ مُفْرَدًا، فَقَالَ لَهُمْ: «أَحِلُّوا مِنْ إِحْرَامِكُمْ بِطَوَافِ الْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَصِّرُوا، ثُمَّ أَقِيمُوا حَلالاً، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ فَأَهِلُّوا بِالْحَجِّ، وَاجْعَلُوا الَّتِي قَدِمْتُمْ بِهَا مُتْعَةً». فَقَالُوا: كَيْفَ نَجْعَلُهَا مُتْعَةً، وَقَدْ سَمَّيْنَا الْحَجَّ؟ فَقَالَ: «افْعَلُوا مَا أَمَرْتُكُمْ، فَلَوْلا أَنِّي سُقْتُ الْهَدْيَ لَفَعَلْتُ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُكُمْ، وَلَكِنْ لا يَحِلُّ مِنِّي حَرَامٌ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ». فَفَعَلُوا». (بخاری: ۱۵۶۸)

ترجمه: «جابر بن عبد الله می‌گوید: با رسول الله ﷺ زمانی که شتران هدی را همراه داشت، به حج رفتم. مردم نیت حج مفرد کرده بودند. رسول الله ﷺ به آنها گفت: «بعد از طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه و کوتاه کردن موی سر, از احرام، خارج شوید. و بعد، در حالت حلال، (خارج از احرام) بمانید تا آنکه روز هشتم ترویه (ذو الحجه) فرا رسد. سپس، روز هشتم، برای حج، احرام ببندید. و اعمال قبلی را عمره بحساب آورید». مردم گفتند: یا رسول الله! چگونه آن اعمال را عمره بحساب آوریم در حالی که ما نیت حج کرده بودیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آنچه دستور میدهم انجام دهید. اگر من هدی با خود نمی‌آوردم، همین طور که به شما دستور می‌دهم, عمل می‌کردم. ولی هیچ حرامی برای من تا زمانیکه قربانی ذبح نکنم، حلال نخواهد شد». مردم نیز طبق دستور رسول خدا ﷺ عمل کردند».

باب (۲۲): حج تمتع

۷۹۲- «عَنْ عِمْرَانَ ﷺ قَالَ: تَمَتَّعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَنَزَلَ الْقُرْآنُ، قَالَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ». (بخاری: ۱۵۷۱)

ترجمه: «عمران ﷺ می‌گوید: در زمان رسول‌الله ﷺ حج تمتع، انجام دادیم و درباره آن, آیه قرآن نیز نازل شد. ولی بعداً، مردی بر اساس رأی خود، در باب آن، نظر داد».

باب (۲۳): از کجا باید وارد مکه شد

۷۹۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، مِنَ الثَّنِيَّةِ الْعُلْيَا الَّتِي بِالْبَطْحَاءِ وَخَرَجَ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلَى». (بخاری: ۱۵۷۵)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ از گردنه بالایی راه کداء که در بطحاء است، وارد مکه شد و از گردنه پایینی، بیرون رفت».

باب (۲٤): فضیلت مکه و خانۀ کعبه

۷۹۴- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْجَدْرِ، أَمِنَ الْبَيْتِ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يُدْخِلُوهُ فِي الْبَيْتِ؟ قَالَ: «إِنَّ قَوْمَكِ قَصَّرَتْ بِهِمُ النَّفَقَةُ». قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا؟ قَالَ: «فَعَلَ ذَلِكَ قَوْمُكِ لِيُدْخِلُوا مَنْ شَاءُوا، وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاءُوا، وَلَوْلا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكِرَ قُلُوبُهُمْ، أَنْ أُدْخِلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ بِالأَرْضِ»». (بخاری:۱۵۸۴)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: آیا حطیم جزو کعبه است؟ فرمود: «بلی». عرض کردم: پس چرا آنرا جزو بنای کعبه، قرار نداده‌اند؟ فرمود: «زیرا هزینه قومت (یعنی قریش) برای این کار، کافی نبود». دوباره گفتم: چرا دروازه کعبه ﷺ را در ارتفاع زیاد، قرار داده‌اند؟ فرمود: « برای اینکه قومت کسی را که مایل باشند، اجازه ورود دهند و کسی را که نخواهند, از ورود به آن، جلوگیری نمایند. و اگر قومت تازه مسلمان نبودند و بیم آن نمی‌رفت که این کار را نپسندند, حطیم را جزو بنای خانه خدا، قرار می‌دادم و دروازه کعبه را نیز هم سطح زمین، می‌کردم»».

۷۹۵- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهَا ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَوْلا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ، لأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ فَهُدِمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أُخْرِجَ مِنْهُ، وَأَلْزَقْتُهُ بِالأَرْضِ، وَجَعَلْتُ لَهُ بَابَيْنِ بَابًا شَرْقِيًّا وَبَابًا غَرْبِيًّا، فَبَلَغْتُ بِهِ أَسَاسَ إِبْرَاهِيمَ»». (بخاری: ۱۵۸۶)

ترجمه: «در روایتی دیگر، از عایشه ل چنین آمده است که رسول الله ج فرمود: «اگر قومت (قریش) تازه مسلمان نمی‌بودند، دستور می‌دادم تا خانه کعبه را منهدم کنند. آنگاه، حطیم را با کعبه، ملحق می‌کردم و برای آن, دو دروازه در نظر می‌گرفتم که یکی بسوی شرق و دیگری بسوی غرب، باز شود. و بدینصورت، خانه کعبه مانند بنای حضرت ابراهیم ÷ می‌شد»».

باب (۲۵): به ارث بردن خانه‌های مکه و خرید و فروش آن و اینکه مردم در مسجد الحرام با یکدیگر برابرند.

۷۹۶- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ب أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْنَ تَنْزِلُ فِي دَارِكَ بِمَكَّةَ؟ فَقَالَ: «وَهَلْ تَرَكَ عَقِيلٌ مِنْ رِبَاعٍ، أَوْ دُورٍ»؟ وَكَانَ عَقِيلٌ وَرِثَ أَبَا طَالِبٍ، هُوَ وَطَالِبٌ، وَلَمْ يَرِثْهُ جَعْفَرٌ وَلا عَلِيٌّ ب شَيْئًا، لأَنَّهُمَا كَانَا مُسْلِمَيْنِ، وَكَانَ عَقِيلٌ وَطَالِبٌ كَافِرَيْنِ». (بخاری: ۱۵۸۸)

ترجمه: «اسامه بن زید ب می‌گوید: از رسول الله ج پرسیدم: آیا در مکه، به خانه ات می‌روی؟ فرمود: «مگر عقیل، خانه و ملکی برای ما باقی گذاشته است»؟ گفتنی است که عقیل و طالب از ابوطالب ارث بردند. اما علی س و جعفر س از ابوطالب ارث نبردند. زیرا این دو, مسلمان شده بودند و طالب و عقیل (در آن زمان) کافر بودند». (البته بعدها عقیل مسلمان شد ولی طالب کافر ماند و در غزوه بدر که همراه سپاه کفر بود، مفقود الاثر شد). مترجم.

باب (٢٦): اقامت گزیدن پیامبر ج در مکه

۷۹۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج حِينَ أَرَادَ قُدُومَ مَكَّةَ: «مَنْزِلُنَا غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ». يَعْنِي: ذَلِكَ الْمُحَصَّبَ، وَذَلِكَ أَنَّ قُرَيْشًا وَكِنَانَةَ، تَحَالَفَتْ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ، أَوْ بَنِي الْمُطَّلِبِ: أَنْ لا يُنَاكِحُوهُمْ وَلا يُبَايِعُوهُمْ، حَتَّى يُسْلِمُوا إِلَيْهِمُ النَّبِيَّ ج». (بخاری:۱۵۹۰)

ترجمه: «ابوهریره س می‌گوید: هنگامی که رسول الله ج خواست (از منا) وارد مکه شود، فرمود: «اگر خدا بخواهد فردا در خیف بنی‌کنانه، جایی که قریش برای باقی ماندن بر کفر، عهد و پیمان بستند، منزل خواهیم نمود». یعنی در محصّب. و آن، جایی بود که قریش و بنی‌کنانه علیه بنی‌هاشم و بنی عبدالمطلب، عهد و پیمان بسته بودند که تا محمد را به آنها تحویل ندهند، هیچ‌گونه داد و ستد و ازدواج و نکاحی با آنان، صورت نخواهد گرفت».

باب (۲۷): انهدام کعبه

۷۹۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُخَرِّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ»». (بخاری: ۱۵۹۱)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کعبه را مردی از حبشه که پاهای باریکی دارد، منهدم خواهد کرد»».

باب (۲۸): خداوند می‌فرماید: (خداوند خانۀ کعبه و ماههای حرام را وسیله ای برای بر پایی دین، قرار داده است)

۷۹۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانُوا يَصُومُونَ عَاشُورَاءَ قَبْلَ أَنْ يُفْرَضَ رَمَضَانُ، وَكَانَ يَوْمًا تُسْتَرُ فِيهِ الْكَعْبَةُ، فَلَمَّا فَرَضَ اللَّهُ رَمَضَانَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ شَاءَ أَنْ يَصُومَهُ فَلْيَصُمْهُ، وَمَنْ شَاءَ أَنْ يَتْرُكَهُ فَلْيَتْرُكْهُ»». (بخاری:۱۵۹۲)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌فرماید: قبل از فرض شدن روزه رمضان، مردم روز عاشورا (دهم محرم) را روزه می‌گرفتند. و در همین روز، کعبه را با پرده می‌پوشانیدند. اما هنگامی که خداوند روزه رمضان را فرض کرد، رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس دوست دارد، روز عاشورا، روزه بگیرد. و هر کس که تمایل ندارد، روزه نگیرد»».

۸۰۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيُحَجَّنَّ الْبَيْتُ وَلَيُعْتَمَرَنَّ بَعْدَ خُرُوجِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ»». (بخاری:۱۵۹۳)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «زیارت بیت الله برای حج و عمره، بعد از خروج یاجوج و ماجوج نیز ادامه خواهد یافت»».

باب (۲۹): انهدام کعبه

۸۰۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَأَنِّي بِهِ أَسْوَدَ أَفْحَجَ، يَقْلَعُهَا حَجَرًا حَجَرًا»». (بخاری: ۱۵۹۵)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ از نبی اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «گویا هم اکنون، آن شخص سیاه چهره و دارای پاهای گشاده از یکدیگر را می‌بینم که سنگ‌های خانه کعبه را یکی پس از دیگری, ازجا می‌کند»».

باب (۳۰): آنچه در بارۀ حجر الاسود آمده است

۸۰۲- «عَنْ عُمَرَ ﷺ: أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجَرِ الأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ، فَقَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ، لا تَضُرُّ وَلا تَنْفَعُ، وَلَوْلا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ». (بخاری: ۱۵۹۷)

ترجمه: «روایت است که عمر فاروق ﷺ کنار حجرالاسود آمد و آن را بوسید و فرمود: بخوبی می‌دانم که تو سنگی بیش نیستی و نمی‌توانی نفع و ضرر برسانی. اگر نمی‌دیدم که رسول الله ﷺ تو را می‌بوسید، تو را نمی‌بوسیدم».

باب (۳۱): کسی که داخل کعبه نرفت

۸۰۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ قَالَ: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَطَافَ بِالْبَيْتِ، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَمَعَهُ مَنْ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكَعْبَةَ؟ قَالَ: لا». (بخاری:۱۶۰۰)

ترجمه: «عبد الله بن ابی اوفی ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ برای عمره، بیت الله را طواف نمود و در مقام ابراهیم، دو رکعت نماز خواند در حالی که تعدادی از یارانش او را محافظت می‌کردند. یکی از حاضرین، از عبد الله بن ابی اوفی پرسید: آیا رسول الله ﷺ داخل کعبه رفت؟ عبد الله گفت: خیر».

باب (۳۲): کسی که در اطراف کعبه، تکبیر گفت

۸۰۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَدِمَ أَبَى أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ، وَفِيهِ الآلِهَةُ، فَأَمَرَ بِهَا فَأُخْرِجَتْ، فَأَخْرَجُوا صُورَةَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ فِي أَيْدِيهِمَا الأَزْلامُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمَا لَمْ يَسْتَقْسِمَا بِهَا قَطُّ». فَدَخَلَ الْبَيْتَ، فَكَبَّرَ فِي نَوَاحِيهِ وَلَمْ يُصَلِّ فِيهِ»». (بخاری: ۱۶۰۱)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد مکه شد، بخاطر وجود بتها از رفتن به داخل بیت، خودداری نمود. لذا دستور اخراج بت‌ها را از کعبه صادر کرد. همراه سایر بتها، تصاویر حضرت ابراهیم و اسماعیل را که نشان می‌داد تیرهای قمار در دست دارند، بیرون آوردند. آنگاه، رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند مشرکان را نابود کند. به خدا سوگند، مشرکان میدانستند که آن دو، هرگز قمار نکردند». سپس، رسول الله ﷺ داخل بیت رفت و در اطراف آن، تکبیر گفت ولی نماز نخواند».

باب (۳۳): آغاز "رمل"چگونه بود؟

۸۰۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُه، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ: إِنَّهُ يَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَقَدْ وَهَنَهُمْ حُمَّى يَثْرِبَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَرْمُلُوا الأَشْوَاطَ الثَّلاثَةَ، وَأَنْ يَمْشُوا مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ، وَلَمْ يَمْنَعْهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ أَنْ يَرْمُلُوا الأَشْوَاطَ كُلَّهَا إِلاَّ الإِبْقَاءُ عَلَيْهِمْ». (بخاری: ۱۶۰۲)

ترجمه: «عبد الله بن عباس ﭭ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ و صحابه (برای انجام عمره) به مکه آمدند، مشرکین گفتند: مسلمانانی که نزد شما می‌آیند، تب یثرب، آنان را ضعیف و ناتوان کرده است. بدین جهت، رسول الله ﷺ به تمام همراهان، دستور داد تا در سه شوط اول طواف، رمل نمایند. (یعنی گام‌های نزدیک به هم و تندی بردارند و شانه‌هایشان را حرکت دهند تا مشرکان چنین نپندارند که آنان ضعیف و ناتوان هستند). ولی در میان رکن یمانی و حجر الأسود، بطور عادی راه بروند. گفتنی است که آنحضرت ﷺ صرفا بخاطر شفقت و ترحم به حال حجاج، دستور نداد تا در هر هفت شوط، «رمل» نمایند».

باب (٣٤): آغاز طواف با استلام حجر الاسود و رَمَل نمودن در سه شوط اول

۸۰۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ يَقْدَمُ مَكَّةَ، إِذَا اسْتَلَمَ الرُّكْنَ الأَسْوَدَ، أَوَّلَ مَا يَطُوفُ يَخُبُّ ثَلاثَةَ أَطْوَافٍ مِنَ السَّبْعِ». (بخاری: ۱۶۰۳)

ترجمه: «ابن عمر ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که هنگام ورود به مکه، در آغاز طواف، حجر الاسود را می‌بوسید و از هفت شوط، در سه شوط اول، رمل می‌کرد».

باب (۳۵): رمل نمودن در حج و عمره

۸۰۷- «عَنْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﭬ: أَنَّهُ قَالَ: فَمَا لَنَا وَلِلرَّمَلِ، إِنَّمَا كُنَّا رَاءَيْنَا بِهِ الْمُشْرِكِينَ، وَقَدْ أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: شَيْءٌ صَنَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَلا نُحِبُّ أَنْ نَتْرُكَهُ». (بخاری: ۱۶۰۵)

ترجمه: «از عمر ﭬ روایت است که فرمود: ما چرا هنگام طواف، رمل نماییم؟! آن زمان، صرفا برای نشان دادن قدرت خود به مشرکان، چنین کردیم. اکنون، خداوند آنها را از بین برده است. سپس، افزود: در عین حال، دوست نداریم چیزی را که رسول الله ﷺ انجام داده است، ترک کنیم».

۸۰۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ قَالَ: مَا تَرَكْتُ اسْتِلامَ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ فِي شِدَّةٍ وَلا رَخَاءٍ مُنْذُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَلِمُهُمَا». (بخاری: ۱۶۰۶)

ترجمه: «ابن عمر ﭭ می‌گوید: بعد از اینکه استلام رکن یمانی و حجرالاسود را از رسول خدا ﷺ دیدم در هیچ شرایطی ـ چه سهل و چه دشوار ـ آن را ترک نکردم».

باب (۳۶): استلام حجر الاسود با عصا

۸۰۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: طَافَ النَّبِيُّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ عَلَى بَعِيرٍ، يَسْتَلِمُ الرُّكْنَ بِمِحْجَنٍ». (بخاری: ۱۶۰۷)

ترجمه: «عبد الله بن عباس ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ در حجة الوداع، سوار بر شتر، بیت را طواف کرد و به وسیله عصا حجر الاسود را استلام نمود».

باب (۳۷): بوسیدن حجر الاسود

۸۱۰- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّهُ سَأَلَه رَجُلٌ عَنِ اسْتِلاَمِ الْحَجَرِ، فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ. فَقَالَ الرجل: أَرَأَيْتَ إِنْ زُحِمْتُ، أَرَأَيْتَ إِنْ غُلِبْتُ؟ قَالَ: اجْعَلْ أَرَأَيْتَ بِالْيَمَنِ، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ». (بخاری: ۱۶۱۱)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر ﭭ روایت است که: مردی (از اهل یمن) از او درباره استلام حجر الاسود پرسید. وی گفت: من رسول الله ﷺ را دیدم که حجرالاسود را می‌بوسید و استلام می‌کرد. آن شخص، گفت: اگر ازدحام جمعیت بود و یا نتوانستم به آنجا برسم، آنگاه، چه کار کنم؟ ابن عمر ﭭ گفت: اگر، مگرها را در یمن بگذار. من رسول الله ﷺ را دیدم که آن را استلام میکرد و می‌بوسید».

باب (۳۸): طواف کعبه، هنگام ورود به مکه، قبل از رفتن به خانه

۸۱۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ: أَنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ حِينَ قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ تَوَضَّأَ، ثُمَّ طَافَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً، ثُمَّ حَجَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ﭭ مِثْلَهُ». (بخاری: ۱۶۱۴)

ترجمه: «عایشه ﭫ می‌گوید: اولین چیزی که رسول اکرم ﷺ هنگام ورود به مکه انجام داد، این بود که وضو گرفت و طواف کرد ولی عمره بجای نیاورد. بعد از آن، ابوبکر و عمر ﭭ نیز مانند ایشان، عمل نمودند».

۸۱۲- «عَن ابْنِ عُمَرَ ﭭ: حَدِيْثُ طَوَافِ النَّبِيِّ ﷺ تَقَدَّمَ قَرِيْباً وَزَادَ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: أَنَّهُ كَانَ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ يَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ». (بخاری:۱۶۱۶)

ترجمه: «حدیث ابن عمر ﭭ در مورد طواف رسول الله ﷺ قبلاً بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که: رسول الله ﷺ بعد از طواف، دو رکعت نماز خواند و بین صفا و مروه، سعی نمود».

باب (۳۹): صحبت کردن هنگام طواف

۸۱۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَرَّ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ بِإِنْسَانٍ، رَبَطَ يَدَهُ إِلَى إِنْسَانٍ بِسَيْرٍ أَوْ بِخَيْطٍ أَوْ بِشَيْءٍ غَيْرِ ذَلِكَ، فَقَطَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ: «قُدْهُ بِيَدِهِ»». (بخاری: ۱۶۲۰)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ در حال طواف کعبه، از کنار شخصی گذشت که خود را بوسیله طناب با شخصی دیگر بسته بود و طواف می‌کرد. رسول خدا ﷺ طناب را قطع کرد و فرمود: «دست او را بگیر و طواف کن»».

باب (۴۰): جلوگیری از طواف شخص عریان و حج مشرکین

۸۱۴- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ رضی الله عنه بَعَثَهُ فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَّرَهُ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ يَوْمَ النَّحْرِ فِي رَهْطٍ يُؤَذِّنُ فِي النَّاسِ: أَلا لايَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ». (بخاری: ۱۶۲۲)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: قبل از حجة الوداع، همان سالی که ابوبکر رضی الله عنه توسط رسول اکرم ﷺ بعنوان امیر حجاج تعیین شده بود، به من و چند نفر دیگر مأموریت داد تا در روز عید قربان، اعلام کنیم که از امسال به بعد، هیچ مشرکی حق ندارد به حج بیاید، و هیچ شخص لخت و عریانی نمی‌تواند، کعبه را طواف نماید».

باب (۴۱): کسی که بعد از طواف اول تا بازگشت از عرفات، طواف ننموده است

۸۱۵- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ، فَطَافَ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ». (بخاری: ۱۶۲۵)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که می‌گوید: رسول الله ﷺ پس از ورود به مکه، طواف کرد و بین صفا و مروه، سعی نمود و بعد از آن، نزدیک کعبه نرفت تا زمانیکه از عرفات، برگشت».

باب (۴۲): تهیهٔ آب آشامیدنی برای حجاج

۸۱۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: اسْتَأْذَنَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ رضی الله عنه رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيتَ بِمَكَّةَ، لَيَالِيَ مِنًى، مِنْ أَجْلِ سِقَايَتِهِ، فَأَذِنَ لَهُ». (بخاری:۱۶۳۴)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه از رسول الله ﷺ اجازه خواست تا شب‌هایی را که حجاج در منا می‌گذرانند، برای تهیه آب آشامیدنی آنها در مکه بماند. رسول الله ﷺ نیز به او اجازه داد».

۸۱۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَاءَ إِلَى السِّقَايَةِ فَاسْتَسْقَى، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: يَا فَضْلُ، اذْهَبْ إِلَى أُمِّكَ، فَأْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِشَرَابٍ مِنْ عِنْدِهَا. فَقَالَ: «اسْقِنِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ يَجْعَلُونَ أَيْدِيَهُمْ فِيهِ، قَالَ: «اسْقِنِي». فَشَرِبَ مِنْهُ، ثُمَّ أَتَى زَمْزَمَ، وَهُمْ يَسْقُونَ وَيَعْمَلُونَ فِيهَا، فَقَالَ: «اعْمَلُوا فَإِنَّكُمْ عَلَى عَمَلٍ صَالِحٍ». ثُمَّ قَالَ: «لَوْلا أَنْ تُغْلَبُوا لَنَزَلْتُ حَتَّى أَضَعَ الْحَبْلَ عَلَى هَذِهِ». يَعْنِي عَاتِقَهُ وَأَشَارَ إِلَى عَاتِقِهِ». (بخاری: ۱۶۳۵)

ترجمه: «عبد الله بن عباس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ به سقایه (جایی که به حجاج آب می‌دادند)، رفت و آب خواست. عباس ﷺ به پسرش؛ فضل؛ گفت: پیش مادرت برو و برای رسول الله ﷺ از نزد او، آب بیاور. رسول الله ﷺ فرمود: «از همین آب، به من بده» عباس ﷺ گفت: ای رسول خدا! مردم دست‌هایشان را در این آب، می‌زنند. رسول الله ﷺ فرمود: « از همین آب بده». سرانجام، رسول الله ﷺ از همان آب، نوشید. سپس، کنار چاه زمزم رفت. درآنجا مردم آب می‌دادند و خدمت می‌کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «کار کنید زیرا شما کار نیک، انجام میدهید». سپس، فرمود: «اگر شما دچار زحمت نمی‌شدید، (با دیدن کار من، همه به آن روی نمی‌آوردید) وارد چاه می‌شدم و ریسمان آنرا اینجا می‌انداختم» و به سوی شانه‌اش اشاره کرد».

۸۱۸- «وَعَنْهُ فِيْ رِوَايَةٍ قَالَ: سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ وَهُوَ قَائِمٌ. وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ: أَنَّهُ مَاكَانَ يَوْمَئِذٍ إِلاَّ عَلَى بَعِيرٍ». (بخاری: ۱۳۶۷)

ترجمه: «و در روایتی، ابن عباس ﷺ می‌گوید: من به رسول الله ﷺ آب زمزم دادم. آنحضرت ﷺ ایستاده آب نوشید. و همچنین در روایتی از ابن عباس ﷺ آمده است که: رسول الله ﷺ آنروز، فقط سوار بر شتر بود».

باب (۴۳): وجوب سعی بین صفا و مروه

۸۱۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّهَا سَأَلَهَا ابْنُ أُخْتِهَا عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ فَمَنْ حَجَّ ٱلْبَيْتَ أَوِ ٱعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ۱۵۸]. قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا عَلَى أَحَدٍ جُنَاحٌ أَنْ لا يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، قَالَتْ: بِئْسَ مَا قُلْتَ يَا ابْنَ أُخْتِي، إِنَّ هَذِهِ لَوْ كَانَتْ كَمَا أَوَّلْتَهَا عَلَيْهِ، كَانَتْ لا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لا يَتَطَوَّفَ بِهِمَا، وَلَكِنَّهَا أُنْزِلَتْ فِي الأَنْصَارِ، كَانُوا قَبْلَ أَنْ يُسْلِمُوا يُهِلُّونَ لِمَنَاةَ الطَّاغِيَةِ، الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَهَا عِنْدَ الْمُشَلَّلِ، فَكَانَ مَنْ أَهَلَّ يَتَحَرَّجُ أَنْ يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَلَمَّا أَسْلَمُوا سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا نَتَحَرَّجُ أَنْ نَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ،

فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ﴾ الآيَةَ. قَالَتْ عَائِشَةُ ل: وَقَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الطَّوَافَ بَيْنَهُمَا، فَلَيْسَ لأَحَدٍ أَنْ يَتْرُكَ الطَّوَافَ بَيْنَهُمَا». (بخاری: ۱۶۴۳)

ترجمه: «از عایشه ل روایت است که خواهرزاده اش؛ عروه بن زبیر؛ از او درباره آیه: ﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۵۸]. پرسید و گفت: بخدا سوگند، اگر کسی، سعی بین صفا و مروه را انجام ندهد، برایش گناهی نیست. عایشه ل فرمود: ای خواهرزاده! سخن بدی بزبان آوردی. اگر اینطور که شما تفسیر کردید، می‌بود، خداوند می‌فرمود: «لا جُنَاحَ عَلَيهِ أَنْ لا يتَطَوَّفَ بِهِمَا». ولی آیه فوق، درمورد انصار نازل شد. آنها قبل از اینکه اسلام بیاورند، برای بت منات که در مشلل آن را عبادت می‌کردند، احرام می‌بستند. و کسی که احرام می‌بست، سعی بین صفا و مروه را گناه می‌دانست. هنگامی که مسلمان شدند، از رسول خدا ﷺ در این مورد، پرسیدند و گفتند: ای رسول خدا! ما سعی بین صفا و مروه را گناه می‌دانستیم. در پاسخ آنها، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ...﴾ همانا صفا و مروه از نشانه‌های خدا هستند. پس هر کس که حج یا عمره نماید، بر او گناهی نیست که بین صفا و مروه، سعی نماید. عایشه ل می‌گوید: رسول خدا ﷺ با عمل خود، سعی بین صفا و مروه را فرض گردانید. پس هیچ کس، حق ندارد آنرا ترک نماید».

باب (٤٤): آنچه دربارۀ سعی بین صفا و مروه آمده است.

۸۲۰- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ب قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا طَافَ الطَّوَافَ الأَوَّلَ خَبَّ ثَلاثًا وَمَشَى أَرْبَعًا. وَكَانَ يَسْعَى بَطْنَ الْمَسِيلِ إِذَا طَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ». (بخاری: ۱۶۴۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ب می‌گوید: رسول الله ﷺ در سه شوط طواف اول، رمل می‌کرد (یعنی گام‌های نزدیک به هم و تندی برمیداشت و شانه‌هایش را تکان می‌داد) و در چهار شوط بعدی، بطور عادی راه می‌رفت. و هنگام سعی بین صفا و مروه، در بطن وادی، آهسته می‌دوید».

باب (٤٥): زن حائضه می‌تواند بجز طواف، همه اعمال حج را انجام دهد

۸۲۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ب قَالَ: أَهَلَّ النَّبِيُّ ﷺ هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِالْحَجِّ، وَلَيْسَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هَدْيٌ غَيْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَطَلْحَةَ، وَقَدِمَ عَلِيٌّ مِنَ الْيَمَنِ وَمَعَهُ هَدْيٌ، فَقَالَ: أَهْلَلْتُ بِمَا أَهَلَّ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَصْحَابَهُ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، وَيَطُوفُوا، ثُمَّ يُقَصِّرُوا وَيَحِلُّوا إِلاَّ مَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ، فَقَالُوا: نَنْطَلِقُ إِلَى مِنًى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ؟ فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ، وَلَوْلا أَنَّ مَعِي الْهَدْيَ لأَحْلَلْتُ»». (بخاری: ۱۶۵۱)

ترجمه: «از جابر ﷺ روایت است که: رسول الله ﷺ و یارانش برای حج، احرام بستند و بجز رسول خدا ﷺ و طلحه، کسی دیگر هدی همراه نداشت. علی ﷺ که هدی همراه داشت، از یمن آمد و گفت: من به همان نیت احرام بسته‌ام که رسول خدا ﷺ احرام بسته است. نبی اکرم به اصحاب دستور داد تا حج را به عمره تبدیل نمایند و طواف کنند و سپس موهایشان را کوتاه کنند و از احرام، بیرون بیایند، مگر کسی که هدی همراه داشته باشد. صحابه گفتند: به منا برویم در حالی که از همبستری ما با زنان، چیزی نگذشته است؟! رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر آنچه را که اکنون می‌دانم، اول می‌دانستم، هدی با خود نمی‌آوردم. و اگر هدی با من نمی‌بود از احرام، بیرون می‌آمدم»».

باب (٤٦): حجاج نماز ظهر روز ترویه(هشتم ذوالحجه) را کجا بخوانند؟

۸۲۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ عَقَلْتَهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَيْنَ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ؟ قَالَ: بِمِنًى، قَالَ: فَأَيْنَ صَلَّى الْعَصْرَ يَوْمَ النَّفْرِ؟ قَالَ: بِالأَبْطَحِ، ثُمَّ قَالَ: افْعَلْ كَمَا يَفْعَلُ أُمَرَاؤُكَ». (بخاری:۱۶۵۳)

ترجمه: «از انس بن مالک ﷺ روایت است که مردی از او پرسید: آنچه از نبی اکرم ﷺ فهمیده‌ای به من بگو. رسول خدا ﷺ نمازهای ظهر و عصر روز هشتم ذوالحجه را کجا خواند؟ گفت: درمنا. آن مرد، پرسید: نماز عصر روز نَفر (دوازدهم ذوالحجه) را کجا خواند؟ گفت: در ابطح. سپس، گفت: آنچه امرای تو انجام می‌دهند، انجام بده».

باب (٤٧): روزه گرفتن در روز عرفه

۸۲۳- «عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ ﷺ قَالَت: شَكَّ النَّاسُ يَوْمَ عَرَفَةَ فِي صَوْمِ النَّبِيِّ ﷺ، فَبَعَثْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِشَرَابٍ فَشَرِبَهُ». (بخاری: ۱۶۵۸)

ترجمه: «ام فضل ﷺ می‌گوید: مردم درباره روزه داشتن رسول الله ﷺ در روز عرفه، شک داشتند. من یک لیوان نوشیدنی برای نبی اکرم ﷺ فرستادم و ایشان، آن را نوشید.»

باب (٤٨): براه افتادن هنگام گرمی هوا، در روز عرفه

۸۲۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّهُ أَتَى يَوْمَ عَرَفَةَ، حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ، فَصَاحَ عِنْدَ سُرَادِقِ الْحَجَّاجِ، فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُعَصْفَرَةٌ، فَقَالَ: مَا لَكَ يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ؟ فَقَالَ: الرَّوَاحَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ، قَالَ: هَذِهِ السَّاعَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْظِرْنِي حَتَّى أُفِيضَ عَلَى رَأْسِي ثُمَّ أَخْرُجُ، فَنَزَلَ حَتَّى خَرَجَ الْحَجَّاجُ، فَقَالَ لَهُ سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللهِ ـ وَكَانَ مَعَ أَبِيهِ ـ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ

فَاقْصُرِ الْخُطْبَةَ، وَعَجِّلِ الْوُقُوفَ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى عَبْدِاللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَبْدُاللَّهِ قَالَ: صَدَقَ. وَكَانَ عَبْدُالْمَلِكِ قَدْ كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ أَنْ لا يُخَالِفَ ابْنَ عُمَرَ فِي الْحَجِّ». (بخاری:۱۶۶۰)

ترجمه: «ابن عمر ﭭ هنگام زوال آفتاب روز عرفه، کنار خیمه حجاج آمد و با صدای بلند او را صدا زد. حجاج در حالی که چادری زرد رنگ به خود پیچیده بود، از خیمه بیرون آمد و گفت: ای ابو عبدالرحمن! چه خبر است؟ ابن عمر ﭭ گفت: اگر میخواهی به سنت رسول الله ﷺ عمل کنی، باید به موقف برویم. حَجّاج گفت: اکنون برویم؟ ابن عمر ﭬ گفت: بلی. حَجّاج گفت: اندکی مهلت ده تا غسل کنم سپس، خارج شوم. ابن عمر ﭭ منتظر ماند تا او بیرون آمد. سالم بن عبد الله که همراه پدرش بود، به حجاج گفت: اگر می‌خواهی مطابق سنت رسول الله ﷺ عمل کنی، خطبه را کوتاه بخوان و برای وقوف، عجله کن. حجاج به عبدالله بن عمر، نگاه کرد. او گفت: سالم، درست می‌گوید. گفتنی است که عبدالملک (خلیفه وقت) نامه‌ای به حجاج، نوشته و از وی خواسته بودکه در احکام حج با عبدالله بن عمر ﭭ مخالفت نکند».

باب (٤٩): شتاب برای رفتن به موقف

در این باب، امام بخاری ﭬ هیچ حدیثی نیاورده است. اما حدیث باب گذشته به این باب نیز تعلق می‌گیرد. (مترجم)

باب(۵۰): وقوف در عرفات

۸۲۵- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﭬ قَالَ: أَضْلَلْتُ بَعِيرًا لِي، فَذَهَبْتُ أَطْلُبُهُ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَاقِفًا بِعَرَفَةَ، فَقُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ مِنَ الْحُمْسِ، فَمَا شَأْنُهُ هَا هُنَا». (بخاری:١٦٦٤)

ترجمه: «جبیر بن مطعم ﭬ می‌گوید: شترم، گم شد. روز عرفه، برای یافتن آن، بیرون رفتم. رسول الله ﷺ را در عرفات، در حال وقوف، دیدم. گفتم: بخدا سوگند! این مرد، از قریش است. اینجا چه کار می‌کند؟! (چون قریش جاهلیت، در زمان حج، از حرم، بیرون نمی‌رفتند)».

باب (۵۱): چگونگی برگشتن رسول الله ﷺ از عرفات بسوی مزدلفه

۸۲۶- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ﭭ : أَنَّهُ سُئِلَ عن سِيرِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ حِينَ دَفَعَ، قَالَ: كَانَ يَسِيرُ الْعَنَقَ، فَإِذَا وَجَدَ فَجْوَةً نَصَّ». (بخاری: ۱۶۶۶)

ترجمه: «از اسامه بن زید ﭭ روایت است که از وی در مورد چگونگی راه رفتن رسول الله ﷺ هنگام برگشتن از عرفات، در حجة الوداع، پرسیدند. اسامه گفت: عادی راه میرفت. و هرگاه، به جای خلوتی می‌رسید، تندتر راه می‌رفت».

باب (۵۲): پیامبر ﷺ مردم را هنگام بازگشت از عرفات، به آرامش دعوت نمود

۸۲۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّهُ دَفَعَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَسَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ وَرَاءَهُ زَجْرًا شَدِيدًا، وَضَرْبًا وَصَوْتًا للإِبِلِ، فَأَشَارَ بِسَوْطِهِ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيْسَ بِالإِيضَاعِ»». (بخاری: ۱۶۷۱)

ترجمه: «ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: روز عرفه، با رسول الله ﷺ از عرفات، براه افتادم. نبی اکرم ﷺ سر و صدای زدن شترها را از پشت سر، شنید. آنگاه، با تازیانه‌اش به سوی آنها اشاره کرد و فرمود: «ای مردم! آرامش را حفظ کنید. زیرا اجر و پاداش، در عجله کردن و دوانیدن شترها نیست»».

باب (۵۳): کسی که افراد ناتوان و ضعیف خود را درشب بفرستد و خود در مزدلفه بماند و دعا کند و بعد از غروب ماه، براه بیفتد

۸۲۸- «عَنْ أَسْمَاءَ بَنْتِ أَبِيْ بَكْرٍ رضي الله عنهما: أَنَّهَا نَزَلَتْ لَيْلَةَ جَمْعٍ عِنْدَ الْمُزْدَلِفَةِ، فَقَامَتْ تُصَلِّي، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ، هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قَالَ: لا، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قال: نَعَمْ، قَالَتْ: فَارْتَحِلُوا، فَارْتَحَلْنَا وَمَضَيْنَا، حَتَّى رَمَتِ الْجَمْرَةَ، ثُمَّ رَجَعَتْ فَصَلَّتِ الصُّبْحَ فِي مَنْزِلِهَا، فقال لَهَا: يَا هَنْتَاهُ، مَا أُرَانَا إِلاَّ قَدْ غَلَّسْنَا، قَالَتْ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِلظُّعُنِ». (بخاری: ۱۶۷۹)

ترجمه: «از اسماء دختر ابوبکر رضي الله عنهما روایت است که او در شبی که نمازهای مغرب و عشاء را باهم می‌خوانند (شب مزدلفه)، در مزدلفه توقف کرد و به نماز ایستاد و ساعتی نماز خواند. سپس، گفت: ای پسرم! آیا ماه، غروب کرده است؟ وی گفت: خیر. اسماء ساعتی دیگر، نماز خواند و دوباره پرسید: ای پسرم! آیا ماه، غروب کرده است؟ گفت: بلی. اسماء رضي الله عنها گفت: پس حرکت کنید. آنگاه، ما حرکت کردیم و رفتیم تا اینکه اسماء رضي الله عنها جمره عقبه را سنگ زد و سپس، برگشت و نماز صبح را در محل توقف خود، در منا، بجا آورد. عبد الله ؛برده اسماء و راوی حدیث؛ می‌گوید: به ایشان گفتم: فکر می‌کنم در تاریکی، حرکت کردیم. اسماء گفت: فرزندم! رسول الله ﷺ زنان را برای این کار، اجازه داده است».

۸۲۹- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: نَزَلْنَا الْمُزْدَلِفَةَ، فَاسْتَأْذَنَتِ النَّبِيَّ ﷺ سَوْدَةُ أَنْ تَدْفَعَ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَكَانَتِ امْرَأَةً بَطِيئَةً، فَأَذِنَ لَهَا، فَدَفَعَتْ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَأَقَمْنَا حَتَّى أَصْبَحْنَا نَحْنُ، ثُمَّ دَفَعْنَا بِدَفْعِهِ، فَلأَنْ أَكُونَ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمَا اسْتَأْذَنَتْ سَوْدَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَفْرُوحٍ بِهِ». (بخاری: ۱۶۸۱)

ترجمه: «عایشه ؓ می‌گوید: با رسول الله ﷺ در مزدلفه، منزل گرفتیم. سوده ؓ که زنی بطیئ السیر (آهسته رو) بود، از رسول الله ﷺ اجازه خواست تا قبل از ازدحام مردم، حرکت کند. رسول الله ﷺ به او اجازه داد و او قبل از سایر مردم، براه افتاد. ما تا صبح، در مزدلفه، ماندیم. و با رسول الله ﷺ برگشتیم. ولی اگر من نیز مانند سوده ؓ اجازه می‌گرفتم، برایم خیلی بهتر بود».

باب (٥٤): نماز صبح در مزدلفه چه وقت خوانده شود؟

۸۳۰- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ؓ: أَنَّهُ قَدِمَ جَمْعًا فَصَلَّى الصَّلاتَيْنِ، كُلَّ صَلاةٍ وَحْدَهَا بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ، وَالْعَشَاءُ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ صَلَّى الْفَجْرَ حِينَ طَلَعَ الْفَجْرُ، قَائِلٌ يَقُولُ: طَلَعَ الْفَجْرُ، وَقَائِلٌ يَقُولُ: لَمْ يَطْلُعِ الْفَجْرُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ هَاتَيْنِ الصَّلاتَيْنِ حُوِّلَتَا عَنْ وَقْتِهِمَا فِي هَذَا الْمَكَانِ، الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ، فَلا يَقْدَمُ النَّاسُ جَمْعًا حَتَّى يُعْتِمُوا، وَصَلاةَ الْفَجْرِ هَذِهِ السَّاعَةَ»، ثُمَّ وَقَفَ حَتَّى أَسْفَرَ، ثُمَّ قَالَ: لَوْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفَاضَ الآنَ أَصَابَ السُّنَّةَ. فَمَا أَدْرِي أَقَوْلُهُ كَانَ أَسْرَعَ أَمْ دَفْعُ عُثْمَانَ ؓ، فَلَمْ يَزَلْ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ يَوْمَ النَّحْرِ». (بخاری: ۱۶۸۳)

ترجمه: «هنگامی که عبد الله ﷺ به مزدلفه رسید، نماز مغرب و عشاء را جمع کرد. هر نماز را با اذان و اقامه‌ای جداگانه خواند و بین نماز مغرب و عشا، شام خورد. و نماز صبح را هنگام طلوع فجر (اول وقت)، خواند. طوری که بعضی گفتند: فجر طلوع کرده و بعضی گفتند: طلوع نکرده است. سپس، عبد الله ؓ گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «نمازهای مغرب و عشاء در اینجا (مزدلفه)، از وقت اصلی خود، تغییر یافته‌اند. پس تا هوا خوب تاریک نشده به مزدلفه نیایید. و نماز صبح نیز باید در این وقت، خوانده شود». عبدالله ؓ بعد از نماز فجر تا روشن شدن هوا، توقف کرد. بعد فرمود: اگر اکنون، امیر المومنین بر می‌گشت، مطابق سنت، عمل می‌کرد. راوی می‌گوید: نمی‌دانم ابن عمر زودتر این سخن را گفت یا عثمان زودتر حرکت کرد. (یعنی عثمان مطابق سنت عمل نمود). و همچنان تا رمی جمره عقبه در روز عید، لبیک می‌گفت».

باب (٥٥): چه وقت از مردلفه باید حرکت کرد؟

۸۳۱- «عَنْ عُمَرَ ؓ: أَنَّهُ صَلَّى بِجَمْعٍ الصُّبْحَ، ثُمَّ وَقَفَ فَقَالَ: إِنَّ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا لا يُفِيضُونَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَيَقُولُونَ: أَشْرِقْ ثَبِيرُ، وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَالَفَهُمْ، ثُمَّ أَفَاضَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ». (بخاری:۱۶۸۴)

ترجمه: «روایت است که عمر بن خطاب ؓ نماز فجر را در مزدلفه خواند. سپس، ایستاد و فرمود: مشرکین، قبل از طلوع آفتاب، از مردلفه، حرکت نمی‌کردند و می‌گفتند: ای ثبیر! (کوهی در مزدلفه) روشن شو. اما رسول الله ﷺ با آنها مخالفت کرد و قبل از طلوع خورشید، حرکت کرد.

باب (٥٦): سوار شدن بر شتر هَدی

۸۳۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلاً يَسُوقُ بَدَنَةً، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». فَقَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، قَالَ: «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ». فِي الثَّالِثَةِ أَوْ فِي الثَّانِيَةِ». (بخاری: ۱۶۸۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که: رسول الله ﷺ شخصی را دید که شتر قربانی را می‌کشید و با خود می‌برد. آنحضرت ﷺ فرمود: «بر او سوار شو». آن شخص، گفت: این، شتر قربانی است. رسول الله ﷺ فرمود: «سوار شو». و بار دوم یا سوم، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «وای برتو، سوار شو»».

باب (٥٧): کسی که شتر (هَدی) با خود ببرد

۸۳۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، وَأَهْدَى، فَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَبَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَهَلَّ بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ أَهَلَّ بِالْحَجِّ، فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى فَسَاقَ الْهَدْيَ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُهْدِ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ، قَالَ لِلنَّاسِ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى فَإِنَّهُ لا يَحِلُّ لِشَيْءٍ حَرُمَ مِنْهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَهْدَى، فَلْيَطُفْ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلْيُقَصِّرْ وَلْيَحْلِلْ، ثُمَّ لِيُهِلَّ بِالْحَجِّ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا فَلْيَصُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ»». (بخاری: ۱۶۹۱)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که: رسول الله ﷺ در حجة الوداع، حج و عمره را با هم ادا نمود و هدی به همراه داشت که آنرا از ذوالحلیفه آورده بود. نخست، برای عمره و بعد برای حج، نیت نمود. و مردم نیز با رسول الله ﷺ نیت حج وعمره کردند. عده‌ای از آنان، هدی (شکرانه) همراه داشتند و عده‌ای دیگر، بدون هدی بودند. هنگامی که رسول الله ﷺ وارد مکه شد، به مردم گفت: «آنانی که هدی همراه خود آورده‌اند، حلال نخواهند شد مگر اینکه مناسک حج را به پایان برسانند. و کسانی که هدی همراه نیاورده‌اند، بعد از طواف و سعی بین صفا و مروه، موهایشان را کوتاه کنند و از احرام، بیرون آیند. سپس برای حج، احرام ببندند. و کسانی که توانایی هدی، ندارند، سه روز در (ایام) حج و هفت روز بعد از بازگشت به خانه، روزه بگیرند»».

باب (٥٨): قلاده کردن هدی در ذو الحلیفه، سپس، احرام بستن

۸۳۴- «عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ ﷺ قَالا: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي بِضْعَ عَشْرَةَ مِائَةً مِنْ أَصْحَابِهِ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِذِي الْحُلَيْفَةِ، قَلَّدَ النَّبِيُّ ﷺ الْهَدْيَ وَأَشْعَرَهُ، وَأَحْرَمَ بِالْعُمْرَةِ». (بخاری:۱۶۹۴،۱۶۹۵)

ترجمه: «از مسور بن مخرمه و مروان روایت است که: رسول الله ﷺ در زمان صلح حدیبیه، با بیش از هزار تن از یارانش از مدینه بیرون آمد. و هنگامی که به ذو الحلیفه رسید، شترهای هدی (شکرانه) را قلاده انداخت و کوهان‌های آنها را علامت‌گذاری کرد و برای عمره، احرام بست».

باب (۵۹): کسی که بدست خود، هَدی را قلاده نمود

۸۳۵- «عَنْ عَائِشَةَ :أَنَّهَا بَلَغَهَا: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ قَالَ: مَنْ أَهْدَى هَدْيًا، حَرُمَ عَلَيْهِ مَا يَحْرُمُ عَلَى الْحَاجِّ، حَتَّى يُنْحَرَ هَدْيُهُ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : لَيْسَ كَمَا قَالَ، أَنَا فَتَلْتُ قَلاَئِدَ هَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيَّ، ثُمَّ قَلَّدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي، فَلَمْ يَحْرُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْءٌ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ حَتَّى نُحِرَ الْهَدْيُ». (بخاری: ۱۷۰۰)

ترجمه: «به عایشه خبر رسید که عبدالله بن عباس گفته است: هرکس حیوانی را به عنوان هدی، به سرزمین حرم بفرستد، تازمانیکه هدی، ذبح نشده است، هر چه برای یک حج گزار حرام است، برای او نیز حرام می‌شود. عایشه گفت: اینطور نیست که او می‌گوید. زیرا من با دست خودم، قلاده‌های هدی رسول الله ﷺ را بافتم و پیامبر اکرم ﷺ آنها را با دستهای خود، بر گردن حیوانات هدی، انداخت و با پدرم فرستاد. و تا روز ذبح هدی (عید قربان)، آنچه را که خداوند برای رسول خدا ﷺ حلال کرده بود، حرام نشد».

باب (٦٠): قلاده انداختن بر گردن گوسفندان

۸۳۶- «عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: أَهْدَى النَّبِيُّ ﷺ مَرَّةً غَنَمًا. وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّهُ ﷺ قَلَّدَ الْغَنَمَ وَيُقِيمُ فِي أَهْلِهِ حَلاَلاً عِنْدِي». (بخاری:۱۷۰۱-۱۷۰۲)

ترجمه: «عایشه می‌گوید: رسول الله ﷺ یکبار گوسفندی را برای ذبح به حرم فرستاد. و در روایتی نیز آمده است که: رسول الله ﷺ قلاده در گردن گوسفندی انداخت و (آنرا به عنوان هدی، همراه حجاج فرستاد) و خودش در خانه بحالت حلال، نزد ما ماند».

باب (٦١): قلادۀ پشمی

۸۳۷- «وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهَا قَالَتْ: فَتَلْتُ قَلاَئِدَهَا مِنْ عِهْنٍ كَانَ عِنْدِي ». (بخاری: ۱۷۰۵)

ترجمه: «و در روایتی از عایشه آمده است که می‌گوید: قلاده‌های آنها را با پشمی که نزد من بود، بافتم».

باب (٦٢): پالان شتر و صدقه دادن آن

۸۳۸- «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِجِلالِ الْبُدْنِ الَّتِي نَحَرْتُ وَبِجُلُودِهَا». (بخاری: ۱۷۰۷)

ترجمه: «علی ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ به من دستور داد تا پالان و پوست شترهای قربانی را که ذبح کرده بودم، صدقه نمایم».

باب (٦٣): قربانی کردن گاو برای همسران خود، بدون درخواست آنها

۸۳۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ تَقُولُ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، تَقَدَّمَ وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ زِيَادَةُ: فَدُخِلَ عَلَيْنَا يَوْمَ النَّحْرِ بِلَحْمِ بَقَرٍ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالَ: نَحَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَزْوَاجِهِ». (بخاری: ۱۷۰۷)

ترجمه: «حدیث عایشه ﷺ که می‌گوید: پنج روز از ماه ذوالقعده مانده بود که با رسول الله ﷺ برای حج از مدینه خارج شدیم، قبلاً بیان شد. ودر این روایت، علاوه بر آن، آمده است که عایشه ﷺ فرمود: روز عید، مقداری گوشت گاو برای ما آوردند. من پرسیدم: این چیست؟ (یعنی گوشت از کجا؟) آن شخص، گفت: اینها از گوشت‌های قربانی‌ای است که رسول خدا ﷺ برای همسرانش، ذبح کرده است».

باب (٦٤): ذبح کردن در جایی که پیامبر ﷺ قربانی نموده است

۸۴۰- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَنْحَرُ فِي الْمَنْحَرِ. قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ يعني: مَنْحَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۱۷۱۰)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که: وی در محلی که رسول خدا ﷺ قربانی کرده بود، هدی خود را ذبح می‌کرد».

باب (٦٥): نحر (ذبح) شتر در حالت قید (بسته بودن پاها)

۸۴۱- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى رَجُلاً قَدْ أَنَاخَ بَدَنَتَهُ يَنْحَرُهَا، قَالَ: ابْعَثْهَا قِيَامًا مُقَيَّدَةً سُنَّةَ مُحَمَّدٍ ﷺ». (بخاری: ۱۷۱۳)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ مردی را دید که شتر قربانی‌اش را خوابانیده بود تا آنرا ذبح کند. عبد الله ﷺ گفت: شتر را ایستاده و در حالی که پاهایش بسته باشند، طبق سنت محمد ﷺ، ذبح کن.»

باب (٦٦): به ذبح کننده (قصاب) چیزی از گوشت هدی، داده نشود

۸۴۲- «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: أَمَرَنِي النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أَقُومَ عَلَى الْبُدْنِ، وَلا أُعْطِيَ عَلَيْهَا شَيْئًا فِي جِزَارَتِهَا». (بخاری: ۱۷۱۶)

ترجمه: «علی ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ سرپرستی شترهای قربانی را بعهده من، واگذار نمود و دستور داد تا از گوشت آنها (به عنوان مزد) به قصابها ندهم».

باب (٦٧): چه مقدار از گوشت قربانی را خودمان استفاد کنیم و چه مقدار را صدقه نماییم؟

۸۴۳- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنَّا لا نَأْكُلُ مِنْ لُحُومِ بُدْنِنَا فَوْقَ ثَلاثِ مِنًى فَرَخَّصَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «كُلُوا وَتَزَوَّدُوا» فَأَكَلْنَا وَتَزَوَّدْنَا». (بخاری: ۱۷۱۹)

ترجمه: «جابر ﷺ می‌گوید: ما در ابتدا، گوشتهای قربانی را بیش از سه روز، یعنی همان ایام منا، نمی‌خوردیم. سپس، رسول خدا ﷺ اجازه داد و فرمود: «بخورید و نگه دارید». ما نیز خوردیم و برای خود، نگه داشتیم».

باب (٦٧): تراشیدن وکوتاه کردن موی سر، هنگام خارج شدن از احرام

۸۴۴- «عن ابْن عُمَرَ ﷺ قال: حَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّتِهِ». (بخاری:۱۷۲۶)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در حج خود، موهای سر (مبارکش) را تراشید.

۸۴۵- «وعنه ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَالْمُقَصِّرِينَ»». (بخاری: ۱۷۲۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «پروردگارا! به کسانی که (در حج) موهای سرشان را می‌تراشند، رحم فرما». پرسیدند: ای رسول خدا! کسانی که کوتاه می‌کنند، چی؟ رسول الله ﷺ دوباره فرمود: «پروردگارا! به کسانی که سرشان را می‌تراشند، رحم فرما». دوباره پرسیدند: ای رسول خدا! کسانی که کوتاه می‌کنند، چی؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بر کوتاه کنندگان نیز رحم فرما»».

۸۴۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ مثل ذلك إلا أنه قَالَ: «اغْفِرْ» بدل ارحم قَالَهَا ثَلاثًا قَالَ: «وَلِلْمُقَصِّرِينَ»».

ترجمه: «از ابوهریره هم همین حدیث نقل شده ولی بجای« اِرحم»، «اغفر» آمده است. یعنی مورد مغفرت قراره بده. و آنرا سه بار تکرار کرد و در پایان، فرمود: کوتاه کنندگان را نیز مغفرت کن».

۸۴۷- «عَنْ مُعَاوِيَةَ ﷺ قَالَ: قَصَّرْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمِشْقَصٍ». (بخاری: ۱۷۳۰)

ترجمه: «معاویه ﷺ می‌گوید: موهای رسول الله ﷺ را با سر نیزه کوتاه کردم».

باب (٦٨): رمی جمرات (سنگ زدن به شیطانها)

۸٤۸- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ ﷺ أنه سأله رجل: مَتَى أَرْمِي الْجِمَارَ قَالَ: إِذَا رَمَى إِمَامُكَ فَارْمِهْ، فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ قَالَ: كُنَّا نَتَحَيَّنُ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ رَمَيْنَا». (بخاری: ۱۷٤٦)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر ﷺ روایت است که شخصی از او پرسید: چه وقت رمی جمره کنم؟ عبد الله بن عمر ﷺ گفت: هرگاه، امامت رمی کرد، تو نیز رمی کن. آن شخص، دوباره سؤالش را تکرار کرد. آنگاه، ابن عمر ﷺ گفت: منتظر می‌ماندیم تا آفتاب، زوال کند، آنگاه، رمی می‌کردیم».

باب (٦٩) رَمی جمرات از تهِ دره

۸٤۹- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بن مسعود ﷺ أنه رَمَى مِنْ بَطْنِ الْوَادِي فقيل له: إِنَّ نَاسًا يَرْمُونَهَا مِنْ فَوْقِهَا، فَقَالَ: وَالَّذِي لا إِلَهَ غَيْرُهُ هَذَا مَقَامُ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ﷺ». (بخاری: ۱۷٤۷)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ از بطن وادی (تهِ دره)، رمی جمره می‌کرد. به او گفتند: مردم از بالای وادی، رمی می‌کنند. عبد الله گفت: سوگند به معبودی که جز او معبود برحقی وجود ندارد، کسی که سوره بقره بر او نازل شد (رسول اکرم ﷺ) از همین جا، رَمی‌کرد».

باب (۷۰): رمی جمرات با هفت سنگ ریزه

۸۵۰- «وعنه ﷺ أَنَّهُ انْتَهَى إِلَى الْجَمْرَةِ الْكُبْرَى جَعَلَ الْبَيْتَ عَنْ يَسَارِهِ وَمِنًى عَنْ يَمِينِهِ وَرَمَى بِسَبْعٍ وَقَالَ هَكَذَا رَمَى الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ﷺ».

ترجمه: «از عبد الله بن مسعود ﷺ روایت است که وی هنگامی که به شیطان بزرگ (جمره عقبه) می‌رسید، کعبه را طرف چپ و منا را طرف راست خود، قرار می‌داد و با هفت سنگ ریزه رمی می‌کرد و می‌فرمود: کسی که سوره بقره بر او نازل شد (رسول‌الله ﷺ)، چنین رمی، کرد».

باب (۷۱): پس از رمی دو جمره (اول و دوم) در مکانی هموار، رو به قبله ایستاد

۸۵۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ أَنَّهُ كَانَ يَرْمِي الْجَمْرَةَ الدُّنْيَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ يُكَبِّرُ عَلَى إِثْرِ كُلِّ حَصَاةٍ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ حَتَّى يُسْهِلَ فَيَقُومَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَيَقُومُ طَوِيلاً وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ ثُمَّ يَرْمِي الْوُسْطَى ثُمَّ يَأْخُذُ ذَاتَ الشِّمَالِ فَيَسْتَهِلُ وَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَيَقُومُ طَوِيلاً وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ وَيَقُومُ طَوِيلاً ثُمَّ يَرْمِي جَمْرَةَ ذَاتِ الْعَقَبَةِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي وَلا يَقِفُ عِنْدَهَا ثُمَّ يَنْصَرِفُ فَيَقُولُ هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَفْعَلُهُ». (بخاری: ۱۷۵۱)

ترجمه: «از ابن عمر ﭭ روایت است که وی جمره اولی را هفت سنگ ریزه می‌زد و بعد از هر سنگ ریزه، تکبیر می‌گفت. سپس، اندکی جلو می‌رفت و در جای هموار، می‌ایستاد، آنگاه رو به قبله می‌نمود و دستهایش را بلند می‌کرد و تا مدت زیادی، دعا می‌کرد. بعد، جمره وسطی را سنگ می‌زد. آنگاه، به طرف چپ می‌رفت و بر زمین همواری، می‌ایستاد و رو به قبله می‌کرد و دستها را بلند می‌نمود و تا مدت زیادی، دعا می‌کرد. و بعد، از تهِ دره به رمی جمره عقبه می‌پرداخت ولی در آنجا توقف نمی‌کرد. در پایان، می‌گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که چنین رمی، می‌کرد».

باب (۷۲): طواف وداع

۸۵۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَكُونَ آخِرُ عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ إِلاَّ أَنَّهُ خُفِّفَ عَنِ الْحَائِضِ». (بخاری: ۱۷۵۵)

ترجمه: «از ابن عباس ﭭ روایت است که فرمود: به مردم، امر شد که آخرین عملشان در ایام حج، طواف (وداع) باشد مگر زنان حائضه که از این قانون، مستثنا می‌باشند».

۸۵۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﭬ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ ثُمَّ رَقَدَ رَقْدَةً بِالْمُحَصَّبِ ثُمَّ رَكِبَ إِلَى الْبَيْتِ فَطَافَ بِهِ». (بخاری: ۱۷۵۶)

ترجمه: «انس بن مالک ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ (هنگام بازگشت از منا)، نماز ظهر، عصر، مغرب و عشاء را در مقام «مُحَصَّب» خواند و زمانی کوتاه، خوابید. آنگاه، سوار مرکب شد و برای طواف بیت، رفت».

باب (۷۳): اگر زنی پس از طواف افاضه، دچار قاعدگی شود

۸۵۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: رُخِّصَ لِلْحَائِضِ أَنْ تَنْفِرَ إِذَا أَفَاضَتْ. قَالَ: وَسَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: إِنَّهَا لا تَنْفِرُ ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: بَعْدُ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَخَّصَ لَهُنَّ». (بخاری: ۱۷۶۰-۱۷۶۱)

ترجمه: «از ابن عباس ﭭ روایت است که فرمود: به زنهای حایضه اجازه داده شده است که پس از طواف زیارت، بروند. طاووس می‌گوید: از ابن عمر ﭭ شنیدم که نخست، اجازه رفتن به زنان حایضه را نمی‌داد ولی بعدها شنیدم که فرمود: رسول الله ﷺ به چنین زن‌هایی، اجازه رفتن داده‌است».

باب (٧٤): (حکم توقف کردن) در مُحَصَّب

۸۵۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: لَيْسَ التَّحْصِيبُ بِشَيْءٍ إِنَّمَا هُوَ مَنْزِلٌ نَزَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۱۷۶۶)

ترجمه: «از ابن عباس ﭭ روایت است که فرمود: توقف در محصب، جزو مناسک نیست. بلکه مکانی است که رسول الله ﷺ (بصورت اتفاقی) در آنجا، توقف کرد».

باب (٧٥): توقف کردن در (ذی طوی) پیش از ورود به مکه و در دشت (ذو الحلیفه) پس از بازگشت از مکه

۸۵۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَقْبَلَ بَاتَ بِذِي طُوًى حَتَّى إِذَا أَصْبَحَ دَخَلَ وَإِذَا نَفَرَ مَرَّ بِذِي طُوًى وَبَاتَ بِهَا حَتَّى يُصْبِحَ وَكَانَ يَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ». (بخاری: ۱۷۶۹)

ترجمه: «روایت است که هرگاه، ابن عمر ﭭ به مکه می‌رفت، در «ذی طوی» توقف می‌کرد و شب را در آنجا می‌ماند. و هنگام صبح، وارد مکه می‌شد. و در مراجعت از مکه نیز از ذی طوی می‌گذشت و شب را تا صبح، آنجا می‌ماند. و می‌فرمود: رسول الله ﷺ چنین عمل می‌کرد».

۲۷- کتاب عمره

باب (۱): وجوب عمره وفضیلت آن

۸۵۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا وَالْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلاَّ الْجَنَّةُ». (بخاری: ۱۷۷۳)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «یک عمره تا عمره دیگر، موجب بخشش و کفاره گناهانی می‌شود که میان آن دو عمره، انجام گرفته‌اند. و حج مقبول پاداشی جز بهشت ندارد»».

باب (۲): کسی که قبل از حج، عمره نماید

۸۵۸- «عَنِ ابْنَ عُمَرَ ﷺ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْعُمْرَةِ قَبْلَ الْحَجِّ، فَقَالَ: لا بَأْسَ وقَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَحُجّ». (بخاری: ۱۷۷۴)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر ﷺ درباره ادای عمره، قبل از انجام حج، پرسیدند. فرمود: اشکالی ندارد. و افزود: رسول الله ﷺ قبل از ادای حج، عمره نمود».

باب (۳): تعداد عمره‌های رسول‌الله ﷺ

۸۵۹- «عَنْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ ﷺ أنه قيل لَهُ: كَمِ اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَرْبَعًا إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ، قال السائل: فقلت لعَائِشَةَ: يَا أُمَّاهُ أَلا تَسْمَعِينَ مَا يَقُولُ أَبُوعَبْدِالرَّحْمَنِ؟ قَالَتْ: مَا يَقُولُ؟ قَالَ: يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرَاتٍ إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ. قَالَتْ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ مَا اعْتَمَرَ عُمْرَةً إِلاَّ وَهُوَ شَاهِدُهُ وَمَا اعْتَمَرَ فِي رَجَبٍ قَطُّ». (بخاری: ۱۷۷۶)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر ﭭ روایت است که شخصی از وی پرسید: رسول الله ﷺ چند بار عمره نمود؟ فرمود: چهار بار، که یکی از آنها در ماه رجب بود. آن شخص، می‌گوید: نزد عایشه ﭫ رفتم و گفتم: ای امالمومنین! شنیده ای که ابوعبدالرحمن چه می‌گوید؟ عایشه ﭫ فرمود: چه می‌گوید؟ گفت: می‌گوید: رسول الله ﷺ چهار عمره انجام داده که یکی از آنان در رجب بوده است. عایشه ﭫ فرمود: خداوند بر ابوعبدالرحمن رحم کند؛ او در تمام عمره‌های رسول الله ﷺ حضور داشته است. هرگز آنحضرت ﷺ در ماه رجب، عمره ننموده است».

۸۶۰- «عَنْ أَنَسٍ ﭬ أنه سئل: كَمِ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: أَرْبَعًا: عُمْرَةُ الْحُدَيْبِيَةِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ حَيْثُ صَدَّهُ الْمُشْرِكُونَ، وَعُمْرَةٌ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، حَيْثُ صَالَحَهُمْ، وَعُمْرَةُ الْجِعِرَّانَةِ إِذْ قَسَمَ غَنِيمَةَ، أُرَاهُ ـ حُنَيْنٍ. قُلْتُ: كَمْ حَجَّ؟ قَالَ: وَاحِدَةً، وفي رواية أنه اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ حَيْثُ رَدُّوهُ وَمِنَ الْقَابِلِ عُمْرَةَ الْحُدَيْبِيَةِ وَعُمْرَةً فِي ذِي الْقَعْدَةِ وَعُمْرَةً مَعَ حَجَّتِهِ». (بخاری: ۱۷۷۸-۱۷۷۹)

ترجمه: «از انس ﭬ روایت است که شخصی از او پرسید: رسول خدا ﷺ چند عمره انجام داد؟ فرمود: چهار بار. نخست، عمره حدیبیه است که در ماه ذوالقعده، صورت گرفت و کفار مانع رسول الله ﷺ شدند. عمره دوم، در ماه ذوالقعده سال بعد، زمانی که با مشرکین صلح کرد، انجام گرفت. عمره سوم، عمره جعرانه است که در سال تقسیم غنایم جنگ حنین، انجام یافت. آن شخص می‌گوید: پرسیدم رسول الله ﷺ چند بار حج نمود؟ انس ﭬ در جواب، گفت: یک بار.

و در روایتی دیگر، آمده است که رسول الله ﷺ یک عمره، در سال صلح حدیبیه، انجام داد که کفار مانع ایشان شدند و عمره دوم را سال بعد و عمره سوم را در ماه ذوالقعده و عمره چهارم را با حج، بجای آورد».

۸۶۱- «عَنْ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ ﭬ قال: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ مَرَّتَيْنِ». (بخاری: ۱۷۸۱)

ترجمه: «براء بن عازب ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ دو عمره در ماه‌های ذوالقعده، سالهای قبل از حج، بجای آورد».

باب (٤): عمرۀ تنعیم

۸۶۲- «عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ﭭ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهُ أَنْ يُرْدِفَ عَائِشَةَ وَيُعْمِرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ». (بخاری: ۱۷۸۴)

ترجمه: «عبدالرحمن بن ابو بکر ﷠؛ برادر عایشه ﷝ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به من دستور داد که عایشه را همراه خود به تنعیم ببرم تا از آنجا برای عمره، احرام ببندد».

۸۶۳- «عَنْ سُرَاقَةَ بْنَ مَالِكِ ابْنِ جُعْشُمٍ ﷜ أَنَّه لَقِيَ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ بِالْعَقَبَةِ وَهُوَ يَرْمِيهَا فَقَالَ: أَلَكُمْ هَذِهِ خَاصَّةً يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «لا بَلْ لِلأَبَدِ»». (بخاری: ۱۷۸۵)

ترجمه: «سراقه بن مالک ﷜ روایت می‌کند که پیامبر ﷺ را در حال رمی جمره عقبه، ملاقات نمود. و از آنحضرت ﷺ پرسید: آیا این (تبدیل حج به عمره)، مخصوص شماست؟ فرمود: «خیر، بلکه برای (همه و) همیشه است»».

باب (۵): عمره نمودن پس از حج، بدون هدی

۸٦٤- «حديث عائشة ﷝ في الحج تكرر كثيراً وقد تقدم بتمامه (بخاری: ۱۷۸۶-۱۵۲۱-۱۵۶۱)

ترجمه: «حدیث عایشه ﷝ درباره حج، قبلا چندین بار، بطور کامل، بیان گردیده است.

باب (٦): پاداش عمره، برابر با زحمت هر شخص است

۸۶۵- «عَن عَائِشَة ﷝ أن النبي ﷺ قال لها في العمرة: «وَلَكِنَّهَا عَلَى قَدْرِ نَفَقَتِكِ أَوْ نَصَبِكِ»». (بخاری: ۱۷۸۷)

ترجمه: «از عایشه ﷝ روایت است که رسول الله ﷺ در مورد عمره، به ایشان فرمود: «پاداش عمره‌ی تو مطابق با هزینه و زحمت شما خواهد بود»».

باب (۷): عمره کننده چه وقت از حالت احرام خارج میشود

۸۶۶- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ ﷠ أنها كانت كُلَّمَا مَرَّتْ بِالْحَجُونِ تقول: صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ، لَقَدْ نَزَلْنَا مَعَهُ هَا هُنَا وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ خِفَافٌ قَلِيلٌ ظَهْرُنَا قَلِيلَةٌ أَزْوَادُنَا فَاعْتَمَرْتُ أَنَا وَأُخْتِي عَائِشَةُ وَالزُّبَيْرُ، وَفُلانٌ وَفُلانٌ فَلَمَّا مَسَحْنَا الْبَيْتَ أَحْلَلْنَا ثُمَّ أَهْلَلْنَا مِنَ الْعَشِيِّ بِالْحَجِّ». (بخاری: ۱۷۹۶)

ترجمه: «از اسماء دختر ابوبکر ﷠ روایت است که وی هر وقت، از حجون عبور می‌کرد، می‌گفت: درود خداوند بر پیامبرش محمد ﷺ باد. همراه آنحضرت ﷺ در این محل، توقف کردیم. گفتنی است که ما در آن زمان، سبکبار بودیم زیرا توشه مختصری و سواری‌های اندکی داشتیم. من و خواهرم؛

عایشه؛ و زبیر و فلان و فلان، عمره کردیم. پس از طواف کعبه، از احرام بیرون آمدیم. سپس، در بعد از ظهر همان روز، دوباره برای حج، احرام بستیم».

باب (۸): آنچه در بازگشت از حج یا عمره و یا جهاد باید گفت

۸۶۷- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنْ غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ، يُكَبِّرُ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ مِنَ الأَرْضِ ثَلاثَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ»». (بخاری: ۱۷۹۷)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از جهاد، حج یا عمره، وقتی که از مکان مرتفعی عبور می‌کرد، سه بار تکبیر می‌گفت وسپس، می‌فرمود: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ» یعنی بجز خداوند یگانه، معبود بر حقی نیست، و شریکی ندارد، پادشاهی از آن اوست. و حمد و ثنا شایسته اوست، و بر هر چیزی توانایی دارد. رجوع و بازگشت ما به سوی اوست. ما بندگان و سجده گزاران درگاه پروردگارمان هستیم. خداوند به وعده خود وفا کرد. بنده خویش را کمک کرد و به تنهایی، لشکر کفار را شکست داد».

باب (۹): استقبال از حجاج

۸۶۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ اسْتَقْبَلَتْهُ أُغَيْلِمَةُ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ فَحَمَلَ وَاحِدًا بَيْنَ يَدَيْهِ وَآخَرَ خَلْفَهُ». (بخاری: ۱۷۹۸)

ترجمه: «ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد مکه شد، تنی چند از خرد سالان بنی عبدالمطلب، به استقبال او آمدند. رسول الله ﷺ یکی را جلو و دیگری را پشت سرخود، سوار کرد».

باب (۱۰): بازگشت به خانه بعد از ظهر

۸۶۹- «عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لا يَطْرُقُ أَهْلَهُ، كَانَ لا يَدْخُلُ إِلاَّ غُدْوَةً أَوْ عَشِيَّةً». (بخاری: ۱۸۰۰)

ترجمه: «از انس ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ (در بازگشت از سفر)، هنگام شب وارد خانه نمی‌شد، بلکه صبح یا بعد از ظهر، وارد منزل می‌شد».

۸۷۰- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَطْرُقَ أَهْلَهُ لَيْلاً». (بخاری: ۱۸۰۱)

ترجمه: «جابر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ از وارد شدن به خانه در شب، (بدون اطلاع قبلی) منع فرمود».

باب (۱۱): تیز راندن شتر، هنگام نزدیک شدن به مدینه

۸۷۱- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ فَأَبْصَرَ دَرَجَاتِ الْمَدِينَةِ أَوْضَعَ نَاقَتَهُ وَإِنْ كَانَتْ دَابَّةً حَرَّكَهَا وزاد في رواية مِنْ حُبِّهَا». (بخاری: ۱۸۰۲)

ترجمه: «از انس ﷺ روایت است که رسول خدا ﷺ هنگام بازگشت از مسافرت، هنگامی که از دور چشمش به خانه‌های مدینه می‌افتاد، به سرعت شتر خود یا هر سواری دیگری که داشت، می‌افزود. و در روایتی دیگر، آمده است که بخاطر محبتی که به مدینه داشت، چنین می‌کرد».

باب (۱۲): سفر، قطعه ای از عذاب است

۸۷۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَنَوْمَهُ فَإِذَا قَضَى نَهْمَتَهُ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ»». (بخاری: ۱۸۰۴)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «سفر، بخشی از عذاب است. زیرا انسان را از خوردن، نوشیدن و خوابیدن، باز می‌دارد. بنابراین، پس از انجام امور آن، باید هرچه زودتر به خانه برگشت»».

۲۸- کتاب محصر

باب (۱): اگر عمره کننده، دچار مانعی شود

۸۷۳- «عن ابْن عَبَّاسٍ ﭭ قال: قَدْ أُحْصِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَلَقَ رَأْسَهُ وَجَامَعَ نِسَاءَهُ وَنَحَرَ هَدْيَهُ حَتَّى اعْتَمَرَ عَامًا قَابِلاً». (بخاری: ۱۸۰۹)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: بعد از اینکه رسول الله ﷺ (توسط کفار، از ادای عمره) باز داشته شد، سرش را تراشید و با همسرانش، همبستر شد و قربانی کرد. و سال بعد، عمره نمود».

باب (۲): برخورد به مانع در حج

۸۷۴- «عن ابْن عُمَرَ ﭭ يَقُولُ: أَلَيْسَ حَسْبُكُمْ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنْ حُبِسَ أَحَدُكُمْ عَنِ الْحَجِّ طَافَ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ حَلَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يَحُجَّ عَامًا قَابِلاً فَيُهْدِي أَوْ يَصُومُ إِنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا». (بخاری:۱۸۱۰)

ترجمه: «ابن عمر ﭭ فرمود: آیا سنت رسول الله ﷺ برای شما کافی نیست؟ هر گاه برای کسی از شما (بعد از پوشیدن احرام)، مانعی ایجاد شد، (پس از برطرف شدن آن)، خانه کعبه را طواف کند و بین صفا و مروه سعی نماید و از احرام خارج شود و سال بعد، حج گزارد. و هدی ذبح کند. و اگر قادر بر هدی نبود، روزه بگیرد».

باب (۳): هنگام برخورد با مانع، هدی باید قبل از تراشیدن موی سر، ذبح گردد

۸۷۵- «عَنِ الْمِسْوَرِ ﭬ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَحَرَ قَبْلَ أَنْ يَحْلِقَ وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ». (بخاری: ۱۸۱۱)

ترجمه: «مِسور ﭬ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ قبل از آنکه سرش را بتراشد، هدی خود را ذبح نمود و دستور داد که اصحابش نیز، چنین کنند».

باب (٤): خداوند در سورۀ بقره می‌فرماید: «أو صدقه» یعنی طعام دادن به شش نفر مسکین

۸۷۶- «عن كَعْب بْنَ عُجْرَةَ ﷺ قَالَ: وَقَفَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحُدَيْبِيَةِ وَرَأْسِي يَتَهَافَتُ قَمْلاً فَقَالَ: «يُؤْذِيكَ هَوَامُّكَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاحْلِقْ رَأْسَكَ ـ أَوْ قَالَ: احْلِقْ» قَالَ: فِيَّ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِۦٓ أَذًى مِّن رَّأْسِهِۦ﴾ [البقرة: ۱۹۶]. إِلَى آخِرِهَا فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ تَصَدَّقْ بِفَرَقٍ بَيْنَ سِتَّةٍ، أَوِ انْسُكْ بِمَا تَيَسَّرَ»». (بخاری: ۱۸۱۵)

ترجمه: «کعب بن عجره ﷺ می‌گوید: رسول خدا ﷺ در حدیبیه، متوجه شد که سرم شپش زده است. فرمود: «آنها موجب ناراحتی تو شده‌اند»؟ عرض کردم: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «پس موهایت را بتراش». کعب می‌گوید: این آیه درباره من نازل شد: ﴿فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِۦٓ أَذًى مِّن رَّأْسِهِۦ﴾ [البقرة: ۱۹۶]. (اگر کسی از شما بیمار شد و یا ناراحتی در سر داشت تا آخر آیه ..) بنابراین، رسول الله ﷺ فرمود: «بخاطر آن، سه روز، روزه بگیر یا سه صاع خوراک، میان شش مسکین، توزیع کن. یا آنچه برایت میسر است، قربانی کن»».

باب (٥): مقدار طعام در فدیه، نصف صاع است

۸۷۷- «وَعَنهُ ﷺ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: نَزَلَتْ فِيَّ خَاصَّةً وَهِيَ لَكُمْ عَامَّةً».

ترجمه: «و در روایتی دیگر، کعب بن عجره ﷺ می‌گوید: آیه مذکور، بطور خاص در مورد من، نازل شد. ولی حکم آن، شامل همه شما می‌باشد».

۲۹- کتاب جریمهٔ شکار کردن

باب (۱): شخص مُحرِم می‌تواند از شکار شخص غیر مُحرِم، استفاده کند

۸۷۸- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: انْطَلَقْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ فَأَحْرَمَ أَصْحَابُهُ وَلَمْ أُحْرِمْ، فَأُنْبِئْنَا بِعَدُوٍّ بِغَيْقَةَ فَتَوَجَّهْنَا نَحْوَهُمْ، فَبَصُرَ أَصْحَابِي بِحِمَارِ وَحْشٍ فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَضْحَكُ إِلَى بَعْضٍ فَنَظَرْتُ فَرَأَيْتُهُ فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ الْفَرَسَ فَطَعَنْتُهُ فَأَثْبَتُّهُ فَاسْتَعَنْتُهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُعِينُونِي فَأَكَلْنَا مِنْهُ ثُمَّ لَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَشِينَا أَنْ نُقْتَطَعَ، أَرْفَعُ فَرَسِي شَأْوًا، وَأَسِيرُ عَلَيْهِ شَأْوًا فَلَقِيتُ رَجُلاً مِنْ بَنِي غِفَارٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، فَقُلْتُ: أَيْنَ تَرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: تَرَكْتُهُ بِتَعْهَنَ وَهُوَ قَائِلٌ السُّقْيَا، فَلَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَصْحَابَكَ أَرْسَلُوا يَقْرَءُونَ عَلَيْكَ السَّلامَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، وَإِنَّهُمْ قَدْ خَشُوا أَنْ يَقْتَطِعَهُمُ الْعَدُوُّ دُونَكَ فَانْظُرْهُمْ، فَفَعَلَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا اصَّدْنَا حِمَارَ وَحْشٍ وَإِنَّ عِنْدَنَا فَاضِلَةً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَصْحَابِهِ: «كُلُوا» وَهُمْ مُحْرِمُونَ». (بخاری: ۱۸۲۱)

ترجمه: «ابوقتاده ﷺ می‌گوید: در سال حدیبیه، با نبی اکرم ﷺ از مدینه، براه افتادیم. اصحاب آنحضرت ﷺ مُحرِم شده بودند. ولی من احرام نبسته بودم. آنگاه، اطلاع یافتیم که دشمن، در محلی بنام غیقه، خود را آماده کارزار می‌سازد. بسوی دشمن، براه افتادیم. همراهانم، گورخری دیدند (چون در احرام بسر می‌بردند و نمی‌توانستند شکار کنند) با نگاه به یکدیگر، شروع به خندیدن کردند. من به اطراف خود نگریستم، چشمم به آن افتاد. اسبم را تاختم و گورخر را زخمی کردم و با او گلاویز شدم. آنگاه، از آنان خواستم که با من کمک کنند. ولی همه از این کار سرباز زدند. (ناچار به تنهایی، آن را از پای درآوردم) و همه از گوشت آن، خوردیم. سپس، خود را به رسول خدا ﷺ رسانیدم. و چون می‌ترسیدم از آنحضرت ﷺ بازمانم، اسبم را گاهی تندتر و گاهی آهسته می‌راندم. نیمه‌های شب، شخصی از بنی غفار را دیدم و پرسیدم که در کجا از رسول خدا ﷺ جدا شده ای؟ گفت: کنار چشمه آبی بنام تعهن. و قصد داشت که در مقام سقیا، بیتوته نماید. سرانجام، خود را به ایشان رسانیدم. و گفتم: ای رسول خدا! اصحابت خدمت شما سلام

رسانیدند و می‌ترسیدند که دشمن بین شما و آنها، حایل شود. بهتر است منتظر بمانید تا بما برسند. آنحضرت ﷺ نیز پذیرفت. سپس، گفتم: یا رسول الله! ما گوخری شکار کردیم و از گوشت آن، هنوز مقداری همراه من می‌باشد. پیامبر خدا ﷺ به اصحاب که در احرام بسر می‌بردند، فرمود: «از این گوشت، بخورید»».

باب (۲): مُحرِم نباید غیر مُحرِم را در شکار کردن، یاری کند

۸۷۹- «وَعَنهُ فِي رِوَايَةٍ: أنهم لَمَّا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَمِنْكُمْ أَحَدٌ أَمَرَهُ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْهَا أَوْ أَشَارَ إِلَيْهَا» قَالُوا: لا قَالَ: «فَكُلُوا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِهَا»». (بخاری: ۱۸۲۴)

ترجمه: «در روایتی دیگر، از ابوقتاده آمده است که وقتی آنها نزد رسول خدا ﷺ رسیدند، پرسید: «آیا کسی از شما، دستور حمله به گورخر را داده و یا به طرف آن، اشاره کرده است»؟ گفتند: خیر. آنگاه، رسول الله ﷺ فرمود: «گوشت باقی مانده را نیز بخورید»».

باب (۳): مُحرِم نباید غیر مُحرِم را در کشتن شکار، یاری کند

۸۸۰- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْقَاحَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى ثَلاثٍ وَمِنَّا الْمُحْرِمُ، وَمِنَّا غَيْرُ الْمُحْرِمِ، الحديث». (بخاری: ۱۸۲۳)

ترجمه: «در روایتی دیگر، از ابو قتاده رضی الله عنه چنین آمده است: که با پیامبر ﷺ در سه مایلی مدینه، در محلی به نام «قاحه» بودیم. برخی از ما محرم بودند و برخی دیگر، محرم نبودند». (سپس بقیه حدیث فوق را ذکر نمود).

باب (٤): نپذیرفتن گورخر زنده در حالت احرام

۸۸۱- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ اللَّيْثِيِّ رضی الله عنه أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِمَارًا وَحْشِيًّا وَهُوَ بِالأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ فَرَدَّهُ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: «إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ عَلَيْكَ إِلاَّ أَنَّا حُرُمٌ»». (بخاری: ۱۸۲۵)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که صعب ابن جثامه لیثی گورخری را در محلی به نام ابواء یا وَدّان به رسول خدا ﷺ اهداء کرد. رسول الله ﷺ آنرا نپذیرفت. (آن شخص، غمگین و افسرده شد). هنگامی که رسول اکرم ﷺ آثار پریشانی را در چهره‌اش دید، فرمود: «چون در احرام بسر میبریم، آنرا نپذیرفتیم»».

باب (۵): آنچه را مُحرِم می‌تواند بکُشد و آنچه مجاز است در حرم کشته شود

۸۸۲- «عَنْ عَائِشَةَ ؅ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ كُلُّهُنَّ فَاسِقٌ يَقْتُلْنَ فِي الْحَرَمِ الْغُرَابُ، وَالْحِدَأَةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْفَأْرَةُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ»». (بخاری: ۱۸۲۹)

ترجمه: «از عایشه ؅ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «پنج نوع از حیوانات را که موذی هستند، می‌توان در حرم کشت و آنها عبارتند از: کلاغ، باز شکاری، عقرب، موش و سگِ هار»».

۸۸۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ؄ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارٍ بِمِنًى إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِ ﴿وَٱلْمُرْسَلَٰتِ﴾ وَإِنَّهُ لَيَتْلُوهَا وَإِنِّي لأَتَلَقَّاهَا مِنْ فِيهِ، وَإِنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بِهَا، إِذْ وَثَبَتْ عَلَيْنَا حَيَّةٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اقْتُلُوهَا» فَابْتَدَرْنَاهَا فَذَهَبَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وُقِيَتْ شَرَّكُمْ كَمَا وُقِيتُمْ شَرَّهَا»». (بخاری: ۱۸۳۰)

ترجمه: «از عبد الله بن مسعود ؄ روایت است که می‌گوید: همراه رسول الله ﷺ در غاری، در منا بودیم که سوره «مرسلات» نازل شد. رسول الله ﷺ آنرا تلاوت می‌کرد و من همانطور که از زبان (مبارکش) می‌شنیدم آن را حفظ می‌کردم. هنوز سوره «مرسلات» به پایان نرسیده بود که ماری بسوی ما پرید و به ما حمله کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «آنرا بکشید». ما نیز فوراً اقدام نمودیم ولی مار فرار کرد. رسول الله ﷺ فرمود: « مار از شر شما نجات پیدا کرد همانطور که شما از شر او، نجات یافتید»».

۸۸۴- «عَنْ عَائِشَةَ ؅ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِلْوَزَغِ: «فُوَيْسِقٌ» وَلَمْ أَسْمَعْهُ أَمَرَ بِقَتْلِهِ». (بخاری: ۱۸۳۱)

ترجمه: «عایشه ؅ می‌فرماید: رسول الله ﷺ وَزَغ را موذی خواند، اما نشنیدم که ما را به کشتن آن، امر نماید».

باب (٦): جنگ و درگیری در مکه جائز نیست

۸۸۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ؆ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ افْتَتَحَ مَكَّةَ: «لا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا»». (بخاری: ۱۸۳۴)

ترجمه: «از ابن عباس ؆ روایت است که رسول اکرم ﷺ روز فتح مکه فرمود: « (از این پس) هجرتی (از مکه) وجود ندارد، اما جهاد و نیت آن، باقی است. و هرگاه، دعوت به جهاد شدید، جهاد کنید»».

باب (۷): حکم حجامت برای مُحرِم

۸۸۶- «عَنِ ابْنِ بُحَيْنَةَ ﷺ قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُحْرِمٌ بِلَحْيِ جَمَلٍ فِي وَسَطِ رَأْسِهِ». (بخاری:۱۸۳۶)

ترجمه: «ابن بحینه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در محلی به نام «لحی جمل» در حال احرام، فرق سرش را حجامت نمود».

اب (۸): (حکم) نکاح برای مُحرِم

۸۸۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَزَوَّجَ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ». (بخاری :۱۸۳۶)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در حال احرام، با میمونه ﷺ ازدواج کرد».

باب (۹): استحمام نمودن مُحرِم

۸۸۸- «عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَغْسِلُ رَأْسَهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ؟ فَوَضَعَ أَبُو أَيُّوبَ يَدَهُ عَلَى الثَّوْبِ فَطَأْطَأَهُ حَتَّى بَدَا لِي رَأْسُهُ، ثُمَّ قَالَ لإِنْسَانٍ يَصُبُّ عَلَيْهِ: اصْبُبْ، فَصَبَّ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ حَرَّكَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ وَقَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُهُ ﷺ يَفْعَلُ». (بخاری:۱۸۴۰)

ترجمه: «از ابو ایوب انصاری ﷺ پرسیدند: رسول الله ﷺ در حال احرام، چگونه سر (مبارکش) را می‌شست؟ ابو ایوب پارچه‌ای را که روی سرش بود، برداشت و سرش آشکار شد. آنگاه، به کسی که آب بر سرش می‌ریخت (خدمتگذارش)، گفت: آب بریز. او بر سر ش آب ریخت. سپس، ایوب ﷺ سرش را با دستانش حرکت داد. و نخست، دستها را از جلو به عقب، و سپس، از پشت سر به جلو آورد و گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که چنین می‌کرد».

باب (۱۰): ورود به حرم و مکه بدون احرام

۸۸۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ خَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ فَقَالَ: «اقْتُلُوهُ»». (بخاری: ۱۸۴۶)

ترجمه: «از انس بن مالک ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ سال فتح مکه در حالی که کلاه خودی بر سر داشت، وارد مکه شد. وقتی که آنرا از سرش برداشت، مردی رسید و گفت: ابن خطل به پرده کعبه پناه آورده است. رسول الله ﷺ فرمود: «او را بکشید»». (ابن خطل، مسلمانی را کشته و خود مرتد شده بود. مترجم)

باب (۱۱): حج گزاردن به نیابت از میت

۸۹۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: إِنَّ أُمِّي نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ فَلَمْ تَحُجَّ حَتَّى مَاتَتْ، أَفَأَحُجُّ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا أَرَأَيْتِ لَوْ كَانَ عَلَى أُمِّكِ دَيْنٌ أَكُنْتِ قَاضِيَةً؟ اقْضُوا اللَّهَ فَاللَّهُ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ»». (بخاری:۱۸۵۲)

ترجمه: «از ابن عباس ﭭ روایت است که یکی از زنان طایفه جهینه، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: مادرم نذر کرده بود که به حج برود، ولی موفق نشد و فوت کرد. آیا من می‌توانم از طرف او، حج کنم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، از طرف او، حج کن. اگر مادرت بدهکار می‌بود، آیا بدهکاریش را پرداخت نمی‌کردی؟ پس وام خدا را ادا کن. زیرا ادای حق خدا، واجب‌تر است»».

باب (۱۲): حج کودکان

۸۹۱- «عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ ﭬ قَالَ: حُجَّ بِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ». (بخاری: ۱۸۵۸)

ترجمه: «سایب بن یزید ﭬ می‌گوید: مرا در سن هفت سالگی، همراه رسول خدا ﷺ به حج بردند».

باب (۱۳): حج زنان

۸۹۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حَجَّتِهِ قَالَ لأُمِّ سِنَانٍ الأَنْصَارِيَّةِ: «مَا مَنَعَكِ مِنَ الْحَجِّ؟» قَالَتْ: أَبُو فُلانٍ ـ تَعْنِي زَوْجَهَا ـ كَانَ لَهُ نَاضِحَانِ حَجَّ عَلَى أَحَدِهِمَا وَالآخَرُ يَسْقِي أَرْضًا لَنَا قَالَ: «فَإِنَّ عُمْرَةً فِي رَمَضَانَ تَقْضِي حَجَّةً مَعِي»». (بخاری: ۱۸۶۳)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ از سفر حج، برگشت، خطاب به ام سنان انصاری فرمود: «چرا به حج نرفتی»؟ وی گفت: شوهرم دو شتر برای آب کشیدن داشت. یکی را با خود به حج برد. و دومی، زمینهای ما را آبیاری می‌کرد. رسول الله ﷺ فرمود: « ثواب یک عمره در ماه مبارک رمضان، برابر با حجی است که همراه من، ادا شود»».

۸۹۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﭬ وَقَدْ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ غَزْوَةً قَالَ: أَرْبَعٌ سَمِعْتُهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ قَالَ: يُحَدِّثُهُنَّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَعْجَبْنَنِي وَآنَقْنَنِي: «أَنْ لا تُسَافِرَ امْرَأَةٌ مَسِيرَةَ يَوْمَيْنِ لَيْسَ مَعَهَا زَوْجُهَا أَوْ ذُو مَحْرَمٍ، وَلا صَوْمَ يَوْمَيْنِ الْفِطْرِ وَالأَضْحَى، وَلا صَلاةَ بَعْدَ صَلاتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ وَبَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَلا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَى ثَلاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِي، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى»». (بخاری: ۱۸۶۴)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ که در دوازده غزوه، همراه رسول الله ﷺ بوده است، می‌گوید: چهار نصیحت از رسول الله ﷺ شنیدم که مورد پسند من واقع شد و باعث خرسندی من گردید. اول اینکه: «هیچ زنی شرعاً حق ندارد مسافت دو روز را بدون شوهر یا محرم دیگری، به سفر برود. دوم اینکه: هیچ کس، حق ندارد روزهای عید فطر و عید قربان را روزه بگیرد. سوم اینکه: هیچ نمازی بعد از این دو نماز نیست یعنی بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب و بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب. چهارم اینکه: بار سفر (به سوی هیچ مسجدی) بسته نشود مگر به مسجدالحرام و مسجد من (مسجد النبی) و مسجد الاقصی»».

باب (١٤): کسی که نذر نماید تا پیاده به خانۀ کعبه برود

۸۹۴- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى شَيْخًا يُهَادَى بَيْنَ ابْنَيْهِ قَالَ: «مَا بَالُ هَذَا؟» قَالُوا: نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَنْ تَعْذِيبِ هَذَا نَفْسَهُ لَغَنِيٌّ» وَأَمَرَهُ أَنْ يَرْكَبَ». (بخاری: ۱۸۶۵)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ پیرمردی را دید که به کمک دو پسرش، تلو تلو راه می‌رفت. فرمود: «این را چه شده است»؟ گفتند: نذر کرده است که پیاده به حج برود. رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند نیازی ندارد که این شخص، این همه خود را به زحمت اندازد». و دستور داد تا سوار شود (و به حج برود)».

۸۹۵- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ قَالَ: نَذَرَتْ أُخْتِي أَنْ تَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ، وَأَمَرَتْنِي أَنْ أَسْتَفْتِيَ لَهَا النَّبِيَّ ﷺ فَاسْتَفْتَيْتُهُ فَقَالَ ﷺ: «لِتَمْشِ وَلْتَرْكَبْ»». (بخاری: ۱۸۶۶)

ترجمه: «عقبه بن عامر ﷺ می‌گوید: خواهرم نذر کرده بود که پیاده به زیارت خانه خدا برود. و به من دستور داد تا از رسول الله ﷺ در این باره، سؤال کنم. من هم از آنحضرت ﷺ پرسیدم. ایشان ﷺ فرمود: «گاهی، پیاده برود و گاهی، سوار شود»».

۳۰- کتاب فضایل مدینۀ منوره

باب (۱): حرم مدینه

۸۹۶- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ كَذَا إِلَى كَذَا، لا يُقْطَعُ شَجَرُهَا، وَلا يُحْدَثُ فِيهَا حَدَثٌ مَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»». (بخاری: ۱۸۶۷)

ترجمه: «از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مدینه از فلان نقطه تا فلان نقطه، حرم است. درخت آن، بریده نشود و ظلم و تجاوزی در آنجا، انجام نگیرد. هرکس، در مدینه ظلم و تجاوز کند، لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم بر او باد»».

۸۹۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «حُرِّمَ مَا بَيْنَ لابَتَيِ الْمَدِينَةِ عَلَى لِسَانِي» قَالَ: وَأَتَى النَّبِيُّ ﷺ بَنِي حَارِثَةَ فَقَالَ: «أَرَاكُمْ يَا بَنِي حَارِثَةَ قَدْ خَرَجْتُمْ مِنَ الْحَرَمِ» ثُمَّ الْتَفَتَ فَقَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ فِيهِ»». (بخاری: ۱۸۶۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند حد فاصل دو ناحیه سنگلاخی مدینه را حرم قرار داد و حکم آن را بزبان من جاری ساخت». راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ نزد بنی حارثه آمد و فرمود: «ای بنی حارثه! فکر می‌کنم شما بیرون از حدود حرم باشید». سپس، به این سو و آن سو، نگاه کرد و فرمود: «خیر، شما در محدوده حرم هستید»».

۸۹۸- «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ إِلاَّ كِتَابُ اللَّهِ وَهَذِهِ الصَّحِيفَةُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَذَا، مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى مُحْدِثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ، وَقَالَ: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ، وَمَنْ تَوَلَّى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لا يُقْبَلُ

مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ»». (بخاری:۱۸۷۰)

ترجمه: «از علی بن ابی طالب ﷺ روایت است که فرمود: بجز کتاب خدا و این صحیفه، چیز دیگری نزد ما نیست. (و در آن آمده است که) رسول الله ﷺ فرمود: «مدینه از کوه عایر تا فلان نقطه، حرم است. هرکس در مدینه ظلم کند یا ظالمی را پناه دهد، لعنت خدا، فرشتگان و تمام مردم، بر او باد. نه فرایض چنین کسی پذیرفته می‌شود و نه عبادات نفلی‌اش». و فرمود: «تعهد و پیمان مسلمانان، یکی است. هرکس، تعهد مسلمانی را نقض نماید، لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم بر او باد. نه فرایضش قبول می‌شود و نه عبادت نفلی‌اش. هر برده‌ای که بدون اجازه صاحبش با دیگران پیمان دوستی ببندد، لعنت خدا، فرشتگان و مردم بر او باد. نه فرایضش قبول می‌شود و نه عبادات نفلی‌اش»».

باب (۲): فضیلت مدینه و اینکه انسانهای بد را از خود، می‌راند

۸۹۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أُمِرْتُ بِقَرْيَةٍ تَأْكُلُ الْقُرَى يَقُولُونَ يَثْرِبُ وَهِيَ الْمَدِينَةُ، تَنْفِي النَّاسَ، كَمَا يَنْفِي الْكِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ»». (بخاری: ۱۸۷۱)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند به من امر نموده است تا به شهری بروم که بر سایر شهرها مسلط خواهد شد. و آن شهر، یثرب و مدینه است که آدمهای بد را از خود، جدا می‌سازد همانطور که کوره مواد ناخالص را از فلزات، جدا می‌کند»».

باب (۳): مدینه، سرزمین پاکی است

۹۰۰- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ ﷺ أَقْبَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ تَبُوكَ حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «هَذِهِ طَابَةٌ»». (بخاری: ۱۸۷۲)

ترجمه: «ابو حمید ﷺ می‌گوید: همراه رسول الله ﷺ از تبوک برمی گشتیم. هنگامی که به مدینه، نزدیک شدیم، رسول خدا ﷺ فرمود: «این (مدینه)، سرزمین پاکی است»».

باب (٤): کسی که از مدینه، روی بگرداند

۹۰۱- «عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَتْرُكُونَ الْمَدِينَةَ عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ لا يَغْشَاهَا إِلاَّ الْعَوَافِ» يُرِيدُ عَوَافِيَ السِّبَاعِ وَالطَّيْرِ «وَآخِرُ مَنْ يُحْشَرُ رَاعِيَانِ مِنْ مُزَيْنَةَ يُرِيدَانِ الْمَدِينَةَ يَنْعِقَانِ بِغَنَمِهِمَا فَيَجِدَانِهَا وَحْشًا حَتَّى إِذَا بَلَغَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ خَرَّا عَلَى وُجُوهِهِمَا»». (بخاری: ۱۸۷۴)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «مردم، مدینه را در بهترین وضعی که دارد، رها خواهند ساخت. آنگاه، حیوانات درنده و پرندگان، آن را اشغال خواهند کرد. و آخرین کسانی که حشر می‌شوند دو چوپان از طایفه مزینه خواهند بود که با گوسفندانشان به سوی مدینه می‌روند و وقتی به آنجا می‌رسند، آن را پر از جانوران وحشی می‌بینند، و هنگامیکه به ثنیة الوداع می‌رسند، به چهره، بر زمین می‌افتند و بیهوش می‌شوند»».

۹۰۲- «عَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِي زُهَيْرٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «تُفْتَحُ الْيَمَنُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. وَتُفْتَحُ الشَّأْمُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. وَتُفْتَحُ الْعِرَاقُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»». (بخاری: ۱۸۷۵)

ترجمه: «سفیان بن ابی زهیر ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «یمن فتح خواهد شد و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به یمن خواهند رفت. حال آنکه مدینه برای آنان، بهتر است. کاش این را می‌دانستند! همچنین، شام فتح خواهد شد و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به طرف آن خواهند رفت. در حالی که مدینه برای آنان، بهتر است. کاش این را می‌دانستند! و عراق فتح خواهد شد. و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به طرف آن، خواهند رفت. حال آنکه مدینه برای آنان، بهتر است. ای کاش این را می‌دانستند»»!.

باب (۵): ایمان، به مدینه برخواهد گشت

۹۰۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الإِيمَانَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا»». (بخاری: ۱۸۷۶)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سرانجام، ایمان به مدینه باز خواهد گشت، همانطور که مار به سوراخش، باز می‌گردد»».

باب (٦): گناه مکر با اهالی مدینه

۹۰۴- «عَنْ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَكِيدُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَدٌ إِلاَّ انْمَاعَ كَمَا يَنْمَاعُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»». (بخاری: ۱۸۷۷)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس، با مردم مدینه، فریب کاری کند، از بین می‌رود همانطور که نمک در آب، از بین می‌رود»».

باب (۷): قلعه‌های مدینه

۹۰۵- «عن أُسَامَةَ ﷺ قَالَ: أَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى إِنِّي لأَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلالَ بُيُوتِكُمْ كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ»». (بخاری: ۱۸۷۸)

ترجمه: «از اسامه ﷺ روایت است که روزی، نبی اکرم ﷺ از مکانی بلند به یکی از قلعه‌های مدینه، نظر کرد و فرمود: «آیا می‌بینید آنچه را که من می‌بینم؟ من محل سقوط فتنه‌ها را مانند نزول قطرات باران، در میان خانه‌های شما می‌بینم»».

باب (۸): دجال وارد مدینه نخواهد شد

۹۰۶- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ رُعْبُ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ لَهَا يَوْمَئِذٍ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ عَلَى كُلِّ بَابٍ مَلَكَانِ»». (بخاری: ۱۸۷۹)

ترجمه:از ابوبکره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خطر ورود دجال مسیح به مدینه وجود ندارد. (زیرا) درآن زمان، مدینه دارای هفت دروازه خواهد بود که بر هر یک از آنها دو فرشته، نگهبان خواهد بود»».

۹۰۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى أَنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلائِكَةٌ لا يَدْخُلُهَا الطَّاعُونُ وَلا الدَّجَّالُ»». (بخاری: ۱۸۸۰)

ترجمه: «ابو هریره روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «در گوشه وکنار مدینه، فرشته‌هایی وجود دارند که مانع ورود طاعون و دجال در آن، می‌شوند»».

۹۰۸- «عَنِ أَنَس بْنُ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلاَّ سَيَطَؤُهُ الدَّجَّالُ إِلاَّ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ مِنْ نِقَابِهَا نَقْبٌ إِلاَّ عَلَيْهِ الْمَلائِكَةُ صَافِّينَ يَحْرُسُونَهَا ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةُ بِأَهْلِهَا ثَلاثَ رَجَفَاتٍ فَيُخْرِجُ اللَّهُ كُلَّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ»». (بخاری: ۱۸۸۱)

ترجمه: «از انس بن مالک ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ شهری در دنیا وجود ندارد که دجال وارد آن نشود مگر مکه و مدینه. فرشتگان بر تمام راه‌های ورودی مکه و مدینه صف بسته، آنها را حراست می‌کنند. مدینه سه بار به لرزه درخواهد آمد و خداوند هرکافر و منافقی را از آنجا، بیرون خواهد راند»».

۹۰۹- «عَنِ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثًا طَوِيلاً عَنِ الدَّجَّالِ فَكَانَ فِيمَا حَدَّثَنَا بِهِ أَنْ قَالَ: «يَأْتِي الدَّجَّالُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ. يَنْزِلُ بَعْضَ السِّبَاخِ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَّالُ الَّذِي حَدَّثَنَا عَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَهُ، فَيَقُولُ الدَّجَّالُ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلْتُ

هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ هَلْ تَشُكُّونَ فِي الأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لا فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ فَيَقُولُ حِينَ يُحْيِيهِ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْيَوْمَ، فَيَقُولُ الدَّجَّالُ: أَقْتُلُهُ. فَلا يُسَلَّطُ عَلَيْهِ»». (بخاری:۱۸۸۲)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ درباره دجال، زیاد سخن گفت. از جمله فرمود: «دجال که ورودش به مدینه حرام شده است در یکی از شوره زارهای نزدیک مدینه فرود می‌آید. شخصی از بهترین مردم آن زمان، نزدش می‌رود و می‌گوید: من گواهی می‌دهم که تو دجال هستی. همان کسی که رسول الله ﷺ در مورد تو ما را باخبر ساخته است.

دجال می‌گوید: اگر من این شخص را بکشم و دوباره زنده کنم بازهم در کار من شک می‌کنید؟ مردم می‌گویند: خیر. دجال او را می‌کشد و دوباره، زنده می‌کند. آن شخص، پس از زنده شدن، می‌گوید: بخدا سوگند! هیچگاه من به اندازه امروز، بصیرت نداشته‌ام. (من یقین دارم که تو دجال هستی). دجال تصمیم می‌گیرد که دوباره او را بکشد، ولی نمی‌تواند»».

باب (۹): مدینه، پلیدی را از خود، دفع میکند

۹۱۰- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ النَّبِيَّ ﷺ فَبَايَعَهُ عَلَى الإِسْلامِ فَجَاءَ مِنَ الْغَدِ مَحْمُومًا فَقَالَ: أَقِلْنِي فَأَبَى ثَلاثَ مِرَارٍ فَقَالَ: «الْمَدِينَةُ كَالْكِيرِ تَنْفِي خَبَثَهَا وَيَنْصَعُ طَيِّبُهَا»». (بخاری: ۱۸۸۳)

ترجمه: «جابر ﷺ می‌گوید: عربی بادیه نشین نزد رسول‌الله ﷺ آمد و بیعت بر اسلام کرد. روز بعد، در حالی که بیمار بود، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: بیعت مرا فسخ کن. رسول الله ﷺ سه بار تقاضای او را رد کرد. آنگاه، فرمود: «مدینه مانند کوره است که ناخالص را بیرون می‌ریزد و خالص را نگه می‌دارد»».

باب (۱۰)

۹۱۱- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِينَةِ ضِعْفَيْ مَا جَعَلْتَ بِمَكَّةَ مِنَ الْبَرَكَةِ»». (بخاری: ۱۸۸۵)

ترجمه: «از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: « خداوندا! دو برابر برکاتی که به مکه عطا کرده‌ای، به مدینه نیز عنایت فرما»».

باب (۱۱)

۹۱۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ وُعِكَ أَبُو بَكْرٍ وَبِلالٌ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَّى يَقُولُ:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

وَكَانَ بِلالٌ إِذَا أُقْلِعَ عَنْهُ الْحُمَّى يَرْفَعُ عَقِيرَتَهُ يَقُولُ:

أَلا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ

وَهَلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ وَهَلْ يَبْدُوَنْ لِي شَامَةٌ وَطَفِيلُ

قَا لَ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ شَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ وَعُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ وَأُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ كَمَا أَخْرَجُونَا مِنْ أَرْضِنَا إِلَى أَرْضِ الْوَبَاءِ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي صَاعِنَا وَفِي مُدِّنَا، وَصَحِّحْهَا لَنَا، وَانْقُلْ حُمَّاهَا إِلَى الْجُحْفَةِ» قَالَتْ: وَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَهِيَ أَوْبَأُ أَرْضِ اللَّهِ قَالَتْ فَكَانَ بُطْحَانُ يَجْرِي نَجْلاً. تعني ماءً آجنًا». (بخاری: ۱۸۸۹)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد مدینه منوره شد، ابوبکر و بلال رضی الله عنهما بیمار شدند. وقتی که ابوبکر رضی الله عنه تب می‌شد، این شعر را می‌خواند:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

(هر شخص، در میان خانواده‌اش صبح می‌کند، در حالی که مرگ نزدیک‌تر از بند کفش اوست).

و هر گاه، تب بلال کاهش می‌یافت، صدایش را بلند می‌کرد و چنین می‌سرود:

أَلا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ

وَهَلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ وَهَلْ يَبْدُوَنْ لِي شَامَةٌ وَطَفِيلُ

(ای کاش، شبی را در وادی مکه می‌گذراندم در حالی که دور و بر من، گیاه اِذخر و جلیل می‌بود. ای کاش، روزی آب چشمه مجنه را می‌نوشیدم. ای کاش، شامه و طفیل را می‌دیدم).

و می‌گفت: پروردگارا! شیبه بن ربیعه، عتبه بن ربیعه و امیه بن خلف را لعنت کن و از رحمتت دور بگردان، همان‌گونه که ما را از وطن مان (مکه) به سرزمین وبا خیز (مدینه) بیرون راندند.

سپس، هنگامی که رسول الله ﷺ این سخنان را شنید، دعا کرد و فرمود: «پروردگارا! محبت مدینه را مانند محبت مکه یا بیشتر از آن، در دل‌های ما جای بده. پروردگارا! به صاع و مُد ما (واحدهای وزن) برکت عنایت فرما. و آب و هوای مدینه را برای ما مساعد بگردان. و تبی را که در مدینه است به جُحفه منتقل کن». عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: زمانی که ما وارد مدینه شدیم، مدینه از هر جای دیگر، بیشتر گرفتار بیماری وبا بود. و در بُطحان، آب بسیار بدبویی جاری بود».

۳۱- کتاب احکام روزه

باب (۱): فضیلت روزه

۹۱۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الصِّيَامُ جُنَّةٌ فَلا يَرْفُثْ وَلا يَجْهَلْ وَإِنِ امْرُؤٌ قَاتَلَهُ أَوْ شَاتَمَهُ فَلْيَقُلْ: إِنِّي صَائِمٌ مَرَّتَيْنِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ، يَتْرُكُ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَشَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِي الصِّيَامُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا»». (بخاری: ۴۹۸۱)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: « روزه، سپری (در برابر آتش دورخ) است. روزه دار نباید ناسزا بگوید و عمل جاهلانه انجام دهد. اگر کسی با او درگیر شود و یا به وی ناسزا گوید، درجوابش بگوید: من روزه هستم، من روزه هستم. و افزود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، بوی دهان روزه دار، نزد خداوند از بوی مُشک، خوشبوتر است. (خداوند می‌فرماید): روزه دار، خوردن، آشامیدن و ارضای تمایلات جنسی را بخاطر من، ترک می‌کند. روزه از آنِ من است و خود من پاداش آنرا می‌دهم. و هر نیکی، ده برابر پاداش دارد»».

باب (۲): رَیّان، دروازه ای از بهشت است که مخصوص روزه داران می‌باشد

۹۱۴- «عَنْ سَهْلٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ: الرَّيَّانُ، يَدْخُلُ مِنْهُ الصَّائِمُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ يُقَالُ: أَيْنَ الصَّائِمُونَ؟ فَيَقُومُونَ لا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، فَإِذَا دَخَلُوا أُغْلِقَ فَلَمْ يَدْخُلْ مِنْهُ أَحَدٌ»».

ترجمه: «از سهل ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود:«بهشت، دروازه‌ای دارد که به آن، ریان می‌گویند. روز قیامت، فقط روزه داران از آن دروازه، وارد(بهشت) می‌شوند. و غیر از آنها کسی دیگر از آن، وارد نمی‌شود. (روز قیامت) ندا داده می‌شود که کجایند روزه داران؟ پس آنها برمی خیزند و غیر از آنها کسی دیگر، وارد نمی‌شود. پس از اینکه روزه داران وارد می‌شوند، آن در، بسته می‌شود و هیچ کس دیگری از آن، وارد نمی‌شود»».

۹۱۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نُودِيَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الرَّيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا عَلَى مَنْ دُعِيَ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ كُلِّهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ»». (بخاری: ۱۸۹۷)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، دو نوع انفاق در راه خدا نماید، از دروازه‌های بهشت ندا داده می‌شود: ای بنده خدا! این است نتیجه کار خیر. پس هر کسی که اهل نماز بوده، او را از دروازه نماز، و هر کس اهل جهاد بوده او را از دروازه جهاد، و کسی که اهل روزه بوده، او را از دروازه رَیان و کسی که اهل صدقه بوده، او را از دروازه صدقه، صدا می‌زنند. ابوبکر ﷺ گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد(اگر چه) کسی که از یک دروازه، صدا زده شود، نیازی ندارد (که از دروازه‌های دیگر او را صدا بزنند) ولی آیا چنین فردی وجود دارد که او را از همه درها صدا بزنند؟ فرمود: «آری، امیدوارم که تو نیز یکی از آنها باشی»».

۹۱۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ» وفي رواية عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ وَسُلْسِلَتِ الشَّيَاطِينُ»». (بخاری: ۱۸۹۹)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «وقتی ماه رمضان فرا می‌رسد، درهای بهشت گشوده می‌شوند». و در روایتی دیگر، ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «وقتی ماه رمضان از راه می‌رسد، درهای آسمان، گشوده می‌شوند و درهای دوزخ، بسته می‌گردد و شیاطین به زنجیر کشیده می‌شوند»».

باب (۳): آیا رمضان گفته شود یا ماه رمضان و یا هر دو؟

۹۱۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ: «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا، فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَاقْدُرُوا لَهُ» يعني: هِلالِ رَمَضَانَ». (بخاری: ۱۹۰۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرگاه، هلال رمضان را دیدید، روزه بگیرید. و هرگاه، هلال شوال را مشاهده کردید، افطار کنید. و اگر آسمان، ابری بود (ماه رویت نشد)، سی روز را کامل کنید»».

باب (٤): کسی که دروغ گفتن وعمل به آن را در رمضان، ترک نکند

۹۱۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ»». (بخاری:۱۹۰۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که دروغ گویی و عمل به مقتضای آن را ترک نکند، خداوند نیازی ندارد که او خوردن و نوشیدن را ترک کند»».

باب (٥): آیا روزه دار در جواب کسی که به او دشنام می‌دهد، بگوید: من روزه هستم؟

۹۱۹- «وعنه ﷺ الحديث المتقدم: «كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلاَّ الصِّيَامَ فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» وقال في آخره: «لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ يَفْرَحُهُمَا إِذَا أَفْطَرَ فَرِحَ وَإِذَا لَقِيَ رَبَّهُ فَرِحَ بِصَوْمِهِ»». (بخاری: ۱۹۰۴)

ترجمه: «حدیث ابوهریره ﷺ قبلاً بیان گردید که: (خداوند می‌فرماید): هر عملی که فرزند آدم انجام دهد، برای خودش می‌باشد، جز روزه که مخصوص من است. و من خودم پاداش آنرا خواهم داد». و در پایان حدیث، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «روزه دار، دو بار خوشحال می‌شود: یکی، هنگامی که افطار می‌کند. و دیگری، زمانی که با پرودگارش ملاقات می‌نماید، از روزه‌اش شادمان می‌شود»».

باب (٦): کسی که از مجرد بودن خود، می‌ترسد، روزه بگیرد

۹۲۰- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «مَنِ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ»». (بخاری: ۱۹۰۵)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: همراه رسول خدا ﷺ بودیم که ایشان فرمودند: «کسی که توانایی ازدواج کردن دارد، ازدواج کند. زیرا این کار، باعث حفاظت چشم و شرم‌گاه، می‌شود. و کسی که توانایی ازدواج را ندارد، روزه بگیرد. چرا که روزه، شهوت را ضعیف و کنترل می‌کند»».

باب (٧): پیامبر ﷺ فرمود: «با دیدن هلال ماه، روزه بگیرد و با دیدن هلال، عید نمایید»

۹۲۱- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ لَيْلَةً فَلا تَصُومُوا حَتَّى تَرَوْهُ فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَأَكْمِلُوا الْعِدَّةَ ثَلاثِينَ»». (بخاری: ۱۹۰۷)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ماه، بیست ونه شب است. تا هلال ماه را ندیده‌اید، روزه نگیرید. و اگر هوا، ابری بود ونتوانستید آنرا ببینید، سی روز را کامل کنید»».

۹۲۲- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ﭫ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ آلَى مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا، فَلَمَّا مَضَى تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا غَدَا أَوْ رَاحَ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لا تَدْخُلَ شَهْرًا فَقَالَ: «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا»». (بخاری: ۱۹۱۰)

ترجمه: «ام سلمه ﭫ می‌گوید: رسول الله ﷺ سوگند یاد کرد که تا یک ماه، شب نزد همسران خود نرود. پس از گذشت بیست و نه روز، هنگام صبح یا شب، نزد همسران خود رفت. به آنحضرت ﷺ گفتند: شما برای یک ماه، سوگند یاد کرده اید!؟ فرمود: «یک ماه، بیست و نه روز است»».

باب (۸): دو ماه عیدین (فطر و ضحی) ناقص نمی‌شوند

۹۲۳- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «شَهْرَانِ لا يَنْقُصَانِ شَهْرَا عِيدٍ رَمَضَانُ وَذُو الْحَجَّةِ»». (بخاری: ۱۹۱۲)

ترجمه: «از ابوبکره روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دو ماه عید، یعنی ماه رمضان و ماه ذوالحجه کم نمی‌شوند». (یعنی اینکه همزمان در یک سال، هر دو کمتر از ۳۰ روز نمی‌شوند. یا اینکه اگر این دو ماه، بیست و نه روز هم باشند، اجر و ثواب سی روز را دارند)».

باب (۹): این فرمایش رسول اکرم ﷺ: «ما نوشتن و حساب کردن را نمی‌دانیم»

۹۲۴- «عن ابْن عُمَرَ ﭭ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لا نَكْتُبُ وَلا نَحْسُبُ الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا يَعْنِي مَرَّةً تِسْعَةً وَعِشْرِينَ وَمَرَّةً ثَلاثِينَ»». (بخاری: ۱۹۱۳)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر ﭭ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «ما ملتی امی هستیم. نوشتن و حساب کردن را نمی‌دانیم. ماه، گاهی اینقدر و گاهی این قدر می‌شود». (و با باز و بسته نمودن انگشتان دستهای خود، نخست، بیست و نه و سپس، سی روز را به آنان، نشان داد)».

باب (۱۰): نباید (بخاطر احتیاط) یک یا دو روز قبل از رمضان، روزه گرفت

۹۲۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُمْ رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَوْمَهُ فَلْيَصُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ»». (بخاری: ۱۹۱۴)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ روایت می‌کند که: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچکس از شما نباید یک یا دو روز قبل از رمضان، روزه بگیرد، مگر کسی که مقید به روزه گرفتن(بعنوان مثال، روزهای دوشنبه و پنجشنبه)، بوده است. چنین شخصی، روزه بگیرد)».

باب (۱۱): خداوند می‌فرماید: ﴿أُحِلَّ لَكُمۡ لَيۡلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمۡۚ هُنَّ لِبَاسٞ لَّكُمۡ وَأَنتُمۡ لِبَاسٞ لَّهُنَّ﴾ [البقرة: ۱۸۷].

يعني همبستری با همسرانتان در شبهای رمضان، برای شما حلال شده است. آنها برای شمابه مثابه لباس هستند و شما نيز برای آنها به مثابهٔ لباس هستيد. يعنی برای راحت نفس، به يكديگر روی می‌آوريد

۹۲۶- «عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: كَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ صَائِمًا فَحَضَرَ الإِفْطَارُ فَنَامَ قَبْلَ أَنْ يُفْطِرَ لَمْ يَأْكُلْ لَيْلَتَهُ وَلا يَوْمَهُ حَتَّى يُمْسِيَ وَإِنَّ قَيْسَ بْنَ صِرْمَةَ الأَنْصَارِيَّ كَانَ صَائِمًا فَلَمَّا حَضَرَ الإِفْطَارُ أَتَى امْرَأَتَهُ فَقَالَ لَهَا: أَعِنْدَكِ طَعَامٌ؟ قَالَتْ لا وَلَكِنْ أَنْطَلِقُ فَأَطْلُبُ لَكَ وَكَانَ يَوْمَهُ يَعْمَلُ فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ فَجَاءَتْهُ امْرَأَتُهُ فَلَمَّا رَأَتْهُ قَالَتْ: خَيْبَةً لَكَ فَلَمَّا انْتَصَفَ النَّهَارُ غُشِيَ عَلَيْهِ فَذُكِرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿أُحِلَّ لَكُمۡ لَيۡلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمۡ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. فَفَرِحُوا بِهَا فَرَحًا شَدِيدًا وَنَزَلَتْ: ﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلۡخَيۡطُ ٱلۡأَبۡيَضُ مِنَ ٱلۡخَيۡطِ ٱلۡأَسۡوَدِ﴾ [البقرة: ۱۸۷]». (بخاری: ۱۹۱۵)

ترجمه: «براء ﷺ می‌گويد: هنگامی كه بعضی از ياران رسول الله ﷺ روزه می‌گرفتند و زمان افطار فرا می‌رسيد و قبل از اينكه افطار نمايند، خواب می‌رفتند، آن شب و روز بعد تا وقت افطار، چيزی نمی‌خوردند. (زيرا ابتدا چنين بود كه بعد از خوابيدن در شبهای رمضان،، خوردن، آشاميدن و همبستری، ممنوع بود).

روزی، قيس بن صرمه انصاری روزه بود. هنگامی كه وقت افطار، فرا رسيد، نزد همسرش آمد و پرسيد: برای خوردن چيزی داری؟ همسرش گفت: خير، ولی صبر كن تا چيزی برايت پيدا كنم. قيس بن صرمه كه كار ميكرد (قبل از اينكه همسرش برگردد)، خواب رفت. وقتی همسرش آمد و ديد كه شوهرش خواب رفته است، گفت: افسوس كه به خواسته ات نرسيدی. روز بعد هنگام ظهر، قيس‌بن صرمه از شدت گرسنگی، غش كرد و افتاد. آنحضرت ﷺ را از اين جريان مطلع كردند. آنگاه، اين آيه نازل شد: ﴿أُحِلَّ لَكُمۡ لَيۡلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمۡ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. (همبستری با زنان در شب‌های رمضان، برای شما حلال شد). صحابه از نازل شدن اين آيه، خيلی خوشحال شدند. همچنين، اين آيه نازل شد: ﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلۡخَيۡطُ ٱلۡأَبۡيَضُ مِنَ ٱلۡخَيۡطِ ٱلۡأَسۡوَدِ﴾ [البقرة: ۱۸۷] بخوريد و بياشاميد تا اينكه نخ سفيد (روشنی صبح) از نخ سياه (تاريكی شب) كاملاً برای شما آشكار بشود».

باب (۱۲): خداوند می‌فرماید: ﴿وَكُلُواْ وَٱشْرَبُواْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلْخَيْطُ ٱلْأَبْيَضُ مِنَ ٱلْخَيْطِ ٱلْأَسْوَدِ مِنَ ٱلْفَجْرِ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. بخورید و بیا شامید تا اینکه نخ سفید (روشنی فجر) از نخ سیاه (تاریکی شب) برای شما، نمایان شود.

۹۲۷- «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلْخَيْطُ ٱلْأَبْيَضُ مِنَ ٱلْخَيْطِ ٱلْأَسْوَدِ﴾ عَمَدْتُ إِلَى عِقَالٍ أَسْوَدَ وَإِلَى عِقَالٍ أَبْيَضَ فَجَعَلْتُهُمَا تَحْتَ وِسَادَتِي، فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ فِي اللَّيْلِ فَلا يَسْتَبِينُ لِي فَغَدَوْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَبَيَاضُ النَّهَارِ»». (بخاری: ۱۹۱۶)

ترجمه: «عدی ابن حاتم ﷺ می‌گوید: وقتی که این آیه ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلْخَيْطُ ٱلْأَبْيَضُ مِنَ ٱلْخَيْطِ ٱلْأَسْوَدِ﴾ نازل شد. یک طناب سیاه و یک طناب سفید را زیر بالشت خود گذاشتم. تمام شب به آنها نگاه می‌کردم ولی برای من قابل تشخیص نبودند. هنگام صبح، نزد رسول خدا ﷺ رفتم و ماجرا را برایش تعریف کردم. فرمود: «منظور از نخ سیاه، تارکی شب و منظور از نخ سفید، روشنی بامداد است»».

باب (۱۳): فاصله میان سحری و طلوع فجر

۹۲۸- «عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ: تَسَحَّرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ قَامَ إِلَى الصَّلاةِ قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَ الأَذَانِ وَالسَّحُورِ؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسِينَ آيَةً». (بخاری: ۱۹۲۱)

ترجمه: «زید بن ثابت ﷺ می‌گوید: همراه رسول الله ﷺ سحری خوردیم. سپس، آنحضرت ﷺ برای نماز فجر، بلند شد. پرسیدیم: فاصله میان اذان صبح و سحری، چقدر بود؟ زید گفت: به اندازه‌ای که حدود پنجاه آیه خوانده شود».

باب (١٤): سحری، برکت دارد ولی واجب نیست

۹۲۹- «عن أَنَس بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةً»». (بخاری: ۱۹۲۳)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سحری بخورید زیرا در خوردن سحری، خیر و برکت نهفته است»».

باب (۱۵): نیت روزه گرفتن در اثنای روز

۹۳۰- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلاً يُنَادِي فِي النَّاسِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ: «إِنَّ مَنْ أَكَلَ فَلْيُتِمَّ أَوْ فَلْيَصُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْكُلْ فَلا يَأْكُلْ»». (بخاری: ۱۹۲۴)

ترجمه: «سلمه بن اکوع می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در روز عاشورا، شخصی را مأموریت داد تا اعلام کند: «هرکس، چیزی خورده است تا فرا رسیدن شب، چیزی نخورد یا روزه گیرد. و هرکس که تا کنون چیزی نخورده است، نخورد و روزه بگیرد»».

باب (١٦): روزه داری که در حالت جنابت، صبح می کند

٩٣١- «عَنْ عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ ﭫ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ وَهُوَ جُنُبٌ مِنْ أَهْلِهِ ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَيَصُومُ». (بخاری: ١٩٢٥)

ترجمه: «عایشه و ام سلمه ﭫ می‌گویند: گاهی، فجر طلوع می‌کرد در حالی که رسول الله ﷺ بعلت همبستری، در جنابت بسر می‌برد. آنگاه، غسل می‌کرد و به روزه‌اش ادامه می‌داد».

باب (١٧): هم آغوشی با همسر، برای روزه دار

٩٣٢- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُقَبِّلُ وَيُبَاشِرُ وَهُوَ صَائِمٌ وَكَانَ أَمْلَكَكُمْ لِإِرْبِهِ». (بخاری: ١٩٢٧)

ترجمه: «از عایشه ﭫ روایت است که نبی اکرم ﷺ در حالت روزه، همسرانش را در آغوش می‌گرفت و می‌بوسید. سپس، عایشه ﭫ افزود که آنحضرت ﷺ از همه شما در کنترل غرایز خویش، قوی‌تر بود».

باب (١٨): اگر روزه دار در حالت فراموشی، چیزی بخورد و یا بیاشامد

٩٣٣- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَسِيَ فَأَكَلَ وَشَرِبَ فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ»». (بخاری: ١٩٣٣)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر کسی در حال فراموشی، چیزی خورد و یا نوشید، روزه‌اش را کامل کند، زیرا خداوند به او آب و غذا داده است»».

باب (١٩): کسی که در روز ماه رمضان، همبستری کرد و چیزی برای کفاره نداشت

٩٣٤- «عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلَكْتُ، قَالَ: «مَا لَكَ؟» قَالَ: وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي وَأَنَا صَائِمٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلْ تَجِدُ رَقَبَةً تُعْتِقُهَا؟» قَالَ: لا، قَالَ: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ؟» قَالَ: لا، فَقَالَ: «فَهَلْ تَجِدُ إِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا؟» قَالَ: لا، قَالَ: فَمَكَثَ النَّبِيُّ ﷺ فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ

أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَرَقٍ فِيهَا تَمْرٌ وَالْعَرَقُ الْمِكْتَلُ قَالَ: «أَيْنَ السَّائِلُ؟» فَقَالَ: أَنَا، قَالَ: «خُذْهَا فَتَصَدَّقْ بِهِ» فَقَالَ الرَّجُلُ: أَعَلَى أَفْقَرَ مِنِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا- «يُرِيدُ الْحَرَّتَيْنِ ـ أَهْلُ بَيْتٍ أَفْقَرُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ ثُمَّ قَالَ: «أَطْعِمْهُ أَهْلَكَ»».

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نزد رسول الله ﷺ نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: ای رسول خدا! من هلاک شدم. رسول الله ﷺ فرمود: «چه شده است»؟ آن شخص، گفت: ماه رمضان در حال روزه، با همسرم همبستری کردم.

رسول الله ﷺ فرمود: «آیا غلامی داری که او را آزاد کنی»؟ گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «می‌توانی دو ماه متوالی، روزه بگیری»؟ گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «می‌توانی شصت مسکین را خوراک بدهی»؟ گفت: خیر. آنحضرت ﷺ چیزی نگفت و مدتی ساکت ماند. در آن اثنا، کیسه‌ای پر از خرما نزد رسول الله ﷺ آوردند. رسول الله ﷺ پرسید: «سائل چه شد»؟ آن شخص، پاسخ داد: من حاضرم. رسول الله ﷺ فرمود: «این کیسه را بردار و صدقه کن». آن شخص، گفت: به خدا سوگند! در میان این دو سنگلاخ مدینه، هیچ خانه‌ای از خانه من محتاج‌تر نیست. رسول خدا ﷺ با شنیدن این سخن، طوری خندید که دندانهای(مبارکش) ظاهر شد. سپس، فرمود: «این کیسه را بردار و برای همسر و فرزندانت ببر»».

باب (۲۰): حجامت کردن و یا استفراغ نمودن روزه دار

۹۳۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ احْتَجَمَ وَهُوَ مُحْرِمٌ وَاحْتَجَمَ وَهُوَ صَائِمٌ». (بخاری: ۱۹۳۸)

ترجمه: «عبد الله بن عباس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در حال احرام و همچنین زمانی که روزه بود، حجامت نمود».

باب (۲۱): روزه گرفتن و افطار نمودن، هنگام سفر

۹۳۶- «عَنِ بنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ فَقَالَ لِرَجُلٍ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الشَّمْسُ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الشَّمْسُ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي» فَنَزَلَ فَجَدَحَ لَهُ فَشَرِبَ ثُمَّ رَمَى بِيَدِهِ هَا هُنَا ثُمَّ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ»». (بخاری:۱۹۴۱)

ترجمه: «ابن ابی اوفی ﷺ می‌گوید: در سفری، همراه رسول الله ﷺ بودیم. آنحضرت ﷺ خطاب به یکی از همراهان، فرمود: «پیاده شو (و از آرد جو) شربتی برای من تهیه کن». آن شخص، گفت: یا

رسول الله! آفتاب هنوز غروب نکرده است. آنحضرت ﷺ دوباره فرمود: «پیاده شو و برایم شربت درست کن» او گفت: یا رسول الله! آفتاب هنوز غروب نکرده است. رسول الله ﷺ فرمود: «پیاده شو و برایم شربت درست کن». آن شخص، پیاده شد و شربت درست کرد و رسول الله ﷺ آن را نوشید و با اشاره دست به سوی مشرق، فرمود: «هرگاه دیدید که سیاهی شب از افق آشکار شد، بدانید که وقت افطار فرا رسیده است»».

۹۳۷- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ حَمْزَةَ بْنَ عَمْرٍو الأَسْلَمِيَّ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَأَصُومُ فِي السَّفَرِ؟ وَكَانَ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَقَالَ: «إِنْ شِئْتَ فَصُمْ وَإِنْ شِئْتَ فَأَفْطِرْ»». (بخاری: ۱۹۴۳)

ترجمه: «عایشه رضي الله عنها، همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می‌گوید: حمزه بن عمرو اسلمی که زیاد روزه می‌گرفت، از رسول الله ﷺ پرسید: آیا در سفر، روزه بگیرم؟ رسول الله ﷺ فرمود: « اگر خواستی، روزه بگیر و اگر نخواستی، نگیر»».

باب (۲۲): اگر کسی بخشی از رمضان را روزه بگیرد. سپس، به مسافرت برود

۹۳۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ. أَفْطَرَ فَأَفْطَرَ النَّاسُ». (بخاری: ۱۹۴۴)

ترجمه: «از ابن عباس رضي الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ در ماه مبارک رمضان، به بقصد مکه، براه افتاد و روزه بود. اما وقتی که به منطقه کدید (نزدیک مکه) رسید، روزه را افطار کرد. سایر همراهانش نیز روزه خود را افطار کردند».

باب (۲۳)

۹۳۹- «عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رضي الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ فِي يَوْمٍ حَارٍّ حَتَّى يَضَعَ الرَّجُلُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ وَمَا فِينَا صَائِمٌ إِلاَّ مَا كَانَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَابْنِ رَوَاحَةَ». (بخاری: ۱۹۴۵)

ترجمه: «ابو درداء رضي الله عنه می‌گوید: در یکی از سفرها، همراه رسول خدا ﷺ خارج شدیم. هوا گرم بود تا جایی که مردم از شدت گرما، دستهای خود را روی سرشان می‌گذاشتند. و از میان ما کسی غیر از رسول خدا ﷺ و ابن رواحه، روزه نبود».

باب (۲٤): پیامبر ﷺ فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نیکی محسوب نمی‌شود»

۹۴۰- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﭭ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ فَرَأَى زِحَامًا وَرَجُلاً قَدْ ظُلِّلَ عَلَيْهِ فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» فَقَالُوا: صَائِمٌ، فَقَالَ: «لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ»». (بخاری: ۱۹۴۶)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ در یکی از سفرها، دید که گروهی از مردم، ازدحام نموده‌اند و شخصی را زیر سایه گرفته‌اند. پرسید:«او را چه شده است»؟ گفتند: روزه است. رسول الله ﷺ فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نیکی محسوب نمی‌شود»».

باب (۲۵): صحابه، یکدیگر را بخاطر روزه گرفتن و نگرفتن در سفر، نکوهش نمی‌کردند

۹۴۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﭬ قَالَ: كُنَّا نُسَافِرُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يَعِبِ الصَّائِمُ عَلَى الْمُفْطِرِ وَلا الْمُفْطِرُ عَلَى الصَّائِمِ». (بخاری: ۱۹۴۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﭬ می‌گوید: «با رسول خدا ﷺ سفر کردیم. (بعضی در سفر روزه می‌گرفتند و برخی روزه نمی‌گرفتند). روزه داران از کسانی که روزه نداشتند، ایراد نمی‌گرفتند. و کسانی که روزه نبودند، روزه داران را سرزنش نمی‌کردند»».

باب (٢٦): کسی که فوت نماید و روزه بر ذمه‌اش باشد

۹۴۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ»». (بخاری: ۱۹۵۲)

ترجمه: «از عایشه ﭫ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، بمیرد و روزه‌ای بر ذمه‌اش باقی مانده باشد، وَلی او، از طرف وی روزه بگیرد»».

۹۴۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمُ شَهْرٍ أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا قَالَ: «نَعَمْ، فَدَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى»». (بخاری: ۱۹۵۳)

ترجمه: «از ابن عباس ﭭ روایت است که: شخصی، نزد رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! مادرم فوت نموده، ولی روزه یک ماه، بر ذمه‌اش باقی مانده است. آیا می‌توانم به نیابت از او، روزه بگیرم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آری. دَین خدا، سزاوارتر است که ادا شود»».

باب (۲۷): روزه دار چه وقت می‌تواند افطار کند

۹۴۴- «حَدِيثُ عَبْدِاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى ﭬ وَقَوْلُ النَّبِيِّ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا» تقدَّمَ قَرِيبًا وَفِي

هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ» وَأَشَارَ بِإِصْبَعِهِ قِبَلَ الْمَشْرِقِ». (بخاری: ۱۹۵۶)

ترجمه: «حدیث ابن ابی اوفی که در آن پیامبر ﷺ خطاب به وی فرموده بود: «پیاده شو و شربتی برای ما بساز»، قبلا ذکر شد. و در این روایت، می‌فرماید: «اگر مشاهده نمودید که شب از این طرف، آشکار شد، بدانید که وقت افطار فرارسیده است». و با انگشت خود به طرف مشرق اشاره نمود».

باب (۲۸): تعجیل در افطار

۹۴۵- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الْفِطْرَ»». (بخاری: ۱۹۵۷)

ترجمه: «سهل ابن سعد ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردم تا زمانی در خیر، بسر میبرند که در افطار نمودن، عجله کنند». (یعنی بلا فاصله پس از غروب آفتاب، افطار نمایند)».

باب (۲۹): اگر کسی در رمضان افطار کند سپس، مشخص شود که آفتاب، غروب نکرده است

۹۴۶- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ قَالَتْ: أَفْطَرْنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ غَيْمٍ ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ». (بخاری: ۱۹۵۹)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر ﷺ می‌گوید: روزی ابری، در زمان رسول الله ﷺ افطار کردیم. سپس، آفتاب از پشت ابرها آشکار شد.(در چنین صورتی، نزد جمهور علماء، قضاء روزه واجب می‌شود)».

باب (۳۰): روزۀ کودکان

۹۴۷- «عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ قَالَتْ: أَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةَ عَاشُورَاءَ إِلَى قُرَى الأَنْصَارِ: «مَنْ أَصْبَحَ مُفْطِرًا فَلْيُتِمَّ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَمَنْ أَصْبَحَ صَائِمًا فَلْيَصُمْ» قَالَتْ: فَكُنَّا نَصُومُهُ بَعْدُ وَنُصَوِّمُ صِبْيَانَنَا وَنَجْعَلُ لَهُمُ اللُّعْبَةَ مِنَ الْعِهْنِ فَإِذَا بَكَى أَحَدُهُمْ عَلَى الطَّعَامِ أَعْطَيْنَاهُ ذَاكَ حَتَّى يَكُونَ عِنْدَ الإِفْطَارِ». (بخاری: ۱۹۶۰)

ترجمه: «ربیع دختر معوذ ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ صبح روز عاشورا به روستاها و محله‌های انصار، قاصد فرستاد تا اعلام کنند که: «هرکس از صبح، روزه نگرفته است، بقیه روز، روزه بگیرد. و هرکس، روزه بوده است، روزه‌اش را ادامه دهد». ربیع بنت معوذ می‌گوید: بعد از آن، ما روز عاشورا را روزه می‌گرفتیم و فرزندان خرد سال خود را نیز وادار به روزه گرفتن می‌کردیم. و برای آنها عروسکهای پشمی

می‌ساختیم. و هر وقت یکی از آنها برای غذا گریه می‌کرد، او را با آن عروسک، سرگرم می‌کردیم تا اینکه وقت افطار، فرا می‌رسید».

باب (۳۱): ادامه دادن روزه تا وقت سحر

۹۴۸- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا تُوَاصِلُوا فَأَيُّكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُوَاصِلَ فَلْيُوَاصِلْ حَتَّى السَّحَرِ»». (بخاری: ۱۹۶۳)

ترجمه: «از ابوسعید ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روزه‌ها را با یکدیگر، وصل ننمایید. (یعنی: بدون افطار و خوردن چیزی، دو روز پشت سر هم، روزه نگیرید). اگر کسی از شما خواست روزه‌اش را ادامه دهد، تا هنگام سحر، چنین کند». (آنگاه، چیزی بخورد)».

باب (۳۲): سرزنش نمودن کسی که بر روزه وصال اصرار ورزد

۹۴۹- «عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوِصَالِ فِي الصَّوْمِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: إِنَّكَ تُوَاصِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَأَيُّكُمْ مِثْلِي إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ». فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوِصَالِ وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا ثُمَّ يَوْمًا ثُمَّ رَأَوُا الْهِلالَ فَقَالَ: «لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُكُمْ» كَالتَّنْكِيلِ لَهُمْ حِينَ أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا. وفي رواية عنه قال لهم: «فَاكْلَفُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ»». (بخاری: ۱۹۶۵- ۱۹۶۶)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ از وصل کردن روزه به روزه دیگر، منع فرمود. یکی از مسلمانان پرسید: ای رسول خدا! شما خود، روزه وصال می‌گیرید؟ (بدون افطار و سحری، روز بعد هم، روزه می‌گیرید)؟ رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی از شما مانند من است!؟ مرا خدا در شب، می‌خوراند و می‌نوشاند». اما وقتی مشاهده کرد که آنان از روزه وصال باز نمی‌آیند، سه روز پی در پی، همراه آنان، روزه گرفت تا اینکه هلال ماه نو (شوال) را رویت کردند. آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر هلال، رویت نمی‌شد، چند روز دیگر، بر آن می‌افزودم». راوی می‌گوید: این عمل پیامبر ﷺ بخاطر مجازات آنها بود که حاضر نشدند از روزه وصال، باز آیند. و در روایتی دیگر، ابوهریر هﷺ می‌گوید: آنحضرت ﷺ فرمود: «به اندازه توانایی خود، سختی عمل را تحمل کنید»».

باب (۳۳): کسی که سوگند یاد کند تا برادرش روزۀ نفلی‌اش را بخورد

۹۵۰- «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﵁ قَالَ: آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ، فَزَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ، فَرَأَى أُمَّ الدَّرْدَاءِ مُتَبَذِّلَةً فَقَالَ لَهَا: مَا شَأْنُكِ؟ قَالَتْ: أَخُوكَ أَبُو الدَّرْدَاءِ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي الدُّنْيَا، فَجَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا، فَقَالَ: كُلْ، قَالَ: فَإِنِّي صَائِمٌ، قَالَ: مَا أَنَا بِآكِلٍ حَتَّى تَأْكُلَ، قَالَ: فَأَكَلَ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُومُ، قَالَ: نَمْ، فَنَامَ، ثُمَّ ذَهَبَ يَقُومُ، فَقَالَ: نَمْ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ قَالَ سَلْمَانُ: قُمِ الآنَ فَصَلَّيَا، فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا: وَلِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا: وَلأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ سَلْمَانُ»». (بخاری: ۱۹۶۸)

ترجمه: «ابوجحیفه ﵁ می‌گوید: رسول الله ﷺ بین ابودرداء و سلمان ﵄، پیمان اخوت و برادری، برقرار نمود. روزی سلمان به خانه ابودرداء رفت و اُم درداء را ژولیده و ژنده پوش، دید. پرسید: چرا ژنده پوش و ژولیده ای؟ گفت: برادرت ؛ابودرداء؛ به زندگی دنیا، نیازی ندارد. سپس، ابودرداء آمد و غذایی درست کرد و برای سلمان آورد. سلمان گفت: غذا بخور. ابودرداء گفت: من روزه هستم. سلمان گفت: تا تو نخوری من نیز نخواهم خورد. سرانجام، سلمان غذا خورد. وقتی شب شد و هنگام خواب، فرا رسید، ابودرداء بلند شد تا عبادت کند. سلمان ﵁ گفت: بخواب. ابودرداء کمی خوابید و دوباره بلند شد تا عبادت کند. سلمان گفت: بخواب. وقتی شب بآخر رسید، سلمان ﵁ به ابودرداء گفت: اکنون بلند شو. آنگاه، هر دو، نماز شب خواندند. بعد، سلمان ﵁ به ابودرداء ﵁ گفت: پرودگارت بر تو حقی دارد. جسمت بر تو حقی دارد. عیال تو بر تو حقی دارد. حق هر صاحب حقی را ادا کن. سپس، ابودرداء نزد رسول الله ﷺ آمد و ماجرا را برایش تعریف کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «سلمان، راست گفته است»».

باب (۳٤): روزه گرفتن در ماه شعبان

۹۵۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُومُ حَتَّى نَقُولَ لا يُفْطِرُ، وَيُفْطِرُ حَتَّى نَقُولَ لا يَصُومُ فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَكْمَلَ صِيَامَ شَهْرٍ إِلاَّ رَمَضَانَ وَمَا رَأَيْتُهُ أَكْثَرَ صِيَامًا مِنْهُ فِي شَعْبَانَ». (بخاری: ۱۹۶۹)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: گاهی، رسول الله ﷺ (پشت سرهم) روزه می‌گرفت که ما خیال می‌کردیم هیچگاه، روزه را ترک نخواهد کرد. و گاهی، طوری (پشت سر هم) روزه نمی‌گرفت که ما فکر می‌کردیم هیچوقت، روزه نخواهد شد. عایشه ﵂ افزود: ندیدم که آنحضرت ﷺ غیر از ماه رمضان، ماه دیگری را کاملاً روزه بگیرد. همچنین، ندیدم که در ماه‌های دیگر (غیر از رمضان) به اندازه شعبان، روزه بگیرد».

۹۵۲- «وعَنْها ﵂ وفي رواية زيادة وَكَانَ يَقُولُ: «خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا» وَأَحَبُّ الصَّلاةِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مَا دُووِمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّتْ، وَكَانَ إِذَا صَلَّى صَلاةً دَاوَمَ عَلَيْهَا». (بخاری:۱۹۷۰)

ترجمه: «از عایشه ﵂ در روایتی دیگر، چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «به اندازه توانایی خود، عمل (عبادت) کنید. زیرا خداوند (از دادن پاداش) خسته نمی‌شود، مگر اینکه شما خسته شوید». و پسندیده‌ترین نماز نزد رسول خدا ﷺ نمازی است که بر آن، مداومت شود اگر چه اندک باشد. و هر وقت، رسول خداﷺ نمازی می‌خواند، بر آن، مداومت می‌کرد».

باب (۳۵): آنچه دربارۀ روزه گرفتن و افطار نمودن پیامبر ﷺ گفته شده است

۹۵۳- «عن أَنَس ﵁ وقد سئل عَنْ صِيَامِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَا كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ أَرَاهُ مِنَ الشَّهْرِ صَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا مُفْطِرًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا مِنَ اللَّيْلِ قَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا نَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا مَسِسْتُ خَزَّةً وَلا حَرِيرَةً أَلْيَنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلا شَمِمْتُ مِسْكَةً وَلا عَبِيرَةً أَطْيَبَ رَائِحَةً مِنْ رَائِحَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

ترجمه: «از انس ﵁ درباره روزه گرفتن رسول خدا ﷺ پرسیدند. گفت: هر وقت، در ماهی می‌خواستم او را روزه دار ببینم، می‌دیدم. و اگر می‌خواستم او را در حال خوردن (غیر روزه) ببینم، می‌دیدم. و هر پاسی از شب را دوست داشتم او را در حال عبادت بیابم، می‌یافتم و اگر میخواستم او را در حال استراحت ببینم، می‌دیدم. و هیچ پارچه پشمی یا ابریشمی را که نرمتر از دست‌های (مبارک) رسول خدا ﷺ باشد، لمس نکردم. همچنین، هیچ مُشک و گلابی را خوشبوتر از رایحه آنحضرتﷺ نیافتم».

باب (۳٦): حق جسم در روزه

۹۵۴- «حديث عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ﵄ تَقَدَّمَ وَقَالَ في هَذِهِ الرواية: فَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يَقُولُ بَعْدَ مَا كَبِرَ يَا لَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ النَّبِيِّ ﷺ».

ترجمه: «حديث عبد الله بن عمرو بن العاص ﵄ قبلا بیان گردیده است. در این روایت، چنین آمده است که عبد الله وقتی پا به سن گذاشت، گفت: ای کاش! من رخصت (تخفیف)رسول الله ﷺ را می‌پذیرفتم. (و بیشتر از سه روز درماه، روزه نمی‌گرفتم)».

۹۵۵- «وفي رواية عنه: أَنَّهُ لما ذكر صِيَامَ دَاوُدَ ﵇ قَالَ: وَكَانَ وَلا يَفِرُّ إِذَا لاقَى قَالَ عبدالله: مَنْ لِي بِهَذِهِ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لا صَامَ مَنْ صَامَ الأَبَدَ مَرَّتَيْنِ». (بخاری: ۱۹۷۷)

ترجمه: «در روایتی دیگر از عبد الله چنین نقل شده است که وقتی رسول الله ﷺ سخن از روزه حضرت داوود عليه السلام بمیان آورد (که یک روز در میان، روزه می‌گرفت)، فرمود:(بدینجهت بود که) «هنگام رویارویی با دشمن، فرار نمی‌کرد». عبد الله می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! کسی هست که این را برای من، متعهد شود؟ رسول الله ﷺ دوباره، فرمود: «کسی که تمام عمر را بدون وقفه روزه گیرد، روزه‌اش معتبر نخواهد شد)»».

باب (۳۸): کسی که به دیدن گروهی رفت، ولی نزد آنها افطار نکرد

۹۵۶- «عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُمِّ سُلَيْمٍ فَأَتَتْهُ بِتَمْرٍ وَسَمْنٍ قَالَ: «أَعِيدُوا سَمْنَكُمْ فِي سِقَائِهِ، وَتَمْرَكُمْ فِي وِعَائِهِ، فَإِنِّي صَائِمٌ» ثُمَّ قَامَ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ فَصَلَّى غَيْرَ الْمَكْتُوبَةِ فَدَعَا لأُمِّ سُلَيْمٍ وَأَهْلِ بَيْتِهَا فَقَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي خُوَيْصَّةً قَالَ: «مَا هِيَ؟» قَالَتْ: خَادِمُكَ أَنَسٌ، فَمَا تَرَكَ خَيْرَ آخِرَةٍ وَلا دُنْيَا إِلاَّ دَعَا لِي بِهِ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ مَالاً وَوَلَدًا وَبَارِكْ لَهُ فِيهِ» فَإِنِّي لَمِنْ أَكْثَرِ الأَنْصَارِ مَالاً وَحَدَّثَتْنِي ابْنَتِي أُمَيْنَةُ أَنَّهُ دُفِنَ لِصُلْبِي مَقْدَمَ حَجَّاجٍ الْبَصْرَةَ بِضْعٌ وَعِشْرُونَ وَمِائَةٌ». (بخاری: ۱۹۸۲)

ترجمه: «انس رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ به دیدن اُم سلیم رضي الله عنها رفت. اُم سلیم رضي الله عنها برای آنحضرت ﷺ خرما و روغن آورد. رسول الله ﷺ فرمود: «خرمای و روغن تان را سرجایش برگردانید. زیرا که من روزه هستم». سپس، آنحضرت ﷺ در گوشه‌ای از خانه به نماز ایستاد و نفل خواند و برای اُم سلیم و خانواده‌اش دعا کرد. ام سلیم گفت: ای رسول خدا! من تقاضای خاصی دارم. آنحضرت ﷺ فرمود: «آن چیست»؟ گفت: برای خادمت ؛انس؛ (فرزندم، دعای خیر کن). انس رضي الله عنه می‌گوید: رسول خدا ﷺ هیچ خیری از دنیا و آخرت را باقی نگذاشت مگر اینکه برایم درخواست نمود و فرمود:«پرودگارا! به او مال و فرزند، عطا کن و به آنها برکت ده». انس رضي الله عنه می‌گوید: من ثروت مندترین فرد انصار بودم. دخترم ؛امینه؛ می‌گوید: تا روی کار آمدن حَجّاج (حاکم بصره)، حدود یکصد و بیست و اندی از نسل من به خاک سپرده شدند».

باب (۳۹): روزه گرفتن در آخر ماه

۹۵۷- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَهُ أَوْ سَأَلَ رَجُلاً فَقَالَ: «يَا أَبَا فُلانٍ أَمَا صُمْتَ سَرَرَ هَذَا الشَّهْرِ؟» قَالَ الرَّجُلُ: لا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «فَإِذَا أَفْطَرْتَ فَصُمْ يَوْمَيْنِ» وفي رواية عنه قال: «مِنْ سَرَرِ شَعْبَانَ»». (بخاری: ۱۹۸۳)

ترجمه: «از عمران بن حصین ﭬ روایت است که نبی اکرم ﷺ از مردی پرسید: «ابوفلانی! آیا در آخر این ماه (شعبان)، روزه گرفتی»؟ گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود:«بنابراین، پس از عید (فطر)، دو روز، روزه بگیر». در روایتی دیگر، آمده است که فرمود: «از آخر شعبان، روزه گرفتی»»؟

باب (٤٠): روزۀ روز جمعه

۹۵۸- «عَنْ جَابِرٍ ﭬ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ». (بخاری:۱۹۸۴)

ترجمه: «از جابر ﭬ پرسیدند: آیا رسول الله ﷺ از روزه گرفتن روز جمعه، منع فرمود؟ گفت: بلی».

۹۵۹- «عَنْ جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ ﭫ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهِيَ صَائِمَةٌ فَقَالَ: «أَصُمْتِ أَمْسِ؟» قَالَتْ: لا، قَالَ: «تُرِيدِينَ أَنْ تَصُومِي غَدًا؟» قَالَتْ: لا، قَالَ: «فَأَفْطِرِي»». (بخاری: ۱۹۸۶)

ترجمه: «جویریه بنت حارث ﭫ می‌گوید: رسول الله ﷺ روز جمعه به خانه من تشریف آورد و من روزه بودم. فرمود: «دیروز روزه بودی»؟ گفتم: خیر. فرمود: «فردا قصد روزه داری»؟ گفتم: خیر. فرمود: «پس افطار کن»».

باب (٤١): آیا رسول الله ﷺ روزهای بخصوصی را روزه می‌گرفت؟

۹۶۰- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ أَنَّها سُئِلَتْ: هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْتَصُّ مِنَ الأَيَّامِ شَيْئًا؟ قَالَتْ: لا، كَانَ عَمَلُهُ دِيمَةً، وَأَيُّكُمْ يُطِيقُ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُطِيقُ». (بخاری:۱۹۸۷)

ترجمه: «از عایشه ﭫ پرسیدند: آیا رسول الله ﷺ روزهای خاصی را برای روزه گرفتن، اختصاص می‌داد؟ گفت: خیر. و افزود که رسول الله ﷺ بر هر عملی، مداومت می‌کرد. و کدام یک از شما توان و مقاومت رسول خدا ﷺ را دارد»؟!.

باب (٤٢): روزه در ایام تشریق

۹۶۱- «عَنْ عَائِشَةَ و ابْنِ عُمَرَ ﭭ قَالا: لَمْ يُرَخَّصْ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ أَنْ يُصَمْنَ إِلاَّ لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْهَدْيَ». (بخاری: ۱۹۹۷- ۱۹۹۸)

ترجمه: «عایشه و ابن عمر ﭭ می‌گویند: به هیچکس، اجازه داده نشد که در ایام تشریق، روزه بگیرد. مگر کسی که هدی(شکرانه حج) نداشته باشد».

باب (٤٣): روزۀ روز عاشورا

۹۶۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُومُهُ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ فَلَمَّا فُرِضَ رَمَضَانُ تَرَكَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَمَنْ شَاءَ صَامَهُ وَمَنْ شَاءَ تَرَكَهُ». (بخاری: ۲۰۰۲)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: قریش در زمان جاهلیت، روز عاشورا را روزه می‌گرفتند. رسول خدا ﷺ نیز روزه می‌گرفت. و پس از هجرت به مدینه نیز، روزه می‌گرفت و دیگران را امر به روزه گرفتن، می‌نمود. (ولی) هنگامی که روزه ماه مبارک رمضان فرض شد، روزه عاشورا را ترک کرد. (پس از آن)، هر کس که می‌خواست، آن روز را روزه می‌گرفت و هر کس که نمی‌خواست، روزه نمی‌گرفت».

۹۶۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ فَرَأَى الْيَهُودَ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» قَالُوا: هَذَا يَوْمٌ صَالِحٌ، هَذَا يَوْمٌ نَجَّى اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَصَامَهُ مُوسَى، قَالَ: «فَأَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكُمْ» فَصَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ».

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: وقتی رسول الله ﷺ وارد مدینه شد، دید که یهود، روز عاشورا را روزه می‌گیرند. پرسید: «این روزه برای چیست»؟ گفتند: این روز (دهم محرم)، روز خوبی است. یعنی روزی است که خداوند بنی اسرائیل را از دست دشمن، نجات داد. بدین جهت بود که حضرت موسی این روز را روزه گرفت. رسول خدا ﷺ فرمود: «من از شما به موسی نزدیک‌تر هستم». پس خودش روزه گرفت و به یارانش دستور داد که روزه بگیرند». (البته این حکم قبل از فرض شدن روزه رمضان بود).

۳۲- کتاب صلاة التراویح

باب (۱): فضیلت قیام در (شبهای) ماه رمضان

۹۶۴- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ لَيْلَةً مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ فَصَلَّى فِي الْمَسْجِدِ، وَصَلَّى رِجَالٌ بِصَلاتِهِ، تقدم هذا الحديث في كتاب الصلاة وبينهما مخالفة في اللفظ وقال في آخر هذه الرواية فَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ». (بخاری:۲۰۱۲)

ترجمه: «حدیث عایشه ﷺ در باره اینکه رسول الله ﷺ نیمه شب به مسجد رفت و در آنجا نماز خواند و مردم نیز پشت سر آنحضرت ﷺ نماز خواندند،قبلا در بخش نماز، بیان شد. اما این دو روایت در الفاظ با هم اختلاف دارند. و در آخر این روایت، عایشه ﷺ می‌فرماید: رسول الله ﷺ رحلت کرد و حکم بر همین بود». (یعنی نماز تراویح، با جماعت خوانده می‌شد).

باب (۲): جستجوی شب قدر، در هفت شب آخر رمضان

۹۶۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ أَنَّ رِجَالاً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّيهَا فَلْيَتَحَرَّهَا فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ»». (بخاری: ۲۰۱۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ روایت میکند که: چند تن از اصحاب پیامبر ﷺ خواب دیدند که شب قدر، در هفت شب آخر رمضان است. رسول خدا ﷺ فرمود: «می بینم که خوابهای شما در باب اینکه شب قدر در هفت شب آخر رمضان می‌باشد، موافق یکدیگر است. پس کسی که در صدد یافتن شب قدر می‌باشد، آنرا در هفت شب آخر رمضان، جستجو نماید»».

۹۶۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: اعْتَكَفْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعَشْرَ الأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ فَخَرَجَ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ فَخَطَبَنَا وَقَالَ: «إِنِّي أُرِيتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ثُمَّ أُنْسِيتُهَا أَوْ نُسِّيتُهَا فَالْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ فِي الْوَتْرِ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنِّي أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ فَمَنْ كَانَ

اعْتَكَفَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلْيَرْجِعْ». فَرَجَعْنَا وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً فَجَاءَتْ سَحَابَةٌ فَمَطَرَتْ حَتَّى سَالَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ وَكَانَ مِنْ جَرِيدِ النَّخْلِ وَأُقِيمَتِ الصَّلاةُ فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ». (بخاری: ۲۰۱۶)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: در دهه دوم رمضان با رسول الله ﷺ به اعتکاف نشستیم. آنحضرت ﷺ صبح روز بیستم، بیرون آمد وبه ایراد سخن پرداخت وفرمود: «شب قدر، در خواب برایم مشخص شد. ولی من آنرا فراموش کردم و یا آنرا از یادم بردند. پس آنرا در شبهای فرد دهه آخر، جستجو نمایید. و همچنین، در خواب دیدم که میان آب وگل، سجده میکنم. هرکس با من معتکف بوده است، به خانه‌اش برگردد». راوی می‌گوید: وقتی به خانه برگشتیم، هیچ پاره ابری در آسمان ندیدیم. اما دیری نگذشت که ابری آمد و باران تندی، باریدن گرفت و آب از سقف مسجد که از شاخه نخل ساخته شده بود، سرازیرشد. وقتی که نماز اقامه شد، دیدم که رسول الله ﷺ میان آب وگل، سجده می‌کند و اثر گل را بر پیشانی (مبارکش) مشاهده نمودم».

باب (۳): جستجوی شب قدر در شبهای فرد دههٔ آخر

۹۶۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي تَاسِعَةٍ تَبْقَى فِي سَابِعَةٍ تَبْقَى فِي خَامِسَةٍ تَبْقَى»». (بخاری: ۲۰۲۱)

ترجمه: «عبد الله بن عباس ﷺ روایت می‌کند که: رسول الله ﷺ فرمود: «شب قدر را در دهه آخر رمضان، یعنی در نه یا هفت یا پنج روز باقیمانده آن، جستجو کنید»».

۹۶۸- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هِيَ فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ هِيَ فِي تِسْعٍ يَمْضِينَ أَوْ فِي سَبْعٍ يَبْقَيْنَ يَعْنِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ»». (بخاری: ۲۰۲۲)

ترجمه: «عبد الله بن عباس ﷺ در روایتی دیگر، می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شب قدر در دهه آخر رمضان است، در نه شب و یا درهفت شب آخر آن، می‌باشد»».

باب (٤): عبادت و یا انجام کار نیک در دههٔ آخر ماه رمضان

۹۶۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْعَشْرُ شَدَّ مِئْزَرَهُ وَأَحْيَا لَيْلَهُ وَأَيْقَظَ أَهْلَهُ». (بخاری: ۲۰۲۴)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: هنگامیکه دهه آخر رمضان، فرا می‌رسید، رسول الله ﷺ کمرش را محکم می‌بست (از همسران، دوری می‌گزید) و شب خود را با عبادت، زنده نگه می‌داشت و خانواده‌اش را نیز بیدار می‌کرد».

۳۳- کتاب اعتکاف

باب (۱): اعتکاف در دَههٔ آخر رمضان و اعتکاف در همهٔ مساجد

۹۷۰- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الأَوَاخِرَ مِنْ رَمَضَانَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ اعْتَكَفَ أَزْوَاجُهُ مِنْ بَعْدِهِ». (بخاری: ۲۰۲۶)

ترجمه: «عایشه ؓ ؛همسر گرامی رسول خدا ﷺ؛ می‌گوید: رسول الله ﷺ تا زمانی که فوت کرد، دهه آخر رمضان را به اعتکاف می‌نشست. سپس، بعد از او، همسرانش نیز معتکف می‌شدند».

باب (۲): معتکف بدون ضرورت، نمی‌تواند به خانه برود

۹۷۱- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيُدْخِلُ عَلَيَّ رَأْسَهُ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَأُرَجِّلُه، وَكَانَ لا يَدْخُلُ الْبَيْتَ إِلاَّ لِحَاجَةٍ إِذَا كَانَ مُعْتَكِفًا». (بخاری: ۲۰۲۹)

ترجمه: «عایشه ؓ ؛ همسر گرامی رسول خدا ﷺ روایت است که می‌گوید: گاهی آنحضرت ﷺ در حالی که در مسجد معتکف بود، سر مبارکش را به سوی من متمایل می‌ساخت و من موهایش را شانه می‌زدم. و آنحضرت ﷺ هنگامی که معتکف بود، بدون ضرورت وارد خانه نمی‌شد».

باب (۳): اعتکاف در شب

۹۷۲- «عَنِ عُمَرَ ؓ: أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: كُنْتُ نَذَرْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ أَعْتَكِفَ لَيْلَةً فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؟ قَالَ: «فَأَوْفِ بِنَذْرِكَ»». (بخاری: ۲۰۳۲)

ترجمه: «از عمر بن خطاب ؓ روایت است که از رسول الله ﷺ پرسید: در دوران جاهلیت نذر کرده بودم که شبی را در مسجد الحرام معتکف شوم (حال چه کنم)؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به نذر خود، وفا کن»».

باب (٤): خیمه زدن در مسجد

۹۷۳- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ، فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ إِذَا أَخْبِيَة: خِبَاءُ عَائِشَةَ وَخِبَاءُ حَفْصَةَ وَخِبَاءُ زَيْنَبَ، فَقَالَ: «أَالْبِرَّ تَقُولُونَ بِهِنَّ»؟ ثُمَّ انْصَرَفَ، فَلَمْ يَعْتَكِفْ حَتَّى اعْتَكَفَ عَشْرًا مِنْ شَوَّالٍ». (بخاری: ۲۰۳۴)

ترجمه: «عایشه صدیقه ﵂ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ خواست که معتکف شود. وقتی به محلی که برای اعتکاف در نظر داشت، رسید، ناگهان چشمش به چند خیمه افتاد که در آنجا نصب شده بود. یکی از آنها از عایشه و دیگری از حفصه و سومی از آنِ زینب، بود. رسول خدا ﷺ فرمود: «شما خیال می‌کنید که با این کار، عمل نیکی انجام می‌دهید»؟ سپس، از اعتکاف، منصرف شد. (و بجای آن)، ده روز از شوال، به اعتکاف نشست».

باب (۵): آیا معتکف در صورت نیاز تا دروازهٔ مسجد می‌تواند بیاید

۹۷۴- «عَنِ صَفِيَّةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَزُورُهُ فِي اعْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، فَتَحَدَّثَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً، ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ مَعَهَا يَقْلِبُهَا، حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ بَابَ الْمَسْجِدِ عِنْدَ بَابِ أُمِّ سَلَمَةَ، مَرَّ رَجُلانِ مِنَ الأَنْصَارِ فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكُمَا، إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ». فَقَالا: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَبُرَ عَلَيْهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَبْلُغُ مِنَ الإِنْسَانِ مَبْلَغَ الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَيْئًا»». (بخاری: ۲۰۳۵)

ترجمه: «صفیه ﵂ ؛همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می‌گوید: در دهه آخر رمضان که رسول الله ﷺ در مسجد، معتکف بود، نزد وی رفتم و ساعتی با او گفتگو کردم. سپس، برخاستم تا به خانه بروم. رسول خدا ﷺ نیز برخاست و مرا همراهی کرد تا اینکه به درب مسجد، جایی که باب ام سلمه بود، رسیدیم. دو مرد انصاری از آنجا گذشتند و به آنحضرت ﷺ سلام دادند. رسول خدا ﷺ به آنها گفت: «صبر کنید. او صفیه دختر حُی؛ همسر من؛ می‌باشد». این سخن، بر آنها دشوار آمد. لذا گفتند: سبحان الله، ای رسول خدا! (این چه حرفی است)؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «شیطان همانند خون، در رگهای بدن انسان، جریان دارد. بنابراین، ترسیدم که مبادا شیطان در دل‌های شما گمان بد بوجود آورد»».

باب (٦): اعتکاف در دهۀ دوم رمضان

۹۷۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷛ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْتَكِفُ فِي كُلِّ رَمَضَانٍ عَشْرَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، اعْتَكَفَ عِشْرِينَ يَوْمًا». (بخاری:۲۰۴۴)

ترجمه: «از ابوهریره ﷛ روایت است که نبی اکرم ﷺ در هر رمضان، ده روز به اعتکاف می‌نشست، اما در سالی که رحلت کرد، بیست روز معتکف بود».

۳۴- کتاب بیوع

باب (۱): آنچه دربارۀ این گفتۀ خداوند آمده است که می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الجمعة: ۱۰]. (آنگاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکند شوید...)

۹۷۶- «عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ آخَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ الرَّبِيعِ: إِنِّي أَكْثَرُ الأَنْصَارِ مَالاً فَأَقْسِمُ لَكَ نِصْفَ مَالِي، وَانْظُرْ أَيَّ زَوْجَتَيَّ هَوِيتَ نَزَلْتُ لَكَ عَنْهَا فَإِذَا حَلَّتْ تَزَوَّجْتَهَا، قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ: لا حَاجَةَ لِي فِي ذَلِكَ، هَلْ مِنْ سُوقٍ فِيهِ تِجَارَةٌ؟ قَالَ: سُوقُ قَيْنُقَاعٍ، قَالَ: فَغَدَا إِلَيْهِ عَبْدُالرَّحْمَنِ فَأَتَى بِأَقِطٍ وَسَمْنٍ، قَالَ: ثُمَّ تَابَعَ الْغُدُوَّ، فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ عَبْدُالرَّحْمَنِ عَلَيْهِ أَثَرُ صُفْرَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَزَوَّجْتَ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَمَنْ»؟ قَالَ: امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ، قَالَ: «كَمْ سُقْتَ»؟ قَالَ: زِنَةَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ نَوَاةً مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ»». (بخاری: ۲۰۴۸)

ترجمه: عبدالرحمن بن عوف ﷺ می‌گوید: وقتی (از مکه هجرت کردیم و) وارد مدینه شدیم. رسول الله ﷺ بین من و سعد بن ربیع، پیمان اخوت برقرار کرد. سعد بن ربیع به من گفت: من ثرتمندترین فرد انصار هستم و نصف ثروتم را به تومی دهم. و هر کدام از همسرانم که مورد پسند تو باشد، او را طلاق می‌دهم تا پس از پایان عدت، با او ازدواج نمایی. عبدالرحمن گفت: من نیازی باین کار، ندارم. آیا دراینجا بازاری برای تجارت وجود دارد؟ سعد بن ربیع او را به بازار قینقاع، راهنمایی کرد. عبدالرحمن صبح روز بعد، به بازار قینقاع رفت و مقداری کشک و روغن همراه آورد. و همچنان به کارش ادامه داد. و دیری نگذشت که نزد پیامبر ﷺ آمد در حالی که آثار زعفران بر روی لباسش، نمایان بود. رسول الله ﷺ پرسید: «ازدواج کرده‌ای»؟ گفت: آری. آنحضرت ﷺ فرمود: «با چه کسی»؟ عبدالرحمن گفت: با یک زن انصاری. رسول خدا ﷺ پرسید: «چقدرمهریه دادی»؟ گفت: باندازه یک هسته خرما، طلا داده‌ام. سول الله ﷺ فرمود: «ولیمه بده اگر چه یک گوسفند باشد»».

باب (۲): حلال و حرام آشکارند و در میان آنها، امور مشتبهی وجود دارد

۹۷۷- «عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْحَلالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ، وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَةٌ، فَمَنْ تَرَكَ مَا شُبِّهَ عَلَيْهِ مِنَ الإِثْمِ، كَانَ لِمَا اسْتَبَانَ أَتْرَكَ، وَمَنِ اجْتَرَأَ عَلَى مَا يَشُكُّ فِيهِ مِنَ الإِثْمِ أَوْشَكَ أَنْ يُوَاقِعَ مَا اسْتَبَانَ، وَالْمَعَاصِي حِمَى اللَّهِ، مَنْ يَرْتَعْ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ»». (بخاری: ۲۰۵۱)

ترجمه: «نعمان بن بشير ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «حلال روشن است و حرام نیز روشن است. اما در میان حلال و حرام، امور مشتبهی وجود دارد. پس هر کس از گناهان مشتبه دوری جوید، بطریق اولی از گناهان آشکار، دوری خواهد جست. اما کسی که به ارتکاب گناهان مشتبه، جرأت نماید، دیری نمی‌گذرد که مرتکب گناهان آشکار خواهد شد. گناهان بمثابه حریم ممنوعه الله هستند. هر کس، در محدوده چراگاه کسی، گله‌اش را بچراند، بیم آن می‌رود که گوسفندانش وارد حریم او شوند»».

باب (۳): توضیح مشتبهات (امور مشکوک)

۹۷۸- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانَ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَنَّ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ مِنِّي فَاقْبِضْهُ قَالَتْ: فَلَمَّا كَانَ عَامَ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَقَالَ: ابْنُ أَخِي قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَامَ عَبْدُ ابْنُ زَمْعَةَ فَقَالَ: أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ، فَتَسَاوَقَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُ أَخِي كَانَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ» ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ». ثُمَّ قَالَ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: «احْتَجِبِي مِنْهُ»، لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ، فَمَا رَآهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ». (بخاری: ۲۰۵۳)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: عتبه بن ابی وقاص به برادرش ؛سعد بن ابی وقاص، توصیه نمود که پسر کنیز زمعه را از وی تحویل بگیرید؛ زیرا او فرزند من است. عایشه ﷺ می‌گوید: سال فتح مکه، سعد آن کودک را گرفت و گفت: این برادر زاده من است. و برادرم مرا در مورد نگهداری او سفارش کرده است. عبد بن زمعه برخاست و گفت: این، پسر برادر من است زیرا فرزند پدرم می‌باشد. زیرا در رختخواب پدرم بدنیا آمده است. سرانجام، برای حل اختلاف، نزد رسول الله ﷺ رفتند. سعد گفت: ای رسول خدا! او برادر زاده من است و برادرم درباره او به من سفارش نموده است. عبد بن زمعه گفت: او برادرم می‌باشد و پسر کنیز پدرم است که در رختخواب او بدنیا آمده است. رسول الله ﷺ فرمود: «ای عبد بن زمعه! او از آنِ شما است». سپس، افزود: «بچه متعلق به صاحب رختخواب است و به زناکار، سنگ تعلق می‌گیرد»».

سپس، آنحضرت ﷺ رو به سوده دختر زمعه (همسر خویش) نمود و فرمود: «از او (پسرکنیز زمعه)، حجاب کن». زیرا او شبیه عتبه بود. و سوده نیز تا زمان وفات، او را ندید».

باب (٤): کسی که وسوسه را از امور مشتبه نمی‌داند

۹۷۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂: أَنَّ قَوْمًا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ قَوْمًا يَأْتُونَنَا بِاللَّحْمِ لا نَدْرِي أَذَكَرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْ لا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَمُّوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَكُلُوهُ»». (بخاری:۲۰۵۷)

ترجمه: «از عایشه ﵂ روایت است که گروهی از مردم، گفتند: یا رسول الله! بعضی برای ما، گوشت می‌آورند ولی ما نمی‌دانیم که هنگام ذبح کردن، بسم الله گفته‌اند یا خیر؟ (تکلیف ما چیست)؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بسم الله بگویید و بخورید»».

باب (٥): کسیکه اهمیت نمی‌دهد که مال را از چه راهی بدست می‌آورد

۹۸۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لا يُبَالِي الْمَرْءُ مَا أَخَذَ مِنْهُ أَمِنَ الْحَلالِ أَمْ مِنَ الْحَرَامِ»». (بخاری: ۲۰۵۹)

ترجمه: «از ابوهریره ﵁ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روزگاری فرا خواهد رسید که مردم اهمیت نمی‌دهند که آنچه بدستشان می‌رسد از راه حلال است یا حرام»».

باب (٦): تجارت منسوجات

۹۸۱- «عَنِ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ قَالا: كُنَّا تَاجِرَيْنِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الصَّرْفِ. فَقَالَ: «إِنْ كَانَ يَدًا بِيَدٍ فَلا بَأْسَ، وَإِنْ كَانَ نَسَاءً فَلا يَصْلُحُ»». (بخاری: ۲۰۶۱)

ترجمه: «زید بن ارقم و براء بن عازب ﵄ می‌فرمایند: در زمان رسول الله ﷺ تجارت می‌کردیم. در مورد صرافی (معامله پول با پول)، از رسول الله ﷺ پرسیدیم. فرمود: «اگر معامله، نقدی باشد، مانعی ندارد ولی اگر نسیه باشد، درست نیست»».

باب (٧): بیرون رفتن برای تجارت

۹۸۲- «عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﵁: أنه اسْتَأْذَنَ عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﵁ فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُ، وَكَأَنَّهُ كَانَ مَشْغُولاً فَرَجَعَ أَبُو مُوسَى، فَفَرَغَ عُمَرُ، فَقَالَ: أَلَمْ أَسْمَعْ صَوْتَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ائْذَنُوا لَهُ، قِيلَ: قَدْ رَجَعَ، فَدَعَاهُ فَقَالَ: كُنَّا نُؤْمَرُ بِذَلِكَ، فَقَا لَ: تَأْتِينِي عَلَى ذَلِكَ بِالْبَيِّنَةِ،

فَانْطَلَقَ إِلَى مَجْلِسِ الأَنْصَارِ، فَسَأَلَهُمْ. فَقَالُوا: لا يَشْهَدُ لَكَ عَلَى هَذَا إِلاَّ أَصْغَرُنَا أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، فَذَهَبَ بِأَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، فَقَالَ عُمَرُ: أَخَفِيَ هَذَا عَلَيَّ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَلْهَانِي الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ، يَعْنِي الْخُرُوجَ إِلَى تِجَارَةٍ». (بخاری: ۲۰۶۲)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که وی اجازه خواست تا نزد عمرﷺ برود. ظاهراً عمر مشغول کاری بود و به ایشان، اجازه داده نشد. ابوموسی برگشت. وقتی عمرﷺ فارغ شد، گفت: آیا صدای عبد الله بن قیس (ابوموسی) نبود که من شنیدم؟ به او اجازه دهید تا بیاید. گفتند: برگشته است. عمرﷺ او را طلبید و (علت برگشتنش را از او جویا شد). ابوموسی گفت: آنحضرت ﷺ به ما چنین امر فرموده است (که اگر اجازه ندادند برگردید). عمرﷺ گفت: برای این (ادعای خود) گواه بیاور. ابوموسی به مجلس انصار رفت و از آنها (در این مورد)، پرسید. گفتند: کوچکترین فرد ما که ابوسعید است، براین مطلب، گواهی خواهد داد. او (ابوموسی) ابوسعید را نزد عمرﷺ برد. عمر (با تعجب) فرمود: آیا چنین دستوری از رسول خدا ﷺ بر من پوشیده مانده است؟ و افزود که داد و ستد در بازار مرا از (شنیدن) آن باز داشته است. یعنی تجارت باعث شده بود که کمتر در مجلس رسول خدا ﷺ حاضر بشوم».

باب (۸): کسی که خواهان گشایش روزی، باشد

۹۸۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ»». (بخاری: ۲۰۶۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که می‌خواهد روزی‌اش زیاد گردد و عمرش طولانی شود، باید که صله رحم داشته باشد»».

باب (۹): خرید کالای نسیه توسط رسول خدا ﷺ

۹۸۴- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّهُ مَشَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِخُبْزِ شَعِيرٍ وَإِهَالَةٍ سَنِخَةٍ، وَلَقَدْ رَهَنَ النَّبِيُّ ﷺ دِرْعًا لَهُ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ يَهُودِيٍّ، وَأَخَذَ مِنْهُ شَعِيرًا لأَهْلِهِ، وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا أَمْسَى عِنْدَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ صَاعُ بُرٍّ وَلا صَاعُ حَبٍّ وَإِنَّ عِنْدَهُ لَتِسْعَ نِسْوَةٍ»». (بخاری: ۲۰۶۹)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: مقداری نان جو با کمی روغن بدبو، خدمت رسول الله ﷺ بردم. آنحضرت ﷺ زره‌اش را نزد فردی یهودی به رهن نهاده و از او قدری جو برای توشه عیالش گرفته بود. انس ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرگز یک صاع گندم ویا یک صاع از دیگر حبوبات، تا وقت شب، نزد آل محمد باقی نمانده است. حال آنکه ایشان نُه همسر دارد»».

باب (۱۰): خوردن از دست رنج خویش

۹۸۵- «عَنِ الْمِقْدَامِ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا أَكَلَ أَحَدٌ طَعَامًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ، وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ عليه السلام، كَانَ يَأْكُلُ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ»». (بخاری: ۲۰۷۲)

ترجمه: «از مقدام رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرگز کسی غذایی بهتر از غذای دست رنجش، نخورده است. و همانا داوود ؛ پیامبر خدا عليه السلام؛ همیشه از دست رنج خود، غذا می‌خورد»».

باب (۱۱): سهل گیری در خرید و فروش و در طلب حق خویش

۹۸۶- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلاً سَمْحًا إِذَا بَاعَ وَإِذَا اشْتَرَى وَإِذَا اقْتَضَى»». (بخاری: ۲۰۷۶)

ترجمه: «از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند بر بنده‌ای رحم میکند که هنگام خرید و فروش و طلب حق خود، سهل گیر باشد»».

باب (۱۲): مهلت دادن به ثروتمند

۹۸۷- «عن حُذَيْفَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَلَقَّتِ الْمَلائِكَةُ رُوحَ رَجُلٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَالُوا: أَعَمِلْتَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا؟ قَالَ: كُنْتُ آمُرُ فِتْيَانِي أَنْ يُنْظِرُواوَيَتَجَاوَزُوا عَنِ الْمُوسِرِ، قَالَ: قَالَ: فَتَجَاوَزُوا عَنْهُ»». (بخاری: ۲۰۷۷)

ترجمه: «از حذیفه رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «فرشتگان، روح یکی از افراد امت‌های گذشته را استقبال نمودند و از او پرسیدند: آیا کار خیری در زندگی، انجام داده‌ای؟ گفت: به خادمان خود دستور می‌دادم که (بدهکاران) تهی دست را مهلت دهند و بر توانگران نیز آسان بگیرند. راوی می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند او را (بخاطر این کار)، مورد عفو قرار داد»».

باب (۱۳): بیان عیب کالا در تجارت، موجب برکت است

۹۸۸- «عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا». أَوْ قَالَ: «حَتَّى يَتَفَرَّقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا»». (بخاری: ۲۰۷۹)

ترجمه: «از حکیم بن حزام رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: « فروشنده و خریدار تا زمانی که از هم جدا نشده‌اند، اختیار فسخ معامله را دارند». و افزود که: «اگر آنها راست بگویند و عیب کالا را بیان

کنند، در معامله آنان، خیر و برکت بوجود خواهد آمد، و اگر عیب کالا را پنهان کنند و دروغ بگویند، معامله آنها بی‌برکت خواهد شد»».

باب (١٤): فروختن خرمای مخلوط

٩٨٩- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا نُرْزَقُ تَمْرَ الْجَمْعِ، وَهُوَ الْخِلْطُ مِنَ التَّمْرِ، وَكُنَّا نَبِيعُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا صَاعَيْنِ بِصَاعٍ وَلا دِرْهَمَيْنِ بِدِرْهَمٍ»». (بخاری: ٢٠٨٠)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: «به ما خرماهای مخلوط (که از هر نوع در آن، آمیخته شده بود)، می‌رسید. ما دو صاع آنها را در مقابل یک صاع (خرمای خوب)، داد و ستد میکردیم. آنحضرت ﷺ فرمود: «معامله دوصاع در برابر یک صاع و دو درهم در مقابل یک درهم، درست نیست»»».

باب (١٥): ربا خوار

٩٩٠- «عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبِي اشْتَرَى عَبْدًا حَجَّامًا فَأَمَرَ بِمَحَاجِمِهِ فَكُسِرَت، فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَثَمَنِ الدَّمِ، وَنَهَى عَنِ الْوَاشِمَةِ، وَالْمَوْشُومَةِ، وَآكِلِ الرِّبَا وَمُوكِلِهِ، وَلَعَنَ الْمُصَوِّرَ». (بخاری: ٢٠٨٦)

ترجمه: «ابوجحیفه ﷺ می‌گوید: پدرم را دیدم غلامی خرید که شغلش حجامت بود. و دستور داد تا ابزار حجامت او را بشکنند. از پدرم، علت آن را پرسیدم. گفت: رسول خدا ﷺ از قیمت فروش سگ، از مزد حجامت، از خال کوبیدن، خوردن ربا و دادن آن، منع فرموده و کسی را که تصویر می‌کشد، لعنت کرده است».

باب (١٦): خداوند، ربا را از بین می‌برد و صدقات را برکت می‌دهد

٩٩١- «عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْحَلِفُ مُنَفِّقَةٌ لِلسِّلْعَةِ مُمْحِقَةٌ لِلْبَرَكَةِ»». (بخاری: ٢٠٨٧)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «سوگند دروغ، باعث (گرمی بازار و) فروش کالا می‌شود ولی خیر و برکت آن را از بین می‌برد»».

باب (١٧): دربارۀ آهنگر و صنعتگر

٩٩٢- «عَنْ خَبَّابٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ قَيْنًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَكَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ دَيْنٌ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ، قَالَ: لا أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ. فَقُلْتُ: لا أَكْفُرُ حَتَّى يُمِيتَكَ اللَّهُ، ثُمَّ تُبْعَثَ، قَالَ: دَعْنِي حَتَّى أَمُوتَ وَأُبْعَثَ فَسَأُوتَى مَالاً وَوَلَدًا، فَأَقْضِيكَ فَنَزَلَتْ: ﴿أَفَرَءَيْتَ

ﭐلَّذِي كَفَرَ بِـَٔايَٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالٗا وَوَلَدًا ٧٧ أَطَّلَعَ ٱلۡغَيۡبَ أَمِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا ٧٨﴾ [مریم: ۷۸-۷۹]». (بخاری:۲۰۹۱)

ترجمه: «خباب س می‌گوید: در زمان جاهلیت، شغل آهنگری داشتم. عاص بن وائل مبلغی به من بدهکار بود. من وام خود را از او طلب کردم. گفت: تا به محمد، کفر نورزی، وام تو را نخواهم داد. گفتم: اگر خداوند تو را بکشد و دوباره زنده کند، باز هم منکر او نخواهم شد. گفت: به من مهلت بده تا بمیرم و دوباره زنده شو و ثروت و فرزندانم زیاد شوند. آنگاه، وام تو را پرداخت خواهم کرد. سپس، ین آیه نازل شد: ﴿أَفَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي كَفَرَ بِـَٔايَٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالٗا وَوَلَدًا ٧٧ أَطَّلَعَ ٱلۡغَيۡبَ أَمِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا ٧٨﴾ [مریم: ۷۸-۷۹] (آیا دیدی کسی را که آیات و احکام ما را انکار کرد و گفت: به من مال و فرزند داده خواهد شد. آیا او از غیب خبر دارد یا از خداوند، چنین تعهدی گرفته است)».

باب (۱۸): دربارۀ خیاط

۹۹۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ س قال: إِنَّ خَيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ج لِطَعَامٍ صَنَعَهُ، قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: فَذَهَبْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج إِلَى ذَلِكَ الطَّعَامِ، فَقَرَّبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ج خُبْزًا وَمَرَقًا فِيهِ دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ج يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوَالَيِ الْقَصْعَةِ قَالَ: فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ مِنْ يَوْمِئِذٍ». (بخاری: ۲۰۹۲)

ترجمه: «انس بن مالک س می‌گوید: خیاطی، رسول الله ج را برای صرف غذایی که تدارک دیده بود، دعوت کرد. من نیز همراه رسول الله ج برای صرف غذا رفتم. مرد خیاط، نان وخورشی که از کدو و گوشت خشک، تهیه شده بود، به محضر رسول الله ج آورد. رسول اکرم ج را دیدم که در گوشه‌های ظرف غذا، در صدد یافتن کدو بود و از آن، تناول می‌فرمود. انس س می‌گوید: از آن پس، من نیز همواره کدو را می‌پسندم».

باب (۱۹): خریدن چارپایان و الاغ

۹۹۴- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ب قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ج فِي غَزَاةٍ، فَأَبْطَأَ بِي جَمَلِي وَأَعْيَا، فَأَتَى عَلَيَّ النَّبِيُّ ج، فَقَالَ: «جَابِرٌ»؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا شَأْنُكَ»؟ قُلْتُ: أَبْطَأَ عَلَيَّ جَمَلِي وَأَعْيَا فَتَخَلَّفْتُ، فَنَزَلَ يَحْجُنُهُ بِمِحْجَنِهِ، ثُمَّ قَالَ: «ارْكَبْ» فَرَكِبْتُ فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ أَكُفُّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج قَالَ: «تَزَوَّجْتَ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا»؟ قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا، قَالَ: «أَفَلا جَارِيَةً تُلاعِبُهَا وَتُلاعِبُكَ»؟ قُلْتُ: إِنَّ لِي أَخَوَاتٍ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ امْرَأَةً تَجْمَعُهُنَّ، وَتَمْشُطُهُنَّ، وَتَقُومُ عَلَيْهِنَّ، قَالَ: «أَمَّا إِنَّكَ قَادِمٌ فَإِذَا قَدِمْتَ فَالْكَيْسَ الْكَيْسَ» ثُمَّ قَالَ: «أَتَبِيعُ

جَمَلَكَ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَاشْتَرَاهُ مِنِّي بِأُوقِيَّةٍ، ثُمَّ قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْلِي، وَقَدِمْتُ بِالْغَدَاةِ، فَجِئْنَا إِلَى الْمَسْجِدِ، فَوَجَدْتُهُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ، قَالَ: «أَالآنَ قَدِمْتَ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «فَدَعْ جَمَلَكَ، فَادْخُلْ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ». فَدَخَلْتُ فَصَلَّيْتُ، فَأَمَرَ بِلالاً أَنْ يَزِنَ لَهُ أُوقِيَّةً، فَوَزَنَ لِي بِلالٌ فَأَرْجَحَ لِي فِي الْمِيزَانِ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى وَلَّيْتُ، فَقَالَ: «ادْعُ لِي جَابِرًا» قُلْتُ: الآنَ يَرُدُّ عَلَيَّ الْجَمَلَ، وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْهُ، قَالَ: «خُذْ جَمَلَكَ، وَلَكَ ثَمَنُهُ»». (بخاری:۲۰۹۷)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می‌گوید: در غزوه‌ای همراه رسول الله ﷺ بودم. شترم خسته شده بود و راه نمی‌رفت. رسول اکرم ﷺ که از کنارم می‌گذشت، پرسید: «جابر هستی»؟ گفتم: بله. فرمود: «چه خبر است»؟ گفتم: شترم خسته شده است و آهسته می‌رود. بدین جهت از کاروان عقب مانده‌ام. رسول الله ﷺ از مرکب خود پیاده شد و با عصایی که در دست داشت، شتر مرا راند. سپس، فرمود: «سوار شو». من سوار شدم و مهار شترم را که با سرعت پیش می‌رفت، به سوی خود می‌کشیدم تا از رسول خدا ﷺ سبقت نگیرم. رسول الله ﷺ از من پرسید: «ازدواج کرده‌ای»؟ عرض کردم: بلی. فرمود: «با دختری یا بیوه زنی»؟ گفتم: با بیوه‌ای. آنحضرت ﷺ فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی تا تو با او و او با تو، بازی کند»؟ گفتم: یا رسول الله! چند خواهر یتیم داشتم. میخواستم با همسری ازدواج کنم که خواهرانم را سرپرستی کرده، امور آنان را اداره کند و به نظافت آنان بپردازد. فرمود: «اکنون، مدینه نزدیک می‌شود، باید هوشیار وبیدار باشی». بعد، فرمود: «شترت را نمی‌فروشی»؟ عرض کردم: بلی، یا رسول الله! آنحضرت ﷺ شترم را در برابر یک اوقیه نقره، خرید. سپس، قبل از من، وارد مدینه شد. و من صبح روز بعد، وارد مدینه شدم. وقتی به درب مسجد رسیدم، رسول الله ﷺ را در آنجا دیدم. فرمود: «اکنون، وارد مدینه شدی»؟ گفتم: بلی. فرمود: «شترت را بگذار و داخل مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان». وارد مسجد شدم و دو رکعت نماز خواندم. رسول الله ﷺ به بلال رضی الله عنه دستور داد تا یک اوقیه نقره، برای من وزن کند. او نیز یک اوقیه نقره، برایم وزن کرد وچیزی بر آن افزود. من به راه افتادم و رفتم. رسول الله ﷺ فرمود: «جابر را صدا کنید و نزد من بیاورید». من فکر کردم الآن، رسول الله ﷺ شترم را به من، برمی گرداند (و معامله را فسخ می‌نماید). چیزی برای من ناراحت کننده‌تر از این نبود. رسول الله ﷺ فرمود: «شترت را بگیر و قیمتش نیز از آنِ تو باشد».

باب (۲۰): خریدن شتران بیمار

۹۹۵- «عن عبدالله بْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّهُ اشْتَرَى إِبْلاً هِيمًا مِنْ رَجُلٍ، وَلَهُ فِيها شَرِيكٌ، فَجَاءَ شَرِيكُهُ إلى ابْنِ عُمَرَ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ شَرِيكِي بَاعَكَ إِبِلاً هِيمًا وَلَمْ يَعْرِفْكَ. قَالَ فَاسْتَقْهَا، قَالَ: فَلَمَّا ذَهَبَ يَسْتَاقُهَا، فَقَالَ: دَعْهَا، رَضِينَا بِقَضَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «لا عَدْوَى»». (بخاری: ۲۰۹۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷻ می‌گوید: شتران بیماری را از شخصی که شریکی داشت، خریدم. شریک آن شخص، نزد من آمد و گفت: شریکم تو را نشناخته و شتران بیماری را به تو فروخته است. گفتم: آنها را در پیش گیر و برو. هنگامیکه رفت تا شترانش را ببرد، گفتم: آنها را بگذار، به داوری رسول الله ﷺ راضی هستم که فرمود: «بیماری، منتقل نمی‌شود»». (یعنی بیماری آنها به سایر شترها، سرایت نمی‌کند).

باب (۲۱): درباره حجام

۹۹۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: حَجَمَ أَبُو طَيْبَةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ مِنْ تَمْرٍ وَأَمَرَ أَهْلَهُ أَنْ يُخَفِّفُوا مِنْ خَرَاجِهِ». (بخاری: ۲۱۰۲)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: ابوطیبه (جهت مداوا) رسول الله ﷺ را حجامت کرد. رسول اکرم ﷺ دستور داد تا یک صاع خرما به وی بدهند و به مأموران جمع‌آوری مالیات، امر فرمود که برای وی تخفیف قایل شوند».

۹۹۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷻ قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْطَى الَّذِي حَجَمَهُ، وَلَوْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يُعْطِهِ». (بخاری: ۲۱۰۳)

ترجمه: «ابن عباس ﷻ می‌گوید: رسول الله ﷺ حجامت کرد و اجرت حَجّام را پرداخت نمود. اگر مزد حجامت حرام می‌بود، رسول الله ﷺ آن را نمی‌پرداخت».

باب (۲۲): داد و ستد چیزی که پوشیدن آن برای مردان و زنان است

۹۹۸- «عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ ﷻ: أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرُقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْهُ، فَعَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ: مَاذَا أَذْنَبْتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَالُ هَذِهِ النُّمْرُقَةِ؟» قُلْتُ: اشْتَرَيْتُهَا لَكَ لِتَقْعُدَ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعَذَّبُونَ، فَيُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ» وَقَالَ: «إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّوَرُ لا تَدْخُلُهُ الْمَلائِكَةُ»». (بخاری: ۲۱۰۵)

ترجمه: «عایشه ﷻ می‌گوید: متکایی (پشتی) خریدم که دارای تصویر بود. هنگامی که رسول الله ﷺ آن را دید، کنار در، توقف کرد و وارد خانه نشد. آثار ناراحتی را در چهره‌اش دیدم. گفتم: ای رسول خدا! به پیشگاه خدا و رسولش توبه میکنم. چه خطایی مرتکب شده ام؟ رسول الله ﷺ فرمود: «این متکا چیست»؟ عرض کردم: یا رسول الله! آن را برای شما خریده‌ام تا روی آن بنشینید و بر آن تکیه زنید. رسول الله ﷺ فرمود:

«روز قیامت، ترسیم کنندگان این تصاویر عذاب داده خواهند شد. و به آنان گفته می‌شود: آنچه را که آفریده‌اید، زنده کنید». وافزود: «هر خانه‌ای که در آن، تصویر باشد، فرشتگان (رحمت) وارد آن نخواهند شد»».

باب (۲۳): کسی که چیزی بخرد و بلافاصله آن را هبه کند

۹۹۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَكُنْتُ عَلَى بَكْرٍ صَعْبٍ لِعُمَرَ، فَكَانَ يَغْلِبُنِي، فَيَتَقَدَّمُ أَمَامَ الْقَوْمِ، فَيَزْجُرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ، فَيَزْجُرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ: «بِعْنِيهِ» قَالَ: هُوَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «بِعْنِيهِ». فَبَاعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ تَصْنَعُ بِهِ مَا شِئْتَ»». (بخاری: ۲۱۱۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: در سفری، همراه رسول الله ﷺ بودم. و بر شتری جوان و سرکش که از پدرم بود، سوار بودم. گاهی از کنترل من خارج می‌شد و از کاروان، جلو می‌افتاد. عمر رضي الله عنه آن را متوقف می‌کرد و به عقب می‌راند. ولی دوباره، جلو می افتاد. عمر رضي الله عنه او را تنبیه می‌کرد و برمی گرداند. رسول خدا ﷺ به عمر رضي الله عنه گفت: «او را به من بفروش». عمر رضي الله عنه گفت: ای رسول خدا! از آنِ شما باشد. رسول الله ﷺ فرمود: «آن را به من بفروش». عمر رضي الله عنه آن را به رسول خدا ﷺ فروخت. سپس، رسول الله ﷺ خطاب به عبدالله بن عمر رضي الله عنهما فرمود: «ای عبد الله! او مال تو باشد و هر چه می‌خواهی، با او بکن»».

باب (۲٤): فریب کاری در معاملات، ناپسند است

۱۰۰۰- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَجُلاً ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ يُخْدَعُ فِي الْبُيُوعِ، فَقَالَ: «إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ: لا خِلابَةَ»». (بخاری: ۲۱۱۷)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روایت است که: شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و از اینکه در معاملات، او را فریب می‌دهند، سخن گفت. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه معامله می‌کنی، بگو: به شرط اینکه فریبی در کار نباشد»».

باب (۲۵): آنچه دربارۀ بازارها آمده است

۱۰۰۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَغْزُو جَيْشٌ الْكَعْبَةَ، فَإِذَا كَانُوا بِبَيْدَاءَ مِنَ الأَرْضِ يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ، وَفِيهِمْ أَسْوَاقُهُمْ، وَمَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: «يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ ثُمَّ يُبْعَثُونَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ»». (بخاری:۲۱۱۸)

ترجمه: «از عایشه ﺭﺿﻲ الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لشکری به قصد حمله به کعبه، حرکت خواهد کرد. و هنگامی که به سرزمین بیداء می‌رسند، همه آنان در زمین فرو خواهند رفت». عایشه ﺭﺿﻲ الله عنها می‌گوید: پرسیدم: یا رسول الله! چگونه همه آنان را زمین می‌بلعد، حال آنکه میان آنان افراد بازاری (غیر جنگجو) و کسانی که نیت جنگ ندارند، وجود دارد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «زمین، همه را خواهد بلعید. اما روز قیامت، هرکس، مطابق نیت خویش، حشر خواهد شد»».

۱۰۰۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﺭﺿﻲ الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي السُّوقِ، فَقَالَ: رَجُلٌ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: إِنَّمَا دَعَوْتُ هَذَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «سَمُّوا بِاسْمِي وَلا تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِي»». (بخاری: ۲۱۲۰)

ترجمه: «انس بن مالک ﺭﺿﻲ الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در بازار بود. شخصی صدا زد و گفت: یا ابا القاسم! رسول الله ﷺ به سوی او نگاه کرد. آن شخص، گفت: منظورم فلانی بود نه شما. آنگاه، رسول الله ﷺ فرمود: «اسم مرا بر خود بگذارید ولی کنیه‌ام را برای خود، بکار نبرید»».

۱۰۰۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ الدَّوْسِيِّ ﺭﺿﻲ الله عنه قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَائِفَةِ النَّهَارِ، لا يُكَلِّمُنِي وَلا أُكَلِّمُهُ، حَتَّى أَتَى سُوقَ بَنِي قَيْنُقَاعَ، فَجَلَسَ بِفِنَاءِ بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَقَالَ: «أَثَمَّ لُكَعُ أَثَمَّ لُكَعُ؟» فَحَبَسَتْهُ شَيْئًا، فَظَنَنْتُ أَنَّهَا تُلْبِسُهُ سِخَابًا أَوْ تُغَسِّلُهُ، فَجَاءَ يَشْتَدُّ حَتَّى عَانَقَهُ وَقَبَّلَهُ، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَحْبِبْهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ»». (بخاری:۲۱۲۲)

ترجمه: «ابوهریره دوسی ﺭﺿﻲ الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ در بخشی از روز، به طرف بازار رفت. (در مسیر راه) نه ایشان با من سخن گفت و نه من با ایشان. تا اینکه وارد بازار بنی قینقاع شد و در صحن خانه فاطمه زهرا ﺭﺿﻲ الله عنها نشست و فرمود: «کوچولو اینجا است؟ کوچولو اینجا است»؟ (هدفش حسن و حسین ﺭﺿﻲ الله عنهما بود). فاطمه ﺭﺿﻲ الله عنها در فرستادن طفل، اندکی تاخیر کرد. راوی می‌گوید: خیال کردم گردن بندی به گردنش می‌آویزد یا او را می‌شوید. سپس، کودک، دوان دوان نزد رسول الله ﷺ آمد. آنحضرت ﷺ او را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود: «پروردگارا! این را دوست بدار و هر کس که او را دوست بدارد تو نیز او را دوست بدار»».

۱۰۰۴- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ ﺭﺿﻲ الله عنهما: أَنَّهُمْ كَانُوا يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مِنَ الرُّكْبَانِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فَيَبْعَثُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَمْنَعُهُمْ أَنْ يَبِيعُوهُ حَيْثُ اشْتَرَوْهُ، حَتَّى يَنْقُلُوهُ حَيْثُ يُبَاعُ الطَّعَامُ. وقَالَ ابْنُ عُمَرَ ﺭﺿﻲ الله عنهما: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُبَاعَ الطَّعَامُ إِذَا اشْتَرَاهُ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ». (بخاری: ۲۱۲۴)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر ﺭﺿﻲ الله عنهما روایت است که: برخی از مردم، در زمان رسول الله ﷺ خوراکیها را در بین راه از فروشندگان آنها می‌خریدند. رسول اکرم ﷺ کسی را نزد آنان فرستاد تا آنها را از فروش آن

مواد، قبل از رسیدن به بازار، منع کند. عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: رسول خدا ﷺ از فروختن مواد غذایی قبل از اینکه قبض شود (بدست خریدار برسد)، منع کرده است».

باب (۲٦): کراهیت براه انداختن جار وجنجال در بازار

۱۰۰۵- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ﭭ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي التَّوْرَاةِ، قَالَ: أَجَلْ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمَوْصُوفٌ فِي التَّوْرَاةِ بِبَعْضِ صِفَتِهِ فِي الْقُرْآنِ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَحِرْزًا لِلأُمِّيِّينَ، أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي، سَمَّيْتُكَ: المتَوَكِّلَ، لَيْسَ بِفَظٍّ، وَلا غَلِيظٍ، وَلا سَخَّابٍ فِي الأَسْوَاقِ، وَلا يَدْفَعُ بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ، وَلَكِنْ يَعْفُو وَيَغْفِرُ، وَلَنْ يَقْبِضَهُ اللَّهُ حَتَّى يُقِيمَ بِهِ الْمِلَّةَ الْعَوْجَاءَ، بِأَنْ يَقُولُوا: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَيَفْتَحُ بِهَا أَعْيُنًا عُمْيًا، وَآذَانًا صُمًّا، وَقُلُوبًا غُلْفًا». (بخاری: ۲۱۲۵)

ترجمه: «از عبدالله بن عمرو بن عاص ﭭ پرسیدند که سیرت رسول اکرم ﷺ در تورات، چگونه بیان شده است؟ گفت: بخدا سوگند، بعضی از صفات رسول الله ﷺ در تورات، عیناً مانند صفات ایشان در قرآن، بیان شده است. چنانچه تورات می‌گوید: ای نبی! ما تو را بعنوان گواه و بشارت دهنده و ترساننده و محافظ افراد اُمی قرار داده‌ایم. تو بنده و رسول من هستی. تو را متوکل نام نهاده‌ام. (و می‌افزاید که آن پیامبر) بدخو و سنگدل نیست و در بازارها سرو صدا به راه نمی‌اندازد. بدی را با بدی، جواب نمی‌دهد. بلکه می‌بخشد و از آن، در میگذرد. و خداوند او را نمی‌میراند تا زمانی که ملت گمراه را بوسیله او، هدایت نکند و آنها (کلمه توحید یعنی) لااله الا الله نگویند و بوسیله آن، چشمهای کور، گوشهای کر و قلبهای مهر زده را باز ننماید».

باب (۲۷): وزن و یا پیمانه کردن کالا بر عهدۀ فروشنده است

۱۰۰٦- «عَنْ جَابِرٍ ﭬ قَالَ: تُوُفِّيَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ حَرَامٍ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، فَاسْتَعَنْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَلَى غُرَمَائِهِ أَنْ يَضَعُوا مِنْ دَيْنِهِ، فَطَلَبَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ فَلَمْ يَفْعَلُوا، فَقَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «اذْهَبْ فَصَنِّفْ تَمْرَكَ أَصْنَافًا، الْعَجْوَةَ عَلَى حِدَةٍ، وَعَذْقَ زَيْدٍ عَلَى حِدَةٍ، ثُمَّ أَرْسِلْ إِلَيَّ» فَفَعَلْتُ، ثُمَّ أَرْسَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَجَاءَ فَجَلَسَ عَلَى أَعْلاهُ أَوْ فِي وَسَطِهِ ثُمَّ قَالَ: «كِلْ لِلْقَوْمِ» فَكِلْتُهُمْ حَتَّى أَوْفَيْتُهُمِ الَّذِي لَهُمْ، وَبَقِيَ تَمْرِي كَأَنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ شَيْءٌ»». (بخاری: ۲۱۲۷)

ترجمه: «جابر ﭬ می‌گوید: عبد الله بن عمرو بن حرام در حالی که بدهکار بود، از دنیا رفت. از رسول الله ﷺ تقاضا کردم که از طلبکارانش بخواهد تا مقداری از طلب خود را کم کنند. رسول الله ﷺ

سفارش کرد، اما آنها نپذیرفتند. آنحضرت ﷺ به من گفت: «برو و خرماهای خود را از هم جدا کن. یعنی هر یک از عجوه و عذق زید (انواع خرما) را از یکدیگر جدا ساز. آنگاه، مرا خبر کن». من نیز اطاعت امر کردم. سپس، کسی را نزد رسول الله ﷺ فرستادم. آنحضرت ﷺ آمد و بالا یا وسط خرماها نشست و فرمود: «وزن کن و به طلبکاران، بده». من نیز خرماها را وزن کردم و بدهی هر یک را بطور کامل، پرداخت نمودم. و خرماهایم باقی ماند بطوری که گویا چیزی از آنها کم نشده بود».

باب (۲۸): آنچه که وزن وپیمانه‌اش مستحب است

۱۰۰۷- «عَنِ الْمِقْدَامِ بْنِ مَعْدِي كَرِبَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كِيلُوا طَعَامَكُمْ يُبَارَكْ لَكُمْ»». (بخاری: ۲۱۲۸)

ترجمه: «مقدام بن معدی کرب ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود:« مواد خوراکی خود را هنگام داد و ستد، وزن کنید تا در آن، برای شما برکت حاصل شود».

اب (۲۹): برکت صاع و مد (واحد وزن) پیامبر ﷺ

۱۰۰۸- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَدَعَا لَهَا، وَحَرَّمْتُ الْمَدِينَةَ كَمَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ وَدَعَوْتُ لَهَا فِي مُدِّهَا وَصَاعِهَا، مِثْلَ مَا دَعَا إِبْرَاهِيمُ﵇ لِمَكَّةَ»». (بخاری: ۲۱۲۹)

ترجمه: «عبد الله بن زید ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «ابراهیم ﵇ مکه را حرم قرار داد و برای آن دعا کرد. من نیز همان گونه که ابراهیم ﵇ مکه را حرم قرار داد، مدینه را حرم قرار دادم و برای مد و صاع (پیمانه وزن) مدینه دعا کردم همانطور که ابراهیم برای مکه، دعای برکت نمود)».

باب (۳۰): آنچه دربارۀ فروش و احتکار مواد خوراکی آمده است

۱۰۰۹- «عَنْ ابن عمر ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مُجَازَفَةً، يُضْرَبُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيعُوهُ حَتَّى يُؤْوُوهُ إِلَى رِحَالِهِمْ». (بخاری: ۲۱۳۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: در زمان رسول خدا ﷺ کسانی که بدون وزن و از روی تخمین، مواد خوراکی را می‌خریدند و قبل از قبض (در اختیار گرفتن)، آنرا به دیگران میفروختند، تنبیه می‌شدند».

۱۰۱۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يَبِيعَ الرَّجُلُ طَعَامًا حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ، قِيلَ لابْنِ عَبَّاسٍ: كَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ: ذَاكَ دَرَاهِمُ بِدَرَاهِمَ وَالطَّعَامُ مُرْجَأٌ»». (بخاری: ۲۱۳۲)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که: رسول الله ﷺ مردم را از فروختن مواد خوراکی، قبل از اینکه آن را قبض کنند (تحویل بگیرند)، منع فرمود. از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدند: یعنی چگونه؟ فرمود: بدین معنی که پول در مقابل پول، پرداخت شود ولی تحویل مواد خوراکی به تاخیر بیافتد. (یعنی مثلا گندم را قبل از اینکه از فروشنده تحویل بگیرد، بفروشد)».

۱۰۱۱- «عَنْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی الله عنه: يُخْبِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ رِبًا، إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ»». (بخاری: ۲۱۳۴)

ترجمه: «عمر بن خطاب رضی الله عنه از رسول الله ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «فروختن طلا در مقابل طلا، و گندم در مقابل گندم، و خرما در مقابل خرما، و جَو در مقابل جَو، ربا است مگر اینکه دست به دست باشد»».

باب (۳۱): مسلمان نباید معامله برادر مسلمانش را بهم زند تا خود، معامله کند مگر اینکه او اجازه دهد یا صرف نظر کند

۱۰۱۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ، وَلا تَنَاجَشُوا وَلا يَبِيعُ الرَّجُلُ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ، وَلا يَخْطُبُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ، وَلا تَسْأَلُ الْمَرْأَةُ طَلاقَ أُخْتِهَا لِتَكْفَأَ مَا فِي إِنَائِهَا». (بخاری: ۲۱۴۰)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ از اینکه فرد شهر نشین، (بعنوان دلال) کالای فرد روستایی را بفروش رساند، منع کرده است. و نیز فرمود که وارد معامله کسی، به قصد افزایش قیمت، نشوید. و همچنین شخص، معامله برادر مسلمانش را بخاطر خود، بهم نزند. و هیچ کس به خواستگاری کسی که برادر مسلمانش از او خواستگاری کرده، نرود. و هیچ زنی متقاضی طلاق خواهر مسلمانش، به نفع خود نگردد».

باب (۳۲): فروش مزایده

۱۰۱۳- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضی الله عنهما: أَنَّ رَجُلاً أَعْتَقَ غُلامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ فَاحْتَاجَ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي»؟ فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بِكَذَا وَكَذَا فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ». (بخاری: ۲۱۴۱)

ترجمه: «از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما روایت است که شخصی، غلامش را مُدبَّر نمود. (یعنی گفت: پس از مرگ من، تو آزادی). ولی بعداً محتاج شد. رسول خدا ﷺ اعلام کرد که چه کسی این غلام را می‌خرد؟ نعیم بن عبد الله آنرا در مقابل مبلغی، خریداری نمود. و آنحضرت ﷺ قیمتش را به مالکش، تحویل داد».

باب (۳۳): معاملۀ فریبکارانه و فروش حیوان درشکم مادرش

۱۰۱۴- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ حَبَلِ الْحَبَلَةِ، وَكَانَ بَيْعًا يَتَبَايَعُهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، كَانَ الرَّجُلُ يَبْتَاعُ الْجَزُورَ إِلَى أَنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ ثُمَّ تُنْتَجُ الَّتِي فِي بَطْنِهَا». (بخاری: ۲۱۴۳)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر ﭭ روایت است که: رسول الله ﷺ از بیع حبل الحبله که در زمان جاهلیت رواج داشت، منع فرمود. و آن، چنین بود که شخصی، شتر ماده‌ای را می‌خرید و شرط میگذاشت که هرگاه شتر، بچه‌ای بزاید و بعد، آن بچه شتر، بزرگ شود و بچه‌ای بزاید، آنگاه، قیمت آنرا بپردازد».

باب (٣٤): منع کردن فروشنده از اینکه شیر شتر یا گاو یا گوسفند را در پستان‌هایشان ذخیره کند

۱۰۱۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «لا تُصَرُّوا الإِبِلَ وَالْغَنَمَ، فَمَنِ ابْتَاعَهَا بَعْدُ، فَإِنَّهُ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَحْتَلِبَهَا، إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ، وَإِنْ شَاءَ رَدَّهَا وَصَاعَ تَمْرٍ»». (بخاری: ۲۱۴۸)

ترجمه: «از ابوهریره ﭬ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شیر شتر و گوسفند را (بقصد فریب دادن مشتری) در پستانشان ذخیره نکنید. و هر کس چنین حیوانی را خرید و دوشید، بعد از آن، مختار است که آنرا بپذیرد یا به صاحبش برگرداند و یک صاع خرما (در مقابل شیری که دوشیده است) به او بدهد».

باب (۳۵): فروختن غلام زناکار

۱۰۱۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا زَنَتِ الأَمَةُ فَتَبَيَّنَ زِنَاهَا فَلْيَجْلِدْهَا وَلا يُثَرِّبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَلْيَجْلِدْهَا وَلا يُثَرِّبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتِ الثَّالِثَةَ فَلْيَبِعْهَا وَلَوْ بِحَبْلٍ مِنْ شَعَرٍ»». (بخاری: ۲۱۵۲)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، کنیز کسی زنا کند و کارش ثابت شود او را شلاق بزنند و به سرزنش اکتفا نکنند. بار دوم اگر زنا کرد، باز هم او را شلاق بزنند و به سرزنش، بسنده نکنند. و اگر بار سوم مرتکب زنا شد، او را بفروشد، اگر چه در برابر یک ریسمان بافته شده از مو باشد»».

باب (٣٦): آیا شهرنشین کالای بادیه نشین را بدون اجر بفروشد؟ و به وی (در این مورد) کمک کند و یا نصیحت نماید؟

۱۰۱۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَلَقَّوُا الرُّكْبَانَ وَلا يَبِعْ حَاضِرٌ لِبَادٍ» قَالَ الراوي لابْنِ عَبَّاسٍ: مَـا قَوْلُهُ: «لا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ» قَالَ: لا يَكُونُ لَهُ سِمْسَارًا». (بخاری: ۲۱۵۸)

ترجمه: «ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برای خرید کالا به استقبال کاروان نروید. و شهرنشین، کالای بادیه نشین را برای او نفروشد». از ابن عباس رضي الله عنهما پرسیدند: منظور رسول اکرم ﷺ از اینکه فرمود: «شهر نشین برای بادیه نشین، کالا نفروشد»، چیست؟ گفت: یعنی برای او دلالی نکند».

باب (۳۷): نهی از رفتن به پیشباز کاروان تجاری

۱۰۱۸- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلا تَلَقَّوُا السِّلَعَ حَتَّى يُهْبَطَ بِهَا إِلَى السُّوقِ»». (بخاری: ۲۱۶۵)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «بر معامله برادر مسلمانتان، معامله نکنید. و به پیشباز (خرید) کالا قبل از اینکه وارد بازار شود، نروید»».

باب (۳۸): فروش کشمش در مقابل کشمش و مواد خوراکی در مقابل مواد خوراکی

۱۰۱۹- «وعنه رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُزَابَنَةِ، وَالْمُزَابَنَةُ بَيْعُ الثَّمَرِ بِالتَّمْرِ كَيْلاً وَبَيْعُ الزَّبِيبِ بِالْكَرْمِ كَيْلاً». (بخاری: ۲۱۷۱)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ از بیع مزابنه، منع کرد. یعنی خرمای تازه در عوض خرمای خشک، یا کشمش در مقابل انگور تازه، با کیل، معامله شود. (زیرا در این نوع معامله، احتمال ربا وجود دارد)».

باب (۳۹): فروش جَو در مقابل جو

۱۰۲۰- «عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ رضي الله عنه: أَنَّهُ الْتَمَسَ صَرْفًا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَدَعَانِي طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ فَتَرَاوَضْنَا حَتَّى اصْطَرَفَ مِنِّي فَأَخَذَ الذَّهَبَ يُقَلِّبُهَا فِي يَدِهِ ثُمَّ قَالَ: حَتَّى يَأْتِيَ خَازِنِي مِنَ الْغَابَةِ وَعُمَرُ يَسْمَعُ ذَلِكَ فَقَالَ: وَاللَّهِ لا تُفَارِقُهُ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ» وذكر باقي الحديث وقد تقدم». (بخاری: ۲۱۷۴)

ترجمه: «مالک بن اوس ﷛ می‌گوید: نیاز پیدا کردم که صد دینار را معاوضه کنم. طلحه بن عبیدالله مرا طلبید و هر دو، درباره این معامله به گفتگو نشستیم. و قرار بر این شد که من معامله را با وی انجام دهم. طلحه بن عبیدالله دینارها را در دست گرفته و آنها را زیر رو می‌کرد. سپس، گفت: تا آمدن حسابدار من از جنگل، باید صبرکنی. عمر ﷛ که گفتگوی ما را می‌شنید، به من گفت: تو را بخدا سوگند، تا قیمت طلاها را نگرفته‌ای، از او جدا نشو. زیرا رسول الله ﷺ فرموده است: «طلا در برابر طلا، ربا است مگر اینکه نقدی باشد». بقیه این حدیث، قبلا بیان گردید».

باب (٤٠): فروختن طلا به طلا

۱۰۲۱- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷛ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلاَّ سَوَاءً بِسَوَاءٍ وَالْفِضَّةَ بِالْفِضَّةِ إِلاَّ سَوَاءً بِسَوَاءٍ وَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالْفِضَّةِ وَالْفِضَّةَ بِالذَّهَبِ كَيْفَ شِئْتُمْ»». (بخاری: ۲۱۷۵)

ترجمه: «از ابو بکره ﷛ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «طلا را در برابر طلا، و نقره را در برابر نقره، بطور مساوی بفروشید. البته طلا را در برابر نقره، ونقره را در برابر طلا، هر طور که دوست دارید، معامله کنید»».

باب (٤١): فروش نقره در مقابل نقره

۱۰۲۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷛ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلاَّ مِثْلاً بِمِثْلٍ، وَلا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلا تَبِيعُوا الْوَرِقَ بِالْوَرِقِ إِلاَّ مِثْلاً بِمِثْلٍ، وَلا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلا تَبِيعُوا مِنْهَا غَائِبًا بِنَاجِزٍ»». (بخاری: ۲۱۷۷)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷛ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «طلا را در مقابل طلا، جز اینکه برابر باشند و هیچ یک در برابر دیگری، زیاد نباشد، نفروشید. و نقره را در مقابل نقره نفروشید جز اینکه برابر باشند و یکی را بر دیگری ترجیح ندهید. و نسیه آنها را به نقد، نفروشید»».

باب (٤٢): فروش دینار به دینار بطور نسیه

۱۰۲۳- «عَنْ أَبَي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷛ قَالَ: الدِّينَارُ بِالدِّينَارِ وَالدِّرْهَمُ بِالدِّرْهَمِ، فَقِيلَ لَهُ: فَإِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لا يَقُولُهُ، فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَأَلْتُهُ؟ فَقُلْتُ: سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ أَوْ وَجَدْتَهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: كُلَّ ذَلِكَ لا أَقُولُ وَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي وَلَكِنَّنِي أَخْبَرَنِي أُسَامَةُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا رِبًا إِلاَّ فِي النَّسِيئَةِ»». (بخاری: ۲۱۷۸- ۲۱۷۹)

ترجمه: «از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که گفت: دینار را در برابر دینار، و درهم را در برابر درهم، معامله کنید. گفتند: عبد الله بن عباس ﷺ چنین نمی‌گوید. ابوسعید ﷺ گفت: از ابن عباس سؤال کردم که این سخن را از پیامبر خدا ﷺ شنیده‌ای یا آنرا در کتاب خدا، پیدا کرده ای؟ گفت: نه از پیامبرﷺ شنیده‌ام و نه در کتاب خدا دیده‌ام. شما سخنان رسول خدا ﷺ را از من بهتر می‌دانید. اما اُسامهﷺ برایم روایت نموده که رسول الله ﷺ فرموده است: «ربا، جز در نسیه، وجود ندارد»».

باب (٤٣): فروش نسیه نقره در مقابل طلا به نسیه

۱۰۲۴- «عن الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ ﷺ أَنَّهُمَا سُئلا عَنِ الصَّرْفِ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقُولُ: هَذَا خَيْرٌ مِنِّي، فَكِلاهُمَا يَقُولُ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالْوَرِقِ دَيْنًا». (بخاری: ۲۱۸۱)

ترجمه: «از براء بن عـازب و زید بن ارقـم ﷺ درباره صرف (معامله طلا و نقره)، پرسیدند. هر کدام به دیگری اشاره می‌کرد و می‌گفت: ایشان، بهتر از من می‌داند. آنگاه، هر دوی آنها گفتند که رسول خدا ﷺ از فروختن طلا در مقابل نقره، بصورت نسیه، منع کرده است».

باب (٤٤): بیع مزابنه

۱۰۲۵- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَبِيعُوا الثَّمَرَ حَتَّى يَبْدُوَ صَلاحُهُ وَلا تَبِيعُوا الثَّمَرَ بِالتَّمْرِ». أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَخَّصَ بَعْدَ ذَلِكَ فِي بَيْعِ الْعَرِيَّةِ بِالرُّطَبِ أَوْ بِالتَّمْرِ، وَلَمْ يُرَخِّصْ فِي غَيْرِهِ». (بخاری: ۲۱۸۳ ـ ۲۱۸۴)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «میوه‌ها را تا پخته نشده‌اند، نفروشید. و خرمای تازه بالای درخت را در برابر خرمای کهنه، معامله نکنید». راوی می‌گوید: زید بن ثابت از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که آنحضرت ﷺ بعد از آن، فقط معامله عریه (خرمای تازه بالای درخت در برابر خرمای کهنه) را جایز قرار داد».

۱۰۲۶- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَطِيبَ وَلا يُبَاعُ شَيْءٌ مِنْهُ إِلاَّ بِالدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ إِلاَّ الْعَرَايَا». (بخاری: ۲۱۸۹)

ترجمه: «جابر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از فروش میوه تا زمانی که پخته نشده است، منع فرمود. و همچنین از فروش آن، بجز در مقابل درهم و دینار، منع کرد. مگر معامله عریه، که آنرا جایز قرار داد». (و شرح آن، در حدیث بالا گذشت).

باب (٤٥): فروش میوه روی درخت در مقابل طلا و نقره

١٠٢٧- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَخَّصَ فِي بَيْعِ الْعَرَايَا فِي خَمْسَةِ أَوْسُقٍ أَوْ دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ». (بخاری: ٢١٩٠)

ترجمه: «ابوهریره ﵁ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ بیع عریه را در پنج وسق (واحد وزن) یا در کمتر از آن، جایز قرار داد».

باب (٤٦): فروختن میوه قبل از اینکه قابل استفاده شوند

١٠٢٨- «عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﵁ قَالَ: كَانَ النَّاسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَتَبَايَعُونَ الثِّمَارَ فَإِذَا جَدَّ النَّاسُ وَحَضَرَ تَقَاضِيهِمْ، قَالَ: الْمُبْتَاعُ إِنَّهُ أَصَابَ الثَّمَرَ الدُّمَانُ، أَصَابَهُ مُرَاضٌ أَصَابَهُ قُشَامٌ، عَاهَاتٌ يَحْتَجُّونَ بِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا كَثُرَتْ عِنْدَهُ الْخُصُومَةُ فِي ذَلِكَ: «فَإِمَّا لا فَلا تَتَبَايَعُوا حَتَّى يَبْدُوَ صَلاحُ الثَّمَرِ» كَالْمَشُورَةِ يُشِيرُ بِهَا لِكَثْرَةِ خُصُومَتِهِمْ». (بخاری: ٢١٩٣)

ترجمه: «زید بن ثابت ﵁ می‌گوید: مردم در زمان رسول الله ﷺ میوه‌ها را معامله می‌کردند و وقتی که زمان چیدن آنها فرا می‌رسید و مشتری برای جمع آوری محصول، می‌آمد، می‌گفت: این میوه‌ها، دچارآفات دمان، مراض و قشام شده‌اند؛ اینها آفاتی بودند که مردم آنها را بهانه قرار می‌دادند. هنگامی که رسول خدا ﷺ دید مردم برای حل اینگونه اختلافات، زیاد به او مراجعه می‌کنند، فرمود: «حال که چنین است تا زمانی که میوه‌ها پخته نشده‌اند، معامله نکنید». راوی می‌گوید: رسول خدا ﷺ بخاطر کثرت اختلافات‌شان، این نظر مشورتی را ارائه فرمودند».

١٠٢٩- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﵄ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُبَاعَ الثَّمَرَةُ حَتَّى تُشَقِّحَ، فَقِيلَ: وَمَا تُشَقِّحُ؟ قَالَ: تَحْمَارُّ وَتَصْفَارُّ وَيُؤْكَلُ مِنْهَا». (بخاری: ٢١٩٦)

ترجمه: «جابر بن عبد الله می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از فروختن میوه قبل از تشقیح، منع کرد. پرسیدند: تشقیح چیست؟ فرمود: «یعنی اینکه میوه، سرخ و زرد شود و قابل خوردن، گردد»».

باب (٤٧): اگر میوه را قبل از رسیدن، بفروشد و سپس، آن میوه، دچار آفت شود

١٠٣٠- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﵁: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ الثِّمَارِ حَتَّى تُزْهِيَ فَقِيلَ لَهُ: وَمَا تُزْهِي؟ قَالَ: حَتَّى تَحْمَرَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرَأَيْتَ إِذَا مَنَعَ اللَّهُ الثَّمَرَةَ بِمَ يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ مَالَ أَخِيهِ»؟». (بخاری: ٢١٩٩)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ از فروختن میوه‌ها تا زمانی که پخته نشده‌اند، منع کرد. پرسیدند: چقدر؟ فرمود: تا سرخ شوند. همچنین، رسول الله ﷺ فرمود:«اگر خداوند، میوه‌ها را منع کند، (یعنی اگر فصل خوب نشود و محصولی ببار نیاید) آنگاه، شما به چه دلیلی و در برابر چه چیزی، مال برادرتان را می‌خورید»»؟.

باب (٤٨): بیع خرمای خوب در برابر خرمای خراب

١٠٣١- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْمَلَ رَجُلاً عَلَى خَيْبَرَ، فَجَاءَهُ بِتَمْرٍ جَنِيبٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَكُلُّ تَمْرِ خَيْبَرَ هَكَذَا؟» قَالَ: لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَنَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بِالصَّاعَيْنِ وَالصَّاعَيْنِ بِالثَّلاثَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَفْعَلْ، بِعِ الْجَمْعَ بِالدَّرَاهِمِ ثُمَّ ابْتَعْ بِالدَّرَاهِمِ جَنِيبًا»». (بخاری: ٢٢٠٢)

ترجمه: «از ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ شخصی را بر خیبر گماشت. او قدری خرمای مرغوب نزد رسول الله ﷺ آورد. آنحضرت ﷺپرسید: «آیا تمام خرماهای خیبر، اینگونه مرغوب‌اند»؟ او گفت: خیر. بخدا سوگند، ای رسول خدا! چنین نیست. ما یک صاع از این خرما را در مقابل دو صاع، و دو صاع را در مقابل سه صاع از خرماهای دیگر، می‌خریم. رسول الله ﷺ فرمود: «چنین نکنید؛ خرمای مخلوط، بفروشید و از پول آن، خرمای مرغوب بخرید»».

باب (٤٩): فروختن میوۀ کال (نرسیده)

١٠٣٢- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْمُحَاقَلَةِ وَالْمُخَاضَرَةِ وَالْمُلامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ وَالْمُزَابَنَةِ». (بخاری: ٢٢٠٧)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ از معاملات زیر منع کرد:

١- محالقه (فروش حبوبات در خوشه) ٢- مخاضره (فروش میوه نارس) ٣- ملامسه (نوعی داد و ستد که در زمان جاهلیت رواج داشت مثلاً فروشنده می‌گفت به هر کدام از این گوسفندها که دستت رسید و آن را گرفتی، به فلان قیمت مال تو) ۴ـ منابذه (پرتاب مال و سلب اختیار از طرف مقابل) ۵ـ مزابنه (فروش خرمای روی درخت در برابر خرمای چیده شده بطور تخمین)».

باب (٥٠): معتبر قرار دادن عرف وعادات هر شهر در خرید، فروش، اجاره، وزن وپیمانه

١٠٣٣- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها: قَالَتْ هِنْدٌ أُمُّ مُعَاوِيَةَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ أَنْ آخُذَ مِنْ مَالِهِ سِرًّا؟ قَالَ: «خُذِي أَنْتِ وَبَنُوكِ مَا يَكْفِيكِ بِالْمَعْرُوفِ»». (بخاری: ٢٢١١)

ترجمه: «از عایشه ؓ روایت است که هند ؛مادر معاویه ؓ؛ به رسول الله ﷺ گفت: شوهرم ؛ابوسفیان؛ مرد بخیلی است؛ اشکال دارد که من بدون اجازه، از مالش، چیزی بردارم؟ رسول الله ﷺ فرمود: « طبق عرف و به اندازه نیازِ خود و فرزندانت، بردار»».

باب (۵۱): فروختن کالا توسط شریک از طرف شریک دیگر

۱۰۳۴- «عَنْ جَابِرٍ ؓ: جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الشُّفْعَةَ فِي كُلِّ مَالٍ لَمْ يُقْسَمْ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ وَصُرِّفَتِ الطُّرُقُ فَلا شُفْعَةَ». (بخاری: ۲۲۱۳)

ترجمه: «جابر ؓ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ شفعه را در مالی مشروع قرار داد که هنوز تقسیم نشده است، ولی پس از اینکه مال تقسیم شد و حد ومرز هر یک، تعیین گردید، دیگر کسی حق ادعای شفعه، ندارد».

باب (۵۲): خریدن برده از کافر حربی سپس، بخشیدن و آزاد کردن او

۱۰۳۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ ؑ بِسَارَةَ فَدَخَلَ بِهَا قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ مِنَ الْمُلُوكِ أَوْ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، فَقِيلَ: دَخَلَ إِبْرَاهِيمُ بِامْرَأَةٍ هِيَ مِنْ أَحْسَنِ النِّسَاءِ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ هَذِهِ الَّتِي مَعَكَ قَالَ: أُخْتِي، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهَا فَقَالَ: لا تُكَذِّبِي حَدِيثِي فَإِنِّي أَخْبَرْتُهُمْ أَنَّكِ أُخْتِي، وَاللَّهِ إِنْ عَلَى الأَرْضِ مُؤْمِنٌ غَيْرِي وَغَيْرُكِ، فَأَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِ، فَقَامَ إِلَيْهَا فَقَامَتْ تَوَضَّأُ وَتُصَلِّي، فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي إِلاَّ عَلَى زَوْجِي فَلا تُسَلِّطْ عَلَيَّ الْكَافِرَ، فَغُطَّ حَتَّى رَكَضَ بِرِجْلِهِ ـ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَتِ: اللَّهُمَّ إِنْ يَمُتْ يُقَالُ هِيَ قَتَلَتْهُ ـ فَأُرْسِلَ ثُمَّ قَامَ إِلَيْهَا، فَقَامَتْ تَوَضَّأُ تُصَلِّي وَتَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي إِلاَّ عَلَى زَوْجِي فَلا تُسَلِّطْ عَلَيَّ هَذَا الْكَافِرَ، فَغُطَّ حَتَّى رَكَضَ بِرِجْلِهِ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ إِنْ يَمُتْ فَيُقَالُ: هِيَ قَتَلَتْهُ فَأُرْسِلَ فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّالِثَةِ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا أَرْسَلْتُمْ إِلَيَّ إِلاَّ شَيْطَانًا ارْجِعُوهَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَأَعْطُوهَا آجَرَ فَرَجَعَتْ إِلَى إِبْرَاهِيمَ ؑ فَقَالَتْ أَشَعَرْتَ أَنَّ اللَّهَ كَبَتَ الْكَافِرَ وَأَخْدَمَ وَلِيدَةً»». (بخاری: ۲۲۱۷)

ترجمه: «از ابوهریره ؓ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «ابراهیم با همسرش ؛سارا؛ هجرت کرد و وارد شهری شد که پادشاه ستمگری در آنجا، حکومت می‌کرد. به پادشاه گفتند که ابراهیم، با زنی بسیار زیبا، وارد شهر شده است. پادشاه، کسی را نزد ابراهیم فرستاد و از او پرسید: این زن که همراه تو است، چه

کسی است؟ ابراهیم گفت: خواهر من است. سپس، به سوی سارا برگشت و گفت: سخن مرا تکذیب نکن زیرا من تو را به آنها خواهر خود معرفی کرده‌ام. بخدا سوگند که روی زمین، مؤمنی بجز من و تو وجود ندارد. سپس، او را نزد پادشاه فرستاد. پادشاه برخاست تا به سارا نزدیک شود. سارا نیز برخاست و وضو گرفت و نماز خواند و چنین گفت: پروردگارا! اگر من به تو و پیامبرت ایمان آورده‌ام و شرمگاهم را جز برای شوهرم، حفاظت کرده‌ام، پس این کافر را بر من، مسلط نگردان. پادشاه (که قصد سارا را کرده بود) خرخر کرد و به زمین افتاد و پایش را حرکت می‌داد. ـ راوی می‌گوید: در اینجا، سارا گفت: پروردگارا! اگر او بمیرد، مرگش را به من نسبت می‌دهند. ـ سپس آن حالت، برطرف گردید. پادشاه، دوباره قصد او نمود. سارا بار دیگر وضو گرفت، نماز خواند و دعا کرد و گفت: پروردگارا! اگر من به شما و رسولت ایمان آورده‌ام و شرمگاهم را جز برای شوهرم، حفاظت کرده‌ام، این کافر را بر من، مسلط نگردان. پادشاه، دوباره گرفتار حالت قبلی شد».

ـ راوی می‌گوید: سارا این بار نیز فرمود: پروردگارا! اگر او بمیرد، مردم مرا متهم به قتل او خواهند کرد. ـ بار دیگر، پادشاه سالم شد. این جریان، دو یا سه بار، اتفاق افتاد. آنگاه، پادشاه گفت: بخدا سوگند! شما شیطانی را نزد من آورده‌اید. او را نزد ابراهیم برگردانید و هاجر را (که کنیزش بود) به سارا بدهید. سارا نزد ابراهیم برگشت و گفت: دیدی که خداوند، آن کافر را ذلیل کرد و علاوه بر آن، کنیزی به ما عنایت فرمود»!.

باب (۵۳): کشتن خوک

۱۰۳۶- «وَعَنهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزِلَ فِيكُمُ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا مُقْسِطًا فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَيَقْتُلَ الْخِنْزِيرَ، وَيَضَعَ الْجِزْيَةَ، وَيَفِيضَ الْمَالُ حَتَّى لا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ»». (بخاری: ۲۲۲۲)

ترجمه: «همچنین از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جان من در دست اوست، بزودی عیسی بن مریم نزول خواهد کرد. او حاکم عادلی خواهد بود، صلیب را خواهد شکست و خوک را از بین خواهد برد و بر کفار، مالیات وضع خواهد نمود و (در زمان ایشان) ثروت و دارایی بحدی زیاد می‌شود که کسی حاضر به پذیرفتن مال، نخواهد شد»».

باب (۵۴): فروختن تصویرِ موجوداتِ بی‌جان

۱۰۳۷- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبَّاسٍ إِنِّي إِنْسَانٌ إِنَّمَا مَعِيشَتِي مِنْ صَنْعَةِ يَدِي وَإِنِّي أَصْنَعُ هَذِهِ التَّصَاوِيرَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لا أُحَدِّثُكَ إِلاَّ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فَإِنَّ اللَّهَ مُعَذِّبُهُ حَتَّى يَنْفُخَ فِيهَا

الرُّوحَ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا أَبَدًا» فَرَبَا الرَّجُلُ رَبْوَةً شَدِيدَةً وَاصْفَرَّ وَجْهُهُ فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنْ أَبَيْتَ إِلاَّ أَنْ تَصْنَعَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الشَّجَرِ كُلِّ شَيْءٍ لَيْسَ فِيهِ رُوحٌ». (بخاری: ۲۲۲۵)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: شخصی، نزد من آمد و گفت: ای ابوعباس! من با دسترنج خود، زندگی می‌کنم. یعنی: این تصاویر را ترسیم نموده و می‌فروشم. ابن عباس گفت: آنچه را که در این باره از رسول الله ﷺ شنیده‌ام، برای شما بیان خواهم کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، تصویری بسازد، تا زمانی که در آن، روح ندمد، خداوند او را عذاب خواهد داد. و هرگز روح دمیدن، از او ساخته نیست». آن شخص، آه عمیقی کشید و رنگ از رویش پرید. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: وای بر تو! اگر چاره‌ای جز این کار، نداری، پس تصویر درخت و موجودات بی‌جان را ترسیم کن».

باب (۵۵): گناهِ فروختنِ انسانهای آزاد

۱۰۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ: ثَلاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أَعْطَى بِي ثُمَّ غَدَرَ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوْفَى مِنْهُ وَلَمْ يُعْطِ أَجْرَهُ»». (بخاری:۲۲۲۷)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ گفت: «خداوند می‌فرماید: سه نفراند که من روز قیامت، دشمن آنها خواهم بود. اول: کسی که به اسم من، پیمان ببندد، سپس، آنرا نقض کند. دوم: کسی که شخصِ آزادی را بفروشد و قیمتش را بخورد. سوم: کسی که از شخصی کار بگیرد و مزدش را ندهد»».

باب (۵۶): فروختن حیوانِ مرده و بت

۱۰۳۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنهما: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَامَ الْفَتْحِ وَهُوَ بِمَكَّةَ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ وَالْمَيْتَةِ وَالْخِنْزِيرِ وَالأَصْنَامِ» فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ؟ فَإِنَّهَا يُطْلَى بِهَا السُّفُنُ، وَيُدْهَنُ بِهَا الْجُلُودُ، وَيَسْتَصْبِحُ بِهَا النَّاسُ، فَقَالَ: «لا، هُوَ حَرَامٌ» ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ: «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا حَرَّمَ شُحُومَهَا جَمَلُوهُ ثُمَّ بَاعُوهُ فَأَكَلُوا ثَمَنَهُ»». (بخاری: ۲۲۳۶)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که در سال فتح مکه فرمود: «خدا و رسولش، خرید و فروش شراب، بت، مردار، و خوک را حرام کرده‌اند» مردم پرسیدند: ای رسول خدا! پی و چربی حیوانِ مرده، حلال است؟ مردم برای چرب کردن چوب کشتیها، پوستها و برای روشنایی چراغ، از

آنها استفاده می‌کنند. آنحضرت ﷺ فرمود: «خیر، حرام است» و افزود: «خداوند، یهود را نابود کند. زیرا وقتی که چربی برای آنان، حرام شد، آنرا ذوب کردند و فروختند و از قیمت آن، استفاده کردند»».

باب (۵۷): حکم پولی که از فروش سگ بدست آید

۱۰۴۰- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ؓ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ، وَحُلْوَانِ الْكَاهِنِ». (بخاری: ۲۲۳۷)

ترجمه: «از ابو مسعود انصاری ؓ روایت است که رسول الله ﷺ از خوردن قیمت سگ، پول زنا و آنچه از کهانت بدست می‌آید، منع فرمود».

۳۵- کتاب سَلَم

باب (۱): سَلَم در پیمانۀ مشخص

۱۰۴۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ وَالنَّاس يُسْلِفُونَ فِي الثَّمَرِ الْعَامَ وَالْعَامَيْنِ، فَقَالَ: «مَنْ سَلَّفَ فِي تَمْرٍ فَلْيُسْلِفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ». وفي رواية: «إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ»». (بخاری: ۲۲۳۹-۲۲۴۱)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ به مدینه تشریف آورد در حالی که مردم مدینه در داد و ستد میوه‌ها برای مدت یک سال و دو سال، بیع سَلَم می‌کردند (یعنی قبلاً قیمت محصول را پرداخت می‌کردند). رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، در خرما، بیع سلم می‌کند، لازم است که مقدار خرمای مورد معامله را به وسیله وزن یا کیل، مشخص سازد». و در روایتی دیگر، آمده است که: «میعاد آن نیز مشخص باشد»».

باب (۲): سَلَم در چیزی که اصل آن، وجود ندارد

۱۰۴۲- «عَنْ ابْنِ أَبِي أَوْفَى ﭬ قَالَ: إِنَّا كُنَّا نُسْلِفُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّبِيبِ وَالتَّمْرِ، وفي رواية: قَالَ: كُنَّا نُسْلِفُ نَبِيطَ أَهْلِ الشَّأْمِ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّيْتِ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ فقيل له: إِلَى مَنْ كَانَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ قَالَ: مَا كُنَّا نَسْأَلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ». (بخاری: ۲۲۴۲ ـ ۲۲۴۵)

ترجمه: «ابن ابی اوفی ﭬ می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ، ابوبکر و عمر ﭭ مردم در داد و ستد گندم، جو، کشمش و خرما، بیع سلم می‌کردند. در روایتی دیگر از ابن ابی اوفی آمده است که: ما (مردم مدینه) در معامله گندم، جو و روغن زیتون با کشاورزان شام، بیع سَلَم می‌کردیم و مدت و مقدار آن را نیز تعیین می‌نمودیم. از ابن ابی اوفی پرسیدند: آیا با کسانی معامله می‌کردید که جنس (مورد نظر)، نزد آنان وجود داشت؟ گفت: ما این مورد را از آنها سؤال نمی‌کردیم».

۳۶- کتاب شفعه

باب (۱): پیشنهاد شفعه برای کسی که مستحق آن است

۱۰۴۳- «عَنْ أَبِي رَافِعٍ ﷺ مَوْلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ جَاء إلى سعد بن أبي وقاص، فَقَالَ لَهُ: ابْتَعْ مِنِّي بَيْتَيَّ فِي دَارِكَ، فَقَالَ سَعْدٌ: وَاللَّهِ لا أَزِيدُكَ عَلَى أَرْبَعَةِ آلافٍ مُنَجَّمَةً أَوْ مُقَطَّعَةً قَالَ أَبُو رَافِعٍ: لَقَدْ أُعْطِيتُ بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ وَلَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْجَارُ أَحَقُّ بِسَقَبِهِ مَا أَعْطَيْتُكَهَا بِأَرْبَعَةِ آلافٍ، وَأَنَا أُعْطَى بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ»». (بخاری: ۲۲۵۸)

ترجمه: «ابورافع ؛غلام آزاد شده رسول الله ﷺ؛ می‌گوید: نزد سعد بن ابی وقاص رفتم و گفتم: ای سعد! آن دو خانه‌ای راکه در محله شما دارم، از من بخر. سعد ﷺ گفت: بخدا سوگند! آنها را بیش از چهار هزار درهم، و آن هم به صورت قسطی، نمی‌خرم.

ابورافع گفت: آنها را پانصد دینار از من می‌خرند. اگر از رسول الله ﷺ نمی‌شنیدم که همسایه، بیشتر مستحق شفعه است، هرگز خانه‌هایم را در برابر چهار هزار درهم به شما نمی‌دادم در حالی که مشتری وجود دارد که آنها را به پانصد دینار، بخرد».

باب (۲): کدام همسایه، نزدیک‌تراست؟

۱۰۴۴- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي جَارَيْنِ فَإِلَى أَيِّهِمَا أُهْدِي؟ قَالَ: «إِلَى أَقْرَبِهِمَا مِنْكِ بَابًا»». (بخاری: ۲۲۵۹)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! دو همسایه دارم. نخست، برای کدام یک از آنها هدیه بفرستم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «برای همسایه‌ای که دروازه خانه‌اش، به تو نزدیک‌تراست»».

۳۷- کتاب اجاره

باب (۱): دربارۀ اجاره

۱۰۴۵- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَمَعِي رَجُلانِ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ فَقُلْتُ: مَا عَمِلْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، فَقَالَ: «لَنْ أَوْ لا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ»». (بخاری: ۲۲۶۱)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: همراه دو تن از افراد طایفه خود، نزد رسول الله ﷺ رفتم. (همراهانم درخواست احراز مقامی داشتند). به رسول خدا ﷺ گفتم: نمی‌دانستم که آنها برای چنین کاری آمده‌اند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «ما هرگز پست و مقام، به کسی که متقاضی آن باشد، نخواهیم داد»».

باب (۲): چرانیدن گوسفند در برابر چند قیراط

۱۰۴۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلاَّ رَعَى الْغَنَمَ» فَقَالَ أَصْحَابُهُ: وَأَنْتَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطَ لأَهْلِ مَكَّةَ»». (بخاری:۲۲۶۲)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه شبانی کرده بود». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! شما نیز(چوپانی کرده اید)؟ فرمود: «بلی، من هم گوسفندانِ مردم مکه را در برابر چند قیراط، می‌چرانیدم»».

باب (۳): کارگری، از عصر تا شب

۱۰۴۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْمُسْلِمِينَ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ قَوْمًا يَعْمَلُونَ لَهُ عَمَلاً يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ عَلَى أَجْرٍ مَعْلُومٍ، فَعَمِلُوا لَهُ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ، فَقَالُوا: لا حَاجَةَ لَنَا إِلَى أَجْرِكَ الَّذِي شَرَطْتَ لَنَا وَمَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ، فَقَالَ لَهُمْ: لا تَفْعَلُوا أَكْمِلُوا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمْ وَخُذُوا أَجْرَكُمْ كَامِلاً، فَأَبَوْا وَتَرَكُوا، وَاسْتَأْجَرَ أَجِيرَيْنِ

بَعْدَهُمْ، فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمِلا بَقِيَّةَ يَوْمِكُمَا هَذَا وَلَكُمَا الَّذِي شَرَطْتُ لَهُمْ مِنَ الأَجْرِ، فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا كَانَ حِينُ صَلاةِ الْعَصْرِ قَالا: لَكَ مَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ وَلَكَ الأَجْرُ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا فِيهِ، فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمِلا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمَا مَا بَقِيَ مِنَ النَّهَارِ شَيْءٌ يَسِيرٌ، فَأَبَيَا، وَاسْتَأْجَرَ قَوْمًا أَنْ يَعْمَلُوا لَهُ بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ، فَعَمِلُوا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، وَاسْتَكْمَلُوا أَجْرَ الْفَرِيقَيْنِ كِلَيْهِمَا، فَذَلِكَ مَثَلُهُمْ وَمَثَلُ مَا قَبِلُوا مِنْ هَذَا النُّورِ»». (بخاری: ۲۲۷۱)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال مسلمانان و یهود و نصارا، مانند شخصی است که چند نفر را در برابر مزدی معین، از صبح تا شب به کار گرفته است. آنها پس از اینکه تا نصف روز، کار کردند، گفتند: ما نیازی به مزدی که تو قرار گذاشته‌ای، نداریم. و کاری را که تاکنون انجام داده‌ایم، رایگان بوده است. پس کارفرما به آنها گفت: چنین نکنید. بلکه بقیه کارتان را به پایان برسانید و مزد کامل خود را دریافت نمایید. آنها نپذیرفتند و رفتند. بعد از آنان، کارفرما گروهی دیگر را به کار گرفت و به آنها گفت: بقیه روز را کار کنید و مزدی را که با آنها قرار گذاشته بودم، دریافت نمایید. آنها، کار را تا نماز عصر ادامه دادند و گفتند: ما تا کنون، برای شما رایگان کار کرده‌ایم و مزدی را که قرار گذاشته بودی، از آنِ تو باشد. پس کارفرما به آنها گفت: بقیه کارتان را انجام دهید. زیرا چیزی به پایان روز، باقی نمانده است. اما آنها نپذیرفتند. آنگاه، کارفرما، گروهی دیگر را برای بقیه روز، به کار گرفت. آنها بقیه روز را تا غروب آفتاب، کارکردند و مزد کامل هر دو گروه قبلی را دریافت نمودند. پس مثال یهود و نصارا و مسلمان چنین است درباره نور هدایت و استفاده‌ای که از آن، برده‌اند»».

باب (٤): کارگری که مزد خود را دریافت نکرده باشد و صاحب کار، مزدش را بکار اندازد و بر آن، بیفزاید

۱۰۴۸- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «انْطَلَقَ ثَلاثَةُ رَهْطٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَتَّى أَوَوُا الْمَبِيتَ إِلَى غَارٍ فَدَخَلُوهُ فَانْحَدَرَتْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَسَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْغَارَ، فَقَالُوا: إِنَّهُ لا يُنْجِيكُمْ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ إِلاَّ أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ بِصَالِحِ أَعْمَالِكُمْ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: اللَّهُمَّ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، وَكُنْتُ لا أَغْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلاً وَلا مَالاً، فَنَأَى بِي فِي طَلَبِ شَيْءٍ يَوْمًا، فَلَمْ أُرِحْ عَلَيْهِمَا حَتَّى نَامَا، فَحَلَبْتُ لَهُمَا غَبُوقَهُمَا، فَوَجَدْتُهُمَا نَائِمَيْنِ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَغْبِقَ قَبْلَهُمَا أَهْلاً أَوْ مَالاً، فَلَبِثْتُ وَالْقَدَحُ عَلَى يَدَيَّ أَنْتَظِرُ اسْتِيقَاظَهُمَا حَتَّى بَرَقَ الْفَجْرُ، فَاسْتَيْقَظَا فَشَرِبَا غَبُوقَهُمَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ، فَانْفَرَجَتْ شَيْئًا لا

يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ»، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَقَالَ الآخَرُ: اللَّهُمَّ كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ كَانَتْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَأَرَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا فَامْتَنَعَتْ مِنِّي، حَتَّى أَلَمَّتْ بِهَا سَنَةٌ مِنَ السِّنِينَ، فَجَاءَتْنِي فَأَعْطَيْتُهَا عِشْرِينَ وَمِائَةَ دِينَارٍ عَلَى أَنْ تُخَلِّيَ بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِهَا فَفَعَلَتْ، حَتَّى إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا، قَالَتْ: لا أُحِلُّ لَكَ أَنْ تَفُضَّ الْخَاتَمَ إِلاَّ بِحَقِّهِ، فَتَحَرَّجْتُ مِنَ الْوُقُوعِ عَلَيْهَا، فَانْصَرَفْتُ عَنْهَا وَهِيَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَتَرَكْتُ الذَّهَبَ الَّذِي أَعْطَيْتُهَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا» قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَقَالَ الثَّالِثُ: اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أُجَرَاءَ فَأَعْطَيْتُهُمْ أَجْرَهُمْ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ تَرَكَ الَّذِي لَهُ وَذَهَبَ، فَثَمَّرْتُ أَجْرَهُ حَتَّى كَثُرَتْ مِنْهُ الأَمْوَالُ فَجَاءَنِي بَعْدَ حِينٍ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَدِّ إِلَيَّ أَجْرِي، فَقُلْتُ لَهُ: كُلُّ مَا تَرَى مِنْ أَجْرِكَ مِنَ الإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالرَّقِيقِ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لا تَسْتَهْزِئُ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي لا أَسْتَهْزِئُ بِكَ، فَأَخَذَهُ كُلَّهُ فَاسْتَاقَهُ فَلَمْ يَتْرُكْ مِنْهُ شَيْئًا، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ فَخَرَجُوا يَمْشُونَ»». (بخاری: ۲۲۷۲)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «سه نفر از امتهای گذشته، براه افتادند و شب را در غاری، بیبوته نمودند. ناگهان، سنگ بزرگی از قله کوه، سرازیر شد و دهانه غار را کاملاً مسدود نمود. به یکدیگر گفتند: راه نجاتی از این سنگ، وجود ندارد مگر اینکه به اعمال نیک خود، متوسل شده و از خدا بخواهیم.(تا ما را نجات دهد). یکی از آنان، دعا کرد و گفت: پروردگارا! پدر و مادرم سالخورده بودند و من قبل از زن و فرزند و غلام و کنیزان خود، به آنها غذا می‌دادم. روزی، بخاطر کاری، دیر به خانه برگشتم و قبل از اینکه خدمت والدینم برسم، آنها خواب رفته بودند. شیر دوشیدم و آنها را بدست گرفتم و تمام شب، در انتظار بیدار شدن آنان، روی پاهایم ایستادم و به اهل خانه‌ام چیزی ندادم. هنگام صبح، وقتی که آنها بیدار شدند، آن شیرها را به آنان، دادم. پروردگارا! اگر این عمل را بخاطر خوشنودی تو انجام داده‌ام، ما را از این مصیبتی که گرفتار آن شده‌ایم، نجات ده. آنگاه، سنگ، اندکی تکان خورد. اما نه در حدی که آنان بتوانند از غار، بیرون بیایند». رسول الله ﷺ فرمود: «سپس، نفر دوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! من دختر عمویی داشتم که فریفته او شده بودم. روزی می‌خواستم با او زنا کنم ولی امتناع ورزید. تا اینکه در یکی از سالها، نیاز پیدا کرد و نزد من آمد. گفتم: اگر خود را در اختیار من قرار دهی، یکصد و بیست دینار به تو خواهم داد. او ناچاراً پذیرفت. وقتی کاملاً برای انجام آن عمل، آماده شدم، گفت: شکستن این گوهر عفت، برای تو حرام است. من از انجام آن عمل، منصرف شدم . و مبلغ مذکور را به او بخشیدم و از او جدا شدم در حالی که نزد من از همه مردم، محبوبتر بود.

پروردگارا! اگر این کار، بخاطر خوشنودی تو بوده است، ما را از این گرفتاری، نجات بده. آنگاه، سنگ، اندکی از جایش تکان خورد. اما نه به اندازه‌ای که آنان بتوانند از غار، بیرون بیایند».

رسول الله ﷺ فرمود: «سپس نفر سوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! چند کارگر را به کاری گماشتم و مزد آنان را پرداخت نمودم. مگر یک نفر که بدون دریافت مزد، رفته بود. من مزد او را به کار انداختم تا اینکه ثروت زیادی بدست آمد. پس از مدتی، آن کارگر نزد من آمد و گفت: ای بنده خدا! مزد مرا پرداخت کن. گفتم: آنچه گاو، گوسفند، شتر و برده که اینجا می‌بینی، از آنِ تو هستند. گفت: ای بنده خدا! مرا مسخره نکن! گفتم: تو را مسخره نمی‌کنم. سرانجام، او تمام آنها را در پیش گرفت و با خود برد و چیزی باقی نگذاشت. پروردگارا! اگر این کار را بخاطر رضای تو انجام داده‌ام، ما را از این گرفتاری نجات بده. آنگاه، سنگ، از دهانه غار، کنار رفت و آنها بیرون رفتند».

باب (۵): مزد کسی که برای علاج شخصی، سورۀ حمد را بخواند

۱۰۴۹- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: انْطَلَقَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفْرَةٍ سَافَرُوهَا حَتَّى نَزَلُوا عَلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ فَاسْتَضَافُوهُمْ، فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمْ، فَلُدِغَ سَيِّدُ ذَلِكَ الْحَيِّ، فَسَعَوْا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَوْ أَتَيْتُمْ هَؤُلاءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ نَزَلُوا لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ شَيْءٌ، فَأَتَوْهُمْ فَقَالُوا: يَا أَيُّهَا الرَّهْطُ إِنَّ سَيِّدَنَا لُدِغَ وَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ، فَهَلْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ مِنْ شَيْءٍ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: نَعَمْ وَاللَّهِ إِنِّي لأَرْقِي، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَقَدِ اسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ تُضَيِّفُونَا، فَمَا أَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعْلاً، فَصَالَحُوهُمْ عَلَى قَطِيعٍ مِنَ الْغَنَمِ، فَانْطَلَقَ يَتْفِلُ عَلَيْهِ وَيَقْرَأُ ﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾ فَكَأَنَّمَا نُشِطَ مِنْ عِقَالٍ، فَانْطَلَقَ يَمْشِي وَمَا بِهِ قَلَبَةٌ، قَالَ: فَأَوْفَوْهُمْ جُعْلَهُمُ الَّذِي صَالَحُوهُمْ عَلَيْهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمُ: اقْسِمُوا، فَقَالَ الَّذِي رَقَى لا تَفْعَلُوا حَتَّى نَأْتِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَنَذْكُرَ لَهُ الَّذِي كَانَ فَنَنْظُرَ مَا يَأْمُرُنَا، فَقَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرُوا لَهُ فَقَالَ: «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقْيَةٌ؟» ثُمَّ قَالَ: «قَدْ أَصَبْتُمُ اقْسِمُوا وَاضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا» فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». (بخاری:۲۲۷۶)

ترجمه: «از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که چند نفر از اصحاب رسول الله ﷺ طی سفری، نزد طایفه‌ای از طوایف عرب، توقف کردند و درخواست پذیرایی، نمودند. اما مردم، از پذیرایی آنها، سر باز زدند. از قضا، عقربی، سردار طایفه آنها را نیش زد. آنها برای مداوای او، سعی و تلاش زیادی کردند، اما سودی نداشت. بعضی گفتند: نزد این کاروان، بروید. شاید در میان آنان، کسی باشد که علاجی بداند.

آنان، نزد قافله آمدند و گفتند: عقربی، سردار طایفه ما را نیش زده است. و ما هرچه سعی کرده‌ایم، سودی نداشته است. آیا نزد شما راه علاجی وجود دارد؟ یکی از آنان، گفت: بلی، بخدا سوگند، من دَم کردن را یاد دارم. ولی چون از ما پذیرا یی نکردید، حاضر نیستم بدون اجر، این کار را انجام دهم. سرانجام، در مقابل پرداخت تعدادی گوسفند، توافق کردند. آنگاه، آن شخص، با آنان رفت و سوره فاتحه را خواند و بر بیمار، فوت کرد. و بیمار نیز مانند جانوری که از قید آزاد شده باشد، بهبود یافت و خوشحال و بدون کوچکترین ناراحتی، به راه افتاد. راوی می‌گوید: آنگاه، آنها گوسفندان مورد توافق را به صحابه رضوان الله علیهم، تقدیم نمودند. برخی از صحابه گفتند: آنها را میان خود، تقسیم کنیم. ولی شخصی که دم کرده بود، گفت: چنین نکنید تا نزد رسول خدا ﷺ برویم و ایشان را در جریان، قرار دهیم و ببینیم که چه دستور می‌دهند. سپس، نزد رسول خدا ﷺ رفتند و ایشان را از ماجرا، آگاه ساختند. آنحضرت ﷺ فرمود: «از کجا دانستی که سوره فاتحه، چنین تاثیری دارد»؟ و افزود: «کار خوبی کرده‌اید. آنها را بین خود، تقسیم کنید». و در حالی که می‌خندید، فرمود: «سهم مرا نیز بگذارید»».

باب (٦): دریافت مزد در برابر جفت کردن حیوان نر و ماده

۱۰۵۰- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ عَسْبِ الْفَحْلِ». (بخاری: ۲۲۸۴)

ترجمه: «از ابن عمر رضي الله عنهما روایت است که فرمود: رسول الله ﷺ دریافت مزد را برای جفت کردن نر با ماده، منع فرمود».

۳۸- کتاب احکام حواله

باب (۱): اگر شخصی، نزد ثروتمندی حواله داده شود، به او مراجعه کند

۱۰۵۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ وَمَنْ أُتْبِعَ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيَتَّبِعْ»». (بخاری: ۲۲۸۸)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر ثروتمند، در پرداخت وام خود، تأخیر کند، مرتکب ظلم شده است. و هر کس، نزد پولداری حواله داده شود، به او مراجعه کند»».

باب (۲): محول ساختن وام میت به دیگری، جائز است

۱۰۵۲- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قَالُوا: لا. قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: لا، فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ أُخْرَى فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قِيلَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: ثَلاثَةَ دَنَانِيرَ فَصَلَّى عَلَيْهَا، ثُمَّ أُتِيَ بِالثَّالِثَةِ، فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: لا، قَالَ: «فَهَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قَالُوا: ثَلاثَةُ دَنَانِيرَ قَالَ: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ» قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: صَلِّ عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَيَّ دَيْنُهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ». (بخاری: ۲۲۹۹)

ترجمه: «سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: نزد رسول الله ﷺ نشسته بودیم که جنازه‌ای را آوردند. مردم گفتند: بر این جنازه، نماز بخوان. رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا این میت، بدهکار است»؟ گفتند: خیر. فرمود: «آیا چیزی از خود به جا گذاشته است»؟ گفتند: خیر. آنگاه، رسول الله ﷺ بر او نماز جنازه خواند. سپس، جنازه دیگری آوردند و گفتند: ای رسول خدا! بر آن، نماز بخوان. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا او، بدهکاری دارد»؟ گفتند: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا چیزی از خود بجا گذاشته است»؟ گفتند: سه دینار. آنگاه، بر او نماز خواند. سپس، جنازه دیگری آوردند و گفتند: بر آن، نماز بخوان. رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا چیزی باقی گذاشته است»؟ گفتند: خیر. پرسید: «آیا بدهکاری دارد»؟ گفتند: سه دینار بدهکار است. رسول الله ﷺ

فرمود: «بر رفیقتان، نماز جنازه بخوانید». ابوقتاده ﷺ گفت: ای رسول‌خدا! بر او، نماز بخوان. پرداخت بدهی او، به عهده من است. آنگاه، رسول خدا ﷺ بر وی، نماز خواند».

باب (۳): خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ عَقَدَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ فَـَٔاتُوهُمۡ نَصِيبَهُمۡۚ﴾ [النساء: ۳۳]. یعنی با کسانی که پیمان بسته اید، سهمیه‌شان را بدهید

۱۰۵۳- «عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: أَبَلَغَكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا حِلْفَ فِي الإِسْلامِ»؟ فَقَالَ: قَدْ حَالَفَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالأَنْصَارِ فِي دَارِي». (بخاری: ۲۲۹۴)

ترجمه: «از انس بن مالک ﷺ روایت است که از وی پرسیدند: آیا این حدیث رسول‌الله ﷺ که فرمود: «در اسلام عهد و پیمانی، بسته نشده است»، به تو رسیده است؟ انس بن مالک گفت: رسول الله ﷺ در خانه من، میان قریش و انصار، عهد و پیمان برقرار نمود».

باب (٤): کسی که ضامن ادای وام میتی بشود، نمی‌تواند از تعهد خود بازگردد

۱۰۵۴- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ قَدْ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» فَلَمْ يَجِئْ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ فَنَادَى: مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ عِدَةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لِي كَذَا وَكَذَا فَحَثَى لِي حَثْيَةً فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ خَمْسُ مِائَةٍ وَقَالَ خُذْ مِثْلَيْهَا». (بخاری:۲۲۹۶)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر مال بحرین برسد، این قدر و این قدر این قدر، به تو خواهم داد». اما مال بحرین نرسید تا اینکه رسول الله ﷺ رحلت کرد. وقتی اموال بحرین رسید، ابوبکر ﷺ دستور داد، اعلام کنند: هرکس که رسول الله ﷺ به او وعده داده، یا از آنحضرت ﷺ قرضی می‌خواهد، نزد ما بیاید. جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: نزد ابوبکر ﷺ رفتم و گفتم: رسول الله به من چنین فرمود: (که اگر مال بحرین بیاید، فلان مبلغ را به تو خواهم داد). ابوبکر ﷺ یك مشت پر، به من داد. و بعد از شمردن، دیدم که پانصد درهم هستند. سپس، فرمود: دو برابر آنچه به تو دادم، بردار».

۳۹- کتاب وکالت

باب (۱): در بارۀ وکالت شریک

۱۰۵۵- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ غَنَمًا يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ فَبَقِيَ عَتُودٌ فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «ضَحِّ بِهِ أَنْتَ»». (بخاری: ۲۳۰۰)

ترجمه: «عقبه بن عامر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ چند گوسفند به من داد تا آنها را میان صحابه، تقسیم نمایم. پس از تقسیم گوسفندان، یک بزغاله باقی ماند. من آنرا به اطلاع رسول اکرم ﷺ رسانیدم. فرمود: «این را خودت، قربانی کن»».

باب (۲): اگر چوپان یا وکیل گوسفندی را در حال مردن یا چیزی را در حال فاسد شدن دید، گوسفند را ذبح نماید و مانع فاسد شدن آن چیز شود

۱۰۵۶- «عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّهُ كَانَتْ لَهُمْ غَنَمٌ تَرْعَى بِسَلْعٍ فَأَبْصَرَتْ جَارِيَةٌ لَنَا بِشَاةٍ مِنْ غَنَمِنَا مَوْتًا فَكَسَرَتْ حَجَرًا فَذَبَحَتْهَا بِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: لا تَأْكُلُوا حَتَّى أَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ أَوْ أُرْسِلَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مَنْ يَسْأَلُهُ، وَأَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ ذَاكَ أَوْ أَرْسَلَ فَأَمَرَهُ بِأَكْلِهَا». (بخاری: ۲۳۰۴)

ترجمه: «کعب بن مالک ﷺ روایت می‌کند که وی تعدادی گوسفند داشت که در منطقه سلع، مشغول چرا بودند. کنیزی، یکی از گوسفندان ما را در حال مردن، دید. سنگی را دو نیم کرد و بوسیله آن، گوسفند را ذبح نمود. کعب به مردم گفت: آنرا نخورید تا از رسول خدا ﷺ بپرسم یا کسی را نزد آنحضرت ﷺ بفرستم تا از ایشان بپرسد. سرانجام، کعب از رسول خدا ﷺ در این باره پرسید یا کسی را فرستاد تا بپرسد. رسول خدا ﷺ دستور داد تا آن را بخورند».

باب (۳): وکالت در پرداخت بدهی‌ها

۱۰۵۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ يَتَقَاضَاهُ فَأَغْلَظَ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دَعُوهُ فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً» ثُمَّ قَالَ: «أَعْطُوهُ سِنًّا مِثْلَ سِنِّهِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلاَّ أَمْثَلَ مِنْ سِنِّهِ فَقَالَ: «أَعْطُوهُ فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً»». (بخاری: ۲۳۰۶)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که: شخصی، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و با لحن تندی، دَین خود را از ایشان، مطالبه کرد. صحابه ﷺ خواستند او را تنبیه کنند. اما رسول الله ﷺ فرمود: «او را رها کنید زیرا صاحب حق، حق سخن گفتن دارد». سپس، فرمود: «شتری مانند شترش به او بدهید». صحابه گفتند: ای رسول‌خدا! شتری مثل شتر او، وجود ندارد. ولی شتر بهتر، وجود دارد. رسول اکرم ﷺ فرمود: «همان را به او بدهید. زیرا بهترین شما، کسی است که بدهی‌هایش را به نحو احسن، بپردازد»».

باب (٤): هبه کردن به وکیل یا به کسی که برایش سفارش شده است

۱۰۵۸- «عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ حِينَ جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ مُسْلِمِينَ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، إِمَّا السَّبْيَ، وَإِمَّا الْمَالَ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِكُمْ» وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ انْتَظَرَهُمْ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلاَّ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ قَالُوا: فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْمُسْلِمِينَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلاءِ قَدْ جَاءُونَا تَائِبِينَ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيِّبَ بِذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ» فَقَالَ النَّاسُ: قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا لا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ، مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعُوا إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ» فَرَجَعَ النَّاسُ فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا». (بخاری: ۲۳۰۷-۲۳۸)

ترجمه: «مسوربن مخرمه ﷺ می‌گوید: هنگامی که هیأتی از طایفه هوازن، که مسلمان شده بودند، نزد رسول خدا ﷺ آمدند. رسول اکرم ﷺ (به احترام شان) برخاست. آنها از رسول خدا ﷺ خواستند تا اموال و اسیرانشان را به آنان برگرداند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بهترین سخن نزد من، سخن راست است. از دوچیز،

یکی را انتخاب کنید. یا مال یا اسیران را. من آنها را زیاد نگه داشته‌ام». گفتنی است که رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از طایف، بیشتر از ۱۰ ده روز، منتظر آنان ماند. سپس، هنگامی که آنان متوجه شدند که رسول اکرم ﷺ فقط یکی از دو چیز را به آنان برمی گرداند، گفتند: اسیرانمان را انتخاب کردیم. آنگاه، رسول خدا ﷺ در میان مسلمانان برخاست و خدا را آنگونه که شایسته است، حمد و ثنا گفت و فرمود: «اما بعد. این برادران شما تائب و پشیمان، نزد ما آمده‌اند. نظر من این است که اسیرانشان را به آنان، برگردانیم. هر کس، با طیب خاطر، می‌خواهد اسیرش را آزاد کند، این کار را انجام دهد. و هر کس که (نمی خواهد) و دوست دارد که سهمیه‌اش محفوظ بماند تا از اولین غنیمتی که بدست می‌آید آنرا به او برگردانیم، باز هم این کار را انجام دهد». مردم گفتند: بخاطر رسول خدا ﷺ با طیب خاطر، این کار را انجام می‌دهیم. (اسیران را آزاد می‌کنیم).

رسول خدا ﷺ فرمود: (بعلت ازدحام) «نمی دانیم کدامیک، اجازه داد و کدامیک، اجازه نداد. بروید تا معتمدان شما نظر شما را به ما اعلام کنند». مردم رفتند و معتمدانشان با آنها صحبت کردند. سپس، معتمدان آنها، نزد رسول خدا ﷺ برگشتند و به آنحضرت ﷺ اعلام کردند که مردم با طیب خاطر، اجازه دادند».

باب (۵): اگر موکل راضی باشد، وکیل می‌تواند به کسی چیزی بدهد

۱۰۵۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: وَكَّلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ، فَأَتَانِي آتٍ فَجَعَلَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ وَقُلْتُ: وَاللَّهِ لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ، وَلِي حَاجَةٌ شَدِيدَةٌ، قَالَ: فَخَلَّيْتُ عَنْهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ شَكَا حَاجَةً شَدِيدَةً وَعِيَالاً فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ وَسَيَعُودُ» فَعَرَفْتُ أَنَّهُ سَيَعُودُ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهُ سَيَعُودُ» فَرَصَدْتُهُ، فَجَاءَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: دَعْنِي فَإِنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ، لا أَعُودُ فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ شَكَا حَاجَةً شَدِيدَةً وَعِيَالاً، فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ، وَسَيَعُودُ» فَرَصَدْتُهُ الثَّالِثَةَ، فَجَاءَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، وَهَذَا آخِرُ ثَلاثِ مَرَّاتٍ، أَنَّكَ تَزْعُمُ لا تَعُودُ ثُمَّ تَعُودُ، قَالَ: دَعْنِي أُعَلِّمْكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهَا، قُلْتُ: مَا هُوَ؟ قَالَ: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ حَتَّى تَخْتِمَ الآيَةَ فَإِنَّكَ لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلا يَقْرَبَنَّكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَعَمَ أَنَّهُ

يُعَلِّمُنِي كَلِمَاتٍ يَنْفَعُنِي اللَّهُ بِهَا فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «مَا هِيَ؟» قُلْتُ: قَالَ لِي: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مِنْ أَوَّلِهَا حَتَّى تَخْتِمَ الآيَةَ ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ وَقَالَ لِي: لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلا يَقْرَبَكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، وَكَانُوا أَحْرَصَ شَيْءٍ عَلَى الْخَيْرِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ، تَعْلَمُ مَنْ تُخَاطِبُ مُنْذُ ثَلاثِ لَيَالٍ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟» قَالَ: لا قَالَ: «ذَاكَ شَيْطَانٌ»». (بخاری:۲۳۱۱)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ حفاظت و نگهبانی زکات رمضان را به من سپرد. شخصی آمد و شروع به دزدیدن گندم، کرد. من او را دستگیر نمودم و گفتم: بخدا سوگند، تو را نزد رسول الله ﷺ خواهم برد. او گفت: من، فردی بسیار نیازمند و کثیر العیال هستم. و نفقه آنان، برعهده من است. ابوهریره ﷺ می‌گوید: بعد از این آه و فریاد، او را رها کردم. صبح، رسول الله ﷺ از من پرسید: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد»؟ گفتم: یا رسول الله! او از نیاز شدید و کثرت فرزندان، شکایت می‌کرد. من بحال او ترحم نمودم او را رها کردم.

رسول الله ﷺ فرمود: «او به تو، دروغ گفته است. و دوباره، خواهد آمد». ابوهریره ﷺ می‌گوید: چون رسول الله ﷺ فرموده بود: «دوباره، خواهد آمد»، به کمین او نشستم. او بار دیگر، آمد و به دزدیدن گندم، مشغول شد. من او را دستگیر کردم و گفتم: این بار، حتما تو را نزد رسول الله ﷺ خواهم برد. او گفت: مرا بگذار. زیرا من، فردی نیازمند و عیال وارم و مسئولیت آنها به عهده من است. دوباره نمی‌آیم. ابوهریره ﷺ می‌گوید: من، دوباره بحال او ترحم نمودم و او را رها کردم. صبح، رسول الله ﷺ فرمود: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد»؟ عرض کردم: ای رسول خدا! او از نیاز شدید وعیال وار بودن، می‌نالید. من هم به حال او ترحم نمودم و ا و را رها کردم. رسول الله ﷺ فرمود: «این را بدان که او، به تو دروغ گفته است و دوباره، خواهد آمد». شب سوم نیز، به کمین او نشسته بودم که آمد و شروع به برداشتن گندم، کرد. من او را دستگیر نمودم و گفتم: این بار، حتماً تو را نزد رسول الله ﷺ خواهم برد. سومین بار است که قول می‌دهی، برنگردی اما دوباره برمی گردی. او گفت: مرا رها کن. کلماتی به تو خواهم آموخت که خداوند، آنها را برایت مفید خواهد نمود. گفتم: آن کلمات، چه هستند؟ او گفت: اگر هنگام خوابیدن، آیت الکرسی را بخوانی، تمام شب، فرشتگان از تو حراست خواهند کرد و تا صبح، شیطان نزد تو نخواهد آمد. من او را رها کردم. صبح، رسول الله ﷺ پرسید: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد»؟ عرض کردم: کلماتی را به من نشان داد که به اعتقاد او، برایم مفید خواهند بود. لذا من او را رها کردم. رسول الله ﷺ فرمود: «آن کلمات، چه هستند»؟ عرض کردم: یا رسول الله! به من گفت: اگر هنگام خوابیدن، آیت الکرسی را بخوانی، فرشتگان تو را از شیطان، حفاظت خواهند کرد. ـ گفتنی است که یاران رسول‌الله ﷺ برای انجام اعمال نیک، علاقه فراوانی داشتند. ـ رسول الله ﷺ فرمود: «در عین حال که شخصی بسیار دروغگو است، اما به

تو راست گفته است». و خطاب به من، افزود: «هیچ می‌دانی که در این سه شب، مخاطب تو چه کسی بوده است»؟ عرض کردم: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «شیطان بوده است»».

باب (٦): اگر وکیل، کالای معیوبی را بفروشد، معامله‌اش صحیح نیست

۱۰۶۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: جَاءَ بِلالٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِتَمْرٍ بَرْنِيٍّ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «مِنْ أَيْنَ هَذَا»؟ قَالَ بِلالٌ: كَانَ عِنْدَنَا تَمْرٌ رَدِيٌّ فَبِعْتُ مِنْهُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، لِنُطْعِمَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ: «أَوَّهْ أَوَّهْ عَيْنُ الرِّبَا عَيْنُ الرِّبَا، لا تَفْعَلْ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ فَبِعِ التَّمْرَ بِبَيْعٍ آخَرَ ثُمَّ اشْتَرِهِ»». (بخاری: ۲۳۱۲)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: بلال ﷺ، خرمای برنی (یک نوع خرمای بسیار مرغوب) خدمت نبی اکرم ﷺ آورد. آنحضرت ﷺ خطاب به او، فرمود: «این‌ها را از کجا آورده‌ای»؟ بلال گفت: نزد ما خرمای نامرغوب بود. دو صاع از آنها را در برابر یک صاع، فروختم تا رسول اکرم ﷺ از آنها بخورد. اینجا بود که رسول الله ﷺ فرمود: «وای! وای! این معامله، عین ربا است، عین ربا است. چنین نکن. اما هرگاه، خواستی، خرمای خوب بخری، خرماهای خودت را بفروش. و از پول آن، خرمای خوب بخر»».

باب (۷): وکالت در اجرای حدود

۱۰۶۱- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ ﷺ قَالَ: جِيءَ بِالنُّعَيْمَانِ أَوِ: ابْنِ النُّعَيْمَانِ شَارِبًا فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ أَنْ يَضْرِبُوه قَالَ: فَكُنْتُ أَنَا فِيمَنْ ضَرَبَهُ فَضَرَبْنَاهُ بِالنِّعَالِ وَالْجَرِيدِ». (بخاری: ۲۳۱٦)

ترجمه: «عقبه بن حارث ﷺ می‌گوید: نُعیمان یا فرزندش را در حالی که شراب نوشیده بود، آوردند. رسول الله ﷺ به اهل خانه امر فرمود تا او را کتك بزنند. من نیز جزو کسانی بودم که او را کتك زدند. پس ما با کفش و شاخه‌های درخت خرما، او را زدیم».

۴۰- کتاب کشت و زراعت

باب (۱): فضیلت کشت و زرع

۱۰۶۲- «عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا، أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلاَّ كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ»». (بخاری: ۲۳۲۰)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که درختی، غرس نماید یا بذری، بیافشاند و انسان، پرنده و یا حیوانی، از آن بخورد، برایش صدقه محسوب می‌گردد»».

باب (۲): اجتناب از سرگرم شدن به آلات کشاورزی و یا تجاوز از حدی که به آن امر شده است

۱۰۶۳- «عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى سِكَّةً وَشَيْئًا مِنْ آلَةِ الْحَرْثِ، فَقَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَدْخُلُ هَذَا بَيْتَ قَوْمٍ إِلاَّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الذُّلَّ»». (بخاری: ۲۳۲۱)

ترجمه: «ابو امامه باهلی ﷺ که گاو آهن و برخی دیگر از آلات کشاورزی را دید گفت: از نبی اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: «در هر خانه‌ای که این (ابزار و آلات کشاورزی) وارد شود، خدا آنان را (اگر از احکام خدا غافل شوند)، دچار ذلت و خواری، خواهد کرد»».

باب (۳): نگهداری سگ برای کشاورزی

۱۰۶۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا فَإِنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطٌ إِلاَّ كَلْبَ حَرْثٍ أَوْ مَاشِيَةٍ» وعنه ﷺ في رواية: «إِلاَّ كَلْبَ غَنَمٍ أَوْ حَرْثٍ أَوْ صَيْدٍ»». (بخاری: ۲۳۲۲)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، سگی را نگه دارد، روزی یک قیراط از اعمال او، کاسته می‌شود مگر اینکه برای (حراست)از کشاورزی و یا دامداری، باشد». و در روایتی دیگر آمده است که: «مگر اینکه برای (حراست)از کشاورزی و یا دامداری و یا اینکه سگ شکاری، باشد»».

باب (٤): استفاده از گاو برای کشاورزی

۱۰۶۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى بَقَرَةٍ الْتَفَتَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا، خُلِقْتُ لِلْحِرَاثَةِ، قَالَ: آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَأَخَذَ الذِّئْبُ شَاةً فَتَبِعَهَا الرَّاعِي، فَقَالَ لَهُ الذِّئْبُ: مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبُعِ، يَوْمَ لا رَاعِيَ لَهَا غَيْرِي، قَالَ: آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»». (بخاری: ۲۳۲۴)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در حالی که مردی، سوار بر گاوی بود، گاو، به طرف آن شخص، نگاه کرد و گفت: من، برای سواری، آفریده نشده‌ام. بلکه برای زراعت و شخم زدن، آفریده شده‌ام». و رسول‌الله ﷺ فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم. همچنین، گرگی، گوسفندی را گرفت و فرار کرد. چوپان، گرک را دنبال کرد. گرگ به او گفت: امروز تو گوسفند را رهانیدی. اما روز درندگان، که چوپانی بجز من، وجود ندارد، چه کسی آن را از چنگال من، نجات می‌دهد»؟ رسول‌الله ﷺ دوباره، فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم»».

باب (٥): اگر کسی بگوید: کارهای نخلستان را انجام بده و شریک محصول آن، باش

۱۰۶۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَتِ الأَنْصَارُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: اقْسِمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا النَّخِيلَ، قَالَ: «لا». فَقَالُوا: تَكْفُونَا الْمَئُونَةَ وَنَشْرَكْكُمْ فِي الثَّمَرَةِ. قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا». (بخاری: ۲۳۲۵)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که: انصار به نبی اکرم ﷺ گفتند: نخلستانها را میان ما و برادران مهاجرمان، تقسیم کن. رسول الله ﷺ فرمود: «خیر». سپس، انصار به مهاجرین گفتند: شما در باغ‌ها کار کنید ما نیز شما را در محصولات آن، شریک خواهیم کرد. مهاجرین گفتند: این پیشنهاد را می‌پذیریم».

۱۰۶۷- «عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مُزْدَرَعًا، كُنَّا نُكْرِي الأَرْضَ بِالنَّاحِيَةِ مِنْهَا مُسَمًّى لِسَيِّدِ الأَرْضِ، قَالَ: فَمِمَّا يُصَابُ ذَلِكَ وَتَسْلَمُ الأَرْضُ وَمِمَّا يُصَابُ الأَرْضُ وَيَسْلَمُ ذَلِكَ، فَنُهِينَا، وَأَمَّا الذَّهَبُ وَالْوَرِقُ فَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ». (بخاری: ۲۳۲۷)

ترجمه: «رافع بن خدیج ﷺ می‌گوید: ما در میان مردم مدینه، بیشتر از همه، زمین کشاورزی داشتیم. و زمین‌هایمان را در برابر قطعه معینی، به اجاره می‌دادیم. (بدین معنی که قطعه خاصی را برای ما، کشت کنند. و بقیه را برای خود، بکارند). راوی می‌گوید: چه بسا، آن قطعه معین، دچار آفت می‌شد و باقیمانده زمین، سالم می‌ماند. و چه بسا که زمین، دچار آفت می‌شد و آن قطعه معین، سالم می‌ماند. (رسول خدا ﷺ) ما را این کار، منع فرمود. گفتنی است که اجاره دادن در برابر طلا و نقره، در آن زمان، رواج نداشت».

باب (٦): مزارعه در برابر نصف محصول

۱۰۶۸- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَامَلَ خَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ، فَكَانَ يُعْطِي أَزْوَاجَهُ مِائَةَ وَسْقٍ، ثَمَانُونَ وَسْقَ تَمْرٍ وَعِشْرُونَ وَسْقَ شَعِيرٍ». (بخاری: ۲۳۲۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ خیبر را در برابر نصف محصولات آن، بصورت مزارعه، در اختیار کشاورزان قرار داد. سپس، صد وسق از محصولات را به همسرانش می‌داد، که هشتاد وسق خرما و بیست وسق جو بود».

۱۰۶۹- «عن ابْن عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَنْهَ عَنِ الكِراءِ وَلَكِنْ قَالَ: «أَنْ يَمْنَحَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهِ خَرْجًا مَعْلُومًا»». (بخاری:۲۳۳۰)

ترجمه: «عبد الله بن عباس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ از اجاره دادن زمین، منع نکرد. بلکه فرمود که: «اگر شما زمین را بطور رایگان در اختیار برادرتان قرار دهید، بهتر است از اینکه در ازای آن، محصول معینی دریافت کنید»».

باب (٧): وقف، خراج، مزارعه ومعاملهٔ اصحاب رسول خدا ﷺ

۱۰۷۰- «عَنْ عُمَرَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: لَوْلا آخِرُ الْمُسْلِمِينَ مَا فَتَحْتُ قَرْيَةً إِلاَّ قَسَمْتُهَا بَيْنَ أَهْلِهَا كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ». (بخاری: ۲۳۳۴)

ترجمه: «از عمر ﷺ روایت است که فرمود: اگر در فکر مسلمانان بعدی نمی‌بودم، هر سرزمینی را که فتح می‌کردم، میان اهالی آنجا، تقسیم می‌نمودم همان‌گونه که نبی اکرم ﷺ زمین خیبر را تقسیم نمودند».

باب (٨): اگر زمین بایر را کسی آباد کند، مالک آن می‌شود

۱۰۷۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَعْمَرَ أَرْضًا لَيْسَتْ لأَحَدٍ، فَهُوَ أَحَقُّ»». (بخاری: ۲۳۳۵)

ترجمه: «از عایشه ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، زمینی را که صاحبی نداشته باشد، آباد کند، (از هر کسی) مستحق‌تر است»».

۱۰۷۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: أَجْلَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا ظَهَرَ عَلَى خَيْبَرَ أَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا وَكَانَتِ الأَرْضُ حِينَ

ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ وَلِلْمُسْلِمِينَ، وَأَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا، فَسَأَلَتِ الْيَهُودُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيُقِرَّهُمْ بِهَا أَنْ يَكْفُوا عَمَلَهَا، وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نُقِرُّكُمْ بِهَا عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا» فَقَرُّوا بِهَا حَتَّى أَجْلاهُمْ عُمَرُ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرِيحَاءَ». (بخاری: ۲۳۳۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه یهود و نصاری را از سرزمین حجاز، جلای وطن کرد. البته زمانی که رسول الله ﷺ خیبر را فتح نمود و خواست که یهود را از آنجا (خیبر)، که زمینهای آن، متعلق به خدا و رسول و مسلمین شد، اخراج نماید، یهودیان از رسول خدا ﷺ در خواست نمودند تا آنها را در خیبر بگذارد که کار کنند و نصف محصول را برای خود، بردارند. (و نصف دیگر را به مسلمانان دهند). رسول الله ﷺ به آنها گفت: «شما را تا زمانی که بخواهیم، در خیبر می‌گذاریم». راوی می‌گوید: یهودیان، در خیبر ماندند تا اینکه عمر رضی الله عنه آنان را به تیما و اریحا، جلای وطن کرد».

باب (۹): همکاری اصحاب رسول الله ﷺ با یکدیگر در کشت و زراعت

۱۰۷۳- «عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رضی الله عنه قال: قال عمي ظُهَيْرُ بْنُ رَافِعٍ رضی الله عنه: لَقَدْ نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَمْرٍ كَانَ بِنَا رَافِقًا، قُلْتُ: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَهُوَ حَقٌّ، قَالَ: دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا تَصْنَعُونَ بِمَحَاقِلِكُمْ»؟ قُلْتُ: نُؤَاجِرُهَا عَلَى الرُّبُعِ، وَعَلَى الأَوْسُقِ مِنَ التَّمْرِ وَالشَّعِيرِ. قَالَ: «لا تَفْعَلُوا، ازْرَعُوهَا، أَوْ أَزْرِعُوهَا، أَوْ أَمْسِكُوهَا» قَالَ رَافِعٌ: قُلْتُ: سَمْعًا وَطَاعَةً». (بخاری: ۲۳۳۹)

ترجمه: «رافع بن خدیج رضی الله عنه می‌گوید: عمویم ؛ظهیر بن رافع رضی الله عنه؛ گفت: رسول الله ﷺ ما را از کاری که به آن عادت کرده بودیم، منع کرد. گفتم: آنچه رسول الله ﷺ فرموده است، حق است. ظهیر گفت: رسول الله ﷺ مرا خواست و فرمود: «شما با زمین‌های کشاورزی تان چه میکنید»؟ عرض کردم: یا رسول الله! زمین‌ها را در برابر یک چهارم محصول یا در برابر چند وسق جو و خرما، به اجاره می‌دهیم. رسول الله ﷺ فرمود: «چنین نکنید، یا خودتان آنها را بکارید یا به دیگران، بدهید تا آن را بکارند و یا آنها را بحال خود بگذارید». رافع بن خدیج می‌گوید: گفتم: شنیدم و اطاعت کردم».

۱۰۷۴- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: كَانَ يُكْرِي مَزَارِعَهُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَصَدْرًا مِنْ إِمَارَةِ مُعَاوِيَةَ، ثُمَّ حُدِّثَ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ، فَذَهَبَ ابْنُ عُمَرَ إِلَى رَافِعٍ فَسَأَلَهُ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: قَدْ عَلِمْتَ أَنَّا كُنَّا نُكْرِي مَزَارِعَنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا عَلَى الأَرْبِعَاءِ وَبِشَيْءٍ مِنَ التِّبْنِ». (بخاری: ۲۳۴۳)

ترجمه: «از ابن عمر ﭭ روایت است که: وی زمین‌های کشاورزی‌اش را در زمان رسول الله ﷺ، ابوبکر، عمر، عثمان و در ابتدای امارت معاویه، اجاره می‌داد. سپس، به ایشان، گفتند: رافع بن خدیج می‌گوید: رسول الله ﷺ از اجاره دادن زمین‌های کشاورزی، منع نموده است. آنگاه، ابن عمر ﭭ نزد رافع بن خدیج رفت و از وی، در این باره، پرسید. رافع گفت: نبی اکرم ﷺ از اجاره دادن زمین‌های کشاورزی، منع فرموده است. ابن عمر ﭭ گفت: تو میدانی که ما زمین‌هایمان را در زمان رسول خدا ﷺ، در برابر محصولاتی که بر جدول‌هاست و مقداری از کاه آن، به اجاره می‌دادیم».

۱۰۷۵- «وَعَنْهُ ﭬ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ أَعْلَمُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ الأَرْضَ تُكْرَى ثُمَّ خَشِيَ عَبْدُاللَّهِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ أَحْدَثَ فِي ذَلِكَ شَيْئًا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُهُ فَتَرَكَ كِرَاءَ الأَرْضِ». (بخاری: ۲۳۴۵)

ترجمه: «همچنین، از عبد الله بن عمر ﭭ روایت است که فرمود: می‌دانستم که در عهد مبارک رسول الله ﷺ، زمین‌ها را اجاره می‌دادند. راوی می‌گوید: سپس، عبد الله بن عمر ترسید که مبادا رسول اکرم ﷺ فرمان جدیدی صادر کرده که او نمی‌داند. بدین جهت، اجاره دادن زمین را رها کرد».

باب (۱۰)

۱۰۷۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَوْمًا يُحَدِّثُ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ: «أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي الزَّرْعِ فَقَالَ لَهُ: أَلَسْتَ فِيمَا شِئْتَ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَزْرَعَ، قَالَ: فَبَذَرَ فَبَادَرَ الطَّرْفَ نَبَاتُهُ وَاسْتِوَاؤُهُ وَاسْتِحْصَادُهُ، فَكَانَ أَمْثَالَ الْجِبَالِ، فَيَقُولُ اللَّهُ: دُونَكَ يَا ابْنَ آدَمَ فَإِنَّهُ لا يُشْبِعُكَ شَيْءٌ»، فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: وَاللَّهِ لا تَجِدُهُ إِلاَّ قُرَشِيًّا أَوْ أَنْصَارِيًّا، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ زَرْعٍ، وَأَمَّا نَحْنُ فَلَسْنَا بِأَصْحَابِ زَرْعٍ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ». (بخاری: ۲۳۴۸)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ در حالی که یک مرد بادیه نشین نزدش نشسته بود، فرمود: «مردی از بهشتیان، از پروردگارش اجازه می‌خواهد تا کشت و زرع نماید. خداوند به او می‌فرماید: آیا خواسته ات برآورده نشده است؟ می‌گوید: بلی، ولی دوست دارم کشاورزی نمایم». پیامبر ﷺ می‌فرماید: «او، بذر می‌افشاند. آنگاه، روییدن، رشد کردن و برداشت آن، کمتر از یک چشم بهم زدن، پایان می‌یابد و خرمنی مانند کوه، فراهم می‌گردد. خداوند می‌فرماید: اینها را بردار و هیچ چیزی تو را سیر نخواهد کرد». آن مرد بادیه نشین، گفت: بخدا سوگند، آن مرد، غیر از قریش یا انصار، کسی دیگر نخواهد بود. زیرا آنها کشاورزند، ولی ما کشاورز نیستیم. نبی اکرم ﷺ از شنیدن این سخن، تبسم نمودند».

۱۴- کتاب مساقاة (آبیاری)

باب (۱): کسی که صدقه و هبۀ آب را جایز می‌داند

۱۰۷۷- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِقَدَحٍ فَشَرِبَ مِنْهُ وَعَنْ يَمِينِهِ غُلامٌ أَصْغَرُ الْقَوْمِ وَالأَشْيَاخُ عَنْ يَسَارِهِ، فَقَالَ: «يَا غُلامُ أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَهُ الأَشْيَاخَ»؟ قَالَ: مَا كُنْتُ لأُوثِرَ بِفَضْلِي مِنْكَ أَحَدًا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ». (بخاری:۲۳۵۱)

ترجمه: «از سهل بن سعد ﷺ روایت است که می‌گوید: یک لیوان آب، برای نبی اکرم ﷺ آوردند. آنحضرت ﷺ قدری از آن را نوشید. و سمت راستش، جوانی وجود داشت که از همه خردسال‌تر بود. و سمت چپش، گروهی از افراد مُسِن، نشسته بودند. رسول الله ﷺ فرمود: «ای جوان! اجازه می‌دهی این آب را (که حق تو است) به بزرگترها بدهم»؟ جوان گفت: ای رسول خدا! من هیچ کس را در این مورد، بر خود ترجیح نمی‌دهم. آنگاه، رسول الله ﷺ آب را به او داد».

۱۰۷۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: حُلِبَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَاةٌ دَاجِنٌ فِي دَارِي وَشِيبَ لَبَنُهَا بِمَاءٍ مِنَ الْبِئْرِ الَّتِي فِي دَارِي، فَأَعْطَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْقَدَحَ فَشَرِبَ مِنْهُ حَتَّى إِذَا نَزَعَ الْقَدَحَ مِنْ فِيهِ، وَعَلَى يَسَارِهِ أَبُو بَكْرٍ وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ عُمَرُ وَخَافَ أَنْ يُعْطِيَهُ الأَعْرَابِيَّ: أَعْطِ أَبَا بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ عِنْدَكَ، فَأَعْطَاهُ الأَعْرَابِيَّ الَّذِي عَلَى يَمِينِهِ، ثُمَّ قَالَ: «الأَيْمَنَ فَالأَيْمَنَ»». (بخاری:۲۳۵۲)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: گوسفندی را برای رسول الله ﷺ در خانه من، دوشیدند و آن شیر را با قدری از آب چاهی که در خانه‌ام بود، مخلوط کردند. و من آن را به رسول اکرم ﷺ دادم. ایشان قدری از آن شیر را نوشید. و هنگامی که لیوان را از دهانش برداشت، سمت چپ‌اش ابوبکر ﷺ، و سمت راست‌اش مردی بادیه نشین قرار داشت. عمر از ترس اینکه مبادا آنرا به بادیه نشین بدهد، گفت: ای رسول خدا! آنرا به ابوبکر بده که در کنارت نشسته است. اما رسول خدا ﷺ آنرا به بادیه نشینی که سمت راستش نشسته بود، داد. سپس، فرمود: «حق با کسی است که سمت راست، نشسته باشد»».

باب (۲): صاحب آب تا زمانی که سیر شود، از دیگران مستحق‌تر است

۱۰۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِيُمْنَعَ بِهِ الْكَلأُ»». (بخاری: ۲۳۵۳)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «آب اضافه (بر ضرورت) جلوگیری نشود تا باعث جلوگیری آب، از گیاهان نگردد)».

۱۰۸۰- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَمْنَعُوا فَضْلَ الْمَاءِ لِتَمْنَعُوا بِهِ فَضْلَ الْكَلإِ»». (بخاری: ۲۳۵۴)

ترجمه: «همچنین، ابوهریر ه‌ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آب اضافه را جلوگیری نکنید تا باعث جلوگیری آب، از گیاهان نشوید)».

باب (۳): حل اختلاف در بارۀ چاهها

۱۰۸۱- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ هُوَ عَلَيْهَا فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنٗا قَلِيلًا﴾ [آل‌عمران: ۷۷]. الآيَةَ، فَجَاءَ الأَشْعَثُ فَقَالَ: مَا حَدَّثَكُمْ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ؟ فِيَّ أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ، كَانَتْ لِي بِئْرٌ فِي أَرْضِ ابْنِ عَمٍّ لِي فَقَالَ لِي: «شُهُودَكَ» قُلْتُ: مَا لِي شُهُودٌ قَالَ: «فَيَمِينُهُ»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذًا يَحْلِفَ. فَذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ هَذَا الْحَدِيثَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ذَلِكَ تَصْدِيقًا لَهُ». (بخاری: ۲۳۵۷)

ترجمه: «از عبد الله ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که با سوگند دروغ، مال مسلمان را تصاحب کند، در حالی خدا را ملاقات می‌کند که خدا بر وی، خشمگین است». سپس، این آیه نازل شد: : ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنٗا قَلِيلًا﴾ [آل‌عمران: ۷۷]. (آنانی که در برابر عهد خدا و سوگندهای خود، قیمت اندکی دریافت می‌کنند) تا آخر آیه. اشعث آمد و گفت: ابوعبدالرحمن با شما چه می‌گفت؟ این آیه، درباره من نازل شده است. من در زمین پسرعمویم، چاهی داشتم. (بین من و او اختلاف بروز کرد). رسول اکرم ﷺ به من فرمود: «گواه بیاور». گفتم: گواه ندارم. رسول الله ﷺ فرمود: «پس بر او سوگند واجب می‌شود». وی گفت: یا رسول الله! او سوگند (دروغین) می‌خورد. آنگاه، رسول الله ﷺ حدیث فوق را بیان کرد و خداوند نیز در تأیید رسول الله ﷺ، آیه مذکور را نازل فرمود».

باب (٤): آب ندادن به مسافران، موجب گناه است

۱۰۸۲- «عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلاثَةٌ لا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: رَجُلٌ كَانَ لَهُ فَضْلُ مَاءٍ بِالطَّرِيقِ فَمَنَعَهُ مِن ابْنِ السَّبِيلِ، وَرَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا لا يُبَايِعُهُ إِلاَّ لِدُنْيَا، فَإِنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطِهِ مِنْهَا سَخِطَ، وَرَجُلٌ أَقَامَ سِلْعَتَهُ بَعْدَ الْعَصْرِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ أَعْطَيْتُ بِهَا كَذَا وَكَذَا فَصَدَّقَهُ رَجُلٌ» ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ: : ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [آل‌عمران: ۷۷]». (بخاری:۲۳۵۸)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، روز قیامت، به سه گروه، نظر نمی‌کند و آنها را تزکیه نمی‌نماید و گرفتار عذاب دردناک می‌گرداند: ۱- کسی که در مسیر راه، قرار دارد و آب اضافه را به مسافر نمی‌دهد. ۲- کسی که با رهبر خود، صرفاً بخاطر منافع مادی، بیعت کند. بدین معنی که اگر چیزی به او بدهد، راضی شود. وگرنه، از او برنجد. ۳- کسی که کالایش را بعد از عصر، عرضه نماید و بگوید به خدایی که غیر از او خدایی وجود ندارد، سوگند یاد می‌کنم که من برای این کالا، این قدر و آن قدر داده‌ام و شخصی او را تصدیق نماید». سپس، رسول خدا ﷺ آیه زیر را تلاوت فرمود: : ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [آل‌عمران: ۷۷]. (یعنی کسانی که در برابر عهد و پیمان خدا و سوگندهایشان، قیمت اندکی دریافت می‌کنند».

باب (۵): فضیلت آب دادن

۱۰۸۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا رَجُلٌ يَمْشِي فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ فَنَزَلَ بِئْرًا فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ خَرَجَ فَإِذَا هُوَ بِكَلْبٍ يَلْهَثُ يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا مِثْلُ الَّذِي بَلَغَ بِي، فَمَلأَ خُفَّهُ، ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِفِيهِ، ثُمَّ رَقِيَ، فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرًا؟ قَالَ: «فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ»». (بخاری: ۲۳۶۳)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «روزی، مردی در مسیر راه، بشدت تشنه شد. وارد چاهی شد و از آن آب، نوشید. سپس، بیرون آمد و ناگهان، سگی را دید که از شدت تشنگی، زبانش بیرون آمده است و خاک می‌خورد.

(با خود) گفت: این سگ، به همان اندازه، تشنه است که من تشته بودم. (دوباره، وارد چاه شد)، موزه‌اش را پر از آب کرد و بدهان گرفت و از چاه بالا آمد و به سگ آب داد. خداوند از او راضی شد و

گناهانش را بخشید». صحابه گفتند: ای رسول خدا! خداوند برای نیکی به حیوانات هم به ما پاداش می‌دهد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «نیکی کردن به هر موجود ذی روحی، ثواب دارد»».

باب (٦): کسی که صاحب حوض و مشک را به آبش مستحق‌تر می‌داند

۱۰۸۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأَذُودَنَّ رِجَالاً عَنْ حَوْضِي كَمَا تُذَادُ الْغَرِيبَةُ مِنَ الإِبِلِ عَنِ الْحَوْضِ»». (بخاری:۲۳۶۷)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، روز قیامت، بعضی را از حوض خود دور خواهم کرد، همان‌گونه که شتران بیگانه از حوض، رانده می‌شوند»».

۱۰۸۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ثَلاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ: رَجُلٌ حَلَفَ عَلَى سِلْعَةٍ لَقَدْ أَعْطَى بِهَا أَكْثَرَ مِمَّا أَعْطَى وَهُوَ كَاذِبٌ، وَرَجُلٌ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ، وَرَجُلٌ مَنَعَ فَضْلَ مَاءٍ، فَيَقُولُ اللَّهُ: الْيَوْمَ أَمْنَعُكَ فَضْلِي كَمَا مَنَعْتَ فَضْلَ مَا لَمْ تَعْمَلْ يَدَاكَ»». (بخاری:۲۳۶۹)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «سه گروه هستند که خداوند در روز قیامت، با آنان سخن نمی‌گوید و به آنان، نظر نمی‌نماید: ۱- مردی که سوگند می‌خورد که کالای خود را به فلان قیمت، خریده است در حالی که این قیمت، بالاتر از قیمت حقیقی آن است و او دروغ می‌گوید. ۲- مردی که بعد از عصر، بدروغ سوگند یاد می‌کند تا مال مرد مسلمان را تصاحب کند. ۳- و مردی که مانع رسیدن آب اضافی به دیگران شود. پس خداوند میفرماید: امروز تو را از فضلم محروم می‌کنم همانطوری که تو دیگران را از آبی که کسب تو نبود، محروم ساختی»».

باب (۷): تعیین چراگاه فقط حق خدا و رسول خدا ﷺ است

۱۰۸۶- «عَنِ الصَّعْب بْنِ جَثَّامَةَ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا حِمَى إِلاَّ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ»». (بخاری:۲۳۷۰)

ترجمه: «صعب بن جثامه رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فقط الله و رسول او، حق تعیین چراگاه را دارند»».

باب (۸): نوشیدن انسانها و چارپان از آب رود خانه‌ها

۱۰۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ لِرَجُلٍ أَجْرٌ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ، وَعَلَى رَجُلٍ وِزْرٌ، فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ: فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَطَالَ بِهَا فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيَلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوِ الرَّوْضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ، وَلَوْ أَنَّهُ انْقَطَعَ طِيَلُهَا فَاسْتَنَّتْ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ كَانَتْ آثَارُهَا وَأَرْوَاثُهَا حَسَنَاتٍ لَهُ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهَرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَسْقِيَ كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ، فَهِيَ لِذَلِكَ أَجْرٌ، وَرَجُلٌ رَبَطَهَا تَغَنِّيًا وَتَعَفُّفًا،ثُمَّ لَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي رِقَابِهَا وَلا ظُهُورِهَا فَهِيَ لِذَلِكَ سِتْرٌ، وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِيَاءً وَنِوَاءً لأَهْلِ الإِسْلَامِ فَهِيَ عَلَى ذَلِكَ وِزْرٌ» وَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْحُمُرِ فَقَالَ: «مَا أُنْزِلَ عَلَيَّ فِيهَا شَيْءٌ إِلاَّ هَذِهِ الآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفَاذَّةُ ﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ۝٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ۝٨﴾ [الزلزلة: ۷-۸]»». (بخاری:۲۳۷۱)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «نگهداری اسب برای بعضی باعث ثواب، برای برخی باعث نجات و برای بعضی باعث گناه می‌شود: برای کسی که آن را بخاطر جهاد در راه الله نگهداری نماید و آنرا در چراگاه بزرگ یا باغچه‌ای با طنابی بلند ببندد، تا جائی که آن اسب می‌چرد، برای صاحبش اجر و پاداش محسوب می‌گردد. و اگر طنابش پاره شود و آن اسب، یک یا دو تپه را پشت سر بگذارد، در برابر هر قدم و هر سرگین، به صاحبش اجر می‌رسد. و اگر از نهری بگذرد و آب بخورد، اگر چه صاحبش قصد آب دادن آن را نداشته باشد، باز هم برایش اجر به حساب می‌آید. زیرا این کار، برایش اجر دارد. و برای کسی که اسب را بخاطر بی‌نیازشدن و عدم سؤال از دیگران، نگهداری کند و حق الله را در آن، فراموش ننماید، باعث نجات او می‌شود. (نه ثواب دارد و نه گناه). و کسی که اسب را بخاطر فخر و ریا و دشمنی با مسلمانان، نگهداری کند، برای او باعث گناه خواهد شد». و از رسول الله ﷺ درباره الاغ پرسیدند. فرمود: «در این باره، فقط این آیه جامع و بی‌نظیر، بر من نازل شده است: ﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ۝٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ۝٨﴾ [الزلزلة: ۷-۸] یعنی هر کس، باندازه یک ذره، عمل نیک انجام دهد، پاداش آن را خواهد دید. و هرکس، باندازه یک ذره، عمل بد انجام دهد، سزای آنرا خواهد دید»».

باب (۹): فروختن هیزم و علف

۱۰۸۸- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: أَصَبْتُ شَارِفًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَغْنَمٍ يَوْمَ بَدْرٍ قَالَ: وَأَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَارِفًا أُخْرَى، فَأَنَخْتُهُمَا يَوْمًا عِنْدَ بَابِ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَحْمِلَ عَلَيْهِمَا إِذْخِرًا لأَبِيعَهُ، وَمَعِي صَائِغٌ مِنْ بَنِي قَيْنُقَاعَ فَأَسْتَعِينَ بِهِ

عَلَى وَلِيمَةِ فَاطِمَةَ، وَحَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالمُطَّلِبِ يَشْرَبُ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ مَعَهُ قَيْنَةٌ فَقَالَتْ:

أَلا يَا حَمْزَ لِلشُّرُفِ النِّوَاءِ

فَثَارَ إِلَيْهِمَا حَمْزَةُ بِالسَّيْفِ فَجَبَّ أَسْنِمَتَهُمَا وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا ثُمَّ أَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، قَالَ عَلِيٌّ ﷺ: فَنَظَرْتُ إِلَى مَنْظَرٍ أَفْظَعَنِي فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ، فَخَرَجَ وَمَعَهُ زَيْدٌ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ فَدَخَلَ عَلَى حَمْزَةَ فَتَغَيَّظَ عَلَيْهِ، فَرَفَعَ حَمْزَةُ بَصَرَهُ وَقَالَ: هَلْ أَنْتُمْ إِلاَّ عَبِيدٌ لآبَائِي، فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُقَهْقِرُ حَتَّى خَرَجَ عَنْهُمْ وَذَلِكَ قَبْلَ تَحْرِيمِ الْخَمْرِ». (بخاری: ۲۳۷۵)

ترجمه: «علی بن ابی طالب ﷺ می‌گوید: از غنایم غزوه بدر، که رسول خدا ﷺ همراه ما بود، یک شتر به من رسید. همچنین رسول اکرم ﷺ (علاوه بر آن)، شتری دیگر نیز به من داد. روزی، من آنها را کنار دروازه مردی انصاری خوابانیدم تا اذخر (نوعی گیاه) بر پشت آنها بگذارم و برای فروش ببرم. طلافروشی که از طایفه بنی قینقاع بود و من می‌خواستم برای عروسی فاطمه از او کمک بگیرم، مرا همراهی می‌کرد. و حمزه ابن عبدالمطلب در خانه آن مرد انصاری، شراب می‌نوشید. و یک زن خواننده نیز آنجا بود و چنین می‌سرود: آگاه باش ای حمزه! بسوی شتران فربه برو.

با شنیدن این سخنان، حمزه با شمشیر، بسوی شتران پرید، کوهانهایشان را قطع نمود، پهلوهایشان را درید و قسمتی از جگرهایشان را برداشت. علی ﷺ می‌گوید: من که شاهد این صحنه بودم، بسیار ترسیدم. لذا نزد نبی اکرم ﷺ آمدم در حالی که زید بن حارثه، آنجا نشسته بود. و آنحضرت ﷺ را از واقعه با خبر ساختم. آنگاه، رسول خدا ﷺ همراه زید بن حارثه بیرون رفت. و من هم با ایشان براه افتادم. آنحضرت ﷺ نزد حمزه آمد و بر او خشم گرفت. حمزه بسوی آنان، نگاه کرد و گفت: شما کسی جز بردگان آباء و اجداد من نیستید. با شنیدن این سخن، رسول خدا ﷺ به عقب برگشت تا اینکه از آنجا بیرون رفت. و این ماجرا قبل از تحریم شراب بود».

باب (۱۰): اختصاص دادن زمین به اشخاص

۱۰۸۹- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُقْطِعَ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ: حَتَّى تُقْطِعَ لإِخْوَانِنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَ الَّذِي تُقْطِعُ لَنَا، قَالَ: «سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي»». (بخاری:۲۳۷۷)

ترجمه: «از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ خواست زمین‌های بحرین را به مردم، واگذار نماید. انصار گفتند: همان قدر که به هر کدام از ما می‌دهی، به برادران مهاجر ما نیز همان قدر، بده. رسول اکرم ﷺ فرمود: «تبعیض‌های زیادی بعد از من، خواهید دید. پس صبر کنید تا اینکه مرا در روز قیامت، ملاقات نمایید»».

باب (۱۱): کسی که گذرگاه و راه او از باغ و یا نخلستان کسی دیگر، می‌گذرد

۱۰۹۰- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنِ ابْتَاعَ نَخْلاً بَعْدَ أَنْ تُؤَبَّرَ فَثَمَرَتُهَا لِلْبَائِعِ إِلاَّ أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ، وَمَنِ ابْتَاعَ عَبْدًا وَلَهُ مَالٌ فَمَالُهُ لِلَّذِي بَاعَهُ إِلاَّ أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ»». (بخاری:۲۳۷۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس، نخلی را بعد از گرد افشانی بخرد، محصول آن، مال فروشنده است. مگر اینکه خریدار شرط نماید (که محصول، از آنِ او باشد). و هرکس، برده‌ای بخرد و آن برده، مالی داشته باشد. آن مال، از آنِ فروشنده است. مگر اینکه خریدار، شرط نماید»».

۴۲ـ کتاب قرض گرفتن و پرداخت قرض

باب (۱): کسی که مال شخصی را به این نیت بردارد که آنرا بازگرداند و یا از بین ببرد

۱۰۹۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَدَّى اللَّهُ عَنْهُ وَمَنْ أَخَذَ يُرِيدُ إِتْلافَهَا أَتْلَفَهُ اللَّهُ»». (بخاری: ۲۳۸۷)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که اموال مردم را (بعنوان وام) بگیرد و نیت پرداخت آن را داشته باشد، خداوند وامَش را پرداخت خواهد کرد. و هر کس که آنرا به نیت اتلاف و ضایع کردن، بگیرد، خداوند مال و جانش را ضایع می‌گرداند»».

باب (۲): پرداخت دَین

۱۰۹۲- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا أَبْصَرَ يَعْنِي أُحُدًا قَالَ: «مَا أُحِبُّ أَنَّهُ تَحَوَّلَ لِي ذَهَبًا يَمْكُثُ عِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ فَوْقَ ثَلاثٍ إِلاَّ دِينَارًا أُرْصِدُهُ لِدَيْنٍ» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الأَكْثَرِينَ هُمُ الأَقَلُّونَ إِلاَّ مَنْ قَالَ بِالْمَالِ هَكَذَا وَهَكَذَا وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» وَقَالَ: «مَكَانَكَ» وَتَقَدَّمَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَسَمِعْتُ صَوْتًا فَأَرَدْتُ أَنْ آتِيَهُ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَهُ: «مَكَانَكَ حَتَّى آتِيَكَ» فَلَمَّا جَاءَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِي سَمِعْتُ أَوْ قَالَ: الصَّوْتُ الَّذِي سَمِعْتُ، قَالَ: «وَهَلْ سَمِعْتَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «أَتَانِي جِبْرِيلُ ﷺ فَقَالَ: مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِكَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، قُلْتُ: وَإِنْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ»». (بخاری:۲۳۸۸)

ترجمه: «ابوذر ﷺ می‌گوید: با رسول الله ﷺ بودم. پس هنگامی که چشم رسول خدا ﷺ به (کوه) احد افتاد، فرمود: «اگر این کوه، برای من تبدیل به طلا شود، دوست ندارم یک دینار از آن، بیش از سه روز، در خانه من بماند. مگر دیناری که آن را برای پرداخت وام، نگه داشته باشم». سپس، فرمود: «کسانی که مال بیشتری دارند، ثواب و اجر کمتری دریافت می‌کنند. مگر کسانی که آنرا اینگونه و اینگونه و اینگونه در راه خدا انفاق نمایند (و با بردن دستها به جلو و راست و چپ، حالت انفاق را نشان داد) و چنین کسانی هم

اندک اند». آنگاه، رسول خدا ﷺ به من گفت: «سر جایت بایست». و خودش کمی جلوتر رفت. سپس، صدایی بگوشم رسید. خواستم بطرف صدا بروم. اما سخن رسول خدا ﷺ که فرموده بود: «سرجایت بایست تا برگردم»، به یادم آمد. هنگامی که رسول خدا ﷺ آمد، گفتم: ای رسول خدا! صدایی که شنیدم .... رسول خدا ﷺ (سخن مرا قطع کرد و) فرمود: «آیا صدایی شنیدی»؟ گفتم: بلی. فرمود: «جبرئیل ؑ نزد من آمد و گفت: هر کس از اُمتیان ات بمیرد در حالی که به خدا شرک نورزیده باشد، وارد بهشت می‌شود». پرسیدم: و اگرچه فلان و فلان گناه را هم انجام داده باشد؟ فرمود: «بلی»».

باب (۳): به خوبی پرداختن وام

۱۰۹۳- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﭭ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ ضُحًى فَقَالَ: «صَلِّ رَكْعَتَيْنِ» وَكَانَ لِي عَلَيْهِ دَيْنٌ فَقَضَانِي وَزَادَنِي». (بخاری:۲۳۹۴)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﭬ می‌گوید: هنگام چاشت، نزد نبی اکرم ﷺ آمدم که ایشان در مسجد بود. پس فرمود: «دو رکعت نماز بخوان». و من که از رسول خدا ﷺ قرض می‌خواستم. آنرا پرداخت نمود و چیزی بر آن افزود».

باب (٤): نماز جناره خواندن بر شخص بدهکار

۱۰۹۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلاَّ وَأَنَا أَوْلَى بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾ [الأحزاب: ۶]. فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَاتَ وَتَرَكَ مَالاً فَلْيَرِثْهُ عَصَبَتُهُ، مَنْ كَانُوا وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا فَلْيَأْتِنِي فَأَنَا مَوْلاهُ»». (بخاری: ۲۳۹۹)

ترجمه: «از ابوهریره ﭬ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «من نسبت به هر مؤمنی در دنیا و آخرت، اولویت بیشتری دارم. اگر می‌خواهید (برای تأیید این گفته) این آیه را تلاوت نمایید: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾ [الأحزاب: ۶]. یعنی پیامبرﷺ نسبت به مؤمنان، از خود آنها نزدیک تراست. پس هر مؤمنی فوت نمود و مالی از خود بجا گذاشت، آن مال به ورثه او تعلق می‌گیرد، هر کس که باشند. و اگر قرض یا فرزندانی از خود بجای گذاشت، پس نزد من بیایند. زیرا من مسئول آنها هستم»».

باب (۵): جلوگیری از ضایع کردن ویا به هَدَر دادن اموال

۱۰۹۵- «عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ: عُقُوقَ الأُمَّهَاتِ، وَوَأْدَ الْبَنَاتِ، وَمَنَعَ وَهَاتِ، وَكَرِهَ لَكُمْ: قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ»». (بخاری: ۲۴۰۸)

ترجمه: «از مغیره بن شعبه ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند نافرمانی از مادران، زنده بگور کردن دختران، به زور گرفتن چیزی و ندادن حق دیگران را برای شما حرام قرار داده است. و سخن بیهوده، زیاد از دیگران خواستن، و ضایع کردن مال را ناپسند و مکروه دانسته است»».

۴۳- کتاب مشاجره و اختلافات

باب (۱): آنچه که دربارۀ احضار مدیون و خصومت بین مسلمان و یهود آمده است

۱۰۹۶- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ مَسْعُود ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلاً قَرَأَ آيَةً سَمِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ خِلافَهَا فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ، فَأَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «كِلاكُمَا مُحْسِنٌ» قَالَ شُعْبَةُ: أَظُنُّهُ قَالَ: «لا تَخْتَلِفُوا فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمُ اخْتَلَفُوا فَهَلَكُوا»». (بخاری: ۲۴۱۰)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: شنیدم که شخصی آیه‌ای را خلاف آنچه من از رسول خدا ﷺ شنیده بودم، تلاوت می‌کرد. دستش را گرفته و نزد رسول خدا ﷺ بردم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «شما هر دو، صحیح می‌خوانید». شعبه (یکی از راویان) می‌گوید: فکر می‌کنم که رسول خدا ﷺ فرمود: «با یکدیگر اختلاف نکنید. زیرا امتهای گذشته، بعلت اختلاف، از بین رفتند»».

۱۰۹۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلانِ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ قَالَ الْمُسْلِمُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ، فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ يَدَهُ عِنْدَ ذَلِكَ فَلَطَمَ وَجْهَ الْيَهُودِيِّ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِ الْمُسْلِمِ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ الْمُسْلِمَ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَصْعَقُ مَعَهُمْ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ جَانِبَ الْعَرْشِ، فَلا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَثْنَى اللَّهُ»». (بخاری:۲۴۱۱)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که می‌گوید: دو نفر که یکی مسلمان و دیگری یهودی بود، یکدیگر را دشنام دادند. مسلمان گفت: سوگند به ذاتی که محمد ﷺ را بر تمام جهانیان برگزیده است. یهودی گفت: سوگند به ذاتی که موسی را بر تمام جهانیان برگزیده است. در این هنگام، مسلمان دستش را بالا برد و یک سیلی به صورت یهودی زد. یهودی نزد نبی اکرم ﷺ رفت و آنچه را که پیش آمده بود، به

اطلاع ایشان رساند. رسول اکرم ﷺ آن مسلمان را بحضور طلبید و از او در این باره پرسید. مسلمان نیز ماجرا را تعریف کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «مرا بر موسی ترجیح ندهید. زیرا همه مردم روز قیامت بیهوش می‌شوند. من نیز همراه آنها بیهوش می‌شوم. و اولین کسی هستم که بهوش می‌آیم و موسی را می‌بینم که گوشه عرش را بدست گرفته است. ولی نمی‌دانم که او از کسانی است که بیهوش شده و قبل از از من بهوش آمده است یا از کسانی است که خدا او را استثناء نموده است». (اصلاً بیهوش نشده است)».

۱۰۹۸- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ قِيلَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا بِكِ؟ أَفُلانٌ أَفُلانٌ حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا، فَأُخِذَ الْيَهُودِيُّ فَاعْتَرَفَ، فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ فَرُضَّ رَأْسُهُ بَيْنَ حَجَرَيْنِ». (بخاری: ۲۴۱۳)

ترجمه: «از انس ﷺ روایت است که یک مرد یهودی، سرکنیزی را میان دو سنگ قرار داد و سرش را کوبید و شکست. از کنیز پرسیدند که چه کسی سر تو را شکسته است؟ فلانی، فلانی؟.. تا اینکه نام آن مرد یهودی به میان آمد. آن کنیز، با اشاره سر، گفت: بلی. سپس، آن یهودی را دستگیر کردند. او به جرم خود اعتراف کرد. پس نبی اکرم ﷺ دستور داد تا سرش را بین دوسنگ قرار دهند و بکوبند و بشکنند».

۴۴- کتاب اموال یافته شده

باب (۱): اگر صاحبِ چیزِ پیدا شده، نشانه‌هایش را بگوید، آن چیز، به وی داده می‌شود

۱۰۹۹- «عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ ﷺ قَالَ: أَخَذْتُ صُرَّةً مِائَةَ دِينَارٍ فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «عَرِّفْهَا حَوْلاً». فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً، فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفُهَا، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَقَالَ: «عَرِّفْهَا حَوْلاً» فَعَرَّفْتُهَا، فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفَهَا ثُمَّ أَتَيْتُهُ ثَلاثًا فَقَالَ: «احْفَظْ وِعَاءَهَا، وَعَدَدَهَا، وَوِكَاءَهَا، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا، وَإِلاَّ فَاسْتَمْتِعْ بِهَا»». (بخاری:۲٤۲٦)

ترجمه: «اُبَی بن کعب ﷺ می‌گوید: کیسه‌ای را که صد دینار در آن بود، یافتم. آن را نزد نبی اکرم ﷺ بردم. رسول الله ﷺ فرمود: «تا مدت یک سال، (پیدا شدن) آن را به مردم اعلام کن». من نیز تا یک سال آن را اعلام کردم. اما صاحبش پیدا نشد. سپس، نزد رسول الله ﷺ رفتم. دوباره فرمود: «تا یک سال اعلام کن». من نیز چنین کردم. اما کسی را نیافتم که آنرا بشناسد. برای بار سوم، نزد رسول الله ﷺ رفتم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ظرف آن و تعداد و پارچه‌ای که با آن بسته شده است را نگهدار. اگر صاحبش آمد، به او بده وگرنه خودت از آن استفاده کن»».

باب (۲): اگر دانه خرمایی در راه یافت

۱۱۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنِّي لأَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِي فَأَجِدُ التَّمْرَةَ سَاقِطَةً عَلَى فِرَاشِي فَأَرْفَعُهَا لآكُلَهَا ثُمَّ أَخْشَى أَنْ تَكُونَ صَدَقَةً فَأُلْقِيهَا»». (بخاری:۲٤۳۲)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «چه بسا وارد خانه‌ام می‌شوم و خرمایی را می‌بینم که روی رختخوابم افتاده است. سپس، آنرا بر می‌دارم تا بخورم. اما از ترس این که مبادا مال صدقه باشد، آنرا می‌اندازم»».

۴۵- کتاب داد خواهی

باب (۱): قصاص ظلم وستم

۱۱۰۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا خَلَصَ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ، حُبِسُوا بِقَنْطَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَيَتَقَاصُّونَ مَظَالِمَ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا نُقُّوا وَهُذِّبُوا أُذِنَ لَهُمْ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لأَحَدُهُمْ بِمَسْكَنِهِ فِي الْجَنَّةِ أَدَلُّ بِمَنْزِلِهِ كَانَ فِي الدُّنْيَا»». (بخاری: ۲۴۴۰)

ترجمه: «از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «زمانی که مؤمنان از آتش، نجات پیدا می‌کنند، روی پلی بین بهشت و دوزخ، متوقف می‌شوند و تقاص ظلم و ستمهایی را که در دنیا نسبت به یکدیگر روا داشته‌اند، پس می‌دهند تا اینکه پاک و صاف شوند. آنگاه، به ایشان اجازه ورود به بهشت را می‌دهند. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، هر یک از آنها، مَسکن‌اش را در بهشت از منزلش در دنیا، بهتر می‌شناسد»».

باب (۲): خداوند می‌فرماید: لعنت خدا بر ستمکاران باد

۱۱۰۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَيَسْتُرُهُ، فَيَقُولُ: أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ أَيْ رَبِّ، حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ، وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ هَلَكَ، قَالَ: سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ، فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُونَ فَيَقُولُ الأَشْهَادُ: ﴿هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَىٰ رَبِّهِمۡۚ أَلَا لَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [هود: ۱۸]». (بخاری: ۲۴۴۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «روز قیامت، خداوند بنده مؤمن را نزد خود فرا می‌خواند و در آغوش می‌گیرد و به دور از انظار دیگران، به او می‌فرماید: آیا فلان گناه و فلان گناه را به یاد داری؟ بنده می‌گوید: بلی، ای پروردگار من!

و اینگونه خداوند از او، به گناهانش اعتراف می‌گیرد و بنده مؤمن، خود را در معرض هلاک می‌بیند. آنگاه، خداوند می‌فرماید: در دنیا گناهانت را پوشانیدم. امروز نیز آنها را (می پوشانم و) مورد مغفرت قرار می‌دهم. سپس، کارنامه اعمال صالح به او داده می‌شود. اما درباره کفار و منافقین، گواهان خواهند گفت: (اینها کسانی هستند که بر خدا دروغ گفته‌اند. بدانید که لعنت و نفرین الله بر ستمکاران است)»».

باب (۳): مسلمان، به مسلمان ظلم نمی‌کند و او را تسلیم ظالمان نمی‌نماید

۱۱۰۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لا يَظْلِمُهُ، وَلا يُسْلِمُهُ، وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرُبَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۲۴۴۲)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر ﭭ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است. بدینجهت به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیم (ظالم) نمی‌نماید. هرکس، در صدد برآورده ساختن نیاز برادر مسلمانش باشد، خداوند در صدد رفع نیازهای او بر می‌آید. هر کس، مشکل برادر مسلمانش را برطرف سازد، خداوند مشکلی از مشکلات روز قیامت او را بر طرف خواهد کرد. و هر کس که عیب برادر مسلمانش را بپوشاند، خداوند عیب‌های او را در روز قیامت، خواهد پوشاند»».

باب (٤): به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، کمک کن

۱۱۰۴- «عَنْ أَنَسٍ ﭬ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا نَنْصُرُهُ مَظْلُومًا، فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟ قَالَ: «تَأْخُذُ فَوْقَ يَدَيْهِ»». (بخاری: ۲۴۴۴)

ترجمه: «انس ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، کمک کن». اصحاب گفتند: ای رسول خدا! کمک به مظلوم، روشن است ولی چگونه به ظالم کمک کنیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «دست او را بگیرید». (و از ظلم کردن، باز دارید)».

باب (۵): ظلم، باعث تاریکی در روز قیامت می‌گردد

۱۱۰۵- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﭭ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری:۲۴۴۷)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر ﭭ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «ظلم، باعث تاریکی‌های (متعددی) در روز قیامت می‌گردد»».

باب (٦): اگر شخصی در حق کسی ظلم کرده باشد، آیا لازم است هنگام عذر خواهی، آنرا بیان کند

۱۱۰۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لأَخِيهِ مِنْ عِرْضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لا يَكُونَ دِينَارٌ وَلا دِرْهَمٌ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أُخِذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيْهِ»». (بخاری: ۲۴۴۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس که ظلمی به برادرش نموده باشد، خواه به آبروی او لطمه زده و یا حق دیگری از او پایمال کرده است، همین امروز (در دنیا) از او طلب بخشش کند قبل از اینکه روزی (قیامت) فرا رسد که در آن، درهم و دیناری، وجود ندارد. زیرا اگر اعمال نیکی داشته باشد، (در آنروز) به اندازه ظلمی که نموده است، از آنها کسر میگردد. و اگر اعمال نیکی نداشته باشد، گناهان مظلوم را به دوش او (ظالم) می‌گذارند»».

باب (٧): گناه کسی که زمین دیگران را تصاحب کند

۱۱۰۷- «عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ ظَلَمَ مِنَ الأَرْضِ شَيْئًا طُوِّقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرَضِينَ»». (بخاری: ۲۴۵۲)

ترجمه: «سعید بن زید ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس، زمین دیگری را (بناحق) تصاحب کند، آن زمین تا هفت طبق، طوقی در گردن او می‌شود»».

۱۱۰۸- «عَنْ ابن عمر ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَخَذَ مِنَ الأَرْضِ شَيْئًا بِغَيْرِ حَقِّهِ خُسِفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرَضِينَ»». (بخاری:۲۴۵۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، زمین دیگری را به ناحق، تصرف کند، روز قیامت در هفت زمین، فرو برده می‌شود»».

باب (٨): اگر کسی به دیگری اجازه دهد، می‌تواند آن کار را انجام دهد

۱۱۰۹- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ يَأْكُلُونَ تَمْرًا فقال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الإِقْرَانِ إِلاَّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ». (بخاری:۲۴۵۵)

ترجمه: «همچنین از عبد الله بن عمر ﷺ روایت است که ایشان، از کنار عده‌ای که خرما می‌خوردند، عبور کرد و گفت: رسول الله ﷺ از گذاشتنِ همزمانِ دو خرما در دهن، منع کرده است مگر اینکه از دوستش اجازه بگیرد».

باب (۹): این گفتۀ خداوند (که در مورد شخصی) فرمود: (و او بدترین، ستیزه‌جویان است)

۱۱۱۰- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَبْغَضَ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ الأَلَدُّ الْخَصِمُ»». (بخاری:۲۴۵۷)

ترجمه: «از عایشه ﵂ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بدترین اشخاص، نزد خداوند، شخص ستیزه جو و لجوج است»».

باب (۱۰): گناه کسی که آگاهانه و به ناحق، ادعای چیزی را بکند

۱۱۱۱- «عَنِ أُمِّ سَلَمَةَ ﵂ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ خُصُومَةً بِبَابِ حُجْرَتِهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخَصْمُ فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ، فَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَدَقَ فَأَقْضِيَ لَهُ بِذَلِكَ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ فَلْيَتْرُكْهَا»». (بخاری:۲۴۵۸)

ترجمه: «از ام سلمه ﵂؛ همسر گرامی رسول الله ﷺ؛ روایت است که روزی، آنحضرت ﷺ سروصدایی جلوی خانه‌شان شنید. پس بیرون رفت برد و به آنها گفت: «من هم بشری هستم (مانند شما). هرگاه، برای حل خصومتی نزد من می‌آیید، ممکن است یکی از شما در نطق، ماهرتر باشد و من به خیال اینکه راست می‌گوید، به نفع او قضاوت بکنم. پس هر کسی که من حق مسلمانی را (اینگونه) به او بدهم، در واقع قطعه‌ای از آتش را به او داده‌ام. حال او آزاد است که آنرا بگیرد یا رها کند»».

باب (۱۱): تقاص مظلوم از مال ظالم، اگر بدستش بیافتد

۱۱۱۲- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﵁ قَالَ: قُلْنَا لِلنَّبِيِّ ﷺ إِنَّكَ تَبْعَثُنَا فَنَنْزِلُ بِقَوْمٍ لا يَقْرُونَا، فَمَا تَرَى فِيهِ؟ فَقَالَ لَنَا: «إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ فَأُمِرَ لَكُمْ بِمَا يَنْبَغِي لِلضَّيْفِ فَاقْبَلُوا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيْفِ»». (بخاری: ۲۴۶۱)

ترجمه: «عقبه بن عامر ﵁ می‌گوید: به رسول الله ﷺ عرض کردیم: یارسول الله! شما ما را (به مناطق مختلف) اعزام می‌کنید، اگر آن مردم، ما را پذیرایی نکردند چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اگر با شما آنطور که شایسته مهمان است برخورد کردند، بپذیرید. و اگر نه، حق مهمان را از آنان بگیرید»».

باب (۱۲): همسایه نباید همسایه‌اش را از کوبیدن میخ به دیوارش منع کند

۱۱۱۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَمْنَعْ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي جِدَارِهِ». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: مَا لِي أَرَاكُمْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَاللَّهِ لأَرْمِيَنَّ بِهَا بَيْنَ أَكْتَافِكُمْ». (بخاری: ۲۴۶۳)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ همسایه‌ای، همسایه‌اش را از اینکه میخی به دیوار (مشترک) بکوبد منع ننماید». سپس، ابوهریره ﷺ گفت: چرا اکنون شما را می‌بینم که از این حدیث، روی بر می‌گردانید. سوگند به خدا که من آن میخ را به شانه‌هایتان خواهم زد». (بعلت اهمیت حق همسایه چنین فرمود)».

باب (۱۳): تجمع جلوی خانه و نشستن برسر معابر

۱۱۱۴- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ عَلَى الطُّرُقَاتِ». فَقَالُوا: مَا لَنَا بُدٌّ إِنَّمَا هِيَ مَجَالِسُنَا نَتَحَدَّثُ فِيهَا، قَالَ: «فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلاَّ الْمَجَالِسَ فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهَا» قَالُوا: وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ؟ قَالَ: «غَضُّ الْبَصَرِ، وَكَفُّ الأَذَى، وَرَدُّ السَّلامِ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ»». (بخاری:۲۴۶۵)

ترجمه: «از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «از نشستن در معابر عمومی اجتناب کنید». مردم گفتند: یا رسول الله! چاره‌ای جز این نداریم زیرا آنجا، محل نشستن و سخن گفتن ما است. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر چاره‌ای جز این ندارید، پس حق راه را مراعات کنید». پرسیدند: یا رسول الله! حق راه چیست؟ فرمود: «حفاظت چشمها، اذیت نکردن عابران، جواب دادن سلام و امر به معروف و نهی از منکر»».

باب (١٤): اختلاف نظر در مورد راههای عمومی

۱۱۱۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ ﷺ إِذَا تَشَاجَرُوا فِي الطَّرِيقِ بِسَبْعَةِ أَذْرُعٍ». (بخاري:۲۴۷۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در مورد اختلاف نظر درباره معابر عمومی اینگونه داوری فرمود که هفت زرع، در نظر گرفته شود».

باب (١٥): نهی از چپاول و مُثله کردن

۱۱۱۶- «عن عَبْدِاللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ النُّهْبَى وَالْمُثْلَةِ ». (بخاری: ۲۴۷۴)

ترجمه: «عبدالله بن یزید انصاری ﷛ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از چپاول (مال) و مُثله کردن (مردم) منع کرده است».

باب (۱٦): کسی که بخاطر مالش کشته شود

۱۱۱۷- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﭭ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»». (بخاری: ۲۴۸۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرکس، برای دفاع از مالش، کشته شود، شهید است»».

باب (۱۷): شکستن ظرف یا سایر کالاهای مردم

۱۱۱۸- «عَنْ أَنَسٍ ﷛ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ فَأَرْسَلَتْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ خَادِمٍ بِقَصْعَةٍ فِيهَا طَعَامٌ، فَضَرَبَتْ بِيَدِهَا فَكَسَرَتِ الْقَصْعَةَ فَضَمَّهَا وَجَعَلَ فِيهَا الطَّعَامَ وَقَالَ: «كُلُوا» وَحَبَسَ الرَّسُولَ وَالْقَصْعَةَ حَتَّى فَرَغُوا فَدَفَعَ الْقَصْعَةَ الصَّحِيحَةَ وَحَبَسَ الْمَكْسُورَةَ». (بخاری: ۲۴۸۱)

ترجمه: «از انس ﷛ روایت است که نبی اکرم ﷺ در خانه یکی از همسرانش (نشسته) بود که یکی دیگر از همسرانش، کاسه‌ای غذا همراه خادمش برای رسول خدا ﷺ فرستاد. این همسرش (که احتمالاً عایشه بود) با دستش به کاسه زد و آنرا شکست. رسول خدا ﷺ قطعات کاسه را (کنار هم گذاشت و) بهم وصل کرد و آن غذا را در آن، نهاد و فرمود: «بخورید». و خادم و آن ظرف را تا وقتی که از خوردن غذا فارغ شدند، نزد خود نگهداشت. آنگاه، کاسه سالمی به او داد و ظرف شکسته را نزد خود نگهداشت».

۴۶- کتاب شراکت

باب (۱): شراکت در طعام، خوردنی و کالا

۱۱۱۹- «عَنْ سَلَمَةَ بنِ الأكْوَعِ ﵁ قَالَ: خَفَّتْ أَزْوَادُ الْقَوْمِ وَأَمْلَقُوا فَأَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فِي نَحْرِ إِبِلِهِمْ فَأَذِنَ لَهُمْ فَلَقِيَهُمْ عُمَرُ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: مَا بَقَاؤُكُمْ بَعْدَ إِبِلِكُمْ، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا بَقَاؤُهُمْ بَعْدَ إِبِلِهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَادِ فِي النَّاسِ فَيَأْتُونَ بِفَضْلِ أَزْوَادِهِمْ» فَبُسِطَ لِذَلِكَ نِطَعٌ وَجَعَلُوهُ عَلَى النِّطَعِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَعَا وَبَرَّكَ عَلَيْهِ ثُمَّ دَعَاهُمْ بِأَوْعِيَتِهِمْ فَاحْتَثَى النَّاسُ حَتَّى فَرَغُوا، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ»». (بخاری: ۲۴۸۴)

ترجمه: «از سلمه بن اکوع ﵁ روایت است که مردم، توشه تمام کردند و گرسنه شدند. آنگاه، نزد رسول خدا ﷺ آمدند و اجازه خواستند تا شترهایشان را ذبح نمایند. رسول خد اﷺ اجازه داد. سپس، مردم با عمر ﵁ روبرو شدند و او را از جریان، آگاه ساختند. عمر ﵁ گفت: شما بدون شتران تان چگونه زندگی خواهید کرد؟ سپس خود، نزد رسول خدا ﷺ رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! اینها بدون شترانشان چگونه زنده خواهند ماند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «مردم را صدا بزن تا هر کس، باقیمانده توشه خود را بیاورد». آنگاه، زیر اندازی چرمی را پهن کردند و آنچه داشتند، روی آن گذاشتند. رسول خدا ﷺ آنجا ایستاد و دعای برکت نمود. سپس، به مردم دستور داد تا ظرف‌هایشان را بیاورند. پس همه از آن غذاها برداشتند. پس از فراغت، رسول خدا فرمود: «گواهی می‌دهم که معبودی بحق جز الله وجود ندارد و من فرستاده خدا هستم»».

۱۱۲۰- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﵁ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الأَشْعَرِيِّينَ إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْغَزْوِ أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ اقْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ بِالسَّوِيَّةِ، فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ»». (بخاری:۲۴۸۶)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری ﵁ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که اشعریها در جهاد، توشه تمام می‌کنند یا در مدینه، خوراکی آنان کم می‌شود، آنچه را که نزد خود دارند، در یک پارچه جمع

می‌کنند و با پیمانه‌ای آن را بطور مساوی میان خود، تقسیم می‌کنند. آنان از من هستند و من از آنان هستم»».

باب (۲): تقسیم گوسفندان

۱۱۲۱- «عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الْحُلَيْفَةِ فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ فَأَصَابُوا إِبِلاً وَغَنَمًا قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُخْرَيَاتِ الْقَوْمِ، فَعَجِلُوا وَذَبَحُوا وَنَصَبُوا الْقُدُورَ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْقُدُورِ فَأُكْفِئَتْ، ثُمَّ قَسَمَ فَعَدَلَ عَشَرَةً مِنَ الْغَنَمِ بِبَعِيرٍ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ فَطَلَبُوهُ فَأَعْيَاهُمْ وَكَانَ فِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرَةٌ، فَأَهْوَى رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا» فَقَالَ: جَدِّي إِنَّا نَرْجُو أَوْ نَخَافُ الْعَدُوَّ غَدًا وَلَيْسَتْ مَعَنَا مُدًى أَفَنَذْبَحُ بِالْقَصَبِ؟ قَالَ: «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلُوهُ لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ: أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ»». (بخاری:۲۴۸۸)

ترجمه: «رافع به خدیج می‌گوید: با نبی اکرم ﷺ در ذوالحلیفه بودیم که مردم گرسنه شدند. در آن اثنا، تعدادی شتر و گوسفند به غنیمت گرفتند. راوی می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در صفوف آخر قافله بود. مردم، شتابزده تعدادی از گوسفندان مال غنیمت را ذبح کردند و دیگها را نصب کردند. رسول الله ﷺ دستور دادند تا دیگها را واژگون کنند. آنگاه، رسول الله ﷺ مال غنیمت را تقسیم کرد و ده گوسفند را برابر با یک شتر قرار داد. یکی از شتران مال غنیمت فرار کرد. برای گرفتن آن سعی و تلاش فراوانی بعمل آمد، اما همه را عاجز کرد و نتوانستند او را بگیرند با خود، اسب کم داشتیم. از اینرو یکی از حاضران تیری بسوی شتر فراری پرتاب کرد و او را از پا درآورد. سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: « بعضی از این چارپایان وحشی می‌شوند. هرگاه حیوانی از دست شما رم کرد با آن چنین کنید». عرض کردم احتمالاً فردا با دشمن روبرو می‌شویم و اکنون با خود چاقو نداریم. آیا بوسیله نی ذبح کنیم؟ رسول‌الله ﷺ فرمود: «هر چیزی که خون را جاری سازد می‌توان بوسیله آن ذبح کرد. و اسم خدا بر آن گرفته شود از آن بخورید. بجز دندان و ناخن. چون دندان استخوان است و ناخن کارد حبشی‌ها است»».

باب (۳): قیمت گذاری کالا بین شُرکا بصورت عادلانه

۱۱۲۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ مَمْلُوكِهِ فَعَلَيْهِ خَلاصُهُ فِي مَالِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ قُوِّمَ الْمَمْلُوكُ قِيمَةَ عَدْلٍ ثُمَّ اسْتُسْعِيَ غَيْرَ مَشْقُوقٍ عَلَيْهِ»». (بخاری:۲۴۹۲)

ترجمه: «ابو هریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر کسی، سهم خود را در برده‌ای مشترک، آزاد نمود، باید سهم شریک خود را از مال خود، آزاد نماید. واگر ما لی در بساط نداشت، غلام را به قیمت عادلانه‌ای قیمت گذاری کنند. سپس از او بخواهند (تا برای پرداخت سهم شریک) تلاش نماید، بگونه‌ای که برایش دشوار نباشد»».

باب (٤): تقسیم نمودن با قرعه کشی

۱۱۲۳- «عن النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا، فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ فَقَالُوا: لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْقًا وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا، فَإِنْ يَتْرُكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا، وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَوْا وَنَجَوْا جَمِيعًا»». (بخاری: ۲۴۹۳)

ترجمه: «از نعمان بن بشیر ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال کسانی که حدود الله را رعایت می‌کنند و آنانی که رعایت نمی‌کنند، مانند مسافران یک کشتی است که برای سوار شدن در آن، قرعه کشی می‌نمایند. در نتیجه، بعضی در طبقه بالا و تعدادی در طبقه پایین، قرار می‌گیرند. ساکنین طبقه پایین، برای آب، به طبقه بالا، آمد و شد می‌کنند. سپس، با یکدیگر مشورت نموده و می‌گویند: مزاحم ساکنین طبقه بالا نشویم. بهتر است سهمیه خودمان (طبقه پایین کشتی) را سوراخ کنیم (و مستقیماً از آب دریا استفاده کنیم) و باعث اذیت و آزار افراد طبقه بالا نشویم. اگر ساکنان طبقه بالا، آنها را برای اجرای تصمیم‌شان آزاد بگذارند، همه هلاک خواهند شد. ولی اگر مانع آنان بشوند، همه نجات خواهند یافت»».

باب (٥): شراکت در طعام و غیره

۱۱۲۴- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ هِشَامٍ ﷺ وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ وَذَهَبَتْ بِهِ أُمُّهُ زَيْنَبُ بِنْتُ حُمَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بَايِعْهُ فَقَالَ: «هُوَ صَغِيرٌ». فَمَسَحَ رَأْسَهُ وَدَعَا لَهُ، وكَانَ يَخْرُجُ إِلَى السُّوقِ فَيَشْتَرِي الطَّعَامَ فَيَلْقَاهُ ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ الزُّبَيْرِ ﷺ فَيَقُولانِ لَهُ: أَشْرِكْنَا فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ دَعَا لَكَ بِالْبَرَكَةِ، فَيَشْرَكُهُمْ فَرُبَّمَا أَصَابَ الرَّاحِلَةَ كَمَا هِيَ، فَيَبْعَثُ بِهَا إِلَى الْمَنْزِلِ». (بخاری:۲۵۰۱-۲۵۰۲)

ترجمه: «از عبدالله بن هشام ﷺ که زمان حیات نبی اکرم ﷺ را دریافته بود، روایت است که مادرش؛ زینب بنت حهید؛ او را نزد رسول الله ﷺ برد و گفت: یا رسول الله! از او بیعت بگیر. رسول الله ﷺ فرمود:

«او خردسال است»». آنگاه، رسول الله ﷺ دست مبارک را بر سر او گذاشت و برایش دعا کرد. راوی می‌گوید: هرگاه، عبدالله بن هشام برای خرید گندم و اشیاء خوردنی به بازار می‌رفت، و ابن عمر و ابن زبیر او را می‌دیدند، می‌گفتند ما را در معامله خود، شریک کن. زیرا رسول الله ﷺ برای تو دعای برکت نموده است. عبدالله نیز آنان را شریک می‌کرد. و چه بسا که به بار کامل شتر، (بعنوان منفعت) دست پیدا می‌کرد و آن را به منزل می‌فرستاد».

۴۷- کتاب رهن در غیر سفر

باب (۱)

۱۱۲۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الرَّهْنُ يُرْكَبُ بِنَفَقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَلَبَنُ الدَّرِّ يُشْرَبُ بِنَفَقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَعَلَى الَّذِي يَرْكَبُ وَيَشْرَبُ النَّفَقَةُ»». (بخاری: ۲۵۱۲)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «حیوانی که نزد کسی رهن است، آن شخص، می‌تواند به اندازه نفقه‌ای که برایش هزینه می‌کند، از سواریش استفاده کند. واگر حیوانِ رهن، شیر دِه باشد، میتواند به اندازه نفقه‌ای که برای آن هزینه می‌کند، از شیر آن استفاده نماید. و نفقه و خرج حیوان رهن، بعهده کسی است که بر آن سوار می‌شود و یا شیر آن را می‌دوشد و استفاده می‌کند»».

باب (۲): اگر رهن دهنده و رهن گیرنده با هم اختلاف کنند

۱۱۲۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى أَنَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ». (بخاری: ۲۵۱۴)

ترجمه: «از ابن عباس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ چنین قضاوت کرد که سوگند بر مدعی علیه واجب است».

۴۸- کتاب آزاد کردن برده و فضیلت آن

۱۱۲۷- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا، اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ»». (بخاری:۲۵۱۷)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، برده مسلمانی را آزاد کند، خداوند در برابر هر عضو آن برده، یک عضو آزاد کننده را از آتش دوزخ، نجات خواهد داد»».

باب (۱): آزاد کردن کدام برده بهتر است؟

۱۱۲۸- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ» قُلْتُ: فَأَيُّ الرِّقَابِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَعْلاهَا ثَمَنًا وَأَنْفَسُهَا عِنْدَ أَهْلِهَا» قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تُعِينُ ضَايِعًا أَوْ تَصْنَعُ لأَخْرَقَ» قَالَ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تَدَعُ النَّاسَ مِنَ الشَّرِّ، فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ»». (بخاری: ۲۵۱۸)

ترجمه: «ابوذر ﷺ می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ پرسیدم: کدام عمل نزد خداوند بهتر است؟ فرمود: «ایمان آوردن به ذات یگانه الله و جهاد کردن در راه او». پرسیدم: آزاد کردن کدام برده افضل است؟ فرمود: «برده‌ای که قیمتش بیشتر و نزد صاحبش، پسندیده‌تر باشد». عرض کردم: اگر نتوانستم این کار را انجام دهم؟ فرمود: «دست فقیر ومستمندی را بگیر و کسی را که کاری بلد نیست، یاری کن». عرض کردم: اگر این را هم نتوانستم؟ فرمود: «در حق مردم، بدی نکن. زیرا این خود صدقه ایست که بر خویشتن می‌کنی»».

باب (۲): آزاد کردن غلام یا کنیزی که میان چند نفر، مشترک باشد

۱۱۲۹- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شِرْكًا لَهُ فِي عَبْدٍ، فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ، قُوِّمَ الْعَبْدُ عَلَيْهِ قِيمَةَ عَدْلٍ، فَأَعْطَى شُرَكَاءَهُ حِصَصَهُمْ، وَعَتَقَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِلاَّ فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ»».

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر کسی از یک غلام مشترک، سهم خود را آزاد کرد و به اندازه قیمت غلام، مال داشت، غلام را عادلانه قیمت گذاری کنند و او سهم دیگر شرکاء خود را بپردازد و غلام، آزاد می‌شود. و اگر به اندازه قیمت غلام، مال نداشت، فقط همان سهم خودش، آزاد می‌شود»».

باب (۳): خطا و فراموشی در آزاد کردن، طلاق دادن و غیره

۱۱۳۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي مَا وَسْوَسَتْ بِهِ صُدُورُهَا مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَكَلَّمْ»». (بخاری: ۲۵۲۸)

ترجمه: «از ابوهریره ﭬ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، وسوسه‌هایی را که در دل امت من، خطور می‌نمایند، معاف فرموده است تا زمانی که بر مقتضای آن، عمل نکرده و یا درباره آن، سخن بر زبان نیاورده باشند»».

باب (٤): اگر کسی به غلامش بگوید: «او از آن خداست» و نیت‌اش آزاد کردن باشد. و گواه گرفتن هنگام آزاد کردن

۱۱۳۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ أَنَّهُ لَمَّا أَقْبَلَ يُرِيدُ الإِسْلامَ وَمَعَهُ غُلامُهُ ضَلَّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ، فَأَقْبَلَ بَعْدَ ذَلِكَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ جَالِسٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ هَذَا غُلامُكَ قَدْ أَتَاكَ». فَقَالَ: أَمَا إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّهُ حُرٌّ، قَالَ: فَهُوَ حِينَ يَقُولُ:

يَا لَيْلَةً مِنْ طُولِهَا وَعَنَائِهَا عَلَى أَنَّهَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجَّتِ

(بخاری:۲۵۳۰)

ترجمه: «از ابوهریره ﭬ روایت است که: وقتی که او و غلامش به منظور قبول اسلام از خانه براه افتادند، یکدیگر را گم کردند. مدتی بعد، در حالی که ابوهریره ﭬ در محضر نبی اکرم ﷺ نشسته بود، غلامش آمد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «ابوهریره! غلامت آمد». ابوهریره عرض کرد: شما گواه باشید که من او را آزاد کردم. راوی می‌گوید: ابوهریره در مسیر راه مدینه، این شعر را می‌خواند:

چه شب طولانی و پر مشقتی را (پشت سر گذاشتم). اما شکر خدا را که از دیار کفر، نجات یافتم».

باب (۵): آزاد کردن مشرک، بردۀ خود را

۱۱۳۲- «عَنْ حَكِيم بْنَ حِزَامٍ ﷺ: أَنَّهُ أَعْتَقَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةَ رَقَبَةٍ وَحَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ، فَلَمَّا أَسْلَمَ حَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ وَأَعْتَقَ مِائَةَ رَقَبَةٍ، قَالَ: فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَصْنَعُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، كُنْتُ أَتَحَنَّثُ بِهَا، يَعْنِي أَتَبَرَّرُ بِهَا قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَسْلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ لَكَ مِنْ خَيْرٍ»». (بخاری: ۲۵۳۸)

ترجمه: «از حکیم بن حزام ﷺ روایت است که: وی قبل از اسلام، صد غلام آزاد کرد و صد شتر در میان مردم پیاده، توزیع کرد. و بعد از اینکه مسلمان شد، باز هم صد غلام، آزاد نمود و صد نفر شتر، در میان مردم پیاده، توزیع کرد. راوی می‌گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم و گفتم: ای رسول خدا! نظر شما در مورد آنچه قبل از اسلام، برای تقرب به خدا و به نیت خیر، انجام می‌دادم، چیست؟ فرمود: «همان اعمال خیر گذشته ات، باعث شد که مسلمان شوی»».

باب (٦): کسی که مالک بردۀ عربی بشود

۱۱۳۳- «عن عَبْدِاللَّهِ بْنُ عُمَرَ ﷺ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَغَارَ عَلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَهُمْ غَارُّونَ وَأَنْعَامُهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ، فَقَتَلَ مُقَاتِلَتَهُمْ وَسَبَى ذَرَارِيَّهُمْ وَأَصَابَ يَوْمَئِذٍ جُوَيْرِيَةَ». (بخاری: ۲۵۴۱)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ بنی مصطلق را غافلگیر نمود و در حالی که گوسفندانشان بر سر آبی برای نوشیدن آب، گردآورده شده بودند، بر آنها حمله کرد. آنحضرت ﷺ جنگجویان آنها را به قتل رسانید و فرزندانشان را اسیر گرفت. و در همین روز، جویریه بدست پیامبر ﷺ افتاد».

۱۱۳۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: مَا زِلْتُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ مُنْذُ ثَلاثٍ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِيهِمْ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «هُمْ أَشَدُّ أُمَّتِي عَلَى الدَّجَّالِ» قَالَ: وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا» وَكَانَتْ سَبِيَّةٌ مِنْهُمْ عِنْدَ عَائِشَةَ فَقَالَ: «أَعْتِقِيهَا فَإِنَّهَا مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ»». (بخاری:۲۵۴۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: از زمانی که از رسول الله ﷺ سه مطلب را درباره بنی تمیم شنیدم، همواره آنان را دوست میدارم. رسول الله ﷺ درباره آنان فرمود: «بنی تمیم، سخت‌ترین افراد امتیان من، بر دجال خواهند بود». همچنین، (هنگامی که) صدقات بنی تمیم آمد، رسول الله ﷺ فرمود: «این، صدقات قوم ما است». و (زمانی که) یکی از زنان بنی تمیم نزد عایشه ﷺ اسیر بود، رسول الله ﷺ فرمود: «آزادش کن. چون او از فرزندان اسماعیل ﷺ است»».

باب (۷): کراهیت بد زبانی با بردگان

۱۱۳۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «لا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمْ رَبَّكَ، وَضِّئْ رَبَّكَ، اسْقِ رَبَّكَ، وَلْيَقُلْ: سَيِّدِي، مَوْلايَ، وَلا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي، أَمَتِي، وَلْيَقُلْ: فَتَايَ، وَفَتَاتِي، وَغُلامِي»». (بخاری: ۲۵۵۲)

ترجمه: «ابو هریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما به غلامش نگوید: به مالک و رب خود، غذا بده، برای رب خود، آب وضو بیاور، یا به رب خود، آب بده. بلکه بگوید: آقا و مولای. همچنین شما، خطاب به آنها نگویید: بنده من! کنیز من! بلکه بگویید: پسرم! دخترم! جوان من!»».

باب (۸): وقتی که خادم شما برایتان غذا آورد

۱۱۳۶- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِذَا أَتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ فَلْيُنَاوِلْهُ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ، أَوْ أُكْلَةً أَوْ أُكْلَتَيْنِ، فَإِنَّهُ وَلِيَ عِلاجَهُ»». (بخاری: ۲۵۵۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، مستخدم برای شما غذا میآورد، اگر او را همراه خود شریک نمی‌کنید، حداقل یک یا دولقمه برایش بدهید. زیرا او برای شما زحمت پخت و پز آن را متحمل شده است»».

باب (۹): اگر کسی خواست غلامش را تنبیه کند از زدن به چهره‌اش خودداری نماید

۱۱۳۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ»».

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما دعوا کرد، از زدن به چهره، اجتناب کند»».

باب (۱۰): شروط جایز برای مکاتب

۱۱۳۸- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتِهَا وَلَمْ تَكُنْ قَضَتْ مِنْ كِتَابَتِهَا شَيْئًا، قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ: ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكِ فَإِنْ أَحَبُّوا أَنْ أَقْضِيَ عَنْكِ كِتَابَتَكِ وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لِي فَعَلْتُ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ بَرِيرَةُ لأَهْلِهَا فَأَبَوْا، وَقَالُوا: إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكِ فَلْتَفْعَلْ وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لَنَا، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ابْتَاعِي فَأَعْتِقِي، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». قَالَ: ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا بَالُ أُنَاسٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ وَإِنْ شَرَطَ مِائَةَ مَرَّةٍ، شَرْطُ اللَّهِ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ»». (بخاری: ۲۵۶۱)

ترجمه: «از عایشه ﺶ روایت است که: بریره ﺶ نزد وی آمد و در مورد کتابت خود (پرداخت مال برای آزادی خویش) کمک خواست. و هنوز چیزی از مال کتابت را پرداخت نکرده بود. عایشه ﺶ به وی گفت: نزد مالک خود برگرد و بگو اگر موافق هستند. من (عایشه) پول کتابت را پرداخت می‌کنم مشروط به اینکه ولای تو از آنِ من باشد. بریره به مالکش این پیشنهاد را ارائه داد. اما آنها نپذیرفتند وگفتند: اگر عایشه ﺶ در حق تو چنین احسانی می‌کند، بکند. ولی ولای تو از آنِ ما است. عایشه ﺶ این مطلب را برای رسول اکرم ﷺ بازگو نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «بریره را بخر و آزاد کن. همانا حق ولاء از آنِ کسی است که او را آزاد می‌کند». روای می‌گوید: بعد از آن، رسول الله ﷺ برخاست و فرمود: «چرا بعضی از مردم، شرطهایی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست؟ هرکس، شرطی بگذارد که در کتاب خدا وجود ندارد، آن شرط، باطل است. اگر چه، صد بار هم شرط بگذارد. (باید دانست که) شرط خداوند سزاوارتر و محکم‌تر است»». (که انجام گیرد).

۴۹- کتاب هبه و فضیلت آن و تشویق به آن

باب (۱): فضیلت بخشش

۱۱۳۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ لا تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا وَلَوْ فِرْسِنَ شَاةٍ»». (بخاری: ۲۵۶۶)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ زنی، هدیه به همسایه (یا هدیه همسایه) را حقیر و کوچک نشمارد، اگر چه سُم گوسفندی باشد»».

۱۱۴۰- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ: يا ابْنَ أُخْتِي إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهِلالِ ثُمَّ الْهِلالِ ثَلاثَةَ أَهِلَّةٍ فِي شَهْرَيْنِ وَمَا أُوقِدَتْ فِي أَبْيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَارٌ فَقُلْتُ: يَا خَالَةُ مَا كَانَ يُعِيشُكُمْ؟ قَالَتِ: الأَسْوَدَانِ: التَّمْرُ وَالْمَاءُ، إِلاَّ أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ جِيرَانٌ مِنَ الأَنْصَارِ كَانَتْ لَهُمْ مَنَائِحُ وَكَانُوا يَمْنَحُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَلْبَانِهِمْ فَيَسْقِينَا». (بخاری: ۲۵۶۷)

ترجمه: «از عایشه ﷺ روایت است که به عروه گفت: ای خواهرزاده ام! گاهی، سه هلال ماه نو را در مدت دو ماه (شصت روز) مشاهده می‌کردیم ولی در خانه‌های رسول الله ﷺ آتشی (برای پخت وپز) افروخته نمی‌شد. عروه پرسید: خاله جان! در آنصورت، شما چگونه زنده می‌ماندید؟ فرمود: فقط بر دو چیز سیاه یعنی خرما و آب، قناعت می‌کردیم. البته رسول الله ﷺ همسایگانی از انصار داشت که دارای شتر و گوسفند بودند و آنان برای آنحضرت ﷺ شیر می‌فرستادند و رسول الله ﷺ از آن شیرها به ما می‌داد که بنوشیم».

۱۱۴۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ أَوْ كُرَاعٍ، لأَجَبْتُ، وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ أَوْ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ»». (بخاری:۲۵۶۸)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر مرا برای صرف ساعد یا پاچه (گوسفندی) دعوت کنند، خواهم پذیرفت. همچنین، اگر به من، ساعد یا پاچه‌ای هدیه داده شود، خواهم پذیرفت»».

باب (۲): پذیرفتن شکار هدیه

۱۱۴۲- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَنْفَجْنَا أَرْنَبًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ فَسَعَى الْقَوْمُ فَلَغَبُوا فَأَدْرَكْتُهَا فَأَخَذْتُهَا فَأَتَيْتُ بِهَا أَبَا طَلْحَةَ فَذَبَحَهَا وَبَعَثَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِوَرِكِهَا أَوْ فَخِذَيْهَا فَقَبِلَهُ قُلْتُ ـ وفي رواية: وَأَكَلَ مِنْهُ». (بخاری: ۲۵۷۲)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: در مرالظهران، خرگوشی را دنبال کردیم. مردم بدنبال آن دویدند اما درماندند. ولی من خودم را به آن رساندم و آن را گرفتم. سپس، آنرا نزد ابوطلحه ﷺ آوردم. او آن را ذبح کرد و یک ران یا هر دو رانش را برای رسول الله ﷺ فرستاد. ایشان آن را پذیرفت. و در روایتی آمده است که: از آن، تناول فرمود».

باب (۳): پذیرفتن هدیه

۱۱۴۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: أَهْدَتْ أُمُّ حُفَيْدٍ خَالَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقِطًا وَسَمْنًا وَأَضُبًّا فَأَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الأَقِطِ وَالسَّمْنِ، وَتَرَكَ الضَّبَّ تَقَذُّرًا، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَوْ كَانَ حَرَامًا مَا أُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۲۵۷۵)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: خاله ابن عباس ؛ام حفید؛ مقداری کشک، روغن و چند عدد ضب (نوعی سوسمار) به رسول الله ﷺ هدیه کرد. رسول الله ﷺ از کشک و روغن تناول فرمود. اما از ضب، اظهار کراهیت نمود و آن را نخورد. ابن عباس ﷺ می‌گوید: ضب بر سفره رسول الله ﷺ خورده شد. (یعنی دیگران آنرا خوردند). اگر چنانچه حرام می‌بود، بر سفره رسول الله ﷺ خورده نمی‌شد».

۱۱۴۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أُتِيَ بِطَعَامٍ سَأَلَ عَنْهُ: أَهَدِيَّةٌ أَمْ صَدَقَةٌ فَإِنْ قِيلَ: صَدَقَةٌ قَالَ لأَصْحَابِهِ: «كُلُوا» وَلَمْ يَأْكُلْ، وَإِنْ قِيلَ: هَدِيَّةٌ ضَرَبَ بِيَدِهِ ﷺ فَأَكَلَ مَعَهُمْ».

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: هرگاه، غذایی نزد رسول الله ﷺ آورده می‌شد، ایشان می‌پرسید: «صدقه است یا هدیه»؟ اگر می‌گفتند: صدقه است، به یارانش می‌گفت: «بخورید». و خود از آن تناول نمی‌فرمود. و اگر گفته می‌شد: هدیه است، دست فرو برده و همراه آنان، می‌خورد».

۱۱۴۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِلَحْمٍ فَقِيلَ: تُصُدِّقَ عَلَى بَرِيرَةَ قَالَ: «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ»». (بخاری: ۲۵۷۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: مقداری گوشت، نزد نبی اکرم ﷺ آوردند و گفتند: این صدقه‌ای است که به بریده داده شده است. رسول الله ﷺ فرمود: «برای بریره، صدقه بوده و برای ما، هدیه است»».

باب (٤): کسی که به دوستش چیزی ببخشد، وقتی که او نزد بعضی از همسرانش باشد

١١٤٦- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂: أَنَّ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُنَّ حِزْبَيْنِ، فَحِزْبٌ فِيهِ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ وَصَفِيَّةُ وَسَوْدَةُ، وَالْحِزْبُ الآخَرُ أُمُّ سَلَمَةَ وَسَائِرُ نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ قَدْ عَلِمُوا حُبَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَائِشَةَ فَإِذَا كَانَتْ عِنْدَ أَحَدِهِمْ هَدِيَّةٌ يُرِيدُ أَنْ يُهْدِيَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخَّرَهَا حَتَّى إِذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ بَعَثَ صَاحِبُ الْهَدِيَّةِ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ، فَكَلَّمَ حِزْبُ أُمِّ سَلَمَةَ فَقُلْنَ لَهَا: كَلِّمِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُكَلِّمُ النَّاسَ فَيَقُولُ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يُهْدِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَدِيَّةً فَلْيُهْدِهِ إِلَيْهِ حَيْثُ كَانَ مِنْ بُيُوتِ نِسَائِهِ، فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ بِمَا قُلْنَ، فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا، فَسَأَلْنَهَا فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا، فَقُلْنَ لَهَا: فَكَلِّمِيهِ، قَالَتْ: فَكَلَّمَتْهُ حِينَ دَارَ إِلَيْهَا أَيْضًا، فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا، فَسَأَلْنَهَا فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا، فَقُلْنَ لَهَا: كَلِّمِيهِ حَتَّى يُكَلِّمَكِ، فَدَارَ إِلَيْهَا فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَ لَهَا: «لا تُؤْذِينِي فِي عَائِشَةَ، فَإِنَّ الْوَحْيَ لَمْ يَأْتِنِي وَأَنَا فِي ثَوْبِ امْرَأَةٍ إِلاَّ عَائِشَةَ» قَالَتْ: فَقَالَتْ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ إِنَّهُنَّ دَعَوْنَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَقُولُ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهَ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَلَّمَتْهُ، فَقَالَ: «يَا بُنَيَّةُ أَلا تُحِبِّينَ مَا أُحِبُّ؟» قَالَتْ: بَلَى، فَرَجَعَتْ إِلَيْهِنَّ فَأَخْبَرَتْهُنَّ فَقُلْنَ: ارْجِعِي إِلَيْهِ، فَأَبَتْ أَنْ تَرْجِعَ، فَأَرْسَلْنَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ فَأَتَتْهُ، فَأَغْلَظَتْ وَقَالَتْ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهَ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ، فَرَفَعَتْ صَوْتَهَا حَتَّى تَنَاوَلَتْ عَائِشَةَ، وَهِيَ قَاعِدَةٌ فَسَبَّتْهَا حَتَّى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَيَنْظُرُ إِلَى عَائِشَةَ هَلْ تَكَلَّمُ قَالَ: فَتَكَلَّمَتْ عَائِشَةُ تَرُدُّ عَلَى زَيْنَبَ حَتَّى أَسْكَتَتْهَا قَالَتْ: فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى عَائِشَةَ، وَقَالَ: «إِنَّهَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ»». (بخاری:٢٥٨١)

ترجمه: «از عایشه ﵂ روایت است که: همسران رسول الله ﷺ دو گروه بودند. عایشه، حفصه، صفیه و سوده رضی الله عنهن جزو یک گروه، و ام سلمه ﵂ و سایر همسران رسول خدا ﷺ جزو گروه دوم بودند. و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین محبت رسول‌الله ﷺ را نسبت به عایشه ﵂ خوب می‌دانستند. بنابر این، اگر کسی می‌خواست به رسول الله ﷺ هدیه‌ای بدهد، هدیه‌اش را به تأخیر می‌انداخت تا روزی که نوبت عایشه ﵂ فرا رسد. و آن روز که رسول الله ﷺ به خانه عایشه ﵂ می‌رفت، هدایا فرستاده می‌شدند. گروه ام سلمه ﵂ بعد از گفتگو، به ام سلمه ﵂ گفتند: شما به رسول الله ﷺ بگویید با مردم صحبت کند و به آنها بگویدکه هر کس خواست به رسول خدا ﷺ هدیه‌ای بدهد، در خانه هر یک از ازواج بود، هدیه خود را بدهند. ام سلمه ﵂ سخنان آنان را برای آنحضرت ﷺ مطرح ساخت. رسول الله ﷺ به ام سلمه ﵂

پاسخی نداد. گروه ام سلمه ل نتیجه مذاکرات را از ام سلمه جویا شدند. او گفت: رسول خدا ﷺ چیزی نگفته است. آنها به ام سلمه گفتند: دوباره با رسول خدا ﷺ در این مورد، صحبت کن. ایشان دوباره هنگامی که آنحضرت ﷺ به خانه‌اش آمد، صحبت کرد، ولی رسول خدا ﷺ پاسخی نداد. آنها بار دیگر از ام سلمه ل نتیجه را جویا شدند. او گفت: رسول اکرم ﷺ به من پاسخی نداد. آنها گفتند: باز هم با ایشان صحبت کن تا جواب تو را بدهد. ام سلمه ل بار سوم، هنگامی که آنحضرت ﷺ به خانه‌اش آمد، این مطلب را با پیامبر اکرم ﷺ درمیان گذاشت. این بار، آنحضرت ﷺ فرمودند: «در باره عایشه مرا اذیت نکنید زیرا هرگز وحی، در بستر هیچکدام از همسرانم بر من نازل نشده است مگر در بستر عایشه». ام سلمه ل پس از شنیدن این پاسخ، گفت: ای رسول خدا! به خدا پناه می‌برم از اینکه موجب ناراحتی شما شوم.

آنگاه، همسران رسول خدا ﷺ از فاطمه ل درخواست نمودند (تا نزد رسول خدا ﷺ برود و در این مورد با ایشان صحبت نماید). فاطمه ل شخصی را نزد آنحضرت ﷺ فرستاد و گفت: همسرانت تو را سوگند می‌دهند که در مورد دختر ابوبکر س، عدالت را رعایت کنی. ایشان فرمود: «دخترم! مگر کسی را که من دوست دارم تو دوست نداری»؟ فاطمه ل جواب داد: بلی. سپس، نزد آنها برگشت و پاسخ پیامبر ﷺ را به اطلاع آنها رساند. آنها از او خواستند که دو باره برود، ولی او نپذیرفت. سپس، زینب بنت جحش ل را فرستادند. او نزد رسول الله ﷺ آمد و با لهجه تند با آنحضرت ﷺ صحبت کرد و گفت: همسران شما در مورد دختر ابوبکر، شما را به خدا سوگند می‌دهند و از شما تقاضای عدل و انصاف دارند. آنگاه، زینب صدایش را بلند کرد تا جایی که عایشه را نکوهش کرد. عایشه نیز حضور داشت. و رسول‌الله ﷺ چشم به عایشه دوخته بود که ببیند، جواب زینب را می‌دهد یا خیر؟ راوی می‌گوید: عایشه جواب او را داد و او را ساکت نمود. رسول خدا ﷺ فرمود: «این دختر ابوبکر است»».

باب (۵): هدیه ای که مسترد نمی‌شود

۱۱۴۷- «عن أَنَس س: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ». (بخاری: ۲۵۸۲)

ترجمه: «از انس س روایت است که: نبی اکرم ﷺ مواد خوشبو را بر نمی‌گردانید».

باب (٦): پاداش دادن در مقابل هدیه

۱۱۴۸- «عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَيُثِيبُ عَلَيْهَا». (بخاری: ۲۵۸۵)

ترجمه: «عایشه ل می‌فرماید: رسول الله ﷺ هدیه را می‌پذیرفت و در عوض آن، به هدیه کننده، پاداش می‌داد».

باب (۷): گواه گرفتن بر بخشش

۱۱۴۹- «عَنْ النُّعْمَان بْنَ بَشِيرٍ ﷺ قال: أَعْطَانِي أَبِي عَطِيَّةً، فَقَالَتْ عَمْرَةُ بِنْتُ رَوَاحَةَ: لا أَرْضَى حَتَّى تُشْهِدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي أَعْطَيْتُ ابْنِي مِنْ عَمْرَةَ بِنْتِ رَوَاحَةَ عَطِيَّةً، فَأَمَرَتْنِي أَنْ أُشْهِدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «أَعْطَيْتَ سَائِرَ وَلَدِكَ مِثْلَ هَذَا»؟ قَالَ: لا قَالَ: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلادِكُمْ» قَالَ: فَرَجَعَ فَرَدَّ عَطِيَّتَهُ». (بخاری: ۲۵۸۷)

ترجمه: «نعمان بن بشير ﷺ می‌گوید: پدرم چیزی را به من هدیه کرد. عَمره بنت رواحه (مادرم) گفت: تا رسول الله ﷺ را گواه نگیری، من راضی نخواهم شد. پدرم نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: به پسرم که از عَمره بنت رواحه است، چیزی اهدا کرده‌ام، ولی مادرش می‌گوید که شما را باید گواه بگیرم.

رسول الله ﷺ فرمود: «آیا سایر فرزندانت را هم، چنین هدیه‌ای داده‌ای»؟ گفت: خیر. رسول‌الله ﷺ فرمود: «از خدا بترسید. و میان فرزندانتان، با عدالت رفتار کنید». نعمان می‌گوید: آنگاه، پدرم برگشت و بخشش خود را پس گرفت».

باب (۸): پس گرفتن بخشش

۱۱۵۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ»». (بخاری: ۲۵۸۹)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که هبه‌اش را پس می‌گیرد، مانند سگی است که استفراغ می‌کند، سپس دوباره استفراغش را می‌خورد»».

باب (۹): بخشش زن به کسی غیر از شوهر و آزاد کردن برده بدون اجازۀ او

۱۱۵۱- «عَنْ مَيْمُونَةَ بِنْتَ الْحَارِثِ ﷺ أَنَّهَا أَعْتَقَتْ وَلِيدَةً وَلَمْ تَسْتَأْذِنِ النَّبِيَّ ﷺ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُهَا الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهَا فِيهِ، قَالَتْ: أَشَعَرْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنِّي أَعْتَقْتُ وَلِيدَتِي، قَالَ: «أَوَفَعَلْتِ؟» قَالَتْ: نَعَمْ. قَالَ: «أَمَا إِنَّكِ لَوْ أَعْطَيْتِهَا أَخْوَالَكِ كَانَ أَعْظَمَ لأَجْرِكِ»».

ترجمه: «از ام المومنین؛ میمونه دختر حارث؛ ﷺ روایت است که ایشان، کنیزی را بدون اینکه از نبی اکرم ﷺ اجازه بگیرد، آزاد نمود. و هنگامی که نوبت او فرا رسید و رسول الله ﷺ تشریف آورد، میمونه ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! خبرداری که من کنیز خود را آزاد کرده‌ام. رسول الله ﷺ پرسید: «واقعاً چنین کرده‌ای»؟ گفت: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر او را به دایی‌هایت می‌دادی، از اجر بیشتری، بهره مند می‌شدی»».

۱۱۵۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ، وَكَانَ يَقْسِمُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا غَيْرَ أَنَّ سَوْدَةَ بِنْتَ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ تَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

ترجمه: «از عایشه ﭫ روایت است که: هرگاه، رسول الله ﷺ می‌خواست به سفر برود، میان همسران خود، قرعه کشی می‌کرد. و قرعه به نام هر کس می‌افتاد، او را همراه خود می‌برد. و (قابل یاد آوری است که) آنحضرت ﷺ نزد هر یک از همسران خود، یک شبانه روز می‌ماند. اما سوده ﭫ نوبت خود را برای خوشنودی رسول الله ﷺ به عایشه بخشید».

باب (۱۰): غلام و متاع بخشیده شده، چگونه وصول می‌شود

۱۱۵۳- «عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ ﭭ قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبِيَةً وَلَمْ يُعْطِ مَخْرَمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَقَالَ مَخْرَمَةُ: يَا بُنَيَّ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَقَالَ: ادْخُلْ فَادْعُهُ لِي، قَالَ: فَدَعَوْتُهُ لَهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْهَا، فَقَالَ: «خَبَأْنَا هَذَا لَكَ». قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: «رَضِيَ مَخْرَمَةُ»». (بخاری: ۲۵۹۹)

ترجمه: «مِسور بن مخرمه ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ تعدادی قباء تقسیم نمود. اما به مخرمه، چیزی از آنها نرسید. مخرمه به من گفت: پسرم! مرا نزد رسول الله ﷺ ببر. مِسور می‌گوید: با پدرم براه افتادم. (وقتی به منزل رسول الله ﷺ رسیدیم)، پدرم گفت: برو داخل و رسول الله ﷺ را بگو نزد من بیاید. من نیز رفتم و رسول الله ﷺ را صدا کردم. آنحضرت ﷺ در حالی که یکی از همان قباها را پوشیده بود، بیرون تشریف آورد و به پدرم گفت: «این را برای شما گذاشته بودم». مخرمه به آن، نگاه کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «مخرمه، راضی شد»».

باب (۱۱): بخشیدن چیزی که پوشیدن آن، مکروه است

۱۱۵۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا وَجَاءَ عَلِيٌّ فَذَكَرَتْ لَهُ ذَلِكَ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنِّي رَأَيْتُ عَلَى بَابِهَا سِتْرًا مَوْشِيًّا». فَقَالَ: «مَا لِي وَلِلدُّنْيَا» فَأَتَاهَا عَلِيٌّ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهَا، فَقَالَتْ: لِيَأْمُرْنِي فِيهِ بِمَا شَاءَ، قَالَ: «تُرْسِلُ بِهِ إِلَى فُلَانٍ أَهْلِ بَيْتٍ بِهِمْ حَاجَةٌ»». (بخاری:۲۶۱۳)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﭭ می‌گوید: (روزی،) نبی اکرم ﷺ به منزل فاطمه ﭫ تشریف برد ولی به داخل خانه نرفت. (و برگشت). پس از آنکه علی ﭬ آمد، فاطمه ﭫ او را در جریان امر، قرار داد.

علی ﷺ از رسول الله ﷺ علت را جویا شد. رسول الله ﷺ فرمود: «بر درب خانه فاطمه، پرده‌ای آراسته و نقاشی شده دیدم» و افزود: «مرا با دنیا چه کار»؟ علی ﷺ نزد فاطمه ﷺ آمد و جریان را گفت. فاطمه ﷺ گفت: رسول الله ﷺ در باره آن، هر حکمی، صادر کند، (من حاضرم). رسول الله ﷺ فرمود: «آن را برای فلان خانواده که به آن نیاز دارند، بفرست»».

۱۱۵۵- «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: أَهْدَى إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ حُلَّةَ سِيَرَاءَ، فَلَبِسْتُهَا فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي». (بخاری: ۲۶۱۴)

ترجمه: «علی ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ لباسی ابریشمی به من هدیه نمود. من آن را پوشیدم. از این کار، آثار خشم و غضب را در چهره رسول الله ﷺ مشاهده نمودم. آنگاه، من آنرا قطعه قطعه کردم و بین زنان (خانواده ام) تقسیم نمودم».

باب (۱۲): پذیرفتن هدیه از مشرکان

۱۱۵۶- «عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثَلاثِينَ وَمِائَةً فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ»؟ فَإِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ، أَوْ نَحْوُهُ فَعُجِنَ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مُشْرِكٌ مُشْعَانٌّ طَوِيلٌ بِغَنَمٍ يَسُوقُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَيْعًا أَمْ عَطِيَّةً؟» أَوْ قَالَ: «أَمْ هِبَةً» قَالَ: لا بَلْ بَيْعٌ، فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً فَصُنِعَتْ، وَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِسَوَادِ الْبَطْنِ أَنْ يُشْوَى وَايْمُ اللَّهِ مَا فِي الثَّلاثِينَ وَالْمِائَةِ إِلاَّ قَدْ حَزَّ النَّبِيُّ ﷺ لَهُ حُزَّةً مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا، إِنْ كَانَ شَاهِدًا أَعْطَاهَا إِيَّاهُ وَإِنْ كَانَ غَائِبًا خَبَأَ لَهُ، فَجَعَلَ مِنْهَا قَصْعَتَيْنِ فَأَكَلُوا أَجْمَعُونَ وَشَبِعْنَا، فَفَضَلَتِ الْقَصْعَتَانِ فَحَمَلْنَاهُ عَلَى الْبَعِيرِ أَوْ كَمَا قَالَ». (بخاری: ۲۶۱۸)

ترجمه: «عبدالرحمن بن ابی‌بکر ﷺ می‌گوید: (در یکی از سفرها)، یکصد و سی نفر با رسول الله ﷺ همراه بودیم. نبی اکرم ﷺ پرسید: «آیا کسی از شما، غذایی همراه دارد»؟ متوجه شدیم که یک صاع (دو کیلو) آرد، نزد یکی از همراهان است. آن آرد، خمیر کرده شد. سپس، یکی از کفار که موهای ژولیده وقامتی بلند داشت با گلّه‌ای گوسفند، نزد ما آمد. رسول‌الله ﷺ از او پرسید: «آیا این گوسفندان برای فروش است یا برای هدیه»؟ گفت: خیر. برای فروش است. رسول الله ﷺ یک گوسفند از او خرید (و ذبح کرد) و دستور داد تا دل و جگرش، کباب شود (و بقیه گوسفند در دیگ) درست شود. راوی می‌گوید: به خدا سوگند، از میان یکصد و سی نفر، کسی باقی نماند، مگر اینکه رسول خدا ﷺ قطعه‌ای از دل و جگر آن را به او داد. کسی که حاضر بود، به او می‌داد و کسی که غایب بود، سهم او را می‌گذاشت. سپس، گوشت آن گوسفند، در دو ظرف بزرگ، گذاشته شد و همه تا سیر، خوردند. و از هر دو ظرف، مقداری باقی ماند (که هنگام حرکت) آن را بر شتر حمل کرده (با خود بردیم)».

باب (۱۳): هدیه دادن به مشرک

۱۱۵۷- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ ﭭ قَالَتْ: قَدِمَتْ عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ وَهِيَ رَاغِبَةٌ أَفَأَصِلُ أُمِّي قَالَ: «نَعَمْ صِلِي أُمَّكِ»». (بخاری:۲۶۲۰)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر ﭭ می‌گوید: در زمان حیات رسول الله ﷺ مادرم که مشرک بود، نزد من آمد. از رسول الله ﷺ پرسیدم و گفتم: مادرم به خانه من آمده است و از من انتظار (نیکی و هدیه) دارد. آیا با او صله رحمی کنم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، با مادرت صله رحمی کن»». (حق خویشاوندی را رعایت کن).

باب (١٤)

۱۱۵۸- «عن ابْن عُمَرَ ﭭ: أَنَّهُ شَهِدَ عِنْدَ مَرْوَانُ لبَنِي صُهَيْبٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَصُهَيْبًا بَيْتَيْنِ وَحُجْرَةً، فَقَضَى مَرْوَانُ بِشَهَادَتِهِ لَهُمْ». (بخاری: ۲۶۲۴)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر ﭭ روایت است که وی نزد مروان، به نفع فرزندان صهیب، گواهی داد که رسول الله ﷺ به صهیب، دو منزل و یک حجره داده است. مروان بر اساس شهادت عبد الله بن عمر ﭭ به نفع فرزندان صهیب، قضاوت کرد».

باب (۱۵): هبه کردن عمری

۱۱۵۹- «عَنْ جَابِرٍ ﭬ قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْعُمْرَى أَنَّهَا لِمَنْ وُهِبَتْ لَهُ». (بخاری: ۲۶۲۵)

ترجمه: «جابر ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ قضاوت کرد که هبه عمری، از آنِ موهوب له می‌باشد. یعنی اگر کسی به کسی گفت: تا زنده هستی، این چیز از آنِ تو باشد، آن چیز، برای همیشه از آنِ موهوب له خواهد بود».

باب (١٦): عاریت گرفتن وسایل برای عروس، هنگام عروسی

۱۱۶۰- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ: أَنَّهُ دَخَلْ عَلَيْهَا أَيْمَنُ وَعَلَيْهَا دِرْعُ قِطْرٍ ثَمَنُ خَمْسَةِ دَرَاهِمَ، فَقَالَتِ: ارْفَعْ بَصَرَكَ إِلَى جَارِيَتِي انْظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهَا تُزْهَى أَنْ تَلْبَسَهُ فِي الْبَيْتِ وَقَدْ كَانَ لِي مِنْهُنَّ دِرْعٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ تُقَيَّنُ بِالْمَدِينَةِ إِلاَّ أَرْسَلَتْ إِلَيَّ تَسْتَعِيرُهُ». (بخاری:۲۶۲۸)

ترجمه: «از عایشه ل روایت است که ایمن نزد او رفت در حالی که او جامه‌ای پنبه‌ای که قیمت آن حدود پنج درهم بود، به تن داشت. عایشه ل گفت: به این کنیزم نگاه کن که از روی تکبر، نمی‌خواهد این جامه را در خانه بپوشد، حال آنکه در زمان رسول الله ﷺ من چنین جامه‌ای داشتم که برای آراستن عروس‌های مدینه، مردم آن را از من به عاریت می‌بردند».

باب (۱۷): فضیلت بخشش

۱۱۶۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﭬ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَةَ مِنْ مَكَّةَ وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ يَعْنِي شَيْئًا وَكَانَتِ الأَنْصَارُ أَهْلَ الأَرْضِ وَالْعَقَارِ فَقَاسَمَهُمُ الأَنْصَارُ عَلَى أَنْ يُعْطُوهُمْ ثِمَارَ أَمْوَالِهِمْ كُلَّ عَامٍ وَيَكْفُوهُمُ الْعَمَلَ وَالْمَئُونَةَ وَكَانَتْ أُمُّهُ أُمُّ أَنَسٍ أُمُّ سُلَيْمٍ كَانَتْ أُمَّ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، فَكَانَتْ أَعْطَتْ أُمُّ أَنَسٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِذَاقًا فَأَعْطَاهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ أُمَّ أَيْمَنَ مَوْلاتَهُ أُمَّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: لَمَّا فَرَغَ النَّبِيَّ ﷺ مِنْ قَتْلِ أَهْلِ خَيْبَرَ فَانْصَرَفَ إِلَى الْمَدِينَةِ رَدَّ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى الأَنْصَارِ مَنَائِحَهُمِ الَّتِي كَانُوا مَنَحُوهُمْ مِنْ ثِمَارِهِمْ فَرَدَّ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أُمِّهِ عِذَاقَهَا وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّه ﷺ أُمَّ أَيْمَنَ مَكَانَهُنَّ مِنْ حَائِطِهِ». (بخاری: ۲۶۳۰)

ترجمه: «انس بن مالک ﭬ می‌گوید: هنگامی که مهاجرین از مکه به مدینه هجرت کردند، چیزی همراه نداشتند. و انصار، دارای مِلک و زمین بودند. انصار زمین‌های خود را به مهاجرین دادند تا آنها کارهای کشاورزی را انجام دهند و در محصول، شریک باشند. ام سلیم ل ؛ مادر انس ﭬ؛ چند درخت خرما به رسول الله ﷺ داده بود. رسول الله ﷺ آن درخت‌ها را به کنیز آزاد شده‌اش، ام ایمن؛ مادر اسامه ابن زید داد.

انس ﭬ می‌گوید: وقتی که رسول الله ﷺ از غزوه خیبر برگشت، مهاجرین زمین‌های کشاورزی انصار را پس دادند. و رسول الله ﷺ نیز درخت‌های خرما را به مادر انس برگرداند. و به ام ایمن؛ مادر اسامه بن زید؛ در عوض درخت‌های پس گرفته شده، چند درخت از باغ خود، عطا فرمود».

۱۱۶۲- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو ب يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْبَعُونَ خَصْلَةً أَعْلاهُنَّ مَنِيحَةُ الْعَنْزِ، مَا مِنْ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِخَصْلَةٍ مِنْهَا رَجَاءَ ثَوَابِهَا وَتَصْدِيقَ مَوْعُودِهَا إِلاَّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهَا الْجَنَّةَ»». (بخاری:۲۶۳۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو ب می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چهل خصلت (نیکو) وجود دارد که اعلاترین آنها، عاریت دادن بز شیر دِه است. هر کس، یکی از این خصلت‌ها را بقصد ثواب و رسیدن به پاداش موعود، انجام دهد، خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد»».

تَمَّ الْجُزْءُ الأَوَّلُ بِعُوْنِ اللهِ تَعَالَي

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۰- کتاب الشهادات

باب (۱): اگر کسی بر ظلم و ستم، گواه گرفته شد، گواهی ندهد

۱۱۶۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ مَسْعُودٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ»». (بخاری: ۲۶۵۲)

ترجمه: «از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «بهترین مردم، کسانی هستند که در عهد و زمان من بسر می‌برند (صحابه). وبعد، کسانی که بعد از آنها می‌آیند (تابعین). و سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند (تبع تابعین). و بعد از آنان، کسانی می‌آیند که گاهی قبل از سوگند خوردن، گواهی می‌دهند و گاهی قبل از گواهی دادن، سوگند می‌خورند». یعنی تقوا ندارند و براحتی گواهی می‌دهند و سوگند می‌خورند».

باب (۲): شهادت دروغ

۱۱۶۴- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ»؟ ثَلاثًا. قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ» وَجَلَسَ وَكَانَ مُتَّكِئًا فَقَالَ: «أَلا وَقَوْلُ الزُّورِ» قَالَ: فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا: لَيْتَهُ سَكَتَ». (بخاری: ۲۶۵۴)

ترجمه: «ابوبکره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ سه بارفرمود: «آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره با خبر نسازم»؟ صحابه ﷺ عرض کردند: بلی ای رسول خدا. رسول اکرم ﷺ فرمود: «شرک ورزیدن به خداوند و نافرمانی پدر ومادر». آنگاه بعد از اینکه تکیه داده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشید که شهادت ناحق نیز از گناهان کبیره است». و آنقدر این جمله را تکرار کرد که ما (با خود) گفتیم: ای کاش! ساکت می‌شد».

باب (۳): گواهی فرد نابینا و سایر کارها و معاملاتش

۱۱۶۵- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ قَالَتْ: سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلا يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «ﭬ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً أَسْقَطْتُهُنَّ مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا»». (بخاری: ۲۶۵۵)

ترجمه: «عایشه ﭫ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ صدای مردی را که در مسجد، قرآن می‌خواند، شنید. فرمود: «خداوند، بر این شخص، رحم کند. زیرا او فلان و فلان آیه از فلان و فلان سوره را که من فراموش کرده بودم، بیادم آورد»».

۱۱۶۶- «وَعَنْهَا ﭫ فِي رِوَايَةٍ: قَالَتْ: تَهَجَّدَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْتِي، فَسَمِعَ صَوْتَ عَبَّادٍ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ أَصَوْتُ عَبَّادٍ هَذَا»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ عَبَّادًا»». (بخاری: ۲۶۵۵)

ترجمه: «و در روایتی دیگر از عایشه ﭫ آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ در خانه من نماز تهجّد خواند. و در این میان، صدای عباد را که در مسجد، نماز می‌خواند، شنید. پرسید: « ای عایشه! آیا این صدای عباد است»؟ گفتم: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «بار الها! بر عباد رحم کن»».

باب (٤): زنان می‌توانند یکدیگر را تأیید نمایند

۱۱۶۷- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ، فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزَاةٍ غَزَاهَا، فَخَرَجَ سَهْمِي، فَخَرَجْتُ مَعَهُ بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنَا أُحْمَلُ فِي هَوْدَجٍ وَأُنْزَلُ فِيهِ، فَسِرْنَا حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَزْوَتِهِ تِلْكَ وَقَفَلَ وَدَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ آذَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ. فَقُمْتُ حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي أَقْبَلْتُ إِلَى الرَّحْلِ فَلَمَسْتُ صَدْرِي فَإِذَا عِقْدٌ لِي مِنْ جَزْعِ أَظْفَارٍ قَدِ انْقَطَعَ، فَرَجَعْتُ فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي فَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ، فَأَقْبَلَ الَّذِينَ يَرْحَلُونَ لِي فَاحْتَمَلُوا هَوْدَجِي فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنِّي فِيهِ وَكَانَ النِّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِفَافًا لَمْ يَثْقُلْنَ وَلَمْ يَغْشَهُنَّ اللَّحْمُ وَإِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلْقَةَ مِنَ الطَّعَامِ فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ حِينَ رَفَعُوهُ ثِقَلَ الْهَوْدَجِ فَاحْتَمَلُوهُ وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ فَبَعَثُوا الْجَمَلَ وَسَارُوا. فَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَ مَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ، فَجِئْتُ مَنْزِلَهُمْ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ، فَأَمَمْتُ مَنْزِلِي الَّذِي كُنْتُ بِهِ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ سَيَفْقِدُونَنِي فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ. فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ غَلَبَتْنِي عَيْنَايَ فَنِمْتُ وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعَطَّلِ السُّلَمِيُّ ثُمَّ الذَّكْوَانِيُّ مِنْ

وَرَاءِ الْجَيْشِ فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِي فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ، فَأَتَانِي وَكَانَ يَرَانِي قَبْلَ الْحِجَابِ، فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ حِينَ أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ فَوَطِئَ يَدَهَا فَرَكِبْتُهَا، فَانْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ بَعْدَ مَا نَزَلُوا مُعَرِّسِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ. فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى الإِفْكَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَاشْتَكَيْتُ بِهَا شَهْرًا وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ مِنْ قَوْلِ أَصْحَابِ الإِفْكِ وَيَرِيبُنِي فِي وَجَعِي أَنِّي لا أَرَى مِنَ النَّبِيِّ ﷺ اللُّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَمْرَضُ، إِنَّمَا يَدْخُلُ فَيُسَلِّمُ ثُمَّ يَقُولُ: «كَيْفَ تِيكُمْ»؟ لا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى نَقَهْتُ، فَخَرَجْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ مُتَبَرَّزُنَا لا نَخْرُجُ إِلاَّ لَيْلاً إِلَى لَيْلٍ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنُفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا وَأَمْرُنَا أَمْرُ الْعَرَبِ الأُوَلِ فِي الْبَرِّيَّةِ أَوْ فِي التَّنَزُّهِ. فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ بِنْتُ أَبِي رُهْمٍ نَمْشِي، فَعَثَرَتْ فِي مِرْطِهَا فَقَالَتْ: تَعِسَ مِسْطَحٌ، فَقُلْتُ لَهَا: بِئْسَ مَا قُلْتِ، أَتَسُبِّينَ رَجُلاً شَهِدَ بَدْرًا؟ فَقَالَتْ: يَا هَنْتَاهْ، أَلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالُوا؟ فَأَخْبَرَتْنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الإِفْكِ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَى مَرَضِي، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ، فَقَالَ: «كَيْفَ تِيكُمْ»؟ فَقُلْتُ: ائْذَنْ لِي إِلَى أَبَوَيَّ، قَالَتْ: وَأَنَا حِينَئِذٍ أُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا، فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَيْتُ أَبَوَيَّ فَقُلْتُ لأُمِّي مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ. فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّةُ هَوِّنِي عَلَى نَفْسِكِ الشَّأْنَ فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةٌ عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا وَلَهَا ضَرَائِرُ إِلاَّ أَكْثَرْنَ عَلَيْهَا، فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَلَقَدْ يَتَحَدَّثُ النَّاسُ بِهَذَا. قَالَتْ: فَبِتُّ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ، وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ، فَأَمَّا أُسَامَةُ فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِالَّذِي يَعْلَمُ فِي نَفْسِهِ مِنَ الْوُدِّ لَهُمْ، فَقَالَ أُسَامَةُ: أَهْلُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلا نَعْلَمُ وَاللَّهِ إِلاَّ خَيْرًا، وَأَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ، وَسَلِ الْجَارِيَةَ تَصْدُقْكَ. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ فَقَالَ: «يَا بَرِيرَةُ هَلْ رَأَيْتِ فِيهَا شَيْئًا يَرِيبُكِ»؟ فَقَالَتْ بَرِيرَةُ: لا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، إِنْ رَأَيْتُ مِنْهَا أَمْرًا أَغْمِصُهُ عَلَيْهَا قَطُّ، أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ تَنَامُ عَنِ الْعَجِينِ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ. فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَوْمِهِ فَاسْتَعْذَرَ مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ ابْنِ سَلُولَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِي، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلاَّ خَيْرًا، وَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلاً مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلاَّ خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلاَّ

مَعِي». فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا وَاللَّهِ أَعْذُرُكَ مِنْهُ، إِنْ كَانَ مِنَ الأَوْسِ ضَرَبْنَا عُنُقَهُ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ، أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا فِيهِ أَمْرَكَ، فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلاً صَالِحًا وَلَكِنِ احْتَمَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لا تَقْتُلُهُ وَلا تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ. فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَنَقْتُلَنَّهُ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ، فَثَارَ الْحَيَّانِ الأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ، حَتَّى هَمُّوا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَنَزَلَ فَخَفَّضَهُمْ، حَتَّى سَكَتُوا، وَسَكَتَ، وَبَكَيْتُ يَوْمِي لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، فَأَصْبَحَ عِنْدِي أَبَوَايَ، وَقَدْ بَكَيْتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا، حَتَّى أَظُنُّ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقٌ كَبِدِي. قَالَتْ: فَبَيْنَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي وَأَنَا أَبْكِي، إِذِ اسْتَأْذَنَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَأَذِنْتُ لَهَا، فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِي، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَ وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مِنْ يَوْمِ قِيلَ فِيَّ مَا قِيلَ قَبْلَهَا، وَقَدْ مَكَثَ شَهْرًا لا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي شَيْءٌ، قَالَتْ: فَتَشَهَّدَ ثُمَّ، قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، فَإِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكِ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتِ بَرِيئَةً فَسَيُبَرِّئُكِ اللَّهُ، وَإِنْ كُنْتِ أَلْمَمْتِ بِذَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ، وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ ثُمَّ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ». فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ قَلَصَ دَمْعِي حَتَّى مَا أُحِسُّ مِنْهُ قَطْرَةً، وَقُلْتُ لأَبِي: أَجِبْ عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ لأُمِّي: أَجِيبِي عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قَالَ. قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَتْ: وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ لا أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ، فَقُلْتُ: إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ سَمِعْتُمْ مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ، وَوَقَرَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَصَدَّقْتُمْ بِهِ، وَلَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي لَبَرِيئَةٌ، لا تُصَدِّقُونِي بِذَلِكَ، وَلَئِنِ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ لَتُصَدِّقُنِّي، وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلاً إِلاَّ أَبَا يُوسُفَ إِذْ قَالَ: ﴿فَصَبۡرٞ جَمِيلٞۖ وَٱللَّهُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [يوسف: ١٨]. ثُمَّ تَحَوَّلْتُ عَلَى فِرَاشِي، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يُبَرِّئَنِي اللَّهُ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنْ يُنْزِلَ فِي شَأْنِي وَحْيًا وَلأَنَا أَحْقَرُ فِي نَفْسِي مِنْ أَنْ يُتَكَلَّمَ بِالْقُرْآنِ فِي أَمْرِي، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئُنِي اللَّهُ، فَوَاللَّهِ مَا رَامَ مَجْلِسَهُ وَلا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ حَتَّى أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرَحَاءِ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجُمَانِ مِنَ الْعَرَقِ فِي يَوْمٍ شَاتٍ، فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَضْحَكُ، فَكَانَ أَوَّلَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا أَنْ قَالَ لِي: «يَا عَائِشَةُ، احْمَدِي اللَّهَ، فَقَدْ

بَرَّأَكِ اللَّهُ». فَقَالَتْ لِي أُمِّي: «قُومِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقُلْتُ: لا وَاللَّهِ لا أَقُومُ إِلَيْهِ، وَلا أَحْمَدُ إِلاَّ اللَّهَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡ﴾ [النور: ١١]. فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَاءَتِي قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحِ بْنِ أُثَاثَةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ: وَاللَّهِ لا أُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا بَعْدَ مَا قَالَ لِعَائِشَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ٢٢﴾ [النور: ٢٢]. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي لأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحٍ الَّذِي كَانَ يُجْرِي عَلَيْهِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ عَنْ أَمْرِي فَقَالَ: «يَا زَيْنَبُ، مَا عَلِمْتِ مَا رَأَيْتِ»؟ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحْمِي سَمْعِي وَبَصَرِي، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلاَّ خَيْرًا، قَالَتْ: وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي، فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ». (بخاری: ٢٦٦١)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: هرگاه رسول الله ﷺ می‌خواست سفر نماید، میان همسرانش قرعه کشی می‌کرد. به نام هر کس که قرعه می‌افتاد، او را با خود می‌برد. در یکی از غزوات، میان ما قرعه کشی نمود و قرعه بنام من افتاد. در نتیجه، من او را همراهی نمودم و چون حکم حجاب، نازل شده بود مرا که در کجاوه بودم، بر پشت سواری‌ام می‌نهادند و با همان کجاوه، پایین می‌آوردند. راهمان را ادامه دادیم تا اینکه غزوه رسول خدا ﷺ به پایان رسید و بسوی مدینه برگشت. شبی، نزدیک مدینه (بعد از توقف) اعلام نمود تا لشکر کوچ کند. پس از اعلام کوچ، من برای قضای حاجت از لشکر فاصله گرفتم. و بعد از قضای حاجت، بسوی سواری‌ام بر گشتم. در آنجا دست به سینه‌ام بردم و ناگهان متوجه شدم که گردن بندم که از مهره‌های یمنی شهر ظفار ساخته شده بود، از جایش جدا شده و افتاده است. برای پیدا کردن آن، دوباره برگشتم. جستجوی گردن بند، مانع رفتنم شد و کسانی که مسئول حمل کجاوه بودند، به این گمان که من در کجاوه هستم، آن را برداشتند و روی شترم گذاشتند. قابل ذکر است که زنان در آن زمان، گوشت و وزن زیادی نداشتند. زیرا غذای اندکی به اندازه سد رمق، میل می‌کردند. علاوه بر آن، من زن کم سن و سالی بودم. در نتیجه، آنها بدون اینکه متوجه وزن کجاوه شوند، آنرا برداشتند و بر شتر گذاشتند و شتر را بلند کردند و رفتند. بعد از اینکه سپاه، حرکت کرد و رفت، من گردنبندم را پیدا کردم. و هنگامی که به منزلگاه خود رسیدم، کسی آنجا نبود. به گمان این که آنها بزودی متوجه گم شدن من می‌شوند و بر می‌گردند، به منزلگاه خود، بازگشتم. آنجا نشسته بودم که خواب بر من غلبه نمود و خواب رفتم. صفوان بن معطل سلمی ذکوانی که مسئول بررسی منزل سپاه بود، هنگام صبح به جایگاه من رسید و سیاهی انسان خوابیده‌ای را مشاهده نمود. وی قبل از نازل شدن حکم حجاب، مرا دیده بود. با استرجاع (إنا لله وإنا إليه راجعون)

گفتنش از خواب بیدار شدم. او شترش را خواباند و پایش را بر زانوی شتر گذاشت و من سوار شدم. آنگاه مهار شتر را گرفت و براه افتاد تا اینکه به لشکر که هنگام ظهر برای استراحت، توقف کرده بود، رسیدیم.

هلاک شوندگان، هلاک شدند. عبدالله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) رهبری این تهمت را بعهده داشت. خلاصه ما به مدینه آمدیم و من یک ماه بیمار شدم. در این میان، مردم سرگرم صحبت در مورد صاحبان افک یعنی تهمت زنندگان بودند.

آنچه مرا به شک وا می‌داشت، این بود که من آن توجه و مهربانی‌ای را که در سایر بیماریها از رسول خدا ﷺ مشاهده می‌کردم، در این بیماری نمی‌دیدم. رسول خدا ﷺ نزد ما می‌آمد، و سلام می‌کرد و می‌گفت: «بیمار شما چطور است»؟

من از این شایعات، هیچ اطلاعی نداشتم تا اینکه در دوران نقاهت، من و امّ مسطح برای قضای حاجت، به مناصع (محل قضای حاجت) بیرون رفتیم. گفتنی است که ما فقط شبها برای قضای حاجت، بیرون می‌رفتیم. و این زمانی بود که هنوز در نزدیکی خانه‌هایمان توالت نساخته بودیم و برای قضای حاجت، مانند عربهای نخستین، از خانه‌ها دور می‌شدیم و فاصله می‌گرفتیم. من و امّ مسطح می‌رفتیم که چادر امّ مسطح زیر پایش گیر کرد و به زمین افتاد.

در این هنگام، گفت: مسطح، هلاک شود. من به او گفتم: چه سخن بدی بزبان آوردی. آیا به مردی که در غزوه بدر حضور داشته است، ناسزا می‌گویی؟ امّ مسطح گفت: ای فلانی! مگر سخنانشان را نشنیده ای؟ و اینجا بود که مرا از سخنان اهل افک، مطلع ساخت.

با شنیدن این سخن، بیماری‌ام افزایش یافت. هنگامی که به خانه برگشتم، رسول خدا ﷺ نزد من آمد و سلام کرد و گفت: «بیمار شما چطور است»؟ گفتم: به من اجازه دهید تا نزد والدینم بروم. هدفم این بود که از پدر و مادرم اصل ماجرا را جویا شوم و نسبت به آن، یقین پیدا کنم. پیامبر اکرم ﷺ هم به من اجازه داد. پس نزد والدینم رفتم و سخنان مردم را برای مادرم بازگو نمودم. مادرم گفت: ای دخترم! این امر را بر خودت آسان بگیر. زیرا زنی زیبا که در خانه مردی باشد و هووهایی داشته باشد و آن مرد هم او را دوست داشته باشد، هووها علیه او سخنان زیادی می‌گویند. گفتم: سبحان الله! مردم هم این سخنان را به زبان می‌آورند!!

بهرحال، آن شب را به صبح رساندم بدون اینکه اشکهایم قطع شود و لحظه‌ای چشمانم را با خواب، سرمه نمایم. و چون مدتی، وحی نازل نشد، رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را خواست و با آنها در مورد جدایی از خانواده‌اش مشوره نمود. از آنجایی که اسامه، محبت قلبی رسول اکرم ﷺ را نسبت به همسرانش می‌دانست، گفت: ای رسول خدا! او همسر شماست و ما چیزی بجز خیر و نیکی از او سراغ نداریم. اما علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! خداوند شما را مجبور نکرده است و زنان زیادی بجز او وجود دارند. و اگر از کنیز (عایشه) بپرسی او حقیقت را برایت خواهد گفت.

رسول خدا ﷺ بریره (کنیز مرا) را صدا کرد و گفت: «ای بریره! آیا از عایشه مورد مشکوکی مشاهده نموده‌ای»؟ بریره گفت: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده است، من هرگز عیبی در او مشاهده نکرده‌ام مگر اینکه بعلت کم سن و سال بودن، خواب می‌رود. پس گوسفند می‌آید و خمیرش را می‌خورد.

رسول خدا ﷺ همان روز، برخاست و از عبد الله بن ابی بن سلول شکایت کرد و فرمود: «چه کسی در مورد مردی که با تهمت زدن به خانواده‌ام باعث اذیت و آزارم شده است، مرا معذور می‌داند؟ (اگر او را مجازات نمایم، مرا سرزنش نمی‌نماید). سوگند به خدا که من از خانواده‌ام بجز خیر و نیکی، چیز دیگری سراغ ندارم و همچنین در مورد مردی (صفوان بن معطل) که از او سخن می‌گویند نیز بجز خیر و نیکی، چیز دیگری نمی‌دانم و فقط همراه من به خانه‌ام می‌آمد». با شنیدن این سخنان، سعد بن معاذ برخاست و گفت: من تو را در مورد او معذور می‌دانم. اگر آنمرد، از قبیله اوس است، ما گردنش را می‌زنیم و اگر از برادارن خزرجی ماست، شما دستور دهید تا ما دستور شما را اجرا نماییم. بعد از این گفت و شنود، سردار خزرج، سعد بن عباده که قبل از این، مردی نیکوکار بود اما در این لحظه، تعصب قومی‌اش گل کرد، برخاست و گفت: دروغ می‌گویی. سوگند به خدا، نه او را به قتل می‌رسانی و نه توانایی کشتن‌اش را داری. در این هنگام، اسید بن حضیر برخاست و گفت: والله، دروغ میگویی. سوگند به خدا که او را می‌کشیم. تو منافقی که از منافقان، دفاع می‌کنی. اینجا بود که قبیله اوس و خزرج بر آشفتند و در حالی که رسول خدا ﷺ بالای منبر بود، خواستند با یکدیگر درگیر شوند. با مشاهده این وضع، رسول خدا ﷺ از منبر پایین آمد و آنها را به آرامش دعوت کرد. تا اینکه خاموش شدند و رسول خدا ﷺ نیز سکوت کرد. من این روز را هم با گریه، سپری کردم. برای یک لحظه هم اشکهایم قطع نشد و لحظه‌ای خوابم نبرد. بدین ترتیب، دو شب و یک روز را در کنار پدر و مادرم با گریه گذراندم تا جایی که گمان کردم شدت گریه، جگرم را تکه پاره می‌کند.

عایشه ﷺ می‌گوید: در حالی که پدر و مادرم کنارم نشسته بودند و من گریه می‌کردم، یک زن انصاری، اجازه ورود خواست. به او اجازه دادم. بعد از اینکه وارد خانه شد، نشست و با من شروع به گریه کرد. ما در حال گریستن بودیم که ناگهان رسول خدا ﷺ وارد شد و (کنار من) نشست در حالی که از تاریخ شروع این سخنان، کنارم ننشسته بود و یک ماه هم چیزی در مورد من به وی وحی نشده بود. رسول خدا ﷺ بعد از نشستن، شهادتین خواند. سپس فرمود: «ای عایشه! در مورد تو به من چنین سخنانی رسیده است. اگر تو پاک و بی‌گناهی، بزودی خداوند پاکی و بی‌گناهی ات را اعلام خواهد کرد. و اگر مرتکب گناهی شده‌ای، از خداوند طلب مغفرت کن و بسوی او رجوع نما. زیرا اگر بنده، به گناهش اعتراف نماید و توبه کند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد». هنگامی که رسول خدا ﷺ سخنانش را به پایان رسانید، اشک در چشمانم خشکید طوریکه قطره‌ای هم یافت نمی‌شد.

به پدرم گفتم: از طرف من جواب رسول الله ﷺ را بده. گفت: سوگند به خدا، نمیدانم به رسول خدا ﷺ چه بگویم.

به مادرم گفتم: شما از طرف من به رسول الله ﷺ پاسخ دهید. گفت: سوگند به خدا که من هم نمی‌دانم به رسول خدا ﷺ چه بگویم.

من که دخترکم سن و سالی بودم و (تا آن زمان) قرآن زیادی نمی‌دانستم، گفتم: به خدا سوگند، می‌دانم که شما سخنان مردم را شنیده‌اید و در قلبتان جای گرفته‌اند و آنها را باور کرده‌اید. در نتیجه، اگر به شما بگویم: من بی‌گناه و پاک‌ام و خدا می‌داند که من بی‌گناه‌ام، سخن مرا باور نمی‌کنید. و اگر به گناهی اعتراف نمایم ـ و خدا می‌داند که من بی‌گناه‌ام ـ شما مرا تصدیق می‌نمایید. بخدا سوگند، مثال من و شما مانند پدر یوسف است که فرمود: ﴿فَصَبۡرٞ جَمِيلٞۖ وَٱللَّهُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸].

پس از گفتن این کلمات، به امید اینکه خداوند، برائت و پاکی‌ام را آشکار سازد، به رختخواب رفتم. اما بخدا سوگند، گمان نمی‌کردم خداوند درباره من وحی نازل نماید. زیرا خودم را کوچکتر از آن می‌دانستم که قرآن در مورد من به سخن آید. ولی امیدوار بودم که رسول خدا ﷺ خوابی ببیند و خداوند، در آن خواب، پاکی‌ام را آشکار نماید. بخدا سوگند! قبل از اینکه رسول خدا ﷺ از جایش بلند شود و کسی از اهل خانه از خانه، بیرون رود، بر آنحضرت ﷺ وحی نازل گردید و همان سختی و دشواری حالت وحی، وی را فرا گرفت طوریکه در روز سرد زمستانی، قطرات عرق مانند دانه‌های مروارید از بدن مبارکش سرازیر گشت.

نخستین کلماتی را که رسول خدا ﷺ بعد از برطرف شدن حالت وحی با تبسم به زبان آورد، این بود که به من گفت: «ای عایشه! خدا را سپاس بگوی زیرا خداوند، برائت و پاکی ات را اعلام نمود».

مادرم به من گفت: بلند شو و از رسول خدا ﷺ تشکر کن. گفتم: بخدا سوگند، بلند نمی‌شوم و بجز خدا، از کسی دیگر، تشکر نمی‌کنم.

خداوند این آیات را نازل فرمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡ...﴾ [النور: ۱۱]. یعنی کسانی که تهمت زدند، گروهی از شما بودند...تا آخر. هنگامی که این آیات، درباره برائت و پاکی‌ام نازل گردید، ابوبکر صدیق رضی الله عنه که همواره به مسطح بن اثاثه به سبب قرابت و خویشاوندی انفاق می‌کرد، گفت: بخدا سوگند که بعد از این، هرگز به او بخاطر سخنانی که در مورد عایشه به زبان آورده است، انفاق نخواهم کرد. آنگاه خداوند این آیات را نازل فرمود: (صاحبان ثروت و فضل شما، نباید سوگند یاد کنند که به خویشاوندان، مساکین و مهاجرین در راه خدا، انفاق نکنند. بهتر است که عفو کنند و گذشت نمایند. آیا مایل نیستید که خداوند از شما بگذرد؟ و خداند متعال بخشنده و مهربان است).

آنگاه ابوبکر رضی الله عنه فرمود: بلی، به خدا سوگند، دوست دارم که خداوند مرا بیامرزد و همچنان به انفاق کردن بر مسطح، ادامه داد.

قابل یادآوری است که رسول الله ﷺ درباره من از زینب دختر جحش نیز می‌پرسید و می‌گفت: ای زینب! چه می‌دانی و چه دیده ای؟ زینب رضی الله عنها هم در پاسخ می‌گفت: من چشم و گوشم را حفاظت

می‌کنم. بخدا سوگند، من چیزی بجز خیر و نیکی، از او نمی‌دانم.

بلی، زینب ل همان کسی بود که (در جاه و منزلت، نزد رسول خدا ج) با من رقابت می‌کرد. اما (در این جریان) خداوند او را با تقوایی که داشت، نجات داد. (درمورد من گمان بد نکرد)».

باب (۵): تایید یک نفر برای شخص، کافی است

۱۱۶۸- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ س قَالَ: أَثْنَى رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ج، فَقَالَ: «وَيْلَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ» مِرَارًا ثُمَّ قَالَ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ لا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ فُلانًا وَاللَّهُ حَسِيبُهُ، وَلا أُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا، أَحْسِبُهُ كَذَا وَكَذَا إِنْ كَانَ يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْهُ»». (بخاری: ۲۶۶۲)

ترجمه: «ابوبکره س می‌گوید: شخصی، یکی از دوستانش را نزد رسول خدا ج تعریف و تمجید نمود. رسول الله ج چندین بار فرمود: «وای برتو، گردن دوستت را شکستی. گردن دوستت را شکستی». بعد از آن فرمود: «اگر قرار است حتماً کسی را تعریف و تمجید کنید، چنین بگویید: گمان من درباره فلانی، چنین است و خداوند، حالش را بهتر می‌داند و من کسی را تزکیه نمی‌کنم. البته در صورتی می‌تواند اوصاف فرد را بیان نماید که آن اوصاف، در او وجود داشته باشند»».

باب (٦): بالغ شدن اطفال و گواهی دادن آنها

۱۱۶۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ب: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج عَرَضَهُ يَوْمَ أُحُدٍ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمْ يُجِزْنِي، ثُمَّ عَرَضَنِي يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَأَنَا ابْنُ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً فَأَجَازَنِي». (بخاری: ۲۶۶۴)

ترجمه: «ابن عمر ب می‌گوید: مرا در چهارده سالگی، نزد رسول خدا ج بردند تا در غزوه احد، شرکت نمایم. اما رسول خدا ج به من اجازه شرکت نداد. بعد از آن، در پانزده سالگی مرا نزد پیامبر اکرم ج بردند تا در غزوه خندق، شرکت کنم. این بار، رسول اکرم ج به من اجازه داد. (تا در غزوه شرکت نمایم)».

باب (۷): وقتی که مردم برای سوگند خوردن از یکدیگر، سبقت بگیرند

۱۱۷۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ النَّبِيَّ ج عَرَضَ عَلَى قَوْمٍ الْيَمِينَ فَأَسْرَعُوا، فَأَمَرَ أَنْ يُسْهَمَ بَيْنَهُمْ فِي الْيَمِينِ أَيُّهُمْ يَحْلِفُ». (بخاری: ۲۶۷۴).

ترجمه: «از ابوهریره س روایت است که نبی اکرم ج از گروهی خواست تا سوگند یاد کنند. هریک از آنان می‌خواست جلوتر از دیگران، سوگند یاد کند. آنگاه رسول الله ج برای اینکه چه کسی جلوتر سوگند یاد کند، میان آنان، قرعه‌کشی کرد».

باب (۸): چگونگی سوگند خوردن

۱۱۷۱- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ»». (بخاری: ۲۶۷۹)

ترجمه: «ابن عمر ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که می‌خواهد سوگند یاد کند، به نام الله سوگند بخورد یا سکوت نماید»».

باب (۹): کسی که میان مردم، آشتی بر قرار می‌کند، دروغگو نیست

۱۱۷۲- «عَنْ أُمِّ كُلْثُومٍ بِنْتِ عُقْبَةَ ﭫ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ فَيَنْمِي خَيْرًا أَوْ يَقُولُ خَيْرًا» (بخاری: ۲۶۹۲)

ترجمه: «ام کلثوم؛ دختر عقبه ﭫ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی میان مردم، سخن مصلحت آمیزی را به مردم برساند یا سخن مصلحت آمیزی بر زبان آورد، دروغگو شمرده نمی‌شود»».

باب (۱۰): رفتن امام همراه پیروانش برای صلح

۱۱۷۳- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﭬ: أَنَّ أَهْلَ قُبَاءٍ اقْتَتَلُوا حَتَّى تَرَامَوْا بِالْحِجَارَةِ، فَأُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «اذْهَبُوا بِنَا نُصْلِحُ بَيْنَهُمْ»». (بخاری:۲۶۹۳)

ترجمه: «سهل بن سعد ﭬ می‌گوید: ساکنان قبا باهم درگیر شدند طوریکه به سوی یکدیگر، سنگ پرتاب کردند. هنگامی که رسول الله ﷺ مطلع گردید، فرمود: «برویم تا میان آنان، صلح و آشتی بر قرار نماییم»».

باب (۱۱): چگونه نوشته می‌شود؟ این سند صلح وآشتی فلان بن فلان و فلان بن فلان است بدون ذکر قبیله و نسب

۱۱۷٤- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﭬ قَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، فَأَبَى أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يَدَعُوهُ يَدْخُلُ مَكَّةَ حَتَّى قَاضَاهُمْ عَلَى أَنْ يُقِيمَ بِهَا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَتَبُوا الْكِتَابَ كَتَبُوا: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: لا نُقِرُّ بِهَا فَلَوْ نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مَنَعْنَاكَ، لَكِنْ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، قَالَ: «أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ». ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ: «امْحُ: رَسُولُ اللَّهِ» قَالَ: لا وَاللَّهِ، لا أَمْحُوكَ أَبَدًا. فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكِتَابَ، فَكَتَبَ: «هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ لا يَدْخُلُ مَكَّةَ سِلاحٌ إِلاَّ فِي الْقِرَابِ، وَأَنْ لا يَخْرُجَ مِنْ أَهْلِهَا

بِأَحَدٍ، إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتَّبِعَهُ، وَأَنْ لا يَمْنَعَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ أَرَادَ أَنْ يُقِيمَ بِهَا». فَلَمَّا دَخَلَهَا وَمَضَى الأَجَلُ أَتَوْا عَلِيًّا فَقَالُوا: قُلْ لِصَاحِبِكَ اخْرُجْ عَنَّا فَقَدْ مَضَى الأَجَلُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَتَبِعَتْهُمُ ابْنَةُ حَمْزَةَ: يَا عَمِّ يَا عَمِّ، فَتَنَاوَلَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه فَأَخَذَ بِيَدِهَا وَقَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام: دُونَكِ ابْنَةَ عَمِّكِ، حَمَلَتْهَا فَاخْتَصَمَ فِيهَا عَلِيٌّ وَزَيْدٌ وَجَعْفَرٌ، فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا أَحَقُّ بِهَا وَهِيَ ابْنَةُ عَمِّي، وَقَالَ جَعْفَرٌ: ابْنَةُ عَمِّي وَخَالَتُهَا تَحْتِي، وَقَالَ زَيْدٌ: ابْنَةُ أَخِي، فَقَضَى بِهَا النَّبِيُّ ﷺ لِخَالَتِهَا وَقَالَ: «الْخَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الأُمِّ» وَقَالَ لِعَلِيٍّ: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ» وَقَالَ لِجَعْفَرٍ: «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي» وَقَالَ لِزَيْدٍ: «أَنْتَ أَخُونَا وَمَوْلانَا»». (بخاری: ۲۷۰۰)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا ﷺ در ماه ذی قعده قصد عمره نمود. اما ساکنان مکه از ورودش به مکه، جلوگیری کردند. تا اینکه رسول خدا ﷺ با آنها قرار دادی امضا نمود که طبق آن قرار داد (مسلمانان، امسال برگردند و سال آینده برای ادای عمره) فقط سه روز می‌توانند در مکه بمانند.

هنگام نوشتن قرار داد، چنین نوشتند: این، قرار داد محمد، رسول خدا است. مشرکین گفتند: رسول خدا بودن تو را نمی‌پذیریم. زیرا اگر ما می‌دانستیم که تو رسول خدا هستی، از ورودت به مکه، جلوگیری نمی‌کردیم. بلکه تو محمد بن عبد الله هستی. رسول الله ﷺ فرمود: «من هم رسول خدا و هم محمد بن عبدالله هستم». سپس خطاب به علی رضی الله عنه فرمود: «لفظ رسول خدا را پاک کن». علی رضی الله عنه گفت: بخدا سوگند، هرگز آنرا پاک نمیکنم. رسول خدا ﷺ قرار داد را گرفت و دستور داد تا چنین بنویسد: «این، قرار داد محمد بن عبد الله است. به مکه هیچ سلاحی وارد نشود مگر اینکه در غلاف باشد. و اگر کسی از اهل مکه، خواست از محمد پیروی نماید، او را با خود نبرد. و اگر کسی از یارانش (یاران محمد) خواست در مکه بماند، مانع‌اش نشود». و هنگامی که رسول خدا ﷺ (سال بعد) وارد مکه شد و سه روز به پایان رسید، مشرکین نزد علی رضی الله عنه آمدند و گفتند: به دوست ات بگو تا مکه را ترک کند. زیرا وقت‌اش تمام شده است.

نبی اکرم ﷺ از مکه بیرون رفت در حالی که دخترخردسال حمزه رضی الله عنه عمو عمو کنان پشت سر آنها براه افتاد. علی بن ابی طالب رضی الله عنه دستش را گرفت و به فاطمه رضی الله عنها گفت: دختر عمویت را تحویل بگیر. فاطمه رضی الله عنها او را در بغل گرفت. علی و زید و جعفر درباره او با یکدیگر اختلاف نمودند. علی رضی الله عنه گفت: من برای حضانت او مستحق ترام زیرا دختر عموی من است. جعفر رضی الله عنه گفت: من مستحق ترام. زیرا علاوه بر اینکه دختر عموی من است، خاله‌اش نیز همسر من می‌باشد. زید گفت: او برادرزاده من است. نبی اکرم ﷺ او را به خاله‌اش سپرد و فرمود: «خاله به منزله مادر است». و به علی رضی الله عنه گفت: «من از تو و تو از من هستی». و به جعفر رضی الله عنه گفت: «تو در سیرت و صورت با من شباهت داری». و به زید گفت: «تو برادر و دوست ما هستی»».

باب (۱۲): این گفتهٔ پیامبر اکرم ﷺ که در مورد حسن بن علی ؓ فرمود: «این فرزند من، سردار است»

۱۱۷۵- «عَن أَبِي بَكْرَةَ ؓ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَنْبِهِ وَهُوَ يُقْبِلُ عَلَى النَّاسِ مَرَّةً وَعَلَيْهِ أُخْرَى وَيَقُولُ: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»». (بخاری: ۲۷۰۴)

ترجمه: «ابوبکره ؓ می‌گوید: رسول خدا ﷺ را بالای منبردیدم در حالی که حسن بن علی ؓ در کنارش قرار داشت. آنحضرت ﷺ گاهی به سوی مردم و گاهی بسوی او نگاه می‌کرد و می‌فرمود: «این فرزند من، سردار است و شاید خداوند بوسیله او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان، صلح و آشتی بر قرار نماید»».

باب (۱۳): آیا امام می‌تواند در مورد صلح، نظر بدهد

۱۱۷۶- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ تَقُولُ: سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْتَ خُصُومٍ بِالْبَابِ عَالِيَةٍ أَصْوَاتُهُمَا، وَإِذَا أَحَدُهُمَا يَسْتَوْضِعُ الآخَرَ، وَيَسْتَرْفِقُهُ فِي شَيْءٍ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لا أَفْعَلُ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَيْنَ الْمُتَأَلِّي عَلَى اللَّهِ لا يَفْعَلُ الْمَعْرُوفَ»؟ فَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَهُ أَيُّ ذَلِكَ أَحَبَّ». (بخاری: ۲۷۰۵)

ترجمه: «عایشه ؓ می‌فرماید: رسول خدا ﷺ صدای بلند افرادی را نزدیک درِ خانه شنید که با یکدیگر اختلاف داشتند. یکی از آنها از دیگری تقاضای تخفیف (دَین) می‌نمود و او را به لطف و مهربانی دعوت می‌کرد ولی دیگری می‌گفت: بخدا سوگند، تخفیف نمی‌دهم. رسول خدا ﷺ بیرون رفت و فرمود: «کجاست کسی که سوگند می‌خورد که کار نیک انجام ندهد و در آن، افراط می‌کند»؟ شخصی گفت: ای رسول خدا! من هستم. اما اکنون، هر طورکه دوست دارد با او رفتار خواهم کرد».

۵۱- کتاب الشروط

باب (۱): شروط مهر، هنگام عقد نکاح

۱۱۷۷- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحَقُّ الشُّرُوطِ أَنْ تُوفُوا بِهِ مَا اسْتَحْلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ»». (بخاری: ۲۷۲۱)

ترجمه: «عقبه بن عامرﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شروطی که عمل کردن به آنها از همه شروط، لازم‌تر است، شروطی می‌باشد که بوسیله آنها شرمگاهها را حلال قرار میدهید» (شروط نکاح)».

باب (۲): شروطی که در حدود، صحیح نیست

۱۱۷۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ ﷺ أَنَّهُمَا قَالا: إِنَّ رَجُلاً مِنَ الأَعْرَابِ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْشُدُكَ اللَّهَ إِلاَّ قَضَيْتَ لِي بِكِتَابِ اللَّهِ، فَقَالَ الْخَصْمُ الآخَرُ ـ وَهُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ـ: نَعَمْ فَاقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَأْذَنْ لِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُلْ». قَالَ: إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا، فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ، وَإِنِّي أُخْبِرْتُ أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَوَلِيدَةٍ، فَسَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ فَأَخْبَرُونِي أَنَّمَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، وَأَنَّ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا الرَّجْمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ، الْوَلِيدَةُ وَالْغَنَمُ رَدٌّ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، اغْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةِ هَذَا، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا». قَالَ: فَغَدَا عَلَيْهَا، فَاعْتَرَفَتْ، فَأَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرُجِمَتْ». (بخاری: ۲۷۲۵)

ترجمه: «ابوهریره و زید بن خالد جهنی ﷺ می‌گویند: مردی بادیه نشین نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! تو را بخدا سوگند می‌دهم که در مورد من، بر اساس کتاب خدا قضاوت نمایی. طرف دیگر که مردی داناتر بود، گفت: بلی، میان ما بر اساس کتاب خدا قضاوت کن. و اجازه بده تا من سخن بگویم. رسول خدا ﷺ فرمود: «صحبت کن». او گفت: پسرم نزد این (بادیه نشین) کار می‌کرد و با همسرش، مرتکب زنا گردید. به من گفتند: پسرت باید رجم شود. من بجای رجم، صد گوسفند و یک کنیز

به او فدیه دادم. سپس مسأله را از علما پرسیدم. گفتند: پسرت باید صد ضربه شلاق، زده شود و یک سال، تبعید گردد. رسول خدا ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، میان شما، طبق کتاب خدا قضاوت می‌نمایم. گوسفندان و کنیزت، به تو برگردانده می‌شوند و پسرت باید صد ضربه شلاق، زده شود و یک سال، تبعید گردد». و با اشاره به سوی بادیه نشین، فرمود: «ای انیس! فردا صبح نزد همسر این مرد برو. اگر اعتراف کردکه مرتکب عمل زنا شده است، او را رجم کن».

راوی می‌گوید: انیس، نزد آن زن رفت و او نیز اعتراف کرد. آنگاه، رسول خدا ﷺ دستور رجم داد و حکم، اجرا شد».

باب (۳): شرط گذاشتن در معاملات کشاورزی

۱۱۷۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: لَمَّا فَدَعَ أَهْلُ خَيْبَرَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ، قَامَ عُمَرُ خَطِيبًا فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَامَلَ يَهُودَ خَيْبَرَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَقَالَ: «نُقِرُّكُمْ مَا أَقَرَّكُمُ اللَّهُ» وَإِنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ خَرَجَ إِلَى مَالِهِ هُنَاكَ فَعُدِيَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّيْلِ، فَفُدِعَتْ يَدَاهُ وَرِجْلاهُ، وَلَيْسَ لَنَا هُنَاكَ عَدُوٌّ غَيْرَهُمْ، هُمْ عَدُوُّنَا وَتُهْمَتُنَا وَقَدْ رَأَيْتُ إِجْلاءَهُمْ، فَلَمَّا أَجْمَعَ عُمَرُ عَلَى ذَلِكَ أَتَاهُ أَحَدُ بَنِي أَبِي الْحُقَيْقِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَتُخْرِجُنَا وَقَدْ أَقَرَّنَا مُحَمَّدٌ ﷺ وَعَامَلَنَا عَلَى الأَمْوَالِ وَشَرَطَ ذَلِكَ لَنَا؟ فَقَالَ عُمَرُ: أَظَنَنْتَ أَنِّي نَسِيتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ بِكَ إِذَا أُخْرِجْتَ مِنْ خَيْبَرَ تَعْدُو بِكَ قَلُوصُكَ لَيْلَةً بَعْدَ لَيْلَةٍ»؟ فَقَالَ: كَانَتْ هَذِهِ هُزَيْلَةً مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ، قَالَ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، فَأَجْلاهُمْ عُمَرُ وَأَعْطَاهُمْ قِيمَةَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ الثَّمَرِ مَالاً وَإِبِلاً وَعُرُوضًا مِنْ أَقْتَابٍ وَحِبَالٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ». (بخاری:۲۷۳۰)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روایت است که هنگامی که یهود خیبر، او را زدند و دست و پایش را زخمی کردند، عمر بن خطاب رضي الله عنه برخاست و سخنرانی کرد و گفت: همانا رسول خدا ﷺ درباره اموال یهود خیبر، با آنها قرارداد منعقد ساخت و فرمود: «تا وقتی که خدا بخواهد، شما را در خیبر، خواهیم گذاشت».

عبد الله بن عمر برای سرکشی اموالش به خیبر رفته است. شب هنگام در آنجا به وی حمله شده و دست و پایش مجروح گردیده است. ما در آنجا، دشمنی بجز یهود نداریم. آنان دشمن ما هستند و در این جریان، ما آنها را متهم می‌دانیم. لذا به نظر می‌رسد که باید از خیبر، جلای وطن شوند.

عبد الله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: هنگامی که عمر بن خطاب رضي الله عنه عزمش را جزم نمود تا آنها را بیرون کند، شخصی یهودی از قبیله ابو الحقیق نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا ما را از خیبر، بیرون می‌کنی در حالی که محمد ما را بیرون نکرد بلکه درباره اموال آن، طبق شرایطی با ما قرار داد بست؟ عمر

ﷺ گفت: گمان می‌کنی سخن رسول خداﷺ را فراموش کرده‌ام که خطاب به تو فرمود: «هنگامی که از خیبر، بیرون رانده شوی و هر شب، شترت تو را بجایی ببرد، حالت چگونه خواهد بود»؟

آن مرد گفت: این، یک شوخی از ابو القاسم بود. عمر ﷺ فرمود: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا!

سرانجام عمرﷺ آنها را از خیبر، بیرون راند و در عوض میوه‌هایشان، به آنها شتر و کالاهای دیگر از قبیل پالان شتر، ریسمان و چیزهای دیگر داد».

باب (٤): شروط در جهاد و صلح با دشمن ونوشتن شروط

١١٨٠- «عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ يُصَدِّقُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدِيثَ صَاحِبِهِ قَالا: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَةِ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ بِالْغَمِيمِ فِي خَيْلٍ لِقُرَيْشٍ طَلِيعَةٌ، فَخُذُوا ذَاتَ الْيَمِينِ». فَوَاللَّهِ مَا شَعَرَ بِهِمْ خَالِدٌ حَتَّى إِذَا هُمْ بِقَتَرَةِ الْجَيْشِ، فَانْطَلَقَ يَرْكُضُ نَذِيرًا لِقُرَيْشٍ، وَسَارَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالثَّنِيَّةِ الَّتِي يُهْبَطُ عَلَيْهِمْ مِنْهَا بَرَكَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ، فَقَالَ النَّاسُ: حَلْ، حَلْ، فَأَلَحَّتْ، فَقَالُوا: خَلأَتِ الْقَصْوَاءُ، خَلأَتِ الْقَصْوَاءُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا خَلأَتِ الْقَصْوَاءُ، وَمَا ذَاكَ لَهَا بِخُلُقٍ، وَلَكِنْ حَبَسَهَا حَابِسُ الْفِيلِ». ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فِيهَا حُرُمَاتِ اللَّهِ إِلاَّ أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا». ثُمَّ زَجَرَهَا فَوَثَبَتْ، قَالَ: فَعَدَلَ عَنْهُمْ حَتَّى نَزَلَ بِأَقْصَى الْحُدَيْبِيَةِ عَلَى ثَمَدٍ قَلِيلِ الْمَاءِ يَتَبَرَّضُهُ النَّاسُ تَبَرُّضًا، فَلَمْ يُلَبِّثْهُ النَّاسُ حَتَّى نَزَحُوهُ، وَشُكِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْعَطَشُ، فَانْتَزَعَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهُ فِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا زَالَ يَجِيشُ لَهُمْ بِالرِّيِّ حَتَّى صَدَرُوا عَنْهُ، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ الْخُزَاعِيُّ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِهِ مِنْ خُزَاعَةَ، وَكَانُوا عَيْبَةَ نُصْحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَهْلِ تِهَامَةَ، فَقَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ كَعْبَ بْنَ لُؤَيٍّ وَعَامِرَ بْنَ لُؤَيٍّ نَزَلُوا أَعْدَادَ مِيَاهِ الْحُدَيْبِيَةِ وَمَعَهُمُ الْعُوذُ الْمَطَافِيلُ، وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ، وَصَادُّوكَ عَنِ الْبَيْتِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا لَمْ نَجِئْ لِقِتَالِ أَحَدٍ، وَلَكِنَّا جِئْنَا مُعْتَمِرِينَ، وَإِنَّ قُرَيْشًا قَدْ نَهِكَتْهُمُ الْحَرْبُ، وَأَضَرَّتْ بِهِمْ، فَإِنْ شَاءُوا مَادَدْتُهُمْ مُدَّةً وَيُخَلُّوا بَيْنِي وَبَيْنَ النَّاسِ، فَإِنْ أَظْهَرْ فَإِنْ شَاءُوا أَنْ يَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ فَعَلُوا، وَإِلاَّ فَقَدْ جَمُّوا، وَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأُقَاتِلَنَّهُمْ عَلَى أَمْرِي هَذَا، حَتَّى تَنْفَرِدَ سَالِفَتِي، وَلَيُنْفِذَنَّ اللَّهُ أَمْرَهُ». فَقَالَ بُدَيْلٌ: سَأُبَلِّغُهُمْ مَا تَقُولُ. قَالَ: فَانْطَلَقَ حَتَّى أَتَى قُرَيْشًا قَالَ: إِنَّا قَدْ جِئْنَاكُمْ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ وَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ قَوْلاً فَإِنْ شِئْتُمْ أَنْ نَعْرِضَهُ عَلَيْكُمْ فَعَلْنَا، فَقَالَ

سُفَهَاؤُهُمْ: لا حَاجَةَ لَنَا أَنْ تُخْبِرَنَا عَنْهُ بِشَيْءٍ، وَقَالَ ذَوُو الرَّأْيِ مِنْهُمْ: هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ. يَقُولُ: قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا، فَحَدَّثَهُمْ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ. فَقَامَ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ: أَيْ قَوْمِ، أَلَسْتُمْ بِالْوَالِدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: أَوَلَسْتُ بِالْوَلَدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَهَلْ تَتَّهِمُونِي؟ قَالُوا: لا، قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي اسْتَنْفَرْتُ أَهْلَ عُكَاظَ فَلَمَّا بَلَّحُوا عَلَيَّ جِئْتُكُمْ بِأَهْلِي وَوَلَدِي وَمَنْ أَطَاعَنِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَإِنَّ هَذَا قَدْ عَرَضَ لَكُمْ خُطَّةَ رُشْدٍ اقْبَلُوهَا وَدَعُونِي آتِيهِ، قَالُوا: ائْتِهِ، فَأَتَاهُ فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: نَحْوًا مِنْ قَوْلِهِ لِبُدَيْلٍ، فَقَالَ عُرْوَةُ عِنْدَ ذَلِكَ: أَيْ مُحَمَّدُ أَرَأَيْتَ إِنِ اسْتَأْصَلْتَ أَمْرَ قَوْمِكَ، هَلْ سَمِعْتَ بِأَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ اجْتَاحَ أَهْلَهُ قَبْلَكَ؟ وَإِنْ تَكُنِ الأُخْرَى، فَإِنِّي وَاللَّهِ لأَرَى وُجُوهًا، وَإِنِّي لأَرَى أَوْشَابًا مِنَ النَّاسِ خَلِيقًا أَنْ يَفِرُّوا وَيَدَعُوك، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: امْصُصْ بِبَظْرِ اللاَّتِ، أَنَحْنُ نَفِرُّ عَنْهُ وَنَدَعُهُ؟ فَقَالَ: مَنْ ذَا؟ قَالُوا: أَبُو بَكْرٍ، قَالَ: أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْلا يَدٌ كَانَتْ لَكَ عِنْدِي لَمْ أَجْزِكَ بِهَا لأَجَبْتُكَ، قَالَ: وَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَكُلَّمَا تَكَلَّمَ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ النَّبِيِّ ﷺ وَمَعَهُ السَّيْفُ وَعَلَيْهِ الْمِغْفَرُ، فَكُلَّمَا أَهْوَى عُرْوَةُ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَةِ النَّبِيِّ ﷺ ضَرَبَ يَدَهُ بِنَعْلِ السَّيْفِ، وَقَالَ لَهُ: أَخِّرْ يَدَكَ عَنْ لِحْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَفَعَ عُرْوَةُ رَأْسَهُ فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَة، فَقَالَ: أَيْ غُدَرُ، أَلَسْتُ أَسْعَى فِي غَدْرَتِكَ؟ وَكَانَ الْمُغِيرَةُ صَحِبَ قَوْمًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَتَلَهُمْ وَأَخَذَ أَمْوَالَهُمْ، ثُمَّ جَاءَ فَأَسْلَمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا الإِسْلامَ فَأَقْبَلُ، وَأَمَّا الْمَالَ فَلَسْتُ مِنْهُ فِي شَيْءٍ». ثُمَّ إِنَّ عُرْوَةَ جَعَلَ يَرْمُقُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ بِعَيْنَيْهِ قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا تَنَخَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، فَرَجَعَ عُرْوَةُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيْ قَوْمِ وَاللَّهِ لَقَدْ وَفَدْتُ عَلَى الْمُلُوكِ، وَوَفَدْتُ عَلَى قَيْصَرَ وَكِسْرَى وَالنَّجَاشِيِّ، وَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتُ مَلِكًا قَطُّ يُعَظِّمُهُ أَصْحَابُهُ مَا يُعَظِّمُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ مُحَمَّدًا، وَاللَّهِ إِنْ تَنَخَّمَ نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ عَرَضَ عَلَيْكُمْ خُطَّةَ رُشْدٍ فَاقْبَلُوهَا، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ: دَعُونِي آتِيهِ. فَقَالُوا: ائْتِهِ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«هَذَا فُلانٌ وَهُوَ مِنْ قَوْمٍ يُعَظِّمُونَ الْبُدْنَ فَابْعَثُوهَا لَهُ»، فَبُعِثَتْ لَهُ، وَاسْتَقْبَلَهُ النَّاسُ يُلَبُّونَ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ مَا يَنْبَغِي لِهَؤُلاءِ أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ قَالَ: رَأَيْتُ الْبُدْنَ قَدْ قُلِّدَتْ وَأُشْعِرَتْ، فَمَا أَرَى أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ ـ يُقَالُ لَهُ: مِكْرَزُ بْنُ حَفْصٍ ـ فَقَالَ: دَعُونِي آتِيهِ، فَقَالُوا: ائْتِهِ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَذَا مِكْرَزٌ وَهُوَ رَجُلٌ فَاجِرٌ». فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ فَبَيْنَمَا هُوَ يُكَلِّمُهُ إِذْ جَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَقَدْ سَهُلَ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ». قَالَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو: هَاتِ اكْتُبْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابًا، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ الْكَاتِبَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اُكْتُب بِسْم اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». قَالَ سُهَيْلٌ: أَمَّا الرَّحْمَنُ فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا هُوَ؟ وَلَكِنِ اكْتُبْ: بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ، كَمَا كُنْتَ تَكْتُبُ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: وَاللَّهِ لا نَكْتُبُهَا إِلاَّ: بِسْم اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اكْتُبْ بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ». ثُمَّ قَالَ: «هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَاللَّهِ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا صَدَدْنَاكَ عَنِ الْبَيْتِ، وَلا قَاتَلْنَاكَ، وَلَكِنِ اكْتُبْ: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَرَسُولُ اللَّهِ، وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي، اكْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ» قَالَ الراوي: وَذَلِكَ لِقَوْلِهِ: «لا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فِيهَا حُرُمَاتِ اللَّهِ إِلاَّ أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا». فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى أَنْ تُخَلُّوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْبَيْتِ فَنَطُوفَ بِهِ». فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَاللَّهِ لا تَتَحَدَّثُ الْعَرَبُ أَنَّا أُخِذْنَا ضُغْطَةً، وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، فَكَتَبَ، فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَعَلَى أَنَّهُ لا يَأْتِيكَ مِنَّا رَجُلٌ وَإِنْ كَانَ عَلَى دِينِكَ إِلاَّ رَدَدْتَهُ إِلَيْنَا، قَالَ الْمُسْلِمُونَ: سُبْحَانَ اللَّهِ كَيْفَ يُرَدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جَاءَ مُسْلِمًا؟ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ أَبُو جَنْدَلِ بْنُ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو يَرْسُفُ فِي قُيُودِهِ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ أَسْفَلِ مَكَّةَ حَتَّى رَمَى بِنَفْسِهِ بَيْنَ أَظْهُرِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ سُهَيْلٌ: هَذَا يَا مُحَمَّدُ أَوَّلُ مَا أُقَاضِيكَ عَلَيْهِ أَنْ تَرُدَّهُ إِلَيَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّا لَمْ نَقْضِ الْكِتَابَ بَعْدُ». قَالَ: فَوَاللَّهِ إِذًا لَمْ أُصَالِحْكَ عَلَى شَيْءٍ أَبَدًا، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَأَجِزْهُ لِي». قَالَ: مَا أَنَا بِمُجِيزِهِ لَكَ، قَالَ: «بَلَى فَافْعَلْ». قَالَ: مَا أَنَا بِفَاعِلٍ، قَالَ مِكْرَزٌ: بَلْ قَدْ أَجَزْنَاهُ لَكَ، قَالَ أَبُو جَنْدَلٍ: أَيْ مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ؟ أُرَدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جِئْتُ مُسْلِمًا؟ أَلا تَرَوْنَ مَا قَدْ لَقِيتُ؟ وَكَانَ قَدْ عُذِّبَ عَذَابًا شَدِيدًا فِي اللَّهِ، قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: أَلَسْتَ نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا؟ قَالَ: «بَلَى». قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُوُّنَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: «بَلَى» قُلْتُ: فَلِمَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا إِذًا؟ قَالَ: «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَلَسْتُ

أَعْصِيهِ وَهُوَ نَاصِرِي». قُلْتُ: أَوَلَيْسَ كُنْتَ تُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ فَنَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: «بَلَى، فَأَخْبَرْتُكَ أَنَّا نَأْتِيهِ الْعَامَ»؟ قَالَ: قُلْتُ: لا، قَالَ: «فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَّوِّفٌ بِهِ». قَالَ: فَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَيْسَ هَذَا نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُوُّنَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: فَلِمَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا إِذًا؟ قَالَ: أَيُّهَا الرَّجُلُ، إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَيْسَ يَعْصِي رَبَّهُ، وَهُوَ نَاصِرُهُ، فَاسْتَمْسِكْ بِغَرْزِهِ، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ، قُلْتُ: أَلَيْسَ كَانَ يُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ وَنَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: بَلَى، أَفَأَخْبَرَكَ أَنَّكَ تَأْتِيهِ الْعَامَ؟ قُلْتُ: لا قَالَ: فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَّوِّفٌ بِهِ، قَالَ عُمَرُ: فَعَمِلْتُ لِذَلِكَ أَعْمَالاً، قَالَ: فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قَضِيَّةِ الْكِتَابِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَصْحَابِهِ: «قُومُوا فَانْحَرُوا، ثُمَّ احْلِقُوا». قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا قَامَ مِنْهُمْ رَجُلٌ، حَتَّى قَالَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمَّا لَمْ يَقُمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ دَخَلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ، فَذَكَرَ لَهَا مَا لَقِيَ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَتُحِبُّ ذَلِكَ، اخْرُجْ ثُمَّ لا تُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ كَلِمَةً حَتَّى تَنْحَرَ بُدْنَكَ، وَتَدْعُوَ حَالِقَكَ فَيَحْلِقَكَ، فَخَرَجَ فَلَمْ يُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ نَحَرَ بُدْنَهُ، وَدَعَا حَالِقَهُ فَحَلَقَهُ، فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ قَامُوا فَنَحَرُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَحْلِقُ بَعْضًا، حَتَّى كَادَ بَعْضُهُمْ يَقْتُلُ بَعْضًا غَمًّا، ثُمَّ جَاءَهُ نِسْوَةٌ مُؤْمِنَاتٌ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ مُهَٰجِرَٰتٖ فَٱمۡتَحِنُوهُنَّۖ﴾ [الممتحنة: ١٠]. حَتَّى بَلَغَ ﴿بِعِصَمِ ٱلۡكَوَافِرِ﴾ فَطَلَّقَ عُمَرُ يَوْمَئِذٍ امْرَأَتَيْنِ كَانَتَا لَهُ فِي الشِّرْكِ، فَتَزَوَّجَ إِحْدَاهُمَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَالأُخْرَى صَفْوَانُ بْنُ أُمَيَّةَ، ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَجَاءَهُ أَبُو بَصِيرٍ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَهُوَ مُسْلِمٌ، فَأَرْسَلُوا فِي طَلَبِهِ رَجُلَيْنِ فَقَالُوا: الْعَهْدَ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا، فَدَفَعَهُ إِلَى الرَّجُلَيْنِ، فَخَرَجَا بِهِ حَتَّى بَلَغَا ذَا الْحُلَيْفَةِ، فَنَزَلُوا يَأْكُلُونَ مِنْ تَمْرٍ لَهُمْ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لأَحَدِ الرَّجُلَيْنِ: وَاللَّهِ إِنِّي لأَرَى سَيْفَكَ هَذَا يَا فُلانُ جَيِّدًا، فَاسْتَلَّهُ الآخَرُ، فَقَالَ: أَجَلْ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَجَيِّدٌ، لَقَدْ جَرَّبْتُ بِهِ ثُمَّ جَرَّبْتُ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْهِ، فَأَمْكَنَهُ مِنْهُ فَضَرَبَهُ، حَتَّى بَرَدَ وَفَرَّ الآخَرُ، حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ يَعْدُو، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَآهُ: «لَقَدْ رَأَى هَذَا ذُعْرًا». فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قُتِلَ وَاللَّهِ صَاحِبِي، وَإِنِّي لَمَقْتُولٌ، فَجَاءَ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، قَدْ وَاللَّهِ أَوْفَى اللَّهُ ذِمَّتَكَ قَدْ رَدَدْتَنِي إِلَيْهِمْ، ثُمَّ أَنْجَانِي اللَّهُ مِنْهُمْ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَيْلُ أُمِّهِ مِسْعَرَ حَرْبٍ، لَوْ كَانَ لَهُ أَحَدٌ». فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ عَرَفَ أَنَّهُ سَيَرُدُّهُ إِلَيْهِمْ،

فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى سِيفَ الْبَحْرِ قَالَ: وَيَنْفَلِتُ مِنْهُمْ أَبُو جَنْدَلِ بْنُ سُهَيْلٍ، فَلَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ، فَجَعَلَ لا يَخْرُجُ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ قَدْ أَسْلَمَ إِلاَّ لَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ، حَتَّى اجْتَمَعَتْ مِنْهُمْ عِصَابَةٌ، فَوَاللَّهِ مَا يَسْمَعُونَ بِعِيرٍ خَرَجَتْ لِقُرَيْشٍ إِلَى الشَّأْمِ إِلاَّ اعْتَرَضُوا لَهَا فَقَتَلُوهُمْ، وَأَخَذُوا أَمْوَالَهُمْ، فَأَرْسَلَتْ قُرَيْشٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ تُنَاشِدُهُ بِاللَّهِ وَالرَّحِمِ لَمَّا أَرْسَلَ فَمَنْ أَتَاهُ فَهُوَ آمِنٌ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَهُوَ ٱلَّذِى كَفَّ أَيۡدِيَهُمۡ عَنكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ عَنۡهُم بِبَطۡنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعۡدِ أَنۡ أَظۡفَرَكُمۡ عَلَيۡهِمۡۚ﴾ [الفتح: ۲٤]. حَتَّى بَلَغَ ﴿ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ﴾ [الفتح: ۲٦]. وَكَانَتْ حَمِيَّتُهُمْ أَنَّهُمْ لَمْ يُقِرُّوا أَنَّهُ نَبِيُّ اللَّهِ وَلَمْ يُقِرُّوا بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَحَالُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْبَيْتِ». (بخاری: ۲۷۳۱-۲۷۳۲)

ترجمه: «مسور بن مخرمه و مروان ـ در حالی که هر کدام از آنها، دیگری را تصدیق می‌نماید ـ می‌گویند: در زمان صلح حدیبیه، رسول خدا ﷺ از مدینه حرکت کرد. و بعد از طی مسافتی، فرمود: «خالد بن ولید با جمعی از سواران قریش که طلیعه دار لشکر آنها محسوب می‌شوند، در غمیمه بسر می‌برند. پس شما مسیرتان را به سمت راست، ادامه دهید».

بخدا سوگند، خالد متوجه لشکر اسلام نشد مگر زمانیکه گرد و خاک لشکر را مشاهده نمود. در این هنگام، با سرعت، شروع به دویدن کرد تا قریش را مطلع سازد. رسول خدا ﷺ هم مسیرش را ادامه داد تا اینکه به گردنه‌ای رسید که از آنجا بسوی لشکر قریش سرازیر می‌شد. در آن مکان، شتر رسول خدا ﷺ زانو زد و به زمین نشست. مردم، تلاش نمودند تا شتر را حرکت دهند، اما شتر، لجاجت کرد و از جایش بلند نشد. مردم گفتند: قصواء (نام شتر پیامبر ﷺ) سرکشی می‌کند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «قصواء سرکشی نمی‌کند و چنین عادتی ندارد ولی همان ذاتی که مانع حرکت فیل‌ها (اشاره به داستان اصحاب فیل) شد قصواء را ازحرکت، باز می‌دارد». سپس فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هر کاری که باعث حفظ ارزش‌های الهی گردد و آنها آن را درخواست نمایند، با آن، موافقت خواهم کرد». آنگاه بر شترش فریاد زد و آنرا راند. شتر نیز از جایش برخاست.

راوی می‌گوید: بعد از آن، رسول اکرم ﷺ راهش را کج نمود و در انتهای حدیبیه، کنار گودالی که فقط اندکی، آب داشت، منزل گرفت. مردم، اندک اندک، شروع به برداشتن آب، نمودند. اما دیری نگذشت که آب، تمام شد. از تشنگی نزد رسول خدا ﷺ شکایت بردند. پیامبر اکرم ﷺ تیری از جعبه‌اش بیرون آورد و دستور داد تا آنرا داخل گودال، بگذارند. بخدا سوگند، آب چنان فوران کرد که همه سیراب شدند و بی‌نیاز گشتند.

درآن اثنا، بُدیل بن ورقاء خزاعی با جمعی از افراد قبیله‌اش که در میان اهل تهامه از خیرخواهان و رازداران رسول خدا ﷺ شمرده می‌شد، آمد و گفت: من هم اکنون، از نزد کعب بن لوی و عامر بن لوی که با

شتران شیر دِه و زنان و فرزندان خود، در کنار چشمه‌های حدیبیه، منزل گرفته‌اند، می‌آیم. آنها می‌خواهند با شما بجنگند و از رفتن شما به بیت الله، جلوگیری نمایند.

رسول خدا ﷺ فرمود: «ما برای جنگ با کسی نیامده‌ایم بلکه برای ادای عمره آمده‌ایم. جنگ، قریش را خسته و ضعیف کرده و خسارات و تلفات زیادی به آنها وارد ساخته است. اگر تمایل دارند تا مدتی با آنها، پیمان آتش بس امضا می‌کنم. من و سایر کفار را به حال خود بگذارند. (اگر کفار بر من پیروز شدند، خیال آنها راحت می‌شود) و اگر من بر آنها پیروز شدم، همانطور که سایر مردم، مسلمان می‌شوند آنها نیز اگر خواستند، مسلمان شوند. و اگر اسلام را نپذیرفتند، (بعد از گذشت این مدت که من با سایر کفار، درگیر هستم) به اندازه کافی استراحت کرده و تقویت شده‌اند. ولی سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر آنها اسلام را نپذیرفتند، تا آخرین رمق با آنها خواهم جنگید. من مطمئنم که خداوند کارش را خواهد کرد» (دینش را نصرت و یاری خواهد نمود).

بدیل گفت: پیام‌ات را به آنها خواهم رساند. آنگاه، از آنجا حرکت کرد و نزد قریش آمد و به آنها گفت: ما از نزد این مرد (محمد) می‌آییم. او پیشنهاداتی داشت. اگر تمایل دارید، آنها را به شما عرضه می‌کنم. افراد سفیه و نادان قریش گفتند: ما نیازی به پیغام او نداریم. اما خردمندانشان گفتند: آنچه را که شنیده‌ای، بگو. بدیل گفت: او چنین و چنان گفت و همه آنچه را که از نبی اکرم ﷺ شنیده بود، برای آنها بازگوکرد.

عروه بن مسعود گفت: آیا شما بمنزله پدرم نیستید و من بمنزله فرزند شما نیستم؟ (چون مادرم از قبیله شماست). گفتند: بلی. پرسید: آیا من، نزد شما متهم هستم؟ گفتند: نه. گفت: آیا اهل عکاظ را به بسیج عمومی دعوت نکردم و هنگامی که امتناع ورزیدند، با زن و فرزندم و همه کسانی که از من پیروی کردند، به کمک شما نیامدم؟

گفتند: بلی. عروه گفت: این شخص، پیشنهاد خوبی ارائه داده‌است. پیشنهادش را بپذیرید و بگذارید تا من نزد او بروم. آنها اجازه دادند. او نزد نبی اکرم ﷺ رفت و با ایشان به گفتگو پرداخت. رسول اکرم ﷺ همان سخنانی را که به بدیل گفته بود، برای عروه نیز بازگوکرد. در این هنگام، عروه گفت: ای محمد! اگر قومت را ریشه کن نمایی، چه سودی به تو می‌رسد؟ آیا شنیده‌ای که تا کنون، کسی از عرب، قومش را هلاک و نابود کرده باشد؟

و اگر عکس آن، اتفاق افتد (قریش پیروز شوند) بخدا سوگند، من چهره‌های پراکنده‌ای را می‌بینم که فرار را بر قرار، ترجیح می‌دهند و تو را تنها می‌گذارند. ابوبکر ﷺ گفت: (برو) فرج (بت خود) لات را بمَک.

آیا ما رسول خدا ﷺ را تنها می‌گذاریم و فرار می‌کنیم؟ عروه پرسید: این کیست؟ گفتند: ابوبکر است. گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر احسان تو بر من نمی‌بود، که آنهم تاکنون بی‌جواب مانده است، پاسخ ات را می‌دادم.

راوی می‌گوید: عروه همچنان با نبی اکرم ﷺ سخن می‌گفت (تا رضایتش را جلب کند) و هنگام سخن گفتن، ریش مبارک آنحضرت ﷺ را می‌گرفت و مغیره بن شعبه که بالای سر رسول اکرم ﷺ ایستاده بود و کلاه خودی بر سر و شمشیری در دست داشت، هر بار که عروه دستش را بسوی ریش مبارک آنحضرت ﷺ می‌برد، مغیره با نیام شمشیر، به دستش می‌زد و می‌گفت: دستت را از ریش مبارک رسول الله ﷺ دور کن.

عروه سرش را بلند کرد و گفت: این کیست؟ گفتند: مغیره بن شعبه است. عروه گفت: ای غدار! مگر من تاوان خیانت تو را نپرداختم؟ شایان ذکر است که مغیره در دوران جاهلیت، عده‌ای را کشته و اموالشان را بسرقت برده بود. آنگاه، نزد رسول اکرم ﷺ آمد و مسلمان شد رسول اکرم ﷺ فرمود: «اسلامت را می‌پذیرم ولی با اموال، کاری ندارم».

راوی می‌گوید: عروه، همچنان دو چشمی به اصحاب رسول خدا ﷺ نظر دوخته بود. بخدا سوگند، هر بار که رسول خد ﷺ آب دهان می‌انداخت، یکی از یارانش، آنرا با کف دست می‌گرفت و به صورت و بدن خود می‌مالید. و هرگاه، به آنها دستوری می‌داد، بی‌درنگ، اطاعت می‌کردند و هر وقت، وضو می‌گرفت، بخاطر آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و هنگام سخن گفتن، صدایشان را پایین می‌آوردند. و بخاطر تعظیم آنحضرت ﷺ، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی‌شدند.

زمانی‌که عروه نزد دوستانش برگشت، گفت: ای مردم! سوگند به خدا، من نزد پادشاهان مختلف، قیصر، کسری و نجاشی رفته‌ام. ولی هرگز ندیده‌ام که یارانشان به آنها احترامی بگذارند که یاران محمد ﷺ به او می‌گذارند. بخدا سوگند که هر گاه، آب دهان می‌انداخت، یکی از یارانش آنرا با کف دست می‌گرفت و به صورت و بدن خود، می‌مالید. و هر وقت، به آنها دستوری می‌داد، بلا فاصله اطاعت می‌کردند. و هر گاه، وضو می‌گرفت، برای دست یابی به آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند و هنگامی که در حضور ایشان سخن می‌گفتند، صدایشان را پایین می‌آوردند. و بخاطر تعظیم وی، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی‌شدند. پیشنهاد خوبی به شما ارائه داده است. آنرا بپذیرید.

مردی از بنی کنانه گفت: اجازه دهید که من نزد او بروم. گفتند: برو. هنگامی که به نبی اکرم ﷺ ویارانش، نزدیک شد، رسول خدا ﷺ فرمود: «این، فلانی است و از قبیله‌ای است که برای شتران هدی (شکرانه) احترام خاصی قائل‌اند. بنابراین، شتران هدی را به استقبالش ببرید». دستور آنحضرت ﷺ اطاعت شد و مردم، لبیک گویان به استقبال او رفتند. آن مرد، با دیدن این صحنه، گفت: سبحان الله، شایسته نیست که این گروه، از (زیارت) بیت الله، جلوگیری شوند. و هنگامی که نزد یارانش برگشت، گفت: شتران را دیدم که قلاده به گردن داشتند و علامت‌گذاری شده بودند. به نظرم نباید از (زیارت) خانه کعبه، جلوگیری شوند.

مردی از میان آنان بنام مِکرز بن حفص برخاست و گفت: اجازه دهید تا من نزد او بروم. گفتند: برو. هنگامی که به نبی اکرم ﷺ نزدیک شد، آنحضرت ﷺ فرمود: «این شخص، مِکرز است که فردی فاسق

می‌باشد». او آمد و سر گرم سخن گفتن با نبی اکرم ﷺ شد. در این اثنا، سهیل بن عمرو از راه رسید. رسول اکرم ﷺ فرمود: «کار شما آسان شد». سهیل بن عمرو گفت: چیزی بیاورید تا بین ما و شما عهد نامه‌ای بنویسم. رسول اکرم ﷺ کاتبی (علی ﷺ) را خواست و گفت: «بنویس بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». سهیل گفت: بخدا سوگند، نمی‌دانم که رحمان چیست؟ بنویس: «باسمك اللّهم» همانطور که در گذشته می‌نوشتی. مسلمانان گفتند: سوگند به خدا که چیزی جز «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، نمی‌نویسیم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنویس: باسمك اللّهم». سپس افزود: «این، پیمانی است که محمد، رسول خدا بسته است» سهیل گفت: سوگند به خدا، اگر می‌دانستیم که تو رسول خدا هستی، تو را از زیارت خانه خدا منع نمی‌کردیم و با تو نمی‌جنگیدیم. لکن بنویس: محمد بن عبد الله. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بخدا سوگند که من، پیامبر خدا هستم اگر چه شما مرا تکذیب می‌کنید. بنویس: محمد بن عبد الله». راوی می‌گوید: رسول اکرم ﷺ بدین جهت، جمله فوق را به زبان آورد که قبلاً فرموده بود: «بخدا سوگند، هر کاری که باعث حفظ ارزش‌های الهی گردد و آنها آنرا از من درخواست کنند، با آن، موافقت خواهم کرد».

رسول اکرم ﷺ افزود: «بشرط اینکه راه را برای ما باز بگذارید تا خانه خدا را طواف کنیم». سهیل گفت: بخدا سوگند، نخواهیم گذاشت که عرب بگوید ما تسلیم زور شدیم. ولی می‌توانید سال آینده برای طواف بیایید. و کاتب هم، چنین نوشت. سهیل گفت: شرط دیگر این است که اگر شخصی از ما نزد تو آمد، اگر چه بر دین تو باشد، او را به ما بر گردانی. مسلمانان گفتند: سبحان الله، چگونه شخصی را که مسلمانان است و نزد ما آمده است، به مشرکین، باز گردانیم؟!.

در این میان، ابوجندل فرزند سُهیل بن عمرو که از بخش سفلای مکه خارج شده بود و درمیان غُل و زنجیر، دست و پا می‌زد، خود را به مسلمانان رسانید. سهیل با دیدن او گفت: این، اولین شرطی است که باید به آن، عمل کنی و او را به من باز گردانی. نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنوز عهد و پیمان، بسته نشده است». سهیل گفت: بخدا سوگند، در این صورت، هرگز در هیچ زمینه‌ای با تو صلح نخواهم کرد. پیامبر اکرم ﷺ گفت: «از این یک نفر، بخاطر من بگذر». گفت: هرگز از او نمی‌گذرم. آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی، چنین کن». ولی سهیل گفت: چنین نخواهم کرد.

مکرز گفت: از او بخاطر تو گذشتیم. ابوجندل گفت: ای مسلمانان! چگونه مرا به مشرکین باز می‌گردانید در حالی که من مسلمانم و نزد شما آمده‌ام؟!.

و او که بشدت بخاطر خدا شکنجه شده بود، افزود: مگر وضعیت مرا نمی‌بینید؟

عمر بن خطاب ﷺ می‌گوید: نزد رسول خدا ﷺ رفتم و عرض کردم: مگر تو نبی بر حق خدا نیستی؟ فرمود: «بلی». گفتم: مگر نه این است که ما حقیم و دشمن، باطل؟ فرمود: «بلی». گفتم: پس چرا در این صورت، ذلت در دین را بپذیریم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «من، رسول خدا هستم. از او (خدا) نافرمانی

نخواهم کرد و او مرا یاری خواهد نمود». گفتم: مگر به ما نفرموده بودی که به کعبه می‌رویم و آنرا طواف می‌کنیم؟ فرمود: «بلی، ولی آیا گفته بودم که امسال می‌رویم»؟ گفتم: خیر. فرمود: «تو به کعبه خواهی رفت و آنرا طواف خواهی کرد».

عمرس می‌گوید: نزد ابوبکر س رفتم و گفتم: مگر او (محمد) رسول بر حق خدا نیست؟ ابوبکر گفت: بلی.گفتم: مگر نه اینکه ما برحق و دشمن، بر باطل است؟ گفت: بلی. گفتم: پس چرا در این صورت، ذلت در دین را بپذیریم؟ ابوبکر گفت: ای مرد! او، پیامبر خداست و از دستورات خدا، سر پیچی نمی‌کند وخدا او را یاری خواهد کرد. رکاب او را محکم بگیر. سوگند به خدا که او برحق است. گفتم: مگر به ما نگفته بود که به خانه کعبه می‌رویم و آنرا طواف می‌کنیم؟

گفت: بلی. ولی آیا به تو گفته بود که امسال به کعبه می‌روی؟ گفتم: خیر. گفت: تو به کعبه خواهی رفت و آنرا طواف خواهی کرد.

عمر س می‌گوید: برای جبران این سخنانم، اعمال زیادی (از قبیل صدقه، دادن روزه گرفتن، نماز خواندن و آزاد ساختن برده، چنانکه ابن اسحاق و واقدی بدان تصریح نموده‌اند) انجام دادم.

راوی می‌گوید: پس از نوشتن صلح نامه، رسول الله ص به یارانش فرمود: «برخیزید، شتران را نحر (ذبح) کنید و سرهایتان را بتراشید».

راوی می‌گوید: بخدا سوگند، هیچ‌کس از میان آنان، برنخاست. طوریکه رسول اکرم ص سه بار، سخنش را تکرار نمود. و چون هیچ کس برنخاست، نزد ام سلمه رفت و شیوه برخورد مردم را با خود، بیان نمود. ام سلمه گفت: ای رسول خدا! اگر می‌خواهی به خواسته‌ات، عمل شود، بیرون برو و بدون اینکه با کسی، سخن بگویی، شترت را نحر (ذبح) کن و از آرایشگر بخواه تا سرت را بتراشد. آنحضرت ص هم بدون اینکه با کسی، سخن بگوید، بیرون رفت، شترش را نحر کرد و آرایشگر را به حضور طلبید و سرش را تراشید. صحابه نیز با مشاهده رفتار رسول اکرم ص برخاستتند و شتران خود را نحر کردند و شروع به تراشیدن سرهای یکدیگر نمودند طوریکه از شدت ناراحتی، نزدیک بود یکدیگر را بکشند.

سپس، زنان مؤمنی (هجرت کردند و) نزد رسول اکرم ص آمدند. آنگاه خداوند، این آیات را نازل فرمود: (ای مؤمنان! اگر زنان مؤمنی بعنوان مهاجر، نزد شما آمدند، آنان را بیازمایید ... تا آنجا که خداوند می‌فرماید: زنان کافر را در نکاح خود، نگاه ندارید).

با نزول این آیات، عمر دو تن از زنان مشرکش را طلاق داد که یکی از آنان را معاویه بن ابی سفیان و دیگری را صفوان بن امیه به عقد خود درآورد.

سپس نبی اکرم ص به مدینه باز گشت. در آنجا، ابوبصیر که مردی مسلمان و از قریش بود، نزد آنحضرت ص آمد. از طرف دیگر، قریش، دو نفر را در طلب او فرستادند و گفتند: به عهدی که با ما بسته ی،

وفا کن. پیامبر نیز او را به آن دو مرد، سپرد. آنان او را با خود بردند تا اینکه به ذوالحلیفه رسیدند. در آنجا استراحت کردند و مشغول خوردن خرما شدند. ابوبصیر به یکی از آن دو مرد گفت: فلانی! سوگند به خدا که شمشیر خوبی داری. او نیز شمشیرش را از نیام، بیرون آورد و گفت: بلی، بخدا سوگند، شمشیر بسیار خوبی است. من بارها آنرا آزموده‌ام. ابوبصیر گفت: آنرا به من بده تا نگاه کنم. آن مرد هم شمشیرش را به او داد. ابوبصیر او را به قتل رساند و دیگری فرار کرد و خود را به مدینه رساند و دوان دوان، وارد مسجد نبوی شد. هنگامی که رسول خدا ﷺ او را دید، فرمود: «این شخص، دچار وحشت شده است». وقتی که آن مرد به نبی اکرم ﷺ رسید، گفت: بخدا سوگند، دوستم کشته شد و (اگر او را باز ندارید) من هم کشته می‌شوم. در آن اثنا، ابوبصیر آمد و گفت: ای رسول خدا! تو به عهدت وفا کردی و مرا به آنان، باز گردانیدی. ولی خداوند، مرا از دستشان، نجات داد.

نبی اکرم ﷺ فرمود: «وای بر مادرش، عجب جنگ افروزی است اگر کسی را داشته باشد». ابوبصیر با شنیدن این سخنان، دانست که رسول خدا ﷺ او را تحویل قریش خواهد داد. لذا شهر را ترک کرد و به ساحل دریا رفت.

روای می‌گوید: ابوجندل هم که قبلاً مسلمان شده بود، از دست کفار قریش، فرار کرد و به ابوبصیر ملحق شد. بعد از آن، هر کس که از کفار قریش، مسلمان می‌شد. به آنها می‌پیوست و اینگونه گروه بزرگی تشکیل شد که هر چند وقت یک بار به کاروان‌های قریش که به شام می‌رفتند، یورش می‌بردند، افرادشان را می‌کشتند و اموالشان را به غنیمت می‌گرفتند. سرانجام، قریش پیکی نزد رسول خدا ﷺ فرستاد و آنحضرت ﷺ را به خدا و حق خویشاوندی سوگند داد (که جلوی آنها را بگیرد) و هر کس از قریش که نزد ایشان (محمد) بیاید و مسلمان شود، از سوی ما آزاد است.

سپس رسول خدا ﷺ نیز پیکی را نزد ابوبصیر و همراهانش فرستاد تا آنها را باز گرداند. آنگاه، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: (خداوند، همان ذاتی است که دسته‌ای کفار را از تعرض به شما و دست‌های شما را از تعرض به کفار، در وادی مکه بعد از اینکه شما را برآنان، پیروز گرداند، باز داشت... تا آنجا که می‌فرماید: خداوند، مانع غرور و عصبیت جاهلی آنان گردید)».

باب (۵): شروط و استثناهای جائز در اقرار

۱۱۸۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلاَّ وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»». (بخاری:۲۷۳۶).

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد. یعنی یکی کمتر از صد. هر کس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می‌رود»».

۵۲ - کتاب وصیت‌ها

باب (۱): وصیت‌ها

۱۱۸۲- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلاَّ وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ»». (بخاری:۲۷۳۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﭭ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «برای مسلمانی که مالی دارد و باید درباره آن، وصیت کند، جایز نیست که دو شب بر او بگذرد بدون اینکه وصیت‌اش را نوشته باشد»».

۱۱۸۳- «عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ خَتَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخِي جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ ﭭ قَالَ: مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ مَوْتِهِ دِرْهَمًا وَلا دِينَارًا وَلا عَبْدًا وَلا أَمَةً وَلا شَيْئًا إِلاَّ بَغْلَتَهُ الْبَيْضَاءَ وَسِلاحَهُ وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً»». (بخاری:۲۷۳۹)

ترجمه: «عمرو بن حارث؛ برادر همسر پیامبر اکرم ﷺ جویریه، می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام وفاتش، نه درهم و دیناری، نه غلام و کنیزی و نه چیز دیگری، از خود بجا گذاشت. فقط قاطر سفید و اسلحه‌اش و زمینی که آنرا هم صدقه کرده بود، از وی باقی ماند».

۱۱۸۴- «عنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى ﭭ أَنَّهُ سُئِلَ: هَلْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْصَى؟ فَقَالَ: لا. فَقِيْلَ لَهُ: كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ أَوْ أُمِرُوا بِالْوَصِيَّةِ؟ قَالَ: أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ». (بخاری:۲۷۴۰)

ترجمه: «از عبد الله بن ابی اوفی ﭬ پرسیدند: آیا رسول الله ﷺ وصیتی کرده بود؟ گفت: خیر. به او گفتند: چرا بر مردم، وصیت کردن، لازم شده است یا چرا مردم به آن، امر شده‌اند؟ گفت: رسول الله ﷺ برای عمل به کتاب خدا، وصیت کرده بود».

باب (۲): صدقه و خیرات، هنگام مرگ

۱۱۸۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ حَرِيصٌ تَأْمُلُ الْغِنَى وَتَخْشَى الْفَقْرَ، وَلا تُمْهِلْ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ، قُلْتَ لِفُلانٍ كَذَا وَلِفُلانٍ كَذَا وَقَدْ كَانَ لِفُلانٍ»». (بخاری:۲۷۴۸)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که مردی خطاب به نبی اکرم ﷺ گفت: ای رسول خدا! کدام صدقه، بهتر است؟ فرمود: «صدقه‌ای که هنگام تندرستی، حرص جمع آوری مال، امید به ثروتمند شدن و ترس از فقر، داده شود. پس در صدقه دادن، تأخیر نکن تا اینکه روح به حلقوم برسد. آنگاه، می‌گویی که به فلانی، اینقدر بدهید و به فلان نفر دیگر، اینقدر بدهید. در صورتیکه آن زمان (هنگام سکرات) این مال از آن فلان (وارث) است»».

باب (۳): آیا زنان وفرزندان، جزو خویشاوندان هستند

۱۱۸۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. قَالَ: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ ـ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا ـ اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ، لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا عَبَّاسُ بْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ لا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»». (بخاری: ۲۷۵۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: هنگامی که آیه ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. یعنی خویشاوندان نزدیک ات را بترسان، نازل شد، رسول خدا ﷺ برخاست و فرمود: «ای قریش! ـ یا خطابی مانند این ـ خود را از عذاب الهی، نجات دهید. زیرا من نمی‌توانم شما را از عذاب خدا، نجات دهم. ای فرزندان عبد مناف! من نمی‌توانم برای شما نزد خدا، کاری بکنم. ای عباس بن عبد المطلب! من نمی‌توانم برای تو نزد خدا، کاری انجام دهم. ای صفیه؛ عمه رسول خدا! من نمی‌توانم برای تو، نزد خدا، کاری انجام دهم. و ای فاطمه دختر محمد! از مالم هر چه می‌خواهی، طلب کن. ولی من نمی‌توانم برای تو نزد خدا، کاری انجام دهم»».

باب (٤): حکم خداوند دربارۀ اموال ایتام

۱۱۸۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ عُمَرَ تَصَدَّقَ بِمَالٍ لَهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ يُقَالُ لَهُ: ثَمْغٌ وَكَانَ نَخْلاً، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي اسْتَفَدْتُ مَالاً وَهُوَ عِنْدِي نَفِيسٌ،

فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَصَدَّقْ بِأَصْلِهِ لا يُبَاعُ وَلا يُوهَبُ وَلا يُورَثُ، وَلَكِنْ يُنْفَقُ ثَمَرُهُ». فَتَصَدَّقَ بِهِ عُمَرُ، فَصَدَقَتُهُ تِلْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَفِي الرِّقَابِ وَالْمَسَاكِينِ وَالضَّيْفِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلِذِي الْقُرْبَى، وَلا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ أَوْ يُوكِلَ صَدِيقَهُ غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ بِهِ». (بخاری: ۲۷۶۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پدرم در زمان رسول الله ﷺ باغ نخلی را که ثمغ نام داشت صدقه نمود و گفت: ای رسول خدا! من مالی دارم که نزد من از ارزش بالایی برخوردار است و می‌خواهم آنرا صدقه بدهم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «اصل آنرا صدقه کن تا فروخته، هبه و به ارث برده نشود و فقط میوه آن مورد استفاده قرار گیرد». عمر رضی الله عنه آنرا صدقه کرد. و این صدقه او در راه خدا، آزاد ساختن بردگان، کمک به مساکین، پذیرایی مهمان و رهگذر و مساعدت خویشاوندان، صرف می‌شد. و ایرادی ندارد که سرپرست آن، به اندازه متعارف، از آن، بخورد یا به دوستش بخوراند ولی مجاز نیست که (از میوه آن) برای جمع آوری ثروت، استفاه کند».

باب (۵) خداوند می‌فرماید: «کسانی که اموال یتیمان را می‌خورند در حقیقت، آتش، وارد شکمهایشان می‌کنند و به دوزخ، واصل می‌شوند»

۱۱۸۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلاتِ»». (بخاری: ۲۷۶۷)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «از هفت گناه نابود کننده اجتناب کنید». گفتند: ای رسول خدا! آنها کدامند؟ فرمود: «شرک به خدا، سحر، کشتن انسان بی‌گناه، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از جهاد و تهمت زنا به زنان پاکدامن و بی‌خبر از فساد»».

باب (٦): نفقهٔ سرپرست وقف

۱۱۸۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا وَلا دِرْهَمًا، مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَئُونَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ». (بخاری:۲۷۷۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «وارثان (باز ماندگان) من، دینار و درهمی تقسیم نمی‌کنند. آنچه من از خود، بجای گذاشتم، بعد از نفقه همسرانم و پرداخت مزد کارگرانم، صدقه بشمار می‌رود».

باب (۷): کسی که زمین یا چاهی، وقف کند و بگوید: حصه‌ام (در وقف) باندازۀ دیگر مسلمانان است

۱۱۹۰- «عَنْ عُثْمَانَ ﷺ قَالَ حِيْنَ حُوصِرَ: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ وَلا أَنْشُدُ إِلاَّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَفَرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»، فَحَفَرْتُهَا؟ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ» فَجَهَّزْتُهُمْ؟ فَصَدَّقُوهُ بِمَا قَالَ».

ترجمه: «هنگامی که عثمان ﷺ در خانه‌اش، محاصره بود، فرمود: «شما را بخدا سوگند می‌دهم. البته از میان شما فقط اصحاب رسول خدا ﷺ را سوگند می‌دهم آیا شما نمی‌دانید که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، چاه رومه را حفر کند (و در روایتی: بخرد) وارد بهشت می‌شود» و من آنرا حفر کردم؟ و همچنین آیا شما نمی‌دانید که آنحضرت ﷺ فرمود: «هر کس، سپاه عسره (تبوک) را مجهز به ساز و برگ جنگی کند، وارد بهشت می‌شود» و من آنرا مجهز کردم؟ صحابه، سخنانش را تصدیق نمودند».

باب (۸): وصیت باید در حضور دو گواه، انجام گیرد

۱۱۹۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَهْمٍ مَعَ تَمِيمٍ الدَّارِيِّ وَعَدِيِّ بْنِ بَدَّاءٍ، فَمَاتَ السَّهْمِيُّ بِأَرْضٍ لَيْسَ بِهَا مُسْلِمٌ، فَلَمَّا قَدِمَا بِتَرِكَتِهِ فَقَدُوا جَامًا مِنْ فِضَّةٍ مُخَوَّصًا مِنْ ذَهَبٍ فَأَحْلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ وُجِدَ الْجَامُ بِمَكَّةَ فَقَالُوا: ابْتَعْنَاهُ مِنْ تَمِيمٍ وَعَدِيٍّ فَقَامَ رَجُلانِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ فَحَلَفَا لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَإِنَّ الْجَامَ لِصَاحِبِهِمْ قَالَ: وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ شَهَـٰدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ﴾ [المائدة: ۱۰۶]». (بخاری: ۲۷۸۰)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: مردی از قبیله بنی سهم با دو نفر به نامهای تمیم داری وعدی بن بدّاء، همسفر بود و در سرزمینی که هیچ مسلمانی وجود نداشت، فوت کرد. هنگامی که ترکه‌اش را آوردند، یک جام نقره‌ای که به شکل برگ درخت خرما، طلا کاری شده بود، در میان آنها وجود نداشت. رسول خدا ﷺ آن دو نفر را (درباره جام) سوگند داد. پس از مدتی،آن جام، در مکه پیدا شد. آنها گفتند: ما آنرا از تمیم داری و عدی خریده‌ایم. آنگاه، دو نفر از اولیای او (میت) برخاستند و سوگند یاد کردند که گواهی ما درست‌تر از گواهی آن دو نفر است و این جام به میت خویشاوند ما تعلق دارد.

روای می‌گوید: در این خصوص، آیه زیر نازل شد: (ای مؤمنان! هنگامی که مرگتان فرا رسید، گواه بگیرید)».

۵۳- کتاب جهاد

باب (۱): فضیلت جهاد و پیروی از سیرت پیامبر اکرم ﷺ

۱۱۹۲- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ يَعْدِلُ الْجِهَادَ قَالَ: «لا أَجِدُهُ». قَالَ: «هَلْ تَسْتَطِيعُ إِذَا خَرَجَ الْمُجَاهِدُ أَنْ تَدْخُلَ مَسْجِدَكَ فَتَقُومَ وَلا تَفْتُرَ وَتَصُومَ وَلا تُفْطِرَ»؟ قَالَ: وَمَنْ يَسْتَطِيعُ ذَلِكَ؟» (بخاری: ۲۷۸۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: عملی به من معرفی کن که با جهاد، برابر باشد. رسول خدا ﷺ فرمود: «چنین عملی، سراغ ندارم». و افزود: «آیا تو می‌توانی از زمانی که مجاهد (برای جهاد) بیرون می‌رود، به مسجدت بروی و بدون احساس خستگی به نماز بایستی و بدون افطار، روزه بگیری (تا زمانی که مجاهد برگردد)»؟ آن مرد، گفت: چه کسی توانایی چنین کاری را دارد؟».

باب (۲): بهترین مردم، مؤمنی است که با مال وجان خود، در راه خدا جهاد کند

۱۱۹۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مُؤْمِنٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ». قَالُوا: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «مُؤْمِنٌ فِي شِعْبٍ مِنَ الشِّعَابِ يَتَّقِي اللَّهَ وَيَدَعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ»». (بخاری:۲۷۸۶)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: پرسیدند: ای رسول خدا! بهترین مردم، چه کسی است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمنی که با جان و مالش، در راه خدا، جهاد کند». پرسیدند: بعد از او، چه کسی، بهتر است؟ فرمود: «مؤمنی که راه تقوای خدا را در پیش می‌گیرد و در یکی از دره‌ها، زندگی می‌کند و به مردم، آسیبی نمی‌رساند»».

۱۱۹۴- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ كَمَثَلِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ. وَتَوَكَّلَ اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِهِ بِأَنْ يَتَوَفَّاهُ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ أَوْ يَرْجِعَهُ سَالِمًا مَعَ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ»». (بخاری:۲۷۸۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «مثال مجاهد در راه خدا ـ و خدا بهتر می‌داند که چه کسی در راه او جهاد می‌کند ـ مانند کسی است که همیشه در حال روزه و نماز بسر می‌برد. و خداوند، تعهد نموده است که اگر مجاهدِ راهش را بمیراند، او را وارد بهشت سازد و (اگر زنده نگه دارد) سالم و تندرست، همراه پاداش یا غنیمت (به خانه) برگرداند)»».

باب (۳): درجات رفیع مجاهدین فی سبیل الله

۱۱۹۵- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، وَأَقَامَ الصَّلاةَ، وَصَامَ رَمَضَانَ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ جَلَسَ فِي أَرْضِهِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلا نُبَشِّرُ النَّاسَ؟ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ، وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، أُرَاهُ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ»». (بخاری:۲۷۹۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که به خدا و رسولش، ایمان بیاورد، نماز بخواند و ماه رمضان را روزه بگیرد، خدا تعهد نموده است که او را وارد بهشت سازد چه در راه خدا جهاد کند و یا در سرزمینی که متولد شده است، بنشیند». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! آیا به مردم، مژده ندهیم؟ فرمود: «در بهشت، صد درجه وجود دارد که خداوند آنها را برای مجاهدین راه خود، مهیا ساخته است و فاصله هر درجه با درجه دیگر، به اندازه فاصله بین زمین و آسمان می‌باشد. پس هر گاه، چیزی از خدا خواستید، بهشت فردوس را طلب کنید. زیرا که آن، بهترین و بالاترین، بهشت است». یکی از راویان می‌گوید: فکر می‌کنم که رسول خدا ﷺ فرمود: «عرش خدا بر روی آن، قرار دارد و نهرهای بهشت، از آن سر چشمه می‌گیرند»».

باب (٤): صبح و شامی در راه خدا رفتن، از دنیا و ما فیها بهتر است

۱۱۹۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَغَدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»». (بخاری: ۲۷۹۲)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ روایت می‌کندکه نبی اکرم ﷺ فرمود: «صبح و شامی در راه خدا رفتن (جهاد کردن) از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است)»».

۱۱۹۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَقَابُ قَوْسٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ». وَقَالَ: «لَغَدْوَةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ»». (بخاری: ۲۷۹۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «جایی به اندازه یک کمان، در بهشت، از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند، بهتر است». و افزود: «صبح و شامی در راه خدا رفتن (جهاد کردن) از تمام چیزهایی که خورشید بر آنها طلوع و غروب می‌کند، بهتر است»».

باب (۵): حوران بهشتی

۱۱۹۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اطَّلَعَتْ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ لأَضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا وَلَمَلأَتْهُ رِيحًا وَلَنَصِيفُهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»». (بخاری: ۲۷۹۶)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر یکی از زنان بهشتی بر اهل زمین، جلوه نماید، فضای میان زمین و آسمان را روشن و مالامال از بوی عطر می‌نماید. و روسری‌ای که بر سر دارد، از دنیا و آنچه در آن، وجود دارد، بهتر است»».

باب (٦): کسی که در راه خدا زخمی شود

۱۱۹۹- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أَقْوَامًا مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ إِلَى بَنِي عَامِرٍ فِي سَبْعِينَ، فَلَمَّا قَدِمُوا قَالَ لَهُمْ خَالِي: أَتَقَدَّمُكُمْ فَإِنْ أَمَّنُونِي حَتَّى أُبَلِّغَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ وَإِلاَّ كُنْتُمْ مِنِّي قَرِيبًا، فَتَقَدَّمَ فَأَمَّنُوهُ فَبَيْنَمَا يُحَدِّثُهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَوْمَئُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ فَطَعَنَهُ فَأَنْفَذَهُ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ مَالُوا عَلَى بَقِيَّةِ أَصْحَابِهِ فَقَتَلُوهُمْ إِلاَّ رَجُلاً أَعْرَجَ صَعِدَ الْجَبَلَ، فَأَخْبَرَ جِبْرِيلُ ﷺ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّهُمْ قَدْ لَقُوا رَبَّهُمْ فَرَضِيَ عَنْهُمْ وَأَرْضَاهُمْ، فَكُنَّا نَقْرَأُ أَنْ بَلِّغُوا قَوْمَنَا أَنْ قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَرَضِيَ عَنَّا وَأَرْضَانَا، ثُمَّ نُسِخَ بَعْدُ، فَدَعَا عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ وَبَنِي لَحْيَانَ وَبَنِي عُصَيَّةَ الَّذِينَ عَصَوُا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ». (بخاری: ۲۸۰۱)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ عده‌ای از قبیله بنی سلیم را همراه هفتاد نفر دیگر، بسوی بنی عامر فرستاد. وقتی به آنجا رسیدند، دایی ام؛ حرام بن ملحان؛ گفت: من جلوتر از شما می‌روم. اگر به من اجازه دادند تا پیام رسول الله ﷺ را به آنان برسانم (که خوب است) وگر نه، شما به من نزدیک هستید (و می‌توانید از من دفاع کنید). او رفت و آنها (بنی عامر) هم به او اجازه دادند. اما در حالی که داشت پیام

رسول خدا ﷺ را به آنان می‌رساند، بسوی یکی از مردان خود، اشاره کردند. او هم نیزه‌ای در بدنش فرو برد. حرام گفت: الله اکبر، سوگند به پرودگار کعبه که رستگار شدم. سپس، بسوی سایر همراهان‌اش حمله ور شدند و بجز یک نفر لنگ که بالای کوه رفت، همگی را به قتل رساندند. جبریل امین، نبی اکرم ﷺ را مطلع ساخت که آنان به لقای پروردگارشان نایل آمدند. خداوند از آنان خشنود شد و آنان را نیز خشنود ساخت.

راوی می‌گوید: ما این جملات را تلاوت می‌کردیم «أن قد لقینا ربنا فرضی عنا وارضانا» یعنی به قوم ما بگویید: ما به لقای پرودگارمان، نایل آمدیم. خداوند از ما خشنود شد و ما را نیز خشنود گردانید.

بعدها، این آیات، منسوخ شد. و رسول اکرم ﷺ تا چهل روز (در قنوت نماز صبح) قبایل رِعل، ذکوان، بنی لحیان و بنی عصیه را که از خدا و رسولش، نافرمانی کردند، نفرین کرد».

۱۲۰۰- «عَنْ جُنْدَبِ بْنِ سُفْيَانَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي بَعْضِ الْمَشَاهِدِ وَقَدْ دَمِيَتْ إِصْبَعُهُ فَقَالَ: «هَلْ أَنْتِ إِلاَّ إِصْبَعٌ دَمِيتِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ»». (بخاری:۲۸۰۲)

ترجمه: «جندب بن سفیان ﷺ می‌گوید: انگشت مبارک رسول اکرم ﷺ در یکی از غزوات، زخمی شد. آنحضرت ﷺ فرمود: «تو انگشتی بیش نیستی که زخمی شده‌ای و آنچه به تو وارد شده است، در راه خدا می‌باشد»».

باب (۷): زخمی شدن در راه الله

۱۲۰۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا يُكْلَمُ أَحَدٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكْلَمُ فِي سَبِيلِهِ إِلاَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ وَالرِّيحُ رِيحُ الْمِسْكِ»». (بخاری: ۲۸۰۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هرکس، در در راه خدا زخمی شود ـ وخدا بهتر می‌داند چه کسی در راه او زخمی می‌شود ـ روز قیامت، در حالی حشر می‌شود، که رنگ زخمش، رنگ خون، و بوی آن، بوی مشک خواهد بود»».

باب (۸): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «از میان مؤمنان، کسانی هستند که به عهدی که با خدا بسته‌اند وفا کرده‌اند، بعضی در گذشته‌اند و..»

۱۲۰۲- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: غَابَ عَمِّي أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ ﷺ عَنْ قِتَالِ بَدْرٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، غِبْتُ عَنْ أَوَّلِ قِتَالٍ قَاتَلْتَ الْمُشْرِكِينَ، لَئِنِ اللَّهُ أَشْهَدَنِي قِتَالَ الْمُشْرِكِينَ، لَيَرَيَنَّ اللَّهُ مَا أَصْنَعُ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ وَانْكَشَفَ الْمُسْلِمُونَ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا

صَنَعَ هَؤُلاءِ ـ يَعْنِي أَصْحَابَهُ ـ وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلاءِ ـ يَعْنِي الْمُشْرِكِينَ ـ ثُمَّ تَقَدَّمَ فَاسْتَقْبَلَهُ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: يَا سَعْدُ بْنَ مُعَاذٍ الْجَنَّةَ وَرَبِّ النَّضْرِ إِنِّي أَجِدُ رِيحَهَا مِنْ دُونِ أُحُدٍ، قَالَ سَعْدٌ: فَمَا اسْتَطَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا صَنَعَ، قَالَ أَنَسٌ: فَوَجَدْنَا بِهِ بِضْعًا وَثَمَانِينَ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ أَوْ طَعْنَةً بِرُمْحٍ أَوْ رَمْيَةً بِسَهْمٍ وَوَجَدْنَاهُ قَدْ قُتِلَ، وَقَدْ مَثَّلَ بِهِ الْمُشْرِكُونَ، فَمَا عَرَفَهُ أَحَدٌ إِلاَّ أُخْتُهُ بِبَنَانِهِ، قَالَ أَنَسٌ: كُنَّا نُرَى أَوْ نَظُنُّ أَنَّ هَذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ فِيهِ وَفِي أَشْبَاهِهِ ﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ﴾ [الأحزاب: ٢٣]. إِلَى آخِرِ الآيَةِ وَقَالَ: إِنَّ أُخْتَهُ وَهِيَ تُسَمَّى الرُّبَيِّعَ كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ امْرَأَةٍ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْقِصَاصِ، فَقَالَ أَنَسٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لا تُكْسَرُ ثَنِيَّتُهَا فَرَضُوا بِالأَرْشِ، وَتَرَكُوا الْقِصَاصَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ»». (بخاری: ٢٨٠٦)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: «عمویم؛ انس بن نضر؛ که در جنگ بدر حضور نداشت، از رسو ل خدا ﷺ پرسید: یا رسول الله! در نخستین غزوه‌ای که با مشرکین جنگیدی، من شرکت نداشتم. اگر خدا به من توفیق جنگیدن با مشرکین را بدهد، خواهد دید که چه خواهم کرد.

و هنگامی که جنگ احد، روی داد و مسلمانان، پراکنده شدند، انس بن نضر گفت: پرودگارا! من از کاری که اینها یعنی مسلمانان، کردند، عذر خواهی می‌کنم و از کاری که اینها یعنی مشرکین کردند، بیزاری می‌جویم. سپس جلو رفت و پیش روی خود، سعد بن معاذ را دید و گفت: ای سعد بن معاذ! بهشت را می‌خواهم. و سو گند به پرودگار نضر که من بوی بهشت را از سوی احد، استشمام می‌کنم.

سعد می‌گوید: ای رسو ل خدا! آنچه او انجام داد، از توان من خارج است. انس بن مالک ﷺ می‌گوید: او که توسط مشرکین، کشته و مثله شده بود، هشتاد و اندی زخم شمشیر، ضربه نیزه و اثر تیر در بدنش، وجود داشت. هیچ کس، او را نتوانست بشناسد جز خواهرش که از انگشتانش او را شناخت. به نظر ما این آیه ﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِ...﴾ در مورد او و امثال او نازل شده است.

راوی می‌گوید: خواهر انس بن نضر که ربیع نام داشت، دندانهای پیشین زنی را شکست. رسول خدا ﷺ حکم قصاص، صادر فرمود. انس بن نضر گفت: ای رسو ل خدا! سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است، دندانهای خواهرم شکسته نخواهد شد. سر انجام، اولیای آن زن، به دریافت دیه راضی شدند و از اجرای قصاص، صرف نظر کردند. رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا در میان بندگان خدا، کسانی هستند که اگر به خدا سوگند یاد کنند، خداوند، سوگندشان را راست می‌گرداند». (و این، یکی دیگر از فضایل انس بن نضر بشمار می‌رود)».

۱۲۰۳- «عَنِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ: نَسَخْتُ الصُّحُفَ فِي الْمَصَاحِفِ فَفَقَدْتُ آيَةً مِنْ سُورَةِ الأَحْزَابِ كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ بِهَا فَلَمْ أَجِدْهَا إِلاَّ مَعَ خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيِّ الَّذِي جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهَادَتَهُ شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ وَهُوَ قَوْلُهُ ﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِ﴾». (بخاری:۲۸۰۷)

ترجمه: «زید بن ثابت ﷺ می‌گوید: (زمانی که) صحیفه‌های (متفرق) قرآن را در یک مصحف می‌نوشتم، یک آیه از سوره احزاب را که از رسو ل خدا ﷺ تلاوت آنرا شنیده بودم، نیافتم. و سرانجام، آنرا فقط نزد خزیمه بن ثابت انصاری که رسول الله ﷺ گواهی او را بجای گواهی دو نفر بحساب آورده بود، پیدا کردم. و آن آیه، اینست: ﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِ﴾ یعنی در میان مؤمنین، کسانی وجود دارند که به عهدهای خود با خدا، وفا کردند».

باب (۹): ایمان وعمل صالح، قبل از جهاد

۱۲۰۴- «عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بِالْحَدِيدِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُقَاتِلُ أَوْ أُسْلِمُ؟ قَالَ: «أَسْلِمْ ثُمَّ قَاتِلْ». فَأَسْلَمَ ثُمَّ قَاتَلَ فَقُتِلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَمِلَ قَلِيلاً وَأُجِرَ كَثِيرًا»». (بخاری: ۲۸۰۸)

ترجمه: «براء ﷺ می‌گوید: مردی زره پوش نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! به جهاد بروم یا مسلمان شوم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: مسلمان شو. آنگاه جهاد کن». لذا، آن مرد، مسلمان شد. سپس جهاد کرد و کشته شد. رسول خدا ﷺ فرمود: «عملی اندک انجام داد ولی پاداشی بزرگ، دریافت کرد»».

باب (۱۰): کسی که بر اثر تیر فرد ناشناسی، کشته شود

۱۲۰۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّ أُمَّ الرُّبَيِّعِ بِنْتَ الْبَرَاءِ وَهِيَ أُمُّ حَارِثَةَ بْنِ سُرَاقَةَ أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَلا تُحَدِّثُنِي عَنْ حَارِثَةَ؟ وَكَانَ قُتِلَ يَوْمَ بَدْرٍ أَصَابَهُ سَهْمٌ غَرْبٌ فَإِنْ كَانَ فِي الْجَنَّةِ صَبَرْتُ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ اجْتَهَدْتُ عَلَيْهِ فِي الْبُكَاءِ، قَالَ: «يَا أُمَّ حَارِثَةَ، إِنَّهَا جِنَانٌ فِي الْجَنَّةِ وَإِنَّ ابْنَكِ أَصَابَ الْفِرْدَوْسَ الأَعْلَى»». (بخاری: ۲۸۰۹)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: ام ربیع، دختر براء؛ که مادر سراقه بن حارثه بود، نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! مرا از وضع حارثه با خبر کن ـ گفتنی است که حارثه در روز بدر بوسیله تیر فرد ناشناسی کشته شده بود ـ اگر در بهشت است، صبر می‌کنم و گر نه، برایش بسیار گریه می‌کنم. آنحضرت ﷺ فرمود: « ای ام حارثه! بهشت، درجات مختلف دارد و یقیناً فرزند تو در فردوس برین، جای دارد»».

باب (۱۱): مجاهد فی سبیل الله چه کسی است؟

۱۲۰۶- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلذِّكْرِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَانُهُ فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»». (بخاری:۲۸۱۰)

ترجمه: «ابوموسی ﷺ می‌گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: یکی بخاطر غنیمت، دیگری بخاطر نام و نشان و فردی بخاطر ریا می‌جنگد. کدام یک، مجاهد راه خدا، بشمار می رود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که برای اعلای کلمه الله بجنگد، او مجاهد راه خدا است»».

باب (۱۲): غسل نمودن بعد از جهاد و غبار جنگ

۱۲۰۷- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا رَجَعَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَوَضَعَ السِّلاحَ وَاغْتَسَلَ، فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ وَقَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ الْغُبَارُ فَقَالَ: وَضَعْتَ السِّلاحَ فَوَاللَّهِ مَا وَضَعْتُهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَأَيْنَ»؟ قَالَ: هَا هُنَا وَأَوْمَأَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ» قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۲۸۱۳)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ از غزوه خندق برگشت و سلاحش را بر زمین نهاد و غسل کرد، جبرئیل در حالی که سرش پوشیده از غبار بود، آمد و گفت: سلاحت را بر زمین نهاده ای؟ بخدا سوگند که من هنوز، سلاحم را بر زمین ننهاده‌ام. رسول الله ﷺ گفت: «کجا جهاد کنیم»؟ جبرئیل بسوی بنی قریظه اشاره کرد و گفت: اینجا (با بنی قریظه). آنگاه، رسول خدا ﷺ بسوی آنان رفت».

باب (۱۳): کافری که مسلمانی را کشته، سپس ایمان می‌آورد و بر دین، استقامت می‌کند و کشته می‌شود

۱۲۰۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الآخَرَ يَدْخُلانِ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيُسْتَشْهَدُ»». (بخاری: ۲۸۲۶)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند به دو نفری که یکی دیگری را به قتل می‌رساند و هر دو وارد بهشت می‌شوند، می‌خندد. بدین معنی که یکی در راه خدا می‌جنگد و (بوسیله دیگری) کشته می‌شود. سپس، خداوند، توبه قاتل را می‌پذیرد و او نیز به شهادت می‌رسد» (در نتیجه، هر دو وارد بهشت می‌شوند)».

۱۲۰۹- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ بِخَيْبَرَ بَعْدَ مَا افْتَتَحُوهَا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَسْهِمْ لِي، فَقَالَ بَعْضُ بَنِي سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: لا تُسْهِمْ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: هَذَا قَاتِلُ ابْنِ قَوْقَلٍ، فَقَالَ ابْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: وَاعَجَبًا لِوَبْرٍ تَدَلَّى عَلَيْنَا مِنْ قَدُومِ ضَأْنٍ يَنْعَى عَلَيَّ قَتْلَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَلَى يَدَيَّ وَلَمْ يُهِنِّي عَلَى يَدَيْهِ». (بخاری:۲۸۲۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: پس از فتح خیبر، نزد رسول خدا ﷺ که آنجا بود، رفتم و گفتم: یا رسول الله! به من سهمی از غنیمت، بده. یکی از فرزندان سعید بن العاص گفت: یا رسول الله! به اوسهمی مده. گفتم: این شخص، قاتل ابن قوقل است. فرزند سعید بن العاص گفت: در شگفتم از این گربه وحشی که از کوه ضأن پایین آمده است و کشته شدن مرد مسلمانی را که خداوند او را با دستان من اکرام نمود (به شهادت رساند) و مرا با دستان او خوار نساخت (در حالت کفر به هلاکت نرساند) بر من عیب می‌گیرد».

باب (١٤): ترجیح دادن جهاد بر روزه

۱۲۱۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ لا يَصُومُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَجْلِ الْغَزْوِ، فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ لَمْ أَرَهُ مُفْطِرًا إِلاَّ يَوْمَ فِطْرٍ أَوْ أَضْحَى». (بخاری: ۲۸۲۸)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: ابوطلحه ﷺ در زمان رسول خدا ﷺ برای اینکه بتواند جهاد کند، روزه (نفلی) نمی‌گرفت. ولی پس از درگذشت رسول اکرم ﷺ جز روزهای عید فطر و قربان، هیچ روزی او را بدون روزه، ندیدم».

باب (١٥): بجز کشته شدن، هفت نوع شهادت، وجود دارد

۱۲۱۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ»». (بخاری: ۲۸۳۰)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که در اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است»».

(در حدیثی که مؤطا از جابر بن عیتک ﷺ روایت نموده است، رسول اکرم ﷺ فرمود: «بجز کشته شدن، هفت نوع شهادت وجود دارد: کسی که بر اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است. فردی که غرق شود، شهید است . کسی که بر اثر بیماری ذات الریه بمیرد، شهید است. آنکس که بر اثر اسهال بمیرد، شهید است. فردی که در اثر آتش سوزی بمیرد، شهید است. کسی که زیر آوار بمیرد، شهید است و زنی که در ایام نفاس بمیرد، شهید است).

باب (١٦): شأن نزول ﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ...﴾ [النساء: ٩٥].

١٢١٢- «عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قال: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمْلَى عَلَيْهِ ﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ قَالَ: فَجَاءَهُ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَهُوَ يُمِلُّهَا عَلَيَّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَسْتَطِيعُ الْجِهَادَ لَجَاهَدْتُ وَكَانَ رَجُلاً أَعْمَى، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ ﷺ وَفَخِذُهُ عَلَى فَخِذِي فَثَقُلَتْ عَلَيَّ حَتَّى خِفْتُ أَنْ تَرُضَّ فَخِذِي ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ﴾». (بخاری:٢٨٣٢)

ترجمه: «زید بن ثابت ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ آیه ﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ .... فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ (یعنی مؤمنانی که نشسته‌اند با کسانی که در راه خدا جهاد می‌کنند، برابر نیستند) را بر من املاء می‌نمود. در آن اثنا، عبد الله بن ام مکتوم که مردی نابینا بود، آمد و گفت: یا رسول الله! اگر توانایی جهاد می‌داشتم، به جهاد می‌رفتم. آنگاه، در حالی که ران رسول خدا ﷺ بر ران من گذاشته شده بود، خداوند وحی فرستاد. در اثر آن، آنقدر ران آنحضرت ﷺ بر من سنگینی کرد که ترسیدم رانم خرد شود. پس از بر طرف شدن حالت وحی، پیامبر اکرم ﷺ گفت: خداوند عزوجل (در تکمیل آیه فوق) این جمله را نازل فرمود: ﴿غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ﴾ یعنی مؤمنانی که نشسته‌اند با کسانی که در راه خدا جهاد می‌کنند، برابر نیستند مگر کسانی که عذری داشته باشند)».

باب (١٧): تشویق برای جهاد

١٢١٣- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْخَنْدَقِ فَإِذَا الْمُهَاجِرُونَ وَالأَنْصَارُ يَحْفِرُونَ فِي غَدَاةٍ بَارِدَةٍ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ عَبِيدٌ يَعْمَلُونَ ذَلِكَ لَهُمْ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِهِمْ مِنَ النَّصَبِ وَالْجُوعِ قَالَ:

اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الآخِرَهْ　　فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ

فَقَالُوا مُجِيبِينَ لَهُ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا　　عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدَا».

(بخاری: ٢٨٣٤)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ بسوی خندق رفت و مهاجرین و انصار را دید که در صبحگاه سردی، مشغول حفر خندق هستند. آنان برده و خدمتکاری نداشتند که برایشان این کار را انجام دهند.

هنگامی که رسول خدا ﷺ خستگی و گرسنگی آنان را مشاهده کرد، فرمود: «پروردگارا! همانا زندگی، زندگی آخرت است. پس مهاجرین و انصار را ببخشای».

آنان در پاسخ آنحضرت ﷺ گفتند: ما کسانی هستیم که برای همیشه و تا زنده‌ایم با محمد ﷺ بر جهاد، بیعت کرده‌ایم».

باب (۱۸): کندن خندق

۱۲۱۴- «وَعَنْهُ ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ أَنَّهُمْ كَانُوْا يَقُولُونَ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا عَلَى الإِسْلامِ مَا بَقِينَا أَبَدَا

وَالنَّبِيُّ ﷺ يُجِيبُهُمْ وَيَقُولُ:

اللَّهُمَّ إِنَّه لا خَيْرَ إِلاَّ خَيْرُ الآخِرَهْ فَبَارِكْ فِي الأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ».

(بخاری:۲۸۳۵)

ترجمه: «و در روایتی، انس ﷺ می‌گوید: آنها می‌گفتند: ما کسانی هسیتم که برای همیشه و تا زنده‌ایم با محمد ﷺ بر اسلام، بیعت کرده‌ایم. و نبی اکرم ﷺ در جواب آنان، می‌فرمود: «خدایا! همانا هیچ خیری جز خیر آخرت، وجود ندارد. پس به مهاجرین و انصار، برکت عنایت فرما)».

۱۲۱۵- «عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ يَنْقُلُ التُّرَابَ وَقَدْ وَارَى التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ وَهُوَ يَقُولُ:

لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا

فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا

إِنَّ الأُلَى قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا».

(بخاری: ۲۸۳۷)

ترجمه: «براء ﷺ می‌گوید: روز جنگ احزاب، رسول خدا ﷺ را در حالی دیدم که خاک، سفیدی شکمش را پوشانیده بود و می‌گفت:«پروردگارا! اگر تو نبودی، ما هدایت نمی‌شدیم، نماز نمی‌خواندیم و صدقه نمی‌دادیم. پس بر ما آرامش نازل کن و هنگام رویارویی با دشمن، ما را ثابت قدم بگردان. آنان بر ما ستم کردند و دشمنی ورزیدند. هرگاه، اراده فتنه و فساد کنند، جلوی آنان را خواهیم گرفت)».

باب (۱۹): ترک جهاد به خاطر عذر

۱۲۱۶- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي غَزَاةٍ فَقَالَ: «إِنَّ أَقْوَامًا بِالْمَدِينَةِ خَلْفَنَا مَا سَلَكْنَا شِعْبًا وَلا وَادِيًا إِلاَّ وَهُمْ مَعَنَا فِيهِ حَبَسَهُمُ الْعُذْرُ»». (بخاری: ۲۸۳۹)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در یکی از غزوات (تبوک) فرمود: «گروهی از مسلمانان، پشت سر ما در مدینه، مانده‌اند (و نتوانسته‌اند در این غزوه، شرکت کنند). ولی هر دره و رودخانه‌ای را که ما طی می‌کنیم، آنان همراه ما هستند (در اجر و ثواب با ما شریکند) زیرا عذر، مانع آمدن آنها با ما شد»».

باب (۲۰): فضیلت روزه در راه الله

۱۲۱۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَعَّدَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا»». (بخاری:۲۸۴۰)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که یک روز در راه خدا (در جهاد) روزه بگیرد، خداوند، چهره‌اش را به اندازه مسافت هفتاد سال، از دوزخ، دور می‌کند»».

باب (۲۱): فضیلت مجهز کردن مجاهد و یا سرپرستی خانوده‌اش بطور شایسته

۱۲۱۸- «عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا، وَمَنْ خَلَفَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا»». (بخاری: ۲۸۴۳)

ترجمه: «زید بن خالد ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که مجاهدی را در راه خدا، مجهز کند (ساز و برگ نظامی‌اش را فراهم سازد) همانا جهاد کرده است. و هر کس که خانواده مجاهدی را بنحو شایسته، سرپرستی نماید، او نیز جهاد کرده است»».

۱۲۱۹- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ يَدْخُلُ بَيْتًا بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ بَيْتِ أُمِّ سُلَيْمٍ إِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِهِ، فَقِيلَ لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي أَرْحَمُهَا قُتِلَ أَخُوهَا مَعِي»». (بخاری: ۲۸۴۴)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در مدینه غیر از خانه‌های همسرانش، به هیچ خانه‌ای جز خانه ام سُلیم (که خاله رضاعی‌اش بود) وارد نمی‌شد. در این باره از رسول خدا ﷺ پرسیدند. فرمود: «من به او محبت می‌کنم زیرا برادرش که همراه من بود، کشته شد»».

باب (۲۲): آمادگی برای مرگ، هنگام رفتن به جهاد

۱۲۲۰- «وَعَنْهُ ﷺ أَنَّهُ أَتَى يَوْمَ الْيَمَامَةِ إِلى ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ وَقَدْ حَسَرَ عَنْ فَخِذَيْهِ وَهُوَ يَتَحَنَّطُ فَقَالَ: يَا عَمِّ، مَا يَحْبِسُكَ أَنْ لا تَجِيءَ؟ قَالَ: الآنَ يَا ابْنَ أَخِي، وَجَعَلَ يَتَحَنَّطُ يَعْنِي

مِنَ الْحَنُوطِ، ثُمَّ جَاءَ فَجَلَسَ فَذَكَرَ فِي الْحَدِيثِ انْكِشَافًا مِنَ النَّاسِ فَقَالَ: هَكَذَا عَنْ وُجُوهِنَا حَتَّى نُضَارِبَ الْقَوْمَ، مَا هَكَذَا كُنَّا نَفْعَلُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِئْسَ مَا عَوَّدْتُمْ أَقْرَانَكُمْ». (بخاری: ۲۸۴۵)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: روز جنگ یمامه، نزد ثابت بن قیس که رانهایش را برهنه کرده بود و مواد خوشبویی را که به میت می‌مالند، به بدنش می‌مالید، رفتم و گفتم: ای عمویم! چه چیز تو را از آمدن به جهاد، باز می‌دارد؟ گفت: ای برادر زاده! هم اکنون، می‌روم و همچنان مواد خوشبو را به بدنش می‌مالید. سپس آمد و نشست و در مورد فرار مردم از جنگ، سخن به میان آورد و گفت: راه را باز کنید تا با کفار بجنگیم. ما در زمان رسول خدا ﷺ از جنگ فرار نمی‌کردیم. ولی شما حریفتان را بد بار آورده‌اید. (با فرارتان آنها را دلیر نموده اید)».

باب (۲۳): فضیلت پیشگام شدن و جمع‌آوری اطلاعات از دشمن

۱۲۲۱- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ»؟ يَوْمَ الأَحْزَابِ قَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ»؟ قَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ»». (بخاری: ۲۸۴۶)

ترجمه: «جابر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احزاب فرمود: «چه کسی می‌تواند اخبار دشمن را برای من بیاورد»؟ زبیر گفت: من. دوباره آنحضرت ﷺ فرمود: «چه کسی می‌تواند اخبار دشمن را برایم بیاورد»؟ زبیر گفت: من. نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر پیامبری، حواری ای (دوست مخلصی) دارد. و حواری من، زبیر است»».

باب (٢٤): جهاد، در معیت انسان نیکوکار و بدکار، ادامه دارد

۱۲۲۲- «عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الأَجْرُ وَالْمَغْنَمُ»». (بخاری: ۲۸۵۲)

ترجمه: «عروه بارقی ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «در پیشانی اسبها، تا روز قیامت، خیر و برکت که همان پاداش و غنیمت باشد، گره زده شده است». یعنی صاحب اسب، جهاد می‌کند و پاداش و غنیمت بدست می‌آورد».

۱۲۲۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «الْبَرَكَةُ فِي نَوَاصِي الْخَيْلِ»». (بخاری:۲۸۵۱)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خیر و برکت در پیشانی اسبها نهفته است»».

باب (۲۵): ثواب پرورش اسب برای جهاد

۱۲۲۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنِ احْتَبَسَ فَرَسًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِيمَانًا بِاللَّهِ وَتَصْدِيقًا بِوَعْدِهِ فَإِنَّ شِبَعَهُ وَرِيَّهُ وَرَوْثَهُ وَبَوْلَهُ فِي مِيزَانِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۲۸۵۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که اسبی را در راه خدا (برای جهاد) با ایمان به خدا و تصدیق وعده‌هایش، نگهداری کند، روز قیامت، خوردن و نوشیدن و ادرار و مدفوع آن اسب، در تراوزی اعمالش قرار خواهد گرفت»».

باب (۲۶): نام گذاری اسب و الاغ

۱۲۲۵- «عَنْ سَهْلٍ ﷺ قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فِي حَائِطِنَا فَرَسٌ يُقَالُ: لَهُ اللُّحَيْفُ أو اللُّخَيْفُ». (بخاری: ۲۸۵۵)

ترجمه: «سهل ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در باغ ما اسبی داشت که آنرا، لُحَیف یا لُخَیف می‌گفتند».

۱۲۲۶- «عَنْ مُعَاذٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ رِدْفَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى حِمَارٍ يُقَالُ لَهُ: عُفَيْرٌ فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ، هَلْ تَدْرِي حَقَّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ»؟ وَسَرَدَ الْحَدِيْثَ وَقَدْ تَقَدَّمَ». (بخاری: ۲۸۵۶)

ترجمه: «معاذ ﷺ می‌گوید: پشت سر نبی اکرم ﷺ بر الاغی که عُفیر نام داشت، سوار بودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای معاذ! آیا حق خدا را بر بندگانش می‌دانی»؟ آنگاه، بقیه حدیث را که شرح آن گذشت، بیان کرد».

۱۲۲۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ فَزَعٌ بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ ﷺ فَرَسًا لَنَا يُقَالُ لَهُ: مَنْدُوبٌ، فَقَالَ: مَا رَأَيْنَا مِنْ فَزَعٍ وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا». (بخاری: ۲۸۵۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: مردم مدینه (از ترس دشمن) دچار وحشت شدند. نبی اکرم ﷺ اسب ما را که مندوب نام داشت، به عاریت گرفت. (تا از جریان، آگاه شود). انس می‌گوید: ما هیچگونه وحشتی ندیدیم مگر اینکه این اسب، مانند دریا می‌خروشید».

باب (۲۷): آنچه دربارۀ بدیُمنی اسب آمده است

۱۲۲۸- «عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا الشُّؤْمُ فِي ثَلاثَةٍ فِي الْفَرَسِ وَالْمَرْأَةِ وَالدَّارِ»». (بخاری:۲۸۵۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بدیمنی در سه چیز وجود دارد: اسب و زن و خانه»».

باب (۲۸): سهم اسب از مال غنیمت

۱۲۲۹- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَعَلَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَلِصَاحِبِهِ سَهْمًا». (بخاری: ۲۸۶۳)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ برای اسب، دو سهم و برای صاحبش، یک سهم از مال غنیمت، تعیین فرمود».

۱۲۳۰- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ؟ قَالَ: لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَفِرَّ، إِنَّ هَوَازِنَ كَانُوا قَوْمًا رُمَاةً، وَإِنَّا لَمَّا لَقِينَاهُمْ حَمَلْنَا عَلَيْهِمْ، فَانْهَزَمُوا فَأَقْبَلَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى الْغَنَائِمِ وَاسْتَقْبَلُونَا بِالسِّهَامِ، فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَفِرَّ فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ وَإِنَّهُ لَعَلَى بَغْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ، وَإِنَّ أَبَا سُفْيَانَ آخِذٌ بِلِجَامِهَا وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ:

أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ».

(بخاری:۲۸۶۴)

ترجمه: «براء بن عازب ﷺ روایت می‌کند که مردی از وی پرسید: آیا روز جنگ حنین، از کنار رسول الله فرار کردید؟ براء گفت: اما رسول خدا ﷺ فرار نکرد. همانا هوازن، قومی تیرانداز بود. هنگامی که با آنها مواجه شدیم، به آنان یورش بردیم. آنها شکست خوردند. مسلمانان بسوی غنایم شتافتند. و هوازن با تیراندازی به استقبال ما آمدند. رسول خدا ﷺ فرار نکرد. من ایشان را دیدم که بر قاطر سفیدش سوار است و در حالی که ابوسفیان، افسارش را در دست دارد، می‌فرماید: من، نبی خدا هستم و این، (ادعا) دروغ نیست. من فرزند عبد المطلب هستم».

باب (۲۹): شتر پیامبر اکرم ﷺ

۱۲۳۱- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ نَاقَةٌ تُسَمَّى الْعَضْبَاءَ لا تُسْبَقُ، فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى قَعُودٍ فَسَبَقَهَا فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ حَتَّى عَرَفَهُ فَقَالَ: «حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لا يَرْتَفِعَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلاَّ وَضَعَهُ»». (بخاری: ۲۸۷۲)

ترجمه: «انس ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ شتری بنام عضباء داشت که هیچ شتری از آن، سبقت نمی‌گرفت. مردی بادیه نشین که سوار بر شترش بود، آمد و از عضباء سبقت گرفت. این امر بر مسلمانان، دشوار آمد تا اینکه رسول خدا ﷺ متوجه شد. آنگاه فرمود: «سنت خدا این است که هیچ چیزی در دنیا صعود نمی‌کند مگر اینکه خداوند آنرا پایین می‌آورد)»».

باب (۳۰): مشارکت زنان در جنگ با حمل آب برای مردم

۱۲۳۲- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ أَنَّهُ قَسَمَ مُرُوطًا بَيْنَ نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءِ الْمَدِينَةِ فَبَقِيَ مِرْطٌ جَيِّدٌ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَعْطِ هَذَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّتِي عِنْدَكَ يُرِيدُونَ أُمَّ كُلْثُومٍ بِنْتَ عَلِيٍّ، فَقَالَ عُمَرُ: أُمُّ سَلِيطٍ أَحَقُّ. وَأُمُّ سَلِيطٍ مِنْ نِسَاءِ الأَنْصَارِ مِمَّنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ عُمَرُ: فَإِنَّهَا كَانَتْ تَزْفِرُ لَنَا الْقِرَبَ يَوْمَ أُحُدٍ». (بخاری: ۲۸۸۱)

ترجمه: «از عمر بن خطاب ﷺ روایت است که او، پارچه‌هایی را میان تعدادی از زنان مدینه، تقسیم کرد و یک قطعه پارچه خوب، باقی ماند. یک نفر که آنجا بود، گفت: ای امیر المؤمنین! این را به همسرت؛ دختر رسول خدا ﷺ ؛ بده. و منظورش ام کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب ﷺ (نوه رسول خدا ﷺ) بود. عمر گفت: ام سلیط مستحق تر است. چرا که روز احد برای ما مشک‌های پر از آب می‌آورد. گفتنی است که ام سلیط، یکی از زنان انصار بود که با رسول الله ﷺ بیعت کرده بود».

باب (۳۱): مداوای مجروحان جنگ، توسط زنان

۱۲۳۳- «عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ ﷺ قَالَتْ: كُنَّا نَغْزو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَسْقِي وَنُدَاوِي الْجَرْحَى وَنَرُدُّ الْقَتْلَى إِلَى الْمَدِينَةِ». (بخاری: ۲۸۸۳)

ترجمه: «ربیع دختر معوَّذ ﷺ می‌گوید: در غزوات، همراه نبی اکرم ﷺ شرکت می‌کردیم، به مجاهدین، آب می‌دادیم، زخمی‌هایشان را مداوا می‌کردیم و کشته‌هایشان را به مدینه، انتقال می‌دادیم».

باب (۳۲): نگهبانی در میادین جهاد

۱۲۳۴- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ سَهِرَ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ قَالَ لَيْتَ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِي صَالِحًا يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ سِلاحٍ فَقَالَ: «مَنْ هَذَا»؟ فَقَالَ: أَنَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ جِئْتُ لأَحْرُسَكَ وَنَامَ النَّبِيُّ ﷺ». (بخاری: ۲۸۸۵)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ که از مسافرتی، به مدینه باز گشته بود و خوابش نمی‌برد، گفت: «ای کاش! امشب، مردی صالح از یارانم، برای من نگهبانی می‌داد». ناگهان صدای اسلحه‌ای به گوشمان رسید. رسول اکرم ﷺ پرسید: «این کیست»؟ گفت: من، سعد بن ابی وقاص هستم. آمده‌ام تا از شما حراست کنم. آنگاه، رسول خدا ﷺ خوابید».

۱۲۳۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ وَعَبْدُ الدِّرْهَمِ وَعَبْدُ الْخَمِيصَةِ إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ تَعِسَ وَانْتَكَسَ وَإِذَا شِيكَ فَلا انْتَقَشَ. طُوبَى لِعَبْدٍ

آخِذٍ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشْعَثَ رَأْسُهُ مُغْبَرَّةٍ قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ إِنِ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ»». (بخاری: ۲۸۸۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنده دینار و درهم و پارچه نفیس، نابود باد. زیرا اگر به او عطا شود، خرسند می‌گردد و اگر عطا نشود، خشمگین و ناراحت می‌شود. (چنین شخصی) هلاک و سر نگون باد (تا جایی که) اگر خاری به پایش خلد، کسی پیدا نشود که آنرا در آورد. خوشا به حال بنده‌ای که با سری ژولیده و پاهایی غبار آلود، عنان اسبش را در راه خدا بدست گیرد. اگر در خط مقدم جبهه، مأمور حراست شود، حراست دهد و اگر مأموریتش، پشت جبهه باشد، آنجا نیز به وظیفه‌اش عمل نماید. (این شخص، نزد مردم، هیچگونه جایگاهی ندارد طوریکه) اگر اجازه بخواهد، به او اجازه نمی‌دهند و اگر شفاعتی کند، کسی شفاعتش را نمی‌پذیرد»».

باب (۳۳): فضیلت خدمت در جهاد

۱۲۳۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ أَخْدُمُهُ فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ رَاجِعًا وَبَدَا لَهُ أُحُدٌ قَالَ: «هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ»». (بخاری: ۲۸۸۹)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: همراه رسول الله ﷺ به خیبر رفتم تا در خدمت ایشان باشم. هنگامی که نبی اکرم ﷺ از خیبر برگشت و کوه احد، برایش آشکار شد، فرمود: «این، کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم»».

۱۲۳۷- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ أَكْثَرُنَا ظِلاًّ الَّذِي يَسْتَظِلُّ بِكِسَائِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ صَامُوا فَلَمْ يَعْمَلُوا شَيْئًا وَأَمَّا الَّذِينَ أَفْطَرُوا فَبَعَثُوا الرِّكَابَ وَامْتَهَنُوا وَعَالَجُوا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «ذَهَبَ الْمُفْطِرُونَ الْيَوْمَ بِالأَجْرِ»». (بخاری: ۲۸۹۰)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: (در یکی از سفرها) همراه نبی اکرم ﷺ بودیم. کسانی از بیشترین سایه بر خوردار بودند که از چادرشان بعنوان سایبان استفاده می‌کردند. (برخی از ما روزه داشتند و برخی، بدون روزه بودند) کسانی که روزه بودند، نمی‌توانستند کاری انجام دهند و کسانی که روزه نداشتند، شتران را آب و علوفه دادند، خدمت کردند و آب و غذا تهیه نمودند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «امروز، تمام اجر را کسانی بردند که روزه نداشتند»».

باب (۳٤): فضیلت یک روز نگهبانی در راه خدا

۱۲۳۸- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رِبَاطُ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا، وَمَوْضِعُ سَوْطِ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا،

وَالرَّوْحَةُ يَرُوحُهَا الْعَبْدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ الْغَدْوَةُ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا»». (بخاری: ۲۸۹۲)

ترجمه: «سهل بن سعد ساعدی ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «یک روز نگهبانی در راه خدا از دنیا و مافیها بهتر است. و به اندازه جای شلاق شما در بهشت، از دنیا و مافیها بهتر است. و گامی که بنده، شام یا صبحی در راه خدا بر می‌دارد، از دنیا و مافیها بهتر است»».

باب (۳۵): کمک گرفتن از ضعفاء و نیکوکاران، در جنگ

۱۲۳۹- «عَنْ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ تُنْصَرُونَ وَتُرْزَقُونَ إِلاَّ بِضُعَفَائِكُمْ»». (بخاری: ۲۸۹۶)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مگر غیر از این است که شما بخاطر ضعفاء و مساکین‌تان، یاری می‌شوید و روزی می‌خورید»». (یعنی دعا و عبادت آنان، باعث پیروزی شما و خیر و برکت در روزی‌تان می‌شود . لذا به دیده تحقیر به آنان نگاه نکنید).

۱۲۴۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَأْتِي زَمَانٌ يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ، فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ ﷺ؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ صَاحِبَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ»». (بخاری: ۲۸۹۷)

ترجمه: «ابو سعید خدری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زمانی فرا خواهد رسید که گروهی از مردم به جهاد می‌روند. و (از یکدیگر) می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه پیامبر خدا ﷺ بوده است (صحابی)؟ می‌گویند: بلی. و پیروز می‌شوند. سپس، زمانی فرا می‌رسد که می‌پرسند: آیا درمیان شما کسی هست که همراه صحابه پیامبر خدا ﷺ بوده است(تابعی)؟ می‌گویند: بلی. و پیروز می‌شوند. سپس زمانی فرا می‌رسد که می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که با تابعین همراهی کرده باشد؟ یعنی تبع تابعی باشد. می‌گویند: بلی. و فتح پیروزی نصیب‌شان می‌گردد». (حدیث فوق در مورد فضیلت صحابه، تابعین و تبع تابعین می‌باشد).

باب (۳٦): تشویق به تیاندازی

۱۲۴۱- «عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ حِينَ صَفَفْنَا لِقُرَيْشٍ وَصَفُّوا لَنَا: «إِذَا أَكْثَبُوكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالنَّبْلِ»». (بخاری:۲۹۰۰)

ترجمه: «ابواُسَید ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ روز جنگ بدر که ما در برابر قریش، و آنان در برابر ما صف آرایی کرده بودند، فرمود: «هنگامی که به شما نزدیک شدند، تیراندازی کنید»».

باب (۳۷): پناه بردن به سپر دیگران

۱۲۴۲- «عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مِمَّا لَمْ يُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلا رِكَابٍ، فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاصَّةً وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِ ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ فِي السِّلاحِ وَالْكُرَاعِ عُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (بخاری: ۲۹۰۴)

ترجمه: «عمر ﷺ می‌گوید: خداوند، اموال بنی نضیر را بدون اینکه مسلمانان، اسب و شتری بدوانند (جهاد کنند) به رسول اکرم ﷺ عنایت فرمود. در نتیجه، آن اموال به رسول خدا ﷺ اختصاص یافت. و آنحضرت ﷺ نفقه یک سال خانواده‌اش را می‌داد و بقیه را صرف تهیه سلاح، اسب و آمادگی جهاد در را خدا می‌نمود».

۱۲۴۳- «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُفَدِّي رَجُلاً بَعْدَ سَعْدٍ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي»». (بخاری: ۲۹۰۵)

ترجمه: «علی ﷺ می‌گوید: ندیدم که نبی اکرم ﷺ بعد از سعد، برای کسی دیگر، قربان و صدقه شود و شنیدم که آنحضرت ﷺ به سعد می‌گفت: «تیراندازی کن، پدر و مادرم، فدایت شود»».

باب (۳۸): آنچه دربارۀ آراستن شمشیر آمده است

۱۲۴۴- «عَنْ أَبِيْ أُمَامَةَ ﷺ قَالَ: لَقَدْ فَتَحَ الْفُتُوحَ قَوْمٌ مَا كَانَتْ حِلْيَةُ سُيُوفِهِمُ الذَّهَبَ وَلا الْفِضَّةَ إِنَّمَا كَانَتْ حِلْيَتُهُمُ الْعَلابِيَّ وَالآنُكَ وَالْحَدِيدَ». (بخاری: ۲۹۰۹)

ترجمه: «ابوامامه ﷺ می‌گوید: کسانی این پیروزیها را بدست آوردند که شمشیرهایشان نه با طلا و نقره بلکه با پوست و آهن و سرب، آراسته شده بود».

باب (۳۹): آنچه دربارۀ زره و لباس جنگی پیامبر اکرم ﷺ آمده است

۱۲۴۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ، اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبَدْ بَعْدَ الْيَوْمِ». فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ فَقَالَ: حَسْبُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَدْ أَلْحَحْتَ عَلَى رَبِّكَ، وَهُوَ فِي الدِّرْعِ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿سَيُهْزَمُ ٱلْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ ٱلدُّبُرَ ۝٤٥ بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَٱلسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ ۝٤٦﴾ [القمر: ۴۵-۴۶]». (بخاری: ۲۹۱۵)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: (روز بدر) نبی اکرم ﷺ که زیر سایبانی قرار داشت، فرمود: «خدایا! از تو می‌خواهم که به عهد و پیمانت، وفا کنی. خدایا! اگر می‌خواهی که از امروز به بعد، عبادت نشوی...» در اینجا، ابوبکر دستش را گرفت و گفت: ای رسول خدا! نزد پروردگارت بسیار اصرار نمودی،

بس است. آنحضرت ﷺ که زره بر تن داشت، بیرون آمد درحالی که می‌گفت: ﴿سَيُهۡزَمُ ٱلۡجَمۡعُ وَيُوَلُّونَ ٱلدُّبُرَ ۝٤٥ بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوۡعِدُهُمۡ وَٱلسَّاعَةُ أَدۡهَىٰ وَأَمَرُّ ۝٤٦﴾ [القمر: ۴۵-۴۶] یعنی جمعیت ایشان بزودی شکست می‌خورد و پشت می‌کنند و می‌گریزند. بلکه موعدشان، قیامت است و قیامت، مصیبتی عظیم‌تر و تلخ‌تر است».

باب (٤٠): استفاده از پارچهٔ ابریشمی در جنگ

۱۲۴۶- «عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ فِي حَرِيرٍ لِحِكَّةٍ بِهِمَا». (بخاری: ۲۹۲۲)

ترجمه: «انس رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به عبدالرحمن بن عوف و زبیر رضي الله عنهما که بدنشان دچار خارش شده بود، اجازه داد تا پارچه ابریشمی بپوشند».

باب (٤١): آنچه که دربارهٔ جنگ با رومیان، گفته شده است

۱۲٤٧- «عَنْ أُمِّ حَرَامٍ رضي الله عنها: أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا فِيهِمْ؟ قَالَ: «أَنْتِ فِيهِمْ». ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ». فَقُلْتُ: أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لا»». (بخاری: ۲۹۲٤)

ترجمه: «ام حرام رضي الله عنها می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اولین لشکر امت من که در دریا با دشمن، می‌جنگد، بهشت برایش واجب می‌شود». پرسیدم: آیا من هم درمیان آنان خواهم بود؟ فرمود: «تو نیز درمیان آنان، خواهی بود». سپس، نبی اکرم ﷺ فرمود: «اولین لشکر امت من که به شهر (قسطنطنیه) حمله می‌کند، بخشیده می‌شود». گفتم: یا رسول الله! من نیز در میان آنان خواهم بود؟ فرمود: «خیر»».

باب (٤٢): جهاد با یهود

۱۲۴۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تُقَاتِلُونَ الْيَهُودَ حَتَّى يَخْتَبِيَ أَحَدُهُمْ وَرَاءَ الْحَجَرِ فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَائِي فَاقْتُلْهُ»». (بخاری: ۲۹۲۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «زمانی فرا می‌رسد که شما با یهود، می‌جنگید تا جایی که یکی از آنان، پشت سنگی، پنهان می‌شود و آن سنگ، می‌گوید: ای بنده خدا! این، یهودی‌ای است که پشت من، پنهان شده است. او را به قتل برسان»».

۱۲۴۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا الْيَهُودَ حَتَّى يَقُولَ الْحَجَرُ وَرَاءَهُ الْيَهُودِيُّ يَا مُسْلِمُ هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَائِي فَاقْتُلْهُ»». (بخاری: ۲۹۲۶)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود مگر این که شما با یهود بجنگید تا آنجا که سنگی که یهودی پشت آن، پنهان شده است، بگوید: ای مسلمان! این، یک نفر یهودی است که پشت من پنهان شده، او را بقتل برسان»».

باب (٤٣): جنگ با ترکها

۱۲۵۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا التُّرْكَ صِغَارَ الأَعْيُنِ حُمْرَ الْوُجُوهِ ذُلْفَ الأُنُوفِ كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، وَلا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ»». (بخاری: ۲۹۲۸)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «قیامت برپا نخواهد شد تا زمانیکه شما با ترک‌هایی که دارای چشمان کوچک، چهره‌هایی قرمز با بینی‌هایی پهن و صورت‌هایی مانند سپر هستند، نجنگید .همچنین قیامت برپا نخواهد شد تا زمانیکه شما با قومی که کفش‌هایشان از مو ساخته شده است، نجنگید»».

باب (٤٤): نفرین مشرکین

۱۲۵۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، سَرِيعَ الْحِسَابِ، اللَّهُمَّ اهْزِمِ الأَحْزَابَ، اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلْزِلْهُمْ»». (بخاری: ۲۹۳۳)

ترجمه: «از عبد الله بن ابی اوفی ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ روز جنگ احزاب، مشرکین را چنین نفرین کرد: «الهی، ای نازل کننده کتاب و ای سریع الحساب! بار الها! احزاب را شکست بده. خدایا! آنان را شکست بده و متزلزل بگردان»».

۱۲۵۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ، قَالَتْ: دَخَلَ الْيَهُودُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: السَّامُ عَلَيْكَ. فَلَعَنْتُهُمْ، فَقَالَ: «مَا لَكِ»؟ قُلْتُ: أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا؟ قَالَ: «فَلَمْ تَسْمَعِي مَا قُلْتُ: وَعَلَيْكُمْ»». (بخاری: ۲۹۳۵)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: (روزی) چند نفر یهودی، نزد نبی اکرم ﷺ آمدند و گفتند: سام علیک (مرگ بر تو). من آنان را لعنت کردم. آنحضرت ﷺ پرسید: «تو را چه شده است»؟ گفتم: مگر نشنیدی که

چه گفتند؟ فرمود: «مگر نشنیدی که من به آنان گفتم: و علیکم» یعنی مرگ بر شما باد. (پس نیازی نیست که آنان را لعنت کنی)».

باب (٤٥): دعا برای هدایت مشرکین به قصد دلجویی از آنان

۱۲۵۳- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَدِمَ طُفَيْلُ بْنُ عَمْرٍو الدَّوْسِيُّ وَأَصْحَابُهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ دَوْسًا عَصَتْ وَأَبَتْ فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا، فَقِيلَ: هَلَكَتْ دَوْسٌ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأْتِ بِهِمْ»». (بخاری: ۲۹۳۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: طفیل بن عمرو دوسی و یارانش نزد نبی اکرم ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! همانا طایفه دوس، عصیان کرده و کفر ورزیدند. آنان را نفرین کن. مردم گمان کردند که (با نفرین رسول خدا ﷺ) دوس، نابود خواهد شد. رسول الله ﷺ (خلاف انتظار آنها) دعای خیر کرد و فرمود: «خدایا! دوس را هدایت کن و مشرف به اسلام گردان»».

(٤٦): دعوت مردم، توسط پیامبر اکرم ﷺ به سوی اسلام و نبوت

۱۲۵۴- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلاً يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ». فَقَامُوا يَرْجُونَ لِذَلِكَ أَيُّهُمْ يُعْطَى، فَغَدَوْا وَكُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَى، فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِيٌّ»؟ فَقِيلَ: يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فَأَمَرَ فَدُعِيَ لَهُ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ، فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَأَنَّه لَمْ يَكُنْ بِهِ شَيْءٌ، فَقَالَ: نُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقَالَ: «عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ فَوَاللَّهِ لأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ»». (بخاری: ۲۹۴۲)

ترجمه: «سهل بن سعد ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ روز خیبر، چنین فرمود: «پرچم اسلام را بدست مردی می‌سپارم که خداوند بوسله او خیبر را فتح خواهد کرد». صحابه برخاستند و هر یک امیدوار بود که پرچم به او سپرده می‌شود و شب را به همین امید، به صبح رساندند. آنگاه، رسول خدا ﷺ پرسید: «علی کجاست»؟ گفتند: چشم درد دارد. دستور داد که او را صدا بزنند. علی آمد و آنحضرت ﷺ بر چشمانش، آب دهان مالید. بلافاصله بهبود یافت طوریکه گویا هرگز بیمار نبوده است. آنگاه از رسول خدا ﷺ پرسید: با آنان بجنگم تا مسلمان شوند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «با تأنی، نزد آنان برو تا بدانجا برسی. سپس، آنها را به اسلام،دعوت کن و از دستورات خدا با خبر ساز. سوگند به خدا، اگر یکی از آنان بوسیله تو هدایت شود، برایت از شتران سرخ رنگ، بهتر است». (یاد آوری می‌شود که شتران سرخ رنگ، در آن زمان، نزد اعراب، از ارزش بسیار بالایی بر خوردار بودند)».

باب (٤٧): پنهان نمودن نیت جنگ از دیگران وترجیح سفر در روز پنجشنبه

۱۲۵۵- «عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: لَقَلَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ إِذَا خَرَجَ فِي سَفَرٍ إِلا يَوْمَ الْخَمِيسِ». (بخاری: ۲۹۴۹)

ترجمه: «کعب بن مالک ﷺ می‌گوید: کمتر اتفاق می‌افتاد که رسول الله ﷺ غیر از پنج شنبه، در روزهای دیگر، به سفر برود».

باب (٤٨): وداع کردن

۱۲۵۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْثٍ وَقَالَ لَنَا: «إِنْ لَقِيتُمْ فُلانًا وَفُلانًا- «لِرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَّاهُمَا ـ فَحَرِّقُوهُمَا بِالنَّارِ». قَالَ: ثُمَّ أَتَيْنَاهُ نُوَدِّعُهُ حِينَ أَرَدْنَا الْخُرُوجَ، فَقَالَ: «إِنِّي كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ أَنْ تُحَرِّقُوا فُلانًا وَفُلانًا بِالنَّارِ وَإِنَّ النَّارَ لا يُعَذِّبُ بِهَا إِلَّا اللَّهُ، فَإِنْ أَخَذْتُمُوهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا»». (بخاری: ۲۹۵۴)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ که ما را به یک سریه، اعزام می‌کرد، فرمود: «اگر فلانی و فلانی را دیدید ـ دو نفر از قریش را نام برد ـ آنها را بسوازانید».

راوی می‌گوید: سپس، هنگام حرکت، نزد آنحضرت ﷺ رفتیم تا ایشان را وداع کنیم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «من به شما دستور دادم که فلان و فلان شخص را در آتش، بسوزانید. ولی باید بدانید که عذاب دادن با آتش، کار خداست. پس اگر آنان را دستگیر نمودید، به قتل برسانید»».

باب (٤٩): اطاعت از پیشوا و رهبر

۱۲۵۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ حَقٌّ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِالْمَعْصِيَةِ، فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلا سَمْعَ وَلا طَاعَةَ»». (بخاری: ۲۹۵۵)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شنیدن سخنان رهبر و اطاعت از دستورات او مادام که امر به معصیتی نکرده باشد، لازم است. پس هر گاه، امر به معصیتی کرد، نباید سخنانش را شنید و از دستوراتش، اطاعت کرد»».

باب (٥٠): دفاع از رهبر و پناه بردن به اندیشه‌اش

۱۲۵۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ». ويقول: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يُطِعِ الأَمِيرَ فَقَدْ

أَطَاعَنِي وَمَنْ يَعْصِ الأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي، وَإِنَّمَا الإِمَامُ جُنَّةٌ يُقَاتَلُ مِنْ وَرَائِهِ وَيُتَّقَى بِهِ، فَإِنْ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَعَدَلَ فَإِنَّ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرًا، وَإِنْ قَالَ بِغَيْرِهِ فَإِنَّ عَلَيْهِ مِنْهُ»». (بخاری: ۲۹۵۶-۲۹۵۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «امت من (از نظر زمان) آخرین امت، (و از نظر مقام و رتبه) از همه جلوتر است». و افزود: «هرکس، از من اطاعت کند، همانا از خدا اطاعت کرده است. و هرکس از من نافرمانی کند، همانا از خدا نافرمانی کرده است. و هرکس از امیرش، اطاعت کند، یقیناً از من اطاعت کرده است. و هرکس که از او نافرمانی کند، یقیناً از من نافرمانی کرده است. همانا امام، سپر است. از او دفاع می‌کنند و به او پناه می‌برند. پس اگر به خدا ترسی و عدالت، امر نماید، مستوجب پاداش می‌شود. و اگر خلاف آن، امر کند، گناهکار می‌گردد»».

باب (۵۱): بیعت بر عدم فرار از میدان جنگ

۱۲۵۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: رَجَعْنَا مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، فَمَا اجْتَمَعَ مِنَّا اثْنَانِ عَلَى الشَّجَرَةِ الَّتِي بَايَعْنَا تَحْتَهَا، كَانَتْ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ. فَقِيلَ لَهُ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعَهُمْ؟ عَلَى الْمَوْتِ؟ قَالَ: لا، بَلْ بَايَعَهُمْ عَلَى الصَّبْرِ». (بخاری: ۲۹۵۸)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: یک سال پس از بیعت رضوان، هنگامی که به آنجا بر گشتیم، هیچ دو نفری از ما در مورد درختی که زیر آن بیعت کرده بودیم، اتفاق نظر نداشت. آن درخت، محل نزول رحمت الهی بود. (یا اینکه گم شدن آن، رحمت خدا بود).

از نافع که راوی حدیث از ابن عمر است، پرسیدند: رسول الله ﷺ بر چه چیزی با آنها بیعت کرد؟ بر مرگ؟ گفت: خیر، بلکه با آنها بیعت کرد که از میدان جنگ، فرار نکنند».

۱۲۶۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا كَانَ زَمَنُ الْحَرَّةِ أَتَاهُ آتٍ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَ حَنْظَلَةَ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى الْمَوْتِ، فَقَالَ: لا أُبَايِعُ عَلَى هَذَا أَحَدًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۲۹۵۹)

ترجمه: «عبد الله بن زید ﷺ می‌گوید: مردی در زمان جنگ حره (که در زمان یزید بن معاویه در سال ۶۵ هـ.ق در مدینه منوره علیه عبد الله بن زبیر و یارانش بوقوع پیوست) نزد من آمد و گفت: عبد الله بن حنظله از مردم، بر مرگ، بیعت می‌گیرد. گفتم: پس از رسول الله ﷺ با هیچ کسی، چنین بیعتی نمی‌کنم».

۱۲۶۱- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: بَايَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ثُمَّ عَدَلْتُ إِلَى ظِلِّ الشَّجَرَةِ، فَلَمَّا خَفَّ النَّاسُ قَالَ: «يَا ابْنَ الأَكْوَعِ، أَلا تُبَايِعُ»؟ قَالَ: قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَيْضًا». فَبَايَعْتُهُ الثَّانِيَةَ، فقيل لَهُ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تُبَايِعُونَ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ». (بخاری: ۲۹۶۰).

ترجمه: «سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: با نبی اکرم ﷺ بیعت کردم. سپس به زیر سایه همان درخت، برگشتم. هنگامی که جمعیت، کم شد، رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابن اکوع! بیعت نمی‌کنی»؟ گفتم: ای رسول خدا! همانا، بیعت کردم. فرمود: «دوباره بیعت کن». پس برای بار دوم، بیعت کردم. از او پرسیدند: آنروز، بر چه چیزی، بیعت می‌کردید؟ گفت: «بر مرگ»».

باب (۵۲): امام و رهبر، پیروانش را به کاری امر نمایدکه توانایی آنرا داشته باشند

۱۲۶۲- «عَنْ مُجَاشِعٍ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنَا وَأَخِي، فَقُلْتُ: بَايِعْنَا عَلَى الْهِجْرَةِ، فَقَالَ: «مَضَتِ الْهِجْرَةُ لأَهْلِهَا». فَقُلْتُ: عَلامَ تُبَايِعُنَا؟ قَالَ: «عَلَى الإِسْلامِ وَالْجِهَادِ»». (بخاری: ۲۹۶۳)

ترجمه: «مجاشع ﷺ می‌گوید: من همراه برادرم نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و گفتم: با ما بر هجرت، بیعت کن. فرمود: «دوران هجرت به پایان رسید». گفتم: اکنون با ما بر چه چیزی بیعت می‌کنی؟ فرمود: «بر اسلام و جهاد»». (شایان ذکر است که این گفتگو بعد از فتح مکه بود و پیامبر خدا ﷺ فرموده است: پس از فتح مکه، هجرتی نیست).

۱۲۶۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَقَدْ أَتَانِي الْيَوْمَ رَجُلٌ فَسَأَلَنِي عَنْ أَمْرٍ مَا دَرَيْتُ مَا أَرُدُّ عَلَيْهِ، فَقَالَ: أَرَأَيْتَ رَجُلاً مُؤْدِيًا نَشِيطًا يَخْرُجُ مَعَ أُمَرَائِنَا فِي الْمَغَازِي فَيَعْزِمُ عَلَيْنَا فِي أَشْيَاءَ لا نُحْصِيهَا؟ فَقُلْتُ لَهُ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ إِلا أَنَّا كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَعَسَى أَنْ لا يَعْزِمَ عَلَيْنَا فِي أَمْرٍ إِلا مَرَّةً حَتَّى نَفْعَلَهُ، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَنْ يَزَالَ بِخَيْرٍ مَا اتَّقَى اللَّهَ وَإِذَا شَكَّ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ سَأَلَ رَجُلاً فَشَفَاهُ مِنْهُ، وَأَوْشَكَ أَنْ لا تَجِدُوهُ، وَالَّذِي لا إِلَهَ إِلا هُوَ، مَا أَذْكُرُ مَا غَبَرَ مِنَ الدُّنْيَا إِلا كَالثَّغْبِ شُرِبَ صَفْوُهُ وَبَقِيَ كَدَرُهُ». (بخاری: ۲۹۶۴)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: امروز، مردی نزد من آمد و از من مسئله‌ای پرسید که ندانستم. پس گفت: نظر شما درباره مردی که سراپا مسلح و بسیار با نشاط است و با امیران ما در جنگها شرکت می‌کند. و امیر، ما را وادار به انجام کارهایی می‌کند که نمی‌توانیم آنها را انجام دهیم، چیست؟ گفتم: به خدا سوگند، نمی‌دانم چه پاسخی به تو بدهم. فقط می‌توانم بگویم هنگامی که ما همراه نبی اکرم ﷺ بودیم، آنحضرت ﷺ برای انجام کارها، فقط یک بار به ما دستور می‌داد و ما آن را انجام می‌دادیم. همانا هر یک از شما تا زمانی در خیر و عافیت بسر می‌برد که از خدا بترسد. و هرگاه در مورد امری، دچار شک و تردید شد، از کسی بپرسد تا تردیدش، بر طرف گردد. شاید چنین شخصی (که به سؤال شما پاسخ بدهد) پیدا نشود. سوگند به ذاتی که هیچ معبودی جز او وجود ندارد، در مورد دنیا می‌توانم بگویم که مثال آن، مانند برکه‌ای است که آب زلال آن نوشیده شده و آب آلوده‌اش، باقی مانده است».

باب (۵۳): پیامبر اکرم ﷺ اگر در آغاز روز نمی‌جنگید، پس از زوال آفتاب، به جنگ می‌پرداخت

۱۲۶۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا انْتَظَرَ حَتَّى مَالَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ خَطِيبًا قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، لا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلالِ السُّيُوفِ». ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ» وَقَد تَقَدَّمّ بَاقِيَ الدُّعَاءِ». (بخاری: ۲۹۶۶)

ترجمه: «عبد الله بن ابی اوفی رضي الله عنهما می‌گوید: در یکی از روزها (روز جنگ احزاب) که رسول الله ﷺ با دشمن، مواجه شد، منتظر ماند تا آفتاب، زوال کند. سپس برخاست و میان مردم، سخنرانی کرد و فرمود: «ای مردم! رویارویی با دشمن را آرزو نکنید و از خداوند، عافیت بخواهید. ولی اگر با دشمن، مواجه شدید، صبر کنید و بدانید که بهشت زیر سایه شمشیرهاست». سپس چنین دعا کرد: «الهی! ای نازل کننده کتاب ...» و بقیه دعا که شرح آن گذشت».

باب (۵٤): شخص مزدبگیر

۱۲۶۵- «عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ رضي الله عنه قَالَ: اسْتَأْجَرْتُ أَجِيرًا فَقَاتَلَ رَجُلاً، فَعَضَّ أَحَدُهُمَا الآخَرَ، فَانْتَزَعَ يَدَهُ مِنْ فِيهِ وَنَزَعَ ثَنِيَّتَهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَأَهْدَرَهَا، فَقَالَ: «أَيَدْفَعُ يَدَهُ إِلَيْكَ فَتَقْضَمُهَا كَمَا يَقْضَمُ الْفَحْلُ»». (بخاری: ۲۹۷۳)

ترجمه: «یعلی بن امیه رضي الله عنه می‌گوید: شخصی را به اجرت گرفته بودم. او با کسی دیگر، درگیر شد. آن شخص، دست او را گزید. کارگر من، دست‌اش را از دهان او بیرون کشید و دندانهای جلویی آن مرد را هم بیرون آورد. او نزد نبی اکرم ﷺ آمد (و شکایت کرد). آنحضرت ﷺ شکسته شدن دندانهایش را مباح قرار داد و فرمود: «آیا می‌خواهی دستش را در اختیارت قرار دهد و تو آن را مانند شتر مست، بجوی»».

باب (۵۵): آنچه دربارۀ پرچم رسول الله ﷺ آمده است

۱۲۶۶- «عَنِ الْعَبَّاسِ رضي الله عنه: أَنَّهُ قَالَ لِلزُّبَيْرِ رضي الله عنه: هَا هُنَا أَمَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تَرْكُزَ الرَّايَةَ». (بخاری: ۲۹۷۶)

ترجمه: «از عباس رضي الله عنه روایت است که به زبیر رضي الله عنه گفت: نبی اکرم ﷺ به تو دستور داد که پرچم را در اینجا (این نقطه) نصب کنی».

باب (٥٦): پیامبر اکرم ﷺ فرمود: از مسافت یک ماه راه، دشمنانم دچار وحشت می‌شوند

۱۲۶۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، فَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الأَرْضِ فَوُضِعَتْ فِي يَدِيْ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: وَقَدْ ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتُمْ تَنْتَثِلُونَهَا». (بخاری: ۲۹۷۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «با کلمات جامع (مختصر از نظر لفظ، و پر بار از نظر معنا) مبعوث شدم و با رعب (ترسیدن دشمنان) یاری شده‌ام. و خواب بودم که کلید گنجهای زمین، در دستم نهاده شد». ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ رفت و شما آن گنجها را استخراج می‌کنید».

باب (٥٧): برداشتن زاد و توشهٔ جنگ (یا سفر)

۱۲۶۸- «عَنْ أَسْمَاءَ ﷺ قَالَتْ: صَنَعْتُ سُفْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ حِينَ أَرَادَ أَنْ يُهَاجِرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَتْ: فَلَمْ نَجِدْ لِسُفْرَتِهِ وَلا لِسِقَائِهِ مَا نَرْبِطُهُمَا بِهِ، فَقُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: وَاللَّهِ مَا أَجِدُ شَيْئًا أَرْبِطُ بِهِ إِلا نِطَاقِي، قَالَ: فَشُقِّيهِ بِاثْنَيْنِ، فَارْبِطِيهِ بِوَاحِدٍ السِّقَاءَ وَبِالآخَرِ السُّفْرَةَ، فَفَعَلْتُ، فَلِذَلِكَ سُمِّيَتُ ذَاتَ النِّطَاقَيْنِ». (بخاری: ۲۹۷۹)

ترجمه: «اسماء ﷺ می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ می‌خواست به مدینه، هجرت نماید، توشه سفر آنحضرت ﷺ را در خانه ابوبکر، آماده کردم. اما چیزی که کیسه توشه و دهانه مشک آب را ببندیم پیدا نکردیم. به پدرم، ابوبکر، گفتم: به خدا سوگند که من برای بستن زاد سفر، چیزی جز کمربند خود، پیدا نکردم. پدر گفت: آنرا دو قسمت کن. با یکی دهانه کیسه و با دیگری، دهانه مشک را ببند. پس من هم چنین کردم. بدین جهت، ذات النطاقین (صاحب دو کمر بند) نامیده شدم. (گفتنی است که رسول الله ﷺ ایشان را ذات النطاقین نامید)».

باب (٥٨): پشت سر کسی بر الاغ، سوار شدن

۱۲۶۹- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ عَلَى إِكَافٍ عَلَيْهِ قَطِيفَةٌ وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ وَرَاءَهُ». (بخاری: ۲۹۸۷)

ترجمه: «از اسامه بن زید ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ بر الاغی که پالان داشت و روی آن، پارچه‌ای مخملی انداخته شده بود، سوار شد و اسامه را پشت سرش، سوار کرد».

۱۲۷۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَقْبَلَ يَوْمَ الْفَتْحِ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ مُرْدِفًا أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَمَعَهُ بِلالٌ وَمَعَهُ عُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ مِنَ الْحَجَبَةِ حَتَّى أَنَاخَ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ بِمِفْتَاحِ الْبَيْتِ، فَفَتَحَ، وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَبَاقِي الْحَدِيْثِ قَدْ تَقَدَّمَ». (بخاری: ۲۹۸۸)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ روز فتح مکه، سوار بر شترش، از قسمت بالای شهر مکه در حالی که اسامه بن زید نیز پشت سرش سوار بود و بلال و عثمان بن طلحه ﷺ که یکی از کلید داران کعبه بود، ایشان را همراهی می‌کردند، وارد شد و شترش را در مسجد، خوابانید و به عثمان بن طلحه ﷺ دستور داد تا کلید کعبه را بیاورد. او (کلید را آورد و) در را باز کرد. و رسول خدا ﷺ وارد کعبه شد. شرح مفصل آن در جلد اول، حدیث شماره ۲۹۲ بیان شد».

باب (۵۹): کراهیت بردن قرآن به سرزمین دشمن

۱۲۷۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ». (بخاری: ۲۹۹۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول خدا ﷺ از بردن قرآن به سرزمین دشمن، نهی فرمود».

باب (٦٠): کراهیت تکبیر گفتن با صدای بلند

۱۲۷۲- «عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَكُنَّا إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى وَادٍ هَلَّلْنَا وَكَبَّرْنَا ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُنَا: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَإِنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلا غَائِبًا إِنَّهُ مَعَكُمْ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَتَعَالَى جَدُّهُ»». (بخاری: ۲۹۹۲)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: در معیت رسول خدا ﷺ: بودیم. هر وقت به جای بلندی می‌رسیدیم، تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر (الله اکبر) می‌گفتیم و صدایمان بلند می‌شد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بر خود رحم کنید زیرا شما فرد کر و غایبی را صدا نمی‌زنید. او با شماست، به شما نزدیک است و سخنانتان را می‌شنود. اسمش با برکت و مقامش بالاست»».

باب (٦١): تسبیح گفتن هنگام بالا رفتن و پایین آمدن از بلندیها

۱۲۷۳- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا إِذَا صَعِدْنَا كَبَّرْنَا وَإِذَا تَصَوَّبْنَا سَبَّحْنَا». (بخاری: ۲۹۹٤)

ترجمه: «جابر بن عبد الله انصاری ﷺ می‌گوید: هرگاه، به جای بلندی می‌رفتیم، الله اکبر و هرگاه از آن پایین می‌آمدیم، سبحان الله می‌گفتیم».

باب (٦٢): به مسافر، ثواب عبادات دوران اقامت، خواهد رسید

١٢٧٤- «عَنْ أَبِيْ مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا مَرِضَ الْعَبْدُ أَوْ سَافَرَ كُتِبَ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ مُقِيمًا صَحِيحًا»». (بخاری: ٢٩٩٦)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، بنده‌ای، مریض یا مسافر باشد (و نتواند اعمال دوران صحت و اقامت‌اش را انجام دهد) پاداش اعمالی را که در زمان صحت و اقامت، انجام می‌داده است، به او می‌رسد»».

باب (٦٣): تنها رفتن به مسافرت

١٢٧٥- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْوَحْدَةِ مَا أَعْلَمُ مَا سَارَ رَاكِبٌ بِلَيْلٍ وَحْدَهُ»». (بخاری: ٢٩٩٨)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر مردم، خطرات تنها به مسافرت رفتن را آنطور که من می‌دانم، می‌دانستند، هیچ کس، به تنهایی در شب، به مسافرت نمی‌رفت»».

باب (٦٤): جهاد، با اجازۀ والدین

١٢٧٦- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ قال: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْجِهَادِ، فَقَالَ: «أَحَيٌّ وَالِدَاكَ»؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ»». (بخاری: ٣٠٠٤)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو ﷺ می‌گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و از او اجازه خواست تا به جهاد برود. آنحضرت ﷺ پرسید: «آیا پدر و مادرت، زنده‌اند»؟ گفت: بلی. رسول خدا ﷺ فرمود: «جهاد تو، خدمت به آنهاست»».

باب (٦٥): بستن زنگوله و مشابه آن، به گردن شتر

١٢٧٧- «عَنْ أَبِي بَشِيرٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ وَالنَّاسُ فِي مَبِيتِهِمْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَسُولاً أَنْ لا يَبْقَيَنَّ فِي رَقَبَةِ بَعِيرٍ قِلادَةٌ مِنْ وَتَرٍ أَوْ قِلادَةٌ إِلا قُطِعَتْ». (بخاری: ٣٠٠٥)

ترجمه: «از ابوبشیر انصاری ﷺ روایت است که ایشان در یکی از سفرها، همراه رسول خدا ﷺ بود و هنگام شب که مردم در حال استراحت بودند، رسول الله ﷺ شخصی را فرستاد تا اعلام کند که هیچ قلاده‌ای در گردن شتری باقی نماند مگر اینکه قطع شود».

باب (٦٦) مسافرت زن، بدون محرم

۱۲۷۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ وَلا تُسَافِرَنَّ امْرَأَةٌ إِلا وَمَعَهَا مَحْرَمٌ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اكْتُتِبْتُ فِي غَزْوَةِ كَذَا وَكَذَا وَخَرَجَتِ امْرَأَتِي حَاجَّةً؟ قَالَ: «اذْهَبْ فَحُجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ»». (بخاری: ۳۰۰۶)

ترجمه: «ابن‌عباس ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ مردی با زنی (بیگانه) خلوت نکند. و هیچ زنی بدون محرم، به مسافرت نرود. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! من برای فلان غزوه، ثبت نام شده‌ام و همسرم می‌خواهد به حج برود؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «همراه همسرت، به حج برو»».

باب (٦٧): به زنجیر بستن اسیران

۱۲۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «عَجِبَ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فِي السَّلاسِلِ»». (بخاری: ۳۰۱۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، از قومی که به زنجیر کشیده شده‌اند و وارد بهشت می‌شوند، تعجب می‌کند»».

باب (٦٨): شبیخون زدن

۱۲۸۰- «عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ ﷺ قَالَ: مَرَّ بِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِالأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ وَسُئِلَ عَنْ أَهْلِ الدَّارِ يُبَيَّتُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَيُصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيِّهِمْ؟ قَالَ: «هُمْ مِنْهُمْ»». (بخاری:۳۰۱۲)

ترجمه: «صعب‌بن جثّامه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در محل ابواء یا ودان نزد من آمد. از آنحضرت ﷺ درباره مشرکین که بر آنان، شبیخون زده می‌شود و زنان و فرزندانشان نیز کشته می‌شوند، پرسیدند. رسول خدا ﷺ فرمود: «زنان و کودکانشان نیز جزو آنان هستند»».

باب (٦٩): کشتن زنان و کودکان، در جنگ

۱۲۸۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً وُجِدَتْ فِي بَعْضِ مَغَازِي النَّبِيِّ ﷺ مَقْتُولَةً، فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَتْلَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ». (بخاری:۳۰۱۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ روایت می‌کند که در یکی از غزواتِ نبی اکرم ﷺ جنازه زنی، پیدا شد. رسول الله ﷺ کشتن زنان و کودکان را امری ناپسند دانست».

باب (۷۰): مردم را با عذاب خدا یعنی آتش، نسوزانید

۱۲۸۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّهُ بَلَغَه أَنَّ عَلِيًّا ﷺ حَرَّقَ قَوْمًا، فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحَرِّقْهُمْ، لأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ». وَلَقَتَلْتُهُمْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»». (بخاری: ۳۰۱۷)

ترجمه: «از ابن عباس ﷺ روایت است که به ایشان، اطلاع دادند که علی بن ابی طالب ﷺ عده‌ای (از مرتدین) را سوزانده است. ابن عباس ﷺ گفت: اگر من (بجای او) می‌بودم، آنها را نمی‌سوزاندم. زیرا نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردم را با عذاب خدا (آتش) عذاب ندهید». بلکه آنها را می‌کشتم همانطور که رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، دینش را تغییر داد، او را بکشید»».

باب (۷۱)

۱۲۸۳- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «قَرَصَتْ نَمْلَةٌ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَأَمَرَ بِقَرْيَةِ النَّمْلِ فَأُحْرِقَتْ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أَحْرَقْتَ أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ تُسَبِّحُ»». (بخاری: ۳۰۱۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «یکی از پیامبران را مورچه‌ای گزید. به دستور او، لانه مورچه‌ها را سوختند. خداوند، به او وحی فرستاد که تو را مورچه‌ای گزید و تو یکی از امت‌ها را که تسبیح می‌گفتند، به آتش کشیدی»».

باب (۷۲): سوزاندن خانه‌ها و نخلستانها

۱۲۸۴- «عَنْ جَرِيرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ»؟ وَكَانَ بَيْتًا فِي خَثْعَمَ يُسَمَّى: كَعْبَةَ الْيَمَانِيَةِ. قَالَ: فَانْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارِسٍ مِنْ أَحْمَسَ وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ، قَالَ: وَكُنْتُ لا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي وَقَالَ: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا». فَانْطَلَقَ إِلَيْهَا فَكَسَرَهَا وَحَرَّقَهَا، ثُمَّ بَعَثَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُهُ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجْوَفُ أَوْ أَجْرَبُ، قَالَ: فَبَارَكَ فِي خَيْلِ أَحْمَسَ وَرِجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ». (بخاری: ۳۰۲۰)

ترجمه: «جریر س می‌گوید: رسول الله ﷺ خطاب به من فرمود: «آیا مرا از شر ذوالخلصه، راحت نمی‌کنی»؟ قابل ذکر است که ذو الخلصه، خانه‌ای در قبیله خثعم بود که به آن، کعبه یمانی می‌گفتند. جریر می‌گوید: من همراه صد و پنجاه تن از سواران ماهر قبیله أحمس، براه افتادم. البته در آن هنگام، نمی‌توانستم خود را بر پشت اسب، نگه دارم. رسول خدا ﷺ به سینه‌ام زد طوریکه آثار انگشتانش را بر سینه‌ام مشاهده کردم و چنین دعا کرد: «خدایا! او را ثابت قدم بدار، هدایتش کن و باعث هدایت دیگران، بگردان».

آنگاه، بدانجا رفتم، آنرا شکستم و به آتش کشیدم. سپس پیکی نزد رسول الله ﷺ فرستادم تا او را از ماجرا با خبر سازد. او به رسول خدا ﷺ گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده است، در حالی نزد تو آمده‌ام که ذوالخلصه را مانند شتری تو خالی یا گر، پشت سر گذاشته‌ام (بر اثر سوختن، پایه‌هایش فرو ریخته و رنگش سیاه شده است). آنگاه رسول خدا ﷺ پنج بار برای مردان و اسبهای بنی أحمس، دعای خیر و برکت نمود».

باب (۷۳): جنگ، فریبکاری است

۱۲۸۵- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «هَلَكَ كِسْرَى ثُمَّ لا يَكُونُ كِسْرَى بَعْدَهُ، وَقَيْصَرٌ لَيَهْلِكَنَّ ثُمَّ لا يَكُونُ قَيْصَرٌ بَعْدَهُ، وَلَتُقْسَمَنَّ كُنُوزُهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». وَسَمَّى الْحَرْبَ خُدْعَةً». (بخاری: ۳۰۲۷-۳۰۲۸)

ترجمه: «ابوهریره س می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسرا، هلاک شد و بعد از او، کسرایی نخواهد آمد. قیصر، هلاک خواهد شد و بعد از او قیصری نخواهد آمد و گنجهای آنها در راه خدا تقسیم خواهد شد». همچنین آنحضرت ﷺ جنگ را فریبکاری خواند».

باب(٧٤): کراهیت تنازع و اختلاف در جنگ

۱۲۸۶- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنَ عَازِبٍ س قَالَ: جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الرَّجَّالَةِ يَوْمَ أُحُدٍ وَكَانُوا خَمْسِينَ رَجُلا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُبَيْرٍ، فَقَالَ: «إِنْ رَأَيْتُمُونَا تَخْطَفُنَا الطَّيْرُ فَلا تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ هَذَا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ، وَإِنْ رَأَيْتُمُونَا هَزَمْنَا الْقَوْمَ وَأَوْطَأْنَاهُمْ فَلا تَبْرَحُوا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ». فَهَزَمُوهُمْ. قَالَ: فَأَنَا وَاللَّهِ رَأَيْتُ النِّسَاءَ يَشْتَدِدْنَ قَدْ بَدَتْ خَلاخِلُهُنَّ وَأَسْوُقُهُنَّ رَافِعَاتٍ ثِيَابَهُنَّ، فَقَالَ أَصْحَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُبَيْرٍ: الْغَنِيمَةَ أَيْ قَوْمِ، الْغَنِيمَةَ ظَهَرَ أَصْحَابُكُمْ فَمَا تَنْتَظِرُونَ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جُبَيْرٍ: أَنَسِيتُمْ مَا قَالَ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالُوا: وَاللَّهِ لَنَأْتِيَنَّ النَّاسَ فَلَنُصِيبَنَّ مِنَ الْغَنِيمَةِ، فَلَمَّا أَتَوْهُمْ صُرِفَتْ وُجُوهُهُمْ فَأَقْبَلُوا مُنْهَزِمِينَ».

فَذَاكَ إِذْ يَدْعُوهُمُ الرَّسُولُ فِي أُخْرَاهُمْ، فَلَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرُ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلا، فَأَصَابُوا مِنَّا سَبْعِينَ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ أَصَابُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ بَدْرٍ أَرْبَعِينَ وَمِائَةً، سَبْعِينَ أَسِيرًا وَسَبْعِينَ قَتِيلاً، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: أَفِي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ؟ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، فَنَهَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُجِيبُوهُ، ثُمَّ قَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ؟ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ قَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ الْخَطَّابِ؟ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَّا هَؤُلاءِ فَقَدْ قُتِلُوا، فَمَا مَلَكَ عُمَرُ نَفْسَهُ فَقَالَ: كَذَبْتَ وَاللَّهِ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، إِنَّ الَّذِينَ عَدَدْتَ لَأَحْيَاءٌ كُلُّهُمْ وَقَدْ بَقِيَ لَكَ مَا يَسُوءُكَ، قَالَ: يَوْمٌ بِيَوْمِ بَدْرٍ وَالْحَرْبُ سِجَالٌ، إِنَّكُمْ سَتَجِدُونَ فِي الْقَوْمِ مُثْلَةً لَمْ آمُرْ بِهَا وَلَمْ تَسُؤْنِي، ثُمَّ أَخَذَ يَرْتَجِزُ: أُعْلُ هُبَلْ أُعْلُ هُبَلْ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلا تُجِيبُوا لَهُ»؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ». قَالَ: إِنَّ لَنَا الْعُزَّى وَلا عُزَّى لَكُمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلا تُجِيبُوا لَهُ»؟ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُ مَوْلانَا وَلا مَوْلَى لَكُمْ»». (بخاری: ۳۰۳۹)

ترجمه: «براء بن عازب ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احد، عبد الله بن جبیر را فرمانده پیاده نظامهای تیرانداز که تعدادشان پنجاه نفر بود، تعیین کرد و فرمود: «اگر دیدید که پرندگان بر سر لاشه ما آمده‌اند، تا زمانی که کسی را نزد شما نفرستاده‌ام، جایتان را ترک نکنید. و اگر دیدید که ما کفار را شکست دادیم و روی جنازه‌هایشان، راه می‌رویم، بازهم تا شخصی نزد شما نفرستاده‌ام، جایتان را ترک نکنید».

راوی می‌گوید: مسلمانان، کفار را شکست دادند و سوگند به خدا که من زنانشان را دیدم که لباس‌هایشان را بالا زده بودند و در حالی که ساقها و پای برنجن‌های آنان آشکار بود، فرار می‌کردند.

در این هنگام، یاران عبد الله بن جبیر صدا زدند: غنیمت، ای مردم! غنیمت. یاران شما پیروز شدند. چرا منتظرید؟ عبد الله بن جبیر گفت: آیا فراموش کردید که رسول الله ﷺ به شما چه گفت؟

گفتند: به خدا سوگند، نزد مردم می‌رویم و سهم خود را از غنیمت، برمی‌داریم. هنگامی که آنجا رفتند، حیران شدند و ندانستند به کجا بروند. (زیرا کفار از این فرصت، استفاده کرده و از پشت به آنان، حمله کردند). در نتیجه، مسلمانان، شکست خورده، برگشتند.

اینجا بود که رسول الله ﷺ درمیان بقایای آخرین گروه، آنان را صدا می‌زد. در کنار نبی اکرم ﷺ فقط دوازده نفر باقی مانده بود. کفار، هفتاد نفر از ما را کشتند. قابل ذکر است که پیامبر و یارانش، در جنگ بدر یکصد و چهل نفر را کشته و اسیر کردند که از آن میان، هفتاد کشته و هفتاد نفر دیگر، اسیر بودند.

در آن اثنا، ابوسفیان، سه بار، فریاد زد: آیا محمد درمیان شماست؟ نبی اکرم ﷺ اجازه نداد کسی جواب او را بدهد. دوباره، ابوسفیان سه بار، فریاد زد: آیا فرزند ابوقحافه (ابوبکر) درمیان شماست؟ همچنین سه

بار دیگر، فریاد زد: آیا فرزند خطاب (عمر) درمیان شماست؟ و سرانجام، رو به یارانش کرد و گفت: این سه نفر، کشته شده‌اند.

اینجا بود که عمر، کنترلش را از دست داد و گفت: سوگند به خدا که دروغ می‌گویی، ای دشمن خدا! کسانی را که تو نام بردی و باعث خشم و ناراحتی‌ات می‌شوند، همگی زنده‌اند.

ابوسفیان گفت: این روز، پاسخ روز بدر است. و جنگ، شکست و پیروزی دارد. افرادی را در میان کشته شدگان می‌یابید که مثله شده‌اند. من چنین دستوری نداده‌ام. ولی از این کار، ناراحت نیستم. سپس شروع به رجز خوانی کرد و گفت: هبل، سر بلند باد، هبل، سر بلند باد.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا جوابش را نمی‌دهید»؟ صحابه گفتند: ای رسول خدا! چه بگوییم؟ فرمود: «بگویید: الله، بالاتر و بزرگ‌تر است». ابوسفیان گفت: ما عزّی داریم و شما عزّی ندارید. دوباره نبی اکرم ﷺ فرمود: آیا جوابش را نمی‌دهید»؟ صحابه گفتند: ای رسول خدا! چه بگوییم؟ فرمود: «بگویید: الله، مولای ماست و شما مولایی ندارید». (مولا بمعنی یار و یاور است)».

باب (۷۵): کمک خواستن از مردم، هنگام دیدن دشمن

۱۲۸۷- «عَنْ سَلَمَةَ ﷺ قَالَ: خَرَجْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ ذَاهِبًا نَحْوَ الْغَابَةِ حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِثَنِيَّةِ الْغَابَةِ لَقِيَنِي غُلامٌ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، قُلْتُ: وَيْحَكَ، مَا بِكَ؟ قَالَ: أُخِذَتْ لِقَاحُ النَّبِيِّ ﷺ، قُلْتُ: مَنْ أَخَذَهَا؟ قَالَ: غَطَفَانُ وَفَزَارَةُ، فَصَرَخْتُ ثَلاثَ صَرَخَاتٍ أَسْمَعْتُ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا: يَا صَبَاحَاهْ يَا صَبَاحَاهْ، ثُمَّ انْدَفَعْتُ حَتَّى أَلْقَاهُمْ وَقَدْ أَخَذُوهَا فَجَعَلْتُ أَرْمِيهِمْ وَأَقُولُ:

أَنَاابْنُ الْأَكْوَعِ وَالْيَوْمُ يَوْمُ الرُّضَّعْ

فَاسْتَنْقَذْتُهَا مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَشْرَبُوا، فَأَقْبَلْتُ بِهَا أَسُوقُهَا، فَلَقِيَنِي النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْقَوْمَ عِطَاشٌ وَإِنِّي أَعْجَلْتُهُمْ أَنْ يَشْرَبُوا سِقْيَهُمْ فَابْعَثْ فِي إِثْرِهِمْ، فَقَالَ: «يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ مَلَكْتَ فَأَسْجِحْ إِنَّ الْقَوْمَ يُقْرَوْنَ فِي قَوْمِهِمْ»». (بخاری: ۳۰۴۱)

ترجمه: «سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: از مدینه بیرون رفتم و راه جنگل را در پیش گرفتم تا اینکه به گردنه جنگل رسیدم. در آنجا، برده عبد الرحمن بن عوف را دیدم. به او گفتم: وای برتو، اینجا چکار می‌کنی؟ گفت: شتران شیرده نبی اکرم ﷺ را به سرقت بردند. پرسیدم: چه کسی آنها را به سرقت برد؟ گفت: افراد طایفه غطفان و فزاره. آنگاه، سه بار با صدای بلند، فریاد زدم: یا صباحاه (کلمه‌ای که هنگام خطر بکار می‌بردند) طوریکه صدایم را به گوش آنچه میان دو سنگلاخ مدینه وجود داشت، رساندم. سپس، با شتاب، حرکت کردم تا اینکه به آنها که داشتند شتران را می‌بردند، رسیدم. شروع به تیراندازی کردم و می‌گفتم: من، فرزند اکوع هستم و امروز، روز نابودی پست فطرتان است.

و اینگونه، شتران را قبل از اینکه شیرشان را بنوشند، نجات دادم و آنها را بسوی مدینه منوره می‌بردم که نبی اکرم ﷺ مرا دید. گفتم: ای رسول خدا! آنان، تشنه هستند زیرا من نگذاشتم که سهمیه شیرشان را بنوشند. لذا عده‌ای را به تعقیب آنها بفرست. رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای فرزند اکوع! تو بر آنان، غالب آمدی. پس عفو و گذشت کن. هم اکنون، آنها درمیان قومشان پذیرائی می‌شوند». (از دسترسی ما خارج‌اند)».

باب(۷٦): آزاد کردن اسیران جنگی

۱۲۸۸- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فُكُّوا الْعَانِيَ يَعْنِي الأَسِيرَ وَأَطْعِمُوا الْجَائِعَ وَعُودُوا الْمَرِيضَ»». (بخاری: ۳۰۴۶)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اسیران را آزاد کنید، گرسنگان را طعام دهید و بیماران را عیادت کنید»».

۱۲۸۹- «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيٍّ ﷺ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إِلا مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَعْلَمُهُ إِلا فَهْمًا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلا فِي الْقُرْآنِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ». قُلْتُ: وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ؟ قَالَ: الْعَقْلُ وَفَكَاكُ الأَسِيرِ وَأَنْ لا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ». (بخاری:۳۰۴۷)

ترجمه: «ابوجحیفه ﷺ می‌گوید: به علی گفتم: آیا غیر از آنچه در کتاب الله هست، چیزی از وحی، نزد شما وجود دارد؟ گفت: نه، سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، بجز فهمی که خداوند به انسان، در شناخت قرآن، عنایت می‌کند و آنچه در این صحیفه هست، چیز دیگری، وجود ندارد. پرسیدم: در این صحیفه، چیست؟ گفت: احکام دیه، آزادی اسیر و این که مسلمان نباید در قبال کافر، کشته شود».

باب(۷۷): فدیه گرفتن از مشرکین

۱۲۹۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رِجَالاً مِنَ الأَنْصَارِ اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ائْذَنْ فَلْنَتْرُكْ لِابْنِ أُخْتِنَا عَبَّاسٍ فِدَاءَهُ، فَقَالَ: «لا تَدَعُونَ مِنْهَا دِرْهَمًا»». (بخاری: ۳۰۴۸)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ روایت می‌کند که چند مرد انصاری از رسول الله ﷺ اجازه خواستند و گفتند: ای رسول خدا! اجازه بده تا فدیه خواهر زاده‌مان عباس را به او ببخشیم. آنحضرت ﷺ فرمود: «یک درهم از آنرا هم نبخشید». (این ماجرا مربوط به زمانی است که عباس؛ عموی پیامبر؛ هنوز مسلمان نشده

بود و در جنگ بدر، اسیر شد. انصار که در این حدیث، به او خواهر زاده می‌گفتند بخاطر اینست که مادر عبد المطلب از انصار بود)».

باب(۷۸): اگر کافر حربی بدون امان خواستن، وارد سرزمین مسلمانان شود

۱۲۹۱- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ عَيْنٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَهُوَ فِي سَفَرٍ، فَجَلَسَ عِنْدَ أَصْحَابِهِ يَتَحَدَّثُ، ثُمَّ انْفَتَلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اطْلُبُوهُ وَاقْتُلُوهُ». فَقَتَلَهُ فَنَفَّلَهُ سَلَبَهُ». (بخاری: ۳۰۵۱)

ترجمه: «سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: رسول خدا ﷺ در سفر بود که جاسوسی از طرف مشرکین آمد و با صحابه نشست و صحبت کرد. سپس، برگشت. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را پیدا کنید و بکشید». سلمه او را کشت و رسول خدا ﷺ اموال آن شخص را به او (سلمه) داد».

باب(۷۹): جایزه دادن به سفیر و نماینده

باب(۸۰) آیا میتوان برای اهل ذمه، شفاعت نمود؟ و چگونگی رفتار با آنان

۱۲۹۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ: يَوْمُ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ؟ ثُمَّ بَكَى حَتَّى خَضَبَ دَمْعُهُ الْحَصْبَاءَ، فَقَالَ: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ فَقَالَ: «ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا». فَتَنَازَعُوا وَلا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيٍّ تَنَازُعٌ، فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «دَعُونِي فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ». وَأَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلاثٍ: «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ». وَنَسِيتُ الثَّالِثَةَ». (بخاری: ۳۰۵۳)

ترجمه: «از ابن عباس ﷺ روایت است که گفت: روز پنج شنبه و روز پنج شنبه، چه روزی است؟ آنگاه، آنقدر گریه کرد که اشك‌هایش، سنگریزه‌ها را تَر کرد. سپس گفت: بیماری رسول خدا ﷺ در روز پنج شنبه، شدت یافت و آنحضرت ﷺ فرمود: «دفتری بیاورید تا برای شما مطالبی بنویسم که بعد از آن، هرگز گمراه نشوید». مردم، دچار اختلاف شدند حالانکه در حضور هیچ پیامبری، اختلاف، شایسته نیست. بعضی گفتند: مگر رسول خدا ﷺ هذیان می‌گوید؟! (هرگز هذیان نمی‌گوید. دستورش را اطاعت کنید). رسول خدا ﷺ فرمود: «مرا به حال خود، رها کنید زیرا آنچه را که من می‌خواهم از آنچه که شما می‌خواهید، بهتر است». و آنحضرت ﷺ هنگام رحلت، به سه چیز وصیت کرد: مشرکین را از جزیرة العرب، بیرون

کنید، به پیک‌ها و قاصدان، جایزه دهید، همانگونه که من جایزه می‌دادم». راوی می‌گوید: وصیت سوم را فراموش کردم».

باب(۸۱): چگونه اسلام بر کودک، عرضه شود؟

۱۲۹۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِي النَّاسِ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَّالَ فَقَالَ: «إِنِّي أُنْذِرُكُمُوهُ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ، لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلاً لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ: تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرُ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ»». (بخاری: ۳۰۵۷)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ درمیان مردم، برخاست و آنطور که شایسته خدا است، او را حمد و ثنا گفت. سپس، سخن از دجال به میان آورد و فرمود: «من شما را از او بر حذر می‌دارم. و هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه قوم‌اش را از او برحذر داشته است. از آن جمله، نوح نیز قوم‌اش را برحذر داشته است. اما من درباره او سخنی می‌گویم که هیچ پیامبری برای قوم‌اش نگفته است. دجال، یک چشم و احول است. ولی خداوند، چنین نیست». (زمانی که دجال می‌آید، ادعای خدایی می‌کند)».

باب (۸۲): شمارش مردم، توسط امام

۱۲۹٤- «عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اكْتُبُوا لِي مَنْ تَلَفَّظَ بِالْإِسْلَامِ مِنَ النَّاسِ». فَكَتَبْنَا لَهُ أَلْفًا وَخَمْسَ مِائَةِ رَجُلٍ، فَقُلْنَا: نَخَافُ وَنَحْنُ أَلْفٌ وَخَمْسُ مِائَةٍ؟ فَلَقَدْ رَأَيْتُنَا ابْتُلِينَا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيُصَلِّي وَحْدَهُ وَهُوَ خَائِفٌ». (بخاری:۳۰۶۰)

ترجمه: «حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «فهرستی از کسانی که اسلام آورده‌اند، برایم بنویسید». ما اسامی هزار و پانصد مرد مسلمان را برایش نوشتیم. و به یکدیگر گفتیم: آیا ما هزار و پانصد نفر هستیم و باز هم می‌ترسیم؟ راوی می‌گوید: پس از آن، مورد آزمایش قرار گرفتیم تا جایی که از ترس، به تنهایی نماز می‌خواندیم. (شاید این مطلب، اشاره به فتنه‌هایی باشد که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ بوقوع پیوست). نووی».

باب (۸۳): سه شب توقف در میدان جنگ پس از پیروزی بر دشمن

۱۲۹۵- «عَنْ أَبِي طَلْحَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرْصَةِ ثلاثَ لَيَالٍ». (بخاری: ۳۰۶۵)

ترجمه: «ابوطلحه ﷺ می‌گوید: هرگاه، نبی اکرم ﷺ بر گروهی پیروز می‌شد، سه شب در میدان جنگ، توقف می‌کرد».

باب (۸٤): اگر اموال مسلمانان، بعد از غلبۀ دشمن، دوباره به دست مسلمانان افتد؟

۱۲۹٦- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: ذَهَبَ فَرَسٌ لَهُ فَأَخَذَهُ الْعَدُوُّ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ فَرُدَّ عَلَيْهِ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَبَقَ عَبْدٌ لَهُ فَلَحِقَ بِالرُّومِ فَظَهَرَ عَلَيْهِمُ الْمُسْلِمُونَ فَرَدَّهُ عَلَيْهِ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ». (بخاری: ۳۰٦۷)

ترجمه: «از ابن عمر ﷺ روایت است که اسبش رفت و بدست دشمن افتاد. سپس، مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ به آن دست یافتند و آن را به ابن عمر بر گرداندند. همچنین برده‌ای از ابن عمر فرار کرد و به رومیان پیوست. هنگامی که مسلمانان پس از رحلت رسول اکرم ﷺ بر رومیان پیروز شدند، خالد بن ولید آن برده را به او باز گردانید».

باب(۸۵): کسی که به زبان فارسی و غیر عربی، سخن بگوید

۱۲۹۷- «عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ذَبَحْنَا بُهَيْمَةً لَنَا وَطَحَنْتُ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ فَتَعَالَ أَنْتَ وَنَفَرٌ، فَصَاحَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْخَنْدَقِ، إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ سُؤْرًا فَحَيَّ هَلا بِكُمْ»». (بخاری:۳۰۷۰)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! بزغاله کوچکی ذبح کرده و یک صاع جو، آرد نموده‌ام. شما و چند نفر دیگر، تشریف بیاورید. نبی اکرم ﷺ صدا زد و گفت: ای اهل خندق! جابر، غذا تهیه کرده است. پس بیایید و بسیار خوش آمدید»».

۱۲۹۸- «عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ ﷺ قَالَتْ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ أَبِي وَعَلَيَّ قَمِيصٌ أَصْفَرُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَنَهْ سَنَهْ» وَهِيَ بِالْحَبَشِيَّةِ حَسَنَةٌ. قَالَتْ: فَذَهَبْتُ أَلْعَبُ بِخَاتَمِ النُّبُوَّةِ، فَزَبَرَنِي أَبِي، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دَعْهَا». ثمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَبْلِي وَأَخْلِفِي ثمَّ أَبْلِي وَأَخْلِفِي ثمَّ أَبْلِي وَأَخْلِفِي»». (بخاری: ۳۰۷۱)

ترجمه: «ام خالد دختر خالد بن سعید ﷺ می‌گوید: من که جامه‌ای زرد رنگ به تن داشتم، همراه پدرم، نزد رسول الله ﷺ رفتم. رسول اکرم ﷺ گفت: «سَنَه سَنَه» و این کلمه به زبان حبشی یعنی زیباست، زیباست. ام خالد می‌گوید: آنگاه، رفتم و سرگرم بازی با مُهر نبوت شدم. پدرم با عصبانیت مرا از آن بازداشت. رسول الله ﷺ فرمود: «او را بگذار». سپس، فرمود: «چندین جامه مانند این را بپوشی و کهنه کنی، چندین جامه مانند این را بپوشی و کهنه کنی، چندین جامه مانند این را بپوشی و کهنه کنی»».

باب (٨٦): خیانت در مال غنیمت

١٢٩٩- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَامَ فِينَا النَّبِيُّ ﷺ فَذَكَرَ الْغُلُولَ فَعَظَّمَهُ وَعَظَّمَ أَمْرَهُ، قَالَ: «لا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ شَاةٌ لَهَا ثُغَاءٌ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُغَاءٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ صَامِتٌ فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، أَوْ عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تَخْفِقُ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ»». (بخاری: ٣٠٧٣)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ میان ما برخاست و از خیانت در غنیمت، سخن گفت و آنرا گناه بزرگی برشمرد و بزرگ دانست و فرمود: «نبینم یکی از شما را در روز قیامت که گوسفندی، بر دوش دارد و آن گوسفند، بع بع می‌کند، یا اسبی بر دوش دارد و آن اسب، شیهه می‌کشد و آن شخص، می‌گوید: ای رسول خدا! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم.

و نبینم که یکی از شما شتری بر دوش دارد و آن شتر، صدا می‌دهد. و آن شخص، می گوید: ای رسول خدا! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم.

و نبینم یکی از شما را که طلا و نقره بر دوش دارد و می‌گوید: ای رسول خدا! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم. و یا نبینم یکی از شما را که قطعه پارچه‌ای بر دوش دارد و آن پارچه، به اهتزاز در می‌آید و آن شخص، می‌گوید: ای رسول خدا! به دادم برس. من می‌گویم: نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم»».

باب(٨٧): خیانت اندک در امانت

۱۳۰۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﭭ قَالَ: كَانَ عَلَى ثَقَلِ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ كِرْكِرَةُ، فَمَاتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ فِي النَّارِ». فَذَهَبُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَوَجَدُوا عَبَاءَةً قَدْ غَلَّهَا». (بخاری: ۳۰۷۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو ﭭ می‌گوید: مردی بنام کرکره که امین اموال رسول خدا ﷺ بود، فوت کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «او در دوزخ است». مردم رفتند و تحقیق کردند. سپس دریافتند که او عبایی از مال غنیمت، دزدیده است».

باب(۸۸): استقبال از مجاهدین

۱۳۰۱- «عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ ﭬ لِابْنِ جَعْفَرٍ ﭬ: أَتَذْكُرُ إِذْ تَلَقَّيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَأَنْتَ وَابْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالَ: نَعَمْ فَحَمَلَنَا وَتَرَكَكَ». (بخاری: ۳۰۸۲)

ترجمه: «ابن ابی ملکیه می‌گوید: فرزند زبیر به فرزند جعفر گفت: آیا به خاطر داری که من، تو و ابن عباس به استقبال رسول خدا ﷺ رفتیم؟ گفت: بلی، ما را در آغوش گرفت و تو را رها کرد».

۱۳۰۲- «عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ ﭬ: ذَهَبْنَا نَتَلَقَّى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ الصِّبْيَانِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ». (بخاری: ۳۰۸۳)

ترجمه: «سائب بن یزید ﭬ می‌گوید: ما برای استقبال رسول خدا ﷺ همراه کودکان به ثنية الوداع رفتیم».

باب(۸۹): دعای برگشتن از جهاد

۱۳۰۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﭬ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مَقْفَلَهُ مِنْ عُسْفَانَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَقَدْ أَرْدَفَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ، فَعَثَرَتْ نَاقَتُهُ، فَصُرِعَا جَمِيعًا، فَاقْتَحَمَ أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاءَكَ، قَالَ: «عَلَيْكَ الْمَرْأَةَ». فَقَلَبَ ثَوْبًا عَلَى وَجْهِهِ وَأَتَاهَا فَأَلْقَاهُ عَلَيْهَا وَأَصْلَحَ لَهُمَا مَرْكَبَهُمَا، فَرَكِبَا وَاكْتَنَفْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ». فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذَلِكَ حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ». (بخاری: ۳۰۸۵)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: همراه نبی اکرم ﷺ از عسفان برمی گشتیم. آنحضرت ﷺ سوار بر شترش بود و صفیه دختر حی (همسرش) را پشت سر خود، سوار کرده بود. شتر لغزید و هر دوی آنها به زمین افتادند.

ابوطلحه جلو پرید و گفت: ای رسول الله! خداوند مرا فدایت گرداند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مواظب صفیه باش». ابوطلحه چادری بر چهره‌اش گذاشت و بسوی صفیه رفت و آن چادر را روی او انداخت. سپس، مرکب‌شان را سر و سامان داد. و آندو سوار شدند.

راوی می‌گوید: ما آنحضرت ﷺ را احاطه کردیم و براه افتادیم. و هنگامی که به مدینه نزدیک شدیم، رسول خدا ﷺ این دعا را می‌خواند «آیبون تائِبُونَ عَابِدُونَ لربّنا حَامِدُونَ» یعنی توبه کنان و عبادت کنان در حالی که پرودگارمان را حمد و ثنا می‌گوییم، بازمی گردیم. و همچنان، رسول خدا ﷺ این کلمات را تکرار می‌کرد تا اینکه وارد مدینه شد».

باب(۹۰): نماز خواندن، هنگام بازگشت از سفر

۱۳۰۴- «عَنْ كَعْبٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ ضُحًى دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ». (بخاری: ۳۰۸۸)

ترجمه: «کعب ﷺ می‌گوید: هرگاه، نبی اکرم ﷺ هنگام چاشت از سفر بر می‌گشت، وارد مسجد می‌شد و قبل از اینکه بنشیند، دو رکعت نماز می‌خواند».

باب(۹۱) :فرض ادای خُمس

۱۳۰۵- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ». وكَانَ يُنْفِقُ مِنْ مَالِ الْفَيءِ الَّذِيْ أَفَاءَ اللهُ عَلَيْهِ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِمْ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَالِ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ لِمَنْ حَضَرَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ: أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، هَلْ تَعْلَمُونَ ذلك؟ قالوا: نعم. وَكَانَ فِي الْمَجْلِسِ عُثْمَانُ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ. وَذَكَرَ حَدِيْثَ عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ وَ مُنَازَعَتَهُمَا وَ لَيْسَ الإِتْيَانُ بِهِ فِي شَرْطِنَا». (بخاری: ۳۰۹۴)

ترجمه: «عمر بن خطاب ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از ما ارث برده نمی‌شود. آنچه ما باقی می‌گذاریم، صدقه است». و آنحضرت ﷺ از مال فئ (مالی که بدون جنگ از کفار بدست می‌آید) که خداوند به ایشان عنایت کرده بود، نفقه یک سال خانواده‌اش را جدا می‌کرد و باقیمانده آنرا در بیت المال

می‌گذاشت. سپس عمر بن خطاب ﷺ به صحابه‌ای که در آنجا حضور داشتند، گفت: شما را به خدایی که آسمان و زمین به اجازه او استوارند، سوگند می‌دهم آیا این مطلب را می‌دانید؟ گفتند: بلی.

قابل ذکر است که در آن مجلس، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، زبیر و سعد بن ابی وقاص، حضور داشتند.

سپس راوی اختلاف میان علی و عباس ﷺ را در مورد فیئ ذکر کرد که آوردن آن در اینجا ضرورتی ندارد».

باب(۹۲): آنچه دربارۀ آثار باقیمانده از رسول خدا ﷺ و تبرک جستن به آنها آمده است

۱۳۰۶- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّهُ أَخْرَجَ إِلى أَصْحَابِهِ نَعْلَيْنِ جَرْدَاوَيْنِ لَهُمَا قِبَالانِ، فَتَحَدَّثَ أَنَّهُمَا نَعْلا النَّبِيِّ ﷺ». (بخاری:۳۱۰۷)

ترجمه: «از انس ﷺ روایت است که ایشان یک جفت کفش رنگ و رو رفته را که دارای بندهای لای انگشتی بودند، به یارانش نشان داد و گفت: اینها کفشه‌ای نبی اکرم ﷺ هستند».

۱۳۰۷- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّهَا أَخْرَجَتْ كِسَاءً مُلَبَّدًا وَقَالَتْ: فِي هَذَا نُزِعَ رُوحُ النَّبِيِّ ﷺ. وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّهَا أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةُ إِزَارًا غَلِيظًا مِمَّا يُصْنَعُ بِالْيَمَنِ وَكِسَاءً مِنْ هَذِهِ الَّتِي يَدْعُونَهَا الْمُلَبَّدَةَ». (بخاری:۳۱۰۸)

ترجمه: «از عایشه ﷺ روایت است که ایشان چادر کلفتی را بیرون آورد و گفت: روح نبی اکرم ﷺ در این چادر، از او جدا شد. و در روایتی دیگر، چنین آمده است که عایشه ﷺ ازار کلفتی را که در یمن ساخته می‌شود و چادری را که مردم به آن «ملبَّد» می‌گویند، بیرون آورد. (و گفت: روح رسول خدا ﷺ در این‌ها از او جدا شد)».

۱۳۰۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ قَدَحَ النَّبِيِّ ﷺ انْكَسَرَ، فَاتَّخَذَ مَكَانَ الشَّعْبِ سِلْسِلَةً مِنْ فِضَّةٍ». (بخاری: ۳۱۰۹)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: کاسه نبی اکرم ﷺ شکست. پس شکاف آنرا با سیمی از نقره بست».

باب(۹۳): خدا می‌دهد و من، خازن و قاسم (نگهدارنده و تقسیم کننده) هستم

۱۳۰۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلامٌ، فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ: لا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلا نُنْعِمُكَ عَيْنًا. فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وُلِدَ لِي غُلامٌ فَسَمَّيْتُهُ الْقَاسِمَ فَقَالَتِ الأَنْصَارُ: لاَنَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلا نُنْعِمُكَ عَيْنًا،

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَحْسَنَتِ الأَنْصَارُ، سَمُّوا بِاسْمِي وَلا تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِي، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ»». (بخاری: ۳۱۱۵)

ترجمه: «جابر بن عبد الله انصاری ﷺ می‌گوید: مردی از ما (انصار) صاحب فرزندی شد و او را قاسم، نام نهاد. انصار به آن مرد گفتند: کنیه تو را ابو القاسم نمی‌گذاریم و بدینوسیله تو را شاد نمی‌گردانیم. آن مرد، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! صاحب فرزندی شده‌ام و او را قاسم، نام نهاده‌ام. انصار می‌گویند: کنیه تو را ابو القاسم نمی‌گذاریم و بدینوسیله تو را شاد نمی‌گردانیم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «انصار، کار خوبی کرده‌اند. نام مرا بر خود، بگذارید ولی کنیه مرا برای خود، انتخاب نکنید. نام من، قاسم است»».

۱۳۱۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا أُعْطِيكُمْ وَلا أَمْنَعُكُمْ إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ أَضَعُ حَيْثُ أُمِرْتُ»». (بخاری:۳۱۱۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من عطا کننده چیزی به شما و بازدارنده آن از شما نیستم. بلکه من، قاسم هستم و آنچه را که به آن، امر شده‌ام، تقسیم می‌نمایم»».

۱۳۱۱- «عَنْ خَوْلَةَ الأَنْصَارِيَّةِ ﷺ قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ رِجَالا يَتَخَوَّضُونَ فِي مَالِ اللَّهِ بِغَيْرِ حَقٍّ، فَلَهُمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۳۱۱۸)

ترجمه: «خوله انصاری ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بعضی از مردم، به ناحق در اموال مسلمانان، دخل و تصرف می‌کنند. بدین جهت، روز قیامت،آتش، نصیب‌شان می‌شود»».

باب(۹٤): مال غنیمت برای شما حلال شده است

۱۳۱۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لا يَتْبَعْنِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَ بِهَا وَلَمَّا يَبْنِ بِهَا، وَلا أَحَدٌ بَنَى بُيُوتًا وَلَمْ يَرْفَعْ سُقُوفَهَا وَلا أَحَدٌ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خَلِفَاتٍ وَهُوَ يَنْتَظِرُ وِلادَهَا، فَغَزَا فَدَنَا مِنَ الْقَرْيَةِ صَلاةَ الْعَصْرِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ: إِنَّكِ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيْنَا، فَحُبِسَتْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَجَمَعَ الْغَنَائِمَ، فَجَاءَتْ يَعْنِي النَّارَ لِتَأْكُلَهَا فَلَمْ تَطْعَمْهَا، فَقَالَ: إِنَّ فِيكُمْ غُلُولًا فَلْيُبَايِعْنِي مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ رَجُلٌ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ: فِيكُمُ الْغُلُولُ، فَلْيُبَايِعْنِي قَبِيلَتُكَ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلاثَةٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ: فِيكُمُ الْغُلُولُ، فَجَاءُوا بِرَأْسٍ مِثْلِ رَأْسِ بَقَرَةٍ مِنَ الذَّهَبِ فَوَضَعُوهَا، فَجَاءَتِ النَّارُ فَأَكَلَتْهَا، ثُمَّ أَحَلَّ اللَّهُ لَنَا الْغَنَائِمَ، رَأَى ضَعْفَنَا وَعَجْزَنَا فَأَحَلَّهَا لَنَا»». (بخاری: ۳۱۲٤)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «یکی از پیامبران (یوشع بن نون) می‌خواست به جنگی برود. به قومش گفت: کسی که زنی را نکاح کرده ولی هنوز او را به خانه‌اش نیاورده است و می‌خواهد او را به خانه بیاورد. و نیز کسی که خانه‌ای ساخته و سقفش را نزده است. همچنین، کسی که گوسفند و شتری خریده است و منتظر زاییدن آنها می‌باشد، مرا همراهی نکند.

سپس براه افتاد. هنگام نماز عصر یا حول و حوش آن وقت، به روستای مورد نظر (اریحا) نزدیک شد. پس خطاب به خورشید گفت: تو مأموری و من نیز مأمورم. خدایا! آن را برای ما ثابت نگهدار. خورشید، ثابت نگه داشته شد تا زمانی که خداوند، او را پیروز گردانید و غنایم را جمع آوری نمود. آنگاه آتشی آمد تا آن اموال را بخورد و نابود کند. ولی به آنها نزدیک نشد.

آن پیامبر گفت: همانا در میان شما، سرقتی از مال غنیمت، صورت گرفته است. از هر قبیله، یک نفر با من، بیعت کند. (هنگام بیعت) دست یک نفر از آنان به دست او چسبید. گفت: سرقت توسط قبیله شما انجام گرفته است. قبیله ات باید با من بیعت کند. سرانجام، دست دو یا سه نفر از افراد آن قبیله، به دست او چسبید. گفت: شما سرقت کرده‌اید. آنگاه، آنان، چیزی مانند سر گاو را که از طلا ساخته شده بود، آوردند و آنجا گذاشتند. سپس آتش آمد و همه آن اموال را خورد و نابود ساخت. آنگاه، خداوند که ضعف و ناتوانی ما را دید، غنایم را برای ما حلال ساخت»».

۱۳۱۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ سَرِيَّةً وَهُوَ فِيهَا قِبَلَ نَجْدٍ، فَغَنِمُوا إِبِلًا كَثِيرَةً، فَكَانَتْ سِهَامُهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ بَعِيرًا أَوْ أَحَدَ عَشَرَ بَعِيرًا وَنُفِّلُوا بَعِيرًا بَعِيرًا». (بخاری: ۳۱۳۴)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول خدا ﷺ گروهی را بسوی نجد برای جهاد، فرستاد که او نیز همراه آنان بود. آنها شتران زیادی به غنیمت گرفتند که سهم هر کدام، یازده یا دوازده شتر شد. علاوه بر آن، به هر یک از آنها، یک شتر دیگر نیز جایزه داده شد.

۱۳۱۴- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضی الله عنهما قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ غَنِيمَةً بِالْجِعْرَانَةِ إِذْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: اعْدِلْ. فَقَالَ لَهُ: «لَقَدْ شَقِيتُ إِنْ لَمْ أَعْدِلْ»». (بخاری: ۳۱۳۸)

ترجمه: «جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می‌گوید: روزی، رسول خدا ﷺ مال غنیمتی را در محلی بنام جعرانه، تقسیم می‌کرد که مردی به او گفت: عدالت کن. رسول اکرم ﷺ فرمود: «اگر عدالت نکنم، بدبخت می‌شوم»».

۱۳۱۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ عُمَرَ رضی الله عنه أَصَابَ جَارِيَتَيْنِ مِنْ سَبْيِ حُنَيْنٍ فَوَضَعَهُمَا فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ، قَالَ: فَمَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى سَبْيِ حُنَيْنٍ فَجَعَلُوا يَسْعَوْنَ فِي السِّكَكِ،

فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، انْظُرْ مَا هَذَا؟ فَقَالَ: مَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّبْيِ، قَالَ: اذْهَبْ فَأَرْسِلِ الْجَارِيَتَيْنِ». (بخاری:۳۱۴۴)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که از اسیران غزوه حنین، دو کنیز به عمر بن خطاب رضی الله عنه تعلق گرفت. وی آنها را در یکی از خانه‌های مکه، نگهداری می‌کرد. راوی می‌گوید: رسول خدا ﷺ بر اسرای غزوه حنین، منت گذاشت (آنها را آزاد کرد) آنان در کوچه‌ها، شروع به دویدن کردند. عمر گفت: ای عبد الله! ببین چه خبر است؟ عبد الله گفت: رسول خدا ﷺ بر اسیران، منت نهاده است (آنها را آزاد کرده است). عمر گفت: برو و آن دو کنیز را هم آزاد کن».

۱۳۱۶- «عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ، فَنَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي، فَإِذَا أَنَا بِغُلامَيْنِ مِنَ الأَنْصَارِ حَدِيثَةٍ أَسْنَانُهُمَا، تَمَنَّيْتُ أَنْ أَكُونَ بَيْنَ أَضْلَعَ مِنْهُمَا، فَغَمَزَنِي أَحَدُهُمَا، فَقَالَ: يَا عَمِّ، هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي؟ قَالَ: أُخْبِرْتُ أَنَّهُ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَئِنْ رَأَيْتُهُ لا يُفَارِقُ سَوَادِي سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الأَعْجَلُ مِنَّا، فَتَعَجَّبْتُ لِذَلِكَ، فَغَمَزَنِي الآخَرُ فَقَالَ لِي مِثْلَهَا، فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَجُولُ فِي النَّاسِ، قُلْتُ: أَلا إِنَّ هَذَا صَاحِبُكُمَا الَّذِي سَأَلْتُمَانِي، فَابْتَدَرَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا فَضَرَبَاهُ حَتَّى قَتَلاهُ، ثُمَّ انْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَاهُ، فَقَالَ: «أَيُّكُمَا قَتَلَهُ»؟ قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: أَنَا قَتَلْتُهُ، فَقَالَ: «هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا»؟ قَالا: لا. فَنَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ، فَقَالَ: «كِلاكُمَا قَتَلَهُ، سَلَبُهُ لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْجَمُوحِ». وَكَانَا مُعَاذَ بْنَ عَفْرَاءَ وَمُعَاذَ بْنَ عَمْرِو بْنِ الجَمُوحِ». (بخاری: ۳۱۴۱)

ترجمه: «عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه می‌گوید: روز بدر که در صف جنگ ایستاده بودم به سمت راست و چپ خود، نگاه کردم. ناگهان دیدم که دو نوجوان انصاری در اطرافم قرار دارند. آرزو کردم که ای کاش در میان افراد قوی‌تری قرار می‌گرفتم. یکی از آنها به پهلویم زد و گفت: عموجان! ابوجهل را می‌شناسی؟ گفتم: بلی. ای برادرزاده! با او چه کار داری؟ گفت: به من گفته‌اند که رسول خدا ﷺ را دشنام می‌دهد. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر او را ببینم، از او جدا نخواهم شد تا اجل هر یک از ما که نزدیک‌تر است، فرا رسد. از شنیدن این سخن، تعجب کردم. سپس، نوجوان دیگر، به پهلویم زد و همان سخنان نوجوان اول را به زبان آورد. بی‌درنگ، نگاهم به ابوجهل افتاد که در میان مردم، گشت می‌زد. گفتم: او همان کسی است که سراغش را از من گرفتید. آندو بلافاصله با شمشیرهایشان به وی حمله کردند و با ضربات شمشیر، او را از پای در آوردند. سپس، نزد رسول خدا ﷺ برگشتند و آنحضرت ﷺ را از ماجرا آگاه ساختند.

رسول خدا ﷺ پرسید: «کدام یک از شما، او را به قتل رساند»؟ هر یک از آنها گفت: من او را کشتم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا شمشیرهایتان را پاک کرده‌اید»؟ گفتند: خیر. آنحضرت ﷺ به شمشیرهایشان نگاه کرد و فرمود: «هر دوی شما او را کشته‌اید. ولی ساز و برگ جنگی او به معاذ بن عمرو بن جموح، تعلق می‌گیرد». قابل ذکر است که یکی از آن دو نوجوان، معاذ بن عفراء و دیگری، معاذ بن عمرو بن جموح بود».

۱۳۱۷- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي أُعْطِي قُرَيْشًا أَتَأَلَّفُهُمْ لِأَنَّهُمْ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ»». (بخاری: ۳۱۴۶)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «من به قریش، بذل و بخشش می‌کنم تا دلشان را بدست آورم. زیرا آنان به دوران جاهلیت نزدیک‌اند». (تازه مسلمان‌اند)

۱۳۱۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مِنْ أَمْوَالِ هَوَازِنَ مَا أَفَاءَ فَطَفِقَ يُعْطِي رِجَالاً مِنْ قُرَيْشٍ الْمِائَةَ مِنَ الْإِبِلِ فَقَالُوا: يَغْفِرُ اللَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُعْطِي قُرَيْشًا وَيَدَعُنَا وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ. قَالَ أَنَسٌ: فَحُدِّثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَقَالَتِهِمْ، فَأَرْسَلَ إِلَى الأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ وَلَمْ يَدْعُ مَعَهُمْ أَحَدًا غَيْرَهُمْ فَلَمَّا اجْتَمَعُوا جَاءَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا كَانَ حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكُمْ»؟ قَالَ لَهُ فُقَهَاؤُهُمْ أَمَّا ذَوُو آرَائِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَمْ يَقُولُوا شَيْئًا». (بخاری: ۳۱۴۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: هنگامی که خداوند، اموال هوازن را به صورت فئ (بدون جنگ) در اختیار رسول خدا ﷺ قرار داد و آنحضرت ﷺ شروع به تقسیم آنها نمود طوری که به برخی از مردان قریش، صد شتر می‌داد، گروهی از انصار گفتند: خداوند، رسول الله ﷺ را ببخشد. به قریش، بذل و بخشش می‌کند و ما را که خون آنها از شمشیرهایمان می‌چکد، رها می‌سازد.

انس ﷺ می‌گوید: هنگامی که این سخن به سمع رسول خدا ﷺ رسید، کسی را نزد انصار فرستاد. او آنها را در خیمه‌ای چرمین، جمع نمود و احدی غیر از آنها را بدانجا دعوت نکرد. هنگامی که همه جمع شدند، رسول خدا ﷺ نزد آنان آمد و فرمود: «این چه سخنی است که از شما به من رسیده است»؟! خردمندان انصار گفتند: ای رسول خدا! عاقلان ما چیزی نگفته‌اند»». (برای دانستن بقیه ماجرا، به حدیث شماره ۴۳۳۴ صحیح بخاری مراجعه نمایید).

۱۳۱۹- «عَنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ: أَنَّهُ بَيْنَا هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ النَّاسُ مُقْبِلاً مِنْ حُنَيْنٍ عَلِقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الأَعْرَابُ يَسْأَلُونَهُ حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلَى سَمُرَةٍ فَخَطِفَتْ رِدَاءَهُ،

فَوَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَعْطُونِي رِدَائِي فَلَوْ كَانَ عَدَدُ هَذِهِ الْعِضَاهِ نَعَمًا لَقَسَمْتُهُ بَيْنَكُمْ ثُمَّ لا تَجِدُونِي بَخِيلًا وَلَا كَذُوبًا وَلا جَبَانًا»». (بخاری: ۳۱۴۸)

ترجمه: «از جبیر بن مطعم ﷺ روایت است: هنگامی که ایشان همراه رسول خدا ﷺ و گروهی از مردم از غزوه حنین، برمی گشت، اعراب بادیه نشین به آنحضرت ﷺ هجوم آوردند و از او درخواست مال کردند تا جایی که او را مجبور ساختند تا زیر درختی بنام ام غیلان (درختی تنومند و خاردار) برود.

ردای رسول خدا ﷺ به آن درخت، بند آمد. پیامبر خدا ﷺ توقف کرد و فرمود: «ردایم را به من بدهید. اگر به اندازه این درختان، گوسفند وجود می‌داشت، بین شما تقسیم می‌کردم. آنگاه، می‌دانستید که من، بخیل و دروغگو و بزدل نیستم».

۱۳۲۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ، فَجَذَبَهُ جَذْبَةً شَدِيدَةً حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِيِّ ﷺ قَدْ أَثَّرَتْ بِهِ حَاشِيَةُ الرِّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَذْبَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَضَحِكَ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ». (بخاری: ۳۱۴۹)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: با نبی اکرم ﷺ قدم می‌زدم. ایشان چادری نجرانی که دارای حاشیه‌ای ضخیم بود، به تن داشت. مردی بادیه نشین به آنحضرت ﷺ رسید و چادرش را به سختی کشید طوریکه من به گردن نبی اکرم ﷺ نگاه کردم و اثر حاشیه چادر را که بشدت کشیده شده بود، دیدم. سپس آن مرد، گفت: دستور بده تا از مال خدا که در اختیار توست، به من هم چیزی بدهند. رسول خدا ﷺ به او نگاه کرد و تبسم نمود و دستور داد تا به او هم چیزی بدهند».

۱۳۲۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ آثَرَ النَّبِيُّ ﷺ أُنَاسًا فِي الْقِسْمَةِ فَأَعْطَى الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ مِائَةً مِنَ الإِبِلِ وَأَعْطَى عُيَيْنَةَ مِثْلَ ذَلِكَ وَأَعْطَى أُنَاسًا مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ فَآثَرَهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْقِسْمَةِ، قَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الْقِسْمَةَ مَا عُدِلَ فِيهَا وَمَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لأُخْبِرَنَّ النَّبِيَّ ﷺ فَأَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «فَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ يَعْدِلِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى قَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ»». (بخاری: ۳۱۵۰)

ترجمه: «عبد الله ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ روز غزوه حنین، تعدادی از مردم را در تقسیم اموال، ترجیح داد. بعنوان نمونه، به هر یک از اقرع بن حابس و عینیه، صد شتر داد. و به تعدادی از اشراف عرب نیز چنین بذل و بخششی نمود و آنها را نیز در تقسیم، ترجیح داد. یکی گفت: بخدا سوگند، در این تقسیم،

عدالت رعایت نشده و خشنودی خدا مدنظر نبوده است. گفتم: بخدا سوگند، نبی اکرم ﷺ را با خبر خواهم ساخت. سپس، نزد آنحضرت ﷺ رفتم و ایشان را مطلع ساختم.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «اگر خدا و رسولش، عدالت را رعایت نکنند، پس چه کسی عدالت را رعایت می‌کند. رحمت خدا بر موسی ؑ باد که بیشتر از این، مورد اذیت و آزار قرار گرفت ولی صبر کرد)»».

باب(۹۵): خوردنی‌هایی که در جنگ بدست می‌آید

۱۳۲۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: كُنَّا نُصِيبُ فِي مَغَازِينَا الْعَسَلَ وَالْعِنَبَ فَنَأْكُلُهُ وَلا نَرْفَعُهُ». (بخاری: ۳۱۵۴)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: در غزواتی که شرکت می‌کردیم، عسل و انگور بدست می‌آوردیم و آنها را می‌خوردیم و جمع آوری نمی‌کردیم».

باب(٩٦): صلح با ذمی‌ها و حربی‌ها و گرفتن جزیه از آنان

۱۳۲۳- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ: فَرِّقُوا بَيْنَ كُلِّ ذِي مَحْرَمٍ مِنَ الْمَجُوسِ. وَلَمْ يَكُنْ عُمَرُ أَخَذَ الْجِزْيَةَ مِنَ الْمَجُوسِ حَتَّى شَهِدَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَهَا مِنْ مَجُوسِ هَجَرَ». (بخاری: ۳۱۵۶،۳۱۵۷)

ترجمه: «از عمر بن خطاب رضي الله عنه روایت است که او یک سال قبل از شهادتش به مردم بصره، چنین نوشت: مجوسیهایی را که با محارم خود، ازدواج کرده‌اند، از یکدیگر جدا کنید. باید گفت: که عمر رضي الله عنه از مجوس، جزیه نمی‌گرفت تا زمانی که عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه گواهی داد که رسول الله ﷺ از مجوس هجر، جزیه گرفت. (آنگاه عمر رضي الله عنه دستور داد تا از آنها جزیه بگیرند)»».

۱۳۲۴- «عَنْ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ الأَنْصَارِيِّ رضي الله عنه وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِجِزْيَتِهَا وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ صَالَحَ أَهْلَ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَّرَ عَلَيْهِمُ الْعَلاءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَسَمِعَتِ الأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ، فَوَافَتْ صَلاةَ الصُّبْحِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ انْصَرَفَ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَآهُمْ وَقَالَ: «أَظُنُّكُمْ قَدْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدْ جَاءَ بِشَيْءٍ». قَالُوا: أَجَلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَأَبْشِرُوا وَأَمِّلُوا مَا يَسُرُّكُمْ فَوَاللَّهِ لَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ وَلَكِنْ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ عَلَيْكُمُ

الدُّنْيَا كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا وَتُهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ»». (بخاری: ۳۱۵۸)

ترجمه: «عمرو بن عوف انصاری ﷺ که هم پیمان بنی عامر بن لوی و از بدری‌ها است، می‌گوید: رسول خدا ﷺ ابوعبیده بن جراح را به بحرین فرستاد تا مالیات آنجا را بیاورد. گفتنی است که آنحضرت ﷺ با مردم بحرین، صلح کرده و علاء بن حضرمی را به عنوان امیرشان، تعیین فرموده بود. ابوعبیده با مالی که از بحرین آورده بود، رسید. انصار از آمدن او با خبر شدند. پس از اینکه نماز صبح را به امامت رسول خدا ﷺ خواندند و آنحضرت ﷺ رویش را بسوی مردم بر گردانید، آنها با اشاره، در خواست مال کردند. پیامبر اکرم ﷺ که آنها را دید، تبسم نمود و فرمود: «گمان می‌کنم شما شنیده‌اید که ابوعبیده، چیزی آورده است».

گفتند: بلی، ای رسول خدا. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مژده باد شما را و به چیزی امیدوار باشید که شما را خوشحال خواهد ساخت. بخدا سوگند، من از فقر شما نمی‌ترسم بلکه از آن بیم دارم که دروازه‌های دنیا به روی شما باز شود همانطور که بر پیشینیان باز شد و شما بر سر متاع دنیا با یکدیگر، رقابت کنید آنگونه که آنها با یکدیگر رقابت کردند و دنیا شما را هلاک کند همانطور که آنان را هلاک کرد»».

۱۳۲۵- «عَنْ عُمَرَ ﷺ: أَنَّهُ بَعَثَ النَّاسَ فِي أَفْنَاءِ الأَمْصَارِ يُقَاتِلُونَ الْمُشْرِكِينَ، فَأَسْلَمَ الْهُرْمُزَانُ، فَقَالَ: إِنِّي مُسْتَشِيرُكَ فِي مَغَازِيَّ هَذِهِ، قَالَ: نَعَمْ، مَثَلُهَا وَمَثَلُ مَنْ فِيهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ عَدُوِّ الْمُسْلِمِينَ مَثَلُ طَائِرٍ لَهُ رَأْسٌ وَلَهُ جَنَاحَانِ وَلَهُ رِجْلَانِ، فَإِنْ كُسِرَ أَحَدُ الْجَنَاحَيْنِ نَهَضَتِ الرِّجْلَانِ بِجَنَاحٍ وَالرَّأْسُ، فَإِنْ كُسِرَ الْجَنَاحُ الْآخَرُ نَهَضَتِ الرِّجْلَانِ وَالرَّأْسُ، وَإِنْ شُدِخَ الرَّأْسُ ذَهَبَتِ الرِّجْلَانِ وَالْجَنَاحَانِ وَالرَّأْسُ، فَالرَّأْسُ كِسْرَى وَالْجَنَاحُ قَيْصَرُ وَالْجَنَاحُ الْآخَرُ فَارِسُ، فَمُرِ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَنْفِرُوا إِلَى كِسْرَى. وَقَالَ بَكْرٌ وَزِيَادٌ جَمِيعًا عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةَ قَالَ: فَنَدَبَنَا عُمَرُ وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْنَا النُّعْمَانَ بْنَ مُقَرِّنٍ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِأَرْضِ الْعَدُوِّ وَخَرَجَ عَلَيْنَا عَامِلُ كِسْرَى فِي أَرْبَعِينَ أَلْفًا، فَقَامَ تَرْجُمَانٌ فَقَالَ: لِيُكَلِّمْنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ، فَقَالَ الْمُغِيرَةُ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ، قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ أُنَاسٌ مِنَ الْعَرَبِ كُنَّا فِي شَقَاءٍ شَدِيدٍ وَبَلَاءٍ شَدِيدٍ نَمَصُّ الْجِلْدَ وَالنَّوَى مِنَ الْجُوعِ وَنَلْبَسُ الْوَبَرَ وَالشَّعَرَ وَنَعْبُدُ الشَّجَرَ وَالْحَجَرَ، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرَضِينَ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَجَلَّتْ عَظَمَتُهُ إِلَيْنَا نَبِيًّا مِنْ أَنْفُسِنَا نَعْرِفُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، فَأَمَرَنَا نَبِيُّنَا رَسُولُ رَبِّنَا ﷺ أَنْ نُقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ أَوْ تُؤَدُّوا الْجِزْيَةَ وَأَخْبَرَنَا نَبِيُّنَا ﷺ عَنْ رِسَالَةِ رَبِّنَا أَنَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنَّا صَارَ إِلَى الْجَنَّةِ فِي نَعِيمٍ لَمْ يَرَ مِثْلَهَا قَطُّ وَمَنْ بَقِيَ مِنَّا مَلَكَ رِقَابَكُمْ. فَقَالَ النُّعْمَانُ: رُبَّمَا أَشْهَدَكَ اللَّهُ مِثْلَهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ

فَلَمْ يُنَدِّمْكَ وَلَمْ يُخْزِكَ وَلَكِنِّي شَهِدْتُ الْقِتَالَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا لَمْ يُقَاتِلْ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ انْتَظَرَ حَتَّى تَهُبَّ الأَرْوَاحُ وَتَحْضُرَ الصَّلَوَاتُ». (بخاری: ۳۱۵۹،۳۱۶۰)

ترجمه: «از عمر ﷺ روایت است که ایشان، مردم را برای جهاد با مشرکین به شهرهای بزرگ، فرستاد. هرمزان، مسلمان شد. عمر گفت: در مورد این جنگهایم از تو نظر خواهی می‌کنم. هرمزان گفت: بلی، مثال جنگ و مثال کسانی که دشمن مسلمانان هستند، مانند پرنده‌ای است که سر و دو بال و دو پا دارد. پس اگر یکی از بالهایش بشکند، با دو پا و یک بال و سر، بلند می‌شود. و اگر بال دیگرش هم بشکند، با دو پا و سر، بلند می‌شود. اما اگر سرش بشکند، پاها، بالها و سرش، همه از بین می‌روند. پس کسری، سر، و قیصر، یک بال، و فارس، بال دیگر آن است. به مسلمانان، دستور دهید تا بسوی کسری بروند.

دو تن از راویان، بنام بکر و زیاد می‌گویند: جبیر بن حیه گفت: آنگاه، عمر با جدیت هر چه تمام‌تر، ما را فرا خواند و نعمان بن مقرّن را بعنوان فرمانده ما تعیین نمود. سپس براه افتادیم تا اینکه به سرزمین دشمن رسیدیم. آنجا با فرماندار کسری که همراه چهل هزار تن بیرون آمده بود، مواجه شدیم. مترجمی برخاست و گفت: یکی را بفرستید تا با او سخن بگویم. مغیره گفت: هر چه می‌خواهی، بپرس. گفت: شما که هستید؟ مغیره گفت: ما گروهی از عرب‌ایم که بشدت گرفتار شقاوت و بدبختی بودیم، از شدت گرسنگی، پوست حیوانات و هسته خرما را می‌مکیدیم و لباسهای مویی و پشمی، می‌پوشیدیم و سنگها و درختان را عبادت می‌کردیم. در این حالت، بسر می‌بردیم که پروردگار آسمانها و زمین‌ها ـ تعالی ذکره و جلّت عظمته ـ پیامبری را که پدر و مادرش را می‌شناسیم، از میان ما بسوی ما فرستاد. آنگاه، پیامبر ما که فرستاده پروردگار ماست به ما دستور داد که با شما بجنگیم تا تنها خدا را عبادت کنید یا جزیه بدهید. پیامبر ما پیام پروردگارمان را به ما رسانید که هر یک از ما کشته شود، به بهشتی می‌رود که هرگز نعمتهایی مانند آنرا کسی ندیده است. و هرکس از ما که زنده بماند، بر شما حکومت خواهد کرد.

نعمان (به مغیره که خواهان آغاز فوری جنگ بود) گفت: چه بسا در چنین غزواتی همراه رسول خدا ﷺ بوده‌ای و هرگز پشیمان نشده و هیچگونه سستی، بخود راه نداده‌ای. من هم که در جنگها همراه رسول خدا ﷺ بودم، اگر آنحضرت ﷺ در اول روز نمی‌جنگید، صبر می‌کرد تا بادها بوزد و وقت نماز فرا رسد. (هوا، مناسب شود. آنگاه، جنگ را آغاز می‌نمود)».

باب(۹۷): اگر امام با پادشاهی صلح کند، آیا صلح با رعیتش نیز بحساب می‌آید؟

۱۳۲۶- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَبُوكَ وَأَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بَغْلَةً بَيْضَاءَ وَكَسَاهُ بُرْدًا وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ». (بخاری: ۳۱۶۱)

ترجمه: «ابوحُمید ساعدی ﷺ می‌گوید: در جنگ تبوک، همراه نبی اکرم ﷺ بودیم. پادشاه ایله، یک اسب سفید و یک چادر به پیغمبر خدا ﷺ هدیه داد. آنحضرت ﷺ نیز برای مملکتش، امان نامه نوشت».

باب(۹۸): گناه کسی که فرد معاهدی را به ناحق بکشد

۱۳۲۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهَدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَإِنَّ رِيحَهَا تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا»». (بخاری: ۳۱۶۶)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، فرد معاهدی (کافری که با مسلمانان، عهد و پیمان بسته است) را بکشد، بوی بهشت به مشامش نمیرسد. گفتنی است که بوی بهشت از مسافت چهل سال راه، به مشام می‌رسد»».

باب(۹۹): آیا مشرکانی که در حق مسلمانان، خیانت کنند، بخشوده می‌شوند؟

۱۳۲۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: لَمَّا فُتِحَتْ خَيْبَرُ أُهْدِيَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ شَاةٌ فِيهَا سُمٌّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اجْمَعُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ هَا هُنَا مِنْ يَهُودَ». فَجُمِعُوا لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي سَائِلُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْهُ»؟ فَقَالُوا: نَعَمْ. قَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَبُوكُمْ»؟ قَالُوا: فُلَانٌ. فَقَالَ: «كَذَبْتُمْ بَلْ أَبُوكُمْ فُلَانٌ». قَالُوا: صَدَقْتَ، قَالَ: «فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُ عَنْهُ»؟ فَقَالُوا: نَعَمْ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ وَإِنْ كَذَبْنَا عَرَفْتَ كَذِبَنَا كَمَا عَرَفْتَهُ فِي أَبِينَا، فَقَالَ لَهُمْ: «مَنْ أَهْلُ النَّارِ»؟ قَالُوا: نَكُونُ فِيهَا يَسِيرًا ثُمَّ تَخْلُفُونَا فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اخْسَئُوا فِيهَا وَاللَّهِ لَا نَخْلُفُكُمْ فِيهَا أَبَدًا»، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُكُمْ عَنْهُ»؟ فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، قَالَ: «هَلْ جَعَلْتُمْ فِي هَذِهِ الشَّاةِ سُمًّا»؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «مَا حَمَلَكُمْ عَلَى ذَلِكَ»؟ قَالُوا: أَرَدْنَا إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا نَسْتَرِيحُ وَإِنْ كُنْتَ نَبِيًّا لَمْ يَضُرَّكَ». (بخاری: ۳۱۶۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: هنگام فتح خیبر، به نبی اکرم ﷺ (گوشت) گوسفندی را که زهر آلود شده بود، هدیه دادند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «یهودیانی را که اینجا هستند، جمع کنید». هنگامی که جمع شدند، رسول اکرم ﷺ فرمود: «من در مورد چیزی از شما می‌پرسم آیا در این باره، راست می‌گویید»؟ گفتند: بلی. نبی اکرم ﷺ پرسید: «پدر شما کیست»؟ گفتند: فلانی است. آنحضرت ﷺ فرمود: «دروغ می‌گویید بلکه پدر شما فلانی است». گفتند: راست می‌گویی. رسول خدا ﷺ دوباره پرسید: «اگر در مورد چیزی از شما بپرسم، راست می‌گویید»؟ گفتند: بلی، ای ابو القاسم. و اگر دروغ بگوییم، شما می‌دانید همانطور که در مورد پدرمان، دانستید. رسول اکرم ﷺ فرمود: «چه کسانی، اهل دوزخ‌اند»؟ گفتند: ما

زمانی کوتاه در دوزخ بسر می‌بریم. سپس شما در آنجا جانشین ما می‌شوید. نبی اکرم ﷺ فرمود: «در آن، خوار و ذلیل شوید. بخدا سوگند، هرگز ما در آنجا جانشین شما نخواهیم شد». سپس پرسید: «اگر از شما در مورد چیزی بپرسم، آیا در این باره، راست می‌گویید»؟ گفتند: بلی، ای ابو القاسم. رسول خدا ﷺ پرسید: «آیا این (گوشت) گوسفند را زهر آلود کرده‌اید»؟ گفتند: بلی. آنحضرت ﷺ پرسید: «انگیزه شما از این کار چه بود»؟ گفتند: قصد ما این بود که اگر دروغگو باشی، از دست تو نجات پیدا می‌کنیم. و اگر پیامبر خدا باشی، ضرری به تو نمی‌رسد».

باب(۱۰۰): صلح با مشرکین در مقابل مال و چیزهای دیگر و گناه کسی که به پیمانش، پایبند نباشد

۱۳۲۹- «عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ ؓ قَالَ: انْطَلَقَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ زَيْدٍ إِلَى خَيْبَرَ وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صُلْحٌ، فَتَفَرَّقَا، فَأَتَى مُحَيِّصَةُ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَهْلٍ وَهُوَ يَتَشَمَّطُ فِي دَمِهِ قَتِيلاً، فَدَفَنَهُ، ثُمَّ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَانْطَلَقَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ وَحُوَيِّصَةُ ابْنَا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَذَهَبَ عَبْدُالرَّحْمَنِ يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ: «كَبِّرْ كَبِّرْ» وَهُوَ أَحْدَثُ الْقَوْمِ فَسَكَتَ، فَتَكَلَّمَا، فَقَالَ: «تَحْلِفُونَ وَتَسْتَحِقُّونَ قَاتِلَكُمْ أَوْ صَاحِبَكُمْ»؟ قَالُوا: وَكَيْفَ نَحْلِفُ وَلَمْ نَشْهَدْ وَلَمْ نَرَ؟ قَالَ: «فَتُبْرِيكُمْ يَهُودُ بِخَمْسِينَ». فَقَالُوا: كَيْفَ نَأْخُذُ أَيْمَانَ قَوْمٍ كُفَّارٍ؟ فَعَقَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ عِنْدِهِ». (بخاری: ۳۱۷۳)

ترجمه: «سهل بن ابی حثمه ؓ می‌گوید: زمانی که اهل خیبر با مسلمانان در صلح بسر می‌بردند، عبد الله بن سهل و محیصّه بن مسعود بن زید به خیبر رفتند. در آنجا از یکدیگر جدا شدند. بعد از آن، محیصه نزد عبد الله بن سهل آمد و دید که او در خونش، غلتیده و کشته شده است. پس او را دفن کرد و به مدینه بازگشت. سپس، عبد الرحمن بن سهل و دو فرزند مسعود بنام‌های محیصّه و حویصه نزد نبی اکرم ﷺ رفتند. و عبد الرحمن که از همه کوچکتر بود، شروع به سخن گفتن کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «بگذار تا بزرگتر از تو سخن بگوید، بگذار تا بزرگتر از تو سخن بگوید». او سکوت کرد. پس آندو (که بزرگتر بودند) سخن گفتند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا سوگند یاد می‌کنید که قاتل را می‌شناسید»؟ گفتند: چگونه سوگند یاد کنیم در حالی که شاهد قتل نبوده و آن را ندیده ایم؟!.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «در این صورت، پنجاه نفر از یهود، سوگند یاد می‌کنند و دست شما را کوتاه می‌سازند». گفتند: چگونه سوگند قومی را که کافرند، قبول کنیم؟ سرانجام، رسول خدا ﷺ از اموال خود (یا اموالی که نزدش وجود داشت) خونبهایش را پرداخت».

باب (۱۰۱): آیا ذمّی ای که جادو کند، معاف می‌شود؟

۱۳۳۰- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُحِرَ حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ صَنَعَ شَيْئًا وَلَمْ يَصْنَعْهُ». (بخاری: ۳۱۷۵)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ را سحر کردند طوری که خیال می‌کرد کاری را انجام داده است در حالی که انجام نداده بود».

باب(۱۰۲): ترس از خیانت

۱۳۳۱- «عن عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ فَقَالَ: «اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: مَوْتِي، ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ مُوْتَانٌ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَقُعَاصِ الْغَنَمِ، ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ فَيَظَلُّ سَاخِطًا، ثُمَّ فِتْنَةٌ لا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلا دَخَلَتْهُ، ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الأَصْفَرِ فَيَغْدِرُونَ فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا»». (بخاری: ۳۱۷۶)

ترجمه: «عوف بن مالک ﷺ می‌گوید: در غزوه تبوک نزد نبی اکرم ﷺ که در خیمه چرمینی نشسته بود، رفتم. آنحضرت ﷺ فرمود: «شش چیز را قبل از فرا رسیدن قیامت، بخاطر داشته باش: ۱ـ مرگ من ۲ـ فتح بیت المقدس ۳ـ مرگ و میر بسیار زیاد شما مانند وبایی که در گوسفندان بیفتد. ۴ـ کثرت مال تا جاییکه به یک شخص، صد دینار می‌دهند باز هم ناراحت است. ۵ـ فتنه‌ای که وارد همه خانه‌های عرب می‌شود. ۶ـ صلح میان شما و رومی‌ها. سپس، آنان خیانت می‌کنند و با هشتاد پرچم که زیر هر کدام، دوازده هزار نفر وجود دارد، به شما حمله می‌کنند»».

باب(۱۰۳): گناه کسی که عهد ببندد و سپس، خیانت کند

۱۳۳۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَمْ تَجْتَبُوا دِينَارًا وَلا دِرْهَمًا؟ فَقِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ تَرَى ذَلِكَ كَائِنًا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: إِي وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ عَنْ قَوْلِ الصَّادِقِ الْمَصْدُوقِ. قَالُوا: عَمَّ ذَاكَ؟ قَالَ: تُنْتَهَكُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ ﷺ فَيَشُدُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلُوبَ أَهْلِ الذِّمَّةِ فَيَمْنَعُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ». (بخاری: ۳۱۸۰)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که ایشان (خطاب به مردم) گفت: زمانی که شما هیچ دینار و درهمی بعنوان جزیه دریافت نکنید، چه حالی خواهید داشت؟ گفتند: ای ابوهریره! چگونه فکر می‌کنی که چنین اتفاقی بیفتد؟ گفت: بلی، سوگند به ذاتی که جان ابوهریره در دست اوست، این، سخن صادق

مصدوق (رسول خدا ﷺ) است. پرسیدند: چرا چنین می‌شود؟ گفت: به عهد و پیمان خدا و رسولش، هتک حرمت می‌شود (مردم، ظلم و ستم می‌کنند) آنگاه، خداوند دلهای کافران ذمی را سخت می‌گرداند و آنان از پرداخت آنچه در اختیار دارند (جزیه) سر باز می‌زنند».

باب(۱۰٤): گناه کسی که به نیک و بد، خیانت می‌کند

۱۳۳۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَعَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قَالَ أَحَدُهُمَا: «يُنْصَبُ» وَقَالَ الآخَرُ: «يُرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْرَفُ بِهِ»». (بخاری: ۳۱۸۷)

ترجمه: «عبد الله و ثابت، هر دو از انس ﷺ روایت می‌کنند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت، هر فرد پیمان شکن، پرچمی دارد» و به قول یکی از راویان، آنحضرت ﷺ فرمود: «به اهتزاز در می‌آید». و به قول راوی دیگر، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت بوسیله آن، شناخته می‌شود»».

۵۴- کتاب آغاز آفرینش

باب(۱): خداوند متعال می‌فرماید: اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس، باز می‌گرداند

۱۳۳۴- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﭭ قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «يَا بَنِي تَمِيمٍ، أَبْشِرُوا». قَالُوا: بَشَّرْتَنَا فَأَعْطِنَا، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَجَاءَهُ أَهْلُ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْيَمَنِ، اقْبَلُوا الْبُشْرَى إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيمٍ». قَالُوا: قَبِلْنَا. فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ يُحَدِّثُ بَدْءَ الْخَلْقِ وَالْعَرْشِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا عِمْرَانُ، رَاحِلَتُكَ تَفَلَّتَتْ. لَيْتَنِي لَمْ أَقُمْ». (بخاری: ۳۱۹۰)

ترجمه: «عمران بن حصین ﭭ می‌گوید: گروهی از بنی تمیم نزد نبی اکرم ﷺ آمدند. آنحضرت ﷺ فرمود: «بشارت باد شما را ای بنی تمیم». آنان گفتند: (ای رسول خدا!) ما را بشارت دادی. پس چیزی به ما عطا کن. از شنیدن این سخن، چهره پیامبر اکرم ﷺ دگرگون شد. سپس، اهل یمن نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای اهل یمن! بشارت را بپذیرید زیرا که بنی تمیم آنرا نپذیرفتند». آنها گفتند: پذیرفتیم. آنگاه، نبی اکرم ﷺ شروع به سخن گفتن از آغاز آفرینش و عرش خدا کرد. در آن اثنا، مردی آمد و گفت: ای عمران! شترت فرار کرد. عمران می‌گوید: ای کاش! برنمی خاستم».

۱۳۳۵- «وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ ﭬ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلَّ شَيْءٍ وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ». فَنَادَى مُنَادٍ: ذَهَبَتْ نَاقَتُكَ يَا ابْنَ الْحُصَيْنِ، فَانْطَلَقْتُ فَإِذَا هِيَ يَقْطَعُ دُونَهَا السَّرَابُ، فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ تَرَكْتُهَا». (بخاری: ۳۱۹۱)

ترجمه: «عمران ﭬ در روایتی دیگر، می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، وجود داشت و چیزی غیر از او، وجود نداشت و عرش خدا روی آب، قرار داشت. او تقدیر همه کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمانها و زمین را آفرید»».

عمران بن حصین می‌گوید: در این اثنا، کسی صدا زد که ای فرزند حصین! شترت، رفت. من، براه افتادم و دیدم که سراب میان من و شترم، فاصله انداخته است. (شتر از من دور شده است). بخدا سوگند، دوست دارم که شتر را رها می‌کردم (و از مجلس رسول خدا ﷺ بر نمی‌خاستم).

۱۳۳۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَشْتِمُنِي ابْنُ آدَمَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَشْتِمَنِي وَيُكَذِّبُنِي وَمَا يَنْبَغِي لَهُ، أَمَّا شَتْمُهُ فَقَوْلُهُ: إِنَّ لِي وَلَدًا وَأَمَّا تَكْذِيبُهُ فَقَوْلُهُ: لَيْسَ يُعِيدُنِي كَمَا بَدَأَنِي»». (بخاری: ۳۱۹۳)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی‌اکرم ﷺ فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: آدمی زاد، مرا دشنام می‌دهد. حال آنکه شایسته او نیست که مرا دشنام دهد. همچنین آدمی زاد، مرا تکذیب می‌کند حال آنکه شایسته او نیست. اما دشنامش، این است که می‌گوید: خدا فرزند دارد. و تکذیب‌اش، این است که می‌گوید: خداوند مرا مانند آفرینش اول، دوباره زنده نمی‌کند»».

۱۳۳۷- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابِهِ فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ غَضَبِي»». (بخاری: ۳۱۹۴)

ترجمه: «همچنین از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که خداوند مخلوقات را آفرید، در کتابش (لوح محفوظ) که نزد او و بالای عرش، قرار دارد، نوشت: همانا رحمتم بر خشمم، غلبه دارد»».

باب(۲): آنچه دربارۀ هفت زمین آمده است

۱۳۳۸- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الزَّمَانُ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ»». (بخاری: ۳۱۹۷)

ترجمه: «ابوبکره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زمان به وضع اولش که خداوند، آسمانها و زمین (هفت آسمان و هفت زمین) را آفرید، بر گشته است. سال، دوازده ماه است که چهار ماه از آنها، ماههای حرام هستند. سه ماه ذوالعقده، ذوالحجه و محرم، پشت سر هم قرار دارند. و ماه رجب (قبیله) مضر که میان جمادی الثانی و شعبان، قرار دارد»».

باب(۳): گردش ماه و خورشید بر اساس نظم است

۱۳۳۹- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَبِي ذَرٍّ حِينَ غَرَبَتِ الشَّمْسُ: «أَتَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ»؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَإِنَّهَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَتَسْتَأْذِنَ

فَيُؤْذَنُ لَهَا وَيُوشِكُ أَنْ تَسْجُدَ فَلا يُقْبَلَ مِنْهَا وَتَسْتَأْذِنَ فَلا يُؤْذَنَ لَهَا يُقَالُ لَهَا: ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ فَتَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ٣٨﴾ [يس: ٣٨]»». (بخاری:۳۱۹۹)

ترجمه: «ابوذر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ هنگام غروب آفتاب، به من گفت: «آیا می‌دانی که خورشید به کجا می‌رود»؟ گفتم: خدا و رسولش، بهتر می‌دانند. فرمود: «می رود تا زیر عرش، سجده کند. پس اجازه می‌خواهد. و به او اجازه می‌دهند. بزودی زمانی فرا می‌رسد که می‌خواهد سجده کند ولی از او پذیرفته نمی‌شود و اجازه می‌خواهد ولی به او اجازه نمی‌دهند و می‌گویند: از همان جایی که آمده‌ای، برگرد. در نتیجه، خورشید از مغرب، طلوع می‌کند. همانطور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ٣٨﴾ [يس: ٣٨] یعنی خورشید بسوی قرار گاه خود در حرکت است. این، تقدیر خداوند غالب و داناست»».

۱۳۴۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مُكَوَّرَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۳۲۰۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت، خورشید و ماه به هم پیچیده می‌شوند و نورشان از بین می‌رود»».

باب(٤): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: او ذاتی است که ابرها را برای مژده دادن، پیشاپیش رحمت خود می‌فرستد (اعراف:۵۷)

۱۳۴۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا رَأَى مَخِيلَةً فِي السَّمَاءِ أَقْبَلَ وَأَدْبَرَ وَدَخَلَ وَخَرَجَ وَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَإِذَا أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ سُرِّيَ عَنْهُ، فَعَرَّفَتْهُ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا أَدْرِي لَعَلَّهُ كَمَا قَالَ قَوْمٌ ﴿فَلَمَّا رَأَوۡهُ عَارِضٗا مُّسۡتَقۡبِلَ أَوۡدِيَتِهِمۡ...﴾ [الأحقاف: ٢٤]»». (بخاری: ۳۲۰۶)

ترجمه: «از عایشه ﷺ روایت است که هرگاه، نبی اکرم ﷺ پاره ابری را در آسمان می‌دید، به جلو و عقب می‌رفت. از خانه بیرون می‌شد و دوباره بر می‌گشت و چهره‌اش، دگرگون می‌شد. و همین که باران از آسمان می‌بارید، این حالت‌اش، بر طرف می‌گردید. عایشه ﷺ علتش را جویا شد. رسول اکرم ﷺ فرمود: «نمی دانم شاید این، مانند همان ابری باشد که چون قوم عاد آنرا دیدند، گفتند: این، ابری است که اکنون بر ما می‌بارد. (هود گفت): بلکه این، همان چیزی است که شما برای آن، عجله داشتید. بادی است که در آن، عذاب شدیدی نهفته است» (از این جهت می‌ترسم)».

باب(۵): یادی از فرشتگان

۱۳۴۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤْمَرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ وَيُقَالُ لَهُ اكْتُبْ عَمَلَهُ وَرِزْقَهُ وَأَجَلَهُ وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ كِتَابُهُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ إِلا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»». (بخاری: ۳۲۰۸)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ که صادق مصدوق است، فرمود: نطفه هر یک از شما مدت چهل روز در رحم مادر، جمع می‌شود. سپس تا چهل روز دیگر، به شکل خون بسته در می‌آید. و بعد از چهل روز دیگر، به پاره گوشتی، تبدیل میشود. آنگاه، خداوند، فرشته‌ای را می‌فرستد و او را به نوشتن چهار چیز، مأمور می‌کند. و می‌گوید: عمل، رزق، أجل و شقاوت یا سعادتش را بنویس. آنگاه در او، روح دمیده می‌شود. اینجاست که مردی از شما اعمالی انجام می‌دهد که بین او و بهشت، فقط یک ذراع، باقی می‌ماند. ولی تقدیرش، بر او پیشی می‌گیرد و اعمال دوزخیان را انجام می‌دهد. (در نتیجه، به دوزخ می‌رود) و شخص دیگری از شما عملی انجام می‌دهد که بین او و جهنم، فقط یک ذراع، باقی می‌ماند. ولی تقدیر بر او پیشی می‌گیرد و اعمال بهشتیان را انجام می‌دهد»» (در نتیجه، به بهشت می‌رود).

۱۳۴۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ نَادَى جِبْرِيلَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلاَنًا فَأَحْبِبْهُ فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، فَيُنَادِي جِبْرِيلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلاَنًا فَأَحِبُّوهُ فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الأَرْضِ»». (بخاری:۳۲۰۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، خداوند، بنده‌ای را دوست داشته باشد، به جبرئیل، ندا می‌دهد که خداوند، فلانی را دوست دارد. تو نیز او را دوست بدار. پس جبرییل، او را دوست می‌دارد و به اهل آسمان، ندا می‌دهد که خدا، فلانی را دوست دارد، شما نیز او را دوست بدارید. پس اهل آسمان هم او را دوست می‌دارند. سپس به همین ترتیب، مقبول اهل زمین نیز می‌گردد»».

۱۳۴۴- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الْمَلاَئِكَةَ تَنْزِلُ فِي الْعَنَانِ وَهُوَ السَّحَابُ فَتَذْكُرُ الأَمْرَ قُضِيَ فِي السَّمَاءِ فَتَسْتَرِقُ الشَّيَاطِينُ السَّمْعَ فَتَسْمَعُهُ فَتُوحِيهِ إِلَى الْكُهَّانِ فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»». (بخاری: ۳۲۱۰)

ترجمه: «عایشه ، همسر گرامی نبی اکرم ، می‌گوید: شنیدم که رسول الله فرمود: «فرشتگان در ابرها فرود می‌آیند و آنچه را که در آسمانها فیصله شده است، یاد آوری می‌نمایند. شیاطین، استراق سمع می‌کنند و سخنانشان را می‌شنوند و آنها را به کاهنان می‌رسانند. کاهنان، از سوی خود، صد دروغ به آنها می‌افزایند و به مردم می‌گویند»».

۱۳۴۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ : «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ كَانَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ الْمَلَائِكَةُ يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ، فَإِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ طَوَوُا الصُّحُفَ وَجَاءُوا يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ»». (بخاری: ۳۲۱۱)

ترجمه: «ابوهریره می‌گوید: نبی اکرم فرمود: «هنگامی که روز جمعه فرا می‌رسد، فرشتگان به هر دری از دروازه‌های مسجد، مستقر می‌شوند. و به ترتیب، اسامی کسانی را که وارد مسجد می‌شوند، می‌نویسند. و هنگامی که امام برای خواندن خطبه می‌نشیند، آنها دفترهایشان را جمع می‌کنند و می‌آیند و به خطبه، گوش می‌دهند»». (شرح کامل حدیث، در شماره ۴۸۷ جلد اول، آمده است).

۱۳۴۶- «عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ لِحَسَّانَ: «اهْجُهُمْ أَوْ هَاجِهِمْ وَجِبْرِيلُ مَعَكَ»». (بخاری: ۳۲۱۳)

ترجمه: «براء می‌گوید: نبی اکرم به حسان گفت: «مشرکین را هجو کن و جبریل هم تو را کمک می‌کند»».

۱۳۴۷- «عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ لَهَا: «يَا عَائِشَةُ! هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكِ السَّلَامَ». فَقَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ تَرَى مَا لا أَرَى، تُرِيدُ النَّبِيَّ ». (بخاری: ۳۲۱۷)

ترجمه: «از عایشه روایت است که نبی اکرم به او گفت: ای عایشه! این، جبریل است و به تو سلام می‌دهد». عایشه گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد. تو (ای پیامبر) می‌بینی آنچه راکه من نمی‌بینم».

۱۳۴۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِجِبْرِيلَ: «أَلَا تَزُورُنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا»؟ قَالَ فَنَزَلَتْ: ﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُۥ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا﴾ [مريم: ۶۴]». (بخاری: ۳۲۱۸)

ترجمه: «ابن عباس می‌گوید: رسول الله به جبریل گفت: «آیا بیشتر از این، به دیدن ما نمی‌آیی»؟ ابن عباس می‌گوید: آنگاه، این آیه، نازل شد: ﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُۥ مَا بَيْنَ

أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا﴾ [مریم: ۶۴] یعنی ما فقط به فرمان پروردگارت، فرود می‌آییم. آنچه پیش رو و پشت سر ماست از آنِ او می‌باشد»».

۱۳۴۹- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَقْرَأَنِي جِبْرِيلُ عَلَى حَرْفٍ فَلَمْ أَزَلْ أَسْتَزِيدُهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ»». (بخاری: ۳۲۱۹)

ترجمه: «همچنین از ابن‌عباس ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «جبریل (نخست) یک نوع قرائت قرآن را به من آموخت. من همواره از او خواستم که قرائت‌های بیشتری، به من بیاموزد تا اینکه به هفت قرائت رسید»».

۱۳۵۰- «عَنْ يَعْلَى ﷺ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ: ﴿وَنَادَوْاْ يَـٰمَالِ﴾». (بخاری: ۳۲۳۰)

ترجمه: «یعلی ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ بالای منبر، این آیه را چنین خواند: ﴿وَنَادَوْاْ يَـٰمَالِ﴾ بجای ﴿يَـٰمَـٰلِكُ﴾ یعنی دوزخیان، ندا می‌دهند و می‌گویند: ای مالک (نام فرشته نگهبان دوزخ است)».

۱۳۵۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، حَدَّثَتْهُ أَنَّهَا قَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ: هَلْ أَتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمِ أُحُدٍ؟ قَالَ: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكِ مَا لَقِيتُ وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِيَالِيلَ بْنِ عَبْدِكُلالٍ فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ فَانْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِي فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلا وَأَنَا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظَلَّتْنِي فَنَظَرْتُ فَإِذَا فِيهَا جِبْرِيلُ فَنَادَانِي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ، فَنَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ ذَلِكَ فِيمَا شِئْتَ إِنْ شِئْتَ أَنْ أُطْبِقَ عَلَيْهِمُ الأَخْشَبَيْنِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»». (بخاری: ۳۲۳۱)

ترجمه: «از عایشه ﷺ؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ، روایت است که ایشان از پیامبر خدا ﷺ پرسید: آیا روزی، سخت‌تر از روز احد بر سر شما آمده است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «از سوی قومت، سختیهای زیادی را متحمل شده‌ام. اما شدیدترین مشکلی که از سوی آنها با آن، مواجه شدم، روز عقبه بود. یعنی هنگامی که خود را به ابن عبدلیل بن عبدکلال، عرضه کردم (وخواسته‌ام را به او گفتم). آنرا نپذیرفت. غمگین شدم و ناخود

آگاه، به سویی که چهره‌ام به آن طرف بود، براه افتادم. هنگامی که بخود آمدم، دیدم که در قرن الثعالب هستم. سرم را بلند کردم. ناگهان چشمم به ابری افتاد که بر سرم سایه انداخته است. به آن ابر نگاه کردم. جبریل را در میان آن دیدم. مرا صدا زد و گفت: همانا خداوند، سخنان قوم ات و پاسخشان را شنید. هم اکنون، فرشته کوهها را بسوی تو فرستاده است تا هر چه را که دوست داری، در مورد آنها به او دستور دهی. سپس فرشته کوهها مرا صدا زد و سلام داد و گفت: ای محمد! هر چه می‌خواهی، انجام می‌دهم. اگر می‌خواهی، دو کوه سخت مکه را بر آنان، فرود می‌آورم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بلکه من امیدوارم که خداوند از نسلهای آنان، کسانی را بوجود آورد که فقط خدا را عبادت کنند و چیزی را با او شریک نسازند»»».

۱۳۵۲- «عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ۝٩ فَأَوْحَىٰٓ إِلَىٰ عَبْدِهِۦ مَآ أَوْحَىٰ ۝١٠﴾ [النجم: ۹-۱۰]. قَالَ: رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ. (بخاری: ۳۲۳۲)

ترجمه: «ابن مسعود ﷺ درباره این سخن خداوند متعال که فرمود: «فاصله او با محمد به اندازه دو کمان یا کمتر از آن، گردید. پس خداوند، وحی کرد به بنده‌اش آنچه می‌خواست وحی کند» می‌گوید: (منظور جبریل است) رسول اکرم ﷺ جبریل را دید که ششصد بال دارد».

۱۳۵۳- «وَعَنْهُ ﷺ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَقَدۡ رَأَىٰ مِنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ ۝١٨﴾ [النجم: ۱۸]. قَالَ: رَأَى رَفْرَفًا أَخْضَرَ سَدَّ أُفُقَ السَّمَاءِ». (بخاری:۳۲۳۳)

ترجمه: «ابن مسعود ﷺ درباره این سخن خداوند متعال که فرمود: ﴿لَقَدۡ رَأَىٰ مِنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ ۝١٨﴾ [النجم: ۱۸]. یعنی رسول اکرم ﷺ نشانه‌های بزرگ پرودگارش را دید، می‌گوید: رسول اکرم ﷺ پارچه سبز رنگی دید که افق آسمان را پوشانیده بود.» (احتمالاً اشاره به بال‌های جبریل است).

۱۳۵۴- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ وَلَكِنْ قَدْ رَأَى جِبْرِيلَ فِي صُورَتِهِ وَخَلْقُهُ سَادٌّ مَا بَيْنَ الْأُفُقِ». (بخاری: ۳۲۳۴)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: هرکس، گمان کند که محمد ﷺ پروردگارش را دیده است، سخن بزرگی گفته است. ولی رسول خدا ﷺ جبریل را به شکل اصلی‌اش دید که سراسر افق را پوشانیده بود».

۱۳۵۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَأَبَتْ فَبَاتَ غَضْبَانَ عَلَيْهَا لَعَنَتْهَا الْمَلائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ»». (بخاری: ۳۲۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، مرد، همسرش را به رختخواب فرا خواند و زن، اجابت نکند و شوهرش، شب را با خشم بر او، سپری نماید، فرشتگان تا صبح، او را لعنت می‌کنند»».

۱۳۵۶- «عَنْ ابْن عَبَّاسٍ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي مُوسَى رَجُلاً آدَمَ طُوَالًا جَعْدًا كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ، وَرَأَيْتُ عِيسَى رَجُلاً مَرْبُوعًا مَرْبُوعَ الْخَلْقِ إِلَى الْحُمْرَةِ وَالْبَيَاضِ، سَبِطَ الرَّأْسِ،وَرَأَيْتُ مَالِكًا خَازِنَ النَّارِ، وَالدَّجَّالَ فِي آيَاتٍ أَرَاهُنَّ اللَّهُ إِيَّاهُ: ﴿فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآئِهِۦ﴾ [السجدة: ۲۴]». (بخاری: ۳۲۳۹)

ترجمه: «ابن‌عباس رضي الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «شب اسراء موسی عليه السلام را دیدم. او مردی گندم گون، بلند قامت و دارای موهای مجعّد بود گویا یکی از مردان قبیله شنوءه است. و عیسی عليه السلام را دیدم که دارای قامتی متوسط و چهارشانه بود و رنگش، متمایل به سرخ و سفید می‌نمود. و موهایی فرو هشته‌ای داشت. همچنین، مالک، نگهبان دوزخ؛ و دجال را دیدم. و آیات دیگری که خداوند به من نشان داد. در همین مورد است که خداوند می‌فرماید: درباره ملاقات محمد ﷺ با موسی عليه السلام شک و تردید، نداشته باش».

باب(٦): وصف بهشت و اینکه هم اکنون وجود دارد

۱۳۵۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ فَإِنَّهُ يُعْرَضُ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ»». (بخاری: ۳۲۴۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما بمیرد، صبح و شام، جایگاهش، به او عرضه می‌گردد. اگر بهشتی باشد، جایگاهش در بهشت، و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می‌شود»».

۱۳۵۸- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ»». (بخاری: ۳۲۴۱)

ترجمه: «عمران بن حصین رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «به بهشت، سر زدم و دیدم که اکثر بهشتیان از فقرا هستند. و به دوزخ، نظر انداختم و دیدم که اکثریت دوزخیان را زنان تشکیل می‌دهند»».

۱۳۵۹- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرٍ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ؟ فَقَالُوا: لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». فَبَكَى عُمَرُ وَقَالَ: أَعَلَيْكَ أَغَارُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟». (بخاری: ۳۲۴۲)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: روزی، نزد رسول الله ﷺ نشسته بودیم که فرمود: «خواب دیدم که در بهشت هستم. در آنجا چشمم به زنی افتاد که کنار قصری، وضو می‌گرفت. پرسیدم: این قصر، مال چه کسی است؟ (فرشتگان) گفتند: از آنِ عمر بن خطاب است. بیاد غیرت عمر افتادم. پس پشت کردم و رفتم». عمر با شنیدن این سخنان، به گریه افتاد و گفت: ای رسول خدا! آیا در مورد تو هم به غیرت می‌آیم؟!».

۱۳۶۰- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَلِجُ الْجَنَّةَ صُورَتُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لا يَبْصُقُونَ فِيهَا وَلا يَمْتَخِطُونَ وَلا يَتَغَوَّطُونَ، آنِيَتُهُمْ فِيهَا الذَّهَبُ، أَمْشَاطُهُمْ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَمَجَامِرُهُمُ الأَلُوَّةُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ يُرَى مُخُّ سُوقِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ، لا اخْتِلاَفَ بَيْنَهُمْ وَلا تَبَاغُضَ، قُلُوبُهُمْ قَلْبٌ وَاحِدٌ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا»». (بخاری: ۳۲۴۵)

ترجمه: «همچنین از ابو هریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اولین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده است. در آنجا، آب دهان و بینی نمی‌اندازند و ادرار و مدفوعی نیز وجود ندارد. ظروفشان از طلا، شانه موهایشان از طلا و نقره، و آتشدانهایشان از عود، ساخته شده است. عرقشان، مشک است. هر یک از آنان، دو همسر دارد که از شدت زیبایی، مغز ساقهایشان از ورای گوشت، دیده می‌شود. آنان، هیچگونه اختلاف و بغض و کینه‌ای به یکدیگر ندارند. قلوبشان، قلبی واحد است و صبح و شام، خدا را تسبیح می‌گویند»».

۱۳۶۱- «وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِينَ عَلَى إِثْرِهِمْ كَأَشَدِّ كَوْكَبٍ إِضَاءَةً، قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ لا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلا تَبَاغُضَ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا يُرَى مُخُّ سَاقِهَا مِنْ وَرَاءِ لَحْمِهَا مِنْ الْحُسْنِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا لا يَسْقَمُونَ وَلا يَمْتَخِطُونَ». وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ». (بخاري: ۳۲۴۶)

ترجمه: «و در روایتی دیگر از ابوهریره آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «وکسانی که بعد از آنان (بعد از گروه اول) وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان مانند درخشانترین ستاره است. قلوبشان، قلبی واحد است. هیچگونه اختلاف و دشمنی با یکدیگر ندارند. هر یک از آنان، دو همسر دارد که از شدت زیبایی، مغز ساقهایشان از ورای گوشت، دیده می‌شود. صبح و شام، خدا را تسبیح می‌گویند. آنان در بهشت، مریض نمی‌شوند و آب بینی ندارند». سپس بقیه حدیث را ذکر کرد که شرح آن در حدیث قبلی گذشت».

۱۳۶۲- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيَدْخُلَنَّ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا أَوْ سَبْعُ مِائَةِ أَلْفٍ لا يَدْخُلُ أَوَّلُهُمْ حَتَّى يَدْخُلَ آخِرُهُمْ، وُجُوهُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ»». (بخاری: ۳۲۴۷)

ترجمه: «سهل بن سعد س می‌گوید: نبی اکرم ج فرمود: «هفتاد هزار یا هفت صد هزار نفر از امتیان من که چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده است، وارد بهشت می‌شوند. اولین آنها وارد نمی‌شود تا زمانی که آخرین آنها وارد نشود»». (همه با هم وارد می‌شوند).

۱۳۶۳- «عَنْ أَنَسٍ س قَالَ: أُهْدِيَ لِلنَّبِيِّ ج جُبَّةُ سُنْدُسٍ وَكَانَ يَنْهَى عَنِ الْحَرِيرِ، فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا، فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا»». (بخاری: ۳۲۴۸)

ترجمه: «انس س می‌گوید: عبایی ابریشمی به نبی اکرم ج هدیه دادند حال آنکه رسول خدا ج از پوشیدن لباسهای ابریشمی، منع می‌فرمود. آن عبا مورد پسند مردم، قرار گرفت: آنحضرت ج فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، دستمالهای سعد بن معاذ در بهشت، زیباتر از این است»».

۱۳۶۴- «وَعَنْهُ س عَنِ النَّبِيِّ ج قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لا يَقْطَعُهَا»». (بخاری: ۳۲۵۱)

ترجمه: «همچنین از انس س روایت است که نبی اکرم ج فرمود: «در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سواره، صد سال در زیر سایه آن، حرکت می‌کند اما نمی‌تواند آنرا بپیماید»».

۱۳۶۵- «وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س مِثْلُ ذَلِكَ وَقَالَ: «اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ ﴿وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ۝٣٠﴾ [الواقعة: ۳۰]»». (بخاری: ۳۲۵۳)

ترجمه: «ودر روایتی دیگر از ابوهریره س آمده است که رسول اکرم ج پس از حدیث فوق، فرمود: «اگر می‌خواهید، این آیه قرآن کریم را بخوانید: ﴿وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ۝٣٠﴾ [الواقعة: ۳۰] یعنی سایه‌ای طولانی (که در بهشت وجود دارد)»».

۱۳۶۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س عَنِ النَّبِيِّ ج قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْغُرَفِ مِنْ فَوْقِهِمْ كَمَا يَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدُّرِّيَّ الْغَابِرَ فِي الأُفُقِ مِنَ الْمَشْرِقِ أَوِ الْمَغْرِبِ لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تِلْكَ مَنَازِلُ الْأَنْبِيَاءِ لا يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ؟ قَالَ: «بَلَى وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ رِجَالٌ آمَنُوا بِاللَّهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ»». (بخاری: ۳۲۵۶)

ترجمه: «ابوسعید خدری س می‌گوید: نبی اکرم ج فرمود: «همانا بهشتیان، صاحبان غرفه‌هایی را که بالاتر از آنان، قرار دارند، مانند ستاره درخشان ودوری می‌بینند که در گوشه‌ای از شرق یا غرب آسمان، به چشم می‌خورد. و این، بخاطر تفاضلی است که میان آنان، وجود دارد». صحابه ش گفتند: ای رسول خدا!

اینها منازل انبیاست که دیگران به آن، دست نخواهند یافت؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بلی، اما سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، کسانی که به خدا ایمان بیاورند و پیامبران را تصدیق کنند»» (به این منازل، دست خواهند یافت).

باب(۷): وصف دوزخ و اینکه هم اکنون وجود دارد

۱۳۶۷- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْحُمَّي مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ فابْرِدُوها بِالْمَاءِ»». (بخاری: ۳۲۶۳)

ترجمه: «عایشه ؓ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «گرمای تب، برگرفته از گرمای جهنم است. پس بوسیله آب، آنرا سرد کنید»».

۱۳۶۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «نَارُكُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَانَتْ لَكَافِيَةً؟ قَالَ: «فُضِّلَتْ عَلَيْهِنَّ بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا كُلُّهُنَّ مِثْلُ حَرِّهَا»». (بخاری: ۳۲۶۵)

ترجمه: «ابوهریره ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آتش دنیا، یک هفتادم آتش دوزخ است». گفتند: یا رسول الله! مگر آتش دنیا، کافی نیست؟ فرمود: «آتش دوزخ، شصت و نه مرتبه، سوزنده‌تر از آتش دنیا است. و هر مرتبه آن، به اندازه آتش دنیا، سوزندگی دارد»».

۱۳۶۹- «عَنْ أُسَامَةَ ؓ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يُجَاءُ بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ فِي النَّارِ، فَيَدُورُ كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِرَحَاهُ، فَيَجْتَمِعُ أَهْلُ النَّارِ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: أَيْ فُلانُ، مَا شَأْنُكَ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قَالَ: كُنْتُ آمُرُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَلا آتِيهِ وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ»». (بخاری: ۳۲۶۷)

ترجمه: «اسامه ؓ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، مردی را می آورند و در دوزخ می‌اندازند. روده‌هایش بسرعت، در آتش، بیرون می‌ریزد. و او همانند الاغی که آسیا را می‌چرخاند، دور خود، می‌گردد. دوزخیان، اطراف او جمع می‌شوند و می‌گویند: فلانی! تو را چه شده است مگر تو ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟ می‌گوید: (بلی) شما را امر به معروف می‌کردم ولی خودم آنرا انجام نمی‌دادم و شما را از منکر باز می‌داشتم اما خودم آنرا انجام می‌دادم»».

باب(۸): وصف شیطان و لشکریانش

۱۳۷۰- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ قَالَتْ: سُحِرَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا يَفْعَلُهُ حَتَّى كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ دَعَا وَدَعَا ثُمَّ قَالَ: أَشَعَرْتِ أَنَّ اللَّهَ أَفْتَانِي فِيمَا فِيهِ شِفَائِي، أَتَانِي

رَجُلانِ فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي وَالآخَرُ عِنْدَ رِجْلَيَّ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلآخَرِ: مَا وَجَعُ الرَّجُلِ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ. قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ الأَعْصَمِ. قَالَ: فِيمَا ذَا؟ قَالَ: فِي مُشُطٍ وَمُشَاقَةٍ وَجُفِّ طَلْعَةٍ ذَكَرٍ. قَالَ: فَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بِئْرِ ذَرْوَانَ. فَخَرَجَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ لِعَائِشَةَ حِينَ رَجَعَ: «نَخْلُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ». فَقُلْتُ: اسْتَخْرَجْتَهُ؟ فَقَالَ: «لا أَمَّا أَنَا فَقَدْ شَفَانِي اللَّهُ وَخَشِيتُ أَنْ يُثِيرَ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ شَرًّا». ثُمَّ دُفِنَتِ الْبِئْرُ». (بخاری: ۳۲۶۸)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نبی اکرم ﷺ را سحر کردند طوریکه کاری را که انجام نداده بود، خیال می‌کرد انجام داده است. تا اینکه روزی بسیار دعا کرد و سپس، فرمود: «آیا می‌دانی که خداوند، راه علاج مرا به من نشان داد؟ دو مرد، نزد من آمدند. یکی از آنان بر بالینم ودیگری، کنار پاهایم نشست. پس، یکی از آنها به دیگری گفت: درد این مرد چیست؟ دومی گفت: سحر شده است. پرسید: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لبید بن اعصم. پرسید: بوسیله چه چیزی سحر شده است؟ گفت: بوسیله شانه، پس مانده الیاف کتان و پوست شکوفه خرمای نر. پرسید: کجا هستند؟ گفت: در چاه ذروان».

راوی می‌گوید: آنگاه، نبی اکرم ﷺ بسوی آن (چاه) بیرون رفت. سپس برگشت و به عایشه گفت: «نخل‌های آنجا مانند سرهای شیطان بود». عایشه پرسید: آنها را از چاه بیرون آوردی؟ گفت: «خیر». مرا که خداوند، شفا داد ولی بیم آن دارم که باعث ضرر و زیان مردم شود». سپس آن چاه را با خاک، پر کردند».

۱۳۷۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَأْتِي الشَّيْطَانُ أَحَدَكُمْ فَيَقُولُ: مَنْ خَلَقَ كَذَا؟ مَنْ خَلَقَ كَذَا؟ حَتَّى يَقُولَ: مَنْ خَلَقَ رَبَّكَ؟ فَإِذَا بَلَغَهُ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَنْتَهِ»». (بخاری: ۳۲۷۶)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شیطان نزد یکی از شما می‌آید و می‌گوید: فلان چیز را چه کسی آفریده است؟ فلان چیز را چه کسی آفریده است؟ تا جایی که می‌گوید: پروردگارت را چه کسی آفریده است؟ هر گاه، به اینجا رسید، (از شر او) به خدا پناه ببرد و باز آید»».

۱۳۷۲- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُشِيرُ إِلَى الْمَشْرِقِ فَقَالَ: «هَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»». (بخاری: ۳۲۷۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: دیدم که رسول الله ﷺ به سمت شرق، اشاره می‌کند، و می‌گوید: «آگاه باشید، فتنه از اینجاست. فتنه از اینجاست. از آنجا که شاخ شیطان، بیرون می‌آید»».

۱۳۷۳- «عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْتَجْنَحَ اللَّيْلُ ـ أَوْ قَالَ: جُنْحُ اللَّيْلِ ـ فَكُفُّوا صِبْيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ فَخَلُّوهُمْ،

وَأَغْلِقْ بَابَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَأَطْفِئْ مِصْبَاحَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَأَوْكِ سِقَاءَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَخَمِّرْ إِنَاءَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ وَلَوْ تَعْرُضُ عَلَيْهِ شَيْئًا»». (بخاری: ۳۲۸۰)

ترجمه: «جابر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که هوا، تاریک شد، کودکانتان را نگذارید (که از خانه، بیرون بروند) زیرا در این وقت، شیاطین، پراکنده می‌شوند. ولی همینکه ساعتی از شب گذشت، آنها را آزاد بگذارید. سپس درِ خانه ات را ببند و بسم الله بگو. چراغت را خاموش کن و بسم الله بگو. دهانه مشک ات را ببند و بسم الله بگو. ظرف ات را بپوشان و بسم الله بگو اگر چه قطعه چوبی باشد که فقط بخشی از آن را بپوشاند»».

۱۳۷۴- «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَرَجُلانِ يَسْتَبَّانِ، فَأَحَدُهُمَا احْمَرَّ وَجْهُهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، لَوْ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ» فَقَالَ: وَهَلْ بِي جُنُونٌ». (بخاری: ۳۲۸۲)

ترجمه: «سلیمان بن صُرَد ﷺ می‌گوید: با نبی اکرم ﷺ نشسته بودم. دو نفر به یکدیگر، دشنام می‌دادند. چهره یکی از آنها، قرمز شده و رگهای گردنش، بیرون آمده بود. نبی اکرم ﷺ فرمود: من کلمه‌ای می‌دانم که اگر او آنرا به زبان آورد، خشم‌اش فرو می‌نشیند. اگر اعوذ بالله من الشیطان بگوید، خشم‌اش فرو می‌نشیند». به او گفتند: رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «اعوذ بالله من الشیطان بگو». گفت: مگر دیوانه‌ام (که چنین کلمه‌ای بگویم)»».

۱۳۷۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «التَّثَاؤُبُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَالَ هَا ضَحِكَ الشَّيْطَانُ»». (بخاری:۳۲۸۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خمیازه، از شیطان است. پس هر گاه، خمیازه به سراغ یکی از شما آمد تا می‌تواند جلویش را بگیرد. زیرا هنگامی که یکی از شما (دهان، باز می‌کند و)ها می‌گوید، شیطان می‌خندد»».

۱۳۷۶- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ وَالْحُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا حَلَمَ أَحَدُكُمْ حُلُمًا يَخَافُهُ فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ وَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا فَإِنَّهَا لا تَضُرُّهُ»». (بخاری:۳۲۹۲)

ترجمه: «ابوقتاده ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خواب نیک از جانب خدا و خوابهای پریشان از جانب شیطان است. پس هرگاه، یکی از شما خواب پریشانی دید و ترسید، سمت چپ خود، تف کند و از شر آن به خدا، پناه ببرد. آنگاه، ضرری به او نمی‌رساند»».

۱۳۷۷- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْتَيْقَظَ أُرَاهُ أَحَدُكُمْ مِنْ مَنَامِهِ فَتَوَضَّأَ فَلْيَسْتَنْثِرْ ثَلاثًا فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيتُ عَلَى خَيْشُومِهِ»». (بخاری: ۳۲۹۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که یکی از شما از خواب بیدار شد و وضو ساخت، سه بار آب در بینی کند و آنرا بشوید زیرا که شیطان، شب را در خیشوم (آخر بینی) او می‌گذراند»».

باب(۹): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: و انواع جنبندگان را روی زمین پراکنده ساخت

۱۳۷۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ أَنَّه سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ: «اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ، وَاقْتُلُوا ذَا الطُّفْيَتَيْنِ، وَالأَبْتَرَ فَإِنَّهُمَا يَطْمِسَانِ الْبَصَرَ، وَيَسْتَسْقِطَانِ الْحَبَلَ» قَالَ عَبْدُاللَّهِ: فَبَيْنَا أَنَا أُطَارِدُ حَيَّةً لأَقْتُلَهَا فَنَادَانِي أَبُو لُبَابَةَ: لا تَقْتُلْهَا فَقُلْتُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَمَرَ بِقَتْلِ الْحَيَّاتِ قَالَ: إِنَّهُ نَهَى بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ وَهِيَ الْعَوَامِرُ». (بخاری: ۳۲۹۷، ۳۲۹۸)

ترجمه: «از ابن عمر ﷺ روایت است که ایشان از نبی اکرم ﷺ شنید که هنگام ایراد خطبه بر منبر، فرمود: «مارها را بکشید. بویژه آنهایی را که بر پشت خود، دو خط سفید دارند و آنهایی که دم کوتاه دارند. زیرا این دو نوع، چشمها را کور می‌کنند و باعث سقط جنین می‌شوند»».

باب(۱۰): بهترین مال مسلمان، گوسفند است که آنها را بر فراز کوهها به چرا می‌برد

۱۳۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رَأْسُ الْكُفْرِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ وَالْفَخْرُ وَالْخُيَلاءُ فِي أَهْلِ الْخَيْلِ وَالإِبِلِ وَالْفَدَّادِينَ أَهْلِ الْوَبَرِ وَالسَّكِينَةُ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ»». (بخاری: ۳۳۰۱)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «رأس کفر، سمت شرق است. و غرور و تکبر در میان صاحبان اسب و شتر و کشاورزی و بادیه‌نشینان است و سکون و تواضع در میان صاحبان گوسفند است»».

۱۳۸۰- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَمْرٍو أَبِي مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: أَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ فَقَالَ: «الإِيمَانُ يَمَانٍ هَا هُنَا، أَلا إِنَّ الْقَسْوَةَ وَغِلَظَ الْقُلُوبِ فِي الْفَدَّادِينَ عِنْدَ أُصُولِ أَذْنَابِ الإِبِلِ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ فِي رَبِيعَةَ وَمُضَرَ»». (بخاری:۳۳۰۲)

ترجمه: «از ابومسعود؛ عقبه بن عمرو؛ ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ با دستش بسوی یمن، اشاره کرد و فرمود: «ایمان از اینجا، از یمن است. آگاه باشید که قساوت و سخت دلی در میان کشاورزان است که به دنبال شترانند. و شاخ‌های شیطان از میان قبایل ربیعه و مضر، بیرون می‌آید»». (از سمت مشرق که این دو قبیله در آن طرف، سکونت داشتند)

۱۳۸۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ الدِّيَكَةِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهِيقَ الْحِمَارِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهُ رَأَى شَيْطَانًا»». (بخاری: ۳۳۰۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، بانگ خروس را شنیدید، فضل و کرم خدا را مسئلت نمایید. زیرا او در آن هنگام، فرشته‌ای را دیده است. و هرگاه، عرعر الاغ را شنیدید، از شیطان، به خدا، پناه ببرید. زیرا او شیطانی را دیده است»».

۱۳۸۲- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فُقِدَتْ أُمَّةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لا يُدْرَى مَا فَعَلَتْ وَإِنِّي لا أُرَاهَا إِلا الْفَارَ، إِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الإِبِلِ لَمْ تَشْرَبْ وَإِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاءِ شَرِبَتْ». فَحَدَّثْتُ كَعْبًا، فَقَالَ: أَنْتَ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ لِي مِرَارًا. فَقُلْتُ: أَفَأَقْرَأُ التَّوْرَاةَ». (بخاری: ۳۳۰۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «گروهی از بنی اسرائیل، مفقود شدند و مردم ندانستند که چه بر سرشان آمد. ولی من فکر می‌کنم که همین موشها باشند. (یعنی مسخ شده و تبدیل به موش شده‌اند). بخاطر اینکه اگر برای آنان، شیر شتر گذاشته شود، نمی‌نوشند. واگر شیر گوسفند، گذاشته شود، می‌نوشند»».

ابوهریره ﷺ می‌گوید: این حدیث را برای کعب (که یهودی الاصل بود) بیان کردم. گفت: تو شنیدی که رسول خدا ﷺ چنین فرمود؟ گفتم: بلی. او چند بار این سؤال را تکرار کرد. آنگاه به او گفتم: مگر من تورات را می‌خوانم؟! (که بدانم در آنجا هم، چنین مطلبی آمده است)

باب(۱۱): اگر مگسی در ظرف آب شما افتاد، آنرا غوطه دهید زیرا در یکی از بالهایش، مرض ودر بال دیگرش، شفا وجود دارد

۱۳۸۳- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ فَإِنَّ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءً وَالْأُخْرَى شِفَاءً»». (بخاري:۳۳۲۰)

ترجمه: «همچنین از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه مگسی، در ظرف آب یکی از شما افتاد، آنرا در آب، غوطه دهد. سپس بیرون بیندازد. زیرا در یکی از بالهایش، مرض، و در بال دیگرش، شفا وجود دارد»».

۱۳۸٤- «وَعَنْهُ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «غُفِرَ لِامْرَأَةٍ مُومِسَةٍ مَرَّتْ بِكَلْبٍ عَلَى رَأْسِ رَكِيٍّ يَلْهَثُ، كَادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ، فَنَزَعَتْ خُفَّهَا، فَأَوْثَقَتْهُ بِخِمَارِهَا، فَنَزَعَتْ لَهُ مِنَ الْمَاءِ، فَغُفِرَ لَهَا بِذَلِكَ»». (بخاری: ۳۳۲۱)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «زن فاحشه‌ای بخشیده شد. آن زن، سگی را دید که کنار چاه آبی، قرار دارد و زبانش از شدت تشنگی، بیرون آمده و میخواهد بمیرد. او کفش‌اش را در آورد و به چادرش بست و اینگونه از چاه، آب کشید. (و آن سگ را نجات داد). بخاطر این کار، مورد مغفرت قرار گرفت»».

۵۵- کتاب حکایات انبیاء

باب (۱): آفرینش آدم و فرزندانش

۱۳۸۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَطُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا، ثُمَّ قَالَ: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أُولَئِكَ مِنَ الْمَلائِكَةِ فَاسْتَمِعْ مَا يُحَيُّونَكَ، تَحِيَّتُكَ وَتَحِيَّةُ ذُرِّيَّتِكَ، فَقَالَ: السَّلامُ عَلَيْكُمْ، فَقَالُوا: السَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَزَادُوهُ: وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ، فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ حَتَّى الآنَ»». (بخاری: ۳۳۲۶)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، آدم را آفرید که قامتش، شصت ذراع بود. سپس به او گفت: برو و به آن جمع از فرشتگان، سلام بده و بشنو که چه جوابی به تو می‌دهند. این، سلام تو و سلام فرزندان تو خواهد بود. آدم (نزد آنها رفت و) گفت: السلام علیکم. فرشتگان گفتند: السلام علیک و رحمة الله. و جمله «و رحمة الله» را به آن، افزودند. پس تمام کسانی که وارد بهشت می‌شوند، به شکل آدم خواهند بود. (خصوصیات آدم را خواهند داشت) و مردم از آن زمان تا کنون، در حال کوتاه شدن هستند»».

۱۳۸۶- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: بَلَغَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ سَلامٍ مَقْدَمُ رسول الله ﷺ الْمَدِينَةَ فَأَتَاهُ، فَقَالَ: إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ ثَلاثٍ لا يَعْلَمُهُنَّ إِلا نَبِيٌّ، قَالَ: مَا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟ وَمَا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ إِلَى أَخْوَالِهِ؟ فَقَالَ رسول الله ﷺ: «خَبَّرَنِي بِهِنَّ آنِفًا جِبْرِيلُ». قَالَ: فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ: ذَاكَ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلائِكَةِ. فَقَالَ رسول الله ﷺ: «أَمَّا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: فَنَارٌ تَحْشُرُ النَّاسَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، وَأَمَّا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ: فَزِيَادَةُ كَبِدِ حُوتٍ، وَأَمَّا الشَّبَهُ فِي الْوَلَدِ: فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَشِيَ الْمَرْأَةَ فَسَبَقَهَا مَاؤُهُ؛ كَانَ الشَّبَهُ لَهُ، وَإِذَا سَبَقَ مَاؤُهَا؛ كَانَ الشَّبَهُ لَهَا». قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الله، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُوْلَ الله، إِنَّ الْيَهُودَ قَوْمٌ بُهُتٌ؛ إِنْ عَلِمُوا بِإِسْلامِي قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ بَهَتُونِي عِنْدَكَ، فَجَاءَتِ الْيَهُودُ، وَدَخَلَ عَبْدُاللَّهِ الْبَيْتَ، فَقَالَ رسول الله ﷺ: «أَيُّ

رَجُلٍ فِيكُمْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ»؟ قَالُوا: أَعْلَمُنَا وَابْنُ أَعْلَمِنَا، وَأَخْيَرُنَا وَابْنُ أَخْيَرِنَا، فَقَالَ رسول الله ﷺ: «أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ عَبْدُاللَّهِ»؟ قَالُوا: أَعَاذَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ، فَخَرَجَ عَبْدُاللَّهِ إِلَيْهِمْ؛ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ الله، فَقَالُوا: شَرُّنَا وَابْنُ شَرِّنَا، وَوَقَعُوا فِيهِ». (بخاري:۳۳۲۹)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: خبر تشریف فرمایی رسول الله ﷺ به مدینه به عبد الله بن سلام رسید. او نزد آنحضرت ﷺ رفت و گفت: سه چیز از شما می‌پرسم که غیر از پیامبران، کسی دیگر آنها را نمی‌داند: ۱ـ نخستین علامت قیامت چیست؟ ۲ ـ نخستین غذایی که بهشتیان می‌خورند، چیست؟ ۳ـ به چه دلیل، فرزند به پدرش، شباهت دارد و چرا به دایی‌هایش، شباهت دارد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «هم اکنون، جبریل مرا از این امور، با خبر ساخت». عبد الله گفت: از میان فرشتگان، او دشمن یهود است. رسول الله ﷺ فرمود: «نخستین علامت قیامت، آتشی است که مردم را از مشرق بسوی مغرب، سوق می‌دهد. و نخستین غذایی که بهشتیان می‌خورند، زایده جگر ماهی است. اما در مورد شباهت فرزند، اگر هنگام همبستری، مرد زودتر انزال شود، فرزند، شبیه او خواهد شد و اگر زن، زودتر انزال شود، فرزند شبیه او خواهد شد». عبد الله گفت: گواهی می‌دهم که تو پیامرخدا هستی. سپس افزود: ای رسول خدا! همانا یهود قومی بسیار دروغگو و تهمت زننده است. اگر قبل از اینکه از آنان سؤال کنی، بدانند که من مسلمان شده‌ام، نزد شما مرا متهم می‌سازند. آنگاه، یهودیان آمدند و عبد الله در خانه، پنهان شد. رسول اکرم ﷺ پرسید: «عبدالله بن سلام در میان شما چگونه شخصی است»؟ گفتند: او داناترین ما و فرزند داناترین ما، و بهترین ما و فرزند بهترین ما است. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر عبدالله، مسلمان شود، چه می‌گویید»؟ گفتند: خدا او را از آن، پناه دهد.

در این هنگام، عبد الله، بیرون آمد و گفت: گواهی می‌دهم که معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، فرستاده خدا است. آنگاه، یهودیان گفتند: او بدترین ما و فرزند بدترین ما است. و به او بد و بیراه گفتند».

۱۳۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْلا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْنَزِ اللَّحْمُ، وَلَوْلا حَوَّاءُ لَمْ تَخُنَّ أُنْثَى زَوْجَهَا»». (بخاری:۳۳۳۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر بنی اسرائیل نمی‌بود، گوشت، فاسد نمی‌شد. و اگر حوا نمی‌بود، هیچ زنی به شوهرش، خیانت نمی‌کرد»». (مقصود از خیانت در اینجا اینست که شیطان، درخت را برای حوا، خوب جلوه داد و او نیز به نوبه خود، آنرا به آدم، خوب نشان داد. و زنان نیز که مادرشان حوا است به او شباهت دارند).

۱۳۸۸- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ يَرْفَعُهُ: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لاهْوَنِ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الارْضِ مِنْ شَيْءٍ كُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَقَدْ سَأَلْتُكَ مَا هُوَ أَهْوَنُ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ؛ أَنْ لا تُشْرِكَ بِي فَأَبَيْتَ إِلا الشِّرْكَ»». (بخاری: ۳۳۳۴)

ترجمه: «انس ﷺ روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا خداوند از میان دوزخیان، به کسی که کمترین عذاب، نصیبش می‌شود، می‌گوید: اگر تمام آنچه که روی زمین است، از آنِ تو می‌بود، برای نجات خود می‌دادی؟ می‌گوید: بلی. خداوند می‌فرماید: هنگامی که تو در صلب آدم بودی، من کمتر از این را از تو خواستم که با من کسی را شریک نسازی. ولی تو نپذیرفتی و شرک ورزیدی»».

۱۳۸۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ الله ﷺ: «لا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا إِلا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الاوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا، لانَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ»». (بخاری: ۳۳۳۵)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر انسانی که به ناحق، کشته شود، نخستین فرزند آدم (قابیل) با گناهش، شریک است. زیرا او اولین کسی است که سنت قتل را بنا نهاد»».

باب (۲): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «از تو دربارۀ ذو القرنین می‌پرسند. بگو: گوشه‌ای از سرگذشت او را برایتان بازگو خواهم کرد. ما به او در زمین، قدرت وحکومت دادیم و وسایل هر چیزی را دراختیارش گذاشتیم»

۱۳۹۰- «عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا فَزِعًا يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ، فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ». وَحَلَّقَ بِإِصْبَعِهِ الابْهَامِ وَالَّتِي تَلِيهَا، قَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ الله، أَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ»». (بخاری: ۳۳۴۶)

ترجمه: «زینب دختر حجش ﷺ (همسر رسول خدا ﷺ) می‌گوید: نبی اکرم ﷺ وحشت زده، وارد خانه شد و می‌گفت: «لا إله إلا الله، وای بر عرب از شری که به آنان، نزدیک شده است». و در حالی که انگشت شست و سبابه‌اش را بصورت حلقه در آورده بود، افزود: «امروز، این اندازه از سد یأجوج و مأجوج، باز شده است».

زینب ﷺ می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! آیا ما نابود می‌شویم در حالی که افراد نیکوکار در میان ما وجود دارند؟ فرمود: «بلی، هنگامی که فسق و فجور زیاد شود»».

۱۳۹۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا آدَمُ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: أَخْرِجْ بَعْثَ النَّارِ، قَالَ: وَمَا بَعْثُ النَّارِ؟ قَالَ: مِنْ

كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ، فَعِنْدَهُ يَشِيبُ الصَّغِيرُ ﴿وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٌ﴾ [الحج: ٢]» قَالُوا: يَا رسول الله، وَأَيُّنَا ذَلِكَ الْوَاحِدُ؟ قَالَ: «أَبْشِرُوا، فَإِنَّ مِنْكُمْ رَجُلا، وَمِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا». ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ فِي النَّاسِ إِلا كَالشَّعَرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ أَبْيَضَ، أَوْ كَشَعَرَةٍ بَيْضَاءَ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ أَسْوَدَ»». (بخاری: ٣٣٤٨)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: ای آدم. آدم در جواب می‌گوید: آماده و گوش به فرمان توام و خیر فقط در دست توست. خداوند خطاب به او می‌فرماید: جهنمیان را جدا کن. می‌گوید: جهنمیان چقدر هستند؟ می‌فرماید: از هر هزار نفر، نه صد و نود و نه نفر. با شنیدن این سخن، کودک، پیر می‌شود «و همه زنان باردار، سقط جنین می‌کنند و مردمان را مست می‌بینی ولی مست نیسند بلکه عذاب خدا، شدید است» صحابه پرسیدند: آن یک نفر، از میان ما چه کسی است؟ فرمود: «خوشحال باشید. زیرا یک نفر از شما و هزار نفر از یأجوج و مأجوج به دوزخ می‌رود». سپس افزود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، امیدوارم که یک چهارم بهشتیان، شما باشید». ما تکبیر گفتیم. سپس فرمود: «امیدوارم یک سوم بهشتیان، شما باشید». ما تکبیر گفتیم. سپس فرمود: «امیدوارم نصف اهل بهشت، شما باشید». باز هم ما تکبیر گفتیم. بعد از آن، فرمود: «شما در میان مردم، مانند موی سیاهی هستید که بر پوست گاو سفیدی باشد و یا مانند موی سفیدی هستید که بر پوست گاو سیاهی باشد»»».

باب (٣): این سخن حق تعالی که می‌فرماید: خداوند ابراهیم را بعنوان دوست، انتخاب کرد

١٣٩٢- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلا». ثُمَّ قَرَأَ «﴿كَمَا بَدَأْنَآ أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُۥ وَعْدًا عَلَيْنَآ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ١٠٤]. وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ، وَإِنَّ أُنَاسًا مِنْ أَصْحَابِي يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ، فَأَقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْۖ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي﴾ [المائدة: ١١٧]. إِلَى قَوْلِهِ: ﴿ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ﴾»». (بخاری: ٣٣٤٩)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «شما پا برهنه، عریان و ختنه نشده، حشر خواهید شد». سپس، این آیه را تلاوت کرد: ﴿كَمَا بَدَأْنَآ أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُۥ وَعْدًا عَلَيْنَآ إِنَّا كُنَّا

فَٰعِلِينَ﴾ [الأنبیاء: ۱۰۴]. یعنی همانگونه که در بدو آفرینش شما را خلق کردیم، بار دیگر شما را زنده خواهیم کرد. این وعده‌ای است که ما می‌دهیم. قطعاً ما این وعده را عملی خواهیم ساخت.

و اولین کسی که روز قیامت، لباس پوشانیده می‌شود، ابراهیم است. گروهی از یاران من بسوی چپ، برده می‌شوند. می‌گویم: اینها اصحاب من هستند، اصحاب من هستند.

می گویند: اینها بعد از تو، مرتد شدند. پس من همان سخن بنده صالح خدا ؛عیسی ؛ را می‌گویم که فرمود: ﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ١١٧ إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١١٨﴾ [المائدة: ۱۱۷-۱۱۸]. یعنیمن تا آن زمان که در میان آنان بودم از کارهایشان، اطلاع داشتم. و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز، گواه هستی. اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را مورد مغفرت قرار دهی، تو غالب و با حکمتی».

۱۳۹۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَلْقَى إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ آزَرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَعَلَى وَجْهِ آزَرَ قَتَرَةٌ وَغَبَرَةٌ، فَيَقُولُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ: لا تَعْصِنِي؟ فَيَقُولُ أَبُوهُ: فَالْيَوْمَ لا أَعْصِيكَ، فَيَقُولُ إِبْرَاهِيمُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ وَعَدْتَنِي: أَنْ لا تُخْزِيَنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، فَأَيُّ خِزْيٍ أَخْزَى مِنْ أَبِي الابْعَدِ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِنِّي حَرَّمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا إِبْرَاهِيمُ، مَا تَحْتَ رِجْلَيْكَ؟ فَيَنْظُرُ فَإِذَا هُوَ بِذِيخٍ مُلْتَطِخٍ فَيُؤْخَذُ بِقَوَائِمِهِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ»». (بخاری: ۳۳۵۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت، ابراهیم پدرش؛ آزر؛ را ملاقات می‌کند در حالی که چهره آزر، از شدت غم و اندوه، تیره و تار و غبار آلود است. ابراهیم به او می‌گوید: به تو نگفتم که از من، نافرمانی نکن؟ پدرش می‌گوید: امروز، از تو نافرمانی نمی‌کنم. ابراهیم می‌گوید: پرودگارا! تو به من وعده دادی که مرا خوار نسازی. پس چه خواری‌ای بدتر از اینست که پدرم از رحمت تو محروم شود و هلاک گردد. خداوند متعال می‌فرماید: من بهشت را برای کافران، حرام ساخته‌ام. سپس گفته می‌شود: ای ابراهیم! زیر پاهایت چیست؟ او بدانجا نگاه می‌کند، ناگهان، چشمش به کفتار نر پر مو و کثیفی می‌افتد. سپس، دست و پای او را می‌گیرند و در دوزخ می‌اندازند»».

۱۳۹۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قِيلَ: يَا رَسُوْلَ الله، مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ». فَقَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَيُوسُفُ نَبِيُّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنِ خَلِيلِ اللَّهِ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِ؟ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الاسْلامِ إِذَا فَقُهُوا»». (بخاری: ۳۳۵۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: پرسیدند: ای رسول خدا! گرامی‌ترین مردم، چه کسی است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که تقوایش، بیشتر باشد». گفتند: سؤال ما، این نیست. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «پس یوسف، نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند خلیل خدا است». گفتند: سؤال ما، این نیست. فرمود: «پس از اصل و نسب عرب می‌پرسید. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند البته اگر شناخت دینی داشته باشند»».

۱۳۹۵- «عَنْ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رسول الله ﷺ: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ، فَأَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ طَوِيلٍ لا أَكَادُ أَرَى رَأْسَهُ طُولا وَإِنَّهُ إِبْرَاهِيمُ ﷺ»». (بخاری: ۳۳۵۴)

ترجمه: «سمره بن جندب ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دیشب، دو نفر نزد من آمدند. ما با هم نزد مرد بسیار بلند قامتی رفتیم که من به سختی، سرش را می‌دیدم و او، ابراهیم ﷺ بود»».

۱۳۹۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رسول الله ﷺ: «أَمَّا إِبْرَاهِيمُ فَانْظُرُوا إِلَى صَاحِبِكُمْ، وَأَمَّا مُوسَى فَجَعْدٌ آدَمُ، عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ مَخْطُومٍ بِخُلْبَةٍ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي»». (بخاری: ۳۳۵۵)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر می‌خواهید شمایل ابراهیم ﷺ را بدانید، به من نگاه کنید. اما موسی ﷺ، مردی چهار شانه و گندم گون بود و سوار بر شتری سرخ بود که مهارش از لیف درخت خرما ساخته شده بود گویا اکنون او را می‌بینم که بسوی رودخانه سرازیر است»».

۱۳۹۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «اخْتَتَنَ إِبْرَاهِيمُ ﷺ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً»». (بخاری: ۳۳۵۶)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ابراهیم ﷺ در سن هشتاد سالگی، ختنه کرد»».

۱۳۹۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ ﷺ إِلاَّ ثَلاثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: قَوْلُهُ ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ [الصافات: ۸۹]. وَقَوْلُهُ ﴿بَلْ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا﴾ [الأنبياء: ۶۳]. وَقَالَ: بَيْنَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ وَسَارَةُ؛ إِذْ أَتَى عَلَى جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ هَا هُنَا رَجُلاً مَعَهُ امْرَأَةٌ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ، فَسَأَلَهُ عَنْهَا، فَقَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: أُخْتِي. فَأَتَى سَارَةَ...وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ». (بخاری: ۳۳۵۸، وَانْظُرْ حَدِيْث رَقَم:۲۲۱۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ابراهیم ﷺ فقط سه بار، دروغ گفت. دو بار بخاطر خدا. آن جایی که فرمود: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ [الصافات: ۸۹]. یعنی من مریض هستم. و دیگر آنجا که

گفت: ﴿بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا﴾ [الأنبياء: ۶۳]. یعنی این بت بزرگ آنها، این کار را کرده است. و سوم اینکه روزی، او و ساره از سرزمین یکی از پادشاهان جبار و ستمگر می‌گذشتند. مردم به آن پادشاه گفتند: مردی وارد سرزمین ما شده است که زیباترین زن، همراه اوست. پادشاه پیکی به سوی او فرستاد و از او درباره آن زن پرسید و گفت: این کیست؟ ابراهیم ﷺ گفت: خواهر من است. سپس، نزد ساره آمد. و شرح بقیه حدیث در جلد اول حدیث شماره (۱۰۳۵) گذشت».

توضیح: اگر چه در حدیث، لفظ دروغ بکار رفته است اما این سه مورد، توریه هستند. یعنی اینکه متکلم، سخنی بگوید که دو معنی داشته باشد. مخاطب آنرا بر معنی نزدیک، حمل کند و متکلم معنی دور را مد نظر داشته باشد. و توریه یکی از نکات مهم بلاغت بشمار می‌رود.

قابل یادآوری است که فقهاء گفته‌اند: در بعضی موارد، دروغ گفتن نه تنها جایز است بلکه واجب می‌باشد. (عمدة القاری)

۱۳۹۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: أَوَّلَ مَا اتَّخَذَ النِّسَاءُ الْمِنْطَقَ مِنْ قِبَلِ أُمِّ إِسْمَاعِيلَ، اتَّخَذَتْ مِنْطَقًا لَتُعَفِّيَ أَثَرَهَا عَلَى سَارَةَ، ثُمَّ جَاءَ بِهَا إِبْرَاهِيمُ وَبِابْنِهَا إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُرْضِعُهُ، حَتَّى وَضَعَهُمَا عِنْدَ الْبَيْتِ عِنْدَ دَوْحَةٍ فَوْقَ زَمْزَمَ فِي أَعْلَى الْمَسْجِدِ، وَلَيْسَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ، وَلَيْسَ بِهَا مَاءٌ، فَوَضَعَهُمَا هُنَالِكَ، وَوَضَعَ عِنْدَهُمَا جِرَابًا فِيهِ تَمْرٌ وَسِقَاءً فِيهِ مَاءٌ، ثُمَّ قَفَّى إِبْرَاهِيمُ مُنْطَلِقًا، فَتَبِعَتْهُ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَقَالَتْ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَيْنَ تَذْهَبُ وَتَتْرُكُنَا بِهَذَا الْوَادِي، الَّذِي لَيْسَ فِيهِ إِنْسٌ وَلا شَيْءٌ، فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ مِرَارًا وَجَعَلَ لا يَلْتَفِتُ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ لَهُ: أَاللَّهُ الَّذِي أَمَرَكَ بِهَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: إِذَنْ لا يُضَيِّعُنَا، ثُمَّ رَجَعَتْ. فَانْطَلَقَ إِبْرَاهِيمُ، حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الثَّنِيَّةِ حَيْثُ لا يَرَوْنَهُ اسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْبَيْتَ، ثُمَّ دَعَا بِهَؤُلاءِ الْكَلِمَاتِ وَرَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: رَبِّ ﴿إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ﴾ [ابراهيم: ۳۷]. حَتَّى بَلَغَ ﴿يَشۡكُرُونَ﴾ وَجَعَلَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ تُرْضِعُ إِسْمَاعِيلَ، وَتَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ، حَتَّى إِذَا نَفِدَ مَا فِي السِّقَاءِ، عَطِشَتْ وَعَطِشَ ابْنُهَا، وَجَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَيْهِ يَتَلَوَّى ـ أَوْ قَالَ: يَتَلَبَّطُ ـ فَانْطَلَقَتْ كَرَاهِيَةَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَوَجَدَتِ الصَّفَا أَقْرَبَ جَبَلٍ فِي الارْضِ يَلِيهَا، فَقَامَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَتِ الْوَادِيَ تَنْظُرُ هَلْ تَرَى أَحَدًا؟ فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَهَبَطَتْ مِنَ الصَّفَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْوَادِيَ رَفَعَتْ طَرَفَ دِرْعِهَا ثُمَّ سَعَتْ سَعْيَ الانْسَانِ الْمَجْهُودِ، حَتَّى جَاوَزَتِ الْوَادِيَ، ثُمَّ أَتَتِ الْمَرْوَةَ فَقَامَتْ عَلَيْهَا، وَنَظَرَتْ هَلْ تَرَى أَحَدًا؟ فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَفَعَلَتْ ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ».

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَذَلِكَ سَعْيُ النَّاسِ بَيْنَهُمَا». فَلَمَّا أَشْرَفَتْ عَلَى الْمَرْوَةِ سَمِعَتْ صَوْتًا فَقَالَتْ صَهٍ تُرِيدُ نَفْسَهَا ثُمَّ تَسَمَّعَتْ فَسَمِعَتْ أَيْضًا فَقَالَتْ: قَدْ أَسْمَعْتَ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ غِوَاثٌ، فَإِذَا هِيَ بِالْمَلَكِ عِنْدَ مَوْضِعِ زَمْزَمَ فَبَحَثَ بِعَقِبِهِ ـ أَوْ قَالَ: بِجَنَاحِهِ ـ حَتَّى ظَهَرَ الْمَاءُ، فَجَعَلَتْ تُحَوِّضُهُ، وَتَقُولُ بِيَدِهَا هَكَذَا، وَجَعَلَتْ تَغْرِفُ مِنَ الْمَاءِ فِي سِقَائِهَا، وَهُوَ يَفُورُ بَعْدَ مَا تَغْرِفُ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ، لَوْ تَرَكَتْ زَمْزَمَ ـ أَوْ قَالَ: لَوْ لَمْ تَغْرِفْ مِنَ الْمَاءِ ـ لَكَانَتْ زَمْزَمُ عَيْنًا مَعِينًا، قَالَ: فَشَرِبَتْ، وَأَرْضَعَتْ وَلَدَهَا، فَقَالَ لَهَا الْمَلَكُ: لا تَخَافُوا الضَّيْعَةَ، فَإِنَّ هَا هُنَا بَيْتَ اللَّهِ، يَبْنِي هَذَا الْغُلامُ وَأَبُوهُ، وَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَهْلَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ مُرْتَفِعًا مِنَ الارْضِ كَالرَّابِيَةِ تَأْتِيهِ السُّيُولُ فَتَأْخُذُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، فَكَانَتْ كَذَلِكَ حَتَّى مَرَّتْ بِهِمْ رُفْقَةٌ مِنْ جُرْهُمَ، أَوْ أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ جُرْهُمَ مُقْبِلِينَ مِنْ طَرِيقِ كَدَاءٍ، فَنَزَلُوا فِي أَسْفَلِ مَكَّةَ، فَرَأَوْا طَائِرًا عَائِفًا فَقَالُوا: إِنَّ هَذَا الطَّائِرَ لَيَدُورُ عَلَى مَاءٍ، لَعَهْدُنَا بِهَذَا الْوَادِي وَمَا فِيهِ مَاءٌ، فَأَرْسَلُوا جَرِيًّا أَوْ جَرِيَّيْنِ، فَإِذَا هُمْ بِالْمَاءِ، فَرَجَعُوا، فَأَخْبَرُوهُمْ بِالْمَاءِ، فَأَقْبَلُوا، قَالَ: وَأُمُّ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ الْمَاءِ، فَقَالُوا: أَتَأْذَنِينَ لَنَا أَنْ نَنْزِلَ عِنْدَكِ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ، وَلَكِنْ لا حَقَّ لَكُمْ فِي الْمَاءِ، قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَأَلْفَى ذَلِكَ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُحِبُّ الانْسَ»، فَنَزَلُوا، وَأَرْسَلُوا إِلَى أَهْلِيهِمْ، فَنَزَلُوا مَعَهُمْ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِهَا أَهْلُ أَبْيَاتٍ مِنْهُمْ، وَشَبَّ الْغُلامُ، وَتَعَلَّمَ الْعَرَبِيَّةَ مِنْهُمْ، وَأَنْفَسَهُمْ وَأَعْجَبَهُمْ حِينَ شَبَّ، فَلَمَّا أَدْرَكَ، زَوَّجُوهُ امْرَأَةً مِنْهُمْ، وَمَاتَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَجَاءَ إِبْرَاهِيمُ بَعْدَمَا تَزَوَّجَ إِسْمَاعِيلُ يُطَالِعُ تَرِكَتَهُ، فَلَمْ يَجِدْ إِسْمَاعِيلَ، فَسَأَلَ امْرَأَتَهُ عَنْهُ، فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، ثُمَّ سَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِشَرٍّ، نَحْنُ فِي ضِيقٍ وَشِدَّةٍ، فَشَكَتْ إِلَيْهِ، قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكِ، فَاقْرَئِي عَلَيْهِ السَّلامَ، وَقُولِي لَهُ: يُغَيِّرْ عَتَبَةَ بَابِهِ، فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ كَأَنَّهُ آنَسَ شَيْئًا، فَقَالَ: هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، جَاءَنَا شَيْخٌ كَذَا وَكَذَا، فَسَأَلَنَا عَنْكَ، فَأَخْبَرْتُهُ، وَسَأَلَنِي كَيْفَ عَيْشُنَا، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّا فِي جَهْدٍ وَشِدَّةٍ، قَالَ: فَهَلْ أَوْصَاكِ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ السَّلامَ، وَيَقُولُ غَيِّرْ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَاكِ أَبِي، وَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أُفَارِقَكِ، الْحَقِي بِأَهْلِكِ، فَطَلَّقَهَا وَتَزَوَّجَ مِنْهُمْ أُخْرَى، فَلَبِثَ عَنْهُمْ إِبْرَاهِيمُ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَتَاهُمْ بَعْدُ، فَلَمْ يَجِدْهُ، فَدَخَلَ عَلَى امْرَأَتِهِ، فَسَأَلَهَا عَنْهُ، فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ؟ وَسَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِخَيْرٍ

وَسَعَةٍ، وَأَثْنَتْ عَلَى اللَّهِ، فَقَالَ: مَا طَعَامُكُمْ؟ قَالَتِ: اللَّحْمُ، قَالَ: فَمَا شَرَابُكُمْ؟ قَالَتِ: الْمَاءُ، قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي اللَّحْمِ وَالْمَاءِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ يَوْمَئِذٍ حَبٌّ، وَلَوْ كَانَ لَهُمْ دَعَا لَهُمْ فِيهِ». قَالَ: «فَهُمَا لا يَخْلُو عَلَيْهِمَا أَحَدٌ بِغَيْرِ مَكَّةَ إِلا لَمْ يُوَافِقَاهُ». قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكِ، فَاقْرَئِي عَلَيْهِ السَّلامَ، وَمُرِيهِ يُثْبِتُ عَتَبَةَ بَابِهِ، فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ، قَالَ: هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَتَانَا شَيْخٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ، وَأَثْنَتْ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْكَ، فَأَخْبَرْتُهُ، فَسَأَلَنِي: كَيْفَ عَيْشُنَا؟ فَأَخْبَرْتُهُ: أَنَّا بِخَيْرٍ، قَالَ: فَأَوْصَاكِ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، هُوَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلامَ، وَيَأْمُرُكَ أَنْ تُثْبِتَ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَاكَ أَبِي، وَأَنْتِ الْعَتَبَةُ، أَمَرَنِي أَنْ أُمْسِكَكِ، ثُمَّ لَبِثَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ ذَلِكَ وَإِسْمَاعِيلُ يَبْرِي نَبْلاً لَهُ تَحْتَ دَوْحَةٍ، قَرِيبًا مِنْ زَمْزَمَ، فَلَمَّا رَآهُ قَامَ إِلَيْهِ فَصَنَعَا كَمَا يَصْنَعُ الْوَالِدُ بِالْوَلَدِ، وَالْوَلَدُ بِالْوَالِدِ، ثُمَّ قَالَ: يَا إِسْمَاعِيلُ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ، قَالَ: فَاصْنَعْ مَا أَمَرَكَ رَبُّكَ، قَالَ: وَتُعِينُنِي؟ قَالَ: وَأُعِينُكَ، قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ هَا هُنَا بَيْتًا، وَأَشَارَ إِلَى أَكَمَةٍ مُرْتَفِعَةٍ عَلَى مَا حَوْلَهَا، قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ رَفَعَا الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ، فَجَعَلَ إِسْمَاعِيلُ يَأْتِي بِالْحِجَارَةِ، وَإِبْرَاهِيمُ يَبْنِي، حَتَّى إِذَا ارْتَفَعَ الْبِنَاءُ، جَاءَ بِهَذَا الْحَجَرِ، فَوَضَعَهُ لَهُ، فَقَامَ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَبْنِي وَإِسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ، وَهُمَا يَقُولانِ: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۷]». (بخاری: ۳۳۶۴)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: اولین بار که زنان از شال کمر استفاده کردند به تقلید از مادر اسماعیل (هاجر) بود. وی شال کمر، استفاده کرد تا رد پایش را از بین ببرد و ساره آنرا نبیند. سپس، ابراهیم علیه السلام هاجر و فرزندش، اسماعیل را که شیرخواره بود، برد و در نزدیکی بیت الله زیر درخت بزرگی که بالاتر از زمزم در قسمت علیای مسجد، قرار داشت، گذاشت. در آن زمان، در مکه، احدی وجود نداشت و آب نبود. ابراهیم علیه السلام آنها را با یک مشک خرما و یک مشک آب، همانجا رها کرد. سپس، به آنها پشت کرد و براه افتاد. مادر اسماعیل، بدنبال او براه افتاد و گفت: ای ابراهیم! ما را در این بیابانی که هیچ کس و هیچ چیزی وجود ندارد، رها می‌کنی و کجا می‌روی؟ و چندین بار، این جمله را تکرار کرد. اما ابراهیم علیه السلام به او توجه نمی‌کرد. آنگاه، هاجر گفت: آیا خداوند به تو چنین دستوری داده است؟ ابراهیم گفت: بلی. هاجر گفت: در این صورت، خداوند ما را ضایع نخواهد کرد. سپس برگشت. ابراهیم علیه السلام به راهش ادامه داد تا اینکه به گردنه کوه، جایی که دیگر آنها او را نمی‌دیدند، رسید. آنجا رو بسوی کعبه کرد و دستهایش را بلند نمود و چنین دعا کرد: پرودگارا! من زن و فرزندم را در سرزمین بدون کشت و زرعی در کنار خانه تو که (تجاوز به) آنرا حرام ساخته‌ای، ساکن کرده‌ام تا نماز را بر پای دارند. پس تو دلهای گروهی از مردم را بسوی آنان متمایل کن و آنها را از میوه‌ها، روزی عطا فرما. باشد که سپاسگزاری کنند.

و هاجر نیز اسماعیل را شیر می‌داد و از آن آب، می‌نوشید تا اینکه آب مشک‌اش، تمام شد. آنگاه، او و فرزندش، تشنه شدند. او فرزندش را می‌دید که از (شدت تشنگی) به خود می‌پیچد و یا پاهایش را به زمین می‌زند.

هاجر که نمی‌توانست شاهد دیدن این صحنه باشد، براه افتاد و بالای کوه صفا که آنرا نزدیکتر یافت، رفت و در آنجا ایستاد و بسوی رودخانه نگاه کرد که آیا کسی را می‌بیند؟ ولی کسی را ندید. سپس، از کوه صفا پایین آمد تا به رودخانه رسید. آنگاه، گوشه پیراهنش را بالا کشید و مانند کسی که دچار مشکل شده باشد، دوید تا اینکه از رودخانه گذشت. سپس، بالای کوه مروه رفت و آنجا ایستاد و نگاه کرد که آیا کسی را می‌بیند؟ و لی کسی را ندید. و هفت بار، این عمل را تکرار نمود.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «پس به همین خاطر است که مردم بین صفا و مروه، سعی می‌کنند».

سرانجام هنگامی که مُشرِف بر کوه مروه شد، صدایی شنید. به خود گفت: ساکت باش. آنگاه خوب، گوش فرا داد. دوباره همان صدا را شنید. سپس گفت: صدایت را به گوشم رسانیدی. اگر می‌توانی به من، کمک کن. ناگهان، فرشته‌ای را کنار جایگاه زمزم دید که با پایش و یا بالش به زمین می‌زند تا اینکه آب، بیرون آمد. سپس هاجر، آب را جمع کرد و با دستش، جلوی آن را گرفت. و از آن آب، بر می‌داشت و در مشک می‌ریخت. و پس از هر بار برداشتن، آب همچنان فوران می‌کرد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، مادر اسماعیل را رحمت کند. اگر او زمزم را رها می‌کرد» یا اینکه فرمود: «اگر او از آن آب برنمی داشت، زمزم، چشمه‌ای جاری و روان می‌شد».

راوی می‌گوید: او آب نوشید و فرزندش را شیر داد. فرشته به او گفت: از هلاک شدن، نترسید. زیرا اینجا خانه خداست که این پسر و پدر، آنرا خواهند ساخت. و خداوند، دوستانش را ضایع نمی‌گرداند. گفتنی است که جای خانه کعبه، زمینی مرتفع و تپه مانندی بود که سیل، از چپ و راست آن، می‌گذشت.

هاجر این گونه، زندگی می‌کرد تا اینکه عده‌ای از قبیله جرهم که از راه کداء می‌آمدند، در قسمت پایین مکه، توقف کردند. و پرنده‌ای را که غالباً دور آب می‌گردد، در آنجا دیدند و گفتند: این پرنده، اطراف آب، دور می‌زند. و از زمانی که ما این رودخانه را می‌شناسیم، آبی در آن، وجود نداشته است. سپس، یک یا دو نفر را فرستادند. ناگهان، آنان آب دیدند و برگشتند و خبر آب را برایشان آوردند. آنان بسوی آب رفتند و در کنار آب، مادر اسماعیل را دیدند. به او گفتند: آیا به ما اجازه می‌دهی که نزد تو بمانیم؟ گفت: بلی. ولی شما هیچگونه حقی از آب ندارید. گفتند: باشد.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مادر اسماعیل که انس گرفتن با مردم را دوست داشت، پیشنهاد آنان را پذیرفت. آنها هم در آنجا توقف کردند و کسانی را برای آوردن خانواده‌هایشان

فرستادند. آنان نیز آمدند و در آنجا سکونت گزیدند طوریکه چند خانواده از قبیله جرهم در آنجا جمع شدند.

اسماعیل ؏ رشد کرد و نوجوان گردید و عربی را از آنان، فرا گرفت. در این هنگام، مورد پسند آنان واقع شد و آنها او را انسانی با ارزش می‌دانستند. لذا هنگامی که به سن بلوغ رسید، یکی از دخترانشان را به نکاح او در آوردند. و پس از مدتی، مادر اسماعیل، فوت کرد.

سر انجام، بعد از ازدواج اسماعیل، ابراهیم ؏ آمد تا خانواده‌اش را که بخاطر خدا، رها کرده بود، سر بزند. پس به خانه اسماعیل آمد ولی او آنجا نبود. از همسرش درباره او پرسید. همسرش گفت: برای کسب رزق ما، بیرون رفته است. سپس، ابراهیم ؏ جویای وضع معیشتی و زندگی آنان شد. گفت: وضع ما خیلی بد است. در تنگنا و سختی بسر می‌بریم. و خلاصه اینکه زبان شکوه گشود. ابراهیم ؏ گفت: هنگامی که همسرت آمد، به او سلام برسان و بگو تا آستانه دروازه خانه‌اش را تغییر دهد. هنگامی که اسماعیل آمد، بوی آشنایی، احساس کرد. لذا پرسید: آیا کسی نزد شما آمده است؟ گفت: بلی. پیرمردی چنین و چنان، نزد ما آمد و سراغ تو را گرفت. به او گفتم که تو کجا رفته‌ای. و همچنین از وضع زندگی ما پرسید. به او گفتم که در سختی و مشقت بسر می‌بریم. اسماعیل گفت: آیا به تو سفارشی کرد؟ گفت: بلی، به من دستور داد که به تو سلام برسانم و گفت: آستانه درب خانه ات را عوض کن. اسماعیل گفت: او پدر من است و دستور داده است تا از تو جدا شوم. پس نزد خانواده ات برو. اینگونه او را طلاق داد و با زنی دیگر از آن قبیله، ازدواج کرد. ابراهیم ؏ برای مدتی که خدا می‌خواست، نزد آنان نیامد. سپس آمد و بار دیگر، اسماعیل را نیافت. نزد همسرش رفت و سراغ اسماعیل را گرفت. گفت: به طلب روزی، بیرون رفته است. پرسید: حال شما چطور است؟ و جویای وضع معیشتی و زندگی آنان شد. گفت: ما در رفاه و آسایش بسر می‌بریم و خدا را ستایش نمود. ابراهیم پرسید: غذای شما چیست؟ گفت: گوشت. پرسید: آشامیدنی شما چیست؟ گفت: آب. ابراهیم ؏ دعا کرد و گفت: خدایا! در گوشت و آب و نان، برکت عنایت فرما.

رسول خدا ﷺ فرمود: «آن زمان، در مکه، حبوباتی وجود نداشت وگر نه برای آنها نیز دعای برکت می‌نمود. بدینجهت هرکس، بیرون از مکه، تنها به خوردن گوشت و آب اکتفا کند، برایش ناسازگار خواهد شد».

ابراهیم ؏ گفت: هنگامی که همسرت آمد، به او سلام برسان و بگو: آستانه درِ خانه ات را محکم نگه دار. وقتی که اسماعیل آمد، پرسید: آیا کسی نزد شما آمده است؟ گفت: بلی، پیرمردی خوش قیافه نزد ما آمد که دارای چنین صفات خوبی بود. آنگاه، سراغ تو را گرفت. به او گفتم که تو کجا رفته‌ای. سپس از وضع زندگی ما پرسید. به او گفتم که ما در آسایش بسرمی بریم. اسماعیل پرسید: آیا به تو وصیتی کرد؟ گفت: بلی، به تو سلام رساند و دستور داد تا آستانه درب خانه ات را محکم نگه داری. گفت: او پدر من بوده است و منظور از آستانه در، تویی. به من دستور داده است تا با تو زندگی کنم.

سپس، ابراهیم عليه السلام برای مدتی که خدا می‌خواست نزد آنان نیامد. بعد از آن، زمانی آمد که اسماعیل، نزدیک زمزم و زیر درخت بزرگ، مشغول تراشیدن و ساختن تیری بود. هنگامی که پدرش را دید، برخاست و بسوی او رفت. و رفتاری را که شایسته پدر نسبت به فرزند، و فرزند، نسبت به پدر بود، انجام دادند. سپس، ابراهیم عليه السلام گفت: ای اسماعیل! خداوند مرا به انجام کاری، امر کرده است. اسماعیل گفت: آنچه را که پروردگارت به تو دستور داده است، انجام بده. گفت: آیا تو به من کمک می‌کنی؟ گفت: کمک ات می‌کنم. گفت: همانا خداوند به من دستور داده است تا اینجا خانه‌ای بسازم. و با دستش به سوی تپه‌های مرتفع اطرافش، اشاره کرد. راوی می‌گوید: اینجا بود که پایه‌های خانه خدا را بنا نهادند. اسماعیل عليه السلام سنگ می‌آورد و ابراهیم عليه السلام بنّایی می‌کرد. و هنگامی که دیوارهای آن، بالا می‌آمد، اسماعیل این سنگ (که به مقام ابراهیم عليه السلام معروف است) را آورد و ابراهیم عليه السلام بر آن، ایستاد و بنّایی می‌کرد و اسماعیل به او سنگ می‌داد. و هر دو چنین دعا می‌کردند ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ یعنی پروردگارا! از ما بپذیر. همانا تو شنوا و دانایی».

۱۴۰۰- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضي الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله، أَيُّ مَسْجِدٍ وُضِعَ فِي الارْضِ أَوَّلَ؟ قَالَ:«الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ». قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الاقْصَى». قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: «أَرْبَعُونَ سَنَةً، ثُمَّ أَيْنَمَا أَدْرَكَتْكَ الصَّلاةُ بَعْدُ فَصَلِّهْ، فَإِنَّ الْفَضْلَ فِيهِ»». (بخاری: ۳۳۶۶)

ترجمه: «ابوذر رضي الله عنه می‌گوید: پرسیدم: ای رسول خدا! نخستین مسجدی که روی زمین، ساخته شد، کدام است؟ رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «مسجد الحرام». پرسیدم: سپس،کدام مسجد ساخته شد؟ فرمود: «مسجد الاقصی». گفتم: بین ساختن آنها، چند، سال فاصله افتاد؟ فرمود: «چهل سال» و افزود: «هر جا وقت نماز فرا رسید، همانجا نماز بخوان زیرا فضیلت، در همین است»».

۱۴۰۱- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رضي الله عنه: أَنَّهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ الله، كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ الله صلى الله عليه وسلم: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»». (بخاری: ۳۳۶۹)

ترجمه: «ابوحمید ساعدی رضي الله عنه می‌گوید: صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! چگونه برای تو درود بفرستیم؟ رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَي آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَي مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَي آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

یعنی خدایا! بر محمد و همسران و فرزندانش، درود بفرست همانگونه که بر آل ابراهیم عليه السلام درود فرستادی. و به محمد و همسران و فرزندانش، برکت عنایت کن همانطور که به آل ابراهیم، برکت عنایت فرمودی. همانا تو ستوده و بزرگواری».

۱۴۰۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَوِّذُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَيَقُولُ: «إِنَّ أَبَاكُمَا كَانَ يُعَوِّذُ بِهَا إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لامَّةٍ»». (بخاری: ۳۳۷۱)

ترجمه: «ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ برای حفظ حسن و حسین چنین دعا می‌کرد: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لامَّةٍ» و می‌فرمود: «پدر شما (ابراهیم عليه السلام) برای حفظ اسماعیل و اسحاق، همین دعا را می‌خواند».

ترجمه دعا: از هر شیطان، حشره گزنده و چشم شور به سخنان کامل خدا، پناه می‌برم».

باب (٤): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: از مهمانان ابراهیم برای آنان بگو

۱۴۰۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «نَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰۖ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾ [البقرة: ۲۶۰]. وَيَرْحَمُ اللَّهُ لُوطًا لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السِّجْنِ طُولَ مَا لَبِثَ يُوسُفُ لاجَبْتُ الدَّاعِيَ»». (بخاری: ۳۳۷۲)

ترجمه: «ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ما از ابراهیم عليه السلام به شک کردن و طرح این سؤال سزاوارتریم که گفت: پرودگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خداوند فرمود: مگر (به این چیز) ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: بلی، ولی می‌خواهم قلبم، مطمئن گردد».

همچنین رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند لوط را رحمت کند که به تکیه گاه محکمی (الله) پناه می‌برد. و اگر من به اندازه یوسف عليه السلام در زندان می‌ماندم، دعوت را اجابت می‌کردم». (یعنی اگر از من خواسته می‌شد تا از زندان بیرون شوم، بلافاصله خارج می‌شدم ولی یوسف این کار را نکرد و قاصد را نزد عزیز برگرداند)».

باب (٥): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: و در کتاب (قرآن) از اسماعیل یاد کن. آن کسی که در وعده‌هایش، صادق بود

۱۴۰۴- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الاكْوَعِ رضي الله عنه قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَسْلَمَ يَنْتَضِلُونَ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ، فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِيًا، ارْمُوا وَأَنَا مَعَ بَنِي فُلانٍ». قَالَ: فَأَمْسَكَ أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ بِأَيْدِيهِمْ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «مَا لَكُمْ لا تَرْمُونَ»؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ، نَرْمِي وَأَنْتَ مَعَهُمْ؟ قَالَ: «ارْمُوا وَأَنَا مَعَكُمْ كُلِّكُمْ»». (بخاری: ۳۳۷۳)

ترجمه: «سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از کنار چند تن از قبیله اسلم گذشت که تیر اندازی می‌کردند. رسول خدا ﷺ فرمود:: «ای فرزندان اسماعیل! تیراندازی کنید زیرا پدر شما (اسماعیل) تیرانداز بود. تیراندازی کنید و من نیز با فرزندان فلانی هستم». راوی می‌گوید: با شنیدن این سخن، یکی از آن دو گروه، از تیراندازی خودداری کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «چرا تیراندازی نمی‌کنید»؟ گفتند: ای رسول خدا! چگونه تیراندازی کنیم در حالی که شما با آنان هستید؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «تیراندازی کنید و من با همه شما هستم»».

باب (٦): این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم

۱۴۰۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ لَمَّا نَزَلَ الْحِجْرَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ أَمَرَهُمْ أَنْ لا يَشْرَبُوا مِنْ بِئْرِهَا وَلا يَسْتَقُوا مِنْهَا، فَقَالُوا: قَدْ عَجَنَّا مِنْهَا وَاسْتَقَيْنَا، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَطْرَحُوا ذَلِكَ الْعَجِينَ وَيُهَرِيقُوا ذَلِكَ الْمَاءَ». (بخاری: ۳۳۷۸)

ترجمه: «ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک در محل حِجر (منازل ثمود) توقف کرد، دستور داد تا نه از آب آن چاه بنوشند و نه از آن بردارند. صحابه گفتند: ما از آب چاه، آرد، خمیر کرده‌ایم و آب برداشته‌ایم! رسول خدا ﷺ دستور داد تا آن خمیر را بیندازند و آن آب را بریزند».

باب (۷): این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: آیا هنگامی که وفات یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید آنگاه که به فرزندانش گفت: ...آیه

۱۴۰۶- «وَعَنْهُ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْكَرِيمُ ابْنُ الْكَرِيمِ ابْنِ الْكَرِيمِ ابْنِ الْكَرِيمِ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمْ السَّلام»». (بخاری: ۳۳۸۲)

ترجمه: «همچنین ابن عمر رضي الله عنهما روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بزرگوار فرزند بزرگوار فرزند بزرگوار، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است»».

باب (۸): داستان خضر با موسی علیهما السلام

۱۴۰۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرُ أَنَّهُ جَلَسَ عَلَى فَرْوَةٍ بَيْضَاءَ فَإِذَا هِيَ تَهْتَزُّ مِنْ خَلْفِهِ خَضْرَاءَ»». (بخاری: ۳۴۰۲)

ترجمه: «ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «وجه تسمیه خضر بدین جهت است که او بر هر قطعه زمین خشکی که می‌نشست، اطرافش، سبزه می‌رویید». (قابل یادآوری است که کلمه خضر بمعنی سبزه می‌باشد)».

باب (۹)

۱۴۰۸- «عَنْ جَابِرِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ رسول الله ﷺ نَجْنِي الْكَبَاثَ وَإِنَّ رسول الله ﷺ قَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالاسْوَدِ مِنْهُ فَإِنَّهُ أَطْيَبُهُ». قَالُوا: أَكُنْتَ تَرْعَى الْغَنَمَ؟ قَالَ: «وَهَلْ مِنْ نَبِيٍّ إِلا وَقَدْ رَعَاهَا»؟ (بخاری: ۳۴۰۶)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: با رسول الله ﷺ از یک درخت بیابانی بنام اراک، میوه می‌چیدیم. آنحضرت ﷺ فرمود: «میوه‌های سیاه را بچینید زیرا آنها خوشمزه‌ترند». صحابه گفتند: آیا شما گوسفند می‌چرانیدید؟ فرمود: «مگر پیامبری هست که گوسفند نچرانیده باشد»»؟

باب (۱۰): این گفتۀ خداوند که می‌فرماید: و خداوند از مؤمنان، همسر فرعون را مثال زده است ... و او از زمرۀ فرمانبرداران بود

۱۴۰۹- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «كَمَلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ آسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَإِنَّ فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ»». (بخاری: ۳۴۱۱)

ترجمه: «ابوموسی ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردان زیادی به کمال رسیده‌اند اما از زنان، فقط آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران به کمال رسیده‌اند. و همانا برتری عایشه بر سایر زنان مانند برتری ترید (نانی که در آبگوشت، خرد شده باشد) بر سایر غذاها ست)»».

باب (۱۱): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: و یونس از پیامبران بود

۱۴۱۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ إِنِّي خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». وَنَسَبَهُ إِلَى أَبِيهِ». (بخاری: ۳۴۱۳)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «برای هیچ بنده‌ای، شایسته نیست که بگوید: من از یونس بن متّی بهترم». و رسول خدا ﷺ یونس را به پدرش نسبت داد. (برخی گفته‌اند: نام مادرش متّی بوده است)».

باب (۱۲): این سخن خداوند متعال که فرماید: و به داود، زبور را عنایت کردیم

۱۴۱۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خُفِّفَ عَلَى دَاوُد الْقُرْآنُ فَكَانَ يَأْمُرُ بِدَوَابِّهِ فَتُسْرَجُ فَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ تُسْرَجَ دَوَابُّهُ وَلا يَأْكُلُ إِلا مِنْ عَمَلِ يَدِهِ»». (بخاری: ۳۴۱۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «برای داوود، خواندن زبور (یا تورات) آسان شده بود طوریکه او دستور می‌داد تا حیواناتش، زین شوند و قبل از اینکه آنها زین گردند، زبور را ختم می‌کرد. و فقط از دسترنج خود، امرار معاش می‌نمود»».

باب (۱۳): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ما سلیمان را به داوود، عطا کردیم. او بندۀ بسیار خوبی بود زیرا زیاد توبه می‌کرد

۱۴۱۲- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «مَثَلِي وَمَثَلُ النَّاسِ كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ نَارًا، فَجَعَلَ الْفَرَاشُ وَهَذِهِ الدَّوَابُّ تَقَعُ فِي النَّارِ». وَقَالَ: «كَانَتِ امْرَأَتَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا جَاءَ الذِّئْبُ فَذَهَبَ بِابْنِ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتْ صَاحِبَتُهَا: إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكِ، وَقَالَتِ الاخْرَى: إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكِ، فَتَحَاكَمَتَا إِلَى دَاوُدَ، فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى، فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، فَأَخْبَرَتَاهُ، فَقَالَ: ائتُونِي بِالسِّكِّينِ أَشُقُّهُ بَيْنَهُمَا، فَقَالَتِ الصُّغْرَى: لاَ تَفْعَلْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، هُوَ ابْنُهَا، فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى»». (بخاری: ۳۴۲۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «مثال من و مردم، مانند مردی است که آتش بر افروخته است. پس پروانه‌ها و این حشرات در آتش می‌افتند». (و من مانع افتادن آنها در آتش می‌شوم).

و افزود: «دو زن همراه دو فرزند خود بودند که گرگ آمد و فرزند یکی از آنها را برد. دیگری گفت: گرگ، فرزند تو را برده است. وآن یکی گفت: فرزند تو را برده است. سپس برای داوری نزد داود ﷺ رفتند. او به نفع زن بزرگتر قضاوت کرد. (در حالی که حق با دیگری بود). آنگاه، نزد سلیمان ﷺ فرزند داوود رفتند و ماجرا را برایش بازگو نمودند. سلیمان گفت: کاردی بیاورید تا این فرزند را دو نیم کنم و بین آنها تقسیم نمایم. زن کوچکتر گفت: خدا بر تو رحم کند. این کار را نکن. این، فرزند اوست. در نتیجه، سلیمان به نفع زن کوچکتر قضاوت کرد و کودک را به او داد»».

باب (١٤): این گفتۀ خداوند که می‌فرماید: وقتیکه فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند ترا بر گزیده است ... چه کسی سرپرستی مریم را بعهده بگیرد؟

۱۴۱۳- «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ، وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ»». (بخاری:۳۴۳۲)

ترجمه: «علی بن ابی طالب ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهترین زن امت‌های گذشته، مریم دختر عمران، و بهترین زن امت من، خدیجه است»».

۱۴۱۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رسول الله ﷺ يَقُولُ: «نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الابِلَ، أَحْنَاهُ عَلَى طِفْلٍ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ»». (بخاری: ۳۴۳۴)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «زنان قریش، بهترین زنان شتر سوار عرب‌اند. آنان از همه زنان، به فرزندان خود، مهربان‌ترند. و بهتر از همه، اموال همسرانشان را حفاظت می‌کنند»».

باب (۱۵): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ای اهل کتاب! در دین خود، غُلوّ نکنید

۱۴۱۵- «عَنْ عُبَادَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لاَّ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ، وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ»». (بخاري: ۳۴۳۵)

ترجمه: «عباده ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، گواهی دهد که هیچ معبودی بجز اللهِ یگانه و بی‌همتا وجود ندارد و محمد، بنده و فرستاده اوست و عیسی، بنده، فرستاده، کلمه و روح خدا است که به مریم سپرده شده است و بهشت و دوزخ، حق‌اند، عملش هر چه باشد، خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد»».

باب (١٦): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: در کتاب (قرآن) از مریم یاد کن، آنگاه که از خانواده‌اش، کناره گرفت

۱۴۱۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي الْمَهْدِ إِلا ثَلاثَةٌ: عِيسَى، وَكَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: جُرَيْجٌ، كَانَ يُصَلِّي جَاءَتْهُ أُمُّهُ فَدَعَتْهُ: فَقَالَ: أُجِيبُهَا أَوْ أُصَلِّي، فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ لا تُمِتْهُ حَتَّى تُرِيَهُ وُجُوهَ الْمُومِسَاتِ، وَكَانَ جُرَيْجٌ فِي صَوْمَعَتِهِ، فَتَعَرَّضَتْ لَهُ امْرَأَةٌ، وَكَلَّمَتْهُ، فَأَبَى، فَأَتَتْ رَاعِيًا، فَأَمْكَنَتْهُ مِنْ نَفْسِهَا، فَوَلَدَتْ غُلامًا، فَقَالَتْ: مِنْ جُرَيْجٍ، فَأَتَوْهُ، فَكَسَرُوا صَوْمَعَتَهُ، وَأَنْزَلُوهُ، وَسَبُّوهُ، فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى، ثُمَّ أَتَى الْغُلامَ، فَقَالَ: مَنْ أَبُوكَ يَا غُلامُ؟ قَالَ: الرَّاعِي، قَالُوا: نَبْنِي صَوْمَعَتَكَ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: لاَ، إِلاَّ مِنْ طِينٍ، وَكَانَتِ امْرَأَةٌ تُرْضِعُ ابْنًا لَهَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَرَّ بِهَا رَجُلٌ رَاكِبٌ ذُو شَارَةٍ، فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ اجْعَلِ ابْنِي مِثْلَهُ: فَتَرَكَ ثَدْيَهَا، وَأَقْبَلَ عَلَى الرَّاكِبِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْنِي مِثْلَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ثَدْيِهَا يَمَصُّهُ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَمَصُّ إِصْبَعَهُ، «ثُمَّ مُرَّ بِأَمَةٍ، فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلِ ابْنِي مِثْلَ

هَذِهِ، فَتَرَكَ ثَدْيَهَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَقَالَتْ: لِمَ ذَاكَ؟ فَقَالَ: الرَّاكِبُ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، وَهَذِهِ الامَةُ يَقُولُونَ: سَرَقْتِ، زَنَيْتِ، وَلَمْ تَفْعَلْ»». (بخاری: ۳۴۳۶)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «فقط سه نفر در گهواره، سخن گفته‌اند: ۱ـ عیسی بن مریم ۲ـ مردی از بنی اسرائیل که جریج نام داشت. او مشغول خواندن نماز بود که مادرش آمد و او را صدا زد. با خود گفت: جواب مادر را بدهم یا نمازم را ادامه دهم؟ مادرش او را نفرین کرد و گفت: بار الها! تا زمانیکه چشمش به چهره زنان بدکار نیفتاده، او را نمیران. جریج در صومعه‌اش بود که زنی آمد و با او سخن گفت و خودش را بر او عرضه کرد. ولی جریج، نپذیرفت. آنگاه، زن نزد چوپانی رفت و خودش را در اختیار او قرار داد. در نتیجه، پسری بدنیا آورد و گفت: این، فرزند جریج است. مردم، هجوم آوردند و صومعه‌اش را شکستند و او را از آن پایین آوردند و بد و بیراه گفتند. جریج، وضو گرفت و نماز خواند و نزد آن پسر رفت و گفت: ای پسر! پدرت کیست؟ پسر گفت: فلان چوپان.

مردم گفتند: حال که چنین است، صومعه ات را از طلا می‌سازیم. جریج گفت: خیر، فقط آنرا، از گِل بسازید.

۳- زنی از بنی اسرائیل، مشغول شیر دادن بچه‌اش بود که سواری زیباروی از آنجا گذشت. زن گفت: خدایا! فرزندم را مانند او بگردان. کودک، پستانش را رها کرد و رو به آن مرد نمود و گفت: خدایا! مرا مانند او مگردان. و دوباره به پستانش روی آورد و شروع به مکیدن آن کرد».

ابوهریره ﷺ می‌گوید: گویا هم اکنون می‌بینم که نبی اکرم ﷺ (برای نشان دادن عمل آن کودک) انگشت مبارک‌اش را می‌مکد.

«سپس، گذر آنان به کنیزی افتاد. مادر گفت: بار الها! فرزند مرا مانند این، مگردان. کودک، پستان مادرش را رها کرد و گفت: بار الها! مرا مانند او بگردان. مادر گفت: چرا چنین دعا کردی؟ کودک گفت: آن مرد سوار، یکی از جباران و ستمگران بود. اما درباره این کنیز می‌گویند: دزدی و زنا کرده است در حالی که او چنین کاری انجام نداده است»».

۱۴۱۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُ عِيسَى ومُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ، فَأَمَّا عِيسَى فَأَحْمَرُ جَعْدٌ عَرِيضُ الصَّدْرِ، وَأَمَّا مُوسَى فَآدَمُ جَسِيمٌ سَبْطٌ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ الزُّطِّ»». (بخاری: ۳۴۳۸)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: عیسی، موسی و ابراهیم را دیدم. عیسی مردی قرمز رنگ بود که موهای مجعد و سینه فراخی داشت. و موسی، مردی گندمگون و تنومند بود که موهای صاف و فرو هشته‌ای داشت. گویا یکی از مردان قبیله زُطّ است»».

۱۴۱۸- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «أَرَانِي اللَّيْلَةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ فِي الْمَنَامِ فَإِذَا رَجُلٌ آدَمُ كَأَحْسَنِ مَا يُرَى مِنْ أُدْمِ الرِّجَالِ تَضْرِبُ لِمَّتُهُ بَيْنَ مَنْكِبَيْهِ، رَجِلُ الشَّعَرِ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلَيْنِ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: هَذَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. ثُمَّ رَأَيْتُ رَجُلاً وَرَاءَهُ جَعْدًا قَطِطًا أَعْوَرَ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَشْبَهِ مَنْ رَأَيْتُ بِابْنِ قَطَنٍ، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلٍ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ. فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: الْمَسِيحُ الدَّجَّالُ»». (بخاری: ۳۴۴۰)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دیشب، خواب دیدم که در کعبه هستم. ناگهان در آنجا مردی گندم گون مانند زیباترین مردهای گندم گونی که تاکنون مشاهده شده‌اند، دیدم. موهای شانه شده‌اش میان شانه‌هایش افتاده بود، از سرش، آب می‌چکید و دستهایش را روی شانه دو مرد دیگر گذاشته بود و خانه خدا را طواف می‌کرد. پرسیدم: این، کیست؟ گفتند: عیسی بن مریم است. سپس، پشت سر او، مردی را دیدم که موهای بسیار مجعّدی داشت و چشم راستش،کور بود. از میان کسانی که دیده‌ام، بییشتر به ابن قطن، شباهت داشت. او نیز دستهایش را بر شانه‌های مردی دیگر گذاشته بود و خانه خدا را طواف می‌کرد. پرسیدم: این، کیست؟ گفتند: مسیح دجال است»».

۱۴۱۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِابْنِ مَرْيَمَ، وَالانْبِيَاءُ أَوْلادُ عَلاَّتٍ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ نَبِيٌّ»». (بخاری: ۳۴۴۲)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «من از همه مردم به عیسی بن مریم، نزدیکترم. و انبیا، فرزندان یک پدرند که از چند مادر متولد شده‌اند (در اصول با یکدیگر مشترک‌اند و در فروع، متفاوت). میان من و عیسی، پیامبر دیگری وجود ندارد»».

۱۴۲۰- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فِي الدُّنْيَا وَالاخِرَةِ، وَالانْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعَلاَّتٍ، أُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ»». (بخاری: ۳۴۴۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من از همه مردم، در دنیا و آخرت، به عیسی بن مریم نزدیک‌ترم. و پیامبران، برادرانی هستند که از یک پدر بدنیا آمده‌اند و مادران مختلفی دارند و دین آنها یکی است»».

۱۴۲۱- «وَعَنْهُ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «رَأَى عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَجُلاً يَسْرِقُ، فَقَالَ لَهُ: أَسَرَقْتَ؟ قَالَ: كَلاَّ، وَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلا هُوَ. فَقَالَ عِيسَى: آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَذَّبْتُ عَيْنِي»». (بخاری: ۳۴۴۴)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «عیسی بن مریم، مردی را دید که سرقت می‌کرد. به او گفت: دزدی کردی؟ گفت: سوگند به خدایی که معبودی بجز او وجود ندارد، هرگز دزدی نکرده‌ام. عیسی گفت: به خدا، ایمان دارم و چشمم را تکذیب می‌کنم»».

۱۴۲۲- «عَنْ عُمَرَ ﷺ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لاَ تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»». (بخاری: ۳۴۴۵)

ترجمه: «از عمر ﷺ روایت است که بالای منبر می‌گفت: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در مدح و ستایش من، افراط نکنید آنطور که نصاری درباره عیسی بن مریم، افراط کردند. همانا من، بنده خدا هستم. پس بگویید: بنده خدا و فرستاده او»».

باب(۱۷): نزول عیسی بن مریم علیهما السلام

۱۴۲۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ»». (بخاری : ۳۴۴۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «حالتان چگونه خواهد بود زمانی که عیسی بن مریم ﷺ در میان شما نزول کند و امامتان از شما باشد»».

باب (۱۸): آنچه که دربارهٔ بنی اسرائیل آمده است

۱۴۲۴- «عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ الله ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ مَعَ الدَّجَّالِ إِذَا خَرَجَ مَاءً وَنَارًا، فَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهَا النَّارُ فَمَاءٌ بَارِدٌ، وَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ فَنَارٌ تُحْرِقُ، فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ فَلْيَقَعْ فِي الَّذِي يَرَى أَنَّهَا نَارٌ فَإِنَّهُ عَذْبٌ بَارِدٌ»». (بخاری: ۳۴۵۰)

ترجمه: «خدیفه ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که دجال، ظهور می‌کند، آب و آتش، همراه خود دارد. ولی آنچه را که مردم، آتش می‌پندارند، در حقیقت، آبی خنک است. و آنچه را که مردم، آنرا آب خنک می‌پندارند، در حقیقت،آتشی سوزان است. پس اگر کسی از شما آن زمان را دریافت، به سراغ همان چیزی برود که آنرا آتش می‌پندارد زیرا در واقع، آب سرد و گوارایی است»».

۱۴۲۵- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلاً حَضَرَهُ الْمَوْتُ، فَلَمَّا يَئِسَ مِنَ الْحَيَاةِ أَوْصَى أَهْلَهُ: إِذَا أَنَا مُتُّ فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا كَثِيرًا، وَأَوْقِدُوا فِيهِ نَارًا، حَتَّى إِذَا أَكَلَتْ لَحْمِي، وَخَلَصَتْ إِلَى عَظْمِي فَامْتُحِشَتْ، فَخُذُوهَا، فَاطْحَنُوهَا، ثُمَّ انْظُرُوا يَوْمًا رَاحًا

فَاذْرُوهُ فِي الْيَمِّ، فَفَعَلُوا، فَجَمَعَهُ اللَّهُ، فَقَالَ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ؟ قَالَ: مِنْ خَشْيَتِكَ، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ»». (بخاری: ۳۴۵۲)

ترجمه: «حذیفه ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «مردی در حالت احتضار بسر می‌برد. پس هنگامی که از زندگی نا امید شد، به خانواده‌اش چنین وصیت کرد: زمانی که من فوت کردم، هیزم زیادی برایم جمع کنید و مرا در آنها آتش بزنید طوریکه آتش، گوشتم را نابود کند و به استخوانهایم برسد و مرا به طور کامل، بسوزاند. آنگاه، استخوانهایم را بردارید و آسیا کنید و منتظر روزی بمانید که طوفان شود. سپس، آنها را در دریا بریزید. آنها نیز چنین کردند. خداوند او را جمع کرد و فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: از ترس تو. در نتیجه، خداوند او را بخشید»».

۱۴۲۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الانْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الاوَّلِ فَالاوَّلِ، أَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ»». (بخاری: ۳۴۵۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می‌کردند. هر گاه، پیامبری فوت می‌کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد. ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می‌آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیستند) انجام می‌دهند». صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: «شما به ترتیب، با هرکس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید. زیرا خداوند در مورد حقوق زیر دستان، آنها را باز خواست خواهد کرد»».

۱۴۲۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّى لَوْ سَلَكُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكْتُمُوهُ». قُلْنَا: يَا رسول الله، الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى. قَالَ: «فَمَنْ»؟ (بخاری: ۳۴۵۶)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «شما وجب به وجب و ذراع به ذراع از روش پیشینیان، پیروی خواهید کرد. حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شده باشند شما نیز وارد آن خواهید شد».

راوی می‌گوید: گفتیم: ای رسول خدا! منظور از گذشتگان، یهود و نصارا است؟ فرمود: «پس چه کسی است»»؟!.

۱۴۲۸- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَحَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»». (بخاری: ۳۴۶۱)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو ﭭ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «از طرف من به مردم ابلاغ کنید، اگر چه یک آیه باشد. و روایت احادیث بنی اسرائیل، اشکالی ندارد. (البته در صورتی که با احکام دین، تضادی نداشته باشد). و هرکس که عمداً سخن دروغی را به من نسبت دهد، جایگاهش را در دوزخ، آماده کند»».

۱۴۲۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ الله ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لا يَصْبُغُونَ فَخَالِفُوهُمْ»». (بخاری: ۳۴۶۲)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا یهود و نصاری (محاسن و موهایشان را) رنگ نمی‌زنند. پس شما خلاف آنان، عمل کنید»».

۱۴۳۰- «عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﭬ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ بِهِ جُرْحٌ، فَجَزِعَ فَأَخَذَ سِكِّينًا فَحَزَّ بِهَا يَدَهُ، فَمَا رَقَأَ الدَّمُ حَتَّى مَاتَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: بَادَرَنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ حَرَّمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (بخاری: ۳۴۶۳)

ترجمه: «جندب بن عبدالله ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردی از گذشتگان، زخمی شد. چون نتوانست شکیبایی کند، چاقویی برداشت و دستش را قطع کرد. پس خونش، بند نیامد تا اینکه فوت نمود. خداوند متعال فرمود: بنده‌ام بر من پیشی گرفت. پس بهشت را برایش حرام ساختم»».

۱۴۳۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ قَالَ: قَالَ النَّبِيَّ ﷺ: «إِنَّ ثَلاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَبْرَصَ، وَأَقْرَعَ، وَأَعْمَى، بَدَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا، فَأَتَى الابْرَصَ، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: لَوْنٌ حَسَنٌ، وَجِلْدٌ حَسَنٌ قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ عَنْهُ، فَأُعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا، وَجِلْدًا حَسَنًا، فَقَالَ: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الابِلُ، فَأُعْطِيَ نَاقَةً عُشَرَاءَ، فَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الاقْرَعَ: فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: شَعَرٌ حَسَنٌ، وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ، وَأُعْطِيَ شَعَرًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْبَقَرُ، قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَقَرَةً حَامِلاً، وَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الاعْمَى، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصَرِي، فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصَرَهُ، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْغَنَمُ، فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا، فَأُنْتِجَ هَذَانِ، وَوَلَّدَ هَذَا، فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبِلٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ. ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الابْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ، تَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ بَعِيرًا

أَتَبَلَّغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْحُقُوقَ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ، أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْذَرُكَ النَّاسُ، فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ، فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ. وَأَتَى الاقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ. وَأَتَى الاعْمَى فِي صُورَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ، وَتَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصَرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِي سَفَرِي، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ بَصَرِي، وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي، فَخُذْ مَا شِئتَ، فَوَاللَّهِ لا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ، فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ، فَإِنَّمَا ابْتُلِيتُمْ، فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ»». (بخاری: ۳۴۶۴)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند متعال خواست سه نفر از بنی اسرائیل را که یکی، بیماری پیس داشت و دیگری، کچَل بود و سومی نابینا، مورد آزمایش، قرار دهد. پس فرشته‌ای را بسوی آنان فرستاد. فرشته نزد فرد پیس آمد و گفت: محبوبترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: رنگ زیبا و پوست زیبا، چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی بر او کشید و بیماری‌اش برطرف شد و رنگ و پوستی زیبایی به او عطا گردید. سپس، فرشته پرسید: محبوبترین مال نزد تو چیست؟ گفت: شتر. پس به او شتری آبستن، عنایت کرد و گفت: خداوند آنرا برایت مبارک می‌گرداند».

سپس، فرشته نزد مرد کَل آمد و گفت: محبوبترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: موی زیبا تا این حالتم بر طرف شود چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی به سرش کشید. در نتیجه، آن حالت، بر طرف شد و مویی زیبا به او عطا گردید. آنگاه، فرشته پرسید: کدام مال نزد تو محبوبتر است؟ گفت: گاو. پس گاوی آبستن به او عطا کرد و گفت: خداوند آنرا برایت مبارک می‌گرداند.

سرانجام، نزد فرد نابینا آمد و گفت: محبوترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: اینکه خداوند، روشنایی چشمانم را به من باز گرداند تا مردم را ببینم. فرشته، دستی بر چشمانش کشید و خداوند، بینای‌اش را به او باز گردانید. آنگاه، فرشته پرسید: محبوبترین مال نزد تو چیست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندی آبستن به او عطا کرد.

آنگاه آن شتر وگاو وگوسفند، زاد و ولد کردند طوریکه نفر اول، صاحب یک دره پر از شتر، و دومی، یک دره پر از گاو، و سومی، یک دره پر از گوسفند، شد.

سپس، فرشته به شکل همان مرد پیس، نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافرم. تمام ریسمانها قطع شده است و هیچ امیدی ندارم. امروز، بعد از خدا، فقط با کمک تو می‌توانم به مقصد برسم. بخاطر

همان خدایی که به تو رنگ و پوست زیبا و مال، عنایت کرده است به من شتری بده تا بوسیله آن به مقصد برسم. آن مرد، گفت: من تعهدات زیادی دارم. فرشته گفت: گویا تو را می‌شناسم. آیا تو همان فرد پیس و فقیر نیستی که مردم از تو متنفر بودند پس خداوند همه چیز به تو عنایت کرد؟ گفت: این اموال را از نیاکانم به ارث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، خداوند تو را به همان حال اول بر گرداند.

آنگاه، فرشته به شکل همان فرد کَل، نزد او رفت و سخنانی را که به فرد اول گفته بود، به او نیز گفت. او هم مانند همان شخص اول، به او جواب داد. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، خداوند تو را به حال اول بر گرداند.

سر انجام، فرشته به شکل همان مرد نابینا نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافرم و تمام ریسمانها قطع شده است (هیچ امیدی ندارم). امروز بعد از خدا، فقط با کمک تو می‌توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدایی که چشمانت را به تو برگرداند، گوسفندی به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابینا بودم. خداوند، بینایی‌ام را به من باز گردانید و فقیر بودم. خداوند مرا غنی ساخت. هر چقدر می‌خواهی، بردار. سوگند به خدا که امروز، هر چه بخاطر رضای خدا برداری، از تو دریغ نخواهم کرد. فرشته گفت: مالت را نگهدار. شما مورد آزمایش، قرار گرفتید. خداوند از تو خشنود و از دوستانت، ناراض شد»».

۱۴۳۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِنْسَانًا، ثُمَّ خَرَجَ يَسْأَلُ، فَأَتَى رَاهِبًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ لَهُ: هَلْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: لاَ، فَقَتَلَهُ، فَجَعَلَ يَسْأَلُ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: ائتِ قَرْيَةَ كَذَا وَكَذَا، فَأَدْرَكَهُ الْمَوْتُ، فَنَاءَ بِصَدْرِهِ نَحْوَهَا، فَاخْتَصَمَتْ فِيهِ مَلائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلائِكَةُ الْعَذَابِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَقَرَّبِي، وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَبَاعَدِي، وَقَالَ: قِيسُوا مَا بَيْنَهُمَا، فَوُجِدَ إِلَى هَذِهِ أَقْرَبَ بِشِبْرٍ فَغُفِرَ لَهُ»». (بخاری: ۳۴۷۰)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردی در بنی اسرائیل وجود داشت که نود و نه نفر را کُشت. سپس برای یافتن راه حلی، بیرون رفت. به راهبی رسید. از او پرسید: آیا راه توبه‌ای وجود دارد؟ گفت: خیر. پس او را هم کشت. و همچنان به جستجو، ادامه داد. مردی به او گفت: به فلان روستا برو (زیرا در آنجا انسانهای عابدی زندگی می‌کنند) در میان راه، مرگ به سراغش آمد و او سینه‌اش را متمایل به آن روستا ساخت. بین فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب در مورد او اختلاف نظر پیش آمد. پس خداوند به روستای مقصد (که می‌خواست بدانجا برود) وحی کرد (دستور داد) که نزدیک شود و به روستای مبدأ (که از آنجا می‌آمد) وحی کرد (دستور داد) که دور شود و فرمود: فاصله این شخص را با هر یک از دو روستا، اندازه بگیرید. آنگاه، فرشتگان او را به روستای مقصد، یک وجب، نزدیک‌تر یافتند. در نتیجه، مورد مغفرت قرار گرفت»».

۱۴۳۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَارًا لَهُ، فَوَجَدَ الرَّجُلُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ، فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ: خُذْ ذَهَبَكَ مِنِّي، إِنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الارْضَ، وَلَمْ أَبْتَعْ مِنْكَ الذَّهَبَ، وَقَالَ الَّذِي لَهُ الارْضُ: إِنَّمَا بِعْتُكَ الارْضَ وَمَا فِيهَا، فَتَحَاكَمَا إِلَى رَجُلٍ، فَقَالَ الَّذِي تَحَاكَمَا إِلَيْهِ: أَلَكُمَا وَلَدٌ؟ قَالَ أَحَدُهُمَا: لِي غُلامٌ، وَقَالَ الآخَرُ: لِي جَارِيَةٌ، قَالَ: أَنْكِحُوا الْغُلامَ الْجَارِيَةَ، وَأَنْفِقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمَا مِنْهُ وَتَصَدَّقَا»». (بخاری: ۳۴۷۲)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردی از مردی دیگر، زمینی خرید. مرد خریدار در آن زمین، کوزه‌ای پر از طلا یافت. به فروشنده گفت: طلاهایت را از من تحویل بگیر. زیرا من از تو فقط زمین را خریده‌ام نه طلای آنرا. صاحب زمین گفت: من زمین و آنچه را که در آن است، به تو فروخته‌ام. سرانجام، برای داوری نزد مردی دیگر رفتند. آن مرد، گفت: آیا شما فرزند دارید؟ یکی از آنها گفت: من یک پسر دارم. و دیگری گفت: من یک دختر دارم. آن مرد گفت: این پسر و دختر را به نکاح یکدیگر در آورید و از این طلاها به آنها انفاق کنید و صدقه دهید»».

۱۴۳۴- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ﷺ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: مَاذَا سَمِعْتَ مِنْ رسول الله ﷺ فِي الطَّاعُونِ؟ فَقَالَ أُسَامَةُ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «الطَّاعُونُ رِجْسٌ أُرْسِلَ عَلَى طَائفَةٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائيلَ، أَوْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلاَ تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ»». (بخاری: ۳۴۷۳)

ترجمه: «از اسامه بن زید ﷺ روایت است که از او پرسیدند: درباره طاعون از رسول خدا ﷺ چه شنیده ای؟ گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «طاعون، عذابی است که بر گروهی از بنی اسرائیل یا امت‌های گذشته، فرستاده شده است. پس هرگاه، شنیدید که در سرزمینی، طاعون وجود دارد، بدانجا نروید. و اگر در سرزمینی که شما در آنجا بسر می‌برید، طاعون، شیوع پیدا کرد، از ترس آن، فرار نکنید»».

۱۴۳۵- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ ؛زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ؛ قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ عَنِ الطَّاعُونِ، فَأَخْبَرَنِي: «أَنَّهُ عَذَابٌ يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، وَأَنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَقَعُ الطَّاعُونُ فَيَمْكُثُ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا يَعْلَمُ أَنَّهُ لا يُصِيبُهُ إِلا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ إِلاَّ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ شَهِيدٍ»». (بخاری: ۳۴۷۴)

ترجمه: «عایشه ﷺ ؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ ؛ می‌گوید: از رسول الله ﷺ درباره طاعون پرسیدم. فرمود: «همانا طاعون، عذابی است که خداوند بر هرکس که بخواهد، می‌فرستد. و باید دانست که خداوند

آنرا برای مؤمنین، رحمت قرار داده است. بنابر این، هنگام شیوع طاعون، هر کس که با شکیبایی و نیت ثواب و این اعتقاد که هیچ ضرری بدون تقدیر خداوند به او نمی‌رسد، در شهر خود بماند، اجری همانند اجر شهید، به او عنایت می‌شود»».

۱۴۳۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الأَنْبِيَاءِ ضَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَدْمَوْهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ، وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ»». (بخاری: ۳۴۷۷)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: گویا هم اکنون، نبی اکرم ﷺ را می‌بینم که از پیامبری حکایت می‌کند که قومش او را زده و خون آلود کرده‌اند و او در حالی که خون را از چهره‌اش پاک می‌کند، می‌گوید: خدایا! قومم را ببخشای چرا که آنان نمی‌دانند»».

۱۴۳۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَجُرُّ إِزَارَهُ مِنَ الْخُيَلاءِ خُسِفَ بِهِ فَهُوَ يَتَجَلْجَلُ فِي الارْضِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۳۴۸۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردی که متکبرانه، ازارش را روی زمین می‌کشید، در زمین، فرو رفت. و تا روز قیامت، در زمین، فرو خواهد رفت»».

باب (۱۹): فضایل

۱۴۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ قَالَ: «تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الاسْلامِ إِذَا فَقِهُوا، وَتَجِدُونَ خَيْرَ النَّاسِ فِي هَذَا الشَّأْنِ أَشَدَّهُمْ لَهُ كَرَاهِيَةً، وَتَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهَيْنِ، الَّذِي يَأْتِي هَؤُلاءِ بِوَجْهٍ وَيَأْتِي هَؤُلاءِ بِوَجْهٍ»». (بخاری: ۳۴۹۳-۳۴۹۴)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مردم، مانند معادن‌اند. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند. البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و بهترین مردم در این باره، کسانی هستند که (در دوران جاهلیت) کراهیت بیشتری نسبت به اسلام داشتند. و بدترین مردم، انسان دو چهره‌ای است که با یک چهره، نزد یک گروه، و با چهره دیگر، نزد گروه دیگر می‌رود»».

۱۴۳۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّأْنِ، مُسْلِمُهُمْ تَبَعٌ لِمُسْلِمِهِمْ وَكَافِرُهُمْ تَبَعٌ لِكَافِرِهِمْ، وَالنَّاسُ مَعَادِنُ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الإِسْلامِ إِذَا فَقِهُوا، تَجِدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ أَشَدَّ النَّاسِ كَرَاهِيَةً لِهَذَا الشَّأْنِ حَتَّى يَقَعَ فِيهِ»». (بخاری:۳۴۹۵- ۳۴۹۶)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردم در این زمینه (امارت) تابع قریش‌اند. مسلمانان، تابع مسلمانان قریش، و کافران، تابع کفار قریش هستند. و مردم مانند معادن‌اند. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و بهترین مردم در این مورد (امارت) کسانی هستند که نسبت به آن (امارات) کراهیت بیشتری داشته باشند تا زمانیکه به آن، دست یابند» (آنگاه، این کراهیت، بر طرف می‌شود)».

باب (۲۰): مناقب قریش

۱۴۴۰- «عَنْ مُعَاوِيَةَ ﷺ وَقَدْ بَلَغَه أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ﷺ يُحَدِّثُ: أَنَّهُ سَيَكُونُ مَلِكٌ مِنْ قَحْطَانَ، فَغَضِبَ مُعَاوِيَةُ فَقَامَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالاً مِنْكُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَحَادِيثَ لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلا تُؤْثَرُ عَنْ رَسُولِ الله ﷺ فَأُولَئِكَ جُهَّالُكُمْ، فَإِيَّاكُمْ وَالامَانِيَّ الَّتِي تُضِلُّ أَهْلَهَا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ الله ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الامْرَ فِي قُرَيْشٍ لا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلاَّ كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ»». (بخاری: ۳۵۰۰)

ترجمه: «به معاویه ﷺ خبر رسید که عبد الله بن عمرو بن عاص ﷺ حدیثی بیان می‌کند که بزودی فردی از قحطانی‌ها به پادشاهی می‌رسد. معاویه از شنیدن این سخن، به خشم آمد و برخاست و آنطور که شایسته خداست، او را مدح و ثنا کرد و گفت: اما بعد: به من خبر رسیده است که افرادی از میان شما، سخنانی به زبان می‌آورند که نه در قرآن آمده و نه از رسول خدا ﷺ نقل شده است. اینها، افراد نادان شما هستند. از این آرزوهای گمراه کننده برحذر باشید. زیرا شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «همانا امارت در میان قریش تا زمانی که پایبند دین باشند، باقی می‌ماند. (و تا آن زمان) هر کس، با قریش، دشمنی کند، خداوند، او را سرنگون می‌کند»».

۱۴۴۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «قُرَيْشٌ وَالأَنْصَارُ وَجُهَيْنَةُ، وَمُزَيْنَةُ، وَأَسْلَمُ وَأَشْجَعُ، وَغِفَارُ، مَوَالِيَّ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلًى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»» (بخاری: ۳۵۰۴)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «(قبایل) قریش، انصار، جهینه، مزینه، اسلم، اشجع و غفار، دوستان صمیمی من‌اند. و بجز خدا و رسولش، دوست دیگری ندارند»».

۱۴۴۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَزَالُ هَذَا الامْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمُ اثْنَانِ»». (بخاری: ۳۵۰۱)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «تا زمانیکه دو نفر از قریش، باقی بماند، همچنان امر خلافت در میان آنان خواهد ماند»». (البته تا زمانی که پایبند دین باشند همانطور

که شرح آن گذشت).

۱۴۴۳- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ قَالَ: مَشَيْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ ﷺ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَعْطَيْتَ بَنِي الْمُطَّلِبِ وَتَرَكْتَنَا وَإِنَّمَا نَحْنُ وَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ»». (بخاری: ۳۵۰۲)

ترجمه: «جبیر بن مطعم ﷺ می‌گوید: من و عثمان بن عفان ﷺ نزد رسول خدا ﷺ رفتیم. عثمان گفت: ای رسول خدا! به فرزندان مطّلب، مال عطا کردی و ما را رها ساختی درحالی که ما و آنان، با شما نسبت یکسانی داریم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنی‌هاشم و بنی مطلب، یکی هستند». (یعنی همیشه با هم بوده‌اند ولی شما اینگونه نبوده‌اید)».

باب (۲۱)

۱۴۴۴- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُهُ إِلاَّ كَفَرَ، وَمَنِ ادَّعَى قَوْمًا لَيْسَ لَهُ فِيهِمْ نَسَبٌ، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»». (بخاری: ۳۵۰۸)

ترجمه: «ابوذر ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «هر مردی که آگاهانه، خود را به غیر از پدرش، نسبت دهد، کفر ورزیده است. و هرکس، خود را به قومی نسبت دهد که از آنها نباشد، جایگاهش را در آتش، آماده سازد»».

۱۴۴۵- «عَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الأَسْقَعِ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رسول الله ﷺ: «إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْفِرَى، أَنْ يَدَّعِيَ الرَّجُلُ إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ يُرِيَ عَيْنَهُ مَا لَمْ تَرَ، أَوْ يَقُولُ عَلَى رسول الله ﷺ مَا لَمْ يَقُلْ»». (بخاری: ۳۵۰۹)

ترجمه: «وائله بن اسقع ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا یکی از بزرگترین تهمت‌ها این است که شخص، خود را به غیر پدرش، نسبت دهد یا خوابی را که ندیده است، بگوید: دیده‌ام و یا سخنی را به رسول خدا ﷺ نسبت دهد که او نگفته است»».

باب (۲۲): ذکر قبایل اسلم، غِفار، مزینه، جهینه و اشجع

۱۴۴۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: عَلَى الْمِنْبَرِ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ، وَعُصَيَّةُ عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»». (بخاری: ۳۵۱۳)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ بر منبر فرمود: «خداوند، قبیله غفار را مغفرت کند و قبیله اسلم را سالم نگه دارد. اما قبیله عُصَیه، از خدا و رسولش، نافرمانی کردند»».

۱۴۴۷- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ: أَنَّ الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّمَا بَايَعَكَ سُرَّاقُ الْحَجِيجِ مِنْ أَسْلَمَ وَغِفَارَ وَمُزَيْنَةَ ـ وَأَحْسِبُهُ ـ وَجُهَيْنَةَ. قَالَ النَّبِيّ ﷺ: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمُ وَغِفَارُ وَمُزَيْنَةُ وَأَحْسِبُهُ وَجُهَيْنَةُ خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ وَبَنِي عَامِرٍ وَأَسَدٍ وَغَطَفَانَ، خَابُوا وَخَسِرُوا»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَخَيْرٌ مِنْهُمْ»». (بخاری: ۳۵۱۶)

ترجمه: «ابوبکره ﷺ می‌گوید: اقرع بن حابس به نبی اکرم ﷺ گفت: سارقین حجاج که عبارت از قبایل اسلم، غفار و مزینه هستند، با تو بیعت کردند. راوی می‌گوید: فکر می‌کنم که قبیله جهینه را هم نام برد.

نبی اکرم ﷺ فرمود: «به من بگو: اگر قبایل اسلم و غفار و مزینه و جهینه از قبایل تمیم و بنی عامر و اسد و غطفان، بهتر باشند، آیا اینها (گروه دوم) زیانکار و ناکام نیستند»؟ اقرع گفت: بلی. رسول اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنها (گروه اول) از اینها (گروه دوم) بهتراند»».

۱۴۴۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَسْلَمُ وَغِفَارُ وَشَيْءٌ مِنْ مُزَيْنَةَ وَجُهَيْنَةَ أَوْ قَالَ شَيْءٌ مِنْ جُهَيْنَةَ أَوْ مُزَيْنَةَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ أَوْ قَالَ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ أَسَدٍ وَتَمِيمٍ وَهَوَازِنَ وَغَطَفَانَ»». (بخاری: ۳۵۱۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت، نزد خداوند، قبایل اسلم و غفار و تعدادی از افراد قبایل مزینه و جهینه از قبایل اسلم و تمیم و هوازن و غطفان، بهتراند» یا اینکه فرمود: «تعدادی از جهینه یا مزینه بهتراند»».

باب (۲۳): ذکر قبیلۀ قحطان

۱۴۴۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاهُ»». (بخاری:۳۵۲۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «تا زمانی که مردی از قبیله قحطان، ظهور نکند و مردم را با عصایش، جلو نگیرد (به پادشاهی نرسد) قیامت برپا نخواهد شد»».

باب (۲٤): نهی از افکار و عادات جاهلی

۱۴۵۰- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ ثَابَ مَعَهُ نَاسٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، حَتَّى كَثُرُوا وَكَانَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلٌ لَعَّابٌ، فَكَسَعَ أَنْصَارِيًّا، فَغَضِبَ الأَنْصَارِيُّ غَضَبًا شَدِيدًا حَتَّى تَدَاعَوْا، وَقَالَ الأَنْصَارِيُّ: يَا لَلأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ

فَقَالَ: «مَا بَالُ دَعْوَى أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ»؟ ثُمَّ قَالَ: «مَا شَأْنُهُمْ»؟ فَأُخْبِرَ بِكَسْعَةِ الْمُهَاجِرِيِّ الأَنْصَارِيَّ، قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعُوهَا، فَإِنَّهَا خَبِيثَةٌ». وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ: أَقَدْ تَدَاعَوْا عَلَيْنَا؟ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الاعَزُّ مِنْهَا الاذَلَّ. فَقَالَ عُمَرُ: أَلاَ نَقْتُلُ يَا رسول الله هَذَا الْخَبِيثَ؟ لِعَبْدِاللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا، يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ كَانَ يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ»». (بخاری: ۳۵۲۱)

ترجمه: «جابرؓ می‌گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول خدا ﷺ بودیم که تعداد زیادی از مهاجرین نیز ایشان را همراهی می‌کردند. در میان مهاجرین، مردی شوخ طبع وجود داشت. او به شوخی، با دست یا پا به ما تحت انصاری زد. مرد انصاری بشدت خشمگین شد تا جایی که هر یک از آن دو، قبایل خود را به کمک طلبیدند. مرد انصاری گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. و مهاجر، گفت: ای مهاجرین! به داد من برسید. رسول خدا ﷺ بیرون آمد و فرمود: «چرا دعوت جاهلیت، سر داده‌اید»؟ سپس پرسید: «ماجرای آنها چیست»؟ آنگاه، آنحضرت ﷺ را از کاری که فرد مهاجر با انصاری کرده بود، باخبر ساختند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «این سخنان جاهلیت را رها کند زیرا زشت و ناپسندند». عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) گفت: آیا یکدیگر را علیه ما فرا خواندند؟ اگر به مدینه برگشتیم، افراد با قدرت و ارزشمند، اشخاص خوار و ذلیل را بیرون خواهند کرد. عمر با اشاره بسوی عبد الله بن ابی گفت: ای رسول خدا! آیا این خبیث را به قتل نرسانیم؟ نبی اکرم ﷺ فرمود: «خیر، در این صورت، مردم می‌گویند: محمد یارانش را به قتل می‌رساند»».

باب (۲۵): داستان خزاعه

۱۴۵۱- «عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ رسول الله ﷺ قَالَ: «عَمْرُو بْنُ لُحَيِّ بْنِ قَمَعَةَ بْنِ خِنْدِفَ أَبُو خُزَاعَةَ»». (بخاری: ۳۵۲۰)

ترجمه: «ابوهریره ؓ می‌گوید: «رسول الله ﷺ فرمود: «عمرو بن لُحَی بن قمعه بن خندف، (پایه گذار بت پرستی) جد قبیله خزاعه است»».

۱۴۵۲- «وَعَنْهُ ؓ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ بْنِ لُحَيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَجُرُّ قُصْبَهُ فِي النَّارِ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ»». (بخاری:۳۵۲۴)

ترجمه: «ابوهریره ؓ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «عمرو بن عامر بن لُحَی خزاعی را دیدم که روده‌هایش را در آتش، بدنبال خود می‌کشید. زیرا او اولین کسی بود که سایبه را رواج داد». (سایبه به حیوانی می‌گویند که کفار آنرا بنام بت‌ها، رها می‌کردند)».

باب (۲۶): داستان اسلام آوردن ابوذر ﷺ

۱۴۵۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ أَبُو ذَرٍّ: كُنْتُ رَجُلاً مِنْ غِفَارٍ، فَبَلَغَنَا أَنَّ رَجُلاً قَدْ خَرَجَ بِمَكَّةَ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَقُلْتُ لأخِي: انْطَلِقْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ كَلِّمْهُ، وَأْتِنِي بِخَبَرِهِ، فَانْطَلَقَ فَلَقِيَهُ، ثُمَّ رَجَعَ، فَقُلْتُ: مَا عِنْدَكَ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَجُلاً يَأْمُرُ بِالْخَيْرِ، وَيَنْهَى عَنِ الشَّرِّ، فَقُلْتُ لَهُ: لَمْ تَشْفِنِي مِنَ الْخَبَرِ، فَأَخَذْتُ جِرَابًا وَعَصًا، ثُمَّ أَقْبَلْتُ إِلَى مَكَّةَ، فَجَعَلْتُ لاأَعْرِفُهُ، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ، وَأَشْرَبُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ، وَأَكُونُ فِي الْمَسْجِدِ، قَالَ: فَمَرَّ بِي عَلِيٌّ: فَقَالَ: كَأَنَّ الرَّجُلَ غَرِيبٌ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَانْطَلِقْ إِلَى الْمَنْزِلِ، قَالَ: فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ لا يَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ، وَلا أُخْبِرُهُ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ غَدَوْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ لأَسْأَلَ عَنْهُ، وَلَيْسَ أَحَدٌ يُخْبِرُنِي عَنْهُ بِشَيْءٍ، قَالَ: فَمَرَّ بِي عَلِيٌّ،فَقَالَ: أَمَا نَالَ لِلرَّجُلِ يَعْرِفُ مَنْزِلَهُ بَعْدُ؟ قَالَ: قُلْتُ: لاَ، قَالَ: انْطَلِقْ مَعِي، قَالَ: فَقَالَ: مَا أَمْرُكَ، وَمَا أَقْدَمَكَ هَذِهِ الْبَلْدَةَ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنْ كَتَمْتَ عَلَيَّ أَخْبَرْتُكَ، قَالَ: فَإِنِّي أَفْعَلُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: بَلَغَنَا أَنَّهُ قَدْ خَرَجَ هَا هُنَا رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَأَرْسَلْتُ أَخِي لِيُكَلِّمَهُ فَرَجَعَ وَلَمْ يَشْفِنِي مِنَ الْخَبَرِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَلْقَاهُ، فَقَالَ لَهُ: أَمَا إِنَّكَ قَدْ رَشَدْتَ، هَذَا وَجْهِي إِلَيْهِ، فَاتَّبِعْنِي ادْخُلْ حَيْثُ أَدْخُلُ، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتُ أَحَدًا أَخَافُهُ عَلَيْكَ قُمْتُ إِلَى الْحَائِطِ، كَأَنِّي أُصْلِحُ نَعْلِي، وَامْضِ أَنْتَ، فَمَضَى وَمَضَيْتُ مَعَهُ، حَتَّى دَخَلَ وَدَخَلْتُ مَعَهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: اعْرِضْ عَلَيَّ الإِسْلامَ، فَعَرَضَهُ، فَأَسْلَمْتُ مَكَانِي، فَقَالَ لِي: «يَا أَبَا ذَرٍّ! اكْتُمْ هَذَا الامْرَ، وَارْجِعْ إِلَى بَلَدِكَ، فَإِذَا بَلَغَكَ ظُهُورُنَا فَأَقْبِلْ». فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لأَصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، فَجَاءَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَقُرَيْشٌ فِيهِ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَقَالُوا: قُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِئِ، فَقَامُوا، فَضُرِبْتُ لأَمُوتَ، فَأَدْرَكَنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: وَيْلَكُمْ تَقْتُلُونَ رَجُلاً مِنْ غِفَارَ، وَمَتْجَرُكُمْ وَمَمَرُّكُمْ عَلَى غِفَارَ، فَأَقْلَعُوا عَنِّي، فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحْتُ الْغَدَ، رَجَعْتُ، فَقُلْتُ مِثْلَ مَا قُلْتُ بِالأَمْسِ، فَقَالُوا: قُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِئِ، فَصُنِعَ بِي مِثْلَ مَا صُنِعَ بِالأَمْسِ، وَأَدْرَكَنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، وَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ بِالأَمْسِ، قَالَ: فَكَانَ هَذَا أَوَّلَ إِسْلامِ أَبِي ذَرٍّ ﷺ». (بخاری: ۳۵۲۲)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: ابوذر ﷺ گفت: من مردی از قبیله غفار بودم. به ما خبر رسید که مردی در مکه، ظهور کرده و ادعای پیامبری می‌کند. به برادرم گفتم: نزد این مرد برو و با او صحبت کن و

خبرش را برای من بیاور. برادرم نزد او رفت، با او ملاقات کرد و برگشت. از او پرسیدم: چه خبر داری؟ گفت: سوگند به خدا، مردی را دیدم که امر به نیکی می‌کرد و از کار بد، بازمی‌داشت. به او گفتم: این خبر تو مرا قانع نکرد. پس مشک آب و عصایی برداشتم و به مکه رفتم. رسول خدا ﷺ را نمی‌شناختم و دوست نداشتم درباره او از کسی بپرسم. لذا از آب زمزم می‌نوشیدم و در مسجد می‌ماندم. روزی، علی رضی الله عنه از کنارم گذشت و گفت: گویا شما در اینجا غریب هستید؟ گفتم: بلی. گفت: به خانه من بیا. با او براه افتادم. ایشان از من چیزی نمی‌پرسید و من هم به او چیزی نمی‌گفتم. صبح روز بعد، به مسجد رفتم تا درباره پیامبر بپرسم. هیچ کس پیدا نشد که درباره او به من چیزی بگوید. بار دیگر، علی رضی الله عنه از کنارم گذشت و گفت: آیا هنوز، منزل مورد نظرت را پیدا نکرده ای؟ گفتم: خیر. گفت: با من بیا. و پرسید: کارت چیست و چرا به این شهرآمده ای؟ گفتم: اگر رازم را فاش نمی‌کنی، با تو می‌گویم. گفت: رازت را فاش نمی‌کنم. گفتم: به ما خبر رسیده است که در اینجا مردی ظهور کرده و ادعای پیامبری می‌کند. من برادرم را فرستادم تا با او صحبت کند. او برگشت ولی سخنانش مرا قانع نکرد. پس تصمیم گرفتم که با او ملاقات کنم. علی گفت: راه درستی، در پیش گرفته‌ای. هم اکنون، من بسوی او می‌روم. دنبال من بیا. هر جا که من وارد شدم، تو نیز وارد شو. و اگر کسی را دیدم و ترسیدم که به تو ضرری برساند، رو به دیوار می‌ایستم گویا کفشم را سامان می‌دهم. و تو به راهت، ادامه بده.

آنگاه، من و او براه افتادیم تا اینکه بر رسول خدا ﷺ وارد شد. من نیز وارد شدم و به آنحضرت ﷺ گفتم: اسلام را به من عرضه کن.

رسول خدا ﷺ هم اسلام را عرضه کرد و من همانجا مسلمان شدم. سپس، خطاب به من فرمود: «ای ابوذر! مسلمان شدنت را پنهان کن و به شهرت برگرد و هر گاه، خبر پیروزی ما به تو رسید، بیا». گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده است، فریاد خواهم کشید و کلمه توحید را میان آنان، اعلام خواهم کرد.

راوی می‌گوید: سپس، قریش در مسجد بودند که ابوذر به آنجا رفت و خطاب به آنان گفت: ای قریشیان! من گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده خداست. قریش گفتند: برخیزید و به حساب این بی‌دین برسید. آنها نیز برخاستند و مرا تا سر حد مرگ، کتک زدند.

عباس به داد من رسید و خودش را روی من انداخت. سپس رو به سوی آنان کرد و گفت: وای بر شما، مردی از قبیله غفار را می‌کشید در حالی که تجارت و عبور شما از میان آنان است. با شنیدن این سخنان، از من دست کشیدند. صبح روز بعد، برگشتم و همان سخنان دیروز را تکرار کردم. آنان دوباره گفتند: برخیزید و به حساب این بی‌دین برسید. آنگاه، مرا مانند روز گذشته، کتک زدند. بار دیگر، عباس به دادم رسید و خود را روی من انداخت و سخنان روز گذشته‌اش را تکرار کرد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: این آغاز اسلام آوردن ابوذر رحمه الله بود».

باب (۲۷): کسی که در اسلام و جاهلیت به نیاکانش نسبت داده شده است

۱۴۵۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يُنَادِي: «يَا بَنِي فِهْرٍ، يَا بَنِي عَدِيٍّ بِبُطُونِ قُرَيْشٍ»». (بخاری: ۳۵۳۱)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: هنگامی که آیه: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. یعنی خویشاوندان نزدیک ات را از عذاب خدا بترسان، نازل شد، رسول اکرم ﷺ چنین ندا می‌داد: «ای بنی فهر! ای بنی عدی!» یعنی تیره‌های قبیله قریش را نام می‌برد».

باب (۲۸): کسی که دوست ندارد به اصل و نسبش، دشنام دهند

۱۴۵۵- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ حَسَّانُ النَّبِيَّ ﷺ فِي هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ قَالَ: «كَيْفَ بِنَسَبِي»؟ فَقَالَ: حَسَّانُ لأَسُلَّنَّكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعَرَةُ مِنَ الْعَجِينِ». (بخاری: ۳۵۳۱)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: حسان بن ثابت ﷺ (شاعر نبی اکرم ﷺ) از آنحضرت ﷺ اجازه خواست که مشرکین را هجو کند. رسول خدا ﷺ فرمود: «نسب مرا چکار می‌کنی»؟ حسان گفت: تو را از آنها طوری جدا می‌کنم که مو را از خمیر جدا می‌کنند».

باب (۲۹): ذکر نامهای رسول اکرم ﷺ

۱۴۵۶- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رسول الله ﷺ: «لِي خَمْسَةُ أَسْمَاءٍ: أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِي الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي، وَأَنَا الْعَاقِبُ»». (بخاری: ۳۵۳۲)

ترجمه: «جبیر بن مطعم ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من پنج نام دارم: محمد، احمد، ماحی یعنی کسی که خداوند بوسیله او کفر را از بین می‌برد و حاشر یعنی کسی که مردم بعد از او حشر می‌شوند و عاقب (خاتم پیامبران)»».

۱۴۵۷ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «أَلَا تَعْجَبُونَ كَيْفَ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنِّي شَتْمَ قُرَيْشٍ وَلَعْنَهُمْ؟ يَشْتِمُونَ مُذَمَّمًا، وَيَلْعَنُونَ مُذَمَّمًا، وَأَنَا مُحَمَّدٌ»». (بخاری: ۳۵۳۴)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «تعجب نمی‌کنید که چگونه خداوند دشنام و نفرین قریش را از من دور می‌سازد؟ آنان فرد مذمومی را دشنام می‌دهند و نفرین می‌کنند در حالی که من محمد (ستوده) هستم»».

باب (۳۰): خاتم پیامبران

۱۴۵۸- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَثَلِي وَمَثَلُ الأَنْبِيَاءِ كَرَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا، إِلاَّ مَوْضِعَ لَبِنَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَدْخُلُونَهَا وَيَتَعَجَّبُونَ وَيَقُولُونَ: لَوْلا مَوْضِعُ اللَّبِنَةِ»». (بخاری: ۳۵۳۴)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال من و سایر پیامبران، مانند مردی است که ساختمانی را به بهترین شکل، بسازد و کامل کند مگر جای یک خشت که آنرا خالی بگذارد. مردم وارد آن ساختمان می‌شوند و تعجب می‌کنند و می‌گویند: ای کاش! جای این یک خشت، خالی نمی‌بود»».

۱۴۵۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رسول الله ﷺ قَالَ: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلَ الأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، إِلاَّ مَوْضِعَ لَبِنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلاَّ وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبِنَةُ»؟ قَالَ: «فَأَنَا اللَّبِنَةُ وَأَنَا خَاتِمُ النَّبِيِّينَ»». (بخاری: ۳۵۳۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال من و سایر پیامبران قبل از من، مانند مردی است که خانه‌ای زیبا و کامل بسازد مگر اینکه در گوشه‌ای، جای یک خشت را خالی بگذارد. مردم، اطراف آن دور می‌زنند و با تعجب می‌گویند: آیا این یک خشت، گذاشته نمی‌شود»؟ نبی اکرم ﷺ فرمود: «من همان یک خشت و خاتم پیامبران هستم»».

باب (۳۱): وفات رسول الله ﷺ

۱۴۶۰- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلاثٍ وَسِتِّينَ». (بخاري:۳۵۳۶)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: نبی‌اکرم ﷺ در سن شصت و سه‌سالگی، رحلت کرد».

باب (۳۲)

۱۴۶۱- «عَنِ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ ﷺ قال ـ وهو ابْنَ أَرْبَعٍ وَتِسْعِينَ جَلْدًا مُعْتَدِلاً ـ: قَدْ عَلِمْتُ مَا مُتِّعْتُ بِهِ سَمْعِي وَبَصَرِي إِلا بِدُعَاءِ رسول الله ﷺ، إِنَّ خَالَتِي ذَهَبَتْ بِي إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رسول الله، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي شَاكٍ فَادْعُ اللَّهَ لَهُ، قَالَ: فَدَعَا لِي». (بخاری: ۳۵۴۰)

ترجمه: «رسائب بن یزید ﷺ که نود وچهار سال سن داشت و همچنان سالم و تندرست بود، گفت: می‌دانم که برخورداری من از نعمت چشم و گوش، صرفاً مدیون دعای رسول خدا ﷺ می‌باشد. خاله‌ام مرا

نزد آنحضرت ﷺ برد و گفت: ای رسول خدا! این خواهر زاده من بیمار است. برایش نزد خدا دعا کن. رسول خدا ﷺ هم برایم دعا کرد».

باب (۳۳): توصیف رسول خدا ﷺ

۱۴۶۲- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ ﷺ قَالَ: صَلَّى أَبُو بَكْرٍ ﷺ الْعَصْرَ، ثُمَّ خَرَجَ يَمْشِي، فَرَأَى الْحَسَنَ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ، فَحَمَلَهُ عَلَى عَاتِقِهِ، وَقَالَ: بِأَبِي، شَبِيهٌ بِالنَّبِيِّ لا شَبِيهٌ بِعَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ يَضْحَكُ». (بخاری: ۳۵۴۲)

ترجمه: «عقبه بن حارث ﷺ می‌گوید: ابوبکر ﷺ نماز عصر را خواند و از مسجد بیرون رفت. در آنجا حسن ﷺ را دید که مشغول بازی با کودکان است. او را بر دوش نهاد و گفت: پدرم فدایش باد. او شبیه پیامبر است نه شبیه علی. علی ﷺ از شنیدن این سخن، خندید».

۱۴۶۳- «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلام يُشْبِهُهُ، قُلْتُ لأَبِي جُحَيْفَةَ: صِفْهُ لِي، قَالَ: كَانَ أَبْيَضَ قَدْ شَمِطَ، وَأَمَرَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِثَلاث عَشْرَةَ قَلُوصًا، قَالَ: فَقُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْلَ أَنْ نَقْبِضَهَا». (بخاری: ۳۵۴۴)

ترجمه: «ابوجحیفه ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ را دیدم و حسن بن علی ﷺ شبیه او بود. راوی از ابوجحیفه می‌گوید: به ابوجحیفه گفتم: رسول خدا ﷺ را برایم توصیف کن. گفت: رنگش، سفید و موهایش، جو گندمی بود. و دستور داد که سیزده شتر ماده به ما بدهند. اما قبل از اینکه آنها را تحویل بگیریم، درگذشت».

۱۴۶۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُسْرٍ ﷺ صَاحِبَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: أَرَأَيْتَ النَّبِيَّ؟ ﷺ كَانَ شَيْخًا؟ قَالَ: كَانَ فِي عَنْفَقَتِهِ شَعَرَاتٌ بِيضٌ». (بخاری: ۳۵۴۶)

ترجمه: «از عبدالله بن بُسر ﷺ صحابی رسول خدا ﷺ روایت است که گفت: آیا نبی اکرم ﷺ را دیدی، مگر پیر شده بود؟! فقط چند عدد موی سفید در قسمت پایین لب زیرین آنحضرت ﷺ وجود داشت».

۱۴۶۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ رَبْعَةً مِنَ الْقَوْمِ، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَلا بِالْقَصِيرِ، أَزْهَرَ اللَّوْنِ لَيْسَ بِأَبْيَضَ أَمْهَقَ وَلا آدَمَ، لَيْسَ بِجَعْدٍ قَطَطٍ وَلا سَبْطٍ رَجِلٍ، أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَلَبِثَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ وَقُبِضَ وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عِشْرُونَ شَعَرَةً بَيْضَاءَ». (بخاری: ۳۵۴۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ نه قد بلند بود و نه کوتاه. بلکه قامتی متوسط داشت. رنگش، زیبا و درخشان بود. سفید به نظر می‌رسید اما نه زیاد. گندم گون هم نبود. موهایش نه خیلی

مجعّد بود و نه بسیار صاف و فرو هشته. هنگام نزول وحی، چهل سال داشت. پس از آن، ده سال در مکه ماند و بر او وحی نازل می‌شد و ده سال در مدینه بسر برد. و هنگام وفات، بیست تار موی سفید در سر و ریش مبارکش، وجود نداشت».

۱۴۶۶- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ يَقُولُ: رَسُولُ اللهِ ﷺ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ، وَلا بِالْقَصِيرِ، وَلا بِالأَبْيَضِ الأَمْهَقِ، وَلَيْسَ بِالأَدَمِ، وَلَيْسَ بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ، وَلا بِالسَّبْطِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَذَكَرَ الْحَدِيْثَ». (بخاری: ۳۵۴۸)

ترجمه: «انس ﷺ در روایتی دیگر، می‌گوید: قامت رسول خدا ﷺ نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه بود. رنگی، بسیار سفید نداشت و گندم گون هم نبود. موهایش نه بسیار مجعد بود و نه بسیار صاف و فروهشته. خداوند او را در سن چهل سالگی، مبعوث کرد. آنگاه، بقیه حدیث را که شرح آن گذشت، بیان کرد».

۱۴۶۷- «عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ وَجْهًا، وَ أَحْسَنَهُ خَلْقًا، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ وَلا بِالْقَصِيرِ». (بخاری: ۳۵۴۹)

ترجمه: «براء ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ از نظر چهره و خلقت از همه مردم، زیباتر بود. و قامتش نه زیاد بلند بود و نه کوتاه».

۱۴۶۸- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّه سُئِلَ: هَلْ خَضَبَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: لاَ، إِنَّمَا كَانَ شَيْءٌ فِي صُدْغَيْهِ». (بخاری: ۳۵۵۰)

ترجمه: «از انس ﷺ پرسیدند: آیا نبی اکرم ﷺ موهایش را رنگ می‌کرد؟ گفت: خیر. فقط چند تار سفید در شقیقه‌اش وجود داشت».

۱۴۶۹- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ مَرْبُوعًا بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، لَهُ شَعَرٌ يَبْلُغُ شَحْمَةَ أُذُنِهِ رَأَيْتُهُ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ لَمْ أَرَ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ». (بخاری:۳۵۵۱)

ترجمه: «براء بن عازب ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ دارای قامتی متوسط بود. و شانه‌هایش با یکدیگر فاصله داشت. موهایش به نرمه گوشهایش می‌رسید. او را در پارچه یمنی سرخ رنگی دیدم که هرگز چیزی زیباتر از او ندیده‌ام».

۱۴۷۰- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ﷺ قِيْلَ لَهُ: أَكَانَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَ السَّيْفِ؟ قَالَ: لاَ، بَلْ مِثْلَ الْقَمَرِ». (بخاری: ۳۵۵۲)

ترجمه: «در روایتی دیگر از براءبن عازب ﷺ پرسیدند: آیا چهره نبی اکرم ﷺ مانند شمشیر، می‌درخشید؟ گفت: خیر، بلکه مانند ماه بود».

۱۴۷۱- «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي بِالْبَطْحَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ- «قَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيْثُ ـ وَفِيْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: فَجَعَل النَّاسُ يَأْخُذُونَ يَدَيْهِ فَيَمْسَحُونَ بِهما وُجُوهَهُمْ، قَالَ: فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ فَوَضَعْتُهَا عَلَى وَجْهِي، فَإِذَا هِيَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَأَطْيَبُ رَائِحَةً مِنَ الْمِسْكِ». (بخاری: ۳۵۵۳)

ترجمه: «از ابوجُحَيفه ﷺ روایت است که ایشان، نبی اکرم ﷺ را دیدند که در بطحاء نماز می خواند و یک چوبدستی، در جلویش، نصب شده است.

شرح این حدیث، قبلاً گذشت. در این روایت، علاو بر آن می‌گوید: مردم دستهای مبارک آنحضرت ﷺ را می‌گرفتند و بر صورت خود، می‌کشیدند. من نیز دست مبارک‌اش را گرفتم و به صورت خود، کشیدم. دست ایشان از برف، سردتر و از مُشک، خوشبوتر بود».

۱۴۷۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِيآدَمَ، قَرْنًا فَقَرْنًا، حَتَّى كُنْتُ مِنَ الْقَرْنِ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ»». (بخاری: ۳۵۵۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من در بهترین قرون بشریت، مبعوث شدم. قرنی پس از قرنی دیگر گذشت تا اینکه من در قرنی که زندگی می‌کنم، مبعوث شدم»».

۱۴۷۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يَسْدِلُ شَعَرَهُ وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُءُوسَهُمْ، فَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدِلُونَ رُءُوسَهُمْ، وَكَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيهِ بِشَيْءٍ، ثُمَّ فَرَقَ رَسُولُ اللهِ ﷺ رَأْسَهُ». (بخاری: ۳۵۵۸)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ موهایش را بر پیشانی، رها می‌کرد و مشرکین، فرق باز می‌کردند. گفتنی است که اهل کتاب نیز موهایشان را رها می‌کردند و رسول خدا ﷺ در امری که دستوری برای آن نیامده بود، دوست داشت موافق اهل کتاب، عمل کند. سر انجام، آنحضرت ﷺ نیز فرق باز کرد».

۱۴۷۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ فَاحِشًا، وَلا مُتَفَحِّشًا، وَكَانَ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ خِيَارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلاقًا»». (بخاری: ۳۵۵۹)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ نه اخلاق ناسزاگویی داشت و نه ناسزا می‌گفت. و می‌فرمود: «بهترین شما کسانی هستند که از اخلاق بهتری برخوردار باشند»».

۱۴۷۵- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂: أَنَّهَا قَالَتْ: مَا خُيِّرَ رسول الله ﷺ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ، وَمَا انْتَقَمَ رسول الله ﷺ لِنَفْسِهِ إِلا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ بِهَا». (بخاری: ۳۵۶۰)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: هرگاه، به رسول خدا ﷺ اختیار داده می‌شد که از میان دو کار، یکی را انتخاب کند، آسانترین آنها را انتخاب می‌کرد. البته اگر گناه نمی‌بود. ولی اگر گناه بود، بیشتر از همه مردم از آن، فاصله می‌گرفت. و رسول الله ﷺ بخاطر خودش، انتقام نمی‌گرفت مگر اینکه به دین خدا، بی‌حرمتی می‌شد. آنگاه، بخاطر آن، انتقام می‌گرفت».

۱۴۷۶- «عَنْ أَنَسٍ ﵁ قَالَ: مَا مَسِسْتُ حَرِيرًا وَلاَ دِيبَاجًا أَلْيَنَ مِنْ كَفِّ النَّبِيِّ ﷺ، وَلا شَمِمْتُ رِيحًا قَطُّ أَوْ عَرْفًا قَطُّ أَطْيَبَ مِنْ رِيحِ أَوْ عَرْفِ النَّبِيِّ ﷺ». (بخاری: ۳۵۶۱)

ترجمه: «انس ﵁ می‌گوید: هیچ پارچه حریر و دیبایی را دست نزدم که به لطافت کف دست رسول خدا ﷺ باشد. و هرگز هیچ بویی، خوش بوتر از بوی نبی اکرم ﷺ استشمام نکردم».

۱۴۷۷- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﵁ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِدْرِهَا». (بخاری: ۳۵۶۲)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﵁ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از دوشیزه‌ای که در پرده بسر می‌بَرَد، حیای بیشتری داشت».

۱۴۷۸- «وَفِي رِوَايَةٍ: وَإِذَا كَرِهَ شَيْئًا عُرِفَ فِي وَجْهِهِ». (بخاری:۳۵۶۲)

ترجمه: «ودر روایتی دیگر، ابو سعید می‌گوید: هرگاه، کاری را ناپسند می‌دانست، از چهره‌اش، دانسته می‌شد».

۱۴۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ قَالَ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا قَطُّ، إِنِ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِلا تَرَكَهُ».

ترجمه: «ابوهریره ﵁ می‌گوید: رسول خدا ﷺ هرگز از غذایی، ایراد نگرفت. اگر آنرا دوست داشت، می‌خورد وگر نه، از خوردن آن، خود داری می‌کرد».

۱۴۸۰- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُحَدِّثُ حَدِيثًا، لَوْ عَدَّهُ الْعَادُّ لأَحْصَاهُ». (بخاری:۳۵۶۷)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ طوری سخن می‌گفت که اگر کسی می‌خواست، می‌توانست کلماتش را بشمارد».

۱۴۸۱- «وَعَنْهَا ﭫ قَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ الله ﷺ لَمْ يَكُنْ يَسْرُدُ الْحَدِيثَ كَسَرْدِكُمْ». (بخاری: ۳۵۶۸)

ترجمه: «عایشه ﭫ می‌گوید: رسول الله ﷺ مانند شما پی در پی و با عجله، سخن نمی‌گفت».

باب (۳٤): چشم پیامبر اکرم ﷺ می‌خوابید ولی قلبش بیدار بود

۱۴۸۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﭬ يُحَدِّثُ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ﷺ مِنْ مَسْجِدِ الْكَعْبَةِ، قَالَ: جَاءَهُ ثَلاثَةُ نَفَرٍ قَبْلَ أَنْ يُوحَى إِلَيْهِ وَهُوَ نَائِمٌ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَقَالَ أَوَّلُهُمْ: أَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ أَوْسَطُهُمْ: هُوَ خَيْرُهُمْ، وَقَالَ آخِرُهُمْ: خُذُوا خَيْرَهُمْ، فَكَانَتْ تِلْكَ، فَلَمْ يَرَهُمْ حَتَّى جَاءُوا لَيْلَةً أُخْرَى، فِيمَا يَرَى قَلْبُهُ، وَالنَّبِيُّ ﷺ نَائِمَةٌ عَيْنَاهُ، وَلا يَنَامُ قَلْبُهُ، وَكَذَلِكَ الأَنْبِيَاءُ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ، وَلا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ، فَتَوَلاَّهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ». (بخاری: ۳۵۷۰)

ترجمه: «انس بن مالک ﭬ که از شب اسرای نبی اکرم ﷺ از مسجد الحرام تعریف می‌کرد، می‌گوید: قبل از اینکه وحی بر آنحضرت ﷺ نازل شود، در مسجد الحرام خوابیده بود که سه نفر نزد او آمدند. اولی گفت: او کدام یک است؟ دومی گفت: او بهترین آنهاست. و افزود: بهترین آنها را بگیرید (وبه معراج ببرید). پس ماجرای آن شب، همین اندازه بود. بعد از آن، آنها را ندید تا اینکه شبی دیگر آمدند و چشمان رسول خدا ﷺ خواب ولی قلبش بیدار بود و آنها را می‌دید و پیامبران، چنین‌اند. یعنی چشمانشان می‌خوابد و لی قلبهایشان بیدار است. سرانجام، جبریل مسؤلیت او را به عهده گرفت و او را به آسمان برد».

باب (۳۵): علامات نبوت، در اسلام

۱۴۸۳- «وَعَنْهُ ﭬ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِإِنَاءٍ وَهُوَ بِالزَّوْرَاءِ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ، فَجَعَلَ الْمَاءُ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ، قيل لأَنَسٍ: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: ثَلاثَ مِائَةٍ، أَوْ زُهَاءَ ثَلاثِ مِائَةٍ». (بخاری: ۳۵۷۲)

ترجمه: «انس بن مالک ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در زوراء بود که ظرفی نزد ایشان آوردند. آنحضرت ﷺ دستش را در آن ظرف گذاشت و آب از میان انگشتانش، شروع به فوران کرد. پس مردم، وضو گرفتند. از انس ﭬ پرسیدند: شما چند نفر بودید؟ گفت: سیصد نفر یا چیزی حدود آن».

۱۴۸۴- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﭬ قَالَ: كُنَّا نَعُدُّ الآيَاتِ بَرَكَةً وَأَنْتُمْ تَعُدُّونَهَا تَخْوِيفًا، كُنَّا مَعَ رسول الله ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَلَّ الْمَاءُ، فَقَالَ: «اطْلُبُوا فَضْلَةً مِنْ مَاءٍ». فَجَاءُوا بِإِنَاءٍ فِيهِ مَاءٌ قَلِيلٌ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ، ثُمَّ قَالَ:«حَيَّ عَلَى الطَّهُورِ الْمُبَارَكِ وَالْبَرَكَةُ مِنَ اللَّهِ». فَلَقَدْ رَأَيْتُ

الْمَاءَ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِ رسول الله ﷺ وَلَقَدْ كُنَّا نَسْمَعُ تَسْبِيحَ الطَّعَامِ وَهُوَ يُؤْكَلُ». (بخاری: ۳۵۷۹)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: ما امور خارق العاده را باعث خیر و برکت می‌دانستیم ولی شما آنها را وسیله ترسانیدن می‌دانید. در سفری، همراه رسول الله ﷺ بودیم. آب، کم بود. رسول خدا ﷺ فرمود: «باقیمانده آب را بیاورید». ظرفی آوردند که کمی آب در آن وجود داشت. آنحضرت ﷺ دستش را در آن ظرف نهاد و گفت: «بسوی آب مبارک بشتابید و برکت آن از جانب خداست». راوی می‌گوید: همانا دیدم که آب از میان انگشتان رسول خدا ﷺ فواره می‌زند. همچنین ما صدای تسبیح گفتن غذایی را که خورده می‌شد، می‌شنیدیم».

۱۴۸۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ». وَقَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيْثُ بِطُوْلِهِ وَقَالَ فِي آخِرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَى أَحَدِكُمْ زَمَانٌ لأَنْ يَرَانِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِثْلُ أَهْلِهِ وَمَالِهِ»». (بخاری:۳۵۸۷-۳۵۸۹ وانظر حدیث رقم: ۲۹۲۸)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «تا زمانی که شما با قومی که کفشهای ساخته شده از مو دارند، نجنگید، قیامت بر پا نخواهد شد». این حدیث بطور مفصل، قبلاً بیان شد. در پایان این روایت، آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: زمانی بر یکی ازشما خواهد آمد که دیدن من برایش، از اهل و مالش، محبوب‌تر است»».

۱۴۸۶- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا خُوزًا وَكَرْمَانَ مِنَ الأَعَاجِمِ، حُمْرَ الْوُجُوهِ، فُطْسَ الأنُوفِ، صِغَارَ الأَعْيُنِ، وُجُوهُهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ»». (بخاری: ۳۵۹۰)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «تا زمانی که شما با مردم خوزستان و کرمان که عجم‌اند و چهره‌هایی قرمز، بینی‌هایی فرو رفته، چشم‌هایی کوچک دارند و صورتهایشان مانند سپرهای ضخیم و کفشهایشان از مو ساخته شده است، نجنگید، قیامت برپا نخواهد شد»».

۱۴۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُهْلِكُ النَّاسَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ قُرَيْشٍ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَزَلُوهُمْ»». (بخاری: ۳۶۰۴)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «این گروه از قریش، مردم را هلاک می‌کنند». صحابه گفتند: پس چه دستوری می‌دهید؟ فرمود: «ای کاش! مردم از آنها کناره گیری می‌کردند»».

۱۴۸۸- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَ يَقُولُ: «هَلاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: إِنْ شِئتَ أَنْ أُسَمِّيَهُمْ: بَنِي فُلانٍ وَبَنِي فُلانٍ». (بخاری: ۳۶۰۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: از صادق مصدوق (رسول خدا ﷺ) شنیدم که فرمود: «هلاک امت من بدست نوجوانانی از قریش خواهد بود». ابوهریره ﷺ گفت: اگر می‌خواهید آنها را برای شما نام می‌برم. بنی فلان و بنی فلان هستند».

۱۴۸۹- «عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللهﷺ عَنِ الْخَيْرِ وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رسول الله، إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَفِيهِ دَخَنٌ». قُلْتُ؟ وَمَا دَخَنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ». قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ دُعَاةٌ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله، صِفْهُمْ لَنَا، فَقَالَ: «هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا». قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: «تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ». قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلا إِمَامٌ؟ قَالَ: «فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ»». (بخاری: ۳۶۰۶)

ترجمه: «حذیفه بن یمان ﷺ می‌گوید: مردم از رسول خدا ﷺ درباره امور خیر می‌پرسیدند و من از بدیها می‌پرسیدم که مبادا گرفتار آنها شوم. بدینجهت، گفتم: ای رسول خدا! ما در جاهلیت و بدی بسر می‌بردیم. پس خداوند این خیر (اسلام) را به ما عطا کرد. آیا بعد از این خیر، شّری هم وجود دارد؟ فرمود: «بلی، اما در آن، فساد خواهد بود». پرسیدم: فساد آن چیست؟ فرمود: گروهی، راهی غیر از راه من در پیش می‌گیرند. و در کارهایشان، امور خوب و بدی می‌بینی». گفتم: آیا بعد از آن خیر، شرّی خواهد آمد؟ فرمود: «بلی، داعیانی مردم را بسوی دروازه‌های جهنم، فرا می‌خوانند. کسی که آنان را اجابت کند، او را در آتش می‌اندازند». گفتم: ای رسول خدا! آنان را برای ما توصیف کن. فرمود: «آنان از ما هستند و به زبان ما سخن می‌گویند». گفتم: اگر آن زمان را دریافتم، دستور شما چیست؟ فرمود: «با مسلمانان و پیشوای آنها باش». پرسیدم: اگر مسلمانان، جماعت و رهبری نداشتند، چه کار کنم؟ فرمود: «در آن صورت، از همه آن گروهها، دوری کن. اگر چه خود را ملزم بدانی که زیر یک درخت بمانی و در همان حال، مرگ به سراغت بیاید»».

۱۴۹۰- «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ: إِذَا حَدَّثْتُكُمْ عَنْ رسول الله ﷺ، فَلأَنْ أَخِرَّ مِنَ السَّمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكْذِبَ عَلَيْهِ، وَإِذَا حَدَّثْتُكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خَدْعَةٌ، سَمِعْتُ رسول الله ﷺ يَقُولُ: «يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ حُدَثَاءُ الأَسْنَانِ، سُفَهَاءُ الأَحْلامِ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، لا يُجَاوِزُ إِيمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۳۶۱۱)

ترجمه: «از علی بن ابی طالب ﷺ روایت است که فرمود: «هرگاه، برای شما حدیثی از رسول الله ﷺ بیان می‌کنم، ترجیح می‌دهم که از آسمان به زمین بیفتم ولی سخنی دروغ به رسول خدا ﷺ نسبت ندهم. اما هرگاه از سوی خود با شما سخن می‌گویم پس همانا جنگ، فریب است. شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «در آخر زمان، گروهی کم سن و سال و نادان می‌آیند که سخنان خوبی از قرآن به زبان می‌آورند ولی از اسلام، خارج می‌شوند همانطور که تیر از کمان، خارج می‌شود و ایمان آنان از حنجره‌هایشان فراتر نمی‌رود. پس هر جا که آنان را دیدید، آنها را بکشید. زیرا هرکس، آنها را بکشد، روز قیامت، پاداش دریافت خواهد کرد»».

۱۴۹۱- «عَنْ خَبَّابِ بْنِ الأَرَتِّ ﷺ قَالَ: شَكَوْنَا إِلَى رَسُولِ الله ﷺ وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، قُلْنَا لَهُ: أَلا تَسْتَنْصِرُ لَنَا؟ أَلا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا؟ قَالَ: «كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ، يُحْفَرُ لَهُ فِي الأَرْضِ فَيُجْعَلُ فِيهِ، فَيُجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُشَقُّ بِاثْنَتَيْنِ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَيُمْشَطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَاللَّهِ لَيُتِمَّنَّ هَذَا الأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّاكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ، لا يَخَافُ إِلا اللَّهَ أَوِ الذِّئْبَ عَلَى غَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ»»ز (بخاری: ۳۶۱۲)

ترجمه: «خباب بن ارت ﷺ می‌گوید: نزد رسول خدا ﷺ که چادرش را در سایه کعبه، بالش قرار داده بود (و تکیه زده بود) شکایت بردیم و گفتیم: آیا برای ما طلب پیروزی نمی‌کنی؟ آیا نزد خداوند برای ما دعا نمی‌کنی؟ فرمود: «برای افرادی از امت‌های گذشته، چاله‌ای در زمین، حفر می‌کردند و او را در آن قرار می‌دادند. سپس اره‌ای می‌آوردند و بر سرش می‌نهادند و او را از وسط، دو نیم می‌کردند. ولی این کار او را از دینش باز نمی‌داشت. و شانه‌های آهنی را در گوشت آنان فرو می‌بردند تا جایی که به استخوان و عصب آنها می‌رسید و این کار هم آنان را از دینشان با ز نمی‌داشت. سوگند به خدا که این دین، کامل خواهد شد تا جایی که سواری از صنعاء تا حضرموت برود و جز خدا و یا گرگ بر گوسفندانش، از چیزی دیگر، نترسد. اما شما عجله دارید»».

۱۴۹۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ افْتَقَدَ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَنَا أَعْلَمُ لَكَ عِلْمَهُ، فَأَتَاهُ فَوَجَدَهُ جَالِسًا فِي بَيْتِهِ مُنَكِّسًا رَأْسَهُ، فَقَالَ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: شَرٌّ كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَأَتَى الرَّجُلُ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ كَذَا وَكَذَا، فَرَجَعَ الْمَرَّةَ الآخِرَةَ بِبِشَارَةٍ عَظِيمَةٍ، فَقَالَ: «اذْهَبْ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ: إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَلَكِنْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»». (بخاری: ۳۶۱۳)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ جویای حال ثابت بن قیس شد. مردی گفت: ای رسول خدا! من خبرش را برای شما می‌آورم. آنگاه، نزد او رفت و او را که در خانه‌اش نشسته و سرش را پایین انداخته بود، دید. به او گفت: تو را چه شده است؟ ثابت بن قیس گفت: کار بدی کرده‌ام. صدایم را از صدای نبی اکرم ﷺ بلندتر نمودم. در نتیجه، اعمالم به هدر رفته‌اند و از دوزخیان شده‌ام. سپس آن مرد، نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ثابت، چنین و چنان می‌گوید. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «نزد او برو و به او بگو: تو از دوزخیان نیستی بلکه اهل بهشتی». راوی می‌گوید: آن مرد، بار دیگر، با بشارتی بزرگ، نزد ثابت برگشت.

۱۴۹۳- «عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ: أَنَّهُ قَرَأَ رَجُلٌ الْكَهْفَ وَفِي الدَّارِ الدَّابَّةُ، فَجَعَلَتْ تَنْفِرُ، فَسَلَّمَ، فَإِذَا ضَبَابَةٌ أَوْسَحَابَةٌ غَشِيَتْهُ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ:«اقْرَأْ فُلانُ فَإِنَّهَا السَّكِينَةُ نَزَلَتْ لِلْقُرْآنِ أَوْ تَنَزَّلَتْ لِلْقُرْآنِ»». (بخاری: ۳۶۱۴)

ترجمه: «از براء بن عازب ﷺ روایت است که مردی سوره کهف را در خانه‌ای که چارپایی (اسبی) در آن وجود داشت، تلاوت می‌نمود. اسب، شروع به دست و پا زدن کرد. او برایش دعای سلامت نمود. ناگهان، دید که مِه یا ابری او را فرا گرفته است. سپس، این ماجرا را به اطلاع رسول خدا ﷺ رسانید. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای فلانی! به تلاوت خود ادامه بده. زیرا آن، رحمتی است که بخاطر قرآن نازل شده است»».

۱۴۹۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى أَعْرَابِيٍّ يَعُودُهُ، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ عَلَى مَرِيضٍ يَعُودُهُ، قَالَ: «لا بَأْسَ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَقَالَ لَهُ: «لا بَأْسَ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». قَالَ: قُلْتَ: طَهُورٌ؟ كَلاَّ، بَلْ هِيَ حُمَّى تَفُورُ، أَوْ تَثُورُ، عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ، تُزِيرُهُ الْقُبُورَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَنَعَمْ إِذًا»». (بخاری:۳۶۱۶)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به عیادت مردی بادیه نشین رفت و عادتش این بود که هنگام عیادت مریض، می‌گفت: «نگران نباش. اگر خدا بخواهد، این بیماری، باعث پاک شدن گناهانت خواهد شد». پس به او نیز فرمود: «نگران نباش، اگر خدا بخواهد، این بیماری، باعث پاک شدن گناهانت خواهد شد». بادیه نشین گفت: فرمودی که باعث پاکی گناهان می‌شود؟ هرگز، (چنین نخواهد شد) بلکه

تبی است که در جسم پیرمردی کهنسال، شعله می‌زند و او را به قبرستان می‌برد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «پس بلی، در این صورت، چنین است»».

۱۴۹۵- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ نَصْرَانِيًّا فَأَسْلَمَ، وَقَرَأَ الْبَقَرَةَ وَآلَ عِمْرَانَ، فَكَانَ يَكْتُبُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَعَادَ نَصْرَانِيًّا، فَكَانَ يَقُولُ: مَا يَدْرِي مُحَمَّدٌ إِلاَّ مَا كَتَبْتُ لَهُ، فَأَمَاتَهُ اللَّهُ فَدَفَنُوهُ، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الأَرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ، لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا، فَأَلْقَوْهُ، فَحَفَرُوا لَهُ فَأَعْمَقُوا، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الأَرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ، نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ، فَأَلْقَوْهُ خَارِجَ الْقَبْرِ، فَحَفَرُوا لَهُ وَأَعْمَقُوا لَهُ فِي الأَرْضِ مَا اسْتَطَاعُوا، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الأَرْضُ، فَعَلِمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ، فَأَلْقَوْهُ». (بخاری: ۳۶۱۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: مردی نصرانی، مسلمان شد و سوره بقره و آل‌عمران را خواند و برای رسول خدا ﷺ چیزهایی می‌نوشت. سپس، دوباره، نصرانی شد و می‌گفت: محمد، چیزی جز آنچه که من برایش نوشته‌ام، نمی‌داند. سر انجام، مُرد و او را دفن کردند. صبح روز بعد، زمین او را بیرون انداخته بود. نصرانی‌ها گفتند: این، کار محمد و یاران او است. چون این رفیق ما از دین آنها برگشته بود، او را نبش قبر کرده، بیرون انداخته‌اند. آنگاه، قبر عمیق‌تری برایش کندند (و او را دفن کردند). اما باز هم، صبح روز بعد، زمین او را بیرون انداخته بود. دوباره گفتند: «این، کار محمد و یاران اوست. چون رفیق ما از دین آنها برگشته بود، او را نبش قبر کرده و بیرون انداخته‌اند. سرانجام، تا جایی که می‌توانستند قبرش را عمیق کردند. باز هم صبح روز بعد، زمین او را بیرون انداخته بود. در پایان، متوجه شدند که این، کار مردم نیست. لذا او را به حال خود، رها ساختند».

۱۴۹۶- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ لَكُمْ مِنْ أَنْمَاطٍ»؟ قُلْتُ: وَأَنَّى يَكُونُ لَنَا الأَنْمَاطُ؟ قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ لَكُمُ الأَنْمَاطُ». فَأَنَا أَقُولُ لَهَا ـ يَعْنِي امْرَأَتَهُ ـ: أَخِّرِي عَنِّي أَنْمَاطَكِ، فَتَقُولُ أَلَمْ يَقُلِ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّهَا سَتَكُونُ لَكُمُ الأَنْمَاطُ» فَأَدَعُهَا». (بخاری: ۳۶۳۱)

ترجمه: «جابرﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیا شما نَمَد دارید»؟ گفتم: چگونه می‌توانیم دارای نمد باشیم؟ فرمود: «بزودی صاحب نمد خواهید شد».

جابرﷺ می‌گوید: هم اکنون، من به همسرم می‌گویم: نمدهایت را از کنار من دور کن. و او می‌گوید: آیا نبی اکرم ﷺ نفرمود: «شما بزودی صاحب نمد خواهید شد»؟ پس آنها را می‌گذارم».

۱۴۹۷- «عَنْ سَعْدِ بن مُعَاذٍ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ لأُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ: إِنِّي سَمِعْتُ مُحَمَّدًا ﷺ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلُكَ، قَالَ: إِيَّايَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا يَكْذِبُ مُحَمَّدٌ إِذَا حَدَّثَ، فَقَتَلَهُ اللَّهُ بِبَدْرٍ.

وَفِي الْحَدِيْثِ قِصَّةٌ هَذَا مَضْمُونُ الْحَدِيْثِ مِنْهَا». (بخاری: ۳۶۳۲)

ترجمه: «سعد بن معاذ ﷺ می‌گوید: به امیه بن خلف گفتم: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که خودش را قاتل تو می‌دانست. امیه گفت: قاتل من خواهد بود؟ گفتم: بلی. گفت: سوگند به خدا که محمد، سخن دروغ نمی‌گوید:. سرانجام، خداوند او را در روز بدر (توسط محمد) به قتل رسانید. و این حدیث، داستانی دارد که خلاصه آن، همین است».

۱۴۹۸- «عن أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ﷺ أَنَّ جِبْرِيلَ ﷺ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ ـ وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلَمَةَ ـ فَجَعَلَ يُحَدِّثُ، ثُمَّ قَامَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأمِّ سَلَمَةَ: «مَنْ هَذَا»؟ أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَ: قَالَتْ: هَذَا دِحْيَةُ، قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: ايْمُ اللَّهِ، مَا حَسِبْتُهُ إِلا إِيَّاهُ، حَتَّى سَمِعْتُ خُطْبَةَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُ جِبْرِيلَ أَوْ كَمَا قَالَ». (بخاری: ۳۶۳۴)

ترجمه: «اسامه بن زید ﷺ می‌گوید: ام سلمه ﷺ نزد نبی اکرم ﷺ نشسته بود که جبریل آمد و سخن گفت و برخاست. پیامبر اکرم ﷺ به ام سلمه گفت: «این کیست»؟ یا چیزی شبیه این، پرسید. ام سلمه گفت: این، دحیه است. (همان شخصی که گاهی جبریل به شکل او می‌آمد). ام سلمه ﷺ می‌گوید: سوگند به خدا که در آن لحظه، او را جز دحیه، کسی دیگر نمی‌پنداشتم. تا اینکه خطبه نبی اکرم ﷺ را شینده که از جبریل، سخن می‌گوید و یا سخنی مانند این».

۱۴۹۹- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ الله ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ فِي صَعِيدٍ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ، وَفِي بَعْضِ نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا عُمَرُ، فَاسْتَحَالَتْ بِيَدِهِ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا فِي النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَّهُ حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ»». (بخاری: ۳۶۳۳)

ترجمه: «عبد الله بن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خواب دیدم که مردم در میدانی، جمع شده‌اند. آنگاه، ابوبکر برخاست و یک یا دو دلو، آب کشید و در آب کشیدنش، ضعف داشت ولی خداوند او را مغفرت می‌کند. سپس، عمر آنرا گرفت و آن دلو در دست او، به دلو بسیار بزرگی، تبدیل شد و هیچ نابغه‌ای در میان مردم ندیده‌ام که مانند او شگفتی بیافریند تا جاییکه مردم سیراب شدند و به استراحت پرداختند»».

باب (۳۶): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: او را آنگونه می‌شناسند که فرزندان خود را می‌شناسند

۱۵۰۰- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى رسول الله ﷺ فَذَكَرُوا لَهُ: أَنَّ رَجُلاً مِنْهُمْ وَامْرَأَةً زَنَيَا، فَقَالَ لَهُمْ رسول الله ﷺ: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَاةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ»؟ فَقَالُوا: نَفْضَحُهُمْ،

وَيُجْلَدُونَ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ: كَذَبْتُمْ، إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ، فَأَتَوْا بِالتَّوْرَاةِ، فَنَشَرُوهَا، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، فَقَرَأَ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا، فَقَالَ لَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ، ارْفَعْ يَدَكَ، فَرَفَعَ يَدَهُ، فَإِذَا فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَقَالُوا: صَدَقَ يَا مُحَمَّدُ فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَأَمَرَ بِهِمَا رسول الله ﷺ فَرُجِمَا». (بخاری: ۳۶۳۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ؆ می‌گوید: تعدادی از یهودیان نزد رسول الله ﷺ آمدند و به او گفتند که مرد و زنی از آنها مرتکب زنا شده‌اند. رسول خدا ﷺ به آنان گفت: «در این باره در تورات چه حکمی آمده است»؟ گفتند: آنان را رسوا می‌کنیم و شلاق می‌زنیم. عبدالله بن سلام ؄ گفت: دروغ می‌گویید. در این باره در تورات، حکم رجم آمده است. آنگاه، تورات را آوردند و باز کردند. سپس یکی از آنان، دستش را بر آیه رجم گذاشت و آیات ما قبل و مابعد آنرا خواند. عبد الله بن سلام ؄ به او گفت:دستت را بردار. او دستش را برداشت. آنگاه آیه رجم را دیدند و گفتند: ای محمد! او راست می‌گوید: در تورات، آیه رجم، وجود دارد. سرانجام، رسول خدا ﷺ دستور داد و آن دو نفر، رجم شدند».

باب (۳۷): در خواست مشرکین از پیامبر اکرم ﷺ تا به آنها معجزه ای نشان دهد، و آنحضرت ﷺ شق القمر را به آنان نشان داد

۱۵۰۱- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ؄ قَالَ: انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ الله ﷺ شِقَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اشْهَدُوا»». (بخاری: ۳۶۳۶)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ؄ می‌گوید: در زمان رسول خدا ﷺ ماه به دو نیم، تقسیم شد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «شما گواه باشید»».

۱۵۰۲- «عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ ؄: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ دِينَارًا يَشْتَرِي لَهُ بِهِ شَاةً، فَاشْتَرَى لَهُ بِهِ شَاتَيْنِ، فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، وَجَاءَهُ بِدِينَارٍ وَشَاةٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيْعِهِ، وَكَانَ لَوِ اشْتَرَى التُّرَابَ لَرَبِحَ فِيهِ». (بخاری: ۳۶۴۲)

ترجمه: «از عروه بارقی ؄ روایت است که نبی اکرم ﷺ به او یک دینار داد تا برایش گوسفندی بخرد. او با یک دینار، دو گوسفند خرید. سپس یکی از آن دو را به یک دینار فروخت. و یک دینار و یک گوسفند، برای رسول خدا ﷺ آورد. آنحضرت ﷺ برای معاملاتش، دعای برکت نمود. به همین خاطر، عروه اگر خاک هم می‌خرید، سود می‌برد».

کتاب (۵۶) فضایل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین

(صحابه، کسانی هستند که پیامبر ﷺ را دیدند یا با او مصاحبت داشتند و به او ایمان آوردند و با ایمان از دنیا رفتند)

باب (۱) این سخن رسول اکرم ﷺ که فرمود: اگر کسی را به عنوان دوست صمیمی انتخاب می‌کردم، ابوبکر را بر می‌گزیدم

۱۵۰۳- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﭬ قَالَ: أَتَتِ امْرَأَةٌ النَّبِيَّ ﷺ، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، قَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ؟ كَأَنَّهَا تَقُولُ الْمَوْتَ قَالَ ﷺ: «إِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ»». (بخاری: ۳۶۵۹)

ترجمه: «جبیر بن مطعم ﭬ می‌گوید: زنی نزد نبی اکرم ﷺ آمد. آنحضرت ﷺ به او دستور داد تا دوباره نزد او بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم، چه کار کنم؟ منظورش این بود که اگر شما فوت نموده بودید، به چه کسی مراجعه کنم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر بیا»».

۱۵۰۴- «عَنْ عَمَّارٍ ﭬ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا مَعَهُ إِلاَّ خَمْسَةُ أَعْبُدٍ وَامْرَأَتَانِ وَأَبُو بَكْرٍ». (بخاری: ۳۶۶۰)

ترجمه: «عمار ﭬ می‌گوید: رسول خدا ﷺ را دیدم که بجز پنج برده و دو زن و ابوبکر، کسی دیگر با وی نبود».

۱۵۰۵- «عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ﭬ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ آخِذًا بِطَرَفِ ثَوْبِهِ حَتَّى أَبْدَى عَنْ رُكْبَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ». فَسَلَّمَ وَقَالَ: إِنِّي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ الْخَطَّابِ شَيْءٌ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ، ثُمَّ نَدِمْتُ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَغْفِرَ لِي فَأَبَى عَلَيَّ، فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ، فَقَالَ: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ» ثَلاثًا. ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ نَدِمَ فَأَتَى مَنْزِلَ أَبِي بَكْرٍ، فَسَأَلَ: أَثَّمَ أَبُو بَكْرٍ؟ فَقَالُوا: لا. فَأَتَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَلَّمَ فَجَعَلَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ يَتَمَعَّرُ حَتَّى

أَشْفَقَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاللَّهِ أَنَا كُنْتُ أَظْلَمَ مَرَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ، وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي»؟ مَرَّتَيْنِ، فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا». (بخاری: ۳۶۶۱)

ترجمه: «ابو درداء ؓ می‌گوید: نزد نبی اکرم ﷺ نشسته بودم که ابوبکر ؓآمد در حالی که گوشه لباسش را گرفته و به اندازه‌ای بالا زده بود که زانویش، دیده می‌شد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «دوست شما، خود را دچار مشکلی کرده است». ابوبکر سلام کرد و گفت: بین من و پسر خطاب بگو مگو پیش آمد. او را خشمگین کردم. سپس پشیمان شدم و از او خواستم تا مرا ببخشد. ولی او نبخشید. بدینجهت، خدمت شما رسیدم. رسول خدا ﷺ فرمود: «ای ابوبکر! خداوند تو را ببخشد». و این جمله را سه بار تکرار کرد. سر انجام، عمر نیز پشیمان شد و به خانه ابوبکر رفت و پرسید: ابوبکر اینجاست؟ گفتند: خیر. آنگاه، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و سلام کرد. با دیدن او، چهره پیامبر خدا ﷺ داشت دگرگون می‌شد. ابوبکر ترسید (که مبادا رسول خدا ﷺ به او چیزی بگوید) لذا دو زانو نشست و گفت: یا رسول الله! سوگند به خدا که من کوتاهی کرده‌ام. و این جمله را دو بار، تکرار کرد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «همانا خداوند مرا به سوی شما مبعوث کرد. شما مرا تکذیب کردید و ابوبکر مرا تصدیق کرد و با جان ومالش، مرا همراهی نمود. آیا دوستم را برایم می‌گذارید»؟ و این جمله را دو بار تکرار نمود. بعد از آن، هیچ کس ابوبکر را اذیت نکرد».

۱۵۰۶- «عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ؓ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السُّلاسِلِ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: «عَائِشَةُ». فَقُلْتُ: مِنَ الرِّجَالِ فَقَالَ: «أَبُوهَا». قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». فَعَدَّ رِجَالاً». (بخاری: ۳۶۶۲)

ترجمه: «عمرو بن عاص ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ مرا به عنوان فرمانده لشکر ذات‌السلاسل، تعیین نمود. نزد آنحضرت ﷺ رفتم و پرسیدم: محبوبترین انسان، نزد تو کیست؟ فرمود: «عایشه». گفتم: از مردان چه کسی محبوبتر است؟ فرمود: «پدرش». گفتم: بعد از او؟ فرمود: «عمر بن خطاب». و چند نفر دیگر را بر شمرد».

۱۵۰۷- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ؆ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلاءَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ أَحَدَ شِقَّيْ ثَوْبِي يَسْتَرْخِي إِلاَّ أَنْ أَتَعَاهَدَ ذَلِكَ مِنْهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّكَ لَسْتَ تَصْنَعُ ذَلِكَ خُيَلاءَ»». (بخاری: ۳۶۶۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ؆ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، از روی تکبر، لباسش را بر زمین بکشاند، خداوند، روز قیامت به او نگاه نخواهد کرد». ابوبکر گفت: یک طرف لباسم پایین می‌افتد مگر اینکه مواظب آن باشم. رسول الله ﷺ فرمود: «تو این کار را از روی تکبر، انجام نمی‌دهی»».

۱۵۰۸- «عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ، ثُمَّ خَرَجَ، فَقُلْتُ: لأَلْزَمَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَلأَكُونَنَّ مَعَهُ يَوْمِي هَذَا، قَالَ: فَجَاءَ الْمَسْجِدَ فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: خَرَجَ وَوَجَّهَ هَا هُنَا فَخَرَجْتُ عَلَى إِثْرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ حَتَّى دَخَلَ بِئْرَ أَرِيسٍ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ وَبَابُهَا مِنْ جَرِيدٍ، حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَاجَتَهُ فَتَوَضَّأَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى بِئْرِ أَرِيسٍ وَتَوَسَّطَ قُفَّهَا وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلاَّهُمَا فِي الْبِئْرِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ: لأَكُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْيَوْمَ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ ثُمَّ ذَهَبْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لأَبِي بَكْرٍ: ادْخُلْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَجَلَسَ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ فِي الْقُفِّ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبِئْرِ، كَمَا صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِي يَتَوَضَّأُ، وَيَلْحَقُنِي، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلاَنٍ خَيْرًا ـ يُرِيدُ أَخَاهُ ـ يَأْتِ بِهِ، فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». فَجِئْتُ، فَقُلْتُ: ادْخُلْ وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْقُفِّ عَنْ يَسَارِهِ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبِئْرِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلاَنٍ خَيْرًا يَأْتِ بِهِ، فَجَاءَ إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ». فَجِئْتُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: ادْخُلْ، وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُكَ، فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقُفَّ قَدْ مُلِئَ، فَجَلَسَ وِجَاهَهُ مِنَ الشَّقِّ الآخَرِ». (بخاری: ۳۶۷۴)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که او در خانه‌اش وضو گرفت. سپس بیرون رفت و با خود گفت: رسول خدا ﷺ را ترک نمی‌کنم و امروز را با او خواهم بود. آنگاه به مسجد رفت و جویای پیامبر اکرم ﷺ شد. به او گفتند: بیرون شد و به این طرف رفت. ابوموسی می‌گوید: دنبال‌اش به راه افتادم و به جستجوی او پرداختم تا اینکه وارد باغ اریس شد. من کنار دروازه آن که از شاخه‌های درخت خرما ساخته شده بود، نشستم تا وقتیکه رسول خدا ﷺ قضای حاجت کرد و وضو گرفت. آنگاه برخاستم و بسوی او رفتم و دیدم بر لبه چاه اریس نشسته و ساق‌هایش را برهنه نموده و داخل چاه، آویزان کرده است. به ایشان، سلام

دادم و برگشتم و کنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امروز دربان پیامبر خدا ﷺ می‌شوم. سپس، ابوبکر آمد و در را فشار داد. گفتم: کیستی؟ گفت: ابوبکر. گفتم: صبر کن. آنگاه، نزد رسول خدا ﷺ رفتم و گفتم: ای رسول خدا! او ابوبکر است و اجازه ورود می‌خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس به سوی ابوبکر رفتم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله ﷺ تو را به بهشت، بشارت داد. ابوبکر وارد شد و بر لبه چاه، سمت راست رسول خدا ﷺ نشست و مانند آنحضرت ﷺ پاهایش را در چاه، آویزان کرد و ساقهایش را برهنه ساخت. سپس بر گشتم وسرجایم نشستم. و چون برادرم را گذاشته بودم که وضو بگیرد و به من ملحق شود، با خود گفتم: اگر خداوند به او (یعنی برادرم) اراده خیر داشته باشد، او را می‌آورد. ناگهان، دیدم که شخصی دروازه را تکان می‌دهد. پرسیدم: کیستی؟ گفت: عمر بن خطاب. گفتم: صبر کن. آنگاه نزد رسول خدا ﷺ رفتم و به ایشان سلام دادم و گفتم: عمر بن خطاب است و اجازه ورود می‌خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس آمدم و گفتم: وارد شو و رسول خدا ﷺ به تو بشارت بهشت داد». او هم وارد شد و بر لبه چاه، سمت چپ پیامبر اکرم ﷺ نشست و پاهایش را در چاه، آویزان کرد. من بر گشتم و سر جایم نشستم و دوباره با خود گفتم: اگر خداوند به فلانی اراده خیر داشته باشد، او را می‌آورد. فردی دیگر آمد و دروازه را تکان داد. گفتم: کیستی؟ گفت: عثمان بن عفان. گفتم: صبر کن. پس نزد رسول خدا ﷺ آمدم و او را با خبر ساختم. فرمود: «بگو وارد شود و به او به خاطر مصیبتی که گرفتارش می‌شود، بشارت بهشت بده». نزدش آمدم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله ﷺ تو را به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می‌شوی، بشارت بهشت داد. او نیز وارد شد و دید که لبه چاه، پر شده است. لذا آن طرف چاه و روبری رسول خدا ﷺ نشست».

۱۵۰۹- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلا نَصِيفَهُ»». (بخاری: ۳۶۷۳)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اصحاب مرا دشنام ندهید. زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد، طلا انفاق کند، با یک یا نصف مدّی که اصحاب من انفاق می‌کنند، برابری نمی‌کند»». (مدّ، پیمانه‌ای است که برخی آنرا به اندازه پُری دوکفِ دست دانسته‌اند).

۱۵۱۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَعِدَ أُحُدًا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ، فَرَجَفَ بِهِمْ، فَقَالَ: «اثْبُتْ أُحُدُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ»». (بخاری: ۳۶۷۵)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ، ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ بالای کوه احد رفتند. کوه احد آنان را لرزاند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای احد! آرام باش چرا که صرفا روی تو یک نبی، یک صدیق و دو شهید، قرار دارد»».

۱۵۱۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ فِي قَوْمٍ، فَدَعَوُا اللَّهَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَقَدْ وُضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ، إِذَا رَجُلٌ مِنْ خَلْفِي قَدْ وَضَعَ مِرْفَقَهُ عَلَى مَنْكِبِي، يَقُولُ: رَحِمَكَ اللَّهُ، إِنْ كُنْتُ لأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، لأَنِّي كَثِيرًا مَا كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كُنْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَفَعَلْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَانْطَلَقْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَإِنْ كُنْتُ لأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَهُمَا، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ». (بخاری: ۳۶۷۷)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: در میان گروهی ایستاده بودم که برای عمر بن خطاب ﭬ دعا می‌کردند در حالی که جنازه او بر تخت‌اش گذاشته شده بود. ناگهان، مردی از پشت سر، آرنجش را بر شانه‌ام گذاشت و می‌گفت: خداوند، تو (عمر) را رحمت کند. آرزو می‌کردم که خدا تو را در کنار دو دوست ات، قرار دهد. زیرا بسیار می‌شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «با ابوبکر و عمر بودم. من و ابوبکر و عمر، فلان کار را انجام دادیم. من و ابوبکر و عمر رفتیم». لذا آرزو می‌کردم که خداوند تو را در کنار آنها قرار دهد.

ابن عباس ﭭ می‌گوید: چهره‌ام را بر گرداندم. دیدم که او علی بن ابی طالب ﭬ است».

باب (۲): مناقب عمر بن خطاب ﭬ

۱۵۱۲- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﭭ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُنِي دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِالرُّمَيْصَاءِ امْرَأَةِ أَبِي طَلْحَةَ، وَسَمِعْتُ خَشَفَةً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: هَذَا بِلالٌ وَرَأَيْتُ قَصْرًا بِفِنَائِهِ جَارِيَةٌ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: لِعُمَرَ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهُ فَأَنْظُرَ إِلَيْهِ فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ». فَقَالَ عُمَرُ: بِأَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعَلَيْكَ أَغَارُ»؟! (بخاری: ۳۶۷۹)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﭭ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خواب دیدم که وارد بهشت شدم و در آنجا، رُمیصاء همسر ابو طلحه را دیدم و صدای پایی شنیدم. پرسیدم: این کیست؟ (فرشته) گفت: این، بلال است. و قصری دیدم که در حیاط آن، دوشیزه‌ای نشسته بود. پرسیدم: این قصر، مالِ کیست؟ گفت: از آنِ عمر است. خواستم وارد شوم و آنرا ببینم اما به یاد غیرت تو افتادم». عمر گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد. آیا برای تو هم به غیرت می‌آیم»؟!.

۱۵۱۳- «عَنْ أَنَسٍ ﭬ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ السَّاعَةِ، فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟قَالَ: «وَمَاذَا أَعْدَدْتَ لَهَا»؟ قَالَ: لا شَيْءَ إِلاَّ أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. فَقَالَ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». قَالَ أَنَسٌ: فَمَا فَرِحْنَا بِشَيْءٍ فَرَحَنَا بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». قَالَ أَنَسٌ: فَأَنَا أُحِبُّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ بِحُبِّي إِيَّاهُمْ وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ». (بخاری: ۳۶۸۸)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: مردی از نبی اکرم ﷺ در مورد قیامت، پرسید و گفت: قیامت کی بر پا می‌شود؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «برای آن، چه تدارک دیده‌ای»؟ گفت: چیزی آماده نکرده‌ام جز اینکه خدا و رسولش را دوست دارم. آنحضرت ﷺ فرمود: «تو روز قیامت با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری»».

انس ﷺ می‌گوید: هیچ چیزی ما را به اندازه این سخن نبی اکرم ﷺ خوشحال نکرد که فرمود: «تو با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری». انس ﷺ ادامه داد: من نبی اکرم ﷺ، ابوبکر و عمر ﷺ را دوست دارم و بخاطر همین دوستی، امیدوارم که روز قیامت، همراه آنان باشم اگر چه اعمالم مانند اعمال آنها نیست».

۱۵۱۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رِجَالٌ يُكَلَّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ يَكُنْ مِنْ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمَرُ»». (بخاری:۳۶۸۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «در میان بنی اسرائیل که قبل از شما می‌زیسته‌اند، مردانی وجود داشت که پیامبر نبودند ولی به آنها الهام می‌شد. اگر در میان امت من، یکی از آنها وجود داشته باشد، آن شخص، عمر خواهد بود»».

باب (۳): مناقب عثمان بن عفان ﷺ

۱۵۱۵- «عن عَبْدِاللَّهِ بْنُ عُمَرَ ﷺ: أَنَّه جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ فقَالَ لَهُ: هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ وَلَمْ يَشْهَدْ. قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ: تَعَالَ أُبَيِّنْ لَكَ،أَمَّا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَغَفَرَ لَهُ، وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَدْرٍ فَإِنَّهُ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ». وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَوْ كَانَ أَحَدٌ أَعَزَّ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَانَ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عُثْمَانَ وَكَانَتْ بَيْعَةُ الرِّضْوَانِ بَعْدَ مَا ذَهَبَ عُثْمَانُ، إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ الْيُمْنَى هَذِهِ: «يَدُ عُثْمَانَ». فَضَرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ، فَقَالَ: «هَذِهِ لِعُثْمَانَ». فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: اذْهَبْ بِهَا الآنَ مَعَكَ». (بخاری:۳۶۹۸)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که مردی از اهالی مصر، نزد او آمد و گفت: آیا می‌دانی که عثمان روز جنگ احد، فرار کرد؟ گفت: بلی. پرسید: آیا می‌دانی که او در جنگ بدر، حاضر

نشد و غیبت کرد؟ گفت: بلی. پرسید: آیا می‌دانی که او در بیعت رضوان هم حضور نداشت و غیبت کرد؟ گفت: بلی. آن مرد، فریاد کشید وتکبیر گفت. ابن عمر ﷠ گفت: بیا تا برایت توضیح دهم. اما در مورد فرار روز احد، من گواهی می‌دهم که خداوند، او را عفو کرده و بخشیده است. و در مورد غیبت روز بدر باید بگویم: دختر رسول خدا ﷺ یعنی همسرش، بیمار بود. لذا رسول خدا ﷺ به او گفت: «پاداش و سهم غنیمت یک نفر از کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده‌اند، به تو نیز می‌رسد». اما اینکه در بیعت رضوان، حضور نداشت، دلیلش این بود که اگر در وادی مکه، کسی عزیزتر از عثمان وجود می‌داشت، او را به جایش می‌فرستاد. ولی به همین خاطر، رسول خدا ﷺ عثمان را فرستاد. و بیعت رضوان بعد از رفتن او به مکه، صورت گرفت. در نتیجه، رسول الله ﷺ دست راستش را بجای دست عثمان قرار داد و فرمود: «این، دست عثمان است». آنگاه آنرا روی دست چپش نهاد و فرمود: «این، بیعت عثمان است». در پایان، ابن عمر به آن مرد گفت: هم اکنون، این جوابها را نیز با خود ببر».

باب (٤): مناقب علی بن ابی طالب ﷺ

۱۵۱۶- «عَنْ عَلِيٍّ: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام شَكَتْ مَا تَلْقَى مِنْ أَثَرِ الرَّحَا، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ سَبْيٌ، فَانْطَلَقَتْ، فَلَمْ تَجِدْهُ، فَوَجَدَتْ عَائِشَةَ فَأَخْبَرَتْهَا، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيءِ فَاطِمَةَ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا، فَذَهَبْتُ لأَقُومَ فَقَالَ: «عَلَى مَكَانِكُمَا». فَقَعَدَ بَيْنَنَا حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي وَقَالَ: «أَلا أُعَلِّمُكُمَا خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَانِي؟ إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا تُكَبِّرَا أَرْبَعًا وَثَلاثِينَ وَتُسَبِّحَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ وَتَحْمَدَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ»». (بخاری: ۳۷۰۵)

ترجمه: «علی بن ابی طالب ﷺ می‌گوید: فاطمه ﷺ از سختی کار با آسیا، شکایت داشت. بدین جهت، پس از اینکه چند اسیر نزد نبی اکرم ﷺ آوردند، خدمت آنحضرت ﷺ رفت ولی او را نیافت. بلکه عایشه ﷺ را دید و در این مورد، با وی سخن گفت. هنگامی که نبی اکرم ﷺ آمد، عایشه ﷺ او را از آمدن فاطمه ﷺ باخبر ساخت. رسول اکرم ﷺ نزد ما آمد در حالی که ما به رختخواب رفته بودیم. خواستم بلند شوم که فرمود: «بلند نشوید». آنگاه بین ما نشست تا جایی که سردی قدمهایش را بر سینه‌ام احساس کردم و فرمود: «آیا به شما چیزی بهتر از خواسته تان نیاموزم؟ هرگاه به رختخواب رفتید، سی و چهار بار الله اکبر، سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار، الحمد الله بگویید. اینها برای شما از خدمتکار، بهتراند»».

باب (۵): مناقب خویشاوندان پیامبر اکرم ﷺ

۱۵۱۷- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رضي الله عنهما قَالَ: كُنْتُ يَوْمَ الأَحْزَابِ جُعِلْتُ أَنَا وَعُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ فِي النِّسَاءِ فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِالزُّبَيْرِ عَلَى فَرَسِهِ، يَخْتَلِفُ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا، فَلَمَّا رَجَعْتُ، قُلْتُ: يَا أَبَتِ رَأَيْتُكَ تَخْتَلِفُ، قَالَ: أَوَهَلْ رَأَيْتَنِي يَا بُنَيَّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «مَنْ يَأْتِ بَنِي قُرَيْظَةَ فَيَأْتِينِي بِخَبَرِهِمْ»؟ فَانْطَلَقْتُ، فَلَمَّا رَجَعْتُ جَمَعَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَوَيْهِ فَقَالَ: «فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي»». (بخاری: ۳۷۲۰)

ترجمه: «عبدالله بن زبیر رضي الله عنه می‌گوید: روز جنگ احزاب من و عمر بن ابی سلمه در میان زنان بودیم. در آن هنگام، زبیر را دیدم که بر اسبش سوار است و دو یا سه بار، نزد نبی قریظه، رفت و آمد می‌کند. پس از باز گشت، گفتم: ای پدر! تو را دیدم که رفت و آمد می‌کردی. گفت: پسرم! مرا دیدی؟ گفتم: بلی. گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی نزد بنی قریظه می‌رود و اخبار آنها را برایم می‌آورد»؟ پس من رفتم. هنگام بازگشت، رسول خدا ﷺ پدر و مادرش را با هم ذکر کرد و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد»».

باب (٦): ذکر طلحه بن عبید الله رضي الله عنه

۱۵۱۸- «عَنْ طَلْحَةَ رضي الله عنه قَالَ: لَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ تِلْكَ الأَيَّامِ الَّتِي قَاتَلَ فِيهِنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَيْرِيْ وَ غَيْرَ سَعْدٍ». (بخاری: ۳۷۲۳)

ترجمه: «طلحه بن عبیدالله رضي الله عنه می‌گوید: در یکی از روزهایی که نبی اکرم ﷺ با دشمنان جنگید (روز احد) کسی غیر از من و سعد، همراه رسول خدا ﷺ نماند».

۱۵۱۹- «وَعَنْهُ رضي الله عنه: أَنَّهُ وَقَى النَّبِيَّ ﷺ بِيَدِهِ وَضُرِبَ فِيْهَا حَتَّي شَلَّتْ». (بخاری: ۳۷۲۴)

ترجمه: «همچنین از طلحه رضي الله عنه روایت است که او در روز احد، با دستش،آنقدر از رسول‌خدا ﷺ محافظت نمود که بعلت ضربات زیاد، دستش فلج شد».

باب (۷): مناقب سعد بن ابی وقاص رضي الله عنه

۱۵۲۰- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِيْ وَقَّاصٍ رضي الله عنه قَالَ: جَمَعَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ أَبَوَيْهِ يَوْمَ أُحُدٍ». (بخاری: ۳۷۲۵)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احد، والدینش را برایم جمع کرد. (یعنی فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد»)».

باب (۸): ذکر دامادهای پیامبر خدا ﷺ

۱۵۲۱- «عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رضي الله عنه: أَنَّ عَلِيًّا خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ، فَسَمِعَتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةُ، فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَزْعُمُ قَوْمُكَ أَنَّكَ لا تَغْضَبُ لِبَنَاتِكَ، وَهَذَا عَلِيٌّ نَاكِحٌ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ. فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَمِعْتُهُ حِينَ تَشَهَّدَ يَقُولُ: «أَمَّا بَعْدُ أَنْكَحْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنَ الرَّبِيعِ فَحَدَّثَنِي وَصَدَقَنِي، وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا وَاللَّهِ لا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ». فَتَرَكَ عَلِيٌّ الْخِطْبَةَ». (بخاری: ۳۷۲۹)

ترجمه: «مسور بن مخرمه رضي الله عنه می‌گوید: علی بن ابی طالب رضي الله عنه از دختر ابوجهل، خواستگاری کرد. هنگامی که خبر به گوش فاطمه رضي الله عنها رسید، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: قومات خیال می‌کند که تو بخاطر دخترانت، خشمگین نمی‌شوی و هم اکنون، علی می‌خواهد با دختر ابوجهل، ازدواج کند. بعد از شنیدن این سخن، رسول خدا ﷺ برخاست و شنیدم که پس از خواندن شهادتین، فرمود: «اما بعد، من ابو العاص بن ربیع را داماد کردم. او در سخنانش با من، صادق بود. و فاطمه پاره تن من است و من دوست ندارم که برایش بد بگذرد. به خدا سوگند، دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا، در خانه یک شوهر، جمع نمی‌شوند». آنگاه علی رضي الله عنه از خواستگاری‌اش، صرف نظر کرد».

۱۵۲۲- «وَعَنْهُ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ صِهْرًا لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِشَمْسٍ، فَأَثْنَى عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ إِيَّاهُ، فَأَحْسَنَ، قَالَ: «حَدَّثَنِي فَصَدَقَنِي، وَوَعَدَنِي فَوَفَى لِي»». (بخاری: ۳۷۲۹)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، مسور بن مخزمه می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ ذکر دامادش (ابوالعاص) را که از بنی عبد شمس بود، به میان آورد و پیوند با ایشان را بسیار ستود و فرمود: «او در سخنانش با من صادق بود و به وعده‌هایی که به من داد، وفا کرد»».

باب (۹): مناقب زید بن حارثه رضي الله عنه

۱۵۲۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْثًا، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَطَعَنَ بَعْضُ النَّاسِ فِي إِمَارَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ تَطْعُنُوا فِي إِمَارَتِهِ، فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعُنُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لِلإِمَارَةِ، وَإِنْ كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ»». (بخاری: ۳۷۳۰)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ گروهی را به جهاد، اعزام کرد و اسامه بن زید رضي الله عنهما را به عنوان امیر آنان، تعیین فرمود. برخی از مردم به فرماندهی‌اش اعتراض کردند. نبی اکرم ﷺ فرمود:

«شما که هم اکنون به فرماندهی او، اعتراض دارید، قبلاً به فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتید.سوگند به خدا که او (پدرش) شایسته فرماندهی و محبوبترین مردم نزد من بود. و بعد از او، این، (اسامه) نیز محبوبترین مردم، نزد من است»».

۱۵۲۴- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ قَائِفٌ وَالنَّبِيُّ ﷺ شَاهِدٌ وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ مُضْطَجِعَانِ، فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ الأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، قَالَ: فَسُرَّ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْجَبَهُ، فَأَخْبَرَ بِهِ عَائِشَةَ». (بخاری: ۳۷۳۱)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ حضور داشت و اسامه بن زید و زید بن حارثه، خواب بودند که قیافه شناسی وارد شد و گفت: یکی از این قدمها از دیگری، بوجود آمده است. راوی می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از شنیدن این سخن، خوشحال شد و آنرا پسندید و به اطلاع عایشه ﷺ رساند».

باب (۱۰): ذکر اسامه بن زید ﷺ

۱۵۲۵- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ سَرَقَتْ، فَقَالُوا: مَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا النَّبِيَّ ﷺ؟ فَلَمْ يَجْتَرِئْ أَحَدٌ أَنْ يُكَلِّمَهُ، فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَقَالَ: «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ قَطَعُوهُ، لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»». (بخاری: ۳۷۳۳)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: زنی از بنی مخزوم، مرتکب سرقت شد. مردم گفتند: چه کسی درباره او با نبی اکرم ﷺ سخن می‌گوید؟ کسی جرأت نکرد که با اوسخن بگوید. سر انجام، اسامه بن زید ﷺ با رسول خدا ﷺ سخن گفت: آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر در میان بنی اسرائیل، فرد مشهوری، مرتکب دزدی می‌شد، او را رها می‌کردند. و اگر فرد ضعیفی، مرتکب دزدی می‌شد، دستش را قطع می‌کردند. اگر (بجای آن زن) فاطمه هم می‌بود، دستش را قطع می‌کردم»».

۱۵۲۶- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَأْخُذُهُ وَالْحَسَنَ فَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَحِبَّهُمَا، فَإِنِّي أُحِبُّهُمَا»». (بخاری: ۳۷۳۵)

ترجمه: «اسامه بن زید ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ من و حسن را در بغل گرفت و فرمود: «پروردگارا! اینها را دوست داشته باش چرا که من اینها را دوست دارم»».

باب (۱۱): مناقب عبدالله بن عمر رضي الله عنهما

۱۵۲۷- «عَنْ حَفْصَةَ رضي الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: «إِنَّ عَبْدَاللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ»». (بخاری: ۳۷۴۱)

ترجمه: «از حفصه رضي الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ به او گفت: «همانا عبد الله، مرد نیکوکاری است»».

باب (۱۲): مناقب عمار و حذیفه رضي الله عنهما

۱۵۲۸- «عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رضي الله عنه أَنَّهُ جَلَسَ إلى جَنْبِهِ غُلامٌ في مَسْجِدٍ بِالْشَامِ، وَكَانَ قَد قَالَ: اللَّهُمَّ يَسِّرْ لي جَليساً صالحاً. فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: مِمَّنْ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ. قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمْ صَاحِبُ السِّرِّ الَّذِي لا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ؟ يَعْنِي حُذَيْفَةَ، قَالَ: قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمِ الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ؟ ـ يَعْنِي: مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي: عَمَّارًا ـ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمْ صَاحِبُ السِّوَاكِ وَالْوِسَادِ أَوِ السِّرَارِ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: كَيْفَ كَانَ عَبْدُاللَّهِ يَقْرَأُ ﴿وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ ١ وَٱلنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ٢﴾ [الليل: ۱-۲]. قُلْتُ: ﴿ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ﴾ قَالَ: مَا زَالَ بِي هَؤُلاءِ حَتَّى كَادُوا يَسْتَنْزِلُونِي عَنْ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۳۷۴۳)

ترجمه: «از ابودرداء رضي الله عنه روایت است که نوجوانی در یکی از مساجد شام، کنار او نشست و قبلاً چنین دعا کرده بود که: بار الها! دوست خوبی نصیبم کن. ابودرداء پرسید: اهل کجایی؟ گفت: از اهالی کوفه هستم و پرسید: آیا صاحب سرّی که فقط او اسرار را می‌داند (حذیفه) در میان شما نیست؟ گفتم: بلی. پرسید: آیا کسی که خداوند او را به زبان پیامبرش از شیطان، پناه داد (عمار) در میان شما نیست؟ گفتم: بلی. پرسید: آیا کسی که سایه به سایه، رسول خدا ﷺ را همراهی می‌کرد و مسواک‌اش را بر می‌داشت، در میان شما نیست؟ گفتم: بلی. پرسید: عبدالله بن مسعود آیه ﴿وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ ١ وَٱلنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ٢﴾ [الليل: ۱-۲]. را چگونه قرائت می‌کرد. گفتم: بعد از آن، ﴿ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ﴾ می‌خواند.

ابودرداء می‌گوید: مردم شام، آنقدر در مورد این آیه از من سؤال کردند که نزدیک بود مرا از آنچه که از رسول خدا ﷺ شنیده بودم، منصرف سازند».

باب (۱۳): مناقب ابو عبیده بن جراح رضي الله عنه

۱۵۲۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينًا وَإِنَّ أَمِينَنَا أَيَّتُهَا الأُمَّةُ، أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ»». (بخاری: ۳۷۴۴)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر امتی، امینی دارد. ای امت! امین ما، ابو عبیده بن جراح است»».

باب (١٤): مناقب حسن وحسین ﷺ

١٥٣٠- «عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى عَاتِقِهِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ»». (بخاری: ٣٧٤٩)

ترجمه: «براء بن عازب ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ را دیدم که حسن بن علی ﷺ بر شانه‌اش قرار داشت و می‌فرمود: «خدایا! من او را دوست دارم. پس تو نیز او را دوست داشته باش»».

١٥٣١- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشْبَهَ بِالنَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ». (بخاری: ٣٧٥٢).

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: هیچ کس مانند حسن بن علی ﷺ شبیه نبی اکرم ﷺ نبود».

١٥٣٢- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنَ عُمَرَ ﷺ وَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْمُحْرِمِ يَقْتُلُ الذُّبَابَ، فَقَالَ: أَهْلُ الْعِرَاقِ يَسْأَلُونَ عَنِ الذُّبَابِ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا»». (بخاری: ٣٧٥٣).

ترجمه: «از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که شخصی از او پرسید: اگر کسی در حالت احرام، مگسی را بکشد، حکم‌اش چیست؟ گفت: مردم عراق از کشته شدن مگس می‌پرسند در حالی که فرزند دختر رسول خدا ﷺ را کشتند! حال آنکه نبی اکرم ﷺ فرمود: «حسن و حسین، گلهای خوشبوی من در دنیا هستند»».

باب (١٥): مناقب عبد الله بن عباس ﷺ

١٥٣٣- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: ضَمَّنِي النَّبِيُّ ﷺ إِلَى صَدْرِهِ، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْحِكْمَةَ». وَفِي رِوَايَةٍ: «اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ»». (بخاری:٣٧٥٦).

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ مرا در آغوش گرفت و فرمود: «خدایا! به او حکمت بیاموز» و در روایتی دیگر، آمده است که فرمود: «بار الها! به او کتاب (قرآن) بیاموز»».

باب (١٦): مناقب خالد بن ولید ﷺ

١٥٣٤- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَعَى زَيْدًا وَجَعْفَرًا وَابْنَ رَوَاحَةَ وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ ثُمَّ قَالَ: «فأَخَذَها ـ يعني: الرَّايَةَ ـ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ، حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»». (بخاری: ٣٧٥٧)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ خبر شهادت زید، جعفر، و ابن رواحه را اعلام کرد ... شرح بقیه حدیث قبلا بیان شد. و علاوه بر آن، فرمود: «سرانجام، پرچم را شمشیری از شمشیرهای خدا (خالد) بدست گرفت و خداوند بوسیله او فتح و پیروزی، نصیبشان ساخت»».

باب (۱۷): مناقب سالم؛ غلام آزاد شدهٔ ابوحذیفه ﷺ

۱۵۳۵- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «اسْتَقْرِئُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ: مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ـ فَبَدَأَ بِهِ ـ وَسَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ، وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ، وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ»». (بخاری: ۳۷۵۸)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «قرائت قرآن را از چهار نفر بیاموزید: ۱ـ عبدالله بن مسعود ـ و نخست، از او نام برد. ۲ـ سالم؛ غلام آزاد شده ابو حذیفه؛ ۳ـ ابی بن کعب. ۴ـ معاذ بن جبل»».

باب (۱۸): مناقب عایشه ﷺ

۱۵۳۶- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّهَا اسْتَعَارَتْ مِنْ أَسْمَاءَ قِلادَةً فَهَلَكَتْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ فِي طَلَبِهَا، فَأَدْرَكَتْهُمُ الصَّلاةُ فَصَلَّوْا بِغَيْرِ وُضُوءٍ، فَلَمَّا أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ شَكَوْا ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَنَزَلَتْ آيَةُ التَّيَمُّمِ، ثُمَّ ذَكَرَتْ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ فِيْ كِتَابِ التَّيَمُّمِ». (بخاری: ۳۷۷۳)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: گلوبندی را که از (خواهرم) اسماء به عاریت گرفته بودم، گم شد. رسول الله ﷺ چند تن از یارانش را به جستجوی آن فرستاد. در اثنای جستجو، وقت نماز فرا رسید. آنان بدون وضو، نماز خواندند. وقتی نزد نبی اکرم ﷺ آمدند و از اینکه بدون وضو، نماز خوانده بودند، شکایت کردند. در نتیجه،آیه تیمم نازل شد. شرح بقیه حدیث در کتاب تیمم، بیان گردید.

باب (۱۹): مناقب انصار رضوان الله علیهم اجمعین

۱۵۳۷- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ:كَانَ يَوْمُ بُعَاثَ يَوْمًا قَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدِ افْتَرَقَ مَلَؤُهُمْ وَقُتِلَتْ سَرَوَاتُهُمْ وَجُرِّحُوا، فَقَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ فِي دُخُولِهِمْ فِي الإِسْلامِ». (بخاری: ۳۷۷۷)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: روز (جنگ) بعاث، روزی است که خداوند آنرا به رسولش هدیه نمود. رسول خدا ﷺ در حالی وارد مدینه شد که آنان، متفرق، سرانشان کشته و در تنگنا قرار گرفته بودند. پس خداوند، روز بعاث (جنگ) را به پیامبرش هدیه نمود و آنرا باعث اسلام آوردن مردم مدینه ساخت».

باب (۲۰): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: اگر هجرت نمی‌بود، من یکی از انصار بودم

۱۵۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْلا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنَ الأَنْصَارِ»». (بخاری: ۳۷۷۹)

ترجمه: «ابوهریره ؓ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر هجرت نمی‌بود، من یکی از انصار بودم»».

باب (۲۱): دوستی انصار، از ایمان است

۱۵۳۹- «عن الْبَرَاءِ ؓ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الأَنْصَارُ لا يُحِبُّهُمْ إِلاَّ مُؤْمِنٌ، وَلا يُبْغِضُهُمْ إِلاَّ مُنَافِقٌ، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ»». (بخاری: ۳۷۸۳)

ترجمه: «براء بن عازب ؓ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «انصار را دوست ندارد مگر مؤمن. و با آنان، دشمنی نمی‌کند مگر منافق. پس هر کس، آنها را دوست داشته باشد، خداوند او را دوست می‌دارد و هرکس، آنها را دشمن بدارد، خداوند، او را دشمن می‌دارد»».

باب (۲۲): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که خطاب به انصار فرمود: «شما محبوبترین مردم، نزد من هستید»

۱۵۴۰- «عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ: رَأَى النَّبِيُّ ﷺ النِّسَاءَ وَالصِّبْيَانَ مُقْبِلِينَ مِنْ عُرُسٍ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ مُمَثِّلاً فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ» قَالَهَا ثَلاثَ مِرَارٍ». (بخاری: ۳۷۸۵)

ترجمه: «انس ؓ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ زنان و کودکان انصار را دید که از یک عروسی می‌آیند. پس برخاست و راست ایستاد و فرمود: «خدا گواه است که شما محبوبترین مردم، نزد من هستید». و این جمله را سه بار تکرار کرد».

۱۵۴۱- «وَعَنْهُ ؓ فِيْ رِوَايَةٍ: قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا، فَكَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّكُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ»، مَرَّتَيْنِ». (بخاری: ۳۷۸۶)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، انس ؓ می‌گوید: یکی از زنان انصار که کودکی به همراه داشت، نزد رسول خدا ﷺ آمد. آنحضرت ﷺ با او صحبت کرد و فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما (انصار) محبوبترین مردم، نزد من هستید». و این جمله را دو بار، تکرار کرد».

۱۵۴۲- «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ﵁ قَالَتِ الأَنْصَارُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِكُلِّ نَبِيٍّ أَتْبَاعٌ وَإِنَّا قَدِ اتَّبَعْنَاكَ فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ أَتْبَاعَنَا مِنَّا فَدَعَا بِهِ». (بخاری: ۳۷۸۷)

ترجمه: «از زید بن ارقم ﵁ روایت است که انصار گفتند: ای رسول خدا! هر پیامبری، پیروانی دارد و همانا ما از تو پیروی کرده‌ایم. پس از خداوند بخواه که هم پیمانان ما را جزو ما قرار دهد. رسول خدا ﷺ نیز چنین دعا کرد».

باب (۲۳): فضیلت تیره‌های انصار

۱۵۴۳- «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ ﵁ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ خَيْرَ دُورِ الأَنْصَارِ دَارُ بَنِي النَّجَّارِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي عَبْدِالأَشْهَلِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، ثُمَّ بَنِي سَاعِدَةَ، وَفِي كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ خَيْرٌ». فَذَكَرَ الْحَدِيْثَ وَقَدْ تَقَدَّمَ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خُيِّرَ دُورُ الأَنْصَارِ فَجُعِلْنَا آخِرًا فَقَالَ: «أَوَلَيْسَ بِحَسْبِكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْخِيَارِ»». (بخاری: ۳۷۹۱)

ترجمه: «ابوحمید ﵁ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهترین تیره‌های انصار به ترتیب، تیره بنی نجار، عبد الاشهل، بنی حارث و بنی ساعده هستند. و همه آنها خوب‌اند». شرح این حدیث قبلاً بیان شد. و در پایان این روایت آمده است که سعد بن عباده به نبی اکرم ﷺ گفت: ای رسول خدا! تیره‌های خوب انصار، نام برده شدند و ما در آخر، قرار گرفتیم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا برای شما کافی نیست که جزو خوبان باشید»»؟

باب (۲٤): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که خطاب به انصار فرمود: «صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید»

۱۵۴۴- «عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ ﵁: أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فُلانًا؟ قَالَ: «سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أُثْرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ»». (بخاری: ۳۷۹۲)

ترجمه: «اُسید بن حضیر ﵁ می‌گوید: مردی از انصار گفت: یا رسول الله! آیا همانطور که به فلانی، مسئولیتی واگذار کرده‌ای، به من واگذار نمی‌کنی؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «بعد از من، تبعیض‌های نادرستی خواهید دید. پس صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید»».

۱۵٤۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﵁ فِيْ رِوَايَةٍ: «وَمَوْعِدُكُمُ الْحَوْضُ»». (بخاری: ۳۷۹۳)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، انس ﵁ می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «وعده شما با من، کنار حوض است»».

باب (۲۵): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: با آنکه خودشان به آن چیز، نیازمندند ولی دیگران را بر خود، ترجیح می‌دهند

١٥٤٦- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَبَعَثَ إِلَى نِسَائِهِ؟ فَقُلْنَ: مَا مَعَنَا إِلاَّ الْمَاءُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَضُمُّ أَوْ يُضِيفُ هَذَا»؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ: أَنَا، فَانْطَلَقَ بِهِ إِلَى امْرَأَتِهِ، فَقَالَ أَكْرِمِي ضَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: فَقَالَتْ: مَا عِنْدَنَا إِلاَّ قُوتُ صِبْيَانِي، فَقَالَ: هَيِّئِي طَعَامَكِ، وَأَصْبِحِي سِرَاجَكِ، وَنَوِّمِي صِبْيَانَكِ إِذَا أَرَادُوا عَشَاءً، فَهَيَّأَتْ طَعَامَهَا، وَأَصْبَحَتْ سِرَاجَهَا، وَنَوَّمَتْ صِبْيَانَهَا، ثُمَّ قَامَتْ كَأَنَّهَا تُصْلِحُ سِرَاجَهَا فَأَطْفَأَتْهُ، فَجَعَلا يُرِيَانِهِ أَنَّهُمَا يَأْكُلانِ، فَبَاتَا طَاوِيَيْنِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «ضَحِكَ اللَّهُ اللَّيْلَةَ ـ أَوْ عَجِبَ ـ مِنْ فَعَالِكُمَا». فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹]». (بخاری:۳۷۹۸)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد. رسول خدا ﷺ کسی را نزد همسرانش فرستاد تا آنها را مطلع سازد. گفتند: نزد ما چیزی جز آب، وجود ندارد. رسول اکرم ﷺ خطاب به حاضرین گفت: «چه کسی این شخص را مهمان می‌کند»؟ مردی انصاری گفت: من. آنگاه، او را به خانه‌اش برد و به همسرش گفت: مهمان رسول خدا ﷺ را گرامی بدار. همسرش گفت: نزد ما چیزی جز خوراک بچه‌ها، وجود ندارد. گفت: غذایت را آماده کن، چراغت را روشن کن و هر گاه، کودکان ات شام خواستند، آنها را بخوابان. آن زن هم غذایش را آماده کرد، چراغش را روشن ساخت و کودکانش را خوابانید. سپس، برخاست و چنین وانمود کرد که می‌خواهد چراغش را سر و سامان دهد ولی آنرا خاموش کرد. همچنین آن دو به مهمانشان چنین وانمود کردند که غذا می‌خورند (تا اینکه مهمان غذا را خورد) و آنها شب را گرسنه خوابیدند. صبح روز بعد که آن انصاری نزد رسول خدا ﷺ رفت، آنحضرت ﷺ فرمود: «دیشب، خداوند از کار شما خندید و یا تعجب کرد». آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹] (با آنکه خودشان به آن چیز، بشدت نیاز دارند, دیگران را بر خود، ترجیح می‌دهند. و کسانی که از بخل نفس خویش، محفوظ بمانند، آنان، قطعاً رستگارند)».

باب (۲٦): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «از نیکانشان بپذیرید و از بدانشان، گذشت کنید»

۱۵۴۷- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: مَرَّ أَبُو بَكْرٍ وَالْعَبَّاسُ ﷺ بِمَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ الأَنْصَارِ وَهُمْ يَبْكُونَ، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكُمْ؟ قَالُوا: ذَكَرْنَا مَجْلِسَ النَّبِيِّ ﷺ مِنَّا، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ، قَالَ: فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ، وَقَدْ عَصَبَ عَلَى رَأْسِهِ حَاشِيَةَ بُرْدٍ، قَالَ: فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَلَمْ يَصْعَدْهُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أُوصِيكُمْ بِالأَنْصَارِ، فَإِنَّهُمْ كَرِشِي وَعَيْبَتِي، وَقَدْ قَضَوْا الَّذِي عَلَيْهِمْ، وَبَقِيَ الَّذِي لَهُمْ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ»». (بخاری: ۳۷۹۹)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: ابوبکر و عباس ﷺ از کنار یکی از مجالس انصار گذشتند و دیدند که آنها گریه می‌کنند. عباس ﷺ پرسید: چرا گریه می‌کنید؟ گفتند: به یاد مجالسی که نبی اکرم ﷺ با ما داشت، افتادیم. سپس، عباس ﷺ نزد رسول خدا ﷺ رفت و او را با خبر ساخت. راوی می‌گوید: آنگاه نبی اکرم ﷺ در حالی که پارچه‌ای به سرش بسته بود، بیرون آمد و برای آخرین بار، به منبر رفت. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «شما را در مورد انصار، سفارش می‌کنم. آنان، راز دار و امانت دار من هستند. و به وظایف خود، عمل کرده‌اند ولی حق آنان بر ما باقی است. پس، از نیکانشان بپذیرید و از بدانشان، گذشت نمایید»».

۱۵۴۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ يَقُولُ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُتَعَطِّفًا بِهَا عَلَى مَنْكِبَيْهِ وَعَلَيْهِ عِصَابَةٌ دَسْمَاءُ، حَتَّى جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَكْثُرُونَ، وَتَقِلُّ الأَنْصَارُ، حَتَّى يَكُونُوا كَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ، فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ أَمْرًا يَضُرُّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعُهُ، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ»». (بخاری: ۳۸۰۰)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در حالی که ملافه‌ای پوشیده و بالای شانه‌هایش انداخته و پارچه‌ای سیاه به سرش بسته بود، بیرون آمد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «اما بعد، ای مردم! تعداد مردم، رو به افزایش است. ولی تعداد انصار تا جایی کاهش می‌یابد که مثل نمک در طعام می‌مانند. پس هرکس از شما به پست و مقامی رسید که می‌تواند نفع یا ضرری به دیگران برساند، از نیکوکاران آنان (انصار) بپذیرد و از بدانشان، گذشت نماید»».

باب (۲۷): مناقب سعد بن معاذ ﷺ

۱۵۴۹- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اهْتَزَّ عَرْشُ الرَّحْمَنِ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ»». (بخاری: ۳۸۰۳).

ترجمه: «جابر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «عرش خدا به خاطر مرگ سعد بن معاذ به لرزه در آمد»».

باب (۲۸): مناقب اُبی بن کعب ﷺ

۱۵۵۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأُبَيٍّ: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ ﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ﴾». قَالَ: وَسَمَّانِي؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَبَكَى». (بخاری: ۳۸۰۹)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ خطاب به اُبی بن کعب فرمود: «خداوند به من دستور داده است تا سوره ﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ را برایت بخوانم». اُبی گفت: خداوند اسم مرا گرفت؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی». اُبی با شنیدن این سخن، به گریه افتاد.

باب (۲۹): مناقب زید بن ثابت ﷺ

۱۵۵۱- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعَةٌ كُلُّهُمْ مِنَ الأَنْصَارِ: أُبَيٌّ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَبُو زَيْدٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ. قُلْتُ لأَنَسٍ: مَنْ أَبُو زَيْدٍ؟ قَالَ: أَحَدُ عُمُومَتِي». (بخاری: ۳۸۱۰)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ چهار نفر که همگی از انصار بودند، قرآن را جمع آوری کردند: اُبی بن کعب، معاذ بن جبل، ابو زید و زید بن ثابت. یکی از راویان می‌گوید: از انس پرسیدم: ابو زید کیست؟ گفت: یکی از عموهای من است».

باب (۳۰) مناقب ابوطلحه ﷺ

۱۵۵۲- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ انْهَزَمَ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، وَأَبُو طَلْحَةَ ﷺ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ﷺ مُجَوِّبٌ بِهِ عَلَيْهِ بِحَجَفَةٍ لَهُ، وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلاً رَامِيًا شَدِيدَ الْقِدِّ يَكْسِرُ يَوْمَئِذٍ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلاثًا، وَكَانَ الرَّجُلُ يَمُرُّ مَعَهُ الْجَعْبَةُ مِنَ النَّبْلِ فَيَقُولُ: «انْشُرْهَا لأَبِي طَلْحَةَ». فَأَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْظُرُ إِلَى الْقَوْمِ، فَيَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، لا تُشْرِفْ يُصِيبُكَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْقَوْمِ، نَحْرِي دُونَ نَحْرِكَ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ

وَأُمَّ سُلَيْمٍ، وَإِنَّهُمَا لَمُشَمِّرَتَانِ، أَرَى خَدَمَ سُوقِهِمَا تُنْقِزَانِ الْقِرَبَ عَلَى مُتُونِهِمَا، تُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ثُمَّ تَرْجِعَانِ، فَتَمْلآنِهَا ثُمَّ تَجِيئَانِ فَتُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ، وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدَيْ أَبِي طَلْحَةَ، إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلاثًا». (بخاری: ۳۸۱۱)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: هنگامی که مردم در روز احد از اطراف نبی اکرم ﷺ پراکنده شدند، ابو طلحه پیشاپیش آنحضرت ﷺ قرار داشت و با سپرش از ایشان، محافظت می‌کرد. او که تیرانداز ماهری بود، در آنروز، دو یا سه کمان، در دستش شکست. و هر شخصی که با جعبه تیر می‌گذشت، نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «آنرا برای ابو طلحه بگذار». و هرگاه، نبی اکرم ﷺ سرش را بلند می‌کرد تا بسوی دشمن، نگاه کند، ابو طلحه می‌گفت: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدایت. سرت را بالا مگیر. مبادا تیری از تیرهای دشمن به تو اصابت کند. سینه‌ام جلوی سینه ات قرار دارد. (سینه‌ام را برایت، سپر کرده ام).

راوی می‌گوید: عایشه دختر ابوبکر و ام سُلیم ﷺ را دیدم که لباسهایشان را بالا زده بودند طوریکه خلخالهای ساق پایشان را مشاهده می‌کردم. (این حادثه قبل از نزول آیه حجاب بود). آنان مشک‌های آب را بر دوش خود حمل می‌کردند و به مردم، آب می‌دادند و بر می‌گشتند. باز آنها را پر از آب کرده، دوباره می‌آمدند و به مردم، آب می‌دادند. و در آنروز، دو یا سه بار، شمشیر از دست ابو طلحه به زمین افتاد».

باب (۳۱): مناقب عبدالله بن سلام ﷺ

۱۵۵۳- «عَنْ سَعْدِ ابْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ قَالَ: مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ لأَحَدٍ يَمْشِي عَلَى الأَرْضِ، إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلاَّ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلامٍ. قَالَ: وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنۢ بَنِىٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ مِثۡلِهِۦ﴾ [الأحقاف: ۱۰]». (بخاری: ۳۸۱۲)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص ﷺ می‌گوید: نشنیدم که نبی اکرم ﷺ جز عبد الله بن سلام به احدی دیگر از کسانی که بر روی زمین راه می‌روند، بگوید او اهل بهشت است.

و در مورد ایشان، این آیه نازل شد: ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنۢ بَنِىٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ مِثۡلِهِۦ﴾ یعنی و کسانی از بنی اسرائیل بر همچون کتابی (قرآن) گواهی می‌دهند.

۱۵۵۴- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلامٍ ﷺ قال: رَأَيْتُ رُؤْيَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَصَصْتُهَا عَلَيْهِ وَرَأَيْتُ كَأَنِّي فِي رَوْضَةٍ ـ ذَكَرَ مِنْ سَعَتِهَا وَخُضْرَتِهَا ـ وَسْطَهَا عَمُودٌ مِنْ حَدِيدٍ، أَسْفَلُهُ فِي الأَرْضِ، وَأَعْلاهُ فِي السَّمَاءِ، فِي أَعْلاهُ عُرْوَةٌ، فَقِيلَ لِي: ارْقَ، قُلْتُ: لا أَسْتَطِيعُ، فَأَتَانِي مِنْصَفٌ، فَرَفَعَ ثِيَابِي مِنْ خَلْفِي، فَرَقِيتُ حَتَّى كُنْتُ فِي أَعْلاهَا، فَأَخَذْتُ بِالْعُرْوَةِ، فَقِيلَ لَهُ:

اسْتَمْسِكْ فَاسْتَيْقَظْتُ وَإِنَّهَا لَفِي يَدِي، فَقَصَصْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تِلْكَ الرَّوْضَةُ: الإِسْلامُ، وَذَلِكَ الْعَمُودُ: عَمُودُ الإِسْلامِ، وَتِلْكَ الْعُرْوَةُ: عُرْوَةُ الْوُثْقَى، فَأَنْتَ عَلَى الإِسْلامِ حَتَّى تَمُوتَ»». (بخاری: ۳۸۱۳)

ترجمه: «عبدالله بن سلام ﷺ می‌گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ خوابی دیدم وآنرا برای رسول الله ﷺ تعریف کردم. دیدم که گویا در باغی هستم ـ وسعت و سر سبزی آنرا نیز ذکر کرد ـ و در میان آن، ستونی آهنی قرار داشت که قسمت پایین آن، در زمین و قسمت بالای آن، در آسمان بود. و در رأس آن، حلقه‌ای وجود داشت. به من گفتند: بالا برو. گفتم: نمی‌توانم. خادمی آمد و لباسهایم را از پشت سر، بالا زد. پس بالا رفتم تا به قسمت فوقانی آن رسیدم و حلقه را گرفتم. به من گفتند: آن را محکم بگیر. آنگاه، بیدار شدم در حالی که آن حلقه در دستم بود. سپس، خوابم را برای رسول خدا ﷺ تعریف کردم. فرمود: «آن باغ، اسلام، و آن ستون، ستون اسلام، و آن حلقه، عروه الوثقی است. پس تو تا زنده هستی، بر اسلام، ثابت قدم خواهی ماند»».

باب (۳۲): ازدواج نبی اکرم ﷺ با خدیجه و فضیلت خدیجه ﵂

۱۵۵۵- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: مَا غِرْتُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ مَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ، وَمَا رَأَيْتُهَا، وَلَكِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا، وَرُبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ، ثُمَّ يُقَطِّعُهَا أَعْضَاءً، ثُمَّ يَبْعَثُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ، فَرُبَّمَا قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةٌ إِلا خَدِيجَةُ، فَيَقُولُ: «إِنَّهَا كَانَتْ وَكَانَتْ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ»». (بخاری: ۳۸۱۸)

ترجمه: «عایشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: بر هیچ یک از همسران نبی اکرم ﷺ به اندازه خدیجه، رشک نبردم. او را ندیده بودم ولی رسول اکرم ﷺ به کثرت از او یاد می‌کرد و چه بسا که گوسفندی را ذبح می‌نمود، آنرا قطعه قطعه می‌کرد و برای دوستان خدیجه می‌فرستاد. گاهی به آنحضرت ﷺ می‌گفتم: گویا در دنیا زنی بجز خدیجه، وجود نداشته است. رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «فضایل زیادی داشت و من از او، فرزند دارم»».

۱۵۵۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أَتَى جِبْرِيلُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْ، مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ، فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَاقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلامَ مِنْ رَبِّهَا وَمِنِّي، وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لا صَخَبَ فِيهِ وَلا نَصَبَ». (بخاری: ۳۸۲۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: جبریل نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: او خدیجه است که با ظرفی از خورش یا غذا و یا آب می‌آید. پس هنگامی که نزد تو آمد، از طرف پروردگارش و از طرف من به او سلام

برسان و او را به خانه‌ای در بهشت بشارت بده که از مروارید میان تهی، ساخته شده است و هیچگونه خستگی و سر و صدایی در آن، وجود ندارد».

۱۵۵۷- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: اسْتَأْذَنَتْ هَالَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ ـ أُخْتُ خَدِيجَةَ ـ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ، فَارْتَاعَ لِذَلِكَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَالَةَ». قَالَتْ: فَغِرْتُ، فَقُلْتُ: مَا تَذْكُرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ حَمْرَاءِ الشِّدْقَيْنِ، هَلَكَتْ فِي الدَّهْرِ، قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا». (بخاری: ۳۸۲۱)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: هاله دختر خویلد؛ خواهر خدیجه ﵂؛ از رسول الله ﷺ اجازه ورود خواست. آنحضرت ﷺ چون از شنیدن صدای او به یاد اجازه خواستن خدیجه ﵂ افتاد، تکان خورد و فرمود: «بار الها! هاله است». عایشه می‌گوید: از شنیدن این جمله، رشک بردم و گفتم: چرا از پیر زنی قریشی که سرخی لثه‌هایش آشکار بود (دندان نداشت) و مدتها است که از دنیا رفته است این همه یاد می‌کنی در حالی که خداوند، زنان بهتری از او به شما عنایت فرموده است».

باب (۳۳): ذکر هند دختر عتبه

۱۵۵۸- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: جَاءَتْ هِنْدٌ بِنْتُ عُتْبَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ مِنْ أَهْلِ خِبَاءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَذِلُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ، ثُمَّ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَهْلُ خِبَاءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ يَعِزُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ. قَالَ: «وَأَيْضاً وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ». وَبَاقِيُ الْحَدِيْثِ قَدْ تَقَدَّمَ». (بخاری: ۳۸۲۵)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: هند دختر عتبه آمد و گفت: ای رسول خدا! در روی زمین، هیچ خانواده‌ای وجود نداشت که ذلت را برای آنان، بیشتر از ذلت برای خانواده تو دوست داشته باشم. اما امروز، هیچ خانواده‌ای در روی زمین وجود ندارد که عزت را برای آنان، بیشتر از عزت برای خانواده تو دوست داشته باشم. رسول خدا ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همینگونه است». شرح بقیه آن، در حدیث شماره (۱۰۳۳) بیان شد».

باب (۳٤): سخن از زید بن عمرو بن نفیل

۱۵۵۹- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﵄: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَقِيَ زَيْدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ بِأَسْفَلِ بَلْدَحٍ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ الْوَحْيُ، فَقُدِّمَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سُفْرَةٌ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ زَيْدٌ: إِنِّي لَسْتُ آكُلُ مِمَّا تَذْبَحُونَ عَلَى أَنْصَابِكُمْ، وَلا آكُلُ إِلاَّ مَا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ،

وَأَنَّ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو كَانَ يَعِيبُ عَلَى قُرَيْشٍ ذَبَائِحَهُمْ، وَيَقُولُ: الشَّاةُ خَلَقَهَا اللَّهُ، وَأَنْزَلَ لَهَا مِنَ السَّمَاءِ الْمَاءَ، وَأَنْبَتَ لَهَا مِنَ الأَرْضِ، ثُمَّ تَذْبَحُونَهَا عَلَى غَيْرِ اسْمِ اللَّهِ، إِنْكَارًا لِذَلِكَ، وَإِعْظَامًا لَهُ». (بخاری: ۳۸۲۶)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﭭ می‌گوید: قبل از اینکه بر نبی اکرم ﷺ وحی نازل شود، با زید بن عمرو بن نفیل در قسمت پایین «بلاح» ملاقات کرد. سپس، سفره غذایی برای رسول خدا ﷺ آوردند. آنحضرت ﷺ از خوردن آن، امتناع ورزید. زید گفت: من هم از آنچه شما برای بت‌هایتان ذبح می‌کنید، نمی‌خورم و فقط گوشتی را می‌خورم که نام خدا بر آن، گرفته شده باشد. راوی می‌گوید: زید بن عمرو بر ذبیحه‌های قریش، عیب می‌گرفت، کار آنان را زشت و گناهی بزرگ می‌دانست و می‌گفت: گوسفند را خدا آفریده است و از آسمان، برایش آب نازل کرده است و از زمین برایش، گیاه رویانیده است. آنگاه، شما آنرا بنام غیر خدا، ذبح می‌کنید».

باب (۳۵): دوران جاهلیت

۱۵۶۰- «وَعَنْهُ ﭬ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَلا مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلا يَحْلِفْ إِلاَّ بِاللَّهِ». فَكَانَتْ قُرَيْشٌ تَحْلِفُ بِآبَائِهَا، فَقَالَ:«لاَ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ»». (بخاری: ۳۸۳۶)

ترجمه: «همچنین عبدالله بن عمر ﭭ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «آگاه باشید، هرکس که میخواهد سوگند یاد کند، فقط به نام خدا، سوگند یاد کند». راوی می‌گوید: قریش بنام پدران خود، سوگند می‌خوردند. رسول خدا ﷺ فرمود: «به نام پدرانتان، سوگند نخورید»».

۱۵۶۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ:

أَلا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكَادَ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ».

(بخاری:۳۸۴۱)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهترین سخنی که شاعر به زبان آورده است، سخن لبید است که می‌گوید: بدانید که هر چیزی غیر از خدا، رفتنی است. و نزدیک بود که امیه بن ابی صلت، مسلمان شود»».

باب (٣٦): بعثت رسول اکرم ﷺ

۱۵۶۱- «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِمَنَافِ بْنِ قُصَيِّ بْنِ كِلابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعبِ بْنِ لؤَيِّ بْنِ غالِبِ بْنِ فِهْرِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ بْنِ إِلْيَاسَ بْنِ مُضَرَ بْنِ نِزَارِ بْنِ مَعَدِّ بْنِ عَدْنَانَ.

۱۵۶۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: أُنْزِلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَمَكَثَ بِمَكَّةَ ثَلاثَ عَشْرَةَ سَنَةً، ثُمَّ أُمِرَ بِالْهِجْرَةِ فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ، ثُمَّ تُوُفِّيَ ﷺ». (بخاری: ۳۸۵۱)

ترجمه: «ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: در سن چهل سالگی، به نبی اکرم ﷺ وحی نازل شد. پس سیزده سال در مکه ماند. سپس دستور داده شد تا هجرت نماید. آنگاه به مدینه، هجرت نمود و ده سال نیز در آنجا ماند و بعد از آن، فوت کرد».

باب (۳۷): مشکلاتی که پیامبر اکرم ﷺ و یارانش، از مشرکین مکه، متحمل شدند

۱۵۶۳- «عَنِ ابْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رضي الله عنهما: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَشَدِّ شَيْءٍ صَنَعَهُ الْمُشْرِكُونَ بِالنَّبِيِّ ﷺ قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي حِجْرِ الْكَعْبَةِ، إِذْ أَقْبَلَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ فِي عُنُقِهِ، فَخَنَقَهُ خَنْقًا شَدِيدًا، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى أَخَذَ بِمَنْكِبِهِ، وَدَفَعَهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: ﴿أَتَقۡتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ ٱللَّهُ﴾ [غافر: ۲۸]». (بخاری:۳۸۵۶)

ترجمه: «از عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما درباره بدترین برخوردی که مشرکین با نبی اکرم ﷺ داشتند، پرسیدند. گفت: روزی، پیامبر خدا ﷺ در حِجر کعبه (حطیم) نماز می‌خواند که عقبه بن ابی معیط آمد و چادرش را به گردن او انداخت و بشدت گلویش را فشرد و می‌خواست او را خفه کند. در آن هنگام، ابوبکر رضي الله عنه آمد و شانه عقبه را گرفت و او را از رسول خدا ﷺ دور ساخت و گفت: آیا مردی را که می‌گوید: پرودگار من، الله است، به قتل می‌رسانید»؟!

باب (۳۸): ذکر جن

۱۵۶۴- «عَنْ عبدِاللهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ رضي الله عنه وَقَدْ سُئل: مَنْ آذَنَ النَّبِيَّ ﷺ بِالْجِنِّ لَيْلَةَ اسْتَمَعُوا الْقُرْآنَ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ آذَنَتْ بِهِمْ شَجَرَةٌ». (بخاری: ۳۸۵۹)

ترجمه: «از عبدالله بن مسعود رضي الله عنه پرسیدند: شبی که جن‌ها به قرآن، گوش فرا می‌دادند، چه کسی نبی اکرم ﷺ را از وجود آنان، با خبر ساخت؟ گفت: درختی».

۱۵۶۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّهُ كَانَ يَحْمِلُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِدَاوَةً لِوَضُوئِهِ وَحَاجَتِهِ...قَدْ تَقَدَّمَ وَزَادَ فِيْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَوْلَهُ ﷺ: «إِنَّهُ أَتَانِي وَفْدُ جِنِّ نَصِيبِينَ، وَنِعْمَ الْجِنُّ، فَسَأَلُونِي الزَّادَ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ لَهُمْ أَنْ لا يَمُرُّوا بِعَظْمٍ وَلا بِرَوْثَةٍ إِلا وَجَدُوا عَلَيْهَا طَعَامًا»». (بخاری: ۳۸۶۰)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که او با نبی اکرم ﷺ بود و ظرف آبی را برای وضو و نیازهای دیگر آنحضرت ﷺ همراه داشت... این حدیث، قبلاً بیان شد و در اینجا علاوه بر آن، آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «گروهی از جنهای شهر نصیبین نزد من آمدند و چه جن‌های خوبی بودند. آنان از من طلب غذا کردند. من نیز از خدا خواستم که آنها بر هر استخوان و یا سِرگینی که بگذرند، بر آن، غذایی بیابند)».

باب (۳۹): هجرت به حبشه

۱۵۶۶- «عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدٍ ﷺ قَالَتْ: قَدِمْتُ مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ وَأَنَا جُوَيْرِيَةٌ، فَكَسَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَمِيصَةً لَهَا أَعْلامٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُ الأَعْلامَ بِيَدِهِ، وَيَقُولُ: «سَنَاهْ سَنَاهْ»». (بخاری: ۳۸۷۴)

ترجمه: «ام خالد، دختر خالد ﷺ، می‌گوید: من که دختر خردسالی بودم از سرزمین حبشه آمدم. رسول الله ﷺ لباس نقش داری به من پوشانید. و بر آن نقشها، دست می‌کشید و می‌فرمود: «زیباست، زیباست»».

باب (٤٠): حکایت ابو طالب

۱۵۶۷- «عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: مَا أَغْنَيْتَ عَنْ عَمِّكَ؟ فَإِنَّهُ كَانَ يَحُوطُكَ وَيَغْضَبُ لَكَ، قَالَ: «هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، وَلَوْلا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»». (بخاری: ۳۸۸۳)

ترجمه: «عباس بن عبدالمطلب ﷺ می‌گوید: به نبی اکرم ﷺ گفتم: چه کاری برای عمویت انجام دادی؟ زیرا از توحمایت می‌کرد و به خاطر توخشمگین می‌شد. فرمود: «او در عمقِ کمِ جهنم به سر می‌برد. و اگر من نبودم، در درک اسفل آتش، قرار می‌گرفت»».

۱۵۶۸- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ وَذُكِرَ عِنْدَهُ عَمُّهُ فَقَالَ: «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُجْعَلُ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ النَّارِ، يَبْلُغُ كَعْبَيْهِ، يَغْلِي مِنْهُ دِمَاغُهُ»». (بخاری: ۳۸۸۵)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: هنگامی که از عموی رسول خدا ﷺ ذکری به میان آمد، شنیدم که فرمود: «امیدوارم که شفاعت من روز قیامت، برایش مفید باشد و در عمقِ کمِ جهنم، قرار گیرد طوریکه آتش تا قوزک پایش برسد. ولی (باز هم) مغزش از آن، بجوش می‌آید»».

باب (٤١): حدیث اسراء

۱۵۶۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﭭ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَمَّا كَذَّبَتْنِي قُرَيْشٌ، قُمْتُ فِي الْحِجْرِ، فَجَلا اللَّهُ لِي بَيْتَ الْمَقْدِسِ، فَطَفِقْتُ أُخْبِرُهُمْ عَنْ آيَاتِهِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ»». (بخاری: ۳۸۸۶)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﭬ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که قریش (اسراء و معراج رفتن) مرا تکذیب کردند، در حِجر اسماعیل (همان دیوار کوچک ملحق به کعبه) ایستادم. خداوند بیت المقدس را برایم نمایان ساخت. و من در حالی که بسوی آن نگاه می‌کردم، نشانه‌های آنرا برای قریش می‌گفتم»».

باب (٤٢): معراج

۱۵۷۰- «عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ ﭬ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِيَ بِهِ: «بَيْنَمَا أَنَا فِي الْحَطِيمِ، وَرُبَّمَا قَالَ فِي الْحِجْرِ مُضْطَجِعًا، إِذْ أَتَانِي آتٍ فَقَدَّ، قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: فَشَقَّ مَا بَيْنَ هَذِهِ إِلَى هَذِهِ، قَالَ الرَّاوِي: مِنْ ثُغْرَةِ نَحْرِهِ إِلَى شِعْرَتِهِ، فَاسْتَخْرَجَ قَلْبِي، ثُمَّ أُتِيتُ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مَمْلُوءَةٍ إِيمَانًا، فَغُسِلَ قَلْبِي، ثُمَّ حُشِيَ، ثُمَّ أُعِيدَ، ثُمَّ أُتِيتُ بِدَابَّةٍ دُونَ الْبَغْلِ وَفَوْقَ الْحِمَارِ أَبْيَضَ، قَالَ الرَّاوِي: هُوَ ـ يَضَعُ خَطْوَهُ عِنْدَ أَقْصَى طَرْفِهِ، فَحُمِلْتُ عَلَيْهِ فَانْطَلَقَ بِي جِبْرِيلُ حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَاسْتَفْتَحَ فَقِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا فِيهَا آدَمُ، فَقَالَ: هَذَا أَبُوكَ آدَمُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلامَ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالإِبنِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِذَا يَحْيَى وَعِيسَى وَهُمَا ابْنَا الْخَالَةِ، قَالَ: هَذَا يَحْيَى وَعِيسَى، فَسَلِّمْ عَلَيْهِمَا، فَسَلَّمْتُ فَرَدَّا، ثُمَّ قَالاَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفُتِحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، إِذَا يُوسُفُ، قَالَ: هَذَا يُوسُفُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ

الرَّابِعَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: أَوَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفُتِحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِلَى إِدْرِيسَ، قَالَ: هَذَا إِدْرِيسُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الْخَامِسَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا هَارُونُ، قَالَ: هَذَا هَارُونُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ السَّادِسَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا مُوسَى، قَالَ: هَذَا مُوسَى، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ فَلَمَّا تَجَاوَزْتُ، بَكَى، قِيلَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: أَبْكِي لأَنَّ غُلامًا بُعِثَ بَعْدِي، يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِهِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَدْخُلُهَا مِنْ أُمَّتِي، ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا إِبْرَاهِيمُ، قَالَ: هَذَا أَبُوكَ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، قَالَ: فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلامَ، قَالَ: مَرْحَبًا بِالإِبْنِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ رُفِعَتْ إِلَيَّ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، فَإِذَا نَبْقُهَا مِثْلُ قِلالِ هَجَرَ، وَإِذَا وَرَقُهَا مِثْلُ آذَانِ الْفِيَلَةِ، قَالَ: هَذِهِ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، وَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ: نَهْرَانِ بَاطِنَانِ، وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَانِ يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ فَالنِّيلُ وَالْفُرَاتُ، ثُمَّ رُفِعَ لِيَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، ثُمَّ أُتِيتُ بِإِنَاءٍ مِنْ خَمْرٍ، وَإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ، وَإِنَاءٍ مِنْ عَسَلٍ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ، فَقَالَ: هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا وَأُمَّتُكَ، ثُمَّ فُرِضَتْ عَلَيَّ الصَّلَوَاتُ خَمْسِينَ صَلاةً كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ، فَمَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: بِمَا أُمِرْتَ؟ قَالَ: أُمِرْتُ بِخَمْسِينَ صَلاةً كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لا تَسْتَطِيعُ خَمْسِينَ صَلاةً كُلَّ يَوْمٍ، وَإِنِّي وَاللَّهِ قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لأُمَّتِكَ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: مِثْلَهُ فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ، فَأُمِرْتُ بِعَشْرِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ،

فَرَجَعْتُ، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ، فَأُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: بِمَ أُمِرْتَ؟ قُلْتُ أُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لا تَسْتَطِيعُ خَمْسَ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، وَإِنِّي قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لأُمَّتِكَ، قَالَ: سَأَلْتُ رَبِّي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ، وَلَكِنِّي أَرْضَى وَأُسَلِّمُ، قَالَ: فَلَمَّا جَاوَزْتُ، نَادَى مُنَادٍ: أَمْضَيْتُ فَرِيضَتِي، وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي. قَدْ تَقَدَّمَ حَدِيْثُ الإِسْرَاءِ عَنْ أَنَسٍ فِي أَوَّلِ كِتَابِ الصَّلاَةِ، وَفِي كُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهَا مَا لَيْسَ فِي الآخِرِ». (بخاری: ۳۸۸۷)

ترجمه: «مالک بن صعصعه ﷺ می‌گوید: رسول خدا ﷺ از شب اسراء برای ما سخن گفت و فرمود: «هنگامی که در حطیم یا حجر اسماعیل به پهلو خوابیده بودم، ناگهان، شخصی آمد و سینه‌ام را تا زیر ناف، شکافت. قلبم را بیرون آورد. سپس، طشتی را که مملو از ایمان بود، آوردند و قلبم را در آن، شستشو دادند و آنرا پر از ایمان کردند و سرجایش گذاشتند. آنگاه، چارپای سفیدی آوردند که از قاطر، کوچکتر و از الاغ، بزرگتر بود. و هر گام‌اش را به اندازه دیدش بر می‌داشت. مرا بر آن سوار کردند. جبریل مرا برد تا به آسمان دنیا رسید و گفت: در را باز کنید. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. گفتند: آیا دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خیر مقدم، عرض می‌کنیم. چه وفت خوبی آمده است. آنگاه، در را باز کردند. هنگامی که وارد آسمان اول شدم، آدم ﷺ را دیدم. جبریل گفت: این، پدرت، آدم است به او سلام بده. من هم به او سلام دادم و او جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای فرزند صالح و پیامبر نیکوکار. سپس جبریل مرا بالا برد تا به آسمان دوم رسید و گفت: در را باز کنید. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خیر مقدم، عرض می‌کنیم چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد آسمان دوم شدم، پسر خاله‌هایم؛ یحیی و عیسی؛ را دیدم. جبریل گفت: اینها، یحیی و عیسی هستند به آنها سلام بده. به آنان نیز سلام دادم. آنها جواب دادند و گفتند: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. سپس جبریل مرا به آسمان سوم برد و خواست تا در را باز کنند. پرسیدند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همرا من است. پرسیدند: آیا او دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می‌گوییم چه وقت خوبی آمده است. آنگاه در را باز کردند. هنگامی که وارد شدم، یوسف را دیدم. جبریل گفت: این، یوسف است به او سلام بده. به او هم سلام دادم او نیز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. سپس، جبریل مرا به آسمان چهارم برد و خواست تا در را باز کنند. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد

می‌گوییم چه وقت خوبی آمده است. آنگاه، در را باز کردند. هنگامی که وارد شدم و به ادریس رسیدم، جبریل گفت: این، ادریس است به او سلام بده. به او نیز سلام دادم. او هم جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. سپس جبریل مرا به آسمان پنجم برد وخواست تا در را باز کنند. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. پرسیدند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا او دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می‌گوییم چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد شدم، هارون را دیدم. جبریل گفت: این، هارون است. به او سلام بده. پس به او هم سلام دادم. او نیز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار.

سپس جبریل مرا به آسمان ششم برد و خواست تا در را باز کنند. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. پرسیدند: کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. گفتند: آیا او دعوت شده است؟ گفت: بلی. گفتند: به او خوش آمد می‌گوییم چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد شدم، موسی را دیدم. جبریل گفت: این، موسی است. به او سلام بده. پس به او هم سلام دادم. او نیز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر نیکوکار. اما هنگامی که از او گذشتم، شروع به گریستن کرد. پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: بخاطر اینکه بعد از من، نوجوانی مبعوث شده است که امتیانش بیشتر از امت من به بهشت می‌روند.

سپس جبریل مرا به آسمان هفتم برد و خواست تا در را باز کنند. پرسیدند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: آیا کسی همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسیدند: آیا او دعوت شده است؟ گفت: بلی. نگهبان آسمان گفت: به او خوش آمد می‌گوییم. چه وقت خوبی آمده است. هنگامی که وارد شدم، ابراهیم را دیدم. جبریل گفت: این، پدر توست. به او سلام بده. به او نیز سلام دادم. او هم جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدی ای فرزند صالح و پیامبر نیکوکار. سپس بالا برده شدم تا به سدرة المنتهی رسیدم. ناگهان، دیدم که میوه‌هایش به اندازه کوزه‌های شهر «هجر» و برگهای آن به اندازه گوش فیل است. جبریل گفت: این، سدرة النمنتهی است. و در آنجا، نگاهم به چهار نهر افتاد که دو تا پنهان و دو تای دیگر، آشکار بودند. پرسیدم: ای جبریل! اینها چیست؟ گفت: دو نهر پنهان، نهرهای بهشت اند. و دو نهر آشکار، نیل و فرات می‌باشند. سپس بیت المعمور را به من نشان دادند. آنگاه، برایم یک ظرف شراب، یک ظرف شیر و یک ظرف عسل آوردند. من شیر را برداشتم. جبریل گفت: این، فطرتی است که تو و امت ات بر آن هستید.

آنگاه، روزانه، پنجاه نماز برایم فرض قرار دادند. پس بر گشتم. همینکه به موسی رسیدم، گفت: چه دستوری به تو دادند؟ گفتم: دستور دادند تا روزانه، پنجاه نماز بخوانم. موسی گفت: امت تو نمی‌تواند روزانه، پنجاه نماز بخواند. سوگند به خدا که من مردم را قبل از تو آزمایش کردم و از بنی اسراییل، مشکلات زیادی را متحمل شدم. پس نزد پروردگارت برگرد و از او بخواه تا برای امت ات، تخفیف دهد. برگشتم. پس

خداوند ده نماز، برایم کم کرد. دوباره نزد موسی آمدم. موسی همان سخنان گذشته‌اش را تکرار کرد. دوباره برگشتم و خداوند ده نماز دیگر را کم کرد. بار دیگر، نزد موسی آمدم. او همان سخنان قبلی‌اش را تکرار کرد. پس برگشتم و خداوند، ده نماز دیگر نیز کم کرد. بسوی موسی آمدم. دوباره همان سخنان را تکرار کرد. پس برگشتم و خداوند دستور داد تا روزانه، ده نماز بخوانم. پس نزد موسی آمدم و او همان سخنانش را تکرار کرد. دوباره نزد خدا برگشتم و این بار به من دستور داده شد تا روزانه، پنج نماز بخوانم.

برای آخرین بار، نزد موسی آمدم. پرسید: چه دستوری به تو دادند؟ گفتم: به من دستور دادند که روزانه، پنج نماز بخوانم. موسی گفت: امت تو نمی‌تواند روزانه، پنج نماز بخواند. و من قبل از تو، مردم را آزمایش کرده‌ام و از بنی اسراییل، سختی‌های زیادی، متحمل شده‌ام. نزد پروردگارت برگرد و از او بخواه تا برای امت ات تخفیف بدهد. گفتم: آنقدر از پروردگارم خواستم که شرمنده شدم. هم اکنون، خشنود و تسلیم هستم.

هنگامی که از آنجا گذشتم، هاتفی ندا داد: فریضه‌ام را قطعی نمودم و به بندگانم تخفیف دادم».

قابل یاد آوری است که حدیث اسراء به روایت انس ﷺ در آغاز «کتاب الصلاة» بیان گردید و هر یک از این دو حدیث، حاوی مطالبی است که دیگری فاقد آن می‌باشد».

۱۵۷۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَمَا جَعَلْنَا ٱلرُّءْيَا ٱلَّتِيٓ أَرَيْنَٰكَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ﴾ [الإسراء: ٦٠]. قَالَ: هِيَ رُؤْيَا عَيْنٍ أُرِيَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، قَالَ: ﴿وَٱلشَّجَرَةَ ٱلْمَلْعُونَةَ فِي ٱلْقُرْءَانِ﴾ [الإسراء: ٦٠]. قَالَ: هِيَ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ». (بخاری: ۳۸۸۸)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ درباره این آیه: ﴿وَمَا جَعَلْنَا ٱلرُّءْيَا ٱلَّتِيٓ أَرَيْنَٰكَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ﴾ [الإسراء: ۶۰]. یعنی دیداری را که ما (در شب معراج) برای تو میسر ساختیم، در واقع آنرا وسیله آزمایش مردم، قرار دادیم، می‌گوید: این دیدار، با چشم (در حالت بیداری) در شبی که رسول الله ﷺ به بیت المقدس برده شد، صورت گرفت.

همچنین ابن عباس ﷺ درباره آیه: ﴿وَٱلشَّجَرَةَ ٱلْمَلْعُونَةَ فِي ٱلْقُرْءَانِ﴾ [الإسراء: ۶۰]. یعنی درخت لعنت شده در قرآن، می‌فرماید: منظور از آن، درخت زَقوم است».

باب (٤٣): نکاح نبی اکرم ﷺ با عایشه ﷺ وآمدن عایشه به مدینه وعروسی آنحضرت ﷺ با وی

۱۵۷۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَنَزَلْنَا فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ خَزْرَجٍ، فَوُعِكْتُ فَتَمَرَّقَ شَعَرِي فَوَفَى جُمَيْمَةً، فَأَتَتْنِي أُمِّي

أُمُّ رُومَانَ، وَإِنِّي لَفِي أُرْجُوحَةٍ وَمَعِي صَوَاحِبُ لِي، فَصَرَخَتْ بِي فَأَتَيْتُهَا لا أَدْرِي مَا تُرِيدُ بِي، فَأَخَذَتْ بِيَدِي حَتَّى أَوْقَفَتْنِي عَلَى بَابِ الدَّارِ، وَإِنِّي لأُنْهِجُ حَتَّى سَكَنَ بَعْضُ نَفَسِي، ثُمَّ أَخَذَتْ شَيْئًا مِنْ مَاءٍ فَمَسَحَتْ بِهِ وَجْهِي وَرَأْسِي، ثُمَّ أَدْخَلَتْنِي الدَّارَ فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ فِي الْبَيْتِ، فَقُلْنَ عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكَةِ وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ، فَأَسْلَمَتْنِي إِلَيْهِنَّ فَأَصْلَحْنَ مِنْ شَأْنِي، فَلَمْ يَرُعْنِي إِلاَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضُحًى فَأَسْلَمَتْنِي إِلَيْهِ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ». (بخاری: ۳۸۹۴)

ترجمه: «عایشه ل می‌گوید: دختری شش ساله بودم که نبی اکرم ﷺ مرا به نکاح خود در آورد. سپس به مدینه، هجرت کردیم و در محله بنی حارث بن خزرج، منزل گرفتیم. در آنجا تب شدم که به علت آن، موهای سرم ریخت. پس از مدتی، دوباره رویید تا اینکه به شانه‌هایم رسید. سرانجام، روزی، با دوستانم مشغول تاب بازی بودم که مادرم؛ ام رومان؛ آمد و مرا صدا زد. نزد او رفتم ولی نمی‌دانستم از من چه می‌خواهد. او دستم را گرفت و مرا که نفس نفس می‌زدم، کنار دروازه خانه نگهداشت. اندکی، آرام گرفتم ونفس زدنم، بر طرف گردید. آنگاه، کمی آب برداشت و به سر و صورتم زد و دستی بر آنها کشید. سپس مرا به داخل خانه برد. چند زن انصاری در آنجا نشسته بودند. آنان به من تبریک و خوش آمد، گفتند. مادرم مرا به آنها سپرد. آنان مرا آراستند و هیچ چیزی مرا نترساند مگر دیدن رسول خدا ﷺ که هنگام ظهر آمد و مرا به او سپردند. در آن هنگام، من دختر نه ساله‌ای بودم».

۱۵۷۳- «وَعَنْهَا ل: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: «أُرِيتُكِ فِي الْمَنَامِ مَرَّتَيْنِ، أَرَى أَنَّكِ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، وَيَقُولُ: هَذِهِ امْرَأَتُكَ فَاكْشِفْ عَنْهَا، فَإِذَا هِيَ أَنْتِ، فَأَقُولُ: إِنْ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمْضِهِ»». (بخاری: ۳۸۹۵)

ترجمه: «از عایشه ل روایت است که نبی اکرم ﷺ خطاب به او فرمود: «دوبار تو را در لباس ابریشمی، خواب دیدم. و شخصی می‌گفت: این، همسر توست. چادرش را کنار بزن. ناگهان، می‌دیدم که تو هستی. با خود می‌گفتم: اگر خواب از جانب خدا باشد.. به آن، جامه عمل می‌پوشاند»».

باب (٤٤): هجرت پیامبر اکرم ﷺ و یارانش به مدینه

۱۵۷۴- «عَنْ عَائِشَةَ ل، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ؛ قَالَتْ: لَمْ أَعْقِلْ أَبَوَيَّ قَطُّ إِلا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ، وَلَمْ يَمُرَّ عَلَيْنَا يَوْمٌ إِلاَّ يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَرَفَيِ النَّهَارِ بُكْرَةً وَعَشِيَّةً، فَلَمَّا ابْتُلِيَ الْمُسْلِمُونَ خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا نَحْوَ أَرْضِ الْحَبَشَةِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَرْكَ الْغِمَادِ لَقِيَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ وَهُوَ سَيِّدُ الْقَارَةِ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَبَا بَكْرٍ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَخْرَجَنِي قَوْمِي، فَأُرِيدُ

أَنْ أَسِيحَ فِي الأَرْضِ وَأَعْبُدَ رَبِّي، قَالَ ابْنُ الدَّغِنَةِ: فَإِنَّ مِثْلَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ لا يَخْرُجُ وَلا يُخْرَجُ، إِنَّكَ تَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ، فَأَنَا لَكَ جَارٌ، ارْجِعْ وَاعْبُدْ رَبَّكَ بِبَلَدِكَ، فَرَجَعَ وَارْتَحَلَ مَعَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ، فَطَافَ ابْنُ الدَّغِنَةِ عَشِيَّةً فِي أَشْرَافِ قُرَيْشٍ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لا يَخْرُجُ مِثْلُهُ وَلا يُخْرَجُ، أَتُخْرِجُونَ رَجُلاً يَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَيَصِلُ الرَّحِمَ، وَيَحْمِلُ الْكَلَّ، وَيَقْرِي الضَّيْفَ، وَيُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ؟ فَلَمْ تُكَذِّبْ قُرَيْشٌ بِجِوَارِ ابْنِ الدَّغِنَةِ، وَقَالُوا لابْنِ الدَّغِنَةِ: مُرْ أَبَا بَكْرٍ فَلْيَعْبُدْ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَلْيُصَلِّ فِيهَا، وَلْيَقْرَأْ مَا شَاءَ، وَلا يُؤْذِينَا بِذَلِكَ، وَلا يَسْتَعْلِنْ بِهِ، فَإِنَّا نَخْشَى أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا، فَقَالَ ذَلِكَ ابْنُ الدَّغِنَةِ لأَبِي بَكْرٍ، فَلَبِثَ أَبُو بَكْرٍ بِذَلِكَ يَعْبُدُ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، وَلا يَسْتَعْلِنُ بِصَلاتِهِ، وَلا يَقْرَأُ فِي غَيْرِ دَارِهِ، ثُمَّ بَدَا لأَبِي بَكْرٍ فَابْتَنَى مَسْجِدًا بِفِنَاءِ دَارِهِ، وَكَانَ يُصَلِّي فِيهِ وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَيَنْقَذِفُ عَلَيْهِ نِسَاءُ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ، وَهُمْ يَعْجَبُونَ مِنْهُ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلاً بَكَّاءً لا يَمْلِكُ عَيْنَيْهِ إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ، وَأَفْزَعَ ذَلِكَ أَشْرَافَ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَأَرْسَلُوا إِلَى ابْنِ الدَّغِنَةِ فَقَدِمَ عَلَيْهِمْ، فَقَالُوا: إِنَّا كُنَّا أَجَرْنَا أَبَا بَكْرٍ بِجِوَارِكَ، عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَقَدْ جَاوَزَ ذَلِكَ فَابْتَنَى مَسْجِدًا بِفِنَاءِ دَارِهِ، فَأَعْلَنَ بِالصَّلاةِ وَالْقِرَاءَةِ فِيهِ، وَإِنَّا قَدْ خَشِينَا أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا فَانْهَهُ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَقْتَصِرَ عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَعَلَ، وَإِنْ أَبَى إِلاَّ أَنْ يُعْلِنَ بِذَلِكَ، فَسَلْهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْكَ ذِمَّتَكَ، فَإِنَّا قَدْ كَرِهْنَا أَنْ نُخْفِرَكَ، وَلَسْنَا مُقِرِّينَ لأَبِي بَكْرٍ الاسْتِعْلانَ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَتَى ابْنُ الدَّغِنَةِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتَ الَّذِي عَاقَدْتُ لَكَ عَلَيْهِ، فَإِمَّا أَنْ تَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ، وَإِمَّا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيَّ ذِمَّتِي، فَإِنِّي لا أُحِبُّ أَنْ تَسْمَعَ الْعَرَبُ أَنِّي أُخْفِرْتُ فِي رَجُلٍ عَقَدْتُ لَهُ، فَقَالَ أَبُوبَكْرٍ: فَإِنِّي أَرُدُّ إِلَيْكَ جِوَارَكَ، وَأَرْضَى بِجِوَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمُسْلِمِينَ: «إِنِّي أُرِيتُ دَارَ هِجْرَتِكُمْ، ذَاتَ نَخْلٍ بَيْنَ لابَتَيْنِ، وَهُمَا الْحَرَّتَانِ» فَهَاجَرَ مَنْ هَاجَرَ قِبَلَ الْمَدِينَةِ، وَرَجَعَ عَامَّةُ مَنْ كَانَ هَاجَرَ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَتَجَهَّزَ أَبُو بَكْرٍ قِبَلَ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكَ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤْذَنَ لِي». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَهَلْ تَرْجُو ذَلِكَ بِأَبِي أَنْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَحَبَسَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيَصْحَبَهُ، وَعَلَفَ رَاحِلَتَيْنِ كَانَتَا عِنْدَهُ وَرَقَ السَّمُرِ، وَهُوَ الْخَبَطُ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ يَوْمًا جُلُوسٌ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ

فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ قَالَ قَائِلٌ لأَبِي بَكْرٍ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِﷺ مُتَقَنِّعًا فِي سَاعَةٍ لَمْ يَكُنْ يَأْتِينَا فِيهَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فِدَاءٌ لَهُ أَبِي وَأُمِّي، وَاللَّهِ مَا جَاءَ بِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلاَّ أَمْرٌ، قَالَتْ: فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَأْذَنَ، فَأُذِنَ لَهُ، فَدَخَلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَبِي بَكْرٍ: «أَخْرِجْ مَنْ عِنْدَكَ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا هُمْ أَهْلُكَ بِأَبِي أَنْتَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنِّي قَدْ أُذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: الصَّحَابَةُ، بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعَمْ». قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَخُذْ بِأَبِي أَنْتَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ إِحْدَى رَاحِلَتَيَّ هَاتَيْنِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بِالثَّمَنِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَجَهَّزْنَاهُمَا أَحَثَّ الْجِهَازِ، وَصَنَعْنَا لَهُمَا سُفْرَةً فِي جِرَابٍ، فَقَطَعَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ قِطْعَةً مِنْ نِطَاقِهَا فَرَبَطَتْ بِهِ عَلَى فَمِ الْجِرَابِ، فَبِذَلِكَ سُمِّيَتْ: ذَاتَ النِّطَاقَيْنِ، قَالَتْ: ثُمَّ لَحِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ بِغَارٍ فِي جَبَلِ ثَوْرٍ، فَكَمَنَا فِيهِ ثَلاثَ لَيَالٍ، يَبِيتُ عِنْدَهُمَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، وَهُوَ غُلامٌ شَابٌّ ثَقِفٌ لَقِنٌ، فَيُدْلِجُ مِنْ عِنْدِهِمَا بِسَحَرٍ، فَيُصْبِحُ مَعَ قُرَيْشٍ بِمَكَّةَ كَبَائِتٍ، فَلا يَسْمَعُ أَمْرًا يُكْتَادَانِ بِهِ إِلاَّ وَعَاهُ، حَتَّى يَأْتِيَهُمَا بِخَبَرِ ذَلِكَ حِينَ يَخْتَلِطُ الظَّلامُ، وَيَرْعَى عَلَيْهِمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ مِنْحَةً مِنْ غَنَمٍ، فَيُرِيحُهَا عَلَيْهِمَا حِينَ تَذْهَبُ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ، فَيَبِيتَانِ فِي رِسْلٍ وَهُوَ لَبَنُ مِنْحَتِهِمَا وَرَضِيفِهِمَا، حَتَّى يَنْعِقَ بِهَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ بِغَلَسٍ، يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ تِلْكَ اللَّيَالِي الثَّلاثِ، وَاسْتَأْجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلاً مِنْ بَنِي الدِّيلِ، وَهُوَ مِنْ بَنِي عَبْدِ بْنِ عَدِيٍّ، هَادِيَا خِرِّيتًا، وَالْخِرِّيتُ الْمَاهِرُ بِالْهِدَايَةِ، قَدْ غَمَسَ حِلْفًا فِي آلِ الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ السَّهْمِيِّ، وَهُوَ عَلَى دِينِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، فَأَمِنَاهُ فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاحِلَتَيْهِمَا، وَوَاعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلاثِ لَيَالٍ، بِرَاحِلَتَيْهِمَا صُبْحَ ثَلاثٍ، وَانْطَلَقَ مَعَهُمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ وَالدَّلِيلُ، فَأَخَذَ بِهِمْ طَرِيقَ السَّوَاحِلِ، قَالَ سُرَاقَةُ بْنَ جُعْشُمٍ الْمُدْلَجِيُّ ﷺ: يَقُولُ: جَاءَنَا رُسُلُ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، يَجْعَلُونَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ، دِيَةَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَنْ قَتَلَهُ أَوْ أَسَرَهُ، فَبَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ فِي مَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ قَوْمِي بَنِي مُدْلِجٍ، أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، حَتَّى قَامَ عَلَيْنَا وَنَحْنُ جُلُوسٌ، فَقَالَ: يَا سُرَاقَةُ! إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ آنِفًا أَسْوِدَةً بِالسَّاحِلِ، أُرَاهَا مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ، قَالَ سُرَاقَةُ: فَعَرَفْتُ أَنَّهُمْ هُمْ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِهِمْ، وَلَكِنَّكَ رَأَيْتَ فُلانًا وَفُلانًا انْطَلَقُوا بِأَعْيُنِنَا، ثُمَّ لَبِثْتُ فِي الْمَجْلِسِ سَاعَةً، ثُمَّ قُمْتُ فَدَخَلْتُ، فَأَمَرْتُ جَارِيَتِي أَنْ تَخْرُجَ بِفَرَسِي وَهِيَ مِنْ وَرَاءِ أَكَمَةٍ، فَتَحْبِسَهَا عَلَيَّ، وَأَخَذْتُ رُمْحِي فَخَرَجْتُ بِهِ مِنْ ظَهْرِ الْبَيْتِ، فَحَطَطْتُ

بِزُجِّهِ الأَرْضَ، وَخَفَضْتُ عَالِيَهُ، حَتَّى أَتَيْتُ فَرَسِي فَرَكِبْتُهَا، فَرَفَعْتُهَا تُقَرِّبُ بِي، حَتَّى دَنَوْتُ مِنْهُمْ فَعَثَرَتْ بِي فَرَسِي، فَخَرَرْتُ عَنْهَا، فَقُمْتُ فَأَهْوَيْتُ يَدِي إِلَى كِنَانَتِي، فَاسْتَخْرَجْتُ مِنْهَا الأَزْلامَ فَاسْتَقْسَمْتُ بِهَا: أَضُرُّهُمْ أَمْ لا، فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي، وَعَصَيْتُ الأَزْلامَ تُقَرِّبُ بِي، حَتَّى إِذَا سَمِعْتُ قِرَاءَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ لا يَلْتَفِتُ، وَأَبُو بَكْرٍ يُكْثِرُ الالْتِفَاتَ، سَاخَتْ يَدَا فَرَسِي فِي الأَرْضِ، حَتَّى بَلَغَتَا الرُّكْبَتَيْنِ، فَخَرَرْتُ عَنْهَا، ثُمَّ زَجَرْتُهَا فَنَهَضَتْ، فَلَمْ تَكَدْ تُخْرِجُ يَدَيْهَا، فَلَمَّا اسْتَوَتْ قَائِمَةً إِذَا لأَثَرِ يَدَيْهَا عُثَانٌ سَاطِعٌ فِي السَّمَاءِ مِثْلُ الدُّخَانِ، فَاسْتَقْسَمْتُ بِالأَزْلامِ فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ، فَنَادَيْتُهُمْ بِالأَمَانِ، فَوَقَفُوا فَرَكِبْتُ فَرَسِي، حَتَّى جِئْتُهُمْ، وَوَقَعَ فِي نَفْسِي حِينَ لَقِيتُ مَا لَقِيتُ مِنَ الْحَبْسِ عَنْهُمْ، أَنْ سَيَظْهَرُ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ قَوْمَكَ قَدْ جَعَلُوا فِيكَ الدِّيَةَ، وَأَخْبَرْتُهُمْ أَخْبَارَ مَا يُرِيدُ النَّاسُ بِهِمْ، وَعَرَضْتُ عَلَيْهِمُ الزَّادَ وَالْمَتَاعَ، فَلَمْ يَرْزَآنِي، وَلَمْ يَسْأَلانِي، إِلاَّ أَنْ قَالَ: «أَخْفِ عَنَّا». فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابَ أَمْنٍ، فَأَمَرَ عَامِرَ بْنَ فُهَيْرَةَ فَكَتَبَ فِي رُقْعَةٍ مِنْ أَدِيمٍ، ثُمَّ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فلَقِيَ الزُّبَيْرَ فِي رَكْبٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، كَانُوا تِجَارًا قَافِلِينَ مِنَ الشَّأْمِ، فَكَسَا الزُّبَيْرُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ ثِيَابَ بَيَاضٍ، وَسَمِعَ الْمُسْلِمُونَ بِالْمَدِينَةِ مَخْرَجَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَكَّةَ، فَكَانُوا يَغْدُونَ كُلَّ غَدَاةٍ إِلَى الْحَرَّةِ، فَيَنْتَظِرُونَهُ حَتَّى يَرُدَّهُمْ حَرُّ الظَّهِيرَةِ، فَانْقَلَبُوا يَوْمًا بَعْدَ مَا أَطَالُوا انْتِظَارَهُمْ، فَلَمَّا أَوَوْا إِلَى بُيُوتِهِمْ أَوْفَى رَجُلٌ مِنْ يَهُودَ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِهِمْ لأَمْرٍ يَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَبَصُرَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابِهِ مُبَيَّضِينَ، يَزُولُ بِهِمُ السَّرَابُ، فَلَمْ يَمْلِكِ الْيَهُودِيُّ أَنْ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا مَعَاشِرَ الْعَرَبِ! هَذَا جَدُّكُمِ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ، فَثَارَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى السِّلاحِ، فَتَلَقَّوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِظَهْرِ الْحَرَّةِ، فَعَدَلَ بِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ، حَتَّى نَزَلَ بِهِمْ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، وَذَلِكَ يَوْمَ الاثْنَيْنِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعٍ الأَوَّلِ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ لِلنَّاسِ، وَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَامِتًا، فَطَفِقَ مَنْ جَاءَ مِنَ الأَنْصَارِ ـ مِمَّنْ لَمْ يَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ـ يُحَيِّي أَبَا بَكْرٍ، حَتَّى أَصَابَتِ الشَّمْسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى ظَلَّلَ عَلَيْهِ بِرِدَائِهِ، فَعَرَفَ النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ، فَلَبِثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، وَأُسِّسَ الْمَسْجِدُ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى، وَصَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، فَسَارَ يَمْشِي مَعَهُ النَّاسُ، حَتَّى بَرَكَتْ عِنْدَ مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، وَهُوَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَئِذٍ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَكَانَ مِرْبَدًا لِلتَّمْرِ لِسُهَيْلٍ وَسَهْلٍ ـ غُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي

حَجْرِ أَسْعَدَ بْنِ زُرَارَةَ ـ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ بَرَكَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ: «هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْمَنْزِلُ». ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْغُلامَيْنِ، فَسَاوَمَهُمَا بِالْمِرْبَدِ لِيَتَّخِذَهُ مَسْجِدًا، فَقَالا: لا بَلْ نَهَبُهُ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُمَا هِبَةً حَتَّى ابْتَاعَهُ مِنْهُمَا، ثُمَّ بَنَاهُ مَسْجِدًا، وَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْقُلُ مَعَهُمُ اللَّبِنَ فِي بُنْيَانِهِ: وَيَقُولُ وَهُوَ يَنْقُلُ اللَّبِنَ: «هَذَا الْحِمَالُ لا حِمَالَ خَيْبَرْ، هَذَا أَبَرُّ رَبَّنَا وَأَطْهَرْ». وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّ الأَجْرَ أَجْرُ الآخِرَهْ، فَارْحَمِ الأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَهْ»». (بخاری: ۳۹۰۵-۳۹۰۶)

ترجمه: «عایشه ؓ؛ همسر نبی اکرم ﷺ؛ می‌گوید: از زمانی که به خاطر دارم، پدر و مادرم، مسلمان بودند. و هر روز، صبح و شب، رسول الله ﷺ نزد ما می‌آمد. هنگامی که مسلمانان، مورد آزمایش قرار گرفتند، ابوبکر به قصد هجرت به حبشه، بیرون رفت تا به منطقه «برک الغماد» رسید. در آنجا با ابن دغنه که سردار قبیله «قاره» بود، ملاقات کرد. او گفت: ای ابوبکر! کجا می‌روی؟ گفت: قوم ام مرا بیرون کرده است. می‌خواهم روی زمین، سیاحت کنم و پروردگارم را عبادت نمایم. ابن دغنه گفت: ای ابوبکر! افرادی مانند تو نه بیرون می‌روند و نه کسی آنها را بیرون می‌کند. زیرا تو به داد نیازمندان می‌رسی، با خویشاوندانت، صله رحم داری، مسئولیت می‌پذیری، مهمان نوازی می‌کنی و در مشکلات، به مردم، یاری می‌رسانی. من تو را پناه می‌دهم. برگرد و پرودگارات را در شهر خود، عبادت کن. اینجا بود که ابوبکر برگشت و ابن دغنه نیز او را همراهی کرد. شب هنگام، ابن دغنه به اشراف قریش سر زد وبه آنان گفت: افرادی مانند ابوبکر، نه بیرون می‌روند ونه کسی آنان را بیرون می‌کند. آیا مردی را که به فقرا کمک می‌نماید، صله رحم دارد، مسئولیت پذیر است، مهمان نواز است و در مشکلات، به داد مردم می‌رسد، بیرون می‌کنید؟ قریش، پناه دادن ابن دغنه را پذیرفتند و به او گفتند: به ابوبکر بگو تا پرودگارش را در خانه خود، عبادت کند، همانجا نماز بخواند و هر چه می‌خواهد، آنجا تلاوت کند. و این کارهایش را علنی، انجام ندهد و به ما اذیت و آزار نرساند. زیرا می‌ترسیم که زنان و کودکان ما را به فتنه اندازد. ابن دغنه این سخنان را به اطلاع ابوبکر رساند. ابوبکر نیز مدتی را اینگونه در خانه خود به عبادت پرودگارش گذراند. او علنی نماز نمی‌خواند و فقط در خانه‌اش، قرآن، تلاوت می‌کرد. پس از مدتی، تصمیم گرفت و در حیات خانه‌اش، مسجدی ساخت. در همان مسجد، نماز می‌خواند و قران، تلاوت می‌کرد. درنتیجه، زنان و فرزندان مشرکین به آنجا هجوم می‌آوردند.

و چون ابوبکر، بسیار گریه می‌کرد و هنگام تلاوت قرآن، نمی‌توانست خود را کنترل کند و اشک‌اش جاری می‌شد، آنان از دیدن او تعجب می‌کردند و به او می‌نگریستند. این کار، باعث وحشت سران مشرک قریش شد. کسی را بسوی ابن دغنه فرستادند. او آمد. آنها گفتند: ما ابوبکر را بخاطر تو پناه دادیم تا پرودگار خود را در خانه‌اش عبادت کند. او از این حد، تجاوز کرد و در حیات خانه‌اش، مسجدی ساخت و نماز و تلاوت‌اش را علنی کرد. می‌ترسیم که زنان و فرزندان ما را به فتنه اندازد. او را از این کار، باز بدار. اگر

دوست دارد که به عبادت پرودگار خود در خانه‌اش اکتفا کند، می‌تواند. ولی اگر می‌خواهد علنی، عبادت کند، از او بخواه تا از پناهندگی ات بیرون آید. زیرا ما دوست نداریم که با تو پیمان شکنی کنیم. و از سوی دیگر، کارهای علنی ابوبکر را نیز تحمل نمی‌کنیم.

عایشه ﭫ می‌گوید: ابن دغنه نزد ابوبکر آمد و گفت: تو می‌دانی که من با تو چه پیمانی بسته‌ام. یا به همان پیمانت، اکتفا کن و یا از پناهندگی‌ام، بیرون بیا. زیرا دوست ندارم این سخن به گوش عرب برسد که من در مورد مردی، پیمان بستم و آنرا شکستند. ابوبکرﭬ گفت: از پناهندگی ات بیرون می‌آیم و راضی به پناه خدا می‌شوم.

گفتنی است که در آن هنگام، نبی اکرم ﷺ در مکه بود و خطاب به مسلمانان فرمود: «سرزمین هجرت شما را که دارای نخل می‌باشد و میان دو سنگلاخ، واقع شده است، به من نشان دادند». آنگاه، تعدادی از مسلمانان بسوی مدینه هجرت کردند و بیشتر کسانی که به سرزمین حبشه، هجرت کرده بودند، به مدینه رفتند. ابوبکر نیز خود را برای هجرت به مدینه، آماده ساخت. رسول الله ﷺ به او گفت: «کمی صبر کن. امیدوارم به من نیز اجازه هجرت بدهند». ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد. آیا چنین امیدی وجود دارد؟ فرمود: «بلی». پس ابوبکر ﭬ بخاطر اینکه رسول خدا ﷺ را همراهی کند، از هجرت خودداری نمود. و دو شتر را بمدت چهار ماه با برگ درخت مغیلان، تغذیه کرد.

روزی، هنگام ظهر در خانه پدرم؛ ابوبکر، نشسته بودیم که شخصی به او گفت: این، رسول خدا ﷺ است که سر و رویش را پوشانده است و بر خلاف عادت گذشته، در این ساعت، آمده است. ابوبکر گفت: پدر و مادرم، فدایش باد. سوگند به خدا، کار مهمی او را در این ساعت به اینجا آورده است.

بهرحال، رسول الله ﷺ آمد و اجازه ورود خواست. به او اجازه دادند. وارد خانه شد و به ابوبکر گفت: «اطرافیانت را بیرون کن». ابوبکر گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. اینها، اهل تو هستند. آنحضرت ﷺ فرمود: «به من اجازه خروج (هجرت) رسیده است». گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. آیا می‌توانم همراه تو باشم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی». گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. یکی از این دو شتر را بردار. رسول اکرم ﷺ فرمود: «فقط آنرا در قبال پول، برمی دارم».

ما آن دو شتر را به سرعت، آماده کردیم و برای آنان، غذایی در یک سفره چرمی، تدارک دیدیم. آنگاه، اسماء دختر ابوبکر، از کمر بندش، قطعه‌ای پاره کرد و دهانه سفره را با آن بست. بدین جهت، او را ذات النطاقین می‌گویند.

آنگاه، رسول الله ﷺ و ابوبکر به غاری که در کوه ثور، قرار دارد، رفتند و سه شب در آنجا مخفی شدند. و عبد الله بن ابی بکر ﭭ نیز که جوانی هوشیار و زیرک بود، شبها را با آنان می‌گذارند. و هنگام سحر از آنجا حرکت می‌کرد و طوری صبح زود، به مکه نزد قریش می‌آمد که گویا شب را آنجا بوده است.

او تمامی توطئه‌های قریش را بخاطر می‌سپرد و در تاریکی شب، نزد آنان باز می‌گشت و آنها را با خبر می‌ساخت.

از طرفی دیگر، عامر بن فهیره؛ غلام آزاد شده ابوبکر ﭭ؛ گوسفندان شیردِه را در آن حوالی می‌چرانید. و هنگامی که پاسی از شب می‌گذشت، آنها را نزد آنان می‌برد و اینگونه آنان شب را با نوشیدن شیر تازه و داغ، سپری می‌کردند. سپس در تاریکی، بانگ می‌زد و گوسفندان را از آنجا می‌راند. و هر سه شب، چنین کرد.

همچنین رسول خدا ﷺ و ابوبکر ﭬ مردی از قبیله بنی دیل را که از تیره بنی عبد بن عدی و راهنمایی ماهر بود، اجیر کردند. او هم پیمان آل عاص بن وائل سهمی و بر دین کفار قریش بود. آنان او را امین دانستند و شترانشان را به او سپردند و با او وعده گذاشتند که بعد از سه شب، یعنی صبح روز سوم، شترانشان را به غار ثور بیاورد. اینگونه آنها با عامر بن فهیره و راهنمای خود، براه افتادند. آن شخص (راهنما) آنها را از طریق ساحل برد.

سراقه بن جعشم مدلجی می‌گوید: فرستادگان کفار قریش، نزد ما آمدند وبرای دستگیری یا کشتن هر یک از رسول خدا ﷺ و ابوبکر، جایزه‌ای به اندازه خونبها (صد شتر) تعیین کردند. در آن اثنا، من در یکی از مجالس قوم ام؛ بنی مدلج؛ نشسته بودم که مردی از راه رسید و کنار ما ایستاد و گفت: ای سراقه! هم اکنون افرادی را در ساحل دیدم. گمان می‌کنم که محمد و یارانش باشند. سراقه می‌گوید: یقین کردم که آنها هستند. گفتم: کسانی را که تو دیده‌ای، آنها (محمد و ابوبکر) نیستند. بلکه فلانی و فلانی را دیده‌ای که چند لحظه قبل، از اینجا رفتند.

سپس، ساعتی در آن مجلس، نشستم. آنگاه برخاستم و به خانه رفتم و به کنیزم، دستور دادم تا اسبم را از خانه بیرون کند و به پشت تپه‌ها ببرد و آنجا منتظر من بماند. من هم نیزه‌ام را برداشتم و از پشت خانه بیرون رفتم. سرِ نیزه را بسوی زمین گرفتم و قسمت دیگر آنرا پایین آوردم تا اینکه به اسبم رسیدم و بر آن سوار شدم و به سرعت آن را دوانیدم تا اینکه به آنها نزدیک شدم. در آن هنگام، اسبم لرزید و من به زمین افتادم. پس برخاستم و دستم را به جعبه تیر بردم و تیرهای قمارم را از آن، بیرون آوردم و با آنها فال گرفتم. نتیجه فال، خلاف آنچه دوست داشتم، در آمد. بدون توجه به آن (فال) بر اسبم سوار شدم و آنرا بسوی آنان دوانیدم تا جایی که قرائت رسول خدا ﷺ را شنیدم. آنحضرت ﷺ بسوی من نگاه نمی‌کرد اما ابوبکر بسیار نگاه می‌کرد. این بار، دستهای اسبم تا زانو در زمین فرو رفت و من به زمین افتادم. سپس فریاد زدم و اسب، به سختی برخاست. هنگامی که راست ایستاد، غباری مانند دود از اثر دستهایش به آسمان برخاست. بار دیگر، فال گرفتم و نتیجه فال، خلاف آنچه دوست داشتم، در آمد. پس صدا زدم و از آنها، امان خواستم. آنان ایستادند. من بر اسبم سوار شدم و نزد آنان رفتم. البته هنگامی که دیدم نمی‌توانم به آنها برسم، چنین به

ذهنم رسید که دین رسول خدا ﷺ بزودی غلبه خواهد کرد. به او گفتم: همانا قوم ات برای دستگیری یا کشتن ات، جایزه‌ای به اندازه دیه، تعیین کرده است و آنها را از قصد مردم، با خبر ساختم و به آنان، غذا و کالا، پیشنهاد دادم. ولی نپذیرفتند. و از من چیزی نخواستند جز اینکه رسول خدا ﷺ فرمود: «راز ما را پوشیده نگه دار». سپس خواستم تا امان نامه‌ای برایم بنویسد. رسول اکرم ﷺ به عامر بن فهیره دستور داد. او نیز آن را بر پوستی که دباغی شده بود، نوشت.

آنگاه رسول خدا ﷺ به راهش ادامه داد و با زبیر و گروهی از تاجران مسلمان که از شام برمی گشتند، ملاقات نمود. زبیر به رسول خدا ﷺ و ابوبکر، لباس سفید، هدیه کرد.

از سوی دیگر، مسلمانان مدینه هم با خبر شدند که رسول خدا ﷺ از مکه، خارج شده است. لذا آنان، هر روز صبح، به سنگلاخ خارج مدینه می‌رفتند و منتظر او می‌ماندند تا اینکه گرمای ظهر،آنان را به خانه بر می‌گردانید.

روزی، پس از یک انتظار طولانی، به خانه‌هایشان برگشتند. هنگامی که به خانه‌هایشان رفتند، مردی یهودی که برای کاری، بالای یکی از قلعه‌هایشان رفته بود، رسول خدا ﷺ و یارانش را در لباس سفید دید. اما سراب نمی‌گذاشت که بخوبی دیده شوند. او کنترلش را از دست داد و با صدای بلند، فریاد زد: ای گروه عرب! این، صاحب دولتی است که شما منتظر او بودید. مسلمانان بسوی اسلحه‌هایشان شتافتند و در همان سنگلاخ، با رسول خدا ﷺ ملاقات کردند. آنحضرت ﷺ راه آنان را بسوی راست، کج کرد تا اینکه در محله بنی عمرو بن عوف، منزل گرفت. و آن روز، دوشنبه ماه ربیع الاول بود. ابوبکر ﷺ برای استقبال مردم، ایستاده بود و رسول خدا ﷺ ساکت، نشسته بود. انصاری که رسول اکرم ﷺ را ندیده بودند، هنگام آمدن، به ابوبکر خوش آمد می‌گفتند تا اینکه آفتاب به آنحضرت ﷺ رسید. آنگاه، ابوبکر برخاست و با ردایش او را در سایه گرفت. اینجا بود که مردم، رسول خدا ﷺ را شناختند.

آنحضرت ﷺ ده شب و اندی در میان بنی عمرو بن عوف ماند و مسجدی را که (به گفته قرآن) بر اساس تقوا پایه گذاری شده است، بنا کرد (مسجد قباء) و در آن، نماز خواند.

سپس بر شترش، سوار شد و مردم نیز با او براه افتادند تا اینکه شترش در محل مسجد النبی زانو به زمین زد و نشست. در آن هنگام، تعدای از مسلمانان در آنجا نماز می‌خواندند. علاوه بر آن، محل خشک کردن خرماهای سهل و سیهل ؛دو کودک یتیمی که تحت سر پرستی اسعد بن زراه قرار داشتند؛ بود.

هنگامی که شتر رسول خدا ﷺ به زمین نشست، فرمود: «اگر خدا بخواهد، اینجا منزل خواهم گرفت». سپس پیامبر اکرم ﷺ آن دو کودک را خواست و در مورد قیمت زمین، با آنان سخن گفت تا در آنجا مسجدی بسازد. گفتند: ای رسول خدا! زمین را نمی‌فروشیم بلکه آنرا به شما هدیه می‌دهیم. رسول خدا ﷺ آنرا بعنوان هبه از آنان، نپذیرفت بلکه آنرا خرید و در آنجا مسجدی بنا کرد. و خودش نیز همراه صحابه برای ساختن

آن، خشت می‌آورد و می‌فرمود: «این باری که ما حمل می‌کنیم، مانند بارهای خیبر (میوه‌ها و محصولات کشاورزی) نیست بلکه این، بار ما نزد خداوند، پاک‌تر و ثواب بیشتری دارد». همچنین می‌فرمود: «خداوندا! پاداش، همان پاداش آخرت است. پس مهاجرین و انصار را بخششای».

۱۵۷۵- «عَنْ أَسْمَاءَ ل: أَنَّهَا حَمَلَتْ بِعَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، قَالَتْ: فَخَرَجْتُ وَأَنَا مُتِمٌّ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ، فَنَزَلْتُ بِقُبَاءٍ، فَوَلَدْتُهُ بِقُبَاءٍ، ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ج، فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ، ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ، فَمَضَغَهَا، ثُمَّ تَفَلَ فِي فِيهِ، فَكَانَ أَوَّلَ شَيْءٍ دَخَلَ جَوْفَهُ رِيقُ رَسُولِ اللَّهِ ج، ثُمَّ حَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ، ثُمَّ دَعَا لَهُ وَبَرَّكَ عَلَيْهِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي الإِسْلامِ». (بخاری: ۳۹۰۹)

ترجمه: «اسماء ل می‌گوید: باردار بودم و عبدالله بن زبیر ب را در شکم داشتم. دوران حاملگی‌ام به پایان رسیده بود که از مکه به مدینه، هجرت نمودم و در قباء، منزل گرفتم و در آنجا، وضع حمل نمودم. سپس فرزندم را نزد نبی اکرم ج بردم و در آغوش‌اش گذاشتم. رسول خدا ج خرمایی خواست، آنرا جوید و در دهانش، آب دهان انداخت. پس اولین چیزی که وارد شکم‌اش شد، آب دهان رسول خدا ج بود. آنگاه، او را با خرمایی دیگر، تخنیک نمود (خرما را جوید و به کام‌اش مالید). سپس، برایش دعا و طلب برکت نمود. و او اولین کودک مسلمانی بود (که پس از هجرت به مدینه) بدنیا آمد».

۱۵۷۶- «عَنْ أَبِي بَكْرٍ س قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ج فِي الْغَارِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا أَنَا بِأَقْدَامِ الْقَوْمِ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ بَعْضَهُمْ طَأْطَأَ بَصَرَهُ رَآنَا. قَالَ: «اسْكُتْ يَا أَبَا بَكْرٍ اثْنَانِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا»». (بخاری: ۳۹۲۲)

ترجمه: «ابوبکر س می‌گوید: با نبی اکرم ج در غار بودم. سرم را بلند کردم، ناگهان چشم‌ام به پاهای دشمن افتاد. گفتم: ای رسول خدا! اگر یکی از آنان به پایین، نگاه کند، ما را می‌بینند. پیامبر اکرم ج فرمود: «ای ابوبکر، ساکت باش. ما دو نفری هستیم که سومین ما، خداست»».

باب (٤٥): ورود پیامبر اکرم ج و یارانش به مدینه

۱۵۷۷- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ب قَالَ: أَوَّلُ مَنْ قَدِمَ عَلَيْنَا مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ، وَكَانَا يُقْرِئَانِ النَّاسَ، فَقَدِمَ بِلالٌ وَسَعْدٌ وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، ثُمَّ قَدِمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي عِشْرِينَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ج، ثُمَّ قَدِمَ النَّبِيُّ ج، فَمَا رَأَيْتُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَرِحُوا بِشَيْءٍ فَرَحَهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ج حَتَّى جَعَلَ الإِمَاءُ يَقُلْنَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ج، فَمَا قَدِمَ حَتَّى قَرَأْتُ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى فِي سُوَرٍ مِنَ الْمُفَصَّلِ». (بخاری: ۳۹۲۵)

ترجمه: «براء بن عازب رضی الله عنهما می‌گوید: مصعب بن عمیر و عبد الله بن ام مکتوم، اولین کسانی بودند که نزد ما (در مدینه) آمدند و به مردم، قرآن می‌آموختند. بعد از آنها، بلال، سعد و عمار بن یاسر آمدند و سپس، عمر بن خطاب رضی الله عنه با بیست نفر از یاران رسول خدا ﷺ آمد. سر انجام، نبی اکرم ﷺ تشریف آورد. پس من ندیدم که اهل مدینه برای چیزی به اندازه آمدن رسول الله ﷺ خوشحال شوند تا جایی که کنیزان هم (خوشحال بودند) و می‌گفتند: رسول خدا ﷺ آمده است. و هنگامی که رسول خدا ﷺ به مدینه آمد من ﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى﴾ و چند سوره مفصل را حفظ کرده بودم. (از سوره ق تا آخر قران را سوره‌های مفصل می‌نامند)».

باب (٤٦): ماندن مهاجر، در مکه پس از ادای مناسک حج

۱۵۷۸- «عَنِ الْعَلاءِ بْنِ الْحَضْرَمِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلاثٌ لِلْمُهَاجِرِ بَعْدَ الصَّدَرِ»». (بخاری: ۳۹۳۳)

ترجمه: «علاء بن حضرمی می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مهاجر می‌تواند پس از طواف زیارت، سه روز در مکه بماند»».

باب (٤٧): آمدن یهود نزد پیامبر اکرم ﷺ پس از هجرت به مدینه

۱۵۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ آمَنَ بِي عَشَرَةٌ مِنَ الْيَهُودِ لآمَنَ بِي الْيَهُودُ»». (بخاری: ۳۹۴۱)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر ده نفر از یهود به من ایمان می‌آورد (افراد برجسته و خاصی بودند که در بعضی از روایات از آنها نام برده شده است) همه یهودیان به من ایمان می‌آوردند».

کتاب (۵۷) غروات پیامبر اکرم ﷺ

باب (۱): غزوۀ عُشَیره

۱۵۸۰- «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ﵁ قِيلَ لَهُ: كَمْ غَزَا النَّبِيُّ ﷺ مِنْ غَزْوَةٍ؟ قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةَ. قِيلَ: كَمْ غَزَوْتَ أَنْتَ مَعَهُ؟ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ. قُلْتُ: فَأَيُّهُمْ كَانَتْ أَوَّلَ؟ قَالَ: الْعُسَيْرَةُ، أَوِ الْعُشَيْرُ، فَذَكَرْتُ لِقَتَادَةَ، فَقَالَ: الْعُشَيْرُ». (بخاری: ۳۹۴۹)

ترجمه: «از زید بن ارقم ﵁ روایت است که از ایشان پرسیدند: نبی اکرم ﷺ چند غزوه داشته است؟ گفت: نوزده غزوه. پرسیدند: تو در چند غزوه، همراه او بودی؟ گفت: در هفده غزوه.

یکی از راویان می‌گوید: پرسیدم: اولین غزوه، کدام بود؟ گفت: عُسیره یا عُشیر. این مطلب را با قتاده در میان گذاشتم. گفت: غزوه عُشیر».

باب (۲): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: آنگاه که از پروردگارتان طلب کمک می‌کردید...

۱۵۸۱- «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﵁ قَالَ: شَهِدْتُ مِنَ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ مَشْهَدًا، لأَنْ أَكُونَ صَاحِبَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا عُدِلَ بِهِ. أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَدْعُو عَلَى الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: لا نَقُولُ كَمَا قَالَ قَوْمُ مُوسَى: ﴿ٱذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَٰتِلَآ﴾ [المائدة: ۲۴]. وَلَكِنَّا نُقَاتِلُ عَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ، وَبَيْنَ يَدَيْكَ وَخَلْفَكَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَشْرَقَ وَجْهُهُ وَسَرَّهُ». (بخاری: ۳۹۵۲)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﵁ می‌گوید: از مقداد بن اسود، عملی مشاهده کردم که اگر از من سر می‌زد، آنرا با هیچ چیز دیگر، برابر نمی‌دانستم. در حالی که رسول الله ﷺ علیه مشرکین دعا می‌کرد، مقداد آمد و گفت: ای رسول خدا! ما مانند قوم موسی نمی‌گوییم: برو، تو و پرودگارت بجنگید. بلکه از راست و چپ و پیش رویت و پشت سرت می‌جنگیم.

ابن مسعود ﵁ می‌گوید: در آن هنگام دیدم که چهره رسول خدا ﷺ از شدت خوشحالی، درخشید».

باب (۳): تعداد اصحاب بدر

۱۵۸۲- «عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنِي أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا، أَنَّهُمْ كَانُوا عِدَّةَ أَصْحَابِ طَالُوتَ الَّذِينَ جَازُوا مَعَهُ النَّهَرَ، بِضْعَةَ عَشَرَ وَثَلاثَ مِائَةٍ». (بخاری: ۳۹۵۷)

ترجمه: «براء ﷺ می‌گوید: جمعی از یاران محمد ﷺ که در غزوه بدر، شرکت کرده بودند، می‌گفتند: تعداد ما برابر با اصحاب طالوت بود که با او از نهر، عبورکردند. یعنی‌سیصد و اندی نفر».

باب (٤): کشته شدن ابو جهل

۱۵۸۳- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ يَنْظُرُ مَا صَنَعَ أَبُوجَهْلٍ»؟ فَانْطَلَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ، حَتَّى بَرَدَ، قَالَ: أَأَنْتَ أَبُو جَهْلٍ؟ قَالَ: فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، قَالَ: وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ، أَوْ رَجُلٍ قَتَلَهُ قَوْمُهُ». (بخاری: ۳۹۶۳)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «چه کسی از ابوجهل برایم خبری می‌آورد»؟ ابن مسعود ﷺ رفت و دید که فرزندان عفراء او را زده و از پای در آورده‌اند. پس ریش‌اش را گرفت و به او گفت: تو ابوجهل هستی؟ ابوجهل گفت: آیا بیش از این است که شما یک مرد را کشته‌اید یا مردی را قوم‌اش کشته است».

۱۵۸۴- «عَنْ أَبِي طَلْحَةَ ﷺ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ رَجُلاً مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ، فَقُذِفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ، خَبِيثٍ مُخْبِثٍ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرْصَةِ ثَلاثَ لَيَالٍ، فَلَمَّا كَانَ بِبَدْرٍ الْيَوْمَ الثَّالِثَ، أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشُدَّ عَلَيْهَا رَحْلُهَا، ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ وَقَالُوا: مَا نُرَى يَنْطَلِقُ إِلاَّ لِبَعْضِ حَاجَتِهِ، حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكِيِّ، فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ، وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ: «يَا فُلانُ بْنَ فُلانٍ وَيَا فُلانُ بْنَ فُلانٍ، أَيَسُرُّكُمْ أَنَّكُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا»؟ قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لا أَرْوَاحَ لَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ»». (بخاری: ۳۹۷۶)

ترجمه: «ابوطلحه ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ روز بدر، دستور داد تا (جسد) بیست و چهار نفر را از سران قریش را در یکی از چاه‌های کثیف و متعفن بدر بیندازند. و عادت رسول خدا ﷺ این بود که هر گاه بر قومی پیروز می‌شد، سه شب در میدان جنگ می‌ماند.

بدین جهت، روز سوم جنگ بدر، دستور داد تا شترش را جهاز کنند. سپس براه افتاد وصحابه نیز بدنبالش براه افتادند. آنها می‌گویند: ما فکر می‌کردیم که برای انجام کاری می‌رود. ولی آنحضرت ﷺ به

مسیرش ادامه داد تا اینکه کنار آن چاه ایستاد و هر یک از کشته شدگان را با نام و نام پدرش صدا می‌زد و می‌فرمود: «ای فلان بن فلان! و ای فلان بن فلان! آیا بهتر نبود که از خدا و رسولش، اطاعت می‌کردید؟ همانا ما به آنچه که پروردگارمان وعده داده بود، رسیدیم. آیا شما هم به آنچه پرودگارتان وعده داده بود، رسیدید»؟

راوی می‌گوید: عمر گفت: ای رسول خدا! با اجسادی که روح ندارند، سخن می‌گویی؟ رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، شما سخنان مرا بهتر از آنان نمی‌شنوید»».

باب (۵): حضور فرشتگان در غزوهٔ بدر

۱۵۸۵- «عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ الزُّرَقِيِّ رضي الله عنه وَكَانَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، قَالَ: جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ؟ قَالَ: «مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ» أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا. قَالَ: وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلائِكَةِ». (بخاری: ۳۹۹۲)

ترجمه: «رفاعه بن رافع زُرقی که در جنگ بدر، شرکت داشت، می‌گوید: جبریل نزد نبی اکرم ﷺ آمد و پرسید: اهل بدر را در میان خود، چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «آنان را از بهترین مسلمانان می‌دانیم» و یا جمله‌ای مانند این. جبریل گفت: همچنین ما فرشتگانی را که در بدر حضور داشته‌اند، بهترین فرشتگان می‌دانیم».

۱۵۸۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ: «هَذَا جِبْرِيلُ آخِذٌ بِرَأْسِ فَرَسِهِ عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ»». (بخاری: ۳۹۹۵)

ترجمه: «ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ روز بدر فرمود: «این، جبریل است که افسار اسب‌اش را گرفته است و ساز وبرگ نظامی دارد»».

باب (٦)

۱۵۸۷- «عَنِ الزُّبَيْرِ رضي الله عنه أَنَّهُ قَالَ: لَقِيتُ يَوْمَ بَدْرٍ عُبَيْدَةَ ابْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَهُوَ مُدَجَّجٌ لا يُرَى مِنْهُ إِلاَّ عَيْنَاهُ وَهُوَ يُكْنَى أَبُو ذَاتِ الْكَرِشِ، فَقَالَ: أَنَا أَبُو ذَاتِ الْكَرِشِ. فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ بِالْعَنَزَةِ فَطَعَنْتُهُ فِي عَيْنِهِ فَمَاتَ. قَالَ: لَقَدْ وَضَعْتُ رِجْلِي عَلَيْهِ ثُمَّ تَمَطَّأْتُ، فَكَانَ الْجَهْدَ أَنْ نَزَعْتُهَا وَقَدِ انْثَنَى طَرَفَاهَا،قَالَ عُرْوَةُ: فَسَأَلَهُ إِيَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَاهُ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَخَذَهَا، ثُمَّ طَلَبَهَا أَبُو بَكْرٍ فَأَعْطَاهُ، فَلَمَّا قُبِضَ أَبُو بَكْرٍ سَأَلَهَا إِيَّاهُ عُمَرُ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، فَلَمَّا قُبِضَ عُمَرُ أَخَذَهَا، ثُمَّ طَلَبَهَا عُثْمَانُ مِنْهُ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، فَلَمَّا قُتِلَ عُثْمَانُ وَقَعَتْ عِنْدَ آلِ عَلِيٍّ، فَطَلَبَهَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَكَانَتْ عِنْدَهُ حَتَّى قُتِلَ». (بخاری: ۳۹۹۸)

ترجمه: «زبیر ﷺ می‌گوید: روز جنگ بدر، عبیده بن سعید بن عاص را دیدم که سراپا مسلح بود و فقط چشمهایش دیده می‌شد. او که ابوذات الکرش نامیده می‌شد، فریاد زد: من ابوذات الکرش هستم. من با نیزه به او حمله کردم و آنرا در چشم‌اش فرو بردم و او را کشتم. سپس پایم را رویش گذاشتم و نیزه را کشیدم و به سختی آنرا بیرون آوردم و دیدم که دو طرف‌اش کج شده است.

عروه که یکی از راویان است، می‌گوید: رسول خدا ﷺ آن نیزه را از زبیر خواست. او نیز آنرا تقدیم کرد. پس از درگذشت رسول اکرم ﷺ آنرا پس گرفت. سپس ابوبکر آنرا از او طلب کرد. او آنرا به ابوبکر داد. پس از درگذشت ابوبکر، آنرا پس گرفت. آنگاه عمر آنرا از او خواست. پس آنرا به عمر داد. و بعد از درگذشت عمر، آنرا پس گرفت. سپس عثمان آنرا خواست. پس آنرا به عثمان داد. بعد از کشته شدن عثمان، بدست آل علی افتاد. سرانجام، عبد الله بن زبیر آنرا طلب کرد. و تا هنگامی که کشته شد، آن نیزه، نزد او بود».

۱۵۸۸- «عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ ﷺ قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةَ بُنِيَ عَلَيَّ، فَجَلَسَ عَلَى فِرَاشِي كَمَجْلِسِكَ مِنِّي، وَجُوَيْرِيَاتٌ يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ، يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ، حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَقُولِي هَكَذَا، وَقُولِي مَا كُنْتِ تَقُولِينَ»». (بخاری: ۴۰۰۱)

ترجمه: «از رُبَیع دختر معوذ ﷺ روایت است که می‌گوید: نبی اکرم ﷺ صبح شب عروسی‌ام نزد من آمد و همین طور که تو نشسته‌ای، بر فرش نشست در حالی که چند کنیز مشغول دف زدن بودند و برای پدرانشان که در جنگ بدر کشته شده بودند، مرثیه می‌خواندند. در آن اثنا، یکی از کنیزان گفت: در میان ما پیامبری وجود دارد که می‌داند فردا چه پیش خواهد آمد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «چنین نگو. بلکه همان سرود گذشته ات را بخوان»».

۱۵۸۹- «عَنْ أَبِي طَلْحَةَ ﷺ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنَّهُ قَالَ: «لا تَدْخُلُ الْمَلائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلا صُورَةٌ»». (بخاری: ۴۰۰۲)

ترجمه: «ابوطلحه ﷺ صحابی بزرگوار رسول الله ﷺ که در غزوه بدر نیز همراه او بود، می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «فرشتگان، به خانه‌ای که در آن سگ و یا تصویر باشد، وارد نمی‌شوند»».

۱۵۹۰- «عَنِ عَبْدِاللَّهِ بْنَ عُمَرَ ﷺ قَالَ: حِينَ تَأَيَّمَتْ حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ مِنْ خُنَيْسِ بْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا تُوُفِّيَ بِالْمَدِينَةِ، قَالَ عُمَرُ: فَلَقِيتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَفْصَةَ، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، قَالَ: سَأَنْظُرُ فِي أَمْرِي، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ، فَقَالَ: قَدْ بَدَا لِي أَنْ لا أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هَذَا،

قَالَ عُمَرُ: فَلَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، فَصَمَتَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، فَكُنْتُ عَلَيْهِ أَوْجَدَ مِنِّي عَلَى عُثْمَانَ، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ، ثُمَّ خَطَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَنْكَحْتُهَا إِيَّاهُ، فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: لَعَلَّكَ وَجَدْتَ عَلَيَّ حِينَ عَرَضْتَ عَلَيَّ حَفْصَةَ، فَلَمْ أَرْجِعْ إِلَيْكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أَنْ أَرْجِعَ إِلَيْكَ فِيمَا عَرَضْتَ إِلاَّ أَنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ ذَكَرَهَا، فَلَمْ أَكُنْ لأُفْشِيَ سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَوْ تَرَكَهَا لَقَبِلْتُهَا». (بخاری: ۴۰۰۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: هنگامی که خُنیس بن خدافه سهمی که از اصحاب رسول خدا ﷺ بود و در جنگ بدر شرکت داشت، در مدینه فوت کرد و حفصه دختر عمر، بیوه شد، عمر گفت: عثمان بن عفان را دیدم و حفصه را به او پیشنهاد کردم و گفتم: اگر دوست داری، حفصه دختر عمر را به نکاح تو در می‌آورم. عثمان گفت: در این باره فکر می‌کنم. من چند شب، صبر کردم. سرانجام، گفت: تصمیم گرفتم که اکنون، ازدواج نکنم. عمر می‌گوید: سپس ابوبکر را دیدم و به او گفتم: اگر دوست داری، حفصه دختر عمر را به نکاح تو در می‌آورم. ابوبکر نیز سکوت کرد و جوابی به من نداد. من در مقایسه با عثمان از ابوبکر، بیشتر ناراحت شدم.

آنگاه، چند شب صبر کردم. سر انجام، رسول خدا ﷺ از حفصه، خواستگاری نمود. و او را به نکاح‌اش در آوردم. سپس، ابوبکر مرا دید و گفت: شاید از اینکه حفصه را به من پیشنهاد کردی و من به تو جوابی ندادم، ناراحت شدی. گفتم: بلی. ابوبکر گفت: چون می‌دانستم که رسول خدا ﷺ از او سخن به میان آورده است، به تو جوابی ندادم. و از طرف دیگر، نمی‌خواستم راز رسول خدا ﷺ را فاش سازم. اگر آنحضرت ﷺ با او ازدواج نمی‌کرد، من او را می‌پذیرفتم».

۱۵۹۱- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْبَدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الآيَتَانِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ مَنْ قَرَأَهُمَا فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ»». (بخاری: ۴۰۰۸)

ترجمه: «ابومسعود بدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، دو آیه آخر سوره بقره را در شب بخواند، او را کفایت می‌کنند»».

۱۵۹۲- «عَنِ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ رضي الله عنه حَلِيف بَنِي زُهْرَةَ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلاً مِنَ الْكُفَّارِ فَاقْتَتَلْنَا، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لاذَ مِنِّي بِشَجَرَةٍ، فَقَالَ: أَسْلَمْتُ لِلَّهِ أَأَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَقْتُلْهُ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَطَعَ

إِحْدَى يَدَيَّ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَقْتُلْهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ»». (بخاری: ۴۰۱۹)

ترجمه: «از مقداد بن اسود کندی ﷺ که هم پیمان بنی زهره و از کسانی است که در جنگ بدر، همراه رسول خدا ﷺ بود، روایت است که به رسول الله ﷺ گفت: اگر با یکی از کفار، مواجه شدم و با یکدیگر جنگیدیم. و او با ضربه شمشیر، یکی از دستهایم را قطع کرد. سپس به درختی پناه برد و گفت: مسلمان شدم. ای رسول خدا! آیا بعد از گفتن این سخن، می‌توانم او را بکشم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «او را نکش». گفت: یا رسول الله! او یکی از دستهایم را قطع نموده و بعد از آن، این سخن را بزبان آورده است. آنحضرت ﷺ فرمود: «او را نکش، زیرا قبل از اینکه او را بکشی، مانند تو (مسلمان شده) است. و اگر او را به قتل برسانی، تو همان وضعی را پیدا می‌کنی که او قبل از به زبان آوردن این کلمه داشت»». (یعنی مهدور الدم می‌شوی همانطور که او مهدور الدم بود).

۱۵۹۳- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ فِي أُسَارَى بَدْرٍ: «لَوْ كَانَ الْمُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ حَيًّا ثُمَّ كَلَّمَنِي فِي هَؤُلاءِ النَّتْنَى، لَتَرَكْتُهُمْ لَهُ»». (بخاری: ۴۰۲۴)

ترجمه: «جبیر بن مطعم ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ درباره اسرای بدر فرمود: «اگر مطعم بن عدی زنده می‌بود و درباره این افراد پلید، شفاعت می‌کرد، آنها را بخاطر او آزاد می‌کردم»».

باب (۷): داستان بنی نضیر و خیانت‌شان به پیامبر اکرم ﷺ

۱۵۹۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: حَارَبَتِ النَّضِيرُ وَقُرَيْظَةُ، فَأَجْلَى بَنِي النَّضِيرِ وَأَقَرَّ قُرَيْظَةَ وَمَنَّ عَلَيْهِمْ، حَتَّى حَارَبَتْ قُرَيْظَةُ فَقَتَلَ رِجَالَهُمْ وَقَسَمَ نِسَاءَهُمْ وَأَوْلادَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، إِلاَّ بَعْضَهُمْ لَحِقُوا بِالنَّبِيِّ ﷺ فَآمَنَهُمْ وَأَسْلَمُوا، وَأَجْلَى يَهُودَ الْمَدِينَةِ كُلَّهُمْ بَنِي قَيْنُقَاعَ وَهُمْ رَهْطُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلامٍ، وَيَهُودَ بَنِي حَارِثَةَ وَكُلَّ يَهُودِ الْمَدِينَةِ». (بخاری: ۴۰۲۸)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: بنی نضیر و بنی قریظه علیه مسلمانان، جنگیدند. رسول اکرم ﷺ بنی نضیر را از مدینه، بیرون کرد و بر بنی قریظه منت نهاد و اجازه سکونت داد. تا اینکه بار دیگر، بنی قریظه با مسلمانان وارد جنگ شدند. آنگاه، رسول خدا ﷺ مردانشان را کشت و زنان و کودکان و اموالشان را بین مسلمانان، تقسیم کرد. مگر کسانی را که به رسول اکرم ﷺ ملحق شدند و آنحضرت ﷺ آنان را امان داد و ایمان آوردند».

همچنین رسول خدا ﷺ تمام یهودیان مدینه از جمله بنی حارثه و بنی قینقاع را که از وابستگان عبد الله بن سلام بودند، از مدینه اخراج کرد.

۱۵۹۵- «وَعَنْهُ رضي الله عنهما قَالَ: حَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ، وَهِيَ الْبُوَيْرَةُ، فَنَزَلَتْ ﴿مَا قَطَعۡتُم مِّن لِّينَةٍ أَوۡ تَرَكۡتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ [الحشر: ۵]». (بخاری: ۴۰۳۱)

ترجمه: «همچنین از ابن عمر رضي الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ نخلستان بنی‌نضیر را که در بویره بود، به آتش کشید و درختانشان را قطع کرد. آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿مَا قَطَعۡتُم مِّن لِّينَةٍ أَوۡ تَرَكۡتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ [الحشر: ۵] یعنی هردرخت خرمایی را که قطع کردید یا بر پایه‌های خود باقی گذاشتید، به فرمان و اجازه خدا بود».

۱۵۹۶- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَت: أَرْسَلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ عُثْمَانَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ يَسْأَلْنَهُ ثُمُنَهُنَّ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ فَكُنْتُ أَنَا أَرُدُّهُنَّ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: أَلا تَتَّقِينَ اللَّهَ؟ أَلَمْ تَعْلَمْنَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ ـ يُرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ ـ إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ». فَانْتَهَى أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى مَا أَخْبَرَتْهُنَّ». (بخاری: ۴۰۳۴)

ترجمه: «عایشه رضي الله عنها می‌گوید: همسران نبی اکرم ﷺ عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و یک هشتم سهم خود را از اموال فئ، مطالبه نمودند. من آنان را از این کار بازمی داشتم و می‌گفتم: آیا از خدا نمی‌ترسید؟ مگر نمی‌دانید که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «از ما (پیامبران) ارث برده نمی‌شود. آنچه باقی می‌گذاریم، صدقه است. آل محمد، فقط می‌توانند از این اموال، استفاده کنند». پس از شنیدن این سخن، همسران نبی اکرم ﷺ منصرف شدند».

باب (۸): قتل کعب بن اشرف

۱۵۹۷- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنهما يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الأَشْرَفِ؟ فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ». فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَأْذَنْ لِي أَنْ أَقُولَ شَيْئًا، قَالَ: «قُلْ». فَأَتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ سَأَلَنَا صَدَقَةً وَإِنَّهُ قَدْ عَنَّانَا، وَإِنِّي قَدْ أَتَيْتُكَ أَسْتَسْلِفُكَ. قَالَ: وَأَيْضًا وَاللَّهِ لَتَمَلُّنَّهُ. قَالَ: إِنَّا قَدِ اتَّبَعْنَاهُ فَلا نُحِبُّ أَنْ نَدَعَهُ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَصِيرُ شَأْنُهُ، وَقَدْ أَرَدْنَا أَنْ تُسْلِفَنَا وَسْقًا أَوْ وَسْقَيْنِ. فَقَالَ: نَعَمِ ارْهَنُونِي، قَالُوا: أَيَّ شَيْءٍ تُرِيدُ؟ قَالَ: ارْهَنُونِي نِسَاءَكُمْ. قَالُوا: كَيْفَ نَرْهَنُكَ نِسَاءَنَا وَأَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ؟ قَالَ: فَارْهَنُونِي أَبْنَاءَكُمْ. قَالُوا: كَيْفَ نَرْهَنُكَ أَبْنَاءَنَا فَيُسَبُّ أَحَدُهُمْ فَيُقَالُ: رُهِنَ بِوَسْقٍ أَوْ وَسْقَيْنِ؟ هَذَا عَارٌ عَلَيْنَا، وَلَكِنَّا نَرْهَنُكَ اللأْمَةَ

فَوَاعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَجَاءَهُ لَيْلاً وَمَعَهُ أَبُو نَائِلَةَ، وَهُوَ أَخُو كَعْبٍ مِنَ الرَّضَاعَةِ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْحِصْنِ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَيْنَ تَخْرُجُ هَذِهِ السَّاعَةَ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَأَخِي أَبُو نَائِلَةَ. قَالَتْ: أَسْمَعُ صَوْتًا كَأَنَّهُ يَقْطُرُ مِنْهُ الدَّمُ. قَالَ: إِنَّمَا هُوَ أَخِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، وَرَضِيعِي أَبُو نَائِلَةَ، إِنَّ الْكَرِيمَ لَوْ دُعِيَ إِلَى طَعْنَةٍ بِلَيْلٍ لأَجَابَ، قَالَ: وَيُدْخِلُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ مَعَهُ رَجُلَيْنِ، وَفِيْ رِوَايَةٍ: أَبُو عَبْسِ بْنُ جَبْرٍ، وَالْحَارِثُ بْنُ أَوْسٍ، وَعَبَّادُ بْنُ بِشْرٍ، فَقَالَ: إِذَا مَا جَاءَ فَإِنِّي قَائِلٌ بِشَعَرِهِ فَأَشَمُّهُ، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي اسْتَمْكَنْتُ مِنْ رَأْسِهِ فَدُونَكُمْ فَاضْرِبُوهُ، وَقَالَ مَرَّةً: ثُمَّ أُشِمُّكُمْ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ مُتَوَشِّحًا وَهُوَ يَنْفَحُ مِنْهُ رِيحُ الطِّيبِ فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ رِيحًا، أَيْ: أَطْيَبَ، قَالَ: عِنْدِي أَعْطَرُ نِسَاءِ الْعَرَبِ، وَأَكْمَلُ الْعَرَبِ، فَقَالَ: أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَشُمَّ رَأْسَكَ، قَالَ: نَعَمْ، فَشَمَّهُ، ثُمَّ أَشَمَّ أَصْحَابَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَتَأْذَنُ لِي، قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا اسْتَمْكَنَ مِنْهُ، قَالَ: دُونَكُمْ، فَقَتَلُوهُ، ثُمَّ أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ». (بخاری: ۴۰۳۷)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی به حساب کعب بن اشرف می‌رسد؟ زیرا او خدا و رسولش را بسیار اذیت و آزار رسانده است». محمد بن مسلمه برخاست و گفت: ای رسول خدا! آیا دوست داری او را به قتل برسانم؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «بلی». گفت: پس به من اجازه بده تا چیزی (دروغی) بگویم. فرمود: «بگو». آنگاه، محمد بن مسلمه نزد کعب رفت و گفت: این مرد (محمد) از ما صدقه می‌خواهد و ما را خسته کرده است و من نیز نزد تو آمده‌ام تا قرض بگیرم. کعب گفت: سوگند به خدا که بیش از این، خسته خواهی شد. محمد بن مسلمه گفت: ما از او پیروی کردیم و نمی‌خواهیم او را رها کنیم تا ببینیم که کارش به کجا می‌کشد. و هم اکنون می‌خواهیم که یک یا دو وسق(پیمانه) مواد غذایی به ما قرض بدهی. گفت: به شرطی قرض می‌دهم که نزد من (چیزی) رهن بگذارید. گفتند: چه می‌خواهی؟ گفت: زنانتان را نزد من، رهن بگذارید. گفتند: چگونه زنانمان را نزد تو رهن بگذاریم در حالی که تو زیباترین مرد عرب هستی؟ گفت: پس فرزندان خود را نزد من، رهن بگذارید. گفتند: چگونه فرزندانمان را رهن بگذاریم تا مردم به آنان طعنه بزنند و بگویند: در مقابل یک یا دو وسق، به رهن گذاشته شد؟ و این کار برای ما ننگ است. ولی سلاحمان را نزد تو، رهن می‌گذاریم. سرانجام، با آنها وعده کرد تا فرصتی دیگر، نزد او بیایند. آنگاه، شبانه محمد بن مسلمه با ابونائله که برادر رضاعی کعب بود، نزدش رفتند. او آنها را به قلعه فرا خواند و خودش هم پایین آمد. همسر کعب به او گفت: این وقت شب، کجا می‌روی؟ گفت: محمد بن مسلمه و برادرم؛ ابو نائله؛ آمده‌اند. همسرش گفت: صدایی مانند صدای چکیدن خون می‌شنوم. کعب گفت: یکی از آنان برادرم ؛محمد بن مسلمه؛ و دیگری، بردار رضاعی ام؛ ابونائله؛ است. و اگر فرد بزرگواری را شبانه، برای نیزه خوردن دعوت کنند، می‌پذیرد.

راوی می‌گوید: محمد بن مسلمه، دو نفر دیگر را نیز با خود برد. و به روایتی، ابو عبس بن جبر، حارث بن اوس و عباد بن بشر، همراه او بودند. به آنان گفت: هنگامی که کعب آمد، من موهایش را می‌گیرم و می‌بویم. وقتی دیدید که سرش را محکم گرفتم، شما حمله کنید و بزنید. و در روایتی، آمده است که به آنان گفت: هنگامی که موهایش را گرفتم و بوییدم از شما نیز می‌خواهم که موهایش را ببویید.

سر انجام، کعب که مسلح بود و بوی خوشی از او به مشام می‌رسید، از قلعه پایین آمد. محمد بن مسلمه گفت: تا امروز چنین بوی خوشی به مشام ام نرسیده است. کعب گفت: خوشبوترین و کامل‌ترین زنان عرب، در اختیار من هستند. محمد بن مسلمه گفت: اجازه می‌دهی که سرت را ببویم. گفت: بلی. او سرش را بویید. سپس از دوستانش خواست تا آنرا ببویند. دوباره گفت: اجازه می‌دهی که بار دیگر، سرت را ببویم. گفت: بلی. پس هنگامی که بر سرش مسلط شد، به دوستانش گفت: او را بگیرید (و بکشید). پس او را کشتند. سپس نزد نبی اکرم ﷺ آمدند و ایشان را از ماجرا باخبر ساختند.

باب (۹): ماجرای قتل ابورافع عبد الله بن ابی الحقیق

۱۵۹۸- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَبِي رَافِعٍ الْيَهُودِيِّ رِجَالاً مِنَ الأَنْصَارِ، فَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَتِيكٍ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُؤْذِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَيُعِينُ عَلَيْهِ، وَكَانَ فِي حِصْنٍ لَهُ بِأَرْضِ الْحِجَازِ، فَلَمَّا دَنَوْا مِنْهُ، وَقَدْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ، وَرَاحَ النَّاسُ بِسَرْحِهِمْ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ لأَصْحَابِهِ: اجْلِسُوا مَكَانَكُمْ، فَإِنِّي مُنْطَلِقٌ وَمُتَلَطِّفٌ لِلْبَوَّابِ، لَعَلِّي أَنْ أَدْخُلَ، فَأَقْبَلَ حَتَّى دَنَا مِنَ الْبَابِ، ثُمَّ تَقَنَّعَ بِثَوْبِهِ كَأَنَّهُ يَقْضِي حَاجَةً، وَقَدْ دَخَلَ النَّاسُ، فَهَتَفَ بِهِ الْبَوَّابُ: يَا عَبْدَاللَّهِ! إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ أَنْ تَدْخُلَ، فَادْخُلْ، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُغْلِقَ الْبَابَ، فَدَخَلْتُ، فَكَمَنْتُ، فَلَمَّا دَخَلَ النَّاسُ، أَغْلَقَ الْبَابَ، ثُمَّ عَلَّقَ الأَغَالِيقَ عَلَى وَتَدٍ، قَالَ: فَقُمْتُ إِلَى الأَقَالِيدِ، فَأَخَذْتُهَا، فَفَتَحْتُ الْبَابَ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُسْمَرُ عِنْدَهُ، وَكَانَ فِي عَلالِيَّ لَهُ، فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْهُ أَهْلُ سَمَرِهِ، صَعِدْتُ إِلَيْهِ، فَجَعَلْتُ كُلَّمَا فَتَحْتُ بَابًا، أَغْلَقْتُ عَلَيَّ مِنْ دَاخِلٍ، قُلْتُ: إِنِ الْقَوْمُ نَذِرُوا بِي، لَمْ يَخْلُصُوا إِلَيَّ حَتَّى أَقْتُلَهُ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ فِي بَيْتٍ مُظْلِمٍ وَسْطَ عِيَالِهِ، لا أَدْرِي أَيْنَ هُوَ مِنَ الْبَيْتِ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا رَافِعٍ، قَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَأَهْوَيْتُ نَحْوَ الصَّوْتِ فَأَضْرِبُهُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ وَأَنَا دَهِشٌ، فَمَا أَغْنَيْتُ شَيْئًا وَصَاحَ فَخَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ فَأَمْكُثُ غَيْرَ بَعِيدٍ ثُمَّ دَخَلْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا الصَّوْتُ يَا أَبَا رَافِعٍ؟ فَقَالَ: لأُمِّكَ الْوَيْلُ، إِنَّ رَجُلاً فِي الْبَيْتِ ضَرَبَنِي قَبْلُ بِالسَّيْفِ، قَالَ: فَأَضْرِبُهُ ضَرْبَةً أَثْخَنَتْهُ وَلَمْ أَقْتُلْهُ، ثُمَّ وَضَعْتُ ظِبَةَ السَّيْفِ فِي بَطْنِهِ حَتَّى أَخَذَ فِي ظَهْرِهِ، فَعَرَفْتُ أَنِّي قَتَلْتُهُ، فَجَعَلْتُ أَفْتَحُ الأَبْوَابَ بَابًا

بَابًا، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى دَرَجَةٍ لَهُ فَوَضَعْتُ رِجْلِي، وَأَنَا أُرَى أَنِّي قَدِ انْتَهَيْتُ إِلَى الأَرْضِ، فَوَقَعْتُ فِي لَيْلَةٍ مُقْمِرَةٍ فَانْكَسَرَتْ سَاقِي، فَعَصَبْتُهَا بِعِمَامَةٍ ثُمَّ انْطَلَقْتُ حَتَّى جَلَسْتُ عَلَى الْبَابِ، فَقُلْتُ: لا أَخْرُجُ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَعْلَمَ أَقَتَلْتُهُ؟ فَلَمَّا صَاحَ الدِّيكُ قَامَ النَّاعِي عَلَى السُّورِ فَقَالَ: أَنْعَى أَبَا رَافِعٍ تَاجِرَ أَهْلِ الْحِجَازِ، فَانْطَلَقْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَقُلْتُ: النَّجَاءَ، فَقَدْ قَتَلَ اللَّهُ أَبَا رَافِعٍ، فَانْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَحَدَّثْتُهُ، فَقَالَ: «ابْسُطْ رِجْلَكَ». فَبَسَطْتُ رِجْلِي فَمَسَحَهَا فَكَأَنَّهَا لَمْ أَشْتَكِهَا قَطُّ». (بخاری: ۴۰۳۹)

ترجمه: «براء بن عازب ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ مردانی از انصار را به فرماندهی عبدالله بن عتیک بسوی ابورافعِ یهودی فرستاد. گفتنی است که ابو رافع در قلعه‌اش که در سرزمین حجاز بود، زندگی می‌کرد و رسول خدا ﷺ را آزار می‌رساند و به دشمنانش کمک می‌کرد.

آنان، هنگامی که بدانجا نزدیک شدند، خورشید غروب کرده بود و مردم چارپایانشان را از چرا آورده بودند. عبدالله به یارانش گفت: شما سرجایتان بنشینید. من می‌روم و با دربان با ملایمت، صحبت می‌کنم. شاید بتوانم وارد شوم. هنگامی که نزدیک دروازه رسید، صورتش را پوشانید و چنین وانمود کرد که می‌خواهد قضای حاجت کند. و این، زمانی بود که همه مردم، وارد شده بودند. دربان، صدا زد و گفت: ای بنده خدا! اگر می‌خواهی وارد شوی، وارد شو. زیرا می‌خواهم در را ببندم. عبد الله می‌گوید: پس من وارد شدم و در گوشه‌ای، کمین کردم. هنگامی که مردم، وارد شدند و دربان در را بست، کلید را بر میخی، آویزان کرد. پس از مدتی، برخاستم و کلیدها را برداشتم و در را باز کردم. در آن هنگام، ابورافع در اتاق‌اش نشسته بود و تعدادی با او شب‌نشینی داشتند. زمانی که دوستانش رفتند، بسوی اتاق‌اش بالا رفتم. و هر دری را که باز می‌کردم، از داخل، قفل می‌نمودم. و با خود گفتم: اگر مردم از آمدنم مطلع شوند، قبل از اینکه به من برسند، او را می‌کشم.

پس به او رسیدم و متوجه شدم که در خانه تاریکی، میان فرزندانش قرار دارد. اما ندانستم که در کدام قسمت خانه است. گفتم: ای ابورافع! گفت: تو کیستی؟ من که متحیر بودم، بسوی صدا رفتم و ضربه‌ای با شمشیر زدم. اما کاری از پیش نبردم. او فریاد کشید و من از خانه، بیرون رفتم. و درهمان نزدیکی، چند لحظه، مکث کردم و دوباره، وارد شدم و گفتم: ای ابورافع! این چه صدایی بود؟ گفت: مادرت به عزایت بنشیند. مردی در خانه است و چند لحظه قبل با شمشیر به من حمله کرد.

عبدالله می‌گوید: ضربه‌ای دیگر به او زدم و او را زخمی کردم ولی کشته نشد. سپس لبه تیز شمشیر را در شکم‌اش فرو بردم تا جایی که از پشت‌اش درآمد و مطمئن شدم که او را به قتل رسانیده‌ام. آنگاه، درها را یکی پس از دیگری باز می‌کردم تا اینکه به راه پله رسیدم. به محض اینکه پایم را بر آن گذاشتم، خود را در

یک شب مهتابی، روی زمین دیدم و ساق پایم شکست. پس آنرا با پارچه‌ای بستم. آنگاه، رفتم و کنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امشب از اینجا بیرون نمی‌روم مگر اینکه مطمئن شوم که او را کشته‌ام. هنگامی که خروس، بانگ داد، ناعی (فردی که خبر مرگ دیگران را اعلام می‌کند) بالای دیوار رفت و ندا داد که ابورافع؛ تاجر سرزمین حجاز؛ کشته شد. پس من نزد دوستانم رفتم و به آنان گفتم: عجله کنید. خداوند ابورافع را به قتل رساند. آنگاه، نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و ماجرا را برایش بازگو کردم. فرمود: «پایت را دراز کن». من نیز پایم را دراز کردم. رسول خدا ﷺ بر آن دست کشید. پایم طوری سالم شد که گویا هرگز نشکسته بود».

باب (۱۰): غزوهٔ احد

۱۵۹۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنهما قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فَأَيْنَ أَنَا؟ قَالَ: «فِي الْجَنَّةِ». فَأَلْقَى تَمَرَاتٍ فِي يَدِهِ ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ». (بخاری:۴۰۴۶)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضي الله عنهما می‌گوید: روز جنگ احد، مردی از نبی اکرم ﷺ پرسید: اگر من کشته شوم، جایم کجاست؟ فرمود: «در بهشت». پس خرماهایی را که در دست داشت (و می‌خورد) انداخت و آنقدر جنگید تا به شهادت رسید».

باب (۱۱): این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: بیاد آور زمانی را که دو گروه از شما تصمیم گرفتند دست از نبرد بکشند، ولی خداوند یار آنان بود

۱۶۰۰- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضي الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ وَمَعَهُ رَجُلانِ يُقَاتِلانِ عَنْهُ، عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ بِيضٌ، كَأَشَدِّ الْقِتَالِ مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلا بَعْدُ». (بخاری: ۴۰۵۴)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضي الله عنه می‌گوید: روز غزوه احد، رسول الله ﷺ را دیدم که دو مرد سفید پوش، همراه اوست و بشدت از او دفاع می‌کنند. گفتنی است که آن دو نفر را قبل از آنروز، ندیده بودم و بعد از آن هم ندیدم».

۱۶۰۱- «وَعَنْهُ رضي الله عنه قَالَ: نَثَلَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ كِنَانَتَهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: «ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي»». (بخاری: ۴۰۵۵)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احد، جعبه تیرش را برایم باز کرد و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد. تیراندازی کن»».

باب (۱۲): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: چیزی از کار (بندگان) در دست تو نیست. خداوند یا توبۀ آنها را می‌پذیرد و یا آنان را عذاب می‌دهد چراکه آنان، ستمگرند

۱۶۰۲- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: شُجَّ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ». فَنَزَلَتْ: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل‌عمران: ۱۲۸]». (بخاری: ۴۰۶۹)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: روز غزوه احد، سر مبارک نبی اکرم ﷺ زخمی شد. آنحضرت ﷺ فرمود: «چگونه رستگار می‌شود قومی که سر پیامبرش را زخمی کند»؟ آنگاه، این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل‌عمران: ۱۲۸] یعنی ای پیامبر! چیزی از کار بندگان در دست تو نیست».

۱۶۰۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ مِنَ الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ مِنَ الْفَجْرِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلانًا وَفُلانًا وَفُلانًا» بَعْدَ مَا يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَٰلِمُونَ ۝١٢٨﴾ [آل‌عمران: ۱۲۸]». (بخاری: ۴۰۷۰)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ هنگام بلند کردن سرش از رکوع رکعت دوم نماز فجر، بعد از گفتن سمع الله لمن حمده، ربنا لک الحمد، می‌فرمود: «خدایا! فلانی، فلانی و فلانی را لعنت کن». آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: : ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَٰلِمُونَ ۝١٢٨﴾ [آل‌عمران: ۱۲۸]یعنی ای پیامبر! چیزی از کار (بندگان) در دست تو نیست. خداوند یا توبه آنان را می‌پذیرد و یا آنها را عذاب می‌دهد چرا که آنان ستمگرند».

باب (۱۳): به شهادت رسیدن حمزه بن عبدالمطلب ﷺ

۱۶۰۴- «عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَدِيِّ ابْنِ الْخِيَارِ: أَنَّهُ قَالَ لِوَحشِيٍّ: أَلا تُخْبِرُنَا بِقَتْلِ حَمْزَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ حَمْزَةَ قَتَلَ طُعَيْمَةَ بْنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ بِبَدْرٍ، فَقَالَ لِي مَوْلايَ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ: إِنْ قَتَلْتَ حَمْزَةَ بِعَمِّي فَأَنْتَ حُرٌّ، قَالَ: فَلَمَّا أَنْ خَرَجَ النَّاسُ عَامَ عَيْنَيْنِ، وَعَيْنَيْنِ جَبَلٌ بِحِيَالِ أُحُدٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَادٍ، خَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ إِلَى الْقِتَالِ، فَلَمَّا أَنِ اصْطَفُّوا لِلْقِتَالِ، خَرَجَ سِبَاعٌ فَقَالَ: هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ؟ قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيْهِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَقَالَ: يَا سِبَاعُ يَا ابْنَ أُمِّ أَنْمَارٍ مُقَطِّعَةِ الْبُظُورِ، أَتُحَادُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ قَالَ: ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ، فَكَانَ كَأَمْسِ الذَّاهِبِ، قَالَ: وَكَمَنْتُ لِحَمْزَةَ تَحْتَ صَخْرَةٍ، فَلَمَّا دَنَا مِنِّي رَمَيْتُهُ بِحَرْبَتِي، فَأَضَعُهَا فِي ثُنَّتِهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ

بَيْنِ وَرِكَيْهِ، قَالَ: فَكَانَ ذَاكَ الْعَهْدَ بِهِ، فَلَمَّا رَجَعَ النَّاسُ رَجَعْتُ مَعَهُمْ، فَأَقَمْتُ بِمَكَّةَ حَتَّى فَشَا فِيهَا الإِسْلامُ، ثُمَّ خَرَجْتُ إِلَى الطَّائِفِ، فَأَرْسَلُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَسُولاً، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ لا يَهِيجُ الرُّسُلَ، قَالَ: فَخَرَجْتُ مَعَهُمْ حَتَّى قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا رَآنِي قَالَ: «آنْتَ وَحْشِيٌّ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «أَنْتَ قَتَلْتَ حَمْزَةَ»؟ قُلْتُ: قَدْ كَانَ مِنَ الامْرِ مَا بَلَغَكَ. قَالَ: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُغَيِّبَ وَجْهَكَ عَنِّي»؟ قَالَ: فَخَرَجْتُ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَخَرَجَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ، قُلْتُ: لأَخْرُجَنَّ إِلَى مُسَيْلِمَةَ، لَعَلِّي أَقْتُلُهُ فَأُكَافِئَ بِهِ حَمْزَةَ، قَالَ: فَخَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، قَالَ: فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ فِي ثَلْمَةِ جِدَارٍ، كَأَنَّهُ جَمَلٌ أَوْرَقُ، ثَائِرُ الرَّأْسِ، قَالَ: فَرَمَيْتُهُ بِحَرْبَتِي، فَأَضَعُهَا بَيْنَ ثَدْيَيْهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ كَتِفَيْهِ، قَالَ: وَوَثَبَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى هَامَتِهِ». (بخاری: ۴۰۷۲)

ترجمه: «از عبیدالله بن عدی بن خیار روایت است که به وحشی گفت: چگونگی به شهادت رسیدن حمزه را برای ما بیان نمی‌کنی؟ گفت: بلی. حمزه در جنگ بدر، طعیمه بن عدی بن خیار را به قتل رساند. مولایم؛ جبیر بن مطعم؛ به من گفت: اگر حمزه را به انتقام عمویم به قتل برسانی، آزادی. پس هنگامی که مردم بسوی عینین ـ و آن کوهی است مقابل احد که در میان آندو، یک وادی قرار دارد ـ رفتند، من هم همراه آنان، به جنگ رفتم. وقتی که برای جنگ، صف آرایی کردند، سباع از صف، خارج شد و گفت: آیا کسی هست که با من مبارزه کند؟ حمزه بن عبد المطلب بسوی او رفت و گفت: ای سباع! ای فرزندام انماری که زنان را ختنه می‌کند! آیا با خدا و رسولش، دشمنی می‌کنی؟ آنگاه حمله کرد و او را نابود ساخت.

من پشت تخته سنگی کمین کردم. هنگامی که او به من نزدیک شد، نیزه کوتاهم را بسویش پرتاپ کردم. نیزه به ناف‌اش اصابت کرد طوریکه از میان دو سرین‌اش بیرون آمد و اینگونه حمزه، به شهادت رسید. هنگامی که مردم برگشتند، من هم با آنان برگشتم و در مکه ماندم تا اینکه اسلام در آنجا، گسترش پیدا کرد. آنگاه، به طائف رفتم. اهل طائف نیز هیأتی نزد رسول اللهﷺ فرستادند و به من گفتند: رسول خدا ﷺ به هیأت‌ها آزار نمی‌رساند. لذا من نیز همراه آنها براه افتادم تا اینکه نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم. هنگامی که آنحضرت ﷺ مرا دید، پرسید: «تو وحشی هستی»؟ گفتم: بلی. فرمود: «تو حمزه را به قتل رساندی»؟ گفتم: مطلب همانطور است که به اطلاع شما رسیده است. فرمود: «آیا می‌توانی چهره ات را از من پنهان کنی»؟

با شنیدن این سخنان، یرون رفتم. و پس از در گذشت رسول الله ﷺ هنگامی که مسیلمه کذاب ظهورکرد، با خود، گفتم: بسوی مسیلمه می‌روم. شاید بتوانم او را به قتل برسانم و اینگونه، قتل حمزه را جبران کنم. لذا همراه مردم بیرون رفتم. و ماجرایش آنگونه شد که می‌دانید. (جنگی در گرفت و تعداد زیادی از صحابه به شهادت رسیدند). ناگهان، در آن گیر و دار، چشم‌ام به مردی افتاد که در شکاف دیواری

ایستاده بود و موهای ژولیده‌ای داشت تا جایی که گویا شتری خاکستری رنگ است. پس نیزه کوتاهم را بسوی او پرتاب کردم. نیزه به سینه‌اش اصابت کرد طوریکه از میان شانه‌هایش، بیرون آمد. آنگاه، مردی از انصار نیز بسوی او حمله کرد و با شمشیر بر فَرق سرش زد.

باب (١٤): مجروح شدن پیامبر اکرم ﷺ در جنگ احد

۱۶۰۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا بِنَبِيِّهِ ـ يُشِيرُ إِلَى رَبَاعِيَتِهِ ـ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»». (بخاری: ۴۰۷۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ با اشاره به دندان پیشین‌اش (که در جنگ احد شکسته شده بود) فرمود: «خداوند، بر قومی که با پیامبرش چنین رفتار کنند، بشدت خشمگین می‌شود. همچنین، خداوند بر کسی که توسط پیامبرش که در راه او می‌جنگد، کشته شود، بشدت خشمگین می‌گردد»».

باب (١٥): آنان که ندای خدا و رسولش را لبیک گفتند

۱۶۰۶- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: لَمَّا أَصَابَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا أَصَابَ يَوْمَ أُحُدٍ وَانْصَرَفَ عَنْهُ الْمُشْرِكُونَ، خَافَ أَنْ يَرْجِعُوا، قَالَ: «مَنْ يَذْهَبُ فِي إِثْرِهِمْ»؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ رَجُلاً، قَالَ: كَانَ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَالزُّبَيْرُ ﷺ». (بخاری: ۴۰۷۷)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ در جنگ احد، زخمی شد و مشرکین رفتند. اما بیم آن می‌رفت که دوباره برگردند، آنحضرت ﷺ فرمود: «چه کسی به تعقیب آنان می‌رود»؟ پس هفتاد تن از صحابه به ندای او لبیک گفتند که ابوبکر و زبیر ﷺ نیز از جمله آنان بودند».

باب (١٦): غزوۀ خندق یا احزاب

۱۶۰۷- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: إِنَّا يَوْمَ الْخَنْدَقِ نَحْفِرُ، فَعَرَضَتْ كُدْيَةٌ شَدِيدَةٌ، فَجَاءُوا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالُوا: هَذِهِ كُدْيَةٌ عَرَضَتْ فِي الْخَنْدَقِ، فَقَالَ: «أَنَا نَازِلٌ». ثُمَّ قَامَ وَبَطْنُهُ مَعْصُوبٌ بِحَجَرٍ وَلَبِثْنَا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ لا نَذُوقُ ذَوَاقًا، فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ الْمِعْوَلَ فَضَرَبَ الكُدْيَةَ، فَعَادَ كَثِيبًا أَهْيَلَ». (بخاری:۴۱۰۱)

ترجمه: «جابر ﷺ می‌گوید: روز جنگ احزاب که خندق را حفر می‌کردیم با لایه بسیار سختی مواجه شدیم. صحابه نزد رسول اکرم ﷺ رفتند و گفتند: لایه بسیار سختی جلوی حفر خندق را گرفته است. نبی اکرم ﷺ فرمود: «من پایین می‌روم». سپس برخاست در حالی که بر شکم مبارک‌اش سنگ بسته بود. شایان

ذکر است که سه روز گذشته بود و ما چیزی نخورده بودیم. آنگاه، نبی اکرم ﷺ کلنگ را گرفت و بر آن لایه زد.و آن لایه، مانندریگ ازهم پاشید».

١٦٠٨- «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ: «نَغْزُوهُمْ وَلا يَغْزُونَنَا»». (بخاری: ٤١٠٩)

ترجمه: «سلیمان بن صرد ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ روز جنگ احزاب (پس از شکست دشمن) فرمود: «از این به بعد، ما به جنگ آنان می‌رویم و آنان به جنگ ما نخواهند آمد»».

١٦٠٩- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَحْدَهُ، أَعَزَّ جُنْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَغَلَبَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلا شَيْءَ بَعْدَهُ»». (بخاری:٤١١٤)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ می‌گفت: «هیچ معبودی بجز الله وجود ندارد، او یکتاست، لشکرش را عزت بخشید، بنده‌اش را یاری کرد و احزاب را به تنهایی، شکست داد. پس بعد از او، هیچ چیزی وجود ندارد». (بجز الله، همه چیز از بین می‌رود)».

باب (١٧): بازگشت پیامبر اکرم ﷺ از خندق و رفتن به سوی بنی‌قریظه

١٦١٠- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ يَقُولُ: نَزَلَ أَهْلُ قُرَيْظَةَ عَلَى حُكْمِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى سَعْدٍ فَأَتَى عَلَى حِمَارٍ، فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْمَسْجِدِ قَالَ لِلأَنْصَارِ: «قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ أَوْ خَيْرِكُمْ». فَقَالَ: «هَؤُلاءِ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِكَ». فَقَالَ: تَقْتُلُ مُقَاتِلَتَهُمْ، وَتَسْبِي ذَرَارِيَّهُمْ. قَالَ: «قَضَيْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ». وَرُبَّمَا قَالَ: «بِحُكْمِ الْمَلِكِ»». (بخاری:٤١٢١)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: هنگامی که یهود بنی قریظه به داوری سعد بن معاذ، راضی شدند، نبی اکرم ﷺ کسی را نزد او فرستاد. سعد، سوار بر الاغی آمد. هنگامی که به مسجد نزدیک شد، رسول خدا ﷺ به انصار فرمود: «به احترام سرورتان، بلند شوید». یا فرمود: «به سوی آقایتان یا بهترین تان، بلند شوید».آنگاه، افزود: «اینها به داوری تو راضی شده‌اند». سعد گفت: جنگجویانشان را بکشید و زنان و فرزندانشان را اسیر کنید. رسول خدا ﷺ فرمود: «مطابق حکم خدا، داوری کردی». یا اینکه فرمود: مطابق حکم پادشاه (خدا) داوری کردی»».

باب (١٨):غزوهٔ ذات الرقاع

١٦١١- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِأَصْحَابِهِ فِي الْخَوْفِ فِي غَزْوَةِ السَّابِعَةِ، غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ». (بخاری: ٤١٢٧)

ترجمه: «از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ در هفتمین غزوه که همان ذات الرقاع است، با یارانش، نماز خوف خواند».

۱۶۱۲- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزْوَةٍ وَنَحْنُ سِتَّةُ نَفَرٍ بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ، فَنَقِبَتْ أَقْدَامُنَا، وَنَقِبَتْ قَدَمَايَ، وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي، وَكُنَّا نَلُفُّ عَلَى أَرْجُلِنَا الْخِرَقَ، فَسُمِّيَتْ: غَزْوَةَ ذَاتِ الرِّقَاعِ، لِمَا كُنَّا نَعْصِبُ مِنَ الْخِرَقِ عَلَى أَرْجُلِنَا». (بخاری: ۴۱۲۸)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: همراه نبی اکرم ﷺ به غزوه‌ای رفتیم. ما اشعریها، شش نفر بودیم و تنها یک شتر داشتیم که به نوبت، بر آن سوار می‌شدیم. بدینجهت، پاهای ما فرسوده و زخمی شد. گفتنی است که پاهای من نیز زخمی شد و ناخن‌هایم افتاد. پاهایمان را با تکه پارچه‌های کهنه، می‌بستیم. به همین خاطر، این غزوه را ذات الرقاع نامیدند».

۱۶۱۳- «عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ رضی الله عنه وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ ذَاتِ الرِّقَاعِ، صَلَّى صَلاةَ الْخَوْفِ: أَنَّ طَائِفَةً صَفَّتْ مَعَهُ، وَطَائِفَةٌ وِجَاهَ الْعَدُوِّ، فَصَلَّى بِالَّتِي مَعَهُ رَكْعَةً، ثُمَّ ثَبَتَ قَائِمًا، وَأَتَمُّوا لأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ انْصَرَفُوا، فَصَفُّوا وِجَاهَ الْعَدُوِّ، وَجَاءَتِ الطَّائِفَةُ الأُخْرَى، فَصَلَّى بِهِمُ الرَّكْعَةَ الَّتِي بَقِيَتْ مِنْ صَلاتِهِ، ثُمَّ ثَبَتَ جَالِسًا، وَأَتَمُّوا لأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ سَلَّمَ بِهِمْ». (بخاری: ۴۱۳۰)

ترجمه: «سهل بن أبی حثمه رضی الله عنه که در غزوه ذات الرقاع همراه رسول اکرم ﷺ نماز خوف خواند، می‌گوید: عده‌ای با رسول خدا ﷺ صف بستند. و گروهی، در مقابل دشمن ایستادند. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ با کسانی که همراه او بودند، یک رکعت، نماز خواند و همچنان سرجایش ایستاد تا همراهانش، نمازشان را به تنهایی کامل کردند و رفتند و در مقابل دشمن، صف بستند. آنگاه گروه دیگر آمد و رسول اکرم ﷺ یک رکعت از نمازش را که باقی مانده بود، با آنان خواند. سپس سرجایش نشست و آن گروه نیز نماز خود را به تنهایی، کامل کردند. بعد از ان، با هم سلام دادند».

۱۶۱۴- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضی الله عنهما: أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِبَلَ نَجْدٍ، فَلَمَّا قَفَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَفَلَ مَعَهُ فَأَدْرَكَتْهُمُ الْقَائِلَةُ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاهِ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْعِضَاهِ يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ، وَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحْتَ سَمُرَةٍ فَعَلَّقَ بِهَا سَيْفَهُ، قَالَ جَابِرٌ: فَنِمْنَا نَوْمَةً ثُمَّ إِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُونَا، فَجِئْنَاهُ فَإِذَا عِنْدَهُ أَعْرَابِيٌّ جَالِسٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ سَيْفِي وَأَنَا نَائِمٌ، فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ فِي يَدِهِ صَلْتًا، فَقَالَ لِي: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قُلْتُ: اللَّهُ، فَهَا هُوَ ذَا جَالِسٌ». ثُمَّ لَمْ يُعَاقِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۴۱۳۵)

ترجمه: «از جابر بن عبدالله ﭭ روایت است که او همراه رسول الله ﷺ برای غزوه‌ای (ذات الرقاع) بسوی نجد رفت. و در بازگشت نیز همراه پیامبر اکرم ﷺ بود. پس گرمای ظهر آنان را در دشتی که درختان خار دار زیادی داشت، فرا گرفت. رسول الله ﷺ فرود آمد و مردم نیز زیر سایه درختان خاردار، پراکنده شدند. آنحضرت ﷺ نیز زیر سایه یک درخت مغیلان، به استراحت پرداخت و شمشیرش را بر آن، آویزان کرد.

جابر ﭬ می‌گوید: پس از خواب کوتاهی، ناگهان متوجه شدیم که رسول الله ﷺ ما را صدا می‌زند. نزد ایشان رفتیم و دیدیم که مردی صحرا نشین نزد او نشسته است. رسول خدا ﷺ فرمود: «من خوابیده بودم که این مرد، شمشیرم را از نیام بیرون کشید. پس بیدار شدم و دیدم که با شمشیر برهنه، بالای سرم ایستاده است. آنگاه، به من گفت: چه کسی مرا از کشتن تو باز می‌دارد؟ گفتم: الله. و این مردی را که می‌بینید، اوست که اینجا نشسته است». راوی می‌گوید: سپس رسول خدا ﷺ او را مجازات نکرد».

باب (۱۹): غزوۀ بنی المصطلق که همان غزوۀ مریسیع می‌باشد

۱۶۱۵- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﭬ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ، فَأَصَبْنَا سَبْيًا مِنْ سَبْيِ الْعَرَبِ، فَاشْتَهَيْنَا النِّسَاءَ وَاشْتَدَّتْ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ وَأَحْبَبْنَا الْعَزْلَ، فَأَرَدْنَا أَنْ نَعْزِلَ وَقُلْنَا نَعْزِلُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا قَبْلَ أَنْ نَسْأَلَهُ، فَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لا تَفْعَلُوا مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَائِنَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلاَّ وَهِيَ كَائِنَةٌ»». (بخاری: ۴۱۳۸)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﭬ می‌گوید: همراه رسول خدا ﷺ برای غزوه بنی المصطلق بیرون رفتیم و تعدادی از کنیزان عرب را به اسارت گرفتیم. و چون به همسرانمان اشتیاق زیادی پیدا کرده بودیم و دوران مجردی بر ما سخت می‌گذشت، خواستیم که با آن کنیزان، همبستر شویم و در عین حال، بطور طبیعی، جلوگیری کنیم. با خود گفتیم: در حالی که رسول الله ﷺ در میان ماست، چگونه قبل از اینکه از ایشان اجازه بگیریم، اقدام به چنین کاری بکنیم. لذا از آنحضرت ﷺ پرسیدیم. فرمود: «اشکالی ندارد، می‌توانید چنین کنید. اما هر موجود زنده‌ای که آفرینش آن تا روز قیامت، مقرر شده است، بوجود می‌آید»».

باب (۲۰): غزوۀ انمار

۱۶۱۶- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الانْصَارِيِّ ﭭ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ أَنْمَارٍ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ مُتَوَجِّهًا قِبَلَ الْمَشْرِقِ مُتَطَوِّعًا». (بخاری: ۴۱۴۰)

ترجمه: «جابر بن عبدالله انصاری ﭭ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ را در غزوه انمار دیدم که سوار بر مرکبش بود و بسوی مشرق (غیر قبله) نماز نفل می‌خواند».

باب (۲۱): غزوۀ حدیبیه و این که خداوند متعال می‌فرماید: بدرستیکه خداوند از مؤمنان، خشنود گردید، آنگاه که در زیر درخت با تو بیعت کردند

۱۶۱۷- «عَنِ الْبَرَاءِ ﭬ قَالَ: تَعُدُّونَ أَنْتُمُ الْفَتْحَ فَتْحَ مَكَّةَ، وَقَدْ كَانَ فَتْحُ مَكَّةَ فَتْحًا، وَنَحْنُ نَعُدُّ الْفَتْحَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ، كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً، وَالْحُدَيْبِيَةُ بِئْرٌ، فَنَزَحْنَاهَا فَلَمْ نَتْرُكْ فِيهَا قَطْرَةً، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَأَتَاهَا، فَجَلَسَ عَلَى شَفِيرِهَا، ثُمَّ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ، فَتَوَضَّأَ ثُمَّ مَضْمَضَ وَدَعَا، ثُمَّ صَبَّهُ فِيهَا، فَتَرَكْنَاهَا غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ إِنَّهَا أَصْدَرَتْنَا مَا شِئْنَا نَحْنُ وَرِكَابَنَا». (بخاری: ۴۱۵۰)

ترجمه: «براء بن عازب ﭬ می‌گوید: شما فتح مکه را فتح می‌دانید. البته فتح مکه، فتح بود. ولی ما بیعت رضوان را که در روز حدیبیه، انجام گرفت، فتح می‌دانیم. آنروز ما هزار و چهارصد نفر، همراه رسول خدا ﷺ بودیم. گفتنی است حدیبیه، چاهی بود که همه آب آنرا کشیدیم و قطره‌ای در آن، باقی نماند. پس از آنکه رسول خدا ﷺ از ماجرا مطلع شد، آمد و بر لبه چاه نشست. سپس ظرف آبی خواست و وضو گرفت و مقداری آب در دهان کرد و دعا نمود و سپس آن آبها را در چاه ریخت. آنگاه، چاه را برای مدت کوتاهی، رها کردیم. سپس، آب مورد نیاز ما و مرکب‌هایمان را تأمین کرد».

۱۶۱۸- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﭭ قَالَ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ: «أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الأَرْضِ». وَكُنَّا أَلْفًا وَأَرْبَعَ مِائَةٍ، وَلَوْ كُنْتُ أُبْصِرُ الْيَوْمَ لأَرَيْتُكُمْ مَكَانَ الشَّجَرَةِ». (بخاری: ۴۱۵۵)

ترجمه: «جابر بن عبد الله ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ روز حدیبیه، خطاب به ما که هزار و چهار صد نفر بودیم، فرمود: «شما، بهترین مردم روی زمین هستید». جابر می‌گوید: اگر امروز می‌دیدم (نابینا نبودم) جای آن درخت را به شما نشان می‌دادم».

۱۶۱۹- «عَنْ سُوَيْدِ بْنِ النُّعْمَانِ ـ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ ـ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ أُتُوا بِسَوِيقٍ فَلاكُوهُ». (بخاری: ۴۱۷۵)

ترجمه: «سوید بن نعمان ﭬ که از اصحاب بیعت رضوان است، می‌گوید: برای رسول الله ﷺ و اصحابش، قدری سویق (آرد گندم وجوی بریان شده) آوردند. آنان نیز آنها را جویدند و خوردند».

۱۶۲۰- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﭬ: أَنَّه كَانَ يَسِيرُ مَعَ النبي ﷺ لَيْلاً، فَسَأَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ شَيْءٍ، فَلَمْ يُجِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ سَأَلَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ، وَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ يَا عُمَرُ، نَزَرْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، كُلُّ ذَلِكَ لا يُجِيبُكَ،

قَالَ عُمَرُ: فَحَرَّكْتُ بَعِيرِي، ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامَ الْمُسْلِمِينَ، وَخَشِيتُ أَنْ يَنْزِلَ فِيَّ قُرْآنٌ، فَمَا نَشِبْتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارِخًا يَصْرُخُ بِي، قَالَ: فَقُلْتُ: لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ نَزَلَ فِيَّ قُرْآنٌ، وَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ سُورَةٌ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ١﴾ [الفتح: ١]». (بخاری:۴۱۷۷)

ترجمه: «از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که شبی، در رکاب رسول خدا ﷺ بود و از آنحضرت ﷺ چیزی پرسید. ولی پیامبر اکرم ﷺ به او جوابی نداد. برای بار دوم پرسید. باز هم جوابی نداد. برای بار سوم پرسید، باز هم آنحضرت ﷺ جوابی نداد. عمر بن خطاب با خود، گفت: ای عمر! مادرت به عزایت بنشیند. سه بار سماجت کردی و رسول خدا ﷺ را به زحمت انداختی ولی هیچ جوابی به تو نداد.

عمر می‌گوید: سپس از بیم آنکه مبادا در مورد من آیه‌ای نازل شود، شترم را تیز راندم و از سایر مسلمانان، جلو افتادم. دیری نگذشت که شنیدم شخصی مرا صدا می‌زند. ترسیدم که مبادا در مورد من آیه‌ای نازل شده باشد. بدینجهت، نزد رسول الله ﷺ رفتم وبه او سلام دادم. آنحضرت ﷺ فرمود: «امشب، سوره‌ای بر من نازل شده است که نزد من از آنچه که خورشید بر آنها می‌تابد (از همه دنیا) محبوبتر است». سپس ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ١﴾ [الفتح: ١] را تلاوت فرمود».

۱۶۲۱- «عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ فِي بِضْعَ عَشْرَةَ مِائَةً مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا أَتَى ذَا الْحُلَيْفَةِ، قَلَّدَ الْهَدْيَ وَأَشْعَرَهُ وَأَحْرَمَ مِنْهَا بِعُمْرَةٍ، وَبَعَثَ عَيْنًا لَهُ مِنْ خُزَاعَةَ، وَسَارَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى كَانَ بِغَدِيرِ الأَشْطَاطِ أَتَاهُ عَيْنُهُ قَالَ: إِنَّ قُرَيْشًا جَمَعُوا لَكَ جُمُوعًا، وَقَدْ جَمَعُوا لَكَ الأَحَابِيشَ وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ، وَصَادُّوكَ عَنِ الْبَيْتِ وَمَانِعُوكَ، فَقَالَ: «أَشِيرُوا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيَّ، أَتَرَوْنَ أَنْ أَمِيلَ إِلَى عِيَالِهِمْ وَذَرَارِيِّ هَؤُلاءِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَصُدُّونَا عَنِ الْبَيْتِ فَإِنْ يَأْتُونَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَطَعَ عَيْنًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَإِلاَّ تَرَكْنَاهُمْ مَحْرُوبِينَ». قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خَرَجْتَ عَامِدًا لِهَذَا الْبَيْتِ لا تُرِيدُ قَتْلَ أَحَدٍ وَلا حَرْبَ أَحَدٍ، فَتَوَجَّهْ لَهُ، فَمَنْ صَدَّنَا عَنْهُ قَاتَلْنَاهُ، قَالَ: «امْضُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ»». (بخاری: ۴۱۷۹)

ترجمه: «مسور بن مخرمه رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ سال حدیبیه با هزار و اندی از یارانش براه افتاد و هنگامی که به ذوالحلیفه رسید، شتران هدی (شکرانه حج) را قلاده انداخت و کوهان‌های آنها را علامت گذاری کرد و از آنجا برای عمره، احرام بست. و جاسوسی از قبیله خزاعه، فرستاد و به راهش ادامه داد تا اینکه به غدیر اشطاط رسید. در آنجا، جاسوس‌اش آمد و گفت: قریش، جمعیت کثیری، از جمله حبشی‌ها را گِرد آورده است. آنها بطور قطع با تو خواهند جنگید و تو را از زیارت کعبه، باز خواهند داشت. رسول

خدا ﷺ فرمود «ای مردم! نظر شما چیست؟ آیا دوست دارید به زن و فرزندان کسانی که ما را از زیارت کعبه باز می‌دارند، حمله کنیم؟ اگر آنها آمدند (با ما مواجه شدند) گویا شر جاسوس از سرشان کوتاه شده است. (جاسوسی نفرستاده ایم). در غیر این صورت، آنها را در حالی که غارت شده‌اند، ترک می‌کنیم».

ابوبکر ﷺ گفت: ای رسول خدا! شما به قصد زیارت کعبه، بیرون آمده‌اید نه اینکه کسی را به قتل برسانی و یا با کسی، بجنگی. پس بسوی کعبه، حرکت کن. هر کس، مانع ما شد، با او می‌جنگیم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «با نام خدا، حرکت کنید»».

۱۶۲۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ أَبَاهُ أَرْسَلَه يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ يَأْتِيْهِ بفَرَسٍ كَانَ عِنْدَ رَجُلٍ مِنَ الأنْصَارِ، فَوَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُبَايِعُ عِنْدَ الشَّجَرَةِ وَعُمَرُ لا يَدْرِي بِذَلِكَ، فَبَايَعَهُ عَبْدُاللَّهِ، ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى الْفَرَسِ فَجَاءَ بِهِ إِلَى عُمَرَ، وَعُمَرُ يَسْتَلْئِمُ لِلْقِتَالِ، فَأَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُبَايِعُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، قَالَ فَانْطَلَقَ فَذَهَبَ مَعَهُ حَتَّى بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَهِيَ الَّتِي يَتَحَدَّثُ النَّاسُ، أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَسْلَمَ قَبْلَ أَبيه». (بخاری: ۴۱۸۶)

ترجمه: «از ابن عمر رضي الله عنهما روایت است که پدرش، روز حدیبیه او را فرستاد تا اسبی را که نزد یکی از انصار بود، برایش بیاورد. او رفت و دید که رسول الله ﷺ زیر درخت، بیعت می‌گیرد و عمر از آن، اطلاعی نداشت. عبد الله ﷺ با رسول خدا ﷺ بیعت کرد. سپس رفت و اسب را نزد عمر برد در حالی که او مشغول پوشیدن زره بود. آنگاه، عبدالله او را از بیعت گرفتن رسول خدا ﷺ در زیر درخت، مطلع ساخت. آنگاه عمر همراه او رفت و با رسول اکرم ﷺ بیعت کرد. همین ماجرا است که مردم می‌گویند: عبد الله قبل از پدرش، مسلمان شده است».

۱۶۲۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضي الله عنهما قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ اعْتَمَرَ، فَطَافَ، فَطُفْنَا مَعَهُ وَصَلَّى وَصَلَّيْنَا مَعَهُ، وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَكُنَّا نَسْتُرُهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ لا يُصِيبُهُ أَحَدٌ بِشَيْءٍ». (بخاری:۴۱۸۸)

ترجمه: «عبدالله بن ابی اوفی ﷺ می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ عمره انجام داد، ما با ایشان بودیم. آنحضرت ﷺ طواف کرد و ما هم همراه ایشان، طواف کردیم. او نماز خواند و ما هم با ایشان، نماز خواندیم. و میان صفا و مروه، سعی کرد. و ما او را از اهل مکه، محافظت می‌کردیم تا کسی، آزاری به او نرساند».

باب (۲۲): غزوۀ ذی قرد

۱۶۲۴- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﭬ قَالَ: خَرَجْتُ قَبْلَ أَنْ يُؤَذَّنَ بِالأُولَى وَكَانَتْ لِقَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَرْعَى بِذِي قَرَدَ، قَالَ: فَلَقِيَنِي غُلامٌ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، فَقَالَ: أُخِذَتْ لِقَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... فَذَكَرَ الْحَدِيْثَ بِطُوْلِهِ وَقَدْ تَقَدَّمَ، وَقَالَ هُنَا فِيْ آخِرِهِ قَالَ: ثُمَّ رَجَعْنَا وَيُرْدِفُنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى نَاقَتِهِ حَتَّى دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ». (بخاری: ۴۱۹۴)

ترجمه: «سلمه بن اکوع ﭬ می‌گوید: قبل از اذان نماز صبح، بیرون رفتم در حالی که شتران شیردِه رسول الله ﷺ در ذی قرد، مشغول چرا بودند. پس غلام عبد الرحمن بن عوف مرا دید و گفت: شتران شردِه رسول خدا ﷺ را بردند.

این روایت، قبلاً در حدیث شماره (۱۲۸۱) بطور کامل، بیان شد. در پایان این روایت، سلمه بن اکوع می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام باز گشت، مرا پشت سر خود، بر ناقه‌اش سوار نمود تا اینکه وارد مدینه شدیم».

باب (۲۳): غزوۀ خیبر

۱۶۲۵- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﭬ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ فَسِرْنَا لَيْلاً فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لِعَامِرٍ: يَا عَامِرُ أَلا تُسْمِعُنَا مِنْ هُنَيْهَاتِكَ، وَكَانَ عَامِرٌ رَجُلاً شَاعِرًا فَنَزَلَ يَحْدُو بِالْقَوْمِ يَقُولُ:

اللَّهُمَّ لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا ... وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا

فَاغْفِرْ فِدَاءً لَكَ مَا أَبْقَيْنَا ... وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا

وَأَلْقِيَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا ... إِنَّا إِذَا صِيحَ بِنَا أَتَيْنَا

وَبِالصِّيَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ هَذَا السَّائِقُ»؟ قَالُوا: عَامِرُ بْنُ الاكْوَعِ، قَالَ: «يَرْحَمُهُ اللَّهُ». قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: وَجَبَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْلا أَمْتَعْتَنَا بِهِ؟ فَأَتَيْنَا خَيْبَرَ فَحَاصَرْنَاهُمْ حَتَّى أَصَابَتْنَا مَخْمَصَةٌ شَدِيدَةٌ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَتَحَهَا عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا أَمْسَى النَّاسُ مَسَاءَ الْيَوْمِ الَّذِي فُتِحَتْ عَلَيْهِمْ، أَوْقَدُوا نِيرَانًا كَثِيرَةً فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا هَذِهِ النِّيرَانُ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تُوقِدُونَ»؟ قَالُوا: عَلَى لَحْمٍ، قَالَ: «عَلَى أَيِّ لَحْمٍ»؟ قَالُوا: لَحْمِ حُمُرِ الإِنْسِيَّةِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَهْرِيقُوهَا وَاكْسِرُوهَا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ نُهَرِيقُهَا وَنَغْسِلُهَا؟ قَالَ: «أَوْ ذَاكَ». فَلَمَّا تَصَافَّ الْقَوْمُ كَانَ سَيْفُ عَامِرٍ قَصِيرًا، فَتَنَاوَلَ بِهِ سَاقَ يَهُودِيٍّ لِيَضْرِبَهُ وَيَرْجِعُ ذُبَابُ سَيْفِهِ فَأَصَابَ

عَيْنَ رُكْبَةِ عَامِرٍ فَمَاتَ مِنْهُ، قَالَ: فَلَمَّا قَفَلُوا، قَالَ سَلَمَةُ: رَآنِي رَسُولُ اللَّهِﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِي قَالَ: «مَا لَكَ»؟ قُلْتُ لَهُ: فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ. قَالَ النَّبِيُّﷺ: «كَذَبَ مَنْ قَالَهُ، إِنَّ لَهُ لأَجْرَيْنِ ـ وَجَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ ـ إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ قَلَّ عَرَبِيٌّ مَشَى بِهَا مِثْلَهُ». وفي رواية: «نَشَأَ بِهَا»». (بخاری: ۴۱۹۶)

ترجمه: «سلمه بن اکوع س می‌گوید: شبانه، همراه نبی اکرم ﷺ به سوی خیبر، بیرون رفتیم. مردی از میان ما به عامر گفت: ای عامر! آیا چیزی برای ما نمی‌خوانی؟ گفتنی است که عامر، مردی شاعر بود. و با شنیدن این سخن، از مرکبش پایین آمد و برای آنها چنین سرود: خدایا! اگر تو نمی‌بودی ما هدایت نمی‌شدیم و صدقه نمی‌دادیم و نماز نمی‌خوانیم.

بار الها! فدایت شویم، گناهان ما را ببخش. و اگر با دشمن، روبرو شدیم، ما را ثابت قدم نگهدار. و بر ما آرامش، نازل فرما. هنگامی که به جهاد، دعوت شویم، می‌آییم. چرا که مردم با صدای بلند از ما کمک می‌طلبند.

رسول الله ﷺ فرمود: «این سراینده که شتران را سوق می‌دهد، کیست»؟ گفتند: عامر بن اکوع. آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند او را ببخشاید». مردی از آن میان گفت: «ای پیامبر خدا! بهشت برایش واجب شد (به شهادت می‌رسد). ای کاش! می‌گذاشتی از او بهره بیشتری ببریم.

آنگاه به خیبر، رفتیم و دشمن را محاصره کردیم تا اینکه به شدت، گرسنه شدیم. سرانجام، خداوند متعال ما را بر آنان، پیروز گردانید. آنگاه مردم، شب آنروزی که فتح نصیبشان گردید، آتش زیادی بر افروختند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «این آتش‌ها چیست و برای چه روشن شده است»؟ گفتند: برای پختن گوشت. فرمود: «برای کدام گوشت»؟ گفتند: گوشت الاغ‌های اهلی. نبی اکرم ﷺ فرمود: «گوشت‌ها را بریزید و ظرفها را بشکنید». مردی گفت: ای رسول خدا! اگر گوشت‌ها را بریزیم و ظرفها را بشوییم؟ فرمود: «یا چنین کنید».

پس هنگامی که مردم در برابر دشمن، قرار گرفتند: و عامر که شمشیر کوتاهی داشت، خواست آنرا به ساق پای فردی بزند، لبه شمشیر بسوی خودش برگشت و به زانویش اصابت کرد و در اثر آن، به شهادت رسید.

سلمه می‌گوید: وقتی که مردم بر گشتند، رسول خدا ﷺ مرا دید و دستم را گرفت و فرمود: «تو را چه شده است»؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت باد. مردم می‌گویند: اعمال عامر، نابود شده است. (چون خود کشی کرده است). آنحضرت ﷺ فرمود: «هرکس، چنین سخنی بگوید، دروغ گفته است». و با نشان دادن دو انگشت فرمود: «او دارای دو اجر است. و مجاهدی است که کمتر کسی در دنیا از میان اعراب، مانند او می‌باشد». و در روایتی، فرمود: «کمتر کسی در دنیا مانند او رشد کرده است»».

۱۶۲۶- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى خَيْبَرَ لَيْلاً... تَقَدَّمَ فِي الصَّلاَةِ وَزَادَ هُنَا: فَقَتَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُقَاتِلَةَ وَسَبَى الذُّرِّيَّةَ». (بخاری: ۴۱۹۷)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: رسول خدا ﷺ شبانه به خیبر آمد ... شرح این حدیث قبلاً در باب نماز حدیث شماره (۲۴۰) گذشت و در این روایت، انس می‌افزاید: نبی اکرم ﷺ جنگجویانشان را کشت و زنان و کودکانشان را به اسارت گرفت».

۱۶۲۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: لَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ أَشْرَفَ النَّاسُ عَلَى وَادٍ، فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّكْبِيرِ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، إِنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلا غَائِبًا، إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا وَهُوَ مَعَكُمْ» وَأَنَا خَلْفَ دَابَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَمِعَنِي وَأَنَا أَقُولُ: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ، فَقَالَ لِي: «يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ»، قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَلا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ كَنْزٍ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ»؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي. قَالَ: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ»». (بخاری: ۴۲۰۵)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ به جنگ خیبر رفت، مردم به رودخانه‌ای رسیدند و با صدای بلند، شروع به تکبیر گفتن کردند: الله اکبر، الله اکبر، لا إله إلا الله. رسول خدا ﷺ فرمود: «برخود، رحم کنید. شما کر و غائبی را صدا نمی‌زنید بلکه کسی را صدا می‌زنید که شنوا، نزدیک و با شما است»).

ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: من که پشت مرکب رسول خدا ﷺ قرار داشتم و لا حول و لا قوة إلا با لله می‌گفتم، آنحضرت ﷺ سخن مرا شنید و خطاب به من فرمود: «ای عبد الله بن قیس»! گفتم: لبیک ای رسول خدا! فرمود: «آیا به تو کلمه‌ای را که گنجی از گنج‌های بهشت است، نیاموزم»؟ گفتم: بلی، یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد. فرمود: «لا حول و لا قوة إلا باالله»».

۱۶۲۸- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: الْتَقَى النَّبِيُّ ﷺ وَالْمُشْرِكُونَ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ فَاقْتَتَلُوا، فَمَالَ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى عَسْكَرِهِمْ وَفِي الْمُسْلِمِينَ رَجُلٌ لا يَدَعُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاذَّةً وَلا فَاذَّةً إِلاَّ اتَّبَعَهَا فَضَرَبَهَا بِسَيْفِهِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَجْزَأَ أَحَدٌ مَا أَجْزَأَ فُلانٌ؟ فَقَالَ: «إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ». فَقَالُوا: أَيُّنَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِنْ كَانَ هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: لأَتَّبِعَنَّهُ، فَإِذَا أَسْرَعَ وَأَبْطَأَ كُنْتُ مَعَهُ حَتَّى جُرِحَ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ، فَوَضَعَ نِصَابَ سَيْفِهِ بِالأرْضِ وَذُبَابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ:

أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ»؟ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»». (بخاری: ۴۲۰۷)

ترجمه: «سهل بن سعد ساعدی ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ و مشرکین در یکی از غزوات در برابر هم قرار گرفتند و با هم جنگیدند. سپس، هر یک از آنها به پایگاههایشان برگشتند. در میان مسلمانان، مردی وجود داشت که هر مشرکی را که یکه و تنها می‌یافت، دنبال می‌کرد و با شمشیر می‌زد. مردم گفتند: یا رسول الله! هیچ کس به اندازه فلانی نجنگیده است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «او از دوزخیان است». گفتند: اگر این شخص، دوزخی است پس چه کسی از ما اهل بهشت است؟ مردی از آن میان، گفت: من به تعقیب او می‌پردازم. پس در تند رفتن و کند رفتن (بهرحال) همراه او بود تا اینکه آن شخص، زخمی شد و برای مُردن، عجله نمود (درد را تحمل نکرد). پس دسته شمشیرش را بر زمین نهاد و لبه تیزش را وسط سینه‌اش قرار داد و بر آن فشار وارد کرد و اینگونه خود را کشت. آن مرد، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی.

آنحضرت ﷺ فرمود: «چه اتفاقی افتاده است»؟ آن مرد، او را از ماجرا باخبر ساخت. رسول خدا ﷺ فرمود: «بعضی از مردم، ظاهراً اعمال بهشتی انجام می‌دهند ولی در واقع، دوزخی هستند. و گروهی از مردم، ظاهراً رفتار دوزخی دارند ولی حقیقتاً اهل بهشت‌اند»».

۱۶۲۹- «وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلا مُؤْمِنٌ، إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ»». (بخاری: ۴۲۰۳)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، نبی اکرم ﷺ فرمود: «غیر از مؤمن، کسی دیگر به بهشت نمی‌رود و همانا خداوند دینش را با شخص فاجر، یاری می‌رساند»».

۱۶۳۰- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: ضُرِبْتُ ضَرْبَةً فِي سَاقِي يَوْمَ خَيْبَرَ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَنَفَثَ فِيهِ ثَلاثَ نَفَثَاتٍ، فَمَا اشْتَكَيْتُهَا حَتَّى السَّاعَةِ». (بخاری: ۴۲۰۶)

ترجمه: «سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: روز جنگ خیبر، ضربه‌ای به ساق پایم وارد کردند. نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و آنحضرت ﷺ سه بار با اندکی آب دهان بر آن، فوت کرد. پس از آن، تا این لحظه، احساس درد نکردم».

۱۶۳۱- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلاثَ لَيَالٍ يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَلِيمَتِهِ، وَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خُبْزٍ وَلا لَحْمٍ، وَمَا كَانَ فِيهَا إِلا أَنْ أَمَرَ بِلالاً بِالأَنْطَاعِ فَبُسِطَتْ، فَأَلْقَى عَلَيْهَا التَّمْرَ وَالأَقِطَ وَالسَّمْنَ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ:

إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ مَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ؟ قَالُوا: إِنْ حَجَبَهَا فَهِيَ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ. فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَّأَ لَهَا خَلْفَهُ وَمَدَّ الْحِجَابَ». (بخاری: ۴۲۱۳)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ سه شب، میان خیبر و مدینه توقف کرد و با صفیه ازدواج نمود. من، مسلمانان را به ولیمه‌اش دعوت کردم. در آن ولیمه، نان و گوشتی، وجود نداشت. بلکه به بلال رضی الله عنه دستور داد تا سفره‌های چرمین را پهن کند. آنگاه، رسول خدا ﷺ بر آنها خرما، کشک و روغن گذاشت. مسلمانان گفتند: آیا صفیه یکی از مادران مؤمنان و یا کنیز اوست؟ با خود گفتند: اگر او را حجاب کند، پس یکی از مادران مؤمنان است وگرنه، کنیزش بشمار خواهد رفت.

سرانجام، هنگام سفر، رسول خدا ﷺ پشت سر خود، برایش، جایی مهیا ساخت و بر او پرده انداخت».

۱۶۳۲- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ وَعَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الإِنْسِيَّةِ». (بخاری: ۴۲۱۶)

ترجمه: «از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ روز خیبر، از متعه زنان (صیغه کردن) و خوردن گوشت الاغ‌های اهلی، نهی فرمود».

۱۶۳۳- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ: لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ، وَلِلرَّاجِلِ سَهْمًا». (بخاری: ۴۲۲۸)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول خدا ﷺ روز خیبر، به اسب، دو سهم و به فرد پیاده، یک سهم داد».

۱۶۳۴- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: بَلَغَنَا مَخْرَجُ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ أَنَا وَأَخَوَانِ لِي أَنَا أَصْغَرُهُمْ، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرْدَةَ وَالآخَرُ أَبُو رُهْمٍ، فِي ثَلاثَةٍ وَخَمْسِينَ رَجُلاً مِنْ قَوْمِي، فَرَكِبْنَا سَفِينَةً، فَأَلْقَتْنَا سَفِينَتُنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ، فَوَافَقْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى قَدِمْنَا جَمِيعًا، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ ﷺ حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، وَكَانَ أُنَاسٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُونَ لَنَا ـ يَعْنِي لأَهْلِ السَّفِينَةِ ـ: سَبَقْنَاكُمْ بِالْهِجْرَةِ. وَدَخَلَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ ـ وَهِيَ مِمَّنْ قَدِمَ مَعَنَا ـ عَلَى حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ زَائِرَةً، وَقَدْ كَانَتْ هَاجَرَتْ إِلَى النَّجَاشِيِّ فِيمَنْ هَاجَرَ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى حَفْصَةَ وَأَسْمَاءُ عِنْدَهَا، فَقَالَ عُمَرُ حِينَ رَأَى أَسْمَاءَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَتْ: أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ، قَالَ عُمَرُ: الْحَبَشِيَّةُ هَذِهِ، الْبَحْرِيَّةُ هَذِهِ؟ قَالَتْ أَسْمَاءُ: نَعَمْ. قَالَ:

سَبَقْنَاكُمْ بِالْهِجْرَةِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْكُمْ. فَغَضِبَتْ وَقَالَتْ كَلاَّ وَاللَّهِ، كُنْتُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُطْعِمُ جَائِعَكُمْ، وَيَعِظُ جَاهِلَكُمْ، وَكُنَّا فِي دَارِ ـ أَوْ فِي أَرْضِ ـ الْبُعَدَاءِ الْبُغَضَاءِ بِالْحَبَشَةِ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ ﷺ، وَايْمُ اللَّهِ! لا أَطْعَمُ طَعَامًا، وَلا أَشْرَبُ شَرَابًا، حَتَّى أَذْكُرَ مَا قُلْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ كُنَّا نُؤْذَى وَنُخَافُ، وَسَأَذْكُرُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَسْأَلُهُ، وَاللَّهِ لا أَكْذِبُ وَلا أَزِيغُ وَلا أَزِيدُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ عُمَرَ قَالَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «فَمَا قُلْتِ لَهُ»؟ قَالَتْ: قُلْتُ لَهُ: كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «لَيْسَ بِأَحَقَّ بِي مِنْكُمْ، وَلَهُ وَلأَصْحَابِهِ هِجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، وَلَكُمْ أَنْتُمْ أَهْلَ السَّفِينَةِ هِجْرَتَانِ»». (بخاری: ۴۲۳۰، ۴۲۳۱)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ؓ می‌گوید: در یمن بودیم که خبر ظهور نبی اکرم ﷺ به ما رسید. پس من و دو برادرم که یکی ابوبرده و دیگری ابورهم نام داشت و من از آنها کوچکتر بودم، همراه پنجاه و سه تن از افراد قبیله‌ام به قصد هجرت بسوی پیامبر اکرم ﷺ براه افتادیم. پس سوار کشتی شدیم. اما کشتی ما را نزد نجاشی در حبشه برد. همزمان با ما جعفر بن ابی طالب نیز بدانجا آمد. ما نزد او ماندیم تا زمانیکه همه به مدینه رفتیم. و رفتن ما مصادف با فتح خیبر بود. تعدادی از مردم به ما که اهل کشتی بودیم، می‌گفتند: ما در هجرت از شما پیشی گرفته‌ایم. روزی، اسماء دختر عمیس ؓ که قبلاً به حبشه هجرت کرده بود و همراه ما از حبشه آمد، به دیدار حفصه ؓ؛ همسر نبی اکرم ﷺ؛ رفت. در آن اثنا، عمر نزد حفصه آمد و هنگامی که اسماء را دید، پرسید: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء دختر عمیس است. عمر گفت: همین حبشی است که از راه دریا آمده است؟ اسماء گفت: بلی. عمر گفت: ما در هجرت، از شما پیشی گرفته‌ایم. بدینجهت، ما از شما نسبت به رسول الله ﷺ استحقاق بیشتری داریم. اسماء خشمگین شد و گفت: سوگند به خدا، هرگز چنین نیست. شما همراه رسول الله ﷺ بودید، گرسنگان شما را غذا می‌داد و نادانان شما را نصیحت می‌کرد. ولی ما بخاطر خدا و رسولش در سرزمینی دور و دشمن، در حبشه با بیم و هراس و اذیت و آزار، بسر می‌بردیم. بخدا سوگند تا سخنانت را به اطلاع رسول خدا ﷺ نرسانم، هیچ آب و غذایی نمی‌خورم. سخنانت را برای نبی اکرم ﷺ بازگو خواهم کرد. سوگند به خدا که نه دروغ بگویم. نه تحریف کنم و نه چیزی بر آنها بیفزایم. پس هنگامی که نبی اکرم ﷺ آمد، اسماء گفت: ای رسول خدا! عمر چنین و چنان گفت: آنحضرت ﷺ فرمود: «شما به او چه جوابی دادید»؟ گفت: به او چنین و چنان گفتم. رسول خدا ﷺ فرمود: «آنها از شما نسبت به من استحقاق بیشتری ندارند. او و همراهانش، یک هجرت دارند وشما ؛اهل کشتی؛ دو هجرت دارید»».

۱۶۳۵- «وَعَنْهُ ؓ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لأَعْرِفُ أَصْوَاتَ رُفْقَةِ الأَشْعَرِيِّينَ بِالْقُرْآنِ، حِينَ يَدْخُلُونَ بِاللَّيْلِ، وَأَعْرِفُ مَنَازِلَهُمْ مِنْ أَصْوَاتِهِمْ بِالْقُرْآنِ بِاللَّيْلِ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَرَ

مَنَازِلَهُمْ حِينَ نَزَلُوا بِالنَّهَارِ، وَمِنْهُمْ حَكِيمٌ إِذَا لَقِيَ الْخَيْلَ، أَوْ قَالَ: الْعَدُوَّ، قَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَصْحَابِي يَأْمُرُونَكُمْ أَنْ تَنْظُرُوهُمْ»». (بخاری: ٤٢٣٢)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ؓ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که گروه اشعریها در شب، وارد خانه‌هایشان می‌شوند، من از قرآن خواندن آنان، صدایشان را می‌شناسم و از قرآنی که در شب می‌خوانند، خانه‌هایشان را تشخیص می‌دهم اگر چه در روز، منازلشان را ندیده باشم. و در میان آنان، شخصی بنام حکیم، وجود دارد که هنگام ملاقات سواران یا دشمن به آنها می‌گوید: دوستان من به شما می‌گویند که منتظر ما باشید»».

١٦٣٦- «وَعَنْهُ ؓ قَالَ: قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ أَنِ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، فَقَسَمَ لَنَا وَلَمْ يَقْسِمْ لأَحَدٍ لَمْ يَشْهَدِ الْفَتْحَ غَيْرَنَا». (بخاری: ٤٢٣٣)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ؓ می‌گوید: بعد از فتح خیبر (از حبشه) نزد نبی اکرم ﷺ آمدیم. پس سهمی از اموال غنیمت به ما عنایت فرمود. و غیر از ما به احدی از کسانی که در فتح خیبر شرکت نداشتند، سهمی از اموال غنیمت نداد».

باب (٢٤): عمرهٔ القضاء

١٦٣٧- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ؆ قَالَ: تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ، وَبَنَى بِهَا وَهُوَ حَلالٌ، وَمَاتَتْ بِسَرِفَ». (بخاری: ۴۲۵۸)

ترجمه: «ابن عباس ؆ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در حالت احرام، میمونه را نکاح کرد و زمانی که از احرام بیرون آمده بود (در سَرِف) با وی ازدواج نمود. و سرانجام، میمونه در همان سَرِف، فوت کرد».

باب (٢٥): غزوهٔ موته در سرزمین شام

١٦٣٨- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ؆ قَالَ: أَمَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ مُؤْتَةَ، زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ قُتِلَ زَيْدٌ فَجَعْفَرٌ، وَإِنْ قُتِلَ جَعْفَرٌ، فَعَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ». قَالَ عَبْدُاللَّهِ: كُنْتُ فِيهِمْ فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، فَالْتَمَسْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَوَجَدْنَاهُ فِي الْقَتْلَى وَوَجَدْنَا مَا فِي جَسَدِهِ بِضْعًا وَتِسْعِينَ مِنْ طَعْنَةٍ وَرَمْيَةٍ». (بخاری: ۴۲۶۱)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ؆ می‌گوید: رسول الله ﷺ زید بن حارثه را بعنوان فرمانده جنگ موته، تعیین کرد و فرمود: «اگر زید به شهادت رسید، جعفر، و اگر جعفر به شهادت رسید، عبد الله بن رواحه، فرماندهی را بعهده گیرد»».

ابن عمر ﭭ می‌گوید: در آن غزوه، من همراه آنها بودم. در آن اثناء، به جستجوی جعفر بن ابی طالب پرداختیم، سرانجام او را در میان کشته شدگان یافتیم که نود و اندی اثر نیزه و تیر بر پیکرش، وجود داشت».

باب (۲٦): فرستادن اسامه بن زید به سوی تیرۀ حُرَقات از قبیلۀ جُهَینه

۱۶۳۹- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ﭭ يَقُولُ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْحُرَقَةِ، فَصَبَّحْنَا الْقَوْمَ فَهَزَمْنَاهُمْ، وَلَحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ رَجُلاً مِنْهُمْ، فَلَمَّا غَشِينَاهُ، قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، فَكَفَّ الأَنْصَارِيُّ فَطَعَنْتُهُ بِرُمْحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ، فَلَمَّا قَدِمْنَا بَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «يَا أُسَامَةُ أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ»؟ قُلْتُ: كَانَ مُتَعَوِّذًا، فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى تَمَنَّيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ». (بخاری: ۴۲۶۹)

ترجمه: «اسامه بن زید ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ ما را بسوی قبیله حُرقات فرستاد. صبح زود بر آنان یورش بردیم و آنها را شکست دادیم. من و یک انصاری به مردی از آنان رسیدیم. هنگامی که بر او مسلط شدیم، لا إله إلا الله گفت. پس مرد انصاری، دست نگهداشت ولی من آنقدر به او نیزه زدم که به کشته شد. هنگامی که به مدینه آمدیم و خبر به نبی اکرم ﷺ رسید، فرمود: «ای اسامه! بعد از اینکه لا إله إلا الله گفت، او را کشتی»؟ گفتم: او برای نجات‌اش، شهادت آورد. سپس رسول خدا ﷺ آنقدر این جمله را تکرار کرد که من آرزو کردم ای کاش! قبل از آن روز، مسلمان نشده بودم».

۱۶۴۰- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﭬ قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَخَرَجْتُ فِيمَا يَبْعَثُ مِنَ الْبُعُوثِ تِسْعَ غَزَوَاتٍ، مَرَّةً عَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ، وَمَرَّةً عَلَيْنَا أُسَامَةُ». (بخاری: ۴۲۷۱)

ترجمه: «سلمه بن اکوع ﭬ می‌گوید: در هفت غزوه، همراه نبی اکرم ﷺ بودم و در نه دسته نظامی که پیامبر اکرم ﷺ اعزام کرد و گاهی، ابوبکر و گاهی، اسامه، فرماندهی آنها را بعهده داشتند، شرکت داشتم».

باب (۲۷): غزوۀ فتح مکه در ماه مبارک رمضان

۱۶۴۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ فِي رَمَضَانَ مِنَ الْمَدِينَةِ وَمَعَهُ عَشَرَةُ آلافٍ، وَذَلِكَ عَلَى رَأْسِ ثَمَانِ سِنِينَ وَنِصْفٍ مِنْ مَقْدَمِهِ الْمَدِينَةَ، فَسَارَ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى مَكَّةَ يَصُومُ وَيَصُومُونَ، حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ، وَهُوَ مَاءٌ بَيْنَ عُسْفَانَ وَقُدَيْدٍ أَفْطَرَ وَأَفْطَرُوا». (بخاری: ۴۲۷۶)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ هنگامی که هشت و نیم سال کامل از هجرت‌اش به مدینه گذشته بود، در ماه مبارک رمضان با ده هزار نفر از مدینه براه افتاد. و مسلمانانی که همراه او بودند،

بسوی مکه، حرکت کردند در حالی که همگی روزه داشتند تا اینکه به چشمه آبی که در میان عُسفان و قُدَید واقع شده است و کدِید نام دارد، رسیدند. در آنجا رسول اکرم ﷺ روزه‌اش را خورد و مسلمانان نیز خوردند».

۱۶۴۲- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي رَمَضَانَ إِلَى حُنَيْنٍ وَالنَّاسُ مُخْتَلِفُونَ، فَصَائِمٌ وَمُفْطِرٌ، فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَى رَاحِلَتِهِ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ أَوْ مَاءٍ، فَوَضَعَهُ عَلَى رَاحَتِهِ أَوْ عَلَى رَاحِلَتِهِ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ فَقَالَ الْمُفْطِرُونَ لِلصُّوَّامِ: أَفْطِرُوا ». (بخاری: ۴۲۷۷)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در ماه مبارک رمضان بسوی حنین، بیرون رفت در حالی که مردم با یکدیگر اختلاف داشتند. یعنی عده‌ای روزه داشتند و عده‌ای روزه نداشتند. هنگامی که رسول الله ﷺ بر مرکب‌اش سوار شد، ظرف شیر یا آبی خواست و آنرا بر کف دست یا روی سواری‌اش گذاشت و آنگاه بسوی مردم نگاه کرد. در نتیجه، کسانی که روزه نداشتند به روزه داران گفتند: روزه تان را بخورید».

باب (۲۸): نبی اکرم ﷺ روز فتح مکه، پرچم اسلام را کجا نصب کرد؟

١٦٤٣- «عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: لَمَّا سَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ قُرَيْشًا خَرَجَ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ وَحَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ وَبُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ يَلْتَمِسُونَ الْخَبَرَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلُوا يَسِيرُونَ حَتَّى أَتَوْا مَرَّ الظَّهْرَانِ، فَإِذَا هُمْ بِنِيرَانٍ كَأَنَّهَا نِيرَانُ عَرَفَةَ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: مَا هَذِهِ لَكَأَنَّهَا نِيرَانُ عَرَفَةَ؟ فَقَالَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ: نِيرَانُ بَنِي عَمْرٍو. فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: عَمْرٌو أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ، فَرَآهُمْ نَاسٌ مِنْ حَرَسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَدْرَكُوهُمْ فَأَخَذُوهُمْ، فَأَتَوْا بِهِمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَسْلَمَ أَبُو سُفْيَانَ، فَلَمَّا سَارَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ: «احْبِسْ أَبَا سُفْيَانَ عِنْدَ حَطْمِ الْجَبَلِ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ». فَحَبَسَهُ الْعَبَّاسُ، فَجَعَلَتِ الْقَبَائِلُ تَمُرُّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَمُرُّ كَتِيبَةً كَتِيبَةً عَلَى أَبِي سُفْيَانَ، فَمَرَّتْ كَتِيبَةٌ قَالَ: يَا عَبَّاسُ مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: هَذِهِ غِفَارُ. قَالَ: مَا لِي وَلِغِفَارَ، ثُمَّ مَرَّتْ جُهَيْنَةُ، قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ مَرَّتْ سَعْدُ بْنُ هُذَيْمٍ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَمَرَّتْ سُلَيْمُ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، حَتَّى أَقْبَلَتْ كَتِيبَةٌ لَمْ يَرَ مِثْلَهَا، قَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: هَؤُلاءِ الأَنْصَارُ عَلَيْهِمْ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ مَعَهُ الرَّايَةُ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ: يَا أَبَا سُفْيَانَ! الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْكَعْبَةُ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: يَا عَبَّاسُ حَبَّذَا يَوْمُ الذِّمَارِ، ثُمَّ جَاءَتْ كَتِيبَةٌ وَهِيَ أَقَلُّ الْكَتَائِبِ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، وَرَايَةُ النَّبِيِّ ﷺ مَعَ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ، فَلَمَّا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: أَلَمْ تَعْلَمْ مَا قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ؟ قَالَ: «مَا قَالَ»؟ قَالَ: كَذَا وَكَذَا. فَقَالَ: «كَذَبَ سَعْدٌ، وَلَكِنْ هَذَا يَوْمٌ يُعَظِّمُ اللَّهُ فِيهِ الْكَعْبَةَ،

وَيَوْمٌ تُكْسَى فِيهِ الْكَعْبَةُ». قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُرْكَزَ رَايَتُهُ بِالْحَجُونِ، فَقَالَ الْعَبَّاسَ لِلزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ: يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ! هَا هُنَا أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَرْكُزَ الرَّايَةَ، قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ أَنْ يَدْخُلَ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، وَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ كُدَا، فَقُتِلَ مِنْ خَيْلِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ رضي الله عنه يَوْمَئِذٍ رَجُلانِ: حُبَيْشُ بْنُ الأَشْعَرِ، وَكُرْزُ بْنُ جابِرٍ الْفِهْرِيُّ». (بخاری: ۴۲۸۰)

ترجمه: «عروه بن زبیر رضي الله عنه می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ برای فتح مکه، حرکت کرد و این خبر به قریش رسید، ابوسفیان بن حرب، حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء برای بدست آوردن اخبار رسول خدا ﷺ بیرون رفتند و به راهشان ادامه دادند تا به منطقه مرّالظهران رسیدند. ناگهان، چشم‌شان به آتش‌هایی مانند آتش‌های شب عرفات افتاد. ابوسفیان گفت: اینها چیست که مانند آتش‌های شب عرفات است؟ بدیل بن ورقاء گفت: آتش‌های بنی عمرو است. ابوسفیان گفت: بنی عمرو کمتر از این هستند. سپس، تعدادی از نگهبانان رسول الله ﷺ آنها را دیدند و خود را بدانجا رساندند و آنان را دستگیر کردند و نزد رسول خدا ﷺ آوردند. ابوسفیان، مسلمان شد. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ حرکت کرد، خطاب به عباس فرمود: «ابوسفیان را در گردنه کوه نگهدار تا مسلمانان را ببیند». عباس نیز او را آنجا نگهداشت. پس قبایل مختلف همراه رسول خدا ﷺ بصورت گردانهای منظم، یکی پس از دیگری از مقابل ابوسفیان، عبور می‌کردند. ابو سفیان پس از عبور یک گردان، پرسید: ای عباس! اینها کیستند؟ گفت: این، طایفه غفار است. ابوسفیان گفت: مرا با غفار، کاری نیست. سپس، قبیله جهینه گذشت و ابو سفیان نیز همان سخنانش را تکرار کرد. آنگاه، قبیله سعد بن هُذیم گذشت و ابوسفیان بار دیگر نیز همان سخنانش را تکرار کرد. سپس قبیله سُلیم گذشت و همان سخنان، تکرار شدند. تا اینکه گرُدانی آمد که ابوسفیان مانند آنرا ندیده بود. پرسید: اینها چه کسانی هستند؟ عباس گفت: اینها انصاراند که سعد بن عباده فرمانده و پرچمدار آنها است. سعد بن عباده گفت: ای ابوسفیان! امروز، روز جنگ و کشتار است. امروز، کعبه، مباح می‌گردد. ابوسفیان گفت: ای عباس! کاش امروز می‌توانستم کاری انجام دهم.

سرانجام، گردانی آمد که تعدادشان از همه کمتر و رسول الله ﷺ و یارانش در میان آنان بودند و پرچم نبی اکرم ﷺ را زبیر بن عوام بدست داشت. هنگامی که رسول الله ﷺ از کنار ابوسفیان گذشت، ابوسفیان گفت: آیا می‌دانی سعد بن عباده چه گفت؟ رسول خدا ﷺ پرسید: «چه گفت»؟ گفت: چنین و چنان. رسول اکرم ﷺ فرمود: «سعد، دروغ گفته است. امروز، روزی است که خداوند کعبه را به عظمت می‌رساند و روزی است که کعبه پوشانیده می‌شود».

راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ دستور داد تا پرچم‌اش در حجون (نام مکانی در مکه) به اهتزاز در آید.

عباس به زبیر بن عوام گفت: ای ابا عبد الله! رسول خدا ﷺ به تو دستور داده است که پرچم را در این مکان، نصب کنی.

همچنین رسول خدا ﷺ در آن روز، به خالد بن ولید ﷺ دستور داد تا از قسمت علیای مکه یعنی منطقه کداء وارد شود. و خود پیامبر اکرم ﷺ هم از کداء وارد شد. و در آنروز دو نفر از اسب سواران خالد بن ولید به نام‌های حُبیش بن أشعر و کُرز بن جابر فهری به شهادت رسیدند».

۱٦٤٤- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنَ مُغَفَّلٍ ﷺ يَقُولُ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ عَلَى نَاقَتِهِ، وَهُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفَتْحِ يُرَجِّعُ، وَقَالَ: لَوْلا أَنْ يَجْتَمِعَ النَّاسُ حَوْلِي لَرَجَّعْتُ كَمَا رَجَّعَ». (بخاری: ٤٢٨١)

ترجمه: «عبدالله بن مغفل ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ را روز فتح مکه دیدم که بر شترش، سوار است و سوره فتح را با آواز، می‌خواند. و اگر مردم، اطراف من جمع نمی‌شدند آنرا همانگونه که رسول خدا ﷺ با آواز می‌خواند، من نیز می‌خواندم».

۱٦٤٥- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ، وَحَوْلَ الْبَيْتِ سِتُّونَ وَثَلاثُ مِائَةِ نُصُبٍ، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ وَيَقُولُ: ﴿جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُ﴾ [الإسراء: ٨١]. ﴿جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾ [سبأ: ٤٩]». (بخاری: ٤٢٨٧)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ روز فتح مکه، وارد مکه شد در حالی که اطراف کعبه، سیصد و شصت بت، وجود داشت. پیامبر خدا ﷺ با چوبی که در دست داشت، بر پهلوی بت‌ها می‌زد و می‌فرمود: «حق آمد و باطل رفت. حق آمد و باطل، کار جدیدی نمی‌تواند انجام دهد و کار گذاشته‌ای را هم نمی‌تواند باز گرداند. (هیچ کاری از باطل، ساخته نیست)».

باب (۲۹)

۱٦٤٦- «عَنْ عَمْرِو بْنِ سَلَمَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا بِمَاءٍ مَمَرِّ النَّاسِ، وَكَانَ يَمُرُّ بِنَا الرُّكْبَانُ فَنَسْأَلُهُمْ: مَا لِلنَّاسِ مَا لِلنَّاسِ؟ مَا هَذَا الرَّجُلُ؟ فَيَقُولُونَ: يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ ـ أَوْ أَوْحَى اللَّهُ بِكَذَا ـ فَكُنْتُ أَحْفَظُ ذَلِكَ الْكَلامَ، وَكَأَنَّمَا يُقَرُّ فِي صَدْرِي، وَكَانَتِ الْعَرَبُ تَلَوَّمُ بِإِسْلامِهِمُ الْفَتْحَ، فَيَقُولُونَ: اتْرُكُوهُ وَقَوْمَهُ، فَإِنَّهُ إِنْ ظَهَرَ عَلَيْهِمْ فَهُوَ نَبِيٌّ صَادِقٌ، فَلَمَّا كَانَتْ وَقْعَةُ أَهْلِ الْفَتْحِ، بَادَرَ كُلُّ قَوْمٍ بِإِسْلامِهِمْ، وَبَدَرَ أَبِي قَوْمِي بِإِسْلامِهِمْ، فَلَمَّا قَدِمَ، قَالَ: جِئْتُكُمْ وَاللَّهِ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ حَقًّا، فَقَالَ: صَلُّوا صَلاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، وَصَلُّوا صَلاةَ

كَذَا فِي حِينِ كَذَا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤَذِّنْ أَحَدُكُمْ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْثَرُكُمْ قُرْآنًا، فَنَظَرُوا فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَكْثَرَ قُرْآنًا مِنِّي، لِمَا كُنْتُ أَتَلَقَّى مِنَ الرُّكْبَانِ، فَقَدَّمُونِي بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَأَنَا ابْنُ سِتٍّ أَوْ سَبْعِ سِنِينَ، وَكَانَتْ عَلَيَّ بُرْدَةٌ كُنْتُ إِذَا سَجَدْتُ تَقَلَّصَتْ عَنِّي، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الْحَيِّ: أَلا تُغَطُّوا عَنَّا اسْتَ قَارِئِكُمْ، فَاشْتَرَوْا فَقَطَعُوا لِي قَمِيصًا، فَمَا فَرِحْتُ بِشَيْءٍ فَرَحِي بِذَلِكَ الْقَمِيصِ». (بخاری: ٤٣٠٢)

ترجمه: «عمرو بن سلمه ﷺ می‌گوید: ما کنار آبی، زندگی می‌کردیم که محل عبور مردم بود. اسب سواران از آنجا عبور می‌کردند و ما از آنها می‌پرسیدیم: مردم را چه شده است؟ مردم را چه شده است؟ این مرد کیست؟ می‌گفتند: این مرد، گمان می‌کند که خداوند بعنوان پیامبر، بسویش وحی می‌فرستد ـ ویا فلان چیز را به او وحی می‌کند ـ و من سخنان را به خاطر می‌سپردم و گویا در دلم جای می‌گرفت. و اعراب منتظر فتح مکه بودند تا مسلمان شوند و می‌گفتند: او و قوم‌اش را به حال خود بگذارید. اگر بر آنها پیروز شد، پیامبری راستگو است. پس هنگام فتح مکه، همه طوایف در اسلام آوردن از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. و پدرم قبل از قوم‌اش مسلمان شد. و هنگامی که نزد ما آمد، گفت: بخدا سوگند که من از نزد پیامبر برحقی پیش شما آمده‌ام که می‌فرماید: «فلان نماز را در فلان وقت بخوانید و فلان نماز را در فلان وقت بخوانید. پس هرگاه، وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید و کسی که بیشتر قرآن می‌داند، امامت کند»».

راوی می‌گوید: آنگاه دیدند که کسی بیشتر از من قرآن نمی‌داند زیرا من قرآن را از سوارانی که نزد ما می‌آمدند، فرا گرفته بودم. پس مرا که کودکی شش یا هفت ساله بودم، امام، قرار دادند. و من چادری به تن داشتم که هنگام سجده، جمع می‌شد. به همین خاطر، یکی از زنان محله گفت: آیا شرمگاه قاری تان را از ما نمی‌پوشانید؟! آنگاه، پارچه‌ای خریدند و برایم پیراهنی دوختند. هیچ چیز مرا به اندازه آن پیراهن، خوشحال نکرد».

باب (۳۰): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: و روز حنین هنگامی که کثرت شما، شما را مغرور ساخت... و خداوند آمرزنده و مهربان است

۱۶۴۷- «عَنْ عَبْدِ اللهِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى: أَنَّهُ كَانَ بِيَدِهِ ضَرْبَةٌ، قَالَ: ضُرِبْتُهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ». (بخاری:۴۳۱۴)

ترجمه: «عبدالله بن ابی اوفی ﷺ که اثر ضربه‌ای در دستش وجود داشت، می‌گوید: در روز حنین که همراه نبی اکرم ﷺ بودم، این ضربه به من وارد شد».

باب (۳۱): غزوهٔ اوطاس

۱٦٤٨- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: لَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حُنَيْنٍ، بَعَثَ أَبَا عَامِرٍ عَلَى جَيْشٍ إِلَى أَوْطَاسٍ، فَلَقِيَ دُرَيْدَ بْنَ الصِّمَّةِ، فَقُتِلَ دُرَيْدٌ وَهَزَمَ اللَّهُ أَصْحَابَهُ، قَالَ أَبُو مُوسَى: وَبَعَثَنِي مَعَ أَبِي عَامِرٍ، فَرُمِيَ أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ، رَمَاهُ جُشَمِيٌّ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي رُكْبَتِهِ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا عَمِّ مَنْ رَمَاكَ؟ فَأَشَارَ إِلَى أَبِي مُوسَى، فَقَالَ: ذَاكَ قَاتِلِي الَّذِي رَمَانِي، فَقَصَدْتُ لَهُ فَلَحِقْتُهُ، فَلَمَّا رَآنِي وَلَّى، فَاتَّبَعْتُهُ، وَجَعَلْتُ أَقُولُ لَهُ: أَلا تَسْتَحْيِي؟ أَلا تَثْبُتُ؟، فَكَفَّ فَاخْتَلَفْنَا ضَرْبَتَيْنِ بِالسَّيْفِ فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ لأَبِي عَامِرٍ: قَتَلَ اللَّهُ صَاحِبَكَ، قَالَ: فَانْزِعْ هَذَا السَّهْمَ، فَنَزَعْتُهُ فَنَزَا مِنْهُ الْمَاءُ، قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، أَقْرِئِ النَّبِيَّ ﷺ السَّلامَ، وَقُلْ لَهُ: اسْتَغْفِرْ لِي، وَاسْتَخْلَفَنِي أَبُو عَامِرٍ عَلَى النَّاسِ، فَمَكُثَ يَسِيرًا ثُمَّ مَاتَ، فَرَجَعْتُ، فَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتِهِ عَلَى سَرِيرٍ مُرْمَلٍ، وَعَلَيْهِ فِرَاشٌ قَدْ أَثَّرَ رِمَالُ السَّرِيرِ بِظَهْرِهِ وَجَنْبَيْهِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِنَا وَخَبَرِ أَبِي عَامِرٍ، وَ قَالَ: قُلْ لَهُ: اسْتَغْفِرْ لِي، فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعُبَيْدٍ أَبِي عَامِرٍ». وَرَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ مِنَ النَّاسِ». فَقُلْتُ: وَلِي فَاسْتَغْفِرْ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ذَنْبَهُ، وَأَدْخِلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُدْخَلاً كَرِيمًا»». (بخاری: ۴۳۲۳)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ از غزوه حنین، فراغت یافت، لشکری به فرماندهی ابوعامر بسوی اوطاس فرستاد. او در آنجا با دُرید بن صَمّه روبرو شد. دُرید کشته شد و خداوند، یارانش را شکست داد.

ابوموسی می‌گوید: مرا هم رسول خدا ﷺ با ابوعامر فرستاد. ابوعامر زخمی شد. یعنی مردی از قبیله بنی جُشم، تیری بسوی او پرتاپ کرد که به زانویش اصابت نمود. خود را به او رساندم و گفتم: عمو جان! چه کسی بسویت تیراندازی کرد؟ او با اشاره، به من گفت: آن شخص، قاتل من است و بسوی من تیراندازی کرد. پس قصد او کردم و خود را به او رساندم. با دیدن من، فرار کرد. او را تعقیب کردم و به او گفتم: خجالت نمی‌کشی، فرار می‌کنی، توقف کن. آنگاه، ایستاد و پس از رد و بدل کردن ضربات شمشیر، او را به قتل رساندم. سپس به ابوعامر گفتم: خداوند، او را به قتل رساند. ابوعامر گفت: این تیر را بیرون بیاور. من آنرا بیرون آوردم. از آنجا، آب جاری شد. ابوعامر گفت: ای برادر زاده! سلام مرا به نبی اکرم ﷺ برسان و به ایشان بگو تا برای من طلب مغفرت کند. و مرا به عنوان جانشین خود، تعیین نمود و پس از چند لحظه، فوت کرد.

من برگشتم و نزد نبی اکرم ﷺ رفتم. آنحضرت ﷺ در خانه‌اش روی تختی ساخته شده از حصیر، خوابیده بود. و اثر بافت‌های تخت بر پشت رسول خدا ﷺ دیده می‌شد. پس او را از وضع خود و ابوعامر باخبر ساختم و گفتم: ابو عامر از شما خواست که برایش طلب مغفرت کنید. آنگاه رسول خدا ﷺ آب خواست و وضو گرفت و سپس، دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! بنده ات ابو عامر را ببخشای».

راوی می‌گوید: من سفیدی زیر بغل‌های رسول خدا ﷺ را دیدم. سپس آنحضرت ﷺ افزود: «خدایا! روز قیامت، مرتبه‌اش را از بسیاری ا ز مردم، بالاتر قرار بده». گفتم: برای من نیز طلب مغفرت کن. فرمود: «خدایا! گناهان عبد الله بن قیس را ببخش و روز قیامت، جایگاه خوبی نصیب‌اش بگردان»».

باب (۳۲): غزوۀ طایف در شوال سال هشتم هجری

۱۶۴۹- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ﭫ قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَعِنْدِي مُخَنَّثٌ: فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا عَبْدَاللَّهِ! أَرَأَيْتَ إِنْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الطَّائِفَ غَدًا؟ فَعَلَيْكَ بِابْنَةِ غَيْلانَ، فَإِنَّهَا تُقْبِلُ بِأَرْبَعٍ وَتُدْبِرُ بِثَمَانٍ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَدْخُلَنَّ هَؤُلاءِ عَلَيْكُنَّ»». (بخاری: ۴۳۲۴)

ترجمه: «ام سلمه ﭫ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به خانه من آمد در حالی که فرد مخنّثی، آنجا نشسته بود. پس شنیدم که آن مخنث، به عبد الله بن امیه می‌گوید: ای عبد الله! اگر خداوند، فردا طائف را برای شما فتح کرد، نظرت چیست؟ تو دختر غیلان را انتخاب کن. زیرا اگر از جلو به او بنگری، چهار چین خوردگی، و اگر از پشت سر، به او نگاه کنی، هشت چین خوردگی می‌بینی. نبی اکرم ﷺ خطاب به همسرانش فرمود: «چنین کسانی را نزد خود راه ندهید»».

۱۶۵۰- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﭭ قَالَ: لَمَّا حَاصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الطَّائِفَ فَلَمْ يَنَلْ مِنْهُمْ شَيْئًا، قَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَثَقُلَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: نَذْهَبُ وَلا نَفْتَحُهُ، وَقَالَ مَرَّةً: «نَقْفُلُ». فَقَالَ: «اغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ». فَغَدَوْا فَأَصَابَهُمْ جِرَاحٌ، فَقَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَأَعْجَبَهُمْ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ». (بخاری: ۴۳۲۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﭭ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ طایف را محاصره کرد و نتوانست کاری از پیش ببرد، فرمود: «اگر خدا بخواهد، بر می‌گردیم». این سخن، بر صحابه، دشوار آمد و گفتند: بدون فتح، بر می‌گردیم!؟ آنحضرت ﷺ بار دیگر فرمود: «بر می‌گردیم». سرانجام فرمود: فردا صبح به جنگ بروید». پس صبح روز بعد، به جنگ رفتند و بسیاری از آنها زخمی شدند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «اگر خدا بخواهد، فردا برمی‌گردیم». این سخن پیامبراکرم ﷺ مورد پسند آنان قرار گرفت. آنگاه رسول‌خدا ﷺ خندید».

۱۶۵۱- «عَنْ سَعْدٍ وَأَبِي بَكْرَةَ رضي الله عنهما قَالاَ: سَمِعْنَا النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُ فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ»». (بخاری: ۴۳۲۷)

ترجمه: «سعد و ابو بکره رضي الله عنهما می‌گویند: شنیدیم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که آگاهانه، خود را به کسی غیر از پدرش، نسبت دهد، بهشت برایش حرام می‌گردد»».

۱۶۵۲- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ نَازِلٌ بِالْجِعْرَانَةِ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَمَعَهُ بِلالٌ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: أَلا تُنْجِزُ لِي مَا وَعَدْتَنِي؟ فَقَالَ لَهُ: «أَبْشِرْ». فَقَالَ: قَدْ أَكْثَرْتَ عَلَيَّ مِنْ أَبْشِرْ، فَأَقْبَلَ عَلَى أَبِي مُوسَى وَبِلالٍ كَهَيْئَةِ الْغَضْبَانِ، فَقَالَ: «رَدَّ الْبُشْرَى فَاقْبَلا أَنْتُمَا». قَالاَ: قَبِلْنَا. ثُمَّ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اشْرَبَا مِنْهُ، وَأَفْرِغَا عَلَى وُجُوهِكُمَا وَنُحُورِكُمَا، وَأَبْشِرَا». فَأَخَذَا الْقَدَحَ فَفَعَلا، فَنَادَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ: أَنْ أَفْضِلا لأُمِّكُمَا. فَأَفْضَلا لَهَا مِنْهُ طَائِفَةً». (بخاری: ٤٣٢٨)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضي الله عنه می‌گوید: نزد نبی اکرم ﷺ بودم که آنحضرت ﷺ همراه بلال، در جعرانه، میان مکه و مدینه، منزل گرفته بود. در آنجا عربی بادیه نشین نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: آیا به وعده‌ای که به من داده‌ای، وفا نمی‌کنی؟ پیامبر اکرم ﷺ خطاب به او فرمود: «به تو مژده می‌دهم». آن مرد، گفت: زیاد از این مژده‌ها به من داده‌ای. رسول الله ﷺ با حالتی خشمگین، رو به ابوموسی و بلال کرد وفرمود: «مژده‌ام را نپذیرفت. شما آنرا بپذیرید». آنان گفتند: ما پذیرفتیم. سپس، ظرف آبی خواست و دستها و صورت‌اش را در آن شست و آب دهان انداخت و فرمود: «از این بنوشید و بر چهره و سینه‌هایتان بریزید و شما را بشارت می‌دهم». آنان نیز ظرف آب را گرفتند و چنین کردند. آنگاه، ام سلمه از پشت پرده صدا زد و گفت: از باقیمانده آن برای مادرتان بگذارید. آنها نیز قدری از آن آب، برایش گذاشتند».

۱۶۵۳- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: جَمَعَ النَّبِيُّ ﷺ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ: «إِنَّ قُرَيْشًا حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ وَمُصِيبَةٍ، وَإِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَجْبُرَهُمْ وَأَتَأَلَّفَهُمْ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى بُيُوتِكُمْ»؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسَلَكَتِ الأَنْصَارُ شِعْبًا، لَسَلَكْتُ وَادِيَ الأَنْصَارِ أَوْ شِعْبَ الأَنْصَارِ»». (بخاری: ٤٣٣٤)

ترجمه: «انس بن مالک رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ گروهی از انصار را جمع کرد و فرمود: «همانا قریش، تازه مسلمان و مصیبت دیده‌اند. خواستم ضرر و زیان آنها را جبران کنم و از ایشان، دلجویی نمایم. آیا شما راضی نیستید که مردم با دنیا برگردند و شما با رسول خدا به خانه‌هایتان برگردید»؟ گفتند: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر همه مردم به یک وادی، و انصار به وادی دیگر بروند، من به وادی انصار خواهم رفت»».

باب (۳۳): اعزام خالد بن ولید ﷺ توسط رسول خدا ﷺ بسوی بنی جَذِیمه

١٦٥٤- «عَنْ عَبْدِالله بْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَذِيمَةَ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الإِسْلاَمِ، فَلَمْ يُحْسِنُوا أَنْ يَقُولُوا: أَسْلَمْنَا، فَجَعَلُوا يَقُولُونَ: صَبَأْنَا صَبَأْنَا، فَجَعَلَ خَالِدٌ يَقْتُلُ مِنْهُمْ، وَيَأْسِرُ، وَدَفَعَ إِلَى كُلِّ رَجُلٍ مِنَّا أَسِيرَهُ، حَتَّى قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَذَكَرْنَاهُ، فَرَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ» مَرَّتَيْنِ». (بخاری:٤٣٣٩)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ خالد بن ولید را بسوی بنی جَذِیمه فرستاد و آنها را به اسلام، فرا خواند. ولی آنان نتوانستند که بخوبی بگویند: اسلمنا (ما مسلمان شدیم). بلکه گفتند: صبأنا (یعنی از دینی وارد دینی دیگر شدیم). لذا خالد بن ولید، همچنان آنها را می‌کشت و به اسارت می‌گرفت. و به هر یک از ما اسیرش را تحویل داد تا اینکه نزد نبی اکرم ﷺ آمدیم و ماجرا را برایش بازگو کردیم. رسول خدا ﷺ دستش را بلند کرد و دوبار، فرمود: «خدایا! من از کار خالد، نزد تو اعلام برائت می‌کنم»».

باب (۳٤): سَریۀ عبدالله بن حذافۀ سهمی و علقمه بن مُجَزِّر مدلجی که به آن سریۀ انصاری نیز می‌گویند

١٦٥٥- «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ سَرِيَّةً فَاسْتَعْمَلَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ، فَغَضِبَ، فَقَالَ: أَلَيْسَ أَمَرَكُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُطِيعُونِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا، فَجَمَعُوا، فَقَالَ: أَوْقِدُوا نَارًا، فَأَوْقَدُوهَا، فَقَالَ: ادْخُلُوهَا، فَهَمُّوا، وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يُمْسِكُ بَعْضًا، وَيَقُولُونَ: فَرَرْنَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنَ النَّارِ، فَمَا زَالُوا حَتَّى خَمَدَتِ النَّارُ، فَسَكَنَ غَضَبُهُ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»». (بخاری: ٤٣٤٠)

ترجمه: «علی بن ابی طالب ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ سریه‌ای (یک دسته نظامی) را برای انجام مأموریتی فرستاد و یکی از انصار را بعنوان امیر، تعیین فرمود و به آنان دستور داد که از او اطاعت کنند. روزی، آن مرد انصاری (که امیر بود) خشمگین شد و گفت: مگر رسول اکرم ﷺ به شما دستور نداد که از من اطاعت کنید؟ گفتند: بلی. گفت: برایم هیزم جمع کنید. آنها نیز جمع کردند. سپس گفت: آتش، روشن کنید. آنها نیز روشن کردند. آنگاه گفت: وارد آتش شوید. آنان خواستند وارد آتش شوند. ولی بعضی، مانع بعضی دیگر می‌شدند و می‌گفتند: بسوی نبی اکرم ﷺ رفتیم (مسلمان شدیم) تا از آتش، نجات یابیم. و در این کشمکش بسر بردند تا اینکه آتش خاموش شد و خشم او نیز فرو نشست. خبر به رسول خدا ﷺ رسید. فرمود: «اگر وارد آتش می‌شدند، تا روز قیامت از آن، بیرون نمی‌آمدند. زیرا اطاعت، فقط در انجام کارهای خوب است»».

باب (۳۵): فرستادن ابو موسی و معاذ به یمن، قبل از حجة الوداع

۱۶۵۶- «عَنْ أَبِي مُوسَى ؄ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَه وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: وَبَعَثَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى مِخْلافٍ، قَالَ: وَالْيَمَنُ مِخْلافَانِ، ثُمَّ قَالَ: «يَسِّرَا وَلا تُعَسِّرَا، وَبَشِّرَا وَلا تُنَفِّرَا». فَانْطَلَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى عَمَلِهِ، قال: وَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِذَا سَارَ فِي أَرْضِهِ كَانَ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَحْدَثَ بِهِ عَهْدًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَسَارَ مُعَاذٌ فِي أَرْضِهِ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَبِي مُوسَى، فَجَاءَ يَسِيرُ عَلَى بَغْلَتِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ، وَإِذَا هُوَ جَالِسٌ، وَقَدِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ، وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ قَدْ جُمِعَتْ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ، فَقَالَ لَهُ مُعَاذٌ: يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ أَيُّمَ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا رَجُلٌ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلامِهِ، قَالَ: لاَ أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَالَ: إِنَّمَا جِيءَ بِهِ لِذَلِكَ فَانْزِلْ، قَالَ: مَا أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ، ثُمَّ نَزَلَ، فَقَالَ: يَا عَبْدَاللَّهِ كَيْفَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: أَتَفَوَّقُهُ تَفَوُّقًا، قَالَ: فَكَيْفَ تَقْرَأُ أَنْتَ يَا مُعَاذُ؟ قَالَ: أَنَامُ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَأَقُومُ وَقَدْ قَضَيْتُ جُزْئِي مِنَ النَّوْمِ، فَأَقْرَأُ مَا كَتَبَ اللَّهُ لِي، فَأَحْتَسِبُ نَوْمَتِي، كَمَا أَحْتَسِبُ قَوْمَتِي». (بخاری: ۴۳۴۲)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری ؄ روایت است که نبی اکرم ﷺ او و معاذ بن جبل را به یمن فرستاد. گفتنی است که یمن، شامل دو بخش بود که هر یک از آنها را به بخشی، فرستاد. آنگاه فرمود: «آسان بگیرید وسخت نگیرید. بشارت دهید و تنفر ایجاد نکنید». سپس هر یک از آنها به محل کارش رفت. و هر گاه، یکی از آنها به قلمرو و دیگری نزدیک می‌شد، می‌رفت و جویای حالش می‌شد. روزی، معاذ در قلمرو مأموریتش آنقدر پیش رفت تا به ابوموسی نزدیک شد. آنگاه سوار بر قاطرش شد و نزد او رفت. در آنجا دید که او نشسته است و مردم، اطراف‌اش جمع شده‌اند. همچنین نزد او مردی را دید که دستهایش به گردن‌اش بسته شده بود. معاذ گفت: ای عبد الله بن قیس! این چیست؟ ابوموسی گفت: این مردی است که پس از اسلام آوردن، کافر شده است. معاذ گفت: تا کشته نشود، از مرکب‌ام پایین نمی‌آیم. ابوموسی گفت: به همین خاطر، آورده شده است. پایین بیا. دوباره گفت: تا کشته نشود، پایین نمی‌آیم. آنگاه ابوموسی دستور داد و او کشته شد. سپس، معاذ پایین آمد و گفت: ای عبد الله! (ابو موسی) چگونه قرآن، تلاوت می‌کنی؟ گفت: من در شبانه روز، کم کم قرآن می‌خوانم. ای معاذ! تو چگونه قرآن می‌خوانی؟ گفت: اول شب می‌خوابم و پس از اینکه بخش خوابم را کامل کردم، برمی خیزم و هر اندازه که خداوند برایم مقدر کرده باشد، قرآن می‌خوانم و همانطور که از بیداری‌ام، امید اجر و ثواب دارم، از خوابم نیز امید اجر و ثواب دارم».

۱۶۵۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ؄: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ، فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْرِبَةٍ تُصْنَعُ بِهَا، فَقَالَ: «وَمَا هِيَ»؟ قَالَ: الْبِتْعُ وَالْمِزْرُ، فَقَالَ: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ»». (بخاری:۴۳۴۳)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ او را بسوی یمن فرستاد. ایشان از آنحضرت ﷺ درباره شراب‌هایی که در آنجا ساخته می‌شود، سؤال کرد. رسول خدا ﷺ پرسید: «آنها از چه ساخته می‌شوند»؟ گفت: شراب عسل و جو هستند. آنحضرت ﷺ فرمود: «هر چیز مست کننده، حرام است»».

باب (۳٦): فرستادن علی و خالد بن ولید رضی الله عنهما به یمن

۱۶۵۸- «عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: ثُمَّ بَعَثَ عَلِيًّا بَعْدَ ذَلِكَ مَكَانَهُ، فَقَالَ: «مُرْ أَصْحَابَ خَالِدٍ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ أَنْ يُعَقِّبَ مَعَكَ فَلْيُعَقِّبْ، وَمَنْ شَاءَ فَلْيُقْبِلْ». فَكُنْتُ فِيمَنْ عَقَّبَ مَعَهُ، قَالَ: فَغَنِمْتُ أَوَاقٍ ذَوَاتِ عَدَدٍ». (بخاری: ۴۳۴۹)

ترجمه: «براء بن عازب ﷺ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ ما را همراه خالد بن ولید به یمن اعزام کرد. پس از مدتی، علی را بجای او فرستاد و فرمود: «به یاران خالد بگو که هر کس دوست دارد، با تو بماند. و هرکس، دوست ندارد، بیاید». راوی می‌گوید: من از کسانی بودم که با علی ماندم و چندین اوقیه طلا به غنیمت گرفتم».

۱۶۵۹- «عَنْ بُرَيْدَةَ ﷺ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا إِلَى خَالِدٍ لِيَقْبِضَ الْخُمُسَ، وَكُنْتُ أُبْغِضُ عَلِيًّا، وَقَدِ اغْتَسَلَ، فَقُلْتُ لِخَالِدٍ: أَلا تَرَى إِلَى هَذَا؟! فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «يَا بُرَيْدَةُ أَتُبْغِضُ عَلِيًّا»؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «لا تُبْغِضْهُ، فَإِنَّ لَهُ فِي الْخُمُسِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ»». (بخاری: ٤٣٥٠)

ترجمه: «بریده ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ علی را بسوی خالد فرستاد تا خُمس اموال غنیمت را تحویل بگیرد. علی (با کنیزی که از اموال خُمس بشمار می‌رفت؛ همبستر شد و) غسل کرد. من که از این کار علی، ناراحت شدم، به خالد گفتم: این را نمی‌بینی که چکار کرده است؟!.

هنگامی که نزد نبی اکرم ﷺ آمدیم، این ماجرا را برایش بازگو نمودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای بریده! آیا کینه علی را در دل داری»؟ گفتم: بلی. فرمود: «با او دشمنی مکن زیرا سهمیه او از خُمس، بیشتر از این است»».

۱۶۶۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: بَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْيَمَنِ بِذُهَيْبَةٍ فِي أَدِيمٍ مَقْرُوظٍ، لَمْ تُحَصَّلْ مِنْ تُرَابِهَا، قَالَ: فَقَسَمَهَا بَيْنَ أَرْبَعَةِ نَفَرٍ بَيْنَ عُيَيْنَةَ بْنِ بَدْرٍ، وَأَقْرَعَ بْنِ حابِسٍ، وَزَيْدِ الْخَيْلِ، وَالرَّابِعُ: إِمَّا عَلْقَمَةُ، وَإِمَّا عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: كُنَّا نَحْنُ أَحَقَّ بِهَذَا مِنْ هَؤُلاءِ، قَالَ: فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «أَلا تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينُ مَنْ فِي السَّمَاءِ، يَأْتِينِي خَبَرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً». قَالَ: فَقَامَ رَجُلٌ غَائِرُ

الْعَيْنَيْنِ، مُشْرِفُ الْوَجْنَتَيْنِ، نَاشِزُ الْجَبْهَةِ، كَثُّ اللِّحْيَةِ، مَحْلُوقُ الرَّأْسِ، مُشَمَّرُ الأَزَارِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اتَّقِ اللَّهَ، قَالَ: «وَيْلَكَ أَوَلَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ»؟ قَالَ: ثُمَّ وَلَّى الرَّجُلُ، قَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلاَ أَضْرِبُ عُنُقَهُ؟ قَالَ: «لاَ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي». فَقَالَ خَالِدٌ: وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَمْ أُومَرْ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلا أَشُقَّ بُطُونَهُمْ». قَالَ: ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ وَهُوَ مُقَفٍّ، فَقَالَ: «إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ ضِئْضِئِ هَذَا قَوْمٌ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ رَطْبًا لا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ». وَأَظُنُّهُ قَالَ: «لَئِنْ أَدْرَكْتُهُمْ لأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ ثَمُودَ»». (بخاری: ۴۳۵۱)

ترجمه: «ابوسعید خدری ؓ می‌گوید: علی بن ابی طالب ؓ از یمن، یک قطعه طلای ناخالص را در چرمی دباغی شده برای رسول خدا ﷺ فرستاد. آنحضرت ﷺ آنرا میان چهار نفر یعنی عیینه بن بدر، اقرع بن حابس، زید الخیل و علقمه یا عامر بن طفیل تقسیم نمود. مردی از یارانش گفت: ما نسبت به این طلا از اینها استحقاق بیشتری داریم. این خبر به رسول خدا ﷺ رسید. فرمود: «آیا شما مرا امین نمی‌دانید در حالی که من امین اهل آسمان هستم و صبح و شب، اخبار آسمان به من می‌رسد»؟ آنگاه، مردی که چشم‌هایش گود رفته بود و گونه‌ها و پیشانی بر آمده‌ای داشت و ریش‌اش پر پشت و سرش تراشیده و ازارش بالا زده بود، برخاست و گفت: ای رسول خدا! از خدا بترس. آنحضرت ﷺ فرمود: «وای بر تو، آیا من مستحق‌ترین فرد روی زمین نیستم که از خدا بترسم»؟

راوی می‌گوید: سپس، آن مرد، پشت کرد و رفت. خالد بن ولید گفت: ای رسول خدا! آیا گردنش را نزنم؟ فرمود: «خیر، شاید او نماز می‌خواند». خالد گفت: بسیارند نماز گزارانی که به زبان، چیزی می‌گویند که در دلشان نیست. رسول الله ﷺ فرمود: «من دستور ندارم که دل و درون مردم را بشکافم».

سپس رسول اکرم ﷺ بسوی او که پشت کرده بود و می‌رفت، نگاه کرد و فرمود: «از نسل این مرد، کسانی بوجود می‌آیند که کتاب خدا را بسیار خوب تلاوت می‌کنند ولی (تأثیر آن) از حنجره‌هایشان نمی‌گذرد و از دین، خارج می‌شوند آنگونه که تیر از هدف (شکار) خارج می‌شود».

راوی می‌گوید: گمان می‌کنم که فرمود: «اگر آنها را دریابم، مانند قوم ثمود به قتل می‌رسانم»».

باب (۳۷): غزوۀ ذو الخلصه

۱۶۶۱- «تَقَدَّمَ حَدِيْثُ جَرِيْرٍ ؓ فِي ذَلِكَ وَقَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ: «أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ»؟ وَفِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ جَرِيرٌ: وَكَانَ ذُو الْخَلَصَةِ بَيْتًا بِالْيَمَنِ لِخَثْعَمَ وَبَجِيلَةَ، فِيهِ نُصُبٌ تُعْبَدُ يُقَالُ لَهُ الْكَعْبَةُ، قَالَ: فَأَتَاهَا فَحَرَّقَهَا بِالنَّارِ، وَكَسَرَهَا، قَالَ: وَلَمَّا قَدِمَ جَرِيرٌ الْيَمَنَ، كَانَ بِهَا

رَجُلٌ يَسْتَقْسِمُ بِالأَزْلامِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَا هُنَا، فَإِنْ قَدَرَ عَلَيْكَ ضَرَبَ عُنُقَكَ، قَالَ: فَبَيْنَمَا هُوَ يَضْرِبُ بِهَا إِذْ وَقَفَ عَلَيْهِ جَرِيرٌ: فَقَالَ: لَتَكْسِرَنَّهَا، وَلَتَشْهَدَنَّ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، أَوْ لأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ، قَالَ: فَكَسَرَهَا، وَشَهِدَ». (بخاری: ۴۳۵۷)

ترجمه: «حدیث جریر ﷺ که در آن نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیا مرا از ذو الخلصه راحت نمی‌کنی»، قبلاً بیان شد. در این روایت، جریر می‌گوید: ذوالخلصه، خانه‌ای در یمن بود که آنرا کعبه می‌نامیدند و بتهایی در آن، عبادت می‌شد و به قبایل خثعم و بجیله، تعلق داشت.

یکی از راویان می‌گوید: جریر رفت و آن بتها را شکست و به آتش کشید. و هنگامی که جریر به یمن رفت، مردی در آنجا بود که با تیرها، فال می‌گرفت. به او گفتند: همانا فرستاده رسول خدا ﷺ اینجاست. اگر به تو دست یابد، گردن ات را می‌زند.

راوی می‌گوید: در آن اثنا که او مشغول فال گرفتن بود، ناگهان، جریر، کنارش ایستاد و گفت: یا تیرها را می‌شکنی و گواهی می‌دهی که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و یا گردن ات را می‌زنم. با شنیدن این سخن، آن مرد، تیرها را شکست و شهادت آورد».

باب (۳۸): رفتن جریر به یمن

۱۶۶۲- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: كُنْتُ بِالْيَمَنِ، فَلَقِيتُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ ذَا كَلاعٍ وَذَا عَمْرٍو، فَجَعَلْتُ أُحَدِّثُهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهُ ذُو عَمْرٍو: لَئِنْ كَانَ الَّذِي تَذْكُرُ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِكَ، لَقَدْ مَرَّ عَلَى أَجَلِهِ مُنْذُ ثَلاثٍ، وَأَقْبَلا مَعِي حَتَّى إِذَا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، رُفِعَ لَنَا رَكْبٌ مِنْ قِبَلِ الْمَدِينَةِ، فَسَأَلْنَاهُمْ، فَقَالُوا: قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ، وَالنَّاسُ صَالِحُونَ، فَقَالاَ: أَخْبِرْ صَاحِبَكَ أَنَّا قَدْ جِئْنَا، وَلَعَلَّنَا سَنَعُودُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَرَجَعَا إِلَى الْيَمَنِ». (بخاری: ۴۳۵۹)

ترجمه: «جریر ﷺ می‌گوید: در یمن بودم که با دو نفر از اهالی آنجا به نامهای ذوکلاع و ذوعمرو، ملاقات کردم و درباره رسول خدا ﷺ با آنان سخن گفتم. ذوعمرو به من گفت: اگر آنچه را که درباره دوست‌ات می‌گویی، حقیقت داشته باشد، سه روز از فوت او می‌گذرد. سپس آندو با من به راه افتادند. و پس از پیمودن بخشی از راه، با کاروانی برخورد کردیم که از سوی مدینه می‌آمد. در این باره از آنها پرسیدیم. گفتند: رسول الله ﷺ وفات یافت و ابوبکر، جانشین او شد و حال مردم، خوب است. آنگاه، آن دو نفر گفتند: به دوست‌ات (ابوبکر) بگو: ما قصد داشتیم که بیاییم و اگر خدا بخواهد، بزودی خواهیم آمد و به یمن برگشتند».

باب (۳۹): غزوۀ سیف البحر

١٦٦٣- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنهما أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْثًا قِبَلَ السَّاحِلِ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ، وَهُمْ ثَلاثُ مِائَةٍ، فَخَرَجْنَا وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ فَنِيَ الزَّادُ، فَأَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِأَزْوَادِ الْجَيْشِ فَجُمِعَ، فَكَانَ مِزْوَدَيْ تَمْرٍ، فَكَانَ يَقُوتُنَا كُلَّ يَوْمٍ قَلِيلٌ قَلِيلٌ حَتَّى فَنِيَ، فَلَمْ يَكُنْ يُصِيبُنَا إِلا تَمْرَةٌ تَمْرَةٌ، فَقُلْتُ: مَا تُغْنِي عَنْكُمْ تَمْرَةٌ؟ فَقَالَ: لَقَدْ وَجَدْنَا فَقْدَهَا حِينَ فَنِيَتْ، ثُمَّ انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَحْرِ، فَإِذَا حُوتٌ مِثْلُ الظَّرِبِ، فَأَكَلَ مِنْهَا الْقَوْمُ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِضِلَعَيْنِ مِنْ أَضْلاعِهِ فَنُصِبَا، ثُمَّ أَمَرَ بِرَاحِلَةٍ فَرُحِلَتْ ثُمَّ مَرَّتْ تَحْتَهُمَا فَلَمْ تُصِبْهُمَا». (بخاری: ٤٣٦٠)

ترجمه: «جابر بن عبدالله رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ گروهی را که سیصد نفر بودند به فرماندهی ابوعبیده بن جراح بسوی ساحل فرستاد. ما براه افتادیم و در مسیر راه، توشه، تمام کردیم. آنگاه، ابوعبیده دستور داد که همه توشه‌های لشکر را جمع کنند. آنها دو کیسه خرما شد. او روزانه، قوت اندکی به ما می‌داد تا اینکه اینها نیز تمام شد. پس از آن، به هر یک از ما فقط یک دانه خرما می‌داد.

یکی از راویان (وهب بن کیسان) می‌گوید: پرسیدم: آن یک دانه خرما چه می‌توانست برای شما بکند؟ گفت: هنگامی که آن یک دانه خرما را از دست دادیم، نبودش را احساس کردیم.

سرانجام، به دریا رسیدیم و نهنگی دیدیم که مانند کوه بود. مردم، هیجده شب از آن خوردند. سپس ابوعبیده دستور داد تا دو دنده از دنده‌هایش نصب گردد و شتری جهاز شود. آنگاه، شتر از زیر آن دنده‌ها گذشت بدون اینکه با آنها، برخورد کند».

١٦٦٤- «وَعَنْهُ رضي الله عنه فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ قَالَ: فَأَلْقَى لَنَا الْبَحْرُ دَابَّةً، يُقَالُ لَهَا: الْعَنْبَرُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ نِصْفَ شَهْرٍ، وَادَّهَنَّا مِنْ وَدَكِهِ حَتَّى ثَابَتْ إِلَيْنَا أَجْسَامُنَا.

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: فَقَالَ أَبُوعُبَيْدَةَ: كُلُوا. فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ذَكَرْنَا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «كُلُوا رِزْقًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ، أَطْعِمُونَا إِنْ كَانَ مَعَكُمْ». فَأَتَاهُ بَعْضُهُمْ فَأَكَلَهُ». (بخاری: ۴۳۶۱)

ترجمه: «در روایتی دیگر، جابر بن عبدالله رضي الله عنه می‌گوید: دریا برای ما حیوانی بیرون انداخت که به آن، عنبر (نوعی ماهی) می‌گویند. ما پانزده روز از آن خوردیم و از چربی‌اش به بدن‌مان مالیدیم تا اینکه بدن‌هایمان به وضعیت قبلی، بازگشت.

و در روایتی دیگر، آمده است که ابوعبیده گفت: از این ماهی، بخورید و هنگامی که به مدینه برگشتیم، ماجرا را برای رسول خدا ﷺ بازگو کردیم. آنحضرت ﷺ فرمود: «رزقی را که خداوند برای شما بیرون آورده

است، بخورید. و اگر چیزی از آن، همراه شماست به ما نیز بدهید». آنگاه، یکی از آنان، قدری از گوشت آن ماهی را آورد و رسول خدا ﷺ نیز از آن، میل فرمود».

باب (۴۰): غزوهٔ عُیینَه بن حصن

۱۶۶۵- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رضي الله عنه قَالَ: قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ أَبُوبَكْرٍ: أَمِّرِ الْقَعْقَاعَ بْنَ مَعْبَدِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ عُمَرُ: بَلْ أَمِّرِ الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ، قَالَ أَبُوبَكْرٍ: مَا أَرَدْتَ إِلاَّ خِلافِي، قَالَ عُمَرُ: مَا أَرَدْتُ خِلافَكَ، فَتَمَارَيَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا، فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ﴾ [الحجرات: ١] حَتَّى انْقَضَتْ». (بخاری: ۴۳۶۷)

ترجمه: «عبدالله بن زبیر رضي الله عنهما می‌گوید: کاروانی از بنی تمیم نزد نبی اکرم ﷺ آمد. ابوبکر گفت: قعقاع بن معبد بن زراره را امیر آنان، تعیین کن. عمر گفت: بلکه اقرع بن حابس را بعنوان امیر آنان، تعیین کن. ابوبکر گفت: منظورت فقط مخالفت با من است. عمر گفت: اراده مخالفت با تو را نداشتم. پس آنقدر مجادله کردند که صدایشان بالا رفت. آنگاه در این باره آیه زیر نازل شد: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ﴾ [الحجرات: ١]. یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و رسولش، پیشی نگیرید».

باب (۴۱): وفد بنی حنیفه و حکایت ثمامه بن اُثال

۱۶۶۶- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْلاً قِبَلَ نَجْدٍ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ: ثُمَامَةُ بْنُ أُثَالٍ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ»؟ فَقَالَ: عِنْدِي خَيْرٌ يَا مُحَمَّدُ، إِنْ تَقْتُلْنِي تَقْتُلْ ذَا دَمٍ، وَإِنْ تُنْعِمْ تُنْعِمْ عَلَى شَاكِرٍ، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ، فَسَلْ مِنْهُ مَا شِئْتَ، فَتُرِكَ حَتَّى كَانَ الْغَدُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ»؟ قَالَ: مَا قُلْتُ لَكَ: إِنْ تُنْعِمْ تُنْعِمْ عَلَى شَاكِرٍ، فَتَرَكَهُ حَتَّى كَانَ بَعْدَ الْغَدِ، فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ»؟ فَقَالَ: عِنْدِي مَا قُلْتُ لَكَ، فَقَالَ: «أَطْلِقُوا ثُمَامَةَ». فَانْطَلَقَ إِلَى نَخْلٍ قَرِيبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ، فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، يَا مُحَمَّدُ وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَى الأَرْضِ وَجْهٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ وَجْهِكَ، فَقَدْ أَصْبَحَ وَجْهُكَ أَحَبَّ الْوُجُوهِ إِلَيَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ دِينٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ دِينِكَ، فَأَصْبَحَ دِينُكَ، أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ بَلَدٍ أَبْغَضُ إِلَيَّ مِنْ بَلَدِكَ، فَأَصْبَحَ بَلَدُكَ أَحَبَّ الْبِلادِ إِلَيَّ، وَإِنَّ خَيْلَكَ أَخَذَتْنِي وَأَنَا أُرِيدُ الْعُمْرَةَ فَمَاذَا تَرَى؟ فَبَشَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَهُ أَنْ يَعْتَمِرَ، فَلَمَّا قَدِمَ

مَكَّةَ قَالَ لَهُ قَائِلٌ: صَبَوْتَ؟ قَالَ: لا وَلَكِنْ أَسْلَمْتُ مَعَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلا وَاللَّهِ، لا يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ حَبَّةُ حِنْطَةٍ حَتَّى يَأْذَنَ فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ». (بخاری: ۴۳۷۲)

ترجمه: «ابوهریره ؓ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ سوارانی را بسوی نجد فرستاد. آنان مردی را از طایفه بنوحنیفه که ثمامه بن اثال، نام داشت، آوردند و به یکی از ستونهای مسجد، بستند. سپس نبی اکرم ﷺ بسویش رفت و فرمود: « ای ثمامه! چه چیزی همراه خود داری»؟ (فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد؟) گفت: ای محمد! نزد من، خیر است. اگر مرا به قتل برسانی، کسی را کشته‌ای که مستحق قتل است. و اگر منت بگذاری (و مرا آزاد کنی) بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای. و اگر مال می‌خواهی، هر چه می‌خواهی، طلب کن. سپس، او را تا فردا به حال خود، رها ساختند. آنگاه به او فرمود: «فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد»؟ گفت: همان که به تو گفتم. اگر منت بگذاری، بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای. سپس او را تا پس فردا به حال خود، رها ساختند. آنگاه، به او فرمود: «فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد»؟ گفت: همان چیزی که به تو گفتم. رسول خدا ﷺ فرمود: «ثمامه را آزاد کنید». آنگاه، او به نخلستانی که نزدیک مسجد بود، رفت و غسل کرد. سپس وارد مسجد شد و گفت: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، فرستاده خداست. ای محمد! سوگند به خدا که چهره‌ای منفورتر از چهره‌ی شما برای من در روی زمین، وجود نداشت. ولی امروز، چهره‌ای محبوب‌تر از چهره تو نزد من وجود ندارد. سوگند به خدا که دینی منفورتر از دین تو نزد من وجود نداشت و هم‌اکنون، دین تو پسندیده‌ترین دین نزد من است. سوگند به خدا که شهری مبغوض‌تر از شهر تو نزد من وجود نداشت ولی امروز، شهر تو محبوب‌ترین شهرها نزد من است. سواران ات مرا در حالی دستگیر کردند که قصد عمره داشتم، نظر شما چیست؟ رسول الله ﷺ به او بشارت داد و امر کرد تا عمره، بجای آورد. پس هنگامی که به مکه رفت، شخصی به او گفت: بی‌دین شده‌ای؟ گفت: خیر، بلکه توسط رسول خدا؛ محمد ﷺ؛ مسلمان شده‌ام و سوگند به خدا، تا زمانی که رسول خدا ﷺ اجازه ندهد، دانه‌ای گندم از یمامه، برای شما نخواهد آمد».

۱۶۶۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ؓ قَالَ: قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَ يَقُولُ: إِنْ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ، وَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِطْعَةُ جَرِيدٍ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أَعْطَيْتُكَهَا، وَلَنْ تَعْدُوَ أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ، وَلَئِنْ أَدْبَرْتَ لَيَعْقِرَنَّكَ اللَّهُ، وَإِنِّي لأَرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا رَأَيْتُ، وَهَذَا ثَابِتٌ يُجِيبُكَ عَنِّي». ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَسَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ:

«إِنَّكَ أَرَى الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا أَرَيْتُ». فَأَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ فِي يَدَيَّ سِوَارَيْنِ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَهَمَّنِي شَأْنُهُمَا، فَأُوحِيَ إِلَيَّ فِي الْمَنَامِ أَنِ انْفُخْهُمَا، فَنَفَخْتُهُمَا، فَطَارَا، فَأَوَّلْتُهُمَا: كَذَّابَيْنِ يَخْرُجَانِ بَعْدِي، أَحَدُهُمَا: الْعَنْسِيُّ، وَالآخَرُ مُسَيْلِمَةُ»». (بخاری: ۴۳۷۳، ۴۳۷۴)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: مسیلمه کذاب در زمان رسول الله ﷺ آمد و می‌گفت: اگر محمد بعد از خودش، کارها را به من بسپارد، از او پیروی می‌کنم. بدین جهت، با جمعیت زیادی از قوم‌اش به مدینه آمد. رسول الله ﷺ که شاخه درخت خرمایی در دست داشت، همراه ثابت بن قیس بن شماس بسوی او رفت تا اینکه به مسیلمه که در میان یارانش بود، رسید. آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر این شاخه درخت را از من بخواهی، آنرا به تو نخواهم داد و تو از حکم خدا درباره خود، نمی‌توانی تجاوز کنی. اگر پشت کنی، خداوند تو را هلاک خواهد کرد. فکر می‌کنم تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم و این ثابت، به نیابت از من، جواب تو را می‌دهد». سپس برگشت.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: در مورد این سخن رسول خدا ﷺ که فرمود: «تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم»، پرسیدم. ابوهریره رضی الله عنه به من گفت: همانا رسول خدا ﷺ فرمود: «خواب دیدم که دو دستبند طلا در دستهایم دارم. داشتن آنها مرا اندوهگین ساخت. پس در همان حالت خواب، به من وحی شد که در آنها، فوت کنم. من نیز در آنها دمیدم و آنها به هوا رفتند. من آنها را به دو فرد دروغگو که بعد از من ظهور می‌کنند، تعبیر کردم که یکی از آنها عَنَسی و دیگری، مسیلمه خواهد بود»».

۱۶۶۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِخَزَائِنِ الأَرْضِ، فَوُضِعَ فِي كَفِّي سِوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ، فَكَبُرَا عَلَيَّ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ أَنِ انْفُخْهُمَا، فَنَفَخْتُهُمَا فَذَهَبَا، فَأَوَّلْتُهُمَا الْكَذَّابَيْنِ اللَّذَيْنِ أَنَا بَيْنَهُمَا، صَاحِبَ صَنْعَاءَ وَصَاحِبَ الْيَمَامَةِ»». (بخاری:۴۳۷۵)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در خواب، خزانه‌های زمین به من عرضه گردید و دو النگوی طلا در کف دستم نهادند. این چیز، برایم گران تمام شد. پس خداوند به من وحی کرد که در آنها فوت کنم. من نیز در آنها فوت کردم. و آنها رفتند. آنگاه آنها را به دو کذاب که یکی از صنعاء (اسود عنسی) و دیگری از یمامه (مسیلمه کذاب) خواهد بود، تعبیر کردم»».

باب (۴۲): داستان اهل نجران

۱۶۶۹- «عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ الْعَاقِبُ وَالسَّيِّدُ صَاحِبَا نَجْرَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُرِيدَانِ أَنْ يُلاعِنَاهُ، قَالَ: فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: لا تَفْعَلْ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ نَبِيًّا فَلاعَنَّا لا

نُفْلِحُ نَحْنُ وَلا عَقِبُنَا مِنْ بَعْدِنَا، قَالا: إِنَّا نُعْطِيكَ مَا سَأَلْتَنَا، وَابْعَثْ مَعَنَا رَجُلاً أَمِينًا، وَلا تَبْعَثْ مَعَنَا إِلاَّ أَمِينًا، فَقَالَ: «لأَبْعَثَنَّ مَعَكُمْ رَجُلاً أَمِينًا، حَقَّ أَمِينٍ». فَاسْتَشْرَفَ لَهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «قُمْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ». فَلَمَّا قَامَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا أَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ»». (بخاری: ۴۳۸۰)

ترجمه: «حذیفه ﷺ می‌گوید: دو نفر از فرمانروایان نجران به نام‌های عاقب و سید، نزد رسول الله ﷺ آمدند و خواستند تا با ایشان مباهله کنند. یکی از آنها به دیگری گفت: این کار را نکن. بخدا سوگند، اگر او، پیامبر (برحقی) باشد و ما با او مباهله کنیم، نه ما رستگار می‌شویم و نه نسل‌های آینده ما. سرانجام، گفتند: (بجای مباهله) هر چه از ما بخواهی، به تو عطا می‌کنیم. مرد امینی را همراه ما بفرست و نباید جز امین، فردی دیگر باشد. رسول اکرم ﷺ فرمود: «مرد امینی را که واقعاً امین باشد، همراه شما خواهم فرستاد». هر یک از یاران رسول خدا ﷺ آرزو می‌کرد که فرد امین، او باشد. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای ابوعبیده بن جراح! بلند شو». هنگامی که او برخاست، رسول خدا ﷺ فرمود: «این مرد، امین این امت است»».

۱۶۷۰- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ، وَأَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ»». (بخاری: ۴۳۸۲)

ترجمه: «و در روایتی دیگر، از انس ﷺ آمده است که نبی اکرم ﷺفرمود: «هر امتی، امینی دارد و امین این امت، ابوعبیده بن جراح است»».

باب (۴۳): آمدن اشعریها و اهالی یمن

۱۶۷۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ نَفَرٌ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ فَاسْتَحْمَلْنَاهُ، فَأَبَى أَنْ يَحْمِلَنَا، فَاسْتَحْمَلْنَاهُ فَحَلَفَ أَنْ لا يَحْمِلَنَا، ثُمَّ لَمْ يَلْبَثِ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أُتِيَ بِنَهْبِ إِبِلٍ، فَأَمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ، فَلَمَّا قَبَضْنَاهَا قُلْنَا: تَغَفَّلْنَا النَّبِيَّ ﷺ يَمِينَهُ، لا نُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا، فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لا تَحْمِلَنَا، وَقَدْ حَمَلْتَنَا، قَالَ: «أَجَلْ وَلَكِنْ لا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا إِلا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْهَا وَتَحَلَّلْتُهَا»». (بخاری: ۴۳۸۵)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: گروهی از ما اشعریها نزد نبی اکرم ﷺ آمدیم و خواستار مرکب شدیم (تا در جنگ تبوک شرکت کنیم). آنحضرت ﷺ از دادن مرکب به ما خودداری کرد. دوباره خواستار مرکب شدیم. این بار، سوگند یاد کرد که به ما مرکب ندهد. سپس دیری نگذشت که چند نفر از شترانی راکه به غنیمت گرفته بودند، آوردند. آنگاه آنحضرت ﷺ دستور داد تا پنج شتر به ما بدهند. هنگامی

که شتران را تحویل گرفتیم، با خود گفتیم: کاری کردیم که رسول خدا ﷺ سوگندش را فراموش کند. بعد از این، هرگز رستگار نخواهیم شد. بدین جهت، نزد ایشان رفتم وگفتم: ای رسول خدا! شما سوگند یاد کردید که به ما مرکب ندهید حال آنکه به ما مرکب عنایت فرمودید. رسول خدا ﷺ فرمود: «بلی، ولی من هر سوگندی که یاد کنم و خلاف آنرا بهتر بدانم، آنرا انجام می‌دهم و کفاره قسم را ادا می‌کنم»».

۱۶۷۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَتَاكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ هُمْ أَرَقُّ أَفْئِدَةً وَأَلْيَنُ قُلُوبًا، الإِيمَانُ يَمَانٍ، وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَةٌ، وَالْفَخْرُ وَالْخُيَلاءُ فِي أَصْحَابِ الابِلِ، وَالسَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ»». (بخاری: ۴۳۸۸)

ترجمه: «ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺفرمود: «اهل یمن نزد شما آمدند. باید بگویم قبلهایشان از همه رقیق‌تر و نرم‌تر است. ایمان از یمن است. دانش از یمن است. و غرور و تکبر در میان صاحبان شتر می‌باشد و آرامش و وقار در میان صاحبان گوسفند است»».

باب (۴۴): حجة الوداع

۱۶۷۳- «حَدِيْثُ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما عَنْ صَلاَةِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْكَعْبَةِ قَدْ تَقَدَّمَ وَذَكَرَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: وَعِنْدَ الْمَكَانِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ، مَرْمَرَةٌ حَمْرَاءُ».

ترجمه: «حدیث ابن عمر رضي الله عنهما درباره نماز خواندن نبی اکرم ﷺ داخل خانه کعبه، قبلاً بیان گردید. در این روایت، ابن عمر رضي الله عنهما می‌افزاید: جایی که رسول الله ﷺ نماز خواند، سنگ مرمر قرمزی، وجود داشت».

۱۶۷۴- «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَزَا تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، وَأَنَّهُ حَجَّ بَعْدَ مَا هَاجَرَ حَجَّةً وَاحِدَةً، لَمْ يَحُجَّ بَعْدَهَا: حَجَّةَ الْوَدَاعِ». (بخاری:۴۴۰۴)

ترجمه: «زید بن ارقم رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در نوزده غزوه، شرکت داشت. و پس از هجرت، فقط یک حج انجام داد که به آن حجة الوداع می‌گویند. و بعد از آن، حج دیگری، انجام نداد».

۱۶۷۵- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الزَّمَانُ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَةِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ، أَيُّ شَهْرٍ هَذَا»؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ ذُو الْحِجَّةِ»؟ قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ بَلَدٍ هَذَا»؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ الْبَلْدَةَ»؟ قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا»؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ

حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ»؟ قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ، فَسَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلاَ فَلاَ تَرْجِعُوا بَعْدِي ضُلاَّلاً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، أَلاَ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ يُبَلَّغُهُ أَنْ يَكُونَ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضِ مَنْ سَمِعَهُ، أَلا هَلْ بَلَّغْتُ»؟ مَرَّتَيْنِ». (بخاری: ٤٤٠٦)

ترجمه: «ابوبکره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زمان به صورت اصلی‌اش مانند روزی که خداوند آسمانها و زمین را خلق کرد، برگشت. سال، دوازده ماه است که چهار ماه آن، از ماههای حرام‌اند و عبارت‌اند از ذوالقعده، ذوالحجه و مُحرَّم که پشت سر هم قرار دارند. و دیگری، ماه رجب قبیله مُضَراست که بین جمادی (الثانی) و شعبان، می‌باشد. (و پرسید:) این، چه ماهی است»؟ گفتیم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. پس سکوت نمود تا جایی که ما گمان کردیم نام دیگری برایش می‌گذارد. آنگاه فرمود: «آیا این ماه ذوالحجه نیست»؟ گفتیم: بلی. فرمود: «این، کدام شهر است؟» گفتیم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. پس سکوت کرد تا جایی که گمان کردیم نام دیگری برایش بیان می‌کند. آنگاه فرمود: «مگر این شهر (مکه) نیست»؟ گفتیم: بلی. سپس پرسید: «امروز، چه روزی است»؟ گفتیم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. پس سکوت نمود تا جایی که گمان کردیم نام دیگری برایش می‌گذارد. سپس فرمود: «آیا روز قربانی نیست»؟ گفتیم: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «همانا جان و مال و آبرویتان بر شما مانند این روز و این شهر و این ماه، حرام است. و بزودی پروردگارتان را ملاقات می‌کنید و شما را از اعمالتان، خواهد پرسید. آگاه باشید که بعد از من، گمراه نشوید طوریکه بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند. بدانید که فردِ حاضر باید به کسی که غائب است، برساند. شاید بعضی از کسانی که این سخنان به آنها می‌رسند از برخی که آنها را شنیده‌اند، بهتر دریابند. گواه باشید. آیا تبلیغ کردم»؟ و دو بار این جمله را تکرار کرد».

۱۶۷۶- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَلَقَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَأُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَقَصَّرَ بَعْضُهُمْ». (بخاری: ۴۴۱۱)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ و تعدادی از یارانش، سرهای خود را در حجة الوداع تراشیدند و بعضی دیگر، کوتاه کردند».

باب (٤٥): غزوهٔ تبوک یا غزوهٔ پر مشقت

۱۶۷۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: أَرْسَلَنِي أَصْحَابِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَسْأَلُهُ الْحُمْلاَنَ لَهُمْ، إِذْ هُمْ مَعَهُ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ وَهِيَ غَزْوَةُ تَبُوكَ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ أَصْحَابِي أَرْسَلُونِي

إِلَيْكَ لِتَحْمِلَهُمْ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ لا أَحْمِلُكُمْ عَلَى شَيْءٍ». وَوَافَقْتُهُ وَهُوَ غَضْبَانُ وَلا أَشْعُرُ، وَرَجَعْتُ حَزِينًا مِنْ مَنْعِ النَّبِيِّ ﷺ وَمِنْ مَخَافَةِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ عَلَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَصْحَابِي، فَأَخْبَرْتُهُمِ الَّذِي قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمْ أَلْبَثْ إِلا سُوَيْعَةً إِذْ سَمِعْتُ بِلالاً يُنَادِي: أَيْ عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ، فَأَجَبْتُهُ، فَقَالَ: أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَدْعُوكَ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ قَالَ: «خُذْ هَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ، وَهَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ لِسِتَّةِ أَبْعِرَةٍ ابْتَاعَهُنَّ حِينَئِذٍ مِنْ سَعْدٍ، فَانْطَلِقْ بِهِنَّ إِلَى أَصْحَابِكَ، فَقُلْ: إِنَّ اللَّهَ ـ أَوْ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ـ يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلاءِ فَارْكَبُوهُنَّ». فَانْطَلَقْتُ إِلَيْهِمْ بِهِنَّ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلاءِ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لا أَدَعُكُمْ حَتَّى يَنْطَلِقَ مَعِي بَعْضُكُمْ إِلَى مَنْ سَمِعَ مَقَالَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لا تَظُنُّوا أَنِّي حَدَّثْتُكُمْ شَيْئًا لَمْ يَقُلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ إِنَّكَ عِنْدَنَا لَمُصَدَّقٌ، وَلَنَفْعَلَنَّ مَا أَحْبَبْتَ، فَانْطَلَقَ أَبُو مُوسَى بِنَفَرٍ مِنْهُمْ حَتَّى أَتَوْا الَّذِينَ سَمِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَنْعَهُ إِيَّاهُمْ، ثُمَّ إِعْطَاءَهُمْ بَعْدُ، فَحَدَّثُوهُمْ بِمِثْلِ مَا حَدَّثَهُمْ بِهِ أَبُو مُوسَى». (بخاری: ۴۴۱۵)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: زمانی که دوستانم همراه رسول الله ﷺ در سپاه عسره بودند که همان غزوه تبوک است، مرا نزد آنحضرت ﷺ فرستادند تا برای آنان، درخواست مرکب کنم. پس گفتم: ای پیامبر خدا! دوستانم مرا نزد تو فرستاده‌اند تا برایشان مرکب فراهم سازی. رسول اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به خدا که به شما مرکب نخواهم داد)».

شایان ذکر است که من زمانی نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم که او خشمگین بود ولی من نمی‌دانستم. و از اینکه نبی اکرم ﷺ چیزی به من نداد و از ترس اینکه مبادا از من در دل‌اش ناراحت شده باشد، غمگین، برگشتم و نزد دوستانم رفتم و سخنان رسول اکرم ﷺ را به اطلاع‌شان رساندم. اما ساعتی نگذشته بود که شنیدم بلال ندا می‌دهد: ای عبدالله بن قیس! گفتم: بلی. گفت: رسول الله ﷺ تو را صدا می‌زند. او را اجابت کن. هنگامی که نزد آنحضرت ﷺ آمدم، با اشاره به شش شتر که در همان لحظه از سعد خریده بود، فرمود: «این شترانی را که با هم بسته شده‌اند و آن شترانی را که با هم بسته‌شده‌اند، بردار و نزد دوستانت ببر و به آنان بگو: خدا یا رسول خدا این مرکب‌ها را برای شما تدارک دیده‌اند. پس بر آنها سوار شوید)». من آنها را نزد آنان بردم و گفتم: همانا نبی اکرم ﷺ اینها را بعنوان مرکب، برای شما فرستاده است. ولی سوگند به خدا که شما را رها نمی‌کنم مگر اینکه بعضی از شما را نزد کسانی ببرم که سخن رسول الله ﷺ را شنیده‌اند تا گمان نکنید که من سخنی به شما گفته‌ام که آنحضرت ﷺ نگفته است. دوستانم به من گفتند: سوگند به خدا که ما سخن‌ات را تصدیق کرده‌ایم با وجود این، به خواسته‌ات عمل می‌کنیم. سپس ابوموسی چند تن

از آنها را نزد کسانی برد که نخست، امتناع رسول خدا ﷺ و سپس عطا کردن شتران را به آنها شنیده بودند. آنان نیز همان سخنانی را که ابوموسی گفته بود، به آنها گفتند».

۱۶۷۸- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ، وَاسْتَخْلَفَ عَلِيًّا، فَقَالَ: أَتُخَلِّفُنِي فِي الصِّبْيَانِ وَالنِّسَاءِ؟ قَالَ: «أَلا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي»». (بخاری: ۴۴۱۶)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ بسوی تبوک، بیرون رفت و علی بن ابی‌طالب را بعنوان جانشین خود، تعیین فرمود. علی ﷺ گفت: مرا میان زنان و کودکان می‌گذاری؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: »آیا دوست نداری که تو برای من بمنزله هارون برای موسی باشی؟ البته بعد از من، پیامبری نخواهد آمد»».

باب (٤٦): حدیث کعب بن مالک ﷺ و این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: و بر آن سه نفری که به تأخیر انداخته شدند

۱۶۷۹- «عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا إِلا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَلَمْ يُعَاتِبْ أَحَدًا تَخَلَّفَ عَنْهَا، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ عِيرَ قُرَيْشٍ، حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ، وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ، حِينَ تَوَاثَقْنَا عَلَى الإِسْلامِ، وَمَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِهَا مَشْهَدَ بَدْرٍ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرَ فِي النَّاسِ مِنْهَا، كَانَ مِنْ خَبَرِي أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلا أَيْسَرَ حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْغَزَاةِ، وَاللَّهِ مَا اجْتَمَعَتْ عِنْدِي قَبْلَهُ رَاحِلَتَانِ قَطُّ حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ غَزْوَةً إِلا وَرَّى بِغَيْرِهَا، حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْغَزْوَةُ غَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا وَمَفَازًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا، فَجَلَّى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أُهْبَةَ غَزْوِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِ الَّذِي يُرِيدُ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَثِيرٌ، وَلا يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ، قَالَ كَعْبٌ: فَمَا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ إِلا ظَنَّ أَنْ سَيَخْفَى لَهُ، مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْيُ اللَّهِ، وَغَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ الْغَزْوَةَ حِينَ طَابَتِ الثِّمَارُ وَالظِّلالُ، وَتَجَهَّزَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، فَطَفِقْتُ أَغْدُو لِكَيْ أَتَجَهَّزَ مَعَهُمْ، فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: أَنَا قَادِرٌ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَزَلْ يَتَمَادَى بِي حَتَّى اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْجِدُّ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جَهَازِي شَيْئًا، فَقُلْتُ:

أَتَجهَّزُ بَعْدَهُ بِيَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ ثُمَّ أَلحَقُهُمْ، فَغَدَوْتُ بَعْدَ أَنْ فَصَلُوا لأَتَجَهَّزَ، فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، ثُمَّ غَدَوْتُ ثُمَّ رَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَلَمْ يَزَلْ بِي حَتَّى أَسْرَعُوا، وَتَفَارَطَ الْغَزْوُ وَهَمَمْتُ أَنْ أَرْتَحِلَ فَأُدْرِكَهُمْ وَلَيْتَنِي فَعَلْتُ، فَلَمْ يُقَدَّرْ لِي ذَلِكَ، فَكُنْتُ إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَطُفْتُ فِيهِمْ، أَحْزَنَنِي أَنِّي لاَ أَرَى إِلا رَجُلاً مَغْمُوصًا عَلَيْهِ النِّفَاقُ، أَوْ رَجُلاً مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ مِنَ الضُّعَفَاءِ، وَلَمْ يَذْكُرْنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَلَغَ تَبُوكَ، فَقَالَ وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْقَوْمِ بِتَبُوكَ: «مَا فَعَلَ كَعْبٌ»؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! حَبَسَهُ بُرْدَاهُ، وَنَظَرُهُ فِي عِطْفِهِ، فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: بِئْسَ مَا قُلْتَ، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلا خَيْرًا، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّهُ تَوَجَّهَ قَافِلاً حَضَرَنِي هَمِّي، وَطَفِقْتُ أَتَذَكَّرُ الْكَذِبَ، وَأَقُولُ: بِمَاذَا أَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ غَدًا؟ وَاسْتَعَنْتُ عَلَى ذَلِكَ بِكُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي، فَلَمَّا قِيلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَظَلَّ قَادِمًا زَاحَ عَنِّي الْبَاطِلُ، وَعَرَفْتُ أَنِّي لَنْ أَخْرُجَ مِنْهُ أَبَدًا بِشَيْءٍ فِيهِ كَذِبٌ، فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ، وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَادِمًا، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ، فَيَرْكَعُ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ، فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَاءَهُ الْمُخَلَّفُونَ، فَطَفِقُوا يَعْتَذِرُونَ إِلَيْهِ وَيَحْلِفُونَ لَهُ، وَكَانُوا بِضْعَةً وَثَمَانِينَ رَجُلاً، فَقَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلانِيَتَهُمْ، وَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَوَكَلَ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ، فَجِئْتُهُ، فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، تَبَسَّمَ تَبَسُّمَ الْمُغْضَبِ، ثُمَّ قَالَ: «تَعَالَ» فَجِئْتُ أَمْشِي حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: «مَا خَلَّفَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ قَدِ ابْتَعْتَ ظَهْرَكَ»؟ فَقُلْتُ: بَلَى، إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، لَرَأَيْتُ أَنْ سَأَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ بِعُذْرٍ، وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلاً، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ لَئِنْ حَدَّثْتُكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي، لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يُسْخِطَكَ عَلَيَّ، وَلَئِنْ حَدَّثْتُكَ حَدِيثَ صِدْقٍ تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ، إِنِّي لأَرْجُو فِيهِ عَفْوَ اللَّهِ، لا وَاللَّهِ مَا كَانَ لِي مِنْ عُذْرٍ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَقْوَى وَلا أَيْسَرَ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا هَذَا فَقَدْ صَدَقَ، فَقُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِيكَ». فَقُمْتُ وَثَارَ رِجَالٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ فَاتَّبَعُونِي، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ كُنْتَ أَذْنَبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا، وَلَقَدْ عَجَزْتَ أَنْ لا تَكُونَ اعْتَذَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُتَخَلِّفُونَ، قَدْ كَانَ كَافِيَكَ ذَنْبَكَ اسْتِغْفَارُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَكَ، فَوَاللَّهِ مَا زَالُوا يُؤَنِّبُونِي حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَأُكَذِّبَ نَفْسِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: هَلْ لَقِيَ هَذَا مَعِي أَحَدٌ؟ قَالُوا: نَعَمْ، رَجُلانِ

قَالاَ مِثْلَ مَا قُلْتَ، فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلُ مَا قِيلَ لَكَ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمَا؟ قَالُوا: مُرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ الْعَمْرِيُّ، وَهِلالُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِيُّ، فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ قَدْ شَهِدَا بَدْرًا فِيهِمَا أُسْوَةٌ، فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي، وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلامِنَا أَيُّهَا الثَّلاثَةُ مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، فَاجْتَنَبَنَا النَّاسُ وَتَغَيَّرُوا لَنَا، حَتَّى تَنَكَّرَتْ فِي نَفْسِي الأَرْضُ، فَمَا هِيَ الَّتِي أَعْرِفُ، فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، فَأَمَّا صَاحِبَايَ فَاسْتَكَانَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا يَبْكِيَانِ، وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ وَأَجْلَدَهُمْ، فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلاةَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَطُوفُ فِي الأَسْوَاقِ وَلا يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ، وَآتِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلاةِ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلامِ عَلَيَّ أَمْ لاَ؟ ثُمَّ أُصَلِّي قَرِيبًا مِنْهُ، فَأُسَارِقُهُ النَّظَرَ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلاتِي أَقْبَلَ إِلَيَّ، وَإِذَا الْتَفَتُّ نَحْوَهُ أَعْرَضَ عَنِّي، حَتَّى إِذَا طَالَ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْ جَفْوَةِ النَّاسِ مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ جِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّي وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلامَ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا قَتَادَةَ! أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُنِي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَنَشَدْتُهُ، فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَنَشَدْتُهُ، فَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَفَاضَتْ عَيْنَايَ وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْجِدَارَ، قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي بِسُوقِ الْمَدِينَةِ إِذَا نَبَطِيٌّ مِنْ أَنْبَاطِ أَهْلِ الشَّأْمِ مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ يَقُولُ: مَنْ يَدُلُّ عَلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ؟ فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ حَتَّى إِذَا جَاءَنِي، دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكِ غَسَّانَ، فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ، وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللَّهُ بِدَارِ هَوَانٍ وَلا مَضْيَعَةٍ، فَالْحَقْ بِنَا نُوَاسِكَ، فَقُلْتُ لَمَّا قَرَأْتُهَا: وَهَذَا أَيْضًا مِنَ الْبَلاءِ، فَتَيَمَّمْتُ بِهَا التَّنُّورَ فَسَجَرْتُهُ بِهَا، حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً مِنَ الْخَمْسِينَ، إِذَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَأْتِينِي، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزِلَ امْرَأَتَكَ، فَقُلْتُ: أُطَلِّقُهَا أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ؟ قَالَ: لا بَلِ اعْتَزِلْهَا، وَلا تَقْرَبْهَا، وَأَرْسَلَ إِلَى صَاحِبَيَّ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقُلْتُ لامْرَأَتِي: الْحَقِي بِأَهْلِكِ فَتَكُونِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِي هَذَا الأَمْرِ، قَالَ كَعْبٌ: فَجَاءَتِ امْرَأَةُ هِلالِ بْنِ أُمَيَّةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هِلالَ بْنَ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ، فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ؟ قَالَ: «لا، وَلَكِنْ لا يَقْرَبْكِ». قَالَتْ: إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا بِهِ حَرَكَةٌ إِلَى شَيْءٍ، وَاللَّهِ مَا زَالَ يَبْكِي مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ إِلَى يَوْمِهِ هَذَا، فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي: لَوِ اسْتَأْذَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي امْرَأَتِكَ كَمَا أَذِنَ لامْرَأَةِ هِلالِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ

لا أَسْتَأْذِنُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَمَا يُدْرِينِي مَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اسْتَأْذَنْتُهُ فِيهَا، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ، فَلَبِثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ حَتَّى كَمَلَتْ لَنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حِينَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ كَلامِنَا، فَلَمَّا صَلَّيْتُ صَلاةَ الْفَجْرِ صُبْحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً وَأَنَا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ قَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ نَفْسِي، وَضَاقَتْ عَلَيَّ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ، أَوْفَى عَلَى جَبَلِ سَلْعٍ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبُ بْنَ مَالِكٍ! أَبْشِرْ، قَالَ: فَخَرَرْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنْ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ، وَآذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا حِينَ صَلَّى صَلاةَ الْفَجْرِ، فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا، وَذَهَبَ قِبَلَ صَاحِبَيَّ مُبَشِّرُونَ، وَرَكَضَ إِلَيَّ رَجُلٌ فَرَسًا، وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ، فَأَوْفَى عَلَى الْجَبَلِ وَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَسِ، فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي، نَزَعْتُ لَهُ ثَوْبَيَّ، فَكَسَوْتُهُ إِيَّاهُمَا بِبُشْرَاهُ، وَاللَّهِ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ، وَاسْتَعَرْتُ ثَوْبَيْنِ فَلَبِسْتُهُمَا، وَانْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَيَتَلَقَّانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا يُهَنُّونِي بِالتَّوْبَةِ، يَقُولُونَ: لِتَهْنِكَ تَوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ، قَالَ كَعْبٌ: حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ يُهَرْوِلُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَّانِي، وَاللَّهِ مَا قَامَ إِلَيَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرَهُ، وَلا أَنْسَاهَا لِطَلْحَةَ، قَالَ كَعْبٌ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ: «أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدَتْكَ أُمُّكَ». قَالَ: قُلْتُ: أَمِنْ عِنْدِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لا بَلْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ». وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سُرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ حَتَّى كَأَنَّهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ، وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ، فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». قُلْتُ: فَإِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْبَرَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا نَجَّانِي بِالصِّدْقِ، وَإِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ لا أُحَدِّثَ إِلا صِدْقًا مَا بَقِيتُ، فَوَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلانِي، مَا تَعَمَّدْتُ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِي هَذَا كَذِبًا، وَإِنِّي لأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِي اللَّهُ فِيمَا بَقِيتُ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ: ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلْمُهَٰجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ﴾ [التوبة: ۱۱۷]. إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ﴾ فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ

قَطُّ بَعْدَ أَنْ هَدَانِي لِلإِسْلامِ، أَعْظَمَ فِي نَفْسِي مِنْ صِدْقِي لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ لاَ أَكُونَ كَذَبْتُهُ، فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ شَرَّ مَا قَالَ لأَحَدٍ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ﴾ [التوبة: ٩٥]. إِلَى قَوْلِهِ: ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرۡضَىٰ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ﴾ قَالَ كَعْبٌ: وَكُنَّا تَخَلَّفْنَا أَيُّهَا الثَّلاثَةُ عَنْ أَمْرِ أُولَئِكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ حَلَفُوا لَهُ، فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَأَرْجَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمْرَنَا حَتَّى قَضَى اللَّهُ فِيهِ، فَبِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ: ﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ﴾ [التوبة: ١١٨]. وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ مِمَّا خُلِّفْنَا عَنِ الْغَزْوِ، إِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا، عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَذَرَ إِلَيْهِ، فَقَبِلَ مِنْهُ». (بخاری: ٤٤١٨)

ترجمه: «کعب بن مالک ﷺ می‌گوید: من از هیچ یک از غزوات رسول الله ﷺ جز غزوه تبوک، باز نماندم. البته از غزوه بدر نیز باز ماندم اما بخاطر تخلف از آن، کسی مورد سرزنش قرار نگرفت. در این غزوه (بدر) رسول خدا ﷺ به قصد کاروان قریش، بیرون رفت تا اینکه خداوند، او و دشمنانش را بدون اینکه با یکدیگر وعده‌ای کرده باشند، در برابر هم قرار داد. گفتنی است که من در شب (بیعت) عقبه، هنگامی که با رسول خدا ﷺ بر اسلام، پیمان بستیم، حضور داشتم. و دوست ندارم که بجای بیعت عقبه، در بدر می‌بودم اگرچه بدر از بیعت عقبه در میان مردم، شهرت بیشتری دارد.

داستان از این قرار بود که من هنگام تخلف از این غزوه (تبوک)، از هر زمان دیگر، قوی‌تر و سرمایه‌دارتر بودم. سوگند به خدا که قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم. اما برای این غزوه، دو شتر فراهم ساختم. و هرگاه رسول خدا ﷺ می‌خواست به غزوه‌ای برود، توریه می‌کرد. (اگر می‌گفت بسوی شمال می‌رویم، به جنوب می‌رفت). تا اینکه نوبت این غزوه، فرا رسید. رسول خدا ﷺ درگرمای شدید به این غزوه رفت و سفری طولانی، بیابانی بی‌آب و علف و دشمنی بزرگ، پیش رو داشت. بدین جهت، اهمیت موضوع را برای مسلمانان، روشن ساخت تا خود را برای آن، آماده سازند. لذا آنان را از جهتی که می‌خواست برود، آگاه ساخت. قابل ذکر است که تعداد مسلمانان همراه رسول خدا ﷺ زیاد بودند طوریکه اسامی آنان در دفتری بزرگ، نمی‌گنجید.

کعب می‌گوید: هرکس می‌خواست غایب شود، چنین تصور می‌کرد که تا زمانی که از جانب خدا، وحی نازل نشود، امرش پوشیده خواهد ماند. بلی، زمانی رسول خدا ﷺ به این غزوه رفت که میوه‌ها رسیده و نشستن زیر سایه‌ها لذت بخش بود. بهرحال، پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان همراهش، آماده شدند. من هم هر روز صبح، تصمیم می‌گرفتم تا همراه آنان، خود را آماده سازم ولی بدون اینکه کاری انجام دهم، بر می‌گشتم و با خود می‌گفتم: برای رفتن، توانایی دارم. روزها بدین منوال، گذشت تا اینکه مردم بطور کامل، آماده شدند و رسول

خدا ﷺ و مسلمانان همراهش، صبح زود، براه افتادند در حالی که من به هیچ وجه خود را آماده نکرده بودم. با خود گفتم: یکی دو روز دیگر، خود را آماده می‌سازم و به آنها ملحق می‌شوم. فردای آن روز، تصمیم گرفتم تا خود را آماده کنم اما بدون اینکه کاری انجام دهم، برگشتم. سپس فردای روز بعد نیز تصمیم گرفتم و برگشتم و کاری انجام ندادم. روزها اینگونه سپری شد تا اینکه آنها به سرعت رفتند و من از غزوه، باز ماندم. باز هم تصمیم گرفتم که بروم و خود را به آنان برسانم و کاش! چنین می‌کردم. ولی این کار، برایم مقدر نشده بود. پس از خروج رسول خدا ﷺ، هنگامی که به میان مردم می‌رفتم، آنچه مرا غمگین می‌ساخت، این بود که بجز منافقین و افراد ضعیفی که خداوند آنها را معذور شمرده است، کسی دیگر را نمی‌دیدم.

از طرفی دیگر، رسول خدا ﷺ به یاد من نیفتاد تا اینکه به تبوک رسید. آنجا در حالی که میان مردم، نشسته بود، فرمود: «کعب چه کار کرد»؟ مردی از بنی سلمه گفت: ای رسول خدا! او را لباسهای زیبا و نگریستن به آنها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل گفت: سخن بدی گفتی. بخدا سوگند، ای رسول خدا! ما بجز خیر، چیز دیگری از او نمی‌دانیم. و آنحضرت ﷺ سکوت کرد.

نگرانی من زمانی شروع شد که خبر بازگشت رسول خدا ﷺ به من رسید. اینجا بود که دروغ‌های مختلفی را به خاطر آوردم و با خود می‌گفتم: چگونه فردا از ناخشنودی رسول خدا ﷺ خود را نجات دهم و برای این کار از تمام افراد صاحب نظر خانواده‌ام، کمک گرفتم. ولی هنگامی که به من گفتند: رسول خدا ﷺ به مدینه رسیده است، افکار باطل از سرم بیرون رفت. و دانستم که با سخن دروغ، نمی‌توانم خود را از ناخشنودی آنحضرت ﷺ نجات دهم. لذا تصمیم گرفتم که راست بگویم. صبح آنروز، رسول خدا ﷺ آمد. عادت پیامبر اکرم ﷺ این بود که هرگاه از سفری می‌آمد، نخست، به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند و با مردم می‌نشست. در این سفر، پس از این کارها، بازماندگانِ جهاد که تعدادشان هشتاد و اندی نفر بود، یکی یکی نزد او می‌آمدند و عذرهایشان را بیان می‌کردند و سوگند می‌خوردند. رسول خدا ﷺ نیز آنچه را که در ظاهر به زبان می‌آوردند، از آنان پذیرفت و با آنها بیعت کرد و برایشان طلب مغفرت نمود و باطنشان را به خدا واگذار کرد.

من نیز نزد ایشان رفتم. هنگامی که به او سلام دادم، تبسم کرد البته تبسمی که همراه خشم و غضب بود. سپس فرمود: «بیا». من هم رفتم و روبرویش نشستم. گفت: «علت نیامدنت چه بود؟ مگر مرکب نخریده بودی»؟ گفتم: بلی. بخدا سوگند، اگر غیر از تو، نزد کسی از صاحبان دنیا نشسته بودم، فکر می‌کنم با آوردن عذری می‌توانستم خود را از ناخشنودی او نجات دهم. چرا که من از فصاحت کلام برخوردارم. ولی بخدا سوگند، یقین دارم که اگر امروز با سخن دروغی تو را خشنود، سازم، بزودی خداوند تو را از من ناخشنود خواهد ساخت. و اگر به تو راست بگویم، از من می‌رنجی. ولی من راست می‌گویم و امیدوارم که خداوند مرا ببخشد. خیر، بخدا سوگند که هیچ عذری نداشتم. بخدا سوگند، هنگامی که از جهاد بازماندم،

از هر زمان دیگر، قوی‌تر و سرمایه‌دارتر بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «این شخص، راست گفت. پس برخیز تا خداوند در مورد تو قضاوت کند».

من برخاستم. تعدادی از مردان بنی سلمه، بدنبال من آمدند و به من گفتند: به خدا سوگند، ما سراغ نداریم که قبل از این، تو مرتکب گناهی شده باشی. تو نتوانستی مانند سایر بازماندگانِ جهاد، عذری برای رسول خدا ﷺ بیاوری و استغفار آنحضرت ﷺ برای گناهت، کافی بود.

پس به خدا سوگند، آنقدر مرا سرزنش کردند که خواستم برگردم و سخنان قبلی‌ام را تکذیب کنم. سرانجام، از آنها پرسیدم: آیا این رفتار، با کسی دیگر هم شده است؟ گفتند: بلی. دو مرد، مانند تو سخن گفتند و به آنان نیز آنچه را که به تو گفته بود، گفت. پرسیدم: آنها کیستند؟ گفتند: مراره بن ربیع العمری و هلال بن امیه واقفی. آنان از دو مرد نیکوکاری که در بدر حضور داشته و می‌توانستند الگو و نمونه باشند، سخن به میان آوردند. بدین جهت، به راه خود، ادامه دادم. همچنین رسول خدا ﷺ مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفری که از غزوه باز مانده بودیم، نهی فرمود. لذا مردم، رفتارشان را با ما تغییر دادند و از ما کناره‌گیری نمودند تا جایی که زمین هم با من بیگانه شد و گویا آن زمینی نبود که من می‌شناختم. پنجاه شب، اینگونه بسر بردیم. اما دوستان من درمانده شده، درخانه‌هایشان نشستند و گریه می‌کردند. و من که جوان‌ترین و قوی‌ترین آنان بودم از خانه بیرون می‌شدم و در نماز جماعت با مسلمانان شرکت می‌کردم و در بازارها می‌گشتم. اما کسی با من، سخن نمی‌گفت. نزد رسول خدا ﷺ که پس از نماز، می‌نشست، می‌رفتم و به او سلام می‌دادم. و با خود می‌گفتم: آیا لبهایش را برای جواب سلام من حرکت می‌دهد یا خیر؟ آنگاه نزدیک او نماز می‌خواندم و دزدکی به او نگاه می‌کردم. هنگامی که نماز می‌خواندم، به من نگاه می‌کرد ولی وقتی که به او نگاه می‌کردم، صورت‌اش را از من برمی‌گردانید.

زمانی که جفای مردم، طولانی شد، از دیوار باغ ابوقتاده که پسرعمویم و محبوب‌ترین مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام دادم. بخدا سوگند که جواب سلام مرا نداد. به او گفتم: ای ابوقتاده! تو را بخدا سوگند، آیا می‌دانی که من خدا و رسولش را دوست دارم؟ او سکوت کرد. دوباره او را سوگند دادم. باز هم سکوت کرد. بار دیگر او را سوگند دادم. این بار، گفت: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. اینجا بود که اشک از چشمانم، جاری شد و برگشتم و از دیوار بالا رفتم (و بیرون شدم).

در یکی از روزها که در بازار مدینه می‌گشتم، ناگهان چشم‌ام به یکی از کشاورزان اهل شام (که نصرانی بود) افتاد که برای فروختن مواد غذایی به مدینه آمده بود و می‌گفت: چه کسی کعب بن مالک را به من نشان می‌دهد؟ مردم بسوی من اشاره کردند تا نزد من آمد و نامه‌ای از پادشاه غسان به من داد. در آن نامه، چنین نوشته شده بود: اما بعد، به من خبر رسیده است که دوست‌ات (محمد) به تو ستم کرده است. خداوند تو را خوار نساخته و حق‌ات را ضایع نگردانیده است. نزد ما بیا تا از تو قدردانی کنیم. پس از خواندن نامه، با خود گفتم: این نیز بخشی از آزمایش است. پس آنرا در تنور انداختم و سوختم.

پس از اینکه چهل شب از پنجاه شب، گذشت، فرستاده رسول خدا ﷺ نزد من آمد و گفت: رسول الله ﷺ به تو دستور می‌دهد که از همسرت، کناره‌گیری کنی. پرسیدم: چه کار کنم؟ او را طلاق بدهم؟ گفت: نه، بلکه از او کناره‌گیری کن و به او نزدیک مشو. و همین پیام را نیز برای دوستانم فرستاد. به همسرم گفتم: نزد خانواده‌ات برو و آنجا باش تا اینکه خداوند در این باره، قضاوت کند.

کعب می‌گوید: همسر هلال بن امیه نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! هلال بن امیه، پیرمرد افتاده‌ای است که خادمی ندارد. اگر به او خدمت کنم، آزرده خاطر خواهی شد؟ فرمود: «خیر، ولی به تو نزدیک نشود». همسرش گفت: سوگند به خدا که او هیچگونه حرکتی ندارد. سوگند به خدا، از زمانی که این مسئله برایش پیش آمده است تا امروز، همچنان گریه می‌کند.

کعب می‌گوید: یکی از اعضای خانواده‌ام پس از شنیدن این سخن، به من گفت: چقدر خوب بود که از رسول خدا ﷺ اجازه می‌گرفتی تا همانطور که همسر هلال بن امیه را اجازه داد به همسرت نیز اجازه می‌داد تا به تو خدمت کند. گفتم: به خدا سوگند، در این مورد از رسول خدا ﷺ اجازه نمی‌گیرم. زیرا جواب آنحضرت ﷺ را در این باره نمی‌دانم. چرا که من مردی جوان هستم. بعد از آن، ده شب دیگر نیز صبر کردم تا پنجاه شب کامل از زمانی که رسول خدا ﷺ مردم را از سخن گفتن با ما بازداشته بود، گذشت. پس هنگامی که نماز صبح پنجاهمین شب را خوانده و بر بام یکی از خانه‌هایم به همان حالتی که خداوند ذکر نموده است یعنی زمین با تمام وسعت‌اش بر من تنگ آمده بود، نشسته بودم، ناگهان صدای ندا دهنده‌ای را شنیدم که بالای کوه سلع رفته بود و با صدای بلند می‌گفت: ای کعب بن مالک! تو را بشارت باد. از شنیدن این سخن، به سجده افتادم و دانستم که گشایشی حاصل شده و رسول الله ﷺ پذیرفته شدن توبه ما را از جانب خدا بعد از خواندن نماز صبح، اعلام نموده است. بدین جهت، مردم براه افتاده‌اند و ما را بشارت می‌دهند.

بهرحال، تعدادی بسوی دوستانم (آن دو نفر) براه افتادند تا آنها را بشارت دهند. مردی اسبش را بسوی من تاخت و دیگری از طایفه اسلم، پیاده دوید و صدایش زودتر از اسب به من رسید. هنگامی که آن شخصی که صدایش را شنیده بودم، برای عرض تبریک نزد من آمد، لباسهایم را بیرون آوردم و بخاطر بشارتی که به من داده بود به او عطا کردم. سوگند بخدا که در آن وقت، لباس دیگری نداشتم، بدین جهت، دو لباس (ازار و ردایی) به عاریت گرفتم و پوشیدم و بسوی رسول خدا ﷺ براه افتادم. مردم، گروه گروه به استقبال من می‌آمدند و بخاطر پذیرفته شدن توبه‌ام به من، تبریک عرض می‌کردند و می‌گفتند: پذیرش توبه‌ات از جانب خداوند، مبارک باد. تا اینکه وارد مسجد شدم. دیدم که رسول الله ﷺ نشسته و مردم، اطرافش را گرفته‌اند. طلحه بن عبیدالله بلند شد و بسوی من دوید و با من مصافحه کرد و به من تبریک گفت. بخدا سوگند، بجز او کسی دیگر از مهاجرین، بلند نشد. و من این برخورد طلحه را فراموش نمی‌کنم. پس هنگامی که به رسول الله ﷺ سلام دادم، در حالی که چهره‌اش از خوشحالی می‌درخشید، فرمود: «تو را

به بهترین روزی که از مادر متولد شده‌ای و تاکنون بر تو نگذشته است، بشارت می‌دهم». پرسیدم: ای رسول خدا!آیا این بشارت از جانب شماست و یا از سوی خدا می‌باشد؟ فرمود: «خیر، بلکه از جانب خداست». قابل یاد آوری است که هنگام خوشحال شدن، چهره مبارک‌اش ﷺ مانند قرص ماه، می‌درخشید و ما این حالت ایشان را می‌دانستیم. هنگامی که روبرویش نشستم، گفتم: یا رسول الله! یکی از شرایط توبه‌ام اینست که اموالم را در راه خدا و رسولش، صدقه دهم. رسول الله ﷺ فرمود: «بعضی از اموالت را برای خود، نگه‌دار. این، برایت بهتر است». گفتم: پس سهمیه‌ای را که از خیبر، نصیب‌ام شده است، نگه می‌دارم. سپس گفتم: یا رسول الله! همانا خداوند مرا بخاطر راستگویی، نجات داد. یکی دیگر از شرایط توبه‌ام این است که تا زمانی که زنده‌ام هرگز دروغ نگویم. بخدا سوگند، از زمانی که این سخنان را به رسول خدا ﷺ گفتم، کسی را در میان مسلمانان، سراغ ندارم که در راستگویی بهتر از من مورد آزمایش خداوند، قرار گیرد. و از آن هنگام تاکنون، هیچگاه قصد دروغ گفتن نکرده‌ام و امیدوارم که خداوند در باقیمانده عمرم نیز مرا حفاظت کند.

خداوند بر رسولش این آیات را نازل فرمود:

﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١١٧ وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: ۱۱۷-۱۱۹].

ترجمه: «خداوند، توبه پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت. آن کسانی که از پیامبر خدا ﷺ در لحظه دشوار، پیروی کردند بعد از آنکه دلهای گروهی از آنان، نزدیک بود، منحرف شود. باز هم خداوند توبه آنان را پذیرفت. چرا که خداوند، رؤوف و مهربان است. همچنین خداوند توبه آن سه نفری را پذیرفت که پذیرش توبه آنان به تأخیر افتاد و زمین با همه وسعت‌اش بر آنان، تنگ شد و از خودشان نیز به تنگ آمدند. (و سرانجام) دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز بازگشت بسوی او ندارند. پس خداوند به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند. همانا خداوند، بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید».

کعب می‌گوید: بخدا سوگند، خداوند پس از اینکه مرا به اسلام، هدایت کرد، هیچ نعمتی بزرگتر از صداقت با رسول خدا ﷺ به من عطا نفرمود. چرا که اگر دروغ می‌گفتم، مانند کسانی که دروغ گفتند، هلاک می‌شدم. زیرا خداوند، هنگام نزول وحی، بدترین سخنانی را که به کسی می‌گوید، نثار دروغگویان کرد. چنانکه فرمود:

﴿سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ لِتُعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ إِنَّهُمۡ رِجۡسٞۖ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٩٥ يَحۡلِفُونَ لَكُمۡ لِتَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡۖ فَإِن تَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرۡضَىٰ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٩٦﴾ [التوبة: ۹۵-۹۶].

ترجمه: «ـ ای پیامبر ـ شما و مسلمانان هنگامی که بسوی آنان بازگردید، برای شما به نام خدا سوگند یاد می‌کنند تا از آنان، صرف نظر کنید. پس شما از آنان، روی بگردانید زیرا آنها پلیدند و به خاطر کارهایی که انجام می‌دهند، جایگاهشان، دوزخ است. برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان، خشنود شوید. اگر شما از آنان، خوشنود شوید پس همانا خداوند از گروه فاسقان، خشنود نخواهد شد».

کعب می‌گوید: ما (ظاهراً) از آن گروه که نزد رسول خدا ﷺ آمدند و سوگند یاد کردند، و آنحضرت ﷺ از آنها پذیرفت و با آنان بیعت کرد و برایشان طلب استغفار نمود، عقب افتادیم و رسول الله ﷺ مسئله ما را تا هنگام داوری خداوند، به تأخیر انداخت. بدینجهت فرمود: ﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ﴾ [التوبة: ۱۱۸]. یعنی و همچنین توبه سه نفری را قبول کرد که مسئله آنان به تأخیر انداخته شد.

کعب می‌گوید: آنچه خداوند در آیه فوق، ذکر کرده است، بازماندن ما از جهاد نیست. بلکه بازماندن و به تأخیر انداختن مسئله ما از کسانی است که برای رسول خدا ﷺ عذر آوردند و سوگند یاد کردند و آنحضرت ﷺ نیز از آنان پذیرفت».

باب (٤٧): نامه‌های نبی اکرم ﷺ به کِسری و قیصر

۱۶۸۰- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَيَّامَ الْجَمَلِ، بَعْدَ مَا كِدْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ فَأُقَاتِلَ مَعَهُمْ، قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَّ أَهْلَ فَارِسَ قَدْ مَلَّكُوا عَلَيْهِمْ بِنْتَ كِسْرَى، قَالَ: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَةً»». (بخاری: **۴۴۲۵**)

ترجمه: «ابوبکره ﷺ می‌گوید: خداوند، سخنی را که از رسول الله ﷺ شنیده بودم بعد از اینکه می‌خواستم به اصحاب جمل، ملحق شوم و در کنار آنان، بجنگم، برایم مفید گردانید. هنگامی که به رسول الله ﷺ خبر رسید که مردم فارس، دختر کسری را به عنوان پادشاه خود، تعیین کرده‌اند، فرمود: «قومی که زمام امورش را به دست زنی بسپارد، هرگز رستگار نخواهد شد»».

باب (٤٨): بیماری و وفات رسول اکرم ﷺ

۱۶۸۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: دَعَا النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ، ثُمَّ دَعَاهَا فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَضَحِكَتْ، فَسَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ،

فَقَالَتْ: سَارَّنِي النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ يُقْبَضُ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَبَكَيْتُ، ثمَّ سَارَّنِي فَأَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ يَتْبَعُهُ، فَضَحِكْتُ». (بخاری: ۴۴۳۴)

ترجمه: «عایشه ؅ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فاطمه ؅ را در بیماری وفاتش، فرا خواند و آهسته در گوش‌اش، سخنی گفت که از شنیدن آن، گریه کرد. پس دوباره او را فراخواند، و آهسته در گوش‌اش، چیزی گفت که از شنیدن آن، خندید.

راوی می‌گوید: از او علت‌اش را جویا شدیم. گفت: نخست، نبی اکرم ﷺ آهسته در گوش‌ام گفت که در این بیماری، وفات می‌یابد. پس من، گریه کردم. سپس، آهسته در گوش‌ام گفت: نخستین کسی که از اهل بیت ام به من ملحق می‌شود، تو هستی. لذا خندیدم».

۱۶۸۲- «وَعَنْهَا ؅ قَالَتْ: كُنْتُ أَسْمَعُ أَنَّهُ لا يَمُوتُ نَبِيٌّ حَتَّى يُخَيَّرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، فَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ وَأَخَذَتْهُ بُحَّةٌ يَقُولُ: ﴿مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم﴾ [النساء: ۶۹]. فَظَنَنْتُ أَنَّهُ خُيِّرَ». (بخاری: ۴۴۳۵)

ترجمه: «عایشه ؅ می‌گوید: شنیده بودم که هیچ پیامبری وفات نخواهد کرد تا زمانی که به او اختیار داده نشود که از میان دنیا و آخرت، یکی را انتخاب کند. پس شنیدم که نبی اکرم ﷺ در بیماری وفات‌اش در حالی که صدایش گرفته بود، می‌فرمود: ﴿مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم﴾ [النساء: ۶۹]. یعنی همراه کسانی که خداوند به آنان، نعمت عنایت کرده است. آنگاه، دانستم که به ایشان، حق انتخاب داده شده است».

۱۶۸۳- «وَعَنْهَا ؅ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ صَحِيحٌ يَقُولُ: «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، ثمَّ يُحَيَّا أَوْ يُخَيَّرَ». فَلَمَّا اشْتَكَى وَحَضَرَهُ الْقَبْضُ وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِ عَائِشَةَ غُشِيَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ شَخَصَ بَصَرُهُ نَحْوَ سَقْفِ الْبَيْتِ، ثمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الأَعْلَى». فَقُلْتُ: إِذًا لا يُجَاوِرُنَا، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ حَدِيثُهُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثنَا وَهُوَ صَحِيحٌ». (بخاری: ۴۴۳۷)

ترجمه: «از عایشه ؅ روایت است که رسول الله ﷺ در حال صحت، می‌فرمود: «هیچ پیامبری از دنیا نمی‌رود تا زمانی که جایگاهش را در بهشت نبیند. سپس به او اختیار داده می‌شود». پس هنگامی که بیمار شد و نزدیک بود قبض روح شود، در حالی که سرش بر زانوی عایشه گذاشته شده بود، بیهوش شد. و هنگامی که به هوش آمد، چشمانش به سقف خانه، دوخته شد و فرمود: «اللهم فی الرفیق الاعلی» یعنی خدایا! بسوی رفیق اعلی.

عایشه ؅ می‌گوید: گفتم: دیگر نزد ما باقی نمی‌ماند و دانستم که این،تحقق همان سخنی است که در زمان صحت‌اش به ما می‌گفت».

۱۶۸۴- «وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اشْتَكَى نَفَثَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ، وَمَسَحَ عَنْهُ بِيَدِهِ فَلَمَّا اشْتَكَى وَجَعَهُ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، طَفِقْتُ أَنْفِث عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ الَّتِي كَانَ يَنْفِث، وَأَمْسَحُ بِيَدِ النَّبِيِّ ﷺ عَنْهُ». (بخاری: ۴۴۳۹)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ بیمار می‌شد، معوذات (سوره ناس، فلق و اخلاص) را می‌خواند و بر خود می‌دمید و با دست خود، بر بدن‌اش می‌مالید. پس هنگامی که در بیماری وفاتش بسر می‌برد، من نیز همان معوذات را که او می‌خواند و بر خود می‌دمید، می‌خواندم و دست نبی اکرم ﷺ را بر بدنش می‌کشیدم».

۱۶۸۵- «وَعَنْهَا: أَنَّهَا أَصْغَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ وَهُوَ مُسْنِدٌ إِلَيَّ ظَهْرَهُ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَأَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ»». (بخاری: ۴۴۴۰)

ترجمه: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: قبل از اینکه نبی اکرم ﷺ فوت کند در حالی که پشت‌اش را به من تکیه داده بود، کاملاً گوش فرا دادم که می‌فرمود: «خدایا! مرا ببخش و بر من رحم کن و مرا به دوستانم (انبیاء)، ملحق بگردان»».

۱۶۸۶- «وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ: قَالَتْ: مَاتَ النَّبِيُّ ﷺ وَإِنَّهُ لَبَيْنَ حَاقِنَتِي وَذَاقِنَتِي، فَلا أَكْرَهُ شِدَّةَ الْمَوْتِ لأَحَدٍ أَبَدًا بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ». (بخاری: ۴۴۴۶)

ترجمه: «و در روایت دیگری آمده است که عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فرمود: نبی اکرم ﷺ در حالی فوت کرد که سر مبارکش، حد فاصل سینه و چانه‌ام قرار داشت. بدین جهت، هزگر پس از وفات نبی اکرم ﷺ بخاطر سختی مرگ کسی، ناراحت نمی‌شوم».

۱۶۸۷- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا حَسَنٍ، كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِئًا، فَأَخَذَ بِيَدِهِ عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلاَثٍ عَبْدُ الْعَصَا، وَإِنِّي وَاللَّهِ لأَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَوْفَ يُتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا، إِنِّي لأَعْرِفُ وُجُوهَ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ عِنْدَ الْمَوْتِ، اذْهَبْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلْنَسْأَلْهُ فِيمَنْ هَذَا الأَمْرُ، إِنْ كَانَ فِينَا عَلِمْنَا ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عَلِمْنَاهُ، فَأَوْصَى بِنَا، فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنَّا وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْنَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَنَعَنَاهَا، لا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۴۴۴۷)

ترجمه: «عبدالله بن عباس ب می‌گوید: علی بن ابی‌طالب س در بیماری وفات رسول خدا ﷺ از خانه آنحضرت ﷺ بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای ابوالحسن! حال رسول خدا ﷺ چطور است؟ گفت: خدا را شکر، خوب شده است. سپس عباس بن عبدالمطلب س دستش را گرفت و به او گفت: بخدا سوگند، پس از سه روز، تو بنده عصا خواهی شد. (یعنی رسول خدا ﷺ فوت می‌کند و تو زیردست دیگران خواهی شد.) بخدا سوگند، من می‌دانم که رسول الله ﷺ در این بیماری، فوت خواهد کرد. چرا که من چهره‌های بنی عبدالمطلب را هنگام مرگ می‌شناسم. ما را نزد رسول خدا ﷺ ببر تا از او بپرسیم که خلافت به چه کسی می‌رسد؟ اگر به ما می‌رسد، بدانیم و اگر به غیر ما هم می‌رسد، بدانیم که در این صورت، برای ما وصیت نماید. علی گفت: بخدا سوگند، اگر چنین درخواستی از رسول الله ﷺ بکنیم و ما را از آن بازدارد، بعد از او، هرگز مردم، خلافت را به ما واگذار نخواهند کرد. بخدا سوگند که من چنین سؤالی از رسول خدا ﷺ نخواهم کرد».

۱۶۸۸- «عَنْ عَائِشَةَ ل: أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: إِنَّ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيَّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تُوُفِّيَ فِي بَيْتِي، وَفِي يَوْمِي، وَبَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَأَنَّ اللَّهَ جَمَعَ بَيْنَ رِيقِي وَرِيقِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ، دَخَلَ عَلَيَّ عَبْدُالرَّحْمَنِ وَبِيَدِهِ السِّوَاكُ، وَأَنَا مُسْنِدَةٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَرَأَيْتُهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَعَرَفْتُ أَنَّهُ يُحِبُّ السِّوَاكَ، فَقُلْتُ: آخُذُهُ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ أَنْ نَعَمْ، فَتَنَاوَلْتُهُ فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: أُلَيِّنُهُ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ أَنْ نَعَمْ، فَلَيَّنْتُهُ، فَأَمَرَّهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ رَكْوَةٌ أَوْ عُلْبَةٌ، يَشُكُّ عُمَرُ، فِيهَا مَاءٌ، فَجَعَلَ يُدْخِلُ يَدَيْهِ فِي الْمَاءِ، فَيَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ، يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ». ثمَّ نَصَبَ يَدَهُ، فَجَعَلَ يَقُولُ: «فِي الرَّفِيقِ الأَعْلَى» حَتَّى قُبِضَ، وَمَالَتْ يَدُهُ». (بخاری: ۴۴۴۹)

ترجمه: «از عایشه ل روایت است که می‌گفت: یکی از نعمت‌هایی که خداوند به من ارزانی داشت، این است که رسول الله ﷺ در خانه من، روزِ نوبت من و میان سینه و گلویم، فوت نمود. و همچنین خداوند، آب دهان من و او را هنگام درگذشت‌اش با هم درآمیخت. بدین صورت که رسول الله ﷺ به من تکیه داده بود که عبدالرحمن بن ابی‌بکر در حالی که مسواکی در دست داشت، وارد شد. و دیدم که نبی اکرم ﷺ بسوی آن، نگاه می‌کند. دانستم که ایشان، مسواک را دوست دارد. لذا پرسیدم: آیا آنرا برایت بگیرم؟ با اشاره سر فرمود: بلی. پس آنرا گرفتم. و چون مسواک برایش سفت بود، پرسیدم: آیا آنرا برای شما نرم کنم؟ با اشاره سر فرمود: بلی. آنگاه آنرا جویدم و برایش نرم کردم. آنحضرت ﷺ در حالی که ظرف آبی، پیش رو داشت و دست‌هایش را وارد آن ظرف می‌کرد و به صورتش می‌کشید، مسواک زد. و در آن حال می‌گفت: «لا اله الا الله، همانا مرگ، سختیها دارد». سپس دستش را بلند کرد و می‌گفت: «در رفیق اعلی» تا اینکه فوت کرد و دستش، پایین آمد».

۱۶۸۹- «وَعَنْهَا ﵂ قَالَتْ: لَدَدْنَاهُ فِي مَرَضِهِ، فَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا أَنْ لا تَلُدُّونِي، فَقُلْنَا كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: «أَلَمْ أَنْهَكُمْ أَنْ تَلُدُّونِي»؟ قُلْنَا: كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَقَالَ: «لا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْبَيْتِ إِلاَّ لُدَّ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلاَّ الْعَبَّاسَ فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ»». (بخاری: ۴۴۵۸)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: در بیماری رسول خدا ﷺ به او دارو خورانیدیم. آنحضرت ﷺ با اشاره گفت که به من دارو ندهید. خیال کردیم که این همان کراهیتی است که مریض نسبت به دارو دارد. هنگامی که به هوش آمد، فرمود: «آیا شما را از خورانیدن دارو باز نداشتم»؟ گفتیم: ما فکر کردیم که شاید این سخن شما بر اساس کراهیت بیمار از دارو باشد. آنحضرت ﷺ فرمود: «باید به تمام کسانی که در خانه هستند، در حضور من، دارو بخورانید مگر به عباس که در خورانیدن دارو به من، با شما شرکت نداشت»».

۱۶۹۰- «عَنْ أَنَسٍ ﵁ قَالَ: لَمَّا ثقُلَ النَّبِيُّ ﷺ جَعَلَ يَتَغَشَّاهُ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلام: وَاكَرْبَ أَبَاهُ، فَقَالَ لَهَا: «لَيْسَ عَلَى أَبِيكِ كَرْبٌ بَعْدَ الْيَوْمِ»». (بخاری: ۴۴۶۲)

ترجمه: «انس ﵁ می‌گوید: هنگامی که بیماری نبی اکرم ﷺ شدت گرفت و درد بر او غلبه کرد، فاطمه علیها السلام گفت: آه، پدرم چقدر درد می‌کشد. رسول الله ﷺ خطاب به او فرمود: «پدرت از امروز به بعد، دردی نخواهد داشت»».

باب (٤٩): وفات نبی اکرم ﷺ

۱۶۹۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثلاث وَسِتِّينَ». (بخاری: ۴۴۶۶)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: رسول الله ﷺ در سن شصت و سه سالگی،وفات یافت».

۵۸- کتاب تفســـیر

سورۀ فاتحه

باب (۱): آنچه درباره فاتحه الكتاب آمده است

۱۶۹۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدِ بنِ الْمُعَلَّى رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ فَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ أُجِبْهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي، فَقَالَ: «أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ ﴿ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ لِمَا يُحۡيِيكُمۡ﴾ [الأنفال: ۲۴]»؟ ثمَّ قَالَ لِي: «لأُعَلِّمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ السُّوَرِ فِي الْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ». ثمَّ أَخَذَ بِيَدِي، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ قُلْتُ لَهُ: أَلَمْ تَقُلْ لأُعَلِّمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هِيَ: السَّبْعُ الْمَثانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيتُهُ»». (بخاری: ۴۴۷۴)

ترجمه: «ابو سعید بن معلَّى رضي الله عنه می‌گوید: در مسجد نبوی، نماز می‌خواندم که رسول الله ﷺ مرا صدا زد. جواب ندادم. سپس گفتم: ای رسول خدا! من مشغول نماز خواندن بودم. آنحضرت ﷺ گفت: مگر خداوند نفرموده است: ﴿ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ لِمَا يُحۡيِيكُمۡ﴾ [الأنفال: ۲۴]»؟ یعنی فرمان خدا را بپذیرید و رسولش را اجابت کنید هنگامی که شما را برای امری حیاتی، فرا خواند. آنگاه به من فرمود: «قبل از اینکه از مسجد خارج شوی، سوره‌ای را که بزرگترین سوره قرآن است، به تو می‌آموزم». سپس دستم را گرفت و هنگامی که خواست از مسجد، بیرون برود، به او گفتم: مگر به من نگفتی که سوره‌ای را که بزرگ‌ترین سوره قرآن است، به تو می‌آموزم؟ فرمود: «آن، سوره حمد است که دارای هفت آیه می‌باشد و در هر رکعت نماز، تکرار می‌شود وآن، همان قرآن بزرگی است که به من عنایت شده است»».

سورۀ بقره

باب (۲): اين گفتۀ خداوند متعال كه می‌فرمايد: «آگاهانه، با خداوند، شريک و همتايی قرار ندهيد» [**بقره:۲۲**]

۱۶۹۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ». قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ لَعَظِيمٌ، قُلْتُ: ثمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «وَأَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ تَخَافُ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ». قُلْتُ: ثمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ»». (بخاری: ۴۴۷۷)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گويد: از نبی اكرم ﷺ پرسيدم: بزرگترين گناه نزد خداوند چيست؟ فرمود: «شريک قرار دادن با خدا، در حالی كه تو را آفريده است». گفتم: اين،گناه بزرگی است. بعد از آن، چيست؟ فرمود: «كشتن فرزندات از ترس فقر و گرسنگی». پرسيدم: بعد از آن؟ فرمود: «زنا با زن همسايه»».

باب (۳): اين گفتۀخداوند متعال كه می‌فرمايد: «ابر را بر شما سايه قرار داديم و برای شما منّ و سلوی، فرستاديم» [**بقره: ۵۷**]

۱۶۹۴- «عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ»». (بخاری: ۴۴۷۸)

ترجمه: «سعيد بن زيد ﷺ می‌گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «قارچ از منّ است و آب آن، برای چشم، شفا است»».

باب (٤): اين گفتۀ خداوند متعال كه می‌فرمايد: «و هنگامی كه گفتيم: به اين قريه، وارد شويد» [**بقره: ۵۸**]

۱۶۹۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: ﴿ٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدًا وَقُولُواْ حِطَّةٌ﴾ [البقرة: ۵۸]. فَدَخَلُوا يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ، فَبَدَّلُوا، وَقَالُوا: حِطَّةٌ حَبَّةٌ فِي شَعَرَةٍ»». (بخاری: ۴۴۷۹)

ترجمه: «ابوهريره ﷺ می‌گويد: نبی اكرم ﷺ فرمود: «به بنی اسرائيل گفته شد: ﴿ٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدًا وَقُولُواْ حِطَّةٌ﴾ [البقرة: ۵۸]. يعنی با فروتنی از دروازه (آن شهر) وارد شويد و بگوييد: خدايا! گناهان ما را ببخش. اما آنان با نشيمنگاههايشان خزيده و عقب عقب، وارد شدند و بجای حطه كه به معنی گناهان ما را ببخش، است، گفتند: حطه حبه فی شعره يعنی دانه‌ای در جو».

باب (۵): این گفتۀ خداوند که فرمود: «هیچ آیه ای را نسخ نکرده و فراموش نمی‌سازیم، مگر آنکه چیز بهتری یا همانند آن، جایگزینش می‌کنیم» [**بقره: ۱۰۸**]

۱۶۹۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: قَالَ عُمَرُ ﭬ: أَقْرَؤُنَا أُبَيٌّ، وَأَقْضَانَا عَلِيٌّ، وَإِنَّا لَنَدَعُ مِنْ قَوْلِ أُبَيٍّ، وَذَاكَ أَنَّ أُبَيًّا يَقُولُ: لا أَدَعُ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿مَا نَنسَخۡ مِنۡ ءَايَةٍ أَوۡ نُنسِهَا نَأۡتِ بِخَيۡرٖ مِّنۡهَآ أَوۡ مِثۡلِهَآ﴾ [البقرة: ۱۰۶]». (بخاری: ۴۴۸۱)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: عمر گفت: بهترین قاری ما، اُبی، و بهترین قاضی ما، علی بن ابی‌طالب است. اما گاهی قول ابی را ترک می‌کنیم. چرا که اُبی می‌گوید: آنچه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام، آنرا رها نمی‌کنم در حالی که خداوند متعال فرموده است: ﴿مَا نَنسَخۡ مِنۡ ءَايَةٍ أَوۡ نُنسِهَا نَأۡتِ بِخَيۡرٖ مِّنۡهَآ أَوۡ مِثۡلِهَآ﴾ [البقرة: ۱۰۶] یعنی هیچ آیه‌ای را نسخ نکرده و فراموش نمی‌سازیم مگر آنکه چیز بهتری یا همانند آن، جایگزین‌اش می‌کنیم».

باب (٦): این گفتۀ خدای عز وجل که می‌فرماید: «وگفتند: خداوند، فرزندی برای خود، برگزیده است، حال آنکه او پاک است» [**بقره: ١١٦**]

۱۶۹۷- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ: كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَزَعَمَ أَنِّي لا أَقْدِرُ أَنْ أُعِيدَهُ كَمَا كَانَ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ لِي وَلَدٌ، فَسُبْحَانِي أَنْ أَتَّخِذَ صَاحِبَةً أَوْ وَلَدًا»». (بخاری: ۴۴۸۲)

ترجمه: «از ابن عباس ﭭ روایت است که نبی اکرم ﷺ گفت: خداوند فرمود: «فرزند آدم مرا تکذیب کرد و این کار، شایسته او نبود. و فرزند آدم مرا دشنام داد حال آنکه این کار، شایسته او نبود. اما تکذیب، این است که می‌گوید: من نمی‌توانم دوباره او را زنده کنم. و دشنام‌اش این است که می‌گوید: من، فرزند دارم در حالی که من از داشتن زن و فرزند، پاک و منزه هستم»».

باب (۷): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «از مقام ابراهیم برای خود، جای نماز، برگیرید» [**بقره: ۱۲۵**]

۱۶۹۸- «عَنْ أَنَسٍ ﭬ قَالَ: قَالَ عُمَرُ ﭬ: وَافَقْتُ اللَّهَ فِي ثَلاَثٍ، أَوْ وَافَقَنِي رَبِّي فِي ثَلاَثٍ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوِ اتَّخَذْتَ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، فَلَوْ أَمَرْتَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ، قَالَ: وَبَلَغَنِي مُعَاتَبَةُ النَّبِيِّ ﷺ بَعْضَ نِسَائِهِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِنَّ، قُلْتُ: إِنِ انْتَهَيْتُنَّ أَوْ لَيُبَدِّلَنَّ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ خَيْرًا مِنْكُنَّ، حَتَّى أَتَيْتُ إِحْدَى نِسَائِهِ، قَالَتْ: يَا عُمَرُ أَمَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا

يَعِظُ نِسَاءَهُ حَتَّى تَعِظَهُنَّ أَنْتَ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُۥٓ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ﴾ [التحریم: ۵]». (بخاری: ۴۴۸۳)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: عمر بن خطاب ﷺ گفت: در سه مورد، نظر من با وحی خدا موافق گردید یا خداوند در سه مورد با نظرم، موافقت کرد: ۱- گفتم: ای رسول خدا! چقدر خوب است که در مقام ابراهیم، نماز بخوانی. ۲- گفتم: یا رسول الله!افراد خوب و بد به خانه شما می‌آیند چقدر خوب است اگر دستور دهی تا مادران مؤمنان، حجاب کنند. آنگاه خداوند، آیه حجاب را نازل فرمود. ۳- وقتی به من خبر رسید که نبی اکرم ﷺ بعضی از همسرانش را سرزنش نموده است، نزد آنان رفتم و گفتم: یا از این کارتان بازآیید یا خداوند، زنانی بهتر از شما برای رسولش، جایگزین خواهد ساخت. تا اینکه یکی از همسرانش (ام سلمه) که نزد او رفته بودم، گفت: ای عمر! مگر رسول خدا ﷺ نمی‌تواند همسرانش را نصیحت کند که تو آنها را نصیحت می‌کنی؟ آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُۥٓ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ﴾ [التحریم: ۵] یعنی اگر پیامبر، شما را طلاق دهد، چه بسا خداوند بجای شما، همسران بهتری را نصیب او گرداند».

باب (۸): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: «بگویید: به خداوند و آنچه که به سوی ما نازل شده است، ایمان داریم» [**بقره: ۱۳۶**]

۱۶۹۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَقْرَءُونَ التَّوْرَاةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ، وَيُفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لأَهْلِ الإِسْلامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ، وَلا تُكَذِّبُوهُمْ وَقُولُوا: ﴿ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾ [البقرة: ۱۳۶]». (بخاری: ۴۴۸۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: اهل کتاب، تورات را به زبان عبری می‌خواندند و آنرا به زبان عربی برای مسلمانان، تفسیر می‌کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب. بلکه به آنها بگویید: ﴿ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾ [البقرة: ۱۳۶] یعنی ما به خداوند و آنچه که بسوی ما نازل کرده است، ایمان داریم»».

باب (۹): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «شما را یک ملت میانه رو قرار دادیم تا روز قیامت بر مردم، گواه باشید» [**بقره: ۱۴۳**]

۱۷۰۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُدْعَى نُوحٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: هَلْ بَلَّغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيُقَالُ لأُمَّتِهِ: هَلْ بَلَّغَكُمْ؟

فَيَقُولُونَ: مَا أَتَانَا مِنْ نَذِيرٍ، فَيَقُولُ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ، فَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ ﴿وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗاۗ﴾ [البقرة: ۱۴۳]. فَذَلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾ [البقرة: ۱۴۳]». وَالْوَسَطُ: الْعَدْلُ». (بخاری:۴۴۸۷)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ **می‌گوید:** رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، نوح فراخوانده می‌شود. می‌گوید: لبیک ای پروردگارم! آماده خدمتم. خداوند می‌فرماید: ایا (آنچه را که به تو گفته بودم) ابلاغ کردی؟ می‌گوید: بلی. سپس از امتش می‌پرسند: آیا به شما ابلاغ کرد؟ می‌گویند: هیچ ترساننده‌ای نزد ما نیامده است. خداوند به نوح می‌گوید: چه کسی گواه تو است؟ می‌گوید: محمد و امت‌اش. آنگاه شما گواهی می‌دهید که او ابلاغ نموده است و پیامبر نیز گواه شما است. اینجاست که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾ [البقرة: ۱۴۳]». یعنی شما را یک ملت میانه رو قرار دادیم تا روز قیامت، بر مردم، گواه باشید. وپیامبر اکرم ﷺ بر شما گواه باشد».

باب (۱۰): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «سپس، از همانجاکه مردم روان می‌شوند، بروید» [**بقره: ۱۹۹**]

۱۷۰۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانَتْ قُرَيْشٌ وَمَنْ دَانَ دِينَهَا يَقِفُونَ بِالْمُزْدَلِفَةِ، وَكَانُوا يُسَمَّوْنَ الْحُمْسَ، وَكَانَ سَائِرُ الْعَرَبِ يَقِفُونَ بِعَرَفَاتٍ، فَلَمَّا جَاءَ الإِسْلامُ أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَأْتِيَ عَرَفَاتٍ، ثمَّ يَقِفَ بِهَا، ثمَّ يُفِيضَ مِنْهَا». (بخاری: ۴۵۲۰)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: قریش و هم کیشانشان در مزدلفه، وقوف می‌کردند و به آنها حُمس (متعصب و تندرو) می‌گفتند. اما سایر اعراب در عرفات، وقوف می‌کردند. پس هنگامی که اسلام آمد، خداوند به پیامبرش دستور داد تا به عرفات برود و در آنجا وقوف کند. سپس از آنجا روانه (مزدلفه) شود».

باب (۱۱): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: «و برخی از آنان می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا و آخرت، نیکی عطا فرما» [**بقره: ۲۰۱**]

۱۷۰۲- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ [البقرة: ۲۰۱]». (بخاری: ۴۵۲۲)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ همواره این دعا را می‌خواند: اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. یعنی بار الها! پروردگار ما! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما. و ما را از عذاب دوزخ، نجات بده».

باب (۱۲): این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: «آنان با اصرار، ـ چیزی ـ از مردم نمی‌خواهند» [**بقره: ۲۷۳**]

۱۷۰۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي تَرُدُّهُ التَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلا اللُّقْمَةُ وَلا اللُّقْمَتَانِ، إِنَّمَا الْمِسْكِينُ الَّذِي يَتَعَفَّفُ، وَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ يَعْنِي قَوْلَهُ ﴿لَا يَسْـَٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلۡحَافًا﴾ [البقرة: ۲۷۳]». (بخاری: ۴۵۳۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مسکین کسی نیست که یک یا دو دانه خرما و یک یا دو لقمه، او را (از درخانه‌ها) باز می‌گرداند. بلکه مسکین حقیقی، کسی است که از خواستن، خودداری می‌کند. اگر خواستید می‌توانید این آیه را بخوانید: ﴿لَا يَسْـَٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلۡحَافًا﴾ [البقرة: ۲۷۳] یعنی آنان با اصرار، (چیزی) از مردم نمی‌خواهند»».

سورهٔ آل عمران

باب (۱۳): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «بعضی از آیات، آیات محکمات‌اند، که اساس قران هستند و برخی دیگر، آیات متشابهات‌اند» [**آل عمران:۷**]

۱۷۰۴- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: تَلاَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ۝٧﴾ [آل‌عمران: ۷]. قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِذَا رَأَيْتِ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكِ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ»». (بخاری:۴۵۴۷)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ

فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٧﴾ [آل‌عمران: ۷].

(خداوند، همان ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد. برخی از آیات آن، آیات محکم‌اند که آنها اساس قرآن هستند و برخی دیگر، آیات متشابهات‌اند. اما کسانی که در دلهایشان، کجی وجود دارد، برای فتنه انگیزی و تأویل ـ نادرست ـ بدنبال متشابهات می‌روند در حالی که تأویل ـ درست ـ آنها را جز خدا، کسی دیگر نمی‌داند. و ثابت قدمان در علم و دانش، می‌گویند: ما به آنها ایمان داریم. همه آنها از جانب پروردگار ماست. و پند نمی‌گیرند مگر صاحبان خرد).

آنگاه فرمود: «هرگاه، کسانی را دیدید که به دنبال متشابهات می‌روند، بدانید که آنها همان کسانی هستند که خداوند از آنان، نام برده است پس از آنها دوری کنید»».

باب (١٤): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «همانا کسانی که عهد و پیمان خود با خداوند و سوگندهایشان را به بهای اندکی می‌فروشند» [آل عمران:۷۷]

۱۷۰۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: أَنَّه اختصم إليه امْرَأَتَانِ كَانَتَا تَخْرِزَانِ فِي بَيْتٍ أَوْ فِي الْحُجْرَةِ، فَخَرَجَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَدْ أُنْفِذَ بِإِشْفَى فِي كَفِّهَا، فَادَّعَتْ عَلَى الأُخْرَى، فَرُفِعَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ، لذَهَبَ دِمَاءُ قَوْمٍ وَأَمْوَالُهُمْ» ذَكِّرُوهَا بِاللَّهِ، وَاقْرَءُوا عَلَيْهَا: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ﴾ [آل‌عمران: ۷۷]. فَذَكَّرُوهَا، فَاعْتَرَفَتْ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ»». (بخاری: ۴۵۵۲)

ترجمه: «از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است: دو زن که در خانه یا حجره‌ای، چرم دوزی می‌کردند، دعوای خود را نزد ایشان بردند. یکی از آنها که درفش در کف دستش فرو رفته بود، از خانه بیرون آمد و ادعا کرد که دیگری این کار را کرده است. سپس دعوا را نزد ابن عباس بردند. او گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر به مردم به مجرد ادعا کردن، بدهند، خون و اموال مردم، به هدر می‌رود». پس او را به یاد خدا بیندازید و این آیه را برایش بخوانید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ﴾ [آل‌عمران: ۷۷]. یعنی همانا کسانی که عهد و پیمان خود با خداوند و سوگندهایشان را به بهای اندکی می‌فروشند، هیچگونه سهمی در آخرت ندارند.

راوی می‌گوید: پس از اینکه او را به یاد خدا انداختند، اعتراف کرد. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سوگند بر مدعی علیه است»».

باب (۱۵): این گفتۀ خداوند عز و جل که می‌فرماید: «مردم، علیه شما جمع شده‌اند» [آل عمران:۱۷۳]

۱۷۰۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ [آل‌عمران: ۱۷۳]. قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ عليه السلام حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَقَالَهَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه وسلم حِينَ قَالُوا: ﴿إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ [آل‌عمران: ۱۷۳]». (بخاری: ۴۵۶۳)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: هنگامی که ابراهیم عليه السلام را در آتش انداختند، حسبنا و نعم الوکیل گفت. و هنگامی که به محمد صلی الله علیه وسلم (ویارانش) گفتند: مردم، علیه شما جمع شده‌اند از آنها بترسید، ایمانشان افزایش یافت و گفتند: حسبنا الله و نعم الوکیل . یعنی خداوند برای ما کافی است و او بهترین، کارساز است».

باب (۱٦): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: «یقینا شما از اهل کتاب و مشرکین، اذیت وآزار زیادی خواهید دید» [آل عمران: ۱۸٦]

۱۷۰۷- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ، عَلَى قَطِيفَةٍ فَدَكِيَّةٍ، وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَرَاءَهُ يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي الْحَارِث بْنِ الْخَزْرَجِ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، حَتَّى مَرَّ بِمَجْلِسٍ فِيهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ، فَإِذَا فِي الْمَجْلِسِ أَخْلاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الأَوْثانِ وَالْيَهُودِ وَالْمُسْلِمِين، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، خَمَّرَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ، ثمَّ قَالَ: لا تُغَبِّرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم عَلَيْهِمْ، ثمَّ وَقَفَ، فَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ، وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ: أَيُّهَا الْمَرْءُ، إِنَّهُ لا أَحْسَنَ مِمَّا تَقُولُ، إِنْ كَانَ حَقًّا فَلا تُؤْذِنَا بِهِ فِي مَجْلِسِنَا، ارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ فَاقْصُصْ عَلَيْهِ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاغْشَنَا بِهِ فِي مَجَالِسِنَا، فَإِنَّا نُحِبُّ ذَلِكَ، فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ، حَتَّى كَادُوا يَتَثاوَرُونَ، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَنُوا، ثمَّ رَكِبَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم دَابَّتَهُ فَسَارَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم: «يَا سَعْدُ أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ؟ ـ يُرِيدُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ ـ قَالَ: كَذَا وَكَذَا». قَالَ سَعْدُ ابْنُ عُبَادَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اعْفُ عَنْهُ، وَاصْفَحْ عَنْهُ، فَوَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ، لَقَدْ جَاءَ اللَّهُ بِالْحَقِّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ، لَقَدِ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُحَيْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوِّجُوهُ فَيُعَصِّبُوهُ بِالْعِصَابَةِ، فَلَمَّا أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ اللَّهُ شَرِقَ بِذَلِكَ،

فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ، فَعَفَا عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ يَعْفُونَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَأَهْلِ الْكِتَابِ كَمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ، وَيَصْبِرُونَ عَلَى الأَذَى، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَتَسۡمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُوٓاْ أَذٗى كَثِيرٗاۚ﴾ [آل‌عمران: ۱۸۶]. وَقَالَ اللَّهُ: ﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم﴾ [البقرة: ۱۰۹]. إِلَى آخِرِ الآيَةِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَأَوَّلُ الْعَفْوَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ، حَتَّى أَذِنَ اللَّهُ فِيهِمْ، فَلَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَدْرًا فَقَتَلَ اللَّهُ بِهِ صَنَادِيدَ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، قَالَ ابْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَعَبَدَةِ الأَوْثَانِ: هَذَا أَمْرٌ قَدْ تَوَجَّهَ فَبَايِعُوا الرَّسُولَ ﷺ عَلَى الإِسْلاَمِ، فَأَسْلَمُوا». (بخاری: ٤٥٦٦)

ترجمه: «از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ قبل از جنگ بدر بر الاغی که پالانی ساخت فدک بر آن بود، سوار شد و او را نیز پشت سر خود، سوار کرد و به عیادت سعد بن عباده که در محله بنی حارث بن خزرج بسر می‌برد، رفت. در مسیر راه از کنار مجلسی که عبدالله بن ابی بن سلول در آنجا بود، گذشت. گفتنی است که این ماجرا قبل از اظهار اسلام عبدالله بن ابی رخ داد و آن مجلس، ترکیبی از مسلمانان، مشرکین، بت‌پرستان و یهودیان بود. و عبدالله بن رواحه نیز در آن مجلس، حضور داشت. پس هنگامی که گرد و غبار الاغ به مجلس رسید، عبدالله بن ابی بینی‌اش را با چادرش گرفت و گفت: ما را گرد و خاک ندهید. رسول الله ﷺ به آنان سلام داد. سپس توقف کرد و از مرکب، پایین آمد و آنها را به سوی خدا دعوت نمود و برای آنان، قرآن تلاوت کرد. عبدالله بن ابی بن سلول گفت: ای مرد! سخنانی بهتر از سخنان تو وجود ندارد. اگر آنها حق‌اند، پس به ما، در مجالس، اذیت و آزار مرسان. بلکه به خانه‌ات برگرد و هر کس که نزد تو آمد، برایش داستان‌سرایی کن. عبدالله بن رواحه گفت: بلی، ای رسول خدا! سخنانت را در مجالس ما بگو. چرا که ما آنها را دوست داریم. در نتیجه، مسلمانان، مشرکین و یهود به یکدیگر ناسزا گفتند تا جاییکه نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و رسول خدا ﷺ همچنان، آنان را به آرامش دعوت می‌کرد تا اینکه آرام گرفتند. سپس، سوار مرکب شد و به راهش ادامه داد تا به منزل سعد بن عباده رسید. آنگاه، نبی اکرم ﷺ فرمود: «ای سعد! آیا سخنان ابوحباب (عبدالله بن ابی) را شنیده‌ای؟ او چنین و چنان می‌گوید»». سعد بن عباده گفت: ای رسول خدا! او را ببخش و از او درگذر. سوگند به ذاتی که قرآن را بر تو نازل کرده است، در حالی که مردم مدینه، اتفاق نظر کرده بودند تا بر سر او عمامه بنهند و تاج پادشاهی بگذارند، خداوند، حقی را که بر تو نازل کرد، آورد. پس هنگامی که خداوند با این حقی که بر تو نازل فرمود، نخواست این کار، عملی شود، لقمه برایش، گلوگیر شد. و برخوردی که از او مشاهده کردی، بدین جهت بود. آنگاه، رسول خدا ﷺ او را بخشید.

و عادت رسول خدا ﷺ و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نیز همین بود که مشرکین و اهل کتاب را طبق دستور خدا، می‌بخشیدند و بر اذیت و آزارشان، صبر می‌کردند. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَتَسۡمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُوٓاْ أَذٗى كَثِيرٗاۚ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ﴾ [آل‌عمران: ۱۸۶]. (قطعاً شما از کسانی که قبل از شما به آنها کتاب داده شده است و از مشرکین، اذیت و آزار فراوانی می‌بینید. و اگر صبر کنید و تقوا پیشه سازید، پس این، از اموری است که نیاز به عزم راسخ دارد).

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَٱعۡفُواْ وَٱصۡفَحُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٠٩﴾ [البقرة: ۱۰۹]. (بسیاری از اهل کتاب بخاطر حسدی که در وجودشان، ریشه دوانده است، دوست دارند شما را بعد از پذیرش ایمان و پس از آنکه حق برایشان روشن شده است، بازگردانند. پس گذشت کنید و چشم پوشی نمایید تا خداوند، فرمانی دهد. همانا خداوند بر هر چیزی، تواناست).

و رسول خدا ﷺ به دستور خداوند که عفو و گذشت بود، عمل می‌کرد تا اینکه خداوند به آنحضرت ﷺ اجازه جهاد داد. پس از جنگ بدر که سران قریش، کشته شدند، عبدالله بن ابی بن سلول و مشرکین و بت‌پرستان همراه او گفتند: دین محمد، پیروز شد. لذا با پیامبر اکرم ﷺ بر اسلام، بیعت کردند و (به ظاهر) مسلمان شدند».

باب (۱۷): این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: «گمان مبر آنان که از کارهایشان خوشحال می‌شوند...» [آل عمران: ۱۸۸]

۱۷۰۸- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ؓ: أَنَّ رِجَالاً مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْغَزْوِ تَخَلَّفُوا عَنْهُ، وَفَرِحُوا بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اعْتَذَرُوا إِلَيْهِ وَحَلَفُوا، وَأَحَبُّوا أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، فَنَزَلَتْ: ﴿لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡرَحُونَ بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحۡمَدُواْ بِمَا لَمۡ يَفۡعَلُواْ﴾ [آل‌عمران: ۱۸۸]». (بخاری: ٤٥٦٧)

ترجمه: «ابوسعید خدری ؓ می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ هنگامی که آنحضرت ﷺ به جهاد می‌رفت، عده‌ای از منافقین از آن، باز می‌ماندند (به جهاد نمی‌رفتند). و از این نشستن‌شان، خوشحال بودند. و هنگامی که رسول الله ﷺ می‌آمد، عذر می‌آوردند و سوگند می‌خوردند. و دوست داشتند بخاطر کارهایی که انجام نداده‌اند، مورد ستایش قرار گیرند. لذا این آیه نازل شد: ﴿لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡرَحُونَ

بِمَآ أَتَواْ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحۡمَدُواْ بِمَا لَمۡ يَفۡعَلُواْ فَلَا تَحۡسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٖ مِّنَ ٱلۡعَذَابِۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ۝١٨٨﴾ [آل‌عمران: ۱۸۸]. یعنی گمان مبر آنان که از کارهای ناشایستی که انجام می‌دهند، خوشحال می‌شوند و دوست دارند که بخاطر کارهای ـ نیکی ـ که انجام نداده‌اند، ستایش شوند، از عذاب الهی، نجات یابند. بلکه برایشان، عذاب دردناکی است».

۱۷۰۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما وَقَدْ قِيلَ لَهُ: لَئِنْ كَانَ كُلُّ امْرِئٍ فَرِحَ بِمَا أُوتِيَ وَأَحَبَّ أَنْ يُحْمَدَ بِمَا لَمْ يَفْعَلْ مُعَذَّبًا، لَنُعَذَّبَنَّ أَجْمَعُونَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَمَا لَكُمْ وَلِهَذِهِ، إِنَّمَا دَعَا النَّبِيُّ ﷺ يَهُودَ، فَسَأَلَهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَكَتَمُوهُ إِيَّاهُ، وَأَخْبَرُوهُ بِغَيْرِهِ، فَأَرَوْهُ أَنْ قَدِ اسْتَحْمَدُوا إِلَيْهِ بِمَا أَخْبَرُوهُ عَنْهُ فِيمَا سَأَلَهُمْ، وَفَرِحُوا بِمَا أُوتُوا مِنْ كِتْمَانِهِمْ». (بخاری: ۴۵۶۸)

ترجمه: «از ابن عباس رضي الله عنهما روایت است که از او پرسیدند: اگر تمام کسانی که از کارهای خود، خوشحال می‌شوند و دوست دارند بخاطر کارهایی که انجام نداده‌اند، مورد ستایش قرار گیرند، عذاب داده شوند، همه ما عذاب داده می‌شویم؟ ابن عباس رضي الله عنهما گفت: این آیه در مورد شما نیست. نبی اکرم ﷺ یهود را خواست و از آنان درمورد چیزی پرسید. آنها آن را کتمان کردند و چیز دیگری به او گفتند و چنین پنداشتند که بخاطر پاسخی که ارائه داده‌اند، نزد پیامبر، مورد ستایش قرار گرفته‌اند. و از اینکه بخاطر کارشان، ستایش شده‌اند، خوشحال شدند».

سورۀ نساء

باب (۱۸): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: «و اگر ترسیدید که در ازدواج با دختران یتیم، نمی‌توانید عدالت را رعایت کنید...» [نساء: ۳]

۱۷۱۰- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها: أَنَّهَا سَأَلَهَا عُرْوَةُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ﴾ [النساء: ۳]. فَقَالَتْ: يَا ابْنَ أُخْتِي هَذِهِ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا، تَشْرَكُهُ فِي مَالِهِ، وَيُعْجِبُهُ مَالُهَا وَجَمَالُهَا، فَيُرِيدُ وَلِيُّهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِغَيْرِ أَنْ يُقْسِطَ فِي صَدَاقِهَا، فَيُعْطِيَهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ، فَنُهُوا عَنْ أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلاَّ أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ وَيَبْلُغُوا لَهُنَّ أَعْلَى سُنَّتِهِنَّ فِي الصَّدَاقِ، فَأُمِرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهُنَّ، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَإِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الآيَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِ﴾ [النساء: ۱۲۷]. قَالَتْ عَائِشَةُ: وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي آيَةٍ أُخْرَى ﴿وَتَرۡغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ﴾

[النساء: ۱۲۷]. رَغْبَةُ أَحَدِكُمْ عَنْ يَتِيمَتِهِ حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالِ، قَالَتْ: فَنُهُوا أَنْ يَنْكِحُوا عَنْ مَنْ رَغِبُوا فِي مَالِهِ وَجَمَالِهِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ إِلاَّ بِالْقِسْطِ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُنَّ إِذَا كُنَّ قَلِيلاتِ الْمَالِ وَالْجَمَالِ». (بخاری: ۴۵۷۴)

ترجمه: «از عایشه ﵂ روایت است که عروه از او درباره این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تُقۡسِطُواْ فِي ٱلۡيَتَٰمَىٰ﴾ [النساء: ۳]. پرسید. گفت: ای خواهر زاده! این آیه درباره دختر یتیمی است که تحت سرپرستی ولی‌اش قرار دارد و آن دختر، شریک مال او است. و ولی‌اش مال و جمال‌اش را می‌پسندد و تصمیم می‌گیرد که با او ازدواج کند، بدون اینکه عدالت را درباره مهریه‌اش رعایت کند و به او همان مهریه‌ای را بدهد که دیگران به او می‌دهند. چنین کسانی از ازدواج با دختران یتیم، نهی شدند و به آنان دستور داده شد که با زنان دیگری که مورد پسندشان می‌باشند، ازدواج کنند. مگر اینکه عدالت را در مورد آنان، رعایت کنند و بالاترین مهریه‌ای را که در عرف آنان، رایج است، در نظر بگیرند. در غیر این‌صورت، به آنان دستور داده شده است که با زنان دیگری که دوست دارند، ازدواج کنند.

عایشه ﵂ می‌گوید: پس از نزول این آیه، مردم از رسول خدا ﷺ فتوا خواستند. آنگاه خداوند، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِ﴾ [النساء: ۱۲۷]. یعنی مردم از تو درباره زنان می‌پرسند.

عایشه می‌گوید: خداوند در ادامه آیه می‌فرماید: ﴿وَتَرۡغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ﴾ [النساء: ۱۲۷]. یعنی می‌خواهید آنان را نکاح کنید. منظور آیه این است: کسانی که می‌خواهند با یتیمانی که از مال و جمال اندکی برخوردارند، ازدواج کنند با وجودی که به آنان، علاقه‌ای ندارند، از این کار، منع شده‌اند مگر اینکه در مورد آنان، عدالت را رعایت کنند».

باب (۱۹): این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: «خداوند، شما را درباره فرزندان‌تان سفارش می‌کند» [نساء:۱۱]

۱۷۱۱- «عَنْ جَابِرٍ ﵁ قَالَ: عَادَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ فِي بَنِي سَلِمَةَ مَاشِيَيْنِ، فَوَجَدَنِي النَّبِيُّ ﷺ لا أَعْقِلُ شَيْئًا، فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهُ، ثمَّ رَشَّ عَلَيَّ فَأَفَقْتُ، فَقُلْتُ: مَا تَأْمُرُنِي أَنْ أَصْنَعَ فِي مَالِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَنَزَلَتْ: ﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡ﴾ [النساء: ۱۱]». (بخاری: ۴۵۷۷)

ترجمه: «جابر﵁ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ و ابوبکر ﵁ پیاده، برای عیادت من به محله بنی سلمه آمدند. رسول اکرم ﷺ مرا دید که بیهوش شده‌ام. پس آب خواست و وضو گرفت و بر من، آب پاشید. آنگاه به هوش آمدم و گفتم: ای رسول خدا! در مورد اموالم به من چه دستوری می‌دهید؟ پس این آیه نازل شد: ﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡ﴾ [النساء: ۱۱] یعنی خداوند، شما را درباره فرزندانتان، سفارش می‌کند».

باب (۲۰): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «خداوند به اندازۀ ذره ای هم ظلم نمی‌کند» [**نساء:٤٠**]

۱۷۱۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ أُنَاسًا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَذَكَرَ حَدِيثَ الرُّؤْيَةِ وَقَدْ تَقَدَّمَ بِكَامِلِهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ: تَتْبَعُ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ، فَلاَ يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ مِنَ الأَصْنَامِ وَالأَنْصَابِ إِلاَّ يَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ. حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلاَّ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ، بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ، وَغُبَّرَاتُ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَيُدْعَى الْيَهُودُ، فَيُقَالُ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْبُدُ عُزَيْرَ ابْنَ اللَّهِ، فَيُقَالُ لَهُمْ: كَذَبْتُمْ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلا وَلَدٍ، فَمَاذَا تَبْغُونَ؟ فَقَالُوا: عَطِشْنَا رَبَّنَا فَاسْقِنَا فَيُشَارُ: أَلاَ تَرِدُونَ؟ فَيُحْشَرُونَ إِلَى النَّارِ كَأَنَّهَا سَرَابٌ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا، فَيَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ، ثمَّ يُدْعَى النَّصَارَى، فَيُقَالُ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْبُدُ الْمَسِيحَ ابْنَ اللَّهِ، فَيُقَالُ لَهُمْ: كَذَبْتُمْ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلا وَلَدٍ، فَيُقَالُ لَهُمْ: مَاذَا تَبْغُونَ؟ فَكَذَلِكَ مِثلَ الأَوَّلِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلاَّ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، أَتَاهُمْ رَبُّ الْعَالَمِينَ فِي أَدْنَى صُورَةٍ مِنِ الَّتِي رَأَوْهُ فِيهَا، فَيُقَالُ: مَاذَا تَنْتَظِرُونَ؟ تَتْبَعُ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ، قَالُوا: فَارَقْنَا النَّاسَ فِي الدُّنْيَا عَلَى أَفْقَرِ مَا كُنَّا إِلَيْهِمْ وَلَمْ نُصَاحِبْهُمْ، وَنَحْنُ نَنْتَظِرُ رَبَّنَا الَّذِي كُنَّا نَعْبُدُ، فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: لا نُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثلاثاً»». (بخاری: ۴۵۸۱)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: افرادی در زمان نبی اکرم ﷺ گفتند: ای رسول خدا! آیا ما در روز قیامت، پروردگارمان را می‌بینیم؟ آنگاه راوی، حدیث رؤیت را بیان کرد که شرح کامل آن، قبلاً گذشت. در این روایت می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «روز قیامت، ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد که هر امتی، به دنبال کسی یا چیزی برود که او را عبادت کرده است. پس تمام کسانی که غیر از خدا، بت و یا چیز دیگری را عبادت می‌کرده‌اند، در آتش می‌افتند. تا جایی که فقط خدا پرستان نیکوکار و بدکار و بقایای اهل کتاب، باقی می‌مانند. سپس یهودیان را صدا می‌زنند و به آنان می‌گویند: چه کسی را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: عزیر فرزند خدا را عبادت می‌کردیم. به آنها می‌گویند: دروغ می‌گویید. خداوند زن و فرزند ندارد. اکنون چه می‌خواهید؟ می‌گویند: پروردگارا! تشنه هستیم. به ما آب بده. آنگاه با اشاره به آنان می‌گویند که چرا وارد نمی‌شوید (و آب نمی‌نوشید)؟ سپس آنها بسوی جهنم که مانند سراب است و بخشی از آن، بخشی دیگر را نابود می‌کند، سوق داده می‌شوند. پس در آتش می‌افتند. بعد از آن، نصاری را صدا

می‌زنند و به آنان می‌گویند: چه کسی را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: مسیح فرزند خدا را عبادت می‌کردیم. به آنها می‌گویند: دروغ می‌گویید. خداوند، زن و فرزندی ندارد. آنگاه به آنان می‌گویند: اکنون چه می‌خواهید؟ پس آنها نیز به سرنوشت گروه اول، دچار می‌شوند. تا اینکه فقط خداپرستان نیکوکار و بدکار، باقی می‌مانند. سپس پروردگار جهانیان با نزدیکترین چهره‌ای که از او در ذهن دارند، نزد آنان می‌آید. آنگاه به آنها می‌گویند: منتظر چه هستید؟ هر امتی دنبال کسی یا چیزی برود که او را عبادت کرده است. می‌گویند: ما در دنیا از مردم، فاصله گرفتیم و با آنان، دوست نشدیم با وجودیکه شدیداً به آنها نیازمند بودیم. وهم اکنون، منتظر پروردگارمان هستیم که او را عبادت کرده‌ایم. خداوند می‌گوید: من پروردگار شما هستم. آنها دو یا سه بار می‌گویند: ما چیزی را با خدا، شریک نمی‌سازیم».

باب (۲۱): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم...» [نساء:۴۱]

۱۷۱۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: «اقْرَأْ عَلَيَّ». قُلْتُ: آقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ؟ قَالَ: «فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي». فَقَرَأْتُ عَلَيْهِ سُورَةَ النِّسَاءِ حَتَّى بَلَغْتُ ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدًا ۝٤١﴾ [النساء: ۴۱]. قَالَ: «أَمْسِكْ». فَإِذَا عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ». (بخاری: ۴۵۸۲)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به من فرمود: «برایم قرآن بخوان». گفتم: چگونه برایت قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر تو نازل شده است؟! فرمود: «دوست دارم آنرا از دیگران بشنوم». پس سوره نساء را برایش تلاوت کردم تا به این آیه رسیدم که: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدًا ۝٤١﴾ [النساء: ۴۱]. یعنی چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم و تو را بعنوان گواه اینان، بیاوریم.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «بس کن». پس دیدم که اشک از چشمان مبارکش، سرازیر است».

باب (۲۲): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «بی گمان کسانی را که فرشتگان، قبض روح می‌کنند در حالی که بر خود، ستم کرده اند...» [نساء۹۷]

۱۷۱۴- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّ نَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا مَعَ الْمُشْرِكِينَ، يُكَثِّرُونَ سَوَادَ الْمُشْرِكِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي السَّهْمُ فَيُرْمَى بِهِ، فَيُصِيبُ أَحَدَهُمْ فَيَقْتُلُهُ، أَوْ يُضْرَبُ فَيُقْتَلُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمْ﴾ [النساء: ۹۷]». (بخاری: ۴۵۹۶)

ترجمه: «عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ عده‌ای از مسلمانان، با مشرکین بودند و باعث سیاهی لشکر آنان می‌شدند. در نتیجه، تیری می‌آمد وبه آنان اصابت می‌کرد. یا زده و کشته می‌شدند. آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ﴾ [النساء: ۹۷] یعنی بی‌گمان، کسانی را که فرشتگان، قبض روح می‌کنند در حالی که بر خود، ستم کرده‌اند، بدانها گفته می‌شود: چگونه بسر برده‌اید؟ می‌گویند: ما بیچارگانی در روی زمین بودیم. فرشتگان می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن، هجرت کنید. چنین کسانی، جایگاهشان، دوزخ است و دوزخ، بد جایگاهی است».

باب (۲۳): این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: «ما بر تو وحی فرستادیم همچنان که بر نوح، وحی فرستادیم...» [نساء: ١٦٣]

۱۷۱۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى، فَقَدْ كَذَبَ»». (بخاری: ۴۶۰۴)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، بگوید: من از یونس بن متی بهترم، دورغ گفته است»».

سورهٔ مائده

باب (٢٤): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن...» [مائده: ٦٧]

۱۷۱۶- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ كَتَمَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ، وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷]». (بخاری: ۴۶۱۲)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هرکس به تو گفت که محمد چیزی را از آنچه که خداوند بر او نازل فرموده، پنهان ساخته است، دروغ می‌گوید. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷] یعنی ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن. اگر چنین نکردی، رسالت خدا را ابلاغ نکرده‌ای».

باب (۲۵): این گفتۀ خداوند که می‌فرماید: «ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه ای را که خداوند برای شما حلال ساخته بر خود حرام مکنید» [**مائده:۸۷**]

۱۷۱۷- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﵁ قَالَ: كُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَلَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: أَلَا نَخْتَصِي؟ فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَرَخَّصَ لَنَا بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ نَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ بِالثوْبِ ثمَّ قَرَأَ: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ﴾ [المائدة: ۸۷]». (بخاری: ۴۶۱۵)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﵁ می‌گوید: با نبی اکرم ﷺ به جهاد رفته بودیم وهمسرانمان، همراه ما نبودند. گفتیم: آیا خود را اخته نکنیم؟ آنحضرت ما را از این کار، بازداشت. و بعد از آن، به ما اجازه داد تا در برابر یک قطعه پارچه هم که شده است با زنان، ازدواج کنیم. آنگاه (ابن مسعود) این آیه را تلاوت کرد: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ﴾ [المائدة: ۸۷] یعنی ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال ساخته بر خود حرام مکنید».

باب (۲٦): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «شراب، قمار، بتها و تیرهای فال، اعمال ناپاک شیطان هستند» [**مائده:۹۰**]

۱۷۱۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﵁ قَالَ: مَا كَانَ لَنَا خَمْرٌ غَيْرُ فَضِيخِكُمْ هَذَا الَّذِي تُسَمُّونَهُ الْفَضِيخَ، فَإِنِّي لَقَائِمٌ أَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ وَفُلاَنًا وَفُلاَنًا، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: وَهَلْ بَلَغَكُمُ الْخَبَرُ؟ فَقَالُوا: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، قَالُوا: أَهْرِقْ هَذِهِ الْقِلاَلَ يَا أَنَسُ، قَالَ: فَمَا سَأَلُوا عَنْهَا وَلا رَاجَعُوهَا بَعْدَ خَبَرِ الرَّجُلِ». (بخاری: ۴۶۱۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﵁ می‌گوید: شرابی بجز آنچه که شما آنرا فضیخ (شراب خرما) می‌نامید، در اختیار نداشتیم. من ایستاده بودم و به ابوطلحه و فلانی و فلانی شراب می‌دادم که مردی آمد و گفت: آیا این خبر به شما رسیده است؟ گفتند: چه خبری؟ گفت: شراب، حرام شده است. گفتند: ای انس! این کوزه‌ها را بر روی زمین، خالی کن.

انس ﵁ می‌گوید: پس از شنیدن خبر این مرد، نه در این باره تحقیق کردند و نه به کسی مراجعه نمودند».

باب (۲۷): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «از چیزهایی سؤال نکنید که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می کنند» [**مائده: ۱۰۱**]

۱۷۱۹- «عَنْ أَنَسٍ ﵁ قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُطْبَةً مَا سَمِعْتُ مِثْلَهَا قَطُّ، قَالَ: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً، وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا». قَالَ: فَغَطَّى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

وُجُوهَهُمْ لَهُمْ خَنِينٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «فُلانٌ». فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ ﴿لَا تَسْـَٔلُواْ عَنْ أَشْيَآءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱]». (بخاری: ۴۶۲۱)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: روزی رسول الله ﷺ خطبه‌ای ایراد فرمود که هرگز مانند آن را نشنیده‌ام. فرمود: »اگر آنچه را که من می‌دانم، شما می‌دانستید، خنده‌هایتان کم و گریه‌هایتان زیاد می‌شد».

راوی می‌گوید: با شنیدن این سخن، یاران رسول الله ﷺ چهره‌هایشان را پوشاندند و صدای گریه‌شان بلند شد. در آن اثناء، مردی (که مردم او را به غیر پدرش، نسبت می‌دادند) پرسید: پدرم کیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «فلانی است». آنگاه این آیه نازل شد: ﴿لَا تَسْـَٔلُواْ عَنْ أَشْيَآءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱] یعنی از چیزهایی که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می‌کنند، سؤال نکنید».

۱۷۲۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ قَوْمٌ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتِهْزَاءً، فَيَقُولُ الرَّجُلُ: مَنْ أَبِي؟ وَيَقُولُ الرَّجُلُ تَضِلُّ نَاقَتُهُ: أَيْنَ نَاقَتِي؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ هَذِهِ الآيَةَ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسْـَٔلُواْ عَنْ أَشْيَآءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱]. حَتَّى فَرَغَ مِنَ الآيَةِ كُلِّهَا». (بخاری: ۴۶۲۲)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: گروهی به صورت تمسخر، سؤالاتی از رسول الله ﷺ می‌پرسیدند. یکی می‌گفت: پدرم کیست؟ و دیگری که شترش گم شده بود، می‌پرسید: شترم کجاست؟ آنگاه، خداوند این آیه را در مورد آنان، نازل فرمود: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسْـَٔلُواْ عَنْ أَشْيَآءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱]. یعنی ای مؤمنان! از چیزهایی که اگر برایتان، روشن شوند، باعث ناراحتی شما می‌شوند، سؤال نکنید».

سورۀ انعام

باب (۲۸): این سخن خداوند عز و جل که می‌فرماید: «ای پیامبر! بگو: الله قادر است که از بالای سر شما عذاب بفرستد» [انعام: ٦٥]

۱۷۲۱- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿قُلْ هُوَ ٱلْقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ﴾ [الأنعام: ۶۵]. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» قَالَ: ﴿أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾ [الأنعام: ۶۵]. قَالَ: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ﴾ [الأنعام: ۶۵]. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا أَهْوَنُ أَوْ هَذَا أَيْسَرُ»». (بخاری: ۴۶۲۸)

ترجمه: «جابرﷺ می‌گوید: هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿قُلۡ هُوَ ٱلۡقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبۡعَثَ عَلَيۡكُمۡ عَذَابٗا مِّن فَوۡقِكُمۡ﴾ [الأنعام: ۶۵]. یعنی ای پیامبر! بگو: خداوند، قادر است که عذابی از بالای سرتان بر شما بفرستد، رسول الله ﷺ فرمود: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ». یعنی خدایا! به تو پناه می‌برم. و هنگامی که به این کلمات رسید: ﴿أَوۡ مِن تَحۡتِ أَرۡجُلِكُمۡ﴾ [الأنعام: ۶۵]. یعنی یا از زیر پایتان بر شما عذاب بفرستد، رسول خدا ﷺ فرمود: «أَعُوذُ بِوَجْهِک». و زمانی که به این کلمات رسید: ﴿أَوۡ يَلۡبِسَكُمۡ شِيَعٗا وَيُذِيقَ بَعۡضَكُم بَأۡسَ بَعۡضٍ﴾ [الأنعام: ۶۵]. یعنی یا اینکه شما را دسته دسته ساخته و به عذاب یکدیگر، گرفتار سازد، آنحضرت ﷺ فرمود: «این، آسانتر یا این، ساده‌تر است»».

باب (۲۹): این قول خداوند عز وجل که می‌فرماید: «اینها کسانی‌اند که خداوند آنهارا هدایت نموده، پس، از هدایت ایشان پیروی کن» [انعام: ۹۰]

۱۷۲۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّهُ سُئِلَ: أَفِي "ص" سَجْدَةٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثمَّ تَلاَ ﴿وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡ﴾ ثمَّ قَالَ: نَبِيُّكُمْ ﷺ مِمَّنْ أُمِرَ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِمْ». (بخاری: ۴۶۳۲)

ترجمه: «از ابن عباس ﷺ روایت است که از او پرسیدند: آیا در سوره «ص» سجده (تلاوت) وجود دارد؟ گفت: بلی. سپس از ﴿وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ﴾ تا ﴿فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡ﴾ تلاوت کرد و گفت: پیامبر شما از کسانی است که به او دستور داده شده است تا به آنان (اسحاق و یعقوب) اقتدا کند».

باب (۳۰): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «به کارهای بد، خواه آشکار باشد خواه پنهان، نزدیک نشوید» [انعام: ۱۵۱]

۱۷۲۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ مَسْعودٍ ﷺ وَرَفَعَهُ قَالَ: «لا أَحَدَ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، وَلا أَحَدَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمِدْحَةُ مِنَ اللَّهِ، فَلِذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ»». (بخاری: ۴۶۳۴)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺفرمود: «هیچ کس بیشتر از خدا، غیرت ندارد. بدینجهت، کارهای زشت را خواه آشکار باشند یا پنهان، حرام ساخته است. و هیچ کس نیست که حمد و ثنا را به اندازه خدا دوست داشته باشد. از این رو، خود را ستوده است»».

سورۀ اعراف

باب (۳۱): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: «عفو را پیشه ساز و به کار نیک، امر کن» [**اعراف: ۱۹۹**]

۱۷۲۴- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رضي الله عنهما قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَأْخُذَ الْعَفْوَ مِنْ أَخْلاقِ النَّاسِ». (بخاری: ۴۶۴۴)

ترجمه: «عبدالله بن زبیر رضی الله عنه می‌گوید: خداوند به پیامبرش دستور داد تا از میان اخلاق مردم، عفو را برگزیند».

سورۀ انفال

باب (۳۲): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: «با آنان بجنگید تا فتنه ای باقی نماند و همۀ دین از آنِ خدا شود» [**انفال:۳۹**]

۱۷۲۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَيْفَ تَرَى فِي قِتَالِ الْفِتْنَةِ؟ فَقَالَ: وَهَلْ تَدْرِي مَا الْفِتْنَةُ؟ كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ، وَكَانَ الدُّخُولُ عَلَيْهِمْ فِتْنَةً، وَلَيْسَ كَقِتَالِكُمْ عَلَى الْمُلْكِ». (بخاری: ۴۶۵۱)

ترجمه: «از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که از او پرسیدند: نظر شما درباره جنگ دوران فتنه چیست؟ گفت: آیا می‌دانی که فتنه چیست؟ محمد ﷺ با مشرکین می‌جنگید و رفتن مسلمانان نزد آنان، فتنه محسوب می‌شد. و جنگ آنها مانند جنگ شما بخاطر پادشاهی نبود».

سورۀ براءت (توبه)

باب (۳۳): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «وآن گروه دیگر به گناهان خود اعتراف کردند» [**توبه:۱۰۲**]

۱۷۲۶- «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَنَا: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ فَابْتَعَثَانِي فَانْتَهَيْنَا إِلَى مَدِينَةٍ مَبْنِيَّةٍ بِلَبِنِ ذَهَبٍ، وَلَبِنِ فِضَّةٍ، فَتَلَقَّانَا رِجَالٌ شَطْرٌ مِنْ خَلْقِهِمْ، كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ، وَشَطْرٌ كَأَقْبَحِ مَا أَنْتَ رَاءٍ، قَالاَ لَهُمْ: اذْهَبُوا فَقَعُوا فِي ذَلِكَ النَّهْرِ، فَوَقَعُوا فِيهِ، ثمَّ رَجَعُوا إِلَيْنَا، قَدْ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّوءُ عَنْهُمْ، فَصَارُوا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ، قَالاَ لِي: هَذِهِ جَنَّةُ عَدْنٍ، وَهَذَاكَ مَنْزِلُكَ، قَالاَ: أَمَّا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا شَطْرٌ مِنْهُمْ حَسَنٌ، وَشَطْرٌ مِنْهُمْ قَبِيحٌ، فَإِنَّهُمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُمْ»». (بخاری: ۴۶۷۴)

ترجمه: «سمره بن جندب س می‌گوید: رسول الله ج فرمود: «دیشب، دو نفر نزد من آمدند و مرا با خود به شهری بردند که یک خشت آن از طلا و خشت دیگرش از نقره ساخته شده بود. در آنجا مردانی به استقبال ما آمدند که نیمی از بدنشان، زیباترین شکلی داشت که تاکنون دیده‌اید و نیم دیگر بدنشان، زشت‌ترین شکلی داشت که تاکنون دیده‌اید. آن دو نفر به آنان گفتند: بروید و خود را در این رودخانه بیندازید. آنان نیز خود را در آن انداختند. سپس به سوی ما بازگشتند در حالی که آن زشتی‌شان، برطرف شده و به زیباترین شکل، تبدیل شده بود. آن دو نفر به من گفتند: این، بهشت عدن است. و این، جایگاه توست. اما کسانی که نیمی از بدنشان، زیبا و نیمی دیگر زشت بود، افرادی هستند که دارای اعمال نیک و بد، بودند و خداوند از آنان گذشت نمود»».

سورهٔ هود

باب (۳٤): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «عرش او (خداوند) روی آب، قرار داشت» [هود:۷]

۱۷۲۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنْفِقْ أُنْفِقْ عَلَيْكَ». و قَالَ: «يَدُ اللَّهِ مَلأَى لا تَغِيضُهَا نَفَقَةٌ، سَحَّاءُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». وَ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالأَرْضَ؟ فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَبِيَدِهِ الْمِيزَانُ يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ»». (بخاری: ۴۶۸۴)

ترجمه: «ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ج گفت: «خداوند عزوجل فرمود: «انفاق کن تا من به تو انفاق کنم». همچنین آنحضرت ج فرمود: «دست خدا، پُر است و انفاق، چیزی از آن، کم نمی‌کند. او شب و روز می‌بخشد. آیا نمی‌بینید که از بدو آفرینش آسمانها و زمین، چقدر انفاق کرده ولی چیزی از آنچه در دست دارد، کم نشده است. و عرش خدا بر روی آب، قرار دارد. ترازو در دست اوست، (رزق را) کم و زیاد می‌کند»».

باب (۳۵): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «مؤاخذهٔ پروردگارت چنین است هرگاه بخواهد آبادیهایی را مؤاخذه کند...» [هود:۱۰۲]

۱۷۲۸- «عَنْ أَبِي مُوسَى س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: «إِنَّ اللَّهَ لَيُمْلِي لِلظَّالِمِ حَتَّى إِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ» قَالَ: ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ١٠٢﴾ [هود: ۱۰۲]». (بخاری:۴۶۸۶)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷛ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «همانا خداوند به فرد ستمگر، مهلت می‌دهد ولی هنگامی که او را مؤاخذه کند، رهایش نمی‌سازد». سپس رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ١٠٢﴾ [هود: ۱۰۲] یعنی مؤاخذه پروردگارت چنین است هر گاه بخواهد آبادیهایی را مؤاخذه کند که ستم کرده‌اند. همانا عقاب خدا دردناک و سخت خواهد بود».

سورۀ حِجر

باب (٣٦): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «...مگر آنهائی‌که استراق سمع می‌کنند» [**حجر :۱۸**]

۱۷۲۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷛ يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ فِي السَّمَاءِ، ضَرَبَتِ الْمَلائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَالسِّلْسِلَةِ عَلَى صَفْوَانٍ فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا: لِلَّذِي قَالَ: الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُو السَّمْعِ، وَمُسْتَرِقُو السَّمْعِ هَكَذَا وَاحِدٌ فَوْقَ آخَرَ، فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشِّهَابُ الْمُسْتَمِعَ قَبْلَ أَنْ يَرْمِيَ بِهَا إِلَى صَاحِبِهِ فَيُحْرِقَهُ، وَرُبَّمَا لَمْ يُدْرِكْهُ حَتَّى يَرْمِيَ بِهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ إِلَى الَّذِي هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ، حَتَّى يُلْقُوهَا إِلَى الأَرْضِ، فَتُلْقَى عَلَى فَمِ السَّاحِرِ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ، فَيُصَدَّقُ، فَيَقُولُونَ: أَلَمْ يُخْبِرْنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، يَكُونُ كَذَا وَكَذَا، فَوَجَدْنَاهُ حَقًّا؟ لِلْكَلِمَةِ الَّتِي سُمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ»». (بخاری: ۴۷۰۱)

ترجمه: «ابوهریره ﷛ می‌گوید: نبی اکرم ﷺفرمود: «هر گاه، خداوند مسئله‌ای را در آسمان، فیصله نماید. فرشتگان به نشانه اطاعت از دستور او، بالهایشان را بهم می‌زنند طوریکه صدای آنها مانند صدای زنجیری است که بر سنگی بیفتد. و پس از آنکه اضطراب دلهایشان برطرف گردد، می‌پرسند: پروردگارتان چه فرمود؟ (فرشتگان مقرب) می‌گویند: خداوند، حق گفته و او بلند مرتبه و بزرگ است. پس کسانی که استراق سمع می‌کنند (شیاطین) و هر یک از آنها روی دیگری قرار دارد، این سخن را می‌شنوند. چه بسا شنونده را شهاب در می‌یابد و قبل از آنکه آن را به دوست‌اش برساند، می‌سوزاند. و گاهی هم شهاب او را در نمی‌یابد و او آن سخن را به شخص بعدی منتقل می‌کند. و او به نوبه خود آن را به کسی که پایین‌تر از او قرار دارد، منتقل می‌کند تا اینکه آنرا به زمین می‌رسانند. آنگاه، بر زبان ساحر، انداخته می‌شود. سپس ساحر، صد دروغ به آن می‌افزاید و مورد تأیید مردم قرار می‌گیرد و آنها می‌گویند: مگر فلان و فلان روز به ما

نگفت که چنین و چنان می‌شود و سخن‌اش، درست بود؟ این، در واقع، همان سخنی است که از آسمان، شنیده شده است»».

سورۀ نحل

باب (۳۷): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «و بعضی از شما به پست‌ترین مراحل عمر می‌رسند» [نحل:۷۰]

۱۷۳۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَالْكَسَلِ، وَأَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَّالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ»». (بخاری: ۴۷۰۷)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ همواره چنین دعا می‌کرد: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَالْكَسَلِ، وَأَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَّالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيا وَالْمَمَاتِ». یعنی خدایا! از بخل، تنبلی، پست‌ترین مرحله عمر (پیر و خرفت شدن)، عذاب قبر، فتنه دجال و فتنه‌های زندگی و مرگ، به تو پناه می‌برم».

سورۀ اسراء

باب (۳۸): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «ای فرزندان کسانی که آنها را با نوح، سوار کردیم! او بندۀ بسیار سپاسگزاری بود» [اسراء: ۳]

۱۷۳۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِلَحْمٍ، فَرُفِعَ إِلَيْهِ الذِّرَاعُ وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ، فَنَهَشَ مِنْهَا نَهْشَةً، ثمَّ قَالَ: «أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهَلْ تَدْرُونَ مِمَّ ذَلِكَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، يُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي وَيَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ، وَتَدْنُو الشَّمْسُ، فَيَبْلُغُ النَّاسَ مِنَ الْغَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لا يُطِيقُونَ وَلا يَحْتَمِلُونَ، فَيَقُولُ النَّاسُ: أَلاَ تَرَوْنَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ، أَلاَ تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ؟ فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ: عَلَيْكُمْ بِآدَمَ فَيَأْتُونَ آدَمَ ﷺ فَيَقُولُونَ لَهُ: أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلا تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ آدَمُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ نَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ، فَيَأْتُونَ نُوحًا، فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ، إِنَّكَ أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ

الأَرْضِ، وَقَدْ سَمَّاكَ اللَّهُ عَبْدًا شَكُورًا، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُهَا عَلَى قَوْمِي، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى إِبْرَاهِيمَ، فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ، فَيَقُولُونَ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَخَلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ: اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنِّي قَدْ كُنْتُ كَذَبْتُ ثَلاَثَ كَذِبَاتٍ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى، فَيَأْتُونَ مُوسَى، فَيَقُولُونَ: يَا مُوسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، فَضَّلَكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلامِهِ عَلَى النَّاسِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ؟ وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُومَرْ بِقَتْلِهَا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فَيَأْتُونَ عِيسَى، فَيَقُولُونَ: يَا عِيسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَكَلَّمْتَ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ عِيسَى: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ قَطُّ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَلَمْ يَذْكُرْ ذَنْبًا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّدٍ، فَيَأْتُونَ مُحَمَّدًا، فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، وَخَاتِمُ الأَنْبِيَاءِ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَأَنْطَلِقُ، فَآتِي تَحْتَ الْعَرْشِ، فَأَقَعُ سَاجِدًا لِرَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، ثمَّ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ مَحَامِدِهِ وَحُسْنِ الثنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَفْتَحْهُ عَلَى أَحَدٍ قَبْلِي، ثمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، سَلْ تُعْطَهْ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَرْفَعُ رَأْسِي، فَأَقُولُ: أُمَّتِي يَا رَبّ، أُمَّتِي يَا رَبِّ، أُمَّتِي يَا رَبِّ، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، أَدْخِلْ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لا حِسَابَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَابِ الأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الأَبْوَابِ، ثمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ مَا بَيْنَ الْمِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَحِمْيَرَ أَوْ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى»». (بخاری: ۴۷۱۲)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: برای رسول الله ﷺ مقداری گوشت آوردند و دست گوسفند را که دوست داشت، به او دادند. آنحضرت ﷺ به آن، گازی زد و فرمود: «روز قیامت، من سرور مردم خواهم بود. آیا علت‌اش را می‌دانید؟ خداوند، اولین و آخرینِ انسانها را در یک میدان، جمع می‌کند طوریکه صدا به

همه آنها می‌رسد و چشم، همه آنها را می‌بیند و خورشید، نزدیک می‌شود. مردم به قدری ناراحت و غمگین می‌شوند که تاب و تحمل خود را از دست می‌دهند و می‌گویند: نمی‌بینید که به چه مشقتی گرفتار شده‌اید؟ آیا کسی را پیدا نمی‌کنید که نزد پروردگارتان برای شما شفاعت کند؟ آنگاه، بعضی از آنها به بعضی دیگر می‌گویند: نزد آدم بروید. پس نزد آدم می‌روند و به او می‌گویند: تو ابوالبشر هستی. خداوند با دست‌اش تو را آفرید و از روح خودش در تو دمید و به فرشتگان دستور داد که تو را سجده کنند. برای ما نزد پروردگارت شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که چه حالی داریم و به چه مشقتی، گرفتار آمده‌ایم؟ آدم می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، هرگز چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. همانا او مرا از خوردن درخت، بازداشته بود ولی نافرمانی کردم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من بحال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد نوح بروید. پس آنها نزد نوح می‌روند و می‌گویند: ای نوح! تو اولین پیامبر مردم، بر روی زمین هستی و خداوند تو را بنده سپاسگزار، نامیده است. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. ایا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ نوح می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. همانا من یک دعا (مستجاب) داشتم که آنرا علیه قوم‌ام بکار بردم. اکنون به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد ابراهیم بروید. پس آنها نزد ابراهیم می‌روند و می‌گویند: ای ابراهیم! تو نبی خدا و دوست‌اش در میان اهل زمین هستی. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ ابراهیم به آنها می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. من سه دروغ، گفته‌ام. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد موسی بروید. پس آنها نزد موسی می‌روند و می‌گویند: ای موسی! تو رسول خدا هستی. خداوند تو را با رسالت و کلام‌اش بر سایر مردم، برتری داده است. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ موسی می‌گوید: همانا امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. من انسانی را کشتم که دستور آنرا نداشتم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد عیسی بن مریم بروید. پس آنها نزد عیسی می‌روند و می‌گویند: یا عیسی! تو رسول خدا و کلمه‌اش هستی که به مریم القا کرد و روح او (خدا) هستی و هنگام کودکی که در گهواره بودی، با مردم، سخن گفتی. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ عیسی می‌گوید: همانا امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، چنین خشمی نخواهد کرد. و اگر چه گناهی ذکر نمی‌کند اما

می‌گوید: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد محمد بروید. پس مردم نزد محمد می‌روند و می‌گویند: ای محمد! تو پیامبر خدا و خاتم انبیا هستی. خداوند، گناهان اول و آخرت را بخشیده است. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ آنگاه، من براه می‌افتم و زیرعرش می‌روم و برای پروردگار بلند مرتبه‌ام به سجده می‌افتم. سپس خداوند دروازه‌های حمد و ثنایش را به روی من باز می‌کند طوریکه برای احدی قبل از این، باز نکرده است. آنگاه می‌گویند: ای محمد! سرت را بردار. بخواه، اجابت می‌شود. شفاعت کن، پذیرفته می‌شود. پس من سرم را بلند می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پس می‌گویند: ای محمد!آن گروه از امت‌ات را که حساب و کتابی ندارند از دروازه سمت راست درهای بهشت، وارد کن. و همچنین آنها می‌توانند از سایر دروازه‌های بهشت، وارد شوند». سپس افزود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، فاصله دو مصراع درهای بهشت به اندازه فاصله میان مکه و حمیر یا مکه و بصره است»».

باب (۳۹): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «باشد که خداوند تو را به مقام محمود برساند» [**اسراء: ۷۹**]

۱۷۳۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُثا كُلُّ أُمَّةٍ تَتْبَعُ نَبِيَّهَا، يَقُولُونَ: يَا فُلانُ اشْفَعْ، يَا فُلانُ اشْفَعْ، حَتَّى تَنْتَهِيَ الشَّفَاعَةُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ». (بخاری: ۴۷۱۸)

ترجمه: «ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: روز قیامت، مردم، گروه گروه می‌شوند. هر امتی، بدنبال پیامبرش می‌رود و می‌گوید: ای فلانی! شفاعت کن. ای فلانی! شفاعت کن. تا آنکه حق شفاعت به نبی اکرم ﷺ عنایت می‌شود. پس این، همان روزی است که خداوند او را به مقام محمود می‌رساند».

باب (٤٠): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «نمازت را نه باصدای بلند و نه با صدای آهسته، بخوان» [**اسراء:۱۱۰**]

۱۷۳۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ [الإسراء: ۱۱۰]. قَالَ: نَزَلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُخْتَفٍ بِمَكَّةَ، كَانَ إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ، فَإِذَا سَمِعَهُ الْمُشْرِكُونَ سَبُّوا الْقُرْآنَ، وَمَنْ أَنْزَلَهُ، وَمَنْ جَاءَ بِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ﴾ أَيْ: بِقِرَاءَتِكَ فَيَسْمَعَ الْمُشْرِكُونَ فَيَسُبُّوا الْقُرْآنَ ﴿وَلَا

تُخَافِتْ بِهَا﴾ [الإسراء: ۱۱۰]. عَنْ أَصْحَابِكَ فَلاَ تُسْمِعُهُمْ ﴿وَٱبْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۱۱۰] ». (بخاری:۴۷۲۲)

ترجمه: «ابن عباس ب می‌گوید: آیه: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ [الإسراء: ۱۱۰]. یعنی نمازت را نه با صدای بلند و نه با صدای آهسته، بخوان، زمانی نازل شد که رسول الله ﷺ در مکه پنهان بود و هنگامی که با یارانش، نماز می‌خواند، قرآن را با صدای بلند، تلاوت می‌کرد و مشرکین با شنیدن صدایش، قرآن، نازل کننده و آورنده‌اش را بد و بیراه می‌گفتند. پس خداوند متعال به رسولش فرمود: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَٱبْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا﴾ یعنی با صدای بلند، تلاوت مکن. زیرا مشرکین آنرا می‌شنوند و به قرآن بد و بیراه می‌گویند. همچنین آنقدر آهسته نخوان که به گوش یارانت نرسد. بلکه راه میانه را انتخاب کن».

سورۀ کهف

باب (۴۱): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «اینها کسانی هستند که آیات خدا و ملاقات پروردگارشان را انکار کردند» [کهف: ۱۰۵]

۱۷۳۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لا يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ». وَقَالَ: اقْرَءُوا ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ وَزْنًا﴾ [الكهف: ۱۰۵]». (بخاری:۴۷۲۹)

ترجمه: «ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، مردی عظیم الجثه و چاق می‌آید که نزد خداوند به اندازه یک بال پشه، ارزش ندارد». و گفت: این آیه را بخوانید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ وَزْنًا﴾ [الكهف: ۱۰۵] یعنی روز قیامت، ارزشی برای آنان، قائل نمی‌شویم.

سورۀ مریم

باب (۴۲): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «آنان را از روز حسرت، بترسان» [مریم:۳۹]

۱۷۳۵- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ س قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ، فَيُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ! فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ، ثمَّ يُنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ! فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ

تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ، فَيُذْبَحُ، ثمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ، ثمَّ قَرَأَ ﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ إِذۡ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ﴾ [مريم: ٣٩]. وَهَؤُلاءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا ﴿وَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ﴾». (بخاری:۴۷۳۰)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مرگ را به شکل قوچ سفیدی می‌آورند. سپس ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد: ای اهل بهشت! آنها سرهایشان را بلند کرده و نگاه می‌کنند. ندا دهنده می‌گوید: آیا این را می‌شناسید؟ آنها که مرگ را دیده‌اند، می‌گویند: بلی، این، مرگ است. سپس منادی می‌گوید: ای دوزخیان! آنها نیز سرهایشان را بلند کرده و نگاه می‌کنند. پس می‌گوید: آیا این را می‌شناسید؟ آنان که همه مرگ را دیده‌اند، می‌گویند: بلی، این، مرگ است. سرانجام آنرا ذبح می‌کنند. سپس منادی می‌گوید: ای بهشتیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد. و ای دوزخیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ إِذۡ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ﴾ [مريم: ٣٩]. یعنی آنان را از روز حسرت، بترسان. آن هنگامی که کار از کار می‌گذرد و آنان (اهل دنیا) در غفلت بسر برده‌اند. ﴿وَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ﴾ و ایمان نیاورده‌اند».

سورۀ نور

باب (٤٣): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «آنانی که همسران خود را متهم (به زنا) می‌کنند و بجز خود، گواهی ندارند» [نور:٦]

١٧٣٦- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ: أَنَّ عُوَيْمِرًا أَتَى عَاصِمَ بْنَ عَدِيٍّ ـ وَكَانَ سَيِّدَ بَنِي عَجْلانَ ـ فَقَالَ: كَيْفَ تَقُولُونَ فِي رَجُلٍ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً، أَيَقْتُلُهُ؟ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ سَلْ لِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَأَتَى عَاصِمٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسَائِلَ، فَسَأَلَهُ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَرِهَ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا، قَالَ عُوَيْمِرٌ: وَاللَّهِ لا أَنْتَهِي حَتَّى أَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَجَاءَ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ رَجُلٌ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً أَيَقْتُلُهُ؟ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ؟فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِيكَ وَفِي صَاحِبَتِكَ». فَأَمَرَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْمُلاعَنَةِ بِمَا سَمَّى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَلاعَنَهَا، ثمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ حَبَسْتُهَا فَقَدْ ظَلَمْتُهَا، فَطَلَّقَهَا، فَكَانَتْ سُنَّةً لِمَنْ كَانَ بَعْدَهُمَا فِي الْمُتَلاعِنَيْنِ، ثمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْظُرُوا فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَسْحَمَ، أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ،

عَظِيمَ الأَلْيَتَيْنِ، خَدَلَّجَ السَّاقَيْنِ، فَلا أَحْسِبُ عُوَيْمِرًا إِلاَّ قَدْ صَدَقَ عَلَيْهَا، وَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أُحَيْمِرَ كَأَنَّهُ وَحَرَةٌ، فَلا أَحْسِبُ عُوَيْمِرًا إِلاَّ قَدْ كَذَبَ عَلَيْهَا». فَجَاءَتْ بِهِ عَلَى النَّعْتِ الَّذِي نَعَتَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ تَصْدِيقِ عُوَيْمِرٍ، فَكَانَ بَعْدُ يُنْسَبُ إِلَى أُمِّهِ». (بخاری: ٤٧٤٥)

ترجمه: «سهل بن سعد س می‌گوید: عویمر نزد عاصم بن عدی که سردار بنی عجلان بود، آمد و گفت: نظر شما در مورد مردی که زنش را با مردی دیگر بیابد، چیست؟ آیا آن مرد را بکشد؟ که در این صورت، شما او را خواهید کشت. پس چه کار کند؟ از رسول خدا ﷺ در این مورد برایم بپرس. عاصم نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا!... آنحضرت ﷺ سؤال او را ناپسند دانست. عویمر جویای پاسخ شد. عاصم گفت: همانا رسول الله ﷺ این سؤال را ناپسند و عیب دانست. عویمر گفت: بخدا سوگند، تا در این باره از رسول خدا ﷺ نپرسم، از پای نمی‌نشینم. آنگاه، آمد و گفت: ای رسول خدا! مردی با زنش، مرد دیگری را دید. آیا آن مرد را بکشد؟ در این صورت، شما او را می‌کشید. پس چه کار کند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند در مورد تو و همسرت، وحی نازل کرد». آنگاه پیامبر اکرم ﷺ همانطور که در قرآن آمده است به آنان، دستور ملاعنه[1] داد. عویمر نیز با همسرش، ملاعنه نمود و گفت: ای رسول خدا! اگر او را نگه دارم، ستم کرده‌ام. پس او را طلاق داد. و این روش، سنتی شد برای کسانی که بعد از آن، ملاعنه نمایند. آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: «نگاه کنید اگر این زن، کودکی سیاه پوست، دارای چشمانی سیاه و سرینی فربه و ساقهای بزرگ بدنیا آورد، فکر می‌کنم که در این صورت، عویمر در مورد همسرش، راست گفته است. و اگر کودکی سرخ رنگ شبیه چلپاسه بدنیا آورد، فکر می‌کنم در مورد او دروغ گفته است. سرانجام، فرزندی که بدنیا آمد، دارای همان خصوصیاتی بود که رسول الله ﷺ در مورد تصدیق عویمر گفته بود. لذا بعد از آن، فرزند به مادرش نسبت داده می‌شد».

باب (٤٤): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «اگر زن، چهار بار خدا را گواه بگیرد که شوهرش دروغگواست...» [نور: ۸]

١٧٣٧- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ب: أَنَّ هِلالَ بْنَ أُمَيَّةَ قَذَفَ امْرَأَتَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْبَيِّنَةَ أَوْ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا رَأَى أَحَدُنَا عَلَى امْرَأَتِهِ رَجُلاً يَنْطَلِقُ يَلْتَمِسُ الْبَيِّنَةَ؟ فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «الْبَيِّنَةَ وَإِلاَّ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ». فَقَالَ هِلالٌ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنِّي لَصَادِقٌ، فَلَيُنْزِلَنَّ اللَّهُ مَا يُبَرِّئُ ظَهْرِي مِنَ الْحَدِّ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ: ﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ أَزۡوَٰجَهُمۡ﴾ [النور: ٦]. فَقَرَأَ حَتَّى بَلَغَ ﴿إِن كَانَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ﴾

١- یعنی یکدیگر را لعنت کردن که تفصیل آن در حدیث بعدی خواهد آمد.

[النور: ۷]. فَانْصَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا، فَجَاءَ هِلالٌ فَشَهِدَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ»؟ ثمَّ قَامَتْ فَشَهِدَتْ، فَلَمَّا كَانَتْ عِنْدَ الْخَامِسَةِ، وَقَّفُوهَا، وَقَالُوا: إِنَّهَا مُوجِبَةٌ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَتَلَكَّأَتْ وَنَكَصَتْ، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهَا تَرْجِعُ، ثمَّ قَالَتْ: لا أَفْضَحُ قَوْمِي سَائِرَ الْيَوْمِ، فَمَضَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبْصِرُوهَا فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَكْحَلَ الْعَيْنَيْنِ، سَابِغَ الأَلْيَتَيْنِ، خَدَلَّجَ السَّاقَيْنِ، فَهُوَ لِشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ». فَجَاءَتْ بِهِ كَذَلِكَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْلا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَلَهَا شَأْنٌ»». (بخاری: ۴۷۴۷)

ترجمه: «عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: هلال بن امیه همسرش را نزد نبی اکرم ﷺ متهم نمود که با شریک بن سحماء زنا کرده است. رسول اکرم ﷺ فرمود: «گواه بیاور وگرنه، بر پشت‌ات شلاق خواهی خورد». هلال گفت: ای رسول خدا! اگر یکی از ما مردی را روی همسرش دید، برود و گواه پیدا کند؟! رسول خدا ﷺ همچنان فرمود: «گواه بیاور وگرنه، بر پشت‌ات شلاق خواهی خورد». هلال گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، فرستاده است، راست می‌گویم. خداوند حکمی را نازل خواهد فرمود که پشت‌ام را از شلاق، نجات دهد. سپس جبرئیل آمد و این آیه را برای رسول خدا ﷺ آورد: ﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ أَزۡوَٰجَهُمۡ﴾ [النور: ۶]. تا ﴿إِن كَانَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ﴾ [النور: ۷]. یعنی کسانی که همسران خود را متهم به زنا می‌کنند و جز خود، گواهی دیگر ندارند، هر یک از آنان، چهار مرتبه، خدا را گواه بگیرد که راست می‌گوید. و پنجمین بار بگوید: نفرین خدا بر من باد اگر دروغ می‌گویم. زن نیز عذاب (رجم) را از خود، دفع نماید بدینصورت که چهار مرتبه خدا را گواه بگیرد که شوهرش، دروغ می‌گوید و بار پنجم بگوید: نفرین خدا بر من باد اگر شوهرم، راست می‌گوید.

آنگاه، نبی اکرم ﷺ برگشت و فردی را به دنبال آن زن فرستاد. سپس هلال آمد و گواهی داد در حالی که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «همانا خداوند می‌داند که یکی از شما دروغ می‌گوید. پس آیا یکی از شما توبه می‌کند»؟

سپس آن زن، برخاست و گواهی داد و هنگامی که به مرتبه پنجم رسید، او را متوقف کردند و گفتند: (اگر دروغ می‌گویی) عذاب نازل می‌شود. ابن عباس می‌گوید: آن زن، خودداری کرد و درنگ نمود تا جایی که فکر کردیم از قول خود، رجوع می‌کند. سپس گفت: قوم‌ام را برای همیشه، رسوا نمی‌کنم و به سوگندش، ادامه داد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «ببینید اگر این زن، فرزندی دارای چشمان سیاه، سرینی فربه و ساق‌های درشت بدنیا آورد، پس از آنِ شریک بن سمحاء است»».

سرانجام، فرزندی با همین مشخصات، بدنیا آورد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر حکم خدا قبلاً در این زمینه، بیان نمی‌شد، به حساب او می‌رسیدم».

سورۀ فرقان

باب (٤٥): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «کسانی که بر چهره‌هایشان به سوی دوزخ برده می‌شوند» [**فرقان:٣٤**]

١٧٣٨- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، كَيْفَ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرِّجْلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمْشِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؟ (بخاری: ٤٧٦٠)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: مردی گفت: ای نبی خدا! چگونه کافر، روز قیامت بر چهره‌اش حشر می‌گردد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا خداوندی که در دنیا او را بوسیله پاهایش به حرکت در می‌آورد، قادر نیست که روز قیامت، او را بر چهره‌اش به حرکت در آورد»؟

سورۀ روم

باب (٤٦): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «الم، روم، مغلوب گردید» [**روم:١**]

١٧٣٩- «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ وَقَدْ بَلَغَهُ أَنَّ رَجُلاً يُحَدِّث فِي كِنْدَةَ فَقَالَ: يَجِيءُ دُخَانٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَأْخُذُ بِأَسْمَاعِ الْمُنَافِقِينَ وَأَبْصَارِهِمْ، ويَأْخُذُ الْمُؤْمِنَ كَهَيْئَةِ الزُّكَامِ، وَكَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ مُتَّكِئًا فَغَضِبَ فَجَلَسَ، فَقَالَ: مَنْ عَلِمَ فَلْيَقُلْ، وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَلْيَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ يَقُولَ لِمَا لا يَعْلَمُ: لا أَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿قُلْ مَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُتَكَلِّفِينَ ۝٨٦﴾ [ص: ٨٦]. وَإِنَّ قُرَيْشًا أَبْطَئُوا عَنِ الإِسْلامِ فَدَعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَتَّى هَلَكُوا فِيهَا، وَأَكَلُوا الْمَيْتَةَ وَالْعِظَامَ، وَيَرَى الرَّجُلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ، فَجَاءَهُ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، جِئْتَ تَأْمُرُنَا بِصِلَةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا، فَادْعُ اللَّهَ، فَقَرَأَ: ﴿فَٱرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ۝١٠﴾ [الدخان: ١٠]. إِلَى قَوْلِهِ ﴿عَآئِدُونَ ۝١٥﴾ أَفَيُكْشَفُ عَنْهُمْ عَذَابُ الآخِرَةِ إِذَا جَاءَ ثمَّ عَادُوا إِلَى كُفْرِهِمْ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ ٱلْبَطْشَةَ ٱلْكُبْرَىٰٓ﴾ [الدخان: ١٦]. يَوْمَ بَدْرٍ وَ ﴿لِزَامَۢا﴾ يَوْمَ بَدْرٍ ﴿الٓمٓ ۝١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ۝٢﴾ [الروم: ١-٢]. إِلَى ﴿سَيَغْلِبُونَ ۝٣﴾ وَالرُّومُ قَدْ مَضَى». (بخاری: ٤٧٧٤)

ترجمه: «به ابن مسعود ﷺ خبر رسید که مردی در کنده، حدیث بیان می‌کند و می‌گوید: روز قیامت،

دودی می‌آید و چشم و گوش منافقان را کور و کر می‌کند و مؤمنان را دچار حالتی مانند سرماخوردگی می‌سازد. ابن مسعود که تکیه داده بود، عصبانی شد و نشست و گفت: کسی که می‌داند، سخن بگوید. و کسی که نمی‌داند، بگوید: خداوند بهتر می‌داند. زیرا یکی از نشانه‌های علم، آنست که انسان، چیزی را که نمی‌داند، بگوید: نمی‌دانم. همانا خداوند به پیامبرش فرمود: ﴿قُلْ مَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾﴾ [ص: ۸۶]. یعنی ای پیامبر! من از شما در مقابل رساندن دین خدا، هیچ پاداشی طلب نمی‌کنم و از زمره مدعیان دروغین نیستم.

و هنگامی که قریش در پذیرفتن اسلام، تأخیر کردند، نبی اکرم ﷺ علیه آنان چنین دعا کرد: «مرا علیه آنان با هفت سال مانند هفت سال دوران یوسف، کمک کن». پس دچار قحطسالی مهلکی شدند تا جایی که گوشت و استخوان حیوانات مرده را می‌خوردند و میان آسمان و زمین را مانند دود، تیره و تار می‌دیدند. ابوسفیان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد! آمدی و به ما دستور صله رحم دادی و اکنون، قومات دارد هلاک می‌شود. نزد خداوند، دعا کن. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَٱرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾﴾ [الدخان: ۱۰]. تا ﴿عَآئِدُونَ ﴿١٥﴾﴾ یعنی منتظر روزی باش که آسمان و زمین، دود آشکاری پدیدار می‌کنند. دودی که همه مردم را فرا می‌گیرد. این، عذاب دردناکی است. (مردم می‌گویند:) پروردگارا! عذاب را از ما برطرف گردان، ایمان آورده‌ایم. چگونه این یادآوری برای آنان فایده‌ای دارد در حالی که قبلاً پیامبری با رسالتی روشن، نزد آنان آمده بود. سپس از او روی گردان شدند و گفتند: او دیوانه‌ای است که آموزش داده شده است. اگر زمان کوتاهی، عذاب را از شما برداریم، قطعاً شما به کفر بر می‌گردید. آیا در صورتیکه به کفرشان برگردند، عذاب آخرت نیز از آنان، برداشته می‌شود؟ و این معنی سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: «روزی که آنان را به سختی مؤاخذه می‌کنیم» که منظور، همان روز بدر است و «لزاماً» نیز که به معنی الزام عذاب می‌باشد، همان روز بدر است. ﴿الٓمٓ ﴿١﴾ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ﴿٢﴾ فِيٓ أَدْنَى ٱلْأَرْضِ وَهُم مِّنۢ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿٣﴾﴾ [الروم: ۱-۳]. یعنی روم، مغلوب می‌شوند و بعد از آن، بزودی پیروز می‌گردند. (این پیش بینی قرآن، تحقق یافت) و زمان روم هم گذشت».

سورۀ سجده

باب (٤٧): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «هیچ کس نمی‌داند که چه نعمت‌های شادی بخشی برایش نهفته است» [سجده:۱۷]

۱۷۴۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، ذُخْرًا بَلْهَ مَا أُطْلِعْتُمْ عَلَيْهِ» ثم قَرَأَ ﴿فَلَا

تَعۡلَمُ نَفۡسٌ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿١٧﴾﴾». (بخاری:٤٧٨٠)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: برای بندگان نیکوکارم، نعمت‌هایی فراهم و ذخیره کرده‌ام که هیچ چشمی آنها را ندیده و هیچ گوشی آنها را نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است. و این نعمت‌ها غیر از آن نعمت‌هایی است که شما از آنها اطلاع دارید». سپس رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٌ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿١٧﴾﴾ [السجدة: ۱۷]. یعنی هیچ کس نمی‌داند در برابر کارهایی که انجام می‌دهد، چه نعمت‌های مسرت بخشی برایش، نهفته است».

سورۀ احزاب

باب (٤٨): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «هر کدام را که خواستی، از او دوری کن و هر کدام را که خواستی، نزد خود، جای بده» [احزاب:۵۱]

۱۷۴۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كُنْتُ أَغَارُ عَلَى اللاَّتِي وَهَبْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَقُولُ: أَتَهَبُ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا؟ فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿تُرۡجِي مَن تَشَآءُ مِنۡهُنَّ وَتُـٔۡوِيٓ إِلَيۡكَ مَن تَشَآءُۖ وَمَنِ ٱبۡتَغَيۡتَ مِمَّنۡ عَزَلۡتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكَ﴾ [الأحزاب: ٥١]. قُلْتُ: مَا أُرَى رَبَّكَ إِلاَّ يُسَارِعُ فِي هَوَاكَ». (بخاری: ۴۷۸۸)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: من نسبت به زنانی که خود را به رسول خدا ﷺ هبه می‌کردند، حسادت می‌ورزیدم و می‌گفتم: چگونه یک زن، خودش را هبه می‌کند؟ پس هنگامی که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿تُرۡجِي مَن تَشَآءُ مِنۡهُنَّ وَتُـٔۡوِيٓ إِلَيۡكَ مَن تَشَآءُۖ وَمَنِ ٱبۡتَغَيۡتَ مِمَّنۡ عَزَلۡتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكَ﴾ [الأحزاب: ٥١]. یعنی هر کدام را که خواستی، از او دوری کن. و هر کدام را که خواستی، نزد خود، جای بده. و اگر یکی از آنها را که از او دوری کرده‌ای، انتخاب نمایی، گناهی بر تو نیست.

گفتم: می‌بینم که پروردگارت برای برآورده ساختن خواسته‌هایت می‌شتابد».

۱۷۴۲- «وَعَنْهَا ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْتَأْذِنُ فِي يَوْمِ الْمَرْأَةِ مِنَّا، بَعْدَ أَنْ أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ ﴿تُرۡجِي مَن تَشَآءُ مِنۡهُنَّ وَتُـٔۡوِيٓ إِلَيۡكَ مَن تَشَآءُۖ وَمَنِ ٱبۡتَغَيۡتَ مِمَّنۡ عَزَلۡتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكَ﴾ [الأحزاب: ٥١]. فَكُنْتُ أَقُولُ لَهُ: إِنْ كَانَ ذَاكَ إِلَيَّ فَإِنِّي لا أُرِيدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُوثِرَ عَلَيْكَ أَحَدًا». (بخاری: ۴۷۸۹)

ترجمه: «عایشه می‌فرماید: پس از نزول آیه ﴿تُرۡجِي مَن تَشَآءُ مِنۡهُنَّ وَتُـٔۡوِيٓ إِلَيۡكَ مَن تَشَآءُۖ

وَمَنِ ٱبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ [الأحزاب: ۵۱]. رسول الله ﷺ در مورد نوبت، از ما اجازه می‌گرفت. به او گفتم: ای رسول خدا! اگر اجازه دادن به من سپرده شده است، دوست ندارم تو را بر هیچ کس دیگری، ترجیح دهم».

باب (٤٩): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «بدون اجازه، وارد خانهٔ پیامبر نشوید» [احزاب:۵۳]

۱۷۴۳- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ قَالَتْ: خَرَجَتْ سَوْدَةُ بَعْدَمَا ضُرِبَ الْحِجَابُ لِحَاجَتِهَا، وَكَانَتِ امْرَأَةً جَسِيمَةً، لا تَخْفَى عَلَى مَنْ يَعْرِفُهَا، فَرَآهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا سَوْدَةُ! أَمَا وَاللَّهِ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا، فَانْظُرِي كَيْفَ تَخْرُجِينَ، قَالَتْ: فَانْكَفَأَتْ رَاجِعَةً وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِي، وَإِنَّهُ لَيَتَعَشَّى وَفِي يَدِهِ عَرْقٌ، فَدَخَلَتْ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي خَرَجْتُ لِبَعْضِ حَاجَتِي، فَقَالَ لِي عُمَرُ كَذَا وَكَذَا، قَالَتْ: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ، ثمَّ رُفِعَ عَنْهُ، وَإِنَّ الْعَرْقَ فِي يَدِهِ مَا وَضَعَهُ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَاجَتِكُنَّ»». (بخاری: ۴۷۹۵)

ترجمه: «عایشه ؓ می‌گوید: پس از نزول حکم حجاب، سوده ؓ که زنی تنومند بود و برای کسی که او را می‌شناخت، پنهان نمی‌ماند، برای قضای حاجت از خانه بیرون رفت. پس عمر بن خطاب او را دید و گفت: ای سوده! بخدا سوگند، برای ما پنهان نمی‌مانی. پس طوری بیرون برو که کسی تو را نشناسد.

عایشه می‌گوید: پس از شنیدن این سخن، سوده برگشت در حالی که رسول خدا ﷺ در خانه من بود و قطعه گوشتی در دست داشت و مشغول شام خوردن بود. در آن اثنا، سوده وارد شد و گفت: ای رسول الله! من برای کاری بیرون رفتم، عمر به من چنین و چنان گفت. آنگاه خداوند، وحی نازل کرد. پس از برطرف شدن حالت وحی، در حالی که آن قطعه گوشت، همچنان در دستش قرار داشت و آنرا نگذاشته بود، فرمود: «همانا به شما اجازه داده شده است که برای نیازهای خود، بیرون بروید»».

باب (۵۰): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «اگر شما چیزی را پنهان یا ظاهر کنید، خداوند آن را می‌داند» [احزاب: ٥٤]

۱۷۴۴- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ أَفْلَحُ أَخُو أَبِي الْقُعَيْسِ، بَعْدَمَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ، فَقُلْتُ: لا آذَنُ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ فِيهِ النَّبِيَّ ﷺ، فَإِنَّ أَخَاهُ أَبَا الْقُعَيْسِ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ أَرْضَعَتْنِي امْرَأَةُ أَبِي الْقُعَيْسِ، فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَفْلَحَ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ اسْتَأْذَنَ فَأَبَيْتُ أَنْ آذَنَ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْذِنَكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَمَا مَنَعَكِ أَنْ تَأْذَنِي عَمَّكِ»؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الرَّجُلَ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ

أَرْضَعَتْنِي امْرَأَةُ أَبِي الْقُعَيْسِ، فَقَالَ: «ائْذَنِي لَهُ، فَإِنَّهُ عَمُّكِ تَرِبَتْ يَمِينُكِ»». (بخاری: ۴۷۹۶)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: پس از نازل شدن حکم حجاب، افلح برادر ابوقُعَیس اجازه خواست تا نزد من بیاید. گفتم: تا درباره او از نبی اکرم ﷺ اجازه نگیرم به او اجازه نمی‌دهم. زیرا برادرش ابوقعیس که به من شیر نداده است بلکه همسر ابوقعیس به من شیر داده است. لذا پس از آنکه نبی اکرم ﷺ نزد من آمد، به او گفتم: ای رسول خدا! افلح برادر ابوقعیس، اجازه ورود خواست. من به او اجازه ندادم تا اینکه از شما اجازه بگیرم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «چه چیزی تو را از اجازه دادن به عمویت، بازداشت»؟ گفتم: یا رسول الله! همانا مرد (که ابوقعیس باشد) مرا شیر نداده است بلکه همسر ابوقعیس به من شیر داده است. رسول اکرم ﷺ فرمود: «خیر ببینی، به او اجازه بده، زیرا عمویت می‌باشد»».

باب (۵۱): این گفتۀ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «خدا و فرشتگانش بر پیامبر، درود میفرستند...» [احزاب:۵٦]

۱۷۴۵- «عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ ﷺ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَّا السَّلامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ، فَكَيْفَ الصَّلاةُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»». (بخاری: ۴۷۹۷)

ترجمه: «از کعب بن عجره ﷺ روایت است که شخصی گفت: یا رسول الله! سلام دادن به شما را می‌دانیم، ولی چگونه برایت، درود بفرستیم؟ فرمود: «بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»».

۱۷۴۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا التَّسْلِيمُ، فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»». (بخاری: ۴۷۹۸)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: گفتیم: ای رسول خدا! این سلام دادن به شما است (که آن را می‌دانیم) ولی چگونه برایت، درود بفرستیم؟ فرمود: «چنین بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»».

باب (۵۲): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند.پس خداوند او را تبرئه نمود» [**احزاب:٦٩**]

۱۷۴۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مُوسَى كَانَ رَجُلاً حَيِيًّا وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهٗا ٦٩﴾ [الأحزاب: ۶۹]». (بخاری: ۴۷۹۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا موسی ﷺ مرد بسیار با حیایی بود. بدین جهت، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهٗا ٦٩﴾ [الأحزاب: ۶۹] یعنی ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند. پس خداوند او را از آنچه که به او می‌گفتند (سخنان ناروا) تبرئه نمود. و او نزد خدا، منزلت والایی داشت».

سورهٔ سبأ

باب (۵۳): این گفتهٔ خداوند عز وجل که می‌فرماید: «او بیم دهندهٔ شما از عذاب سختی است که در پیش است» [**سبأ: ٤٦**]

۱۷٤۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ الصَّفَا ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: «يَا صَبَاحَاهْ». فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، قَالُوا: مَا لَكَ؟ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يُصَبِّحُكُمْ أَوْ يُمَسِّيكُمْ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي»؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ». فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ! أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ﴾». (بخاری: ٤٨٠١)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: روزی نبی اکرم ﷺ بالای کوه صفا رفت و صدا زد: یا صباحاه[۱]. آنگاه، قریش نزد او جمع شدند و گفتند: تو را چه شده است؟ فرمود: «اگر به شما بگویم که دشمن، صبح یا شب به شما حمله می‌کند، آیا سخن مرا باور می‌کنید»؟ گفتند: بلی. فرمود: «همانا من شما را از عذابی که در پیش رو است، می‌ترسانم». ابولهب گفت: نابود شوی. به همین خاطر ما را جمع کرده‌ای. سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ﴾ یعنی نابود باد دستهای ابولهب. (منظور نابودی خود ابولهب است)».

۱- کلمه ای بود که برای اعلام خطر و به کمک طلبیدن دیگران، به کار می‌رفت.

سورۀ زمر

باب (٥٤): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «ای بندگانم! ای کسانی که در حق خود، زیاده روی (ظلم) کرده اید» [زمر:٥٣]

۱۷۴۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ: أَنَّ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ، كَانُوا قَدْ قَتَلُوا وَأَكْثَرُوا، وَزَنَوْا وَأَكْثَرُوا فَأَتَوْا مُحَمَّدًا ﷺ فَقَالُوا: إِنَّ الَّذِي تَقُولُ وَتَدْعُو إِلَيْهِ لَحَسَنٌ، لَوْ تُخْبِرُنَا أَنَّ لِمَا عَمِلْنَا كَفَّارَةً، فَنَزَلَ ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَ﴾ [الفرقان: ۶۸]. وَنَزَلَتْ ﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ﴾ [الزمر: ۵۳]». (بخاری:۴۸۱۰)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: تعدادی از مشرکین که قتل و زنای زیادی مرتکب شده بودند، نزد محمد ﷺ آمدند و گفتند: آنچه می‌گویی و بسوی آن فرا می‌خوانی، امری پسندیده است. البته اگر به ما بگویی که گناهان شما کفاره دارند. پس این آیه نازل شد: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَ﴾ [الفرقان: ۶۸]. یعنی و کسانی که با الله، معبودی دیگر فرا نمی‌خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق. و زنا نمی‌کنند.

و این آیه نیز نازل شد: ﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ﴾ [الزمر: ۵۳] یعنی بگو: ای بندگانم! ای کسانی که در حق خود، زیاده روی کرده‌اید! از رحمت خدا، ناامید نشوید».

باب (٥٥): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «آنان آنطور که شایسته است خدا را نشناختند» [زمر:٦٧]

۱۷۵۰- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﭬ قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الأَحْبَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّا نَجِدُ أَنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ السَّمَوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالأَرَضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالشَّجَرَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْمَاءَ وَالثَّرَى عَلَى إِصْبَعٍ، وَسَائِرَ الْخَلاَئِقِ عَلَى إِصْبَعٍ، فَيَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ تَصْدِيقًا لِقَوْلِ الْحَبْرِ ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعًا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٧﴾ [الزمر: ٦٧]». (بخاری: ٤٨١١)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: یکی از علمای یهود، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای محمد! ما (در تورات) دیده‌ایم که خداوند آسمانها را بر یک انشگت و زمین را بر یک انگشت و درختان را بر یک انگشت و آب و خاک را بر یک انگشت و سایر خلایق را بر یک انگشت، قرار می‌دهد و می‌گوید: من پادشاه هستم. نبی اکرم ﷺ برای تصدیق سخن‌اش خندید طوری که دندانهای پیشین‌اش، آشکار شد. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٧﴾ [الزمر: ۶۷] یعنی آنان، آنطور که شایسته است خدا را نشناختند در حالی که روز قیامت، تمام زمین در مشت اوست و آسمانها در دست راست‌اش پیچیده می‌شود. و خداوند، از آنچه به او شریک می‌گیرند، پاک و منزه است».

باب (٥٦): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «روز قیامت، تمام زمین در مُشت خدا خواهد بود» [زمر:٦٧]

۱۷۵۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَقْبِضُ اللَّهُ الأَرْضَ، وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِيَمِينِهِ، ثمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ مُلُوكُ الأَرْضِ؟»». (بخاری: ٤٨١٢)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «(روز قیامت) خداوند، زمین را در مشت‌اش می‌گیرد. سپس می‌فرماید: من پادشاه هستم. پادشاهان زمین کجایند»؟

باب (٥٧): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «و در صور، دمیده خواهد شد پس تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند» [زمر:٦٨]

۱۷۵۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ». قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا؟ قَالَ: أَبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ سَنَةً؟ قَالَ: أَبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ شَهْرًا؟ قَالَ: أَبَيْتُ، وَيَبْلَى كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الإِنْسَانِ إِلاَّ عَجْبَ ذَنَبِهِ فِيهِ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ». (بخاری:٤٨١٤)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «فاصله میان دو صور، چهل است». گفتند: ای ابوهریره! چهل روز است؟ گفت: در این مورد، چیزی نمی‌گویم. پرسیدند: چهل سال است؟ گفت: در این مورد، چیزی نمی‌گویم. پرسیدند: چهل ماه است؟ باز هم گفت: در این مورد، چیزی نمی‌گویم. (و در پایان گفت:) «تمام اعضای بدن انسان، از بین می‌رود مگر بیخ دُمش که آفرینش، از آن شروع می‌شود»».

سورۀ شوری

باب (۵۸): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «از شما چیزی جز محبت با خویشاوندان، نمی‌خواهم» [شوری: ۲۳]

۱۷۵۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلاَّ كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ، فَقَالَ: «إِلاَّ أَنْ تَصِلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ»». (بخاری: ۴۸۱۸)

ترجمه: «ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: هیچ تیره‌ای از قریش نبود مگر اینکه با نبی اکرم ﷺ نسبت خویشاوندی داشت. لذا رسول خدا ﷺ فرمود: «از شما چیزی جز ادا کردن حق قرابتی که میان من و شما است، نمی‌خواهم»».

سورۀ دخان

باب (۵۹): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «پروردگارا! این عذاب را از ما بردار. ما ایمان می‌آوریم» [دخان: ۱۲]

١٧٥٤- «فِيْهِ حَدِيْثٌ لاِبْنِ مَسْعُوْدٍ الْمُتَقَدَّمِ فِي سُوْرَةِ الرُّوْمِ، زَادَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: قَالُوا: ﴿رَّبَّنَا ٱكۡشِفۡ عَنَّا ٱلۡعَذَابَ إِنَّا مُؤۡمِنُونَ ١٢﴾ [الدخان: ١٢]. فَقِيلَ لَهُ: إِنْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَادُوا، فَدَعَا رَبَّهُ فَكَشَفَ عَنْهُمْ، فَعَادُوا فَانْتَقَمَ اللَّهُ مِنْهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ». (بخاری: ٤٨٢٢)

ترجمه: «قبلاً حدیث ابن مسعود در تفسیر سوره روم، بیان شد. در اینجا علاوه بر آن، آمده است که مشرکین گفتند: پروردگارا! این عذاب را از ما بردار. ما ایمان می‌آوریم. به رسول الله ﷺ گفته شد: اگر عذاب از آنها برداشته شود، دوباره به کفر بر می‌گردند. با وجود این، رسول خدا ﷺ نزد پروردگارش، دعا کرد و خداوند هم عذاب را از آنان، برداشت. ولی آنها بار دیگر به سوی کفر، بازگشتند. آنگاه، خداوند در روز بدر، از آنان، انتقام گرفت».

سورۀ جاثیه

باب (٦٠): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «ما را از بین نمی‌برد مگر روزگار» [جاثیه: ٢٤]

۱۷۵۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ عز وجل: يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الأَمْرُ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»». (بخاری: ۴۸۲۶)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند عزوجل می‌فرماید: فرزند آدم مرا ناراحت می‌کند. یعنی به روزگار دشنام می‌دهد. حال آنکه من روزگار هستم. کارها در دست من است. شب و روز را من به گردش در می‌آورم»».

سورۀ احقاف

باب (٦١): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «هنگامی که ابری را دیدند که در افق نمودار است و به سوی سرزمین‌هایشان می‌آید» [احقاف:٢٤]

۱۷۵۶- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ضَاحِكًا حَتَّى أَرَى مِنْهُ لَهَوَاتِهِ، إِنَّمَا كَانَ يَتَبَسَّمُ...وَذَكَرَتْ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ فِيْ بَدْءِ الْخَلْقِ». (بخاری: ۴۸۲۹)

ترجمه: «عایشه ﷺ؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می‌گوید: هرگز ندیدم رسول الله ﷺ چنان بخندد که فضای داخل دهانش را ببینم. بلکه همیشه، تبسم می‌کرد.

سپس عایشه ﷺ بقیه حدیث را ذکر کرد که شرح آن در کتاب «آغاز آفرینش» بیان شد».

سورۀ محمد

باب (٦٢): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «...و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید» [محمد:۲۲]

۱۷۵۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهُ، قَامَتِ الرَّحِمُ فَأَخَذَتْ بِحَقْوِ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ لَهُ: مَهْ، قَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ، قَالَ: أَلا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ؟ قَالَتْ: بَلَى، يَا رَبِّ، قَالَ: فَذَاكِ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿فَهَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن تَوَلَّيۡتُمۡ أَن تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرۡحَامَكُمۡ ٢٢﴾ [محمد: ۱۲]». (بخاری: ۴۸۳۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، موجودات را آفرید. و هنگامی که از آفرینش آنها فراغت یافت، خویشاوندی (صله رحم) برخاست و کمر یا ازار خداوند مهربان را گرفت. حق تعالی فرمود: چه می‌خواهی؟ گفت: این جایگاه پناه جویان به تو از قطع پیوند خویشاوندی است. خداوند فرمود: آیا راضی می‌شوی که هر کس با تو وصل شود، من او را با خود، وصل کنم و هر کس تو را قطع کند، من او را از خود، قطع کنم؟ گفت: بلی، ای پروردگارم. خداوند فرمود: پس چنین خواهم کرد»».

ابوهریره می‌گوید: اگر خواستید این آیه را تلاوت کنید: ﴿فَهَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن تَوَلَّيۡتُمۡ أَن تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرۡحَامَكُمۡ ٢٢﴾ [محمد: ۱۲] یعنی آیا اگر روی گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین، فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خود را قطع کنید».

سورۀ ق

باب (٦٣): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «دوزخ می‌گوید: آیا بیشتر از این هم هست؟» [ق:۳۰]

۱۷۵۸- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُلْقَى فِي النَّارِ ﴿وَتَقُولُ هَلۡ مِن مَّزِيدٍ﴾ [ق: ۳۰]. حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ، فَتَقُولُ: قَطْ قَطْ»». (بخاری: ٤٨٤٨)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «دوزخیان در آتش انداخته می‌شوند و دوزخ می‌گوید: آیا بیشتر از این هم هست؟ تا جایی که خداوند متعال قدم‌اش را در آن می‌گذارد. آنگاه، دوزخ می‌گوید: بس است. بس است»».

۱۷۵۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: أُوثِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: مَا لِي لا يَدْخُلُنِي إِلاَّ ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْجَنَّةِ: أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِلْؤُهَا، فَأَمَّا النَّارُ فَلا تَمْتَلِئُ حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ، فَتَقُولُ: قَطْ قَطْ، فَهُنَالِكَ تَمْتَلِئُ وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، وَلا يَظْلِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا، وَأَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا»». (بخاری: ۴۸۵۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهشت و دوزخ با یکدیگر مجادله کردند. دوزخ گفت: من به جباران و متکبرین، اختصاص داده شده‌ام. بهشت گفت: مرا چه شده است که فقط افراد ضعیف و حقیر، وارد من می‌شوند. خداوند متعال به بهشت گفت: تو رحمت من هستی. بوسیله تو به هر یک از بندگانم که بخواهم، رحم می‌کنم. و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب من هستی. و بوسیله تو، هر یک از بندگانم را که بخواهم، عذاب می‌دهم. و هر دو پُر خواهد شد».

ولی دوزخ پر نمی‌شود مگر اینکه خداوند پایش را (در آن) بگذارد. آنگاه دوزخ می‌گوید: بس است. بس است. در این هنگام، دوزخ پر می‌شود و برخی از قسمتهایش در هم پیچیده می‌شود. و خداوند عزوجل به احدی از مخلوقاتش، ظلم نمی‌کند. و برای بهشت، مخلوق دیگری می‌آفریند»».

سورۀ طور

باب (٦٤): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «سوگند به طور و کتاب نوشته شده» [**طور:۱و۲**]

۱۷۶۰- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ، فَلَمَّا بَلَغَ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿أَمْ خُلِقُواْ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ ٱلْخَٰلِقُونَ ﴿٣٥﴾ أَمْ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾ أَمْ عِندَهُمْ خَزَآئِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ ٱلْمُصَيْطِرُونَ ﴿٣٧﴾﴾ [الطور: ۳۴-۳۶]. قَالَ: كَادَ قَلْبِي أَنْ يَطِيرَ». (بخاری: ۴۸۵۴)

ترجمه: «جبیر بن مطعم ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ در نماز مغرب، سوره طور را می‌خواند و هنگامی که به این آیه رسید که خداوند می‌فرماید: «آیا ایشان، بدون هیچگونه خالقی آفریده شده‌اند و یا اینکه خودشان، آفریدگارند یا اینکه آنان، آسمانها و زمین را آفریده‌اند. بلکه اینان، باور ندارند. آیا گنجینه‌های پروردگارت با آنان است یا آنکه ایشان بر هستی، سیطره‌ای دارند»، نزدیک بود قلبم از جا کنده شود».

سورۀ نجم

باب (٦٥): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «آیا لات و عزّی را دیده‌اید؟» [**نجم:۱۹**]

۱۷۶۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ حَلَفَ فَقَالَ فِي حَلِفِهِ: وَاللاَّتِ وَالْعُزَّى، فَلْيَقُلْ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ: تَعَالَ أُقَامِرْكَ، فَلْيَتَصَدَّقْ»». (بخاری: ۴۸۶۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، به لات و عزی سوگند یاد کند، باید لا اله الا الله بگوید. و هر کس که به دوستش بگوید: بیا تا قمار بازی کنیم، باید صدقه دهد»».

سورۀ قمر

باب (٦٦): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «بلکه میعادگاهشان قیامت است و مصیبت قیامت، عظیم‌تر وتلخ‌تراست» [**قمر: ٤٦**]

۱۷۶۲- «عن عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَتْ: لَقَدْ أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ بِمَكَّةَ وَإِنِّي لَجَارِيَةٌ أَلْعَبُ ﴿بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَٱلسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ ﴿٤٦﴾﴾ [القمر: ٤٦]». (بخاری:٤٨٧٦)

ترجمه: «ام المؤمنین عایشه ﷺ می‌گوید: من کودکی خردسال بودم و بازی می‌کردم که این آیه در

مکه بر محمد ﷺ نازل شد: ﴿بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوۡعِدُهُمۡ وَٱلسَّاعَةُ أَدۡهَىٰ وَأَمَرُّ ۝٤٦﴾ [القمر: ۴۶] یعنی بلکه میعادگاهشان، قیامت است و مصیبت قیامت، عظیم‌تر و تلخ‌تر است».

سورۀ رحمن

باب (٦٧): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «غیر از این دو باغ، دو باغ دیگر وجود دارد» [**رحمن:٦٢**]

۱۷٦۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلاَّ رِدَاءُ الْكِبْرِ عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ»». (بخاری: ٤٨٧٨)

ترجمه: «عبدالله بن قیس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دو باغ وجود دارد که ظروف و هر چه در آنها است از نقره ساخته شده است. و دو باغ دیگر وجود دارد که ظروف و هر چه در آنها است از طلا ساخته شده است. و در بهشت عدن بین مردم و نگاهشان به چهره پروردگار، فقط حجاب کبریایی وجود دارد»».

باب (٦٨): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «حورهایی که همواره در خیمه‌ها هستند» [**رحمن:۷۲**]

۱۷٦۴- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ خَيْمَةً مِنْ لُؤْلُؤَةٍ مُجَوَّفَةٍ، عَرْضُهَا سِتُّونَ مِيلاً فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا أَهْلٌ مَا يَرَوْنَ الآخَرِينَ، يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُونَ». قَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيْثُ آنِفاً». (بخاری: ۴۸۸۰)

ترجمه: «عبدالله بن قیس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در بهشت، خیمه‌ای از مروارید میان تهی وجود دارد که عرض آن، شصت میل است. و در هر زاویه آن، همسرانی (حورانی) وجود دارند که ساکنان زوایای دیگر را نمی‌بینند. و مؤمنان، گِرد آنان می‌چرخند». شرح بقیه حدیث قبلا بیان شد».

سورۀ ممتحنه

باب (٦٩): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «با دشمنان من و با دشمنان خود، دوستی نکنید» [**ممتحنه: ۱**]

۱۷٦٥- «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ يَقُولُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَالزُّبَيْرَ وَالْمِقْدَادَ، فَذَكَرَ حَدِيْثَ حَاطِبِ بْنِ أَبِيْ بَلْتَعَةَ وَقَالَ فِي آخِرِهِ: فَنَزَلَتْ فِيهِ: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّى وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [الممتحنة: ۱]». (بخاری: ٤٨٩٠)

ترجمه: «از علی ﷜ روایت است که رسول الله ﷺ او را با زبیر و مقداد فرستاد. آنگاه علی ﷜ ماجرای حاطب بن ابی بلتعه را بیان کرد و در پایان، گفت: این آیه، در مورد او نازل شد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [الممتحنة: ۱] یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با دشمنان من ودشمنان خود، دوستی برقرار نکنید».

باب (۷۰): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «هنگامی که زنان مؤمن، برای بیعت، نزد تو بیایند...» [ممتحنه:۱۲]

۱۷٦٦- «عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ ﵂ قَالَتْ: بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَ عَلَيْنَا: ﴿أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡـٔٗا﴾ [الممتحنة: ١٢]. وَنَهَانَا عَنِ النِّيَاحَةِ، فَقَبَضَتِ امْرَأَةٌ يَدَهَا فَقَالَتْ: أَسْعَدَتْنِي فُلانَةُ أُرِيدُ أَنْ أَجْزِيَهَا. فَمَا قَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ شَيْئًا، فَانْطَلَقَتْ وَرَجَعَتْ فَبَايَعَهَا». (بخاری: ٤٨٩٢)

ترجمه: «ام عطیه ﵂ می‌گوید: رسول الله ﷺ با ما بیعت کرد و این آیه را خواند که: ﴿أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡـٔٗا﴾ [الممتحنة: ۱۲]. یعنی با خداوند، چیزی را شریک نسازیم. و همچنین ما را از نوحه خوانی، نهی فرمود. آنگاه زنی دستش را جمع کرد و گفت: فلانی در غم من نوحه خوانده است، می‌خواهم پاداش‌اش را بدهم (در غم او نوحه بخوانم). نبی اکرم ﷺ به او چیزی نگفت. پس آن زن رفت و دوباره برگشت و با آنحضرت ﷺ بیعت کرد».

سورۀ جمعه

باب (۷۱): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «وگروهی دیگر که هنوز به اینها ملحق نشده‌اند» [جمعه:۳]

۱۷٦۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ: ﴿وَءَاخَرِينَ مِنۡهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡ﴾ [الجمعة: ٣]. قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَلَمْ يُرَاجِعْهُ حَتَّى سَأَلَ ثلاثا وَفِينَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ ثُمَّ قَالَ: «لَوْ كَانَ الإِيمَانُ عِنْدَ الثرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ أَوْ رَجُلٌ مِنْ هَؤُلاءِ»». (بخاری: ٤٨٩٧)

ترجمه: «ابوهریره ﵁ می‌گوید: نزد نبی اکرم ﷺ نشسته بودیم که سوره جمعه بر ایشان نازل گردید. من در مورد: ﴿وَءَاخَرِينَ مِنۡهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡ﴾ [الجمعة: ۳]. یعنی گروهی دیگر که هنوز به اینها ملحق نشده‌اند، پرسیدم و گفتم: ای رسول خدا! آنها چه کسانی هستند؟ آنحضرت ﷺ به من جوابی نداد تا اینکه

سؤالم را سه بار تکرار کردم. گفتنی است که سلمان فارسی نیز آنجا بود. آنگاه، رسول الله ﷺ دست مبارك‌اش را بر سلمان نهاد و فرمود: «اگر ایمان در ثریا باشد، مردان یا مردی از اینها به آن، دست خواهد یافت»».

سورۀ منافقین

باب (۷۲): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، ومیگویند:گواهی میدهیم که تو فرستادۀ خدا هستی» [**منافقون:۱**]

۱۷۶۸- «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ فِي غَزَاةٍ فَسَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ أُبَيٍّ يَقُولُ: لا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِهِ، وَلَئِنْ رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِهِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمِّي أَوْ لِعُمَرَ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَدَعَانِي فَحَدَّثْتُهُ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ وَأَصْحَابِهِ، فَحَلَفُوا مَا قَالُوا. فَكَذَّبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَدَّقَهُ، فَأَصَابَنِي هَمٌّ لَمْ يُصِبْنِي مِثْلُهُ قَطُّ، فَجَلَسْتُ فِي الْبَيْتِ فَقَالَ لِي عَمِّي: مَا أَرَدْتَ إِلَى أَنْ كَذَّبَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَقَتَكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُنَٰفِقُونَ﴾ فَبَعَث إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَقَرَأَ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ يَا زَيْدُ»». (بخاری: ٤٩٠٠)

ترجمه: «زید بن ارقم ﷺ می‌گوید: در یکی از غزوات که شرکت داشتم، شنیدم که عبدالله بن ابی می‌گوید: به اطرافیان رسول خدا انفاق نکنید تا از اطراف‌اش پراکنده شوند. و اگر به مدینه بازگشتیم، افراد بزرگوار، انسانهای پست و ذلیل را از آن، بیرون خواهند کرد. من سخنان‌اش را برای عمویم یا عمر، بازگو نمودم. و او آنها را به اطلاع نبی‌اکرم ﷺ رسانید. پس آنحضرت ﷺ مرا فرا خواند و من نیز ماجرا را برایش بازگو نمودم. آنگاه، رسول الله ﷺ شخصی را بدنبال عبدالله بن ابی و یارانش فرستاد. آنان سوگند یاد کردند که چنین سخنانی نگفته‌اند. رسول خدا ﷺ مرا تکذیب کرد و او را تأیید نمود. در نتیجه، چنان اندوهی به من دست داد که تا آن زمان، هرگز به من دست نداده بود. لذا خانه‌نشین شدم. روزی، عمویم به من گفت: چه چیزی تو را واداشت تا سخنی بگویی که رسول الله ﷺ تو را تکذیب کند و از تو برنجد؟ پس خداوند متعال آیه زیر را نازل فرمود: ﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُنَٰفِقُونَ﴾. یعنی هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند و می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی. و خداوند می‌داند که تو فرستاده او هستی. اما خدا گواهی می‌دهد که منافقان، دروغ می‌گویند.

آنگاه نبی اکرم ﷺ بدنبال من فرستاد و این آیه را برایم خواند و فرمود: «ای زید! خداوند، تو را تصدیق کرد»».

۱۷۶۹- «وَعَنْهُ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: فَدَعَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ فَلَوَّوْا رُءُوسَهُمْ». (بخاری: ۴۹۰۳)

ترجمه: «در روایتی دیگر، زید بن ارقم می‌گوید: سرانجام، نبی اکرم ﷺ منافقان را فراخواند تا برایشان، طلب مغفرت کند. ولی آنان، متکبرانه، سرهایشان را تکان دادند».

۱۷۷۰- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلأَنْصَارِ، وَلأَبْنَاءِ الأَنْصَارِ» وَشَكَّ ابْنُ الْفَضْلِ فِي أَبْنَاءِ أَبْنَاءِ الأَنْصَارِ». (بخاری: ۴۹۰۶)

ترجمه: «همچنین زید بن ارقم ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «خدایا! انصار و فرزندان انصار را مغفرت کن».

و ابن الفضل که یکی از راویان است در مورد اینکه رسول خدا از نوه‌های انصار نیز نام برد، شک دارد».

سورۀ تحریم

باب (۷۳): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «ای پیامبر! چرا آنچه را که خداوند برای تو حلال ساخته، بر خود حرام می‌گردانی» [تحریم:۱]

۱۷۷۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَشْرَبُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَيَمْكُث عِنْدَهَا، فَوَاطَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ عَلَى أَيَّتُنَا دَخَلَ عَلَيْهَا فَلْتَقُلْ لَهُ: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ، قَالَ: «لا، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، فَلَنْ أَعُودَ لَهُ، وَقَدْ حَلَفْتُ، لا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا»». (بخاری: ۴۹۱۲)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ برای خوردن عسل نزد زینب دختر جحش می‌رفت و آنجا می‌ماند. من و حفصه با یکدیگر، توافق کردیم که هرگاه، رسول خدا ﷺ نزد هر یک از ما آمد، به او بگوید: آیا مغافیر (صمغی شیرین و بد بو) خورده‌ای؟ زیرا از تو بوی مغافیر به مشام می‌رسد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خیر، بلکه نزد زینب دختر جحش، عسل می‌خوردم ولی سوگند می‌خورم که دیگر این کار را نخواهم کرد. و شما هم احدی را از این کار، باخبر نسازید»».

سورۀ قلم

باب (۷۴): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «سرکش و علاوه بر آن، ام الفساد است» [قلم:۱۳]

۱۷۷۲- «عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ الْخُزَاعِيِّ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ: كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ، أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ: كُلُّ

عُتُلٍّ جَوَّاظٍ مُسْتَكْبِرٍ»». (بخاری: ٤٩١٨)

ترجمه: «حارثه بن وهب خزاعی ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «آیا بهشتیان را به شما معرفی نکنم؟ هر ضعیف و مستضعفی که اگر به خدا سوگند یاد کند، حق تعالی سوگندش را راست می‌گرداند. و آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟ هر انسان سرکش و عربده جو و متکبر است»».

باب (۷۵): این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «روزی که ساق، آشکار گردد و مردم به سجده کردن فراخوانده شوند...» [قلم: ٤٢]

۱۷۷۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَكْشِفُ رَبُّنَا عَنْ سَاقِهِ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ، فَيَبْقَى كُلُّ مَنْ كَانَ يَسْجُدُ فِي الدُّنْيَا رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَيَذْهَبُ لِيَسْجُدَ فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا»». (بخاری: ٤٩١٩)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «(روز قیامت) پروردگار ما ساق‌اش را برهنه می‌نماید و همه مردان و زنان مؤمن، برایش سجده می‌کنند. ولی کسانی که در دنیا به قصد ریاء و شهرت، سجده می‌کردند، می‌خواهند سجده کنند اما پشت‌شان مانند یک سینی (سخت) می‌شود». (در نتیجه، نمی‌توانند سجده کنند)».

سورۀ نازعات

۱۷۷۴- «عن سَهْلِ بْنُ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ بِإِصْبَعَيْهِ هَكَذَا، بِالْوُسْطَى وَالَّتِي تَلِي الإِبْهَامَ:«بُعِثْتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»». (بخاری:۴۹۳۶)

ترجمه: «سهل بن سعد ﷺ می‌گوید: دیدم که رسول الله ﷺ با اشاره دو انگشت سبابه و وسطی فرمود: «بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت، به یکدیگر، نزدیک‌اند»».

سورۀ عبس

۱۷۷۵- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهُوَ حَافِظٌ لَهُ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ، وَمَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ وَهُوَ يَتَعَاهَدُهُ وَهُوَ عَلَيْهِ شَدِيدٌ فَلَهُ أَجْرَانِ»». (بخاری: ۴۹۳۷)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که قرآن می‌خواند و آنرا حفظ می‌کند، منزلتی مانند منزلت فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد داشت. وکسی که قرآن، تلاوت کند و به شدت از آن، مواظبت نماید (نگذارد که فراموش شود) دو پاداش دارد»».

سورۀ مطففین

باب (٧٦): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «روزی که انسانها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می‌شوند» (مطففین:٦)

١٧٧٦- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦﴾ [المطففين: ٦].حَتَّى يَغِيبَ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ»». (بخاری: ٤٩٣٨)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: »روزی که انسانها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می‌شوند، بعضی از مردم، تا بناگوش خود، غرق در عرق خواهند بود)»».

سورۀ انشقاق

باب (٧٧): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «بزودی و به آسانی، محاسبه می‌شود» (انشقاق: ٨)

١٧٧٧- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسَبُ إِلاَّ هَلَكَ». وباقي الحديث تقدم في كتاب العلم». (بخاری: ۴۹۳۹)

ترجمه: «عایشه رضي الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس که محاسبه شود، هلاک می‌گردد». بقیه حدیث، قبلاً در کتاب علم حدیث شماره ۸۸ بیان شد».

باب (۷۸): این سخن خداوند عز وجل که می‌فرماید: «حالات مختلفی را طی خواهی کرد» (انشقاق: ۱۹)

١٧٧٨- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: ﴿لَتَرۡكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٖ ١٩﴾ [الانشقاق: ١٩]. حَالاً بَعْدَ حَالٍ قَالَ: هَذَا نَبِيُّكُمْ ﷺ». (بخاری:٤٩٤٠)

ترجمه: «ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: ﴿لَتَرۡكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٖ ١٩﴾ [الانشقاق: ١٩]. یعنی حالات مختلفی را طی خواهی کرد. و این، خطاب به پیامبر شما است»».

سورۀ شمس

باب (۷۹)

١٧٧٩- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ وَذَكَرَ النَّاقَةَ وَالَّذِي عَقَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «﴿إِذِ ٱنۢبَعَثَ أَشۡقَىٰهَا ١٢﴾ [الشمس: ١٢]. انْبَعَثَ لَهَا رَجُلٌ عَزِيزٌ عَارِمٌ

مَنِيعٌ فِي رَهْطِهِ مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ». وَذَكَرَ النِّسَاءَ فَقَالَ: «يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ فَيَجْلِدُ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَبْدِ، فَلَعَلَّهُ يُضَاجِعُهَا مِنْ آخِرِ يَوْمِهِ». ثُمَّ وَعَظَهُمْ فِي ضَحِكِهِمْ مِنَ الضَّرْطَةِ وَقَالَ: «لِمَ يَضْحَكُ أَحَدُكُمْ مِمَّا يَفْعَلُ»؟ وفي رواية: «مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ عَمِّ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ». (بخاری: ٤٩٤٢)

ترجمه: «عبدالله بن زمعه ﷺ می‌گويد: شنيدم که نبی اکرم ﷺ در سخنرانی خود، سخن از شتر صالح و کسی که آنرا پی کرده بود، به ميان آورد و فرمود: ﴿إِذِ ٱنۢبَعَثَ أَشۡقَىٰهَا ١٢﴾ [الشمس: ١٢]. يعنی مردی که مانند ابوزمعه در ميان قوم‌اش بی‌نظير، خشن، با شهامت و مقتدر بود، برخاست (و آنرا پی کرد).

سپس سخنی از زنان به ميان آورد و فرمود: «بعضی از شما همسرانشان را مانند برده، کتک می‌زنند. و چه بسا که در پايان همان روز، با او همبستر می‌شوند».

آنگاه، آنها را برای خنديدن‌شان بخاطر بادی که از شکم، خارج می‌شود نصيحت کرد و فرمود: «چرا يکی از شما برای کاری که از خودش، سر می‌زند، (به ديگران) می‌خندد»؟

و در روايتی، آمده است که: «شخصی که شتر صالح را پی کرد، مانند ابوزمعه ؛عموی زبير بن عوام؛ بود)»».

سورۀ علق

باب (۸۰): اين سخن خداوند عز وجل که می‌فرمايد: «هرگز چنين نيست، اگر او باز نيايد...» (علق: ١٥)

١٧٨٠- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: لَئِنْ رَأَيْتُ مُحَمَّدًا يُصَلِّي عِنْدَ الْكَعْبَةِ لأَطَأَنَّ عَلَى عُنُقِهِ. فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «لَوْ فَعَلَهُ لأَخَذَتْهُ الْمَلائِكَةُ»». (بخاری: ٤٩٥٨)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گويد: ابوجهل گفت: اگر محمد را ببينم که کنار کعبه نماز می‌خواند، گردنش را لگد خواهم کرد. اين سخن به نبی اکرم ﷺ رسيد. فرمود: «اگر چنين کند، فرشتگان جلوی او را خواهند گرفت»».

سورۀ کوثر

باب (۸۱)

١٧٨١- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا عُرِجَ بِالنَّبِيِّ ﷺ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ: «أَتَيْتُ عَلَى نَهَرٍ حَافَتَاهُ قِبَابُ اللُّؤْلُؤِ مُجَوَّفًا، فَقُلْتُ: مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: هَذَا الْكَوْثَرُ»». (بخاری: ۴۹۶۴)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گويد: بعد از اينکه نبی اکرم ﷺ بسوی آسمان به معراج برده شد، فرمود: «به نهری رسيدم که دو طرف آن، خيمه‌های ساخته شده از مرواريد تهی، وجود داشت. پرسيدم: ای جبريل!

این چیست؟ گفت: این، کوثر است»».

۱۷۸۲- «عَنْ عَائِشَةَ ؓ وَقَدْ سُئِلَتْ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ﴾ قَالَتْ: نَهَرٌ أُعْطِيَهُ نَبِيُّكُمْ ﷺ شَاطِئَاهُ عَلَيْهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ آنِيَتُهُ كَعَدَدِ النُّجُومِ». (بخاری: ۴۹۶۵)

ترجمه: «از عایشه ؓ در مورد این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ﴾ پرسیدند. گفت: نهری است که به پیامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواریدهای میان تهی، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زیاد) است»».

سورۀ فلق

۱۷۸۳- «عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ ؓ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْمُعَوِّذَتَيْنِ فَقَالَ: «قِيلَ لِي فَقُلْتُ». قَالَ: فَنَحْنُ نَقُولُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ٤٩٧٧)

ترجمه: «ابی بن کعب ؓ می‌گوید: از رسول الله ﷺ درباره معوذتین پرسیدم. فرمود: «به من چنین گفتند من نیز (به شما) گفتم». (جبریل برای من خواند و من نیز برای شما خواندم). راوی می‌گوید: ما نیز همان چیزی را می‌گوییم که رسول الله ﷺ گفته است».

۵۹- کتاب فضایل قرآن

باب (۱): چگونگی نزول وحی و اولین چیزی که نازل شد

۱۷۸۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا مِنَ الأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلاَّ أُعْطِيَ مَا مِثْلهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتُ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ۴۹۸۱)

ترجمه: «ابوهریره می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «به هر یک از پیامبران، معجزه‌ای عطا شده است که مردم به آن، ایمان بیاورند. و آنچه به من عنایت شده است، وحیی است که خداوند بسوی من فرستاده است. پس امیدوارم که روز قیامت، از سایر پیامبران، پیروان بیشتری داشته باشم»».

۱۷۸۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَابَعَ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ الْوَحْيَ قَبْلَ وَفَاتِهِ، حَتَّى تَوَفَّاهُ أَكْثَرَ مَا كَانَ الْوَحْيُ، ثُمَّ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدُ». (بخاری: ۴۹۸۲)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: خداوند متعال قبل از وفات پیامبرش، بیشتر از هر وقت دیگر، پی در پی بر او وحی نازل کرد. و بعد از آن، رسول الله ﷺ درگذشت».

باب (۲): قرآن بر هفت وجه نازل شده است

۱۷۸۶- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَاءَتِهِ فَإِذَا هُوَ يَقْرَأُ عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ لَمْ يُقْرِئْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَكِدْتُ أُسَاوِرُهُ فِي الصَّلاةِ، فَتَصَبَّرْتُ حَتَّى سَلَّمَ، فَلَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ فَقُلْتُ: مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ تَقْرَأُ؟ قَالَ أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ: كَذَبْتَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَقْرَأَنِيهَا عَلَى غَيْرِ مَا قَرَأْتَ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ أَقُودُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ بِسُورَةِ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقْرِئْنِيهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْسِلْهُ،

اقْرَأْ يَا هِشَامُ». فَقَرَأَ عَلَيْهِ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ». ثُمَّ قَالَ: «اقْرَأْ يَا عُمَرُ». فَقَرَأْتُ الْقِرَاءَةَ الَّتِي أَقْرَأَنِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ، فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ»». (بخاری: ۴۹۹۲)

ترجمه: «عمر بن خطاب ﷺ می‌گوید: در زمان حیات رسول الله ﷺ شنیدم که هشام بن حکیم بن حزام سوره فرقان را می‌خواند. پس به قراءت‌اش گوش فرا دادم و متوجه شدم که به صورت‌های مختلفی می‌خواند که رسول خدا ﷺ برای من چنین نخوانده است. نزدیک بود به او که نماز می‌خواند، حمله‌ور شوم. اما شکیبایی کردم تا اینکه سلام داد. آنگاه گریبانش را گرفتم و گفتم: چه کسی قرائت این سوره را بگونه‌ای که تو می‌خواندی و من شنیدم، به تو یاد داده است؟ گفت: رسول الله ﷺ برای من اینگونه خوانده است. سپس او را نزد رسول خدا ﷺبردم و گفتم: من از این فرد شنیدم که سوره فرقان را به گونه‌ای می‌خواند که شما به من، یاد نداده‌اید. رسول الله ﷺ فرمود: «او را رها کن. ای هشام! بخوان». او نیز آنگونه که من از او شنیده بودم، خواند. رسول الله ﷺ فرمود: «اینگونه نازل شده است». سپس فرمود: «ای عمر! تو بخوان». پس من همان قرائتی را خواندم که به من آموزش داده بود. رسول الله ﷺ فرمود: «اینگونه نازل شده است. همانا این قرآن، بر هفت وجه، نازل شده است. پس با هر قرائتی که برای شما آسانتر است، بخوانید»».

باب (۳): جبرئیل قرآن را به رسول‌اکرم ﷺ عرضه می‌کرد

۱۷۸۷- «عَنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام قَالَت: أَسَرَّ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ: «أَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ كُلَّ سَنَةٍ، وَإِنَّهُ عَارَضَنِي الْعَامَ مَرَّتَيْنِ، وَلا أُرَاهُ إِلاَّ حَضَرَ أَجَلِي»». (بخاری: ۳۶۲۳)

ترجمه: «فاطمه علیها السلام می‌گوید: نبی اکرم ﷺ پنهانی به من فرمود: «جبریل، سالی یک بار قرآن را برای من تکرار می‌کرد ولی امسال، دو بار آنرا برایم تکرار کرد. بدین جهت، مرگم را نزدیک می‌بینم»».

۱۷۸۸- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً». (بخاری: ۵۰۰۰)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: بخدا سوگند که هفتاد و اندی سوره را از زبان مبارک رسول الله ﷺ آموختم».

۱۷۸۹- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ بِحِمْصَ، فَقَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا هَكَذَا أُنْزِلَتْ. قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَقَالَ: «أَحْسَنْتَ». وَوَجَدَ مِنْهُ رِيحَ الْخَمْرِ، فَقَالَ: أَتَجْمَعُ أَنْ تُكَذِّبَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَتَشْرَبَ الْخَمْرَ؟ فَضَرَبَهُ الْحَدَّ». (بخاری: ۵۰۰۱)

ترجمه: «همچنین از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که او سوره یوسف را در حمص، تلاوت کرد. مردی گفت: اینگونه نازل نشده است. ابن مسعود گفت: آنرا برای رسول الله ﷺ خواندم، فرمود: «احسنت». و چون از آن شخص، بوی شراب به مشام می‌رسید، ابن مسعود به او گفت: هم کتاب خدا را تکذیب می‌کنی و هم شراب می‌خوری؟ سپس حد شراب را بر او جاری ساخت».

باب (٤): فضیلت سورۀ اخلاص

۱۷۹۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ أَنَّ رَجُلاً سَمِعَ رَجُلاً يَقْرَأُ: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ يُرَدِّدُهَا. فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، وَكَأَنَّ الرَّجُلَ يَتَقَالُّهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ»». (بخاری: ٥٠١٤)

ترجمه: «ابو سعید خدری ﷺ می‌گوید: مردی شنید که شخصی، سوره اخلاص را می‌خواند و تکرار می‌کند. او که گویا آن را کار کم اهمیتی می‌دانست، هنگام صبح، نزد رسول الله ﷺ آمد و آن را بازگو کرد. آنحضرت ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همانا سوره اخلاص، برابر با یک سوم قرآن است»».

۱۷۹۱- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَصْحَابِهِ: «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فِي لَيْلَةٍ»؟ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: أَيُّنَا يُطِيقُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ»». (بخاری: ٥٠١٥)

ترجمه: «همچنین ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به یارانش فرمود: «آیا کسی از شما می‌تواند یک سوم قرآن را در یک شب، تلاوت کند»؟ این کار برای آنها دشوار به نظر رسید. لذا پرسیدند: ای رسول خدا! چه کسی از ما توانایی چنین کاری را دارد؟ فرمود: «سوره اخلاص، برابر با یک سوم قرآن است»».

باب (٥): فضیلت معوّذات

۱۷۹۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ، جَمَعَ كَفَّيْهِ ثُمَّ نَفَثَ فِيهِمَا، فَقَرَأَ فِيهِمَا: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ وَ ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ﴾ وَ ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا مَا اسْتَطَاعَ مِنْ جَسَدِهِ، يَبْدَأُ بِهِمَا عَلَى رَأْسِهِ وَوَجْهِهِ، وَمَا أَقْبَلَ مِنْ جَسَدِهِ، يَفْعَلُ ذَلِكَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ». (بخاری: ٥٠١٧)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ هر شب، هنگامی که به رختخواب می‌رفت، کف دستهایش را به هم نزدیک می‌کرد و سوره‌های اخلاص و فلق و ناس را می‌خواند و در آنها می‌دمید. سپس از

سر و صورت و قسمت جلوی بدنش شروع می‌نمود و تا جایی که می‌توانست مسح می‌کرد و این کار را سه بار، تکرار می‌نمود».

باب (٦): تلاوت قرآن باعث آرامش و نزول فرشتگان می‌شود

۱۷۹۳- «عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا هُوَ يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ سُورَةَ الْبَقَرَةِ، وَفَرَسُهُ مَرْبُوطَةٌ عِنْدَهُ، إِذْ جَالَتِ الْفَرَسُ فَسَكَتَ فَسَكَتَتْ، فَقَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ، فَسَكَتَ وَسَكَتَتِ الْفَرَسُ، ثُمَّ قَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ، فَانْصَرَفَ، وَكَانَ ابْنُهُ يَحْيَى قَرِيبًا مِنْهَا، فَأَشْفَقَ أَنْ تُصِيبَهُ، فَلَمَّا اجْتَرَّهُ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى مَا يَرَاهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ حَدَّثَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ، اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ». قَالَ: فَأَشْفَقْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ تَطَأَ يَحْيَى وَكَانَ مِنْهَا قَرِيبًا، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَانْصَرَفْتُ إِلَيْهِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا مِثْلُ الظُّلَّةِ فِيهَا أَمْثَالُ الْمَصَابِيحِ، فَخَرَجَتْ حَتَّى لا أَرَاهَا، قَالَ: «وَتَدْرِي مَا ذَاكَ»؟ قَالَ: لا، قَالَ: «تِلْكَ الْمَلائِكَةُ دَنَتْ لِصَوْتِكَ، وَلَوْ قَرَأْتَ لأَصْبَحَتْ يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَيْهَا لا تَتَوَارَى مِنْهُمْ»». (بخاری: ۵۰۱۸)

ترجمه: «از اُسَید بن حُضَیر ﷺ روایت است که او در یکی از شبها، در حالی که اسب‌اش در نزدیکی او بسته شده بود، سوره بقره را تلاوت می‌کرد. ناگهان، اسب شروع به دست و پا زدن کرد. اسید، سکوت کرد. اسب نیز آرام گرفت. او دوباره، شروع به خواندن قرآن نمود. اسب نیز شروع به دست و پا زدن کرد. دوباره، اسید سکوت کرد و اسب نیز آرام گرفت. بار دیگر، شروع به خواندن قرآن کرد. باز هم اسب، شروع به دست و پا زدن کرد. سرانجام از خواندن قرآن، منصرف شد. زیرا فرزندش؛ یحیی؛ نزدیک اسب قرار داشت و او می‌ترسید که اسب به فرزندش آسیبی برساند. پس هنگامی که فرزندش را از آنجا دور ساخت، سرش را به سوی آسمان، بلند کرد تا اسب را نبیند.

صبح روز بعد، ماجرا را برای نبی اکرم ﷺ بازگو نمود. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای فرزند حضیر! (چه خوب بود) به تلاوت ادامه می‌دادی. (چه خوب بود) به تلاوت‌ات ادامه می‌دادی». اسید گفت: ای رسول خدا! یحیی نزدیک آن بود. ترسیدم که او را لگدمال کند. بدین جهت، سرم را بلند کردم و بسوی فرزندم رفتم. آنگاه بسوی آسمان نگاه کردم. چیزی شبیه سایبان دیدم که اشیایی مانند چراغ در آن وجود داشت. پس بیرون رفتم تا آنها را نبینم. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا می‌دانی که آنها چه بودند»؟ گفت: خیر. آنحضرت ﷺ فرمود: «آنان، فرشتگان بودند که بخاطر صدایت، نزدیک آمده بودند. و اگر به قرائت‌ات ادامه می‌دادی، آنها تا صبح، آنجا می‌ماندند بدون اینکه از نظر مردم، پنهان بمانند»».

باب (۷): غبطه خوردن به قاری قرآن

۱۷۹۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا حَسَدَ إِلاَّ فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَهُوَ يَتْلُوهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ، فَسَمِعَهُ جَارٌ لَهُ، فَقَالَ: لَيْتَنِي أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلانٌ فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ. وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً، فَهُوَ يُهْلِكُهُ فِي الْحَقِّ، فَقَالَ رَجُلٌ: لَيْتَنِي أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلانٌ فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ»». (بخاری: ۵۰۲۶)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فقط در مورد دو نفر، می‌توان غبطه خورد: نخست، مردی که خداوند به او قرآن، آموخته است و او آنرا شب و روز، تلاوت می‌کند. پس همسایه‌اش می‌شنود و می‌گوید: ای کاش! به من نعمتی مانند نعمتی که به فلانی عطا شده است، ارزانی می‌شد. در آن صورت، من هم مانند او قرآن تلاوت می‌کردم.

و دیگر، مردی که خداوند به او ثروت، عنایت کرده است و او آنرا در راه خدا انفاق می‌کند. پس شخص دیگری می‌گوید: ای کاش! به من هم نعمتی مانند نعمتی که به فلانی عطا شده است، ارزانی می‌شد. در آن صورت، من هم مانند او انفاق می‌کردم»».

باب (۸): بهترین شما کسانی هستند که قرآن را یاد می‌گیرند و به دیگران می‌آموزند

۱۷۹۵- «عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»». (بخاری: ۵۰۲۸)

ترجمه: «عثمان بن عفان ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران، یاد بدهد»».

۱۷۹۶- «وَعَنْهُ ﷺ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ أَفْضَلَكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»». (بخاری: ۵۰۲۸)

ترجمه: «همچنین در روایتی دیگر، عثمان بن عفان ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران، یاد بدهد»».

باب (۹): حفظ قرآن و نگهداری آن

۱۷۹۷- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ صَاحِبِ الإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ، إِنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ أَطْلَقَهَا ذَهَبَتْ»». (بخاری: ۵۰۳۱)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال قاری قرآن مانند صاحب شتری است که زانوی آنرا بسته باشد. اگر از او نگهداری کند، نزدش می‌ماند و اگر او را رها سازد، می‌رود»».

۱۷۹۸- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بِئْسَ مَا لأَحَدِهِمْ أَنْ يَقُولَ: نَسِيتُ آيَةَ كَيْتَ وَكَيْتَ، بَلْ نُسِّيَ، وَاسْتَذْكِرُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ أَشَدُّ تَفَصِّيًا مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ مِنَ النَّعَمِ»». (بخاری:۵۰۳۲)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «چقدر بد است برای کسی که می‌گوید: فلان و فلان آیه را فراموش کرده‌ام. بلکه فراموش گردانیده شده‌اند. قرآن را زیاد تلاوت کنید زیرا قرآن، سریعتر از فرار کردن شتر، از سینه مردم، می‌گریزد»».

۱۷۹۹- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعَاهَدُوا الْقُرْآنَ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُوَ أَشَدُّ تَفَصِّيًا مِنَ الإِبِلِ فِي عُقُلِهَا»». (بخاری: ۵۰۳۳)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «از قرآن، مواظبت کنید (همواره آنرا تلاوت نمایید) سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قرآن سریعتر از شتری که زانویش بسته باشد، می‌گریزد»».

باب (۱۰): کشیدن حرف هنگام تلاوت

۱۸۰۰- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّهُ سُئِلَ: كَيْفَ كَانَتْ قِرَاءَةُ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: كَانَتْ مَدًّا، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ يَمُدُّ بِبِسْمِ اللَّهِ وَيَمُدُّ بِالرَّحْمَنِ وَيَمُدُّ بِالرَّحِيمِ». (بخاری: ٥٠٤٦)

ترجمه: «از انس ﷺ پرسیدند: قراءت نبی اکرم ﷺ چگونه بود؟ گفت: حروف را کشیده می‌خواند. سپس، انس ﷺ بسم الله الرحمن الرحیم را خواند و هر یک از بسم الله و رحمن و رحیم را کشیده خواند».

باب (۱۱): تلاوت قران با صدای خوب

۱۸۰۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ لَهُ: «يَا أَبَا مُوسَى! لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ»». (بخاری: ٥٠٤٨)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ به او فرمود: «ای ابوموسی! به تو صدای خوبی، مانند صدای خوب آل داوود، عنایت شده است»».

باب (۱۲): قرآن در چه مدتی خوانده شود؟ (ختم شود)

۱۸۰۲- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ قَالَ: أَنْكَحَنِي أَبِي امْرَأَةً ذَاتَ حَسَبٍ، فَكَانَ يَتَعَاهَدُ كَنَّتَهُ فَيَسْأَلُهَا عَنْ بَعْلِهَا، فَتَقُولُ: نِعْمَ الرَّجُلُ مِنْ رَجُلٍ، لَمْ يَطَأْ لَنَا فِرَاشًا، وَلَمْ يُفَتِّشْ

لَنَا كَنَفًا مُنْذُ أَتَيْنَاهُ، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «الْقَنِي بِهِ». فَلَقِيتُهُ بَعْدُ، فَقَالَ: «كَيْفَ تَصُومُ»؟ قَالَ: كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: «وَكَيْفَ تَخْتِمُ»؟ قَالَ: كُلَّ لَيْلَةٍ، قَالَ: «صُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلاثَةً، وَاقْرَإِ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ شَهْرٍ». قَالَ: قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْجُمُعَةِ». قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «أَفْطِرْ يَوْمَيْنِ، وَصُمْ يَوْمًا». قَالَ: قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ أَفْضَلَ الصَّوْمِ صَوْمَ دَاوُدَ، صِيَامَ يَوْمٍ وَإِفْطَارَ يَوْمٍ، وَاقْرَأْ فِي كُلِّ سَبْعِ لَيَالٍ مَرَّةً». فَلَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَذَاكَ أَنِّي كَبِرْتُ وَضَعُفْتُ، فَكَانَ يَقْرَأُ عَلَى بَعْضِ أَهْلِهِ السُّبْعَ مِنَ الْقُرْآنِ بِالنَّهَارِ، وَالَّذِي يَقْرَؤُهُ يَعْرِضُهُ مِنَ النَّهَارِ، لِيَكُونَ أَخَفَّ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَقَوَّى أَفْطَرَ أَيَّامًا، وَأَحْصَى وَصَامَ مِثْلَهُنَّ، كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتْرُكَ شَيْئًا فَارَقَ النَّبِيَّ ﷺ عَلَيْهِ». (بخاری: ۵۰۵۲)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو ﭭ می‌گوید: پدرم، دختری از خانواده‌ای اصیل، به نکاحم در آورد. و همیشه عروس‌اش را سر می‌زد و حال شوهرش را از او می‌پرسید. او گفت: مرد بسیار خوبی است. ولی از زمانی که نزد او آمده‌ام به رختخواب نیامده و با من همبستر نشده است. پس هنگامی که این ماجرا برای پدرم، طولانی شد، آنرا برای نبی اکرم ﷺ بازگو کرد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «او را نزد من بفرست». سپس هنگامی که با رسول خدا ﷺ ملاقات کردم، فرمود: «چگونه روزه می‌گیری»؟ گفتم: هر روز. فرمود: «چگونه قرآن را ختم می‌کنی»؟ گفتم: هر شب. فرمود: «هر ماه، سه روز، روزه بگیر و یک بار قرآن را ختم کن». گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: هفته‌ای سه روز، روزه بگیر». گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: «دو روز، بخور و یک روز، روزه بگیر»[1]. گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: «بهترین روزه، روزه داوود است که یک روز، روزه می‌گرفت و روز دیگر، می‌خورد. و هر هفت شب، یک بار، قرآن را ختم کن».

ای کاش! رخصت رسول الله ﷺ را می‌پذیرفتم زیرا که هم اکنون پیر و ضعیف شده‌ام.

راوی می‌گوید: پس از آن، ابن عمرو ﭭ روزانه، یک هفتم قرآن را نزد یکی از افراد خانواده‌اش تلاوت می‌کرد. و آنچه را که می‌خواست در شب، تلاوت نماید، در روز، تکرار می‌کرد تا تلاوت شب، برایش آسانتر شود. و هنگامی که می‌خواست تقویت شود، چند روز، می‌خورد و آنها را می‌شمرد.سپس به تعداد آن روزها، روزه می‌گرفت و دوست نداشت آنچه را که در زمان رسول خدا ﷺ انجام می‌داد، اکنون ترک کند».

۱- ابن حجر به نقل از داودی می‌گوید: در اینجا راوی دچار اشتباه شده است چرا که روزه گرفتن سه روز در هفته، بیشتر از دو روز، خوردن و یک روز، روزه گرفتن می‌باشد.

باب (۱۳): گناه کسی که بخاطر ریا یا مال، قرآن بخواند

۱۸۰۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَخْرُجُ فِيكُمْ قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلاتَكُمْ مَعَ صَلاتِهِمْ، وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ، وَعَمَلَكُمْ مَعَ عَمَلِهِمْ، وَيَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يَنْظُرُ فِي النَّصْلِ فَلا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الْقِدْحِ فَلا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الرِّيشِ فَلا يَرَى شَيْئًا، وَيَتَمَارَى فِي الْفُوقِ»». (بخاری: ۵۰۵۸)

ترجمه: «ابو سعید خدری ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «گروهی در میان شما ظهور خواهند کرد که نمازتان را در برابر نماز آنها، روزه‌تان را در برابر روزه آنان و اعمال‌تان را در برابر اعمال آنان، حقیر می‌شمارید. آنها قرآن، تلاوت می‌کنند ولی قرآن ازحنجره‌هایشان پایین‌تر نمی‌رود و از دین خارج می‌شوند همانطور که تیر از هدف (شکار) خارج می‌شود. تیرانداز به پیکان تیر، نگاه می‌کند و چیزی نمی‌بیند. به انتهای تیر نگاه می‌کند و چیزی نمی‌بیند. به پرهای تیر، نگاه می‌کند و چیزی نمی‌بیند. و در شکاف سر تیر، شک می‌کند» (که آیا اثری از شکار در آن وجود دارد یا خیر)».

۱۸۰۴- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ كَالأُتْرُجَّةِ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَرِيحُهَا طَيِّبٌ، وَالْمُؤْمِنُ الَّذِي لا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ، كَالتَّمْرَةِ طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَلا رِيحَ لَهَا، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، كَالرَّيْحَانَةِ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، كَالْحَنْظَلَةِ طَعْمُهَا مُرٌّ أَوْ خَبِيثٌ، وَرِيحُهَا مُرٌّ»». (بخاری: ۵۰۵۹)

ترجمه: «ابو موسی اشعری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مؤمنی که قرآن می‌خواند و به آن عمل می‌کند مانند ترنجی است که هم طعم خوبی دارد و هم از بوی خوشی برخوردار است. و مؤمنی که قرآن نمی‌خواند ولی به آن، عمل می‌کند مانند خرمایی است که طعم‌اش شیرین است ولی بویی ندارد. و مثال منافقی که قرآن می‌خواند، مانند ریحانی است که بویش خوب ولی طعم‌اش، تلخ است. و مثال منافقی که قرآن نمی‌خواند، مانند حنظله (هندوانه ابوجهل) است که هم طعم‌اش، تلخ یا ناپاک است و هم بوی تلخی دارد»».

۱۸۰۵- «عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ قُلُوبُكُمْ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ»». (بخاری: ۵۰۶۰)

ترجمه: «جندب بن عبدالله ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «تا زمانی که با نشاط هستید و حضور قلب دارید، قرآن تلاوت کنید. و هنگامی که نشاط و علاقه ندارید، آنرا ترک کنید»».

۶۰- کتاب نکاح

باب (۱): تشویق به ازدواج

۱۸۰۶- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: جَاءَ ثَلاثَةُ رَهْطٍ إِلَى بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ يَسْأَلُونَ عَنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا أُخْبِرُوا كَأَنَّهُمْ تَقَالُّوهَا، فَقَالُوا: وَأَيْنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، قَالَ أَحَدُهُمْ: أَمَّا أَنَا فَإِنِّي أُصَلِّي اللَّيْلَ أَبَدًا، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَلا أُفْطِرُ، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسَاءَ فَلا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: «أَنْتُمُ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا؟ أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ، وَأَتْقَاكُمْ لَهُ، لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»». (بخاری: ۵۰۶۳)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: سه نفر به خانه همسران نبی اکرم ﷺ آمدند و از شیوه عبادت آنحضرت ﷺ پرسیدند. هنگامی که از چگونگی آن، باخبر شدند، گویا عبادت‌اش را کم شمردند و با خود گفتند: ما کجا و رسول خدا ﷺ کجا؟ خداوند گناهان اول و آخرش را بخشیده است. آنگاه، یکی از آنان گفت: من تمام شب را برای همیشه، نماز می‌خوانم. دیگری گفت: من تمام عمر، روزه می‌گیرم و یک روز آنرا هم نمی‌خورم. سومی گفت: من از زنان کناره‌گیری می‌نمایم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. رسول الله ﷺ نزد آنان رفت و فرمود: «شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟ سوگند به خدا که من بیشتر از همه شما از خدا می‌ترسم و بیشتر از شما تقوا دارم. در عین حال، هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم. و هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم. پس هر کس از سنت من روی بگرداند، از من نیست»».

باب (۲): کراهیت زن نگرفتن و اخته کردن

۱۸۰۷- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ قَالَ: لَقَدْ رَدَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ التَّبَتُّلَ، وَلَوْ أَجَازَ لَهُ التَّبَتُّلَ لاخْتَصَيْنَا». (بخاری: ۵۰۷۴)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ ازدواج نکردن عثمان بن مظعون را بخاطر اینکه خدا را عبادت کند، نپذیرفت. و اگر به اوچنین اجازه‌ای می‌داد، ما خود را اخته می‌کردیم».

۱۸۰۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي رَجُلٌ شَابٌّ، وَأَنَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي الْعَنَتَ، وَلا أَجِدُ مَا أَتَزَوَّجُ بِهِ النِّسَاءَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لاقٍ فَاخْتَصِ عَلَى ذَلِكَ أَوْ ذَرْ»». (بخاری: ۵۰۷۶)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! من مردی جوان هستم و می‌ترسم که مرتکب گناه شوم و سرمایه‌ای هم ندارم که ازدواج کنم؟ آنحضرت ﷺ سکوت کرد و به من جوابی نداد. دوباره، سخنانم را تکرار کردم. باز هم رسول خدا ﷺ سکوت کرد و جوابی نداد. بار دیگر سخنانم را تکرار کردم. باز هم پیامبر اکرم ﷺ سکوت نمود و به من جوابی نداد. برای چهارمین بار، سخنانم را تکرار کردم. آنگاه نبی اکرم ﷺ فرمود: «ای ابوهریره! سرنوشت‌ات قلم خورده و دواتش، خشک شده است خواه اخته کنی یا نکنی»».

(این جمله در واقع تهدیدی است برای ابوهریره. و اخته کردن چنانکه شرح آن گذشت، ممنوع است).

باب (۳): ازدواج با دوشیزه‌ها

۱۸۰۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ لَوْ نَزَلْتَ وَادِيًا وَفِيهِ شَجَرَةٌ قَدْ أُكِلَ مِنْهَا، وَوَجَدْتَ شَجَرًا لَمْ يُؤْكَلْ مِنْهَا، فِي أَيِّهَا كُنْتَ تُرْتِعُ بَعِيرَكَ؟ قَالَ: «فِي الَّذِي لَمْ يُرْتَعْ مِنْهَا». تَعْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَتَزَوَّجْ بِكْرًا غَيْرَهَا». (بخاری: ۵۰۷۷)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! اگر وارد دره‌ای شدی که بعضی از درختان آن را (حیوانات) خورده‌اند و بعضی دیگر را نخورده‌اند، در کدام یک از آنها شترانت را به چرا می‌بری؟ فرمود: «به سوی درختانی می‌برم که چرانیده نشده‌اند». هدف عایشه ﷺ این بود که رسول الله ﷺ با دوشیزه‌ای غیر از او ازدواج نکرده بود».

باب (٤): نکاح دادن خردسالان به بزرگسالان

۱۸۱۰- «وَعَنْهَا ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَطَبَها إِلَى أَبِي بَكْرٍ ﷺ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا أَنَا أَخُوكَ. فَقَالَ: «أَنْتَ أَخِي فِي دِينِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ، وَهِيَ لِي حَلالٌ»». (بخاری: ۵۰۸۱)

ترجمه: «همچنین از عایشه ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ او را از ابوبکر، خواستگاری نمود. ابوبکر به او گفت: همانا من برادر تو هستم. رسول خدا ﷺ فرمود: «تو از دیدگاه دین و کتاب خدا برادر من هستی. و او (عایشه) برایم حلال است»».

باب (۵): برابری، در دین است

۱۸۱۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂: أَنَّ أَبَا حُذَيْفَةَ بْنَ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِشَمْسٍ ﵁ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَبَنَّى سَالِمًا، وَأَنْكَحَهُ بِنْتَ أَخِيهِ هِنْدَ بِنْتَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَهُوَ مَوْلًى لامْرَأَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ، كَمَا تَبَنَّى النَّبِيُّ ﷺ زَيْدًا، وَكَانَ مَنْ تَبَنَّى رَجُلاً فِي الْجَاهِلِيَّةِ دَعَاهُ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَوَرِثَ مِنْ مِيرَاثِهِ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ ﴿ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ﴾ [الأحزاب: ۵]. إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَمَوَٰلِيكُمۡ﴾ فَرُدُّوا إِلَى آبَائِهِمْ، فَمَنْ لَمْ يُعْلَمْ لَهُ أَبٌ، كَانَ مَوْلًى وَأَخًا فِي الدِّينِ، فَجَاءَتْ سَهْلَةُ بِنْتُ سُهَيْلِ ابْنِ عَمْرٍو الْقُرَشِيِّ ثُمَّ العَامِرِيِّ، وَهِيَ امْرَأَةُ أَبِي حُذَيْفَةَ بْنِ عُتْبَةَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا نَرَى سَالِمًا وَلَدًا، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا قَدْ عَلِمْتَ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ». (بخاری: ۵۰۸۸)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: ابوحذیفه بن عتبه بن ربیعه بن عبدشمس که از همراهان نبی اکرم ﷺ در جنگ بدر بود، سالم را که غلام آزاد شده یک زن انصاری بود، به فرزندی قبول کرد همانطور که نبی اکرم زید را به فرزندی قبول کرده بود. و برادر زاده‌اش؛ هند دختر ولید بن عتبه بن ربیعه؛ را به نکاح او در آورد. شایان ذکر است که اگر کسی در زمان جاهلیت، فردی را به فرزندی قبول می‌کرد، او را به وی نسبت می‌دادند و از او ارث می‌برد تا اینکه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ﴾ [الأحزاب: ۵]. تا ﴿وَمَوَٰلِيكُمۡ﴾ یعنی آنها را به پدرانشان نسبت دهید.... بعد از آن، فرزند خوانده‌ها به پدران (حقیقی) خود نسبت داده می‌شدند. و اگر پدر کسی شناخته نمی‌شد، مولا و برادر دینی‌اش بشمار می‌رفت. آنگاه، سهله دختر سهیل بن عمرو قریشی عامری که همسر ابوحذیفه بن عتبه بود، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! ما سالم را فرزند خود می‌دانستیم و هم اکنون شما می‌دانید که خداوند در این باره چه نازل فرمود... آنگاه بقیه حدیث را بیان کرد».

۱۸۱۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى ضُبَاعَةَ بِنْتِ الزُّبَيْرِ. فَقَالَ لَهَا: لَعَلَّكِ أَرَدْتِ الْحَجَّ، قَالَتْ: وَاللَّهِ لا أَجِدُنِي إِلاَّ وَجِعَةً، فَقَالَ لَهَا: «حُجِّي وَاشْتَرِطِي، وَقُولِي: اللَّهُمَّ مَحِلِّي حَيْثُ حَبَسْتَنِي». وَكَانَتْ تَحْتَ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ». (بخاری: ۵۰۸۹)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: رسول الله ﷺ نزد ضباعه دختر زبیر ﵄ رفت و به او فرمود: «شاید می‌خواهی به حج بروی»؟ ضباعه گفت: سوگند به خدا که من بیمار هستم. رسول خدا ﷺ به او فرمود: «به حج برو و چنین شرط کن و بگو: بار الها! بیرون شدنم از احرام، همان جایی است که تو مرا جلوگیری نمایی». قابل یادآوری است که ضباعه، همسر مقداد بن اسود بود».

۱۸۱۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا، وَلِحَسَبِهَا، وَجَمَالِهَا، وَلِدِينِهَا، فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يَدَاكَ»». (بخاری:۵۰۹۰)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زن بخاطر چهار چیز، نکاح می‌شود: بخاطر مالش، نسب‌اش، زیبائی‌اش، و دینش. پس دستهایت، خاک آلود گردد. زن دیندار، انتخاب کن»».

۱۸۱٤- «عَنْ سَهْلٍ ﭬ قَالَ: مَرَّ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا»؟ قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ يُسْتَمَعَ، قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ، فَمَرَّ رَجُلٌ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا»؟ قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ لا يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ لا يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ لا يُسْتَمَعَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الأَرْضِ مِثْلَ هَذَا»». (بخاری: ۵۰۹۱)

ترجمه: «سهل ﭬ می‌گوید: مردی از کنار رسول الله ﷺ گذشت. نبی اکرم ﷺ فرمود: «درباره این شخص، چه می‌گویید»؟ گفتند: شایستگی آن را دارد که اگر خواستگاری کند، جواب مثبت، بگیرد و اگر شفاعت نماید، شفاعت‌اش پذیرفته شود و اگر سخنی بگوید، سخنش شنیده شود.

راوی می‌گوید: آنگاه رسول خدا ﷺ سکوت کرد. سپس مسلمانی فقیر از آنجا گذشت. آنحضرت ﷺ فرمود: «درباره این شخص، چه می‌گویید»؟ گفتند: اینقدر شایستگی دارد که اگر خواستگاری کند، جواب منفی بگیرد و اگر شفاعت نماید، شفاعت‌اش پذیرفته نشود و اگر سخن بگوید، سخنش شنیده نشود. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر زمین از افرادی مانند این شخص (غنی) پُر شود باز هم این (فقیر) از آنان، بهتر است»».

باب (٦): پرهیز نمودن از شومی زنان، و این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: «همانا برخی از همسران و فرزندانتان، دشمنان شما هستند»

۱۸۱۵- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ﭭ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ»». (بخاری:۵۰۹٦)

ترجمه: «اسامه بن زید ﭭ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بعد از خودم، هیچ فتنه‌ای برای مردان، زیانبارتر از فتنه زنان، بجای نگذاشتم»».

باب (۷): «و مادرهایتان که به شما شیر داده‌اند» و آنچه از نسب، حرام می‌شود، از رضاعت (شیرخوردن) نیز حرام می‌شود

۱۸۱٦- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَلا تَتَزَوَّجُ ابْنَةَ حَمْزَةَ؟! قَالَ: «إِنَّهَا ابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ»». (بخاری: ۵۱۰۰)

ترجمه: «ابن عباس ب می‌گوید: از نبی اکرم ج پرسیدند: آیا با دختر حمزه ازدواج نمی‌کنی؟ فرمود: «او برادر زاده رضاعی من است»».

۱۸۱۷- «عَنْ عَائِشَةَ ل زَوْجَ النَّبِيِّ ج: أَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ج: «أُرَاهُ فُلانًا» ـ لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرَّضَاعَةِ ـ قَالَتْ عَائِشَةُ: لَوْ كَانَ فُلانٌ حَيًّا ـ لِعَمِّهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ ـ دَخَلَ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، الرَّضَاعَةُ تُحَرِّمُ مَا تُحَرِّمُ الْوِلادَةُ»». (بخاری: ۵۰۹۹)

ترجمه: «عایشه ل؛ همسر گرامی نبی اکرمج؛ می‌گوید: صدای مردی را شنیدم که اجازه می‌خواست تا وارد خانه حفصه شود. گفتم: ای رسول خدا! این مرد، اجازه می‌خواهد تا وارد خانه شما شود. نبی اکرم ج فرمود: «فکر می‌کنم فلانی ـ نام عموی رضاعی حفصه را برد ـ است»».

عایشه پرسید: اگر فلانی ـ نام عموی‌رضاعی‌اش را گرفت ـ زنده می‌بود، می‌توانست به خانه‌ام بیاید؟ فرمود: «بلی، آنچه را که خویشاوندی نسبی، حرام می‌کند، رضاعت نیز حرام می‌گرداند»».

۱۸۱۸- «عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ ل قَالَتْ: قلت: يَا رَسُولَ اللَّهِ، انْكِحْ أُخْتِي بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ، فَقَالَ: «أَوَتُحِبِّينَ ذَلِكِ»؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ، وَأَحَبُّ مَنْ شَارَكَنِي فِي خَيْرٍ أُخْتِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ج: «إِنَّ ذَلِكِ لا يَحِلُّ لِي». قُلْتُ: فَإِنَّا نُحَدَّثُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْكِحَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ، قَالَ: «بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «لَوْ أَنَّهَا لَمْ تَكُنْ رَبِيبَتِي فِي حَجْرِي، مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّهَا لابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ، أَرْضَعَتْنِي وَأَبَا سَلَمَةَ ثُوَيْبَةُ، فَلا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلا أَخَوَاتِكُنَّ»». (بخاری: ۵۱۰۱)

ترجمه: «ام حبیبه دختر ابوسفیان ل می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! با خواهرم ؛دختر ابوسفیان؛ ازدواج کن. فرمود: «آیا تو این کار را دوست داری»؟ گفتم: بلی، چرا که من تنها و بدون هوو نیستم و محبوب‌ترین کسی که دوست دارم در خیری با من شریک شود، خواهرم می‌باشد. نبی اکرم ج فرمود: «این کار، برایم حلال نیست». گفتم: مردم می‌گویند: شما می‌خواهید با دختر ام سلمه ازدواج کنید. فرمود: «دختر ام سلمه»؟! گفتم: بلی. فرمود: «اگر او دختر همسرم نبود و تحت سرپرستی‌ام قرار نداشت، باز هم برایم حلال نبود چرا که برادر زاده رضاعی‌ام می‌باشد. من و ابوسلمه را ثوییه شیر داده است. پس دختران و خواهرانتان را به من پیشنهاد نکنید»».

باب (۸): قول کسی که می‌گوید: رضاع بعد از دوسال، ثابت نمی‌شود

۱۸۱۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا رَجُلٌ، فَكَأَنَّهُ تَغَيَّرَ وَجْهُهُ، كَأَنَّهُ كَرِهَ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: إِنَّهُ أَخِي، فَقَالَ: «انْظُرْنَ مَنْ إِخْوَانُكُنَّ، فَإِنَّمَا الرَّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ»». (بخاری: ۵۱۰۲)

ترجمه: «از عایشه ﭫ روایت است که نبی اکرم ﷺ وارد خانه‌اش شد و مردی را در آنجا دید. و آنرا به اندازه‌ای ناپسند دانست که چهره‌اش تغییر کرد. عایشه ﭫ گفت: او برادر (رضاعی) من است. رسول خدا ﷺ فرمود: «خوب دقت کنید چه کسانی برادران شما هستند زیرا رضاعت، زمانی به ثبوت می‌رسد که گرسنگی را برطرف نماید». یعنی در دوران شیر خوارگی باشد».

۱۸۲۰- «عَنْ جَابِرٍ ﭬ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُنْكَحَ الْمَرْأَةُ عَلَى عَمَّتِهَا أَوْ خَالَتِهَا». (بخاری: ۵۱۰۸)

ترجمه: «جابر ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ از ازدواج با برادر زاده و خواهر زاده همسر، نهی فرمود».

باب (۹): نکاح شغار

۱۸۲۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الشِّغَارِ». (بخاری: ۵۱۱۲)

ترجمه: «ابن عمر ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ از نکاح شغار، منع فرمود».

(نکاح شغار بدین صورت است که مردی یکی از بستگان خود مانند خواهر یا دخترش را به ازدواج مرد دیگری در آورد بشرطی که آن مرد نیز یکی از بستگانش را به ازدواج او در آورد. و مهریه هر یک از آنان، بُضع دیگری باشد).

باب (۱۰): سرانجام، پیامبر اکرم ﷺ از نکاح متعه، منع فرمود

۱۸۲۲- «عَنْ عَلِيٍّ ﭬ أَنَّه قَالَ لابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ وَعَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ زَمَنَ خَيْبَرَ». (بخاری:۵۱۱۵)

ترجمه: «علی بن ابی‌طالب ﭬ به ابن عباس ﭭ گفت: همانا رسول الله ﷺ هنگام غزوه خیبر، از ازدواج متعه و خوردن گوشت الاغ‌های اهلی، منع فرمود».

باب (۱۱): پیشنهاد ازدواج از طرف زن به مرد نیکوکار

۱۸۲۳- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﭬ: أَنَّ امْرَأَةً عَرَضَتْ نَفْسَهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِيهَا. فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ»؟ قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قَالَ: «اذْهَبْ فَالْتَمِسْ وَلَوْ

خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ: لا وَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا، وَلا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي، وَلَهَا نِصْفُهُ، قَالَ سَهْلٌ: وَمَا لَهُ رِدَاءٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَمَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ؟ إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ». فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى إِذَا طَالَ مَجْلِسُهُ قَامَ. فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ فَدَعَاهُ، أَوْ دُعِيَ لَهُ. فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ»؟ فَقَالَ: مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا، لِسُوَرٍ يُعَدِّدُهَا. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمْلَكْنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ»». (بخاری: ۵۱۲۱)

ترجمه: «سهل بن سعد ؓ می‌گوید: زنی، خودش را به نبی اکرم ﷺ عرضه کرد. مردی گفت: ای رسول خدا! او را به ازدواج من در بیاور. آنحضرت ﷺ فرمود: «چیزی هم داری»؟ گفت: هیچ چیز ندارم. فرمود: «برو چیزی پیدا کن اگر چه انگشتری آهنی باشد». آن مرد رفت و پس از بازگشت، گفت: نه، سوگند به خدا که هیچ چیز حتی انگشتر آهنی هم پیدا نکردم، البته این ازارم، وجود دارد که می‌توانم نصف‌اش را به او بدهم.

سهل می‌گوید: آن مرد، ردایی هم نداشت. لذا رسول الله ﷺ فرمود: «ازارت چه می‌شود؟ اگر تو آنرا بپوشی، چیزی برای او باقی نمی‌ماند و اگر او آنرا بپوشد، چیزی برای تو باقی نخواهد ماند». آنگاه مرد، همانجا نشست تا اینکه نشستن‌اش طولانی شد. و هنگام برخاستن، نبی اکرم ﷺ او را دید. پس او را صدا زد و یا دستور داد تا صدایش بزنند و خطاب به او فرمود: «چقدر قرآن یاد داری»؟ گفت: فلان و فلان سوره را یاد دارم و چند سوره را برشمرد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را در مقابل قرآنی که یاد داری، به نکاح تو در آوردیم»».

باب (۱۲): نگاه کردن به زن قبل از ازدواج

۱۸۲۴- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ ؓ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جِئْتُ لأَهَبَ لَكَ نَفْسِي، فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَصَعَّدَ النَّظَرَ إِلَيْهَا، وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَأْطَأَ رَأْسَهُ. وَذَكَرَ الْحَدِيْثَ وَقَالَ فِيْ آخِرِهِ: «أَتَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ»؟ قَالَ: نَعَمْ: قَالَ: «اذْهَبْ فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ»». (بخاری: ۵۱۲۶)

ترجمه: «و در روایتی دیگر از سهل ؓ چنین آمده است که زنی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! آمده‌ام تا خود را به تو ببخشم. رسول الله ﷺ سرش را بلند کرد و سرتاپایش را خوب نگاه کرد. آنگاه، سرش را پایین انداخت.

سپس، راوی بقیه حدیث را ذکر نمود و در پایان، گفت: رسول اکرم ﷺ خطاب به آن مرد فرمود: «آیا این سوره‌ها را خوب حفظ داری»؟ گفت: بلی. فرمود: «برو، او را در مقابل قرآنی که حفظ داری، به نکاح تو در آوردم»».

باب (۱۳): کسی که می‌گوید: نکاح، بدون حضور ولی، جایز نیست

۱۸۲۵- «عَنْ مَعْقِلِ بْنُ يَسَارٍ ﷺ قَالَ: زَوَّجْتُ أُخْتًا لِي مِنْ رَجُلٍ فَطَلَّقَهَا، حَتَّى إِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا جَاءَ يَخْطُبُهَا، فَقُلْتُ لَهُ: زَوَّجْتُكَ وَفَرَشْتُكَ وَأَكْرَمْتُكَ فَطَلَّقْتَهَا، ثُمَّ جِئْتَ تَخْطُبُهَا؟ لا وَاللَّهِ، لا تَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا، وَكَانَ رَجُلاً لا بَأْسَ بِهِ، وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ تُرِيدُ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الآيَةَ ﴿فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ﴾ [البقرة: ۲۳۲]. فَلا تَعْضُلُوهُنَّ﴾ فَقُلْتُ: الآنَ أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَزَوَّجَهَا إِيَّاهُ». (بخاری:۵۱۳۰)

ترجمه: «معقل بن یسار ﷺ می‌گوید: یکی از خواهرانم را به نکاح مردی در آوردم. آن مرد، او را طلاق (رجعی) داد و پس از سپری شدن عده‌اش، دوباره از او خواستگاری کرد. به او گفتم: به تو احترام گذاشتم و او را به نکاحت در آوردم و در اختیارت قرار دادم. ولی تو او را طلاق دادی و اینک دوباره آمده‌ای و از او خواستگاری می‌کنی؟! نه، سوگند به خدا که او دوباره به تو بر نمی‌گردد. قابل یادآوری است که او مردی شایسته بود و خواهرم هم دوست داشت که نزد او برگردد. آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود که «مانع ازدواج آنان نشوید». بعد از نزول این آیه، گفتم: ای رسول خدا! هم اکنون این کار را خواهم کرد.

یکی از راویان می‌گوید: آنگاه معقل بن یسار خواهرش را (با عقدی جدید) به نکاح آن مرد، در آورد».

باب (١٤): برای صحت نکاح، هم رضایت دختر و هم زن بیوه، ضروری است

۱۸۲٦- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا تُنْكَحُ الأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ إِذْنُهَا؟ قَالَ: «أَنْ تَسْكُتَ»». (بخاری: ٥١٣٦)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زن بیوه بدون مشورت با او، و دختر باکره بدون اجازه‌اش، به نکاح داده نمی‌شوند». گفتند: ای رسول خدا! اجازه دختر باکره، چگونه است؟ فرمود: «اینکه سکوت نماید»».

۱۸۲۷- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ الْبِكْرَ تَسْتَحِي، قَالَ: «رِضَاهَا صَمْتُهَا»». (بخاری: ۵۱۳۷)

ترجمه: «از عایشه ﷺ روایت است که عرض کرد: ای رسول خدا! دختر باکره، خجالت می‌شود. فرمود: «سکوت‌اش، دلیل رضایت است»».

باب (۱۵): اگر شخصی، دخترش را بدون رضایت او نکاح دهد، نکاح‌اش مردود است

۱۸۲۸- «عَنْ خَنْسَاءَ بِنْتِ خِذَامٍ الأَنْصَارِيَّةِ ﷺ: أَنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَهْيَ ثَيِّبٌ، فَكَرِهَتْ ذَلِكَ فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَرَدَّ نِكَاحَهُ». (بخاری: ۵۱۳۹)

ترجمه: «از خنساء دختر خذام انصاری رضی الله عنها که زنی بیوه بود روایت است که پدرش او را به نکاح شخصی در آورد. اما او این نکاح را نپسندید . پس نزد رسول الله ﷺ آمد و آنحضرت ﷺ نکاح پدرش را مردود دانست».

باب (١٦): تا زمانی که خواستگار اول، ازدواج نکرده و یا از خواستگاریش، صرف نظر ننموده است نباید خواستگاری کرد

۱۸۲۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما كَانَ يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَبِيعَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلا يَخْطُبَ الرَّجُلُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَتْرُكَ الْخَاطِبُ قَبْلَهُ أَوْ يَأْذَنَ لَهُ الْخَاطِبُ». (بخاری: ٥١٤٢)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می‌گفت: نبی اکرم ﷺ شما را از معامله بر معامله دیگران و خواستگاری بر خواستگاری دیگران، منع فرمود مگر اینکه خواستگار قبلی، از خواستگاریش، صرف نظر کند و یا (به خواستگار دوم) اجازه دهد».

باب (١٧): شروط باطل نکاح

۱۸۳۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تَسْأَلُ طَلاقَ أُخْتِهَا لِتَسْتَفْرِغَ صَحْفَتَهَا، فَإِنَّمَا لَهَا مَا قُدِّرَ لَهَا»». (بخاری: ٥١٥٢)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «برای هیچ زنی، جایز نیست که خواهان طلاق خواهرش شود تا کاسه‌اش را خالی کند (و سهمیه‌اش را به خود، اختصاص دهد) زیرا آنچه که برایش مقدر شده است، به او خواهد رسید»».

باب (١٨): زنانی که عروس را به شوهرش تحویل می‌دهند و دعای برکت می‌کنند

۱۸۳۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّهَا زَفَّتِ امْرَأَةً إِلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَائِشَةُ، مَا كَانَ مَعَكُمْ لَهْوٌ؟ فَإِنَّ الأَنْصَارَ يُعْجِبُهُمُ اللَّهْوُ»». (بخاری:٥١٦٣)

ترجمه: «از عایشه رضی الله عنها روایت است که ایشان، عروسی را به خانه شوهرش که یک مرد انصاری بود، برد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای عایشه! آیا همراه شما سرگرمی (دف و غیره) نبود؟ زیرا انصار، سرگرمی را دوست دارند»».

باب (۱۹): مرد، هنگام همبستری با همسرش، چه بگوید؟

۱۸۳۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَا لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ يَقُولُ حِينَ يَأْتِي أَهْلَهُ: بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، ثُمَّ قُدِّرَ بَيْنَهُمَا فِي ذَلِكَ أَوْ قُضِيَ وَلَدٌ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا»». (بخاری: ۵۱۶۵)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر شخص، هنگام همبستری با همسرش بگوید: بسم الله اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، یعنی به نام خدا، الهی! شیطان را از ما و از آنچه به ما عنایت می‌کنی، دور نگهدار. اگر از آن همبستری، فرزندی بوجود آید، هیچ شیطانی، هرگز به او ضرری نمی‌رساند».

باب (۲۰): جشن عروسی با یک گوسفند

۱۸۳۳- «عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: مَا أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَيْءٍ مِنْ نِسَائِهِ، مَا أَوْلَمَ عَلَى زَيْنَبَ، أَوْلَمَ بِشَاةٍ». (بخاری: ۵۱۶۸)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ برای هیچ یک از همسرانش به اندازه زینب، ولیمه نداد. چنانکه برای جشن عروسی‌اش یک گوسفند، ذبح کرد».

باب (۲۱): برگزاری جشن عروسی با کمتر از یک گوسفند

۱۸۳۴- «عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ بِمُدَّيْنِ مِنْ شَعِيرٍ». (بخاری: ۵۱۷۲)

ترجمه: «صفیه دختر شیبه رضی الله عنها می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در جشن عروسی یکی از همسرانش، دو مد[1] جو، بعنوان ولیمه، انفاق کرد».

باب (۲۲): دعوت عروسی و مهمانی، باید پذیرفته شود

۱۸۳۵- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْوَلِيمَةِ فَلْيَأْتِهَا»». (بخاری: ۵۱۷۳)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما را به جشن عروسی، دعوت کردند، در آن، شرکت کند»».

۱- هر مد، یک چهارم صاع است.

باب (۲۳): سفارش کردن دربارۀ زنان

۱۸۳٦- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِي جَارَهُ، وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا، فَإِنَّهُنَّ خُلِقْنَ مِنْ ضِلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلَعِ أَعْلاهُ، فَإِنْ ذَهَبْتَ تُقِيمُهُ كَسَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا»». (بخاری: ٥١٨٦)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه‌اش را آزار ندهد. و با زنان، بخوبی رفتار کنید و سفارش مرا در مورد آنان، بپذیرید. چرا که آنها از پهلو (دنده) آفریده شده‌اند. و همانا کج‌ترین بخش دنده، قسمت بالای آن است. اگر بخواهی، آنرا راست کنی، می‌شکنند. و اگر رهایش کنی، همچنان کج، باقی می‌ماند. پس با زنان بخوبی رفتار کنید و سفارش مرا در مورد آنان، مد نظر داشته باشید»».

باب (۲٤): خوش رفتاری با خانواده

۱۸۳۷- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: جَلَسَ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً، فَتَعَاهَدْنَ وَتَعَاقَدْنَ أَنْ لا يَكْتُمْنَ مِنْ أَخْبَارِ أَزْوَاجِهِنَّ شَيْئًا.

قَالَتِ الأُولَى: زَوْجِي لَحْمُ جَمَلٍ غَثٍّ، عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ، لا سَهْلٍ فَيُرْتَقَى، وَلا سَمِينٍ فَيُنْتَقَلُ.

قَالَتِ الثَّانِيَةُ: زَوْجِي لا أَبُثُّ خَبَرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لا أَذَرَهُ، إِنْ أَذْكُرْهُ أَذْكُرْ عُجَرَهُ وَبُجَرَهُ.

قَالَتِ الثَّالِثَةُ: زَوْجِي الْعَشَنَّقُ، إِنْ أَنْطِقْ أُطَلَّقْ، وَإِنْ أَسْكُتْ أُعَلَّقْ.

قَالَتِ الرَّابِعَةُ: زَوْجِي كَلَيْلِ تِهَامَةَ، لا حَرٌّ وَلا قُرٌّ، وَلا مَخَافَةَ وَلا سَآمَةَ.

قَالَتِ الْخَامِسَةُ: زَوْجِي إِنْ دَخَلَ فَهِدَ، وَإِنْ خَرَجَ أَسِدَ، وَلا يَسْأَلُ عَمَّا عَهِدَ.

قَالَتِ السَّادِسَةُ: زَوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفَّ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ، وَإِنِ اضْطَجَعَ الْتَفَّ، وَلا يُولِجُ الْكَفَّ، لِيَعْلَمَ الْبَثَّ.

قَالَتِ السَّابِعَةُ: زَوْجِي غَيَايَاءُ أَوْ عَيَايَاءُ، طَبَاقَاءُ، كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ، شَجَّكِ أَوْ فَلَّكِ، أَوْ جَمَعَ كُلاًّ لَكِ.

قَالَتِ الثَّامِنَةُ: زَوْجِي الْمَسُّ مَسُّ أَرْنَبٍ، وَالرِّيحُ رِيحُ زَرْنَبٍ.

قَالَتِ التَّاسِعَةُ: زَوْجِي رَفِيعُ الْعِمَادِ، طَوِيلُ النِّجَادِ، عَظِيمُ الرَّمَادِ، قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّادِ.

قَالَتِ الْعَاشِرَةُ: زَوْجِي مَالِكٌ، وَمَا مَالِكٌ، مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكِ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ، قَلِيلاتُ الْمَسَارِحِ، وَإِذَا سَمِعْنَ صَوْتَ الْمِزْهَرِ، أَيْقَنَّ أَنَّهُنَّ هَوَالِكُ.

قَالَتِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: زَوْجِي أَبُو زَرْعٍ، وَمَا أَبُو زَرْعٍ، أَنَاسَ مِنْ حُلِيٍّ أُذُنَيَّ، وَمَلأَ مِنْ شَحْمٍ عَضُدَيَّ، وَبَجَّحَنِي فَبَجِحَتْ إِلَيَّ نَفْسِي، وَجَدَنِي فِي أَهْلِ غُنَيْمَةٍ بِشِقٍّ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيطٍ وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلا أُقَبَّحُ، وَأَرْقُدُ فَأَتَصَبَّحُ، وَأَشْرَبُ فَأَتَقَنَّحُ، أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، عُكُومُهَا رَدَاحٌ، وَبَيْتُهَا فَسَاحٌ، ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، مَضْجَعُهُ كَمَسَلِّ شَطْبَةٍ، وَيُشْبِعُهُ ذِرَاعُ الْجَفْرَةِ، بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، طَوْعُ أَبِيهَا، وَطَوْعُ أُمِّهَا، وَمِلْءُ كِسَائِهَا، وَغَيْظُ جَارَتِهَا، جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، لا تَبُثُّ حَدِيثَنَا تَبْثِيثًا، وَلا تُنَقِّثُ مِيرَتَنَا تَنْقِيثًا، وَلا تَمْلأُ بَيْتَنَا تَعْشِيشًا، قَالَتْ: خَرَجَ أَبُو زَرْعٍ وَالأَوْطَابُ تُمْخَضُ، فَلَقِيَ امْرَأَةً مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالْفَهْدَيْنِ، يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ خَصْرِهَا بِرُمَّانَتَيْنِ، فَطَلَّقَنِي وَنَكَحَهَا، فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلاً سَرِيًّا، رَكِبَ شَرِيًّا، وَأَخَذَ خَطِّيًّا وَأَرَاحَ عَلَيَّ نَعَمًا ثَرِيًّا، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَائِحَةٍ زَوْجًا، وَقَالَ: كُلِي أُمَّ زَرْعٍ، وَمِيرِي أَهْلَكِ، قَالَتْ: فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَانِيهِ، مَا بَلَغَ أَصْغَرَ آنِيَةِ أَبِي زَرْعٍ.

قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُنْتُ لَكِ كَأَبِي زَرْعٍ لأُمِّ زَرْعٍ»». (بخاری: ۵۱۸۹)

ترجمه: «عایشه ؅ می‌گوید: یازده زن نشستند و با یکدیگر، عهد و پیمان بستند که هیچ چیز از احوال شوهرانشان را کتمان نکنند.

اولی گفت: شوهرم مانند شتر لاغری است که بالای کوهی قرار دارد. نه هموار است که به آن صعود شود و نه گوشت چاقی دارد که به خانه‌ها برده شود. (یعنی بد اخلاق است و ویژگی مثبتی ندارد که مردم به او مراجعه کنند).

دومی گفت: من اسرار شوهرم را فاش نمی‌کنم زیرا می‌ترسم که به اتمام نرسد. و اگر از او سخن بگویم، همه عیوبش را ذکر می‌نمایم.

سومی گفت: شوهرم فرد قد بلندی است که اگر حرف بزنم، طلاقم می‌دهد و اگر سکوت کنم، مرا معلق می‌گذارد (بجز بدی، هیچ حسنی ندارد).

چهارمی گفت: شوهرم مانند شب سرزمین تهامه، معتدل است نه بسیار سرد است و نه بسیارگرم. ترس و وحشتی از او ندارم (چون خوش اخلاق است) و همنشینی با وی، ملال آور نیست.

پنجمی گفت: شوهرم هنگامی که وارد خانه می‌شود، مانند یوزپلنگ است (زیاد می‌خوابد). و هنگامی که از خانه بیرون می‌رود، مانند شیر است (بسیار شجاع است). و از مال و اموالی که در خانه وجود دارد، نمی‌پرسد.

ششمی گفت: شوهرم هنگام خوردن، همه چیز را می‌خورد و هیچ چیز باقی نمی‌گذارد و اگر آب بنوشد، تا تَه می‌نوشد و ظرف را خالی می‌کند. و هنگام خوابیدن، خود را یک گوشه می‌پیچد و می‌خوابد و دست‌اش را وارد لباسم نمی‌کند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند.

هفتمی گفت: شوهرم، فرد کودنی است و یا اینکه توان نزدیکی با زنان را ندارد. احمق و نادان است. همه عیوب، در او جمع شده است. سرت را زخمی می‌کند و یا عضوی از اعضایت را می‌شکند و یا اینکه هم زخمی می‌کند و هم می‌شکند.

هشتمی گفت: نوازش شوهرم مانند نوازش خرگوش است یعنی بسیار متواضع و خوش اخلاق می‌باشد. و بویی مانند بوی زرنب[1] دارد.

نهمی گفت: شوهرم از نسب بالایی برخوردار است. قد بلندی دارد. خاکستر خانه‌اش بسیار زیاد است. یعنی فرد سخاوتمندی می‌باشد. همچنین خانه‌اش نزدیک محل تجمع مردم است.

دهمی گفت: شوهرم، مالک، نام دارد. مالک کیست؟ مالک بهتر از این حرفها است. او شتران زیادی دارد که بیشتر اوقات، کنارخانه خوابیده‌اند و کمتر به چرا می‌روند. و هنگامی که صدای موسیقی را بشنوند، می‌دانند که هم‌اکنون ذبح خواهند شد. (یعنی فردی بسیار سخاوتمند است طوریکه شتران را بیشتر اوقات، کنار خانه نگه می‌دارد تا هنگام آمدن مهمان در دسترس باشند. و بمحض اینکه مهمان بیاید، مجلس موسیقی برپا می‌کند و شتری ذبح می‌نماید).

یازدهمی گفت: شوهرم ابوزرع است، می‌دانید ابوزرع چه کسی است؟ او گوشهایم را با زیورآلات آراسته و بازوهایم را چاق و فربه نموده و باعث خوشحالی من گردیده است. من هم خوشحال شده‌ام. او مرا در میان صاحبان گوسفند یافت که به دشواری زندگی می‌کردم. پس مرا به میان اسب‌داران و شترداران و کشاورزان آورد. سخنانم را می‌پذیرد. صبحها می‌خوابم چرا که به اندازه کافی، خدمتگزار دارد. نزد ما آب زیادی وجود دارد. اما مادر ابوزرع، آیا مادرش را می‌شناسید؟ او انبارهای بسیار وسیعی دارد که مملو از غذا و سایر کالاها می‌باشد و دارای خانه بسیار بزرگی است.

اما فرزند ابوزرع، آیا فرزند ابوزرع را می‌شناسید؟ خوابیدنش به شمشیری شباهت دارد که از نیام، بیرون آورده شده باشد. یعنی زیبا است. و با یک ران بزغاله، سیر می‌کند. یعنی کم خوراک است.

و دختر ابوزرع، آیا می‌دانید که دختر ابوزرع چه کسی است؟ او دختری فرمانبردار است. از مادرش اطاعت می‌کند. چاق و چهارشانه است و به اندازه‌ای زیبا است که باعث ناراحتی هوویش می‌شود. اما کنیز ابوزرع، آیا می‌دانید او کیست؟ او فرد رازداری است که سخنان ما را به مردم نمی‌گوید و امانت داری است

۱- زرنب، گیاه خوشبویی است.

که غذای ما را حیف و میل نمی‌کند. و نظافت کاری است که اجازه نمی‌دهد خانه ما خس و خاشاک بگیرد.

روزی، ابوزرع از خانه بیرون رفت در حالی که مشك‌ها پر از شیر بودند. او در مسیر راه با زنی برخورد کرد که دو بچه مانند دو یوزپلنگ داشت. آن بچه‌ها، با پستانهای مادرشان که به انار می‌ماند، بازی می‌کردند. ابوزرع مرا طلاق داد و با آن زن، ازدواج کرد.

من هم بعد از او با مردی شریف، و سرمایه‌دار، اسب سوار و نیزه به دست، ازدواج کردم که شتران زیادی به من ارزانی داشت و از هرچیز، یک نوع برای من تدارک دید و به من گفت:ای ام زرع! بخور و به خانواده‌ات نیز بخوران. ولی در عین حال، اگر همه چیزهایی را که او به من داده است، یک جا جمع کنم، به اندازه کوچک‌ترین ظرف ابوزرع نمی‌شود.

عایشه ل می‌گوید: رسول الله ج بعد از شنیدن این سخنان فرمود: «من برای تو مانند ابوزرع برای ام زرع هستم»».

باب (۲۵): روزۀ نفلی زن، باید با اجازۀ شوهر باشد

۱۸۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: «لا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ، وَلا تَأْذَنَ فِي بَيْتِهِ إِلاَّ بِإِذْنِهِ، وَمَا أَنْفَقَتْ مِنْ نَفَقَةٍ عَنْ غَيْرِ أَمْرِهِ فَإِنَّهُ يُؤَدَّى إِلَيْهِ شَطْرُهُ»». (بخاری: ۵۱۹۵)

ترجمه: «ابوهریره سمی گوید: رسول الله ج فرمود: «برای زن، جایز نیست که هنگام حضور شوهر، بدون اجازه‌اش روزه (نفلی) بگیرد. و همچنین نباید بدون اجازه شوهر کسی را به خانه‌اش راه دهد. و آنچه را که بدون دستور شوهر، انفاق کند، نصف اجرش به شوهر می‌رسد»».

باب (۲٦)

۱۸۳۹- «عَنْ أُسَامَةَ س عَنِ النَّبِيِّ ج قَالَ: قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَكَانَ عَامَّةَ مَنْ دَخَلَهَا الْمَسَاكِينُ، وَأَصْحَابُ الْجَدِّ مَحْبُوسُونَ، غَيْرَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّارِ قَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ، وَقُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ فَإِذَا عَامَّةُ مَنْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ»». (بخاری: ۵۱۹٦)

ترجمه: «اسامه س می‌گوید: نبی اکرم ج فرمود: «کنار دروازه بهشت ایستادم. بیشترین کسانی که وارد بهشت می‌شدند، مساکین بودند. و سرمایه داران را (برای محاسبه) نگه داشته بودند مگر جهنمیانِ آنان که دستور داده بودند آنها را به جهنم برند. همچنین کنار دروازه جهنم ایستادم و دیدم که بیشترین کسانی که وارد آن می‌شوند، زنان هستند»».

باب (۲۷): قرعه کشی میان همسران، هنگام سفر

۱۸۴۰- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَطَارَتِ الْقُرْعَةُ لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ سَارَ مَعَ عَائِشَةَ يَتَحَدَّثُ، فَقَالَتْ حَفْصَةُ: أَلا تَرْكَبِينَ اللَّيْلَةَ بَعِيرِي وَأَرْكَبُ بَعِيرَكِ، تَنْظُرِينَ وَأَنْظُرُ، فَقَالَتْ: بَلَى، فَرَكِبَتْ. فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى جَمَلِ عَائِشَةَ وَعَلَيْهِ حَفْصَةُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهَا، ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلُوا، وَافْتَقَدَتْهُ عَائِشَةُ، فَلَمَّا نَزَلُوا جَعَلَتْ رِجْلَيْهَا بَيْنَ الإِذْخِرِ، وَتَقُولُ: يَا رَبِّ سَلِّطْ عَلَيَّ عَقْرَبًا أَوْ حَيَّةً تَلْدَغُنِي، وَلا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقُولَ لَهُ شَيْئًا». (بخاری: ۵۲۱۱)

ترجمه: «از عایشه ﵂ روایت است که هرگاه، نبی اکرم ﷺ می‌خواست به مسافرت برود، میان همسرانش، قرعه کشی می‌کرد . یک بار، قرعه به نام عایشه و حفصه افتاد. عادت آنحضرت ﷺ بر این بود که شبها در مسیر راه، کنار عایشه ﵂ حرکت می‌کرد و با او صحبت می‌نمود. حفصه به عایشه گفت:آیا امشب، تو بر شتر من سوار نمی‌شوی تا من شتر تو را سوار شوم و شتران یکدیگر را تجربه کنیم؟

عایشه گفت: بلی، و بر شتر حفصه، سوار شد . نبی اکرم ﷺ بسوی شتر عایشه آمد و به او سلام کرد در حالی که حفصه بر آن سوار بود . سپس به مسیرش ادامه داد تا اینکه توقف کردند. و از آنجائی که عائشه ﵂ همراهی پیامبر را از دست داد، هنگام توقف، پاهایش را میان گیاهان اذخر گذاشت و گفت: پروردگارا! عقرب یا ماری بر من مسلط گردان تا مرا نیش زند.

عایشه می‌گوید: (چون خودم مقصر بودم) نمی‌توانستم به رسول الله ﷺ چیزی بگویم».

باب (۲۸): نکاح با دوشیزه پس از ازدواج با بیوه

۱۸۴۱- «عَنْ أَنَسٍ ﵁ أَنَّهُ قَالَ: السُّنَّةُ إِذَا تَزَوَّجَ الْبِكْرَ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلاثًا». (بخاری: ۵۲۱۳)

ترجمه: «انس ﵁ می‌گوید: اگر مردی با دختر باکره‌ای ازدواج نمود، سنت است که یک هفته نزد او بماند (سپس نزد همسر دیگرش برود). و اگر با بیوه‌ای، ازدواج کرد، سه روز نزد او بماند (و بعد از آن، نزد همسر دیگرش برود)».

باب (۲۹): نهی از خود نمایی و فخر فروشی هووها به یکدیگر

۱۸۴۲- «عَنْ أَسْمَاءَ ﵂ : أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي ضَرَّةً، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ إِنْ تَشَبَّعْتُ مِنْ زَوْجِي غَيْرَ الَّذِي يُعْطِينِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلابِسِ ثَوْبَيْ زُورٍ»». (بخاری: ۵۲۱۹)

ترجمه: «اسماء ؓ می‌گوید: زنی گفت: ای رسول خدا! من هوویی دارم. اگر نزد او چنین وانمود کنم که شوهرم به من چیزهای بیشتری می‌دهد، آیا گناهکار می‌شوم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، اینگونه وانمود کند که به او چیزی داده شده است در حالی که چنین نباشد، مانند کسی است که پیراهن و شلوار دروغین، به تن کرده باشد»».

باب (۳۰): غیرت

۱۸۴۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ»». (بخاری: ۵۲۲۳)

ترجمه: «ابوهریره ؓ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند به غیرت می‌آید و آن، زمانی است که مؤمن، مرتکب کارهایی شود که خداوند، حرام گردانیده است»».

۱۸۴۴- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ ؓ قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي الزُّبَيْرُ، وَمَا لَهُ فِي الأَرْضِ مِنْ مَالٍ وَلا مَمْلُوكٍ، وَلاَ شَيْءٍ غَيْرَ نَاضِحٍ وَغَيْرَ فَرَسِهِ. فَكُنْتُ أَعْلِفُ فَرَسَهُ، وَأَسْتَقِي الْمَاءَ، وَأَخْرِزُ غَرْبَهُ وَأَعْجِنُ، وَلَمْ أَكُنْ أُحْسِنُ أَخْبِزُ، وَكَانَ يَخْبِزُ جَارَاتٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ، وَكُنَّ نِسْوَةَ صِدْقٍ، وَكُنْتُ أَنْقُلُ النَّوَى مِنْ أَرْضِ الزُّبَيْرِ الَّتِي أَقْطَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَأْسِي، وَهِيَ مِنِّي عَلَى ثُلُثَيْ فَرْسَخٍ، فَجِئْتُ يَوْمًا وَالنَّوَى عَلَى رَأْسِي، فَلَقِيتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنَ الأَنْصَارِ، فَدَعَانِي، ثُمَّ قَالَ: «إِخْ إِخْ» لِيَحْمِلَنِي خَلْفَهُ، فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَسِيرَ مَعَ الرِّجَالِ، وَذَكَرْتُ الزُّبَيْرَ وَغَيْرَتَهُ، وَكَانَ أَغْيَرَ النَّاسِ، فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنِّي قَدِ اسْتَحْيَيْتُ فَمَضَى، فَجِئْتُ الزُّبَيْرَ فَقُلْتُ: لَقِيَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَى رَأْسِي النَّوَى، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَأَنَاخَ لأَرْكَبَ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ، وَعَرَفْتُ غَيْرَتَكَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَحَمْلُكِ النَّوَى كَانَ أَشَدَّ عَلَيَّ مِنْ رُكُوبِكِ مَعَهُ، قَالَتْ: حَتَّى أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ بِخَادِمٍ تَكْفِينِي سِيَاسَةَ الْفَرَسِ، فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَنِي». (بخاری: ۵۲۲۴)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر ؓ می‌گوید: زبیر با من ازدواج کرد در حالی که بجز اسب و شتری که آب می‌کشید، هیچ نوع سرمایه‌ای اعم از برده یا چیز دیگری، در روی زمین نداشت. من اسب‌اش را علف می‌دادم،آب می‌کشیدم، دلوش را می‌دوختم و آرد، خمیر می‌کردم. اما نان پختن را خوب نمی‌دانستم. بدین جهت، تعدادی از همسایگان انصاری من که زنان بسیار خوبی بودند، برایم نان می‌پختند. همچنین از زمین زبیر که رسول الله ﷺ آنرا به او واگذار کرده بود (تا صرفاً ازآن استفاده کند و مالک آن نبود) و دو

سوم فرسنگ با ما فاصله داشت، هسته می‌آوردم. یکی از روزها که هسته‌ها بر سرم بود و داشتم می‌آمدم با رسول الله ﷺ که تعداد زیادی از انصار، همراهش بودند، برخورد نمودم. آنحضرت ﷺ مرا صدا زد و گفت: «إخ إخ» یعنی خواست شترش را بخواباند تا مرا پشت سرش سوار کند[1]. اما من شرم کردم که با مردان، همراه شوم. علاوه بر این، از آنجا که زبیر با غیرت ترین مردم بشمار می‌رفت، بیاد او و غیرت‌اش افتادم. رسول خدا ﷺ هم دانست که من خجالت می‌کشم. لذا به راهش ادامه داد. من نزد زبیر رفتم و گفتم: رسول خدا ﷺ که چند نفر از یارانش نیز همراه او بودند، مرا دید که هسته بر سرم دارم. شترش را خواباند تا بر آن سوار شوم. اما من خجالت کشیدم. علاوه بر آن، به یاد غیرت ات افتادم. زبیر گفت: سوگند به خدا که حمل هسته‌ها بر سرت، از سوار شدن با رسول اکرم ﷺ برایم دشوارتر بود.

اسماء می‌گوید: چنین وضعی داشتم تا اینکه سرانجام، پدرم ؛ابوبکر رضی الله عنه؛ خدمتگزاری برایم فرستاد که کارهای اسب را انجام می‌داد. او با این کار، گویا مرا آزاد ساخت».

باب (۳۱): غیرت و خشم زنان

۱۸٤٥- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لأَعْلَمُ إِذَا كُنْتِ عَنِّي رَاضِيَةً، وَإِذَا كُنْتِ عَلَيَّ غَضْبَى». قَالَتْ: فَقُلْتُ: مِنْ أَيْنَ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «أَمَّا إِذَا كُنْتِ عَنِّي رَاضِيَةً فَإِنَّكِ تَقُولِينَ: لا وَرَبِّ مُحَمَّدٍ، وَإِذَا كُنْتِ عَلَيَّ غَضْبَى قُلْتِ: لا وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ». قَالَتْ: قُلْتُ: أَجَلْ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَهْجُرُ إِلاَّ اسْمَكَ». (بخاری: ٥٢٢٨)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول خدا ﷺ به من فرمود: «من می‌دانم که تو چه وقت از من راضی هستی و چه وقت از من ناراحتی». پرسیدم: چگونه می‌دانی؟ فرمود: «هنگام رضایت، می‌گویی: نه و سوگند به پروردگار محمد. و هنگام ناراحتی، می‌گویی: نه و سوگند به پروردگار ابراهیم». گفتم: ای رسول خدا! بلی، همینطور است. سوگند به خدا که (هنگام ناراحتی) فقط نام ات را بر زبان نمی‌آورم».

باب (۳۲): هیچ مردی نباید با زن نامحرمی، تنها بنشیند و یا نزد زنی که شوهرش در خانه نیست، برود

۱۸٤٦- «عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ». فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَرَأَيْتَ الْحَمْوَ؟ قَالَ: «الْحَمْوُ الْمَوْتُ»». (بخاری: ٥٢٣٢)

---

۱ – اسماء رضی الله عنها چنین پنداشت که آنحضرت ﷺ می خواهد او را پشت سرش، سوار کند. ولی شاید پیامبر اکرم ﷺ می خواست او را بر شترش، سوار کند و هسته هایش را نیز بالای شتر بگذارد و خودش بر مرکبی دیگر، سوار شود. (فتح الباری)

ترجمه: «عقبه بن عامر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از رفتن نزد زنان (بیگانه) پرهیز کنید». مردی از انصار پرسید: ای رسول خدا! نظر شما در مورد خویشاوندان شوهر (مثل برادر، عمو، پسر عمو و خواهر زاده شوهر) چیست؟ فرمود: «هلاکت، در همین است»».

باب (۳۳): زن نباید نزد شوهرش، صفات زنان دیگر را بیان کند

۱۸٤۷- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تُبَاشِرُ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ، فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا»». (بخاری:٥٢٤٠)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ زنی، نباید به بدن زن دیگری، نگاه کند و یا آنرا لمس نماید و سپس او را نزد شوهرش، چنان توصیف کند که گویا او به آن زن، نگاه می‌کند»».

باب (٣٤): پس از غیبت طولانی، شب هنگام و بدون اطلاع، نباید وارد خانه شد

۱۸٤۸- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَكْرَهُ أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ طُرُوقًا». (بخاری:٥٢٤٣)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ ناپسند می‌دانست که شخص، شب هنگام و بدون اطلاع قبلی، نزد خانواده‌اش برود».

۱۸٤۹- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا دَخَلْتَ لَيْلاً فَلاَ تَدْخُلْ عَلَى أَهْلِكَ حَتَّى تَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ، وَتَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ»». (بخاری: ٥٢٤٦)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر شب هنگام، وارد (شهر) شدی، نزد همسرت نرو تا موهای زائد بدن‌اش را بر طرف کند و موهای سرش را شانه زند و سر وسامان دهد»».

۶۱- کتاب طلاق

۱۸۵۰- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحِيضَ، ثُمَّ تَطْهُرَ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ، قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ فَتِلْكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ»». (بخاری: ۵۲۵۲)

ترجمه: «از عبدالله بن عمر ﭭ روایت است که او در زمان حیات رسول الله ﷺ همسرش را که در دوران قاعدگی بسر می‌برد، طلاق داد. عمر بن خطاب ﭬ از رسول خدا ﷺ در این باره پرسید. آنحضرت ﷺ فرمود: «به او دستور بده تا به همسرش رجوع کند و او را نگه دارد تا پاک گردد و دوباره، دچار قاعدگی شود و سپس پاک گردد. بعد از آن، اگر خواست، می‌تواند او را نگه دارد. وگر نه، قبل از اینکه با او همبستر شود، طلاق‌اش دهد. این، همان عدتی است که خداوند، دستور داده است تا زنان در آن، طلاق داده شوند»».

باب (۱): طلاق دوران قاعدگی، طلاق محسوب می‌گردد

۱۸۵۱- «وَعَنْهُ ﭬ قَالَ: حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ». (بخاری: ۵۲۵۳)

ترجمه: «ابن عمر ﭭ می‌گوید: طلاقی که در دوران قاعدگی به همسرم داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید».

باب (۲): اگر کسی خواست همسرش را طلاق دهد، باید پیش رویش طلاق دهد؟

۱۸۵۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﭫ: أَنَّ ابْنَةَ الْجَوْنِ لَمَّا أُدْخِلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَدَنَا مِنْهَا قَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ فَقَالَ لَهَا: «لَقَدْ عُذْتِ بِعَظِيمٍ الْحَقِي بِأَهْلِكِ»». (بخاری: ۵۲۵٤)

ترجمه: «عایشه ﭫ می‌گوید: هنگامی که دختر جَون را نزد رسول الله ﷺ بردند و آنحضرت ﷺ خواست به او نزدیک شود، گفت: از تو به خدا، پناه می‌برم. رسول الله ﷺ به او فرمود: «به ذات بزرگی، پناه بردی. به خانواده ات، ملحق شو»».

۱۸۵۳- «وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ ﷺ: أَنَّهَا أُدْخِلَتْ عَلَيْهِ ﷺ وَمَعَهَا دَايَتُهَا حَاضِنَةٌ لَهَا، فَقَالَ رَسُوْلُ الله ﷺ: «هَبِي نَفْسَكِ لِي». قَالَتْ: وَهَلْ تَهَبُ الْمَلِكَةُ نَفْسَهَا لِلسُّوقَةِ؟ قَالَ: فَأَهْوَى بِيَدِهِ يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهَا لِتَسْكُنَ. فَقَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ. فَقَالَ: «قَدْ عُذْتِ بِمَعَاذٍ». ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا، فَقَالَ: «يَا أَبَا أُسَيْدٍ اكْسُهَا رَازِقِيَّتَيْنِ، وَأَلْحِقْهَا بِأَهْلِهَا»» (بخاری: ۵۲۵۷)

ترجمه: «در روایتی دیگر، ابواسید ﷺ می‌گوید: دختر جون را در حالی که دایه‌اش او را همراهی می‌کرد، نزد رسول اکرم ﷺ بردند. رسول الله ﷺ فرمود: «خود را در اختیار من بگذار». دختر جَون گفت: آیا ملکه، خود را در اختیار یکی از رعیت‌اش می‌گذارد؟ آنگاه، رسول اکرم ﷺ دست مبارک‌اش را بسوی او برد تا بر سرش بکشد و باعث آرامش وی گردد. دختر جون گفت: از تو به خدا پناه می‌برم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «به پناهگاه بزرگی، پناه بردی». سپس آنحضرت ﷺ نزد ما آمد و فرمود: «ای ابواسید! دو پارچه کتانی بلندِ سفید رنگ به او بده و او را به خانواده‌اش برسان»».

باب (۳): کسی که سه طلاق را جائز می‌داند

۱۸۵۴- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةَ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيِّ جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ رِفَاعَةَ طَلَّقَنِي فَبَتَّ طَلاقِي، وَإِنِّي نَكَحْتُ بَعْدَهُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الزُّبَيْرِ الْقُرَظِيَّ، وَإِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ الْهُدْبَةِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّكِ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ؟ لاَ حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ وَتَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ»». (بخاری: ۵۲۶۰)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: همسر رفاعه قُرَظی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! رفاعه مرا طلاق قطعی داد (سه طلاق). من بعد از او با عبدالرحمن بن زبیر قُرَظی ازدواج کردم. اما وی، چیزی مانند ریشه لباس دارد (قدرت همبستری ندارد). رسول الله ﷺ فرمود: «شاید می‌خواهی نزد رفاعه برگردی؟ تا زمانی که عبدالرحمن از تو لذت نبرده است و تو از او لذت نبرده‌ای (با یکدیگر همبستر نشده اید) این کار، ممکن نیست»».

باب (٤): «چرا آنچه را که خداوند برایت حلال ساخته است حرام می‌نمایی؟»

۱۸۵۵- «وَعَنْهَا ﷺ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ الْعَسَلَ وَالْحَلْوَاءَ، وَكَانَ إِذَا انْصَرَفَ مِنْ الْعَصْرِ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ فَيَدْنُو مِنْ إِحْدَاهُنَّ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ، فَاحْتَبَسَ أَكْثَرَ مَا كَانَ يَحْتَبِسُ. فَغِرْتُ فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ، فَقِيلَ لِي: أَهْدَتْ لَهَا امْرَأَةٌ مِنْ قَوْمِهَا عُكَّةً مِنْ عَسَلٍ. فَسَقَتْ النَّبِيَّ ﷺ مِنْهُ شَرْبَةً. فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّهِ لَنَحْتَالَنَّ لَهُ. فَقُلْتُ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ: إِنَّهُ

سَيَدْنُو مِنْكِ، فَإِذَا دَنَا مِنْكِ فَقُولِي: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: لاَ. فَقُولِي لَهُ: مَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ؟ فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ. فَقُولِي لَهُ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ. وَسَأَقُولُ ذَلِكِ. وَقُولِي أَنْتِ يَا صَفِيَّةُ ذَاكِ. قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلاَّ أَنْ قَامَ عَلَى الْبَابِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أُبَادِيَهُ بِمَا أَمَرْتِنِي بِهِ فَرَقًا مِنْكِ. فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا قَالَتْ لَهُ سَوْدَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ قَالَ: «لاَ». قَالَتْ: فَمَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ؟ قَالَ: «سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ». فَقَالَتْ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ قُلْتُ لَهُ نَحْوَ ذَلِكَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَى صَفِيَّةَ قَالَتْ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَى حَفْصَةَ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلاَ أَسْقِيكَ مِنْهُ؟ قَالَ: «لاَ حَاجَةَ لِي فِيهِ». قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: وَاللَّهِ لَقَدْ حَرَمْنَاهُ. قُلْتُ لَهَا: اسْكُتِي». (بخاری: ۵۲۶۸)

ترجمه: «عایشه ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ عسل و شیرینی را دوست داشت. و هنگامی که از نماز عصر برمی گشت، نزد همسرانش می‌رفت و با آنان، خوش و بِش می‌کرد. روزی، نزد حفصه دختر عمر رفت و بیش از حد معمول، نزد او ماند. پس غیرتم به جوش آمد و علت را جویا شدم. گفتند: زنی از خویشاوندان حفصه، یک مشک عسل به او اهداء نموده است. پس او قدری از آن عسل را به رسول خدا ﷺ داده است. با خود گفتم: سوگند به خدا که حیله‌ای بکار خواهم برد. لذا به سوده دختر زمعه گفتم: هنگامی که رسول خدا ﷺ نزد تو آمد، به او بگو: آیا مغافیر (صمغ گیاه بد بو) خورده ای؟ او به تو خواهد گفت: «خیر». پس به او بگو: این بویی که از تو به مشام ام می‌رسد، چیست؟ او به تو خواهد گفت: «حفصه مقداری عسل به من داده است». پس به او بگو: زنبورهای آن، از گل درخت مغافیر، تغذیه نموده‌اند. من هم همین سخنان را به او خواهم گفت. تو هم ای صفیه! همین سخنان را به او بگو.

عایشه ؓ می‌گوید: سوده ؓ گفت: بخدا سوگند، به محض اینکه رسول خدا ﷺ کنار دروازه ایستاد، از ترس تو، خواستم رشته کلام را بدست بگیرم و سخن بگویم.

بهر حال، هنگامی که رسول خدا ﷺ به او نزدیک شد، سوده گفت: ای رسول خدا! آیا مغافیر خورده ای؟ فرمود: «خیر». سوده گفت: پس این بویی که از تو به مشام ام می‌رسد، چیست؟ فرمود: «حفصه، مقداری عسل به من داده است». سوده گفت: زنبورهای آن، از گل درخت مغافیر، تغذیه نموده‌اند. هنگامی که نزد من آمد، من هم همین سخنان را به او گفتم. و هنگامی که نزد صفیه رفت، او نیز به ایشان، همین سخنان را گفت. پس زمانی که دوباره نزد حفصه رفت، حفصه گفت: ای رسول خدا! آیا برایت قدری عسل نیاورم؟ فرمود: «نیازی به آن ندارم».

عایشه می‌گوید: سوده گفت: سوگند به خدا که ما پیامبر اکرم ﷺ را از آن عسل، محروم ساختیم. گفتم: ساکت باش».

باب (۵): خُلع و چگونگی طلاق در آن، و این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: «جایز نیست آنچه را که به همسرانتان داده اید، پس بگیرید»

۱۸۵۶- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ: أَنَّ امْرَأَةَ ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ مَا أَعْتِبُ عَلَيْهِ فِي خُلُقٍ وَلا دِينٍ، وَلَكِنِّي أَكْرَهُ الْكُفْرَ فِي الإِسْلامِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَرُدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ»؟ قَالَتْ: نَعَمْ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اقْبَلِ الْحَدِيقَةَ، وَطَلِّقْهَا تَطْلِيقَةً»». (بخاری: ۵۲۷۳)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: همسر ثابت بن قیس نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! از اخلاق و دیانت ثابت بن قیس گِلایه ندارم. ولی من مسلمانم و دوست ندارم که ناسپاسی کنم. (نمی خواهم با او زندگی نمایم) رسول الله‌ﷺ فرمود: «آیا باغ‌اش را به او بر می‌گردانی»؟ گفت: بلی. آنحضرت ﷺ خطاب به ثابت بن قیس فرمود: «باغ را قبول کن و او را یک طلاق بده»»».

باب (٦): سفارش پیامبر اکرم ﷺ دربارۀ شوهر بریره

۱۸۵۷- «وَعَنْهُ ﭬ: أَنَّ زَوْجَ بَرِيرَةَ كَانَ عَبْدًا يُقَالُ لَهُ: مُغِيثٌ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ خَلْفَهَا يَبْكِي وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعبَّاسٍ: «يَا عَبَّاسُ، أَلا تَعْجَبُ مِنْ حُبِّ مُغِيثٍ بَرِيرَةَ؟ وَمِنْ بُغْضِ بَرِيرَةَ مُغِيثًا»؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ رَاجَعْتِهِ». قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «إِنَّمَا أَنَا أَشْفَعُ». قَالَتْ: لا حَاجَةَ لِي فِيهِ». (بخاری: ۵۲۸۳)

ترجمه: «همچنین ابن عباس ﭭ می‌گوید: گویا هم اکنون، شوهر بریره را که برده‌ای بنام مغیث بود، می‌بینم که به دنبال بریره می‌دود و گریه می‌کند و اشک‌هایش بر محاسن‌اش می‌غلطد. نبی اکرم ﷺ خطاب به عباس فرمود: «ای عباس! آیا از محبت مغیث به بریره و از تنفر بریره به مغیث، تعجب نمی‌کنی»؟ سرانجام، نبی اکرم ﷺ به بریره فرمود: «چقدر خوب است اگر به زندگی با او ادامه دهی». بریره گفت: ای رسول خدا! به من دستور می‌دهی (تا با او زندگی کنم)؟ فرمود: «فقط، شفاعت می‌کنم». بریره گفت: نیازی به او ندارم».

باب (۷): لِعان

۱۸۵۸- «عَنْ سَهْلٍ ﭬ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا» وَأَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا». (بخاری: ۵۳۰٤)

ترجمه: «سهل می‌گوید: رسول الله ﷺ با اشاره دو انگشت سبابه و میانه که قدری میان آنها فاصله انداخته بود، فرمود: «من و سرپرست یتیم در بهشت، اینگونه خواهیم بود»»».

باب (۸): اگر کسی با کنایه، بگوید: این، فرزند من نیست

۱۸۵۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وُلِدَ لِي غُلامٌ أَسْوَدُ، فَقَالَ: «هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا أَلْوَانُهَا»؟ قَالَ: حُمْرٌ، قَالَ: «هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقَ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَأَنَّى ذَلِكَ»؟ قَالَ: لَعَلَّهُ نَزَعَهُ عِرْقٌ، قَالَ: «فَلَعَلَّ ابْنَكَ هَذَا نَزَعَهُ»». (بخاری: ۵۳۰۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! صاحب پسر بچه‌ای سیاه رنگ شده ام؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «آیا شتر داری»؟ گفت: بلی. فرمود: «چه رنگی دارند»؟ گفت: قرمز هستند. فرمود: «آیا در میان آنها، شتر خاکستری هم وجود دارد»؟ گفت: بلی. فرمود: «این شتر خاکستری از کجا آمده است»؟ گفت: شاید به یکی از اجدادش، شباهت پیدا کرده است. آنحضرت ﷺ فرمود: شاید این فرزند هم به یکی از اجدادش، شباهت پیدا کرده است»».

باب (۹): توبه دادن کسانی که لِعان کرده‌اند

۱۸۶۰- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ فِيْ حَدِيثِ الْمُتَلاعِنَيْنِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمُتَلاعِنَيْنِ: «حِسَابُكُمَا عَلَى اللَّهِ، أَحَدُكُمَا كَاذِبٌ، لاَ سَبِيلَ لَكَ عَلَيْهَا». قَالَ: مَالِي؟ قَالَ: «لا مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْهَا فَهُوَ بِمَا اسْتَحْلَلْتَ مِنْ فَرْجِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْهَا فَذَاكَ أَبْعَدُ لَكَ»». (بخاری: ۵۳۱۲)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ در ماجرای دو نفری که با یکدیگر لعان کردند، می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به آنان فرمود: «حساب شما با خداست. حتما یکی از شما دروغ می‌گوید. تو (ای شوهر) پس از این، هیچ حقی بر این زن نداری». مرد گفت: تکلیف مالم (که به عنوان مهریه پرداخت نموده ام) چه می‌شود؟ فرمود: «چیزی به تو نمی‌رسد. زیرا اگر تو در مورد او راست گفته‌ای، مالت در مقابل همبستر شدن، از آنِ اوست. و اگر دروغ گفته‌ای، به طریق اولی، چیزی به تو نمی‌رسد»».

باب (۱۰): استعمال سرمه برای زنی که به سوگ شوهر، نشسته است

۱۸۶۱- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً تُوُفِّيَ زَوْجُهَا، فَخَشُوا عَلَى عَيْنَيْهَا، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَاسْتَأْذَنُوهُ فِي الْكُحْلِ. فَقَالَ: «لا تَكَحَّلْ، قَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ تَمْكُثُ فِي شَرِّ أَحْلاسِهَا، أَوْ شَرِّ بَيْتِهَا، فَإِذَا كَانَ حَوْلٌ، فَمَرَّ كَلْبٌ رَمَتْ بِبَعَرَةٍ. فَلاَ حَتَّى تَمْضِيَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ»». (بخاری: ۵۳۳۹)

ترجمه: «ام سلمه ﷺ می‌گوید: شوهر زنی فوت کرد و بیم آن می‌رفت که چشمانش را از دست بدهد. خویشاوندانش نزد رسول الله ﷺ آمدند و از ایشان، اجازه خواستند تا آن زن، از سرمه استفاده کند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «نباید سرمه استعمال کند. اگر در دوران جاهلیت، شوهر یکی از شما فوت می‌کرد، در بدترین لباسهایتان و یا در بدترین خانه‌هایتان بسرمی بردید و پس از گذشت یکسال و عبور سگی از آنجا، سرگینی پرتاب می‌کردید. و بعد از آن، غسل کرده و استفاده از زیورآلات برای شما حلال می‌شد. پس این زن، حق ندارد تا زمانی که چهار ماه و ده روز، سپری نشده است از سرمه، استفاده کند»».

۶۲- کتاب انفاق و فضیلت انفاق بر خانواده

۱۸۶۲- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ الْمُسْلِمُ نَفَقَةً عَلَى أَهْلِهِ وَهُوَ يَحْتَسِبُهَا كَانَتْ لَهُ صَدَقَةً»». (بخاری: ۵۳۵۱)

ترجمه: «ابومسعود انصاری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر مسلمان، به نیت ثواب به خانواده‌اش، انفاق نماید، برایش صدقه، محسوب می‌شود»».

۱۸۶۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «السَّاعِي عَلَى الأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ، كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوِ الْقَائِمِ اللَّيْلَ الصَّائِمِ النَّهَارَ»». (بخاری: ۵۳۵۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که در جهت تأمین نیازهای زنان بیوه و مساکین، تلاش می‌کند، مانند کسی است که در راه خدا، جهاد می‌نماید و یا مانند کسی است که شب‌ها را در عبادت بسر می‌برد و روزها را روزه می‌گیرد»».

باب (۱): ذخیره کردن قوت یک سال خانواده

۱۸۶۴- «عَنْ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَبِيعُ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَيَحْبِسُ لأَهْلِهِ قُوتَ سَنَتِهِمْ». (بخاری: ۵۳۵۷)

ترجمه: «عمرﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ خرماهای نخلستان بنی نظیر را می‌فروخت و توشه‌ی یک سال خانواده‌اش را ذخیره می‌کرد».

۶۳- کتاب آداب غذا خوردن

۱۸۶۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أَصَابَنِي جَهْدٌ شَدِيدٌ. فَلَقِيتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَاسْتَقْرَأْتُهُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَدَخَلَ دَارَهُ وَفَتَحَهَا عَلَيَّ. فَمَشَيْتُ غَيْرَ بَعِيدٍ فَخَرَرْتُ لِوَجْهِي مِنَ الْجَهْدِ وَالْجُوعِ. فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِي، فَقَالَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ»! فَقُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ. فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَقَامَنِي وَعَرَفَ الَّذِي بِي. فَانْطَلَقَ بِي إِلَى رَحْلِهِ، فَأَمَرَ لِي بِعُسٍّ مِنْ لَبَنٍ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ. ثُمَّ قَالَ: «عُدْ يَا أَبَا هِرٍّ». فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ. ثُمَّ قَالَ: «عُدْ». فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ حَتَّى اسْتَوَى بَطْنِي، فَصَارَ كَالْقِدْحِ. قَالَ: فَلَقِيتُ عُمَرَ وَذَكَرْتُ لَهُ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِي وَقُلْتُ لَهُ: فَوَلَّى اللَّهُ ذَلِكَ مَنْ كَانَ أَحَقَّ بِهِ مِنْكَ يَا عُمَرُ، وَاللَّهِ لَقَدِ اسْتَقْرَأْتُكَ الآيَةَ وَلأَنَا أَقْرَأُ لَهَا مِنْكَ. قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ لأَنْ أَكُونَ أَدْخَلْتُكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي مِثْلُ حُمْرِ النَّعَمِ». (بخاری: ۵۳۷۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: به شدت,گرسنه شدم. پس عمر بن خطاب ﷺ را دیدم و از او خواستم که یکی از آیات قران کریم را برایم بخواند. او آیه را برایم خواند و وارد منزل‌اش شد. اندکی، راه رفتم. اما از شدت گرسنگی، با چهره، به زمین افتادم. در آن حال، ناگهان رسول الله ﷺ را دیدم که بالای سرم ایستاده است. آنحضرت ﷺ فرمود: «ای ابوهریره»! گفتم: لبیک ای رسول خدا!آماده‌ی خدمتم. رسول خدا ﷺ دستم را گرفت و مرا بلند کرد و چون مشکل‌ام را دانست، مرا به خانه‌اش برد و دستور داد تا برایم کاسه‌ای شیر بیاورند. من از آن شیر نوشیدم. رسول خدا ﷺ فرمود: «ای اباهر! دوباره بنوش». باز هم نوش‌یدم. بار دیگر، فرمود: «بنوش». بار دیگر هم نوشیدم تا اینکه شکم‌ام مانند تیر، راست شد.

ابوهریره ﷺ می‌گوید: آنگاه، عمر را دیدم و ماجرا را برایش باز گو نمودم وبه او گفتم: ای عمر! خداوند، این کار را به کسی سپرد که از تو برای انجام آن، مستحق‌تر بود. به خدا سوگند، در حالی آن آیه را از تو پرسیدم که بهتر از تو آنرا می‌دانستم. عمرﷺ گفت: به خدا سوگند، اگر تورا به خانه می‌بردم, (وبه تو چیزی می‌دادم) برایم از شتران سرخ رنگ هم بهتر بود».

باب (۱): بسم الله گفتن و با دست راست، غذا خوردن

۱۸۶۶- «عَنْ عُمَرَ ابْنِ أَبِي سَلَمَةَ ﭬ قَالَ: كُنْتُ غُلامًا فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَتْ يَدِي تَطِيشُ فِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا غُلامُ، سَمِّ اللَّهَ، وَكُلْ بِيَمِينِكَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». فَمَا زَالَتْ تِلْكَ طِعْمَتِي بَعْدُ». (بخاری: ۵۳۷۶)

ترجمه: «عمر بن ابی سلمه ﭬ می‌گوید: پسر بچه بودم و در آغوش رسول خدا ﷺ قرار داشتم و دستم داخل ظرف غذا، دور می‌زد. آن حضرت ﷺ فرمود: «ای پسر! بسم الله بگو و با دست راست و از جلوی خود، بخور»».

باب (۲): خوردن تا سیر شدن

۱۸۶۷- «عَنْ عَائِشَةَ ل قَالَتْ: تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ حِينَ شَبِعْنَا مِنَ الأَسْوَدَيْنِ، التَّمْرِ وَالْمَاءِ». (بخاری: ۵۳۸۳)

ترجمه: «عایشه ل می‌گوید: نبی اکرم ﷺ زمانی فوت کرد که ما از دو چیز سیاه یعنی آب و خرما سیر می‌شدیم».

باب (۳): نان لواش و خوردن روی سفره

۱۸۶۸- «عَنْ أَنَسٍ ﭬ قَالَ: مَا أَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ خُبْزًا مُرَقَّقًا، وَلاَ شَاةً مَسْمُوطَةً، حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ». (بخاری: ۵۳۸۵)

ترجمه: «انس ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ هرگز نان لواش و بزغاله تنورچه نخورد تا اینکه به دیدار خدا شتافت».

۱۸۶۹- «وَعَنْ أَنَسٍ ﭬ فِيْ رِوَايَةٍ قَالَ: مَا عَلِمْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَكَلَ عَلَى سُكْرُجَةٍ قَطُّ، وَلا خُبِزَ لَهُ مُرَقَّقٌ قَطُّ، وَلا أَكَلَ عَلَى خِوَانٍ قَطُّ. قِيلَ لِقَتَادَةَ: فَعَلامَ كَانُوا يَأْكُلُونَ؟ قَالَ: عَلَى السُّفَرِ». (بخاری: ۵۳۸۶)

ترجمه: «در روایتی دیگر, انس ﭬ می‌گوید: سراغ ندارم که نبی اکرم ﷺ در ظرفهای کوچک و تشریفاتی، غذا بخورد و یا نان نازک (لواش) برایش پخته شود ویا اینکه روی میزهای نهارخوری، غذا بخورد».

مردم از قتاده که یکی از راویان حدیث است, پرسیدند: پس روی چه چیزی غذا می‌خوردند؟ گفت: روی سفره.

باب (٤): غذای یک نفر برای دو نفر، کافی است

۱۸۷۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «طَعَامُ الاثْنَيْنِ كَافِي الثَّلاثَةِ، وَطَعَامُ الثَّلاثَةِ كَافِي الأَرْبَعَةِ»». (بخاری: ۵۳۹۲)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «غذای دو نفر برای سه نفر, و غذای سه نفر برای چهار نفر,کافی است»».

باب (٥): مؤمن در یک معده، غذا می‌خورد

۱۸۷۱- «عَنْ ابْنِ عُمَرَ ﷺ أَنَّهُ كَانَ لا يَأْكُلُ حَتَّى يُؤْتَى بِمِسْكِينٍ يَأْكُلُ مَعَهُ، فَأَدْخَلْتُ رَجُلاً يَأْكُلُ مَعَهُ فَأَكَلَ كَثِيرًا، فَقَالَ: يَا نَافِعُ، لا تُدْخِلْ هَذَا عَلَيَّ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعًى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ»». (بخاری: ۵۳۹۳)

ترجمه: «از ابن عمر ﷺ روایت است: تا وقتی که مسکینی نمی‌آوردند که با او غذا بخورد, غذا نمی‌خورد. نافع می‌گوید: مردی را آوردم تا با وی، غذا بخورد.آن مرد, بسیار غذا خورد. ابن عمر ﷺ گفت: ای نافع! دوباره او را نزد من نیاور. شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «مؤمن در یک معده, غذا می‌خورد وکافر در هفت معده»».

باب (٦): تکیه دادن و غذا خوردن

۱۸۷۲- «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ لِرَجُلٍ عِنْدَهُ: «لا آكُلُ وَأَنَا مُتَّكِئٌ»». (بخاری: ۵۳۹۹)

ترجمه: «ابوجحیفه ﷺ می‌گوید: نزد نبی اکرم ﷺ بودم. آنحضرت ﷺ به مردی که آنجا نشسته بود, فرمود: «من تکیه داده، غذا نمی‌خورم»».

باب (٧): پیامبر اکرم ﷺ از هیچ غذایی، ایراد نگرفت

۱۸۷۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا قَطُّ، إِنِ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِنْ كَرِهَهُ تَرَكَهُ». (بخاری: ۵۴۰۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: هرگز نبی اکرمﷺ از غذایی, ایراد نگرفت. اگر مورد علاقه‌اش بود, می‌خورد وگر نه, آنرا ترک می‌کرد».

باب (۸): فُوت کردنِ جَو

۱۸۷٤- «عَنْ سَهْلٍ ﷺ: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: هَلْ رَأَيْتُمْ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ ﷺ النَّقِيَّ؟ قَالَ: لاَ. فَقِيلَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَنْخُلُونَ الشَّعِيرَ؟ قَالَ: لاَ. وَلَكِنْ كُنَّا نَنْفُخُهُ». (بخاری: ٥٤١٠)

ترجمه: «از سهل ﷺ پرسیدند: آیا شما در زمان نبی اکرم ﷺ آرد سفید خالص دیدید؟ گفت: خیر. دوباره پرسیدند: آیا آرد جو را غِربال می‌کردید؟ گفت: خیر، بلکه آنرا فوت می‌کردیم».

باب (۹): آنچه که نبی اکرم ﷺ و یارانش می‌خوردند

۱۸۷٥- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا بَيْنَ أَصْحَابِهِ تَمْرًا، فَأَعْطَى كُلَّ إِنْسَانٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ، فَأَعْطَانِي سَبْعَ تَمَرَاتٍ، إِحْدَاهُنَّ حَشَفَةٌ، فَلَمْ يَكُنْ فِيهِنَّ تَمْرَةٌ أَعْجَبَ إِلَيَّ مِنْهَا، شَدَّتْ فِي مَضَاغِي». (بخاری: ٥٤١١)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: روزی، نبی اکرم ﷺ میان یارانش، خرما تقسیم نمود و به هر نفر, هفت عدد خرما داد. به من نیز هفت خرما، عنایت فرمود که یکی از آنها خشک و نامرغوب بود. من از سایر خرماها, آنرا بیشتر پسندیدم. زیرا جویدن آن، دشوار بود (و بیشتر در دهانم می‌ماند)».

۱۸۷٦- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ شَاةٌ مَصْلِيَّةٌ. فَدَعَوْهُ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ، وَقَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَشْبَعْ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ». (بخاری: ٥٤١٤)

ترجمه: «همچنین روایت است که ابوهریره ﷺ از کنار گروهی گذشت که جلوی آنان، گوسفندی کباب شده گذاشته شده بود. آنها از او خواستند تا از آن بخورد. اما ابو هریره ﷺ امتناع ورزید و گفت: رسول الله ﷺ در حالی از دنیا رفت که از نان جو, سیر نخورد».

۱۸۷۷- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ مِنْ طَعَامِ الْبُرِّ ثَلاثَ لَيَالٍ تِبَاعًا حَتَّى قُبِضَ». (بخاری: ٥٤١٦)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: اهل بیت محمد ﷺ از زمانی که ایشان به مدینه آمد تا هنگام وفات, سه شب پی در پی از نان گندم, سیر نخوردند».

باب (۱۰): تلبینه

۱۸۷۸- «وَعَنْهَا ﷺ: أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ مِنْ أَهْلِهَا، فَاجْتَمَعَ لِذَلِكَ النِّسَاءُ ثُمَّ تَفَرَّقْنَ إِلاَّ أَهْلَهَا وَخَاصَّتَهَا، أَمَرَتْ بِبُرْمَةٍ مِنْ تَلْبِينَةٍ فَطُبِخَتْ، ثُمَّ صُنِعَ ثَرِيدٌ، فَصُبَّتِ

التَّلْبِينَةُ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: كُلْنَ مِنْهَا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «التَّلْبِينَةُ مُجِمَّةٌ لِفُؤَادِ الْمَرِيضِ، تَذْهَبُ بِبَعْضِ الْحُزْنِ»». (بخاری: ۵۴۱۷)

ترجمه: «همچنین از عایشه ل روایت است که هرگاه، یکی از بستگانش فوت می‌کرد و بهمین مناسبت، زنان جمع می‌شدند و سپس پراکنده می‌گشتند و فقط افراد بسیار نزدیک‌اش باقی می‌ماندند، دستور می‌داد تا یک قابلمه تلبینه (آش سبوس وشیر و عسل) پخته شود و نانِ‌ترید، فراهم گردد و از آن‌اش، روی آن بریزند. سپس می‌گفت: از آن بخورید. زیرا شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «تلبینه، باعث آرامش و نشاط قلب، و از بـین رفتن حزن و اندوه می‌گردد»».

باب (۱۱): غذا خوردن در ظروف نقره ای

۱۸۷۹- «عَنْ حُذَيْفَةَ س قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ، وَلا الدِّيبَاجَ، وَلا تَشْرَبُوا فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَلا تَأْكُلُوا فِي صِحَافِهَا، فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَنَا فِي الآخِرَةِ»». (بخاری: ۵۴۲۶)

ترجمه: «حذیفه س می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «لباس ابریشمی نپوشید و در ظرفها و کاسه‌های ساخته شده از طلا و نقره, غذا نخورید. زیرا این چیزها در دنیا، از آنِ کفار، و در آخرت، از آنِ ما خواهند بود»».

باب (۱۲): شخصی که برای برادرانش، غذا تهیه می کند

۱۸۸۰- «عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ س قَالَ: كَانَ مِنَ الأَنْصَارِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: أَبُو شُعَيْبٍ وَكَانَ لَهُ غُلامٌ لَحَّامٌ. فَقَالَ: اصْنَعْ لِي طَعَامًا أَدْعُو رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَامِسَ خَمْسَةٍ. فَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَامِسَ خَمْسَةٍ. فَتَبِعَهُمْ رَجُلٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّكَ دَعَوْتَنَا خَامِسَ خَمْسَةٍ، وَهَذَا رَجُلٌ قَدْ تَبِعَنَا، فَإِنْ شِئْتَ أَذِنْتَ لَهُ، وَإِنْ شِئْتَ تَرَكْتَهُ». قَالَ: بَلْ أَذِنْتُ لَهُ». (بخاری: ۵۴۳۴)

ترجمه: «ابومسعود انصاری س می‌گوید: مردی از انصار به نام ابوشعیب، برده‌ای قصّاب داشت. روزی به برده‌اش گفت: غذایی تهیه کن. زیرا می‌خواهم رسول الله ﷺ را با چهار نفر دیگر, دعوت نمایم. (او نیز غذایی تهیه کرد). آن مرد, پیامبر اکرم ﷺ را با چهار نفر دیگر, دعوت نمود. اما شخص دیگری نیز با آنان آمد. نبی اکرم ﷺ به ابوشعیب گفت: «شما پنج نفر را دعوت نمودید ولی این مرد نیز با ما آمد. پس می‌توانی به او اجازه بدهی و یا اجازه ندهی». ابو شعیب گفت: به او اجازه دادم».

باب (۱۳): خوردن خرمای تازه با خیار

۱۸۸۱- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﭭ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ الرُّطَبَ بِالْقِثَّاءِ». (بخاری: ۵۴۴۰)

ترجمه: «عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ﭭ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ را دیدم که خرمای تازه را همراه خیار، میل می‌فرمود».

باب (۱۴): خرمای تازه و خرمای خشک

۱۸۸۲- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﭭ، قَالَ: كَانَ بِالْمَدِينَةِ يَهُودِيٌّ، وَكَانَ يُسْلِفُنِي فِي تَمْرِي إِلَى الْجِدَادِ، وَكَانَتْ لِجَابِرٍ الأَرْضُ الَّتِي بِطَرِيقِ رُومَةَ. فَجَلَسَتْ، فَخَلا عَامًا فَجَاءَنِي الْيَهُودِيُّ عِنْدَ الْجَدَادِ، وَلَمْ أَجُدَّ مِنْهَا شَيْئًا. فَجَعَلْتُ أَسْتَنْظِرُهُ إِلَى قَابِلٍ فَيَأْبَى. فَأُخْبِرَ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ. فَقَالَ لأَصْحَابِهِ: «امْشُوا نَسْتَنْظِرْ لِجَابِرٍ مِنَ الْيَهُودِيِّ». فَجَاءُونِي فِي نَخْلِي، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يُكَلِّمُ الْيَهُودِيَّ. فَيَقُولُ: أَبَا الْقَاسِمِ! لا أُنْظِرُهُ. فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ ﷺ قَامَ فَطَافَ فِي النَّخْلِ، ثُمَّ جَاءَهُ فَكَلَّمَهُ، فَأَبَى. فَقُمْتُ فَجِئْتُ بِقَلِيلِ رُطَبٍ فَوَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَكَلَ. ثُمَّ قَالَ: «أَيْنَ عَرِيشُكَ يَا جَابِرُ»؟ فَأَخْبَرْتُهُ. فَقَالَ: «افْرُشْ لِي فِيهِ». فَفَرَشْتُهُ فَدَخَلَ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ. فَجِئْتُهُ بِقَبْضَةٍ أُخْرَى، فَأَكَلَ مِنْهَا. ثُمَّ قَامَ فَكَلَّمَ الْيَهُودِيَّ فَأَبَى عَلَيْهِ. فَقَامَ فِي الرِّطَابِ فِي النَّخْلِ الثَّانِيَةَ. ثُمَّ قَالَ: «يَا جَابِرُ! جُدَّ وَاقْضِ». فَوَقَفَ فِي الْجَدَادِ، فَجَدَدْتُ مِنْهَا مَا قَضَيْتُهُ، وَفَضَلَ مِنْهُ. فَخَرَجْتُ حَتَّى جِئْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَبَشَّرْتُهُ. فَقَالَ: «أَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ»». (بخاری: ۵۴۴۳)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﭭ می‌گوید: یک نفر از یهود مدینه تا فصل چیدن خرما به من خرما قرض می‌داد. گفتنی است که باغ من در مسیر چاه رومه قرار داشت. در یکی از سالها, نخل‌هایم ثمر نداد. هنگام چیدن محصول, آن شخص یهودی نزد من آمد. حال آنکه در آن سال, من هیچ محصولی برداشت نکرده بودم. لذا از او تا سال آینده, مهلت می‌خواستم. اما او نمی‌پذیرفت. ماجرا به اطلاع نبی اکرم ﷺ رسید.آن حضرت ﷺ به یارانش گفت: «برویم تا از آن شخص یهودی برای جابر, مهلت بگیریم». آنگاه آنها در نخلستانم نزد من آمدند و نبی اکرم ﷺ شروع به سخن گفتن با او نمود. و او همچنان می‌گفت: ای ابوالقاسم! به او مهلت نمی‌دهم. هنگامی که نبی اکرم ﷺ اصرار او را دید, برخاست ودر میان نخل‌های خرما، گشتی زد و دوباره، نزدش آمد و با او صحبت کرد. اما باز هم نپذیرفت. سپس من برخاستم و اندکی خرما آوردم و جلوی نبی اکرم ﷺ گذاشتم.آن حضرت ﷺ از آن خرما خورد. سپس فرمود: «ای جابر!

سایبانت کجاست»؟ من آن را به نبی اکرمﷺ نشان دادم. فرمود: «چیزی در آن، پهن کن». من نیز چیزی، پهن کردم. رسول خداﷺ وارد آن شد و خوابید. سپس بیدار شد. من یک مشت، خرمای دیگر، برایش آوردم. آن حضرت ﷺ نیز قدری از آنها خورد و بار دیگر برخاست و با آن شخص یهودی، صحبت کرد. اما باز هم نپذیرفت. پیامبر اکرم ﷺ برای بار دوم, در میان درختهای خرما, گشتی زد. آنگاه فرمود: «ای جابر! خرماها را بچین و قرض ات را ادا کن». و هنگام چیدن, خودش نیز آنجا ایستاد. من به اندازه‌ای از آن نخل‌ها, خرما چیدم که قرض‌ام را ادا کردم ومقداری هم باقی ماند. سپس براه افتادم تا اینکه نزد نبی اکرم ﷺ آمدم و به او مژده دادم. رسول خدا ﷺ فرمود: «گواهی می‌دهم که من، پیامبر خدا هستم»».

باب (۱۵): خرمای عجوه

۱۸۸۳- «عَنْ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَصَبَّحَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرُّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سُمٌّ وَلا سِحْرٌ»». (بخاری: ٥٤٤٥)

ترجمه: «سعد ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که هر روز صبح، هفت عدد خرمای عجوه (نوعی از خرماهای مدینه) بخورد، در آن روزها, زهر و جادو به او ضرری نمی‌رساند»».

باب (١٦): لیسیدن انگشتان

١٨٨٤- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلا يَمْسَحْ يَدَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا أَوْ يُلْعِقَهَا»». (بخاری: ٥٤٥٦)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که یکی از شما غذا خورد, تا زمانی که دست‌اش را نلیسیده و یا نلیسانده است، آنرا پاک نکند»».

باب (۱۷): دعای بعد از غذا

۱۸۸۵- «عَنْ أَبِي أُمَامَةَ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا رَفَعَ مَائِدَتَهُ، قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنًى عَنْهُ رَبَّنَا»». (بخاری: ۵۴۵۸)

ترجمه: «ابو امامه ﷺ می‌گوید: هنگامی که نبی اکرمﷺ سفره‌اش را جمع می‌کرد, می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنًى عَنْهُ رَبَّنَا». یعنی حمد و سپاس بسیار, مبارك, خالص و پاک از آنِ پروردگار ما؛ خدا؛ است که نعمت‌هایش برگردانیده نمی‌شود و پایان ناپذیر است و انسان از او بی‌نیاز نمی‌باشد».

۱۸۸۶- «وَعَنْهُ ﷺ فِي رِوَايَةٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا فَرَغَ مِنْ طَعَامِهِ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا، وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ، وَلا مَكْفُورٍ»». (بخاری: ۵۴۵۹)

ترجمه: «در روایتی دیگر, ابو امامه ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ بعد از غذا خوردن، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا، وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ، وَلا مَكْفُورٍ». یعنی حمد و ستایش از آنِ خدایی است که ما را کفایت کرده و سیراب نموده است و نعمت‌هایش برگردانیده نمی‌شود ومورد ناسپاسی قرار نمی‌گیرد».

باب (۱۸): این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: «وقتی که غذا خوردید، پراکنده شوید»

۱۸۸۷- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْحِجَابِ، كَانَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ يَسْأَلُنِي عَنْهُ، أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَرُوسًا بِزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَكَانَ تَزَوَّجَهَا بِالْمَدِينَةِ، فَدَعَا النَّاسَ لِلطَّعَامِ بَعْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ. فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَجَلَسَ مَعَهُ رِجَالٌ بَعْدَ مَا قَامَ الْقَوْمُ حَتَّى قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. فَمَشَى وَمَشَيْتُ مَعَهُ حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ. ثُمَّ ظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا. فَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ مَكَانَهُمْ. فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ قَدْ قَامُوا. فَضَرَبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سِتْرًا وَأُنْزِلَ الْحِجَابُ». (بخاری: ٥٤٦٦)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: من از همه مردم (سبب نزول) حجاب را بهتر می‌دانم تا جایی که ابی بن کعب ﷺ از من در باره آن می‌پرسید. شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ در مدینه منوره، با زینب دختر حجش ﷺ ازدواج کرده بود وصبح روز عروسی, پس از بر آمدن آفتاب، مردم را به صرف غذا دعوت نمود. پس از اینکه مردم برخاستند, رسول خدا ﷺ نشست وعده‌ای از مردم نیز آنقدر همراه او نشستند که آنحضرت ﷺ برخاست و رفت. من نیز همراه ایشان رفتم تا اینکه به دروازه اتاق عایشه ﷺ رسید. آنگاه به این گمان که آنها رفته‌اند, دوباره به خانه برگشت. من نیز همراه او برگشتم. اما آنها همچنان سر جایشان، نشسته بودند. رسول خدا ﷺ برای بار دوم برگشت. من نیز همراه او برگشتم تا اینکه به دروازه خانه عایشه رسید. سپس برگشت و من نیز همراه او برگشتم. این بار، آنها برخاسته بودند. آنگاه رسول خدا ﷺ میان من و خودش، پرده‌ای انداخت و حکم حجاب, نازل شد».

۶۴- کتاب آداب عقیقه

باب (۱): نام گذاری مولود

۱۸۸۸- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: وُلِدَ لِي غُلامٌ فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ، فَحَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ، وَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ، وَدَفَعَهُ إِلَيَّ». (بخاری: ٥٤٦٧)

ترجمه: «ابوموسی ﷺ می‌گوید: صاحب فرزند پسری شدم. او را نزد نبی اکرم ﷺآوردم. آنحضرت ﷺ او را ابراهیم نامید. سپس خرمایی جوید و به کام‌اش مالید و برایش دعای برکت نمود و او را به من تحویل داد».

۱۸۸۹- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ ﷺ: أَنَّهَا وَلَدَتْ عَبْدَاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ. تَقَدَّمَ فِي حَدِيثِ الهِجْرَةِ، وَزَادَ هُنَا: فَفَرِحُوا بِهِ فَرَحًا شَدِيدًا، لأَنَّهُمْ قِيلَ لَهُمْ: إِنَّ الْيَهُودَ قَدْ سَحَرَتْكُمْ، فَلَا يُولَدُ لَكُمْ». (بخاری: ٥٤٦٩)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر ﷺ می‌گوید: هنگامی که عبدالله بن زبیر ﷺ بدنیا آمد... حدیث در گذشته بیان شد (که او را نزد رسول الله ﷺ آوردم. پیامبر اکرم ﷺ خرمایی جوید و آنرا در دهان کودک گذاشت و برایش دعای برکت نمود). اسماء در این حدیث می‌افراید: مسلمانان از متولد شدن عبدالله, بسیار خوشحال شدند زیرا به آنها گفته بودند که یهودیها برای شما جادو کرده‌اند و شما صاحب فرزند, نخواهید شد».

باب (۲): نظافت کردن کودک، هنگام ذبح عقیقه

۱۸۹۰- «عَنْ سَلْمَانَ بْنِ عَامِرٍ الضَّبِّيِّ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَعَ الْغُلامِ عَقِيقَةٌ، فَأَهْرِيقُوا عَنْهُ دَمًا، وَأَمِيطُوا عَنْهُ الأَذَى»». (بخاری: ۵۴۷۱)

ترجمه: «سلمان بن عامر ضبی ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «با متولد شدن هر پسری, عقیقه‌ای وجود دارد. پس برایش گوسفندی، ذبح کنید و او را تمیز نمایید». (غسل‌اش دهید و سرش را بتراشید)».

باب (۳): فَرَع

۱۸۹۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا فَرَعَ، وَلا عَتِيرَةَ». وَالْفَرَعُ: أَوَّلُ النِّتَاجِ كَانُوا يَذْبَحُونَهُ لِطَوَاغِيتِهِمْ، وَالْعَتِيرَةُ فِي رَجَبٍ». (بخاری: ۵۴۷۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «فرع و عتیره‌ای، وجود ندارد». شایان ذکر است که فرع، به اولین حمل حیوان می‌گفتند که آنرا برای طاغوت‌هایشان (بتها) ذبح می‌کردند و عتیره, حیوانی بود که آنرا در ماه رجب, ذبح می‌کردند».

۵۶- کتاب ذبح و شکار

باب (۱): گفتن بسم الله، هنگام شکار کردن

۱۸۹۲- «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ صَيْدِ الْمِعْرَاضِ، قَالَ: «مَا أَصَابَ بِحَدِّهِ فَكُلْهُ، وَمَا أَصَابَ بِعَرْضِهِ فَهُوَ وَقِيذٌ». وَسَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ الْكَلْبِ، فَقَالَ: «مَا أَمْسَكَ عَلَيْكَ فَكُلْ، فَإِنَّ أَخْذَ الْكَلْبِ ذَكَاةٌ، وَإِنْ وَجَدْتَ مَعَ كَلْبِكَ أَوْ كِلابِكَ كَلْبًا غَيْرَهُ، فَخَشِيتَ أَنْ يَكُونَ أَخَذَهُ مَعَهُ وَقَدْ قَتَلَهُ، فَلا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا ذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ عَلَى كَلْبِكَ، وَلَمْ تَذْكُرْهُ عَلَى غَيْرِهِ»». (بخاری: ۵۴۷۵)

ترجمه: «عدی بن حاتم ﷺ می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ در مورد شکاری که با تیر بدون پَر, شکار شود، پرسیدم. فرمود: «اگر لبه تیزش به شکار, اصابت کرده بود, آنرا بخور. در غیر این صورت, آن شکار به گوسفندی می‌ماند که با چوب، کشته شده باشد». (خوردن آن، جایز نیست).

همچنین از رسول الله ﷺ درباره حکم شکار سگ، پرسیدم. فرمود: «شکاری را که برایت نگه داشت, آنرا بخور. زیرا گرفتن سگ, مانند ذبح کردن است. ولی اگر با سگ یا سگهایت، سگ دیگری را دیدی و بیم آن می‌رفت که آن سگ، شکار را گرفته و کشته باشد, آنرا نخور. زیرا تو هنگام فرستادن سگ خودت, بسم الله گفته‌ای نه سگ دیگر»».

باب (۲): شکار کردن به وسیلهٔ تیر و کمان

۱۸۹۳- «عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيِّ ﷺ قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، أَفَنَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ؟ وَبِأَرْضِ صَيْدٍ، أَصِيدُ بِقَوْسِي وَبِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ وَبِكَلْبِي الْمُعَلَّمِ، فَمَا يَصْلُحُ لِي؟ قَالَ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَهَا فَلا تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاغْسِلُوهَا وَكُلُوا فِيهَا، وَمَا صِدْتَ بِقَوْسِكَ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ الْمُعَلَّمِ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ غَيْرِ مُعَلَّمٍ فَأَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْ»». (بخاری: ۵۴۷۸)

ترجمه: «ابوثعلبه خُشنی ﭬ می‌گوید: عرض کردم: ای پیامبر خدا! ما در سرزمین اهل کتاب (یهود ونصاری) زندگی می‌کنیم. آیا می‌توانیم در ظرفهایشان، غذا بخوریم؟ همچنین در سرزمین ما شکار، زیاد است و من با کمانم و سگ تربیت یافته‌ام وغیر تربیت یافته‌ام, شکار می‌کنم. خوردن کدامیک از این شکارها برایم مناسب است؟ فرمود: «در پاسخ سؤالی که درباره اهل کتاب پرسیدی, باید بگویم که اگر ظرفهای دیگری وجود داشت, در ظرفهای آنان, غذا نخورید. در غیر این صورت, ظرفهای آنان را بشویید ودر آنها، غذا بخورید. وحیوانی را که با کمان ات شکار می‌کنی و هنگام شکار کردن, بسم الله می‌گویی, بخور. همچنین حیوانی را که با سگ تربیت یافته ات شکار می‌کنی، بخور»».

باب (۳): حکم شکار کردن با سنگ

۱۸۹۴- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ ﭬ: أَنَّهُ رَأَى رَجُلاً يَخْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: لا تَخْذِفْ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْخَذْفِ، أَوْ كَانَ يَكْرَهُ الْخَذْفَ، وَقَالَ: «إِنَّهُ لا يُصَادُ بِهِ صَيْدٌ، وَلا يُنْكَى بِهِ عَدُوٌّ، وَلَكِنَّهَا قَدْ تَكْسِرُ السِّنَّ، وَتَفْقَأُ الْعَيْنَ». ثُمَّ رَآهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَخْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْخَذْفِ، أَوْ كَرِهَ الْخَذْفَ، وَأَنْتَ تَخْذِفُ؟ لا أُكَلِّمُكَ كَذَا وَكَذَا». (بخاری: ۵۴۷۹)

ترجمه: «از عبدالله بن مغفل ﭬ روایت است که او مردی را دید که سنگ ریزه پرتاب می‌کند. به او گفت: سنگ ریزه، پرتاب نکن. زیرا رسول الله ﷺ از این کار, منع فرمود و یا این کار را ناپسند می‌دانست و فرمود: «با پرتاب سنگریزه, نه کسی می‌تواند، شکار کند و نه به دشمن، آسیبی برساند. ولی چه بسا که باعث شکستن دندانی شود و چشمی را کور کند».

پس از مدتی، باز هم همان شخص را دید که سنگریزه پرتاب می‌کند. به او گفت: به تو می‌گویم: رسول خدا ﷺ از پرتاب سنگریزه, منع فرمود یا آنرا ناپسند می‌دانست. باز هم سنگریزه پرتاب می‌کنی؟! فلان مدت، با تو سخن نخواهم گفت».

باب (٤): حکم نگهداری سگ غیر شکاری و غیر گله

۱۸۹۵- «عن ابْنَ عُمَرَ ﭭ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا لَيْسَ بِكَلْبِ مَاشِيَةٍ، أَوْ ضَارِيَةٍ، نَقَصَ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطَانِ»». (بخاری: ۵۴۸۰)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﭭ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، سگی بجز سگ گله و یا سگ شکاری, نگه داری کند, روزانه دو قیراط از پاداش اعمال‌اش، کاسته می‌شود»».

باب (۵): اگر شکار، دو یا سه روز از دید شکارچی، پنهان ماند

۱۸۹۶- «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ ﷺ تَقَدَّمَ قَرِيباً وَزَادَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «وَإِنْ رَمَيْتَ الصَّيْدَ فَوَجَدْتَهُ بَعْدَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ، لَيْسَ بِهِ إِلاَّ أَثَرُ سَهْمِكَ فَكُلْ، وَإِنْ وَقَعَ فِي الْمَاءِ فَلا تَأْكُلْ»». (بخاری: ۵۴۸۵)

ترجمه: «روایت عدی بن حاتم ﷺ چند حدیث قبل، بیان شد. در این روایت، می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در ادامه آن، فرمود: «اگر بسوی شکاری، تیراندازی کردی و بعد از یک یا دو روز، آنرا یافتی و فقط اثر تیر تو بر آن وجود داشت, آنرا بخور. ولی اگر در آب، افتاده بود، آنرا نخور»».

باب (٦): خوردن ملخ

۱۸۹۷- «عَنِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، أَوْ سِتًّا، كُنَّا نَأْكُلُ مَعَهُ الْجَرَادَ». (بخاری: ۵۴۹۵)

ترجمه: «عبدالله بن ابی اوفی ﷺ می‌گوید: هفت یا شش غزوه، همراه نبی اکرم ﷺ بودیم و با ایشان, ملخ می‌خوردیم».

باب (۷): نحر کردن و ذبح نمودن

۱۸۹۸- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ ﷺ قَالَتْ: نَحَرْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا فَأَكَلْنَاهُ». (بخاری: ۵۵۱۲)

ترجمه: «اسماء دختر ابوبکر ﷺ می‌گوید: در زمان رسول الله ﷺ اسبی را نحر کردیم[۱] و خوردیم».

باب (۸): مُثله کردن و هدف قرار دادن حیوان

۱۸۹۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّهُ مَرّ بِنَفَرٍ نَصَبُوا دَجَاجَةً يَرْمُونَهَا. فَلَمَّا رَأَوْهُ تَفَرَّقُوا عَنْهَا، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَعَنَ مَنْ فَعَلَ هَذَا». (بخاری:۵۵۱۵)

ترجمه: «از ابن عمر ﷺ روایت است که ایشان ازکنار تعدادی می‌گذشت که مرغی را هدف قرار داده بودند و بسوی آن، تیراندازی می‌کردند. هنگامی که ابن عمر ﷺ را دیدند، پراکنده شدند. ابن عمر

۱- نحر کردن به معنای بریدن رگها و گلوی حیوان از کنار سینه ی آن است که شتر معمولا اینگونه ذبح می شود.

گفت: این کار را چه کسی انجام داده است؟ کسی را که چنین کاری بکند، نبی اکرم ﷺ لعنت نموده است».

۱۹۰۰- «وَعَنْهُ ﭭ فِيْ رِوَايَةٍ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ مَثَّلَ بِالْحَيَوَانِ».

ترجمه: «ابن عمر ﭭ در روایتی دیگر، می‌گوید: نبی اکرم ﷺ کسی را که حیوانات زنده را مُثله کند (اعضایش را قطع کند) لعنت نمود».

باب (۹): گوشت مرغ

۱۹۰۱- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﭬ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ دَجَاجًا». (بخاری: ۵۵۱۷)

ترجمه: «ابوموسی ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ را دیدم که گوشت مرغ، میل می‌فرمود».

باب (۱۰): خوردن گوشت حیوانات درنده

۱۹۰۲- «عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ ﭬ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ أَكْلِ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ». (بخاری: ۵۵۳۰)

ترجمه: «ابوثعلبه ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ از خوردن گوشت حیوانات درنده، منع فرمود».

باب (۱۱): مُشک

۱۹۰۳- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﭬ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالسَّوْءِ، كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكِيرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ إِمَّا أَنْ يُحْذِيَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً، وَنَافِخُ الْكِيرِ إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً»». (بخاری: ۵۵۳٤)

ترجمه: «ابوموسی ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال همنشین خوب و بد, مانند حامل مُشک و دمنده دَمِ آهنگر است. حامل مشک یا به تو مشک می‌دهد یا از او می‌خری و یا اینکه بوی خوش آن، به مشام ات می‌رسد. و دمنده‌ی دَم آهنگر یا لباسهایت را می‌سوزاند و یا بوی بد آن، به مشام ات می‌رسد»».

باب (۱۲): نشانه‌گذاری بر صورت

۱۹۰٤- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُضْرَبَ الصُّورَةُ». (بخاری: ۵۵٤۱)

ترجمه: «ابن عمر ﭭ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از زدن به صورت, منع فرمود. (بدین جهت، ابن عمر ﭭ نشانه گذاری بر صورت را ناپسند می‌دانست)».

۶۶- کتاب آداب قربانی

باب (۱): خوردن و ذخیره کردن گوشت قربانی

١٩٠٥- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ ضَحَّى مِنْكُمْ، فَلا يُصْبِحَنَّ بَعْدَ ثَالِثَةٍ وَبَقِيَ فِي بَيْتِهِ مِنْهُ شَيْءٌ». فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَفْعَلُ كَمَا فَعَلْنَا عَامَ الْمَاضِي؟ قَالَ: «كُلُوا وَأَطْعِمُوا وَادَّخِرُوا، فَإِنَّ ذَلِكَ الْعَامَ كَانَ بِالنَّاسِ جَهْدٌ، فَأَرَدْتُ أَنْ تُعِينُوا فِيهَا»». (بخاری: ٥٥٦٩)

ترجمه: «سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس از شما قربانی کرده است, نباید صبح روز سوم، چیزی از آن، در خانه‌اش، باقی بماند». سال بعد، مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا مانند سال گذشته، عمل کنیم؟ فرمود: «بخورید و به دیگران نیز بخورانید و ذخیره کنید. سال گذشته، مردم دچار قحط سالی شده بودند لذا خواستم که به آنها کمک کنید»».

١٩٠٦- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: أَنَّهُ صَلَّى الْعِيْدَ يَوْمَ الأَضْحَى قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ نَهَاكُمْ عَنْ صِيَامِ هَذَيْنِ الْعِيدَيْنِ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَيَوْمُ فِطْرِكُمْ مِنْ صِيَامِكُمْ، وَأَمَّا الآخَرُ فَيَوْمٌ تَأْكُلُونَ مِنْ نُسُكِكُمْ»». (بخاری: ٥٥٧٣)

ترجمه: «از عمر بن خطاب ﷺ روایت است که ایشان نماز عیدِ قربان را قبل از ایراد خطبه اقامه نمود. سپس برای مردم، به ایراد خطبه پرداخت و فرمود: ای مردم! همانا رسول خدا ﷺ شما را از روزه گرفتن این دو عید, منع فرمود. زیرا یکی از آندو، روز عید فطر است که شما روزه‌هایتان را افطار می‌کنید. و دیگری، روزی است که شما قربانی‌هایتان را می‌خورید».

۶۷- کتاب نوشیدنیها

۱۹۰۷- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﭭ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا، حُرِمَهَا فِي الآخِرَةِ»». (بخاری: ۵۵۷۵)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس, در دنیا شراب بنوشد و از آن، توبه نکند, از شراب آخرت، محروم خواهد شد»».

۱۹۰۸- «عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»». (بخاری: ۵۵۷۸)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زناکار، هنگام ارتکاب عمل زنا, مؤمن نیست. شراب خوار، هنگام خوردن شراب, مؤمن نیست وسارق هم هنگام سرقت, مؤمن نیست»».

۱۹۰۹- «وَعَنْهُ ﭬ فِيْ رِوَايَةٍ أَيْضًا: «وَلا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً ذَاتَ شَرَفٍ يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ أَبْصَارَهُمْ فِيهَا حِينَ يَنْتَهِبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ»». (بخاري: ۵۵۷۸)

ترجمه: «در روایتی دیگر از ابوهریره ﭬ آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «و همچنین چپاولگری که مال با ارزشی را غارت می‌کند که مردم به آن، چشم دوخته‌اند, هنگام چپاول، مؤمن نیست»».

باب (۱): شرابی که از عسل ساخته می‌شود

۱۹۱۰- «عَنِ عَائِشَةَ ﭫ قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْبِتْعِ وَهُوَ نَبِيذُ الْعَسَلِ، وَكَانَ أَهْلُ الْيَمَنِ يَشْرَبُونَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ»». (بخاری: ۵۵۸۶)

ترجمه: «عایشه ﭫ می‌گوید: از رسول الله ﷺ درباره شراب عسل که مردم یمن از آن می‌نوشیدند, پرسیدند. رسول خدا ﷺ فرمود: «هر شرابی که انسان را مست کند، حرام است»».

١٩١١- «عن أَبُي عَامِرٍ الأَشْعَرِيُّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَ، وَالْحَرِيرَ، وَالْخَمْرَ، وَالْمَعَازِفَ، وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عَلَمٍ، يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ لِحَاجَةٍ، فَيَقُولُونَ: ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا، فَيُبَيِّتُهُمُ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعَلَمَ، وَيَمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ٥٥٩٠)

ترجمه: «ابوعامر اشعری ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در میان امت من افرادی پیدا خواهند شد که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می‌دانند. همچنین افرادی خواهند آمد که در قله کوه‌ها زندگی می‌کنند و هنگام شام که چوپان, گوسفندان آنها را به خانه می‌آورد، اگر مسکینی نزد آنان بیاید و از آنان، چیزی بخواهد, می‌گویند: فردا بیا. اما شب هنگام, خداوند آنها را هلاک می‌کند و کوه را بالای آنان، می‌اندازد. و گروهی دیگر را مسخ می‌کند و تا روز قیامت, به خوک و میمون، تبدیل می‌نماید»».

باب (٢): گرفتن شیرۀ خرما در ظرفهای عادی و سنگی

١٩١٢- «عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ السَّاعِدِيِّ: أَنَّهُ دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي عُرْسِهِ، فَكَانَتْ امْرَأَتُهُ خَادِمَهُمْ وَهِيَ الْعَرُوسُ، قَالَتْ: أَتَدْرُونَ مَا سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ أَنْقَعْتُ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنْ اللَّيْلِ فِي تَوْرٍ». (بخاری: ٥٥٩١)

ترجمه: «از ابواُسید ساعدی ﷺ روایت است که او رسول خدا ﷺ را به جشن عروسی‌اش دعوت نمود. و همسرش که همان عروس بود، آنان را پذیرایی می‌کرد. (گفتنی است که این ماجرا قبل از نزول حجاب بود). و (بعدها) می‌گفت: آیا می‌دانید که با چه چیزی از رسول خدا ﷺ پذیرایی کردم؟ چند عدد خرما از شب گذشته، برایش در ظرفی که از سنگ ساخته شده بود، داخل آب گذاشته بودم (و با آنها از ایشان، پذیرایی نمودم)».

باب(٣): اجازۀ استفاده از ظروفی که قبلا استفادۀ از آنها، منع شده بود

١٩١٣- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ قَالَ: لَمَّا نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ الأَسْقِيَةِ قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَجِدُ سِقَاءً. فَرَخَّصَ لَهُمْ فِي الْجَرِّ غَيْرِ الْمُزَفَّتِ». (بخاری: ٥٥٩٣)

ترجمه: «عبد الله بن عمرو ﷺ می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ از نوشیدن در بعضی از ظرفها (که در آنها شراب ساخته می‌شد) منع فرمود، به آنحضرت ﷺ گفتند: همه مردم به ظرفهای دیگر، دسترسی ندارند؟ آنگاه نبی اکرم ﷺ به آنها اجازه داد تا از کوزه‌هایی که قیر اندود نشده‌اند، استفاده کنند».

باب (٤): کسی که می‌گوید: نباید خرمای رسیده و نرسیده را در صورتی که مست کننده باشند، با هم مخلوط کرد و همچنین نباید دو خورش را با هم، مخلوط کرد

١٩١٤- «عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَ التَّمْرِ وَالزَّهْوِ، وَالتَّمْرِ وَالزَّبِيبِ، وَلْيُنْبَذْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى حِدَةٍ». (بخاری: ٥٦٠٢)

ترجمه: «ابوقتاده ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از گرفتن شیره خرمای رسیده و نارس بایکدیگر و همچنین از گرفتن شیره خرما و کشمش با یکدیگر، منع فرمود. پس شیره‌ی هر یک از آنها باید بطور جداگانه، گرفته شود».

باب (٥): نوشیدن شیر

١٩١٥- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: جَاءَ أَبُو حُمَيْدٍ بِقَدَحٍ مِنْ لَبَنٍ مِنَ النَّقِيعِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلاَّ خَمَّرْتَهُ، وَلَوْ أَنْ تَعْرُضَ عَلَيْهِ عُودًا»». (بخاری: ٥٦٠٦)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: ابوحمید یک لیوان شیر از منطقه نقیع آورد. رسول اکرم ﷺ خطاب به او فرمود: «آیا لیوان را نپوشانیدی؟ اگر چه یک قطعه چوب، روی آن می‌گذاشتی»».

١٩١٦- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «نِعْمَ الصَّدَقَةُ: اللِّقْحَةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، وَالشَّاةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، تَغْدُو بِإِنَاءٍ وَتَرُوحُ بِآخَرَ»». (بخاری: ٥٦٠٨)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین صدقه، بخشیدن شیرِ شترِ نو زا وگوسفند شیردِهی است که هر صبح و شام، یک ظرف شیر می‌دهد»».

باب (٦): نوشیدن شیر با آب

١٩١٧- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَاءٌ بَاتَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ فِي شَنَّةٍ وَإِلاَّ كَرَعْنَا». قَالَ: وَالرَّجُلُ يُحَوِّلُ الْمَاءَ فِي حَائِطِهِ، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عِنْدِي مَاءٌ بَائِتٌ. فَانْطَلِقْ إِلَى الْعَرِيشِ، قَالَ: فَانْطَلَقَ بِهِمَا فَسَكَبَ فِي قَدَحٍ، ثُمَّ حَلَبَ عَلَيْهِ مِنْ دَاجِنٍ لَهُ، قَالَ: فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ شَرِبَ الرَّجُلُ الَّذِي جَاءَ مَعَهُ». (بخاری: ٥٦١٣)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ با یکی از یارانش (ابوبکر) نزد یک مرد انصاری رفت و به او فرمود: «اگر نزد تو آبی وجود دارد که دیشب در مشک بوده است، برایمان بیاور. در غیر این صورت، با دهانمان از حوض، آب می‌نوشیم». آن مرد در حالی که باغ‌اش را آبیاری می‌کرد و آب را از جایی به جایی دیگر، منتقل می‌ساخت، گفت: ای رسول خدا! مشك، آب دارد. شما به سایبان بروید. سپس

آنها را به سایبان برد و در کاسه‌ای، آب ریخت و گوسفندش را در آن دوشید. آنگاه، رسول الله ﷺ از آن نوشید و در پایان, مردی که همراه ایشان آمده بود نیز از آن نوشید».

باب (۷): ایستاده آب نوشیدن

۱۹۱۸- «عَنْ عَلِيٍّ ﷺ: أَنَّهُ أَتَى عَلَى بَابِ الرَّحَبَةِ فَشَرِبَ قَائِمًا، فَقَالَ: إِنَّ نَاسًا يَكْرَهُ أَحَدُهُمْ أَنْ يَشْرَبَ وَهُوَ قَائِمٌ، وَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَعَلَ كَمَا رَأَيْتُمُونِي فَعَلْتُ». (بخاری: ۵۶۱۵)

ترجمه: «از علی ابن ابی طالب ﷺ روایت است که ایشان به دروازه رحبه (در کوفه) آمد وایستاده, آب نوشید و گفت: بعضی از مردم, آب نوشیدن را در حالت ایستاده, ناپسند می‌دانند در حالی که من نبی اکرم ﷺ را دیدم که ایستاده، آب نوشید همانگونه که شما مرا دیدید که ایستاده, آب نوشیدم».

۱۹۱۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: شَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ قَائِمًا مِنْ زَمْزَمَ». (بخاری: ۵۶۱۷)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: «نبی اکرم ﷺ از آب زمزم، ایستاده نوشید»».

باب (۸): آب نوشیدن از دهانۀ مشک

۱۹۲۰- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ اخْتِنَاثِ الأَسْقِيَةِ، يَعْنِي الشُّرْبُ مِنْ أَفْوَاهِهَا». (بخاری: ۵۶۲۵)

ترجمه: «ابو سعید خدری ﷺ می‌گوید: «رسول الله ﷺ از نوشیدن آب از دهانه مشک, منع فرمود»».

۱۹۲۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الشُّرْبِ مِنْ فَمِ الْقِرْبَةِ أَوِ السِّقَاءِ، وَأَنْ يَمْنَعَ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي دَارِهِ». (بخاری: ۵۶۲۷)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ از نوشیدن آب از دهانه مشک، منع فرمود. و همچنین از اینکه شخص نگذارد تا همسایه چوب‌اش را بر دیوارش بگذرد, منع کرد».

باب (۹): نهی کردن از تنفس در ظرف آب، و نوشیدن آب با دو یا سه نفس

۱۹۲۲- «عن أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَتَنَفَّسُ ثَلاثًا». (بخاری: ۵۶۳۱)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ (هنگام نوشیدن آب) سه بار، تنفس می‌کرد».

باب (۱۰): ظرفهای نقره ای

۱۹۲۳- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ﷺ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الَّذِي يَشْرَبُ فِي إِنَاءِ الْفِضَّةِ، إِنَّمَا يُجَرْجِرُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ»». (بخاری: ۵۶۳۴)

ترجمه: «ام سلمه ؓ ؛همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس در ظرف نقره ای, آب بنوشد, در واقع، آتش دوزخ در شکمش می‌ریزد)»».

باب (۱۱): آشامیدن در لیوان

۱۹۲٤- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ؓ قَالَ: أَتى النَّبِيُّ ﷺ سَقِيفَةَ بَنِي سَاعِدَةَ، فَقَالَ: «اسْقِنَا يَا سَهْلُ». فَسْقَيْتُهُمْ فِي قَدَحٍ. قَالَ الرَّاوِي: فَأَخْرَجَ لَنَا سَهْلٌ ذَلِكَ الْقَدَحَ فَشَرِبْنَا مِنْهُ، ثُمَّ اسْتَوْهَبَهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ بَعْدَ ذَلِكَ، فَوَهَبَهُ لَهُ». (بخاری: ٥٦٣٧)

ترجمه: «سهل بن سعد ؓ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به سقیفه بنی ساعده آمد و فرمود: «ای سهل! به ما آب بده». پس من در لیوانی، به ایشان، آب دادم.

راوی می‌گوید: سپس سهل آن لیوان را بیرون آورد و ما نیز در آن، آب نوشیدیم. سرانجام، عمر بن عبدالعزیز از او خواست تا آن لیوان را به او ببخشد. سهل هم آنرا به او بخشید».

۱۹۲٥- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ: أَنَّهُ كَانَ عِنْدَهُ قَدَحَ النَّبِيِّ ﷺ. فَقَالَ أَنَسٌ ؓ: لَقَدْ سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي هَذَا الْقَدَحِ أَكْثَرَ مِنْ كَذَا وَكَذَا، وكَانَ فِيهِ حَلْقَةٌ مِنْ حَدِيدٍ. فَأَرَادَ أَنَسٌ أَنْ يَجْعَلَ مَكَانَهَا حَلْقَةً مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ. فَقَالَ لَهُ أَبُو طَلْحَةَ ؓ: لا تُغَيِّرَنَّ شَيْئًا صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَرَكَهُ». (بخاری: ٥٦٣٨)

ترجمه: «از انس بن مالک ؓ روایت است که لیوان نبی اکرم ﷺ نزد او بود . پس ـ روزی ـ گفت: رسول الله ﷺ را بیشتر از چند بار, در این لیوان, آب دادم.

راوی می‌گوید: در آن لیوان، یک حلقه آهنی وجود داشت و انس می‌خواست به جایش یک حلقه طلایی ویا نقره‌ای بگذارد. ابو طلحه به او گفت: چیزی راکه رسول الله ﷺ ساخته است تغییر نده. لذا انس آنرا به همان حال، باقی گذاشت».

۶۸- کتاب مریض‌ها

باب (۱): آنچه دربارۀ کفارۀ گناهان بیمار، آمده است

۱۹۲۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلا وَصَبٍ، وَلا هَمٍّ وَلا حُزْنٍ، وَلا أَذًى وَلا غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا، إِلاَّ كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ»». (بخاری: ٥٦٤٢)

ترجمه: «ابوسعید خدری و ابو هریره رضي الله عنهما می‌گویند: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مسلمان, دچار هیچگونه خستگی, بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمی‌شود مگر اینکه خداوند به وسیله آنها، گناهانش را می‌بخشد. حتی خاری که به پایش می‌خلد» (باعث کفاره گناهانش می‌شود)».

۱۹۲۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكَفَّأُ بِالْبَلاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالأَرْزَةِ، صَمَّاءَ مُعْتَدِلَةً، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ»». (بخاری: ٥٦٤٤)

ترجمه: «ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال مؤمن, مانند ساقه گیاهی است که از هر طرف, بادی به سراغ‌اش می‌آید و او را کج می‌کند. و هنگامی که باد، آرام می‌گیرد، راست می‌شود. (همیشه در بلا و مصیبت بسر می‌برد و این مصیبت‌ها باعث کفاره گناهان‌اش می‌گردند). اما فرد فاجر، مانند درخت کاج، سخت و استوار است تا اینکه مرگ‌اش فرا می‌رسد و خداوند او را نابود می‌گرداند». (یعنی کمتر دچار گرفتاری می‌شود)».

۱۹۲۸- «وَعَنْهُ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، يُصِبْ مِنْهُ»». (بخاری: ٥٦٤٥)

ترجمه: «همچنین ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به هرکس که خداوند اراده خیر داشته باشد, او را گرفتار بلا می‌سازد»».

باب (۲): شدت بیماری

۱۹۲۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ عَلَيْهِ الْوَجَعُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ٥٦٤٦)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: «کسی را ندیدم که بیماری‌اش از بیماری رسول الله ﷺ شدیدتر باشد»».

۱۹۳۰- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي مَرَضِهِ وَهُوَ يُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، وَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، قُلْتُ: إِنَّ ذَاكَ بِأَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ قَالَ: «أَجَلْ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى إِلاَّ حَاتَّ اللَّهُ عَنْهُ خَطَايَاهُ، كَمَا تَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ»». (بخاری: ٥٦٤٧)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: «در دوران بیماری نبی اکرم ﷺ در حالی که به شدت، تب بود، نزد ایشان رفتم و گفتم: شما به شدت، تب می‌شوید. شاید به این خاطر است که به شما دو پاداش می‌رسد؟ فرمود: «بلی، هر مسلمانی که به مصیبتی، گرفتار آید، خداوند گناهانش را می‌ریزد همانگونه که برگ درختان، می‌ریزند»».

باب (۳): فضیلت کسی که بیهوش شود

۱۹۳۱- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﵄: أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: أَلاَ أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ، أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: إِنِّي أُصْرَعُ، وَإِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي. قَالَ: «إِنْ شِئْتِ صَبَرْتِ وَلَكِ الْجَنَّةُ، وَإِنْ شِئْتِ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيَكِ». فَقَالَتْ: أَصْبِرُ، فَقَالَتْ: إِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي أَنْ لا أَتَكَشَّفَ، فَدَعَا لَهَا». (بخاری: ٥٦٥٢)

ترجمه: «از ابن عباس ﵄ روایت است که به یکی از یارانش گفت: آیا زنی بهشتی به تو نشان ندهم؟ گفت: بلی. ابن عباس گفت: این زن سیاه، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: من بی‌هوش می‌شوم و برهنه می‌گردم. لذا نزد خداوند برایم دعا کن ـ تا این مشکل‌ام بر طرف گردد ـ. پیامبر خدا ﷺ فرمود: اگر می‌خواهی، صبر کن. و در عوض، به بهشت می‌روی. و گر نه از خداوند می‌خواهم تا تو را شفا دهد». گفت: صبر می‌کنم. اما من برهنه می‌شوم. نزد خداوند، دعا کن تا برهنه نشوم. پس رسول خدا ﷺ برایش دعا کرد تا برهنه نشود».

باب (٤): فضیلت کسی که بینایی‌اش را از دست بدهد

۱۹۳۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِحَبِيبَتَيْهِ، فَصَبَرَ، عَوَّضْتُهُ مِنْهُمَا الْجَنَّةَ». يُرِيدُ: عَيْنَيْهِ». (بخاری: ٥٦٥٣)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌گفت: «خداوند متعال فرمود: هرگاه، بنده‌ام را با گرفتن چشم‌هایش، مورد آزمایش قرار دهم، در عوض آنها، به او بهشت عنایت می‌کنم»».

باب (۵): عیادت بیمار

۱۹۳۳- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: جَاءَنِي النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي لَيْسَ بِرَاكِبِ بَغْلٍ وَلا بِرْذَوْنٍ». (بخاری: ٥٦٦٤)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ بدون اینکه بر اسب و یا قاطری، سوار باشد (پیاده) به عیادت من آمد».

باب (٦): آه و ناله ای که برای بیمار، جایز است

۱۹۳٤- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّهَا قَالَتْ: وَا رَأْسَاهْ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَاكِ لَوْ كَانَ وَأَنَا حَيٌّ، فَأَسْتَغْفِرَ لَكِ، وَأَدْعُوَ لَكِ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: وَا ثُكْلِيَاهْ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَظُنُّكَ تُحِبُّ مَوْتِي، وَلَوْ كَانَ ذَاكَ لَظَلِلْتَ آخِرَ يَوْمِكَ مُعَرِّسًا بِبَعْضِ أَزْوَاجِكَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَنَا، وَا رَأْسَاهْ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ، وَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ، أَوْ يَتَمَنَّى الْمُتَمَنُّونَ، ثُمَّ قُلْتُ: يَأْبَى اللَّهُ، وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ، وَيَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ»». (بخاری: ٥٦٦٦)

ترجمه: «از عایشه ﷺ روایت است که گفت: وای سرم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر اتفاقی برایت بیفتد و من زنده باشم, برایت طلب مغفرت و دعا می‌کنم». عایشه ﷺ گفت: ای وای, سوگند به خدا, گمان می‌کنم که تو مرگ‌ام را دوست داری و اگر اتفاقی بیفتد، در پایان روز، نزد یکی از همسرانت می‌روی و با او همبستر می‌شوی. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بلکه وای سرم. همانا تصمیم گرفتم شخصی را نزد ابوبکر و پسرش بفرستم و وصیت کنم تا مبادا کسی چیزی بگوید و یا آرزویی در سر بپروراند. سپس با خود گفتم: خداوند بجز این، چیز دیگری را نمی‌پذیرد. و مؤمنین هم بجز این، چیز دیگری را قبول نمی‌کنند»».

باب (۷): آیا بیمار می‌تواند آرزوی مرگ کند؟

۱۹۳۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لاَ يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ مِنْ ضُرٍّ أَصَابَهُ، فَإِنْ كَانَ لا بُدَّ فَاعِلاً، فَلْيَقُلِ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي»». (بخاری: ٥٦٧١)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می‌شود, آرزوی مرگ نکند. اما اگر چاره‌ای جز این ندارد, بگوید: خدایا! تا زمانی که زندگی به نفع من است, مرا زنده نگه دار و هنگامیکه مرگ به نفع من است مرا بمیران»».

۱۹۳٦- «عَنْ خَبَّابٍ ﷺ: أَنَّهُ اكْتَوَى سَبْعَ كَيَّاتٍ، فَقَالَ: إِنَّ أَصْحَابَنَا الَّذِينَ سَلَفُوا مَضَوْا، وَلَمْ تَنْقُصْهُمُ الدُّنْيَا، وَإِنَّا أَصَبْنَا مَا لا نَجِدُ لَهُ مَوْضِعًا إِلاَّ التُّرَابَ، وَلَوْلا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِهِ». (بخاری :٥٦٧٢)

ترجمه: «خباب ﷺ که بدنش را هفت جا داغ کرده بود, می‌گوید: «یاران گذشته ما بدون اینکه دنیا از اجر و پاداش آنان بکاهد، رحلت کردند. اما ما به اندازه‌ای مال و دنیا به دست آورده‌ایم که جایی بجز خاک برای آن نمی‌یابیم (فقط در ساختن ساختمان از آن، استفاده می‌کنیم). و اگر نبی اکرم ﷺ ما را از تقاضای مرگ باز نمی‌داشت, دعای مرگ می‌کردم»».

۱۹۳۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَنْ يُدْخِلَ أَحَدًا عَمَلُهُ الْجَنَّةَ». قَالُوا: وَلا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لاَ، وَلا أَنَا إِلاَّ أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِفَضْلٍ وَرَحْمَةٍ، فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَلا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ، إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَزْدَادَ خَيْرًا، وَإِمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعْتِبَ»». (بخاری: ٥٦٧٣)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «هیچ کس را عملش وارد بهشت نمی‌کند». صحابه گفتند: حتی شما را ای رسول خدا؟ فرمود: «نه, حتی مرا (هم وارد بهشت نمی‌کند) مگر اینکه فضل و رحمت الهی شامل حالم شود. پس راه راست را بدون افراط وتفریط, در پیش بگیرید و میانه روی کنید و هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند. زیرا اگر نیکوکار است شاید به نیکی‌هایش بیفزاید. و اگر بدکار است, شاید از کارهایش توبه کند»».

باب (۸): دعای عیادت بیمار

۱۹۳۸- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا أَتَى مَرِيضًا أَوْ أُتِيَ بِهِ، قَالَ: «أَذْهِبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ، اشْفِ وَأَنْتَ الشَّافِي، لا شِفَاءَ إِلاَّ شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقَمًا»». (بخاری: ٥٦٧٥)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: هرگاه، رسول خدا ﷺ نزد بیماری می‌رفت و یا بیماری را نزد او می‌آوردند, می‌فرمود: «أَذْهِبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ، اشْفِ وَأَنْتَ الشَّافِي، لا شِفَاءَ إِلاَّ شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقَمًا». یعنی ای پروردگار مردم! بیماری‌اش را برطرف ساز و چنان شفایی عنایت کن که هیچگونه بیماری‌ای باقی نماند. چرا که تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی، بجز شفای تو وجود ندارد»».

۶۹- کتاب طب

باب (۱): خداوند برای هر مرضی، دارویی آفریده است

۱۹۳۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلاَّ أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً»». (بخاری: ٥٦٧٨)

ترجمه: «ابوهریره ﵁ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند هیچ بیماری‌ای را نیافریده مگر اینکه دوای آنرا نیز آفریده است»».

باب (۲): شفا در سه چیز است

۱۹۴۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﵄ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الشِّفَاءُ فِي ثَلاثَةٍ: فِي شَرْطَةِ مِحْجَمٍ، أَوْ شَرْبَةِ عَسَلٍ، أَوْ كَيَّةٍ بِنَارٍ، وَأَنَا أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الْكَيِّ»». (بخاری: ٥٦٨١)

ترجمه: «ابن عباس ﵄ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «شفا در سه چیز است: در نشتر حجام، شربت عسل و داغ با آتش. ولی من امتم را از داغ کردن، منع می‌کنم»».

باب (۳): مداوا با عسل و این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: «در عسل برای مردم، شفا وجود دارد»

۱۹۴۱- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﵁: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: أَخِي يَشْتَكِي بَطْنَهُ، فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلاً». ثُمَّ أَتَى الثَّانِيَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلاً». ثُمَّ أَتَاهُ الثَّالِثَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلاً». ثُمَّ أَتَاهُ فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ. فَقَالَ: «صَدَقَ اللَّهُ، وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ، اسْقِهِ عَسَلاً». فَسَقَاهُ فَبَرَأَ». (بخاری: ٥٦٨٤)

ترجمه: «ابوسعید ﵁ می‌گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: برادرم، شکم درد و اسهال است. رسول خدا ﷺ فرمود: «به او عسل بده». دوباره آمد. باز هم آن حضرت ﷺ فرمود: «به او عسل بده». برای

سومین بار آمد. باز هم رسول خدا ﷺ فرمود: «به او عسل بده». آن مرد، بار دیگر آمد و گفت: به او عسل دادم (ولی شفا نیافت). پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خداوند راست گفته وشکم برادرت، دروغ گفته است (صلاحیت خوب شدن ندارد). به او عسل بده». این بار، به او عسل داد و شفا یافت»».

باب (٤): سیاه دانه (شونیز)

١٩٤٢- «عَنْ عَائِشَةَ ڤ قَالَتْ: سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ هَذِهِ الْحَبَّةَ السَّوْدَاءَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلاَّ مِنَ السَّامِ». قُلْتُ: وَمَا السَّامُ؟ قَالَ: «الْمَوْتُ»». (بخاری:٥٦٨٧)

ترجمه: «عایشه ڤ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «این سیاه دانه، علاج هر بیماری است بجز سام». پرسیدم: سام چیست؟ فرمود: «مرگ»».

باب (٥): قطرۀ بینی از عود هندی و عود دریایی

١٩٤٣- «عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مِحْصَنٍ ڤ قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ، فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ، يُسْتَعَطُ بِهِ مِنَ الْعُذْرَةِ، وَيُلَدُّ بِهِ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ». وَبَاقِيْ الْحَدِيْثِ تَقَدَّمَ». (بخاری: ٥٦٩٣)

ترجمه: «ام قیس دختر مِحصن ڤ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «این عود هندی را لازم بگیرید زیرا برای هفت بیماری، خوب است: برای گلو درد بچه‌ها در بینی چکانده می‌شود و برای بیماری ذات الریه در حلق, ریخته می‌شود». و بقیه حدیث، قبلا بیان گردید».

باب (٦): حجامت از بیماری

١٩٤٤- «عَنْ أَنَسٍ ﭬ: حَدِيْثُ احْتَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، حَجَمَهُ أَبُو طَيْبَةَ تَقَدَّمَ. قَالَ هُنَا فِي آخِرِهِ: أَنَّ رَسُوْلَ الله ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَمْثَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحِجَامَةُ، وَالْقُسْطُ الْبَحْرِيُّ». وَقَالَ: «لاَ تُعَذِّبُوا صِبْيَانَكُمْ بِالْغَمْزِ مِنَ الْعُذْرَةِ، وَعَلَيْكُمْ بِالْقُسْطِ»». (بخاری: ٥٦٩٦)

ترجمه: «روایت انس ﭬ درباره اینکه رسول الله ﷺ حجامت کرد و ابوطیبه از او خون گرفت, قبلا بیان گردید. او در پایان این روایت می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین دارو, حجامت و عود دریایی است». وهمچنین فرمود: «بخاطر درد گلو, انگشتانتان را در گلوی کودکانتان فرو نبرید و آنان را شکنجه ندهید. بلکه از عود دریایی استفاده کنید»».

باب (۷): کسیکه از رقیه (تعویذ) استفاده نکرده است

۱۹٤٥- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ وَالنَّبِيَّانِ يَمُرُّونَ مَعَهُمُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، حَتَّى رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ أُمَّتِي هَذِهِ؟ قِيلَ: بَلْ هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ. قِيلَ: انْظُرْ إِلَى الأُفُقِ، فَإِذَا سَوَادٌ يَمْلأُ الأُفُقَ، ثُمَّ قِيلَ لِي: انْظُرْ هَا هُنَا وَهَا هُنَا فِي آفَاقِ السَّمَاءِ، فَإِذَا سَوَادٌ قَدْ مَلأَ الأُفُقَ، قِيلَ: هَذِهِ أُمَّتُكَ، وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ هَؤُلاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ». ثُمَّ دَخَلَ وَلَمْ يُبَيِّنْ لَهُمْ، فَأَفَاضَ الْقَوْمُ، وَقَالُوا: نَحْنُ الَّذِينَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاتَّبَعْنَا رَسُولَهُ، فَنَحْنُ هُمْ، أَوْ أَوْلادُنَا الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الإِسْلامِ، فَإِنَّا وُلِدْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَخَرَجَ، فَقَالَ: «هُمُ الَّذِينَ لا يَسْتَرْقُونَ، وَلا يَتَطَيَّرُونَ، وَلا يَكْتَوُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». فَقَالَ عُكَاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ: أَمِنْهُمْ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: أَمِنْهُمْ أَنَا؟ قَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَاشَةُ»». (بخاری: ٥٧٠٥)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «امت‌ها به من عرضه شدند. یک یا دو پیامبر گذشتند وگرو هی همراه هر کدام از آنها بود. و پیامبری از آنجا گذشت که هیچکس همراهش نبود تا اینکه گروه بزرگی به من عرضه گردید. پرسیدم: اینها کیستند؟ امت من هستند؟ گفتند: اینها موسی و قومش هستند. به افق نگاه کن. ناگهان دیدم که سیاهی بزرگی, افق را فرا گرفته است. سپس به کناره‌های آسمان اشاره کردند و به من گفتند: این طرف وآن طرف را نگاه کن. دیدم که سیاهی بزرگی، سراسر افق را فرا گرفته است. گفتند: این, امت تو است که هفتاد هزار نفر از آنان بدون محاسبه، وارد بهشت می‌شوند». سپس رسول اکرم ﷺ به خانه‌اش رفت بدون اینکه در این مورد به آنها توضیحی بدهد. آنگاه مردم با یکدیگر به گفتگو پرداختند وگفتند: ما کسانی هستیم که به خدا ایمان آوردیم و از پیامبرش اطاعت کردیم .پس ما بدون محاسبه وارد بهشت می‌شویم. یا اینکه آنها فرزندان ما هستند که در دوران اسلام، متولد شده‌اند. زیرا ما در دوران جاهلیت بدنیا آمده‌ایم. سرانجام، بگو مگوی مردم در این زمینه، به اطلاع نبی اکرم ﷺ رسید. رسول خدا ﷺ بیرون آمد و فرمود: «آنها کسانی هستند که تعویذ (دم) نمی‌خواهند, فال نمی‌گیرند, داغ نمی‌کنند و به پروردگارشان، توکل می‌نمایند». عکاشه بن مِحصن گفت: ای رسول خدا! آیا من از آنان خواهم بود؟ فرمود: «بلی». مردی دیگر برخاست و گفت:آیا من هم از آنها خواهم بود؟ فرمود: «در این باره، عکاشه از تو سبقت گرفت»».

باب (۸): جذام

١٩٤٦- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا عَدْوَى، وَلا طِيَرَةَ، وَلا هَامَةَ، وَلا صَفَرَ، وَفِرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ كَمَا تَفِرُّ مِنَ الأَسَدِ»». (بخاری: ٥٧٠٧)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سرایت بیماری, بدفالی, هامه و صفر, اصالتی ندارند. و از فردی که مبتلا به جذام است بگریزید همانگونه که از شیر می‌گریزید»».

توضیح: در دوران جاهلیت, مردم معتقد بودند که بیماری، بدون مشیت الهی، سرایت می‌کند. در این حدیث, پیامبر اکرم ﷺ این نظر را رد کرد و در عین حال، راهنمایی کرد که از بیماریهای سرایت کننده مثل جذام، پرهیز کنید. زیرا اینگونه بیماریها به مشیت الهی و بر اساس سنت او, سرایت می‌کنند.

و اصالت نداشتن صفر, دو معنی دارد: یکی اینکه در دوران جاهلیت, حرمت ماه محرم را تا صفر به تأخیر می‌انداختند ودیگر اینکه مردم معتقد بودند که در شکم,کرمی وجود دارد که هنگام گرسنگی به حرکت در می‌آید و چه بسا که صاحب‌اش را می‌کشد و عربها آنرا از بیماری گری هم واگیرتر می‌دانستند. گفتنی است که مفهوم صحیح مطلب فوق، همین است و ممکن است هر دو مفهوم، مورد نظر باشند یعنی هیچیک اصالتی ندارد.

مفهوم اصالت نداشتن هامه: عربها خفاش و یا جغد را پرنده‌ای شوم می‌دانستند و معتقد بودند که اگر بالای خانه کسی بنشیند، باعث مرگ وی و یا یکی از بستگانش می‌شود. و مفهوم دوم آن اینست که آنها معتقد بودند که استخوانهای میت و یا روح‌اش به پرنده‌ای تبدیل می‌شود. رسول اکرم ﷺ این اندیشه‌های باطل را رد کرد. (شرح امام نووی بر صحیح مسلم با اندکی تصرف).

باب (۹): صَفَر تاثیری ندارد

۱۹۴۷- «وَعَنْهُ ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ: قَالَ أَعْرَابِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا بَالُ إِبِلِي تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الظِّبَاءُ، فَيَأْتِي الْبَعِيرُ الأَجْرَبُ فَيَدْخُلُ بَيْنَهَا فَيُجْرِبُهَا، فَقَالَ: «فَمَنْ أَعْدَى الأَوَّلَ»». (بخاری: ۵۷۱۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ در روایتی دیگر, می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ فرمود: «سرایت بیماری, اصالتی ندارد, یک فرد بادیه نشین گفت:ای رسول خدا! پس چرا شترانم که در ریگستان بسر می‌برند و مانند آهو هستند, به محض اینکه نزد شتران گر می‌آیند و در میان آنان می‌روند, گر می‌شوند؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «پس چه کسی شتر اول را گر کرده است»»؟

باب (۱۰): بیماری سینه پهلو

۱۹۴۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أَذِنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَهْلِ بَيْتٍ مِنَ الأَنْصَارِ أَنْ يَرْقُوا مِنَ الْحُمَةِ وَالأُذُنِ. قَالَ أَنَسٌ: كُوِيتُ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيٌّ وَشَهِدَنِي أَبُو طَلْحَةَ وَأَنَسُ بْنُ النَّضْرِ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَبُو طَلْحَةَ كَوَانِي». (بخاری: ۵۷۲۱)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ به یکی از خانواده‌های انصار, اجازه داد تا مار گزیدگی و عقرب زدگی و درد گوش را دم کنند. انس ﷺ می‌گوید: من چون ذات الریه داشتم در زمان حیات رسول الله ﷺ داغ کردم. گفتنی است که انس بن نضر و زید بن ثابت در آنجا حضور داشتند که ابو طلحه مرا داغ کرد».

۱۹٤۹- «عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنهما: أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا أُتِيَتْ بِالْمَرْأَةِ قَدْ حُمَّتْ تَدْعُو لَهَا، أَخَذَتِ الْمَاءَ فَصَبَّتْهُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ جَيْبِهَا، قَالَتْ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُنَا أَنْ نَبْرُدَهَا بِالْمَاءِ». (بخاری: ٥٧٢٤)

ترجمه: «روایت است که هرگاه، زنی را که تب داشت برای دعا نزد اسماء دختر ابوبکر رضي الله عنهما می‌آوردند, او مقداری آب برمی داشت و بر گریبان بیمار می‌ریخت و می‌گفت: رسول الله ﷺ به ما دستور می‌داد تا حرارت تب را با آب, پایین بیاوریم».

باب (۱۲): آنچه دربارۀ طاعون آمده است

۱۹٥۰- «عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ»». (بخاری:٥٧٣٢)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «طاعون برای هر مسلمان, شهادت بحساب می‌آید»».

باب (۱۳): دم کردن برای نجات از چشم زخم

۱۹٥۱- «عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوْ أَمَرَ أَنْ يُسْتَرْقَى مِنَ الْعَيْنِ». (بخاری: ٥٧٣٨)

ترجمه: «عایشه رضي الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ به من دستور داد یا فرمود که برای چشم زخم، دم کنند.

۱۹٥۲- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضي الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى فِي بَيْتِهَا جَارِيَةً فِي وَجْهِهَا سَفْعَةٌ، فَقَالَ: «اسْتَرْقُوا لَهَا، فَإِنَّ بِهَا النَّظْرَةَ»». (بخاری: ٥٧٣٩)

ترجمه: «ام سلمه رضي الله عنها می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در خانه‌اش کنیزی را دید که رنگ‌اش پریده بود. فرمود: «او را دم کنید. زیرا دچار چشم زخم شده است»».

باب (١٤): دم کردن شخصی که مار یا عقرب او را گزیده است

١٩٥٣- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ الرُّقْيَةَ مِنْ كُلِّ ذِي حُمَةٍ». (بخاری: ٥٧٤١)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ اجازه داد تا هر فردی را که مار و یا عقرب، گزیده است، دم کنند».

باب (١٥): پیامبر اکرم ﷺ چگونه دم می‌کرد

١٩٥٤- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: أن النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي الرُّقْيَةِ: «تُرْبَةُ أَرْضِنَا، وَرِيقَةُ بَعْضِنَا، يُشْفَى سَقِيمُنَا بِإِذْنِ رَبِّنَا»». (بخاری: ٥٧٤٦)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ هنگام دم کردن می‌فرمود: «این خاک زمین ما و آب دهان یکی از ماست که با اجازه پروردگارمان، باعث بهبودی بیمارمان می‌شود»».

باب (١٦): فال گرفتن

١٩٥٥- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا طِيَرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَأْلُ». قَالَ: وَمَا الْفَأْلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ»». (بخاری: ٥٧٥٥)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شگون گرفتن هیچگونه اصالتی ندارد و بهترین آن, فال است». پرسیدم: ای رسول خدا! فال چیست؟ فرمود: «سخن خوبی است که یکی از شما می‌شنود و آنرا به فال نیک می‌گیرد»».

باب (١٧): پیشگویی

١٩٥٦- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى فِي امْرَأَتَيْنِ مِنْ هُذَيْلٍ اقْتَتَلَتَا، فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى بِحَجَرٍ فَأَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلٌ، فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا الَّذِي فِي بَطْنِهَا، فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَضَى أَنَّ دِيَةَ مَا فِي بَطْنِهَا غُرَّةٌ عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ، فَقَالَ وَلِيُّ الْمَرْأَةِ الَّتِي غَرِمَتْ: كَيْفَ أَغْرَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ لا شَرِبَ وَلا أَكَلَ وَلا نَطَقَ وَلا اسْتَهَلَّ؟ فَمِثْلُ ذَلِكَ يُطَلُّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الْكُهَّانِ»». (بخاری: ٥٧٥٨)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ میان دو زن از قبیله هذیل که با یکدیگر درگیر شده بودند, فیصله نمود. یکی از آنها، سنگی بسوی دیگری که حامله بود، پرتاب کرد ه و به شکم‌اش اصابت نموده و باعث مرگ جنین‌اش شده بود. پس شکایت نزد نبی اکرم ﷺ بردند. آن حضرت ﷺ نیز چنین داوری

فرمود که خون بهایش را که یک دهم دیه است و برابر با ارزش یک برده و یا یک کنیز می‌باشد، به او پرداخت نماید. سپس ولی زنی که جریمه شد، گفت: چگونه برای کسی که نخورده و نیاشامیده و سخن نگفته و حیات نداشته است, جریمه پرداخت کنم؟ چنین کسی، خونبها ندارد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «این شخص, برادر کاهنان است». (مثل آنها زبان آوری می‌کند)».

باب (۱۸): بعضی از سخنان، مانند سحر، تأثیر دارند

۱۹۵۷- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّهُ قَدِمَ رَجُلانِ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَخَطَبَا، فَعَجِبَ النَّاسُ لِبَيَانِهِمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا، أَوْ إِنَّ بَعْضَ الْبَيَانِ لَسِحْرٌ»». (بخاری: ٥٧٦٧)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: دو نفر از طرف مشرق آمدند و سخنرانی کردند. مردم از سخنان آنان، بسیار متأثر شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «همانا بعضی از سخنان, سحراند»».

باب (۱۹): واگیر بودن بیماری، اصالتی ندارد

۱۹۵۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا يُورِدَنَّ مُمْرِضٌ عَلَى مُصِحٍّ»». (بخاری: ٥٧٧١)

ترجمه: «ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ کس نباید شتران بیمارش را نزد کسی که شترانش سالم‌اند, ببرد»».

باب (۲۰): نوشیدن زهر و مانند آن برای مداوا

۱۹۵۹- «وَعَنْهُ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يَتَرَدَّى فِيهِ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ تَحَسَّى سُمًّا فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَسُمُّهُ فِي يَدِهِ يَتَحَسَّاهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ فَحَدِيدَتُهُ فِي يَدِهِ يَجَأُ بِهَا فِي بَطْنِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا»». (بخاری: ٥٧٧٨)

ترجمه: «از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، خودش را از بالای کوهی بیندازد و خودکشی کند، برای همیشه و بطور دائم در آتش جهنم، سقوط می‌کند. و هرکس, با خوردن زهر, خود کشی کند, برای همیشه و بطور دائم آن زهر را در آتش جهنم در دست خواهد داشت و جرعه جرعه آن را خواهد نوشید. وهرکس، با آهنی, خودکشی کند، برای همیشه و بطور دائم, آن آهن را در آتش جهنم بدست خواهد داشت و در شکم‌اش فرو خواهد برد»».

باب (۲۱): اگر مگسی، در ظرف بیفتد

۱۹۶۰- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي إِنَاءِ أَحَدِكُمْ، فَلْيَغْمِسْهُ كُلَّهُ، ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ، فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ شِفَاءً وَفِي الآخَرِ دَاءً»». (بخاری: ۵۷۸۲)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر مگس در ظرف (آب) یکی از شما افتاد, آنرا بطور کامل در آن, غوطه دهد. سپس، بیرون بیندازد. زیرا در یکی از بالهایش, شفا و در دیگری، بیماری وجود دارد»».

۷۰- کتاب آداب لباس پوشیدن

باب (۱): لباسی که پایین‌تر از قوزکهای پا باشد، در دوزخ خواهد بود

۱۹۶۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الإِزَارِ فَفِي النَّارِ»». (بخاری: ۵۷۸۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس, ازارش پایین‌تر از شتالنگ‌هایش باشد, در جهنم است»». (البته این زمانی است که بخاطر تکبر باشد. فتح الباری).

باب (۲): لباس گُلدار، نقش دار و عبا

۱۹۶۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ أَحَبُّ الثِّيَابِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَلْبَسَهَا الْحِبَرَةَ». (بخاری: ۵۸۱۳)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: محبوب‌ترین پارچه نزد نبی اکرم ﷺ برای پوشیدن، بُرد یمانی سبز رنگ بود».

۱۹۶۳- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ تُوُفِّيَ سُجِّيَ بِبُرْدٍ حِبَرَةٍ». (بخاری: ۵۸۱٤)

ترجمه: «عایشه ﷺ ؛همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وفات یافت, با یک چادر سبز یمنی پوشانده شد».

باب (۳): لباس سفید

۱۹٦٤- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَعَلَيْهِ ثَوْبٌ أَبْيَضُ، وَهُوَ نَائِمٌ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ وَقَدِ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ، إِلاَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى،

وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: « وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ، عَلَى رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ». وَكَانَ أَبُو ذَرٍّ إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا، قَالَ: وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُ أَبِي ذَرٍّ». (بخاری: ۵۸۲۷)

ترجمه: «ابوذر ﷺ می‌گوید: نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و دیدم که پارچه‌ای سفید بر او کشیده شده و خوابیده است. بار دوم که نزد ایشان رفتم, بیدار شده بود. پس فرمود: «هر بنده‌ای که لا اله الا الله بگوید و بر آن بمیرد, وارد بهشت می‌شود». پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود». دوباره پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود». باز هم پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «علی رغم خواست ابوذر, اگر چه زنا و دزدی کند».

راوی می‌گوید: هرگاه ابوذر ﷺ این حدیث را بیان می‌کرد, می‌گفت: علی رغم خواست ابوذر».

باب (٤): پوشیدن حریر و نشستن روی آن

۱۹۶۵- «عَنْ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْحَرِيرِ إِلاَّ هَكَذَا، وَأَشَارَ بِإِصْبَعَيْهِ اللَّتَيْنِ تَلِيَانِ الإِبْهَامَ، قَالَ: فِيمَا عَلِمْنَا أَنَّهُ يَعْنِي: الأَعْلامَ». (بخاری: ۵۸۲۸)

ترجمه: «عمر ﷺ با اشاره دو انگشت کنار ابهام (سبابه و میانه) گفت: رسول الله ﷺ از پوشیدن لباس ابریشمی مگر به این اندازه، منع فرمود».

ابو عثمان نهدی ـ که یکی از راویان حدیث است ـ می‌گوید: به نظر ما هدفش، گلدوزی حاشیه‌های لباس بود.

باب (٥): نشستن روی ابریشم

۱۹۶٦- «عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ لَبِسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الآخِرَةِ»». (بخاری: ٥٨٣٤)

ترجمه: «عمر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس, در دنیا لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت، آنرا نخواهد پوشید»».

۱۹۶۷- «عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: نَهَانَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نَشْرَبَ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَأَنْ نَأْكُلَ فِيهَا، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ، وَأَنْ نَجْلِسَ عَلَيْهِ». (بخاری: ۵۸۳۷)

ترجمه: «حذیفه ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از خوردن و نوشیدن در ظرفهای طلایی و نقره‌ای و همچنین از پوشیدن پارچه‌های ابریشمی و نشستن برآنها، منع فرمود».

باب (٦): استعمال زعفران برای مردان، ممنوع می‌باشد

۱۹۶۸- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ». (بخاری: ٥٨٤٦)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ از زعفران زدن مردان (بر بدن و لباس) منع فرمود».

باب (۷): کفش‌های چرمی و غیره

۱۹۶۹- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّهُ سُئِلَ: أَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ». (بخاری: ٥٨٥٠)

ترجمه: «از انس ﷺ پرسیدند: آیا نبی اکرم ﷺ با کفش‌هایش، نماز می‌خواند؟ گفت: بلی».

۱۹۷۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَمْشِي أَحَدُكُمْ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ، لِيُحْفِهِمَا جَمِيعًا، أَوْ لِيُنْعِلْهُمَا جَمِيعًا»». (بخاری: ٥٨٥٥)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما با یک لنگ کفش، راه نرود. یا هر دو کفش‌اش را بپوشد و یا پابرهنه، راه برود»».

ملاحظه: حدیث دیگری در این باب آمده که مؤلف، بخاطر طولانی و تکراری بودن مطالب، از آوردن آن خودداری کرده است. در آن حدیث، راوی می‌گوید: رسول اکرم ﷺ کفش چرمی پوشیده بود. (مترجم)

باب (۸): در آوردن کفش پای چپ

۱۹۷۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا انْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالْيَمِينِ، وَإِذَا نَزَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشِّمَالِ، لِيَكُنِ الْيُمْنَى أَوَّلَهُمَا تُنْعَلُ، وَآخِرَهُمَا تُنْزَعُ»». (بخاری:٥٨٥٦)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما خواست کفش بپوشد, از سمت راست, شروع کند. و هر گاه، خواست بیرون بیاورد, از سمت چپ، آغاز نماید. پای راست باید در پوشیدن، اول، و در بیرون آوردن, آخر باشد»».

باب (۹): هیچ کس نباید نقشی مانند نقش انگشتر پیامبر اکرم ﷺ بسازد

۱۹۷۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَقَالَ: «إِنِّي اتَّخَذْتُ خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ، وَنَقَشْتُ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَلا يَنْقُشَنَّ أَحَدٌ عَلَى نَقْشِهِ»». (بخاری: ٥٨٧٧)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ انگشتری نقره‌ای، ساخت و برآن لفظ «محمد

رسو ل الله» را منقَّش نمود و فرمود: «من انگشتری نقره‌ای ساختم وبر آن، لفظ «محمد رسول الله» را منقّش نمودم. پس هیچ کس نباید نقشی مانند نقش انگشتر من بسازد»».

باب (۱۰): مردانی که خود را به صورت زنان در می‌آورند، باید از خانه‌ها بیرون رانده شوند

۱۹۷۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجَالِ، وَالْمُتَرَجِّلاتِ مِنَ النِّسَاءِ، وَقَالَ: «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ». قَالَ فَأَخْرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فُلانًا، وَأَخْرَجَ عُمَرُ فُلانًا». (بخاری: ۵۸۸۶)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ مردانی را که خود را به شکل زنان در می‌آورند و زنانی را که خود را به شکل مردان در می‌آورند, لعنت کرد و فرمود: «آنان را از خانه‌هایتان بیرون کنید». راوی می‌گوید: آنگاه، نبی اکرم ﷺ فلانی، و عمر بن خطاب رضی الله عنه هم فلانی را از خانه‌هایشان بیرون کردند».

باب (۱۱): گذاشتن ریش

۱۹۷۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ وَفِّرُوا اللِّحَى وَأَحْفُوا الشَّوَارِبَ»». (بخاری: ۵۸۹۲)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «با مشرکین, مخالفت کنید. ریشهایتان را بگذارید وسبیلهایتان راکوتاه کنید»».

باب (۱۲): رنگ کردن محاسن و موی سر

۱۹۷۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لا يَصْبُغُونَ فَخَالِفُوهُمْ»». (بخاری: ۵۸۹۹)

ترجمه: «ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «یهود و نصاری (سر و ریش‌هایشان را) رنگ نمی‌زنند. پس شما با آنان، مخالفت کنید»». (رنگ بزنید باستثنای رنگ سیاه)

باب (۱۳): موی مجعّد

۱۹۷۶- «عَنْ أَنَسِ بْنَ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ شَعَرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجِلا لَيْسَ بِالسَّبِطِ، وَلا الْجَعْدِ، بَيْنَ أُذُنَيْهِ وَعَاتِقِهِ». (بخاری: ۵۹۰۵)

ترجمه: «انس بن مالک ﷛ می‌گوید: موهای رسول الله ﷺ نه لَخت بود و نه مجعّد. بلکه حالت دار بود و تا میان شانه و گوشهایش می‌رسید».

۱۹۷۷- «عَنْ أَنَسٍ ﷛ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ضَخْمَ الْيَدَيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، حَسَنَ الْوَجْهِ، لَمْ أَرَ بَعْدَهُ، وَلا قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَكَانَ بَسِطَ الْكَفَّيْنِ». (بخاری: ۵۹۰۷)

ترجمه: «انس ﷛ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ دستها و پاهای درشت, صورتی زیبا و پنجه‌هایی پهن داشت و من قبل و بعد از ایشان, فردی مانند او ندیدم».

باب (۱٤): تراشیدن بخشی از موی سر و ترک کردن بخشی دیگر

۱۹۷۸- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷠ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْقَزَعِ». (بخاری:۵۹۲۱)

ترجمه: «ابن عمر ﷠ می‌گوید: رسول الله ﷺ از تراشیدن بخشی از موهای سر و ترک کردن بخشی دیگر, منع فرمود».

باب (۱۵): خو شبو زدن زن به شوهر

۱۹۷۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: كُنْتُ أُطَيِّبُ النَّبِيَّ ﷺ بِأَطْيَبِ مَا يَجِدُ، حَتَّى أَجِدَ وَبِيصَ الطِّيبِ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ». (بخاری: ۵۹۲۳)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ را با بهترین مواد خوشبویی که در دسترس داشت، معطر می‌ساختم تا جایی که درخشندگی مواد خوشبو را بر سر و ریش اش, مشاهده می‌نمودم».

باب (۱٦): رد نکردن عطر و مواد خوشبو

۱۹۸۰- «عَنْ أَنَسٍ ﷛: أَنَّهُ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ، وَزَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ». (بخاری: ۵۹۲۹)

ترجمه: «از انس ﷛ روایت است که او مواد خوشبویی ـ را که به ایشان هدیه میدادند ـ رد نمی‌کرد. و معتقد بود که نبی اکرم ﷺ نیز آنرا رد نمی‌کرد».

باب (۱۷): عطر مخلوط

۱۹۸۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: طَيَّبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيَّ بِذَرِيرَةٍ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، لِلْحِلِّ وَالإِحْرَامِ ». (بخاری: ۵۹۳۰)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: با دستهای خود، به رسول خدا ﷺ در حجة الوداع هنگامیکه می‌خواست احرام ببندد وهمچنین زمانی که از احرام بیرون آمد, مواد خوشبوی مخلوطی زدم».

باب (۱۸): عذاب مجسمه سازان در روز قیامت

۱۹۸۲- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يَصْنَعُونَ هَذِهِ الصُّوَرَ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ»». (بخاری: ۵۹۵۱)

ترجمه: «عبدالله ابن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا روز قیامت, کسانی را که این مجسمه‌ها را می‌سازند, عذاب می‌دهند و به آنها می‌گویند: آنچه را که خلق کرده‌اید، زنده کنید»».

باب (۱۹): از بین بردن تصاویر

۱۹۸۳- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي، فَلْيَخْلُقُوا حَبَّةً، وَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً». وَزَادَ فِيْ رِوَايَةٍ: «وَلْيَخْلُقُوْا شَعِيْرَةً»». (بخاری: ۵۹۵۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌گفت: «خدا وند متعال می‌فرماید: چه کسی ستمکارتر از فردی است که تلاش می‌کند تا مانند آ فرینش من بیافرینند. پس دانه‌ای گندم و یا مورچه‌ای بیافرینند». و در روایتی دیگر فرمود: «پس دانه‌ای جو بیافرینند»».

۷۱- کتاب ادب

باب (۱): چه کسی برای حسن سلوک و برخورد خوب، از دیگران مستحق‌تراست؟

۱۹۸٤- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ: «أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أَبُوكَ»». (بخاری: ٥٩٧١)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: چه کسی برای خوش رفتاری من از دیگران، مستحق‌تر است؟ فرمود: «مادرت». گفت: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت». گفت: بعد از او چه کسی؟ فرمود: «باز هم مادرت». پرسید: پس از او چه کسی؟ فرمود: «بعد از او پدرت»».

باب (۲): نباید کسی والدین‌اش را دشنام دهد

۱۹۸٥- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكَبَائِرِ: أَنْ يَلْعَنَ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ يَلْعَنُ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ؟ قَالَ: «يَسُبُّ الرَّجُلُ أَبَا الرَّجُلِ، فَيَسُبُّ أَبَاهُ وَيَسُبُّ أُمَّهُ»». (بخاری: ٥٩٧٣)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا یکی از بزرگترین گناهان کبیره، این است که شخص, پدر ومادرش را لعنت کند. گفتند: ای رسول خدا! چگونه شخص, پدر ومادرش را لعنت می‌کند؟ فرمود: «شخصی، پدر دیگری را دشنام می‌دهد و او در پاسخ, به پدر ومادرش، دشنام می‌دهد»».

باب (۳): گناه قطع صلهٔ رحم (پیوند خویشاوندی)

۱۹۸٦- «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ»». (بخاری: ٥٩٨٤)

ترجمه: «جبیر بن مطعم ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «قاطع رحم (کسی که با خویشاوندانش, قطع را بطه می‌کند) وارد بهشت نمی‌شود»».

باب (٤): کسی که پیوند خویشاوندی را حفظ کند، خداوند، رابطه‌اش را با او حفظ خواهد کرد

۱۹۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الرَّحِمَ شَجْنَةٌ مِنَ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ اللَّهُ: مَنْ وَصَلَكِ وَصَلْتُهُ، وَمَنْ قَطَعَكِ قَطَعْتُهُ»». (بخاری:۵۹۸۸)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «رَحِم از رحمن گرفته شده است. لذا خداوند متعال خطاب به رَحِم می‌فرماید: هر کس، تو را وصل کند (حق خویشاوندی را بجای آورد) او را به خود, وصل خواهم کرد. و هر کس، تو را قطع کند (حق خویشاوندی را بجای نیاورد) با او قطع رابطه خواهم نمود»».

باب (٥): حق خویشاوندی، رعایت گردد

۱۹۸۸- «عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ جِهَارًا غَيْرَ سِرٍّ يَقُولُ: «إِنَّ آلَ أَبِي بَيَاضٌ لَيْسُوا بِأَوْلِيَائِي، إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللَّهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَكِنْ لَهُمْ رَحِمٌ أَبُلُّهَا بِبَلَاهَا»». (بخاری: ۵۹۹۰)

ترجمه: «عمرو بن عاص ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ با صراحت تمام و صدای بلند می‌فرمود: «همانا فرزندان ابو فلان، دوستان من نیستند. بلکه خدا و مؤمنان نیکوکار, دوستان من هستند. البته من حق خویشاوندی آنان را آنطور که شایسته است, ادا می‌نمایم»».

باب (٦): صلۀ رحم بخاطر جبران نیکی‌های دیگران نیست

۱۹۸۹- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الْوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ، وَلَكِنِ الْوَاصِلُ الَّذِي إِذَا قُطِعَتْ رَحِمُهُ وَصَلَهَا»». (بخاری: ۵۹۹۱)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «وصل کننده واقعی پیوند خویشاوندی، کسی نیست که بخاطر جبران رابطه‌ای که خویشاوندانش با او دارند, صله رَحِمی کند. بلکه کسی است که اگر دیگران با او قطع رابطه کنند, او رابطه برقرار نماید»».

باب (٧): دوست داشتن، بوسیدن و درآغوش گرفتن کودکان

۱۹۹۰- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: تُقَبِّلُونَ الصِّبْيَانَ؟ فَمَا نُقَبِّلُهُمْ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوَأَمْلِكُ لَكَ أَنْ نَزَعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ»». (بخاری: ۵۹۹۸)

ترجمه: «عایشه ل می‌گوید: مردی بادیه نشین نزد نبی اکرم ج آمد و گفت: ما کودکان را نمی‌بوسیم. آیا شما می‌بوسید؟. پیامبر خدا ج فرمود: «اگر خداوند, رحمت را از قلب ات بیرون آورده است, من نمی‌توانم برایت کاری انجام دهم»».

۱۹۹۱- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ س قَالَ: قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ ج سَبْيٌ، فَإِذَا امْرَأَةٌ مِنَ السَّبْيِ قَدْ تَحْلُبُ ثَدْيَهَا تَسْقِي، إِذَا وَجَدَتْ صَبِيًّا فِي السَّبْيِ أَخَذَتْهُ، فَأَلْصَقَتْهُ بِبَطْنِهَا، وَأَرْضَعَتْهُ، فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ ج: «أَتُرَوْنَ هَذِهِ طَارِحَةً وَلَدَهَا فِي النَّارِ»؟ قُلْنَا: لا، وَهِيَ تَقْدِرُ عَلَى أَنْ لا تَطْرَحَهُ. فَقَالَ: «لَلَّهُ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بِوَلَدِهَا»». (بخاری: ۵۹۹۹)

ترجمه: «عمر بن خطاب س می‌گوید: تعدادی اسیر جنگی نزد نبی اکرم ج آوردند. در میان آنان, زنی وجود داشت که از پستانهایش شیر می‌ریخت. ناگهان، در میان اسیران, چشم‌اش به کودکی افتاد. به محض اینکه او را دید, در آغوش گرفت و به سینه‌اش چسباند و شروع به شیر دادنش کرد. نبی اکرم ج خطاب به ما فرمود: «آیا این مادر, فرزندش را در آتش می‌اندازد»؟! گفتیم: خیر, اگر توانایی داشته باشد (مجبور به انداختن نباشد) نمی‌اندازد. فرمود: «بدانید که خداوند، بر بندگانش از این مادر هم نسبت به فرزندش، مهربانتر است»».

باب (۸): خداوند، رحمت را به صد قسمت، تقسیم نموده است

۱۹۹۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: «جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ، فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ جُزْءًا، وَأَنْزَلَ فِي الأَرْضِ جُزْءًا وَاحِدًا، فَمِنْ ذَلِكَ الْجُزْءِ يَتَرَاحَمُ الْخَلْقُ، حَتَّى تَرْفَعَ الْفَرَسُ حَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا خَشْيَةَ أَنْ تُصِيبَهُ»». (بخاری: ۶۰۰۰)

ترجمه: «ابوهریره س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ج می‌فرمود: «خداوند, رحمت را به صد قسمت, تقسیم نموده است. نود و نه قسمت آنرا نزد خودش نگه داشته و یک قسمت‌اش را به زمین فرستاده است. و همین یک قسمت است که باعث مهربانی مخلوقات با یکدیگر می‌شود تا جایی که اسب, سم‌اش را بلند می‌کند که مبادا به کره‌اش آسیبی برسد»».

باب (۹): گذاشتن کودک روی زانو

۱۹۹۳- «عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ب قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج يَأْخُذُنِي فَيُقْعِدُنِي عَلَى فَخِذِهِ، وَيُقْعِدُ الْحَسَنَ عَلَى فَخِذِهِ الأُخْرَى، ثُمَّ يَضُمُّهُمَا، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْهُمَا»». (بخاری: ۶۰۰۳)

ترجمه: «اسامه بن زید ب می‌گوید: رسول الله ج مرا بر می‌داشت و بر روی زانویش می‌نشاند و حسن را روی زانوی دیگرش می‌نهاد. سپس ما را به یکدیگر می‌چسباند و می‌فرمود: «خدایا! بر اینها رحم کن»».

باب (۱۰): رحم کردن بر انسانها و چارپایان

۱۹۹٤- «عَنِ أَبَي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي صَلاةٍ، وَقُمْنَا مَعَهُ، فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ وَهُوَ فِي الصَّلاةِ: اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي، وَمُحَمَّدًا، وَلا تَرْحَمْ مَعَنَا أَحَدًا. فَلَمَّا سَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ لِلأَعْرَابِيِّ: «لَقَدْ حَجَّرْتَ وَاسِعًا»». (بخاری: ٦٠١٠)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ برای ادای نمازی برخاست و ما نیز همراه ایشان بلند شدیم. در آن اثنا، مردی بادیه نشین که مشغول نماز خواندن بود، گفت: خدایا! بر من و محمد رحم کن و بجز ما برکسی دیگر، رحم نکن. هنگامی که نبی اکرم ﷺ سلام داد، به او فرمود: «چیز (رحمت) وسیعی را محدود ساختی»».

۱۹۹٥- «عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ، وَتَوَادِّهِمْ، وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى»». (بخاری: ٦٠١١)

ترجمه: «نعمان بن بشیر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمنان در شفقت، دوستی و مهربانی با یکدیگر مانند اعضای یک پیکراند که اگر عضوی از آن بدرد آید، سایر اعضاء بی‌قرار می‌گردند و تب می‌شوند»».

۱۹۹٦- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ غَرَسَ غَرْسًا، فَأَكَلَ مِنْهُ إِنْسَانٌ أَوْ دَابَّةٌ، إِلاَّ كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ»». (بخاری: ٦٠١٢)

ترجمه: «از انس بن مالک ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که نهالی غرس نماید و انسان یا حیوانی از آن بخورد، برایش صدقه بشمار می‌رود»».

۱۹۹۷- «عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ لا يَرْحَمُ، لا يُرْحَمُ»». (بخاری: ٦٠١٣)

ترجمه: «جریر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، به دیگران، رحم نکند، خدا به او رحم نخواهد کرد»».

باب (۱۱): سفارش در مورد همسایه

۱۹۹۸- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا زَالَ يُوصِينِي جِبْرِيلُ بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ»». (بخاری: ٦٠١٤)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «جبرئیل آنقدر مرا در مورد همسایه سفارش

نمود که خیال کردم او را شریک ارث، قرار می‌دهد»».

باب (۱۲): گناه کسی که همسایگانش از دست وی در امان نباشند

۱۹۹۹- «عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ ﵁: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ» قِيلَ: وَمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِي لا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَايِقَهُ»». (بخاری: ۶۰۱۶)

ترجمه: «ابوشریح ﵁ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بخدا سوگند, مؤمن نیست، بخدا سوگند, مؤمن نیست، بخدا سوگند, مؤمن نیست». پرسیدند: چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: «کسی که همسایه، از شرش در امان نباشد»».

باب (۱۳): هرکس به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه‌اش را اذیت و آزار نکند

۲۰۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»». (بخاری: ۶۰۱۸)

ترجمه: «ابوهریره ﵁ می‌گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «هرکس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، همسایه‌اش را از اذیت و آزار نکند. و هرکس که به خدا و روز قیامت, ایمان دارد، مهمان‌اش را گرامی بدارد. و هرکس که به خدا و روز قیامت, ایمان دارد، سخن خوب بگوید و یا سکوت نماید»».

باب (۱۴): هر کار نیک، صدقه بشمار می‌رود

۲۰۰۱- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﵄ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ»». (بخاری: ۶۰۲۱)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﵄ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کار نیک، صدقه بشمار می‌رود»».

باب (۱۵): ملایمت در همهٔ کارها

۲۰۰۲- «عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ»». (بخاری: ۶۰۲۴)

ترجمه: «عایشه ﵂ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند نرمی و ملایمت را در همه کارها دوست دارد»».

باب (١٦): همکاری مؤمنان با یکدیگر

۲۰۰۳- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا» ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ جَالِسًا، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ يَسْأَلُ، أَوْ طَالِبُ حَاجَةٍ، أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَقَالَ: «اشْفَعُوا فَلْتُؤْجَرُوا، وَلْيَقْضِ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ مَا شَاءَ»». (بخاری: ٦٠٢٧)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مؤمنان برای یکدیگر مانند اجزای یک ساختمان هستند که باعث تقویت و استحکام یکدیگر می‌شوند». سپس رسول خدا ﷺانگشتانش را داخل یکدیگر نمود. (با این کار، استحکام را به ما نشان داد)

وآنحضرت ﷺ نشسته بود که سائل و یا نیازمندی نزدش آمد. پیامبر خدا ﷺ رو بسوی ما کرد و فرمود: «شفاعت کنید تا اجر و پاداش ببرید. البته خداوند هر چه بخواهد بر زبان پیامبرش جاری می‌سازد»».

باب (١٧): رسول خدا ﷺ سخن بد به زبان نمی‌آوَرْد و بد زبان هم نبود

۲۰۰٤- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ سَبَّابًا، وَلا فَحَّاشًا، وَلا لَعَّانًا، كَانَ يَقُولُ لأَحَدِنَا عِنْدَ الْمَعْتِبَةِ: «مَا لَهُ تَرِبَ جَبِينُهُ»». (بخاری: ٦٠٣١)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فردی دشنام دهنده، بد و بیراه گوی و نفرین کننده نبود. بلکه هرگاه می‌خواست یکی از ما را سرزنش کند، می‌فرمود: « او را چه شده است؟ پیشانی‌اش به خاک مالیده شود»».

باب (١٨): خوش اخلاقی و سخاوت، و کراهت بخل

۲۰۰۵- «عَنْ جَابِرٍ ﷺ يَقُولُ: مَا سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ قَطُّ فَقَالَ: لاَ». (بخاری: ٦٠٣٤)

ترجمه: «جابرﷺ می‌گوید: هرگاه از نبی اکرم ﷺ چیزی خواسته شد، هر گز نه نگفت».

۲۰۰٦- «عن أَنَسٍ ﷺ قَالَ: خَدَمْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَشْرَ سِنِينَ فَمَا قَالَ لِي أُفٍّ، وَلا لِمَ صَنَعْتَ؟، وَلاَ أَلاَّ صَنَعْتَ». (بخاری: ٦٠٣٨)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: ده سال در خدمت نبی اکرم ﷺ بودم. آنحضرت ﷺ هرگز به من، اف یا چرا چنین کردی و یا چرا چنان نکردی، نگفت».

باب (١٩): نهی از نفرین و دشنام

۲۰۰۷- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلاً بِالْفُسُوقِ، وَلا يَرْمِيهِ بِالْكُفْرِ إِلاَّ ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ، إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ»». (بخاری: ٦٠٤٥)

ترجمه: «ابوذر ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس, فرد دیگری را متهم به فسق یا کفر کند و او اینگونه نباشد, فسق و کفر، به خودش بر می‌گردد»».

۲۰۰۸- «عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ ﷺ ـ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ ـ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى مِلَّةٍ غَيْرِ الإِسْلامِ؛ فَهُوَ كَمَا قَالَ. وَلَيْسَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَذْرٌ فِيمَا لا يَمْلِكُ. وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ فِي الدُّنْيَا عُذِّبَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَمَنْ لَعَنَ مُؤْمِنًا فَهُوَ كَقَتْلِهِ. وَمَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ»». (بخاری: ٦٠٤٧)

ترجمه: «ثابت بن قیس ﷺ که یکی از اصحاب شجره (بیت رضوان) است, می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس, به دینی غیر از اسلام, سوگند یاد کند, همانگونه است که می‌گوید. و هرکس، چیزی را نذر کند که مالک آن نیست, نذرش صحیح نمی‌باشد. و هرکس، در دنیا با چیزی خودکشی کند, روز قیامت بوسیله همان چیز، عذاب داده خواهد شد. و هرکس, مؤمنی را نفرین، و یا متهم به کفر کند, مانند این است که او را به قتل رسانده است»».

باب (۲۰): سخن‌چینی

۲۰۰۹- «عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ»». (بخاری: ٦٠٥٦)

ترجمه: «حذیفه ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «سخن چین، وارد بهشت نمی‌شود»».

باب (۲۱): کراهیت تعریف و تمجید

۲۰۱۰- «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَثْنَى عَلَيْهِ رَجُلٌ خَيْرًا. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَيْحَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ ـ يَقُولُهُ مِرَارًا ـ إِنْ كَانَ أَحَدُكُمْ مَادِحًا لا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ كَذَا وَكَذَا، إِنْ كَانَ يُرَى أَنَّهُ كَذَلِكَ وَحَسِيبُهُ اللَّهُ، وَلا يُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا»». (بخاری: ٦٠٦١)

ترجمه: «ابوبکره ﷺ می‌گوید: نزد نبی اکرم ﷺ سخن از مردی، به میان آمد. شخص دیگری از او ستایش کرد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «وای بر تو، گردن دوست ات را شکستی ـ و این جمله را چند بار تکرار کرد ـ اگر لازم است که یکی از شما دیگری را تعریف کند, پس بگوید: گمان می‌کنم که فلانی، چنین است

و دارای چنین صفاتی است و حساب‌اش با خداست. آنهم در صورتی که می‌داند که در او چنین صفاتی وجود دارد. و کسی را نزد خداوند, پاک و منزه، معرفی نکند»».

باب (۲۲): نهی از حسادت و پشت کردن به یکدیگر

۲۰۱۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَبَاغَضُوا، وَلا تَحَاسَدُوا، وَلا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ»». (بخاری: ٦٠٦٥)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «با یکدیگر, دشمنی نکنید، حسادت نورزید و به یکدیگر، پشت ننمایید. بلکه برادروار، خدا را عبادت کنید. و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیشتر از سه روز با برادر مسلمانش, قهر باشد»».

۲۰۱۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلا تَحَسَّسُوا، وَلا تَجَسَّسُوا، وَلا تَنَاجَشُوا، وَلا تَحَاسَدُوا، وَلا تَبَاغَضُوا، وَلا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا»». (بخاری: ٦٠٦٦)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از گمان بد، اجتناب کنید. زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است. و به دنبال عیوب دیگران نباشید، تجسس نکنید، قیمت کالاها را بدون اینکه نیت خرید داشته باشید، بالا نبرید و به یکدیگر, حسادت نورزید. با یکدیگر، دشمنی نکنید و پشت ننمایید و برادروار, خدا را عبادت کنید»».

باب (۲۳): ظن و گمان جایز

۲۰۱۳- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا أَظُنُّ فُلانًا وَفُلانًا يَعْرِفَانِ مِنْ دِينِنَا شَيْئًا». وَفِي رِوَايَةٍ: «يَعْرِفَانِ دِينَنَا الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ»». (بخاری: ٦٠٦٨)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «گمان نمی‌کنم که فلانی و فلانی درباره دین ما چیزی بدانند». و در روایتی دیگر فرمود: «گمان نمی‌کنم که فلانی و فلانی درباره دینی که ما بر آن هستیم, چیزی بدانند»».

باب (۲٤): مؤمن، باید گناهان‌اش را پنهان نماید

۲۰۱٤- «عَنِ أَبَي هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَافًى إِلاَّ الْمُجَاهِرِينَ، وَإِنَّ مِنَ الْمُجَاهَرَةِ: أَنْ يَعْمَلَ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ عَمَلاً، ثُمَّ يُصْبِحَ وَقَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولَ: يَا فُلانُ! عَمِلْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَكَذَا، وَقَدْ بَاتَ يَسْتُرُهُ رَبُّهُ، وَيُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عَنْهُ»». (بخاري: ٦٠٦٩)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «همه‌ی افراد امت من بخشیده خواهند شد مگر کسانی که به طور علنی، مرتکب گناه شوند. و یکی از انواع گناهان علنی این است که شخص, شب هنگام, مرتکب گناهی شود و در حالی صبح کند که خدا وند، گناه‌اش را پوشانده است. اما او بگوید: ای فلانی! دیشب, فلان کار و فلان کار را انجام دادم. این در حالی است که خدا وند, گناهش را پنها ن کرده بود ولی او پرده‌ی خدا را از روی خودش برداشت»».

باب (۲۵): قهر کردن

۲۰۱٥- «عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثِ لَيَالٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلامِ»». (بخاري: ٦٠٧٧)

ترجمه: «ابوایوب انصاری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برای هیچ کس، جایز نیست که بیشتر از سه شب، با برادر مسلمانش، قهر باشد طوریکه هنگام ملاقات، از یکدیگر، روی گردانی کنند. و بهترین آنها کسی است که آغاز به سلام گفتن نماید»».

باب (٢٦): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: «ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید» و آنچه که در مورد نهی از دروغگویی آمده است

۲۰۱٦- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ، حَتَّى يَكُونَ صِدِّيقًا، وَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا»». (بخاري: ٦٠٩٤)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «همانا راستگویی، انسان را بسوی نیکی، رهنمون می‌شود. و نیکی، انسان را به بهشت می‌رساند. و شخص، به اندازه‌ای راست می‌گوید که در زمره‌ی صدیقین قرار می‌گیرد. و همانا دروغگویی, انسان را بسوی فسق و فجور سوق می‌دهد. و فسق و

فجور, انسان را به جهنم می‌کشاند. و شخص، به اندا زه‌ای دروغ می‌گوید که نزد خداوند، در زمره‌ی دروغگویان نوشته می‌شود»».

باب (۲۷): صبر در برابر ناسزاگویی‌ها

۲۰۱۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ أَحَدٌ أَوْ لَيْسَ شَيْءٌ أَصْبَرَ عَلَى أَذًى سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ لَيَدْعُونَ لَهُ وَلَدًا، وَإِنَّهُ لَيُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ»». (بخاری: ۶۰۹۹)

ترجمه: «ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ کس، در برابر ناسزاگویی از خدا وند, بردبارتر نیست. مردم به او فرزند, نسبت می‌دهند با وجود این، خداوند به آنان، عافیت می‌بخشد و رزق, عنایت می‌کند»».

باب (۲۸): اجتناب از خشم

۲۰۱۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ»». (بخاری: ٦١١٤)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قهرمان، کسی نیست که هنگام کشتی گرفتن, افراد زیادی را به زمین بزند. بلکه قهرمان، کسی است که هنگام خشم, خودش را کنترل نماید»».

۲۰۱۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَوْصِنِي. قَالَ: «لا تَغْضَبْ». فَرَدَّدَ مِرَارًا. قَالَ: «لا تَغْضَبْ»». (بخاری: ٦١١٦)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: مردی به نبی اکرم ﷺ گفت: مرا نصیحت کن.آنحضرتﷺ فرمود: «خشم نکن». آن مرد چند بار، تقاضایش را تکرار کرد و رسول اکرم ﷺ همچنان می‌فرمود: «خشم نکن»».

باب (۲۹): شرم و حیا

۲۰۲۰- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْحَيَاءُ لا يَأْتِي إِلاَّ بِخَيْرٍ»». (بخاری: ٦١١٧)

ترجمه: «عمران بن حُصین ﷺ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «حیا چیزی جز خوبی، به ارمغان نمی‌آورد»».

باب (۳۰): اگر حیا نداری، هر چه خواهی کن

۲۰۲۱- «عَنْ أَبِيْ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلامِ النُّبُوَّةِ الأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»». (بخاری:۶۱۲۰)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «یکی از سخنانی که مردم از پیامبران گذشته دریافته‌اند این است که: اگر حیا نداری, هرچه خواهی کن»».

باب (۳۱): خوش اخلاقی با مردم و شوخی با افراد خانواده

۲۰۲۲- «عَنْ أَنَسِ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَيُخَالِطُنَا حَتَّى يَقُولَ لأَخٍ لِي صَغِيرٍ: «يَا أَبَا عُمَيْرٍ! مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ»؟ (بخاری: ۶۱۲۹)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به اندازه‌ای با ما نشست و برخاست داشت که (شوخی می‌کرد و) به برادر کوچکم می‌فرمود: «ای ابوعمیر! حال نُغَیر چطور است»؟ (نُغیر، پرنده کوچکی بود که ابوعمیر با آن بازی می‌کرد)».

باب (۳۲): مؤمن ازیک سوراخ، دو بار گزیده نمی‌شود

۲۰۲۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «لا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ، مَرَّتَيْنِ»». (بخاری: ۶۱۳۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مؤمن از یک سوراخ، دو بار، گزیده نمی‌شود»».

باب (۳۳): اشعار و رجزخوانیهای جایز و مکروه

۲۰۲۴- «عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ حِكْمَةً»». (بخاری: ۶۱۴۵)

ترجمه: «ابی بن کعب ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «همانا بعضی از اشعار, سخنان مفیدی هستند»».

باب (۳۴): کراهیت وقت گذراندن با شعر و ترک یاد خدا و تلاوت قرآن

۲۰۲۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا»». (بخاری: ۶۱۵۴)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر شکم یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، بهتر است از اینکه از شعر پر شود»».

باب (۳۵): اگر شخصی به کسی بگوید: وای بر تو

٢٠٢٦- «عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَتَى السَّاعَةُ قَائِمَةٌ؟ قَالَ: «وَيْلَكَ وَمَا أَعْدَدْتَ لَهَا»؟ قَالَ: مَا أَعْدَدْتُ لَهَا إِلا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. قَالَ: «إِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». فَقُلْنَا؟ وَنَحْنُ كَذَلِكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ»». (بخاری: ٦١٦٧)

ترجمه: «انس رضی الله عنه می‌گوید: مردی بادیه نشین نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! قیامت کَی بر پا خوا هد شد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «وای بر تو، چه چیز برای آن آماده کرده‌ای»؟ گفت: هیچگونه امادگی‌ای ندارم. فقط خدا و رسولش را دو ست دارم. فرمود: «تو با کسانی خوا هی بود که آنها را دو ست داری». ما (صحابه) گفتیم: ما هم اینگونه خواهیم بود؟ فرمود: «بلی»».

باب (٣٦): انسانها به پدرانشان نسبت داده می‌شوند

٢٠٢٧- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْغَادِرَ يُرْفَعُ لَهُ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ: هَذِهِ غَدْرَةُ فُلانِ بْنِ فُلانٍ»». (بخاری: ٦١٧٧)

ترجمه: «ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت برای هر شخص خائن، پرچمی نصب می‌کنند و اعلام می‌نمایند که این، خیانت فلانی فرزند فلانی است»».

باب (۳۷): «کَرْم، قلب مؤمن است»

٢٠٢٨- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَيَقُولُونَ الْكَرْمُ؟ إِنَّمَا الْكَرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ»». (بخاری: ٦١٨٣)

ترجمه: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مردم به انگور، کَرْم می‌گویند در حالیکه کرم، قلب مؤمن است»».

قابل یادآوری است که اعراب به انگور، درخت انگور و شرابی که از انگور، بدست می‌آمد، کرم می‌گفتند. زیرا که شراب انگور باعث کرامت و بخشش می‌شد. شریعت، استفاده این لفظ را برای موارد فوق، ناپسند دانست زیرا چه بسا که مردم این لفظ را می‌شنیدند و تحریک می‌شدند و به یاد

شراب می‌افتادند. به همین خاطر, رسول اکرم ﷺ یادآوری نمود که لفظ کرم, برای قلب مؤمن وخود مؤمن، شایسته است زیرا مؤمن, سرچشمه کرم و بخشش است. شرح امام نووی بر صحیح مسلم

باب (۳۸): تغییر دادن یک اسم به اسمی که بهتر از آن باشد

۲۰۲۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ: أَنَّ زَيْنَبَ ﭫ كَانَ اسْمُهَا: بَرَّةَ، فَقِيلَ: تُزَكِّي نَفْسَهَا، فَسَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْنَبَ». (بخاری: ٦١٩٢)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ می‌گوید: اسم زینب ﭫ برّه یعنی زن نیکوکار بود. مردم گفتند: او خودش را ستایش می‌کند. لذا رسول خدا ﷺ او را زینب نامید».

باب (۳۹): کسی که شخصی را صدا بزند و یک حرف از اسمش، کم کند

۲۰۳۰- «عَنْ أَنَسٍ ﭬ قَالَ: كَانَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ ﭫ فِي الثَّقَلِ، وَأَنْجَشَةُ غُلامُ النَّبِيِّ ﷺ يَسُوقُ بِهِنَّ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَنْجَشُ، رُوَيْدَكَ سَوْقَكَ بِالْقَوَارِيرِ»». (بخاری: ٦٢٠٢)

ترجمه: «انس ﭬ می‌گوید: ام سُلیم ﭫ در میان زنان مسافر بود و انجشه ؛برده رسول اکرمﷺ؛ شتران آنان را سوق می‌داد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای انجش! شیشه‌ها را آهسته‌تر ببر»».

باب (٤٠): بدترین اسمها نزد خداوند متعال

۲۰۳۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَخْنَى الأَسْمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ: رَجُلٌ تَسَمَّى: مَلِكَ الأَمْلاكِ»». (بخاری: ٦٢٠٥)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، بدترین اسم‌ها نزد خداوند، نام مردی است که خود را شاهنشاه نامیده باشد»».

باب (٤١): کسی که عطسه می‌زند، الحمد لله بگوید

۲۰۳۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﭬ قَالَ: عَطَسَ رَجُلانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الآخَرَ. فَقِيلَ لَهُ. فَقَالَ: «هَذَا حَمِدَ اللَّهَ، وَهَذَا لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ»». (بخاری: ٦٢٢١)

ترجمه: «انس ﭬ می‌گوید: دو نفر نزد نبی اکرم ﷺ عطسه زدند. رسول خدا ﷺ در جواب یکی از آنها، یرحمک الله گفت و در جواب دیگری, نگفت. مردم علت را پرسیدند. فرمود: «این یکی، الحمدالله گفت و آن یکی، نگفت»».

باب (٤٢): عطسه زدن، خوب، و خمیازه کشیدن، بد است

۲۰۳۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعُطَاسَ، وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ. فَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللَّهَ؛ فَحَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أَنْ يُشَمِّتَهُ، وَأَمَّا التَّثَاؤُبُ؛ فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِذَا قَالَ: هَا ضَحِكَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ»». (بخاری:٦٢٢٣)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، عطسه را می‌پسندد ولی خمیازه را نمی‌پسندد. پس اگر مسلمانی, عطسه زد و الحمدلله گفت، بر هرمسلمانی که آنرا می‌شنود, لازم است که در جوابش، یرحمک الله بگوید. اما خمیازه ازطرف شیطان است و تا می‌توانید آن را دفع کنید. زیرا هنگامی که شخص (دهانش را باز می‌کند و) ها می‌گوید، شیطان به او می‌خندد»».

۷۲- کتاب اجازه خواستن

باب (۱): سلام گفتن افراد کمتر به افراد بیشتر

٢٠٣٤- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ، وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ»». (بخاری: ٦٢٣١)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کوچکتر به بزرگتر، شخص عابر به فرد نشسته، و جمعیت کم به جمعیت زیاد, سلام دهند»».

باب (۲): سلام دادن رهگذر به شخص نشسته

٢٠٣٥- «وَعَنْهُ ﷺ فِيْ رِوَايَةٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ»». (بخاری: ٦٢٣٢)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ در روایتی دیگر می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سوار به پیاده، کسی که راه می‌رود به کسی که نشسته است و آنانی که کمتر هستند به آنانی که بیشتراند، سلام دهند»».

باب (۳): سلام دادن به آشنا و بیگانه

٢٠٣٦- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الإِسْلامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَعَلَى مَنْ لَمْ تَعْرِفْ»». (بخاری: ٦٢٣٦)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو ﷺ می‌گوید: مردی از نبی اکرم ﷺ پرسید: کدام خصلت اسلام, بهتر است؟ فرمود: «طعام دادن و سلام کردن به آشنا و بیگانه»».

باب (٤): اجازه خواستن بخاطر نگاه است

۲۰۳۷- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: اطَّلَعَ رَجُلٌ مِنْ جُحْرٍ فِي حُجَرِ النَّبِيِّ ﷺ، وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِدْرًى يَحُكُّ بِهِ رَأْسَهُ. فَقَالَ: «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّكَ تَنْظُرُ لَطَعَنْتُ بِهِ فِي عَيْنِكَ، إِنَّمَا جُعِلَ الاسْتِئْذَانُ مِنْ أَجْلِ الْبَصَرِ»». (بخاری: ٦٢٤١)

ترجمه: «سهل بن سعد ﷺ می‌گوید: مردی از سوراخی به داخل یکی از خانه‌های رسول الله ﷺ نگاه کرد در حالی که آنحضرت ﷺ چوب نوک تیزی در دست داشت و با آن، سرش را می‌خاراند. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «اگر می‌دانستم که تو نگاه می‌کنی، آنرا در چشم ات فرو می‌بردم. زیرا بخاطر نگاه است که اجازه خواستن, لازم شده است»».

باب (٥): زنای اعضای بدن

۲۰۳۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزِّنَا، أَدْرَكَ ذَلِكَ لا مَحَالَةَ: فَزِنَا الْعَيْنِ النَّظَرُ، وَزِنَا اللِّسَانِ الْمَنْطِقُ، وَالنَّفْسُ تَمَنَّى وَتَشْتَهِي، وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ»». (بخاری: ٦٢٤٣)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند برای هر شخص، نصیبی از زنا تعیین کرده است. پس زنای چشم, نگاه کردن؛ زنای زبان, سخن گفتن؛ و زنای نفس, آرزو کردن و خواستن است. و این شرمگاه است که آنرا تصدیق و یا تکذیب می‌کند»».

باب (٦): سلام کردن به بچه‌ها

۲۰۳۹- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ مَرَّ عَلَى صِبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، وَقَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَفْعَلُهُ». (بخاری: ٦٢٤٧)

ترجمه: «روایت است که انس بن مالک ﷺ از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنها سلام کرد و گفت: نبی اکرم ﷺ چنین می‌کرد».

باب (٧): اگر کسی بگوید کیستی؟ و او در جواب بگوید: منم

۲۰۴۰- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي دَيْنٍ كَانَ عَلَى أَبِي. فَدَقَقْتُ الْبَابَ، فَقَالَ: «مَنْ ذَا»؟ فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ: «أَنَا أَنَا» كَأَنَّهُ كَرِهَهَا». (بخاری:٦٢٥٠)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: بخاطر بدهی‌های پدرم، نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و در زدم.

آنحضرت ﷺ پرسید: «کیستی»؟ گفتم: منم. فرمود: «من هم منم». گویا این گونه جواب دادن را ناپسند دانست».

باب (۸): باز کردن جا در مجالس

۲۰۴۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ آخَرُ وَلَكِنْ تَفَسَّحُوا وَتَوَسَّعُوا»». (بخاری: ٦٢٧٠)

ترجمه: «ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ کسی, شخص دیگری را از جایش بلند نکند تا دیگری (و یا خود) در جایش بنشیند ولی برای دیگران، جا باز کنید»».

باب (۹): حلقه زدن دستها دَور زانوها هنگام نشستن

۲۰۴۲- «وَعَنْهُ رضي الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ مُحْتَبِيًا بِيَدِهِ هَكَذَا». (بخاری: ٦٢٧٢)

ترجمه: «ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که در صحن خانه کعبه, دست‌هایش را دور زانوهایش حلقه زده و نشسته بود».

باب (۱۰): جواز درگوشی صحبت کردن در جمعی که بیش از سه نفر در آن باشد

۲۰۴۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلاثَةً فَلا يَتَنَاجَى رَجُلانِ دُونَ الآخَرِ، حَتَّى تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ أَجْلَ أَنْ يُحْزِنَهُ»». (بخاری: ٦٢٩٠)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر سه نفر بودید، دو نفر بدون مشارکت دیگری، با یکدیگر, درگوشی صحبت نکنید. زیرا این کار، باعث نگرانی آن شخص می‌شود. مگر اینکه در جمع مردم, قرار گرفتید»». (که در این صورت می‌توانید درگوشی صحبت کنید).

باب (۱۱): هنگام خواب، نباید آتشی در خانه، روشن بماند

۲۰۴۴- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: احْتَرَقَ بَيْتٌ بِالْمَدِينَةِ عَلَى أَهْلِهِ مِنَ اللَّيْلِ، فَحُدِّثَ بِشَأْنِهِمُ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ النَّارَ إِنَّمَا هِيَ عَدُوٌّ لَكُمْ، فَإِذَا نِمْتُمْ فَأَطْفِئُوهَا عَنْكُمْ»». (بخاری: ٦٢٩٤)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضي الله عنه می‌گوید: در یکی از شبها، خانه‌ای در مدینه با ساکنانش آتش گرفت. ماجرای آنان را با نبی اکرم ﷺ درمیان گذاشتند. رسول خدا ﷺ فرمود: «آتش، دشمن شما است. پس هر گاه، خواستید بخوابید, آن را خاموش کنید»».

باب (۱۲): آنچه دربارۀ ساختن خانه آمده است

۲۰۴۵- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﭭ قَالَ: رَأَيْتُنِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بَنَيْتُ بِيَدِي بَيْتًا يُكِنُّنِي مِنَ الْمَطَرِ، وَيُظِلُّنِي مِنَ الشَّمْسِ، مَا أَعَانَنِي عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ». (بخاری: ٦٣٠٢)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﭭ می‌گوید: شما مرا در زمان نبی اکرم ﷺ مشاهده می‌کردید که خانه‌ای را با دست خود, بدون اینکه کسی از خلق خدا، مرا یاری کند, ساختم تا مرا از باران و نور خورشید, حفاظت کند».

۷۳- کتاب دعا

باب (۱): هر پیامبری، دعای مستجابی دارد

٢٠٤٦- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ يَدْعُو بِهَا، وَأُرِيدُ أَنْ أَخْتَبِئَ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لأُمَّتِي فِي الآخِرَةِ»». (بخاری: ٦٣٠٤)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر پیامبری، یک دعای مستجاب دارد که از آن، استفاده می‌کند. من می‌خواهم دعایم را برای آخرت، ذخیره کنم تا برای امتم شفاعت نمایم»».

باب (۲): بهترین استغفار

٢٠٤٧- «عن شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «سَيِّدُ الاسْتِغْفَارِ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أَنْتَ». قَالَ: «وَمَنْ قَالَهَا مِنَ النَّهَارِ مُوقِنًا بِهَا، فَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ قَبْلَ أَنْ يُمْسِيَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ قَالَهَا مِنَ اللَّيْلِ وَهُوَ مُوقِنٌ بِهَا، فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»». (بخاری: ٦٣٠٦)

ترجمه: «شداد بن اوس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهترین استغفار، این است که بگویی: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أَنْتَ. یعنی الهی! تو پروردگار منی، بجز تو معبودی وجود ندارد، تو مرا آفریده‌ای و من بنده تو هستم. بر پیمانی که با تو بسته‌ام تا حد توان, استوارم و به وعده‌ای که داده‌ای، یقین دارم. از بدی کارهایی که انجام داده ام, به تو پناه می‌برم. و به نعمتهایی که به من ارزانی داشته‌ای وگناهانی که انجام داده ام, اعتراف می‌کنم. پس مرا مغفرت کن زیرا کسی بجز تو, گناهان را نمی‌بخشد».

هرکس، در روز با یقین، این دعا را بخواند و در همان روز, قبل از اینکه شب شود, بمیرد, از بهشتیان بشمار می‌رود. همچنین هرکس، در شب، با یقین, این دعا را بخواند و قبل از اینکه صبح شود, بمیرد, از بهشتیان بشمار می‌رود»».

باب (۳): استغفار پیامبر اکرم ﷺ در روز و شب

۲۰۴۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «وَاللَّهِ إِنِّي لأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً»». (بخاری: ۶۳۰۷)

ترجمه: «ابوهریره ؓ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «به خدا سوگند که من روزانه، بیش از هفتاد بار از خداوند، طلب آمرزش کرده و توبه می‌کنم»».

باب (٤): توبه

۲۰۴۹- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ؓ: أَنَّهُ حَدَّثَ حَدِيثَيْنِ: أَحَدُهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، وَالآخَرُ عَنْ نَفْسِهِ، قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَأَنَّهُ قَاعِدٌ تَحْتَ جَبَلٍ يَخَافُ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ، وَإِنَّ الْفَاجِرَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَذُبَابٍ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ، فَقَالَ بِهِ هَكَذَا، ثُمَّ قَالَ: «لَلَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ نَزَلَ مَنْزِلاً وَبِهِ مَهْلَكَةٌ، وَمَعَهُ رَاحِلَتُهُ عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ نَوْمَةً، فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ رَاحِلَتُهُ، حَتَّى إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْحَرُّ وَالْعَطَشُ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَ: أَرْجِعُ إِلَى مَكَانِي، فَرَجَعَ فَنَامَ نَوْمَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَإِذَا رَاحِلَتُهُ عِنْدَهُ». (بخاری: ۶۳۰۸)

ترجمه: «از عبدالله بن مسعود ؓ دو حدیث، روایت شده است که یکی از نبی اکرم ﷺ و دیگری از خودش می‌باشد. او می‌گوید: مؤمن، گناهانش را مانند کوهی می‌بیند که زیر آن نشسته است و می‌ترسد که روی او بیفتد. ولی فرد فاسق، گناهانش را مانند مگسی می‌بیند که از کنار بینی‌اش می‌گذرد و او با دست‌اش آنرا دفع می‌کند.

سپس گفت رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند از توبه‌ی بنده‌اش بیشتر از فردی خوشحال می‌شود که در جای خطرناکی منزل گرفته و سواری و آب و غذا، همراهش باشد. آنگاه، سرش را بر زمین می‌گذارد و لحظاتی می‌خوابد و بیدار می‌شود.می بینید که سواری‌اش رفته است. پس گرما و تشنگی بر وی غلبه می‌کند. در این وقت، با خود می‌گوید: بر می‌گردم و سرجایم می‌مانم. پس از برگشتن، باز هم لحظاتی به خواب می‌رود. سپس بیدار می‌شود و سرش را بلند می‌کند. ناگهان، سواری‌اش را در کنار خود می‌بیند». (یعنی خداوند از توبه‌ی بنده‌اش از این فرد هم بیشتر خوشحال می‌شود)».

باب (۵): دعای وقت خواب

۲۰۵۰- «عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ، وَضَعَ يَدَهُ تَحْتَ خَدِّهِ ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا». وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ»». (بخاری: ۶۳۱۴)

ترجمه: «حذیفه ﷺ می‌گوید: شب هنگام، و قتی که نبی اکرم ﷺ به رختخواب می‌رفت، دست‌اش را زیر رخسارش می‌گذاشت و می‌فرمود: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا». یعنی خدایا! به نام تو می‌خوابم و بیدار می‌شوم».

و هنگامی که بیدار می‌شد، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». یعنی حمد و سپاس از آنِ خدایی است که ما را از خواب، بیدار کرد و بسوی او حشر خواهیم شد»».

باب (۶): خوابیدن بر پهلوی راست

۲۰۵۱- «عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ نَامَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلاَّ إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»». (بخاری: ۶۳۱۵)

ترجمه: «براء بن عازب ﷺ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ به رختخواب می‌رفت، به پهلوی راست می‌خوابید و این دعا را می‌خواند: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلاَّ إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». یعنی خدایا! به امید اجر و ثواب و ترس از عقاب‌ات، خودم را تسلیم تو ساختم، به تو روی آوردم، کارهایم را به تو سپردم و به تو توکل کردم. هیچ پناهگاه و جای نجاتی از تو بجز تو وجود ندارد. به کتابی که نازل فرمودی و پیامبری که فرستادی، ایمان آوردم».

باب (۷): دعای بیدار شدن از خواب، در هنگام شب

۲۰۵۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: بِتُّ عِنْدَ مَيْمُونَةَ، وَذَكَرَ الْحَدِيثَ، وَقَدْ تَقَدَّمَ، قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا»». (بخاری: ۶۳۱۶)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: شبی نزد میمونه (در خانه پیامبر اکرم ﷺ) ماندم. سپس وی حدیثی را که قبلا بیان شد، ذکر کرد و گفت: رسول خدا ﷺ در دعایش چنین می‌گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا». یعنی خدایا! در دلم، چشم‌هایم، گوشهایم، سمت راستم، سمت چپم، بالای سرم، زیر پایم، پیش رویم و پشت سرم، نوری قرار بده».

باب (۸)

۲۰۵۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ، فَلْيَنْفُضْ فِرَاشَهُ بِدَاخِلَةِ إِزَارِهِ، فَإِنَّهُ لاَ يَدْرِي مَا خَلَفَهُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: بِاسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنْبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي، فَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ»». (بخاری:۶۳۲۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما به رختخواب رفت، آنرا با قسمت داخلی ازارش، تکان دهد. زیرا نمی‌داند که بعد از او چه اتفاقی در آن، افتاده است. سپس این دعا را بخواند: «بِاسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنْبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي، فَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ». یعنی پروردگارا! به نام تو پهلویم را به زمین گذاشتم و به کمک تو آنرا بلند می‌کنم. اگر روح مرا قبض کردی، بر آن، رحم فرما. و اگر زنده گذاشتی، آنرا بوسیله همان چیزهایی که بندگان نیکوکارت را حفاظت می‌نمایی، حفاظت کن»».

باب (۹): از خداوند بطور قطع و یقین بخواهید

۲۰۵۴- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئتَ، لِيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهُ لا مُكْرِهَ لَهُ»». (بخاری:۶۳۳۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: خدایا! اگر خواستی، مرا مغفرت کن. خدایا! اگر خواستی، برمن رحم فرما. بلکه بطور قطع و یقین، بخواهد. زیرا هیچ کس نمی‌تواند خدا را مجبور کند»».

باب (۱۰): بنده تا زمانی که عجله نکرده است، دعایش قبول می‌شود

۲۰۵۵- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يُسْتَجَابُ لأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي»». (بخاری: ۶۳۴۰)

ترجمه: «ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «دعاهای شما پذیرفته می‌شود تا زمانی که عجله نکنید و نگویید: دعا کردم ولی پذیرفته نشد»».

باب (۱۱): دعای هنگام پریشانی

۲۰۵٦- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ب: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْكَرْبِ: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ»». (بخاری: ٦٣٤٦)

ترجمه: ابن عباس ب می‌گوید: رسول الله ص هنگام اندوه و پریشانی می‌فرمود: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ». یعنی هیچ معبودی بجز خدای بزرگ و بردبار، وجود ندارد. هیچ معبودی بجز الله که پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد. هیچ معبودی بجر الله که پروردگار آسمانها و زمین و عرش گرانبها است، وجود ندارد»».

باب (۱۲): پناه جستن به خداوند از شر گرفتاریها

۲۰۵۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ س قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَتَعَوَّذُ مِنْ جَهْدِ الْبَلاءِ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ، وَسُوءِ الْقَضَاءِ، وَشَمَاتَةِ الأَعْدَاءِ، قَالَ سُفْيَانُ الراوي: الْحَدِيثُ ثَلاثٌ، زِدْتُ أَنَا وَاحِدَةً لا أَدْرِي أَيَّتُهُنَّ هِيَ». (بخاری: ٦٣٤٧)

ترجمه: «ابوهریره س می‌گوید: رسول الله ص از گرفتاری، نگون بختی، قضای بد و خوشحال شدن دشمنان، به خدا پناه می‌برد. سفیان که یکی از راویان این حدیث است، می‌گوید: پیامبر اکرم ص از سه چیز پناه خواست. من هم یکی به آنها افزودم. ولی اکنون نمی‌دانم که کدام مورد است».

باب (۱۳): این سخن رسول الله ص که فرمود: پروردگارا! بنده ای را که من اذیت کردم، آنرا برایش باعث کفارۀ گناهان و نزول رحمت بگردان

۲۰۵۸- «وَعَنْهُ س: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ص يَقُولُ: «اللَّهُمَّ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ سَبَبْتُهُ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قُرْبَةً إِلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»». (بخاری: ٦٣٦١)

ترجمه: «ابوهریره س می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ص می‌فرمود: «خدایا! مؤمنی را که من ناسزا گفتم، روز قیامت آنرا برایش باعث قرب و نزدیکی خود، قرار بده»».

باب (١٤): پناه خواستن از بُخل

٢٠٥٩- «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِيْ وَقَّاصٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كان يَأْمُرُ بِخَمْسٍ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا ـ يَعْنِي فِتْنَةَ الدَّجَّالِ ـ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»». (بخاری: ٦٣٦٥)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ به پناه خواستن از پنج چیز، دستور می‌داد و می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ». یعنی خدایا! از بخل، بزدلی، فرتوت شدنی که باعث ذلت گردد، فتنه دنیا (دجال) و عذاب قبر، به تو پناه می‌برم»».

باب (١٥): پناه خواستن از بدهکاری و گناه

٢٠٦٠- «عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُوْلُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ، وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»». (بخاری: ٦٣٦٨)

ترجمه: «عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ، وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». یعنی خدایا! از تنبلی، پیر و فرتوت شدن، گناه، دَین، آزمایش قبر و عذاب آن، فتنه جهنم و عذاب آن، شرّ فتنه سرمایه داری، فتنه قبر و فتنه مسیح دجال، به تو پناه می‌برم. خدایا! گناهانم را با آب یخ و تگرگ، شستشو دِه و همانگونه که لباس سفید را پاک و صاف می‌گردانی و چرکهایش را بر طرف می‌کنی، قلبم را از گناهان، پاک وصا ف بگردان. و همچنان که میان مشرق و مغرب، فاصله انداخته‌ای، میان من و گناهانم، فاصله بینداز»».

باب (١٦): این گفتهٔ پیامبر اکرم ﷺ که می‌فرمود: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

٢٠٦١- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ أَكْثَرُ دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»». (بخاری: ٦٣٨٩)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: بیشترین دعای نبی اکرم ﷺ این بود که می‌فرمود: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». یعنی خدایا! پروردگار ما! در دنیا و آخرت به ما نیکی عنایت فرما و ما را از آتش دوزخ، نجات بده».

باب (١٧): این دعای پیامبر اکرم ﷺ که می‌فرمود: «خدایا! گناهان گذشته وآینده‌ام را بیامرز»

٢٠٦٢- «عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي»». (بخاری: ٦٣٩٩)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ چنین دعا می‌فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي». یعنی خدایا! گناهانم، نادانی‌هایم، زیاده روی‌هایم را در کارها، و چیزهایی را که تو بهتر از من می‌دانی، مغفرت کن. خدایا! شوخی‌ها، جدّی‌ها و گناهان سهوی وعمدی مرا ببخشای. چرا که همه این کارها را مرتکب شده‌ام».

باب (١٨): فضیلت کلمهٔ لا اله الا الله

٢٠٦٣- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيَتْ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ إِلاَّ رَجُلٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْهُ»». (بخاری: ٦٤٠٣)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، روزانه صد بار لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بگوید، به او به اندازه آزاد ساختن ده برده، ثواب می‌رسد. و همچنین صد نیکی برایش نوشته می‌شود و صد گناه از گناهانش، پا ک می‌گردد و آنروز تا

شب از شیطان، حفاظت می‌شود. و هیچ کس (در روز قیامت) عملی بهتر از آن نمی‌آورد مگر فردی که عمل بیشتری انجام دهد»». یعنی همین کلمه را بیشتر بگوید و یا به طور کلی، اعمال بیشتری انجام داده باشد».

٢٠٦٤- «وَعَنْ أَبِي أَيُّوبِ الأَنْصَارِيِّ وابْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنهما قَالاَ فِي هَذَا الْحَدِثِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ:«مَنْ قَالَ عَشْرًا كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ»». (بخاری: ٦٤٠٤)

ترجمه: «ابو ایوب انصاری و ابن مسعود رضي الله عنهما روایت می‌کنند که نبی اکرم ﷺ در حدیثی که شرح آن گذشت، فرمود: «هرکس، ده بار لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بگوید، مانند کسی است که ده برده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است»».

باب (۱۹): فضیلت سبحان الله گفتن

٢٠٦٥- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، حُطَّتْ خَطَايَاهُ وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ»». (بخاری: ٦٤٠٥)

ترجمه: «ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «هرکس، روزانه صد بار سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ بگوید، گناهانش بخشیده می‌شوند اگر چه به اندازه کف دریا باشند»».

باب (۲۰): فضیلت یاد خداوند

٢٠٦٦- «عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ، وَالَّذِي لا يَذْكُرُ رَبَّهُ؛ مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ»». (بخاری: ٦٤٠٧)

ترجمه: «ابوموسی اشعری رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال کسی که پروردگارش را ذکر می‌کند و کسی که پروردگارش را ذکر نمی‌کند، مانند شخص زنده و مرده است»».

٢٠٦٧- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لِلَّهِ مَلائكَةً يَطُوفُونَ فِي الطُّرُقِ، يَلْتَمِسُونَ أَهْلَ الذِّكْرِ، فَإِذَا وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ، تَنَادَوْا: هَلُمُّوا إِلَى حَاجَتِكُمْ، قَالَ: فَيَحُفُّونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ: فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ ـ وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ ـ: مَا يَقُولُ عِبَادِي؟ قَالَ: يَقُولُونَ: يُسَبِّحُونَكَ، وَيُكَبِّرُونَكَ، وَيَحْمَدُونَكَ، وَيُمَجِّدُونَكَ، قَالَ: فَيَقُولُ: هَلْ رَأَوْنِي؟ قَالَ: فَيَقُولُونَ: لاَ، وَاللَّهِ مَا رَأَوْكَ. قَالَ: فَيَقُولُ: وَكَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً، وَأَشَدَّ لَكَ تَمْجِيدًا وَتَحْمِيدًا، وَأَكْثَرَ لَكَ تَسْبِيحًا. قَالَ: يَقُولُ: فَمَا يَسْأَلُونِي؟ قَالَ: يَسْأَلُونَكَ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لاَ، وَاللَّهِ يَا

رَبِّ مَا رَأَوْهَا. قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا، كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصًا، وَأَشَدَّ لَهَا طَلَبًا، وَأَعْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً. قَالَ: فَمِمَّ يَتَعَوَّذُونَ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: مِنَ النَّارِ. قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لاَ، وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا. قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا، وَأَشَدَّ لَهَا مَخَافَةً. قَالَ: فَيَقُولُ: فَأُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ. قَالَ: يَقُولُ مَلَكٌ مِنَ الْمَلاَئِكَةِ: فِيهِمْ فُلاَنٌ لَيْسَ مِنْهُمْ، إِنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ. قَالَ: هُمُ الْجُلَسَاءُ لا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ»». (بخاری: ٦٤٠٨)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، فرشتگانی دارد که در راهها مشغول گشت زنی هستند و بدنبال ذاکران می‌گردند. هرگاه، گروهی را ببینند که به یاد خدا مشغول‌اند، یکدیگر را صدا می‌زنند و می‌گویند: به هدف خود رسیدیم. آنگاه، ذاکران را تا آسمان دنیا زیر بالهایشان می‌گیرند. سپس خداوند که حال بندگانش را بهتر می‌داند از فرشتگان می‌پرسد که بندگانم چه می‌گویند؟ فرشتگان می‌گویند: پاکی و بزرگی تو را بیان می‌کنند و تو را تعریف و تمجید می‌نمایند. خداوند می‌فرماید: آیا مرا دیده‌اند؟ جواب می‌دهند: خیر، سو گند به خدا که تو را ندیده‌اند. خداوند می‌فرماید: اگر مرا می‌دیدند، چکار می‌کردند؟ می‌گویند: اگر تو را می‌دیدند، بیشتر عبادت می‌کردند و بیشتر حمد و ثنا و پاکی ات را بیان می‌نمودند. آنگاه خداوند می‌فرماید: از من چه می‌خواهند؟ فرشتگان می‌گویند: از تو بهشت می‌طلبند. خداوند می‌فرماید: آیا آن را دیده‌اند؟ می‌گویند: ای پروردگار! نه، سو گند به خدا که آن را ندیده‌اند. می‌فرماید: اگر آن را می‌دیدند، چکار می‌کردند؟ فرشتگان می‌گویند: اگر آن را می‌دیدند، بیشتر به آن علاقه مند می‌شدند، بیشتر به دنبال آن می‌رفتند و بیشتر به آن، تمایل نشان می‌دادند. خداوند می‌فرماید: از چه چیزی پناه می‌خواهند؟ می‌گویند: از جهنم. خداوند می‌فرماید: آیا آن را دیده‌اند؟ می‌گویند: ای پروردگار! نه، سوگند به خدا که آن را ندیده‌اند. خداوند می‌فرماید: اگرآن را می‌دیدند، چکار می‌کردند؟ می‌گویند: اگر آن را می‌دیدند، بیشتر از آن، دوری می‌کردند و بیشتر می‌ترسیدند. سرانجام، خداوند می‌فرماید: شما گواه باشید که من آنان را بخشیدم. یکی از فرشتگان می‌گوید: در میان آنان، فلانی وجود دارد که جزو آنان نیست بلکه برای انجام کاری آمده است. خداوند می‌فرماید: آنها کسانی هستند که همنشینشان هم بدبخت نمی‌شود»».

۷۴- کتاب آرامش خاطر و رقت قلب

باب (۱): صحت و فراغت

۲۰۶۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ»». (بخاری: ٦٤١٢)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «درباره دو نعمت، بسیاری از مردم، دچار ضرر و زیان می‌شوند (از آنها بهره برداری نمی‌کنند): یکی صحت و دیگری، فراغت است»».

باب (۲): در دنیا باید مانند مسافر، زندگی کرد

۲۰۶۹- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْكِبِي، فَقَالَ: «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: إِذَا أَمْسَيْتَ فَلا تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ، وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ، وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ، وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ». (بخاری: ٦٤١٦)

ترجمه: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ دستش را بر شا نه‌ام گذاشت و فرمود: «در دنیا مانند مسافر و یا رهگذر، زندگی کن».

راوی می‌گوید: ابن عمر رضی الله عنهما می‌گفت: هنگامی که شب شد، منتظر صبح نباش. و هنگامی که صبح شد، منتظر شب نباش. و از وقت صحت، برای زمان بیماری، بهره برداری کن. همچنین در دوران زندگی، برای مرگ ات، آمادگی کن».

باب (۳): آرزوهای دور و دراز

۲۰۷۰- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَطَّ النَّبِيُّ ﷺ خَطًّا مُرَبَّعًا، وَخَطَّ خَطًّا فِي الْوَسَطِ خَارِجًا مِنْهُ، وَخَطَّ خُطَطًا صِغَارًا إِلَى هَذَا الَّذِي فِي الْوَسَطِ مِنْ جَانِبِهِ الَّذِي فِي الْوَسَطِ، وَقَالَ: «هَذَا الإِنْسَانُ،

وَهَذَا أَجَلُهُ مُحِيطٌ بِهِ، أَوْ قَدْ أَحَاطَ بِهِ، وَهَذَا الَّذِي هُوَ خَارِجٌ: أَمَلُهُ، وَهَذِهِ الْخُطَطُ الصِّغَارُ: الأَعْرَاضُ، فَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا، نَهَشَهُ هَذَا، وَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا، نَهَشَهُ هَذَا»». (بخاری: ٦٤١٧)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ مربعی رسم کرد و خطی هم از وسط آن، رسم نمود طوریکه از آن، خارج می‌شد. و پیرامون آن قسمت از این خط که داخل مربع، قرار داشت، خطهای کوچکی رسم نمود که به سوی آن، در حال حرکت بودند و فرمود: «این خط که داخل مربع قرار دارد، انسان است. و این مربع، اجل اوست که وی را احاطه کرده است. این خط که خارج از مربع، قرار دارد، آرزوهایش می‌باشند. و این خطهای کوچک، مسائل و مشکلات‌اش هستند. اگر انسان از یکی از اینها نجات پیدا کند، به دام دیگری می‌افتد. و اگر از دومی، نجات پیدا کند، به دام آن یکی دیگر، خواهد افتاد»».

باب (٤): هرکس به شصت سالگی برسد، حجت خداوند بر او تمام شده است

٢٠٧١- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَعْذَرَ اللَّهُ إِلَى امْرِئٍ أَخَّرَ أَجَلَهُ حَتَّى بَلَّغَهُ سِتِّينَ سَنَةً»». (بخاری: ٦٤١٩)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند برای فردی که اجلش را به اندازه‌ای به تأخیر بیندازد که به شصت سالگی برسد، هیچ عذری باقی نگذاشته است»».

٢٠٧٢- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لا يَزَالُ قَلْبُ الْكَبِيرِ شَابًّا فِي اثْنَتَيْنِ: فِي حُبِّ الدُّنْيَا، وَطُولِ الأَمَلِ»». (بخاری: ٦٤٢٠)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «دل انسانهای کهنسال در دو چیز، همچنان جوان می‌ماند: دوستی دنیا و آرزوی طو لانی»».

باب (٥): کاری که برای رضای خدا باشد

٢٠٧٣- «عَنْ عُتْبَانَ بْنِ مَالِكٍ الأَنْصارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يُوَافِيَ عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِلاَّ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ»». (بخاری: ٦٤٢٢)

ترجمه: «عتبان بن مالک انصاری می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر بند ه‌ای، روز قیامت در حالی بیاید که بخاطر رضای خدا، لا إاله الا الله گفته است، خداوند آتش را بر او حرام می‌گرداند»».

۲۰۷٤- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلاَّ الْجَنَّةُ»». (بخاری: ٦٤٢٤)

ترجمه: «ابو هریره رضي الله عنه می‌گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: هرگاه، یکی از عزیزان بنده مؤمنم را در دنیا قبض روح نمایم و او به نیت اجر و ثواب، صبر کند، نزد من پاداشی، جز بهشت ندارد»».

باب (٦): از بین رفتن صالحان و نیکوکاران

۲۰۷٥- «عَنْ مِرْدَاسٍ الأَسْلَمِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ الأَوَّلُ فَالأَوَّلُ، وَيَبْقَى حُفَالَةٌ كَحُفَالَةِ الشَّعِيرِ، أَوِ التَّمْرِ لا يُبَالِيهِمُ اللَّهُ بَالَةً»». (بخاری: ٦٤٣٤)

ترجمه: «مرداس اسلمی رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «انسانهای نیکوکار، یکی پس از دیگری می‌روند و تفاله‌هایی مانند تفاله جو یا خرما (افراد بی‌ارزش) باقی می‌مانند که خداوند به آنها هیچ توجهی نمی‌نماید»».

باب (۷): پرهیز از فتنۀ مال

۲۰۷٦- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَوْ كَانَ لابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ، لابْتَغَى ثَالِثًا، وَلا يَمْلأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلاَّ التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ»». (بخاری: ٦٤٣٦)

ترجمه: «ابن عباس رضي الله عنهما می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «اگر فرزند آدم دو دره پر از مال و ثروت داشته باشد، به دنبال سومی خواهد رفت. و فقط خاک است که شکم او را پر می‌کند و هر کس توبه کند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد»».

باب (۸): مال انسان همان است که جلوتر فرستاده است

۲۰۷۷- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَيُّكُمْ مَالُ وَارِثِهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ»؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلاَّ مَالُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ، قَالَ: «فَإِنَّ مَالَهُ مَا قَدَّمَ، وَمَالُ وَارِثِهِ مَا أَخَّرَ»». (بخاری: ٦٤٤٢)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که مال وارثش را بیشتر از مال خود، دوست داشته باشد»؟ صحابه گفتند: همه ما اموال خود را بیشتر دوست داریم. فرمود: «مال خود انسان، همان مالی است که در راه خدا، انفاق کرده است و آنچه را که باقی گذاشته است، مال وارث‌اش بشمار می‌رود»».

باب (۹): چگونگی زندگی پیامبر ﷺ و یارانش و روگردانی آنها از دنیا

۲۰۷۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: أَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ، إِنْ كُنْتُ لأَعْتَمِدُ بِكَبِدِي عَلَى الأَرْضِ مِنَ الْجُوعِ، وَإِنْ كُنْتُ لأَشُدُّ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ، وَلَقَدْ قَعَدْتُ يَوْمًا عَلَى طَرِيقِهِمِ الَّذِي يَخْرُجُونَ مِنْهُ، فَمَرَّ أَبُو بَكْرٍ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ إِلاَّ لِيُشْبِعَنِي، فَمَرَّ وَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي عُمَرُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ إِلاَّ لِيُشْبِعَنِي، فَمَرَّ فَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ، فَتَبَسَّمَ حِينَ رَآنِي، وَعَرَفَ مَا فِي نَفْسِي، وَمَا فِي وَجْهِي، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ»! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْحَقْ» وَمَضَى، فَتَبِعْتُهُ، فَدَخَلَ فَاسْتَأْذَنَ، فَأَذِنَ لِي، فَدَخَلَ، فَوَجَدَ لَبَنًا فِي قَدَحٍ، فَقَالَ: «مِنْ أَيْنَ هَذَا اللَّبَنُ»؟ قَالُوا: أَهْدَاهُ لَكَ فُلانٌ أَوْ فُلانَةُ، قَالَ: «أَبَا هِرٍّ»! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْحَقْ إِلَى أَهْلِ الصُّفَّةِ فَادْعُهُمْ لِي». قَالَ: وَأَهْلُ الصُّفَّةِ: أَضْيَافُ الإِسْلامِ، لا يَأْوُونَ إِلَى أَهْلٍ وَلا مَالٍ وَلا عَلَى أَحَدٍ، إِذَا أَتَتْهُ صَدَقَةٌ بَعَثَ بِهَا إِلَيْهِمْ، وَلَمْ يَتَنَاوَلْ مِنْهَا شَيْئًا، وَإِذَا أَتَتْهُ هَدِيَّةٌ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ وَأَصَابَ مِنْهَا وَأَشْرَكَهُمْ فِيهَا، فَسَاءَنِي ذَلِكَ، فَقُلْتُ: وَمَا هَذَا اللَّبَنُ فِي أَهْلِ الصُّفَّةِ؟ كُنْتُ أَحَقُّ أَنَا أَنْ أُصِيبَ مِنْ هَذَا اللَّبَنِ شَرْبَةً أَتَقَوَّى بِهَا، فَإِذَا جَاءَ أَمَرَنِي فَكُنْتُ أَنَا أُعْطِيهِمْ وَمَا عَسَى أَنْ يَبْلُغَنِي مِنْ هَذَا اللَّبَنِ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ ﷺ بُدٌّ، فَأَتَيْتُهُمْ فَدَعَوْتُهُمْ فَأَقْبَلُوا فَاسْتَأْذَنُوا، فَأَذِنَ لَهُمْ، وَأَخَذُوا مَجَالِسَهُمْ مِنَ الْبَيْتِ، قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ»! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «خُذْ فَأَعْطِهِمْ». قَالَ: فَأَخَذْتُ الْقَدَحَ، فَجَعَلْتُ أُعْطِيهِ الرَّجُلَ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، فَأُعْطِيهِ الرَّجُلَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ رَوِيَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ، فَأَخَذَ الْقَدَحَ فَوَضَعَهُ عَلَى يَدِهِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ، فَقَالَ: «أَبَا هِرٍّ»! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «بَقِيتُ أَنَا وَأَنْتَ» قُلْتُ: صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «اقْعُدْ

فَاشْرَبْ». فَقَعَدْتُ فَشَرِبْتُ، فَقَالَ: «اشْرَبْ». فَشَرِبْتُ، فَمَا زَالَ يَقُولُ: «اشْرَبْ»، حَتَّى قُلْتُ: لا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا أَجِدُ لَهُ مَسْلَكًا، قَالَ: «فَأَرِنِي». فَأَعْطَيْتُهُ الْقَدَحَ، فَحَمِدَ اللَّهَ، وَسَمَّى وَشَرِبَ الْفَضْلَةَ». (بخاری: ٦٤٥٢)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: سو گند به خدایی که هیچ معبودی بجز او وجود ندارد، گاهی از شدت گرسنگی، بر شکم‌ام روی زمین می‌خوابیدم. و گاهی هم از شدت گرسنگی، سنگ به شکم‌ام می‌بستم. روزی، کنار راهی که مردم از آنجا عبور می‌کنند، نشستم. نخست، ابوبکر از آنجا گذشت. من صرفاً بخاطر اینکه غذایی به من بدهد و گرسنگی‌ام را برطرف نماید، از ایشان در مورد یکی از آیات قران کریم پرسیدم. اما او به راهش ادامه داد بدون اینکه کاری برایم انجام دهد. سپس عمر از کنارم گذشت. باز هم من صرفا به خاطر ایکه غذایی به من بدهد و گرسنگی‌ام را برطرف نماید، از ایشان هم در مورد یکی از آیات قران کریم پرسیدم. او هم به راهش ادامه داد بدون اینکه کاری برایم انجام دهد. سرانجام، ابوالقاسم ﷺ از کنارم گذشت. ایشان، هنگامی که مرا می‌دید، تبسم نمود و از چهره‌ام به آنچه که در درونم می‌گذشت، پی برد. سپس فرمود: «ای ابو هره»! گفتم: آماده‌ی خدمتم ای رسول خدا. فرمود: «با من بیا». و به راه افتاد. من هم به دنبالش براه افتادم تا اینکه وارد منزل‌اش شد و اجازه خواست. آنگاه به من نیز اجازه ورود داد. هنگامی که وارد خانه شد، لیوان شیری در آنجا دید. پرسید: «این شیر از کجاست»؟ گفتند: فلان مرد یا فلان زن، آن را به شما هدیه کرده است. فرمود: «ابوهریره»! گفتم: ای رسول خدا! آماده خدمت‌ام. فرمود: «خودت را به اهل صفه برسان و آنان را نیز نزد من بیاور».

قابل یاد آوری است که اهل صفه، میهمانان اسلام بودند. آنان خانواده و مالی نداشتند و نزد کسی هم نمی‌رفتند. هر گاه، زکاتی به نبی اکرم ﷺ می‌دادند، آنرا برای آنان می‌فرستاد و خودش از آن، استفاده نمی‌کرد. و هرگاه، هدیه‌ای به ایشان می‌دادند، آنها را با آن، شریک می‌گرداند. یعنی خودش از آن استفاده می‌کرد و مقداری از آنرا هم برای آنها می‌فرستاد.

بهر حال، این سخن پیا مبر ﷺ مرا اندوهگین ساخت و با خود گفتم: مگر این شیر، چقدر است که اهل صفه را هم بیاورم؟ باید این شیر را به من می‌دادند تا جرعه‌ای از آن بنوشم و تقویت شوم. اگر آنها بیایند حتماً رسول خدا ﷺ به من دستور می‌دهد تا به آنان شیر بدهم و چه بسا که به من، چیزی نرسد.

اما چاره‌ای جز اطاعت از خدا و رسولش نداشتم. لذا نزد آنان رفتم و آنها را دعوت نمودم. آمدند و اجازه ورود خواستند. رسول خدا ﷺ به آنان اجازه داد. و آنها هم وارد خانه شدند و نشستند. پیا مبر اکرم ﷺ فرمود: «ای ابا هِر»! گفتم: آ ماده خدمتم ای رسول خدا. فرمود: «شیرها را بردار و به آنها بده» . من لیوان را برداشتم و شروع به شیر دادن نمودم. هنگامی که لیوان را به یکی از آنها می‌دادم، او آنقدر می‌نوشید که

سیراب می‌شد و لیوان را به من بر می‌گرداند. سپس به دیگری می‌دادم او نیز آنقدر می‌نوشید که سیراب می‌شد و لیوان را به من بر می‌گرداند. من این کار را همچنان ادامه دادم تا اینکه در حالی به نبی اکرم ﷺ رسیدم که همه آنان، سیراب شده بودند. آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ لیوا ن را از من گرفت و روی دستش گذاشت و با تبسم، به من نگاه کرد و فرمود: «ابا هِر»! گفتم: آماده خدمتم ای رسول خدا. فرمود: «فقط من و تو مانده‌ایم». گفتم: درست است ای رسول خدا. فرمود: «بنشین و بنوش». من هم نشستم و نوشیدم. دوباره فرمود: «بنوش». وآنقدر این کلمه را تکرار نمود که گفتم: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق، فرستاده است، جایی برای نوشیدن ندارم. فرمود: «پس لیوان را به من بده». لیوان را به ایشان دادم. آنحضرت ﷺ بعد از حمد و ثنا و بسم الله گفتن، باقیمانده آن شیرها را نوشید».

۲۰۷۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوتًا»». (بخاری: ٦٤٦٠)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «خدایا! آل محمد را به اندازه سد رمق، روزی بده»».

باب (۱۰): مداومت و اعتدال در کارها

۲۰۸۰- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يُنَجِّيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ». قَالُوا: وَلا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَلا أَنَا إِلاَّ أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ. سَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَاغْدُوا وَرُوحُوا، وَشَيْءٌ مِنَ الدُّلْجَةِ، وَالْقَصْدَ الْقَصْدَ تَبْلُغُوا»». (بخاری: ٦٤٦٣)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما را اعمالش نجات نمی‌دهد». صحابه عرض کردند: حتی شما را ای رسول خدا؟! فرمود: «مرا هم اعمالم نجات نمی‌دهند مگر اینکه رحمت خداوند، شامل حالم شود. شما به نیت اجر و ثواب، عمل کنید و راه اعتدال را در پیش گیرید و صبح و شام و قسمتی از شب را در عبادت، بگذرانید و برای رسیدن به هدف، میانه روی را پیشه خود سازید»».

۲۰۸۱- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّهَا قَالَتْ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّ الأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ»». (بخاری: ٦٤٦٥)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ پرسیدند: محبوبترین عمل، نزد خداوند چیست؟ فرمود: «عملی که دوام بیشتری داشته باشد اگر چه اندک باشد»».

باب (۱۱): امید توأم با ترس

٢٠٨٢- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمْ يَيْئَسْ مِنَ الْجَنَّةِ وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَذَابِ لَمْ يَأْمَنْ مِنَ النَّارِ»». (بخاری: ٦٤٦٩)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «اگر کافر، تمام رحمت‌های خدا را می‌دانست، از بهشت، ناامید نمی‌شد. و اگر مسلمان، تمام عذاب‌های الهی را می‌دانست، خود را از آتش، در امان نمی‌دانست»».

باب (١٢): دربارۀ حفظ زبان و اینکه هرکس، به خدا و روز قیامت، ایمان دارد باید سخن شایسته بگوید یا سکوت نماید

٢٠٨٣- «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ يَضْمَنْ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ، أَضْمَنْ لَهُ الْجَنَّةَ»». (بخاری: ٦٤٧٤)

ترجمه: «از سهل بن سعد ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، به من ضمانت دهد که دهان و شرمگاهش را حفظ کند، من هم بهشت را برایش ضمانت می‌کنم»».

٢٠٨٤- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ، لا يُلْقِي لَهَا بَالاً، يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، لا يُلْقِي لَهَا بَالاً، يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ»». (بخاری: ٦٤٧٨)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنده، سخنی در جهت رضای خدا به زبان می‌آورد بدون اینکه به آن، فکر کند. ولی خداوند به وسیله آن سخن، به درجاتش می‌افزاید. همچنین بنده، سخنی در جهت ناخشنودی خدا به زبان می‌آورد بدون اینکه به آن توجه کند. ولی به وسیله آن سخن، در جهنم، سقوط می‌کند»».

باب (١٣): اجتناب از گناهان

٢٠٨٥- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ، كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا، فَقَالَ: رَأَيْتُ الْجَيْشَ بِعَيْنَيَّ، وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْعُرْيَانُ، فَالنَّجَا النَّجَاءَ، فَأَطَاعَتْهُ طَائِفَةٌ فَأَدْلَجُوا عَلَى مَهْلِهِمْ فَنَجَوْا، وَكَذَّبَتْهُ طَائِفَةٌ فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَاجْتَاحَهُمْ»». (بخاری: ٦٤٨٢)

ترجمه: «از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مثال من و آنچه که خداوند مرا بدان فرستاده است، مانند مردی است که نزد قومی می‌آید و می‌گوید: من با چشمان خودم، لشکر

(دشمن) را دیدم و صراحتا خطر را به شما اعلام می‌کنم. بشتابید، بشتابید. پس تعدادی از آنها از او اطاعت کردند و شب هنگام بدون عجله، حرکت کردند. در نتیجه، نجات یافتند. اما گروهی دیگر او را تکذیب کردند. لذا لشکر، بطور ناگهانی به آنها یورش برد و آنان را نابود ساخت»».

باب (١٤): دوزخ با هواهای نفسانی، احاطه شده است

٢٠٨٦- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ، وَحُجِبَتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ»». (بخاری: ٦٤٨٧)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسو ل الله ﷺ فرمود: «آتش، در حجاب هواهای نفسانی و بهشت، در حجاب دشواریها است». یعنی هرکس بدنبال هواهای نفسانی برود، به جهنم، و هرکس دشواریها را در راه دین، تحمل کند، به بهشت می‌رود».

باب (١٥): بهشت و دوزخ از بند کفشهایتان به شما نزدیک‌تراند

٢٠٨٧- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ»». (بخاری: ٦٤٨٨)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهشت و دوزخ از بند کفشهایتان به شما نزدیکتراند»».

باب (١٦): همیشه باید به اشخاص پایین‌تر از خود، نگاه کرد نه بالاتر از خود

٢٠٨٨- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى مَنْ فُضِّلَ عَلَيْهِ فِي الْمَالِ وَالْخَلْقِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ»». (بخاری:٦٤٩٠)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما فردی را دید که به او در مال و جمال، برتری عنایت شده است، به افرادی که از خودش، در سطح پایین‌تری قرار دارند، نگاه کند»».

باب (١٧): ارادۀ کار نیک و بد

٢٠٨٩- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِيمَا يَرْوِي عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ، ثُمَّ بَيَّنَ ذَلِكَ. فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً. فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، إِلَى سَبْعِ

مِائَةِ ضِعْفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ. وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً. فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً»». (بخاری: ٦٤٩١)

ترجمه: «ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به نقل از پروردگارش فرمود: «خداوند، نیکی‌ها و بدیها را مشخص نموده و آنها را بیان کرده است. پس هرکس، اراده نماید که کار نیکی انجام دهد ولی آنرا عملی نکند، خداوند برای او نزد خودش، یک نیکی کامل، ثبت می‌نماید. و اگر قصد انجام عمل نیکی را بنماید و به آن، عمل کند، خداوند نزد خود، ده تا هفت صد نیکی و چندین برابر بیشتر از این، برایش ثبت می‌نماید. و هرکس، قصد انجام عمل بدی را بکند و آنرا عملی نسازد، خداوند، یک نیکی کامل، نزد خود، برایش ثبت می‌کند. و اگر قصد انجام عمل بدی را بنماید و مرتکب آن شود، خداوند برایش یک بدی، ثبت می‌نماید»».

باب (۱۸): از بین رفتن امانت داری

۲۰۹۰- «عَنْ حُذَيْفَةَ رضي الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَيْنِ، رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا، وَأَنَا أَنْتَظِرُ الآخَرَ، حَدَّثَنَا: «أَنَّ الأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ». وَحَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِهَا فَقَالَ: «يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ، فَتُقْبَضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ أَثَرِ الْوَكْتِ، ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ، فَتُقْبَضُ فَيَبْقَى أَثَرُهَا مِثْلَ الْمَجْلِ، كَجَمْرٍ دَحْرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَنَفِطَ، فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ، فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبَايَعُونَ، فَلا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الأَمَانَةَ، فَيُقَالُ: إِنَّ فِي بَنِي فُلانٍ رَجُلاً أَمِينًا، وَيُقَالُ: لِلرَّجُلِ: مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ». وَلَقَدْ أَتَى عَلَيَّ زَمَانٌ وَمَا أُبَالِي أَيَّكُمْ بَايَعْتُ، لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا رَدَّهُ عَلَيَّ الإِسْلامُ، وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ أُبَايِعُ إِلاَّ فُلانًا وَفُلانًا»». (بخاری: ٦٤٩٧)

ترجمه: «حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ دو حدیث برای ما بیان فرمود که یکی از آنها را مشاهده نموده‌ام و منتظر دیگری هستم. رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا امانت داری در ریشه‌ی دلهای مردم، قرار داده شده است. سپس، این مطلب را از قر آن و سنت هم دانستند». همچنین پیامبر خدا ﷺ درباره از میان رفتن امانت داری سخن گفت و فرمود: «روزی خواهد آمد که فرد می‌خوابد و امانت داری از قلب‌اش برداشته می‌شود طوریکه اثر آن، مثل یک نقطه کم رنگ در قلب‌اش باقی می‌ماند. سپس بار دیگر که می‌خوابد، امانت داری بطور کلی از قلبش برداشته می‌شود و فقط اثر آن، مانند اثری که بر دست کارگر است، با قی می‌ماند. مانند اینکه شما اخگری را روی پایتان بغلطانید و پایتان، باد کند. شما آنرا برآمده می‌بینید اما درحقیقت، چیزی در آن وجود ندارد. مردم با یکدیگر، داد و ستد می‌کنند اما کسی پیدا نمی‌شود که امانت

را برگرداند. تا جایی که مردم می‌گویند: در فلان قبیله، مردی بسیار امانت دار وجود دارد. و همچنین در بارهٔ یک شخص می‌گویند: چقدر عاقل، زیرک و زرنگ است در حالی که در قلب‌اش به اندازهٔ یک دانهٔ خردل، ایمان وجود ندارد» .

حذیفه ﷺ می‌گوید: «زمانی بودکه از داد وستد با هر یک از شما هیچ پروایی نداشتم. زیرا اگر طرف معامله، مسلمان بود، اسلامش باعث می‌شد تا امانت را برگرداند. و اگر نصرانی بود، حاکم‌اش امانت را به من برمی گرداند. اما امروز، بجز فلانی و فلانی، با کسی دیگر، داد و ستد نمی‌کنم»».

۲۰۹۱- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ:«إِنَّمَا النَّاسُ كَالإِبِلِ الْمِائَةِ، لاتَكَادُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً»». (بخاری: ٦٤٩٨)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «مردم مانند صد شتری هستند که یک سواری در میان آنها یا فت نمی‌شود». یعنی همانطور که در میان صد شتر، یک شتر خوب برای سواری پیدا نمی‌شود، در میان این همه انسان، یک نفر برای دوستی و رفاقت یا فت نمی‌شود».

باب (۱۹): ریاکاری و شهرت طلبی

۲۰۹۲- «عَنْ جُنْدَبٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ، وَمَنْ يُرَائِي يُرَائِي اللَّهُ بِهِ»». (بخاری: ٦٤٩٩)

ترجمه: «جندب ﷺ می‌گوید: «نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که بدنبال شهرت باشد، خداوند دست‌اش را رو می‌نماید. و هرکس، ریاکاری کند، خداوند ریا کاری‌اش را آ شکار می‌سازد»».

باب (۲۰): تواضع و فروتنی

۲۰۹۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لأُعْطِيَنَّهُ، وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لأُعِيذَنَّهُ، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ، وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ»». (بخاری: ٦٥٠٢)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسو ل الله ﷺ فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: هرکس، با دوستان من دشمنی کند، من با او اعلام جنگ می‌نمایم. و بنده‌ام با هیچ چیز محبوبی نزد من به اندازهٔ

انجام آنچه که بر او فرض قرار داده‌ام، به من نزدیک نمی‌شود. و همچنان با انجام نوافل به من تقرب می‌جوید تا اینکه محبوب من قرار می‌گیرد. پس هنگامی که مورد محبت‌ام قرار گرفت، من گوش، چشم، دست و پایش می‌شوم که بوسیله‌ی آنها می‌شنود و می‌بیند و می‌گیرد و راه می‌رود. و اگر از من طلب کند، به او عطا می‌کنم و اگر پناه بخواهد، او را پناه می‌دهم. و در هر کاری که می‌خواهم انجام دهم، به اندازه‌ی قبض روح مؤمنی که مرگ را نمی‌پسندد و من هم آزارش را نمی‌پسندم، متردد نمی‌شوم»».

باب (۲۱): هرکس، آرزوی دیدار خدا را داشته باشد، خدا نیز مشتاق دیدارش خواهد بود

۲۰۹۴- «عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». قَالَتْ عَائِشَةُ ـ أَوْ بَعْضُ أَزْوَاجِهِ ـ: إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ، قَالَ: «لَيْسَ ذَاكِ، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ. فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ، فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ. وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حُضِرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ. كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ»». (بخاری: ۶۵۰۷)

ترجمه: «عباده بن صامت ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد. و هرکس که ملاقا ت خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست ندارد».

عایشه ﷺ یا یکی دیگر از همسران نبی اکرم ﷺ گفت: ما مرگ را دوست نداریم. رسول خدا ﷺ فرمود: «هدف، این نیست. بلکه هنگامی که مرگ به سراغ مؤمن بیاید، او را به خشنودی و بخشش الهی، بشارت می‌دهند. در این هنگام، هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش هست، محبوبتر نیست. پس او ملاقات خدا را دوست دارد و خدا هم ملاقات او را دوست دارد. اما هنگامی که مرگ کافر فرا رسد، او را به عذاب الهی، بشارت می‌دهند. لذا هیچ چیزی برایش از آن چه که در انتظارش می‌باشد، ناگوارتر نیست. اینجاست که او ملاقات خدا را دوست ندارد و خدا هم ملاقات او را دوست ندارد»».

باب (۲۲): سکرات موت

۲۰۹۵- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانَ رِجَالٌ مِنَ الأَعْرَابِ جُفَاةً يَأْتُونَ النَّبِيَّ ﷺ فَيَسْأَلُونَهُ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَكَانَ يَنْظُرُ إِلَى أَصْغَرِهِمْ فَيَقُولُ: «إِنْ يَعِشْ هَذَا، لا يُدْرِكْهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ»». (بخاری: ۶۵۱۱)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: افرادی خشن از بادیه نشینان نزد نبی اکرم ﷺ می‌آمدند و می‌پرسیدند: قیا مت کی بر پا می‌شود؟ رسول خدا ﷺ با نگاه کردن به کوچکترین آنها می‌فرمود: «اگر این شخص، زنده بماند، قبل از این که پیر شود، قیامت شما برایتان برپا خواهد شد»».

باب (۲۳): روز قیامت، خداوند زمین را در قبضهٔ خود می‌گیرد

۲۰۹۶- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَكُونُ الأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُبْزَةً وَاحِدَةً، يَتَكَفَّؤُهَا الْجَبَّارُ بِيَدِهِ كَمَا يَكْفَأُ أَحَدُكُمْ خُبْزَتَهُ فِي السَّفَرِ، نُزُلاً لأَهْلِ الْجَنَّةِ». فَأَتَى رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالَ: بَارَكَ الرَّحْمَنُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَلا أُخْبِرُكَ بِنُزُلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «بَلَى». قَالَ: تَكُونُ الأَرْضُ خُبْزَةً وَاحِدَةً، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ. فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا، ثُمَّ ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَلا أُخْبِرُكَ بِإِدَامِهِمْ؟ قَالَ: إِدَامُهُمْ بَالامٌ وَنُونٌ، قَالُوا: وَمَا هَذَا؟ قَالَ: ثَوْرٌ وَنُونٌ يَأْكُلُ مِنْ زَائِدَةِ كَبِدِهِمَا سَبْعُونَ أَلْفًا». (بخاری: ۶۵۲۰)

ترجمه: «از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «زمین در روز قیامت به یک قرص نان، تبدیل می‌شود و خداوند جبار آنرا با دست‌اش می‌گرداند و بعنوان مهمانی به اهل بهشت، تقدیم می‌نماید همانطورکه یکی از شما نانی را که در سفر می‌پزد، از این دست به آن دست می‌کند و جمع و جور می‌نماید». پس از آن، مردی از یهودیان آمد و گفت: ای ابو القاسم! خداوند تو را مبارک گرداند. آیا از مهمانی اهل بهشت در روز قیامت، تو را مطلع نسازم؟ فرمود: «بلی». آن مرد، همانگونه که نبی اکرم ﷺ فرموده بود، گفت: زمین به یک قرص نان، تبدیل می‌شود. نبی اکرم ﷺ بسوی ما نگاه کرد و خندید تا جایی که دندانهای مبارک‌اش، آشکار شد. آنگاه مرد یهودی گفت: آیا از خورش بهشتیان تو را باخبر نسازم؟ خورش آنها بالام و ماهی است. صحابه پرسیدند: آن، چیست؟ مرد گفت: ماهی وگاوی هستند که ازگوشه‌ی کبد آنها هفتاد هزار نفر می‌خورند».

۲۰۹۷- «عن سَهْلِ بْنَ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ عَفْرَاءَ، كَقُرْصَةِ نَقِيٍّ». قَالَ سَهْلٌ أَوْ غَيْرُهُ: لَيْسَ فِيهَا مَعْلَمٌ لأَحَدٍ». (بخاری: ۶۵۲۱)

ترجمه: «سهل بن سعد ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «روز قیا مت، مردم روی زمینی کاملا سفیدکه مانند نان آردِ بدون سبوس است، حشرخواهند شد». سهل یا یکی دیگر از راویان می‌گوید: در آن زمین، هیچ کس، خط و نشانی ندارد».

باب (۲٤): روز محشر

۲۰۹۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلاثِ طَرَائِقَ، رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ، وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ، وَثَلاثَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَأَرْبَعَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَعَشَرَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَيَحْشُرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارُ، تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا، وَتَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا، وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا، وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا»». (بخاری: ۶۵۲۲)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردم در سه گروه، حشر خواهند شد: گروهی در بیم و امید به سر می‌برند. و گروهی دیگر هستند که هر دو نفر، سه نفر، چهار نفر و ده نفر آنان بر یک شتر، سوار خواهند شد. و باقیمانده آنان را که گروه سوم هستند، آتش جمع می‌کند و هرکجا هنگام ظهر یا شب بخوابند با آنها توقف می‌کند و صبح و شام با آنان خواهد بود»».

۲۰۹۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تُحْشَرُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ؟ فَقَالَ: «الأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهِمَّهُمْ ذَاكِ»». (بخاری: ۶۵۲۷)

ترجمه: «از عایشه ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «پا لخت، عریان و بدون ختنه، حشر خواهید شد». عایشه ﷺ می‌گوید: گفتم: «ای رسول خدا! مردان و زنان، باهم حشر می‌شوند و به یگدیگر، نگاه می‌کنند؟! فرمود: «مسئله دشوارتر از آن است که کسی در این فکر باشد». (به دیگری نگاه کند)».

باب (۲۵): این گفتۀ خداوند متعال که می‌فرماید: «آیا آنان فکر نمی‌کنند که در روز بزرگی برانگیخته می‌شوند، روزی که مردم در پیشگاه پروردگارشان حاضر می‌شوند»

۲۱۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: يَرَقُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَذْهَبَ عَرَقُهُمْ فِي الأَرْضِ سَبْعِينَ ذِرَاعًا، وَيُلْجِمُهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ آذَانَهُمْ»». (بخاری:۶۵۳۲)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، مردم به اندازه‌ای عرق می‌کنند که عرق به گوشهایشان می‌رسد و هفتاد ذراع در زمین فرو می‌رود»».

باب (۲۶): قصاص در روز قیامت

۲۱۰۱- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ بِالدِّمَاءِ»». (بخاری: ۶۵۳۳)

ترجمه: «عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «نخستین، فیصله‌ای که در (روز قیامت) میان انسانها صورت می‌گیرد، در مورد خونها (قتلها) است»».

باب (۲۷): توصیف بهشتیان و دوزخیان

۲۱۰۲- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَأَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ، جِيءَ بِالْمَوْتِ، حَتَّى يُجْعَلَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، لا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ لا مَوْتَ، فَيَزْدَادُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَرَحًا إِلَى فَرَحِهِمْ، وَيَزْدَادُ أَهْلُ النَّارِ حُزْنًا إِلَى حُزْنِهِمْ»». (بخاری: ٦٥٤٨)

ترجمه: «از ابن عمر ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که بهشتیان به بهشت، و جهنمیان به جهنم می‌روند، مرگ را می‌آورند و میان بهشت و دوزخ، ذبح می‌کنند و یک منادی، ندا می‌دهدکه: ای بهشتیان! بعد از این، مرگی وجود ندارد. و ای دوزخیان! بعد از این، مرگی وجود ندارد. در نتیجه، بهشتیان بیش از پیش، خوشحال، و دوزخیان بیش از پیش غمگین می‌شوند»».

۲۱۰۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لا نَرْضَى، وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَبِّ، وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا»». (بخاری: ٦٥٤٩)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند متعال خطاب به بهشتیان می‌فرماید: ای بهشتیان! آنان می‌گویند: لبیک ای پروردگار ما! آماده خدمتیم. می‌فرماید: آیا راضی و خشنود هستید؟ می‌گویند: چرا را ضی نباشیم؟ تو به ما نعمت‌هایی ارزانی داشته‌ای که به هیچ یک از مخلوقات ات عنایت نکرده‌ای. خداوند می‌فرماید: بهتر از این، به شما عنایت می‌کنم. آنان می‌گویند: پروردگارا! چه چیزی بهتر از این است؟ می‌فرماید: رضایت و خشنودی‌ام را شامل حال شما می‌گردانم و بعد از آن، هرگز از شما ناخشنود نمی‌شوم»».

۲۱۰٤- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا بَيْنَ مَنْكِبَي الْكَافِرِ مَسِيرَةُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ لِلرَّاكِبِ الْمُسْرِعِ»». (بخاری: ٦٥٥٣)

ترجمه: «از ابو هریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «فاصله میان دو شانه کافر به اندازه مسافتی است که یک سوارِ با شتاب، در سه روز، طی می‌کند»».

۲۱۰۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ النَّارِ بَعْدَ مَا مَسَّهُمْ مِنْهَا سَفْعٌ، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، فَيُسَمِّيهِمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ: الْجَهَنَّمِيِّينَ»». (بخاری: ۶۵۵۹)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «گروهی بعد از اینکه آتش آنها را سوخته و سیاه کرده است، از دوزخ بیرون می‌آیند و وارد بهشت می‌شوند. پس بهشتیان، آنان را جهنمیان می‌نامند»».

۲۱۰۶- «عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ عَلَى أَخْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَتَانِ يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاغُهُ، كَمَا يَغْلِي الْمِرْجَلُ وَالْقُمْقُمُ»». (بخاری: ۶۵۶۲)

ترجمه: «نعمان بن بشیر ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «آسان‌ترین عذاب جهنمیان در روز قیامت از آنِ شخصی است که دو اخگر در گودی کف پاهایش گذاشته می‌شود که بر اثر آن، مغز سرش بجوش می‌آید همانگونه که دیگ و ظرف عطار می‌جوشد»».

۲۱۰۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَدْخُلُ أَحَدٌ الْجَنَّةَ إِلاَّ أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ لَوْ أَسَاءَ، لِيَزْدَادَ شُكْرًا، وَلا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ إِلاَّ أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ لَوْ أَحْسَنَ، لِيَكُونَ عَلَيْهِ حَسْرَةً»». (بخاری: ۶۵۶۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود مگر اینکه جایش در دوزخ در صورتیکه بد کردار می‌بود، به او نشان داده می‌شود تا بیشتر سپاسگزاری کند. و همچنین هیچ کس وارد دوزخ نمی‌شود مگر اینکه جایش در بهشت در صورتیکه نیک کردار می‌بود، به او نشان داده می‌شود تا باعث حسرت وی گردد»».

باب (۲۸): دربارۀ حوض (کوثر)

۲۱۰۸- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ، مَاؤُهُ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ، وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ، وَكِيزَانُهُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ، مَنْ شَرِبَ مِنْهَا فَلا يَظْمَأُ أَبَدًا»». (بخاری: ۶۵۷۹)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «حوض من به اندازه مسافت یک ماه راه است. آبش، سفیدتر از شیر، و بویش، خوشبوتر از مشک و پارچ‌هایش به اندازه ستارگان آسمان است. هرکس از آن پارچ‌ها، آب بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد»».

۲۱۰۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَمَامَكُمْ حَوْضٌ كَمَا بَيْنَ جَرْبَاءَ وَأَذْرُحَ»». (بخاری: ٦٥٧٧)

ترجمه: «ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «پیش روی شما حوضی وجود دارد که به اندازه مسافت میان دو روستای جَرباء و أذرُح است»». (برخی گفته‌اند: جرباء و أذرح دو روستا در شام‌اند که فاصله میان آنها سه شبانه روز، راه است).

۲۱۱۰- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ قَدْرَ حَوْضِي كَمَا بَيْنَ أَيْلَةَ وَصَنْعَاءَ مِنَ الْيَمَنِ، وَإِنَّ فِيهِ مِنَ الأَبَارِيقِ كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ»». (بخاری: ٦٥٨٠)

ترجمه: «انس بن مالک رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بزرگی حوض من به اندازه مسافت میان أیله و صنعای یمن، و تعداد پارچ‌های آن، به اندازه ستارگان آسمان است»».

۲۱۱۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ، خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلاَّ مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ»». (بخاری: ٦٥٨٧)

ترجمه: «ابوهریره رضي الله عنه روایت می‌کندکه نبی اکرم ﷺ فرمود: «در حالی که (کنار حوض) ایستاده‌ام، ناگهان چشم‌ام به گروهی می‌افتد و آنها را می‌شناسم. در این هنگام، مردی از میان من و آنان، بیرون می‌آید و (به آنان) می‌گوید: بیایید. من می‌گویم: کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند که بسوی آتش. می‌گویم: آنان چکار کرده‌اند؟ می‌گوید: آنها بعد از تو به پشت سرشان برگشتند و مرتد شدند. سپس ناگهان، گرو هی دیگر، آشکار می‌شود و هنگامی که آنها را می‌شناسم، مردی از میان من و آنان بیرون می‌آید و (به آنان) می‌گوید: بیایید. می‌گویم: کجا؟ می‌گوید: سو گند به خدا که بسوی آتش. می‌گویم: چکار کرده‌اند؟ می‌گوید: آنان بعد از تو به پشت سرشان برگشتند و مرتد شدند. فکر نمی‌کنم که از میان آنان، جز افراد کمی که به اندازه تعداد شتران سرگردان هستند، کسی نجات پیدا کند»».

۲۱۱۲- «عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ الْحَوْضَ فَقَالَ: «كَمَا بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَصَنْعَاءَ»». (بخاری: ٦٥٩١)

ترجمه: «حارثه بن وهب ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ سخن از حوض به میان آورد و فرمود: «به اندازه مسافت میان مدینه و صنعاء است»».

۷۵- کتاب قضا و قدر

باب (۱): پس از نوشته شدن علم خداوند، قلم‌ها خشک شده‌اند

۲۱۱۳- «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﵁ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُعْرَفُ أَهْلُ الْجَنَّةِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: فَلِمَ يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ؟ قَالَ: «كُلٌّ يَعْمَلُ لِمَا خُلِقَ لَهُ أَوْ لِمَا يُسِّرَ لَهُ»». (بخاری: ٦٥٩٦)

ترجمه: «از عمران بن حُصین ﵁ روایت است که مردی گفت: ای رسول خدا! آیا بهشتیان و دوزخیان، مشخص شده‌اند؟ فرمود: «بلی». آن مرد گفت: پس چه نیازی به اعمال است؟ فرمود: «هرکس، عملی را انجام می‌دهد که برای آن، آفریده شده است. و یا هرکس، همان کاری را انجام می‌دهد که برایش میسر است»».

(همچنین هیچ کس بهشتی و یا دوزخی بودن خود را نمی‌داند. لذا همه‌ی افراد، مکلف‌اند که عمل کنند).

باب (۲): امر خداوند، مقدّر و شدنی است

۲۱۱٤- «عَنْ حُذَيْفَةَ ﵁ قَالَ: لَقَدْ خَطَبَنَا النَّبِيُّ ﷺ خُطْبَةً، مَا تَرَكَ فِيهَا شَيْئًا إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ إِلاَّ ذَكَرَهُ، عَلِمَهُ مَنْ عَلِمَهُ، وَجَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ، إِنْ كُنْتُ لأَرَى الشَّيْءَ قَدْ نَسِيتُ، فَأَعْرِفُ مَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ إِذَا غَابَ عَنْهُ فَرَآهُ فَعَرَفَهُ». (بخاری: ٦٦٠٤)

ترجمه: «حذیفه ﵁ می‌گوید: رسول الله ﷺ برای ما خطبه‌ای ایراد کردند و در آن، تمام اموری (فتنه‌هایی) را که تا روز قیامت، اتفاق می‌افتد، بیان نمودند. بعضی، سخنان آنحضرت ﷺ را فهمیدند و برخی دیگر نفهمیدند. من هرگاه، چیزی را ببینم که فراموش کرده‌ام، بیاد می‌آورم. چنانکه اگر فردی چیزی را ببیند و با فاصله گرفتن از آن، آنرا فراموش کند، هنگامی که آنرا می‌بیند، بیادش می‌آید».

باب (۳): نذر، بنده را بسوی قضا و قدر، سوق می‌دهد

۲۱۱۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَأْتِ ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قَدْ قَدَّرْتُهُ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ الْقَدَرُ وَقَدْ قَدَّرْتُهُ لَهُ، أَسْتَخْرِجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ»». (بخاری: ٦٦٠٩)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: (خداوند متعال می‌فرماید): «نذر برای بنی آدم، چیزی را که مقدر کرده‌ام، تغییر نمی‌دهد. ولی تقدیر است که انسان را به سوی نذری سوق می‌دهد که من برایش مقدر نموده‌ام و بوسیله آن، چیزی از دست بخیل، بیرون می‌آورم»».

باب (٤): معصوم، کسی است که خداوند او را حفظ نماید

۲۱۱٦- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا اسْتُخْلِفَ خَلِيفَةٌ إِلاَّ لَهُ بِطَانَتَانِ: بِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالْخَيْرِ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ. وَبِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالشَّرِّ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ، وَالْمَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ»». (بخاری: ٦٦١١)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ خلیفه‌ای به خلافت نمی‌رسد مگر اینکه دو همنشین دارد که یکی از آنها او را وادار به نیکی می‌کند و به سوی آن فرا می‌خواند و دیگری او را وادار به بدی کرده و بسوی آن فرا می‌خواند. و معصوم، کسی است که خداوند او را حفظ نماید»».

باب (٥): خداوند، میان انسان و قلب‌اش (آرزوهایش) فاصله می‌اندازد

۲۱۱۷- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: كَثِيرًا مِمَّا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَحْلِفُ: «لا وَمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ»». (بخاری: ٦٦١٧)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: بسیاری از سوگندهای نبی اکرم ﷺ چنین بودند که می‌فرمود: «نه، و سوگند به ذاتی که دلها را از یک حالت به حالتی دیگر، تغییر می‌دهد»».

۷۶- کتاب سوگندها و نذرها

باب (۱): دربارۀ این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «خداوند، شما را بخاطر سوگندهای غیر ارادی تان مؤاخذه نمی‌کند»

۲۱۱۸- «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ وَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ»». (بخاری: ٦٦٢٢)

ترجمه: «عبدالرحمن بن سمره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «ای عبدالرحمن بن سمره! درخواست امارت نکن. زیرا اگر بعد از درخواست، به امارت برسی، با آن، (امارت) تنها خواهی ماند. اما اگر بدون درخواست، به امارت برسی، خداوند تو را یاری خواهد کرد. و اگر برای انجام کاری، سوگند یاد کردی و خلاف آنرا بهتر دانستی، پس کفاره سوگندت را ادا کن و همان کار بهتر را انجام بده»».

۲۱۱۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَاللَّهِ لأَنْ يَلِجَّ أَحَدُكُمْ بِيَمِينِهِ فِي أَهْلِهِ آثَمُ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُعْطِيَ كَفَّارَتَهُ الَّتِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ»». (بخاری: ٦٦٢٤- «٦٦٢٥)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «ما دیرتر از همه آمده‌ایم ولی روز قیامت، بر همه، پیشی خواهیم گرفت».

همچنین رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به خدا که گناه اصرار ورزیدن بر سوگندی که یکی از شما برای ضرر رساندن به خانواده‌اش یاد کرده است، نزد خداوند از گناه سوگند شکستن و پرداخت کفاره‌ای که خداوند بر او فرض قرار داده، بیشتر است»».

باب (۲): پیامبر خدا ﷺ چگونه سوگند یاد می‌کرد؟

۲۱۲۰- «عن عَبْدِاللَّهِ بْنِ هِشَامٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلاَّ مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ». فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَإِنَّهُ الآنَ وَاللَّهِ، لأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الآنَ يَا عُمَرُ»». (بخاری: ۶۶۳۲)

ترجمه: «عبدالله بن هشام ﷺ می‌گوید: ما همراه نبی اکرم ﷺ بودیم در حالی که ایشان دست عمر بن خطاب ﷺ را گرفته بود. عمر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! شما نزد من از هر چیز دیگری جز خودم، محبوبتری. نبی اکرم ﷺ فرمود: «نه، سو گند به ذاتی که جانم در دست اوست تا زمانی که من نزد تو از خودت هم محبوبتر نباشم» (به کمال نخواهی رسید). عمر ﷺ گفت: سوگند به خدا که تو هم اکنون برای من از خودم هم محبوبتری. نبی اکرم ﷺ فرمود: «اکنون ای عمر» (به کمال رسیدی)».

۲۱۲۱- «عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: انْتَهَيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ يَقُولُ: «هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ». قُلْتُ: مَا شَأْنِي أَيُرَى فِيَّ شَيْءٌ مَا شَأْنِي؟ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ، فَمَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَسْكُتَ وَتَغَشَّانِي مَا شَاءَ اللَّهُ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «الأَكْثَرُونَ أَمْوَالاً إِلاَّ مَنْ قَالَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا»». (بخاری: ۶۶۳۸)

ترجمه: «ابوذر ﷺ می‌گوید: نزد رسو ل الله ﷺ رفتم در حالی که ایشان در سایه‌ی کعبه نشسته بود و می‌فرمود: «سوگند به پروردگار کعبه که آنها در ضرر و زیان بسر می‌برند، سوگند به پروردگار کعبه که آنهادر ضرر و زیان بسر می‌برند».

با خود گفتم: مرا چه شده است؟ آیا رسول خدا ﷺ در من چیزی دیده است؟ پس نزد آنحضرت ﷺ نشستم در حالی که ایشان همان جمله را تکرار می‌کرد. از آنجایی که غم و اندوه، سراسر وجودم را فرا گرفته بود، نتوانستم سکوت نمایم. لذا گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد. آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسانی‌اند که مال و ثروت زیادی دارند مگر اینکه آنرا اینگونه و اینگونه و اینگونه (در راههای مختلف خیر) انفاق نمایند)».

باب (۳): این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: «مشرکین با همهٔ توان خود و با تأکید هر چه بیشتر، سوگند می‌خوردند»

۲۱۲۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَمُوتُ لأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثَلاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ تَمَسُّهُ النَّارُ، إِلاَّ تَحِلَّةَ الْقَسَمِ»». (بخاری: ۶۶۵۶)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که سه فرزند، از دست بدهد، آتش به او نمی‌رسد مگر به اندازه‌ای که قسم خداوند، کفاره شود»». (چنانکه فرموده است: «إن منکم الا واردها»یعنی هر یک از شما وارد جهنم می‌شود به ین معنی که همه‌ی افراد بدون استثناء از بالای آن، عبور می‌کنند).

باب (٤): اگر کسی فراموش کند و سوگندش را بشکند

٢١٢٣- «وَعَنْهُ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لأُمَّتِي عَمَّا وَسْوَسَتْ أَوْ حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ أَوْ تَكَلَّمْ»». (بخاری: ٦٦٦٤)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند از وسوسه‌های امتم و آنچه که در دلهایشان می‌گذرد تا زمانی که آنها را عملی نکرده‌اند و یا به زبان نیاورده‌اند، صرف نظر نموده است»».

باب (٥): نذر کردن برای اطاعت از خداوند است

٢١٢٤- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلا يَعْصِهِ»». (بخاری: ٦٦٩٦)

ترجمه: «از عایشه ﷺ روایت است که نبی ا کرم ﷺ فرمود: «هرکس، نذر کرد که از خدا اطا عت کند، پس از او اطا عت نماید. و هرکس، نذر کرد که از او نافرمانی کند، پس نافرمانی نکند» (به این نذرش وفا ننماید)».

باب (٦): اگر کسی بمیرد و نذری بر ذمه‌اش باشد

٢١٢٥- «عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ اسْتَفْتَى النَّبِيَّ ﷺ فِي نَذْرٍ كَانَ عَلَى أُمِّهِ، فَتُوُفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ، فَأَفْتَاهُ أَنْ يَقْضِيَهُ عَنْهَا». (بخاری: ٦٦٩٨)

ترجمه: «از سعد بن عباده انصاری ﷺ روایت است که ایشان در باره‌ی نذری که بر ذمه‌ی مادرش بود و او قبل از ادای آن، فوت نمود، استفتاء کرد. رسول اکرم ﷺ به او فتوا داد تا به نیابت از مادرش، آن نذر را ادا کند».

باب (٧): نذر کردن برای انجام گناه و چیزی که توان آنرا ندارد

٢١٢٦- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ، فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا: أَبُو إِسْرَائِيلَ نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَلا يَقْعُدَ، وَلا يَسْتَظِلَّ، وَلا يَتَكَلَّمَ، وَيَصُومَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مُرْهُ فَلْيَتَكَلَّمْ، وَلْيَسْتَظِلَّ، وَلْيَقْعُدْ، وَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ»». (بخاری: ٦٧٠٤)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: روزی نبی اکرم ﷺ در حال سخنرانی، مردی را دید که ایستاده است. علت‌اش را پرسید. گفتند: او ابواسرائیل است. نذر کرده است که بایستد و ننشیند، زیر سایه نرود، حرف نزند و روزه بگیرد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «به او بگویید تا حرف بزند، زیر سایه برود و بنشیند. ولی روزه‌اش را کامل کند»».

۷۷- کتاب کفارۀ سوگند

باب (۱): صاع مدینه و مُدّ نبی اکرم ﷺ

۲۱۲۷- «عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ ﷛ قَالَ: كَانَ الصَّاعُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مُدًّا وَثُلُثًا بِمُدِّكُمُ الْيَوْمَ». (بخاری: ٦٧١٢)

ترجمه: «صائب ابن یزید ﷛ می‌گوید: صاع، در زمان رسو ل الله ﷺ به اندازه‌ی یک و یک سوم مدِّ امروزی شما بود».

۲۱۲۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷛: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مِكْيَالِهِمْ، وَصَاعِهِمْ، وَمُدِّهِمْ»». (بخاری: ٦٧١٤)

ترجمه: «انس ابن مالک ﷛ می‌گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «خدایا! در پیمانه، صاع و مُدّ آنها (اهل مدینه) برکت عنایت کن»».

۷۸- کتاب میراث

باب (۱): میراث فرزند از پدر و مادرش

۲۱۲۹- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷻ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ»». (بخاری:٦٧٣٢)

ترجمه: «از ابن عباس ﷻ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «سهمیه‌های معین شده‌ی ارث را به صاحبان آنها بدهید. و باقیمانده آنرا به نزدیکترین خویشاوندِ مردِ میت بدهید»».

باب (۲): میراث دختر پسر با خواهر

۲۱۳۰- «عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ بِنْتٍ وَابْنَةِ ابْنٍ وَأُخْتٍ، فَقَالَ: لِلْبِنْتِ النِّصْفُ، وَلِلأُخْتِ النِّصْفُ، وَأْتِ ابْنَ مَسْعُودٍ فَسَيُتَابِعُنِي، فَسُئِلَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَأُخْبِرَ بِقَوْلِ أَبِي مُوسَى، فَقَالَ: لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ، أَقْضِي فِيهَا بِمَا قَضَى النَّبِيُّ ﷺ لِلابْنَةِ النِّصْفُ وَلابْنَةِ ابْنٍ السُّدُسُ، تَكْمِلَةَ الثُّلُثَيْنِ، وَمَا بَقِيَ فَلِلأُخْتِ، فَأَتَيْنَا أَبَا مُوسَى، فَأَخْبَرْنَاهُ بِقَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ، فَقَالَ: لا تَسْأَلُونِي مَا دَامَ هَذَا الْحَبْرُ فِيكُمْ». (بخاری: ٦٧٣٦)

ترجمه: «از ابو موسی اشعری ﷺ دربارهٔی میراث دختر، دختر پسر و خواهر پرسیدند. گفت: نصف را به دختر و نصف دیگر را به خواهر بدهید. باز هم نزد ابن مسعود بروید. او نیز همین جواب مرا خواهد داد. آنان از ابن مسعودﷺ پرسیدند و جواب ابوموسی ﷺ را نیز برایش بازگو نمودند. ابن مسعود ﷺ گفت: اگر من هم مانند او قضاوت کنم، گمراه شده و از هدایت یافتگان نیستم. من آنگونه قضاوت می‌کنم که نبی اکرم ﷺ قضاوت نمود. نصف آنرا به دختر و برای کامل شدن دو سوم، یک ششم آنرا هم به دخترِ پسر و باقیمانده‌اش را به خواهر بدهید. راوی می‌گوید: سپس نزد ابوموسی آمدیم و او را از فتوای ابن مسعود ﷺ مطلع ساختیم. گفت: تا زمانی که این دانشمند در میان شماست از من نپرسید».

باب (۳): بردهٔ آزاده شده هر قوم و فرزند دخترشان، جزو همان قوم بشمار می‌روند

۲۱۳۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»». (بخاری:٦٧٦١)

ترجمه: «از انس بن مالک ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بردهٔی آزاد شدهٔی هر قوم، جزو همان قوم بشمار می‌رود». یعنی به آنان نسبت داده می‌شود و آنان از او ارث می‌برند.

۲۱۳۲- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ابْنُ أُخْتِ الْقَوْمِ مِنْهُمْ، أَوْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»». (بخاری: ٦٧٦٢)

ترجمه: «از انس بن مالک ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «پسرِ خواهر هر قوم، جزو همان قوم، بشمار می‌رود»».

باب (٤): کسی که خود را به غیر پدرش، نسبت دهد

۲۱۳۳- «عَنْ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ أَبِيهِ، فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ». فَذُكِرَ ذَلِكَ لأَبِي بَكْرَةَ، فَقَالَ: وَأَنَا سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ٦٧٦٧)

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس که دانسته، خود را به غیر پدرش، نسبت دهد، بهشت بر او حرام خواهد شد».

سپس این حدیث، برای ابوبکره ﷺ بازگوگردید. وی گفت: من هم با گوشهای خودم آنرا از رسول الله ﷺ شنیدم و بخوبی بخاطر دارم».

۲۱۳٤- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ أَبِيهِ فَهُوَ كُفْرٌ»». (بخاری: ٦٧٦٨)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «از پدرانتان روی گردانی نکنید (خود را به دیگران نسبت ندهید). پس هرکس از پدرش روی گردانی کند، کفران نعمت کرده است»».

۷۹- کتاب حدود

باب (۱): زدن با شاخۀ درخت خرما وکفش

۲۱۳۵- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ، قَالَ: «اضْرِبُوهُ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَمِنَّا الضَّارِبُ بِيَدِهِ، وَالضَّارِبُ بِنَعْلِهِ، وَالضَّارِبُ بِثَوْبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: أَخْزَاكَ اللَّهُ، قَالَ: «لا تَقُولُوا هَكَذَا، لا تُعِينُوا عَلَيْهِ الشَّيْطَانَ»». (بخاری: ۶۷۷۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: مردی را نزد نبی اکرم ﷺ آوردند که شراب خورده بود. رسول الله ﷺ فرمود: «او را بزنید». ابوهریره ﷺ می‌گوید: تعدادی از ما با دست، تعدادی با کفش و بعضی هم با پارچه، او را زدند. و هنگامی که برگشت و رفت، یکی از حاضران گفت: خدا تو را رسوا کند. رسول خدا ﷺ فرمود: «اینگونه نگویید و شیطان را علیه او کمک نکنید»».

۲۱۳۶- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: مَا كُنْتُ لأُقِيمَ حَدًّا عَلَى أَحَدٍ فَيَمُوتَ، فَأَجِدَ فِي نَفْسِي إِلاَّ صَاحِبَ الْخَمْرِ، فَإِنَّهُ لَوْ مَاتَ وَدَيْتُهُ، وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَسُنَّهُ». (بخاری: ۶۷۷۸)

ترجمه: «علی بن ابی طالب ﷺ می‌گوید: هرکس را که حد بزنم و در اثر آن، بمیرد، ناراحت نمی‌شوم. جز شراب خوار که اگر در اثر حد زدن بمیرد، دیه‌اش را پرداخت می‌نمایم. زیرا رسول الله ﷺ حدی را برایش معین نفرمود».

۲۱۳۷- «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ كَانَ اسْمُهُ عَبْدَاللَّهِ، وَكَانَ يُلَقَّبُ حِمَارًا، وَكَانَ يُضْحِكُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ جَلَدَهُ فِي الشَّرَابِ، فَأُتِيَ بِهِ يَوْمًا فَأَمَرَ بِهِ فَجُلِدَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: اللَّهُمَّ الْعَنْهُ مَا أَكْثَرَ مَا يُؤْتَى بِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَلْعَنُوهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»». (بخاری: ۶۷۸۰)

ترجمه: «عمر بن خطاب ﷺ می‌گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ مردی بنام عبدالله که ملقب به حمار (الاغ) بود، وجود داشت. او رسول الله ﷺ را می‌خنداند. آنحضرت ﷺ او را بخاطر شراب خواری، حد زده

بود. روزی، همین شخص را (بخاطر شراب خواری) نزد رسول خدا ﷺآوردند. پیامبراکرم ﷺ دستور داد تا او را حَد بزنند. یکی از حاضران گفت: خدایا! او را لعنت کن. چقدر شراب می‌خورد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را لعنت نکنید. بخدا سوگند تا جاییکه من می‌دانم او خدا و رسولش را دوست دارد)».

باب (۲): لعنت کردن دزد

۲۱۳۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ، فَتُقْطَعُ يَدُهُ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ»». (بخاری: ۶۷۸۳)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، دزد را لعنت کند که با دزدیدن تخم مرغ و ریسمانی، باعث می‌شود تا دست‌اش قطع گردد)».

باب (۳): دست دزد، چه وقت بریده می‌شود؟

۲۱۳۹- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تُقْطَعُ الْيَدُ فِي رُبُعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا»». (بخاری: ۶۷۸۹)

ترجمه: «از عایشه ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دست دزد به خاطر یک چهارم دینار و بیشتر از آن، بریده می‌شود)».

۲۱۴۰- «عَنْ عَائِشَةَ ﷺ: أَنَّ يَدَ السَّارِقِ لَمْ تُقْطَعْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ إِلاَّ فِي ثَمَنِ مِجَنٍّ حَجَفَةٍ أَوْ تُرْسٍ». (بخاری: ۶۷۹۲)

ترجمه: «عایشه ﷺ می‌گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ دست دزد فقط در مقابل دزدیدن چیزی که به اندازه‌ی یک سپر، قیمت داشت، قطع می‌شد».

۲۱۴۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَطَعَ فِي مِجَنٍّ ثَمَنُهُ ثَلاثَةُ دَرَاهِمَ». (بخاری: ۶۷۹۶)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ دست دزدی را بخاطر سپری که قیمت‌اش سه درهم بود، قطع کرد».

۸۰- کتاب کفار و مرتدین محارب

باب (۱): تعزیر و تنبیه چه اندازه است؟

۲۱۴۲- «عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «لا يُجْلَدُ فَوْقَ عَشْرِ جَلَدَاتٍ، إِلاَّ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ»». (بخاری: ۶۸۴۸)

ترجمه: «ابوبُرده ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «بجز حدودی که تعداد شلاقهایشان در قرآن و حدیث، معین شده است، به هیچ کسی دیگر نباید بیشتر از ده شلاق زد»».

باب (۲): متهم کردن بردگان به زنا

۲۱۴۳- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا قَالَ، جُلِدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلاَّ أَنْ يَكُونَ كَمَا قَالَ»». (بخاری: ۶۸۵۸)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که ابو القاسم ﷺ می‌فرمود: «هرکس، برده‌اش را متهم به زنا کند در حالی که او چنین گناهی مرتکب نشده است، روز قیامت، شلاق زده خواهد شد مگر اینکه سخنش در مورد او درست باشد»».

۸۱- کتاب خون بها

۲۱۴۴- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يَزَالَ الْمُؤْمِنُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ دِينِهِ مَا لَمْ يُصِبْ دَمًا حَرَامًا»». (بخاری: ۶۸۶۲)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمن تا زمانی که مرتکب خون ناحق نشده باشد در امان بسر می‌برد و احتمال می‌رود که توبه‌اش پذیرفته شود»».

۲۱۴۵- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمِقْدَادِ: «إِذَا كَانَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ يُخْفِي إِيمَانَهُ مَعَ قَوْمٍ كُفَّارٍ فَأَظْهَرَ إِيمَانَهُ فَقَتَلْتَهُ؟ فَكَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تُخْفِي إِيمَانَكَ بِمَكَّةَ مِنْ قَبْلُ»». (بخاری: ٦٨٦٥)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ خطاب به مقداد فرمود: «اگر مرد مؤمنی، ایمان‌اش را از کفار، پنهان می‌کرد سپس آنرا آشکار ساخت و تو او را به قتل رساندی!! باید گفت که تو هم قبلا ایمانت را در مکه پنهان می‌کردی»».

باب(۱): «هرکس، سبب زنده ماندن انسانی شود، گویا همهٔ انسانها را زنده نگه داشته است»

۲۱۴۶- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاحَ فَلَيْسَ مِنَّا»». (بخاری: ٧٠٧٠)

ترجمه: «از عبد الله بن عمر ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست»».

باب (۲): دربارهٔ این گفتهٔ خداوند متعال که می‌فرماید: «فرد در مقابل فرد، و چشم در برابر چشم، قصاص می‌شود»

۲۱۴۷- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلاَّ بِإِحْدَى ثَلاثٍ: النَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالْمَارِقُ مِنَ الدِّينِ التَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ»». (بخاری: ٦٨٧٨)

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلمانی، گواهی دهدکه هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و من فرستاده‌ی خدا هستم، ریختن خونش جایز نیست مگر بخاطر یکی از این سه مورد: اگر انسان دیگری را بکشد،کشته می‌شود. فردی که ازدواج کرده باشد و بعد از آن، مرتکب زنا شود و کسی که از دین خارج شود و جماعت مسلمانان را رها کند»».

باب (۳): کسی که به ناحق به دنبال ریختن خون دیگری باشد

۲۱۴۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَبْغَضُ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ ثَلاثَةٌ: مُلْحِدٌ فِي الْحَرَمِ، وَمُبْتَغٍ فِي الإِسْلامِ سُنَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَمُطَّلِبُ دَمِ امْرِئٍ بِغَيْرِ حَقٍّ لِيُهَرِيقَ دَمَهُ»». (بخاری: ٦٨٨٢)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مبغوض‌ترین مردم نزد خداوند سه گروه‌اند: نخست، کسانی که در حرم، ستم و الحاد کنند. دوم: کسانی که در اسلام بدنبال احیاء ارزشهای دوران جاهلیت باشند. سوم: کسانی که به ناحق در صدد کشتن دیگران برآیند»».

باب (٤): کسی که حق خود را بدون اجازۀ حاکم از کسی بگیرد و یا قصاص نماید

۲۱٤۹- «عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يَقُوْلُ: «لَوِ اطَّلَعَ فِي بَيْتِكَ أَحَدٌ وَلَمْ تَأْذَنْ لَهُ فَخَذَفْتَهُ بِحَصَاةٍ فَفَقَأْتَ عَيْنَهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ مِنْ جُنَاحٍ»». (بخاری: ٦٨٨٨)

ترجمه: «ابوهریره س می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «اگر کسی بدون اجازه، به داخل خانه ات نگاه کرد و تو با پرتاب سنگریزه؛ چشم‌اش را کور کردی، هیچ گناهی بر تو نیست»».

باب (٥): خونبهای انگشتان

۲۱٥۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «هَذِهِ وَهَذِهِ سَوَاءٌ». يَعْنِي الْخِنْصَرَ وَالإِبْهَامَ». (بخاری: ٦٨٩٦)

ترجمه: «از ابن عباس ﭭ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «این و این با یکدیگر، برابرند». و هدف‌اش این بود که انگشت کوچک و شست در خون بها، برابرند».

۸۲- کتاب درخواست توبه از مرتدین و معاندین و جنگیدن با آنها

باب (۱): گناه کسی که به خدا شرک ورزد

۲۱٥۱- «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ س قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنُؤَاخَذُ بِمَا عَمِلْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ؟ قَالَ: «مَنْ أَحْسَنَ فِي الإِسْلاَمِ لَمْ يُؤَاخَذْ بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَمَنْ أَسَاءَ فِي الإِسْلاَمِ أُخِذَ بِالأَوَّلِ وَالآخِرِ»». (بخاری: ٦٩٢١)

ترجمه: «ابن مسعود س می‌گوید: مردی گفت: ای رسول خدا! آیا بخاطر اعمالی که در دوران جاهلیت، انجام داده‌ایم، مؤاخذه می‌شویم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس در اسلام، خوبی کند (مسلمان واقعی باشد) بخاطر گناهانی که در دوران جاهلیت، انجام داده است، مؤاخذه نمی‌شود. و هرکس، در اسلام، بدی کند (فقط به ظاهر مسلمان باشد) به خاطر گناهان اول و آخرش مؤاخذه می‌گردد»».

۸۳- کتاب تعبیر خواب

باب (۱): رؤیای نیکوکاران

۲۱۵۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ»». (بخاری: ۶۹۸۳)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خواب خوبی را که فرد نیکوکار می‌بیند، یک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار می‌رود»».

باب (۲): خواب خوب از جانب الله است

۲۱۵۳- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ رُؤْيَا يُحِبُّهَا، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ اللَّهِ، فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيْهَا، وَلْيُحَدِّثْ بِهَا، وَإِذَا رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْرَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ شَرِّهَا وَلا يَذْكُرْهَا لأَحَدٍ، فَإِنَّهَا لا تَضُرُّهُ»». (بخاری: ۶۹۸۵)

ترجمه: «ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما خوابی دید که آنرا دوست دارد، پس بداند که آن خواب، از جانب الله است. لذا خدا را سپاس گوید و آنرا برای دیگران، تعریف کند. و اگر امر ناپسندی را خواب دید، پس بداند که از جانب شیطان است. لذا از شر آن به خدا پناه ببرد و آنرا برای کسی تعریف نکند. چرا که در این صورت، به او ضرری نخواهد رساند»».

باب (۳): بشارت دهندها

۲۱۵۴- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَمْ يَبْقَ مِنَ النُّبُوَّةِ إِلاَّ الْمُبَشِّرَاتُ» قَالُوا: وَمَا الْمُبَشِّرَاتُ؟ قَالَ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ»». (بخاری: ۶۹۹۰)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «از نبوت، چیزی بجز بشارت‌ها، باقی نمانده است». صحابه پرسیدند: بشارتها چه هستند؟ فرمود: «خوابهای خوب»».

باب (٤): کسی که نبی اکرم ﷺ را در خواب ببیند

٢١٥٥- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ، فَسَيَرَانِي فِي الْيَقَظَةِ، وَلا يَتَمَثَّلُ الشَّيْطَانُ بِي»». (بخاری: ٦٩٩٣)

ترجمه: «ابوهریره رضي الله عنه می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «هرکس، مرا در خواب ببیند، در بیداری هم (در آخرت) خواهد دید. شیطان نمی‌تواند خود را به شکل و صورت من درآورد»».

٢١٥٦- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لا يَتَكَوَّنُنِي»». (بخاری: ٦٩٩٧)

ترجمه: «ابوسعید خدری رضي الله عنه می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند، همانا خواب درستی دیده است. زیرا شیطان به شکل من در نمی‌آید»».

باب (٥): خواب دیدن در روز

٢١٥٧- «عَنْ أَنَسِ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُ عَلَى أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ، وَكَانَتْ تَحْتَ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا، فَأَطْعَمَتْهُ، وَجَعَلَتْ تَفْلِي رَأْسَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي، عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ مُلُوكًا عَلَى الأَسِرَّةِ ـ أَوْ مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ». قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ. فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، وَهُوَ يَضْحَكُ. فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ» كَمَا قَالَ فِي الأُولَى. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ. قَالَ: «أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ». فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ فِي زَمَانِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ، فَهَلَكَتْ». (بخاری: ٧٠٠٢)

ترجمه: «انس بن مالک رضي الله عنه می‌گوید: گاهی رسول خدا ﷺ نزدام حرام دختر ملحان که همسر عباده بن صامت بود، می‌رفت. روزی، رسول اکرم ﷺ به خانه‌ی ایشان رفت و او بعد از پذیرایی، شرو ع به خاراندن سر مبارک رسول اکر م ﷺ نمود تا اینکه آنحضرت ﷺ خواب رفت. سپس بیدار شد در حالی که می‌خندید.

ام حرام می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! چرا می‌خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانم به من عرضه شدند که در راه خدا جهاد می‌کنند. آنان بر پشت این دریا سوار می‌شوند و مانند پادشاهانی هستند که بر تختها

نشسته‌اند». ام حرام می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! از خداوند بخواه که مرا جزو آنان قرار دهد. پیا مبر اکرم ﷺ هم برایش دعا کرد.

دوباره آنحضرت ﷺ سرش را گذاشت (خوابید). و هنگامی که بیدار شد، می‌خندید. ام حرام می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! چرا می‌خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانم به من عرضه شدند که در راه خدا جهاد می‌کنند...» و همان سخنان اول را تکرار کرد. گفتم: ای رسول خدا! از خداوند بخواه که مرا نیز جزو آنان قرار دهد. فرمود: «تو از گروه نخست هستی».

راوی می‌گوید: آنگاه ام حرام در دوران معاویه بن ابی سفیان به دریا سفر کرد و هنگامی که از دریا بیرون آمد از سواری‌اش به زمین افتاد و فوت کرد».

باب (٦): کسی که در خواب ببیند که در بند است

۲۱۵۸- «عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ، لَمْ تَكَدْ تَكْذِبُ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ، وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ، وَمَا كَانَ مِنَ النُّبُوَّةِ فَإِنَّهُ لا يَكْذِبُ»». (بخاری: ۷۰۱۷)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «نزدیک قیامت، کم اتفاق می‌افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب در آید. چرا که خواب مؤمن، بخشی از چهل و شش بخش نبوت است. و آنچه که از نبوت باشد، دروغ از آب در نمی‌آید»».

باب (۷): جابجا کردن چیزی در عالم خواب

۲۱۵۹- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ كَأَنَّ امْرَأَةً سَوْدَاءَ ثَائِرَةَ الرَّأْسِ، خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى قَامَتْ بِمَهْيَعَةَ ـ وَهِيَ الْجُحْفَةُ ـ فَأَوَّلْتُ أَنَّ وَبَاءَ الْمَدِينَةِ نُقِلَ إِلَيْهَا»». (بخاری: ۷۰۳۸)

ترجمه: «از ابن عمر ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در خواب دیدم که زنی سیاه رنگ و ژو لیده مو از مدینه بیرون رفت و در مهیعه که همان جُحفه باشد، سکونت کرد. خوابم را چنین تعبیر کردم که وبای مدینه به جُحفه منتقل می‌شود»».

باب (۸): کسی که خواب دروغین، بیان کند

۲۱۶۰- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَحَلَّمَ بِحُلْمٍ لَمْ يَرَهُ، كُلِّفَ أَنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ وَلَنْ يَفْعَلَ. وَمَنِ اسْتَمَعَ إِلَى حَدِيثِ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ أَوْ يَفِرُّونَ مِنْهُ،

صُبَّ فِي أُذُنِهِ الآنُكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَمَنْ صَوَّرَ صُورَةً عُذِّبَ وَكُلِّفَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا وَلَيْسَ بِنَافِخٍ»». (بخاری: ۷۰۴۲)

ترجمه: «از ابن عباس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، خوابی را که ندیده است، بیان کند (روز قیامت) به او دستور می‌دهند تا دو دانه‌ی جو را با هم گره بزند در حالی که هرگز نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد. و هرکس، به سخنان کسانی گوش فرا دهد که آنها دوست ندارند و یا نمی‌خواهند که او سخنانشان را بشنود، روز قیا مت در گوشهایش سرب ذوب شده می‌ریزند. و هرکس، تصویر و مجسمه‌ای بسازد، او را عذاب داده و به او دستور می‌دهند تا در آن، روح بدمد و لی او نمی‌تواند»».

۲۱۶۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ مِنْ أَفْرَى الْفِرَى أَنْ يُرِيَ عَيْنَيْهِ مَا لَمْ تَرَ»». (بخاری: ۷۰۴۳)

ترجمه: «ابن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «یکی از بزرگترین دروغها، این است که چیزی را که انسان، خواب ندیده است، بگوید خواب دیده‌ام»».

باب (۹): اگر تعبیر کنندۀ اولی، خواب را خوب تعبیر نکند، از دیگری تعبیر آن را بخواهد

۲۱۶۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ كَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ ظُلَّةً تَنْطُفُ السَّمْنَ وَالْعَسَلَ، فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ مِنْهَا، فَالْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِلُّ. وَإِذَا سَبَبٌ وَاصِلٌ مِنَ الأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَرَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلا بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلا بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَانْقَطَعَ، ثُمَّ وُصِلَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ، وَاللَّهِ لَتَدَعَنِّي فَأَعْبُرَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اعْبُرْهَا». قَالَ: أَمَّا الظُّلَّةُ فَالإِسْلامُ، وَأَمَّا الَّذِي يَنْطُفُ مِنَ الْعَسَلِ وَالسَّمْنِ فَالْقُرْآنُ، حَلاوَتُهُ تَنْطُفُ، فَالْمُسْتَكْثِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِلُّ، وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ، فَالْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُهُ رَجُلٌ آخَرُ فَيَنْقَطِعُ بِهِ، ثُمَّ يُوَصَّلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ، فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ، أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَصَبْتَ بَعْضًا، وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا». قَالَ: فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَتُحَدِّثَنِّي بِالَّذِي أَخْطَأْتُ. قَالَ: «لاَ تُقْسِمْ»». (بخاری: ۷۰۴۶)

ترجمه: «ابن عباس ﷺ می‌گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: دیشب، سایبانی را در خواب دیدم که از آن، روغن و عسل بر می‌دارند. بعضی بیشتر و بعضی کمتر برمی داشتند. همچنین

ریسمانی را دیدم که از زمین به آسمان، وصل شده است. و تو را دیدم که آنرا گرفته و بالا رفتی. سپس فرد دیگری آنرا گرفت و بالا رفت.آنگاه، شخص دیگری آنرا گرفت و بالا رفت. سر انجام، فردی دیگر آنرا گرفت و ریسمان، قطع شد. اما دوباره، وصل گردید. ابو بکر ﷺ گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد، به من اجازه دهید تا آن را تعبیر کنم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «تعبیر کن». ابو بکر گفت: سایبان، همان اسلام است و عسل و روغنی که از آن می‌چکد به معنی قرآن است که حلاوت‌اش می‌چکد. بعضی، قرآن بیشتری، و برخی، قرآن کمتری، یاد می‌گیرند. و ریسمانی که از آسمان به زمین، متصل است، حقی است که تو به آن چنگ می‌زنی و خداوند تو را بالا می‌برد. سپس بعد از تو، مردی دیگر آنرا می‌گیرد و با آن، صعود می‌کند. و پس از آن، مردی دیگر آنرا می‌گیرد و بوسیله آن، صعود می‌نماید. سرانجام، مردی دیگر آنرا می‌گیرد. اما ریسمان، کنده می‌شود و دوباره و صل می‌گردد و او هم به وسیله آن، صعود می‌کند. ای رسول خدا! پدرم فدایت باد، به من بگو که درست گفتم و یا اشتباه کردم؟ نبی اکرم ﷺ فرمود: «بعضی از آنها را درست گفتی و بعضی دیگر را اشتباه». ابوبکر ﷺ گفت: به خدا سوگند که اشتباهاتم را به من می‌گویی. پیا مبر اکرم ﷺ فرمود: «سوگند نخور»».

۸۴- کتاب فتنه‌ها

باب (۱): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «پس از من چیزهایی را می‌بینید که برایتان ناخوشایند است»

۲۱۶۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شِبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»». (بخاری: ۷۰۵۳)

ترجمه: «از ابن عباس رضي الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، چیزی را از امیرش دید که بر او ناپسند آمد، صبر کند. زیرا هرکس به اندازه یک وجب از (اطاعت) حاکم (مسلمان) فاصله بگیرد (و بمیرد) بر جاهلیت، مرده است»».

۲۱۶۴- «عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضي الله عنه قَالَ: دَعَانَا النَّبِيُّ ﷺ فَبَايَعْنَاهُ، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا: «أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةً عَلَيْنَا، وَأَنْ لا نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلاَّ أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»». (بخاری: ۷۰۵۶)

ترجمه: «عباده بن صامت رضي الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ ما را طلب کرد و ما با ایشان بیعت کردیم. از جمله اموری که در مورد آنها از ما بیعت گرفت این بود که فرمود: «در حالت خوشحالی و نگرانی، سختی و آسانی و تر جیح دیگران بر ما، از ایشان (رسول خدا ﷺ) اطاعت کنیم. و همچنین نباید با والیان و حکام، بخاطر حکومت، درگیر شویم مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن از جانب خدا، دلیل و برهانی داشتید. (در این صورت می‌توانید مخالفت کنید)».

باب (۲): ظهور فتنه‌ها

۲۱۶۵- «عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ»». (بخاری: ۷۰۶۷)

ترجمه: «ابن مسعود ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «کسانی که هنگام برپا شدن قیامت، زنده‌اند، از بدترین انسانها هستند»».

باب (٣): هر زمان از زمان قبلی، بدتر خواهد بود

٢١٦٦- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ وَقَدْ شُكِيَ إِلَيْهِ مَا لَقِيَ النَّاسُ مِنَ الْحَجَّاجِ، فَقَالَ: اصْبِرُوا، فَإِنَّهُ لا يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ إِلاَّ الَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ حَتَّى تَلْقَوْا رَبَّكُمْ. سَمِعْتُهُ مِنْ نَبِيِّكُمْ ﷺ». (بخاری: ٧٠٦٨)

ترجمه: «روایت است که مردم از رفتار حجاج، نزد انس بن مالک ﷺ شکایت بردند. گفت: صبر کنید. زیرا از هر زمانی که بر شما می‌آید، زمان بعدی بدتر خواهد بود. و این تا زمانی ادامه دارد که پروردگارتان را ملاقات کنید. من این مطلب را از پیامبر شما شنیدم».

باب (٤): این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «هرکس، علیه ما اسلحه بردارد از ما نیست»

٢١٦٧- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يُشِيرُ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ بِالسِّلاحِ، فَإِنَّهُ لا يَدْرِي لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ، فَيَقَعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ»». (بخاری: ٧٠٧٢)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما با اسلحه بسوی برادر مسلمانش اشاره نکند. زیرا شما نمی‌دانید شاید شیطان، باعث شود تا به او ضربه‌ای وارد گردد. و در نتیجه، شما در چاله‌ای از جهنم بیفتید»».

باب (٥): فتنه‌هایی بروز خواهد کرد که هر کس از آنها بیشتر فاصله بگیرد، بهتر است

٢١٦٨- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَتَكُونُ فِتَنٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، مَنْ تَشَرَّفَ لَهَا تَسْتَشْرِفْهُ. فَمَنْ وَجَدَ مِنْهَا مَلْجَأً أَوْ مَعَاذًا فَلْيَعُذْ بِهِ»». (بخاری: ٧٠٨١)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بزودی فتنه‌هایی رخ خواهد داد که در آنها فرد نشسته از فرد ایستاده، بهتر است. و فرد ایستاده از کسی که راه می‌رود، بهتر است. و شخصی که راه می‌رود از کسی که می‌دود، بهتر است. (هرکس دخالت کمتری در فتنه‌ها داشته باشد، بهتر است). و هر کس که به سراغ فتنه برود، او را هلاک خواهد کرد. لذا هرکس، پناهگاهی یافت، به آن پناه ببرد»».

باب (٦): زندگی با بادیه نشینان در دوران فتنه و فساد

۲۱۶۹- «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ الأَكْوَعِ، ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقِبَيْكَ، تَعَرَّبْتَ؟ قَالَ: لا، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِي فِي الْبَدْوِ». (بخاری: ۷۰۸۷)

ترجمه: «روایت است که سلمه بن اکوع ﷺ نزد حجاج رفت. حجاج گفت: ای فرزند اکوع! به عقب برگشتی و زند گی بادیه نشینی را انتخاب کردی؟ (در حالی که نبی اکرم ﷺ بعد از هجرت، از این کار، منع فرمود). سلمه بن اکوع ﷺ گفت: خیر، (من خلاف دستور پیامبر اکرم ﷺ عمل نکردم) بلکه آنحضرت ﷺ به من اجازه داد تا در صحرا و بادیه، زندگی کنم».

باب (۷): هرگاه، خداوند بر ملتی عذاب نازل فرماید

۲۱۷۰- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ»». (بخاری: ۷۱۰۸)

ترجمه: «عبدالله ابن عمر ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، خداوند بر قومی، عذاب نازل کند، آن عذاب، شامل حال کسانی که در میان آنان زندگی می‌کنند نیز خواهد شد. آنگاه بر اساس اعمالشان، حشر می‌شوند»».

باب (۸): اگر کسی نزد عده ایی، سخنی بگوید و نزد دیگران، خلاف آنرا بگوید

۲۱۷۱- «عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: إِنَّمَا كَانَ النِّفَاقُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَإِنَّمَا هُوَ الْكُفْرُ بَعْدَ الإِيمَانِ». (بخاری: ۷۱۱٤)

ترجمه: «حذیفه ﷺ می‌گوید: نفاق در دوران نبی اکرم ﷺ وجود داشت. اما نفاق امروزی، به معنی کافر شدن بعد از ایمان آوردن است».

باب (۹): بیرون آمدن آتش

۲۱۷۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الإِبِلِ بِبُصْرَى»». (بخاری: ۷۱۱۸)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «تا زمانی که آتشی از سرزمین حجاز پیدا نشود و روشنایی آن، گردن شترها را در بصری فرا نگیرد، قیا مت برپا نخواهد شد»».

۲۱۷۳- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُوشِكُ الْفُرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَمَنْ حَضَرَهُ فَلا يَأْخُذْ مِنْهُ شَيْئًا»». (بخاری: ۷۱۱۹)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بزودی، فرات گنجی از طلا، آشکار خواهد ساخت. پس هرکس، آنجا حضور پیدا کرد، چیزی از آن برندارد»».

باب (۱۰)

۲۱۷٤- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ عَظِيمَتَانِ يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ، دَعْوَتُهُمَا وَاحِدَةٌ. وَحَتَّى يُبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبٌ مِنْ ثَلاثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَحَتَّى يُقْبَضَ الْعِلْمُ، وَتَكْثُرَ الزَّلازِلُ وَيَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الْفِتَنُ، وَيَكْثُرَ الْهَرْجُ ـ وَهُوَ الْقَتْلُ ـ وَحَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمُ الْمَالُ فَيَفِيضَ، حَتَّى يُهِمَّ رَبَّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لا أَرَبَ لِي بِهِ، وَحَتَّى يَتَطَاوَلَ النَّاسُ فِي الْبُنْيَانِ، وَحَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ، وَحَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَآهَا النَّاسُ، ـ يَعْنِي ـ آمَنُوا أَجْمَعُونَ، فَذَلِكَ حِينَ ﴿لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَٰنُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: ١٥٨]. وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ نَشَرَ الرَّجُلانِ ثَوْبَهُمَا بَيْنَهُمَا فَلاَ يَتَبَايَعَانِهِ، وَلا يَطْوِيَانِهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدِ انْصَرَفَ الرَّجُلُ بِلَبَنِ لِقْحَتِهِ، فَلاَ يَطْعَمُهُ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَهُوَ يُلِيطُ حَوْضَهُ فَلا يَسْقِي فِيهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ رَفَعَ أُكْلَتَهُ إِلَى فِيهِ فَلا يَطْعَمُهَا»». (بخاری: ۷۱۲۱)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می‌دهند، با یکدیگر به جنگ نپردازند و کشتار بزرگی میان آنان رخ ندهد و تا وقتی که نزدیک به سی دجال دروغگو، ظهور نکند که همگی آنان ادعای نبوت می‌کنند، قیا مت برپا نخواهد شد. همچنین تا زمانی که علم و دانش از میان مردم برداشته نشده و زلزله‌ها زیاد نشوند و فاصله‌ها کم نشود و قتل و کشتار، زیاد نگردد و مال به اندازه‌ای زیاد نشود که به فردی که داده می‌شود، بگوید: من به آن نیازی ندارم و مردم در ساختمانها به یکدیگر، فخر نفروشند، قیامت برپا نخواهد شد. همچنین تا زمانی که یک فرد از کنار فرد دیگری عبور نکند و نگوید: ای کاش! من بجای او می‌بودم و خورشید از سمت مغرب، طلوع ننماید، قیامت برپا نخوهد شد. پس هنگامی که خورشید از سمت مغرب، طلوع کرد و مردم آنرا دیدند و همگی ایمان آوردند، در این هنگام، ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده است و یا در همان دوران قبلی که ایمان داشته است، کار نیکی انجام نداده است، به او سودی نخواهد بخشید.

و قیامت، چنان ناگهانی فرا می‌رسد که دو نفر، پارچه‌هایشان را بین یگدیگر پهن می‌کنند ولی هنوز معامله‌ای انجام نداده‌اند و آنها را جمع نکرده‌اند که قیامت برپا می‌شود.

و چنان ناگهانی است که شخصی، شترش را می‌دوشد اما قبل از اینکه شیرش را بنوشد، قیامت برپا می‌شود. و چنان ناگهانی است که فرد، شکافهای حوض‌اش را می‌گیرد اما قبل از اینکه دام‌هایش را آب بدهد، قیامت برپا می‌شود.

و حتی به اندازه‌ای ناگهانی است که شخصی، لقمه‌اش را بسوی دهانش می‌برد اما موفق به خوردنش نمی‌شود»».

۸۵- کتاب احکام

باب (۱): اطاعت از امیر تا وقتی که دستورش، گناه و معصیت نباشد

۲۱۷۵- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ»». (بخاری: ۷۱٤۲)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسو ل الله ﷺ فرمود: «بشنوید و اطا عت کنید اگر چه فرمانروای شما برده‌ای حبشی تعیین گردد که سرش به اندازه‌ی یک دانه‌ی کشمش باشد»».

باب (۲): کراهیت تلاش برای رسیدن به امارت

۲۱۷۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الإِمَارَةِ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَنِعْمَ الْمُرْضِعَةُ، وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ»». (بخاری: ۷۱٤۸)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «شما برای رسیدن به فرمانروایی و ریاست، تلاش می‌کنید ولی روز قیامت، باعث پشیمانی شما خواهد شد. ریاست، شیر دهنده‌ی خوبی است (لذات زیادی دارد) اما قطع شدن (مردن) بسیار بدی دارد». (البته این، برای کسانی است که به مسئولیت خویش، بخوبی عمل نکنند).»

باب (۳): کسی که مسئولیتی را به عهده بگیرد ولی حقش را ادا نکند

۲۱۷۷- «عَنْ مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ اسْتَرْعَاهُ اللَّهُ رَعِيَّةً فَلَمْ يَحُطْهَا بِنَصِيحَةٍ إِلاَّ لَمْ يَجِدْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»». (بخاری: ۷۱٥۰)

ترجمه: «معقل بن یسار ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «هر بنده‌ای که خداوند، مسئولیت رعیتی را به او عنایت فرماید و او در نصیحت و خیر خواهی آنان، کوتاهی کند، بوی بهشت به مشام‌اش نخواهد رسید»».

۲۱۷۸- «وَعَنْهُ ﷺ أَيْضاً عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَا مِنْ وَالٍ يَلِي رَعِيَّةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لَهُمْ إِلاَّ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»». (بخاری: ۷۱۵۱)

ترجمه: «همچنین از معقل بن یسار ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر فرمانروایی که مسئو لیت گرو هی از مسلمانان را به عهده بگیرد و در حالی بمیرد که به آنان، خیانت کرده است، خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند»».

باب (٤): کسی که سخت گیری کند، خداوند بر او سخت گیری خواهد کرد

۲۱۷۹- «عَنْ جُنْدَبٍ ﷺ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قَالَ: وَمَنْ يُشَاقِقْ يَشْقُقِ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فَقَالُوا: أَوْصِنَا، فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُنْتِنُ مِنَ الإِنْسَانِ بَطْنُهُ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ لا يَأْكُلَ إِلاَّ طَيِّبًا فَلْيَفْعَلْ، وَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ لا يُحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ بِمِلْءِ كَفِّهِ مِنْ دَمٍ أَهْرَاقَهُ فَلْيَفْعَلْ»». (بخاری: ۷۱۵۲)

ترجمه: «جندب ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «هرکس بدنبال شهرت باشد، روز قیا مت، خداوند نیت‌اش را آشکار خواهد ساخت. و هرکس، سخت بگیرد، روز قیامت، خداوند بر او سخت خواهد گرفت». صحابه گفتند: ما را نصیحت کن. رسول خدا ﷺ فرمود: «نخستین عضوی که از انسان، بدبو و متعفن می‌شود، شکم اوست. لذا تا می‌توانید فقط از مال حلال بخورید و همچنین تا می‌توانید یک کف خون ناحق نریزید تا مانع ورود شما به بهشت نگردد»».

باب (٥): قضاوت کردن و فتوی دادن در حالت خشم

۲۱۸۰- «عن أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لاَ يَقْضِيَنَّ حَكَمٌ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَهُوَ غَضْبَانُ»». (بخاری: ۷۱۵۸)

ترجمه: «ابوبکره ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «هیچ داوری نباید در حالت خشم، میان دو نفر، قضاوت کند»».

باب (٦): آنچه برای کاتب، مستحب است

۲۱۸۱- «حَدِيْثُ حُوَيِّصَةَ وَمُحَيِّصَةَ تَقَدَّمَ فِي الْجِهَادِ، وَزَادَ هَهُنَا: «إِمَّا أَنْ يَدُوا صَاحِبَكُمْ وَإِمَّا أَنْ يُؤْذِنُوا بِحَرْبٍ»». (بخاری: ۷۱۹۲)

ترجمه: «حدیث حویصه و محیصه در کتاب جهاد، بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «یهودیها باید خونبهای رفیق شما را پرداخت کنند و یا اعلام جنگ کنند»».

باب (۷) شیوۀ بیعت امام با مردم

۲۱۸۲- «عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ قَالَ: بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، تَقَدَّمَ وَزَادَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: وَأَنْ نَقُومَ أَوْ نَقُولَ بِالْحَقِّ حَيْثُمَا كُنَّا، لا نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لائِمٍ». (بخاری:۷۱۹۹-۷۲۰۰)

ترجمه: «حدیث عباده بن صامت ﷺ دربارهٔی اینکه با نبی اکرمﷺ بر سمع و طا عت، بیعت کردند، بیان گردید. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که: همچنین با نبی اکرم ﷺ بیعت نمودیم تا هر کجا بودیم، با حق باشیم و یا حق را بگوییم. و در بیان احکام الهی از سرزنش هیچ سرزنش کنندهای نترسیم)».

۲۱۸۳- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ﷺ قَالَ: كُنَّا إِذَا بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ يَقُولُ لَنَا: «فِيمَا اسْتَطَعْتُمْ»». (بخاری: ۷۲۰۲)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: هنگامی که با رسول الله ﷺ بر شنیدن و اطاعت کردن، بیعت می‌کردیم، به ما می‌فرمود: «در آنچه که توانایی آنرا دارید»».

باب (۸) تعیین جانشین

۲۱۸٤- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: قِيلَ لِعُمَرَ: أَلا تَسْتَخْلِفُ؟ قَالَ: إِنْ أَسْتَخْلِفْ فَقَدِ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرُكْ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۷۲۱۸)

ترجمه: «عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: به عمرﷺ گفتند: آیا جانشینی برای خود، تعیین نمی‌کنی؟ گفت: اگر جانشین تعیین کنم، کسی که بهتر از من بود یعنی ابو بکر جانشین تعیین کرد. و اگر جانشین تعیین نکنم، کسی که بهتر از من بود یعنی رسول الله ﷺ جانشین تعیین نکرد».

باب (۹)

۲۱۸۵- «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا». فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»». (بخاری: ۷۲۲۲-۷۲۲۳)

ترجمه: «جابر بن سمره ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «دوازده نفر به امارت خواهند رسید». سپس چیزی گفتند که من آنرا نشنیدم. پدرم می‌گوید: رسول خدا ﷺفرمود: «همگی آنان از قریش هستند»».

۸۶- کتاب آرزو کردن

باب (۱): آرزوهای ناپسند

۲۱۸۶- «عَنِ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: لَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا تَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ» لَتَمَنَّيْتُ». (بخاری: ۷۲۳۳)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: اگر نمی‌شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «آرزوی مرگ نکنید»، آرزوی مرگ می‌کردم».

۲۱۸۷- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يَتَمَنَّى أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ، إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ يَزْدَادُ، وَإِمَّا مُسِيئا فَلَعَلَّهُ يَسْتَعْتِبُ»». (بخاری: ۷۲۳۵)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند. زیرا یا فرد نیکوکاری است که اگر زنده بماند، شاید به نیکی‌هایش بیفزاید. و یا شخص بد کاری است که اکر زنده بماند، شاید توبه کند»».

۸۷- کتاب تمسک جستن به قران و سنت

باب (۱): اقتدا به سنت‌های پیامبر اکرم ﷺ

۲۱۸۸- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ أَبَى». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ يَأْبَى؟ قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى»». (بخاری: ۷۲۸۰)

ترجمه: «از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «همه امتیان من وارد بهشت خواهند شد مگر کسی که امتناع ورزد». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! چه کسی امتناع می‌ورزد؟ فرمود: «هرکس که از من اطاعت کند، وارد بهشت می‌شود و هر کس، از من نافرمانی کند، در حقیقت، امتناع ورزیده است»».

۲۱۸۹- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: جَاءَتْ مَلائِكَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ نَائِمٌ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: إِنَّ لِصَاحِبِكُمْ هَذَا مَثَلاً فَاضْرِبُوا لَهُ مَثَلاً، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: مَثَلُهُ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا وَجَعَلَ فِيهَا مَأْدُبَةً وَبَعَثَ دَاعِيًا. فَمَنْ أَجَابَ الدَّاعِيَ دَخَلَ الدَّارَ وَأَكَلَ مِنْ الْمَأْدُبَةِ وَمَنْ لَمْ يُجِبْ الدَّاعِيَ لَمْ يَدْخُلْ الدَّارَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْ الْمَأْدُبَةِ. فَقَالُوا: أَوِّلُوهَا لَهُ يَفْقَهْهَا. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: فَالدَّارُ الْجَنَّةُ، وَالدَّاعِي مُحَمَّدٌ ﷺ. فَمَنْ أَطَاعَ مُحَمَّدًا ﷺ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَى مُحَمَّدًا ﷺ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ فَرْقٌ بَيْنَ النَّاسِ». (بخاری:۷۲۸۰)

ترجمه: «جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ خواب بود که چند نفر نزد ایشان آمدند. یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشم‌اش خواب است ولی قلب‌اش بیدار است. آنگاه به یکدیگر گفتند: این دوست شما مثالی دارد. مثال‌اش را بیان کنید».

دوباره یکی ازآنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشم‌اش خواب است ولی قلبش بیدار است. سپس به یکدیگر گفتند: مثال او مانند شخصی است که خانه‌ای ساخته و سفره‌ای در آن، پهن کرده و دعوتگری فرستاده است. پس هرکس، دعوتگر را اجابت کند، وارد خانه می‌شود و از آن سفره می‌خورد. و هرکس، دعوتگر را اجابت نکند، وارد خانه نمی‌شود و از آن سفره نمی‌خورد. آنگاه به یکدیگر گفتند: آنرا توضیح دهید تا بفهمد. یکی ازآنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشم‌اش خواب و قلبش، بیدار است. آنگاه گفتند: خانه، همان بهشت است و دعوتگر، محمد ﷺ است. پس هر کس، از محمد ﷺ اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطا عت کرده است و هرکس، از محمد ﷺ نافرمانی کند، در حقیقت از خدا نافرمانی کرده است. و این محمد ﷺ است که مسلمانان و کفار را از یکدیگر جدا ساخته است».

باب (۲): کراهیت کثرت سؤال و به زحمت انداختن خود در کارهای بیهوده

۲۱۹۰- «عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يَبْرَحَ النَّاسُ يَتَسَاءَلُونَ، حَتَّى يَقُولُوا: هَذَا اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ»». (بخاری: ۷۲۹۶)

ترجمه: «انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردم به اندازه‌ای به سؤالات خود ادامه می‌دهند تا جایی که می‌گویند: این خدا است که همه چیز را آفریده است. پس چه کسی خدا را آفریده است»؟ (در این صورت، باید بگوید: به خدا و رسو لش ایمان دارم و به خدا پناه ببرد و جلوتر نرود»).

باب (۳): مذمّت حکم کردن به رأی و تکلف در قیاس

۲۱۹۱- «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضي الله عنهما قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمُوهُ انْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَّالٌ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتُونَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّونَ وَيَضِلُّونَ»». (بخاری: ۷۳۰۷)

ترجمه: «عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «علمی را که خداوند به شما عنایت کرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بین خواهد رفت. و در این صورت، مردمی نادان باقی خواهند ماند که دیگران از آنان استقتاء می‌کنند. و آنان هم بر اساس رأی خود، فتوا می‌دهند و مردم را گمراه می‌کنند و خودشان هم گمراه می‌شوند»».

باب (٤): تقلید از عادات امتهای گذشته

۲۱۹۲- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَأْخُذَ أُمَّتِي بِأَخْذِ الْقُرُونِ قَبْلَهَا شِبْرًا بِشِبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ». فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَفَارِسَ وَالرُّومِ؟ فَقَالَ: «وَمَنِ النَّاسُ إِلاَّ أُولَئِكَ»». (بخاری: ۷۳۱۹)

ترجمه: «از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «تا زمانی که امت من وجب به وجب و گام به گام از امت‌های گذشته، تقلید نکند، قیامت برپا نخواهد شد». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! منظور از امتهای گذشته، همان ایرانی‌ها و رومی‌ها هستند؟ فرمود: «مگر غیر از آنان، کسی دیگر هم هست»».

باب (٥): رجم زانی متأهل

۲۱۹۳- «عَنْ عُمَرَ رضي الله عنه قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ فِيمَا أُنْزِلَ آيَةُ الرَّجْمِ». (بخاری: ۷۳۲۳)

ترجمه: «عمر رضي الله عنه می‌گوید: خداوند، محمد ﷺ را با (دین) حق، مبعوث کرد و قرآن را بر او نازل فرمود. و یکی از آیاتی که بر او نازل شد، آیه رجم بود. (که تلاوت‌اش، منسوخ گردید)».

باب (٦): پاداش حاکمی که اجتهاد نماید و دچار اشتباه شود و یا درست، قضاوت نماید

۲۱۹٤- «عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ»». (بخاری:۷۳۵۲)

ترجمه: «روایت است که عمرو بن عاص ﷺ از نبی اکرم ﷺ شنید که می‌فرمود: «اگر حاکم، اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می‌رسد. و اگر اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می‌رسد»».

باب (۷): کسی که فقط سکوت پیامبر اکرم ﷺ را حجت می‌داند نه سکوت دیگران را

۲۱۹۵- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَحْلِفُ بِاللَّهِ: أَنَّ ابْنَ الصَّائِدِ الدَّجَّالُ. قُلْتُ: تَحْلِفُ بِاللَّهِ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ يَحْلِفُ عَلَى ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يُنْكِرْهُ النَّبِيُّ ﷺ». (بخاری: ۷۳۵۵)

ترجمه: «روایت است که جابر بن عبدالله ﷺ به نام خدا سوگند یاد می‌کرد که ابن صیاد، همان دجال است. راوی می‌گوید: گفتم: بخدا سوگند می‌خوری؟ گفت: شنیدم که عمر ﷺ در این مورد نزد نبی اکرم ﷺ سو گند یاد می‌کرد و آنحضرت ﷺ هم او را منع نفرمود».

۸۸- کتاب توحید و رد جهمیه

باب (۱): دربارۀ دعوت پیامبر اکرم ﷺ از امت، به سوی یکتاپرستی

۲۱۹۶- «عَنْ عَائِشَةَ ؊ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلاً عَلَى سَرِيَّةٍ، وَكَانَ يَقْرَأُ لأَصْحَابِهِ فِي صَلاتِهِمْ فَيَخْتِمُ بِـ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا ذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ، ﷺ فَقَالَ: «سَلُوهُ لأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ»؟ فَسَأَلُوهُ، فَقَالَ: لأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ، وَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ»». (بخاری: ۷۳۷۵)

ترجمه: «عایشه ؊ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ مردی را بعنوان فرمانده یک دسته‌ی نظامی، تعیین و اعزام کرد. او که نماز را برای یارانش امامت می‌کرد، قرائت‌اش را با قل هو الله احد به پایان می‌رساند. آنان هنگام بازگشت، مسئله را برای نبی اکرم ﷺ بازگو کردند. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «از او بپرسید که چرا چنین می‌کند». از وی پرسیدند. گفت: چون در این سوره، صفت خدای رحمان، بیان شده است لذا دوست دارم آنرا بخوانم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «به او بگویید که خداوند هم او را دوست دارد»».

باب (۲): دربارۀ این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «بدرستیکه خداوند، رزاق و نیرومند و استوار است»

۲۱۹۷- «عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ؓ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا أَحَدٌ أَصْبَرُ عَلَى أَذًى سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ، يَدَّعُونَ لَهُ الْوَلَدَ، ثُمَّ يُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ»». (بخاری: ۷۳۷۸)

ترجمه: «ابو موسی اشعری ؓ می‌گوید: «هیچ کس در برابر بد و بیراه شنیدن، از خداوند صبر بیشتری ندارد. مردم ادعا می‌کنند که خدا، فرزند دارد ولی او به آنان تندرستی و رزق، عنایت می‌فرماید»».

باب (۳): در بارۀ این سخنان خداوند متعال که می‌فرماید: «و او عزیز و حکیم است» «و عزت از آنِ خدا و رسول خدا است»

۲۱۹۸- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﭭ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، الَّذِي لا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ»». (بخاری: ۷۳۸۳)

ترجمه: «ابن عباس ﭭ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، الَّذِي لا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ». یعنی پروردگارا! به عزت ات که هیچ معبودی بجز تو وجود ندارد، پناه می‌برم. همان ذاتی که هرگز نمی‌میرد ولی جن و انسانها می‌میرند»».

باب (٤): در بارۀ این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «خداوند شما را از خویشتن برحذر می‌دارد»

۲۱۹۹- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ، كَتَبَ فِي كِتَابِهِ، وَهُوَ يَكْتُبُ عَلَى نَفْسِهِ، وَهُوَ وَضْعٌ عِنْدَهُ عَلَى الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي»». (بخاری: ۷٤۰٤)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که خداوند مخلوقات را آفرید، در کتابی که برای خودش می‌نویسد و نزد خودش بالای عرش، نگه می‌دارد، چنین نوشت: همانا رحمت من بر خشمم‌ام، غلبه پیدا می‌کند»».

۲۲۰۰- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﭬ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلإٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشِبْرٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا، وَإِنْ أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً»». (بخاری: ۷٤۰۵)

ترجمه: «ابوهریره ﭬ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: من با بنده‌ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار می‌نمایم. و هنگامی که مرا یاد می‌کند، من با او هستم. پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی، یاد خواهم کرد. و اگر مرا در میان جمع، یاد کند، من او را در میان جمع بهتری، یاد خواهم کرد. و اگر به اندازه یک وجب به من نزدیک شود، من به اندازه یک ذراع به او نزدیک می‌شوم. و اگر به اندازه یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازه یک با ع (فاصله باز کردن دو دوست) به او نزدیک می‌شوم. و اگر قدم زنان به سوی من بیاید، من دوان دوان به سوی او خواهم آمد»».

باب (۵): در بارۀ این سخنان خداوند متعال که می‌فرماید: «می خواهند کلام خدا را تغییر دهند»

۲۲۰۱- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ: إِذَا أَرَادَ عَبْدِي أَنْ يَعْمَلَ سَيِّئَةً فَلا تَكْتُبُوهَا عَلَيْهِ حَتَّى يَعْمَلَهَا، فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا بِمِثْلِهَا، وَإِنْ تَرَكَهَا مِنْ أَجْلِي فَاكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْمَلَ حَسَنَةً فَلَمْ يَعْمَلْهَا، فَاكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً، فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا لَهُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا، إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ»». (بخاری: ۷۵۰۱)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند عز وجل می‌فرماید: هرگاه، بنده‌ام نیت کرد که کار بدی انجام دهد تا زمانی که مرتکب آن نشده است، برایش ننویسید. و اگر مرتکب آن شد، فقط یک بدی برایش بنویسید. و اگر آنرا بخاطر من ترک کرد، برایش یک نیکی ثبت کنید. و اگر قصد انجام عمل نیکی را کرد ولی آنرا انجام نداد، برایش یک نیکی بنویسید. و اگر آنرا انجام داد، ده تا هفت صد برابر نیکی برایش بنویسد»».

۲۲۰۲- «وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ عَبْدًا أَصَابَ ذَنْبًا ـ وَرُبَّمَا قَالَ: أَذْنَبَ ذَنْبًا ـ فَقَالَ: رَبِّ، أَذْنَبْتُ ـ وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَبْتُ ـ فَاغْفِرْ لِي. فَقَالَ رَبُّهُ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي. ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ أَصَابَ ذَنْبًا أَوْ أَذْنَبَ ذَنْبًا، فَقَالَ: رَبِّ، أَذْنَبْتُ، أَوْ أَصَبْتُ آخَرَ فَاغْفِرْهُ. فَقَالَ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي. ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ أَذْنَبَ ذَنْبًا ـ وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَابَ ذَنْبًا ـ قَالَ: قَالَ: رَبِّ، أَصَبْتُ ـ أَوْ قَالَ: أَذْنَبْتُ ـ آخَرَ فَاغْفِرْهُ لِي. فَقَالَ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي، ثَلاثًا. فَلْيَعْمَلْ مَا شَاءَ»». (بخاری: ۷۵۰۷)

ترجمه: «همچنین ابوهریره ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «یکی از بندگان، مرتکب گناهی شد و یا گناهی انجام داد و گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی شدم. پس مرا مغفرت کن. پروردگارش می‌گوید: آیا بنده‌ام دانست که پرور دگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و بخاطر آنها مجازات می‌کند؟ بنده‌ام را بخشیدم.

آنگاه پس از مدتی، مرتکب گناهی دیگر شد و دوباره گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی دیگر شدم. پس آنرا مغفرت کن. خداوند می‌فرماید: آیا بنده‌ام دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و بخاطر آنها مجازات می‌کند؟ پس بنده‌ام را بخشیدم.

سپس بعد از مدتی، مرتکب گناهی دیگر شد و گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی دیگر شدم. آنرا نیز ببخش. خداوند می‌فرماید: «آیا بنده‌ام دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و بخاطر آنها مجازات می‌کند؟ پس بنده‌ام را بخشیدم. و بعد از مرحله سوم می‌گوید: پس هر چه می‌خواهد، انجام دهد»».

باب (٦): سخن گفتن خداوند متعال در روز قیامت با پیامبران و دیگران

۲۲۰۳- «عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، شُفِّعْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ خَرْدَلَةٌ، فَيَدْخُلُونَ. ثُمَّ أَقُولُ أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى شَيْءٍ». فَقَالَ أَنَسٌ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». (بخاری: ۷۵۰۹)

ترجمه: «انس ﷺ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می‌فرمود: «روز قیامت، شفاعت من پذیرفته می‌شود. لذا من می‌گویم: پروردگارا! هرکس، در دل‌اش به اندازه یک دانه اسپند، ایمان وجود دارد، او را وارد بهشت گردان. پس آنان وارد بهشت می‌شوند. سپس می‌گویم: هرکس که در قلبش ذره‌ای ایمان وجود دارد، او را نیز وارد بهشت گردان». انس ﷺ می‌گوید: گویا هم اکنون انگشتان رسول خدا ﷺ را می‌بینم (که به آن ذره کوچک اشاره می‌نماید)».

۲۲۰٤- «وَعَنْهُ ﷺ ذَكَرَ حَدِيثَ الشَّفَاعَةِ وَقَدْ تَقَدَّمَ مُطَوَّلاً مِنْ رِوَايَةِ أَبِيْ هُرَيْرَةَ ﷺ وَزَادَ هُنَا فِيْ آخِرِهِ: «فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ ﷺ فَيَأْتُونِي، فَأَقُولُ: أَنَا لَهَا، فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي، فَيُؤْذَنُ لِي، وَيُلْهِمُنِي مَحَامِدَ أَحْمَدُهُ بِهَا لاَ تَحْضُرُنِي الآنَ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، وَأَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ، فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ شَعِيرَةٍ مِنْ إِيمَانٍ. فَأَنْطَلِقُ، فَأَفْعَلُ، ثُمَّ أَعُودُ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ أَوْ خَرْدَلَةٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَأَخْرِجْهُ. فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ. ثُمَّ أَعُودُ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ. ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى أَدْنَى أَدْنَى مِثْقَالِ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ. فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ»». (بخاری: ۷۵۱۰)

ترجمه: «انس ﷺ حدیث شفاعت را که به روایت ابوهریره ﷺ بطور مفصل در شماره (۱۷۲۵) بیان شد، ذکر کرد و در پایان آن، افزود: پیامبر خدا ﷺ فرمود: آنگاه مردم نزد عیسی ﷺ می‌روند. او می‌گوید: این، کار من نیست. شما نزد محمد ﷺ بروید. سپس مردم نزد من می‌آیند. من می‌گویم: این، کار من است. آنگاه از پروردگارم اجازه می‌خواهم. پس به من اجازه داده می‌شود و خداوند ثناهایی را که اکنون به خاطر ندارم، به من الهام می‌کند. من او را با همان ثناها مورد ستایش قرار می‌دهم و به سجده می‌افتم. آنگاه خداوند متعال می‌فرماید: ای محمد! سرت را بلند کن و بگو. زیرا سخن ات شنیده می‌شود. و بخواه که به تو عنایت می‌شود.

و شفاعت کن که شفاعت ات پذیرفته می‌شود. من می‌گویم: پرور دگارم! امتم، امتم. خداوند می‌فرماید: برو و هر کس را که در قلب‌اش به اندازه یک دانه جو، ایمان وجود دارد، از آتش بیرون بیاور. من می‌روم و این کار را انجام می‌دهم. سپس بر می‌گردم و دوباره او را با همین ثناها مورد ستایش قرار می‌دهم و به سجده می‌افتم.آنگاه خداوند می‌فرماید: ای محمد! سرت را بلند کن و بگو. زیرا سخن ات شنیده می‌شود. و بخواه که به تو عنایت می‌شود. و شفاعت کن که شفاعت ات پذیرفته می‌شود. من دوباره می‌گویم: پرور دگارم! امتم، امتم. خداوند می‌فرماید: برو و هر کس را که در قلب‌اش به اندازه‌ی ذره‌ای یا دانه اسپندی، ایمان وجود دارد، از آتش بیرون بیاور. من می‌روم و این کار را انجام می‌دهم. سپس برای سومین بار بر می‌گردم و با همین ثناها او را مورد ستایش، قرار می‌دهم و به سجده می‌افتم. خداوند می‌فرماید: ای محمد! سرت را بلند کن و بگو. زیرا سخن ات شنیده می‌شود. و بخواه که به تو عنایت می‌شود. و شفاعت کن که شفاعت ات پذیرفته می‌شود. پس من می‌گویم: پروردگارا! امتم، امتم. خداوند می‌فرماید: برو و هرکس را که در قلبش به انداره کوچکترین ذره دانه اسپند، ایمان وجود دارد، از آتش بیرون بیاور. من می‌روم و این کار را انجام می‌دهم»»».

۲۲۰۵- «وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ: «ثُمَّ أَعُودُ الرَّابِعَةَ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ، وَسَلْ تُعْطَهْ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، ائذَنْ لِي فِيمَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ. فَيَقُولُ: وَعِزَّتِي وَجَلالِي، وَكِبْرِيَائِي وَعَظَمَتِي، لأُخْرِجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ»».

ترجمه: «و در روایتی دیگر از انس ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «سپس برای چهارمین بار بر می‌گردم و خداوند را با همین ثناها مورد ستایش قرار می‌دهم و برایش به سجده می‌افتم. آنگاه به من گفته می‌شود: ای محمد! سرت را بلند کن. بگو، سخن ات شنیده می‌شود. سؤال کن. به تو عنایت می‌شود و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته می‌شود. من می‌گویم: پروردگارم! درباره کسانی که لا اله الا الله گفته‌اند، به من اجازه‌ی شفا عت بده. می‌فرماید: به عزت و جلال و بزرگی و عظمت ام سو گند که هر کس، لا اله الا الله گفته است، او را از آتش بیرون خواهم کرد»»».

باب (۷): ترازوی اعمال و اقوال در روز قیامت

۲۲۰۶- «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ»». (بخاری: ۷۵۶۳)

ترجمه: «ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان، سبک، ولی در ترازوی اعمال، سنگین، و نزد خداوند، محبوب‌اند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ».

تَمَّ الْجُزْءُ الثَّانِي بِعَوْنِ الله تَعَالَى